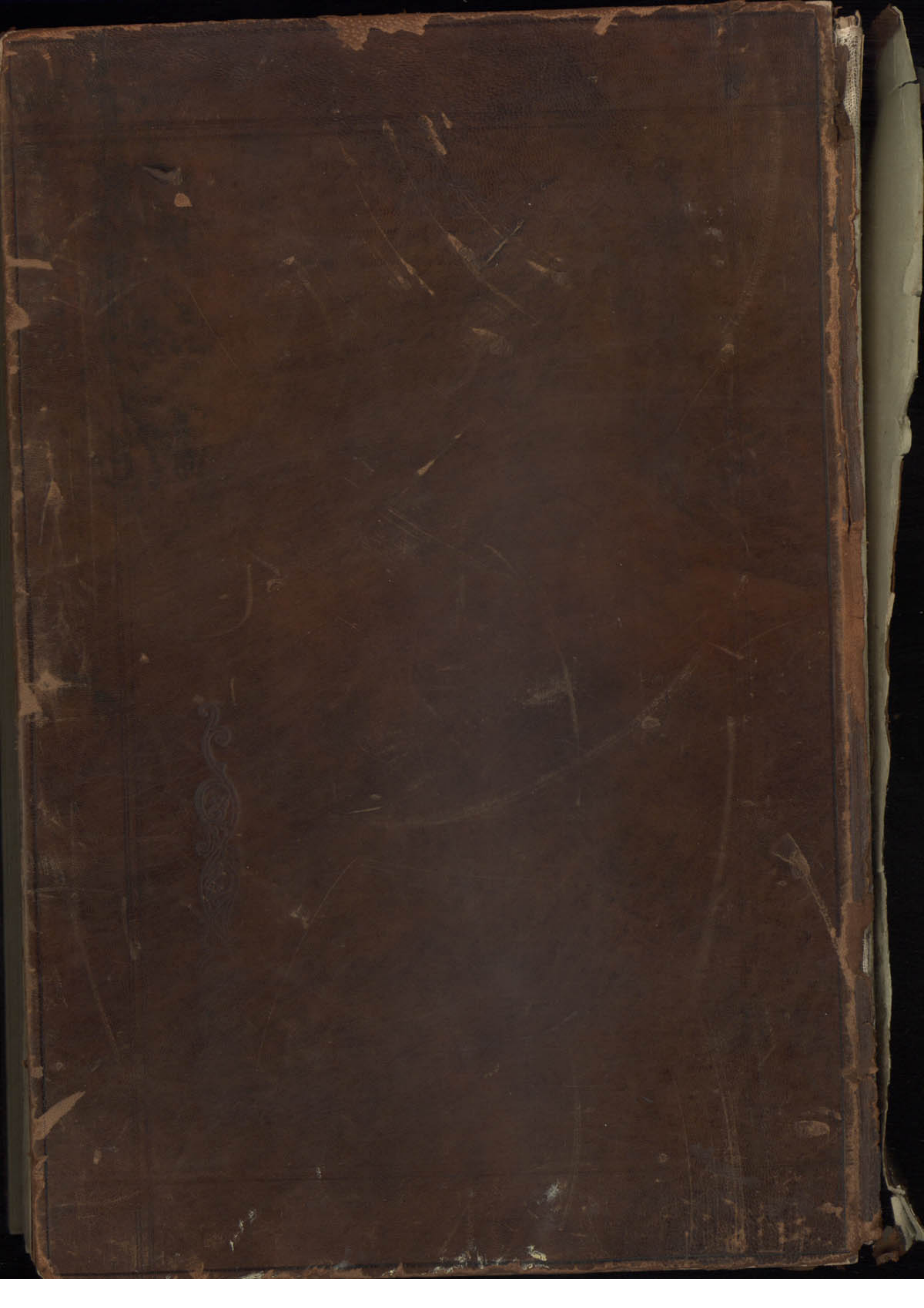



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ظفرنامه تیموری
مؤلف شرف الدین علی یزدی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۱۰۶
۶۱۴۳۳
شماره قفسه
۵۵۶۷
۵۵۶۷



ذکر مولانا شرف الدین علی یزدی اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود

بکمال دانش و تحصیل علوم گشته و بکمال فصاحت و هنر [illegible] اقران [illegible]

[illegible] اللؤلؤ المکنونه [illegible] منتظر [illegible]

[illegible] روشن رواق [illegible] بلند قدر [illegible] محفل [illegible]

[illegible] مولانا شرف الدین علی [illegible] فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و محترم

[illegible] لطایف نکات [illegible] آثار [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] ظفرنامه است که [illegible]

[illegible] اسلوب فارسی [illegible] آن کتاب [illegible]

[illegible] ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه [illegible] تمام رسید

[illegible] شرح قصیده برده [illegible] علم [illegible]

[illegible] در شهور سنه [illegible] و ثمانمائه [illegible]

[illegible] رحمة الله علیه

ظفرنامه شرف الدین علی یزدی

بسم الله الرحمن الرحیم



ای نام تو زیب نامه نثر و نظم ° وی ذکر تو عنوان سخن را زیور ° هرگز نشود کسی بانجام پرور °
تا دوست عنایت پناه ار ب[illegible] ° حمداً کثیراً متبارکاً للملک القدوس السلام و صلوات وافرة کاملة علی محمد خیر الانام
ای [illegible] تو بر اوج سپهر زیور ° وی جنبش تر از [illegible] دولت بر ° بگشاده زبان مدحت تو [illegible] °
رتبه که [illegible] مدحت اختر ° والتحیة الطیبة الشاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الامام سلطان الاولیاء العظام
شاه [illegible] سید اشراف سلف ° داماد نبی جامع اسباب شرف ° ای کرده [illegible] و مدحت
[illegible] کرده نخل و سلطان نجف ° سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام ° اما بعد
بر ضمایر مالکان ممالک عقل و دانایی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینایی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود
که طایفه ارشعوا [illegible] مضمار انشا و سرداران اعادی [illegible] که در ملک سخن رانی صاحب قرانی نموده اند
و بنیزه خطی قلم نکته دانی گشوده اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال حضرت گیتی ستان امیر تیمور گورکان
جولان داده اند و با نامل [illegible] جواهر زواهر آن بدایع و نوادر را بحسن عبارات و لبس استعارات [illegible]
و من بعده و الحق آن صحایف لطایف نگار و نسخ [illegible] آثار در دقت معانی و سلاست الفاظ
برتبه ایست که نوا سازان چمن [illegible] و نغمه پردازان گلشن انشا [illegible] دارند که تا خامه تیر دبیر [illegible]
زرافشان مهر [illegible] حالات کاینات را [illegible] و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر
مستنیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزای تالیف را بمثل آن خط مشکین [illegible]
نبخشیده اند و در هیچ زمان رخسار [illegible] تقیف را [illegible] زلف عنبر آگین [illegible] نگردانیده [illegible]
هیچ [illegible] که عبارات [illegible] و [illegible] و الفاظ [illegible] افزای آمده و استعارات
مستعد [illegible] مانند [illegible] لبان حور لقا دلگشای گشته سلاست الفاظش رشک سلسله زلف [illegible]
[illegible] معانیش چون گرشمه [illegible] که بحقیقت کحل الجواهر معانی است بر [illegible]
دیده [illegible] داده [illegible] را که بی تکلف [illegible] شاهد [illegible] سواد چشم جهان بین توان نهاد
سواد [illegible] دیده حور ° [illegible] چون زنخ خورشید پر نور ° جهان [illegible] چون روز [illegible]

نشاط

نشاط [illegible] چو صبح زندگانی ° چو زلف مهوشان [illegible] دلاویز ° چو لعل دلبران [illegible] شکر ریز °
[illegible] نظم چون عقد گوهر ° [illegible] سخن را رشته زیور ° بنابر آن مقدمه [illegible] آن بود و اولی
چنان مینمود که این فقیر قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه در مقام [illegible] احوال صاحب قران کشورگیر در بیان
مطالب و وقایع آنحضرت را [illegible] با آن کتاب اعانت ادیب [illegible] زیرا که [illegible] در پرتو آفتاب [illegible]
و هیچ [illegible] را در برابر [illegible] در جنب [illegible] تمام عیار رواج [illegible]
گنج زر [illegible] دوام [illegible] دوستان [illegible] که [illegible]
اما [illegible] از یکدیگر انفصال یافته و اخبار [illegible] صاحب قران کامکار بر این اوراق [illegible]
واثق بوده و بفیض فیض [illegible] اعتماد نموده [illegible] در اوای این حکایات پرواز داده و این روایات
[illegible] روح پرور [illegible] بوده چون عقد گوهر [illegible] فیض روح القدس [illegible]
دیگران هم [illegible] مینمود و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است متعلق باطناب و املال بود
اختصار بر [illegible] از کلیات وقایع و محاربات [illegible] نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود
[illegible]
که [illegible] و کرم ذات و وفور [illegible] صاحب قران [illegible] از شرح فضایل
آبای کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبایل
[illegible] امرای مقبول پیوسته سلسله نسب آبا و اجداد را محفوظ داشته با اولاد و احفاد تعلیم میکرده اند و
[illegible] اوراق و متون دفاتر در قلم می آورده مرقوم میشود که نسب صاحب قران [illegible]
امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان بر [illegible] مسطور گردانیده اند قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان
بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیز نویان بن امیر ایجل بن [illegible] نویان بن امیر سوغوچیچن بن ایردمچی
برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن [illegible] خان بن دوتومنن خان بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن
بن النقوا [illegible] مرحوم [illegible] گشت النقوا از نسل قیان بوده و نسب
قیان بیافث بن نوح علیه السلام میپیوست و چون شمه از حالات امیر ایلنگیز و آبا و اجداد از متن [illegible]
خانان ترکستان و چنگیز خانیان مستفاد میگردد [illegible] مرقوم میشود که امیر برکل [illegible]
طلب بوده و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود [illegible] نگرد از ممالک کش [illegible]
[illegible] و کل امیر برکل را [illegible] امیر ترغای [illegible]
ترغای که [illegible] صاحب قرانست ° صاحب کرم بود [illegible] ° [illegible]
[illegible] مجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین محمد کلال [illegible] اخلاص
[illegible] ° [illegible] کارش [illegible] °
[illegible] آمد [illegible] ° [illegible] که سلطان ابوسعید بهادرخان [illegible]
اقبال [illegible] سلاطین چنگیزی در مملکت ایران [illegible] کلام [illegible] نظم [illegible]

آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران انجمنه ... و اتون که ...
امیر ترغای ... متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید بود و در بیست
و هم شعبان صورت ولادت حضرت صاحب قران در قبة الخضرای کش روی نمود چنانچه ناظمان گفته اند
یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نماند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق خواب تابعه
... و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت آن حکایت در ... مسطور
گردیده چون شیاطین دیوان و جعلناکم خلائف فی الارض ... بر حسامین شاه منصور دولت آن
مولود عاقبت محمود را بطغرای ... انی جاعلک خلیفة فی الارض موشح گردانیده بود ... در آن اوایل ایام ...
و مبادی اوان نشو و نما از ناصیه محاسن الوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم
بهاری میدمید و از محاذی لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچون شعشعه برق از سحاب آزاری میدرخشید
بلی در بحر بر جبین سپهر نمایان بود نور اقبال مهر ... شود ظاهر از ...
کرا وی بیار آورد کام دل ... شود حاصل از باریش آرام دل ... و حضرت صاحبقران در عنفوان اوان جوانی
همواره با سبب تاختن و صید انداختن بال مشعوف بود و باموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آن زمان که بر سریر
سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی و تقدس

صاحبقران
گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم و خوش دل در بلده کش که آنرا شهر سبز نیز گویند روزگار
... آثار میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امرای برلاس که ... اتباع آنحضرت بودند روزی ... شب
و شبی بروز میرسانید در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین
کلال تشریف برده و در آن حضور شیخ سر از جیب مراقبه برآورده گفت که امروز در صحبت ما شخصی است که بر مسند
پادشاهی خواهد رسید هر یک را از امرای حاضر که بوفور شوکت و کثرت حشم ... بودند بخاطر گذشت که مقصود
... سلطنت مراد است خواهد داد اما ضمیر صوابنمای صاحبقران سعادت قرین خطور نمود که ...
این نوید ... عظیم الشأن و فقدان جمعیت اسباب بیکران دولت و از فقر من چگونه جلوه گر آید و جناب
شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طنطنه ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم ع در گنبد
فیروزه گون ... و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض
خلیفه بگوش منتظران عالم علوی و سفلی رسید زمره که ... اتصاف داشتند با خود مکرر کرده که چیز
... جناب خلافت ... ایشان خواهند بود و ... آتش و باد و آب ...
آتش تمنا در کانون ... اشتعال یافت و هر یک در باب خلافت بهوای ترجیح و تفضیل خویش
... دلایل ... بزبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کرده
اما خاک پاک دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت که من ... زمین که گویند ...
این سرافرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار ... خلیفه ... کار از من چگونه صورت

بندد و تواضع خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم ع از وی
مخلوق شد ... خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست مظهر گل اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از
... و شکسته زده فردا ... فرمانروای ... امیر خواهد گشت ... چون خاک باش در همه احوال بردبار تا چون هوا شوی بر همه کس
قادر ... چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان تا همچو آتش گشته ز جاهت برتری رسید امیر صاحب
قران از استماع این سخنان امیدوار شد که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد
تمام و جهد لا کلام ترتیب مقدمات جهانگیری مشغول خواهد شد و بعنایت الهی و عاطفت شاهنشاهی
در طلب هر مرادی که رخش همت جولان داد ... مقصود ... استقبال کرد و در تحصیل هر چیزی که سالک
طریق گردید چهره مقصود ... دولت و اقبال ... روی بجانبش آورد گویا هر عضوی از ذوات
شریفش عقلی بود مصور و هر موی بر تن لطیفش لشکری بود پوشیده در شب دیجور حوادث هر گاه رای عالم آرایش
در لمعان آمدی همچون ماه چهارده ... گیتی را منور گردانیدی و در ... وقایع هر وقت فروغ تیغش ...
... انوار آفتاب ظفر از افق مراد ... طلوع گردیدی ... رای روشن و شمشیر خونبار ... عالی را اساس کار
لاجرم در اندک زمانی سپاه بیشمار ... ظل رایت فتوحات آثارش مجتمع گشته و ...
... افکار صایب آثار بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان ...
... جمع شده لشکری ... سرخیل کارآگاهان ... بساط بزرگی
برسم جهانداری ... پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر ... باتفاق اعیان و نوئینان ...
... در قبة الاسلام بلخ ... و سبعمایه قدم بر سریر پادشاهی نهاده ... قدرت قادر کن
فیکون مقالید ... ارض ...
... آفتاب ... از مشرق عظمت طلوع کرده ... مغرب ...
و آفتاب رای گیتی ... ولایت مشرق و مغرب ...
... خورشید ... نقاب ... ستاره ... از ابتدای زمان اقبال
تا انتهای اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن حضرت ... همواره همین دولت
و شوکتش ... موکب همایون را فیروزی و ظفر دست داده ... که از غایت رفعت ...
...
کشای مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که ... علما و فضلا و هنرمندان ...
... و حضرت صاحب قرانی ... جلوس بر مسند کامرانی
فتح بلاد و امصار ترکستان و ... خوارزم و توابع آن پرداخت و چون ...
و عاصیان مخالفان ... ساخت ... لشکر هرات و سیستان
و قندهار ... سایر ممالک ...
... اقبال ... عراق و فارس را از قبضه

رفته همت عالی نهمت بر فتح اقالیم معروف داشت و چون از آن سفر که یورش سه ساله مشهور است بازگشت
بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث وتسعین وسبعمایه در موضع قندزچه با
توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و در الوس جوجی خان از اسیر قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد
و در منتصف رجب سنه اربع وتسعین وسبعمایه بعزم یورش پنجساله از توران بایران رایت نهضت
برافراخت و درین سفر هم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیاربکر را بر نهج دلخواه بساخت
و در جمادی الاولی سنه سبع وتسعین وسبعمایه از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش
خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید و در اوایل بهار سنه ثمان وتسعین وسبعمایه ولایت خراسان را باسم
شاهزاده شاهرخ سپرده در سنه ثمانمایه میل غزو و جهاد نموده و لشکر بهندوستان کشیده و در روز سه شنبه ... ربیع الآخر
سنه احدی وثمانمایه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و سلطان محمود و ملو خان محاربه عظیم بوقوع انجامید
نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان عزیمت بصوب ترکستان معطوف داشته و در روز سه شنبه
بیست ششم شعبان در حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم الحرام
سنه اثنی وثمانمایه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب حضرت آفتاب آورده از توران بایران توجه نمود
و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث وثمانمایه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید
و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشید و از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد
جلایر بود قهرا و قسرا انتزاع نموده در هفتم ذی القعده سنه مذکوره بقتل عام فرمان داد و آن پادشاه بهرام حشم
بعد از تخریب آن شهر بایران آذربایجان شتافته در بیستم رجب سنه اربع وثمانمایه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید
متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت و قیصر تقابل و تقاتل
دست داده لشکر ظفر قرین سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران
عالی گهر گشت و اما ... قضا بساط امنیت و فراغت را از آن مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را اراده
آن بود که حکومت روم را بایلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت ... او در آن دیار برافرازد
لیکن در ماه شعبان سنه خمس وثمانمایه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن ولایت را
به پسرش بازگذاشته عنان بطرف آذربایجان تافت و در سنه ست وثمانمایه بطرف گرجستان رفته بسیاری از
قلاع و بلاد کافران را بضرب تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعت
را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که ... امیر صاحبقران عنان بجانب سمرقند
فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع وثمانمایه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید مخفی
نماند که صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصای شام و از اقصای هند تا نهایت
ترک با وجود چندین سلاطین و فرهنگ بحیطه تصرف و حیز تسخیر درآورد و جبابره دهر و قیاصره عصر و سروران
آفاق و گردنکشان باستحقاق را بلطف و عنف مطیع و منقاد گردانید امیر جهانگیر عالی نژاد ...
... از سرحد چین تا باقصای شام ... ربع مسکون تمام که ... از روی جنگ درآورده

لطف

لطف ایزد و بجنگ سلاطین توران و ایران زمین سران دشت و یکه تازان چین بدرگاه او با نیاز آمدند
با الطاف او سرفراز آمدند وحضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و
تحصیل وجوه سلطانی قاعدها وضع کرد که دستور دفتر کاملان عقل و منشور حکام صاحب تجربه را ... گردانید
و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و ... و ...
حضرت بمقتضای وشاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنای سرانجام مهمات
را بر مقتضیات رای صواب نمای خود مینهاد و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان عزیمت بصوب
صواب انعطاف میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان
دین متین و اظهار شعار شرع مبین بقدر امکان مبالغه مینمود چو بنشست بر مسند سروری برافراخت اعلام دین پروری
بتعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود کرم کرد با اهل فضل و هنر ...
در سفر و حضر زمره از آن حضرت عالی گهر در خدمتش ملازم بودندی و در مجلس همایون مباحثه علوم دینی پرداختندی
و در تفتیش و بحث مسایل یقینی شرایط ... سعی و اهتمام بجای می آوردند ... آن بود مایل بسی
بیاموخت زیشان مسایل بسی و آن پادشاه در اوایل دولت و ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهت ارباب
علم و افاضل موفور ساخت و در باب وصول مواجب اقطاعات امرا و صدور وزرا و ... حشم و سپاه
و خدم رایت اهتمام برافراخت و در تعمیر مدارس و خوانق و رباط و مساجد عنایت سعی و جد بتقدیم رسانید و قری
معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید غایت ...
و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام ... طبق پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب ...
مجلس را زهره و یارا نبودی که ... نبایستی ... آن بکار و ... مجالس ...
... ترتیب ... چنانکه
میشدی ... فلک قاف تا قاف جهان ... و امیر صاحبقران را
... تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر مینمود ... مینمود
و ... انعام و احسان میکردانید و در مجلسی که ... آن امر ... میشد ...
دیگر نیز با آن لعب ... ایشان هم واقف بود ... علم ... که باشد فضل انسان از
کمال ... و حکایات که باشد ... عالی ... ذات ... مثالش ...
عالی کمالی ... و چون هر کمالی را زوالی مقدر است ... در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع
وثمانمایه صاحبقران کامکار ... خداوند غفار ... زندگانی آن مهر
سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال ...
در هفصد و سی و شش ... در هفصد و هفتاد و یکی ... در هشتصد و هفت ... عالم ...
خواجه محمود شهاب و خواجه علی سمنانی و جلال الاسلام و خواجه ... سمنانی و خواجه سیف الدین ... در سلک
وزرای صاحبقرانی انتظام داشتند و مولانا قطب الدین ... و مولانا عبدالله در ایام دولت آن پادشاه

مجاهدستار و پناه نوای صدارت و تولیت موقوفات می افراشته و چون خامه مشکین عامه بسبیل اجمال شمه از احوال
صاحب قران سوره حصال در سلک [illegible] گشته بموجب التزامی که درین تألیف کرده شده عنان بیان بصوب
تفصیل کلیات حالات آنحضرت معطوف گردانید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء و بالاجابة جدیر

[illegible]

تا هنگام اعلام [illegible] و ناقلان اخبار [illegible] آورده اند که بعد از شهادت امیرزاده عبدالله بن امیر قزغن هرج و مرج
بحوال ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی شاهباز طغیت در هوای استقلال پرواز میداد
و در هر قصبه متهوری در هوس دولت و اقبال پای در وادی طغیان نهاده امیر بیان سلدوز در سمرقند با [illegible]
نوش خند بر [illegible] نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که [illegible] بوده
شهر کش نوای ایالت بر افراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانروایی نشست و اولجای بوغا سلدوز
در قبة الاسلام بلخ [illegible] محمد خواجه ایردی [illegible] خان [illegible]
و شاه [illegible] بدخشان [illegible] کوهستان [illegible] استقلال [illegible] و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر
قزغن و امیر خضر یسوری در [illegible] و حصار شادمان [illegible]
و چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان بن ایسن بوقا خان که در الوس جته پادشاه بود رسید [illegible]
[illegible] عنان [illegible] سمرقند معطوف گردانید و بعد از وصول بمنزل [illegible]
آب خجند [illegible] تولک تیمور و حاجی بیک ارکنوت و بیکجک [illegible]
از آب خجند [illegible] امیر بایزید [illegible] خلاف [illegible]
و امیر حاجی برلاس [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] با امیر حاجی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] تغلق تیمور خان [illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] تغلق تیمور خان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر بایزید جلایر و امیر خضر
یسوری و امیر تیمور گورکان [illegible] امیرزاده عبدالله بن امیر قزغن [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] صاحب قران [illegible]
و چون امیر بیان سلدوز از هجوم مخالفان [illegible] تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت
و اکثر ملک ماوراء النهر [illegible] امیر حسین در آمد و کیقباد برادر امیر کیخسرو ختلانی [illegible]

تغلق رسانیدند و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و
حکام ماوراء النهر غبار نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور گورکان در [illegible] با امیر خضر یسوری شرایط یاری [illegible]
بجای آورد و [illegible] و با امیر حاجی برلاس پیوست و چون [illegible] تغلق تیمور خان بر پریشانی ولایات
ماوراء النهر اطلاع یافت [illegible] و سپاهی [illegible] و چون در کنار آب خجند نزول
اجلال فرمود امیر بیان و امیر بایزید و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان [illegible]
عالی پیوستند [illegible] امیر بایزید را بقتل آورد و امیر حاجی خایف گشته [illegible] عنان
[illegible] خراسان معطوف گردانید و چون [illegible]
[illegible] بقتل رسید اما امیر صاحب قران بواسطه امیر حمید که دوست پدرش بود و در مجلس قاآن
راه سخن داشت [illegible] بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز [illegible] و قاآن [illegible]
[illegible] امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود [illegible] در کنار آب وخش [illegible]
رسید [illegible] و در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان
شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشکر [illegible] خان [illegible] را نیز
تاراج کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را حکومت ماوراء النهر باز داشت و طایفه از امرا [illegible]
[illegible] و بیکجک را بر جمله تقدیم داده [illegible] ساخت که امیر تیمور گورکان [illegible]
الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن تغلق تیمور خان بیکجک دست ظلم و بیداد برگشاده ابواب [illegible]
[illegible] و حضرت صاحب قران [illegible] توقف ندیده [illegible] بطرف امیر حسین [illegible]
گردانید و در پایان خیوق [illegible] امیر حسین [illegible]

امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند [illegible]

حاکم خیوق که تکل نام داشت [illegible] قصد گرفتن ایشان کرده امرا با شصت سوار [illegible]
[illegible] و تکل با هزار مرد [illegible] در وقت طلوع [illegible] رسید [illegible]
دست [illegible] بزور برده کشش و کوشش با آن مرتبه انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه [illegible] شصت سوار
امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران [illegible] شدند [illegible] اختیار کردند [illegible]
[illegible] امرا [illegible] هفت کس که در خدمت امرا مانده بودند [illegible]
[illegible] و حضرت صاحبقران روز دیگر از [illegible] آمده [illegible]
[illegible] حاجی محمد نامی آنحضرت را بشناخت [illegible] ساخت و صاحب قران [illegible]
در میان ترکمانان [illegible] روز دیگر [illegible] و حاجی محمد [illegible]
[illegible] ترتیب داده [illegible] امیر حسین رسانید و امیر تیمور گورکان امیر حسین را [illegible]
[illegible] باتفاق [illegible] شدند و [illegible] رسیده و جای [illegible] دوازده روز توقف [illegible]

[illegible]

[illegible] چون علی بیگ جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود
کیفیت حال امیرحسین و امیر تیمور گورکان را شنود و سفت مرو منع فرستاد تا ایشان را گرفته با ماخان بردند و در [illegible]
چون چنین کردند برادرش محمد بیگ برین جسارت اطلاع یافته ارغند و طوس جهت ام الحدث و پیلاکات
ارسال داشت و زبان سرزنش علی بیگ گشاده او را باطلاق ایشان مامور گردانید و علی بیگ از غایت خست
دون طبیعتی ادای محمد بیگ را اقرف نمود و اسپی لاغر و شتری عکبوت بکر بایشان داد و ایشان را اطلاق انسان ساخت
و در آن ایام مبارک شاه و بجای با میران رسیده و بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسپان
بیکو پیشکش کرد و صاحب قران [illegible] آن مراکب را با امیرحسین بخشید و امیرحسین بطرف گرمسیر متوجه [illegible]
و امیر تیمور روی توجه بجانب ارل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در آن دیار در لباس اختفا [illegible]
بخراسان رفته با ملک حسین کرت ملاقات نمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم داشته اسب قاصی و مبلغ [illegible]
و نیار کیکی و مقدار دو هیت فوور غله از مال سرچن پیشکش کرد و رحمت معاودت ارزانی داشت و امیرحسین این
معنی را توقف یافته و از هوس اختلاط ملک در خاطر افتاد و بهرات رفته روزی چند آنجا بسر برد و در آن اثنا
توغلقتمور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاد و امیرحسین را از وی طلب نمود و ملک امیرحسین را معیوب ملول گزیو
روانه ساخته یکی از نوکران خود بر بان شاه نام امراه ایلچی توغلقتمور خان بپایه سریر اعلی ارسال داشت و چون
بر بان شاه به مقصد رسیده و خان حال امیرحسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیرحسین در قلعه گزیو کرمحبس بود
از عالم انتقال فرمود و توغلقتمور خان این عذر از منع قبول جای داده بر بان شاه را اجازت مراجعت ارزانی داشت
اما امیر تیمور گورکان بعد مفارقت از ملک حسین بماوراء النهر شتافته از بیم اعدا چند روزی پوشیده و پنهان بسر برد
و در آن اوقات چهل و شش روز در سمرقند در خانه خواهر بزرگتر خویش و چهل شب روز دیگر در [illegible]
می بود و در آن قریب شب در میان یکبار رات آسوده رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند
و باتفاق روی بقند هار آوردند زیرا که امیرحسین از قلعه گزیو گریخته بدان جانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان
بعد از قطع منازل و طی مراحل در هر منزل تومن گندری بمنزل امیرحسین رسیده و باتفاق یکدیگر روی بسیستان
نهادند و ما بانکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمن قوی که او را پیدا شده بود گفت و فرست [illegible] او را
بر سلوک طریق عذر باعث آمده و جمعی کثیر از لشکر یان را موثر ساخت که چون امیرحسین و امیر تیمور از سیستان بیرون
سرراه بر ایشان گیرند آن هر دو امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه با ایشان
بازخورده و آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان از تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک رسید
و مازمان موکب عالی بشمشیر از پس نشاندند و امیرحسین و صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجه
جراحات در خانه تومن گندری توقف کرده امیرحسین با نود کس روی بصوب بیقان آورد و در راه از ابوی
سیاه برادر پلنگ شکست یافته با دوازده کس بموضع پشتر تو رفت و چون جراحات امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت
با تیمور خواجه اغلان و جهت مبارز تو از قلانه ای عنان عزیمت بجانب ارهف منعطف گردانیده و بعد از وصول
بکهمرد لوکری سیوغ نام را نزد امیرحسین فرستاد تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب [illegible]

کند

کند و از کهمرد نیز کوچ فرموده و در اثنای راه قرابچی ولد حسن با صد سوار و تغلقخواجه برلاس و امیر
سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون از صفت شرف نزول موکب همایون
صاحبقرانی مشرف گشت امیرحسین با صد و پی سوار و صد پیاده پیاده بدانجا رسیده و بدیدار
صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده و در باب تسخیر مملکت آغاز مشورت کرده خاطر بر آن
قرار یافت که نخست بجانب قلعه او لاجو روند و منکلی بوغای سلدوز که در اینجا سرکشی داشت
از پای در آرند و منکلی بوغا از کیفیت حال امرا واقف گشته علم فرار برافراخت و درین اثنا از
ایل و الوس جا و رسیدند و بیلاق رسیدند و غایشه حرمت بدوش گرفتند و ایلچیس
ولد و ولدی تو پایان با دو بیست نفر از الجانب اسب بسیار راند و هیچ عساکر آنحضرت مارگشت
و امرا بدان کزرفته در میدان ایلچی بوغا نزول نموده و شنوده که امیر جاکوی بن مبارک بن
طوغان بن قاوان بن شرغه بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس بترمذ آمده اند و عازم
ملازمت اند و مقارن این حال خبر رسید که منکلی بوغا و ابوسعید و حیدر با شش هزار مرد مقدور
بخیال استقلال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نموده اند امیرحسین و صاحبقران مانند
برق و باد روی با عدا نهادند و در آن اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ در رسیدند و امیران
مطمئن و مستظهر گشته و بمقابله و مقاتله و شتافتند اقدام نموده و بعون فرس شتیع و ظفر ظاهر شد
و منکلی بوغا و معاونان او بزیمت هزیمت داشته روی بوادی فنا آوردند و متوفق گشتند

ذکر عبور نمودن امیرحسین و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از آب [illegible] بر جانب [illegible]

چون امیرحسین و امیر تیمور گورکان خاطر از مهم منکلی بوغا و ابوسعید و حیدر فارغ ساختند و روی
همت در حدود و بلخ و قندز و بیقلان و طالقان و بدخشان بپای سامی سپاه بیرون خشند با دشمنان
منع نموده امیران آهنگ از آهنگ نمودند و ارزانی گذشته بر راه سالی سرای عازم ختلان شدند
و از جول عبور فرموده موضع دشت کولک را معسکر نصرت اثر ساختند و در آن موضع بتحقیق پیوست
که توغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جنه را سر کرده با بیست هزار مرد در حدود پل سنگین
نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نبود و صاحبقران
بتایید سبحانی واثق گشته از آن شش هزار تن دو هزار سوار را ملازم رکاب سعادت اثار
ساخت و رایت نهضت بجانب اعدا بر افراخت و در سر پل سنگین ایشان بیشترین برایشان تاخت
و از جانب تا بیگاه زمان جوب استداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت
خورشید نجو گه از پای از موکه کارزار بر جای نهاد ند و جون عدد اعدا از حد افزون بود
در آن شب صاحبقران اندیشه برجلی انگار و اکثر معطل گذاشته امیر موسی و امیر مویداد رلات و اوچ [illegible]
بهادر را با پانصد مرد که هریک در آیین نبرد رستم دستان زمان باشند لیکن خویش بیشتر و بد در برابر دشمنان
بازداشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نوکر بجانب بالا رفت حرکت فرموده و در جوف لیل مجموع آن

جنیل پناه از آب گذشته بنقل جبال صعود نمودند و روز دیگر قراولان ... اسپان دیده و دانستند
که طایفه از آب عبور نموده اند و از حقیقت حال ایشان مبهم ماند و شب دیگر که شعلات کواکب
بر درگاه سپهر ... صاحب قران گیتی افروز فرمان فرمود که بر زبر جبال آتش
بسیار برافروختند مخالفان شنیدن جز روز و دیدن آتش شب متحیر و مضطر گشته هر طایفه طرفی
گریختند و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه پایان راندند و ایشان را تا میدان [illegible]
تکاپیشی نمودند و در آن منزل امیر حسین [illegible] پیوست از اهتزاز نسایم این فتح مبین [illegible]
ریاض دولت و اقبال امیدوار شد و نوبت دیگر صاحب قران نصرت آثار با دو هزار مرد جلادت
شعار بر امیر حسین پیشی گرفته چون به در بند آهنین رسید اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه
خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران [illegible] از لشکر همراه خویش گردانیده دیگر [illegible] توقف
مامور ساخت و بعد از طی مقدار مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو و امیر سیف الدین را
با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پر برگ از دو جانب
اسب درآویزند تا داروغه کش گرد و غبار بسیار دیده تصور وصول کثرت سپاه نماید و بگریزد
امرا بموجب تقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاده داروغه شهر [illegible] فرار اختیار کرد
آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد [illegible]
شعله برافروزد که [illegible] جمعیت لشکری بسوزد و کاه را از اهتزاز رای صواب [illegible]
که بمحرومشاهده آن سپاهی [illegible] دانند • هر کس که ز فیض ایزدی بهره ور است
بر بهر کار او ز نور دانش اثر است • اندر نظرش عروس اقبال و ظفر • هردم بهانه دگر جلوه گر است

ذکر [illegible] امیر حسین و امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین نویان

و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغه کش بخاطر جمع در آن بلده نزول اجلال
فرمودند و در آن وقت الیاس خواجه خان در منزل [illegible] با جنود [illegible] تا
شهر سبز چهار فرسخ مسافت است اقامت داشت و در خلال احوال گذشته تغلق تیمور خان در
تختگاه خویش وفات یافته بود و [illegible] و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را
بدان جانب برند القصه امرا امیدوار از اجتماع لشکرها از کش [illegible]
[illegible] رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که طریقه موافقت مرعی داشته و
پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات صاحب قران خوابی دیده بود که دلالت بر آن میکرد
که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنابرآن قوی دل و مطمئن خاطر گشت و کیفیت واقعه
با امیر حسین درمیان نهاده باتفاق متوجه رزمگاه شدند و تعبیه سپاه و جنود پرداختند از آن جانب
الیاس خواجه خان عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع [illegible] افواج دریای فتنه در
تلاطم آمده و نیران حرب و مبارزان [illegible] در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود جته

بسیاری

بهادران بدست گرفته روی بصاحبقران آوردند و علامات موکب عالی آشکار شده [illegible]
زمره از معارف و خواص الیاس خواجه خان را [illegible] گردانیدند و یکبار مردان مردانه
بکار تیغ و خنجر دریکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم
علم امیر حسین و صاحبقران وزید و الیاس خواجه خان منهزم شد و بسیاری از لشکر ایشان
کشته گشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شده
و روزی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و صاحبقران بعد از مشاهده فتح و ظفر [illegible]
دشمنان [illegible] در موضع [illegible] عنایت حضرت پروردگار [illegible]
سمرقند [illegible]
[illegible] امیران [illegible] دولت [illegible] تمام [illegible]

ذکر [illegible] جنود جتای [illegible] کش [illegible] که خانان

[illegible] جنود [illegible]
[illegible] الیاس خواجه خان جهت انتقام [illegible] باجمعی کثیر از سپاه بر لشکر
[illegible] جتای [illegible] فرمود و این خبر [illegible] صاحب قران عالی گهر رسیده امیر حسین
را تنبیه فرمود [illegible] سپاهی [illegible] تیغ [illegible] گردانیده علم [illegible]
[illegible] و از آب سیحون گذشته [illegible] منسوب پیاخشند
و از آن طرف الیاس خواجه خان رسیده و بکنار آب [illegible] معسکر گردانید و امیر حسین باتفاق
امیر تیمور گورکان [illegible] آماده کرده امیر جاکو
برلاس و امیر سیف الدین و امیر [illegible] برلاس [illegible]
[illegible] و امیر حسین با جمعی کثیر از سپاه
[illegible] و امیر حسین در هر طرف از میمنه و میسره طایفه از ایلان
امرا و بهادران [illegible] از آن جانب الیاس خواجه خان جنود جته را [illegible]
[illegible] کارزار پرداخته [illegible]
[illegible] و چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و [illegible] موصوف
بودند [illegible] اشتغال نمودند و عجب خاصیت
آن سنگ [illegible] ابر [illegible] سحاب [illegible]
گردید که [illegible] یکبار از [illegible]
از [illegible] باران و جوش سحاب [illegible]
[illegible] روی [illegible]
از [illegible] قامت [illegible]

بود قرار گرفته سر برزانو نهاد و قوایم اسپان از رفتار بواسطه فرو رفتن گل و لای از حرکت باز ماند و آب
از ترشح گرشت سحاب گران شده و غبار از ترا کمو ..... نشاند .... که رو ..... جنگ
با زمین به موجب اخترت ..... بر عایان بحسب مصاف ..... بلا ..... شد
و چون از سیلاب باران آنچه مقصود مخالفان بود بحصول پیوست غبار از سر انجمن ..... از
نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آن را استیلا و قوت ظاهر ساختند مع ذلک امیر صاحبقران ابقدر
امکان ثبات قدم نموده لوازم کوشش و کشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از غلامان
و شجاعان الیاس خواجه خان بود بگریزانید و تا یان بهادر و ملک بهادر و ..... را استقامت
یکدیگر نیز و امیر حسین فرستاده پیغام داد که مصلحت ..... بتقدیم حمله ..... تهیه ..... بجانب
یکدیگر روی بمیدان آورده بمخالفان استیصال سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و ظفر برافرازیم
و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را با فعال سیئه تبدیل داده بود هر بار فرستاده صاحب
قران کامکار را بناخوشی تمام بازگردانید بنابر آن صاحب قران ..... خاطر گشته در امر قتال
طریق اهمال مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک ..... فلک
..... علم نورانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته دست به تیر و کمان و سیف و
سنان بردند و در آن روز لخت ..... ابهرام یافته بآوازه امیر شمس الدین ..... از مردم
..... تقرب رسیده و ..... چشم زخم بر تو قش افتاده ..... اطلاق داوند
..... اجتنابی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل و حشم پشت
بر معرکه کرده و اسبان ایشان در پایان گل و لای افتاده و ده هزار کس از لشکر جغتای عرصه قضا
گشتند و امرا جوانب سمرقند و شهر سبز شتافتند امیر حسین بی توقف ..... سرای رفت و اهل و
الوس خود را از جیحون گذرانیده در شبرتو نزول کرد و امیر صاحبقران با امید آنکه شاید همی از
پیش توان برد و روزی چند در کش مقام نمود و ..... شون ..... ساخته بقور خواجه اغلان
و جاورچی و عباس را با جمعت قوشون منقلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و در آن طایفه
از آنحضرت جدا گشته اکثری بایدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران رسید که روزی چند
بار تر کار نا ساز گار مدارا باید ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراخت
و تیمور خواجه را سبب تقصیری در وقت امارت لشکر منقلای از روی حد ..... بود بیاسا
رسانید و وجود او را نابود انگاشت و چند روز در آن موضع نزول اجلال فرمود و ذکر سلوکی
مولانازاده سمرقندی و مولانا خرد و که کاری در طریق سرداری ..... در وقت ..... آمدن ..... سرگذشت
چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و
تاراج بصوب سمرقند توجه نمودند سیلاب اضطراب بنای ثبات و قرار متوطنان آن دیار را
منهدم گردانید و مولانازاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت و مردم

بر دفع مغولان تحریص و ترغیب نموده در باب وجوب حمایت نفس و مال و اهل و عیال سخنان
بر زبان گذرانیده و سرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده و زمام اختیار خود در قبضه اقتدار
مولانازاده سمرقندی و مولانا خرد ک بخاری که تیر اندازی جلد بود و ابوبکر کلوی نداف
که او صاف سرداری از روی صداقت می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده نزدیک
یکدیگر بجاده مخالفت ..... جهت ثبات قدم و رزیدند و مغولان مرتبا در گرد شهر نشسته لوازم
محاصره بتقدیم رسانیدند و چون نزدیک بآن رسید که بلده سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و
دما و مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد سبحانه و تعالی وبا در میان ایشان
اسبان و خان و لشکریان افتاده چنانچه از چهار اسب زیاده از یکی نماند و مغولان خایف
و حیران شده اکثر ترکش و پرتل بر ..... شده و پیاده روی بدیار خود آوردند و چون سرداران
سمرقند ان حکایت کلی را از پیش بردند بای در دوی فتنه انگیزی و شرارت نهادند و دست
تغلب باموال رعایا دراز کرده و این اخبار بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده سرعی
صفا ..... برق و باد نیز و امیر حسین فرستاد و از کماهی حالات را اعلام داد و امیر حسین ..... دل
و سرور بدان طرف در حرکت آمده و در حدود بقلان اتفاق ملاقات دست داد و در نظم
امور ملک بایکدیگر سخنان گفتند و از و فور لشکر سرداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت
وقت خلع و هدایا بایشان فرستادند و چنان مقرر کردند که در زمستان امیر حسین در سالی سرا
ببرد و امیر صاحب قران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید در
بیت الشرف ..... از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحب قران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن
زمستان بر تو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و نخشب و قرشی و نسف عبارت از یک
شهر است و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سرداران شادمان شده مولانازاده و ترکات
و تمنوقات جهت صاحبقران ..... صفات ..... روان ساخت و اظهار اطاعت و انقیاد نمود
گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سرداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین
و حضرت صاحبقران
در اوایل فصل فروردین که فراش نامیه جهت سلطان گل در فضای باغ و بستان
بساط زمردین مبسوط گردانید و از اقتضای هوای راحت افزای اردی بهشتی اختلاف الوان
در و ریاحین از آثار ریاحین ظاهر و هویدا گردید و امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب مخالفت و ..... ر
سوار گشته هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و احباب
سرداران رحمت ..... ایشان را بیاد فنا دادند مگر مولانازاده سمرقندی که بنابر التفات خاطر
صاحبقران سوده ..... از آن مهلکه نجات یافت و دیگر باره مقتولی گشته نگاشتن ..... زر و
و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد تعالی بمقتضای آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من
حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد و آفتاب اقبال امیر حسین بسر حد زوال رسید

محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرد و در خلال این احوال بخل و خست
که بدترین صفات ذمیمه اصحاب ریاست بر مزاج او غلبه کرد و بیکی همت و بخلی تمام روی
توجه بجمع مال و اندوختن ذخایر آورد و برا برای غلام و مخصوصان صاحب دستان کرده و غلام
مبلغ کلی تحمیل بود و محصلان بیرام صولت جهت تحصیل آن اموال تعین فرموده و چون بسبب آلات
یراق و اموال در جنگ لای دست امرا بچیزی نرسیده و ازداوی آنجا امیر حسین طمع داشت حاجز
آمدند و امیر تیمور گورکان دست در یاوران گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و آقبوغا
بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و معاونت کرده و در برابر طایفه‌ی که محصلان ازایشان می‌طلبید
احتیاس کردست کمک آنحضرت بآن نرسید بر طبق عرض نهاد و از انجمله یاره و گوشواره که موم
خاص خود اولجای ترکان آغا که خواهر خاص امیر حسین بود پیش برده و امیر حسین با و جود آنکه می
دانست که این اشیا از خواهر دوست بشناخت و ملک سه هزار و دینار از و بر رسم باقی ماند امیر
تیمور گورکان اسبان خود را در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شده الاغان را قبول
نکرد اما گفت که من لباسی سرای میروم می باید که مبلغ باقی را نقد موجود از عقب من ارسال
نمایی و امیر حسین بواسطه این افعال ناهجار خواطر صغار و کبار از غبار حسش متغیر گشته اما بعد از آنکه شنید
که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد برامس خلاف نتوانند کردید بنابر آن علی درویش و لد
امیر بایزید جلایر و دسته‌ها با اتفاق اهل فتنه و فساد کتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال
مدتم و دارد و بمخالفت نهاده بجمع آوردن لشکر و ترتیب تمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین
فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانیده و نشانی ارسال داشت
مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند نزد او روزه خاتون رود تا تحقیق
الصورت نماید و اوروزه خاتون دختر زاده شرین خان و ما در زن امیر حسین بود القصه بدین واسطه
غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت
پیش گرفته علاقه خویشی بیبی بین الجانبین انقطاع یافت و در پاییز سنه سبع و ستین و سبعمایه صاحب
قران نصرت قرین با لشکر جلادت شعار بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده و امیر سیف الدین را
در مقدمه ارسال داشته و امیر حسین بخیال آنکه امیر صاحب حشمت را مدافعه کرد و تدبیر خود دام
انتقام کشد ملک بهادر و عبدالله سپه دار را با جمعی نامه بسته از الیاس دولت خواهش پیش
آنحضرت فرستاده طالب مصالحه و ملاقات گشت و امیر تیمور گورکان بوثیقه امیر حسین و مخالف
پیوند اعتماد و التفات ننموده و امیر حسین با سپاه فراوان بجانب آن حضرت عالی شان
نهضت فرموده و بار دیگر آغاز حیله و فریب کرده و خضر خوانده را با مصحفی که بآن سوگند خورده
بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایات و تفرقه سپاهی و رعایاست
اکنون انسب چنان مینماید که جو یک اینجانب در جغانیان و لشکر تو در قوار توقف کنند و هر یک

ازنا

ازنا با صد سوار در سنگ جلگ با هم ملاقات نماییم و بی غیابه تفاقی با هم عهد و میثاق در
میان آریم هر چند بر ضمیر منیر امیر کشورگیر مکر و وحیله پیدا بود که امیر حسین درین ملاقات بزرگ
جذبیت قومی مزاورد اما بنا بر مبالغه امرا بر ضا جسانیده با صد سوار سوار در حرکت آمده
بودند آنکه دولت سرورا در ره توجهت رعایت و نیز توقیف نماید و با صد کس به سنگ
جلگ رود و امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریق عذر و خلف و عده مسلوک
داشته فرمان داد تا سه هزار سوار جبخت که از بکجانب صاحب قران کامکار ایلغار کنند و تا
او را بدست در بیارند ازپای نشینند و الحاصل در نواحی سنگ قوم آباد با حضرت رسیده
نایره قتال مشتعل گردید و دشمنان تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه
باز ایستادند و این خبر بکرار رسیده سپاه نصرت شعار متوقف گشتند صاحب قران از قتلش
بوز تنی شانق و از آنجا در جوحت پیل با صد و دی از خیل یعقوب بالمان در حرکت آمده از آب
آمویه عبور فرمود و بجول در آمده بر جاه شوراب را منزل ساختند و لشکر امیر حسین در صباح
همان روز که امیر تیمور گورکان از ترشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی بالجوت
بر تیق و فتق مهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحب قران سعادت شعار از سر جاه شوراب
فامه ان سخن و ان نزد ملک حسین کرت و محمد بیگ جونی قربانی روانه گردانید تا معلوم
نماید که ان آنرو سردار با حضرت در مقام موافقت یا بر خلاف ورزند و زمان آمدن ایلچیان
دو ماه و نیم امتداد یافت و در ان مدت هر کاروانی که از خراسان بسر آن جاه میرسید آن پادشاه
عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انجمن آن حضرت
که ملک بسته‌های حضور بگروه است و عازم هراسان و کاروانیان از حضرت داده مستغنی
سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون بکنار بوزتنی رسیدند امیر موسی و سایر ایلیان
لشکر با امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از آنجا رسیدند سوداگران جواب دادند که امیر
تیمور با مردم خود پیش ملک هرات رفت و امیر موسی الشحق را استقبال نموده از قلعه
نسف بیرون آمد و با هفت هزار سوار منزل یمرانغ را معسکر ساخت و ملک بهادر با چهار
سوار بوزنتیغ که از ازین قراولی در خاشوح توجه و کینه لول علم اقامت فراختند

[illegible] بجانب قرشی و انهزام [illegible] [illegible]

چون صاحب قران کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بر سمت هرات
روان شد و بعد از رحلت قافله بازگشت در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان
از آنجا بقرشی تواند رسید در منزل شوراب توقف فرمود و آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدای
دولت معروف داشت و عنان عزیمت بصوب نخشب برافراشت و در آن زمان دویست
و چهل و سه کس در موکب همایون بودند و از بیرشی در سلک اعاظم امرا و شجاعان انتظام داشته

مثل سونجیق اوغلان و امیر داود دوغلات و امیر جاکو برلاس و امیر بهادر بوقا جلایر و حسین بهادر
و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قپچاق و آقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری
و غیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت
حضرت عزت کرده و متوجه دولت روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب [illegible] با چهل
و سه کس بشنا از آب گذشته و از دیه خیار کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه از آب عبور
نمودند و از آنجا شب در میان بیرون گشت رفته امیر جاکو برلاس صلاح در آن دید که بشبیخون بر سر
اعدای دولت بروند صاحب قران مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را توقف
امر کرده بهمراهی بیست و سه کس روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شد و
بیشتر را بمحافظت اسب مأمور گردانید و با چند کس از سر ترناوی که آب ازانجا بشهر می رفت از
خندق گذشته بخاک ریز برآمد و بدر دروازه که بجانب فزار است رسیده حقیقت نفیس دست برد
در دروازه نهاد و دید که پس آنرا بخاک انباشته اند مراجعت نموده نظر احتیاط بر بارو
و فصیل انداخت و جایی که دیوار پست بود تعیین نموده گفت محل نردبان نهادن
این نقطه است و از همان ترتیب گذشته بر سبیل سرعت بجانب [illegible] بپیوست و [illegible]
بازروی بقوشی آورده و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و سه کس را بر
اسپان بازداشت و صد و نود مرد را با نردبانها که از بید [illegible] برگرفته بودند بخاکریز فرستاد و
تا بکنار آن محل که دیده بود نردبان نهاده بالا رفتند و حقیقت نفیس با صد کس دیگر متوقع فتح الباب
بر در دروازه بایستاد و از صد و نود تن [illegible] فراز [illegible] حصار [illegible] موضع [illegible]
وضع کرده و بشهر درآمده تیغ از نیام کشیدند و بدر دروازه رفته [illegible] بلکه مست
[illegible] و [illegible] و دروش بیگ [illegible] قفل دروازه را شکست و [illegible] موکب همایون بر سر
کشیده [illegible] درآمدند و [illegible] افتاده [illegible] شد [illegible] از خواب برجستند
و در غایت بیچارگی حیران ماندند با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب
و غائله چیست و حضرت صاحب قرانی دروازه های ترتیبی را مشغول ساخته عیال و اطفال امیر موسی
بدست سپاه منصور افتاد و محمد بیک بن امیر موسی که در حصار بود بموجب فرموده آنحضرت
راه گریز باز داده بود تا بیرون رفتند و [illegible] ناگاه این خبر بقتول امیر موسی رسید
[illegible] سپاه را یافته و در حال شب محمد بیک بنزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه را
باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر
باتفاق یکدیگر با دوازده هزار کس سلاح پوش بقرشی شتافته آمدند و [illegible] در میان گرفتند و امیر
تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بعلو همت متوجه اعدای دولت گشت
و در آن روز امیر مؤید [illegible] سوار که [illegible] در میدان بکار [illegible] بود چنین گذر از شهر

بیرون

بیرون تاخته کارزاری نمود که دستان دهشت قران اسفندیار را مشوش ساخت و شست بر آب
[illegible] کرده [illegible] در آورد و دو مرد که بهادر باشند و دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر برگشت
در سلک سایر عساکر حضرت انتظام یافت در روز دیگر ایلچی بوقا بهادر و آقبوقا بهادر بیرون آمده
با پنجاه مرد [illegible] بیرون تاختند و دیگر سپاه [illegible] کس از عقب آن دو
امیر دلاور شتافتند و در صف اعدا ایلچی بوقا بهادر [illegible] چشم [illegible]
آقبوقا بهادر کشته شد و یوزبکی که یکی از نوکران امیر موسی بود [illegible] پای در میدان جلادت
نهاده قران بوقا بهادر و دوستش را محکم بگرفت و [illegible] بهادر [illegible] را باتمام رسانید و امیر سار
بوقا و ایلچی بهادر از بالای در دروازه آغاز شبیخون کرده طایفه مخالف را که درها و تورها را بپای
حصار آورده بودند گریزانیدند و در شبانه توکل با بعضی مرد آغاز [illegible] کرده و در آن محل صاحب
قران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و بهر طرف که حمله
آورد جمعی را بر خاک هلاک می انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و وفور شمار [illegible]
و دو باره بر فرق خویش [illegible] فرار بر قرار اختیار فرمود و [illegible] میدان
رزم و [illegible] ملک بهادر با لشکر [illegible] که همراه او بودند در طرف دروازه قوائم پای ثبات و
قرار تمام غایت استوار داشت که صاحب قران کامکار با شصت سوار از شیران بیشه کارزار
علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک بهادر دید که آن مؤید بتایید ملک حمید [illegible]
همایون متوجه او است تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه گردانیده
مانند امیر موسی [illegible] فرار شتافت و صاحب سعادت قرین [illegible] دشمنان را [illegible]
کرده جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانیدند و [illegible] ایشان را بگرفت و هم
چنان میراند تا بملک بهادر رسیده و او همعنان [illegible] ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون
امیر موسی بود طی مسافت مینمود امیر تیمور چون بایشان رسید آواز برکشیده ملک را گفت که
از سر خون تو اگرچه ریختنی است درگذشتم مشروط بانکه [illegible] و ملک این معنی را
فوزی عظیم دانسته [illegible] و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحب قران
از عقب می شتافت و با آنزمان نوکری بود عاشق تاز نام [illegible] و کمان [illegible] دست و هر گاه که آن
حضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را بر میکشید و تا عدم توقفش در آن کار معلوم
نشود [illegible] و امیر تیمور گورکان [illegible] آن ترک [illegible] در آن کار [illegible] پیش
میرفت تا [illegible] صفات [illegible] و هدف سهام ملامت [illegible]
انام نکرده و درین حین صاحب قران را بار دیگر [illegible] و دولتشاه
بخشی ازین زمان تاخته عاشق تاز [illegible]
مع ذلک دوستان بایشان نرسیده عنان مراجعت انعطاف داده [illegible] موکب عالی [illegible] کرده

و امیر تیمور گورکان از نواحی قزل تیاج بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را
تا سنگ چکک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفهٔ دیگر را که گریخته بودند باز گردانیده بقرشی
رسانیدند و صاحبقران کامران بکام دوستان بقرشی در آمده آن زمستان بدولت و اقبال
بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و این حکایت
که فارسیش کمتر بسبیل اجمال شرح نمود بی شایبهٔ تکلف از بدایع وقایع و نوادر آثار است و متفق علیه جمیع
ارباب تواریخ و اصحاب اخبار و از تأمل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة والدین
امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تأیید آلهی که شامل حال آن سالک
طریق پادشاهی بوده ظاهر میگردد و شایسته برای هر کس محقق میشود که اقبال و دولت او در خیر تیسیر
و بیان نمی آید

ذکر معاودت نمودن امیر تیمور گورکان با امیر حسین ... [illegible]

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته بامیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب
گشته امیر موسی و اولجایتو اپردی و جان شاه و ملکهاتو و بولاد بوقا را بمحاربهٔ صاحبقران
نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده بامید نصرت از بلاد ... و لاور بعزم
شبیخون متوجه دشمنان شد و در منزل آق تپا تقارب لشکرین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر
حسین نزدیک بهم رسید صاحبقران صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در
اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت از موکب همایون جدا شده بجانب
خراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بلدهٔ بخارا و نزدیک بحصار آن اول و شیخ
محمود شاه را گفت که صلاح دولت آنست که بحصار آنجا در آئیم و کار زار را بر طبق ... اجرا نمائیم
امیر محمود شاه این معنی را بقبول تلقی نمود و آن صاحبقران ... امرا از آب آمویه گذشته
در ماخان ... شدند و هم در آن چند روز لشکرهای امیر حسین بر بخارا استیلا یافته
و امیر محمود شاه باتفاق ... گریخته و از آب عبور نموده بموکب صاحبقران
ملحق گشت و چون چند ماه در ماخان بسر بردند و اسباب ... ساختند با ... هزار ملازمان
دولت از که در آن سفر در خدمت می بودند ... دیگر ... صاحبقران
نموده بدان طرف ... متوجه گردانیدند و از راه قرا ... بترشی رفت و جمعی از نوکران امیر
موسی را که آنجا بودند گرفته در آن اثنا خبر یافت که بیش از ... از لشکر قراونه در حدود
قرشی ... پس متوجه ... اساس ... شده چون نزدیک باتفاق رسیدند ... ساخت و از اطراف و جوانب قراونه در آمده
شور انداختند در عقب و هراس بر ضمایر قراونه استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش
اندک نوکر بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران بجانب سمرقند شتافته اوج قرا
بهادر که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رهت سر راه بروی گرفت و از دست بر

ملازمان

ملازمان موکب همایون پای در وادی فرار نهاد و بشهر در آمده امیر تیمور گورکان روزی چند
در سمرقند ... فراغت آسائیده در آن اثنا شنید که امیر حسین که جهت انتقام ... جنگ و پیشی
با جویونا معدود در قرشی منزل گزیده و منقلای لشکر او بشهر سبز رسیده اند برین عزیمت گفت
که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت بطرف بلاد
ترکستان معطوف سازد و آنگاه باجماعت شش صد سوار که اقبال و دولت در دوام دولت ابد پیوندی
ملازم بودند اتفاق کرده از سمرقند تاشکنت شتافت و در نواحی الوآیت بابهرام جلایر
و کیخسرو ختلانی که بموجب حکم قرنان حاکم مغولستان صاحب اختیار بلاد ترکستان بودند ملاقات
فرموده بهرام جلایر چنانکه باید و شاید بخدمت کاری ملازمان موکب شهریاری پرداخت اما
کیخسرو ختلانی آنچه مقتضای مروت و انسانیت است ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت جنود
فراوان بمحاربهٔ صاحبقران بترکستان ارسال داشته هر نوبت آنحضرت را بلکر فتح و نصرت
روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال
صاحبقران ستوده خصال امیر سار بوقا و اقبوقا بهادر را جهت امداد نزد امیر شمس الدین مغول
ارسال داشت و در بهار سنه ثمان و ستین و سبعمایه ایشان باز آمده آوازهٔ وصول سپاه
جته شایع گردانیدند و امیر حسین این خبر شنیده مضطرب گشت و علما و مشایخ تاشکنت و خجند
توسل جسته امیر تیمور گورکان را استمالت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجادهٔ
مستقیم موافقت رسانند و الحکایت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایرهٔ خشم آنحضرت
را تسکین دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار
نزاع و پیش امیر حسین از لوح خاطر فرو نشست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته و
نوکری خجسته نام را جهت اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و مقارن آن درگاه آمده در اثنای
راه بعضی از لشکرهای امیر حسین را که از مصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند منهزم گردانیده
و چون در تپا شجعار منزل گزید خجسته باز آمده خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان راند
که من بعد نسبت بصاحبقران و از متابعت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه
نامی از نواحی امیر حسین مصحوب خجسته بخدمت رسیده و قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید
و صاحبقران عباس بهادر را با توران شاه جهت تکمیل کار نزد امیر حسین روانه گردانید
امیر حسین امیر موسی و امیر اولجایتو اپردی را با ده هزار سوار روانه داشت تا با صاحبقران
ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور گورکان
بجلیا باور رسید امیر موسی بکوش نزول فرموده که مزار علی آتا الجاتت فرود آمده و سواد آن قادر نرد
کرده ... قرار یافت که از طرفین هر سرداری با صد نوکر پیش آیند و باهم ملاقات نمایند
و بر موجب تقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول اجلال فرموده

و وخت و بیگانگی یافت و یگانگی مبدل شد و امرا و لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خود
شتافتند و امیر تیمور گورکان بقبة الخضرای کش خرامیده متوطن آن بلده گشت و نزهت آثار ارشادش
نسیم عدالت در گلشن جانی از نو یافته و شیخ و شریف آن بلده را بالتفات سرافراز ساخت

گفتار در بیان ملاقات امیر حسین و حضرت صاحبقران و آنچه روی نمود در آن اوان

شایر معانی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بطور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه
خاطر از مهم صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب الملک برافراخت ملک حسین
کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه خود و هرات کید و بیغ و شیرخان فرستاده تا
دست بغارت و تاراج برآورده آمد و جز هدی خود یا بیع شریف امیر تیمور گورکان رسید و جهت
تادیب ایشان از آب آمویه عبور فرموده و الغابت جز وصول آنحضرت بشنیده بقبل تمام روی
بصوب هرات آورده و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت
اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان عزیمت بطرف سالی سرای انعطاف داده
امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر فرخ و مسرور گرده چند روز
بعیش و نشاط و کامرانی بگذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته و آن خطه را از حیطه تصرف
بولاد و آقبوقا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سو منعطف الوطن مراجعت کردند
امیر حسین معتقد کرد که قلعه هندوان بلخ را عمارت نماید و از سالی سرای بدو پرداخته آن بلده را دار الملک
سازد امیر تیمور بوی گفت که عم شما امیر قزغن در هرات ... خود گفت و سمرقند را پای
تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنست که شما نیز از سرایها در این دیه درگذرید
امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور گورکان از همراه خویش بلخ برده آغاز عمارت
کرد و در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بجیحون تاخت و تاراج آورده نابسته اند و امیر
حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود متعاقب از آب آمویه
عبور نمود و در آن هنگام سرداران مغول با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند و بعد از این
بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارت نموده اند امیر حسین با امرا و لشکرها
عازم دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نموده چنانکه بر پرسش بود
بصوب صاحبقران را بسر بدخشان فرستاد و آنحضرت در اندک وقت آثار اقتدار ظاهر گردانیده
بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت آنحضرت کیخسرو ختلانی و شیخ محمد
بیان سلدوز که در انطفای آتش خلاف مشتغل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشته
مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته ازوی استمداد نموده بودند و آن نوشته بدست امیر حسین
افتاده بود و در آن ایام که صاحبقران کشور گشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر
حسین آن نامه را بوی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشود و از این جهت غباری

برحاشیه

برحاشیه ضمیر انور نشسته و مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد
بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابر آن روزی بر عزم آنکه برود سوار شده با امیر حسین
ملاقات نموده وی وسیله از سخنان مذکوره استفسار نماید و در دوستی که امیر حسین در کنار آب
سوار و ایستاده بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید سبقتی از انقلاب آب آمد
آهسته با امیر حسین چیزی گفت که یابی نزدیک است و امیر حسین روی بیا جیران جلگ جوی آورده
گفت که بیا تا ... از آب عبور کنی و ... آتش ... و ... بکشان
خاکسار ... و ... متوقف ... زیرا که ... خشم ... دیگر از قدم که پیش ...
از عهده این مهمات بیرون نتوانند آمد و صاحبقران جواب فرموده بتقدیم رسانید و چون
امرای منقلای پیوسته جز توجه آنحضرت مع کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز رسیده بعد از
میدان معاقب ... کیخسرو در آن ... بطرف الای رفت ... خشم او را تعاقب کرد
و شیخ محمد بصوب ... و امیر تیمور گورکان او را ... کرده غنیمت بسیار گرفته بازگشت

گفتار در بیان ... حضرت صاحبقران و امیر حسین ...

چون بنا بر مشیت قادر که کلام معجز نظام ... ملکه من یشاء بر ثبوت ... ملک ...
ولایت ... نزدیک آمد رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ... سوز ... از افق استقلال
طلوع نماید و این معنی ... جاه و جلال امیر حسین ... موقوف بود امور که سبب
تنفر قلوب ... نزدیک و دور میشد ... از ... امیر حسین
... از ... آنحضرت ... در مقام عذر و ... که
... دست ... نماید ... فرستاده تا از متعلقان آنحضرت هر که ...
... کوچانیده از ... بلخ برند و شیرین بیک آغا ... صاحبقران ...
... که ... امیر ... پسر ... و ... شته و ...
طلبید و ... امیر موسی ... در سلک مصاحبان آنحضرت ... طلب فرمود
و بواسطه ... امثال این ... امیر تیمور گورکان ... امیر حسین ...
همت عالی ... بر رفع نزاع گماشت و بعد از تقدیم مشورت با امرا و ارکان دولت ...
... شعار خلافت امیر حسین ظاهر ساخت امرا و نوئینان الوس ... که از ...
... امیر حسین ... و ... بودند و از ... لشکر ... در ... بآنجناب
و ... ستان ... شده ... عهد و پیمان ... موکد گردانیدند و امیر ...
... لشکرها ... شیخ محمد بیان سلدوز ... فرستاد
و ... و ... از ... امیر موسی ... و ...
... سپاه ... شد و چون ... از ... موکب ... امیر

موی بی جیتی هراس بخو فرزاده و داده بکرکیت و صاحب قران کرده ان اقتدار و بوجوده عدمش را
میان تقصیر کرده سیورغتمش اغلان و امیر موید ارلات و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه
ملک و اساس را مستقل ساخت و قوتی را [illegible] مایو [illegible] بیدار است و چون سیورغتمش اغلان چند
کهنه رسید هندوشاه و خلیل که مقدمه سپاه امیر حسین بودند پای ایشان را دیده عنان گریز بلارت
بلخ منعطف گردانیدند و درین اثنا عالیجناب سیادت مآب ولایت انتساب جلیل القدر معصوم حسین
استظهار آل طاها و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفای که انتظام داشت و در آن ایام
جهت اوقات و مین شریفش نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود از آب
آمویه عبور فرموده در موضعی که در سه فرسنگی [illegible] ترمذ است بملاقات صاحب قران
خجسته صفات نوازش شد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرده [illegible] ایهام
کرد [illegible] توجه [illegible] فالک مقصود حضرت صاحب قران [illegible] مستظهر گشته
از لوازم تعظیم و تجلیل و ما یعد من [illegible] هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت [illegible] را بخدام
سده سدره مقامش مسلم داشته [illegible] طریق ارادت و اخلاص
سلوک نمود و چون [illegible] رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندوی [illegible]
موکب همایون پیوستند و در منزل [illegible] شیخ محمد والی بدخشان و امیر [illegible] که از قبل
امیر حسین بحفظ قندز اشتغال [illegible] ملازمت رسیده و در سلک [illegible]
[illegible] انتظام یافتند و [illegible] امیر کیخسرو ختلانی [illegible] مستعد گشت چنانکه
[illegible] بسته هر یک میان
برای [illegible] و بعد از اجتماع امراء و اشراف [illegible]
سیورغتمش اوغلان [illegible] که از نسل اوکتای قاآن بود بپادشاهی الوس
جغتای تعیین نموده [illegible] و بعد فراغ از آن امر
بلخ گشته [illegible] امیر زنده حشم که حاکم ولایت شبرغان بود [illegible] در سلک
[illegible] انتظام و حضرت صاحبقرانی [illegible] بارگاه [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] مستعد جنگ و پیکار گشته و جنگ
در اوقات کارزار [illegible] مردم بسیار [illegible]
[illegible] رایت [illegible] شاهزاده [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] آثار [illegible] ظاهر ساخت
[illegible] دوست و دشمن گشت [illegible] رسید
که از جانب دیگر [illegible] آمد [illegible] جای زخم را داغ کرده و شاهزاده
دست در دامن [illegible] اضطراب نمود [illegible] که شاه [illegible]

المعتد

المعتد به برق [illegible] افراخته بعزم تسخیر قلعه [illegible] کارکرده از جانب دروازه ترمذ [illegible]
نمود و [illegible] برجهای که بر بروج آسمانی حصار قرار گرفته بودند و [illegible] میکردند تا شوند صاحب
قران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه هندوان نهاد و از جانب امیر حسین
طایفه از اهل جلادت تیغ عبادت [illegible] از شهر بیرون تاختند و بعد از معدودی بلوازم ستیز و آویز بجای
آورده [illegible] طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار
خویش مشاهده نموده در حصار [illegible] و [illegible] صاحب قران [illegible]
که من دل از ملک و مال برداشته ام و از مکارم اخلاق توقع میدارم که بگذاری تا بجانب
مکه مبارکه شتابم و شرف زیارت بیت الله الحرام دریابم و در آن مقام واجب الاحترام باستغفار
جرایم و آثام قیام نمایم [illegible] این التماس را [illegible] جای داده فرمان همایون صادر
شد که هیچ آفریده متعرض امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین بر این سخنان
اعتماد ننموده در میان [illegible] ملازم از قلعه بلخ بیرون آمده و نوکران [illegible] مشغول
ساخته بر بالای مناره مسجد جامع [illegible] گریخت و [illegible] صادق [illegible] بجای آورد
و [illegible] قائم [illegible] شب را [illegible] که [illegible] گرده بود و در طلب گمشده
خویش بهر طرف میتاخت [illegible] که مناسب است که بر بالای این مناره برآیم و اطراف
و جوانب را [illegible] احتیاط نمایم شاید که اسب من [illegible] در آید و [illegible] بالای مناره
آورده امیر حسین را آنجا دید و بشناخت و امیر حسین که در ایام [illegible] هرگز منتی گندم بر پای
[illegible] و [illegible] از خوف [illegible] مروارید [illegible] در دست [illegible] نهاد و [illegible]
[illegible] و در ساخت و [illegible] بسیار [illegible] آورد و [illegible]
[illegible] بر بالای مناره بلند
[illegible] در این محل این بیت را نوشته اند
بر مناره [illegible] که [illegible] بکنیدم [illegible] القصه چون [illegible]
از مناره پایان آمد فی الحال [illegible] صاحب قران [illegible] رسانید و [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] روی [illegible] آورده امیر حسین [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] از بالای مناره بزیر
آمده در [illegible] دیوار مسجد [illegible] بود [illegible]
[illegible] طلب [illegible] بالای مناره [illegible]
نموده [illegible] دیوار مسجد برده و امیر حسین [illegible]
دست [illegible] بسته بارگاه صاحب قران در آوردند [illegible] خاک [illegible]
صاحب قران را [illegible] امیر حسین افتاد روی [illegible] گفت من از [illegible]

در گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و مولکان امیر حسین را از مجلس بیرون برده و
امیر کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده و صورت بست نمود که امیر حسین را بی چاره بقصاص برادر
خود کیقباد و بلخ را امیر تیمور گورکان در تبلیس امیر کیخسرو رسیده و در نشانی گفت شنیده صاحب قران
ظفر قرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین اثر رقت فرمود و قطرات عبرات بر رخساره
مبارکش روان شد امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف
بود کرایه آنحضرت امارت نجات امیر حسین از گرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیر مؤید
و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان موافق بر کار دیده و راه در یافته در عقب امیر حسین
شتافته باستیفای سال اجل او پرداختند و رشته حیات او را بمقراض قصاص انقطاع داده
خاطر از آن مهم فارغ ساختند ◦ کدام دو خط اقبال بر جبین کشد ◦ که مر مرا بش عاقبت زنگ نکند
گر اشاه و فلک تاج سرور یا رب ◦ که بند حادثه بر دست و پای او نفکند ◦ دو پسر امیر حسین یکی
خان سید و دیگری [illegible] سلطان با یاغی گری دست نشان او بود بقتل رسیدند و دو پسر دیگر
جهان ملک و خلیل بهندوستان گریخته در وقت متوجه [illegible] گردیدند و یکی [illegible] بر
قلعه هندوان استیلا یافته عاقبت فوت و خواتین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او
باردوی همایون آوردند و آنحضرت سرایملک خانم دختر قزان سلطان و الوس آغا بنت
امیر بایزید جلایر و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و ملکای ترکان خاتون را در حرم خاص خویش
جای داد و سونج قتلق آغا دختر [illegible] خان را به بهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را
بزند چشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر قایان و دختران امیر حسین را
بامیران [illegible] ارزانی فرمود و دنیا عروسی است بهمه که در هر دوری و در دست و در آغوش
شوهری کند و در عقبی ایست نیز چشم که هر ساعت چشم بر دیگری افکند چنانکه گفته اند
دل بر دنیا بیرزن عشوه گر ده مبند ◦ کو نو عروسی است که در عقد بسی داماد است ◦ و این واقعه
[illegible] در ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب
فرمان واجب الاذعان حضرت صاحب قران گیتی ستان ویران کردند چنانچه اثر باقی نماند

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحب قران مقرون بحصول امانی [illegible]

قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بیدک الخیر
مالک الملک واجب التعظیم ◦ صانع قادر خبیر علیم ◦ مملکت میدهد بهر که داری ◦
نیکبختی که هست و آثار [illegible] ◦ گرد فیض عدالتش عالم ◦ [illegible] بهشت ارم شود جهنم ◦
علم معدلت بر افرازد ◦ بر ستم قلم از جهان براندازد ◦ [illegible] ریاض لطف و کرم ◦
[illegible] نیم حسن شیم ◦ دوستان را از خود شاد ... ◦ [illegible] به یک احسانی ◦
نقش خاک را مو بر بنیاد ◦ کار خلق بیک لطف بسازد ◦ از کرم اهل علم و تقوی را ◦

مقتدایان

مقتدایان دین و دنیا را ◦ بر خلایق و بهر مرتبه ارزانی ◦ خود بایشان کند مهمان بی
بود بغیر مکرمت کامش ◦ بربود و ارزانی و نقاب [illegible] ◦ در ره دین کوشد بحاج
مکند عیش خیر و احسان سیح ◦ و چون صاحب دولت چنین در آغاز میمنت ایش بغیر
صاحب قران گیتی ستان قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و در آن
ایام که وارثان ملک و اقتدار بساط جهانبانی امیر حسین را منشان دیوان واقدیر حکم
من یشاء منشور خلافت ایران و توران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهار شنبه
دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت ایل که سن شریفش
سی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد حضرت
خیر الانام سید برکه و قدوت احفاد ائمه اثنا عشر خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی
اکبر و امیران امرای الوس جغتای مثل شیخ محمد بیان سلدوز و امیر اولجایتو اپردی و امیر
کیخسرو ختلانی و امیر داود دوغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر زنده
حشم اپردی و شاه شیخ محمد و غیرهم از اشراف طوایف انسانی که در قبة الاسلام بلخ
جمع بودند بر سلطنت امیر کشور گیر اتفاق کرده در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و زمانی
اختر دولتش طالع از اوج مسعود و تخت پادشاهی را بوجود همایون زیب و زینت دادند سرور
و اکابر قبایل چنانچه رسم و عادت مغولانست زانو زده زبان بدعا و ثنا بر گشادند ◦
سراسر دلیران توران زمین ◦ کشیدند صف بر نیاز و یمین ◦ لی تهنیت یک بیک هکتا ن
زبان بر گشادند زانو زنان ◦ که شاها بزیب و فر تخت و تاج ◦ بماند تا بماند زادم تاج
رسانند کاین مرا زجان [illegible] ◦ ولی بنده کان از خدمت جلیل ◦ بر آنها گرایند و تو شهریار ◦
که بنده کان تو خسروانند کار ◦ صاحبقرانی چون چنین سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب
فراغت و دولت امیر حسین که سالهای بسیار بدیدن ظلم و حرص اندوخته بود بگشاد و مجموع ارکان
دولت و امیران حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم مواهب فراوان و عطایای بیکران
داده ◦ رعیت را انعامش آباد شد ◦ ز بخشش سپاهش همه شاد شد ◦ و هر یک از امرا و نجبا
را که بوازم خدمت کاری و جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب ارجمند و مراتب
ارجمند منصور و سرافراز گردانید و چون از اشتغال این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را بامراء
پیر جو تمام بر لاس تفویض نمود و متوجه بلده سمرقند گردید و بعد از وصول سمرقند را که
بلده [illegible] فردوس مانند است مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرمود
ابنیه سپهر مقدار طرح انداخت

ذکر مخالفت نمودن امیر اپردی [illegible]

امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحب قران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون
تخلف نموده بود بعد از استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در ترکستان سرگردان بوده و

با آلاقوه از آب آموبه عبور نموده در شبرغان بزنده چشم پیوسته او از مخالفت صاحب
حضرت صاحب قران مظفر لوا بازگشت و محرس گشت و در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه که صاحب
قران کشورستان و گیتی ستانی فرمود زنده چشم اطاعت و انقیاد واجب الاذعان نکرده به سمرقند رفته
امیر تیمور گورکان خواجه یوسف و الدراولجایتو اپردی و تابان بهادر را جهت مطالعه زنده چشم به
شبرغان فرستاده آن جماعت را مقید گردانیده این خبر بسمع پادشاه کشور رسیده آتش
غضب پادشاهانه التهاب یافته با لشکر ظفر اثر از آب آموبه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت
و بعد از محاصره ای آن بلده زنده چشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی و بعضی دیگر از اعاظم
تومینات را شفیع جرایم خویش ساخت و امرا زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را
بمواجب مقرون گردانیده و سپاه دست از محاربه و محاصره بازداشته زنده چشم بی مروه د
بی زنده از قلعه شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باب دکان پایه سریر سلطنت
مصیر سپرد و پادشاه پوزش پذیر زنده چشم را مشمول مواطف بیدریغ نمود دیگر زمام ایالت
شبرغان در قبضه او نهاد و عنان عزیمت بصوب ما وراء النهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید
نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریف فاخر پادشاهت و حکومت
ایل و الوس او را بوی مفوض گردانید و در سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه کرت دیگر زنده چشم
باهوای خانزاده ابو المعالی ترمذی یاغی شده بتمرد رفت و دران حدود دست بغارت
و تاراج برآورد و این خبر بمسامع صاحب قران عالی گهر رسیده نشانی جنتای بهادر را فرمود تا
بر دوابین را بالشکری همه با دل شاد و با ساز جنگ همه کینی افروز و با نام و ننگ
مرغ شرمخالفان بیاختر نامزد فرمود و چون شیرغان از رسول بهادران رستم توان اجزاینه
براب آموبه انگشتها بالب شد و جابجا ازایشان شب جای فرار از آب گذشته آن پل را
ویران ساخته و چون زنده چشم با بسیار خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت قرین را دیدند هلکی بر شیدند
و روی بصوب گریز آورده به سرجبر تاختند و بعد از آنکه بنزدیک پل رسیدند الطرف را مانند
حال خود خراب یافتند و متحیر گشته دران حین لشکریان سمرقند از عقب دست قدرت بر تیر آبدار
گشادند و آن منهزمان خذلان بست روان در نشیب و اجل در شتاب خود را در آب
افگندند و جمعی کثیر از حشم بیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده چشم با بی
بر برده و دوازده بی از مردم بی مروه و بی زنده بساحل نجات رسیده خود را در شبرغان انداخت
و باستحکام برج و باره و فصیل دروازه پرداخت انگاه صاحب قران عالیجاه امیر
جاکو برلاس را با سپاه گرد دون اساس بمحاصره شبرغان فرستاده و امیر جاکو تعمل زمستان آن
کار بپایان رسانیده چون طلیعه لشکر بهار روی نمود زنده چشم بپای عجز و اضطرار از حصار بیرون
بیرون آمد امیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان بشفاعت گناهانش بگشاد

وامیر صاحب قران کرت دیگر از سر خون زنده چشم درگذشته گوش هوشش را بزیور پند و نصیحت
بیاراست و سرش از افسر رحمت بلند ساخته کمر زرین بر میانش بست و خلعت فاخر در قامت قابلیت
او پوشانیده اسب تازی نژاد با زین و لجام انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران ستوده
خصال لشکر بطرف سولستان کشیده بود و وقتی که از آن دیار مظفر و منصور عنان بجانب سریر سلطنت
معطوف گردانیده در منزل اردون گوری شنیده که زنده چشم و ابو اسحاق والد خضر یسوری و امیر
موسی و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو لیث سمرقندی باهم عهد کرده و مصحف سوگند خورده اند
که چون بمنزل قراسان رسند بجان آن آفتاب آسمان جهانبانی گزندی رسانند و امرای بر حسب
الحکم آنجماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت امرای
خانم نجات یافته و خانزاده ابو المعالی را از شتاب بخانه ان نبوت دستگیری کرده ابا بموجب حکم جلای
وطن اختیار کرده روی بیثرب آورده و چون بیثرب بسیار برنج شیخ ابو لیث متولی بود بمور
که بکه مبارکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت و ارث هوای آن سرزمین استیلای دراعانی او پیدا
شود و زنده چشم را با خواهشهر سمرقند برده او را در حبس انداختند که دیگر ازو بیرون آمدن نتوانست
چنانکه بزرگان گفته اند * بنزد خود این سخن در ربیت * که زنهار دشمن بباز کوهیست *
[illegible] صاحبقران [illegible]
حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحب قران بسند یده صفات بعدت چنگیش سال ولایت
خوارزم را درتحت تصرف آورده بود و چون آنحضرت ضبط و نسق الوس جغتای قرنیت دست
داد و کمند همت بر تسخیر آن بلده انداخت ملفوظ ترابی را بنزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات
و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد و بهر که آنرا بدیوان شوز تمیش خان باز گذاری تا طریق
موافقت و مصادقت بین الجانبین مسلوک باد حسین صوفی با شخص هیچ التفات نکرد و گفت
من این مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته ام بجهد و سلام و پیغام کسی باز نخواهم داد و بعد این بر آب
بوض صاحب قران کامگار رسانیده آنحضرت خواست که علی العزم عازم خوارزم گردد و اما مولانا
جلال الدین کشی که یگانه علم و عمل بود و شرف ملازمت صاحبقرانی را طراز خلعت کمالات ساخته بود
بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بیب فتور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت
بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته به گونه موعظه و نصیحت حسین
صوفی را از خواب غفلت بیدار ساز و رخصت یافته بدانجانب شتافت و خیالات بیجا را
علمای دین در توانند بود و ظایف نیکو خواهی و خیر اندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی
التماس پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحب
قران عالی گهر رسید در سچقان ییل که با ترکی صاحب طوزانه سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه
هجری بود و بازم تاریخ مطلع سعدین سنه اربع و سبعین و سبعمایه با سپاه ظفر قرین عازم تسخیر خوارزم

شد و چون ماهچهٔ رایات نصرت آیات پرتو وصول بر حدود کات انداخت دو روز در آن قلعه
بر رسم خواجه بیاول باتفاق قاضی جیون در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر
اقبال آثار روی توجه بقلعه نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده در روز اول کات
را بغلبه و قهر گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج روفته روز دیگر متوجه بلدهٔ خوارزم شدند
معهذا از توصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر طینت متعذر است و
میسر لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات بپادشاه بیدار کاه عالمپناه فرستاد و طالب مصالحه شد
و در اثنا کیخسرو ختلانی [illegible] خلاص خود را [illegible] مشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد
که لشکر سمرقند پریشان حال گشته اند و تاراج و استقبال دارند اگر بتوهم رزم بیرون آیی من با تو
ملحق گشته امیر تیمور را مغلوب گردانیم و حسین صوفی چون این خبر شنید سپاه خود را ساخته
از شهر بیرون آمد و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو میخواست که خورشید عالمتاب را در
استار ظلمت مختفی سازد و ماه اوج سعادت و اقبال را در حضیض احتراق اندازد لاجرم
کیخسرو ختلانی چنانچه اعلام کرده بود اگر سپاه نصرت دستگاه تاخت رفته بود صاحبقران
گردون غلام چون جسارت خوارزمیان مشاهده نمود با بقیهٔ سپاه در صف شکنی یکتا [illegible] آب
کاوان که بین البینین واسطه بود شتافت و گذر آب را گرفته راه عبور خوارزمیان بر بست
و سفیر تیر آغاز آمد شد کرده چون نایرهٔ قتال اشتعال یافت جمعی کثیر از دلیران موکب همایون
مانند ایلچی [illegible] و شیخ علی بهادر و امیر موید و آقبوقا و ایلچی بهادر اسپان آتش آهنگ
بموج خیز دریای آب راندند ایلچی بهادر غریق دریای فنا شد و دیگران در عنان صحت و سلامت
بساحل دریای نجات رسیدند و [illegible] کردند و متعاقب الخاقان صاحبقران عالی
منزلت خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز الحضرت را مانع آمده
خود از آن رود عبور فرمود و روی به [illegible] خاکسار آورده اقتدار کامکار کرد که حسین صوفی
فرار بر قرار اختیار کرده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده هم در آن دو سه روز
بعالم آخرت شتافت و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قائم مقام برادر گشته
ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاده و اظهار [illegible] ابرای ذمه نموده طالب مصالحه شد حضرت
صاحبقران ملتمس او را بتوجیه اجابت مقرون داده مشروط بآنکه دختر برادرش اق صوفی را
که سوین بیگ نام داشت و از دختر خان ازبک بود بخانزاده مشهور گشته بمیرزا جهانگیر
دهد و یوسف صوفی منت داشته قبول نمود که هرگاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد
خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالمپناه بسعادت معاودت فرمود و چون بدارالسلطنه
سمرقند رسید کیخسرو ختلانی را بموقف یرغو حاضر ساخته و گناه بر آن خون گرفته ثابت گشته
شد و بیرش سلطان محمود برافقت ابواسحاق ولد خضر [illegible] بخوارزم شتافته و یوسف صوفی

را آن

را آن معتذار وسوسه کرده که قسم قطعان بر مصحف مجید [illegible] صاحبقران کینه تاخت
بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان گل
شعار بهار در فضای دشت و کوهسار اعلام حضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از اوراق
اشجار و ریگ صحار بجانب خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی براه آورده بعد از وصول بحدود
آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسایل و هرگونه وسایل نوبت دیگر صاحب
قران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول نمود که عن اسرع الحال خانزاده را بسمرقند
فرستد و آنحضرت بمقر دولت و کرامت معاودت کرده و در سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق
بارس ئیل [illegible] بهار که از نسیم اعتدال آن [illegible] را [illegible] خوارزم [illegible] گل و ریاحین تازه
گرد صاحبقران [illegible] امیر [illegible] کار [illegible] را که [illegible] بود و امیر
داود [illegible] را بجهت آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی امرای
عظام را تعظیم و تکریم کرده خانزاده بآیینی که از آن لایقتر نتوانند بود مصحوب ایشان روان
فرمود و حضرت صاحبقران قتلغ خاتون را که [illegible] پیر قید و خان بود با دیگر خواتین حشمت
آیین و نوئینان و میرزادها و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد و کربکان آستان سلطنت
ایشان ترتیب اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا و محترفات دارالسلطنه سمرقند
آرایش بسته و چون عماری آن گوهر کان خانی را بشهر درآوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه
باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اخترشناسان دانشور بدقت [illegible] آن کار اختیار
کردند سادات و علما و قضات در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجلهٔ خانی را با جمشید سپهر جهانبانی
در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان دست نیاز و زبان تهنیت به ثناخوانی و گوهرافشانی
برگشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند • زبس گوهر و زر که افشانده شد • ز برچیدن آن
دستها مانده شد • و چون حجرهٔ انجم خلوت [illegible] و در حجلهٔ سپهر و دامان کواکب
جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر [illegible] و مقارنهٔ سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاده
و میان ایشان محبت و موانست بکلی وجهی در حسن صورتی دست داده در وصف او گفته اند

جهانگیر شهزادهٔ کامکار • گرفتش عروسی ازو در کنار • چه خوش ساعتی گر نهر کام دل •
نشستند باهم دو آرام دل • چه خوشتر از آن در سرای سپهر • که گیری در آغوش ماهی چو مهر •
خوش آن روز و فرخنده آن روزگار • که یابند کام دل از هم دو یار • والحمد لله الملک الجبار

گفتار در بیان [illegible] تاریخ و احوالی که در آن [illegible]

صاحبقران
ستوده خصال بعد از انتقال از سرانجام مهام ترکستان و ماوراءالنهر عزم تسخیر [illegible] را جزم
فرمود بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غرهٔ شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه بدان جانب
روان شده و چون رایات [illegible] قلعهٔ [illegible] محل نزول همایون گشت سپاه برف وجود [illegible]

ظلم و بیداد برآورد و جهان را استیلا یافت که بسیاری از آدمیان و انواع حیوانات را بعالم
عقبی و جزا گاه عدم فرستاد بنابر آن آنحضرت بسمرقند مراجعت فرموده آن مقدار توقف کرد که
نوبت بهادت و سعادت سر مراکز شد و در دوشنبه ... شوال موافق اوایل توشقان ییل بار دیگر
متوجه جته شده جبه و دیه و امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منقلای
گردانیدند و در آن یورش قمرالدین دوغلات که در مغولستان از وسرداری کلانتر نبود از دست
پر و سپاه منقلای شکست یافته و پای در وادی فرار نهاده و صاحبقران از آق ... تا موضع
بای طاق رفته امیرزاده جهانگیر تا موضع ارج فرمان عنان باز کشیده و قمرالدین را در کوهستان
یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانیده و تمامی منازل او را بغارت بردند و خاتون امیر
شمس الدین پویان آغا ... و آغا اسیر ساخته در جلای قراجیان نظر پادشاه باتحفاق
رسانیدند و صاحب قران مظفرلوا در سلک سایر ازواج طاهرات منتظم گردانیده و بخشش و دور و
عیش و سرور چند روز گذرانیده بسمرقند باز گشت و در همین سال بشیخ محمد بیان سلدوز بسبب
عذری که اندیشیده بود مواخذه شده ... آتش خشم آتش سوز محترق ... و در بهار سنه
سبع و سبعین و سبعمایه مطابق لوییل بنا بر سبب که ... ارغون ... زبان گشاده اند امیر تیمور
گورکان با سپاه فراوان بجانب خوارزم نهضت فرمود و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر
و ایچی بوقا و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آثار جهت استیصال قمرالدین دوغلات بصوب
مغولستان روان فرمود و چون ... توق افتاب اشراق صاحب قران آفاق سایه وصول
بر موضع ... ترکن اوغلان ... بگرفت و پولاد بهادر بموجب فرمان
امیر تیمور گورکان ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسید و ترکن ساعتی بجنگ
ایستاده از ضرب تیغ ... دلیران صف شکن منهزم گردیده و پولاد در تکاپوی ترکن ... تنها
تنها بوی رسانید و رگ جانش را ... و ... سر او ... بر اردوی همایون ... نموده
و از جانب امرا که بجانب جته رفته بودند سار بوغا و عادلشاه بخیال استقلال ...
خطای بهادر و ایچی بوقا ... و با ایل ... و جلایر بظاهر ... آغاز محاصره کردند
و امیر آقبوقا که حاکم آن بلده بود شهر ... ساخته جهت اعلام آن حال قاصدی ...
برق و باد بنزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایچی در موضع خاص ... اختصاص یافت
کیفیت واقعه را عرض نمود بنابر آن رایت ظفر نشان بموجب کلما العود احمد معاودت کرده
امیرزاده جهانگیر برسم منقلای روان گشت و شاهزاده ... رسید و
برایشان غالب آمد و سار بوغا و عادلشاه ... بدشت قبچاق رفتند و امارت ارس خان
پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که ارس خان به ییلاق رفته بود اوچی ... در دشت
از قبل خان حکومت مینمود ... روی بسوی مغولستان نهادند و بقمرالدین دوغلات

پیوسته

پیوسته او را بر مخالفت صاحب قران مظفرلوا انقدر اغوا کردند که بار دیگر علم خشم و کین برافراشته
بولایت اندکان که در تصرف امیرزاده عمر شیخ بود درآمد و هزاره عداق ازینها بزاده و ...
گردان شده بوی پیوستند و میرزا عمر شیخ در کوهی محصن گشته ... را که داشتند ... جهت
اعلام اخبار بنزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت ... در حرکت آمده جهت
شیوع آن خبر قمرالدین دوغلات باز گردید و ایل و الوس خود را از موضع ... گذرانیده
با چهار هزار سوار جرار در کمین ... و چون امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید از کمین
قمرالدین دوغلات غافل بوده سپاه را بیکبارگی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس با دویست
از امرا و سرداران توقف فرمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار جرار آسوده
از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ انتقام از نیام بیرون کشیده بنور همه ... استیصال صاحبقران
عالی گهر را وجهه همت ساخت آنحضرت تبلیغ مهم دولت معوق ... قال الله تعالی کم من فئة
قلیلة غلبت کثیرة باذن الله را ... الاسلام ... گذرانیده ... موکب نوبت نشانرا
استمالت داده بنفس همایون روی بدشمنان ... لاجرم جنگی در پیوست که ازشرح
سدت آن بیان قلم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان بیان تمام عاقبت نصرت
فیروزی شامل حال صاحب قران ستوده آثار گشته مضمون ... حزب الله هم الغالبون
تیغ ... باطلبوا ... و مخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آن حال امرا و لشکریان
که بجا بقوز رفته بودند در رسیدند و ... بیکبارگی قمرالدین منعطف گردانیدند
و در آن صحرای بی انتها ازکشتها پشتها ساختند و ایل و الوس را از روی ... بستدند و بجانب
اوزکند فرستادند و قمرالدین و سار بوغا و عادلشاه در ... بار دیگر بهم پیوسته ...
خواسته که باز جمعیتی سازند که ناگاه صاحب قران ... ایشان رسیده همه را پریشان
و سرگردان ساخت و اوج قرا بهادر از پی قمرالدین تاخته از پی او باز گشت ... تنها
ماندند و قمرالدین عطف عنانی کرده تیری بر اسب اوج قرا بهادر زد که از پای در افتاد و
اوج قرا سپر در کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین او را بدانست ... دیده
گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای اورتوی ... باید ... باشی و بازگرد
و اگر نه در ضرب ... من ملاحظه کن و تیری انداخت که یک وجب در سنگ نشست و
اوج قرا از آن کرده پیاده باز گشت و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیر
زاده عمر شیخ و ختای بهادر ... رفته از آن خطر ... مغول ... و ...
و متوطنان کاشغر ... گان رسانیدند و چون صاحبقران ... جهان ... و سلطنت و
استقلال را از جهت ... صاحب ... الکمال ... زمانه ... نیل ... برجیره ... احوال خدام
آستان ... و جلال کنند تفصیل این اجمال آنکه صاحب قران ... در وقت ... بجانب

معنونستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش بازداشته بود و در غیبت موکب همایون
مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جادهٔ اعتدال بسبب اختلال الزاف جهت و مرض استیلا
یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب روضهٔ جنان پرواز نمود و امیر صاحب قران در اثنای راه خوابهای
پریشان دید و چون بسمرقند نزدیک رسید کیفیت واقعه بوقوع انجامید و پادشاه با وقار و تمکین
از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه
نوشیده و لباس عزا و ماتم پوشیده با آه و دست تسلیم و رضا در حبل شکیبائی زد و جهت
ترویح روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر کش
بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقد شریفش عمارت عالی کردند مدت عمر شاهزاده جهانگیر بیست سال
بود و از وی دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر
الیاس صوفی و او بعد از وفات شاهزاده بچهل روز متولد شد و وفات امیرزاده جهانگیر در شب
... در شهور سنهٔ سبع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از
سرانجام امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال موکب صاحبقران بکو
جتای رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراتپه سرگردان و حیران است
و آنحضرت برات خواجه کوکلتاش و ایچی بوقا را با پانزده کس از ساوران دشت تا آن صید وحشی
را در موضع اقتوه گرفته کشتند و سار بوقا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود
بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه جهانگشای برد و آنحضرت از سر جرایمش
درگذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت فرمود و بعد از این وقایع نوبت دیگر صاحب
قران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیگ ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود
با امیر عباس و آقتیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع آق کول رانده و بقمرالدین رسیده
او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان در این یورش تا موضع قوجغار شتافت و توقتمش خان
که از پادشاه دشت اورس خان توهم نموده گریخته بود در اترار بدرگاه عالمپناه رسید
و باعزاز و احترام و انعام و اکرام فراوان یافت و چون صاحب قران از قوجغار بسمرقند
شتافت حکومت ولایت سغناق و صبران را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش
خان در آن ولایت رایت ایالت برافراشت قتلق بوقا ولد اورس خان لشکر برسر کشیده
و میان ایشان محاربات بوقوع انجامیده با وجود قتلق بوقا اغلان در اثنای کر و فر تیری
جان گزای خورده عازم عالم دیگر گشت شکست بر جانب توقتمش خان افتاد و باز نزد صاحب
قران آمده کرت ثانی بعد از قول خدام سدهٔ سدره انتما اسباب پادشاهی او را مرتب ساخته او را
بصبران فرستاد و نوبت دیگر توقتمش خان از سپاه اورس خان شکست یافته بدست
خود زخم خورده و پای در وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگلی در آمده و از خار و

خاشاک

خاشاک بستر و بالین ساخت و در آن حین ایدکو برلاس پسر تیمور برلاس که بموجب فرمان
واجب الاذعان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده و آواز ناله شنیده بعد از تفحص و تفتیش
دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوئی نموده همراه خویش بسمرقند آورد و حضرت
صاحب تایید تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اورس خان بدرگاه
عالمپناه رسیده و بوسیلهٔ نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا
کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارند والا روی بمیدان کار
زار آرند صاحب قران از تسلیم توقتمش خان ابا نموده ایلچی را بازگردانید و بلشکر و اردو
متوجه حرب اورس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار معسکر خیام سپاه نصرت
شعار گشت اورس خان باتفاق الوس جوچی خان بسغناق رسیده فرود آمد و در آن زمستان
ترکو جان اتفاق کرد که کردنش چند روزی فرو نشستند در آن اوان انقدر از برف و باران
بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال محال نمود و بعد از آن آنحضرت بارق
تیمور و ختای بهادر را با محمد سلطان شاه و فوجی از بهادران نامجو متوجه فرمود که بر سر
خیل ایشان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد سوار روان شده در همان شب
به پسران اورس خان با تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دوچار خورده و آغاز جنگ
کرده بارق تیمور و ختای بهادر شربت شهادت چشیدند و از زخمی ایلچی بوقای یتری
کشته و یافته بر دست تیمور ملک اغلان رسید بنابر آن عنان بصوب انهزام معطوف ساخت
و بعد از آنکه اورس خان قدم در میدان مقاتله و مقابله ثابت نهاد بیورت خود بازگشت
صاحب قران گیتی ستان عزم وثوق بشهر سبز و کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده
بار دیگر روی توجه بدشت قپچاق آورد و پانزده روز قطع مسافت کرده صبح دوشنبه
در جیران قمش سرایل و الوس اورس رسیده و ایشان را غارتیده بازگردید و مقارن آن حال
اورس خان جان بقابض ارواح تسلیم نموده بعالم جاودان انتقال فرمود و پسرش توقتا
قیا اوغلان قایم مقام پدر گشته او هم در آن ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد
و صاحب قران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قپچاق
فرستاد و چون توقتمش خان بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست
داده کرت دیگر شکست فاحش بر توقتمش خان افتاد و در اسب خنگ اغلان نام که
صاحب قران کرده بود غلام در وقت وداع بار بخشیده بود سوار گشته خود را جلیده
بسمرقند رسانید یکبار دیگر هر کسی چاره جای بازگشت امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان
را ابتلا آن دید مجدد اثر التفات بر تدارک احوالش انداخته نوبتی تیمور ملک را ...
و پسرش ... نواده ... تیمور و غیاث الدین ترخان و ... را مصحوب او

بیلقان فرستاد تا در او آوردند خان و ستین و سبعمایه موافق سیلان ییل او را بر تخت خانی
و مسند جهانبانی نشاندند و مراسم و آداب معهود رعایت کرده ارکان دولت و اعیان
حضرت حسب نوبت تا توزوه کاسه داشتند و بر سرش نثارها بآیین برافشاندند ذکر
[illegible]
در اوایل سیلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل • شاه صاحب قران کشورگیر • در ...
بوتان و اسب مراد میراند و اعدای دولت روزافزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته
هر یک را مات خانه میرساند بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان درگاه بر میکرد و رخ پیل رنگ
لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد و درخت بخت آن زیبنده تاج
و تخت بمیوه مراد بار دیگر بارور گردید و در چمن زندگانی آن دوحه ریاض کامرانی گلی دیگر
از نو بشکفید • چو بخشش باقبال منشور داد • سپهرش یکی نامور پور داد • یعنی طلیعه طلعت
همایون حضرت عالمیان معین السلطنة والدنیا والدین شاهرخ سلطان انار الله برهانه و
بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه از افق ولادت طلوع نموده
دیده اقبال صاحبقران سوده حضان را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنایی در افزوده
و صیت این بشارت در طاس نگون گردون چنبره بگوش هوش متکفان عالم بالا رسید
و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور
گردانید • ز نور طلعت آن دری سپهر کرم • چون بوستان ارم شد ریاض خانان عجم • و هم
درین سال کوکب دولت و اقبال توقتمیش خان باوج کمال رسید و بموجب فرمان صاحب
قران لشکر از سغناق بدشت قبچاق کشیده و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی تاج
پادشاهی و نافذ فرمان گردید و هم درین سال امیر سیف الدین از حجاز باز آمده بتقبیل عتبه
کعبه مثال و استلام سده دولت و اقبال سرافراز شد و در اوضاع ملوک ایران آنچه دیده بود
عرض نمود و درین سال صاحب قران ... علیا ... آغا بنت امیر موسی را در حباله نکاح
کشید و در جانب شرقی سمرقند فردوس مانند باغ بهشت راحت او ترتیب داده اتمام یافت
ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قونقرات و در آمدن خوارزم بتصرف صاحبقران ...
در آن وقت که صاحب قران گیتی ستان بجتگستان رفته بود و در مقابل سپاه اورس خان نشسته
یوسف صوفی لشکری به بخارا فرستاده آن ولایت را تاخت نمودند و امیر تیمور گورکان جهت
باز خواست ایلچی بخوارزم ارسال داشته یوسف صوفی قاصد را بند فرمود و اعذارنامه مناسب
آنچه نوشته مصحوب یکی هم از آن جانب روان ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابر آن صاحب قران
کامران در سال هفتصد و هشتاد موافق اود ییل با سپاهی از شجاعت بی عدیل روی توجه بجانب
خوارزم نهاد و ... دار الملک خوارزم ... لشکر نصرت آثار از افغان گورکه و ... کوس

گردون کر ساختند و نفیر و کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ درانداختند و مردم بلده
خوارزم مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جهد نموده انجام جنگ پیشه نمودند و پهلوانان
طایفه از اندرون و بیرون جام تیغ مذاق مرگ می نوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه
نزد امیر تیمور گورکان فرستاده که تا چند بسبب ما دو تن مردم در عذاب بوده در ورطه تلف آیند
مناسب عدالت آنست که ما هر دو قدم در میدان مردانگی نهاده • ببینیم تا این شگرف سپهر
درین داوری بر که گردد بمهر • ز ما تا کرا بر رخ گیتی فروز • که پیروز گردد که برگشته روز
امیر تیمور گورکان را این التماس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مکمل و مسلح شد و بر بارگیر تکلک
سیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را از آن
عزیمت منع کردند التفات بسخن ایشان نکرد و مانند جمشید و خورشید که یکه تنه بفضای آسمان
شتابد بکنار خندق راند و آواز برآورد که یوسف صوفی را بگویید که بموجب التماس تو
بمیدان در آمده ام مناسب آنکه بقول خود وفا نمایی و از حصار بیرون آیی تا بحکم ایام
بکوشیم و بخت آزمایی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفته پشیمان گشته
دم در کشید و صاحب قران سرافراز دیگربار آواز برآورد که هر که بقول خویش وفا نکند
او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی را حفظ جان از رعایت ناموس اهم بود
هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور بلطف الهی مظفر و منصور بلشکر
معسکر نصرت اثر مراجعت فرمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی
شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر معارک سپاه صاحب قران والا
نژاد را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف
صوفی از جاده صحت انحراف جست و مرض مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت
و از این جهت خوارزمیان دلشکسته گشته و چون ظفر و نصرت روی بسپاه نهاده جنگ سلطانی در انداختند
و از اطراف و جوانب در آمده و دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دل عاشقان شانه ساختند
و با قدام قهر و غلبه در رفته دست بقتل و غارت برآوردند و هر چه یافتند بردند و هر کس
را بقتل رسانیدند و لیکن علما و فضلا و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیده
هر یکی را بحسب حال بتقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در موغای ییل سنه احدی و ثمانین و سبعمایه
اتفاق افتاد و صاحبقران حلاوت نهاد بعد از ترتیب خوارزم عنان نهضت بصوب ولایت
ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال فرموده حصار بلده
کش را بنا کرده و در آن مقام مقتدری طرح که موسوم است باق سرای تعمیر فرموده اتمام یافت
ذکر ... لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ... از خوارزم ...
صاحب قران را فکرت از کمال علو همت ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده و نهضت کرد

افزاید و در حقیقت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بر زبان الهام بیان میگذرانید که چون
ربع مسکون آن مقدار وسیع و فسیح نیست که او را دو پادشاه باید چنانچه ایشان یک کدخدای
زنی را دو شوهر نشاید بکار بنا بر این چون آن پادشاه ظفر لوا از ضبط مهمات ممالک جغتای خاطر
فراغت یافت و دشت قبچاق را گرفته بتوقتمش خان ارزانی داشت بتسخیر ممالک ایران نیز
نهمت همت عالی نهمت ساخت و در تیر ماه سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه موافق ییچی ییل امیرزاده
میرانشاه را که چارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و سپاه
فیروزی از سپاه نصرت پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و شاهزاده نامدار با طالع زمان کامکار
از آب آمویه گذشته آن زمستان در صحرا و بلخ و شبرغان خوش دل و شادمان بگذرانید و چون
فصل زمستان بآخر رسید و از اعتدال فصل بهار و کار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را
جولانگاه سبزه و ریاحین گردانید صاحب قران ظفر قرین با لشکر ظفر آیین بر فور
از آب جیحون گذشت و آهنگ تیز در خراسان گلستان رستاخیز و ملک محمد ولد کهتر ملک
حسین کرت از قلعه سرخس بیرون آمده بانتظار سعادت و اقبال آستان جاه و جلال بسعادت
و پای بوس فایز گشته سیورغامیشی و عنایت یافت اما چون ملک غیاث الدین پیر علی
بالحقیقت سرکشی نمی داشت و قرابت نسبی را نادیده می انگاشت پای در دامن نیکی کشیده
ملازمت سده سدره مرتبت مبادرت ننمود و امیر تیمور بملاحظه آنکه لشکر بنیشابور و آن حدود
ملک شده بود و بعد عبور از آب مرغاب عنان بار راه جان بود و بقصبه کوسویه تاخت و در
اوایل ذی الحجه مذکوره بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک خدام
بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و در آن فرمان داده از کوسویه بتایباد رفته شرف
ملاقات مولانا زین الدین ابوبکر حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب پوشنج انعطاف
داده عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی القعده آن قلعه را در میان گرفتند و پوشنجیان بقدم
مقابله و مقاتله پیش آمدند و یک هفته جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار مسخر شده با خاک
راه برابر شد و ... آن زاده در گشت زار ... ملک باشد اینجا سلامت نه خار
جاده قنا ... رنگ وای ... انگاه ... رایت ظفر پناه پرتو وصول
بر ظاهر بلده هرات انداخته شهر بند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و در مجاصره
و محاربه درآمدند ملک غیاث الدین پیر علی از کمال غفلت اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت
کرده ... که هر کس جهت محافظت عیال و اطفال با معونان قتال و جدال خواهند بود
و صاحبقران ... حصار حکم فرمود تا ... دیوارهای بیرون شهر ... اندرون ...
در برابر شهر خندق کندند و حصار ساختند و از طرفین سه چهار روز قدم در میدان جنگ و جدال
نهاده رایت عناد و قتال برافراشتند عاقبت سپاه نصرت غلبت مردم ملک را مغلوب

گردانیده

گردانیده جمعی از سالکان طریق پهلوانی تا نزدیک کوشک مرغنی از ... بیشتر در
می آمدند قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین دوازده برز ... که در سر پل انجیل
زده آمد و کوششهای بسیار کرده اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و لخت خلیل یساول
بتفصیل برآمده امرای برانغار و جوانغار یکبار حمله نمودند و رخش همت تیز کرده در بیرون شهر
خود را در شهر انداختند و کارها ... که بر پایهای پاره و سود بودند ... و دروازه ساختند
ملک غیاث الدین چون حال بر آن منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ شهر کرده
بگریختند و قریب دو هزار از پیادگان ... در جنگ اسیر گرفتار گشتند صاحبقران
کامکار از سر خون ایشان درگذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد
و گفت با مردم شهر بگوئید که هر کس از رعیت رغبت ... مقابله و محاربه نماید اهل
و عیال ایشان در امان باشند بنا بر آن بعد از آن رعایا در کنج خانه نشسته کسی بهوس جنگ
بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته خواه ناخواه ... کرد و بساط مصالحه ... ملک
ملک غیاث الدین با والده سلطان خاتون که دختر طغا تیمور خان بود با پسر خود پیر محمد و اسکندر
شیخی ولد ... جلالی بخدمت آن حضرت ... و صاحبقران ... سلطان خاتون
و ملک را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگوئید که ابواب خلاف
مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر
گردد اموال و ... رعایا در معرض تلف افتد و وزر و وبال او در گردن وی باشد و ایشان را
اجازت مراجعت داده اسکندر شیخی را ... و حقیقت حالت ... نمود
نموده بکوشک باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین در محرم الحرام سنه ثلاث
و ثمانین و سبعمایه از شهر بیرون آمده ... پابوس دریافت و امیر تیمور گورکان را با ملک
الطاف نواخت و بخلعه و کمر مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر
و اعیان آن بلده جنت صفات بسعادت ملازمت ... خاقان گیتی ستان از باغ
زاغان ... نهضت فرموده چند روز توقف فرموده بتخریب حصار اندرون و بیرون
شهر و نقل خزاین و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و حکم همایون شرف نفاذ یافت
که دروازهای آهنین که القاب ملوک بر آن منقوش بود برکنده بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا
نصب کردند و مولانا قطب الدین والد مولانا نظام الدین را با ... که ... بلده
کش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هرات ...
... جانب طوس و اطراف نیشابور و سبزوار شتافت و در نواحی نیشابور امرای ابومسلم مروزی ... بیک
جونی قربانی که حاکم ابیورد و دره گز بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت
آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و در آیات نصرت آیات

از نیشابور با سفراین رفته در ساعت وصول عساکر حضرت آثار علو آن خطه را از کاشته امیر ولی بیک
انتزاع نموده و جمعی نقبل آورده برج و باروی حصار را معمور ساختند آنگاه پادشاه ظفرپناه ایلچی
بنزد امیر ولی بیک فرستاده پیغام داد که اگر اقبال شامل حال کار گاه جاه و جلال شتابد عنایت و
التفات پادشاه والا ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او منقطع خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم
و تکریم نموده بر بساط دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین به ییلاق
اولنگ چیتو رفته جهت آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را
اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه باور النهر نهاد و زمستان در زنجیر سرای بخارا
قشلاق فرمود و در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحب قرانی و نضارت گلشن مملکت
آن مهر سپهر کامرانی هرقا ... در حرکت آمده گردش لیالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده خال فشاند
و صبیهٔ جلیلهٔ آنحضرت که مسماة بتلنی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت وفات یافت و آکه بیکی
در خانهٔ محمد بیک بن امیر موسی بسر برد و بحسب حسن سیرت و زیبایی صورت عزیزترین اولاد حضرت
قران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام العقصه صاحب قران کرد و من ... از
مفارقت آن مخدره بغایت دلتنگ گشت و چند ماه با قامت مراسم تعزیت ... و ...
جهت ترویح روح مهد علیا صدقات مبالغ و فقرا عنایت فرمود و چندان علما بر روایش داد
که از جیب و جوش سوگواران کرانه ...

[illegible]

در آن زمستان که زنجیر سرای بخارا از فر نزول صاحب قران مغلوب الحضرت فزای پهر خضرا بود
ملتمسی از نزد خواجه علی موید سربداری بصدهٔ سده اخبار رسیده بر عرض مواقف کامیاب رسانید
که علی بیک جونی قربانی و امیر ولی بیک با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابر آن حضرت
صاحبقران در اوایل بهار رفته‌اند که داخل شهور سنه اربع و ثمانین و سبعمایه بود اعلام نصرت
برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و برق از جیحون عبور فرموده آوازه و ہیبت
بازگذاران در انداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چارپایان
الوس جونی قربانی را غارت کرده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب قلعه کلات را
بدور و دعت چون نگین انگشتری درمیان گرفتند و چند روز جنگهای مردانه کرده چون نزدیک
بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک باظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحب
قران کامکار را او ابعهد و پیمان ایمن گردانیده تا از قلعه بیرون آمده بتوبیا بوس استسعاد یافت
و عفو جرایم شامل حال او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و یراق خود نموده روز دیگر بخدمت
شتابد و بر یورش مازندران ملازم باشند حضرت صاحب قران رخصت انصراف ارزانی داشت
علی بیک بقلعه رفت و از غایت شقاوت موشی را که ولیک مسعور رخنه کرده بود در مرمت نموده
بازشعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در برابر کلات بود غارت فرمود

وجای خواجه را کوتوال آن حصار گذرانیده و امیرزاده علی پسر امیر موید ارلات را با تفاق
شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا آنحصار را محفوظ کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد
نماید آنگاه اعلام ظفرپناه بعزم رزم و ستیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی که از
دست ملک غیاث الدین غوری در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران اغانی را مشمول
انعام و احسان گردانیده و ترکستان کوچانیده تا محافظت قلاع انجایی نمایند و در خلال این احوال
ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد
و احفاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب بمضمون آیت و اوفوا بالعهد
تعهد اجابت نموده و کرتیه از خاندان مظفری را جهت امیرزاده پیرمحمد بن امیرزاده عمر شیخ
خواستگاری نموده حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر
عاطفت جوار سوده تاثیر از مهمات ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران بر
افراخت و از راه روضه گذر و جایر و شادمان درآمده امیر ولی بیک مقاومت با آنحضرت
در حیز امکان در قدرت خویش ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخن دان با تیاغ
اقبال ایلچیان فرستاده امان طلبید و قبول نمود که اگر در این نوبت از ملازمت معاف داشته
رایات منصور معاودت فرماید مستعاقب زمین بوسی شتافته بقیهٔ اوقات زندگانی را بخدمت
عتبهٔ علیه صاحب قرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه سیلکان و بوستان
بجانب رادکان خرامیده و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت
صاحب قرانی رسانید بیان این سخن آنکه امیر شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعهٔ قهقهه
نشسته بود بنی خیال نمود که بعدم احتیاط خود را در کلات اندازد و با طایفه از نوکران خاصه
پیاده بکوه بلند برآمده و نجرچی راه غلط کرده جناب شجاعت مآبی در عقبه دشوار افتاد
و صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر امیر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته بنزد امیر علی
بیک بردند علی بیک او را بتعظیم و احترام تمام متوجه گشت بی تکلف نزدیک یوتاق خویش انزال
او منتسب فرموده نشیلان بیش کرد و زبان بتضرع بگشاد که خون برادر حضرت صاحب قران مظفر
او می باید خواست و امیر شیخ علی این معنی را قبول نموده چون رادکان محل نزول امیر تیمور
گورکان گشت امیر شیخ علی بهادر بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیک و اتباع او را بعرض
رسانید و گناهان ایشان را درخواست نمود صاحبقران بوزش پذیر گناه بعدا فوی جرایم جونی قربانی
را بخشیده و امیر علی بیک بخدمت شتافت و بنشر ازجمله اوزار و وسعت یافت امامثال لازم الامتثال
بمت نفاذ پذیرفت که ایل و الوس جونی قربانی را به سمرقند کوچانیده و بنفس نفیس عازم ولایت
ماوراء النهر گشت و ملک غیاث الدین پیرعلی را با اولاد و احفاد همراه برده و امیر کبیر تیمور گورکان
را دارو غکی هرات کرد و چون صاحبقران سعادت مند بدار الملک سمرقند رسید و امیر علی بیک

و امیر غوری والده ملک غیاث الدین و ملک محمد برادرش را مقید با بندگان حضرت فرستاد و سایر جانی قربانها
تا شکست در سال دو هشت و ملک غیاث الدین را با پسر بزرگترش پیر محمد و دارک بسمرقند محبوس
و مقید گردانیدند و هم در آن زمستان از انتقام تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره هرات
صورت موحش روی نمود و اقتضای قضای ایزد سبحانه و تعالی ابواب بلا و تشویش بر روی
متوطنان آن دیار بگشود کیفیت قضیه آنکه اول ملک فخرالدین ملک محمد و پیر علی در زمان
دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت فلاکت و خواری اوقات میگذرانیدند
و بعد از فتح هرات حیثیت من الالتفات بنزد صاحب قران حمیده صفات نزد صاحب قران
حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابو سعید اسپهبد را
که قریب دو سال در زندان ملک غیاث الدین پیر علی بود بیرون آورده بگذاشت و در سنه
خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد با زمره از اهل شر و شور از ولایت غور بهرات آمده و ابو سعید
بی سعادت بدو متفق شده آن روسیه قاصد جان و مال مسلمانان گشته اهل علم و صلاح
در گوشها خزیدند و بعضی از معتوهان پناه بقلعه اختیار الدین بردند و در آن اثنا امیر کودرو فه
وفات یافته و بدین جهت هرات چون خانه ای که خداوند و کدخدای ندا اکنت و شیاطین انس
از شیشه ضبط بیرون جسته از زوال بر اهل فضل و کمال استیلا یافتند و علی اسد میرزا آبادی با
جمعی از شهر را جنگ بسته بیرون با حصار اختیار الدین برده آتش در آن زدند و معتوهان با امید
نجات حیات در قلعه گذاشته خود را از بام بزیر انداختند و غوریان بر هم هرات شدید بیافتند
و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته
امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوقا را با فوجی از سپاه ظفرانتما برسم منقلای روانه هرات گردانید
و خود متعاقب در حرکت آمد و غوریان تمامی کوی خیابان منقلای را استقبال کرده پای در میدان
قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و اهالی شهر از خیم دروازه گشته و هر طایفه
ملاقی رفتند و امیرزاده میرانشاه در عقب رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام بیرون
کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر را بقتل رسانیدند و از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون
پرتو این خبر از انهای امیرزاده میرانشاه بر پیشگاه ضمیر منیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع
صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک
جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنگوزییل بود حرم محترم صاحب قران سعادت
انتما دلشاد آغا و همشیره کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا انتقال فرمودند

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر بار و فتح ولایات اسفزار و سیستان و قندهار

در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه امیر تیمور گورکان جهت استماع خبر جسارت غوریان در هرات
بکوهستان نهضت از پی رواج متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهرات

رسید

رسید و از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده مهمات
بر اخذ مال امان قرار یافت و چون آنچه باسم هر دو یان اطلاق کرده شد متعذر بود بسیاری از
مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند و در آن اثنا فتح داود که بحکم امیر تیمور گورکان در اسفزار
حکومت مینمود یاغی گشت و چون رایات نصرت آیات پرتو وصول بر سبزوار انداخت و
لشکر قیامت اثر قهرا قسرا قلعه سبزوار را که موسوم بسپیدآباد بود مسخر ساختند و قریب دو هزار
نفر از مخالفان زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت سایر متمردان گردد و در آن واقعه
در هرات و اسفزار شرار شر و شور و غبار ظلم و فزع و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد
که در اسواق یک دکان باز نماند و در بازارها و کوچها بر دکان بر زبر یکدیگر افتاده
هیچکس مجال و تمکین نمی یافت الغصه چون خاطر خطیر صاحبقران عالم گیر از مهم هرات
و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک سیستان تافت شاه جلال الدین فراهی
بپای دولت خواهی از قلعه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی
بهره ور گشت و سپاه جوشن پوش بروش دو فرسخ از فراه بحصار زره رفته و جنگ
در انداخته در یک روز آن قلعه را مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده
علم عزیمت بصوب سیستان بر افراختند و بعد از وصول شاه شاهان و تاج الدین قلعه گاهی
و سراج الدین از شهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر و مباهی گشتند
و حضرت آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صفها
آراسته ابواب جنگ و جدال باز گشادند و بهادران موکب همایون و سپاه سیف و پهلوانان
برده که کارزاری نمودند که روح رستم و سام بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چند اسب و
استر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دست سپاه
ظفرنشان کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جسته بممانعت مشغول گشتند و برین قیاس دو سه
نوبت دیگر میان جنود پیروز و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده عاقبت شاه
قطب الدین که ملک آن ملک بود بپای عجز و نیاز بدرگاه صاحب قران سرافراز شتافت
و روی بر خاک نهاده بزبان عذر و رحمت مسالت نموده و آنحضرت جسارت او را بلطف و عنایت
مقابل ساخته و در وقتی که با یکدیگر در باره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جرار مشغول
مینمود ناگاه قریب سی هزار از سیستانیان عداوت شعار از شهر بیرون ریخته جنود آنحضرت را
تیر باران کردند و تیری بر ران باد گیر صاحب تاج و سریر رسید و آنحضرت عنان تکاپوی
مقلب سپاه تافته ملک قطب را بند فرمود و جبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورده
و جنود کوه ... از اطراف و جوانب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند
و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه قیامت اثر خلق بی نهایت بقتل رسانیده و ج

و باره بعد هسیتا ویران کرده و هر چه در آن دیار بود از سرب و نحاس و از نفایس
اجناس تا پوست و پلاس بباد غارت و تاراج بر دادند و حضرت صاحب قرانی بعد از اجرای
حکم مهمی زمام ایالت ویرانهٔ سیستان به شاه شاهان برده ملک قطب الدین را با سمرقند
فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولایت را باعتبار فراه روان کرد و از صدمه سپاه قیامت
اثر تزلزل به بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحب قران ظفر پناه بولایت تبت و
گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت بنشت زندگانی تو تاریکدری و هقتو و هر کس را که
هوس شرارت و سروری در سر داشت درهم شکست و آثار از آن طایفه اشرار بگمند
رز قهان و نانش ابی گرد پای • سرکشان گرد در زیر پای • و اعلام ظفر شعار عازم قندهار
گشت و بعد از وصول عساکر ظفر آثار آن دیار را نیز بقبضه قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را
بنزد صاحب قران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار آوردند و امیر تیمور کورکان آن
سال در قندهار قشلاق کرده و امیر جاکو برلاس که در مملکت قندز و بغلان و آن حدود
حاکم بود فوت شد و صاحب قران والاگهر آن خبر شنیده منصب امیر جاکو را به پسرش امیر
جهانشاه مسلم داشت و در اوایل فصل بهار که سلطان گل قرین فضل بهار و کار با کوکبهٔ ریاحین
و از آثار لعصوب الجن چمن رایت نهضت بر افراشت صاحبقران سعادت مند قرینت الالات
سمرقند فردوس مانند فرموده امیر سیف برلاس را بحکومت قندهار نصب فرموده و بر جناح اقبال
روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور و دراز را
قطع فرمود • سعود سوی یمین و فتوح سوی یسار • زمانه تبع و گردون غلام و دولت یار

گفتار در بیان ستیزه آوردن امیر ولی بیک دیگر باره و فتح [illegible]

چنانچه سابقا مذکور گشت
امیر ولی وعده کرده بود که با ستان امیر تیمور کورکان شتابد تا ترتیب پایه ایالت بایین وعده
وفا نمود و بنابر آن امیر صاحب قران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق پیچقان ییل با سپاهی
پیل تن و جنود صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت و چون قرین سعادت و
اقبال قبة الاسلام بلخ را محل مراوقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و اچپانی که بخشی
از جهت خواستکاری مخدره از دودمان شلغری بجانب تبریز رفته بودند بازآمدند و دختر سلطان
اویس بن شاه شیخ را جهت شاهزاده امیر محمد بن عمر شیخ آورده بودند لاجرم بساط عیش و طرب انبساط
یافته چند روز بلوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر
نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحب قران بجانب مازندران روان شده در حرکت آمده بعد از وصول
بدان حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه شاه دورون را بجنگ گرفته
جنا و حیوة کوتوال آن حصار را بر انداختند و رایات ظفر نشان از آنجا در حرکت آمده لوای
کبود جامه و شاسمان از یمن مقدم همایون عزت افزای مخیم آسمان گشت و قراولان امیر ولی

یک قدم جلادت پیش نهاده حرب دوازده روز میان ایشان و منقلای سپاه و جنگ پیوند
آتش حرب افروخته بود در روز پنجم امیر ولی بیک با سپاه بعد الجهد پیش آمد و بعد از مقدار کوشش
بسیار نموده اما مغلوب بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده بسنگر اردو آمد و بدست دوات
جوبها و سیحیان را که صاحب قران جهان گشای در گرد معسکر استوار گردانیده بود درهم شکست
و میان خیام در آمده سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآوردند و بسیاری
از جوانان را کشته شدند و امیر ولی بیک کرت دیگر عنان گردان بصوب گریز انعطاف داد
و بعضی از اصحاب او در کوها و پوها و جایهای که جهت سقوط جنود منصور کنده بودند افتادند
و از امرای او فرهتور امیراکو تیمور و خداداد او بهادر و غیرهما امیر ولی را تکامشی کرده و او دول
از ملک و مال برداشته کوچ و متعلقان خود را در کوه و امعان گذاشت و خود بمملکت ری
در آمد و چون دلیران که از عقب او می شتافتند بری رسیدند او بطرف رستمدار گریخت
و بحمایت جنگل و تشابک اشجار از چنگ پیران چشه بکار نجات یافت و حضرت صاحبقران
ایالت ولایت جرجان را بر الدفغانیتمور خان بن لقمان پادشاه ارزانی داشت و در شوال سال
مذکور با بعضی از عساکر منصور علم نوبت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن ملک
بپایان رسانیده در فصل بهار که نسیم تیز رفتار بهواداری موافقت و سیار قافله غنچه را بی ستال
بکان خار دست برد بر غنچه جنار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت فرمود و حال آنکه سلطنت آن
در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت و در آن وقت پسرش ایتوقا با بعضی از امرا در آن
حدود بود و چون امرای سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند بی شایبه توقف
ایتوقا را برداشته روی بصوب بغداد نهادند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود
با هشت نفر از دلیران جوشن در پیش سلطانیه رسیده قصور را محبوط گردانیدند و مقارن
فتح سلطانیه صاحبقران ظفر علیه فی سنه سبع و ثمانین و سبعمایه بسلطانیه در آمده ایلچی بصوب
برق و باد بطرف شیراز فرستاد و عادل را طلب داشت و او اطاعت فرمان جهان مطاع تلقی
مطیع کرده ایالت سلطانیه بوی تعلق گرفت و امیر محمد سلطانشاه جهت کومک و امداد او تعین
فرمود آنگاه رایات ظفر شعار براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصوب امیر ولی روی بوادی
گریز آوردند و آنحضرت بمازندران در آمده ولاة تمام ولایت امل و ساری سید رضی
الدین بافتخار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحب قران فلک احتشام بانواع
اکرام سادات عظام قیام و اقدام نموده بعد از آن مراجعت فرموده بدار السلطنه سمرقند
خرامید و تا بهار دو ماه بمدت و اقبال در آن بلده فردوس مثال گذرانیده زمستان بر چنبر سرا اقامت

ذکر یورش سه ساله صاحبقران [illegible]

در آن زمستان که بر چنبر سرای حیس مقدم صاحب قران کشور کشای عزت افزای کشتاسف ارم بود

توقتمش خان بچرکس سلسله مخالفت قیام نمود و بیک پولاد و اغلان را با عیسی بیک و ترایی بهادر
را با لشکری که نه تومان بود که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته بجانب آذربایجان
فرستاد و آن جنود کافر نژاد از راه دربند بیکباره بتبریز در آمده و اشراف و اعیان آن
ولایت بحکم الوثیق یتفاق بکل حشیش امیر ولی بیک و محمود خلخالی را که بالجاریده بودند
بر خود حاکم ساخته و نیز ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته و ترتیب یک هفته بدرستی
سپاه دشت قیام نمودند عاقبت امرای توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و امیر ولی
بیک و محمود که بجانب خلخال رفتند و گفتار سپاه دشت قپچاق دست استیلا بنهب و تاراج بر آوردند
و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند دقیقه رسانیدند و هم در آن زمستان با غنیمت فراوان
و اسیران مسلمانان از آن راه که آمده بودند مراجعت نمودند و این خبر در ترکستان بسرای
شریف صاحب قران گیتی ستان رسید و ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارک
بغایت گران آمده و رای عالم آرای بر تنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمان
و ثمانین و سبعمایه موافق بارس ییل امیر سلیمانشاه بن امیر عباس با جمعی از سپاه کردوان ایلیاس
یضبط ماوراءالنهر بازداشت و نقش یقین با بسیار امرای عالیشان و سپاهی مانند قطرات
باران بی پایان از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام
عساکر سپهر شکوه گشت سید کمال الدین ساری شرف دستبوس یافت و ولد خود سید غیاث
الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر بقریت ترک از آنجا بر کوچک در حرکت آمده نیز
درو بود را از جهات و اموال مجرد کردند و قوم را ملکه گردانیده سکای از دوران چندان
را بقتل آوردند و ملک عزالدین را که حاکم آن دیده بود اسیر ساختند اما دریغی از آن مبارک
الخبر بهادر و امیر عرب عباس و بعلی سرداران اکابر اصحاب ایشان نمودند و مقارن آن احوال
سارق عادل و امیر محمد سلطانشاه بدرگاه ظفرپناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم
بتبریز است بنا بر آن صاحبقران از آنجا بجانب آذربایجان نهضت فرمود و امیرزاده میرانشاه
گورکان پیشتر روان شد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از آمدن عساکر منصور وقوف
یافته بسرعت برق و باد روی بصوب بغداد نهاد و چون صاحبقران به تبریز رسید عادل آقا
خانشکایت امیر محمد سلطانشاه و در روز چهارشنبه بیست هفتم شعبان سنه مذکوره موافقه کرده
و هم در آن چند روز دست قضا سجل حیاتش در نوشت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است
در خلال این احوال محمود خلخالی بجانب خود را در امیر ولی بیک دانسته او را گرفت و با امیر
قاری ایناق که در عهده خلخال بود برد و امیر قاری سر امیر ولی را از بدن جدا ساخته و
عالیجاه فرستاد و النجات موالد کاه سرهای سران هر سر که بپای خود نیشابر بر نهاد
العقده آن تابستان صاحب قران گیتی ستان در تبریز بپایان رسانیده و چون چهره زمستان

وسیار

وسیار در بیج نیران منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطانشاه کرد و بصوبت
نخجوان روان شد و از مرند و دره عبور نموده از آب ارس به پول ضیاء الملک بگذشت و
بحصار کرکی رسید و عساکر نصرت مآثر آن حصار را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ حسن را که سردار
حصار بود دست و گردن بسته بنزد حضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفت
و ویران کردند آنگاه ماهچه رایات نصرت شعار پرتو وصول بر گرجستان انداخته سپاه اسلام
قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظالم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را به جهنم
فرستاده حاکم آن قلعه ملک بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند فرمان واجب
بر طبق نفاذ و اوتاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند بعد از آن حضرت اعلی اقتدار نشاط
شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و بچه در جرگه جمع آمد که سپاه با آن کثرت پس
از آنکه از تیر انداختن و تیغ زدن فارغ گشتند دست به پشت جانوران شکاری برده هرکدام
فربه بود میکشتند و هر چه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امرای نامدار و نوئینان عالیمقدار
اطراف و نواحی ولایات گرجستان را تاخته و بنا و کفر و ضلالت را برانداخته سالما غانما بموکب
همایون پیوستند و چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر از اهتمام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب
قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام به موجب کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک
بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شرف
و اوستابیت ملت بیضا دعوت فرمود و از میامن ارشاد فرمان فرمای علماء و عباد فروغ
نور ایمان بر سراچه دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنایی هدایت مبدل گردانید و
بصحت عقیده فایز شده کلمه توحید را بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف
قلوب بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر ترتیبش گماشت و حکومت ولایتی را که
بوی متعلق بود با دیگر ضمایم و مضافات ارزانی داشت و مقارن آن حال والی ملک شروانات
امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود با رشاد
عقل نیک اندیش کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته اظهار اخلاص و انقیاد و خدمت کاری
بدرگاه عالیجاه شتافت و مساعدت قاید توفیق شرف بساط بوس دریافته پیشکشهای لایق و
تنسوقات رایق بعرض رسانید و از جمله تکلفات معهوده که بتقدیم رسانیده بود آن طاعم ساخت یکی
آنکه در رسم ایام که از هر جنس از اجناس تنسوق تنسوق پیشکش میکرد و غلام نه صاحبقران دانا
که در آن دو و خود در میان آن غلامان ایستاده تا تنسوق قایم شد که مورخ گفته است که
غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن را شمرد و کمال شاه حکمت انکار او
از آن کرده شد کرم بار آورد و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم مرتع قبول یافت و
صاحبقران دست نواز او را باصناف الطاف اختصاص داده زمام ایالت ولایت

یزدان و شمانی و توابع و لواحق تا اقصای ابرقوه در قبضه درایت و کفایت الجناب بهاد[ر]

ذکر بعضی از وقایع یورش سه ساله صاحب قران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت بجهت
عصیان و طغیان پادشاه ممالک دشت قبچاق تغتمش خان

در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمایه که لشکر
سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بیابان حرکت نمود و پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان
رقم نسیان بر صفحات حقوق رعایت و معاونت امیر تیمور گورکان کشیده لشکر بیکران از
راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بموقف صاحب قران عالی گهر رسیده
امیر شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور و امیر عباس را بدفع ایشان نامزد فرمود و متعاقب ایشان
امیرزاده میرانشاه را با ابدال الجناب فرستاد و امرا پیشتر بپایه دشت رسیده و دست بتیر و
کمان یازیده دشمنان ایشان را تیرباران کرده و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور
مغلوب گردند که ناگاه موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاهزاده بیک حمله از بکارزا
گریزانیده و بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت
مسیر بردند و امیر کشورگیر همه را خلعت داده و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش
خان را بگوید که چون بین الجانبین حق پدر فرزندی ثابت است می باید که برعایت عهد و پیمان
ثابت باشد و دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید انگاه صاحبقران جهانگشا همت عالی نهمت
بر قلعه بایزید انداخته و بعد فراغ از آن مهم بر عزم تسخیر قرا محمد ترکمان آورده و ایل و الوس او را تاخته
و حصار آونیک را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی از ارزن الروم فرستاده بحاکم ارزنجان
امیر طهرتن داو را باطاعت و مطاوعت خواند و او سر بکلمه مطاوعت در آورده پیشکشهای لایق
ارسال داشت و در خلال آن احوال ملک عزالدین نیز در قلعه آلاتاق از قلاع تحصن جسته پناهی شد
و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربه آن حصار که بغایت بلند بود و استوار قیام و اقدام
نمود و بعد از دو روز ملک عزالدین پای عجز و اضطرار بیرون آمد اما سکان آن قلعه تا قرا الق
نامی را بر خود حاکم گردانیده در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بعد از بیست هفت روز نا
مردان شاه امیرزاده یافته عاقبت لشکر ظفر اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی کثیر از متوطنان
قلعه واران را بقتل رسانیدند و امیر مایکار انوری بتخریب آن حصار که از آنجا شد او عادت
مأمور گشته هر چند سعی نمود تا یک سنگ از آن جدا توانست ساخت فرمان واجب الاتباع
نفاذ یافت که یک ابرو و یک بروت و نصف ریش ملک عزالدین را بتراشند و در
روز گرد او را در گذرگاه سنگ انداز کند چنان کرده تمام سپاهیان بر وی گذشتند و چون
حدود سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین بتربیت سرافراز
گشته با ولایت و ایالت کردستان بازرفت چنانچه در وقایع ثانی از این مجلد سمت تفصیل یافت
و بعد از این وقایع صاحب قران منصور جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون

ازقتل

از قتل و غارت آن ولایت فارغ شد عنان یکران جهان نورد بصوب تبریز انعطاف داد و بعد از فتح
که در آن مملکت مظفر و سرافراز تزیین اضافت شهر و بلاد بنام نامی سلطانی گرده بود که ناگاه از
ماوراء النهر خبر ایلچی بمبد رسید و عرض کرد که توقتمش خان یاغی گشته و دخان طغیان باوج
آسمان رسانیده بنابر آن حضرت صاحب قران حکومت بلاد عراق و فارس را با آل
مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف گردانید و فی الفور عازم
گشت گفتار در بیان نهضت و جسارت سپاه اوزبک و خیل جته بممالک ترکستان و ورود
موکب امیر تیمور گورکان بجانب ایشان و زوال خشم و قهر چون قمرالدین دوغلات جته
نوبت از فر تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال منکوس
و بدحال گشت از صولت او بدشت بتجاق رفت توقتمش خان نیز از آن داشت که نسبت بحضرت
صاحب قران آفاق لوای مخالفت را برافراشت و بیک یارق اوغلان و ایلمش اوغلان
و عیسی بیک و ساینق بهادر را با لشکری گران بصوب ترکستان و آنجا اوغلان را امر او
کیفیت دستگاهی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و در آنجا هر چه یابند بر باد دهند
و این اخبار در آن ولایت شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در
سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده و ارد آنگاه با لشکر ببر حد ترکستان کشیده
از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلک که از آنجا تا اترار نه فرسخ مسافت است بیاغی رسیده
جنگی سخت درپیوست امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرد و بر لشکر دشمن تاخت و از آن
جانب بیرون رفته از جنود خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای
در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح گشته بعد از چند روز وفات یافت و امیر
زاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و باد دیگر سپاه
متفرق را جمع گردانیده در آن اثنا شنید که انکاتوره برادرزاده امیر حاجی بیک از کوت بیرام
و تاشکنت لشکر کشیده است و بتهذیب بلاد و غارت مشغولست بنابر آن
بجنبه توجه فرمود و آنجا معلوم نمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند
عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است بمقابل منزلان
رسیده شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتوره متعاقب بظاهر اندکان شتافته تو
که بمحاصره مشغولی نماید امیرزاده عمر شیخ زاد و قت بیعت درکت آمده از قلعه بیرون تاخت
و نوبتی دیگر محاربه در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود توکل بهادر
عنان اسب شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتوره مصلحت محاصره ندیده و راه
کاشغر پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و سایر امرای عالیجاه چون از معرکه جوکلک منهزم
بسمرقند رفته و بمحافظه شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم

متوجه ماوراءالنهر بودند چون بجیده و بخارا رسیدند کنار جندار بکلاخ دریا راه داده و بقصد محاصره
در ظاهر شهر نشسته و طغی بوغا برلاس و آقتمش قوچین که در بلده بخارا بودند قلعه را محفوظ کرده
بمدافعه مشغول می‌بودند و چند روز پس الی تین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند
که تسخیر شهر میسر نمی‌پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایت ماوراءالنهر پرداختند و زنجیر سرای را آتش
زده تاکوی تیر غارت و تاراج کردند و این اخبار در شیراز بموقف خاقان سرافراز رسیده و وعده
ساعت امیرعثمان عباس را با سی هزار سوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و خود
و منکس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین وسبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در مملکت ری
بایوزق همایون پیوست و حکومت آن ولایت را بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت قم و همدان
و قزوین و کاشان را به پیر احمد ساوه تفویض فرموده بود و فیروزکوه و خوارزمی و مواضع را بایکندر
شیخی عنایت فرمود و سمنان و هزارجریب با فخرالدین ولد سید عمادالدین مسلم داشت
و دامغان را با میر جمشید قارن که از قشتاق خراسان بود رقم زد و چون مملکت پادشاه مفوت
شده بود استراباد را به پیرشاه پسر پادشاه داد و جمیع حکام را تجدید بساط عدل و انصاف ورفع
جور و اعتساف وصیت کرده به تعجیل هر چه تمامتر بخراسان درآمده و بجهه استماع خبر نهضت آنحضرت
لشکر دشت در حال دست از ماوراءالنهر و ترکستان باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون که
بآنچه رایت نصرت آیت از افق سمرقند طلوع گشت امرا و سرداران واقعه جوکلک را با بوخضر بحضور
حاضر کرده و شاهزاده عمرشیخ را نوازش بسیار کرده و بی راکه در آن جنگ سستی کرده بودند بازخواست
بلیغ فرمود و امیر خداداد و امیرشیخ علی بهادر را به تعاقب لشکر توقتمش خان مأمور ساخت و امرا از
عقب ایشان با تعجیل تمام تا منزل بولان شتافتند چون از غنیمت شکسته [illegible] با غنایم فراوان بسلامت بازگشتند
ذکر [illegible] امیر تیمور گورکان بر سمرقند اتفاق افتاد و دفع [illegible] ملک
[illegible] اهل [illegible] و قلع و بنیاد [illegible] چون صاحب قران والا قدر نوبت
دیگر دارالسلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد و چنان بوضوح پیوست که از اتباع
توقتمش خان اینقش اغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته‌اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده و در
انصاف و آزرم فرو بسته‌اند و دفع شر ایشان بر ذمه همت پادشاهانه لازم بوده اندر سنه تسعین
وسبعمایه موافق توی ییل بآنجانب نهضت فرمود و مخالفان بر این معنی اطلاع یافته طریق صواب
منحصر در فرار دانسته در جناح استعجال بدشت قبچاق شتافتند و بتوقتمش خان پیوستند و صاحب
قران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول و اجلال فرمود امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه
و شمس‌الدین عباس و اوج قرابهادر را با سپاهی پر تهور بتکامشی مخالفان ارسال داشت و ایشان
از برق و باد سرعت بیر استعاره نموده بدیشان رسیدند و بسیاری از آن طایفه را کشته و اسیر کرده
سالماً غانماً بازگردیدند آنگاه صاحب قران بفرمود تا خوارزم را ویران ساخته و متوطنان آنجا را

ماوراءالنهر

ماوراءالنهر کوچانیده و عنان عزیمت بمستقر سریر خلافت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال
بمرتبه ویران بود که هر چند بهر دوار و در گرد آن ولایت گردیده با هزار دیده احتیاط می‌نمود و ساکن
دیاری او فرخ‌آبادی در آن حدود نمی‌دیده و حضرت صاحب تأیید بعد مراجعت از دشت قبچاق و انهزام
توقتمش خان [illegible] و سبعمایه همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسیکه بن
چلی قوچین را بدانجانب فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت بازآورد و از جمله وقایعی که در اثنای
یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور گورکان مخصوص
بود و سلطان بخت بیگم را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می‌افراخت
بسبب تلبیس بخت برپا می‌شده از سمرقند بحصار شادمان گریخت و خانه‌ها و املاک برلاس
در آن حدود را غارت کرده و خیمه خانه پادشاهی را الفرقه نموده بجمعی از اوباش که بخیال بر خالی
روی بگشته بودند بخشید و مستعد جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمرشیخ بهادر بر این معنی اطلاع یافت
از سمرقند بدان جانب نهضت فرمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه از هم گسیخت
و هر طایفه بطرفی گریخته و محمد میرکه بختلان رفت و از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین
شاه بهاءالدین دست رد بر سینه ملتمس او باز نهاده میرکه خایب و خاسر از آن دروازه بازگشت
و در اثنای راه [illegible] بسمرقند میرفت [illegible] رسیده محمد میرکه را دید که [illegible]
بر بسته نشسته و اسب را علف گذاشته و فی الحال او را گرفته بنزد عمرشیخ که در ختلان بود فرستاد
فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید دیگر آنکه در آن ایام که رایت نصرت آیت
متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار شده وفات یافت و نعش مرحوم مغفور او را
بقبة الخضرای کش برده در گنبدی که معمار همتش ساخته و پرداخته بود دفن کردند و چون صاحب
قران از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید آش عظیم فرموده چون فارغ
شد طوی داده ولد سیورغتمش خان را که سلطان محمود نام داشت بجای پدر داشت و اشارت
کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نویسند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم
امیر تیمور گورکان با سپاهی فراوان متوجه ترکستان گشته [illegible] باز گشتند
و منقلای لشکر او که سرگرده ایشان اینقش اوغلان بود بحدود ترق رسید و صاحب قران گیتی
ستان از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران
متوجه دفع ایشان شده مانند خورشید خنجرگذار اعلام ظفر شعار برافراخته متوجه کواکب مواکب
بود بیکبار بر سر اینقش اوغلان و سپاه توقتمش خان رانده و ایشان مجال قتال و جدال نیافته
هزیمت غنیمت دانستند و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان را بتیغ بیدریغ
بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ خون‌فشان خود را در آب خوارزم انداخته خاک وجود
ایشان بباد فنا بر رفتند و حضرت صاحب‌قران از آن منزل معاودت نموده [illegible]

احدی و ثمانین و سبعمایه در منزل آقار نزول واقع و چون از فرط غلبت سلطان برد و دی هجوم
سپاه بهمن و دی بجیش لشکر صحرا از فضای صحرا و بساتین رخت هزیمت بربست و در ماه ربیع
الاول سال مذکور موافق سنه بیلان ایل حضرت صاحب قرانی بار دیگر بر زین [illegible] نشست
و بر آب سیحون پل بسته و عبور نموده بتور قیلق اوغلان و سونجک بهادر را بر سبیل
منقلای از پیش فرستاد و ایشان شبیخون بر جنود توقتمش برده جمعی کثیر را زیشان بزخم تیغ آبدار
و نقیبه الیف بطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده و کیفیت حال معروض کرد اینجا که اقدام
ثبات و قرارش متزلزل گشت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و اهبت
عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت و صاحب
قران بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بکامشی ایشان نتافت و قراول سپاه منصور
بیغدا اول تا توقتمش خان رسیده و جمعی کثیر از ایشان بقتل رسانیده سالماً غانماً بازگشته در اثنای
راه بطیبه خاتون که با صد خانه وار نشسته بود دوچار خوردند و او را گرفته در موضع آقبوغانیز
بدرگاه پادشاه ظفرلوا رسانیدند و آنحضرت از آن منزل کوچ کرده بموضع آل قشون معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از قبل صاحب قرانی تربیت یافته بود
و در قلعه طوس حکومت میکرد و ملکشاهی از جماعت سربدار که حاکم سبزوار بود یاغی شده اند
و بواسطه شامت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوب گشت و صاحبقران والاتبار شاه
زاده میرانشاه را جهت دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و میرزا بهمت ظفر و اقبال
رایت نهضت افراخته چون به سبزوار رسید بنابر ملاحظه [illegible] و نواب ملک سربدار
ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود بقتل رسانید آنگاه
از آب اتویه گذشته باتفاق ولی هرات امیر آقبوقا متوجه دشمنان شد و هم ایشان را بر
طبق [illegible] و دوستان ساخت ملک سربدار و حاجی بیک جونی قربانی بر فرار اختیار کرده حاجی بیک
بدست سادات سبزوار بسبب گرفتار گشته و مقید بدرگاه عالمپناه رسیده کشته شد و امیر
زاده میرانشاه بعد از فتح طوس قرب ده هزار کس از مردان آنجا بقتل رسانید و دو دواز
دهانهای اهل ناموس در بلده طوس را و آن حکومت آن ویرانه را به [illegible] بایزید جلیس
که در زندان حاجی بیک مقید بود باو تفویض نمود آنگاه بهرات رفته چندگاه در باغ زاغان
بعیش و طرب بگذرانید و در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف
ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید و در سنه احدی و ثمانین و سبعمایه صاحب قران را داعیه
آن بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشد و الوس جوجی خان را وقف نهب
و تاراج کرده اما امرا و نوئینان زانو زده متفق اللفظ والمعنی عرضه داشتند که مناسب
چنان مینماید که نخست بخراسان رفته مواد استظهار ولد توقلقتمور خان خضر خواجه خان و

انکاتورا را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ماوراء النهر ضرر
رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق و صاحب قران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده
در سنه مذکوره بنفس نفیس عازم مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار اغلان و بوقیان
رسم کرده از طرق متعدده با جنود نامعدود باطراف و اکناف و لایات خضر خواجه خان
و انکاتورا ارسال داشت تا تمامی آن صحاری و قفار را بنعل توسن عالم گرد و سم سمند گیتی
جهان نورد بپیموده بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ تیز و زخم تیر خونریز
بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده عیال و اطفال ایشان را اسیر
اسیر ساختند و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه صاحب قران عالیجاه امیر خدایداد حسینی و امیر سلیمان شاه
و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امرای عالیشان و بیست هزار سوار جلادت
جهت دفع قمر الدین دوغلات بهمان جانب فرستاد و ایشان از اطراف و جوانب مغولستان را
بپای شجاعت و پهلوانی پیموده چون بیوتاتال که یورت انکاتورا بود رسیدند شنیدند که اولجای
بوغای سلدوز که با چهار صد سوار پیشتر بخبرگیری رفته بود در شکار گاهی با قمر الدین دوچار خورده و
جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمده اما امرا از برای این قضیه حسن جانداری و مبشر
بهادر و بکش بهادر را ارسال داشتند و ایشان تا بدان مکان رفته از کشته‌ها پشته‌ها دیدند و از قوم
مخفی یافتند زخمدار که از حیاتش رمقی باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین
دوغلات بعد از محاربه بصوب ایلی بوی رفته است امرا بعد از تحقیق آن خبر با تند باد صرصر
در حرکت آمدند و بکنار آب اورتیش رسیده معلوم کردند که قمر الدین دوغلات از آب
گذشته و بطرف دشت تولس که سمور و قاقم آنجا می باشد رفته است و امرا ورای چند روز در آن
مقام توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا تعاقب ایشان را برده ختنان آن
[illegible] آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحب قران سعادت
مند رسیدند و چون خاطر فرمانفرمای ربع مسکون از مهم جته بکلی حاصل نموده رایات
نصرت آیات در ضمان عنایات واهب العطیات بجانب دشت قبچاق انعطاف فرموده بود

گفتار در بیان [illegible] بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در آن اوان واقع [illegible]

سلطان مبارزان کشور دین و سپهسالار سرافرازان فضل المجاهدین علی القاعدین صلی الله علیه
و آله و سلم اجمعین الی یوم الدین این کلام معجز نظام [illegible] سالکان طریق یقین میرسانند کالجنة تحت
ظلال السیوف و از زبان شمشیر این [illegible] مرفوع این معنی بر پیشگاه ضمیر دوستداران
آگاه می تابد که نضارت روضه دولت و اقبال از سرچشمه شمشیر آبدارست و اشتعال مشعل امانی
و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار روشنی و طراوت امید وار در غبار معرکه روز بیکار توان
دید و فروغ حدیقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید چنانچه مورخ گوید

شاهی گر کشید از میان تیغ جهاد پیوسته قدم بوادی عطشه ونهاد کرد و بریاض ملک دایم شاد
در سایه شمشیر بود باغ مراد مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران سعادت حضرت است
که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود را در
مرآت شمشیر مصقول مشاهده و پیوسته از لوازم متوالی بدرجات مفاخر و معالی فایز و بهره ور میگردید
عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر دم شمشیر آبدار زند بناء علی هذا در پاییز
سنه اثنی وستین و سبعمایه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد حال ظفر
مآل انداخته امرا و تومنیان بلکه سایر تخیان و لشکریان را بانعام اسب و زره و جوشن و کمر شمشیر بنواخت
و در ساعتی مسعود و زمان محمود از سمرقند نهضت فرموده از آب خجند عبور نمود و در آن زمستان
در حدود تاشکنت قشلاق کرده و در آن اوان مزاج بهجت امتزاج از نهج صحت انحراف جسته و
مرض اشتداد یافت و چهل روز امتداد پذیرفت و بعد از آن شفای کلی قرین ذات خجسته صفات
گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق گشت و در روز
پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ثلث و ستین و سبعمایه که آفتاب در حمل درجه دلو بود فرمان قضا
جریان صاحب قران باستحقاق در باب امضای سفر دشت قبچاق نفاذ یافته فی الحال
بجنبید توران و ایران ز جای ز بانگ نوای کشورگشای آغاز طی مسافت و قطع مراحل کرده
و چون موضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش
خان با استمداد اقبال آستان آن رسیدند و بوسیله تومنیان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه در آمده
یک دست شنقار و نه سر اسب راهوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند
ملخص عبارت آنکه توقتمش خان از اطوار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت الغایت
نادم و پشیمانست و امیدوار که صاحب قران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال
عفو و اغماض شسته نوبت دیگر بر عنایت و رعایت آید تا پای در وادی اخلاص و عبودیت
نهاده من بعد سر از ربقه انقیاد و متابعت بیرون ننهد یکی بنده باشد بفرمان شاه
نپیچد دگر سر ز پیمان شاه امیر تیمور گورکان بدان سخنان التفات نکرده بر زبان آورد که
با وجود انواع مراحم و عواطف که از جانب ما بتوقتمش خان صدور یافت او حقوق
را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم
رزم او جزم کرده ایم زبان بمعذرت و استغفار میگشاید و چون کرات نقض عهد و پیمان از او
مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید زبان و دل او هم راست نیست و نیست ایلچیان
در خورست نیست و ایلچیان را علوفه داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در
چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر باره جبال تور دشت متوجه دشت گشت و در روز
در روز چهارشنبه بیست یکم جمادی الاولی بکچک داق که از جبال مشهور آن جا است رسید

و روز جمعه الغ داق مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهت نظارهٔ دشت قبچاق که شش
فرسنگ طول داشت رسید فرسخ دامن دارد بر بالای آن کوه رفته چندانکه چشم کار کرد علف زار سبز بنظر
در آمد و فرمود که تمام سپاهیان سنگ آورده در آن محل مناره بلند بر افراختند و سنگ تراشان
چابکدست تاریخ آن ایام را بر آن ثبت ساختند و روز دیگر کوچ بکوچ الجایلده بکنار آب ایلان
جوق نشستند و از آب عبور نموده و بعد از هشت روز بموضع آنا قراغوی محل نزول دلیران رزم جوی
گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آن غایت چهار ماه گذشته بود و نقصان تمام بآذوقه
لشکریان راه یافته و آن دشت از آبادانی و زراعت دور است در اردوی همایون قحط و غلای
عظیم روی نمود چنانچه بهای یک سر گوسفند صد دینار کپکی رسید و ایضا قیمت یکمن غله بسنگ
بزرگ که عبارت از شانزده من شرعست صد دینار کپکی ترقی نمود و اکثر افراد لشکر در آن بیابان
بی پایان تخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود اوقات میگذرانیدند و این معنی بر ضمیر منیر
حضرت جهانگیر و مفتوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی همت
نفاذ یافت که امرای تومان و هزاره جات و صده جات و دهجات چادر سازنده محکم سازند
که هیچ آفریده نان تعاج و تتماج نپزند و هر کس از مطبوخ بلماق قناعت نماید و امرا بجز بگرد
از کمین پایه یاساق ابناء کفایت از هشت من شرعست یاضافه مقدار بری سفیت کاسه بلماق
از دیگ بیرون می آمد و مقرر شد که هر یک از متعینان مانند افراد الناس روزی یک کاسه
بلماق اکتفا کنند لاجرم بعضی از گرسنگان سر افراز که کباب گوشت مرغ و غاز بتکلف میخوردند
در آن ایام ظرفی بلماق سر فرود می آوردند چنانکه گوید شکمها ضعیف از پی خشک و تر
جوانیان در یوزه کرده بدر گرسنه شکم بر نهند و خورستیم که همسایه گوشت بوده است بسیم
و صاحب قران سعادتمآثر بملاحظه آنکه توسعه در ماکول عساکر نصرت قبول همایون پیدا شود
و روز شنبه غرهٔ جمادی الاولی اختیار شکار فرموده امرای برانغار و جوانغار بجرگه روان شدند
و مقدار چند روز نمودند که جرگه بهم رسید امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیرزدن و شکاری
افکندن فارغ گشته و با وجود قحط حیوانات لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند ولاغرها
میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی آهو یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده
بودند و مردم دشت او را بکیک گویند العهدة علی الراوی و توقف سپاهیان از گوشت شکاری معدود
مهیا بود و صاحبقرانی بعد فراغ از شکار بر مرتفعی سوار شد بجهت نظاره نصرت شعار پرداخته جبه دید و متفکر
بود که آیا کدام از امرا و سرداران سپاه منقلای گردانند و در آن حال شاهزاده محمد سلطان
زانو زده التماس نمود که آن خدمت را بوی رجوع فرمایند و این جواب آن شاهزادهٔ
بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه جمادی الاولی با جمعی از امرا و تومنیان جلادت
انتما بشرقدوان شد و شب و روز کوچهای دور و دراز کرده تفحص کنان طی مسافت مینمود

وچون از آب توبل عبور فرموده قراولان خبر رسانیدند که دو هفته است که آتش افروخته دیدیم و
هر چند که تفتیش کردیم از او و توزنده اشتها اثر نیافتیم ● اگرچه لشکر منصور از این جو اشتهیات
و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعات را بصاحب قران معظم اعلام داد و آنحضرت بعد از
شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمد و با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بمنقلای بوت
و عساکر دو آثار آن جا با از آوزیر سم ستوران کیهان نوزاد و آورده هر چند سعی نمودند از آن
مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده و امیر جو کورکان بعوت دولت
روز افزون تیغ داده و ترکمانان را که مردی جلد کار دیده بود بخبرگیری روان فرموده و او و
شبانه روز بسرعت برق و باد و ابر ... الاتوقی چند دیده که در پی بیشه پنهان
شده صباح شفق از آن الاچوقها بیرون آمده بطلایه میرفت و تیغ داد و آن جوان گرفته را گرفته
بنظر صاحب قران والاگهر رسانید آنحضرت تیغ داد و او را اکثر ترکش زرنگار و خلعت خاص انعام
فرمود و از آن شخص حال توقتمش خان پرسیده جواب داد که کجا است که ما از میان ایل و الوس
بیرون آمده بطلایه روان شده و اکنون گم گشته‌ایم و از خان خبر نداریم اما چند روز است که
ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر
تیمور کورکان چند الانوکر را بی درنگ تعیین کرد که مردم آن الاچوقها را کوچانیده باردوی
اعظم رسانند و تجاری ... را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را نیز
بچنگ آورند و تجاری با آن مردم توجه نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایه سریر
سلطنت مصیر آوردند و پادشاه جوان بخت بر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نمود
روان شد و چند مرحله دیگر نموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایک رسیده و
و بر سر پل سوار بایستاد تا تمام سپاه ظفر پناه طایفه بر روی جسر و زمره از میان آب عبور
نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابر آن فرمان عالی صادر شد
که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزلی در گرد معسکر خندق کنند و بدین
منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه
مخالفان نمودار گردید و امیر تیمور کورکان جانبخش کرده و زر بسیار بر دوران بخشیده و
پیشتر دوانیده و قراولان شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند و چون از وی خبر پرسیدند جواب
داد که توقتمش خان شنیده است که در میان لشکریان شما آذوقه نایاب است بنابر آن میخواهد
که شما را منزجر کند و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت و بعد از آن مبشرها در بزنان
کری شتافته در بیشه بعضی از ازبکان باز خورده و چهل کس را گرفته آوردند و امیر تیمور کورکان
مبشرها را بوفور انعام و احسان مباهی و مفتخر ساخت و از گرفتاران احوال توقتمش
خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بون

بدین

بدینجا رفتیم و خانها یافتیم الگاه امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده
خبر باز فرستاد که یاغی نزدیک است صاحب قران امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از بهادران رستم توان
بقراولی تعیین فرمود و ایشان با تشالی الرجال و دست جبه و از کل والای ... گذشته با امیر جلال
حمید پیوسته و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر بیشه ایستاده دیدند و جنود امیر
ایکو تیمور بجای الجانب برآمدند و در آن طرف سی قشون سپاه بیکبار آراسته دیدند امیر ایکو
تیمور را برین حال مطلع گردانیده امیر برابر در آن حال بر زبر بیشه برآمده و بنابر کثرت
لشکر دشمن مصلحت وقت دانسته پای بازپس کشید و اشارت فرمود که مردم او پیشتر از آنجا
ولایها بگذرند اما چون بر قلت اتباع امیر ایکو تیمور وقوف یافتند مخالفان از یک جانب او
شتافتند ● ستیزه کنان در خروش آمدند ● چو گرداب قلزم بجوش آمدند ● امیر ایکو تیمور از
غایت حمیت و اقتدار پای ثبات بفشرد و بزخم تیر جانگزای دشمنان را القصه آن روز داشت که
اکثر سپاه از لای و وحل بگذشتند اما خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از پشت زین بر روی
زمین افتاد ● پریشان شد آن ترک و تارک ز تیغ ● بگردون برآمد فغان و دریغ ● و آن
هولناک هر یک پیر پادشاه برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات بدرجه شهادت
رسیدند و معاندان آن حال تا چون علم همایون فال صاحب قران شده حمله با طلایه ابطال
رجال پرتو وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از طلایه‌های موکب عالی از آب گذشته و
با فروختن آتش حرب پرداختند و سپاه ظفر خاکساران اوزبک را منهزم ساختند و صاحب
قران باردوی نصرت نشان مراجعت فرمود و جمعی را که در آن جنگ لوازم شجاعت و مردانگی
بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید و خویشان امیر ایکو تیمور را
مشمول عواطف بیدریغ ساخته منصب او را بشاه ملک ولد قلچقای ارزانی داشت و مهر
بزرگ همایون و مهر پروانه را باو سپرد و چون موکب شاه که رایات ظفر شعار بصوب
شمال می‌شتافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق
لامع میگشت و در آن موضع احکام بودن خورشید در بروج شمالی بحسب اقتضای شریعت غرا نماز
خفتن واجب نمیشود القصه چون صاحب قران گیتی‌ستان از آن منزل نهضت فرمود و بتحقیق
پیوست که توقتمش خان بقصور ویرانی عساکر منصور جنگ نمی‌ایستد و از اطراف خود میکند
امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان
رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر چنان
اتفاق که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد حرب و مصاف گردیدند و آن جناب امیر
تیمور در رفتن تعجیل نمود ● **گفتار در مقابلهٔ ... سپاه و محاربهٔ آن دو پادشاه رزم‌خواه** ●
صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب عالمتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید

منادی غیب مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحب
قران رسانید ضمیر منیر خورشید اشراق حضرت آفاق در دشت قبچاق متوجه تهیهٔ سپاه نصرت علیه
گشت در موضع قندزچه هفت قول ترتیب داد و از نام یاسامیشی هر قول را بقبضهٔ اقتدار یکی از
سرکشان نامدار نهاده قول اول بسلطنت سلطان محمود خان زیب و زینت داده و در قول دوم
که خاصهٔ آن حضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و قول سیم بجبل اهتمام میرزا
میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین
تزیین یافت و از تیزبهت راست شتافت و قول پنجم بقوت و شوکت امیرزاده عمر شیخ بهادر
مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امرای عظام
استحکام یافته در شکوه از البرز کوه در گذشت • برآراست صاحب قران هفت صف
عنان سمند سعادت بکف • بران هفت صف سکندر اساس • مهندس شده عقل اختر شناس
در آن هفت البرز پولادپوش • نهان هفت دریای آتش بجوش • و از آنجانب توقتمش خان
بوفور مردان و سپاه بی پایان • به پشت تگاور در آورد پای • برآورد آواز رویینه نای
و قلب و میمنه و میسره را به شهزادگان جوجی نژاد مثل تاشتیمور اغلان و بیک یارق اغلان و
ایتیقمش اوغلان و بیک پولاد اوغلان و علی اوغلان و حبیب اغلان و امرای شجاعت
نهاد مانند علی بیک و سلیمان صوفی قنقرات و توزور قنقرات و اقتاو بهادر و اقبوقه بهادر
و ارس جوق و قبارت و عیسی بیک و حسن بیک و سرای بهادر و کوکه بوغا و مینلی بی بهرین و دیگر
قنقورلی و غیرهم و اسند داران اولس جوجی خان آراسته و محکم ساخته اعلام لشکر برافراخت
علمهای خاقانی درآمد بموج • محیط صلابت درآمد بموج • جهانی در آتش جو دریای میغ
ز دستور چنگیز آیین پذیر • ز رنگ علمهای فرقون لشکری • ز جوجی نژادان هر سو سپاه
همه دشت زاوران درنده خوی • ربوده ز شیران درنده گوی • همه روز چشمان و پر آشتی
رسته چشمه بند آشتی • و چون توقتمش خان آن لشکر بی پایان اطراف و جوانب
دشت و بیابان فرو گرفت امیر تیمور از غایت تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام
فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند توقتمش خان که
آن حال مشاهده نمود از بسیاری لشکر و قلت التفات آن سپاه صف شکن بدشمن
انگشت تعجب بدندان گرفت و معارک وحشت و حیرت صف آرای گشته بیاد گلالهای
رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از نیام تیغ مانند سهام باران از جوف
میغ فرو باریدی و سرهای سروران در فضای معرکه مانند گوی در میدان چوگان بهر طرف
میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز
بر خاک مسکنت نهاده و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه پادشاه ملک بی تعالی شانه ظفر و برتری

سوال

سوال نمود و بعد فراغ از مناجات و عرض حاجات • نشست از تهور به پشت سمند
برآمد چو خور بر سپهر بلند • گرفته بکف تیغ خاراگداز • عنان تافت سوی صف کارزار
جوقی دول شده دو دستان صولتش بکمیت قریب دشمن ارد و فتنش • و در آن حین شاه نخوه نبوت و
دودمان شریفهٔ فتوت امیر سید برکه و مشایخ عظام جام مثل خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب
الدین اسمعیل و جمعی دیگر از اکابر سرها برهنه کرده و دستها برآورده ارتفاع اعلام شوکت
صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت و جبروت توقتمش خان از حضرت رب
مسالت نمودند عالیجناب سیادت مآب روی مبارک بحضرت کامیاب آورده گفت که
توجه حیث شئت فانک منصور و اقتد ابتث سنه خاک را انداز و مارمیت اذ رمیت ولکن
الله رمی علیه من الصلوات انماها و افاها فرمود و مشت سنگ ریزه بجانب اعدا پاشیده
و کلمه شاهت الوجوه بر زبان الهام بیان بگذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان
شاه و دیگر شاهزادگان و امرای عالیشان با تیغهای جلادت آخته و بسرعت باد صرصر بر اعدا
تاخته و ایشان بمقام مدافعه و مقابله در آمده و زلزله در زمین و زمان انداختند و از شعلهٔ سنان
بر ولان خرمن جان مردان آن سوخت و از باد حملهٔ پهلوانان آتش کینهٔ دلیران برافروخت
از سیلاب خون فضای صحرا و هامون مؤتفکه آمد و همچون کشت دار و نور کشته ای آن دشت
لبالب گشته از کوه اوبه در گذشت چنانکه مورخ گوید • جهان گشت بحری بر از خون ناب
در آن گشته سرها بیان حباب • سنان گشته در هر طرف شبنه • بهر پشته افتاده سرگشته ها
الا قوان امر مبارزان موکب ظفرپناه بضرب اسنه و سیوف لشکر دشت را در هم شکستند
و توقتمش خان مقاومت با صاحب قران کرده بی جسارت در جز گشت خویش بدید بر شاه
زاده دلاور عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشهٔ هیجا چون کوه پا برجا بوده بزخم گرز گران لشکر
دشمن آتش آهنگ مخالفان را باز گردانیده تخته تمیش خان از آن جانب منافق برگردانیده و بر برغولها
سلطه و شتافت و تیرباران کرده و انکابت را از پیش برداشت و در پس سر لشکر قیامت از
بالجمله کثیر از مردان دلاور صف کشیده و چه توابی از عقب صاحبقران ظفرلوا که کرنگا نزا انجاب
مینمود تاخته این خبر بعرض رسانید متعاقب آن از پیش امیرزاده عمر شیخ قاصدی آمده
جهت امداد مصلحت کومک طلبید بنابر آن امیر تیمور کورکان با تمامی سپاه که ملازم رکاب
نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان حمله کرد و پای ثبات و قرار خان از مشاهدهٔ
حرکت آن حیدر رستم توان از جای رفته روی بوادی فرار آورد • رمیده ازان آهوان دلیر
چو نخجیر و آهو رمیده از شیر • ولا عجب • چو خورشید تابان برآرد علم • سپاه کواکب بریزد ز هم
و شامت کفران پادشاه صاحب تایید شامل حال توقتمش خان گشته غزای سیزدهم الطرح ویان
الدر بتحقیق الحاجه و بسیاری از لشکریان دشت به تیغ بی دریغ کشته گشته مقرون و این

ان عذابی لشدید بر صحیفهٔ اوبار ازبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات
سلاطین کامیاب تواند بود در پانزدهم رجب سنه ثلاث وستین وسبعمایه روی نمود
و صاحب قران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا و اعیان
زبان بادای تهنیت و دعای دوام دولت و ازدیاد فتح و نصرت گردان ساختند و بجوایز
انعام و عنایات آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات باوج سموات برافراختند
و حضرت صاحبقرانی مراسم شکر جناب جلال سبحانی بجای آورده و شکرانهٔ آن موهبت
عظمی درم و دینار بسیار ایثار کرد و ارقام [illegible] شکر اراده نوبت فتح برکنده بیگانگی دشمنان
ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک [illegible] ایشان
رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و ازبکان شوربخت را از پس
تیر آتش بار و تیر زندگانی میسوخت و از پیش آب [illegible] شعلهٔ حیات فرو می نشاند •
سیل خشم و آتش غیرت چو زهر قاتل است • در میان آب و آتش زندگانی مشکل است
و توقمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بساحل نجات رسیده مقامی عیال و اطفال
و حیات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاده و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس تا صحرای
اورتوپه شتافته و هشت روز علم اقامت افراشته و داد عیش و کامرانی داده •
ز بس عیش و نشاط و کامرانی • جهان را تازه شد رسم جوانی • الحمد لله تعالی و الشکر له

ذکر مراجعت موکب حضرت صاحبقرانی بسعادت بدار السلطنه سمرقند و [illegible]

چون مهمات توقمش خان و ازبکان بر نهج دلخواه صاحبقران از هم گذشت و غنایم موفور
و اموال نامحصور در معسکر نصرت اثر جمع گشت و صاحبقران با موکب اقبال و سعادت بجانب
سریر سلطنت معاودت فرمود لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران بیابان را
فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل عزم و نوش دل [illegible]
[illegible] نشاط و شادکامی بجای می آوردند و از جمله مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را
در آن سفر میسر گشته بود یکی آنکه [illegible] که در وقت نزول و ارتحال او را از هم بگشاده
و بر کرده [illegible] بهر طرف می [illegible] بنا بر آن هر یک [illegible] در همان خانه ها جا [illegible]
دست در آغوش کرده روی بمقصد داشتند و بکام دل همت بر استیفای لذات جهانی میگماشت
و بعد عبور از آب سیحون صاحبقران ضبط اردوی مهد علیا [illegible] سیف الدین گذاشته بنفس نفیس
بر جناح استعجال روان شد و در ذی القعده سنه ثلاث وستین وسبعمایه در ظل دولت
و اقبال [illegible] رسید و از آب [illegible] عبور نموده سمرقند مسعود را محل نزول همایون
گردانید و بعد از چند روز که به بسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب
خراسان روان ساخت و خود تا باشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت و در [illegible]

سنه

سنه [illegible] وستین وسبعمایه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین تا باشکنت رسید
و صاحب قران [illegible] و آن ولایت بپایان رسانیده مانند خسرو خاوری پرتو التفات
بر جهت الشرف خویش افکنده بجانب سمرقند روان شده صحرای [illegible] از غبار موکب ظفر
شعار مشکبار ساخت و در [illegible] امیرزاده پیر محمد جهانگیر بایالت ولایت زابلستان سرافراز
شده با فوجی از امرا و نوئینان [illegible] آن جانب شتافت و صاحب قران گیتی ستان [illegible]
نزول در سمرقند [illegible] و ازواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز بساط جشن
و سور مبسوط ساخت و چون از آن مهم فارغ گشت رایات ظفر آیات متوجه یورش پنجساله
بجانب ایران برافراخت و لشکرها را یاسامیشی کرده عازم [illegible] گشت [illegible]

[illegible]

جشید [illegible] که [illegible] فیروزه رنگ سپهر [illegible] و جلال اوست [illegible] هر صباح از افق مشرق
بجانب مغرب نهضت نماید شب [illegible] جهانیان را [illegible] افروز نتواند که رساند
و ماه [illegible] که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست [illegible] هر شب بپای طلب ساحت
وسیع فلک [illegible] هلال [illegible] نقش خود را بدر کامل نتواند گردانید چنانکه مورخ گوید
[illegible] ساخت • هر سو رایت [illegible] افراخت • تا ز نور [illegible] جهان ظلمانی
گشت همچون بهشت نورانی • ماه عالم نورد تا هر شب • [illegible] پای [illegible] طلب •
[illegible] از حضیض برج و بال • نرسد سوی خانهٔ اقبال • ترتیب این تشبیه آنکه چون صاحب
قران آفاق بعد مراجعت از دشت [illegible] چند روزی بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم
فرموده که کرت دیگر بولایت ایران عبور نماید و هرکس را که در خدمت موکب همایون پای
ارادت خود فراتر نهاده باشد [illegible] عقب [illegible] نماید بنا بر آن فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که تواچیان [illegible] رسانند که [illegible] یورش [illegible] کرده در سایهٔ علم
بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز پنجشنبه پانزدهم رجب سنه
اربع وستین وسبعمایه موافق [illegible] ییل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه [illegible] شعبان
[illegible] اشرف را از نهج اعتدال [illegible] اشتعال الحرارت [illegible] و تا یکشنبه منتصف ماه
مذکور مرض امتداد یافته در شب برات [illegible] الطاف [illegible] مسیحا نفس [illegible] شفابخش
حکیم شفابخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان [illegible] فرمود شفیعش کرامت شد و روز
شنبه ششم ماه مذکور از منزل [illegible] که داخل ولایت بخارا است [illegible] و در آن اوقات مرض هم
آنجا توقف افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود جنود فتح و فیروزی همعنان و عساکر
نصرت و اقبال ملازم موکب نصرت نشان • سعادت همراه اقبال خادم • جنود فتح و فیروزی
ملازم • اعلام ظفر اعلام از آب آمویه عبور فرموده و منازل و مراحل قطع کرده روز دوشنبه

پنجم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال مآل گشت و در آنجا زنور مرتقی ممالک اسلام سید برکه که پیش ازین برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمد و سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را بدرگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب پادشاهی التهاب یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در جبال فرحی امل آنست و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماورالنهر فرستاد آنگاه عنان بجانب جاجرم تافت و در پنجم محرم الحرام سنه خمس و تسعین و سبعمایه منزل شاهجهان از فر نزول صاحب قران عالمیان بزینت افزایی ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن تفویض فرمود و آمل را باسکندر شیخی و لندا فزیاب حلالی داد و در روز پنجشنبه چهارم صفر از آنجا کوچ فرموده ارزاده دامغان و سمنان برقرار و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالمیان امیرزاده محمد سلطان و امیر پیرمحمد ابنای شاهزاده جهانگیر سپاه منقلای را بر گرده بیشتر بتوارق رو دهند و ایشان بتوجیه و سلطانیه رفته و کرد از آن مملکت را از خار طغیان طلمه و مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافت و بجوغ شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی از آن حوالی امیر شیخ علی بهادر بضرب کار و کردی که بدلی بود از عالم پر ملال رحلت فرمود و شاهزادگان با میرابراهیم شاه که حاکم کردستان بود معامله روی نموده متابعان ملازمت صاحب قران اختلاف داده و در خلال این احوال پادشاه بمیدان خصال شنید که ملک عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک می‌نماید و بیقین همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در منزل ورم اباد خبر آمد که ملک عزالدین دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و حضرت لشکر فیروزی اشرار لرستان را بستر کشیده و در روز چهارشنبه هفتم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب جارود که عبور نموده بظاهر شهر روحیان (؟) و بختستان فرود آمده و شاهزادگان با لشکر منقلای بدان مکان بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز فرو امید و بوجهی که در جزو ثانی ازین جلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانیده مقارن نصرت و اعزاز بصوب شیراز آمد و تمامی حکام آل مظفر در آن مدت بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز موافقت کشته و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لوای کشورگشای در روز جمعه بیست هفتم جمادی الاولی بجانب اصفهان در حرکت آمده در موضع قومشه پادشاه بیدار فرمان تشهیر کامکار مقبل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و در روز سه شنبه ششم رجب آن حکام عالی مقام بقتل رسیدند و امیر صاحب قران بعد از فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب فساد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول فرموده رایت عدالت برافراشت

روان بجزای پایمال حادثه شده هنوز غمزه خونریز یار بر سر جنگ. ذکر توجه پادشاه ممالک‌ستان امیر تیمور گورکان بجانب دارالسلام بغداد و شرح بعضی از وقایع که در اثنای آن سمت روی داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان فتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان تمام نموده سلطان احمد جلایر از دارالسلطنه بغداد قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نکرد و حضرت کشورستان همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در غره ماه رجب همچنان و نوح از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمده چون در آن حایت ملک متانت بعضنای ولکشای آن ولایت رسیده چند روز بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معزالدین میرانشاه نهاده و در روز سه شنبه سیزدهم شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چندگاه بنشاط صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاقی شتافته با سارق محمد ترکمان و جمعی که بعیار جشو تحصن جسته بودند بکار فرموده و ترالمکه را منهزم گردانیده و غنیمت بی‌نهایت گرفته و شیخ تیمور بهادر روم بجنگ برگشته را متابعت نموده جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و در روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران گیتی‌ستان از دشت کلانی بازگشته بآب بلاق شتافته و بقیه ایام ماه را در آن مکان بپایان رسانیده در یکشنبه غره شوال بشرایط و لوازم روز عید قیام نموده و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت تشریف آورده صاحبقران بتعظیم و احترام آن بزرگ دین قیام و اقدام نموده و شیخ پیغام والی دارالسلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض فرموده و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود التفات چندانی بدو منظور نظر پادشاه نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافت و همان فرصت بصوب دارالسلام انعطاف داد آنگاه تواجیان بموجب فرمان جهانگیر لشکر را رسانیدند که بمصلحت یورار (؟) هر یک و... ترتیب نمایند و روز پنجشنبه سیزدهم شوال موافق موتی یل نهضت همایون از آق بلاق اتفاق افتاده و موکب عالی شش روزه مسافت کرده بمزار شیخ کبیر که بقبه ملک ابراهیم مشهور است رسیده و چون عالیمقام از آنجا در آن انجمن لازم الاحترام جناب معلوم کرد که مهیای سلطان احمد جلایر کبوتر بجانب دارالسلام پرانیده‌اند و کیفیت آمدن آن حضرت را مکتوب گردانیده انداختند برآن فرمود که هانکس که آن نامه را نوشته بود رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سپاهی که بسیاه امیر تیمور گورکان تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که از حشم و چوپانان‌اند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده‌اند و آن نامه را بالبال

ببستند بر بال مرغ آن خبر • که بغداد را باز بود نامه بر • سلطان احمد بعد از مطالعهٔ رقعهٔ اول
مضطرب گشته اجمال و اثقال را از دجله بگذرانید و از دیدن نامهٔ ثانی مطلب خاطر نکرده بر
دیر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از جانب صاحب قران گیتی ستان
ایلغار فرموده یکی منزل بیست و سه فرسخ مسافت طی فرموده بتاریخ روز بیست و یکم
شهر شوال • رسید آن جهان جوی جسم اقتدار • ببغداد با لشکری بی شمار •
جهان پر شد از ناله کرنای و نفیر • بدرید از هم سپهر اثیر • سراسیمه گشتند بغدادیان
به یکبار در موج جستن میان • و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق گردانیده
بسرعت هر چه تمامتر گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از
آن طرف بیرون رفت و کشتیها یافته هر یک جانب آوردند اما لشکر پا یکی بی هیچ
التفات گذر کرده و مانند برق و باد از آن دجلهٔ بغداد بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی
خاصه سلطان احمد که بمشی نام داشت نشسته از آب عبور فرموده و داعیه داشت که خویش
همایون را در تعاقب فرماید اما امرای عظام بعرض رسانیدند که ... بار کرده و ایلغار
باقی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس را
بر شتران بار کرده همراه خود میبرد و در راه گذاشته میرفت طی مسافت میکرد و امرا آن
اموال را تصرف کرده از عقب می‌شتافتند تا در دشت کربلا اینانج اغلان و امیر جلال
حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با ترتیب جیل ... از دلیران جوشن در بر رسیدند
و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بجرب بر گشتند تا فته ایشان از اسب فرود آمده
دست به تیر و کمان برده شیبه کردند • زپیکان جان آتش افروختند • که پر ملک بر
فلک سوختند • گذر کرد تیر از زره جا بجا • که با د از چشم زلف بیس تناکی • و امیر
عثمان را مخالفان تیری بر دست زده جان بجا برون برد و سلطان احمد منهزم گشته
امرا مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت فرموده به شرف طواف عتبهٔ کعبه احترام امام
حسین علیه السلام مشرف گشته و بدرگاه عالم پناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند
ز خاک درش چهره آراستند • همه یافتند آنچه میخواستند • و صاحب قران کامیاب
و کامران مرتب دو ماه در دار السلام بغداد به عشرت گذرانیده و داد عیش و نشاط
داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در می‌کشید که گوید •
وقت صحبت و لب دجله و انفاس بهار • ای ایسکی ... که تا لب بغداد بیار •
دجله طریت تر و تازه و خوش میکند زود • ساقیا غم کرا غایه بیغمات بگذار •
ذکر فتح قلعهٔ تکریت بدین دولت صاحبقران که طالع آسمانه دیان گشت فرموده ...
چون دار السلام بغداد بحوزهٔ تصرف فرمان فرمای بلاد و عباد در آمد جمعی از تجار ...

بموقف

بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه‌ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بهایت
متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان متمرد آن حصن حصین را پناه ساخته‌اند و
همواره بقطع طریق و نهب اموال و سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ
صاحب و والی بر آن قلعه مستولی نگردیده و کمند همت آن قلعه متین را مسخر نگردانیده و صاحب
قران کشورگشا بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه پیش نهاد و قتل اصحاب بغی و ضلال
بر خاطر گذرانیده و در بیست چهارم ذی قعده سنه خمس و تسعین و سبعمایه بپای قلعهٔ تکریت رسید
و عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آن قلعه شخصی بود که او را
امیر حسن میگفتند و چون آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین استماع نمود برادر خود را بدرگاه
عالم پناه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و صاحبقران بنوازش او را نوازش کرده و
فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آید و غاشیهٔ خدمت گاری بر دوش گیرد تا بانعامات
الطاف خسروانه اختصاص یابد او به تکریت بازگشته آنچه شنیده بود معروض گردانید اما امیر حسن
از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بر فوج و فوج سپاه نصرت پناه مشغول گردید
از اهتزاز نسیم این خبر شعلهٔ غضب جهانسوز افروخته و دلاوران قلعه‌گشای از اطراف و جوانب
جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساختند و امیر حسن با اتباع و اقربا بحصار اندرون گریخت
و نواجیان بهرام صولت مریخ هیبت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را نقب زده با امراء
ارکان دولت متمکن بودند تا نقبچیان بکار داشته بروج آن حصار را سنگ باز زدند و آنجات
بجد هر چه تمامتر به آن کار اشتغال نمودند از اهالی تکریت را با امان فریاد سوراخ سوراخ کردند
امیر حسن از مشاهدهٔ آن حال داشت که هم خالی از اشکالی نیست لاجرم متعاقب برادر را
بیرون فرستاد تا زبان بشفاعت وی او گشودند اما فایده برآن مترتب نگشت و صاحبقران
جواب داد که اگر او خود بیاید از خشایش امان یابد و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این
پیغام بامیر حسن رسیده بار دیگر پای در دامان صبر و شکیبایی کشید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه
نصرت آثار یکبار از اطراف و جوانب حصار در آمده شب جمعه بیستم ماه [illegible] آتش در ستونها
که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار
اهل حصار باضطرار انجامید و فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان نالهٔ
ایمان بایستی داشت درجهٔ قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز پنجشنبه بیست [illegible] ماه مذکور قدم
جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گرفته و گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی آوردند
در عایا را بکلی امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بقتل مبتلا گردیدند و نواجیان از برای
اعتبار انظار از رئوس القوم بدکردار مناره‌ها ساختند و اکثر عمارات و بیوتات [illegible] بتمامی خراب [illegible]
در فوز [illegible] المختوم بالفتح والظفر صاحب قران والا که از فتح تکریت علم نهضت افراخته

میرزا محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع
و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پردازند و آثار آنقدر [illegible] در آن دیار ظاهر سازند و ایشان
تا بصره و واسط شتافته هرکس که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و
از هرکس سرکشی مشاهده کردند از پایش در آوردند و سالما غانما مراجعت نموده و در منزل [illegible]
بموکب همایون پیوستند و آنچه از ایشان صادر و یافته بود معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند

ذکر نهضت لوای کشورگشای بجانب دیار بکر و عمارت و بیان بعضی از امور که دست داده در آن ولا

صاحبقران سعادت مرتبت بعد تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم دیار بکر شد
و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت دارالسلام گذاشته باستمالت رعایا و تعظیم سادات و علما و نقبا
وصیت فرمود و چون ماهچه توق ظفر نگار بقلعه تکریت رسید اهالی حصار بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق بامیرزاده علی موصلی گرفت و صاحبقران دریادل
از راه موصل متوجه روها گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال ترکمان قراقوینلو
فرستاد و ایلغاریان با حصول مقصود معاودت نموده بموکب عالی غالی پیوستند و صاحبقران
بعد از طی منازل بظاهر روها رسیده و گزل نامی که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته
با جمعی از رعایا بکوه بلند گریخت و اسمی [illegible] خسرو کشورگیر گران [illegible] زمره از عساکر منصور ارسال
نمود تا آتش نهب و سبی در ایشان افروختند و جنس نفیس در روها منزل گزیدند گویند که آن شهر از
بناهای نمرود است و تمامت عمارات او را از سنگ تراشیده اند و حضرت ابراهیم خلیل
صلوات الرحمن علیه در آتش الحاد قوم نامبرده بوده و چشمه آبی که از یمن مقدم خلیل الرحمن در میان
نیران جاری شده بوده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه
امیر تیمور گورکان در آن مکان مدت هفت روز بعیش و نشاط پرداخته و در آن ایام جنید ترکمان
حاکم [illegible] بشرف ملازمت رسیده و از انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهره
ور گردیدند و در روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لوای کشورگشای از روها بجانب ماردین در حرکت
آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی آن بلده والی آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم
ماه مذکوره با تحف و هدایا بسده سدره اشتباه شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت
و بعد از آنکه بمصلحت حال [illegible] بماردین باز گشت چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی
با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار حصار بکسی ندهند بنابر آن فرمان
واجب الاذعان بحبس و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابر آنکه در آن وقت آغاز زمستان
بود و علف در وادی ماردین [illegible] تا بمحاصره مشغولی نتوان کردن امیر صاحبقران
عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آنجا ملک عزالدین [illegible]
خلاف کرده بود تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار صاحبقران نصرت شعار بصوب

ماردین

ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامیده و ایالت آنجا بملک صالح قرار یافت

ذکر شهادت میرزا عمرشیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گورکان و بیان بعضی وقایع در آن

چون میرزا عمرشیخ بهادر بحکومت ولایت شیراز سرافراز شد در دارالملک فارس بساط عدل و
انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطه ضبط و تسخیر در آورد و در وقتی
که امیر تیمور گورکان از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان
با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان گذشته بقلعه [illegible] که آنرا [illegible]
[illegible] رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غلغله بسیار در انداختند شاهزاده جمعی را فرستاده
از ایشان طلب علوفه نمود و ساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید باز گردانیدند میرزاده عمرشیخ
سوار شده و برسر قلعه رانده تا بجهت اسباب قلعه گیری پردازد که ناگاه از شست قضا تیری از سر
گشاد یافته بنیاد ایشان آن شیر ژیان رسیده فی الحال مرغ روح پر فتوحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید
پیوسته بمقصد [illegible] ارجعی دست ● کشته و کالمکش تفنا شسنت ● کس جان زجفای او نبرد
ترکش همه را نشانه کرده ● ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور جان [illegible] گرفته با خاک
راه یکسان ساختند و هرکرا آنجا یافتند از پیر هفتاد ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر
بزرگتر شاهزاده سعید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر عالی گهر بود باتفاق امرا و ارکان دولت
نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبة الخضرای
کش نقل کردند و چون خبر شهادت شاهزاده بموقف امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان
بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت ولد شاهزاده
مرحوم میرزا پیر محمد نهاد و شهادت میرزا عمرشیخ بهادر در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین
و سبعمایه روی نمود و چنانچه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانه العالی برین منوال جاری
شده که در دار دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز دوشنبه
نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نیک اختر طلوع فرمود یعنی در قلعه
سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین و اقایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده
شاهرخ را پسری خورشید منظری متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحب
قران ظفر قرین رسیده از غایت فرح و انبساط از سر جریمه اهالی آن قلعه در گذشت و آن
فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیگ لقب داد و آنگاه رایات ظفر سلب
بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه [illegible]
که آنرا [illegible] گویند بمتانت حصار مغرور گشته اند و سر بخط اطاعت در نمی آرند بنابر آن
صاحبقران در روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه مذکوره عنان عزیمت بدان
طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر [illegible] آن قلعه را که بواسطه کمال متانت مانند حصار

گردون از بیخ حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات
آن صعود نتوانست نمود مرکز وار در میان گرفتند و آواز سورن و کرنای و کوس کوتوال حصار
هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را بروایت طومارها در مدت سه چهار هزار سال فتح
اتفاق نیفتاده بود و بعلو فتح نکرده بود بیک روز قهراً قسراً مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج
در بلاد آن دیار زده رایت نصرت آیت بصوب الاتاق برافراختند و در اثنای آن جمع کثیر بعضی از اصحاب
شر و فساد و ارباب بغی و عناد پرداخته مظفر و منصور و مقام و مسرور طی مسافت مینمودند
در هر منزل از حکام و لایات و اعیان و اکابر آن سعادت پیوستن بشرف ملازمت صاحب
قران مشرف گشته پیشکش میگذرانیدند و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشهٔ افتخار باوج
فلک دوار میرسانیدند از جمله در اوج کلیسای نواحی الاتاق والی ارزنجان امیر طهرتن بدرگاه
جهان وصف شکل رسید و بتقبیل قوائم سریر سلطنت مصیر بلند پایه و سرافراز گردیده بترکات لایقه
کشیده و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت و مقارن آن حال خیال تسخیر شهر اونیک
که در تحت تصرف مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحب قران افتاد و در روز سه شنبه
شانزدهم شعبان سنهٔ مذکوره با جنود تأیید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان جانب نهضت فرمود
و بتاریخ روز پنجشنبه هژدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه برافراشت
و سپاه منصور جنگ در انداخته قلعهٔ زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع در قلعه که بالای کوه
با ارتفاع بلندی با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات مینمود و در متانت سد اسکندر را
نظیر درمی آورد گشت و روز جمعه نوزدهم پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون
فرستاده پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام داد که بنده را حد مقاومت با خدام
سده مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امیدوارم که چند روزی امان یابم
تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور گورگان ایشان را نوازش فرموده و خلعت خاص
بخشید و گفت که از سر ولایات مصر در گذشتم باید که بی دغدغه بملازمت شتابد و هیچ اندیشه
بخاطر نگذراند و چون پسر و نایب مصر بازگشته التجا نموده بودند بوی رسانیدند توفیق بیرون
آمدن نیافت و مدت محاربه و محاصره امتداد یافته روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت
شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر میگشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر
و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب نصرت نشان
نمود اما بجای نرسید و با آلاتوقه مهمات بدان الجا نمید که مردم او از غایت بیچارگی خود را
از دیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید میساختند مصر چون
حال بر آن منوال دید روز شنبه دویم شوال سال مذکور شمشیر در دست و کفن در گردن از قلعه
بدر آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نیاز نهاد و التماس نمود

که چون

که چون او را از حضرت صاحب قران منظور دارد درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت
داده بپایهٔ سریر سپهر اشتباه برد و التماس نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را معفو
و از قصور مقابل سازد و امیر تیمور گورگان جرم مصر را بشاهزاده بخشیده امام و ولایت را حکم همایون
شرف نفاذ یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند
و سلطان عیسی را در آن قلعه محبوس ساخته مصر را بپایهٔ سمرقند فرستند و فرمان برای آن
موجب عمل نموده سلطان عیسی را در آن قلعه محبوس ساختند و مصر را بسمرقند فرستادند

ذکر بعضی از دیگر وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر در دار الملک بغداد دار السلام

و چون صاحب قران گردون غلام از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را بامیر اتمش
سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و در روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر
حاجی سیف الدین از جانب سمرقند رسیده بشرف ملازمت فایز گردید و هم در آن ایام امیر
طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و برلیغ بالتمغای همایون حاصل نموده روی
بایلکای خویش آورد و مقارن آن حال امیر بایزید حاکم قلعهٔ ایدین بخدمت حضرت روی
زمین رسیده آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشنود و مسرور گردانید و ولایت
ایدین را بوی بخشید آنگاه صاحب قران دین پناه بگرجستان شتافته و در آن مملکت لشکریان
نصرت نشان هر جا که با اهل کوه و اشکار دوچار میشدند با کفار از پیکار میکردند و مراسم
قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در آن سفر فتوحات ارجمند و سعادت
روی منه روی نمود و از جمله آنکه در روز سه شنبه بیست ششم ماه مذکور در منزل قارص
امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت آثار کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورگان
رسیده بغایت مبتهج و مسرور گشته مرتبت بیت گرد در آن منزل بنوروز بعیش و حضور و ذوق و
سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید و بعد از آن
از قارص کوچ فرموده منک کول محل نزول موکب همایون گشت و در روز سه شنبه هیژدهم
ذی قعده از منک کول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال فرموده و در روز جمعه بیست دویم
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت
قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده صاحبقران کشورستان بجهت کرجستان
نهضت فرمود و در اولکای نوبت دیگر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی شکی
خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قپچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروانات نیز
اشتغال دارند بنابر آن رایت نصرت نشان بجانب شروان در حرکت آمد و لشکریان
توقتمش خان که سرگروه ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و جبی بیک و بعضی امرای دیگر
بود خبر توجه صاحبقران شنوده مراجعت فرمودند آنحضرت بجو ابادتو شتافته آن زمستان در آن

مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد
جلایر چنان بود که چون در کربلا از هیبت سپاه منصور لوا و از موکب همایون شتافت و چند گاهی در آن
ولایت بعیش و عشرت گذرانید و از حلب بدمشق شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر
تافت و چون نزدیک بقاهره مصر رسید حاکم آنجا ملک برقوق موکب عالی سلطانی را
استقبال نموده غایت عنایت و التفات تقدیم رسانید صدی سر اسب تازی نژاد و سی جلد
جامه طلادوز پیشکش کرده و ترتیب بر و نیل منزل معین فرمود و سلطان احمد ترکات لایقه و تنسوقات
رایقه بمصریان داده و بعد از انقضای ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور مملکت قرعه مشورت
درمیان انداخته و را بنا بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد
و ملک برقوق سلطان احمد را بدان مکتوب کسیل کرده چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که
امیر تیمور گورکان از کرجستان مراجعت فرموده عازم دشت قبچاق است بنا بر آن مصریان را
بازگردانید و با نوکران خاصه خود روی بدار السلام بغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد
را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه در دار السلام
بغداد بار دیگر بر مسند سلطنت و فرمانروایی قدم نهاد و خلق از لولی داده آسوده خاطر ساخت

ذکر لشکر کشیدن ... ممالک ستان امیر تیمور گورکان نوبت دیگر بجانب دشت بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت
و مرغزار منهزم گردید و جنود یوزی ... رنگ ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اسحار در اهتزاز
آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار معطوف گردانیدند چنانکه گوید * سلطان بهار از تجمل
آراست سپاه سبزه و گل * برخواست بوم گشت لاله * زد خیمه بکوه و دشت لاله *
رای کشورگشای صاحب قران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی
اثر بدشت قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه دشت قبچاق را مجدداً گوشمال
بسزا دهد و بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمایه اعلام آفتاب
اشراق را افراخته از یورت قشلاق جهت فتح دشت قبچاق عازم دربند شروان گشت
و امواج عساکر ظفرانتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان
درگذشت * بجنبید از جای صاحب قران * بلرزید بر خود زمین و زمان * تهی گشت
از گرد لشکر سپهر * تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر * و چون صاحب قران منصور بکنار آب
سمور رسید شمس الدین المالیقی که جهت تمهید بساط مصالحه از عمود آباد بنزد توقتمش خان رفته
بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوسی نامه خان را بعرض رسانید و چون در آن نامه
سخنان خشونت آمیز مکتوب بود * برآشفت سلطان صاحب قران * و بیوش سپاه
نصرت دستگاه حکم فرمود و برحسب فرمان واجب الاذعان * کشیدند بر دوش مردان کار *

زرههای داوودی زرنگار * نشستند بر تازیان موج موج * محیط صلابت در آمد بموج *
علمها برآمد بچرخ بلند * شد از شقه‌ها مهر و مه پرده بند * امیران و شهزادگان بی درنگ *
کشیدند صفها بآیین جنگ * و کنار آب سمور که موضع گذار آن سپاه موفور بود در دره میان
البرزکوه واقعست و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسنگ مسافتست و قیتاق دست چپ و دلیران
صاحب شکوه دامن البرزکوه بود و قیتاق دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت
و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که مجلس نشان میداد که هرگز لشکری بآن عدد و عُدد در
یک موضع دیده نباشد * ز خیل سواران پولاد پوش * ز البرز تا قلزم آمد بجوش *
بجلوه در آمد در آن عرصه گاه * بتعداد ریگ بیابان سپاه * و صاحب قران جم اقتدار
معطوف بعون و عنایت پروردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو خاور
دستار تا هنگام روشنان فلک دوار تمامی بیاوردان قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر
آفتاب کردار گردانید و بهر فوجی که میرسید سردار آنجماعت زانو زده و لوازم دعا و ثنا
بجای آورده اسب میکشید و چون از آن کار فارغ بال حاصل گشت صاحبقران عادل آن
سپاه پردل منازل و مراحل پیموده در اثنای راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار
میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه
بیکران افزون از تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب ترکی
بتاریخ روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر
رسیده نزول فرمودند و آنشب تا صباح پاس داشتند و در یراق جنگ و تکاپوی نام و ننگ بودند
دو لشکر در اندیشه داوری * که بخت که فردا کند یاوری * ستاره کرا بر سر انجمن نهد *
کرا آستان رخت بر در نهد

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن صاحبقران

روز دیگر که چشمه خاور * گرد آهنگ لشکر اختر * علم زرنگار ساخت بلند *
شورش اندر میان خلق افکند * گشت روشن ز برق تیغ دشت * خیل انجم از او گریزان گشت *
صاحب قران گیتی بعزم رزم توقتمش خان بتوالتفات بترتیب سپاه انداخته بدستور توبت
اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرگ را شاهزاده محمد سلطان بپیرو جنس همایون
پایست هفت قوشون از یلان دلاور و پهلوانان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت
ز شهزادگان تلیب کالی سپاه * جهان کرد در چشم مردم سیاه * علم در پس صف ز دوران سرافراز
پس صف بود جای شیر فلک * و از آنجانب شاهزادگان باتفاق توقتمش خان و سلاطین جوجی تبار
و امرای عظیم جاه صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند و جای
غوغا و پیکار بیدار آتش خشم و کین تیز گردانیدند * و زان سوی خان قیامت شکوه *
چاووشان دریا برآراست کوه * ز زر سیم کلاهان پولاد پوش * در آمد بصحرای قبچاق بجوش *

دیران قتال سپاه ظفر ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحب قران ظفرپناه رسید که کونجه
اوغلان و بیک یارق اوغلان و اقتاو و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان
از جانب برانغار بر جوانغار لشکر نصرت شعار تاخته اند و صدای گیر و دار در انداخته اند و آنحضرت
با قشونهای خاصه خویش بعد و میسره تاخته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت
داده اند و از آن جهت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده که ناگاه چون بقیتول نور رسیدند
عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته و طایفه را با میر سیور کورکان رسانیدند و جمعیت
قشونات به پریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آورده و نزدیک
بود که بآنحضرت چشم زخمی رسد و در آن حین شیر بیشه وغا امیر شیخ نورالدین سار بوغا جان بازی
فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از مردانه ان رستم اثر فرود آمده و دست بتیر و کمان
برده بر چشم یکان دیده دوز مخالفان را برجای باز داشت • بهر تیر کز شست او در گذشت
یکی نامور پهلوان کشته گشت • و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل باورچی هر یک از اسب
مخالفان را گرفته و در پیش آنحضرت آورده مانند چنبر بهرام بستند و متعاقب امیر داود با قشون
و جاودار بمدد رسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی امیر شیخ نورالدین زانو بر زمین
نهادند و داد غارت گیه کردند و قشون موتل نیز به ثبات پیوسته کر جنگ کاری بر میان جان بستند
و دست بانداختن خدنگ دلدوز گشادند و هرچند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله کردند
و نهایت جلادت و مردانگی نمودند بی مایه شد ایشان را از جای نتوانستند داشت و امیر خدایداد
حسینی که قشون دست چپ سپاه صاحب قرانی بود از قشون خود گریزان اغلان درگذشته از اینجانب
اتقا و بهادر که در برابر صاحبقران ایستاده بود جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان در زمان
بمدد رسیده یکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر حاجی سیف
الدین و امیر جهانشاه و نیز عیسی بیک و بختی خواجه که از برانغار مخالفان بر ایشان حمله آورده
بودند شکسته کرده منهزم گشتند • ز نوک خدنگ آتشین افروختند • در آن جا بسی کس بسوختند
و در اثنای جوش و خروش بهادران خوشخوش یعنی بهرین که از معتوبان توقتمش خان بمیدان
شتافته زبان به لاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خوانده و امیر عثمان
روی تاخته المقدور جلادت نمود که چون بی ثبت بر مرکب کرده روی بفرار آورد این معنی موجب
دلتنگی سپاه دشت گشت مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی به آن یکان
آورده و بضرب سرپنجه شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بیکدم مجروح و بی روح گردانیدند
سر دیو خوابان پرخاش جوی • بمیدان بگردید بر سان گوی • تن نازنینان پری چهرگان
بخفته بر خاک ره ناتوان • عاقبت الامر آثار فیروزی و برتری در جانب سپاه جهانگیر ظاهر
گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف بعنایت کار

فرمای

فرمای قضا و قدر و باتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان او بجانب وادی فرار
انعطاف داد و بسیاری از گریختگان بزخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک
افتاد • زکشته فتاده هزار انجمن • نه تابوت بی نوحه گر بی کفن • و صاحبقران
عالی مقام از آنجا بخوشخرام فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سوده
زبان بنوازش امرا و بهادران گشاده دربارۀ ایشان انعامات بسیار فرمود و از آن منزل
کوچ فرموده در کنار آب قوای قبۀ بارگاه باوج مهر و ماه بر افراشت و امیر شیخ نورالدین
را که بجان جانسپاری کرده بود بمزید عنایات و التفات اختصاص داده پایه عزت و منزلتش
را با ایوان کیوان رسانیده و اسب و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی

بلکی

ذکر تاخت ایلی از نواحی و توابع دشت قبچاق و بعدها مراجعت حضرت صاحبقران از آنجا

صاحب قران والاگهر بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر تا کنار آب آتل از عقب دشمنان خاکسار
شتافته در انتقام پرتو التفات بر وخامت حال توری جاق اوغلان که پدرش اورس خان بود
انداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس
و مملکت موروث قیام نماید و توری جاق از نهر تورا تور گذشته در دشت قبچاق لوای
عظمت و جبروت بر افراشت و توقتمش خان اروس ملک را وداع کرده با چند نوکر خاصه
بجنگلستان بولر درآمد و لشکر فیروزی اثر این نوبت در دشت قبچاق دست بغارت و
تاراج بر آورده تا بزرگ ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون
پیوستند آنگاه صاحب قران ظفرپناه دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده
بیک یارق اغلان و سیور غوا اتقا و بهادر را که در آن طرف بودند بگریزانیده
و تمامی اموال و حیات و انعام و احشام آنجماعت را بحیطۀ ضبط و تصرف در آورده
عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایت را زیر و زبر گردانیده قطرات
ماه پیکر و لیزان خورشید منظر بدیت سپاه ظفر اثر افتاد و بعد فراغبال از قتل و غارت
الوس روس و اوس دوکس صاحبقران جاموس با لشکر نصرت پیکر عنان فرس بجانب
الان و بیخار و انتهای مملکت چرکس انعطاف داده صدای قتل و غارت در آن ولایت
انداختند و از آنجا عنان بارگاه پرشکوه بصوب البرزکوه منعطف ساخت و در اثنای راه
صاحب قران بجاه بواسطه تهنیتی که نسبت بامیر عثمان عباس کرده بود آن بیچاره را در عدم الملال
را با سیار رسانیده و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را از
سرحد اعتصام و اعتماد بیرون کشیدند و قلعه کلاد و طاوس را که دو سردار و ظلم ایشان بودند
قهراً قسراً گرفته و بنیاد دین را بحیث افزای فرستادند و قلعه بولاد و بسیم
را نیز حمله ترو خشک آن ولایت را بآتش غضب در هم سوختند و بموضع بوقارقم رفته

در زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که معموره پر و بر ناهان توان نبود صاحبقران مظفر لوا
امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای حضرت اعلی
را در اواخر کوانشته مقبل بتعجیل بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و لشکر بحاجی ترخان
رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت مراسم استقبال بجای آورده و الحضرت او را در خدمت امیر
سلیمانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان الوس جوجی را ویران ساخته و در وقت
مراجعت که از آب اتل بر روی یخ میگذشتند محمدی را بزیر یخ انداختند آنگاه حضرت آفاق تمام
متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات آنکه سرای که از ایشان سوخته بودند آتش در آن
بلده زده و بیورت قشلاق بازگشت و در اول بهار سند نان و ستیغین و سپاه موافق بجهان جل
صاحبقران سعادت مند از یورت قشلاق بر راه دربند متوجه آذربایجان گردید و در اثنای
راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته سرداران را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی
گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سرزمین ملازم
رکاب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید صاحبقران دوست نواز
بتجدید او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه گردانیده شرف حضرت او را تاج داد
و لوای گیتی گشای از آنجا در حرکت آمده منزل اقامت مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت
و از آن مقام میرزا امیرانشاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاده بعدل و انصاف وصیت
فرمود شهزاده بآذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و الجوان تا اوبیک
یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین و همدان علم اقامت افراختند
و امیر تیمور گورکان از آن مقام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام سرجال سلطان عیسی حاکم ماردین
که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده خلعت
معزز اضافی پوشانیده بتفویض ایالت ماردین او را سرافراز گردانید و بر تیغ جهانگشای
عالم مطیع از رای داشت و اجازت او طلب فرمود در آن اثنا بسامع جلال رسید که در غیبت
موکب همایون داروغه بغداد امیر فرید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل
رسانیده و آن بلده را ضبط کرده و لوای از طوق عبودیت چه بنابر آن فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و امیر خداداد حسینی با جمعی از سالکان
مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بر جانب بغداد ایلغار نمایند و صاحبقران نیز عقب
ایشان روان گشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین با امرا بغداد را مسخر
گردانیدند و بهلول را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته سوختند و صاحب
قران کامران قرین سعادت و اقبال ببغداد رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک
برافراشت و ماه مبارک رمضان را در آن فضای راحت فزا بپایان رسانیده جشن و آسایش نمود

ذکر

ذکر توجه حضرت صاحبقران سعادت مند از بغداد بجانب دار الملک سمرقند و ...

پادشاه خلافت دستگاه در همدان بیاد و بت فزایش جشن روز عید قیام و اقدام نموده
امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغونشاه اخنابی بجانب
فارس فرستاده و فرمان داد که در هرمز بروند و قاعت سواحل و گرمسیرات را مسخر گردانیده
مراجعت نمایند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود هشت بجانب ولایات
ماوراء النهر در حرکت آمده و نهر دیده که میرسید از کیفیت سلوک حکام می پرسید و ارباب ابرار
و ظلمه را تادیب بلیغ نموده داد رعایای عادل را بانعام و احسان مسرور میگردانید و چون
بولایت خراسان در آمد والی هرات امیر آقبوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده شرف
پابوس استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشید و بتوقف نشاختن صاحبقران گردون
گردون بسرعت تمام طی منازل فرموده و بهمت از آب آمویه بگذشت و حضرت عالیات
سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین پیشتر آمده با شاهزاده شاهرخ
استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده لوازم نیاز بجای آوردند و
صاحبقران حمیده آثار از قواره شهر کش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ آنجا
و مزار شریف برده و در باره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات و اکرامات بسیار فرمود
و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف قوا
مراحم اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه ساله بر رعایا بخشیده
و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بر مردم حیف و تعدی کرده بودند بسیاست رسانید و در آن
زمستان در غایت دولت و اقبال در همان بلده جنت مثال بسر برده در اول فصل بهار بقصر
باغ شمال نزول فرموده و بعد از اتمام آن مقام فیض انجام جشنهای خسروانه و طویهای پادشاهانه ترتیب
نمود خسرو تاج بخش تخت نشین * شاه دارا سپاه جم آئین * چند روزی بقصر باغ شمال *
در کمال سعادت و اقبال * بگذرانید در نشاط و سرور * کرد از عدل ملک را معمور * ذکر
توجه نمودن امیرزاده شاهرخ بسلطنت دار الملک خراسان و فایز شدن حضرت صاحب
قران امیر تیمور گورکان بمصاحبت دختر خضر خواجه اغلان و ...
چون شاهزاده شاهرخ بهادر خلاصه دودمان گورکانی و نقاوه خاندان حضرت صاحبقرانی
بود و در ستوده شیم و متین رشد بیانه عنایت پدر بزرگوار شامل حال جهت آنکه مملکت
خراسان تا فیروزکوه تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق اودیل
از آمویه گذشته بجانب هرات توجه فرمود و در اواخر آن ماه در اولنگ کهدستان نزول اجلال
فرموده قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و باشاعت عدل و انصاف و رفع رسوم
جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان را هم آنجا بپایان رسانیده آنگاه در خان

حکایت همین منوال باغ زاغان بنقش های چتر همایون فال گشت و در شب جمعه بیست و یکم
ذی حجه سنه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشت موسوم ببایسنقر میرزا گردید و صاحبقران
در همان ماه که میرزا شاهرخ را بییلاق خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف
و ماه مبارک رمضان در آن شهر گذرانیده از آنجا بییلاق سلطان ارتوچ رفت و در آن
مقام امیرزاده محمد سلطان که از جانب همدان بفارس و سواحل دریای هرموز رفته بود و بسیاری
از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ گذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور
بسعادت ملازمت رسیده برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض رسانید
و در آن اثنا خیال وصلت با خضرخواجه خان در سویدای ضمیر صاحبقران کامران پیدا شد
و جمال حال بیر خضرخواجه خان شمع جمال تمام که در شبستان اجلال آنیان بیرمیرد بانواع لطف
خسروانه فروغ و زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت
تا از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رسانند و بخش مبارک
از ییلاق سلطان ارتوچ کوچ فرموده بمرغزار کان گل فرود آمد و در پاییز همان سال تفرج
باغ دلگشا را بقدوم فرمود و افتزل فردوس وش نزه دختر خضرخواجه خان شد و امیر عالیجاه
تا شکست رفته و از آب سیحون گذشته در نزدیک قریه جیناس یراق قشلاق طرح انداخت
و در آن زمستان در سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد ابن حنفیه است
رضی الله عنه عمارت عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین
ترخان از مغولستان بازآمده دختر خضرخواجه خان را که بحلی تمام داشت ترتیب و تجمل تمام برای
از خط او تا بار دوی همایون رسانید و صاحبقران گردون اعلام بترتیب طوی زفاف
داده بآیین شرع مطهر آن دری بکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور
گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف نوایش کرد آنحضرت نیز
روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در نزول و ارتحال نگاهبان و حارس
و تاییدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس امید تازه و دولت قوی
و بخت جوان

گفتار در بیان توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد جهت تقویت دین و دفع اشرار کفار و مشرکین بموجب نص کلام الهی و
مقتضی احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم حاجبان منتج اعلی مراتب جاه و جلال
و اجتلاب وصول بدرجات امانی و آمال نیاد و علی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب
سنه ثمانمایه موافق پارسیل به نیت غزو جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از قطرات امطار
امطار زیاده و لشکری قامع اصحاب شرور فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده
عمر و الدیرزا امیرانشاه را در سمرقند بحکومت بازداشته و از آنجا که گذشته عنان یکران براه

اندراب انعطاف داد . بجنبید و جنبش بعالم فتاد . بعالم جهان جنبشی کم فتاد . ملک کر
شد از نعره کرنای . ز بانگ دهل وهم ترسیده پای . و چون موضع اندراب مضرب خیام ازین
طناب حشمت و کامیاب گشت طایفه از مردم آنجای رسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده
عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و گوینده ایمانیم و از کفار کتور بجانیم و سیاه پوشان هر سال از ما
جزیه و ستمها می ستانند و هر کس را که در ادای خراج اندکی اهمال میورزد کشته عیالش را با اطفال
باسیری میبرند . زمانرا پس از گشتن کند هوای . برنهد زنند آتش اندر سرای . از شنیدن این
سخن عرق حمیت و رگ حمیت خسروانه در حرکت آمده و اوروق را هم آنجا گذاشته با بعضی از
لشکر منصور بجانب کفار اشرار ایلغار کرده و مواضع حصین و قلاع متین اهل ضلال را عرضه نهب
و تاراج گردانید . پس از کشتن اهل بغی و ضلال . بعیب برگشت بسیار مال . آنگاه غازیان
سعادت مند بر قلهٔ کوهی بلند از روس نامبارک آن زمرهٔ بی دین که هرگز بسجده معبود حقیقی
تعالی شانه فرود نیاورده بودند منارها برافراختند و حکایت آن فیروزی که در ماه مبارک
سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا بر سنگی مثبت ساختند و چون صاحبقران از دفع شر آن قوم
بداختر فراغبالی حاصل گردانید بار دوی همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از
وصول بدان سرزمین چند روز در مرغزار درین قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراشته
در چهارشنبه نهم ذی حجه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت انتساب
آورده و در روز چهارم ماه مذکور بنواحی تلکوی رسید و در باب بقر الکفار اهتمام تمام
فرموده در عرض چهارده روز از آن مهم فراغت یافت و چهار جمعه هفتم ماه مبارک
مذکور صاحبقران موید منصور برابر یوزکه او را لخت روان میگشتند سوار شده گرد
قلعه میگشت و چون بمحاذی دروازه رسید از روزنهٔ بالاخانهٔ پشت دروازه تیری بقصد
آنحضرت انداختند و از آواز گذشتن تیر اسب برمید اما گزندی بآن خسرو سعادتمند نرسید
و ناپراه جنگ با دشمانه برافروخته از روزن دیگر بتقاویت تافت و با خدمتی او فایق
که مقدم قبایل کرکس و سردار آن حصار بود فرمان داد و فرمان داد و در ساعت الحاکیت
را مقید و مغلول گردانیده جهت بی سعادت که تیر بجانب خسرو اقلیم گیر انداخته بود بغارت
و چپاول نموده و چند کس را زنده ساختند و آنرا لامر کلاکی سیتائی الحاکیت را بگرفت و در جای
همان روز موی با دویست نفر از تیغ بتقلی رسید و حکومت ایریاب بملک محمد که برادر
پیشکر شاه بتیغ بیداد موی گشته شده بود تعلق گرفت و در روز سیزدهم ماه مذکور صاحبقران
عالیجاه از ایریاب کوچ فرموده در روز یکشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه بر آب
پارسیل از آب سند عبور فرموده و کنار بیابان جود که بجول جلالی مشهور است محل نزول سپاه
منصور گشت در پایان کوه جودی برابر نجابی طالع در آن منزل بدرگاه عالیپناه آمده مراسم [illegible]

پیشکش بجای آوردند و شرایط مال گزاری و خدمت کاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحب
قران مفتخر و خوشدل و منتظر اجازت انصراف ماندند و روز چهارشنبه سیزدهم صفر موید منصور
از آن جول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ نورالدین را با جمعی از سپاه جلادت شعار
بجهت شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی ولایت جزیره بود که در کنار آب جهلم است
ارسال فرمود و خود متعاقب بدان جانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه و مجادله
با شیخ نورالدین و وصول صاحب قران نصرت قرین گریخته بکشتی درآمد و تمامت جهات
و متعلقانش بدست عساکر ظفر مآثر افتاده و اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا دادند بعد از آن
صاحب قران گیتی ستان بجانب تلمی کوچ فرموده روز شنبه غره ربیع سنه احدی و ثمانمایه حوالی
آن حصار مضرب خیام عساکر ظفر آثار گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمده
مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن به شهر رفتند در آن اثنا بواسطه کثرت
احتیاج بآزوقه سپاه منصور را فرمان همایون شرف صدور یافت که هر کس هر جا غله بیابد
بردارد و باین بهانه بنی که دماغ زمانه از غلبه ماده سودا ابهم برآمده بود لشکریان ببلده تلمی
شتافتند و طوفان بلا برانگیختند آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و
علما کسی از آن بلیه نجات نیافت و روز سه شنبه هشتم صفر رایت نصرت آثار از تلمی نهضت
نموده و جیوه و تلونه رود در اثنای راه نصرت کوکب را اگر با دو هزار کس از هندیان جهالت
نشان در کنار کوی عظیم ایستاده بود هیچ وقت که دست برد تا به منهزم گردانیدند و بسیاری را
بر آن ... هر چه یافتند بغارت بردند و اعلام نصرت اعلام بعد از طی منازل و مراحل
بجنوذ وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب همایون
پیوست و از نور طلعت همایون صاحب قران ربع مسکون ازدیاد روشنی دیده امید حاصل ساخت
ذکر مجملی از حال شاهزاده پیر محمد جهانگیر و وصول او بموکب همایون و بیان فتح قلعه ملتان و قتل ... (?)
اهالی آنجا از صغیر و کبیر بموجب حکم پادشاه اقلیم گیر چنانچه سابقا خامه لطایف نگار در سلک
تحریر و عقد تقریر انتظام داده صاحب قران کشورگیر حکومت مملکت قندز و بغلان و کابل
و غزنین و قندهار را بشاهزاده بلند مقدار میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر ارزانی داشته بود و
شاهزاده چون امور آن ولایات را بحیطه ضبط درآورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نموده در اواسط
سنه گذشته سپاه ... برگرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و محاربه برافراخت
و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملو قانی و ملوخان در سلک امرای ... سلطان
فیروزشاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه صاحب اختیار ملک و
مال هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره کشید اهالی ملتان از قحط و
غلا به تنگ آمده سارنگ ترک جنگ داده و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاده و

میرزا

میرزا پیر محمد را فتح آن بلده میسر گشته بدرون ملتان درآمد و در آن اثنا چنانچه در هندوستان
معهود است تبکالی عظیم روی نموده اکثر اسبان لشکریان شاهزاده تلف شدند و حکام آن حدود
این معنی را دستاویز شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان ... در شهر آمده هر چه می یافتند
را میبردند و مردم شاهزاده بسبب ... و قلت اسبان پای ... بیرون ... و
اقدام نتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ...
رایات نصرت آیات صاحبقران ... صفات از افق دیار هند طالع گشت و آفتاب
کردار آن ولایات را روشن ساخته ... که آن حال تیره شده بود
... امیرزاده پیر محمد از ... وحشت ... نجات یافت
و بجانب اردوی همایون شتافت روز چهارشنبه چهاردهم صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد
بزرگوار رسیده به حظوظ عیش عاطفت و شفقت گردید و روز شنبه یازدهم بنوای ظفر پناه از آب
بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانه روز آنجا توقف افتاد
و در آن مقام امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر صاحبقران عالمگیر را طوی داده پیشکش کشیده و
الحضرت سی هزار اسب بوی بخشید و آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته روز چهارشنبه
بیست و نهم لشکر قیامت آثار آن حصار را میان گرفتند و بطنیر از مشاهیر قلاع هندوستان و
از راه دور است و اطراف آن ... و آن شهر را آب از کوهی است که ...
از بنگاله بر میشود و حاکم آن قلعه را راو دولچین میگفتند و راو بلغت هندیان بهادر را گویند
و راو دولچین تا آن غایت سر تابعیت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده
باج و خراج ستانده هیچ ... از شر او ایمن نبوده القصه چون سپاه در حوالی آن قلعه اعلام
اقتدار برافراخته از فغان سورن و آواز کورنای زلزله در زمین و زمان انگندند و هندیان
... بقدم محاربه پیش آمده چون کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور گورکان مشاهده نمودند
امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان گشته در روز جمعه بیست و ششم صفر راو دولچین
با شیخ سعدا جودنی بملازمت صاحبقران شتافته و ...
تازی باز ... زرین پیشکش کرده و خدمات او شرف قبول یافته بانعام خلعت زردوزی
و کمر مرصع و اسب زین نگار سرافراز گشت و مقارن آن حال جمعی از اهالی ...
اتباع میرزا پیر محمد ... کابلی ... بهزار کس ... بتیغ انتقام سپاه نصرت ...
مقتول شدند و این معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته برادر راو دولچین کمال الدین ...
او ... در ها بستند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید
مغلول شده و سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر اهل قلعه امان طلبیده
و کلید دروب ... ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر

اللهداد و جنت کیل مال اهل اسلام بشهر در آمده رایان بزرگ رای در ادای مال اهمال نمودند لاجرم
آتش فتنه جنون را اشتعال یافته بجمعی سپاه جنانشوز بقلعه بطلیبه در آمدند و میان ایشان و هندیان
جنگ صعب روی نموده بنیم فتح و ظفر بر چیسم اهل اسلام وزید و ده هزار از کفار اشرار به
تیغ جهاد کشته شده آتش نهب و تاراج در خان و مان ایشان افتاد و تمامی عمارات کفار فجار
بآتش غضب لشکر اسلام شعار محترق شده و انتقام نه دار بانه دهنده یار الکرم مدد و ر عد القهار

ذکر [illegible] ملوک هندوستان و استیلای حکومت آن بلدان [illegible] محمود و ملوخان
و بیان وصول [illegible]

چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی با تمهور مستمر شیخ عمر و سپه سالار تغلق سلطان
علاء الدین میراث بشت و چون بواسطه عدول اجل ازان پادشاه عدالت آیین علم نوبت بصوب
عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس مملکت دهلی را با سلطان تغلقشاه عقد بست و
بعد از وی پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت و جهانبانی نشست و سلطان محمد پادشاه
در سنه خمس و سبعمایه لشکر جمع کرده بر تسخیر گجرات انداخت و آن ولایت را با کفار دیار بار
در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاه کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت
و رعایت شعرا و فضلا اهتمام تمام میفرمود و در ایام دولت سلطان محمد شاه مولانا جلال
الدین حسام هبدایی لهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلع آن
قصیده مولانا اینست الهی تا جهان باشد نگهدار این جهانبان را محمد شاه تغلقشاه سلطان
ابن سلطان را جناب فضیلت مآبی مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ آورده است
که چون ابن حسام این مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من
از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانده بتیز
اشارت کرد تا خازنان درمهای زر بیاورده مذکور کرد مولانا چندانکه با سرش برابر نمود و این
بموجب فرمان عمل نموده چون از زر سر مولانا بلند شد رعایت و ابیات و این حرکت سلطان
محمد شاه را خوش آمده فرمود که دیگر زر آورده و بر کردن چیدند تا با قامتش برابر گشت
چنین کنند کریمان که کرد باید کرد وفات سلطان محمد شاه در دهلی الی سنه احدی و خمسین
و سبعمایه در وقتی که از گجرات و کنکات بکنار آب سند رفت اتفاق افتاد و در دست جام
محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و سبعمایه عمزاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام پادشاه گشته روی
بطرف دهلی نهاد و در او آوقت مذکوره مراتب بلده در آمده سلطنت بر وی قرار گرفت
و غبار فتن و آشوب بحسن تسکین و آرام پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نیز نماند
کاربرد از قضا و قدر نبیره او سلطان محمود را بر سریر ایالت و جهانبانی نشاندند و ملوخان
که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه بر نیز آنقدر اعتبار داشت صاحب اختیار

آن

آن مملکت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفرنشان امیر صاحبقران
خبر یافتند باستظهار سپاه بسیار و اعتقاد عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار گشته و پای
ثبات و قرار استوار داشتند صاحب قران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف گشته
بعد از فتح بطلیبه عنان یکباره گرداندن سریر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه به بلده
کوتیر رسید چون دهقانان آنجا کفار بی ایمان با آتش غضب سوخته گشته عیال و اطفال اهل
صلاح را باسیری میگرفت و بعد از طی آن مسافت و عبور از انهار و کهار بسیار محافت در
روز دوشنبه بیست نهم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه از آب جون بگذشت و متوجه
لونی گشت و هماندوز بظاهر آن قلعه رسیده مینتوی که موسوم بمیمون بود موکب همایون را
استقدام الحاقت استقبال نموده و شیخی زاهد پارسا و عقل و دین طریق ارادت سلوک [illegible]
نمود و ابله و سینه حضرت صاحب قرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت [illegible]
سر مخالفت در روی کشیدند و لشکر ها با اطراف قلعه را لقب زده در یونی دو ساعت
کمند تسخیر بر شرفات آن انداخته و گبران را از غلماتان جدا کرده و شرح تیغ جهاد [illegible]
دوازده ربیع الاول صاحبقران از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای
فرود آمده و جهان نمای عبارتست از عمارتی که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای
کوهی ساخته و آب جون بر دامن آن جبل میگذرد و روز دیگر رای صواب نمای صاحبقران
کشورگشای مایل بتماشای عمارت جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بر آن کوه شتافت
و آن منزل راحت افزای را نظاره کرده و بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست و ملاحظه
فرمود که حیثیت موکب پیکار کدام موضع لایق تر است و مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار
جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده خونخوار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر
شد و نزدیک رسید و پادشاه صاحب تایید از آب عبور نموده بعسکر همایون شتافت و
قراولان سپاه نصرت نشان با سید خواجه و مبشر بهادر با سعید قرار جلادت شعار
مقابله و مقاتله مخالفان قیام نموده و چون کفار تاب نیاوردند و در آن موضع نائره قتال
التهاب یافته امیر تیمور گورکان با سونجک بهادر و الله داد و المیدو قراولان روان فرمود
و ایشان بر عن باد از آب گذشته بر زم نیکان تاختن ساختند مخالف در صدد [illegible]
از اهل کینه انداختند و ایشان بابی در وادی گریز نهاده و در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر
که بهنگام پیکار نیز فلک دوار از وی در خطر بود جفتا تو سقط شد و ارباب کیاست از
وقوع این صورت نتیج و نصرت و اتفاق گشته همدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سیم [illegible]
اشتعالی موکب صاحب قرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن مجمع صاحبقران
را شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف بارگاه در باب توره و

پایهای سلاطین باستحقاق کلات و فرمندانه بر زبان آورد و شرایط رزم و میدان داری
و لوازم حرب و تیغ گذاری و تیرباری و رایت و لوتری لایق بجای آورد و در آن مجلس
زه و فتح بکمه گفته شد زهی که بر کوهی گفته شد و در خلال آن احوال شاهزادگان
ستوده خصال بعرض نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله
زیاده بر صد هزار هندی بی ایمان اسیر شده اند و ... در اردوی همایون مجتمع اند و یکی که
در وقت مصاف با اهالی دهلی جنگ بوده فتنه انگیزند و این سخن موثر افتاده فرمان
واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس در امتثال این
مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ آغاز سرافشانی کرده بروایت اقل صد هزار هندی
کشته شد و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی
ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی طعمه شمشیر غزا ساخت و در حال رایت فرقد فرسا
از آنجا بجانب دهلی در حرکت آمد و کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر
صاحبقران بحر و بر مانند فلک از آنجا اخضر گذشته آن طرف رود جون محل نزول جنود ظفر ورود
گشت و بیابان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رعایت حزم در گرد اردوی
همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و جز حصاری مرتب ساختند و در پیش
خندق گاومیشها را بر یکدیگر بستند و خیام افراخته قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند

گفتار در بیان کارزار جنود ظفر ورود با والی دهلی سلطان محمود و ظفر یافتن امیر تیمور گورکان

صباح روز سه‌شنبه هفتم ربیع الثانی که حضرت صاحبقران کواکب سپاه آسمانی از مطلع تاییدات سبحانی طالع
شده به تیغ فتح و پیروزی سر شب هندی سلب را ببرید جهت و ملائکه غیبی با القای فحوای بشارت
مودای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان
غزا و جهاد را منصوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو
التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکند و بر باره بلند تنومند برآمده برانغار سپاه نصرت
شعار را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر ...
یادگار برلاس و قاری بیاول و ... اقبوقا پرد و جوانغار را از صولت سلطان محمود
خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان
مضبوط و مستحکم گردانید و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و امیر الله داد مقرر گشت
و رایت ظفر آیت خاصه الحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان در گذشت که گفته اند
قلب سپه شاه نصرت قرین ● برافراخت رایت بچرخ برین ● عنان تاب شد جانب رای هند
شهنشاه گیتی ملک برای هند ● رشوی دگر جستند و دهوی ● عیان ساخت آیین کیخسروی
و فوج باتفاق خان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را ملک معین الدین و ملک ...

لمتاقی

عتاقی داد و ضبط میسره را در عهده طغای خان و میر علی موجه کرد و با بیست هزار سوار جرار
و چهل هزار پیاده کافر غدار روی بمیدان کارزار آورد و با دو کاه اعتقاد و عمده اعتقاد هندیان
فیلان کوه پیکر عفریت منظر بود که عدد آنها بصد و بیست زنجیر میرسید و از هیبت هیات آن
افیال جبال مثال اسباب ابطال رجال میر میمنه و امرای هندوستان آن فیلان را گردون توان
را بکیم و سلاح آراسته بودند و بر پشت پشته مانند آنها تختها و صندوقها محکم ساخته و بر هر تخت
چند صندوق و در هر صندوق چند ناوک انداز و تخش افکن نشسته و رعد انداز آن در پهلوی
صف پیلان آماده قتال و جدال ایستاده ● صف رنده فیلان فولاد پوشش ● تهی کرده مغز
سر از زنگوشش ● و اگرچه لشکر قیامت اثر جنابی بیمن دولت صاحب قران کشورگشای
صفهای دشمنان قوی در هم شکسته بودند و معرکه‌های مهابت کلی برانگیخته جلادت از هم شسته
واما جوی پیش از آن جنگ پیل ندیده بودند و در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن
جانوران عجیب آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و معلوب ساختن افیال را از جمله
محالات می پنداشتند و عظم قضایه اشراف و اکابر ازین جهت بغایه بود که در وقت تعیین
مواضع متنبان چون صاحبقران از علمای عالیشان و فضلای متعالی مکان پرسید که از دو
طرف هر دو سپاه مشاور کجا خواهید بود خواجه افضل الدین و لدمولانا جلال الدین کشی
و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما موضعیست که عورات
می باشند پادشاه پیشرو از سخن علما در خنده افتاد ● گر بود بدام عاد دل در بهار سپاه
همه ناهید را سازد لباس ● بنابرعلی هذا صاحب قران منظورنظر فرموده بود که از آهن
خارهای خسک بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را
در راه بریزند تا موثوق سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل روزگار آن ستوده
حمیده آثار بود پیش از آنکه احتیاج بکار خسک شود سپاه نصرت بزرگ را کلید فتح و پیروزی
در جیب اقبال نشست و دیده آمال و آمانی از طلوع کوکب ظفر کامرانی روشنی پذیرفت
پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر ● دو ماه اقبال آمد بر در ● کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد
از تساوی صفین و تقارب طرفین صاحب قران پاک اعتقاد بدستور معهود انبیا و علما
بوزو فرود آمده ارزوی نیاز دو رکعت نماز بگذارد و جبین اخلاص بر خاک راه سوده
از حضرت کریم علا عجبش ظفر و نصرت مسالت فرمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صواب
ناظر گشته بدل قوی و امل قوی بسیج پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده و علی سلطان
تواچی و التون بخشی و بیر موی رکال را با چند قشون از ابطال رجال ماجد و امرای هراول
فرستاد و حال آنکه ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحب قرانی حمی از سالکان
مسالک پهلوانی بدو باز فرستد علامت فتح و پیروزی باشند لاجرم چون انجاکت بدیشان

پیوستند مستظهر و قوی حال گشته سوی جنگ بیامدند و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد و فرصت
قاری و چند دیگر از شیران بیشهٔ کارزاری در کمین گاهی نشسته و چندان صبر کردند که منقلای دشمن
از ایشان درگذشت آنگاه چون تیغ حلاوت آخته و از آن کمین بیرون تاخته در حملهٔ اول قریب
پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته
شمشیر تیز بیشتر رسانیده و طغای خان را که در برابر ایشان بود منهزم گردانیدند و از میسره بیمن دولت قاهره
امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و امیر غیاث الدین
ترخان میمنهٔ خصم را که تکیه‌گاه ملک معین الدین و ملک هانی بود که آیین استوار
میمود درهم شکسته و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده چشم تیر و نیزه خرطوم اژدها
صفت آن جانوران مهیب هیأت را مجروح ساختند و پیلبانان را از قلل آن جبال بر روی
خاک انداختند ● یکی زین یکی کرد پیلی زبون ● به تیر و تبر پیل را سرنگون ● و امیرزاده
خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده سالگی بود پیلی قوی جثه اسیر کرده پیش شاه والا گهر آورد
و طلیعهٔ نصرت مآل از مطلع اقبال صاحب قران شده حمله پیاپی نموده فرزین بند اعدا
بباد غارت و سر پیادگان اهل هند و بیم اسبان تازی ترکان فرسوده گشته سواران
ایشان روی بجانب شهر نهادند ● گریزان سیاهان از آن رستخیز ● بود در سم هندوستانی
گریز ● و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته میان هندوان را تا بشهر تعاقب در قفا
اسیری کشیدند و بسیاری از لشکر و سپاه سلطان محمود و ملوخان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند
سیاهان هند از نهیب روبهین ● فتادند چون سایه‌ها بر زمین ● سر هندوان زیر پای سلطنت
فرو ریخت چون هندو از درخت ● ز ترکان صف پیل افزون از این ● بلخ آمده هجوم کاوس
و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن جستند صاحبقران گیتی ستان نافذ حوض خاص را بشرف
نزول اختصاص داد حوض خاص ساخته و پرداختهٔ پادشاه دهلی سلطان فیروزشاه است
و امتداد و وسعت دارد که تیر از یکطرف آن بدیگر جانب بر و از نمی‌توان گذرانید و آن
غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی دهلی از آن آب می‌آشامند القصه چون
کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئینان
بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که بدولت قاهره
از هر کس بظهور آمده عرض کردند و آنحضرت از فرط لطف الهی که شامل حال روزگار ملازمان
آستان پادشاهی شده بود آب در چشم مبارک گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین
و انواع ملاطفت ایشان گشاده و در بارهٔ هر یک انعام و اکرام بسیار بظهور رسانید
ذکر فرار ملو و نیز پادشاه هند سلطان محمود [illegible] دهلی [illegible]
چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت و هر یک از لشکر ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود

و ملوخان

و ملوخان بشهر در آمده و طریق صورت سلوک داشته چون زوار چاره نماندند در دل شب
که مانند گونهٔ بخت تیره و همچون ظاهر سیاه زنگ سیاه رنگ بود شهر را باز گذاشته رایت گریز
را فراشتند و بهمت امیر صاحبقران از فرار مخالفان خبر یافت جمعی بهادران از عقب گریختگان
فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی نهایت گرفتند و دو پسر ملوخان که یکی سیف
نام داشت و یک ملک اشرف مشهور بود و دیگری خداداد اسیر کرده باز آوردند صباح روز
چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق رزمکار حرز و ثوابت و سیار بر بام این نیلی حصار منسوب
گردانیدند صاحب قران گیتی ستان بدروازهٔ میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و توق‌ها
بر افراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بقرب جلوس رسیده و فضل
الله بلخی که نایب مناب ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نموده و محفوظ
عین عنایت گشته بجان امان یافته آنگاه نوای کشورگشا و نقاره‌های بلند آوازه
بر پشت دروازه بر آورده صدای بشارت در گنبد طاق نیلگون انداختند و صد و بیست فیل
کوه پیکر و چند کرگدن عفونت منظر که بجهت تفوق لشکر نصرت اثر در آمده بود بنظر صاحب
قران والاگهر در آوردند و آنها مانند کسانی که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند
در روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان و موالیان الحضرت بشهر
در آمده خطبه را بنام و القاب سلطان محمود خان و صاحب قران گیتی ستان خواندند و در
مهد الحضرت زیب و زینت دادند ● سند از نام او قدر منبر بلند ● ز القاب او روی زر
ارجمند ● بیاری دولت بیاری الغرت شاه ● [illegible] کل فتح هند شد بر [illegible]
صاحب قران مظفر لوای بزم عیش و طرب آراسته نوای شادی و خرمی بیضت خانهٔ ناهید
رسانیدند و در نزهت سرای دولت کامی جامهای می ارغوانی در کشیدند و در اثنا بتاریخ
پنجشنبه شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از محصلان عظام بر دروازه
نشسته بتوجیه مال امان مشغول بودند چند هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل غله
و غله بهای در آمده و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان ایلچیان پیدا کرده در شهر گشته
دست بیداد و غارت و تاراج بر آوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند هیچ فایده نداد
و چون امیر تیمور گورکان ● به بزم خرمی بنا و ایمن کی ● در بزم سرود و می نشسته بود کسی
را مجال نتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد و آتش فساد در دهلی اشتعال یافت و
هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش انداخته غبار جنگ و جدال می
انگیختند و [illegible] چشم بتیشهٔ آبدار خون ایشان را چون می در قدح می ریختند و امرا دروازه‌ها
بستند تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب
و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بر و ترکان هم [illegible] شهر اندر [illegible]

غارت عام دست داد و در روز هژدهم همان شهر خراب شد و در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکریان
علی اختلاف مراتبهم از صد تا هزار و بیست بنده و برده اسیر گرفته و در انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره
و نقود و تنگه و سفید المقدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که از حد تقریر بیرون بود
و صفتش نگنجد در بیان تحریرش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت
و یکی را سیری و دیگری را جهان پناه و دیگری را دهلی کهنه میگفتند در غارت و تاراج سمت
مساوات گرفت شرح این حال بمسامع جاه و جلال رسید فرمان واجب الاذعان شرف
صدور یافت که ارباب حرف و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان
تقسیم نمایند تا بولایت خویش برند و سنگ تراشان را جهت خاصه همایون مضبوط دارند تا
در دار السلطنت موکب همایون بسمرقند سعادت بخش رفته در مسجد جامع که آنجا بنا خواهد ساخت کار
کنند و فرمان بر آن بر آن موجب عمل نمودند و تمام اصناف و فرقه را با لشکر در رسانیدند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات هندوستان و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند فردوس مانند

باجمله موکب عالم فروز بعد از آنکه پانزده روز در دهلی در منزل اقامت ساخت عازم دیگر
مواضع آن ولایت شده صدای کوچ در عالم انداخت در هشتم جمادی الآخر از ظاهر جهان
پناه نهضت همایون اتفاق افتاده چون قرشه و زیرآباد معسکر پادشاه جلالت نهاد گشته
ایلچیان بهادر نهار که حاکم بهادر بود کلید بخدمت رسیده و طوطی سپید که از عهد سلطنت سلطان
تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملوک هندوستان سخن وری و شیرین گوئی میکرد بنظر آن شاه
بارگاه عالی رسانیدند و آن تحفه عالی بحسن قبول اقتران یافته رایت منصور از آب
جون عبور نمود و در موضع کته بهادر نهار با پسر خود قتلغ خان بشرف بساط بوسی سرافراز شده
پیشکشهای شایسته گذرانیدند و باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردید و امیر تیمور گورکان
از موضع کته بولایت دولت آباد که معمورترین ولایات هند بود تشریف برده دو روز
توقف کرده و از آنجا روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هند است آورده و در آن زمان
مولانا احمد تهانیسری و صفی کرمینابادی آنجا متکفل بودند و اطاعت و انقیاد نورزیدند [illegible]
دوازدهم ماه ربیع الآخر صاحب قران عالی آنجا بانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قرا
قهرا میرت را گرفته صفی کرمینابادی در حین قتال بجهنم تیغ آبدار از پای در آوردند بدار البوار
و پسرش را با آتشی که پرستیده سوخته گشت و دوم ماه جمادی الاولی اکثر گبران آن حصار بر
دست اهل اسلام و جهودین [illegible] برج مانند خاک راه هموار شد انگاه پادشاه
عالیجاه بهیئت [illegible] بکنار دریای گنگ جهت جنگ نوبت باکبران
[illegible] مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را بر ساحل آن آب [illegible]
[illegible] اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن [illegible] کرده بتاریخ

سه شنبه

سه شنبه جمادی الاولی از کنار آب گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب
سعادت انتساب آورده براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندویان کافر کیش بود روان
شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الآخری از کنار
آب گنگ در میان کوه سوالک و جبل کوکه اوقات تجلیات گذرانید و در آن مدت
زیاده بر بیست نوبت میان سپاه صاحب قران کامران و هنود گبران روی نموده در جمیع
آن نوبات بر طبق کریمه و ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین اسلامی ظفر یافتند و از مشرکان
بی دین خلقی کثیر بقتل رسانیده و امتعه غنیمت گرفتند که محاسب وهم از حد کمیت آن عاجز و قاصر
اطراف میشود و در شانزدهم ماه جمادی الآخری بنواحی قوکه بپایه معسکر همایون گشته و در آن
مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت
و خدمتکاری کرده نوازشها یافتند و در هژدهم ماه مذکور و جامو [illegible] بازگشتند و
و در روز چهارشنبه نوزدهم بنواحی قصبه جمو از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت و در آن
حدود هنود ظفر [illegible] مراسم تاخت بتقدیم رسانیده روز جمعه امیر کشور گیر جمعی از بهادران
موکب همایون را جهت قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین حصین متحصن
گشته بودند باز داشته و بنفس نفیس جلیس اقبال و دولت از آب جمو عبور فرموده و هندیان
کافر کیش آنجا [illegible] زیان خالی مقرر نموده از موضع اختفا مانند [illegible] بیرون
آمدند و [illegible] از کمین گاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق [illegible]
ساختند و دولت [illegible] تواجی و جسیس [illegible] و توجه [illegible] رای جمو که زخمدار شده بود
[illegible] گرده بدرگاه عالیجاه رسانیدند و رای جمو بعد از تهدید و وعید
بسیار زبان بکلمه توحید گویا گردانیده و با کل گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت
نموده و بتشریف و اعزاز [illegible] سرافراز گشته علامت [illegible] اختیار فرموده و در روز دوشنبه
بیست چهارم بهوای جانگشای از آب جناوه عبور نموده جمعی از [illegible] غریق بحر فنا شدند و در روز
پنجشنبه بیست هفتم [illegible] پادشاهی محفوف بالطاف و عنایات الهی بر [illegible] منزل گزیده
و در آن یورت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان
و سرداران سپاه هر یک از راه میمن روی بملکی آرند و از ملوک و اعیان هندوستان
طایفه که ملازم رکاب [illegible] بودند بخلع فاخره و [illegible] همایون منظور گشته
رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از بند سارنگ گریخته در آن اوان
در دستان [illegible] اقبال [illegible] بر [illegible] نظر عاطفت پادشاهانه گشته حکومت مملکت ملتان
متعلق بوی گرفت انگاه صاحب قران تاج بخش باج ستان ضبط اردوی همایون را از [illegible]
امرای عالیشان کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الآخری بر جناح استقبال

متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه پانزدهم رجب المرجب در همان عنایت حضرت
عزت جل قدرته بکابل رسید و روز جمعه از آنجا نهضت نموده و در طی منازل و مراحل سرعت
بجای آورد و در دوشنبه بیستم هوای علم از غبار موکب همایون طراوت فضای چرخ بوقلمون گشت
و عبارت از آنجا ایوار کرده حیث کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثار شد و روز یک
شنبه بیست یکم آن بحر معدلت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در [illegible] درایج
سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات تتق عظمت و
شهریاری با مجموع اشراف و اعیان ماوراء النهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات حضرت
صفات دریافتند و زبان بهجت و شادمانی مبارک باد و تهنیت صاحبقرانی بگشادند و درر و
جواهر بصورت نیاز و نثار ایثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در بلده ترمذ توقف اتفاق افتاد
خانزاده علاء الملک که جهت انتساب او بخاندان رسالت علیهم [illegible] از جهت شیعه مراد بود آنحضرت را
طوی داده جشنهای لایق کشید و روز سه شنبه بیست سیم موضع دورچیس معسکر ظفر قرین گشت
و در آن مرحله میرزا شاهرخ از بلده هرات و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت حضرت
قران سعادت مقدر رسیده منظور انظار اشفاق و مهربانی شدند و سه شنبه سلخ ماه [illegible] حوالی
جهان پناه از آنجا نهضت نموده قبة الخضرای کش از یمن مقدم همایون فردوس وش آمده
و در روز دوشنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفر نشان از شهر سبز و کش [illegible] در کنار آب رودک
بارگاه باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه پانزدهم از آنجا کوچ بموضع الجامیده [illegible] و دوشنبه
بیستم از آنجا قراتوبه کوک [illegible] از ظلمت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم گشت
و در روز دوشنبه بیستم ماه جانشکاه باغ دلگشا شد و در سه شنبه بیست یکم مانند روح که بکالبد
در آید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از اقامت مراسم طواف
مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت
و چند روز در غایت فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور بجشن مجلس بزم و عشرت پرداخت
و چون از آن کار فراغت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان
دین و دولت معروف داشته امیرزاده شاهرخ را بدار السلطنه هرات فرستاد و از تعلیق
علم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد و استادان
چابکدست روی بتمشیت آن کار آوردند والحمد لله الموفق للاتمام والصلاة والسلام علی رسوله
محمد خیر الانام ذکر شمه از حال امیرزاده میرانشاه و چند اسباب یورش هفت ساله حضرت صاحبقرانی
در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمایه شاهزاده جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت
هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شده و در صحرای مرند [illegible]
در جوار مزار [illegible] که از مجذوبان درگاه حضرت اله بوده آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردیده

وامیر

وامیرزاده [illegible] در اثنای تاختن و صید انداختن فوج کوهی را زنده گرفته [illegible]
زمین رسانید و صید طپیده و اسب رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بر روی زمین افتاد
و از صعوبت آن آفت بیهوش گشته بیدار زندگی اندک آفاقتی دست داد و از جهت شدت
سقط [illegible] از چشم و چراغ و دودمان تیموری راه یافته [illegible] که در صدد معالجه
در آمدند هر چند در علاج خطا کردند و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شده اوقات و اعمال
که مختص [illegible] و لایق بحال سلاطین کامل الحال نبود از وی بظهور رسید گاهی [illegible]
[illegible] احیانا براه اسراف و اتلاف گنجینه [illegible]
و خزاین [illegible] که بواسطه وراثت [illegible] زبان می یافت
عنان [illegible] از غایت سرعت [illegible] سلطان احمد جلایر بود
[illegible] که در آن فصل محاصره دار السلام اشتغال تمام داشت [illegible] تنگ شده هیچ
طرف حرکت ننموده و چون میرزا میرانشاه به بغداد رسید در آن اثنا متعاقب و متواتر
ایلچیان از جانب او [illegible] آمده عرض گردانیدند که طایفه از اشراف و اعیان تبریز با
یکدیگر عهد بسته اند و داعیه غدری دارند بنابر آن شاهزاده [illegible] بعد از دو روز که [illegible]
[illegible] بطرف تبریز مراجعت فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آن جمله [illegible] قضای تبریز
اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون که [illegible] بی ایمان از اختلال [illegible] شاهزاده
[illegible] توقف یافتند [illegible] هنگام فرصت [illegible]
[illegible] میرزا میرانشاه غالب اوقات را بعیش و عشرت و شرب [illegible] و لهو
و لعب معروف داشته از تمشیت امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا [illegible] محترم [illegible] که
خانزاده [illegible] آمیز گشته [illegible]
[illegible] که امیر تیمور گورکان از فتح هندوستان باز گشته در باغ جنار اقامت داشت و
بسعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض کرده گفت که اگر
در این اوان [illegible] رایت نصرت آیت بر [illegible] احتمال
قریب [illegible] که شاهزاده سلوک طریق مخالفت پیش نهاد [illegible] بنابر این جهات صاحبقران
[illegible] بجمع لشکرها فرمان داد و باسعد اوقات یورش هفت ساله حکم کرده
در آن باب تواچیان را [illegible] مملکت رسانیدند و در آن باب [illegible] نمودند
گفتار در ذکر رفتن حضرت صاحبقران کرت دیگر [illegible] و بیان [illegible]
[illegible] میرانشاه گورکان بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره چون
[illegible] امیر تیمور گورکان از نهضت یورش هندوستان [illegible] شهنشاه [illegible] مستقر سریر دولت
[illegible] عیش و نشاط [illegible] عزم یورش هفت ساله جزم کرد و از غایت [illegible]

دوی با بسقراوه آن مهم خطیر اورده و امرای میرزا شاهرخ سید خواجه و امیر شیخ علی بهادر و مبارک
ملک و پیر محمد فولاد و دیگر امرا فرستاده فرمان داد که آن فرقه ابلیس سلطنت را کوشیده که با جنود
نامحصوره بخراسان عازم او از آنجا می شود و امیر سلیمانشاه را پیشتر بدار السلطنه تبریز فرستاده و شاهزاده
بموجب فرموده کاربند شده چون بکاجوم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران ملفوظ با خبر رسانید
که سپاه خراسان باید که براه شاسمان و اسفراین قطع مسافت نماید که اردوی اعظم از طرف
بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بطرف شاسمان تافت و امیر تیمور گورکان
بعد از تقسیم غنیمت میرزا سلطان محمد را در دار الملک سمرقند گذاشته جهت ضبط ممالک توران و مهمات
فرموده و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمر شیخ را بالکوفت اندکان تعیین فرمود و چهارشنبه هشتم
محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمایه که اول روز پاییز بود موافق توشقان ییل صاحب قران بی عدیل
برای صواب و لیبدقی درست باهنگ رفتن میان کرو جبت در آورد و پا در رکاب سمند
شد آن آفتاب سعادت بلند قد افراخت از هر طرف رایتی و از هر سو بسی تامی
در ایات نصرت آیات قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون
بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا باتفاق برادر بزرگتر
خود شاهزاده پیر محمد ببغداد در رود و امیر سونجک بهادر با دو هزار سوار بر حسب فرمان بملازمت شاهزاده
روان گشت انگاه صاحب قران منصور از راه نیشابور بچیلام شتافت و از بسطام بجوار ری
رفته از آنجا عازم قریه ایوانکیف گشت و در آن منزل امیرزاده شاهرخ که امیر سلیمانشاه را حسب
الحکم بتبریز براق فرستاده بود از هزار دی متوجه بود بموکب همایون پیوست و امیر سلیمانشاه
چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا میرانشاه نزد او بتحقیق انجامید و هم بوده بتبریز رفت
و بعد از رفته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی
نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب امارت مآبی بآن بلده رفته بعد
از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از نوکران باردوی همایون روان کرد و چون موکب
گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه بآستان اقبال پناه رسید صاحب
قران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید
اما نظر التفات در روی نگردانید و جهت خواجه و امیر اقبوقا و جلال الاسلام را جهت تحقیق
معاشی به تبریز ارسال داشت و ایشان نوروب و کارکنان میرزا میرانشاه را گرفته بند کرده
دفترها را ملاحظه نموده و دو دانگه مال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده
بطریق مدارا بخود بهر کس بخشیده بود از ایشان مواخذه نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحب
قران بخجسته صفات شنیده بود که بسبب اتلاف میرزا میرانشاه میل بشرب مدام و صحبت
ساقیان سیم اندام و ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که بنوبت

مرافقت

مرافقت شاهزاده مینموده اند بایراد خطاب صاحب قران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که تمام
سازندگان میرزا میرانشاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب فرمان واجب الاذعان مولانا محمد
کاشی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول و در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز
بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المومن گوینده که هر یک در فن موسیقی داد دوار
در زیر کشیده و در شیوه و نظیر نداشتند گرفتار گشته و چون ایشانرا بپای دار بردند مولانا محمد کاشی
بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب الدین نایی آورده گفت خدمت استاد در پیش قدم بوده
شما بوده اید باید که حالا همان طریقه مرعی دارند استاد گفت که چه محل هزل و مزاح است و جلاد
بخت ریسمان در نای استاد قطب الدین نایی انداخته او را بردار کشیدند و چون نوبت بمولانا
محمد کاشی رسید این دو بیت منظوم گردانیده و یادگار گذاشت پایان کار رواق قرارست محال
گر با دیت و گر نه بدست اختیار نیست • مردانه وار گر بزند بت بپای دار • مردانه پای دار جهان پایدار
نیست • و همان زمان سایر رفیقان و مصاحبان شاهزاده را از عقب ایشان بسر نیست شتابانیدند تمام و القضیه

ذکر قشلاق فرمودن امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمستان و حوادث دوران

چون رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت
قشلاق قراباغ اران را اختیار فرموده روی توجه بدان صوب آورد و از آب ارس عبور کرده حوالی
قلعه کنگرت که یورت قورتابان بود مضرب خیام سپاه سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در
اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار آن بمسامع حضار دولت الاحترام رسید اول آنکه
تیمور ملک اوغلان که بعد از کشت توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت صاحبقران
بر مسند خانی نشسته بود در آن زمان بحکم اقدام مینمود فوت شده هرج و مرج بحال دشت قبچاق
راه یافته دیگر آنکه ملک ابرقوق که پادشاهی مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات
بمقتضای اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده دیگر آنکه تنقوز خان
که پادشاهی مملکت ختای بوی تعلق داشت در کوه و مقالات سورا اوتی پیش گرفت و احوال
آن مملکت اختلال تمام پذیرفته دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه خان هم عالم بقا شتافته
و اولادش باهم در مقام خلاف آمده اند و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه خان
لشکر بجانب مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بقاع آنجا را مفتوح گردانیده و سالما غانما باندکان
بازگردیده است و از استماع این اخبار صاحب قران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و
بعضی از سپاه ملفوظ بواسطه اقامت رسم جهاد و غزا گماشته در قلب شتا بگرجستان فرستاد
و در کشتا بورتم قتل و غارت تقدیم رسانیده فتح کرده و حاکم گرجان آن آوره بود فرار نمود
و عساکر منصور آتش در منازل ایشان زده کلیساهای گرجان ویران گشت و لشکرهای ایشان
فرو نشست و بعد از تکیاه که در آن دیار بکمال اقتدار اظفار کردند روی بجانب یورت

قشلاق آوردند دیگر از وقایع زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک بهادر در پیش از
با میرزاده پیر محمد رسیده بود و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیده
امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا تو چنان شوشتان رفته بهانه مرضی که
داشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم و امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات
سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنا و حیات بغداد را
برانداختند اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود بهوای بعضی از مردم تاریک دل
خیال محال چراغ راه داده سموم قابل تربیت کرد و هم از نوکران او بعضی کیفیت حال را با امیر سعید
برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته درین باب عریضه بدرگاه عالمپناه
فرستاد و مضمون آن نوشته آنکه شاهزاده چنین اراده داشت او را گرفته محبوس ساختم و آن
عریضه در قشلاق قراباغ بموقف همایون رسید و یرلیغ مطاع صادر شد که امیر احمد بشیراز رود و در راه
که شاهزاده را باطوزی کرده اند بیاسا رسانیده امیرزاده رستم را بجای برادر حاکم فارس
گردانند و امیر احمد داود چون بشیراز رسید خلیفه و سید براج و رستم قراسانی را که فتنه مایه آن فتنه
بودند سوی [illegible] را روانه و بایریده و مبارک [illegible] و محبت شربت دار و شیخ [illegible] زاده
معتبر گردانید و نشان حکومت شیراز را در عقب میرزا رستم بواخ عرب ارسال داشت و در
منزلی آن مثال بامیرزاده رستم رسیده شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد
و امیر سونجک بجانب قراباغ روان شده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم
دارالسلام بغداد بود چون خبر استیلای امیرزاده رستم را بر منزلی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب
شنید اصطرابی عظیم بوی راه یافته دروازهای بغداد را مضبوط گردانید و مقارن آن حال
از امارت دولت قاهره امری در غایت قرابت اوی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران
کشورگیر حکومت خوزستان را بشیروان نامی ارزانی داشته بود و او از متوطنان آن ولایت
مالی بی نهایت گرفته با هزار سوار راه ستیز بغداد شتافت و در سلطان احمد تربیت و رعایت
یافت و در خفیه با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت انداخته هر یک را مبلغی از نقد
از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغداد و محفوظ و بره در ساخت و از نقادم نقدیرات
الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده پیشوا نشاه بیرون رفته یکی از معتمدان سلطان احمد
گوره بهادر نام آن کاغذ را باز یافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که
سلطان احمد را از لشکر صاحبقران بود یکی هزار شد و گوره بهادر را که در آن مفصل باسم او دینار
درم نوشته بودند سلطان فی الحال بدست خویش کاردی زد و در اثنای آن شیروان را با بعضی از
امرا مثل قطب الدین حیدر و امیر منصور بتاخت ایلات فرستاده بود یادگار اختاجی را بنزد
امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شیروان را بقتل آورند و پسرش را

بغداد روان کردند انگاه بلطایف الحیل در روش یک شب قریب دو هزار کس از ارکان
دولت مذکور کشت و در وجله انداخت و ابواب قصر بروی خود بسته مجلس را با بغداد و
و با پرچیان کرایش نشانده هر روز چهره خانه می آوردند و بجهرگان می سپردند و باز میکشید و چون
چند روز سلطان احمد از وقایع تیره بین و تیره بگذرانید شش نفر از محرمان راسته بود ناعت
بار گیر از طویله خاص زین کرده بانجانب دجله بردند و بیرسی بکشتی در آمده از آب بگذشت و
با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان شد و هیچ آفریده بر این اطلاع نیافت
و مدتی ملجیان آتش یک شب هر خانه میبردند و خاکبانان از آن استانده و مدهوش خوردند و چون
سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت دارالسلام تطمیع کرده بمرافقت یکدیگر متوجه
متوجه دارالسلام شدند اما بعد از وصول بآن بلده سلطان احمد از تاراج پشیمان شد و آن مقدار
زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسباب نفیس بتزد بقرا یوسف داد که از وی راضی گشت و در اوایل
سنه اثنین و ثمانمایه سمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت
فتح سیواس کرده بنابر آن اندیشید ناظوا بحدود شام در آیند هم موافقت مسدود کرد
و بغداد را بنوع نایی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول ایلدرم بایزید
کوه نهان فرمای الفراز و آبوم بود آن دو مهمان عزیز را مستظهر الطاف و اشفاق گردانیده و
جهت ایشان مرتب نموده بجیب دلنوازی بیش بوده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

گفتار در بیان توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب بلده سیواس بعد از فتوحات گرجستان

چون امیر تیمور گورکان مفصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده و موسم نوبهار گل و سمن
در انجمن چمن در رسید قریلتای فرموده با امرای مملکت آرای مشورت کرد و اعلام اقبال نامزد بر
یرتو ذکر جهان و تخریب ولایات گرجیان بی ایمان فرو داده و پای مبارک در رکاب
ظفر انتساب آورده بحشمت باره چشم و کین بلاد ملک گرگین کشیده و گرگین گریز پیش
اختیار کرده سپاه نوپزتر ماتی ملک او را زیر و زبر گردانیدند و آنگاه صاحبقران مجاهد
بجانب دره جاهای ملک گرگین شتافته و جابی بیک از خوف جان التجا با بتان ماکت جهان
صاحبقران آورده عنایات بیغایات وعاطفت جامیان موفور و پس در اوقات آتش خشم و کین
افروخته و قومی قمیت اعدای دین را سوخته و حصار زیست را مفتوح ساخته بنیاد دینی تبرز
از نشکان را بر باد ساخته و در آن اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سو اینت
نشسته است و در وسب آن قلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته امیر تیمور گورکان
عنان یکران بدان طرف انعطاف داده چون گرگین ببرتو پادشاه حشمت آیین وقوف
یافت سو اینت را باز گذاشته بوادی فرار شتافت و جنود ظفر آثار اقامت نموده و
بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیده و گرگین نیم جانی بیرون برده اسماعیل نامی را از

بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و از مقصرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده متوقع نمود
که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت‌گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشند و مراسم [illegible]
عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب ولایت ایوانی کری اتفاق افتاده و آن حدود و نیز حکم
سایر حدود قرحبا فاکرفت امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب [illegible] انعطاف داده
در اثنای آن ایلچیان فرنگ بملازمت صاحبقران [illegible] رسیده و از قبل فرستندگان خویش
اظهار انقیاد و [illegible] نموده‌اند و بانعطاف عواطف [illegible] امیدوار گشتند و در خلال
این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام داشت کار بزور
و بیداد بکماخ و متعلقات آن داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که ترا
بعد از این باج و خراج بخزانهٔ عامره ارسال می‌باید داشت و الا موجی از دریای زخار [illegible]
فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم داشت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند
و امیر طهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه و جلال عرضه‌داشت کرده چون بر آن شعور
حضرت صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر اطلاع افتاد خاطر عالی مآثر بر آن قرار داد که او را
بارشاد خضر قلم از بادیهٔ خلاف بآب حیات وفاق رساند بنابر آن و پیر روشن ضمیر را
پیش خود طلبیده فرمود تا نامهٔ نصیحت‌آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را این کلمه مصدر گردانید
که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره بحکم مضمون آن نوشته که بعنایت الهی و عاطفت
شاهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست
و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب در گوش جان
کشیده‌اند و غاشیهٔ متابعت ایستادگان درگاه عالم‌پناه بر دوش گرفته و چنانچه بر همگنان
روشن است که سلسلهٔ نسب تو بداو کشتی‌بان که ترکمان است منتهی میشود پس انسب آنست
که در سفینهٔ عافیت و عاقبت‌اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت بر نیفرازی
تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت
استماع شده که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار
فرنگ میگشایی تا غایت عنان توجه بصوب معروف نگشت بملاحظه آنکه مبادا اتفاقی
ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ظاهر گشته از مرور عساکر منصور گرد ملال بر چهرهٔ احوال
اهل اسلام نشسته طریقه آنکه از شیوهٔ ستودهٔ آبا و اجداد خویش که از جادهٔ [illegible] و ترک
عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شناسی والسلام و این مکتوب
چون از مردم هوشمند نظر ایلدرم بایزید رسیده و چون بر مضمونش اطلاع یافت خشمناک شده
و سخنان وحشت‌آمیز و کلمات خشونت‌انگیز بر زبان رانده گفت مدتهاست که مرا اندیشه
مقابله و مقاتله امیر تیمور گورکان در سر است اکنون خاطر بفروغ دولت روز [illegible] و [illegible]

برآمد

برآمد که رانم به حد تو پیش • که او و پیش آید ز نام خویش پیش • ز روم تا به حبش [illegible] پیشتر • •
زنم [illegible] نیشتر • برم [illegible] • که تخت [illegible] افسر بیش • •
و ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسانیدند و آنحضرت برآشفته با سپاه
قیامت‌هراس عازم سیواس شد و چون حدود ارزنجان مضرب سرادقات دولت شد امیر الله‌داد
که جهت دفع فتنهٔ امیرزاده پیر محمد [illegible] رفته بود شاهزاده را [illegible] باز آورده رسانید و امرای عظام
در مقام [illegible] امیرزاده پیر محمد را چوب یاسا زدند و بند بر او نهادند و شیخ‌زاده
زنده و مبارک خواجه را که از جمله [illegible] بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا
نهضت فرموده [illegible] امیر طهرتن با جمعی کثیر از ترکمانان صف کشیده باردوی همایون
پیوست و در اوایل محرم سنه ثلاث و ثمانمایه صاحبقران کامکار ایلغار فرموده
سوی شهر سیواس آورد • و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن
قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازهٔ عراق نقب ساختند و بسیاری خلق و جوش
سپاه نواحی سیواس تنگ شد [illegible] و سیواس را که بنا کردهٔ سلطان کیقباد سلجوقیست
بارویی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره بسنگهای بزرگ تراشیده مربوط و جهت [illegible]
ارتفاع و [illegible] جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر [illegible]
همایون نقب زدن [illegible] میسر [illegible] و از سه جانب دیگر نقب [illegible] و مصطفی نامی
از امرای قیصر با چهار هزار سوار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقابله و محاربه
[illegible] مدت هجده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون برج و باروی
سیواس [illegible] اختلال پذیرفت و نقبچیان یک دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب
گرفتند [illegible] مصطفی [illegible] بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و سادات و علما
و ارباب [illegible] خایف و [illegible] درگاه گیتی‌پناه شتافتند و اظهار انقیاد و عبودیت نمودند و حضرت
صاحبقران فرمان داد که امرا و دیوانیان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری
[illegible] را نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس که جنگ با آلات جنگ
[illegible] در چاه‌ها افکندند و خاک بر سر ایشان انباشتند
و حکم کرد که حصار سیواس را با زمین هموار سازند و فرمان بر آن بر آن موجب بتقدیم رسانیدند
[illegible] بعد از آن صاحبقران بعزیمت ملطیه و ولایات ابلستان [illegible] و ملطیه را تاخته
و قلاع آن حدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت ارزنجان داشت [illegible]
ایالت ملطیه را با توابع و مضافات [illegible] امیر قرا عثمان ترکمان [illegible]
مراجعت فرمود [illegible] رسید توجه حضرت صاحبقران بجانب
ممالک شام و بیان فتح قلعهٔ بهسنی [illegible] در آن اوقات

بعد از تسخیر عراق عرب فی سنه خمس و تسعین و سبعمایه امیر تیمور گورکان شیخ زاده ساوه را که جلو
نسب به موجب التفات داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده
بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک مصر بخلاف قاعده پادشاهان چند
که ایلچیان مطلقا کشتنی و بستنی نیستند شیخ را در قیقان ابواب شهادت رسانیده و در آن اوان که صاحب
قران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغول می‌بود سلطان قرا یوسف ترکمان
و قلعه اونیک اتلمش توجیهی محاربه اتفاق افتاد و حسب تقدیر اتلمش دستگیر شده قرا یوسف
او را بند کرده بمصر فرستاد و ملک برقوق اتلمش را حبس کرده این معنی را منضم جسارت سابق گردانید
و در آن ایام که ملطیه و آبستان در خبر تسخیر عالم ستان اقبال اشتیاق در آمد ایلچیان سخن ان
پیش ملک فرج که بعد از وفات پدر بر تخت ملک برقوق فرمان فرمای مصر و شام گشته بود ارسال
داشت و از وعده و وعید سخن راند و اتلمش را طلب نموده و ملک فرج بر تیغ المواره ... نموده
ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحب قران والا گهر رسید بغایت غضبناک
گردید و فتح بلاد شام را از منازعت فقرا اولی دانسته عنان ابرش گردون خرام بصوب ولایت
شام انعطاف داد و نخست بظاهر قلعه بهسنی و منتابگیده مقبل نامی که حاکم قلعه بهسنی بود از قبل
و از قبل ملک فرج رایت ... مقبل بحمایت قلعه مغرور گشته و در مقام مدافعه
و ممانعت سپاه لفرت انجام ثبات قدم نموده و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ برآورده شد
و تیغ بیازان جنگ باندک زمانی خانه را مثل خانه زنبور مجوف ساخته و بر سر ستونها کردند
و در روز یکشنبه هفتم صفر سنه ثلاث و ثمانمایه آتش در آن ستونها زده برجها مانند بنای دولت
مقبل آغاز افتادن کرد و سیلاب رعب و هراس اساس وقار و تمکن سایر ساکنان حصار را
انداخته داده سادات و قضاة و علما بهسنی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته
التجا نمودند و مناسب دانسته بیشکش کردند و شاهرخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل را
درخواست نموده پادشاه پوزش پذیر رسم عفو بر جریده جسارت آن غلام کم سیاست کشیده و از بهسنی
عنان عزیمت بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده بغیر رعیت کسی دیگر نبود بی از تکلف
حکم شد و به شیخ بیشتر پذیرفت در جای رودی اطاعت پرورش کرده و کلیدهای آنجا در جمیع
کار اولیای دولت

ذکر فتح شهر و قلعه حلب و هزیمت سپاه شام و مصر

و در آن ایام که ... کامیاب در عدو بهسنی و عنتاب منزل گزیده موقف ... بر میمنه تیمور تاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام می‌نمود استیلا یافت و نامه
مبنی از استمالت و منتج از استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود و ملک مصر احکام به امرای شام
ارسال فرمود که جمیع لشکر و بجانب حلب روند و در مساعدت و معاضدت تیمور تاش از خود تقصیر نکنند
و بموجب فرمان ملک مصر سلطان که امیر الامرای دمشق بود و دوا سید ...

و برین قیاس رکن الدین و ارشد و ارلک رسیدند از حکمان ملک ... و در آن بلده فازه
سپاه جوار جمع گشت که در از منه سابقه مثل آن جمعیت وقوع نیافته بود آنگاه تیمور تاش که از عقل و دانش
بهره تمام داشت با سودون و سایر امرای شام فرقه مشورت در میان انداخته بدیشان گفت که
باین کس که با او بوده و او را ... باشد باو داوری برسد ... هیبت او خوفی است که با جمعیت
معاینه شکوهی و قوت و ولایت ... مانند بدیگر ملوک عجم ... قوی تر بوده از ... ایام
و حالیا بحقیق پیوسته که باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند
و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا محافظت اوزار الجمیع این مملکت
رسانیده مصلحت آنست که با او مدارا کنیم و بندگی آشکارا کنیم و سادات و علما و مشایخ را که در
نظر مالی اثر ... و حقی تمام دارد بشفاعت به درگاه فرستیم و پیشکشهای مناسب ارسال فرماییم
باین حیله شاید که این ابر تیز ... سیلاب دیگر شود و از دیار و جان و وطن و ناموس اسلام سلامت مانده
در جای عافیت یابند و جمعی که از کفایت معنی داشتند رای صواب نمای تیمور تاش را مستحسن نموده
و بعضی از جهال رجال مشکل شدند و دیگر ابواب دعوی جسارت آنرا از قبول آن سخن ابا و امتناع
نموده بر زبان آوردند که چنیل تیمور تاش ... و یری تو از ما ... رشک قوای
نیند استوار ... بر ایشان ... رعب و هراس ... داد و بدلی قوی اعالی
فیح خاطر بمقابله و مقاتله با دشمنان و بعد ازگفت و شنید بسیار برآن قرار یافت که بهشت
اعتقاد و استظهار به دیوار حصار باز ننشینند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر
باین کار اصرار می‌نمودند مقاومت تیغ ... و اراز ... و از آن جانب صاحب قران ... ازعنتاب
دو منزل ... نموده و چون بر مقصد ... آن بازه حیات نوروز کشیده و
هر روز تیم ... شیخ راه میرفت و هر گاه فرود می‌آمد می‌فرمود تا در گرد معسکر همایون خندق میکندند
حلبیان که بر لطایف الحیل پادشاه گرد و در محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و
جبن پنداشتند بنا بر آن دلیر گشته بپای جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال را
مرتفع گردانیدند و در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانمایه ماهچه لوای کشورگشای پرتو وصول
بر نواحی حلب انداخت پادشاه صاحب تدبیر دو روز در جنگ و جدال ایشان تاخیر کرده
سیم روز کین ... لشکرها ... ... کینه ... سپاه پرداخت و ضبط و انتظام
را باهتمام امیرزاده میرانشاه و میرزا شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای ظفر پناه بازگذاشت و در جوانغار
سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان جهانگشای و امرای عالیشان باز داشت و قول
را از فر و طلعت همایون زیب و زینت داده صفی از افیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا اینجا
در معسکر ظفر اثر بودند بارسته که هر چه تمامتر به پیش صف سپاه فرستاد و از آنجانب مبارزان حلب
و دلاوران عرب قلب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر

صف‌آرایی کردند و روی جلادت و تهور بمیدان و صحرای کارزار آوردند و دو لشکر بهیأت کوه آمده
بجوش و خروش کینه‌خواه آمدند ز هر دو طرف شور انگیختند هژبران بر یکدیگر تاختند
و نخست از قشون میرزا ابابکر از جوانغار و امیرزاده سلطان حسین از برانغار بر میمنه و میسره شامیان تاختند
روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند و دلاوران موکب بسان سیل از فراز کوه
با پیلان صاحب شکوه بر شدون و تمورتاش حمله کرده یکبارگی جمیع را از جای برداشتند و بضرب
تیغ تیز و نوک سنان خونریز هزیمت بر قفا داده اکثر اهل شام کشته شدند و شدون و تمورتاش بهزیمت و از آنجا
از دروازه متوقف [illegible] لشکر گریختند و طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران
موکب نصرت‌نشان ایشان را تعاقب نموده همه را از پای درآوردند کم کسی که جان از جنگ بابرده
برده زنده بدمشق رسیده و خبر آن واقعه بدمشقیان رسانید و از لشکر مغلوب طایفه که بشهر حلب
میگریختند نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک بر تیغ خونریز از عقب شتافته هر کس که میرسیدند
او را به تیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق انداخته لاجرم آن مقدار
از ایشان بر زبر یکدیگر افتادند و جان میدادند که خندق از جثه حلبیان پرگشت چنانکه نظم کرده
میان موج خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک و چهارم روز که یازدهم ربیع الاول بود
شهر حلب مفتوح شده شدون و تمورتاش بقلعه گریخت سپاه بر خانقه [illegible] روی بمتیز آن حصار که در غایت
استواری بود آوردند و نقبیان از اطراف بکار کرده در عرض دو سه روز برج و باره [illegible]
سامنند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح [illegible] جلوه گر گردد شدون و تمورتاش
آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان آن
بلاد تحف و تنسوقات برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه [illegible] روی نیاز و افتقار
بر زمین نهادند و مفاتیح قلاع و خزاین [illegible] بدست نواب دیوان اعلی دادند و
شدون و تمورتاش با هزار کس از اهل حلب مقید گشته غنیمت آن قلعه که بی‌نهایت بود در میان
ملازمان سده سدره منزلت تقسیم و فرمان واجب الاذعان نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را
بتیشه فنا از بالای برج بر روی زمین افکندند و صاحبقران سعادت [illegible] و دانشمندان را
که از جمله اسیران [illegible] پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش [illegible]
[illegible] اند و فرج ایشان موقوف بفرج رسیدن اتمش است می‌باید که علی الاستعجال او را نزد
ما فرستند تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی‌ستان [illegible]
را در قلعه حلب گذاشته سید عزالدین هزار جریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی [illegible] را [illegible]
آن حصار تعیین فرمود و بعد از پانزده روز که در حلب بود عزیمت فتح دیگر بلاد شام فرمود
و قلعه حما و حمص و بعلبک را بعنایت گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد گسترد آنگاه
[illegible] روی توجه بجانب دار الملک ولایت شام آورد و تفصیل آن [illegible] نموده

گفتار

گفتار در بیان رفتن صاحبقران [illegible] بجانب دمشق و سلوک ملک فرج [illegible] و ذکر فرار
سلطان مصر و شام بعد از آنکه جنگ و جدال در آنجا روی نمود [illegible]

صاحبقران ظفرنشان چون از مهم بعلبک فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دمشق تافت
و حال آنکه در آن زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان با سپاه بی پایان و استعداد فراوان
بدمشق آمده بود و ضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام مینمود و چون حوالی دمشق از
غبار سم سمند جهان پیمای جهانگیر گشت پادشاه شخصی از اهل شید و زرق را با دو جاهل فدایی [illegible]
رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشایی فرستاد و هر یک را خنجر زهرآلود داده [illegible]
بهنگام ادای پیغام [illegible] اندیشند و چون بداندیشان بموکب نصرت‌نشان پیوستند [illegible]
چند نوبت با صاحبقران بلند مرتبت ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند
برد و کنون [illegible] ایشان بخواجه مسعود سمنانی که از اعاظم معتمدان امور دیوانی بود ظاهر شد
خنجرهای زهرآلود را از ساق موزهای آن جاهلان بیرون آورد و کیفیت حال را با میر تیمور گورکان عرض
کرد آنحضرت بقتل شیخ رزاق فرمان داد و آن دو فدایی را گوش و بینی بریده باز بشهر فرستاد
آنگاه در ظاهر شهر [illegible] که بقبه سیار اشتهار داده نزول کرد و بکندن خندق اشارت
فرمود و اطراف لشکرگاه را [illegible] استوار ساختند و در آن روز میان [illegible] جانبین مقابله
و معانقه دست داد و سپاه مشرقی آفتاب از فرجام خون آشام صبح زندگانی اهل شام را بشام هلاک
رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و [illegible] خون اسیران و شدون
و تمورتاش و سایر بندیان حلب [illegible] و چون مهر روشن چهر [illegible] دیار مغرب نمود
میرزا سلطان [illegible] از اهل فتنه [illegible] بشهر دمشق رفت و شامیان
مقدم او را [illegible] از مطلع امال [illegible] تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی
نگذاشتند و جانب امیر تیمور گورکان [illegible] و روز دیگر [illegible] بسیار [illegible]
آمده و بصحرای [illegible] کنعان بود [illegible] و بعد از ده روز [illegible]
نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که [illegible] مقاصد و مطالب [illegible] اقارب و احباب
[illegible] و سلاطین [illegible] اصلی از کشیدن لشکری [illegible] حفظ رعایت ناموس
و نام است و گر نه [illegible] تمام است [illegible] قاصد فرستاده اتمش را طلب [illegible]
و هیچ فایده بر آن مترتب نگشت لاجرم دست همت عنان سپاه [illegible] بجانب [illegible]
مهم [illegible] اکنون مناسب بحال شما آنست که اتمش را ارسال نمایید و خطبه
و سکه و نام و القاب همایون ما بیارایید تا بساط قتال و جدال مطوی گردد و تمهید [illegible] مصالحه و
[illegible] بوقوع پیوندد و [illegible] و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تلف خواهد بود
و دست قدرت ایزدی [illegible] بر روی روزگار [illegible] آثار خواهد گشود



و چون پادشاه بوران بدمشق در آمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جمعی از
امرا و اعیان را بآستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابق نادم
و پشیمان گشته‌ایم و تاریخ امروز بکر آلمش را بالتزامت می‌فرستیم امید آنکه صحایف زلات ما بآب عفو
و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص تقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را
تشریفات فاخر بخشیده و مواعید دلپسند کرده خوش دل و خرم باز گردانید و چون رایت نصرت
شعار دو روز در آن منزل توقف نمود و علف باتمام رسید از آنجا کوچ فرموده بزمین [illegible]
دمشق را معسکر همایون ساخت و ملک فرج و متعینان (?) توجه موکب ظفر نشان را بعیونه (?) مشاهده
کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بیدلی فرار مینمایند بنابر آن فرصت غنیمت شمرده
حشری عظیم و جنود بسیار از دمشق بیرون ریختند و از پس لشکر پادشاه منصور در آمده بجنگ آغاز
نهادند و اندیشه تقلید و استیلا دست و استیصال سیف‌شان دیر ترکمان بازید و امیر تیمور گورکان بر حقایت (?)
شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده است لاجرم عنان
مراجعت انعطاف داده و بیاراست (?) سپاه جوانغار و برانغار بپرداخته روی بحرب اعدا نهاد و آوازه
مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام بر قلعه ازرق فام از مهابت آن برخود لرزید و از شتاب
سر نور الاحتشام از بیم وصول و حمله او النقش کورت واذا النجوم انکدرت در گوشه بر کشید
نهان گشت از سستی آن انعطاف روبت (?) جو پیچ در کوه قاف • سر نیزه بر دلها سینه دوز
شده چاک شمشیر با تیز و وز • اجل آمده از بستان بی کمان • کمین کرده در گوشهای کمان
بپرنده (?) بنیاد مردم خلق • گشاده شده دست کاه اجل • اقرا آخر الامر تباشیر فتح و نصرت از مطلع
دولت صاحب قران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده
روی بحصار بارو (?) از ایشان بغایت بزرفت و در اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین که [illegible]
از آنکه علم او را بسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده [illegible] تو جین که از جمله
ملازمان شاهرخی بود او را گرفته بنزد شاهزاده آورد و این خبر بموقف صاحب قران والاگهر رسید
فرمان همایون بتقید و حبس وی اصدار یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشته و او را [illegible]
[illegible] و واقعه مذکور در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق
افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده و با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در شب
[illegible] در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف ساخت
و امیر جقاق ارزوی [illegible] بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده
او را بخدمت صاحب قران مظفر لوا ارسال داشته اشارت علیه نفاذ پیوست که امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه گریختگان را [illegible] و امیر شیخ نورالدین و امیر
شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر سپاه او را پیاده ساختند با بر خاک هلاک

انداختند و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحب قران والاگهر با لشکر نصرت اثر
نزدیک دمشق رفته قصر ابلق را که از متنزهات ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و
شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضاة و علما و مشایخ
و صلحا در دروازها گشاده و بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالمپناه شتافتند و پیشکشهای
لایق کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه
مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند
و در روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بنام و ذکر لقب همایون تزیین ساختند اما [illegible] ارک دمشق را
مضبوط گردانیده بجنگ و جدال پیش آمدند بنابر حصانت آن حصار استوار با زنها ندادند و دلاوران
جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده و نقبچیان دست بکار در آورده پایه [illegible]
برج آن قلعه را مجوف ساخته و بر ستونها [illegible] آتش در آن [illegible] التهاب [illegible]
موثر افتاده بعضی از جدار حصار [illegible] انهدام کرد و [illegible] گشته پای عجز و اضطرار
بیرون آمده و مفاتیح خزاین و ذخایر نزد صاحب‌قران ستوده آثار فرستاد و چون او را زمان حلول
اجل مقدر بود [illegible] روی نمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت [illegible]
رسید و چند پاره [illegible] که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافت
و لشکریان سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفتند و مولانا سلیمان و مولانا جلال الدین طبیب با بعضی
از صنایع و پیشه‌وران حسب الحکم بسمرقند کوچ دادند و [illegible] و کتاب براعت آثار
نقاشان مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف و بلاد ایران و توران روان گردانیدند والحمد لله

ذکر ابتلای دمشقیان بجلای نسب و عادت [illegible]

در آن ایام که بلده دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی مرتبت زینت یافت روزی در حضور جمعی کثیر از سادات
و علما بر زبان همایون گذشت که [illegible] می‌افتاد که در زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با
عترت طاهره نبوی بحقیقت جناب ولایت‌مآب مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوات افضلها
عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از تعذیب و قتل در باره آل آنحضرت واجب التعظیم تقدیم
میرسانیدند شامیان با ایشان در آن افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و [illegible]
را مظاهرت و معاونت مینموده اند و عقل این معنی را مستبعد میشمرد که طایفه خود را از امت پیغمبر
میگویند و بمباین انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از [illegible] و ضلالت نجات یافت
[illegible] معرفت رسیده [illegible] جانب اهل بیت ادا نکرده و با مخالفان ایشان
همداستان گشته ستم و بیداد در باره اولاد امجاد حضرت خیرالعباد صلعم روا داشتند
[illegible] آیین دین سپرد و اکنون نزد من بتحقیق پیوسته که آن صورت واقع بوده
والا چنین [illegible] از [illegible] با ایشان [illegible] و چون این آواز خاطر

ستوده آثار پیر بر زده در خوارا کار بر وا صاف سرایت کرده در روز چهارشنبه دوم شعبان سنه ثلاث وثمانمائه
آتش بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خورد و بزرگ دمشق اسیر سرپنجه تقدیر شده و متعلقات ایشان
از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسب و شتر و استر غنیمت لشکر قیامت گشت و کثرت آن تقدیم بر جبهه رسید
که چهارپایان اردوی با آن عظمت تحمل آن ننمودند و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری
و روسی و فرنگی را که در اول حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین را بار
میکردند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود روز پنجشنبه دویم شعبان بی قصد
و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنابر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نکرده شدند
و سقف عمارات آنجا بیشتر از چوب می بندند بسیاری از مواضع بسوخت و از آن جمله مسجد جامع بنی امیه رسید
منار شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته و پرداخته بود خاکستر گشت و بعد از آنکه حال دمشق و دوشقاقان
بدین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمان داد و در روز شنبه چهارم شعبان
موافق اول ییلان ییل رایت مراجعت برافراشت و در موضع نزول اجلال فرمود و اشارت
علیه صدور یافت که نشان استان خلافت آشیان باسم میرزا محمد سلطان که در سرحد مغولستان بود
نشان نویسند مضمون آنکه [illegible] و [illegible] حسینی و [illegible] را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم
پناه گردد که تختگاه [illegible] نامزد آن فرزند است و [illegible] خواجه با ایلچیان آن نشان [illegible] کشته و کوکب
همایون از آنجا نهضت فرموده در اثنای راه شاهزادگان و امرا احتشام [illegible] که کنار آب [illegible]
رو انداخته اسب و شتر و گوسفند بی نهایت [illegible] و چون [illegible] عاصی [illegible] لوای کشورگشا شد
اهالی آنجا [illegible] مخالفت کرده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان آنجا را اسیر کردند
خانه ها را [illegible] نهب و تاراج رو نهادند و بعد از آنکه رایات اعلام نصرت اعلام از آب
فرات عبور نموده [illegible] توجه [illegible] حاکم آنجا [illegible] بدرگاه [illegible]
[illegible] عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته [illegible] بر رعایا و مساکین [illegible]
آنگاه صاحبقران کامکار [illegible] شکار [illegible] امرا و لشکریان [illegible]
در سرچشمه [illegible] ایلچی [illegible] رسیده [illegible] اصناف حیوانات [illegible] رسیده
هر نوع جانوری [illegible] بدست میگرفت [illegible] و از آنجا موکب همایون [illegible]
هوای [illegible] آن بلده [illegible] لوای نصرت [illegible] افراشت و چون [illegible]
[illegible] حاکم ماردین سلطان عیسی [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
پیش [illegible] اعلام [illegible] ماردین برافراشت و بعد از وصول [illegible]
برون شهر را سوخته و خراب ساخته [illegible] آن حصار [illegible]
[illegible] فرا رسید و اهالی [illegible] کلید قلعه آورده [illegible]

و در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر حضرت جهانگیر از اندیشه مخالفت
اهالی آن حصار فراغت یافت بیان این سخن آنکه حصار النجق محکم‌ترین قلاع ایران و توران
و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ بشر میسر نیست بنابر آن صاحبقران
کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آنجا
نهایت پذیرفت فتح میسر گردد و امرای میرزا میرانشاه شیخ محمد [illegible] و ارکان دولت میرزا شاهرخ
امیر فیروزشاه در ظاهر آن حصار استوار نشسته بمحاصره پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که گوشت
کشته و پوست حیوانات را میخوردند و ستر رمق میساختند و از آلام انواع اسقام [illegible] یافتند بنابر آن
معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار بپایان آمدند و امرا کوتوال قلعه النجق سید محمد
[illegible] را بند کرده بدرگاه دین پناه فرستادند و بعد از چند روز [illegible] قهر [illegible] جهانگیر بقتلش
حکم فرمود و کوتوالی آن قلعه را [illegible] محمد [illegible] بموجب [illegible] خاطر [illegible] فراغت حاصل شد
ذکر فتح دارالسلام و قتل [illegible] در آن ایام [illegible]
صاحب قران ظفر قرین بعد کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که امیرزاده رستم و سلطان محمود خان
و امیر سلیمان شاه و امیر [illegible] و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و توکل قرقرا و توکل برلاس
با جمعی کثیر از امرای طوایف [illegible] روی توجه ببغداد آوردند و [illegible]
طرف قبله دارالسلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن
مملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه ظفرشعار
ثبات قدم نمودند و در دروازه‌ها بسته [illegible] سلطان احمد [illegible]
داده است که اگر امیر تیمور گورکان [illegible] آید شهر تسلیم [illegible] دارالسلام
بر روی [illegible] و امرا [illegible] فتح [illegible] کرده در [illegible]
باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه گردون حشم
عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسر [illegible] و بیک [illegible] اردوی فلک
احتشام از آب گذشتند و از دروازه [illegible] دارالسلام فرود آمده بمقابل [illegible]
[illegible] سدرة المنتهی [illegible]
و در [illegible] سایه [illegible] سرطان [illegible] بود و از غایت حرارت
هوا [illegible] مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو
گرفتند و آغاز جنگ کردند و [illegible] جنگ [illegible] روی بکار [illegible] آوردند
و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال و اشتغال ابطال رجال بمحاصره و قتال [illegible]
از [illegible] خواجه علاءالدین مسعود سمنانی [illegible]
از [illegible] و در آن ایام فتح [illegible] از جهان [illegible]

چنان نیزه شسته غذایی دار میکوشیدند و بعد معدودی در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و
کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را یقین معلوم نبود که پادشاه خود بطلب بغداد رسیده است
شخصی که آنحضرت را می‌شناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبر بتحقیق بیاورد و آن قاصد چون
ببارگاه جهان پناه درآمد و بواسطه سخن شیخ را بعرض رسانیده و حضرت را دیده بازگردید و آنچه
دیده بود گفته با وی درمیان نهاد و فرج از روی عناد قاصد را بکذب متهم داشت و در مقام
مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود و چون مدت محاصره بچهل روز کشید و در شهر بلای قحط و غلا شیوع
یافت و مردم از فرج بلکه از شدت گرما گریزان گشته خود را از باره در آب انداختند و چون لهیب آفتاب بنهایت
و بلوغ و فرج بعد از شدت میرسید در روز یکشنبه بیست و نهم ذی قعده سنه ... که بغدادیان در حرارت
آفتاب تاب ایستادن نیاوردند و برج و باره را خالی گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها بسته کرده
بجای خود برافراشته سپاه ظفر پناه روی بشهر آورده نردبانها بر دیوارها نهادند و طنابها بر کنگرها
انداخته چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس امیر شیخ نور الدین بتفصیل برآمده رایت نصرت
آیت برافراشت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر زبر برج برآمدند از آواز نقاره و نفیر
و افغان سوران و کره نای زمین چون آسمان از جای برخاست و لشکریان رخنها در دیوار
انداخته از اطراف و جوانب در بغداد ریختند صورت فزع اکبر و نمودار رستخیز محشر در بغداد پیدا
گشت و از هر طرف کرمان را اندیشه ... راه خلاص و نجات را مسدود یافتند
زیرا که جنود ظفرورود تمامی محال دخول و خروج را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم بتوکل فلی
الی فرج من سبیل از شط و علاج برآمده و بسیاری از باد پایان خاکسار را از خوف شمشیر آبدار
خود را در آب انداخته لوازم ارزوها بیستان جانستان گوشت چون را طعمه نهنگان دجله ساختند
و فرج در آن سنت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت
پناه کنار کنار آب رفته بتوک پیکان آتشبار و بازار آن کارش برآوردند تا ارزوی اصطرار خود را
در دجله افکنده و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و جماعتی از ایشان با لشکر نصرت نشان و بسیاری
از امرا و اعیان در وقت محاصره رخصتی بیاد بغداد داده بودند جهت قتل عامی شهر فرمان
داد و سریع مطلع نفاذ یافت که هر امیری از تومانات سری چند آورد و سپاه کینه توز سر بخط فرمان
صاحب قران عالیجاه نهاده که اجتهاد بدست افتاده بر میان بستند و بمعونت این معرا هم
عمل نمودند از شاه یک اشارت و از ایشان دویدن سرها و دستها را پای اهتمام در طلب
نهادند و کلال اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروخت و در آن گیرو دار منصب مرد و زن و حقیر
و فقیر بی تفاوت میفروخت چنانکه ناظم گوید بسوخت آتش عشق تو جا تر و خشک
چنین بود و بود انده بر نوار آتش از سادات و علما و صلحا هر کس توانست خود را بدرگاه
خلایق پناه رسانیده سالم ماندند و عاطفت پادشاهانه الکافت را ماکول و ملبوس عنایت

کرده

کرده پناهی رسانید و چون کار ساکنان دار السلام از هم بگذشت تمامی عمارات و مساکن ویران
شده با خاک راه یکسان گشت مگر مساجد و مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود و کسی در تخریب
و انهدام آنها سعی ننمود و معمور ماند انا من هذه الا لخ مکلوا قبل یوم الیقه در شان بغداد و بیان
لطوف انجامید و باد بی نیازی برآن دیار وزید و منقطان تحولی والملک الوارث والفنی لطهور
رسانید و ذلک تقدیر العزیز العلیم الملک عبد الواحد القهار جان کار چنین حسنه تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از دار السلام بغداد بآذربایجان و شمهٔ از احوال وزرا و دیوانیان

چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای بغداد
از نتن جیفهٔ مردگان مانند نکهت انفاس خشکان بمشت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در
اوایل دی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای طریق بجسم دوده
عنادجی از کردان که راه میزدند حکم کرده و قریب سی نفر از ایشان را بر درختان بلوط مصلوب
ساختند و بعد از طی منازل و قطع مراحل در یلاق آق مشهد نزول اجلال فرموده و در آنجا
مخدوم سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند بزمرت
شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحب قران دوست نواز با همه فرمود واجب التعظیم لوازم
اعزاز و تکریم بتقدیم رسانید و هر روز در پایهٔ سریر سلطنت مصیر مجلس علم منعقد میگشت و در آن
محفل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا با موکب گیتی فروز
بر سو وصول برد و چون اندخته کوتک غازانی از فر نزول صاحب قرانی غیرت افزای برج
آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات خجسته ساعات گذرانید عزم و
سپردن به تبریز فرا رسید و در دو لختانه نزول فرمود و در آن اوان خواجه شرف الدین سمنانی
از هرات و خواجه سیف الدین توتی از سبزوار بدرگاه شاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه
علاء الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هر دو خواجه منصب وزارت مشرف گشتند
و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشانست بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزرای عظام تزویر
کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل در قید و حبس افتادند و مبلغ کلی
بر هر یک بتحصیل مراتب شده و محصلان جلال الاسلام را بمقدار تعذیب شکنجه کردند که بکلی شد
کارزوی بر خود زد اما چون کاری نبود و جان از زخم راه دو جسته تا التیام بپذیرفت و امیر تیمور
گورکان فرمود که سه در لشکر تازیک بوده دیگر در مهمات ملک و مال و حل و عقد نمایند و مهمات
خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس گرفتن تسلیم نمود بر دولت سرای سلطنت الیه قرار یافت و
خواجه اسمعیل بخوانی و فقر شام و ناموس را با سبب ... و هر روز بر در دولتخانه
میگذشت و بدریوزه از مردم چیزی میطلبید و آنچه از دوست میگرفت از وجه محصلان
حاصل می‌آمد و در آن اثنا صاحب قران کشورگشا از تبریز عازم بکجان گشت و در منزل

قرا توبه جواب اسپیس رانگشت **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از الجوان و قشلاق فرمودن**
در قراباغ اران و آمدن سلطان احمد جلایر بدارالسلام بغداد و فرار نمودن او بار دیگر بروم
امیر تیمور گورکان بعد از آنکه مدت یکماه در حدود الجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید
و از جانب گرجستان ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه صاحب قران رسید و الحق عزم
قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه بر رود نهضت نمود و در بیست و دوم ماه ربیع الآخر سنه اربع
و ثمانمایه هجری لوای کشورگشای سایه وصول بر آن دیار انداخته قبه بارگاه حشمت و اقتدار و شاهزادگان
کامکار باوج فلک دوار افراخته گشت و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که موجب آرامش
واجب الاذعان از سرحد هندوستان بمرافقت حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود
و چون به نیشابور رسیده جناب امارت مآبی دولت حیات مستعار اجل سپرده و شاهزاده در
حشمت آیین او را بجهت تکفین موده و در ... معتقد آورده حالا از او پیش گذشته است و در آن ایام حرم
گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین متاسف و از وصول میرزا محمد سلطان
شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درج سلطنت و اقبال مامور گردانید و ایشان
بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب اق قویلوق شرف تلاقی دریافتند و از جانبین طرح
نثار و نثار بتقدیم رسیده و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شد و چون میرزا محمد سلطان به پدر
بزرگوار سرافراز گشت چند نوبت زانو زده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بجهت ایشان
و صاحب قران دریا نوال آن قره العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده و بسیط بساط نشاط
انبساط فرموده و چند روز بعیش و طرب گذرانیده اصناف نوازش و انعام بجای میرزا محمد سلطان
بجای آورد و از آنجا که نفوذ امر ... فلک مجموع مزین ... بود ... و بعد از آن عزم
شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر خاطر مبارک بر نهری که اقتضا که از آثار شهریاران
نامدار یادگار مانده بود بنابر آن بر خاطر خطیر چنین خطور نمود که چنانچه از آثار پادشاهان گذشته
شاه و میگویم باید که بعد از ما سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه نمایند و از آب ارس جوی
نهری فرمان داد و به نواحی امرا و نوئینان قسمت فرموده بمدت یکماه جوی کنده شد
که ده فرسخ طول داشت و آنرا نهر برلاس موسوم گردانیدند و چندین قری و قصبات و باغات
و بساتین بسبب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر به امیر تیمور گورکان رسید که سلطان احمد
جلایر نوبت دیگر بجانب دارالسلام بغداد آمده و دست برد زده است و عمارت آن خطه را تاراج
بنابر آن صاحب قران کامران چند فوج از امرا و نوئینان نامزد و مامور فرموده اشارت
کرد که به حرمتی برایشان توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایت منقطع گردانند
و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت و پیر علی تاز از راه لرستان و
خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه بصوب بغداد روان

گشته

گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی بجانب دیگر از ولایت عراق عرب
آوردند و امیر رستم بن جهانشاه با فوجی از امرای جلادت پناه تاخت جزیره و اربیل شتاب
نهضت گردانید و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیک ناگاه ببغداد رسیده سلطان احمد اضطرار
سراسیمه شده کرجال چاره پوشیده نیافت و بزودی براهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق
خود سلطان طاهر در آن طرف آب بر اسبان بادرفتار سوار گشته بطرف حلب گریختند و امیر جهان
شاه ایشان را تعاقب نموده سلطان احمد جریده بجانب جزیره خالد ملک بیرون رفت و
امیر جهانشاه عنان بازکشیده و شاهزادگان و امرا به حله رسیدند از مخالفان هر کس یافتند
بغارت دادند و سرکشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و از آن مقام در اواخر به پایان رسیده در
اوایل بهار در حالی که در ... دارالسلام بغداد است بهم پیوسته عازم اردوی
اعظم گشتند **ذکر رسیدن رسالت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن نزد پادشاه صاحب قران**
در آن زمان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد شام و لوازم اهتمام بجای می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید
بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را بجنگ ساخت و
بشفاعت سلطان احمد از سر جریمه طهرتن گذشته باز بحکومت ارزنجان بوی داد اما زن و
فرزند او را با خود بجانب روم برد و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بجانب جنوب آمد امیر
طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرض کرد اما بر زبان آورد که ظاهرا قیصر از آن جسارت
نادم و پشیمان شده داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان باعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک
غایت حمیت ... باعث توجه بجانب روم بود و در مجلس گاهی ... فی الفور زبان الهام
بیان میگشود و خبر عزیمت آنحضرت در افواه روم شیوع یافت و بعضی از اصحاب مشفق بعبارات
لایق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابر آن یکی از ثقات را که آیات ... اثر
جهت آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ اران بآستان صاحب قران کامران رسیده
نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت وظیفه اطاعت مفهوم میگردید بعرض رسانیدند
آنحضرت فرمود که چون روم میان ... پیوسته با کفار جنگ میکند من با ایلچی ... توجه بآنجانب
نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و موجب شماتت اصحاب
کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف ترکمان که مشوش اوقات مسلمانان است و از خوف تیغ شاهی
نصرت نشان ... الیه بقیصر گرویده ... مناسب آنست که او را گرفته بما فرستد یا مقید ... جانب ...
یا از قلمرو خویش اخراج نماید تا میان ... یگانگی ... تبدیل یابد و بوقت توجه بعضی از
کفار بر تواتر و ... جهت ... احوال مجاهدان روم نماید و ایلچیان بقبول این سخن زبان گشوده
صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده و بعد فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر
بخشیده اجازت مراجعت فرموده و گفت من بر علانیه میگویم که درین زمستان هم الجا قشلاق خواهم

کرده اول بیاری بید و روم می شتابم اگر چه قرار گرفته بود که بجای او آمده بود اکنون ام و المراد وان
بپیشم تا بپستان بلند کرد گردن از آنچه قسم کند و ییلدرم بایزید چنانچه رسم رسالت صوب
ایلچیان کرده اند تا بوصول ایلدرم بایزید رسانند که اگر عن صمیم القلب خیال اتفاق داری باید که
مهم قرا یوسف چنانچه گفته ایم بعمل آوری و یکی از خواص خود را بدین جانب فرستی تا قواعد عهد
و پیمان تاکید یابد و شرار وخامت مخالفت و عناد بر صفحات احوال عباد و بلاد نتابد و التوفیق من الله
المجید الحمید و منه الاعانة و التایید ذکر توجه صاحب قران عالی گهر بجانب دار الملک قیصر
سلاطین سایه پرور روزگارند که دشوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد
کارشان چنین فتح کشور مخالف گر بود چون کوه خارا بکردد در دل ایشان مدارا بسان
کوکبی سوزش نتابند زمیدان دوریش کردن نتابند مدام اهتمام و تیر و تیغ کند تیشی
صید چون آهو و نخچیر نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود
انواع تعب اسفار مشقت آثار و تکرار مقاتله و پیکار که در آن چند سال متعاقب و متواتر عساکر
نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از نور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشیده و بلا
مقتضای رای امرای ملک آرای توکل بر تایید ملک ملک بخش علم سلطنت کرده متوجه مملکت روم
گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت موافقت لوای اقتدار در آن دیار برافراخت و
مقر را شکست داده و اسیر و دستگیر ساخت بیتی این مقال و توضیح این احوال آنکه چون در سنه ثلث
سنه اربع و ثمانمایه نزدیک بپایان رسید و انجاد و ازهیبت عالم را زایل شده آثار اقتدار سلطان اباز
گردید صاحب قران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس
شمه ازین معنی اظهار شده بود امرای کبار بحسب باطن بر این قضیه انکار کرده با هم گفتند که روم مملکت
در غایت وسعت و ایلدرم بایزید با چند و انبوه مستعد رزم و محاربت و مدت سه سالست که
یورش میکنیم و پای در میدان قتال نهاده و سعی میکنیم مصلحت آن نیست که تمامی ازین معنی عرض
رسانیم و حضرت صاحبقران ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین الملک را که او
بواسطه کیاست و سخندانی در مجلس حضرت صاحبقرانی راه سخن داشت بر آن آوردند که بهنگام
عرض نماید که امرا در باب توجه روم تامل دارند و هیجان این یورش را مکروه می شمارند
چون شمس الدین این سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران پرسید که این اهل گجرا
از کجا میگوی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی الحال زانو زده
معروض داشت که این یورش را بخلاف رای امرا و اصحاب تقسیم اختیار میکنیم و بعنایت الهی
و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحب
قران دانشور جهت رفع و دفع این خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبدالله لسان را که منجم
افاضل و حکمای دوران بود طلب فرموده بمبالغه تمام از تقضای اوضاع کواکب استفسار فرموده

وجناب مولوی جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط رعی داشته
طالع دولت روز افزون در غایت قوتست و اختر شوکت و خصم در نهایت ضعف و چون در ان
اوان آن ذوذوابه در برج حمل طلوع نموده بود مولانا عبدالله کتابی از مولفات محی الدین المغربی
بمجلس همایون آورد و نقل ظاهر ساخت که ظهور ذوذوابه در برج حمل دلیل است بر آنکه لشکری از
جانب مشرق بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اعلی اطمینان
تام یافته متوجه پایه شکور گشت میان ابیات ترک قلیچ چم بجوزیزا روی و تاراج روم
بچیند و در جنبش آمد جهان فلکسای بر کلاه مهان و چون هوای منکول از قزل ایون
رشک روضه رضوان شد بوصول رسید که درین حدود حصاریست موسوم بترتوم و قرب
ولایت نوازاکر حیان بی ایمان در آن توطن دارند و قرار واجب الاذعان نفاذ یافت
عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر الحصار آوردند و مدت یج روز بمحاصره و محاربه پرداخت و در
ششم روز فتح و نصرت چهره نمود و منزل کان از قرب شمشیر آبدار غازیان با آتش دوزخ پیوسته
با خاک راه یکسان گشت و بعد از آن حاکم ترتوم پناه بدرگاه عالم پناه آورد عفو پادشاهانه
او را ایمان ارزانی بخشیده و صاحب قران کشورستان از انجا باو یکرفته جوانین و اغایان و
شاهزادگان حرم و سال را بجانب سلطانیه بازگردانیدند و از او بیک منزلت همایون اتفاق افتاد
صحرای ارز روم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم شد و شاهزادگان و نوئینان که بواقی وجب
شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحب قران کشورستان گنبد همت
ترتقلو کاخ امرخت و آن قلعه ایست در هفت فرسنگی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت
آن دیده فلک حیران و امیر زاده محمد سلطان تسخیر آن حصار گشته با طایفه از امرا و بهادران
و فوجی از سپاه نصرت شان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دو از ده روز امتداد یافت و
الافواه الامر بیران پیشه بکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن
حصین از زوی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای در
رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط در آورده کوتوالی آن قلعه را بطهرتن
ارزانی داشت و ما حجه علم کرده از آنجا در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت
سیواس انداخت بایزید چنانچه گذشت رسم رسالت نزد ایلدرم بایزید فرستاده بود باجمعی
از ایلچیان قیصر باز آمده و فرستادگان بوسیله امرای عالیشان قوشبالیوس در یافته چند جانور
شکاری و ده اسب پیشکش گذرانیدند و سخنانی که موافق مدعای صاحبقران کشورگیر
بود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع این پیغام متغیر گشت و بلاکات را در کرده فرمود
که چون سعادت مساعدت نماید نصیحت نیکخواهان کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید هر آینه
میگوید بهر نفس طریق مطلوبی می پوید اگر قرا یوسف را می فرستاد و قلعه کماخ را بگاشتگان

می‌دیدند و آن مملکت بسلامت میماند الحمد لله والمنة که قلعه گشای تصرف بندگان این آستان
در آن که الکون او را انکوریه گویند چون سپهر تیزتک مردانه‌های ثبات استوار دارد * من الله رسیدیم بهمدان

ذکر نهضت صاحب قران ظفر قرین بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تهیهٔ لشکر

صاحب قران هفت کشور در صحرای سیواس جشن دیده و فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی
داشت آنگاه قلعه یارک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه بر افراشت و بعد از وصول ارتفاع
آن بلده فرموده سپاه نصرت پناه در آن بر داشتن ذخیره و اشارت نمود و از آنجا بسه منزل بطرف انکوریه
رفته روز چهارم از آنجا قره شهر معسکر نصرت پیکر گشت و در آن مرحله خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید
موفور گردیده و لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که لشکریان بجانب دشمن التفات ننموده
در موضع بموره فرود آمدند و طلیعه و نزلی داشته گرد اردو خندق کنند و شیر و مقدم مستحکم و استوار
گردانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا در حرکت آمده چون سایه وصول بر انکوریه انداخت الجای
یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود تعلق داشت برج و باره مضبوط ساخت و دروازه‌ها را فرو بسته
ابواب عناد بگشاد و بهادران موکب ظفرشعار روی جلادت بحصار آوردند و در اقامت آن در انداختن نقب
کردند و در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل کرده و بنابر اشارت
علیه سپاه نصرت پناه دست از جنگ انکوریه باز داشته یک اسب تاختن پیش رفته و آب
را از عقب که داشته بیور فرود آمدند و در آن شب سپاه منصور از هجوم لشکر روم دغدغه تمام داشتند
و از وقت جولان جیش جیش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک روی روز نقش خیالات عجیب
بر لوح خاطر نگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و علی الاتصال
ایشان معروف نصرت او جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سه سال باز لاینقطع در سفر بودند و
با دشمنان قوی دست در کر و فر و شهر و کشور میگشودند و صاحبقران سعادت انتما چون شب را
بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری عز اسمه یاری طلبید و در وقت تباشیر صبح صادق که رایت
که رایت زنگاری آفتاب مشرقی انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید میان بر مقصد بر بود
جست بسته و بر باره کوه پیکر نشسته تهیهٔ جنگ و برزوری اثر مشغول شد و دلاوران جوشن پوش
و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج چون دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از انبوه سپاه
دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان گرد و غبار آیینه آفتاب تیره گشت لشکر نصرت شعار سپاه
ظفرشعار از صولت امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمان
شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوقا و سونجک بهادر و دولتیمور مواد اقتضای جنگ بالا گرفت
پذیرفت و تقبیل ایشان امیرزاده سلطان حسین و شیخ سلطان تواجی و موسی و توکل و برلاس لشکری
بیروزی آثار علم شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه بدرجه مهر و ماه رسید و بنیروی شجاعت امیر
شیخ نورالدین و امیر برندق و امیر علی سلطان قوچین و مبشر بهادر و امیر طغرتمر و حاجی عبدالله

و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و امیر عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم والی شروان الجانب را نرم
گشت بجنبید و تقبیل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان و توکل برلاس و پیر علی
سلدوز بود و ماچکه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع فرموده
و جمعی کثیر از عالم پیچان جنگ جوی دلاور دلیران بنایه حیثیت همایون فال استقلال حفظ
نموده آراسته قلب مجیب ترتیب * زنبیرخ عنانان رستم رکیب * در پیش قول امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش شاهزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک
و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از اهل یتور قرار گرفتند و امیر تیمور گورکان چهل قشون از آن
در پیش خویش باز داشت که در هر طرف بکومک احتیاج افتد فوجی از پیوند او آنجا فرستند و
چند زنجیر فیل شکوه مند جستون مانند که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود بکهیم آراسته و با اسلحه
و اسباب رزم شکل ساخته در بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ انداز آن به سباق تیر قضا
هرگز خطا نشدی معد و مهیا گشتند و مقدم بر جنود ظفر ورود بایستادند العقه بقلبه مبارزان عقبه علیه
بترتیب و آیینی صورت بست که پیکر ظفر از آن و شیفته بر جسم اعلام ایشان شده و توسن سپهر
به الکام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت * سپاهی بیاراست صاحبقران * که لرزید
از هیبتش آسمان * سراسر کله دار و شمشیر زن * یکایک دل رزم خواه و جدل تهمتن * زره در بر همن گرد
آهن قبا * در آهن نهان گشته سر تا بپا * و از آن جانب ایلدرم بایزید نیز ترتیب و آراستن سپاه
قیام نموده در میمنه بیرلاس صربی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن باز داشت
و ایشان بمجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش اسلمان چلبی با جمعی کثیر
از رؤسای رومیان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفت و سه پسر دیگرش موسی
چلبی و عیسی چلبی و مصطفی چلبی را در عقب قول جای داد و محمد چلبی که ارشد اولادش و کرگجی
مشهور شده با سایر امرای مشهور مثل یالقوج پاشا و علی و عیسی بیگ پادشاه و تمورتاش پادشاه
و فیروز پادشاه و عیسی پادشاه و حسن پادشاه و خلیل پادشاه و مراد پادشاه و خلیل بیگ یعقوب
پادشاه و یوسف پادشاه و تکری برمش پادشاه و محمدی و میتیل و غیر آن با ارتفاع پروال
در موضع مناسب قرار گرفتند * دو لشکر بگویم ز آهن دو کوه * میدوران همه در ستیز و شکوه
میان دو دیوار آهن قبا * یکی کوه آمد ز شهر قضا * در برابر یکدیگر آن دو سپاه صف آرای گشته

ذکر کارزار امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر روم بموجب تقدیر [illegible]

صباح روز جمعه نهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانمایه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه پر خشم و کین
در برابر هم رسیده و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمده خروش کوس و نفیر
باوج فلک اثیر رسانیدند صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز
آغاز نهاده و سر تیر در حین مشتاقی افکنده رخت روی بیش آورد و شگاف پهلوی پهلوانان

نایره کشیده و زبان طعن دراز کرده و شمشیر تیغ آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز
گران سنگ سر گردنکشان را درهم ساخت • جا جا شمشیر برنده فوق • زمین ابلق پای خون کرده
سیاه خون کرده از تارک ابلق روپوش • برآورده سر همچو تاج خروس • خیال الحق کو بال بر مرغ جنگ
که گویی ابابیل میر جنگ • و در آن روز سخت میرزا ابابکر یکران مسابقت در میدان مبارزت
رانده و از قبیل برانغار سپاه نصرت شعار بر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان تیز خدنگ
اساس ناموس اسلان چلبی را چون آبگینه حلبی از زخم سنگ درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر
قراعثمان بر تیز آنجانب حمله کرده و دست چپ رومیان را برهم زدند و محمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود
و بکر شیخی انتظار یافته بود در آن کوه که ستیزه آویز بسیار اظهار نموده و چون دانست که مقاومت با سپاه
منصور متعذر است پشت بر میدان کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان با کوکب
عزمان صاحبقران کشورستان مدد جوانغار شتافته برق تیغ جهان سوز شعله بر فرق برانغار دشمنان
تافت و برلاس اوزبکی در برابر شاهزاده دست باستمال الکت برده چند نوبت از یمین و جانب
کروفر بوقوع انجامید • یکی تند دریای بوران زموج • رسانیده آسیب طوفان باوج • کمی از آتشی
رومیان گشت تیز • ببوق برکرد و دود ستیز • از آن آلام آثار ضعف در جانب رومیان عیان
گشته و صاحبقران گیتی ستان تمامی امرای سپاه نصرت نشان را اشارت نمود تا بیک بار جنگ
پیش بردند و شاهزادگان و امرا حمله کرده از یمین و جانب • دو لشکر بیکدیگر آویختند
زگیتی قیامت برانگیختند • سحاب تیغ از بس که باران خون افشاند کره و فضای معرکه جا جا
فرو لاله زار و گلستان جنان و جند اثر افروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا برسوخت
شان آتش کین برافروخته • بر مرغ را در هوا سوخته • و در آن حین امیرزاده رستم شاه
محمد سلطان شش فوشون از رومیان را که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمده
و ایلدرم بایزید با سپاه قول بر شاهزاده حمله کرده و او را پایان رانده خود در آن بلندی بایستاد
و لشکر روم را بنظر احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و مضطر یافت و حیرت بر وی مستولی
گشته باده دیگر سواره و پیاده بسیار بر وی مجتمع گشتند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن
بلندی دید و باتفاق امیرزاده شاهرخ و میرزا ابراهیم شاه و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان
شاه مدد آنجانب تاختند و گرد آن پشته را احاطه کرده قیصر تا آفرو ز پای تجلد و ثبات
بیفشرد و بهنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته بر ترک
ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل روان از آن بالا رو بنشیب نهاد و سپاه منصور که
وارد شده و دست بر تیز دکان برده شبیه کرده • شتابان پیکان الماس گون • بدریا ربیع خون
سیلاب خون • و قیصر ساران باد صرصر از آن دریای قلزم خونخوار خود را بکنار کشیده ببر خصم جو
ما تر مسافت می بود سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بکلانی ایلدرم بایزید اسب برانگیخته

بوی رسید و او را گرفته در وقت نماز بارگاه پادشاه مظفر لوا آورد • رسانیدش بهنگام کیانی کمان
بارگاه و صاحبقران زمان • در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است که چون حضرت صاحبقران
منصور شنید که قیصر را دست بسته پیش حاضر کرده اند و اورا دست گشاده بتعظیم
و احترام تمام در آورند و در مقام لایق نشانند اما حضرت مخدومی ابوی مرحومی دررو و قدوة الصفا
از والد بزرگوار خویش سید جلال الدین شاه نقل نموده اند که سیدی احمد ترخان که در آن شب یکی از خاص
مجلس صاحبقران بود گفت که ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه جهان پناه در آوردند و آن حضرت
قیصر را سخنان درشت گفت و آنگاه اشارت کرد تا دست او را گشاده در موضع مناسب نشانند
و باتفاق امیرزادگان امیر تیمور گورکان در آن محل بزبان عتاب قیصر را گفت که هر چند ظهور خیر
و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار است و خالق بشر است اما در عالم اسباب این همه محنت که
بتو رسید سبب خود بودی که اگر در قبول چونیانی که از تو التماس کردیم مضایقه نمیکردی هر آینه
الحاصل طریق موافقت مرعی می بود و بواسطه جمهور موکب منصور گرد ملال بر ساحت احوال
سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک محکم است که اگر قضیه بر عکس واقع میشد
و ترا ظفر و نصرت دست میداد از آثار سخط و غضب تو جز امور ناملایم در باره من و لشکریان تو
می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نکویی نخواهم اندیشید هیچ
باک مدار و وعده های دلنواز داده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف گشته زبان بدعا و ثنا برگشاد
و امیر تیمور گورکان از راه مرحمت شامل حال قیصر روم گردانیده خلعت پادشاهانه در قامت قیصر
او پوشانید و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن الطاف و
اشفاق مشاهده کرد بود موسی در دشت که فرزندان موسی و مصطفی در حرب که با من بوده اند اگر
ما زنده اند بتفحص حال ایشان مشغول نمایند و هر کدام را زنده یابند بمن رسانند در ساعت توجیهات
موجب فرمان صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روز موسی را گرفته بآستان
اقبال آشیان و مکارم اخلاص حضرت صاحبقران خلعت فاخر در قیصر زاده پوشانیده نزد پدرش
فرستاد و در آن ایام نزدیک بارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهت قیصر برافراشته بود
و جمعی بر پاسبانی و بایزید نگاهبانی محافظت قیام نمود و صاحبقران از الطاف و اشفاق نسبت بقیصر
هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و لحظه فلحظه لطف مجدد در باره پادشاه روم تقدیم میرسانید

ذکر [illegible] احوال [illegible] روم و [illegible] قیصر و امیرزاده محمد سلطان [illegible]

چون امیر تیمور گورکان از شکست سپاه و هجوم جنود روم فراغت یافت بفتح و نصرت [illegible] کشته در دروازه
انگوریه نزول اجلال فرمود یعقوب کوتوال کلید قلعه انگوریه بآستان جهان آورد و مال امان را
از آن بلده گرفته و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر سونجک بهادر برسیاکر در آن زمان

بخت گاه قیام نموده بودند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیر
زاده محمد سلطان با بسیاری از لشکر تا کنار اسرلقه تاخت کرده و ایشان حکم شد که سلطان محمود خان و
امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغای بوقا و سید خواجه و پیر علی سلدوز
حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عادلیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد
گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار اسرلقه تاخت کرده
و بسیار کالا [illegible] امسلمان چلبی را که با بخار گریخته بودند و غلبه [illegible] فرار داده [illegible]
تا از آب [illegible] گذشته با سرلقه رفت و کوچش اسیر شد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم
نامحصور مراجعت کرده در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن زمان دو دختر قیصر و دختر سلطان
احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتادند و سلطان
احمد جلایر چنانچه سابقا مذکور شد ببغداد رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع رایات ظفر [illegible]
[illegible] از [illegible] اطراف [illegible] القصه چون امیر شیخ نورالدین از ضبط اموال [illegible]
و تاراج آن بلده فراغت یافت فرزندان ایلدرم بایزید [illegible] و دو دختر [illegible]
با دو دخترش با دو [illegible] همایون آورده و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود
خان در [illegible] وفات یافته امیر تیمور گورکان از شنیدن خبر آن تعزیت زبان بکلمه استرجاع
گشاد و از برای ترویح روح [illegible] بفقرا و مساکین داده [illegible]
[illegible] کوچ فرموده و صحرای سوری حصار را از فر نزول همایون [illegible]
ساخت و در آن ایام امیرزاده جلیل سلطان [illegible] بطرف ترکستان ارسال داشت
و چون امیر آقبوقا در هرات وفات یافته امیر مضراب [illegible] را بجای او در آن [illegible]
[illegible] رایات آفتاب [illegible] از سوری حصار در [illegible] پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنابر آنکه
آن بلده بعذوبت ما و لطافت هوا رشک افزای فردوس اعلی بود مدتی یکماه مضرب
سرادقات دولت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنغوزلیغ فرموده از کوتاهیه نهضت [illegible]
و چون [illegible] رسید روز بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید
و ایلدرم بایزید را منظور نظر مرحمت گردانیده [illegible] آن صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند
[illegible] حضرت صاحبقرانی [illegible] ارغوانی گرم گشت [illegible]
فرموده و از آنجا [illegible] تفویض مملکت روم بود و پس از آنکه خاطر خطیر [illegible]
پرداخت [illegible] انجام مهام مملکت [illegible] مولانا [illegible] الدین محمد ولد شیخ
شمس الدین محمد [illegible] را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد [illegible]
که خطبه و سکه در آن دیار باسم و لقب همایون آرایش یابد [illegible]
[illegible] لوای کشورگشای [illegible] از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم

خواهد شد و معاودت از آن حال [illegible] ملک حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه
عالمپناه رسید و [illegible] بسیار گذرانیده و جز اطاعت [illegible]
صاحبقران [illegible] او را خلعت بخشیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون
در تنغوزلیغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب [illegible]
خطیر وزارت رجوع کرده بود از پیش پسر قیصر امسلمان چلبی برسم رسالت آمد و تبرکات لایقه و تحف
رایقه پیشکش کرد و گفت که اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریده قیصرزاده کشد قدم از سر
ساخته بخدمت میشتابد امیر تیمور گورکان شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت که
امسلمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون [illegible] که گفته اند بزرگان
که از گذشته مگویید [illegible] باید شتافت تا غبار مخالفت از آیینه موافقت [illegible]
[illegible] شیخ رمضان کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رجعت [illegible]
و چون [illegible] آغاز [illegible] سردی کرد و لشکر دست بغارت باغ و بستان بر آورد صاحب
قران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال نموده و قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد
که رایت ظفر آیت بجانب دست راست بر افرازد و هر کس را که سر خلاف داشته باشد [illegible]
براندازد و در [illegible] قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بدان طرف رفت و یورت
قشلاق امیرزاده شاهرخ که در [illegible] بود در ولایت کرمیان [illegible] مقرر شد و [illegible] اعلام نصرت
اعلام از تنغوزلیغ در حرکت آمده بعد از قطع منازل [illegible] را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه
گردون روشن ساخت و [illegible] محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی
حاکم [illegible] که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بجای اعتذار [illegible] آمده میرزا
شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شده او را در لباس گناهکاران سر برهنه بپای تخت صاحب
قران آوردند و التماس عفو کرد و امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت
بر سر حاکم [illegible] بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نموده و
دختر او را نامزد میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه فرموده و در آن زمستان که [illegible]
[illegible] که در کنار دریا [illegible] بغایت حصین و سه طرف آن
با دریا اتصال دارد و بجانب خشکی [illegible] و آن قلعه را ازمیر
خوانند و [illegible] و بمسافت یک [illegible] از آن حصار دو قلعه دیگر است بر
سر کوهی و مسکن مسلمانان است و [illegible] و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم
نیران قتال اشتعال دارد و [illegible] ازمیر گبران اهتمام بسیار است تا غایت
هیچکس از سلاطین اسلام بر آن دست نیافته است و چون بر ضمیر صاحبقران موید منصور
[illegible] حال آن قلعه افتاد [illegible] در حرکت آمده بدانجا شتافت و در [illegible]

از تیغ تیز آن [illegible] ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را با زمین هموار کرد و غایت [illegible]
و ایام محاصره آن از این مقوله در طومار مسطور است نوشته می‌شود ● از تیر پرتاب گشت از تیر
هموار شد جهان یکسر ● و آن قلعه که هیچ شاه نگشاد ● بر کنگره‌اش کمند تسخیر ● در جنگ بیست
سالی جیقر ● نشاید بر آن غبار تقصیر ● بگرفتش و کندش ز بنیاد ● زین شد همه عرصه جهان تسخیر
انبیت کمال کامکاری ● بازوی قوی و حسن تدبیر ● و چون صاحبقران کشورگیر از مهمات آن [illegible]
گران و جهت یافت تقویت از [illegible] مسلمانان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را
اسلحه بسیار و آلات داده و استظهار بخشید تا اگر کفار فرنگ [illegible] و جنگ متوجه ایشان گردند
در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان [illegible] دیگر از نزد [illegible]
زاده اسلطان جلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسبان راهوار و جانوران شکاری
و اقمشه نفیسه و النقود نامعدود همراه آورده به پیشکه امرای ملک آرای و وزرای عظام و [illegible]
صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص و دولت‌خواهی سلطان جلبی را بشرف [illegible]
و منظور نظر عنایت و عاطفت گشته فرمان همایون شرف نفاذ یافت که حکومت ولایت [illegible]
و توابع و مضافات مخصوص بیقیرزاده باشد و در این باب یرلیغ جهان مطاع آفتاب ارتفاع نیز
بالتمغای همایون رسید و شیخ رمضان بخلع و انعام فاخره و اسب [illegible] سرافراز شده
رخصت انصراف یافت و هم در آن ایام از پیش امیر دیگر [illegible] عیسی جلبی رسولی قطب الدین نام
را بپای‌بوس صاحبقران آفتاب احتشام فرستاده و او نیز نوازش یافته بازگردید انگاه آن
حضرت پناه از [illegible] مراجعت کرده سایه التفات بر حصار الغ یرلیغ انداخت و در اثنای جنگ و
جدال تیری بر سینه امیر جلال الاسلام رسیده و شهید گردید و [illegible] آن قلعه مسخر گشته و تمامی
مردان آنجا بقتل رسیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ یرلیغ [illegible] راه
یکسان گشته و بعد از آن بلده اگری [illegible] نیز [illegible] توجه صاحبقران [illegible] مفتوح
گشته حکم سایر قلاع آن حدود گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان [illegible] بخدمت
صاحبقران رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی طاری شده است و از این جهت [illegible]
[illegible] بر جناح استعجال باردوی میرزا محمد سلطان فرستاد و [illegible]
[illegible] تا کماهی حال را کما ینبغی باز نماید و موکب جهان‌گشای از [illegible] بطرف آقشهر
در حرکت آمد و در خلال آن احوال [illegible] ایلدرم بایزید در روز چهارشنبه چهاردهم شعبان سنه
خمس و ثمانمایه در آقشهر بمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه
این خبر شنیده و بغایت محزون و متالم گشت و مقارن آن حال دانه خواجه از پیش شاهزاده
محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داده و مفید نیفتاده و علت
[illegible] شده و مرض [illegible] و بس از این جهت خاطر همایون اشرف اعلی نهضت ارزانی

پذیرفته

پذیرفته دانه خواجه را دواسبه بازگردانید که تا رسیدن موکب [illegible] از آن جانب [illegible]
و پادشاه جهانبخش بنفس نفیس بآقشهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجویی
نموده و جامه‌ها پوشانیده و بپسرش موسی جلبی کمر خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند [illegible] طلا
اختصاص داد و صد سر اسب با او بخشیده و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت فرموده و فرستاد
که جسد پدر خود را که در آقشهر امانت گذاشته بودند بآیین سلاطین برداشته برد
و در عمارتی که خاص از برای این معنی ساخته بود دفن کنند و موسی جلبی بر موجب فرموده بتقدیم
رسانیده و امیر تیمور گورکان [illegible] را در آقشهر گذاشته بر جناح تعجیل روی باردوی امیرزاده
محمد سلطان آورد و بعد از وصول [illegible] شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت
و از آن حال [illegible] بر ضمیر حضرت صاحبقران مستولی شده هم در آن روز جهاز را در محفه نهاده [illegible]
و کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هیژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه
مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب پرواز نموده و از وقوع این حادثه عظمی صاحبقران
سعادت اقتران عنان اصطبار از دست داده و لآلی آبدار از ابر دیده فرو بارید و فریاد
فغان امیر و وزیر و برنا و پیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید ● سرادق [illegible]
دم و یال ستوران را ببریدند ● و اقوام [illegible] مقتضای [illegible] و بتجهیز و تکفین شاهزاده [illegible]
[illegible] مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه بسته کرده حکم شد
که امیر الیاس خواجه با دویست سوار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برده در جوار مرقد [illegible]
پیغمبر علیه السلام [illegible] خاک سپارد و مدت عمر میرزا محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی
از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرمود که ● سلطان جهانبان محمد سلطان
بگذشت بهژدهم ز ماه شعبان ● چون نور [illegible] و گنج جمع تمام ● تاریخ وفات کرد دوست [illegible]

ذکر رسیدن [illegible] اقبال [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان [illegible]
رسید و سلطان فرج که ملک [illegible] لقب یافته بود [illegible] و [illegible] وقوف یافت [illegible]
دانست که در مخالفت صاحبقران [illegible] و از [illegible] بنابر آن ایلچیان را [illegible]
الطاف نوازش کرده باطلاق اتمش فرمان داد و [illegible] طلبیده و مراسم
تعظیم بتقدیم رسانیده از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه
بنام صاحبقران گردون غلام آراسته اتمش را با ده کس از غلامان خاص خویش [illegible]
[illegible] نام بجانب سده سنیه مقام روان ساخت و رسم پیشکش اموال و اجناس از نقود
و عقود و جواهر و [illegible] و اقمشه فاخر و شمشیرهای مصری و اسبان تازی ارسال داشت
و قبول نمود که بعد از آن باج و خراج بخزانه عامره رساند و اتمش با همراهان در نواحی آقشهر

بخدمت صاحب قران نصرت بهر رسیده زمین عبودیت ببوسیدند و تبرکات سلطان مصر را
گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود
که چون ملک ناصر در صورت ارزجر ترتیب پدر پیوسته رعایت حال او بر ذمه همت پادشاهانه
واجب و لازم میدانیم هرگاه چون بر جاده اخلاص ثابت باشند مهمات او را بنوعی بحصول رسانند
چنان خواهیم کرد که بدولت و اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حسین شریفش را و حامله
بکرنما و تیغها اقدام نماید و احمد و رسته را بانعام زر و کلاه و کمر اختصاص داده مصحوب ایشان
جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فارغ ساخت عزم
مراجعت از ملک روم جزم فرموده خاطر بر کوچانیدن قوم قرا تاتار قرار گرفته الویه ظفر علیه
بجانب یورتهای ایشان که آناسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و قرا تاتار رحوقی اند از
اتراک که هلاکوخان ایشان را از ترکستان بایران آورده بود و جهت ... بعضی ممالک
روم فرستاده و در آن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام بسیار داشتند
القصه چون رایت همایون پرتو سایه وصول بر حدود منزل قرا تاتار انداخت و دو کس
از کلانتران ایشان امیر ترک و ... بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند
و فرمان شد که ... ماوراء النهر مامور گشته طوغاوکرتا زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان
داد که ایشان را کوچ کوچ و جوق جوق ساخته بر امرای تومانات قسمت نمود با تمامی
گله و رمه کوچ کرده روان شدند و بیرغ جهان مطاع عالم مطیع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان
گوسفند و چهارپای نخرد و تا یکبار فروشند و آنقدر ... انگاه صاحبقران اگر کسی ستاند
مثال یکران بجانب عراق ... و از آنجا اعلام واجب الاتباع سلطانیه ارسال
رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و خانزاده که والده شاهزاده
سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار با خدم و حشم ... یونالی
را تمام باستقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت
و مراسم حضرت امیر قرا عثمان را بعنوان نوازش سرافراز گردانیده رخصت نمود تا بولایت
خود رود و دیگران بر عزیمت ... موافقت نموده ... امیر طهرتن حاکم
انجا بود بلوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و پیشکش کشید و ... منزل دیگر همراهی کرده
بازگردید و در ارزنة الروم در ... سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده
ابراهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان بن شاهزاده جهانگیر و برادرش امیرزاده سعد
وقاص رسیدند و حضرت صاحب قرانی ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن
امیرزاده جهانگیر و برادرش جراحت واقعه امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات
بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید و حضرات عالیات در اردوی

موکب

موکب پیوسته آن واقعه هایله را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده خانم شنوانیدند و سرعلیا مانند
موی در شعله مضطرب گشته بروجی نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر توانستی
بر دوریش اشک گلگون می افشاندی و تمام آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده
برپای ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشتند و جهت ترویح روح شاهزاده سعید مهمات
کلام ملک علام و اطعام ایتام قیام و اقدام نمودند و بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافته
که مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را بمزید اعزاز و اکرام و انعام بنواخت
و جهت او از فضیلت ... هوش گرجستان را ... گردانیده عازم آن دیار گشت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ولایات بشاهزادگان

چون همای هوای کشورگشایی از مملکت روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان افکند و ملک
گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود هیبت دین و غیرت پادشاهی
باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم نموده بطرف منکول روان شد
و در اتولا ایوانی پسر اتیوقای گرجستانی با تبرکات لایقه ببارگاه عالیشاه رسید و مستجاب
کوستندیل برادر ملک گرگین ساحت آستان دولت آشیان را بقبل و ملثوم گردانیدند و همچنین
در هر منزلی سروران و حکام بخدمت می شتافتند و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه و عوارف
پادشاهانه اختصاص می یافتند و چون هوای سکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت حضرت
صاحبقرانی بر حال امیرزاده پیر محمد عمرشیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز بدو اختصاص یافت
و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق ... این خبر شنیده عازم
اردوی همایون گردید و در منزل خشار از اعمال ... واجب الاذعان بمیرزا
رستم رسید که حکومت اصفهان بتو ارزانی داشتیم آنرا ... و خود بوده
رفته قلعه ارمیان را ... عمارت بازآورد و هم در آن مرحله برادران با یکدیگر ملاقات نموده
هر یک روی بجای خویش آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال
فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دارالسلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب تا بواسط
و بصره و کردستان و دادوین و سایر قلاع آن حدود با امیرزاده ... میرزا ابابکر
عنایت فرمود و گفت که شاهزاده ... و معتمدان انجایی را ...
... گردانند و در ... عراق عرب رود و ... قرا یوسف که بر آن دیار مستولی شده بود
... ساخته در عمارت دارالسلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح ...
قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون در شهور ... خبر وصول موکب صاحبقرانی را ...
استماع فرمود هراس ... ایالت ... و احشام تراکمه
را جمع آورده در صحرای ... و سلطان احمد که در آن اوان مکررا بعراق آمده

آمده بود بجای پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آقا فیروز را که جد الملک سلطان طاهر بود بگرفت
و بدین جهت پسر از پدر متوهم شده و باتفاق امرای غلام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخشاه
که ایشان هم از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و لشکر از آب بگذشت و روز دیگر سلطان
احمد بر میمنه درین طرف آب در برابر پسر منزل کرد و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را
بکومک طلبید و قرا یوسف بپیوسته از آب عبور نمودند و با سلطان احمد حرب کرده او را بشکستند
و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اسب از جوی بجهاند ناگاه با جیبه و اسلحه در آب افتاده
شعلهٔ حیاتش فرو نشست و بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده و از وی
مفارقت کرده به بغداد رفت و قرا یوسف لشکر متعاقب به دار السلام کشیده از آنجا بعده را تحت
گردانید و سلطان در گوشه [illegible] شخصی قرا حسن او را بدید و بشناخت و در شب بر دوش گرفته
پنج فرسخ راه ببرد و آنگاه بحلی رسیدند که گاوی داشت و سلطان احمد بر آن سوار گشته بتکریت
رفت و سارق [illegible] که در آن دیار بود و حیل سراب و از نقد و اسلحه آنچه توانست چنگش
کرد و سلطان احمد مفلوک چند [illegible] کشیده از آنجا بطرف شام [illegible] نمود و در آن وقت روزی
چند در تصرف قرا یوسف ماند [illegible] چون میرزا ابابکر [illegible] رسیده و امیرزاده رستم [illegible] بموجب
فرمان واجب الاذعان [illegible] و شاهزاده [illegible] و قول ترتیب داده روی ببغداد آوردند
و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر [illegible] تلاقی فریقین دست داد و جنگی صعب اتفاق
افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته شد و او بطرف شام [illegible] آنگاه امیرزاده رستم [illegible]
رفت میرزا ابابکر ببغداد شتافت و [illegible] بعدل و داد و زراعت و عمارت [illegible] برداخت

ذکر توجه امیر تیمور کورکان بجانب کرجستان [illegible]

چون صاحبقران [illegible] بولایت کرجستان درآمد و امرای [illegible]
[illegible] و قصبات آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند و [illegible] رسید که در آن اراضی
بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب تند و [illegible]
[illegible] و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بارتفاع از آن در گذشته چنانکه
از بالای کوه اصلی بغیر [illegible] بر زبر آن کوه پاره نمیتوان
رفت و آن جبل بجز یک راه باریک [illegible] ندارد و [illegible] بواسطهٔ تنگی [illegible] جای نزول پیاده
[illegible] از کرجیان بی ایمان آنجا قلعه ساخته [illegible] نشسته اند
و کوتوالی [illegible] نام و ذخیره بسیار فراهم آورده اند چنانچه فتح آن حصار متعذر در طول
محاصره است امیر تیمور کورکان [illegible] تسخیر آن قلعه
که موسوم [illegible] انداخته [illegible] از آن [illegible] بغایت [illegible] گشته
زیراکه با لشکر بسیار اقامت نمودن در حوالی آن حصار متعذر بود و با سپاه اندک در میان

ولایت

ولایت یاغی آمدن متعذر بود توقف که ذخیرهٔ اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمیدید [illegible] روز جمعه چهارم
محرم سنه ست و ثمانمایه [illegible] علم نصرت شیم سایهٔ وصول بر ظاهر کرتین افکنده و عساکر ظفر قرین
آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان قطرات باران از ابر [illegible] باران
گشت و امیر شاهملک و دیگر امرا و مقربان بموجب فرمان صاحبقران کامران در مقابل آن
حصن حصین دو سه حصار [illegible] برافراختند تا اگر فتح از روی غلبه و قهر میسر نگردد جمعی از لشکریان
آنجا نشسته بر محاصره پردازند و چون یک هفته [illegible] و جدال بگذشت در شب جمعه
بیست و یکم ماه مذکور [illegible] نامی از قوم [illegible] که در کوه [illegible] بر آن یک
پاره که در جانب جنوب قلعه بود [illegible] شناخته [illegible] برای سنگ
پاره برد و بر نشانی گذشت و بازگشت و [illegible] را بر آن حال اطلاع نیفتاد و روز دیگر
سرگذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت [illegible] عرضه کرده رای قلعه گشای اشارت فرمود تا که
از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبها تعبیه کرده سری در یک طناب و سری در
دیگر نردبانی ساختند و حکم شد که [illegible] هر کس از لشکریان بر آن کوه بلند برآیند و [illegible]
را [illegible] تا جمعی از دلاوران بر آن جبل بالا روند و [illegible] نموده [illegible]
بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از
افق شرق رایت نور افشان برافراخت و کرجیان یکدل از خواب غفلت درآمدند
یکی از بهادران خراسانی که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز برآورده تکبیر گفت و
[illegible] تکبیر کشیده و چون کرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته وقوف یافتند
سراسیمه شده از روی [illegible] دست باستعمال آلات قتال بردند و از آن جانب امیر [illegible]
[illegible] سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و [illegible]
[illegible] و ایشان بموجب [illegible] نموده دود حیرت بکاخ دماغ کرجیان [illegible]
[illegible] که [illegible] این مردم [illegible] بالای آن کوه پاره متوجه ایشان
بودند [illegible] در غایت صعوبت [illegible]
الحق [illegible] و مجاهدان دین بر آن کفار [illegible] و قلعه را در حیز تسخیر کشیده
[illegible] کوتوال گرفتار گشت و با سایر [illegible] راه [illegible] پیش رفت و کلیساهای
ایشان ویران گشت و شعار [illegible] شریعت در آن دیار [illegible] و امیر تیمور گورکان
[illegible] را با سایر بهادران که بر آن کوه پاره بالا رفته بودند و غایت شجاعت و جلادت
بجای آورده منظور نظر انعام و احسان گردانید و کامران و سرافراز بجانب [illegible]
آمد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک را با دیگر امرای [illegible] برسم منقلای پیشتر فرستاده
ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود گردانیده صوامع و معابد

گرجیان را با خاک راه یکسان ساختند ملک گرگین چون آن حال را بر آن منوال دید دانست که اگر
موکب همایون بانجا نزول فرماید یک نفر از وی در امان نماند اعیان سخندان را با
تقدیم نامها و پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبید و جزیه و خراج
بر گردن گرفت حضرت امیر تیمور گورکان نخست از قبول این ملتمس ابا نموده و چون علمای اسلام بعرض
امرای دولت ابد فرجام رسانیده داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایت
ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحب قران امیر شیخ ابراهیم شیروانی را که در آن یورش
اقبال آستان ملازم موکب همایون بود ممنون گردانیده و فرمود که بجمعیت خاطر تو از سر ایام گرگین
در گذشتم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آن خبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز
باز آمده و هزار اشرفی که مشرف بنام و القاب همایون گشته بود فرستاد و هزار اسب تازی با بسی
از نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلور و قطعه لعل نوشین رنگ
آبدار بوزن هیجده مثقال برسم پیشکش آوردند و محترم و مقبول شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را
خلعت بخشیده رخصت انصراف یافته علم مراجعت برافراشت و چون از ارس عبور فرموده بود
ده منزل طی کرده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران توجه فرمود
ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال و در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت
و سرما بود و ابر چون کف کریمان سیم بار و کوهسار سیمگون شد خیال تعمیر بیلقان که شهری بود قدیم
و ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر بر زد و مهندسان و معماران طرح شهر را کشیدند
مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و حمامات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف
آن را طناب پیمودند و بر شاهزادگان و امرا و نوینان قسمت نمود و ایشان برسم اهتمام
مردی داشته لشکر را بعد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه خسرو همایون اتمام کاری که از دست
اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرصه یکسال دشوار برآید بمدت یکماه تمام شد و بهرام
برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مامور گشت و هم در آن ایام رای صواب نمای برآن اقتضا
کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد بموجب فرمان
آن بنده کرده و شاهزادگان و امرا و نوینان در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشتند
در اندک زمانی جویی که پنج فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و
در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک توران
و ایران جهت تهنیت فتح و تربیت شاهزاده مرحوم باردوی صاحب قران گیتی ستان
آمده بودند و هر روز در مجلس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علمای نحریر و
فضلای روشن ضمیر ازدیاد اضاءت می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات مرغوب
میگذشت و روزی سخن بفضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان

منجز

منجز شده امیر تیمور گورکان خواست که بجوه گفتار اختتام یابد بنابر آن از علما استفسار حالات ولایات
و کیفیت معاش حکام و دوره نظام فرموده و هر یک از آنچه نیک و خیر و شر مملکت بود
معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور گورکان بتدارک اختلال احوال سابقه اشتغال
نموده در رعایت رعایا و زیر دستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت و هم در آن اوقات
صاحب قران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی
بودند با جمعی از اهل درایت مصاحب ساخته هر دو تن از ایشان را بقطری از اقطار ممالک
محروسه فرستاد تا بتحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلومان از ظالمان بستانند و ستمکاران را
بالجزای ایشان رسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه
که در سمرقند بسر میبرد حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته روز جمعه جمادی الاولی
سنه شتافته بشرف پای بوس استسعاد یافت و حسب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایات
اوزکجان با توابع و لواحق برای و رویت او تفویض یابد و دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب
الدین قرمی که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و مقید گشت و دست الطاف
صاحب قران خجسته اوصاف بمحل اعتبار او را در نوشت تبیین این مقال آنکه در آن اوان که
رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحب قران مولانا قطب الدین را جهت استخلاص
اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعین فرموده بود و جناب مولوی عالی‌جناب شتافته بهانه
نثار و پیشکش مبلغ سیصد هزار دینار کپکی از رعایا و محترفان ستانده و مولانا صاعد که در آن اوان
از فارس آمده بود این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که شیخ درویش الکی الجناب را و شاخ
و مولانا را گرفته بشیراز برد و آن وجوه را تمامی از وی ستانده بصاحبان آن رسانند و نوکرش
ارغون که بامر وی متعلق نموده بود از خلق بیاویزد و شیخ درویش الکی حسب الحکم متوجه شیراز
گشت و چون بمقصد رسید نخست ارغون را بردار اعتبار کشید و در روز جمعه که گروه انبوه در مسجد
جامع شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر نشانده با مولانا حسین دو شاخ
چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر بر آمده شمه از عدل و احسان حضرت صاحب قران
بمسامع طوایف انام رسانید و بیت خواجه حافظ را اندک تغییری داده برین نهج خواند بیت
که اگر خواب شد این مملکت زشاه عراق که ز بزم و ... مولانا نشست و از آن فرات
و جوانب تلف و ما و نثار پادشاه عدالت آشنا بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور
نزدیک و دور متضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار
کپکی را بتوقف قضاة و امینان مملکت بی قصور و کسور بجهة خداوندان اموال رسانید و در آن باب
محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف
گردانید و میرزا پیر محمد عمر شیخ بند مولانا را برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه

بدین داد و چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت جهت قشلاق بتوابع اران نهضت فرمود و حکم
همایون نافذ شد که اکثر شاهزادگان و امرای ولایت رسم قوریلتای حاضر گشته تا مهم تفویض
ایالت تخت گاه هلاکو خان با میرزاده عمر ثبت پذیرد و در آن اثنا مهمان با سمع جلال
رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جیلانی که حسب الحکم والی فیروزکوه بود خیال تمرد و عصیان
نمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم
قیام نمایند اگر اسکندر شیخی را پرتو حق نور راه هدایت نماید تا بقدم خدم از ظلمات ضلالت
بیرون آید بجام جان او را آب حیات سیراب سازند و اگر در بیدای گمراهی سرگردان ماند
بپادگان آن حدود را جمع آورده بنیادش را براندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه
بموجب فرموده عمل نموده عازم آن ولایت گشتند و هم در آن اوقات عمده اولاد حضرت خیر البریه
سید برکه از جده آمده بود و از بخارا و ماوراء النهر خانزادگان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و
خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی و پیران شیخ الاسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد
الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک
جبال و دیلم و شهریاران گیلان تا آن غایت بسده سدره منزلت نیامده و بارسال تحف و هدایا
اکتفا نموده بودند در آن اوان اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده شاهرخ و اعاظم امرا مثل امیر
جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغای بوقا بصوب گیلان روانه شدند و بعد
از وصول بنزول یلاق حکام گیلان مبلغ خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب
مرتضوی انتما امیر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند بپایه
سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر ساله بوزن شرع
شریف پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو و گوسفند آورند و صاحبقران
کشورگشا ایشان را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه ازین جمله سهم امیر سید رضا کیا و
امیر محمد باشد از مواد تعنت مستخلص کرده‌اند و تتمه را الغام ایشان دانند و از سایر ملوک گیلانات
نیمی معاف دارند و سید رضا و امیر محمد مفتخر و مباهی و شاکر و راضی بولایت خویش بازگشتند
و معاودت آن حال سید ستوده خصال امیر برکه برکت ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض
قدس انتقال فرموده و از آن محنت خاطر همایون محزون گشته فرمود که نعش مغفرت مآب با خود
برده برسم امانت دفن نمایند و دیگر از وقایع فراغ آنکه صاحبقران تاج بخش ایالت ولایت
همدان و نهاوند و دو حدود و مواضع کردکستان را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرموده بود
و در آن اوقات [illegible] سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر علامت خروج و مخالفت آشکارا کرده [illegible]
تا مرتو شاهزاده را [illegible] کرده بود همراه آورده و چون ماه مبارک رمضان در رسید و از وفات شاهزاده
سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت امرا و ارکان دولت

ترتیب

بترتیب آش و اطعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را بتلاوت کلام ملک علام
و دعوات صالحات ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته بسلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را
از آنجا بسمرقند نقل کند و هم در آن ایام پادشاه گردون احتشام نشاط شکار فرموده اکابر و اشراف
اطراف را بعطیات و انعامات اختصاص داد و رخصت انصراف ارزانی داشت آن جماعت
دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی با میرزاده

چون خسرو گیتی ستان انتهای منازل زمستانی را بپایان رسانیدند و عنان عزیمت بصوب اوایل
مراحل شرف و کامرانی معطوف کرد و اندر صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت فرموده
چهاردهم ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرموده و قوریلتای آباد را که از قری بهر برکات
بیمن خجسته مقدم شریف مکرم ساخت و امیرزاده شاهرخ که از سرحد گیلان بازگشته بود در آن مقام
بموکب همایون پیوست و هم در آن ایام مقدم میرزاده و فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه
ترتیب فرموده روز یکشنبه پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق
و آذربایجان و اران و موقان و گرجستان و دربند و مضافات را با میرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه
مسلم داشته و یرلیغ عالمطاع بآلتمغای همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان
که حاکم فارس و عراق و عرب باشند بکار و بار میرزا عمر حاضر شوند و از امرای عظام امیر جهانشاه
و امیر رستم و امیر موسی و توکل برلاس و جنید بورلدای را در خدمت شاهزاده گذاشت و سفارش
نمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه مفوض دارند
و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید بساط
عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از [illegible] و اسراف وصیت فرمود
و [illegible] کل البسط و قامت قابلیت میرزا عمر را بتاج و خلعت
خاص و کمر مرصع آرایش داده و با لجام اسب مرصع [illegible] عنان بطرف ییلاق الاداق
تافت و همچنین سایر حکام ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی
بمواضع خویش آوردند و امیر جقو و کورکا را که کنار آب اخلق را که ییلاق و مشهور است محل نزول همایون

ذکر رفتن اسکندر شیخی از امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و فتح شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت نصرت [illegible]

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهت تعقیب اخبار اسکندر
شیخی متوجه ری گشتند و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران
را جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و بیرون را با فوجی
از مبارزان [illegible] آنجا گذاشته و خود بکوهستان جلاو و رستمدار گریخته بنابرآن امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه پیادگان [illegible] و کاشان و آوه و ساوه را جمع آورده متعاقب اسکندر
برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بدیشان پیوست او را گرفت

هزار اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن را آموخته کرده‌اید و در سال گذشته تا غایت
عنایت در اینجا کمال مرده بپشته بملازمت مبادرت نمای اسکندر علی کیومرث را مطلق
العنان ساخته با یمن کم هیچ التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت
واقعه را از آنجا امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و درکنار آب اخلق بوجی امیر جوکو برلاس پیش
حاضری بجانب قراسان روان فرمود که امیر مضراب جاکو از راه ساری و آمل قدم در رزم اسکندر
نهد و ایلغار فرمان همایون شرف نفاذ یافت که شاهزاده اسکندر و امیر شاه ملک از همدان
بجانب ری روانه شوند و آنحضرت از کنار آب اخلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شمیم
سایه وصول بر موضع [illegible] انداخت و از آنجا کوچ فرموده و هشتم شوال سلطانیه محل نصب سرادقات
عزت و جلال گشت و چون صحرای [illegible] مضرب خیام عساکر نصرت قرین گشت شاهزاده ابابکر
از بغداد [illegible] بود در روز [illegible] بآن منزل رسید و [illegible] جد بزرگوار استسعاد یافت و
بوسیله سرای ملک خانم و امیرشیخ نورالدین درخواست کرد که پدرش میرزا میرانشاه در دار السلام
باز باشد و [illegible] شاهزاده [illegible] صاحبقران [illegible] چهار صد هزار دینار کپکی نقد و
صد سر اسب بمیرزا میرانشاه بخشید و او را در کنار گرفت شرف رخصت ارزانی داشت و صاحبقران
باستحقاق [illegible] امیرزاده ابابکر را دویست سر اسب و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه
انعام فرموده گفت که پیشتر رفته عازم دفع اسکندر شود و با میرزاده رستم [illegible] و شاهزاده [illegible]
الملک [illegible] رسانیده و [illegible] با میرزاده رستم و امرای [illegible] شاهزادگان و امرا [illegible]
روز [illegible] بودند چون دیگر لشکر از عقب رسیده [illegible] از عقب اسکندر روان شدند
و در جنگلها درخت انداخته راه [illegible] و [illegible] اسکندر بهر طرف می تاختند موکب
همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز [illegible] رسیده [illegible]
قلعه را که از غایت استحکام [illegible] در میان [illegible] احاطه نمودند و با فروختن
آتش جنگ [illegible] اهل قلعه را از صولت سپاه ظفرپناه دست و دل از کار
رفته [illegible] صاحبقران [illegible] اسکندر باتفاق اعیان آن
حصن [illegible] امان [illegible] آمدند و در روز [illegible] ماه مذکور باستان اقبال
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] احوال [illegible] کشند و کوتوالی قلعه
[illegible] بامیر [illegible] مفوض گردانید و در خلال این احوال [illegible] از قوم [illegible]
و [illegible] دست [illegible] عیال [illegible] آورده و [illegible] سید [illegible] طریق سلوک
ایشان بود [illegible] و آغاز [illegible] کردند و چون این خبر [illegible] رسید [illegible]
داشتند و امرای عظام [illegible] سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و [illegible] و [illegible]
ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر [illegible] گردانیدند و طایفه [illegible] بیرون برده [illegible]

در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت و بقیة السیف بوطن رسیدند
ذکر توجه صاحبقران [illegible] امیر تیمور گورکان بعد از [illegible] و حضرت
عالیات [illegible] جانب سمرقند [illegible] ساخته علم نهضت [illegible] اسکندر برافراخت و در
اثنای راه میرزا شاهرخ را عارضه [illegible] شده رخصت توجه بجانب هرات یافت و حضرت صاحبقران
روز [illegible] بموضع [illegible] که اسکندر [illegible] بود [illegible] و آن
عقبه ایست [illegible] تنگ [illegible] پر درخت [illegible]
از آن نتوانند گذشت [illegible] و بواسطه این صعوبت [illegible] اشتهار یافته
الغرض صاحبقران [illegible] از عقب اسکندر [illegible] دره [illegible] آب [illegible] معلوم شد
که اسکندر از آب گذشته و جسر ویران کرده [illegible] فرمود و [illegible]
[illegible] در روز دوشنبه [illegible] ماه مذکور [illegible] که قراول بودند بر آن پل
گذشتند و متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزا سلطان حسین و امیرشیخ نورالدین عبور
نمودند و [illegible] کوه [illegible] دره [illegible] جنگل [illegible] مسافت [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] در روز [illegible] شاه ملک برلاس و [illegible] برلاس و غیرهما
از قراولان با اسکندر رسیدند و [illegible] اسکندر دویست پیاده [illegible]
همراه داشت و از غایت شجاعت [illegible]
او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملک و حاجی عبدالله عباس از عقب رسیده
قشون اسکندر را غارت کردند و امیر سونجک که بطرف دیگر [illegible] بود بمیرزاده ابابکر [illegible]
و دیگر متعلقان او [illegible] سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان
[illegible] در کنار دریای قلزم [illegible] اسکندر رسانیدند [illegible] آتش قتال مشتعل گردانیدند
و اسکندر کرت دیگر شکست یافته باندک مردی بطرف گیلان گریخت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] میرزاده سلطان حسین با امیرزاده رستم و امیرزاده
ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرای عظام بیکدیگر ملحق گشتند و باتفاق کنار آب قلزم [illegible]
بطرف گیلان رفته [illegible] امیر مضراب جاکو [illegible]
[illegible] آمل و ساری [illegible] بایشان پیوست [illegible] شیران بیشه جلادت [illegible]
جنگل [illegible] در طلب اسکندر [illegible] بدرگاه عالمپناه
بازگشته کیفیت حال عرض کردند و امیر تیمور گورکان ایشان را معاتب و مخاطب ساخت و حکم
فرمود که باز بطرف گیلان روند و [illegible] اسکندر را بدست آورند و ایشان [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] روز دیگر [illegible] جنگل [illegible] کشیده [illegible]
اسکندر را [illegible] طبرستان مرحوم [illegible] بیان کرده‌اند [illegible]

که چون امرای ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشته عقد آن اسکندر را بعرض پادشاه
رسانیدند آنحضرت بر ایشان عتاب فرمود و سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیارید شما را اولی
کنم که سالها گویند لاجرم امرا بار دیگر در راه افتاده بولایت تنکابن درآمدند و رسولی نزد سید هادی
کیا که در آنوقت حاکم آن حدود بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که مملکت تو بر تو مقرر باشد
اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن سوگند یاد کرد که من این مردک را
ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بد حال میگردد و مناسب
آنست که شما در کنار عملکاره رود توقف نمایید تا من کس فرستاده او را بگیرم آنگاه سید هادی
کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی ارسال داشت و سرداران آن جماعت را بنوازش مخصوص
میگفتند سید ظهیر گوید که من بهمراه ایشان رفته بودم و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن
جنگل آغاز جستجوی اسکندر کردیم جمعی از کاشان و اوراستان دیدند که حالا دو نفر در تنگنای
با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و طعام طلبیدند و ما حصری خورده بایشان دادیم و آمدند و شکر
سید فی الحال بدان جانب تاخته چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود بهر دو طفل را کشت و مادر
اطفال آغاز نوحه کرده او را هم بقتل رسانید و خود با یک نوکر در پای درختی نشست و پیاده ای
سید هادی کیا بدو رسیده اسکندر زخمی بکمان یکی را مجروح ساخت و آخر او را بر روی تاخته و هم
آنجا کارش ساخته سر او را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امرا روان کرده تا پیکر صاحب
قران والاگهر رسانیدند مولف گوید که اسکندر از نسل ترکان جنگجو بود و در میدان مبارزت
از رستم و دستان گوی مسابقت می ربود و مع ذلک بواسطه کفران نعمت حالش بدین مرتبه انجامید
و چون اجل موعود فرارسید از آن همه پهلوانی هیچ فایده ندید چنانکه بزرگان گفته اند که
بکون و مکان چیزی از خیر و شر * ز کفران نعمت نباشد بتر * ز کفران نعمت چه آید بزین * که نقصان
عمر است و خسران دین

گفتار در [توجه] حضرت صاحبقران بر سبیل استعجال بجانب سمرقند مستقر سریر سلطنت و استقلال

چون خاطر همایون از مهمات آن دیار بپرداخت و از عقد فتنه شر اسکندر فراغت یافت از کنار رود
جیحون در عملکاره کنار رود نهضت ساخت و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید
قوام الدین را برتبت تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل را بوی داد و آنگاه بر سبیل
سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراق و آذربایجان را اشرف رخصت
ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم شاهزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا
رستم بصوب اصفهان روان ساخت و با جولوای کشورگشا روز سه شنبه هفتم ذی الحجه
بر توصول برفیروزکوه انداخت صاحبقران عالم و امیر سلیمان شاه دارالحکومت ری
و فیروزکوه مقصد ساخته و کفایت ملازمان و کلا مرجع سر استوار گردانیده اجازت داد و روز
چهارشنبه غره محرم الحرام سنه سبع و ثمانمائه بر جاده نیشابور عبور فرموده بکنار آب جوزجان نزول نمود

و در آن منزل امیرزاده شاهرخ بملازمت رسیده و پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همانروز حضرت
انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب فرود آمد و رعایای
آنجایی از دو اروند جگنو ابا و تنبه شکایت کردند و قتل او حکم فرمود و منها ن بر آن
یکپای او را سوراخ کرده و سرنگون آویختند تا بمیرد و درایات نصرت آیات در علی سبیل
سرعت نموده از گذر ترمذ بر آب آمویه عبور فرمود و خانه سید علاء الملک ترمذی را محل نزول
همایون ساخت سید لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانیده و از آنجا صاحبقران کشورگشا بکش
رفته آن سرزمین را مقدم جهان آرا زینت افزای سپهر خضرا گشت و چون بیخ عشر آنجا بمحل
نصب سراپردات سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بدولت بوس
رسیدند و آن سر و چمن کامرانی از قصر بیخ عشر بباغ چنار نزول فرموده و از آنجا بتدریج سوری
و عالیه در بدن بشهر سمرقند درآمده و بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا عمارت دلپذیر بود نظر کیمیا اثر
بر آن انداخته و بروضه ... و شرط زیارت بجای آورده و بباغ چنار معاودت نموده و بنیاد نشاط
و عشرت مبسوط گردانیده و بتجدید افراح و اطلال استقبال فرموده و در آن اثنا ایلچی امیر ایدکو و اولاد
ازطرف دشت آمده تنسقات و پیشکشات گذرانیدند و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانیدند و همچنین
از نواحی ممالک ترک تا مصر و از اکابر آن صاحب اختیار و ادارک فرستاده تبرکات فاخره
و تنسوقات نادره بعرض رسانیدند و از آنجا بروایتی نقش مقصور بود که نظیر آن در آینه خیال
هیچ مصوری صورت نبسته بود * در لطف صورت آن حیران ماند مانی * والحمد لله رب العالمین

ذکر طوی داشتن حضرت صاحبقران جهت تزویج شاهزادگان عالمیان [illegible]

علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علوالهمه من الایمان همواره مقتضی
آن بود که تمامی بلاد و امصار جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان درآید
و اعلای چتر همایون فالش در تمامی بساط بسیط غبراسان شاهباز بلند پرواز افتاب در فضای نهمین
فرازی سپهر خضرای مشارکت یعنی بال اقبال بگشاید بنای علی هذا در آن اوان که از یورش هفت
ساله مراجعت نموده و روزی چند در سمرقند فردوس مانند اقامت نموده و خاطر عالی آثارش
بر آن قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختای برد و لوازم غزا و جهاد بتقدیم رساند و
بکسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان طرف
و ارتکاب موجبات خوف و خطر بمقتضای مواسای تناکحوا تناسلوا کثروا و انجای آورد و بعضی از
شاهزادگان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنابر آن
وراه فتنا چویان نفاذ یافت که تواچیان بسرعت باطراف اطراف ایران و توران جلد
رسانند که لعبت لباس حاضر گردند و از عنفوان دولت کامگار چنگیزی نژاد تیموری اعقاب و نسب ... مشهور آفاق
و عمده و اشتقاق که مناسب جانب مینماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از خانزاده ... و میرزا

شاهرخ از خراسان بیاید و حضرت صاحب قران در جواب ایشان فرمود که پیر محمد از جهت
بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت مملکت نیست چه حکام عراق و اذربیجان با او بوده و موالی دل و
مستظهر ند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر بجانب دار الملک غزنین متوجه گشت و حکم همایون
ترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام موجبات طوی و سرور شده موضع کان گل از برای آن کار
تعیین یافت و روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول شریف و کافهٔ پادشاه در پای دل بکان گل رفته و از اشیاء
جایگیر جهت مسکن همایون حضرت سراپرده بر پیرامون صحرا و هامون کشیدند و خرگاه و دولتسرا
تا اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند ● یکی بارگاهی چو مینا سپهر ● کشیده بر طارم ماه و مهر
دو دروازه های عالم آرای را که ظاهرش از سقرلاط بهجت رنگ و باطنش از مخمل فرنگی بود و طنابهای
ابریشمین و ستونهای منقش ابلقی در دو من یک سعه بر افراشتند و وسعت آن آوازه پایه
بر تبه بود که گنجایش دوازده هزار کس داشت ● سپهری بعیبت بر افراخته ● جهان تا جهان
سایه انداخته و برین قیاس خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظمای امرا و
خواص پادشاه پیرامون آن مقدار خیمه و جشنگاه و سراپرده و بارگاه بر افراختند که روی زمین مانند
سپهر برین از مواکب کواکب آیین بر ساختند چنانکه ● از خیمه و جشنگاه تو گویی که سپهرست
پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان ● و در آن مکان از اطراف اقطار ترکستان و هندوستان
و خراسان و سیستان و زابلستان و بدخشان بل تمام بلاد ایران و توران چندان خلایق در میان
مجتمع گشتند که شرح آن تیسر پذیر نیست و در آن ایام مسکلی بوقای حاجب که از امرای ملک
ظاهر و سلطان برقوق معروف بکمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت
بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و ایقان و ثبات اصحاب
ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش پسرش ملک فرج سلطان مصر برسم رسالت رسیده
و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر و اقمشهٔ فاخره بعرض رسانید و از جملهٔ نوادر یک زرافه
و شترمرغ علاوهٔ آن تبرکات بود و امیرزاده سلطان حسین از ترکستان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر
از زابلستان بخدمت شتافته سعادت دستبوس دریافتند و حضرت صاحبقران را از ملاقات میرزا
پیر محمد محبت برادر عالی گوهرش میرزا محمد سلطان یاد آمد ● مثال ابر بعضی بهار گریان شد
و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک افشانی حضرت صاحبقرانی شاهزادهٔ آفاق
و ارجاء رنگارنگ پوشانیدند و لباس ماتم چون پردهٔ ظلمانی شب الفجر نورانی روز بر هم در آیند و آ
عیش مدام و مبارزت عشرت صبح و شام بگوش خاص و عام رسانیده و تشاع و بشیر و در ان
ایران و توران و مصر و شام و روم و اراوان جارطا تهیت نقیبهای گوناگون سیاحت شنند
و ابواب فسح گشاده لعبهای غریب و شیدهای عجیب انگیختند مجلس انس و بساط نشاط را چنین
وجهی انبساط یافت و انوار عیش و عشرت باوج صدق بر وجنات کاینات تافت

نشاط

نشاط و سرور انجمن آن عام شد ● که رسم غم از دهر کم نام شد ● و از برای شاهزادگان عظام
مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت و جمعی کثیر از علما و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی
در پایهٔ سریر سلطنت مصیر مجتمع گشته میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده
ایجل بن میرزا میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا اسکندر احمد و میرزا بایقرا ابنای میرزا عمر شیخ را
باکرایم دودمان سلطنت و عقایل خاندان خلافت عقد بسته و در آن مجلس شیخ شمس الدین
محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرات خطبهٔ نکاح اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول
تلقی القضات سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان تهنیت و دست نثار گشاده
زر و گوهر بیشمار و درم و دینار بسیار افشانده گشت ● جهان افشاند گوهر و دست مردم
که گنجی از فلک می ماند و انجم ● و حضرت صاحبقرانی بجشن جهانبانی بر آمده خواتین بلقیس آیین
مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزیین را بحضور نور و صفا بخشیده و جای
شاهزادگان بجشه ترین و نوئینان و استرکیان و سادات عظام و قضات اسلام و اکابر و اعیان
در سایه و دروازه پایه متفرق گردانیدند ● صف حاجبان مربع کلاه ● بخدمت ستادند در پیشگاه
و سایر خلایق از امرای هزاره و اعیان روزگار و اشراف هر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب دور
نشستند و پیادگان بهرام توان و صفهای رزم‌وری در هر گروه و بر اسپان تازی سوار شده و وظایف
خدمت کاری بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلهای گوناگون آراسته و بر پشت
هر یکی تختی بسته در جای مناسب باز داشتند جوانان سالاران از ظرفهای زرین و سیمین مشتمل بر اوانی
مرصع آنقدار حاضر آوردند که تلاق تلق از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف نمودند و سوجیان
عشرت اندیش از انواع مسکرات بیش از پیش ترتیب نمودند بغیر از ظرفهای سلطانی چندین
خم خسروانی پر از باده آماده کرده صلای جام در دادند ساقیان گلعذار نرگس و در جامهای
زرین برکف بورین گرفته از کیفیت می گلفام و شروع بوم فرح انجام هر دل را بر تسم وادی
دیگر و هر منزل را دوای بز کمر رکشیدند و هر یک از مطربان واله و حیران گلعذاری شده مضمون
این مقال در روزنامه گردانیدند که گفته‌اند ● در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست نگار سیمغبغب چه خوش است ● هر روز نگار مهوشی چه نکوست ● کام از لب لعل دلبر هر شب
چه خوش است ● و در آن ایام از غایت التفات عام ● بفرموده شاه صاحبقران
منادی گری شد بشارت رسان ● که ایام سورست و هنگام عیش ● می ناب نوشید از جام عیش
در این جشن کس را نگوید سخن ● اگر تیره روزست اگر تنگ تن ● مدیا این فرمان جی بر دوم
گل شادمانی از نوک دمید ● گرمند آن روز سوز هر کس به رام ● رز و دوسه دوز ساقی و جام
آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورده و نوای نای
و قانون و صدای عود و ارغنون در هم ● بران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف ●

بجایت تیز گرد ... نی نای لکوئیم جنگ بود ... زنگ هر جبشی رن کارتر بود ... نوای ارغنون و ناله چنگ
از انغز آن پرستی نیم فرسنگ ... و چون چند روز صغیر و کبیر و برنا و پیر و غنی و فقیر بنای نوش
و جوش و نوش کهنه ابنیه و جموع را بیوق و جوق را بعموم رسانیدند صاحبقران دولت شاه
زادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و روم و فرنگ و هند و دشت قبچاق و سایر بلاد
و اشراف آفاق را بخلع گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط ملاهی و
مناهی را طی کرده و تمشیت مهمات امور مملکت پرداخت ارباب احتساب را با جرای امر معروف
و نهی منکرات رخصت فرمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات منع فرمود بلوازم سپاس
الهی و شکر گذاری بانتهای جمیل ذکره اقدام نمود و الحمد لله المنعم المنان و عید الاضحی و ...
ذکر [illegible] سمرقند و [illegible] ظفر پناه [illegible] یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف [illegible]
صاحب قران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت باتفاق شاهزادگان و امرا طریق مشورت
مسلوک داشته خاطر فرخنده را از جهت [illegible] سفر خطه ختا قرار داد و [illegible]
[illegible] یافت که تواجیان سپاه را هزاره هزاره شمار کرده هرجا کمبیت اضافه داشته باشد
از سر تحقیق سان زیادت کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرای تواچی از میران هزاره و صده جلدی
ستانند که بچه یراق و دستور یورش آیند و تواچیان موجب فرمان کار بند شده حکام و ولایات
و سروران اطراف بعد از قرار سان بجمعیت چریک اردو آن بود که متوجه مواضع خویش شدند [illegible]
[illegible] زمین [illegible] پیوستند و امیر تیمور کورکان از کان گل بسمرقند درآمده و در مدرسه
سرای ملک خانم نزول اجلال فرموده و در آن بقعه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باسب و خلعت و کمر
[illegible] نوازش ساخته رخصت مرحمت داده که بزابلستان متوجه شده باشد و امیرزاده سیدی احمد
بن عمر شیخ را که مادرش در خانه شاهزاده [illegible] در طوی مذکور دختر [illegible]
همراه او ساخت و ایشان براه هرات متوجه قندهار گشتند و امیر تیمور کورکان ایلچی سلطان مصر را
نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات دیگر محظوظ و بهره ور ساخته دستوری داد و [illegible]
کشتی را با جمعی رفیق او کرد و [illegible] و مکتوبی بعرض سه گز و در طول هفتاد گز که بآب زر نقش شده بود
بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط از سایر خوشنویسان آن زمان
امتیاز داشت [illegible] در صحبت ایشان ارسال فرموده چون سلطان مصر [illegible] فرستاده
بود که [illegible] سلطان احمد جلایر را با قرا یوسف گرفته بند کرده ایم بهر چه اشارت علیه نفاذ یابد در باره
ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور کورکان در جواب نوشت که سلطان احمد را بدرگاه عالی پناه فرست
و قرا یوسف را از قید زندگی نجات ده و [illegible] و نفایس از جمله [illegible] ارسال [illegible]
و بدین قیاس سایر ایلچیان سلاطین اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنگاه [illegible]
سرای ملک خانم [illegible] که بنا کرده [illegible] عمارت [illegible] نقل نمود و [illegible] که

امیر

[illegible] برلاس نسخه لشکرها را بنظر احتیاط درآورده معلوم کنند که درین یورش چند هزار کس
ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و
مطلع سعدین مذکور است معروض داشت که بموجب سانی که در کان گل فرموده یافته از بلاد
ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و بقایای [illegible] تاتار
که در قید اسار گرفتار شده بودند دویست هزار سوار [illegible] پیاده در میدان کارزار
مجتمع خواهند بود و جناب حضرت مخدومی ابوی مرحوم در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا
سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیرانشاه میفرمود که در [illegible] حضرت صاحب قران
کتبی [illegible] دیدم و در آن اوراق بوضوح می پیوست که ملازمان خاصه الحضرت در حین توجه
بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد [illegible] سوار و در شمار [illegible] بوده و عدد مجموع
سواره و پیاده سپاه ظفر پناه در آن سفر هفتصد هزار رسیده والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع
الاوقات والاحوال گفتار در [illegible] ظفر [illegible] جهت یورش [illegible]
چون مقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در اثنای ملک گیری و کشورستانی لشکر
[illegible] از صاحب قرانی ارتکاب بعضی امور [illegible] و غارت و مقاتله نموده بود و در
در اثنا که آن موید مظفر لوا از تسخیر ممالک ایران و توران و شام و روم و [illegible] فارغ شده
بدارالملک سمرقند نزول اجلال فرمود و بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم
جزم [illegible] یافت که جهت تدارک [illegible] ایام و آثام که از خدام اعلی مقام در خلال اشتغال
باشتعال نایره خشم و قتال و استیصال [illegible] اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته
بنوع جهاد و غزا صالحات آثار [illegible] نماید تا بر طبق کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات آن
معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد فراغ
از کان گل [illegible] یراق سپاه [illegible] فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمره
دیگر از امرای ظفر قرین [illegible] تاشکند و شاهرخیه و سیرام [illegible] در آن دیار قشلاق کنند
و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی و صبران زمستان گذرانند و [illegible]
سمرقند را بعهده امیر ارغونشاه [illegible] شده محافظت [illegible]
[illegible] جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمایه از سمرقند نهضت نموده متوجه [illegible]
و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که عارض خیال از ادراک کمیت
عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصای آن [illegible] اعتراف مینمود
روی براه نمود ... روان شد در آن راه چندان سپاه ... که شد تنگ صحرا و کم شد گیاه ...
سطح زمین از بار سلاح مواکب [illegible] تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب [illegible]

بند برنیس وزه را جایگاه ساخته هوا بادرا هم ده راه و چون رایات آفتاب اشراق براه
قراباق نهضت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر یتیق انداخت و چون خورشید در اوایل
قوس بود ناگاه دم سردی هوا در غایت کمال یافته سراپرده سحاب گران نگران آسمان احاطه کرد
و باد تند در وزیدن آمده برف و باران عظیم باریدن گرفت طوفان روان و رعد خروشان و تیغ
و زده و آه چشم سحابت اشک ریز و موکب نصرت نشان از آنجا در حرکت آمده و در علی شاخ
سرعت نموده باقشولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان
در هوریا که قبل ازین بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفت و چنانچه
سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان با تاشکند آمد و امیرزاده سلطان حسین بیرانی و یسی
منزل گزیده و صاحبقران پسندیده صفات از اقشولات امیر برندق را فرستاده بود که تا شکنت
رفته برای سپاه کشورگشای تغار ترتیب نماید و چند هزار خروار غله مقرر شد که با ابها بارکرده
و همراه برده در راه تفرقه نمایند تا وقت مراجعت ولکه منصور جهت آذوق تنقص نیابد
و چندین هزار شتر آبتس در اردوی همایون موجود بود و که بهنگام حاجت شتر موجب قوت
و قوت لشکر قدر قدرت شود القصه کثرت شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در اقشولات
بمرتبه رسیده که گردون کار دیده پیش از آن آنقدر اسباب و آلات آهنگی و استعداد در ظل
درایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت لوای کامکار و وفور
جمعیت اقشولات و غلغله عظیم در خاطر افتاد و از ظهور مقوم ان اوقات درمانعقده اندیشه تمام
داشتند و از نهیب صیت الکمال رسیده صبح و شام نقش دعای دوام دولت و اقبال پادشاه
سپهراحتشام بر لوح خاطر می نگاشتند ذکر توجه رایات ظفر نگار از اقشولات به بلده اترار
در آوان زمستان که آفتاب تابان در او آو جدی بود و از شدت برودت روی سیحون یخ
بسته مانند نقره خام مینمود و از بسیاری برف که بر قله کوه مسکن گرفته بود فضای صحرا و بساط
هامون و روی دریا یکسان شده بود با هم مساوی و از نور طوفان باران کره زمین خاک
عنبری مینمود و تمامی تلال جبال را حاوی و صاحبقران مظفر لوا از غایت ... با ... از
... و ... جهاد با اهل ختا از اقشولات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه ...
و پای جمی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برده و روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار بسرای
بردی بیک برادر ابرشیخ نودایدن از فر نزول همایون طراوت صورت ...
و معارف وصول از ... آتش در سقف خانه گرفته مشتعل شد و اگرچه ... در ...
... براو آتش زدند ... از آن جهت پریشانی خاطر روی در ...
الکابر و اصاغر حوادث هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود ...
می رسیدند و حضرت صاحبقران در آن اوان موی بکمال ارشاد که ... نماید که ...

اربیل

اربیل میتوان رفت یا نی و او با نشان امر مبادرت نموده و مسارعت کرده و بازگشته موجبی
داشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف سیرام بعقبه قلان و ... روانه نموده
او نیز مراجعت کرده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف برهم نشسته است و درین اثنا الله
خواجه از پیش توقتمش خان که از دیرباز در دشت و صحرا سرگردان بوده بدرگاه سلاطین پناه آمده بود
در روزی که حضرت صاحبقران در دیوانخانه در مسند ابهت و کامرانی تکیه داشت و از شاه
زادگان جگر بندی فرزند و تیزی اعلام و نامیستور انقلاب و جلگه اعلام بدست راست المقرب نشسته
بودند و طرف چپ از فرزند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت
امرای عظام قرا خواجه را بشرف بساط بوس رسانیدند و او زبان با ستدعا گشوده گفت که توقتمش خان
میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از آستان اقبال آشیان
مرجعی نمیدانم امید آنکه کرت دیگر مرحم خسروانه شامل حال این شکسته بال گردد و تا پای در دایره اطاعت
و انقیاد نهاده و بقیه ایام حیات بتدارک مکافات قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت اقلیم
قرا خواجه را نوازش فرموده و استمالت داده گفت انشاء الله چون ازین یورش باز گردم دشت
قبچاق و الوس جوجی خان را دو بت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپارم و کلم از
ممالکش را بدستور پیشتر از آب تیغ ... در تاریخ ... سازم و در خاطر خطیر جهت و صافی چنین
جنان بود که هم در آن چند روز قرا خواجه را با بیلاکات و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال
دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آید اما نگاشته قلم تقدیر مخالف اندیشه
این تدبیر بود و آنچه در پرده غیب مستور بود جلوه ظهور نمود واقعه کل ...
ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجانب جهان جاوید
چون عنایت بینهایت عفو غفور در همه حال شامل روزگار حضرت صاحبقران موید منصور
بود در آن اوان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرموده خاطر خطیر و ضمیر
آفتاب تاثیر خاقان اقلیم گیر متوجه آن شد که بنابر اوقات خجسته ساعات با امری معروف
سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون
همایون و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات ظهور پیوندد و لاجرم
پیش از آنکه پنج ماه تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرد
در وقت شدت سردی هوا و کثرت باریدگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار
نهضت نمود و چون صورت واقعه که هیچ کسی را از حلول آن گریز نبوده و نیست الحضرت را
در آن سفر روی نمود هر آینه بر طبق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله رحمت بی نهایت الهی در آن وقت که مقصود ادراک مثوبات جهاد بود
ترتیب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا طلوع نموده

بر وجنات احوال آنحضرت خواهد تافت که جز رنگ وحشت و بیم خواهد بود و آن یار عزیز
خواهد بود از غیرت محض چشم نکوی باید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت حال بر سبیل
اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن قرار داده که ولایت ختای
بطیش ایمن را بجانب سمرقند بار کرده‌اند و بعضی نفیس از اترار کوچ فرموده و عزیمت یورش ختا
بانتظار ساقیه میل بجنح کرده و چند روز پیوسته جام عیش و طرب از دست ساقیان نوش لب میگرفت
و هر شب از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر صهبا مجلس همایون صفت روشنی میگرفت در آن اثنا
رغبت در قی نموده جوهری آورده‌اند مانند آب لعبت آتش وش و لعبت بلور خواب ود
شبانه روز دیگر صاحبقران والاگهر جهان بوقی مشغولی بود که اسماعیل طعام نشده بود و بنا
بر آن مزاج همایون تغییر گشته حرارت اندرون آن تغییر را اصل بر فال کرده و یکجام و جام دیگر هم باده آن
حضرت داده و چون در طبیعت در آن شراب اثر کرد و تب استیلا پذیرفت و در روز چهارشنبه
عاشر شهر سنه سبع و ثمانمایه مرض صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه که از علاج یکی دیگری قوت
ترقی شد هیچ گشت و با آنکه از مهره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تقدم او
میتود و هیچ دوا نفع نبخشید و اصلاح مواد فاسده منقطع گشت و بنا بر آنکه اشتغال قوای
بود صاحبقران سعادتمند یقین دانست که حال موتی دیگر است و نقد حیات در القرقت عاقبت
قضا و قدر لا یوم بتیغ توکل قطع علایق کرده و با اعتقاد راست و نیت درست از جمیع منهیات
توبه فرمود و بکبیر های ولایت شاهی اشارت شده بود و خواتین و آقایان و امرا و نوئینان
را جمع آورد و گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند آرایش داده
و اتحاد وصیت فرموده و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر مسلم
داشته امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امرای بزرگ را فرمود تا عهد و پیمان در میان آوردند
که از متابعت شاهزاده گردن نپیچند و سر بحلقه اطاعت در آورده پای در دایره خلافت ننهند
و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک با دشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم
که اگر فرمان شود با میرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده‌اند خبر
فرستیم تا بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریافته بی واسطه وصیت ولایت
عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند از توبه بشنوند آنحضرت فرمود
که وقت تنگ رسیده است و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نتوانند شد
و شمار این دیدار میسر نخواهد گشت و بعد از بیرون رفتن امرا نواقی عظیم بر جمیع هفت اقلیم غلبه
کرده با آنکه در بیرون خرگاه حفاظ و موالی بتلاوت قرآن اشتغال داشتند اشارت علیه
صدور یافت که مولانا ولد مولانا عبیدالله در درون خانه در آید و بر بالین همایون تلاوت
کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون [illegible] مراکب کواکب

لباس

لباس نیلوفری و چاچ سوکواری پوشیدند امیر تیمور گورکان با ایمان تمام و خلق چند نوبت کلمه
طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی والله یدعو الی دار السلام
را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قفس قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی
که از پرتو انوار خلافتش عالمی در سایه امنیت و فراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال
گرفت و کامیابی که از میامن آثار رعایتش جهانی در مهد عدالت و استراحت می غنودند حال
خورشید مثالش غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی را که رفعت ساکنان گردون بود
نگونسار کردانیدند و هوای همای اسای صاحبقرانی که سر طایر در پناه جناح بلند
عقاب قضا از اوج ثریا بحضیض ثری رسانید دریغ آن خداوند دیهیم و تاج که او بود
را رواج دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه جهان و جهاد تاریخ این واقعه عظمی و داهیه
کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه در موضعی که آفتاب در هشتم درجه ثور بود
روی نمود و افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده‌اند از آنجمله مولانا
گفته است ◦ سلطان تمور آنکه چنو را داد خون کرد ◦ در خون صد و روی زمین گلگون کرد ◦
در هفدهم شعبان بسوی علیین تاخت ◦ فی الحال برضوان زیر و دیگری گوید
شهنشاهی که با ایش بهشت جاودان باشد ◦ وداع یادی کرده و تاریخش همان باشد

ذکر واقعه ناگزیر [illegible]

ظلمت که تیر عالم افروز سپهر سلطنت پرتو عنایت از وجنات روزگار باز گرفت در
خطه اترار علامت روز قیامت و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت چنانکه
ناله و آه از جیب در آمده و نوای فغان و برخاست ز فریاد و
بر دیر امارات قیامت گشت پیدا شاهزادگان عالمیان رخ بر خاک
مذلت افکندند و خواتین حرمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی بر کنده
و روی بکند و زهره امرای ملک آرای بجای جامه پرده سینه چاک چاک
ساختند و خواص بر سر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد فلک الافلاک انداختند
و انجم باتفاق اصحاب جمعیت فلک افشان بود و از فواره دیده
قطرات باران سیلان میشود و چون بکمال پرورش خطا اعظم امرا شد که
آن واقعه ظاهر گردد هنگام صبح خواتین و آقایان را از گریه و شیون و تغیر لباس
نموده روی تجهیز و تکفین صاحبقران مغفور آوردند و بموجب وصیت هندوشاه خازن
بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و
بعد فراغ از آن امر نعش آن عالیشان را بر روی یک سوار بودند و برادرش امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت

نکردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند
آنگاه ایلچی بتاشکنت بامیرزاده خلیل سلطان و نوئینانی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند
ان واقعه را بدیشان رسانیده التماس حضور نماید و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین برلی
و میران فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام دارد بباید که باید
باردوی اعلی توجه نماید و خفیه توجهی بجانب غزنین دادن گشت که امیرزاده پیر محمد را از حلت
آنحضرت و وصیت منصب ولایت عهد آگاه گردانند تا بر جناح استعجال بجانب سمرقند شتابد و
شیخ تیمور توجیهی بصوب هرات و علی درویش که ... بجانب بدخشان روانه شد بطرف تبریز متوجه گشتند
با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت واقعه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط
وصیت بجای آورند و از آنجا تور بین کار روی بدار الملک شیراز آورد و دیگر روی بدار السلام بغداد
نهاد و در شب چهارشنبه سیزدهم ماه مذکور جمهور امرا و نوئینان تابوت محفوف برحمت الهی را
را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب گذشته بر زبر یخ عبور واقع شد
و در روز دوشنبه از اترار شده و آمده و چون گریبان افق دریده پیراهن صبح صادق چاک شد
شعله اندوه در کانون درون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبایی
مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بالکلیه بسوخت ▪ آری کیاست کاتش این غم جگر بسوخت
وین برق جانگداز هزار خشک و تر بسوخت ▪ مرغ سپیده دم که جزدواره اشود ▪ اکنون عنیده
کمرش بدل و پر بسوخت ▪ صبح صبح محشر و تیغ روز اکبر در عالم اهتزاز ظهور آغاز نهاد و فغانی در جهان
افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون حسب ... از صدا اعتدال در گذشت
گریه و زاری سالکان طریق سوگواری بعد از تعزیت مصیبت امرا نوئینان ساکن گشت امرا
و ارکان دولت و نوئینان و مقربان حضرت باتفاق بعضی خواتین و مخدرات تتق عصمت
طریق مشورت مسلوک داشته و نوئینان و مقربان حضرت خاطر بران قرار دادند که
که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت شاهزاده خلیل سلطان و امیر
زاده ابراهیم سلطان عزیمت خوارزم تا بصفارس شد و در همان صبح محفه را بصوب خواجه
یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ بیست و دوم شعبان آن
جثه را در ... جسد مطهر را بسمرقند رسانیدند و بعد از چندگاه بموجب وصیتی که آنحضرت
کرده بود و سید برکه را از اندخود بدانجا نقل فرمودند و بر زبر سر صاحبقران والا گهر دفن
کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از رسانیدن تابوت مغفرت آیات حضرات
عالیات را با امیرزاده الغ بیک متعاقب بجانب سمرقند ایلغار کردند و خود در خدمت میرزا
ابراهیم سلطان بجانب ختا کوچ فرموده و از آب سیحون گذشته در جانب شرقی اترار
فرود آمدند و در شوال شنیده باز سپهر شعبده مشعوبه را انگیخت که عقده آن جمعیت از هم فرو ریخت

بیان

بیان این سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بمیرزا سلطان حسین رسید لشکری
که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسبه عازم سمرقند شد
تا خود در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این خبر بسامع امیر شیخ نور الدین و
امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند ارغونشاه فرستاده مبنی از آنکه امیرزاده سلطان حسین
بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سعی بلیغ نموده او را مجال ندهد و اگر
تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال
داشتند که اگر توانند خدمتش را مجال ندهند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند
توقف نمایند تا اردو بایشان رسید و برین قیاس نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرای تاشکند
فرستادند و بعد از آن امیر بردی بیک در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین
و سایر امرا و اعیان در ملازمت شاهزاده ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشته و در وقت
عبور از سیحون یخ شکسته بیشتر قطارها از آنجا پاره‌ای در آب فرو رفت و اردو نزدیک بآب
سیحون فرود آمده و از آنجا امرا ایلغار کردند و روی توجه بجانب سمرقند ... فرو و پس ماندها در اردو آمدند

ذکر در تاشکند امرای عظام امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی برداشتن و مخالفت نمودن با کلمات وصیت مغفرت منزلت صاحبقرانی

چون امرای عظام که در اترار و تاشکنت بودند از کیفیت مخالفت میرزا
سلطان حسین وقوف یافتند هراس ... بر خاطر ایشان استیلا یافت امیر خداداد حسینی
و بابا کارشاه ارلات و شمس الدین عباس و امیر برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد عمر
شیخ میرزا خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و یکساله بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت
بجانب او داده وصایای امیر تیمور گورکان را نادانسته انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرات
عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گردیدند و بقلم تقریر
سرزنش نامه نوشته بجانب تاشکنت فرستادند مضمون آنکه چون صاحبقران مغفرت
نشان منصب ولایت عهد را بامیر پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده است با اطاعت فرمان میرزا
خلیل سلطان تحکم کردن از آن نوئینان کاردان غریب و عجیب نمود که بدین زودی
وفات صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده تجویز این امر ناپسندیده جسارت نموده‌اند
بایستی که اگر مثل این سخن دیگری در میان آوردی تیغ ... و او را مشغول کشتنی و چون آن مکتوب
بامرا رسید از کرده پشیمان شده امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک فرستادند و پیغام دادند که حقیقتی که ما بشاهزاده خلیل سلطان گرویده‌ایم بجهت محافظت
استدامت و استقامت مملکت است و گمان چنان بود که شما باین امر همداستان گردید
اکنون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده است از آن آسیب پشیمانیم
و هر چه شما در باب امضای وصایای آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق در

از اتفاقات بارده رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین
خلوت کرده نامهٔ امیر خدایداد و [illegible] ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر [illegible]
مذکور بود بدیشان نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورده که از مقتضای وصایای صاحبقران
مغفرت انتما تجاوز نکنند و میرزا پیر محمد جهانگیر که ولی عهد آنحضرت است [illegible] و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک [illegible] در آن باب مکاتیب بامرای [illegible] نوشته با میر برندق تسلیم نمودند و او را
اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع [illegible] رسیده از اینجا امیر شاه
ملک [illegible] بیشتر [illegible] بسمرقند شتافت و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر
مواعید میرزا خلیل سلطان برج و بارو را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدروازهٔ چهار راهه که امیر
خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سروران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب کرده و
ارغونشاه دست [illegible] بر سینه [illegible] امیر شاه ملک نهاده جواب گفت که چون صاحبقران این
بنده را برسم امانت [illegible] تا وقتی امیرزاده پیر محمد
ولی عهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را باو سپارم تا از عهدهٔ
امانت داری بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان
فریفته شده دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و چشم نمناک بازگشت و در صحرای [illegible]
بحضرات عالیات رسیده کیفیت حال باز گفت و هم آنجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم
مشورت مصلحت چنان دانستند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت
بگرداند و امیر شیخ نور الدین بدروازهٔ چهار راهه رفت و با ارغونشاه و خواجه یوسف سخن کرده [illegible]
امیر شاه ملک [illegible] مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق که از اتفاقات چون [illegible] رسید
مکتوب امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بسامع امیر خدایداد حسینی و امرای [illegible]
شاه ارلات و سایر محبان امیرزاده خلیل سلطان رسانید آن طایفه باتفاق گفتند که [illegible]
شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولی عهد کرده [illegible] و
ما تغییر قواعد وصیت آنحضرت را نخواهیم داد و در حال مجلس عهدنامها نوشته همه آن وثیقه
را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز حسب صورت خط خویش بر آن نهاد و التمش را با عهدنامه
پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد
برد و بعد از آن [illegible] امیرزاده خلیل سلطان را بر اتفاق عروس مملکت
ترغیب و تحریص نمودند [illegible] الملک عقیم این فرصت را غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته
[illegible] خاص و عام را بانواع احسان و انعام [illegible] باید کرد که * والملک لمن غلب *
امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این سخنان بر تسخیر ملک جازم شده عازم سمرقند گشت
و در [illegible] و امرای خاصهٔ پادشاه مرحوم مغفور و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت

هرچه

هرچه در آن نواحی دیده بتفرقه در آورده بر امرا و خواص و طایفهٔ [illegible] که با او بی‌شایبهٔ
نفاق زندگانی میکردند قسمت فرمود و امیر برندق که منقلای سپاه شاهزاده بود چون از سیحون
بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغای بوقا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی
که کرده بود بیرون آید و همچنین امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان
روی گردان شده بطرف [illegible] رفتند و با وجود این شاهزاده [illegible]
و [illegible] نمود و لشکر [illegible] ترتیب آن قیام نموده روز
دیگر میرزا خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی [illegible] رسید از [illegible]
[illegible] شنیدند که امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداده است و خاطر
بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان قرار داده اند بنا بر آن از مفارقت خلیل سلطان پشیمان شده
بمقدم اعتذار مراجعت فرمود و بموکب شاهزاده پیوسته تجدید بیعت نمود

ذکر توجه میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم
سلطان و امرا [illegible] بجانب بخارا و [illegible] بجانب سمرقند [illegible]

رستم طغای بوقا برلاس که همعنان امیر برندق بن جهانشاه بود نزد امیر شاه ملک و امیر نور الدین رفت
و کیفیت [illegible] امیرزاده خلیل سلطان بتسخیر بلدهٔ سمرقند و بازگشتن امیر برندق را مشروح باز گفت
و امرای عظام بعد از شنیدن خبر [illegible] مصلحت دیدند که در رکاب شاهزادگان عالیمکان الغ بیگ
گورکان و ابراهیم سلطان بجانب بخارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تقدیم [illegible] روز
پنجشنبه نیم ماه مبارک رمضان شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغای بوقا
و التمش و توکل [illegible] و حسن جانداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیقی و موسی
[illegible] و [illegible] حضرات عالیات را وداع کرده و بجانب [illegible] عنان [illegible]
بطرف بخارا تافتند و در [illegible] حضرت صاحبقران تازه گشت و زیاده
فغان [illegible] بر آمد و بعد از [illegible] سرای ملک خانم و تومان آغا [illegible]
با سایر خواتین و سایر شاهزادگان صغار مثل میرزا بایقرا و میرزا [illegible] و سعد وقاص [illegible] لباس
تعزیت پوشیده بدروازهٔ چهار راهه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف [illegible]
راه داده آنشب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات عالیات در چهار باغ میرزا شاهرخ
که نزدیک بدروازه است شب را گذرانیدند * روز دیگر که [illegible]
بشهر در آمدند و بمقبره [illegible] رفته بر پلاس ماتم نشسته و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر [illegible]
تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده و ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان افگندند
[illegible] صدا در گنبد [illegible] افتاد اما شاهزاده و امرا و [illegible] چون
نزدیک به بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان [illegible] ارغون شاه بتقدیم مراسم استقبال
کرده و بسمرقند در آورده لاجرم زبان طعن گشادند و مکتوبات [illegible] با امرای سمرقند فرستادند

و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغایبوقا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال
نموده در مزار ایوب پیغمبر علیه السلام با امرای عظام عهد و پیمان درمیان آورده باتفاق یکدیگر بشهر
درآمدند و چنان قرار یافت که شاهزاده الغبیک و ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک
در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشاده است باتفاق قلعه تعلق بامیرزاده الغبیک
و امیر شاهملک داشته باشد و ضبط یک دروازه دیگر که بجانب بیرون است باتفاق دیگر از حصار
متعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و آتمش
و توکل ترخان و دیگر امرا در سه دروازه دیگر شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و بارو
دستهم دروازه لوازم سعی و اهتمام تمام بجای آورند که مبادا از جانب شاهزاده خلیل حادثه روی نماید

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و جلوس آنحضرت [illegible]

چون میرزا خلیل سلطان از آب سیحون عبور فرموده طی مسافت کرد و چون نزدیک بلده سمرقند
رسید امیر خواجه یوسف با بنائه و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسنگی بلده
سمرقند است بشرف پابوس سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده بمراسم
استقبال نمودند و بعد از آن کنار آب کوهک مضرب خیام شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح دروب
قلعه و شهر و خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران
بسمرقند درآمد و پس ماند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود
درآمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در ششم درجه حمل منزل داشت
در حین اختیار مولانا بدرالدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت تمام
زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان
کرده امیرزاده جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان بود و برادرزاده میرزا پیر محمد ولیعهد او را
بجای پدر برداشت و فرمود که نام او در اعلی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز میرزا خلیل سلطان
بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره امیر تیمور گورکان آنجا بود رفته کار تعزیت از سر گرفت و
جماعت شاهزادهها و خواتین و آقایان و نوئینان با اشراف و اعیان لباس سوگواری در پوشیده
بگریه و زاری درآمدند و پس از اقامت مراسم تعزیت جهت ترویح روح بزرگوار صاحبقران
مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده و صدقات بارباب احتیاج رسانیده و در آن
ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان دادند که قافله جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران رخت
بربست و بعد از آن کورکه خاص را شکسته و نقاره درآورده پوستش پاره پاره ساختند و در کار
جبه‌خانه انداختند آنگاه میرزا خلیل سلطان شاهزادگان و امرا و نوئینان را از کسوت تعزیت بیرون
آورده خلعت قابلیت هر یک کیفیتهای فاخره پوشانیده است و ابواب خزاین گشاده آن
مقدار زر و گوهر بمردم داد که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف

شاهزاده

شاهزاده و زوال آفتاب اقبال او عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر شاهزادگان و احفاد حضرت صاحبقران [illegible]

از اولاد ذکور صاحبقران
مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود بودند بموجب: از نسل شاهزاده جهانگیر
پانزده جدا از دو اصل جوار غفار مکان امیرزاده محمد سلطان سر بر آورده بود محمد جهانگیر نه ساله و سعد
وقاص شش ساله یحیی چهارساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن سی و نه سالگی بر سر سلطنت
کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر و پنج دیگر
و جهانگیر و از نسل میرزا عمر شیخ عبارت از نه پسر و پیرزاده در قید حیات بودند پیر محمد بیست و شش
ساله با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر میرزا عثمان شش ساله
و سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هژده ساله سیدی احمد
بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ هفت ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت
سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنگر نه ساله و عثمان چلبی
چهار ساله میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل میرزا
ده ساله میرزا سیورغتمش شش ساله میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی
مینمود و هفت پسر داشت الغبیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغبیک نزدیک
به پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود و بایسنغر میرزا هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی
شش ساله جان اغلان دو ساله با دو اغلان یکساله و از بنات مکرمات حضرت
صاحبقران مغفور صفات مخدره محذوره در پرده عصمت و عفاف میبودند بیگی جیلیه
آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلطان شاه برلاس بود و از امیرزاده شیخ
امیر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت
و میرزا شاهرخ و میرزا پیر محمد جهانگیر هر یکی سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یکی دو
امیرزاده سلطان حسین دخترزاده حضرت صاحبقران است و مادرش آکه بیگی نام داشت و
پدرش محمد بیک بن امیر موسی که وی از اعاظم امرای ذوالاحتشام بوده والعلم عندالله

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران ستوده آثار معاصر بوده اند

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که این زمره عظیم الشان و طایفه عالی مکان
جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان اقطار مهر نمای بلاد جهان و
امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشته اند و کیفیت حال تمامی آن طبقه
از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بذکر بعضی که شمه از احوال ایشان راقم این سطور
پریشان را معلوم شده و بوده اختصار اقتصار افتاد یکی مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم
ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین محمود هروی بود و در متابعت سنت حضرت رسالت صلعم

سی پنج میبود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم اورادی و وظایف طاعات و عبادات
می افراخت وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمایه اتفاق افتاد و در [illegible]
هرات که مسکنش بود مدفون گردید دیگری امیر سید علی همدانی بن امیر شهاب الدین محمد است
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود و در اوایل حال ملازمت شیخ
شرف الدین محمود مزدقانی میبود و او مرید شیخ تقی الدین علی دوستی کسب روحانیت
فرموده و بعد از فوت تقی الدین علی بارادت بشیخ شرف الدین محمود مزدقانی گرد و شیخ محمود
او فرمود که حکم خیانت گرا قضای [illegible] عالم را بگردی امیر سید علی رجب فرموده عمل نموده
سه نوبت ربع مسکون را طواف نمود و بصحبت هزار و چهارصد ولی رسید و چهارصد را در یک
مجلس دید و مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقط و شرح اسماء آمده و شرح
فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک در میان فضلا اشتهار تمام دارد
وفاتش در سادس ذوالحجه سنه ست وثمانین وسبعمایه اتفاق افتاد و مرقد معطرش
در ولایت ختلانست دیگری بابا سنگو درویشی بغایت مجذوب بود و ازوی کرامات و
خوارق عادات بسیار ظاهر میشود و در سنه اثنی وثمانین وسبعمایه که صاحب قران مغفور بجانب
فتح خراسان از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود بابای ملاقات نمود و درویش از
سر جذبه فی الحال سینه گوشتی بطرف امیر تیمور گورکان انداخت آنحضرت بآن معنی تفال نموده
گفت که خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسانست بما ارزانی داشت و همچنان شد وفات
بابا سنگو در سنه سبع وثمانین وسبعمایه روی نمود و قبرش در اندخود است دیگری مولانا زین الدین
ابابکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بوده است و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین
هروی است و چنانچه در نفحات مسطورست مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده اند و
از روحانیت حضرت قطب الانام شیخ الاسلام احمد جامی الجامی؟ تربیت یافته است و در وقتی که
امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هرات داشت در قصبه تایباد بجناب مولوی ملاقات نموده و آن
زمان بصحبت آنحضرت آنچنان که [illegible] نقل شده بود گفتست که در اثنای قیل و قال صاحب
قران [illegible] از آن قدوه اصحاب وجد و حال سوال کرد که شما چرا ملک غیاث الدین
پیر علی را ارشاد ننمودید تا ترک افعال ناشایست دهد مولانا زین الدین ابابکر فرموده که اورا
نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد سبحانه و تعالی شما را بر وی گماشت و اگر شما نیز با بندگان خدا
طریق او سلوک خواهید نمود دیگری بر شما مستولی خواهد گشت صاحب قران فرمود که کیست
آن شخص که برمن استیلا یابد جناب مولوی گفت عاجل وامیر تیمور گورکان ازین سخن فال
نیک گرفته هیچ از سلاطین را بخود برمن میسر نخواهد گشت واشتغال من ازو [illegible] با جل طبیعی
خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابابکر در نیم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه احدی وتسعین

وسبعمایه

وسبعمایه روی نمود و ملک عاد روزی در تاریخ وفات الجناب این قطعه نظم فرمود
سنه احدی وتسعین بود تاریخ گذشته هفته از سلخ محرم شده اضعف النهار پنجشنبه
که روح پاک مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همیگفتند از جان خیر مقدم
و درین باب دیگری از فضلا گوید تاریخ وفات مطلبا و تا و یک نقطه به جسته صاد و
قبر الجناب در قصبه تایباد است دیگری خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاری است
و او در نظر قبول بفرزندی از خواجه بابای سماسی بوده است و تعلم آداب طریقت بصحبت
ارشید امیر کلال نموده و در نفحات مسطورست که خواجه بهاء الدین نقشبند بحقیقت اویسی است
و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سوال کرد که درویشی شما موروثی
است یا کسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم
باز پرسیدند که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد الجناب فرمود که نمی باشد گفتند پس
بنای طریقه شما برچیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی چنانکه گوید
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی وتسعین وسبعمایه اتفاق افتاد
ویکی از فضلا جهت ضبط آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند
آنکه منشور ولایت شد کمال عزتش مسکن و ماوای او بود چون قصر عارفان قصر عرفان زین سبب آمد
حساب رحلتش دیگری خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاری است و در سلک اعاظم
اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان
راه حق را حواله بدان جناب میکرده و میفرموده که علاء الدین بار ما را سبک کرد وفات خواجه
علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی وثمانمایه روی نموده است قبرش در ده نوی
چغانیانست دیگری مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی پادشاه علما و دانشمندان
ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنین وعشرین وسبعمایه
در قریه الرجال تفتازان که از ولایت نسا است روی نمود و چون از سن طفولیت برتبه صبی
ترقی نمود آغاز تحصیل علوم وتکمیل فنون محسوس و معقول کرده در اندک زمانی در میدان افاضل
قصب السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربود و شمیم قلم رقش مشام جان مستفیدان را بروایح فضایل
معطر گردانید و فروغ خاطر افادت آثارش ریاض امید مقتبسان را بانوار کمالات [illegible] تابانید
والحضرت در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را بر قوم خامه بلاغت [illegible] پرداخت
بعد از آن مطول را باسم ملک حسین کرت تالیف نمود آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان
بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام پادشاه گرامی جانی خان که [illegible] قرمای دشت قبچاق بود
تصنیف نمود که شمه از عدالت و احسان او در ممالک آذربایجان سبق ذکر یافت و بعضی [illegible]

و گزارف چنانچه از مؤلفات آن عالم بیننده صفات بوضوح می پیوندد لطایف تحریر و حلاوت
تقریر و توضیح خفیات و تصحیح جنایات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بوده است
و بر ذات همت بلند نقش ختم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم فرموده بود
ملک پیر محمد سرخسی پسر خواهر ملک معزالدین حسین برادر زاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث
الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که هرگاه خوارزم مسخر شود از آن
حضرت رخصت طلبیده جناب مولانا سعدالدین را بسرخس روانه گردانی بنا و علی هذا چون لمعان
تیغ عالم ستان حضرت صاحب قران آن خطه را در حیز تسخیر کشیده و یکی جانیان اهالی و موالی
جرجانیه اشارت شده بود ملک پیر محمد زانو زده از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعدالدین مسعود را
اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و صاحب قران ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داده
جناب مولوی بجانب سرخس رفت و بعد از آنکه صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و مشایخ ماوراءالنهر
بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را میسر پذیرفت و اما حاصل آن
مملکت نصیب ملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از مفصل این مجمل پرسید الکاتب عرضه داشتند
که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعدالدین مسعود تفتازانی است که
لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده است
و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسیم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را
خضرت و نضارت بخشیده • چنان گرفته جهان را ظهور تصنیفش • که آفتاب بود ذره ز وقت ظهور
و تدقیقه سنجی او خفیست همچو سها • ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور • هر یک کلکش در کشف
مشکلات علوم • چنانچه بخشد داود و داوای زبور • افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از
اشعه ضمیر منیرش مینمایند و اهالی کرام التماس اصناف علوم از نفحات فیض خاطر خطیرش می
فرمایند امیر تیمور گورکان را از استماع امثال این سخنان رغبتی تمام [illegible] بر صفحات روزگار [illegible]
بنگاشت و حکم جهان مطاع عالم مطیع [illegible] حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت و
مولانا سعدالدین بخت به بهانه عزیمت حج آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان حضرت
صاحب قران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرموده و چندسال در آن شهر بمسند
عزت و جلال بافاده اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلای دانشور بر ورق
روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن سرور دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس
آنجناب را بر زبر توشک خویش جای داده و در وقت وداع تا سر طناب پیش خانه مشایعت میفرمود
وفات مولانا سعدالدین در شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمایه بوقوع پیوست و نعشش در بلده
سرخس [illegible] تصانیف آنجناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد
ندارد و خود عمده وجه تفصیل آن کتب را از حلیه تحقیق عاطل میشمارد و از جمله مولانا سعدالدین

مسعود

مسعود یک پسر ماند [illegible] نام و مولانا محمد در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور گورکان
مینمود و از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین
یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالدین التفتازانی استماع افتاده که گفته بود در آن اوقات
که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد چندگاهی در هرات ساکن بود و
در آن ایام خبر [illegible] و بعضی از علمای تقوی [illegible] رسید که مولانا سعدالدین در مجلس
صاحب قران ظفر قرین با کل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت مینماید و ایشان زبان طعن
و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمه شبهه خورد و مولانا محمد
از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعه بپدر بزرگوار نوشت و التماس نمود
که در مجلس صاحبقران دیگر بجانب خوردنی دست نبرد و آن نامه را بتواچی که از هرات متوجه
[illegible] بود داده و تواچی مکتوب مولانازاده را با سایر مکاتیب در دولتیان خود نهاده چون
بسمرقند رسید دولتیان را بمجلس پیش امیر تیمور گورکان برد و آنحضرت را در اثنای مطالعه مکاتبات
چشم بر نوشته مولانازاده افتاده و مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب
را بجناب مولانا سعدالدین ظاهر نساخت و بعد از چندگاه مولانا محمد بسمرقند شتافته حضرت
صاحب قران بلند منزلت را ملازمت نموده و آنحضرت مولانازاده را تعظیم کرده التفات بسیار
نمود و در آن مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت بدان فرمود که مبلغ
چهار هزار دینار کپکی نقد تسلیم خدام مولانازاده نمای تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود بنا بر تنگی
که در آنحضرت یافته بود گفت در خزانه از نقد خالی است اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر حواله
ولایات نویسیم امیر تیمور گورکان گفت که اگر وجه از مواد [illegible] دیرتر وصول خواهد یافت و ما
نمیخواهیم که مولانازاده در این شهر تنگی کشد خواجه گفت مبلغ چهار هزار دینار در عرض دو روز
بحصول می پیوندد از وجه تمغا اگر فرماید آن وجه را به معاش مولانا نایم حضرت صاحب قران
فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در ساعت مبلغ مذکور را بر تمغای
سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده و برات را برداشته و از
بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد صاحبقران کس فرستاد و
خدمتش را بمجلس باز آورد و آنگاه تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که زر تمغا را که اخس
وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم علم
و دانش او کسی نیست از خوردن طعام ما منع کند و آنجناب از استماع این عتاب خجل شده
گفت من داعیه داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز رسانم امیر تیمور گورکان گفت که اگر
همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهت در بشره شما پیدا شدی و حال آنکه
از روی فرح و سرور برات را قبول فرمودید آنگاه اشارت بطلب صدور یافت که برات

مذکور از مولانا محمد ستانده بجز از دنیا رنقه ارشد انه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت حضرت
صاحب قران در بلده فاخره هرات ساکن می بود و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه بعلت طاعون از
عالم انتقال نمود ذکر امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه اربعین و سبعمایه در قریه طاغو
از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بصحرای وجود نهاده فضای حسب حال قامی جان را بیمن مقدم شریف
مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فضل نموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و
مقتدای مدققان علمای محتشم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه تسع و ستین و سبعمایه جناب
که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید بجوار او رسیده و خواست که بپادشاه
ملاقات نماید و او را بواسطه کمال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین سعید السیرانی را دید
گریخت شاه شجاع میرو و خود را در لباس لشکریان نمود و گفت مردی غریب و تیر اندازم
و از ولایت جرجان بدین امید آمده ام که در نظر پادشاه سه چوبه تیر اندازم امید آنکه بهنگام فرصت
ملتمس مرا بعرض پادشاه رسانی و در رکاب مولانا سعد الدین پیاده تا در بارگاه بیامد مولانا او را
گفت تو در همین موضع توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات
پادشاه فایز شده سخن تیر انداز را عرض کرد شاه شجاع فی الحال او را طلب داشت و امیر سید
شریف فی الحال بدان بارگاه در آمده پادشاه از کیفیت تیر اندازی پرسید جزوی که نتیجه طبع شریف
او بود مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف از بغل بیرون آورد و بدست شاه شجاع داد و پادشاه
از مطالعه آن صحیفه بر حال امیر سید دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار
انعام فرموده آن جناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفا بدو را بآن سید
فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته
در سنه تسع و ثمانین و سبعمایه که امیر تیمور گورکان را فتح الجایز گشت حکم فرمود که آن جناب بسمرقند
سمرقند فردوس مانند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب
الاذعان بدان بلده شتافته تا زمان فوت آنحضرت انجا می بود و در آن اوقات میان آن جناب
و مولانا سعد الدین التفتازانی مباحثات عالی نموده و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت
طبع و جودت ذهن در بحث بر جناب مولوی غلبه میکرد • خدای که بالا و پست آفرید •
زبردست هر دست و فرق آفرید • و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاوید انتقال فرمود
نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ست عشر
و ثمانمایه وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب
متداوله مشتمل متون و مطولات حواشی دقت قرین علاقت آیین دارد چنانچه از زبان فرخنده نشان
آن جناب تا غایت غالبا هیچ درسی از افاده حواشی و مولفات صاحب مناقبش خالی نبوده و مدت
مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود ذکر مولانا عبد الله بن لسان الدین محمد افضل حکما

زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند حکم و قدر هرگز تخلف نمیشد بیت
همچو فلک جدول بجدول • اسطرلاب حکمت کرده حل • و صاحب قران خورشید محل
نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آن جناب همواره با آن بخت و دولت در
ملازمت بوده رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر می نگاشت ذکر مولانا نظام الدین شامی آن
جناب از نخبه فاضلان بود و اکثر اوقات واقعات و حالات حضرت صاحبقران جنت مکان
منقول از تاریخ آن فاضل کامل است و در مطلع سعدین مذکور است که از مولانا نظام الدین مرویست
که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید
از مردم دار السلام اول من بپایه بارگاه پادشاه رسیدم آنحضرت بنظر التفات و عنایت در من
نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده تو
پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمودی و ایضا در کتاب مذکور مسطور است که در وقت محاصره حلب
مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح امیر جلال الاسلام او را پیش فرمان
فرمای انام برد و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب
مکتوبست خالی از اشکالی نیست و آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت
صاحب قران ظفر قرین مشرف گشت همواره بپایه دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال
بوده و در باب وقایع آنجناب تاریخی تألیف نمود ذکر شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری
مقتدای محققان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود و بزهد و تقوی معروف و بصلاح
و سداد موصوف و در ظفرنامه مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را
اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را ببرسا فرستاد و جمعی از کار بران دیار ظفر
دریا بار لشکر ... نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بخزاین ایلدرم دار گرفتند و شیخ شمس الدین
محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد فناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ
شمس الدین محمد را با خود همراه ببرسا برد و از آنجا بپایه سریر اعلی رسانیده بشرف ملاقات
صاحب قران جنت صفات رسیده و آنحضرت شیخ را منظور انظار ساخته بصوب سمرقند
فرستاد و آنجناب تا زمان وفات امیر تیمور گورکان اوقات شریف در ماوراء النهر گذرانید و بتعلیم اطفال
را آنجا در سلک تالیف کشید و بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت
میرزا شاهرخ خامس ربیع الاول سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمایه وفات یافت ذکر قاضی
قطب الدین عبد الله الاهی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان فراچای ممتاز
ممتاز و مستثنی بود و مدتی در کمال استقلال در آن مملکت متمشیت منصب جلیل المراتب قضا
قیام مینمود و اختیار در دست موقوفات اولکایت چندین گاه متعلق بکدام عالیمقامش
میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بوده همواره نقش امانت و دیانت

رسیل منیر و صحیفهٔ خاطری نگاشت ○ ذکری شیخ کمال خجندی است در سلک اکابر مشایخ روزگار
و اعاظم زهاد و بزرگوار منتظم بوده و علی الدوام بریاضت و عبادت اوقات گذرانیدی و کمالی شعار
آثار او بروح اعتبار نقش میفرموده و در نفحات مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بوده
که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید ○ این تکلفهای من در شعر من ○ کلمینی یا حمیرای منست
از خواجه عبید الله روایتست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شهر شاش ساکن بوده و در آن مدت
از اکل حیوانات رغبت نمیفرمود روزی والده من با وی گفت چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد
میل فرمایید آنجناب بروجه مطایبه فرموده که هرگاه تو گاو خود را بکشی گوشت بخوریم و حال آنکه
چو مرا گاوی بود در غایت فربهی و چون این سخن را بشنود فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب
کرده بنزد شیخ برد و شیخ جهت خاطر ایشان مقداری از آن طعام تناول فرمود بعضی گفته اند
سرآمد افاضل انامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی در بهارستان این نوع [illegible] فضلای
سخن را در آرایش نه که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که پیش از آن تصور نتوان
کرد اما مبالغه در آن طریق شعر او را از سلاست بیرون برده است و آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن
دهلوی نموده است اما آنقدر معانی لطیف که در شعر ویست در نظم حسن نتوان یافت و از آنکه
شیخ را افزون حسن میگویند بنابر معانی تتبع تواند بود و در بعضی از دیوان شاهی آنجناب این قطعه مسطور است
کس ربع سخن حسن نگرفته را ○ معلوم همه شود که دزد حسنم ○ از حضرت مخدومی مولوی ایوبی استماع
افتاده که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادت تمام داشت و عقیده لاکلام و روزی بملازمت
آنجناب میرفت کمر مرصع برسم نذر پیش شیخ نهاد و تکلیف نمود و شیخ کمر را برداشته بخانه درآمد
و بعد از لحظه بمعیت اصحاب معاودت فرمود همه را مبهوت یافت و پرسید که یاران چه
چیست مگر یکی از حاضران جواب داد که درویشان در کمر داشتند و شیخ تبسم فرموده گفت تا
کمر را بر او در آمد و حکمت کرده وفات شیخ در سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و قبرش
در تبریز است و این بیت را بر سنگ لوح کنده اند که ○ کمال از کعبه رفتی تا در یار
هزارت آفرین مردانه رفتی ○ ذکری مولانا محمد شیرین المشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل
سیسی بوده و از اصحاب شیخ عبدالرحمن اسفراینی است و شیخ نورالدین از کبار مشایخ روزگار
بوده و در بغداد بسر میبرده و در سنه خمس و ستین و سبعمایه از آنجا بسلطان جلایر [illegible]
پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده [illegible]
و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته و دیوان
اشعار مولانا محمد مشهور است و این مطلع از غزلیات وی در نفحات مسطور ○ [illegible] گذشتیم
از جلوه صفت از پی آن ذات گذشتیم ○ وفاتش در سنه تسع و ثمانمایه روی نمود مدت عمر شریفش
شصت سال بود ○ ذکری مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلای ماوراءالنهر انتظام داشت

و بعضی

و بعضی از تواریخ امیر تیمور گورکان را بعبارت ترکی بر نوع بیان نگاشت ○ ذکری شیخ محمود زنگی
عجم کرمانی بصفت فقر و لطف طبع موصوف بود و در اثنای محاورات اکثر اوقات کلام
موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت که بهمراهی شیخ علی ترک بحضرت امیر تیمور گورکان
رسید و چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید در جواب گفت که ○ دو پیریم هر دو شکسته بسم
علی ترک و محمود زنگی عجم ○ و شیخ محمود بسیاری از تواریخ و حالات صاحب قران پسندیده
صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را [illegible] نام نهاد و در سنه [illegible] که آن
حضرت از یورش روم باز گشت و در گرجستان بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مولانا
ضیاءالدین سراج و شیخ صدرالدین که قاضی الولایت بود و سید قوام الدین نوری متوجه آستان
سلطنت آشیان گشته و شیخ محمود با ایشان همراهی نمود تا کتاب [illegible] را بگذرانند و مؤلف
جدید منظور نظر آنحضرت گردانند اما حسب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر آب کر بسته اند می
گذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشست و رخت بقا بباد فنا داد ○ غرق دریای کرم بادا
همیشه جان او ○ و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده و بصله گرامند محظوظ
و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است ○ بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد
که ملیف این زنگی و گرار عجم تراید ○ ذکری مولانا علی بدر از جمله شعرای دارالسلطنهٔ هرات
بوده و در سنه احدی و ستین و سبعمایه که میرزا میرانشاه جهت فتنه حاجی بیک جانی قربانی
بهرات آمده در باغ زاغان نزول اجلال فرموده بود و مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست ○ ای ز مهر رخ تو ماه شکسته
عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ○ خط مشکین تو بر صفحهٔ کافور عذار آیتی از آیت رحمت [illegible] گشته
و شاهزاده مولانا را در مقام التفات آمده صله مناسب بدو عنایت فرمود ○ ذکری خواجه عصمت
الله بخاری در سلک اعاظم [illegible] ناظمان سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعار آنجناب
مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خواطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده‌ایست که در مرثیه
حضرت صاحب قران در سلک نظم کشیده و آن مرثیه را نزد میرزاده خلیل سلطان گذرانیده و
مشمول نظر انعام و احسان گردید و مطلع آن قصیده مذکور اینست که در سطر ثبت می افتد ○
ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست ○ تخت را بر خاک بنشین چون سلیمان غایبست
و خواجه عصمت در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات
خویش درج فرموده یکی از فضلا در آن باب گوید ○ میر خسرو را [illegible] دیدم بخواب
گفتمش عصمت ترا یک نوشته چیزی نوشت ○ شعر او چون [illegible] از شعر تو شهرت گرفت گفت
[illegible] ○ ذکری مولانا نجم الدین طارمی در فنون [illegible] و علم [illegible] مثل
زمان خود بود و در اوقات ملازمت میرزا میرانشاه کامل التواریخ ابن اثیر را بموجب امر [illegible] نموده

شاهزاده مشار الیه از لغت وی بزبان فارسی ترجمه کرد و بکمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب
بجای آورد دیگر خواجه علی تبریزی شطرنجی حافظ کلام الله بود و تمامی صحیح بخاری را بنزد شیخ
شمس الدین محمد جزری قراءت نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نموده و خواجه علی را در فن شطرنج
آن قدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی او را مسلم داشتند و غایبانه را مانند حاضرانه
بغایت نیکویی باختی و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان پیوسته با آن لعب می‌پرداخت دیگر
مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید
بیضا مینمود و او نیز در فن نرد و شطرنج مهارت تمام داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی
بوده در مجلس عالی راه می‌یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین
کازرونی از جمله شطرنجیان حضرت صاحبقرانی بودند و همواره این جماعت در وی الانعام ملازمت
آستان سلطنت آشیان امیر تیمور گورکان مینمودند و التفات و مرحمت و عنایت می‌یافتند

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالی مکان

واقفان لطایف روزگار و عارفان لطایف اخبار باین حکایت عارف و بدین روایت
واقف خواهند بود که آنچه امیرزاده خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات
اهبت و ملکستانی دست داد و جمیع الکی را از ابتدای بنای اساس پادشاهی تا آن غایت
میسر شده باشد چه آن شاهزاده والانژاد از نسب نبیره پسری صاحبقرانی بود و بعد از وفات آن
حضرت اکثر نوئینان گورکان و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان بفیروزی نشان که در نواحی
تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشتند و بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان
شدند و بعد از وصول بحوالی آن بلده حکام و بزرگان و اعیان آن شهر العظیم فتحا بر دروازه
موکب شاهزاده را استقبال کردند و مفاتیح خزاین و گنجورها را بلا زمان پیش برده لوازم نثار و نیاز
بجای آوردند و در آن زمان شهری چون آن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود
اکابر و افاضل و اعاظم امم و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف عالم در آن شهر
جامع مجتمع بودند و دفاین و خزاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بنا بر آن
که قوت در ادراک تو بیان ماهر از حصر و احصای آن عاجز و قاصر آمد و سایر اسباب شاهی
از صنوف سیوف و تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن
بود که بوسیله تحریر قلم و تقریر بیان شرح آن تیسیر پذیرد مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی در تمهید
لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال گلزار اقبال کشیده و رابطه مشیت سبحانی قاعده قسم جهانبانی
نونهاده در بنای صاحبقرانی در سلک استحکام بکشیده در عرض چهار سال از آن همه اسباب
سلطنت و استقلال اثری نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده بالقت
تقاضای زوال آن دولت فرو خواند آری ... پادشاهی

بروجنات

بر وجنات روزگار نواحی بارگاه بحقیقت برحمت من یشاء و تشابه و بحر و اجتماع زر و گوهر بسیار سپاه
و لشکر امور سلطانی و مهمات کشورستانی نظام و انتظام نیابد چنانکه ناظم گوید که
نه هر که طرف کله بر شکست و تند نشست · کلاه داری و آیین سروری داند · و سبب انقضای
ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل بعد از قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که
شاهزاده در ایام حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقا از سراری امیر حاجی
سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرده و از حضرت صاحبقران پنهان بحباله نکاح در آورده و چون
پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاد ملک را بیابند بکشند
و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده و در آن اوان که ... حضرت ...
بود نوبت دیگر موجب رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه آورده ... و فرمان
داده امیر برات آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون ... نفاذ یافت سرای ملک خانم
بنا بر ملاحظه خاطر شاهزاده خلیل سلطان موقوف داشت که ... وجود این عورت ... از
صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنابر آن امیر تیمور گورکان حکم شده بود که او را ...
انفاس باز ندتا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادرش را بغلام سیاه دهند و ...
آن حال صاحبقران ... وفات یافت و شاهزاده ... اقبال آن گلعذار را
در آغوش محبت کشیده و ... جمال و شکوه و صال وی گشته که از ... او اصلا تجاوز
جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت چنانکه گفته اند
بجان او بود و در بند فرمان او · ... لاجرم مدار امور ملک و مال امیر
زاده خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شاهزاده بر طبق مدعای معهود در رسم اسراف
و اتلاف دراز کرده مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین را که ... محاسب وهم از حوزه تخمین
آن فایق بودند ... صرف نمود و بیشتر را ... داد که ... مقرر زندگانی
او گشته و قبضه آن دهش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار ... بود ...
و مستحق که شایسته نوازش بود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل سلطان از
عقل بیگانه بتعلیم جانانه جمعی از مردم نااهل و بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع نوازش نمود
و هر یک را ... ساخته بدرجه امارت و سروری رسانید و از آن جهت خاطر امرا
و سران سپاه از وی ملال گرفته و ... مختلط شده مواد فساد و تهمت
تزاید پذیرفت و چون ... شاد ملک در نظر مخدرات سراپرده صاحبقران
مرحوم ... مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان را بر آن داشت
که هر یکی از خواتین و سراری آنحضرت را طوعا او کرها بیکی از ملازمان ... خود در سلک
ازدواج کشیده و گروهی را که ... داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین کردانید

جوان نوشته سرشت را با طویت زشت هدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک حسن بیان فی الحال منخرط
طوطی شیرین مقال را با شیاطین انواع و زغن وحشت داد و عندلیب نکته پرداز را با نعیق زاغ هم آواز در
یک قفس جای داد و بواسطه صدور این افعال طبایع صغار و کبار از آن امیرزاده قبیل سلطان متنفر
گشته امور سلطنتش اختلال پذیرفت و آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام
آینده موضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی ذکر خاقان مظفر لوا معین السلطنة والدنیا شاهرخ میرزا
خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت و متصف بکمال عدل و عبادت نجابت
رستم با ناموس ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز خیال تجاوز از جاده ملت بیضا پیرامن ضمیر منیر
نمیگذاشت و در مدت العمر نماز جماعت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بعبادات مکتوبه
چه رسد و مداومت صیام البیض اوقات عزیزه را نیاز نمود بر مقتضای شرع شریف و همواره از روی اخلاص
و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می شتافت و بهر دیار که در می آمد اول بشرف طواف
مزارات اولیا و اتقیا را در می یافت و در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر خصم ثبات
قدم می ورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند برگ بید از باد صرصر می لرزید و در
ایام دولتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیز و ناتوانی بگردد و در اوان جلالتش هیچ صاحب
غرضی پیدا نشد که بساط ظلم گسترد ▪ شد از نصفت آن شاه بیدار ▪ عیانش باز با کبک
دمساز ▪ هوا اگر گرگ با آهو شیر و نخجیر ▪ بهم آمیخته چون شکر و شیر ▪ عوانی کز سودای ظلم مست
طبع پخته خود دوی او نشست رست ▪ ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم
ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمایه صاحب قران
تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضه اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت
در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمایه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال بضبط امور ملکی و مالی
پرداخت و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمایه مازندران را مسخر ساخت
و در سنه احدی عشر و ثمانمایه ولایت کرمان را آن پادشاه عالیشان مسخر گردید و در سنه ثلاث
و عشرین و ثمانمایه قرا یوسف ترکمان وفات یافته فتح آذربیجان بوقوع انجامید و در آن اوقات حرب
شده مذکور میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت
بر پرچم علم پادشاه ظفر شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه بیست و سیم
ربیع الآخر سنه ثلاثین و ثمانمایه بدبختی احمد لر نام در مسجد جامع هرات کاردی بیدن آنحضرت رسانید
و چون لطف الله شامل حال آنحضرت بود حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه اثنی و ثلثین
و ثمانمایه نوبت دیگر اسکندر متوجه ولایت آذربیجان و عراق گشت خاقان سعید بمدافعت
شتافت و در صحرای سلماس بین الجانبین قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت
و بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و

جرجان و

جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربیجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار
گرفت و بحسن همت و یمن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان گشته رفاهیت خلایق
درجه کمال پذیرفت عمارات چند بنقش در اطراف ممالک محروسه بتقدیم خیرات و ابواب
البر مانند مساجد و خوانق و مدارس و رباط ساخته بود و قری و مستغلات مرغوب و مستغلات
نفع بر آن بقاع وقف نمود و چون خاقان سعید مدت چهل و سه سال باستقلال تاج سلطنت
و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری فی ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمایه عنان عزیمت بصوب
عالم آخرت انعطاف داد و اوقات حیات با برکاتش مدت هفتاد و دو سال بود و بعد از آن
پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه و فساد بر روی روزگار عالم و عالمیان برگشود و خواجه
غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخرالدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث
الدین پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد اشرفی (?) و امیر علی شقاقی و خواجه شمس الدین علی
بایجو در سلک وزرای میرزا شاهرخ انتظام داشتند و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا
صدرالدین ابراهیم و میر حالی کهرشی (?) و مولانا محمد امین و مولانا عبدالمجید (?) در ایام دولت
آن پادشاه عدالت آیین رایت صدارت و افادت می افراشتند گفتار در بیان جلوس شاهزاده
سعید و الطاف میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و بیان معاصر (?) آنحضرت امیرزاده خلیل سلطان
خاقان سعید و سلطان صاحب تاج (?) فارس مضمار تفاخر معین السلطنة والخلافة میرزا شاهرخ بهادر
که خلف صدق صاحب قران مغفور قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان بود و بعد از فوت آن
حضرت در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمایه در بلده فاخره هرات تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود
شریف خود مشرف ساخت و تاج خلافت و گیتی ستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری
بر مفارق جهانیان انداخت و ولات و ولایات انقیاد و امتثال لازم الامتثال نموده
و فرمان برداری کردند و بنای اخلاص ملازمان آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری و خدمت
کاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بمواهب خسروانه و عواطف پادشاهانه
نوازش فرموده در باره همگنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانیده و بساط عدالت
گسترده و تمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا معمور گردانید و در آن
اثنا بسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال در دار الملک سمرقند رایت کامرانی
و دولت افراخت و دست باسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را بر انداخت
بنا بر آن ضمیر خورشید نشان جهان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال
راه یابد رایت ظفر آیات قرین دولت و اقبال بصوب ماوراءالنهر شتابد و امیر مضراب جاکو
و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت
اعلام از دار السلطنه هرات بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل ... امیر سید

خواجه ابن شیخ علی از سمرقند بخدمت رسیده بتوسط الیاس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل
سلطان مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه و برای خواجه
شاه را جهت تعمیر بروج و باره هرات که از زمان استیلای امیر تیمور گورکان بر ایران تا آن زمان
ویران بود بازگردانیدند و امیر سید خواجه را بطوس فرستاد تا آن بلده را عمارت نماید و شیخ
نفیس عازم بلده سمرقند گشته چون در لنگر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد امیرزاده سلطان
حسین که در ترکستان با امرا و تومنیان مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف
اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه توقتور ابرسم رسالت نزد امیرزاده خلیل
سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزندی و برادری و بلکه بجای گرامی برابری و همه جهت
داشته باشی از آنکه در مال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت حقایق طوایف انام در
انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد اگر امرا بسبب بعد مسافت و توهم مس آفت در غیبت اتفاق
کرده اند حالا باید که بتقدیم تدبیر تشویش ایشان و هر آنچه مستلزم استقامت مملکت باشد با ما موافقت
نمایی و رایات نصرت آیات از آب آمو گذشته بساحل جیحون رسیده و در آن مرحله امیر شاه ملک
از بخارا آمده خبر شاهزادگان و سلامتی ایشان عرض نمود چنانکه موجب ابتهاج خاطر انور گردید
مقارن آن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان بشرف بساطبوس دریافت بوسیله امرای عظام معروض داشت
نمود که چون این معنی متعین است که آنحضرت وارث سلطنت ضبط ماوراء النهر بازگذاشته اند امید
آنکه بسعادت معاودت فرموده حکومت این مملکت را به بنده بازگذارند تا بنیابت آن
حضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و دوام الحیات در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم
خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرموده امیر شاه ملک را جهت امداد آن فرزند به بلده بخارا
فرستاد و عنان تکاور بجانب دار السلطنه هرات انعطاف داد و چون بآنجا رسید امیرزاده
سلطان حسین بی موجبی متنفر شده بآن طرف آب رفت و در آن ایام خبر متواتر شد
که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است لاجرم امرا بخارا را بازگذاشته
شاهزادگان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب تعیین شده چون ایلچی
رسید و صد درشتی در رسالت نمود معلوم آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد و امیر شمس الدین
عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند
تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدین
جانب آیند تا شیخ نور الدین پیش خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی
توقف بآستان سلطنت آشیان آمدند و از جانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب
موافقت جانبین سعی بلیغ نمود و چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحب
قران مغفرت نشان نزد امیرزاده پیر محمد ولی عهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر متعلق بدو باشد

و بعد

و بعد از آنکه امیر شیخ نور الدین با اردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هرات گردید
و در خلال آن احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحب قران مغفرت پناه در فیروز
کوه و حدود رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه بگریخته بموکب همایون پیوست
و رخصت طلبیده جهت آسایش در نواحی اندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام
بتاریخ بیست هشتم ذی قعده در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود ذکر خروج امیرزاده سلطان
حسین و کشته شدن او بموجب فرمان خاقان سعید بجزای مخالفت امیر رکن الدین سلیمانشاه

میرزا سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از آثار جنون بهره تمام
داشت چنانکه در دمشق که صاحب قران مغفرت در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر
و شام بر لوح خاطر شریف می نگاشت بی جهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک مصر رفت و بعد
از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرده لشکری را که با او بودند متفرق
گردانید و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دریافت که بشهر در نمی توان آمدن از آب آمویه گذشته
بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه حسیب بنظر شفقت و عطوفت در وی
نگریست باز دیگر آثار جنون ابراز داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب
گذشت و در شهر بامیرزاده خلیل سلطان پیوست و میرزا خلیل سلطان او را مشمول
انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغونشاه و تیمور خواجه و آقبوقا بهادر و خواجه یوسف
و بعضی دیگر از امرا و لشکریان را بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزاده پیر محمد جهانگیر که در
آن آوان از کابل به بلخ آمده بود حزم در باشند و در کنار آب خیال استقلال کرده و در تا
میرزا سلطان حسین جدا شده بهانه کنکاش امرا و سرداران را ایلغوتی طلب داشت و تیمور
خواجه و یوسف خواجه را شربت شهادت چشانید و جمعی را مقید ساخت و امیر الله داد و امیر
ارغونشاه و مبشر بهادر که آن حال مشاهده نمودند بتضرع و زاری امان طلبیدند و میرزا سلطان
حسین ایشان را عهد و سوگند داد که از او برنگردند و نصب مناصب خویش ساخت و مقارن
آن حال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال بسیار از ... متوجه بلخ بود بدان حدود
رسید میرزا سلطان حسین او را غارت کرده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر
بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بسبیل اکراه
بملازمت میرزاده سلطان حسین میبودند از وی جدا شدند و نزد خلیل سلطان رفتند و بنا
بر آن در هشتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمایه میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار کرده
در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ
ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین
را طلب داشت جناب امارت پناهی ازین سخن متنفر شده و عزت پادشاهی میرزا پیر محمد را

بران داشت که ایلچی شبیخون بر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره
منحصر در گریز دانسته و بهرات شتافته بکدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم شرایط
مبلغ صد هزار دینار کبکی و صد سر اسب چپقی بامیر سلیمان عنایت فرموده و هر کس را بسیورغال
او گردانیده حکم فرمود که امیر مضراب و امیر سید خواجه که در سبزوار بودند بایشان پیوندند و از
جانب میرزا امیرانشاه که در آن اوان بکابوش جرجان آمده بود خبردار باشند و چون
امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرای شاهرخی صلاح در قتل میرزا سلطان حسین دانسته
امیر نوشیروان برلاس آن شاهزاده نجابت شیم را در بیرون دروازه عراق گردن زد و چون
این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید
متوجه آن حدود شد و امیر عبدالصمد ولد حاجی سیف الدین که داماد امیر سلیمانشاه بود بکلات
روان فرمود تا او را [illegible] نموده از مقام مخالفت بگذراند و امیر عبدالصمد بمشارالیه ملاقات
کرده و سخنان دولتخواهانه گفته بی حصول مقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب
استدعای امیر سلیمانشاه امیر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک مانند عبدالصمد
بازگردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت نمود و امیر سلیمانشاه
بعد از تحقیق این خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در غرهٔ
جمادی الاولی سنه ثمان و ثمانمایه بدارالسلطنه هرات رسید و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک
را بضبط اندخود و شبرغان مأمور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطانی
ربیع آثار عازم کوه و صحرا گشت خاقان سعادت انتما جهت مصلحت یورتی [illegible]
به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل رباط جیس خبر محاربه میرزا پیر محمد ولیعهد و میرزا خلیل
ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع [illegible]
در آن اوان که امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد
جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلب داشت و التماس نمود که در مخالفت میرزا
خلیل سلطان با شاهزاده مشارالیه اتفاق نموده ایلچی [illegible] جهت کنکاش شوند و چون حضرت
صاحب قران در باب ولایت [illegible] بسمرقند فرستاده‌اند و چون آن قاصد بحضرت خلیل سلطان
رسید سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل جواب داد که اگر سلطنت اکثر ممالک
جهانرا امیر تیمور گورکان عنایت کرده بود ایالت سمرقند را بمن ارزانی فرموده میرزا پیر محمد
و امیر شاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را ببلخ ملحق گردانیدند و با
سپاه جنگجوی از رود آمویه عبور نموده امیرزاده خلیل سلطان ایشان را استقبال فرمود
و در روز دوشنبه دوم رمضان سنه ثمان و ثمانمایه در حوالی نسف هر دو لشکر صف کشیدند
و دلاوران بلخ و ماوراءالنهر از زخم شمشیر و تیر در هم آویختند و میرزا خلیل بر قول میرزا پیر محمد حمله کرد

واینبار

و اینبار از جای برداشته بخت قوم از لات بر کشید و جوانغار و برانغار پریشان شده و
میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت بجانب آب آمویه رسیدند
و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراءالنهر گردید و میرزا الغ بیک
و امیر شاه ملک در اثنای راه شرف ملازمت دریافته [illegible]
رخصت یافت که مدت یکماه در بادغیس باشند و چون موضع [illegible] قشون معسکر خیام
همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که
بر عهد و قایم که بسته‌ایم هستیم اما چون میرزا پیر محمد از آب آمویه گذشته متوجه
سمرقند گشته متعرض این ولایت گشت ضرورتاً پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم
حضرت خاقانی امیر مزید [illegible] را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان گردانیده و پیغام داد
که هم بر آنیم که بودیم و همان خواهد بود اما لیکن تا کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند
بجانب آید تا سخنی که باشد بگوییم و تواند که جانرا مجدداً استحکام دهیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم
معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بوران و ایلار توقف نموده در آن
یورت امیر مزید بازآمد و دولت خواجه نامی از ملازمان میرزا خلیل همراه آورد و از زبان شاهزاده
معروض داشت که آنحضرت هرگاه مصلحت دانند بکنار آب فرستند که امیر ارغونشاه و امیر [illegible]
را [illegible] کرده‌ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت پناه قاضی عبدالله
را جهت تمشیت آن مهم ارسال نموده و در خلال این احوال بوضوح رسید که امیر شاه ملک که
بواسطه کمال اختیار و اقتدار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرایی داشت [illegible]
ضعف [illegible] بهانه ساخته از یورش تخلف نموده است بنابرآن خاقان نصرت شعار [illegible]
سقل تواچی را پیش امیر مشارالیه فرستاده پیغام داد که مقرر چنان بود که یکماه در بادغیس
توقف نماید و بعد از آن بموکب همایون پیوندد و حالا چند روز از موعد گذشته است باید
که فی الحال متوجه [illegible] شود والا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات متوجه دارالسلطنه
هرات گشته امیر شاه ملک از راه [illegible] ببلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال
مستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرایی و استقلال در
حل و عقد امور ملک و مال خیال فتنه و فساد کرده جمعی از امیرزادگان مثل سیف الدین و عبدالصمد
و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوچ قرا بهادر و تیمور ملک دولدای را با خود
متفق ساخت و نماز شام غره ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمایه از [illegible] سوار شده علم عزیمت
بصوب جام برافراخت و همان لحظه خاقان از آن حرکت ناهنجار خبر یافته و در شب
با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روان شد و علی الصباح
در صحرای نوبرک بدیشان رسیده فرمود که بجهت [illegible] خیال مخالفت نموده اید سید خواجه با

ابلغ از آب مرغاب آمده روی بر پای جناب شاهرخی نهاد و بجریمه خویش معترف شده در رکاب
حضرت آفتاب متوجه هرات گردید و بعد از وصول بسرای سعادت خاقان کامکار بیشتر مستغرق
بحر جلال فرامیدید بعضی از هواخواهان امیر سید خواجه با وی گفتند که اگر پادشاه از جریمه تو
در گذرد بی شبهه فردا او را بهر کیفیت بقتل رساند باید که موجب عبرت خلایق گردد و بار
دیگر همه متفق شده بقدم خلاف عازم طوس کنند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و
امیر مرزبان شیخ را نزد امیر سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کرده باز گردانند و آن دو امیر
صایب تدبیر بسید خواجه رسیده بسیار سعی نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقه مطاوعت
در آورد اما هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و مقارن آن احوال توکل تیمور تواچی از پیش
امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب آمویه انتظار کشیدیم
میر اخیل سلطان خلف وعده نموده مجلس نوشتند و حکم همایون شرف نفاذ یافت که ایشان
باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در سیم ذی حجه مذکوره از عقب سید
خواجه نهضت فرموده در روزی چند مرحله [illegible] ظفرانجام گشت و در ان مقام امیر
مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن ان حال از جانب طوس
نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود مکتوبی را که امیر سید خواجه بمحبوب برادر خود یوسف
خواجه نزد میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ فرستاده بود و در آنجا ذکر کرده که ما فتح ممالک
خراسان را جهت شما مستخلص میگردانیم [illegible] رسانیدند و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه
برگرفت بتاریخ [illegible] محرم الحرام سنه تسع و ثمانمایه متوجه طوس گشت و چون اتفاق مشهد
مقدسه رضویه دست داد سید خواجه که در قلعه کلات محکم نموده بود روی بصوب استراباد نهاد
و رایات ظفرنشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بیلاق [illegible] خبوشان
امیر شاه ملک با سپاه و متابعان خویش از بلخ رسیده منظور نظر عنایت و التفات پادشاهانه
گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت نموده بیلاق سلطان [illegible] از شرف
نزول همایون عزت افزای مفاخر گردون گشت و در آن مقام خسرو جم احتشام [illegible] تیمور
[illegible] را که اوراق رسالت و سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان
فرستاد و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت باوج عزت رسانیدیم و او کفران
نعمت نموده از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است طریقه آنکه کشش عهد و حقوق قدیم ثابت
حسن اخلاص و اعتقاد سرسبز دارید و سید خواجه را بجانب ما روانه دارید [illegible] و یقین دان
که اگر [illegible] خواهند نمود [illegible] لطف دوست [illegible] قهر دشمن که در تبدیل
خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور باشد بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک پذیر نگردد
تیمور نزد پیرک پادشاه رفته پادشاه عالم پناه در همان موضع روزی چند توقف نمود

و در آن

و در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام میرزا عمر پادشاه ممالک عراق و آذربایجان باستان علیین
آستان رسیده اظهار اخلاص و اعتقاد فرموده [illegible] دستان سرای [illegible] بجای رسانید [illegible]
جنان نمود که بحکم [illegible] حالات میرزا میرانشاه و اولاد و عظام او تا زمان ملاقات میرزا [illegible]
و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد انگاه بر تو اهتمام بر تقریر [illegible] دار الملک [illegible] ابواب [illegible]
گشاده [illegible] وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان امیرزاده میرانشاه و اولاد او دست داد
و رسیدن میرزا عمر باستان سلطنت آشیان خاقان [illegible] صاحبقران [illegible] در وقت
از یورش هفت ساله تخت [illegible] هلاکو خان را با میرزاده عمر بن میرزا میرانشاه عنایت نمود
و ولایت دار السلام بغداد را ببرادر بزرگترش امیرزاده ابابکر رجوع شده بود و مقرر که میرزا
میرانشاه در بغداد باشد و امیرزاده ابابکر بکار [illegible] برادر حاضر گشته از تشویش او در گذرد و
بنا بر آن چون خبر فوت پادشاه ممالکستان امیر تیمور گورکان ببواق و آذربایجان رسید میرزا
عمر از پدر و برادر در حساب برگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک
و مال بپرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقیق فوت امیر تیمور گورکان
با هواداری جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نمود و صباح روز جمعه دوم ماه
رمضان [illegible] آن اقبال آشیان را نزد مولانا قطب الدین و درویش [illegible] و شیخ محمد
تواچی و عبد الخالق ولد شیخ تیمور و شکور بی را با جمعی دیگر از [illegible]
و بخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای ثبات استوار داشت و طایفه
از اینا قان و خانه بچگان را [illegible] امیر جهانشاه فرستاد و [illegible] مردم [illegible]
زیاده شده [illegible] نیاورد [illegible] امیر جهانشاه روی بگریز آورده [illegible]
با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده [illegible] رسید و فی الحال بقتلش رسانید
و میرزا عمر [illegible] معاتب ساخته بازماندگان امیر جهانشاه را بنواخت و
و مقارن این میرزا ابابکر از [illegible] دار السلام [illegible] آمده قصد سلطانیه [illegible]
[illegible] نزد برادر فرستاده میرزا عمر [illegible] پیغام داد که [illegible]
[illegible] برادر [illegible] جانب شریف آورند [illegible]
[illegible] و میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] و چون میرزا میرانشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکم شده [illegible] بر زبان راند که روز جنین مقدر بود [illegible]

که بعد از قتل من چه فتنها حادث کرده و چون از و اتوا بابا سه روز در گذشت هفدهم محرم الحرام
سنه ثمان و ثمانمایه خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر گشت بیتین این مقال انکه میرزا ابابکر بعد از اندک
زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود متفق ساخت و بنا و حیات عادل
قوانچی را بر انداخت و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که از جمله محافظانش بودند براه عدم فرستاد
و حصار سلطانیه را در حیز تسخیر کشیده قورخانه و جباخانه را تصرف کرد و جمیع آن نقود و اسلحه
را میان ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استراباد بپدر پیوسته
عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن خبر خروج برادر بسلطانیه رفت و آن بلده
بیکی از اهل اعتماد سپرده از راه نجاس و سرای اباقا در حرکت آمد و مقارن آن حال شیخ حمزه
شاهی از جانب سمرقند ملازمت رسیده منتقل گشت که هر چه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده
باندک زمانی کفایت یابد و ملک را در معرض وخیم کشیده بر سموم تخیلات نامعتدد و میرزا عمر
بباعث آنکه امیر بسطام جاگیر را که با وی در مقام نفاق زندگانی میکرد بدست آورد و خواست سر او
قلم نمود و بسطام از راه قراباغ و میر شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابر آن میان میرزا عمر
و شیخ ابراهیم نایره نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکر سلیمی کینه ... شتافته در برابر یکدیگر
منزل کردند و پس از هفته خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه
استیلا یافته هر کس را که با وی مخالفت میورزد دستگیر کردند و هر چه دیدند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر
با میر شیخ ابراهیم گرگ آشتی کرده جبل مراجعت در کوفت و بعد از وصول بمنزل پیشانج و کرمرود
عمرتابان و سلطان سنجر ولد حاجی سیف الدین و عبدالرزاق ولد امیر خدایداد و امیر سیاوش کوکی
و شیخ حمزه شاهی طریق بیوفایی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر
عمرتابان و اولاد او را منظور نظر تربیت گردانیده شیخ خالم را بایسار کرگیان بپیاسا رسانید
آنگاه باستصواب بعضی از معتمدان ایشان تخت زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را
بر آن نشاندند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سرور و لهو مشغول بودند
و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاردو براه مرند بدو امیر خالق ترکمان و سابق
بر کاسن و جمعی از منشیان منتظم شد و بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه بن امیر خالق
پیشتر در آن بلده شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم نموده خواجه بر علی را که
مبلغ صد هزار دینار تحصیل داشت بقتل رسانیدند و ترکمه را از شهر بیرون کرده در دو روز تاراج
مضبوط ساختند و میرزا عمر ترکمه را اجازت غارت داده در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر
بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله را در خود نمیدید علم عزیمت بصوب
اصفهان بر افراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال بتقدیم نموده لوازم تعظیم و تجلیل
بتقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه ترتیب کرده از تاریخ معارج عرفانی ...

انگاه

انگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اوریق میرزا ابابکر که در سوق جاتی نشسته بودند
ایلغار کرده حبات و اموال بسیار بدست آوردند و باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مستقر
وجود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد با عزاز و احترام تمام او را بشهر در
آورده جشنهای خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر در آن
زمستان در شیراز بتنعم و تماشا اوقات گذرانید و در اوایل فصل بهار بر افقت میرزا پیر محمد
عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست و از آنجانب
میرزا ابابکر چون چندروزی اسم پادشاهی بر پدر عالی گهر اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفه حالش
کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره بتبریز شتافته و
لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تغوتو بسیار بجزء و صغار رسانیدند و چون خبر اتفاق
اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از وصول
بجرباذقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را تسخیر کرده هم از آنجا عنان از یورش اصفهان اولی
دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده
از اصفهان بیرون شتافتند و عنان یکران بجانب میرزا ابابکر تافتند و این خبر در قوق ارغون
بسامع میرزا ابابکر رسیده لشکریان خود را استمالت کرده گردانید و عنان عزم را باز گردیده و در دو
در کزین قافای آن سلاطین جلادت آیین دست داده از هر دو جانب مردان مرد و کردان
صف بزد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح بأعلام و اقعای یکدیگر پرداختند
و در آخر روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته گشته هنگام شام هر یک از آن دو طایفه
بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشتند روز دیگر که خورشید درخشید بتیغ زراندود
بمیان میدان مواکب کواکب تاخت باز سپاهیان از هر دو جانب آواز کوس بر آوردند
و نایره قتال التهاب یافت میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر مخالف
که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را مجال توقف نداد
و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز محاصره کرد و چون نزدیک بآن رسید که
شهر مستخلص شود میرزا ابابکر شنود که میرزا میرانشاه و امیر بسطام جاگیر ... تبریز شتافته اند و
شیخ حاجی خواتی بمحاصره سلطانیه اشتغال دارد بنابر آن بادشاهزادکان صلح کرده عنان عزیمت
از آنجانب انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر
نتوانند آمد روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید آورده در دوم ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه
در ییلاق سلطان بموضع خواجه جبر سعادت دست بوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت
گشت و جمیع خدم و حشم او بانعام خلع فاخره و اسبان رهوار مفتخر و مباهی شدند و مقارن
آن حال منکلی بیتور که برسم رسالت نزد ترک پادشاه رفته بود باز آمده جواب بر وفق

صواب نیاورد و بنابر آن خاقان عالمیان را بعزم فتح جرجان از ییلاق سلطان [illegible] نهضت نمود
ذکر محاربهٔ خاقان سعید با پسر پادشاه و استیلا نمودن حضرت استراباد را بعنایت اله و فرار میرزا [illegible]
و در اوایل فصل خریف که واسطه برد در اطراف باغ و بستانها آغاز دست برد کرد و از اهتزاز
لشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتایید ملک مجید بجانب
مازندران در آمد و چون موضع [illegible] سپاه بلاد معسکر فرمان فرمای بلاد علیا و گشت ناگاه پسر پادشاه
باتفاق سید خواجه و امیر شمس الدین بن اوج [illegible] قلب و میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از
بیشهٔ مازندران بیرون آمد و لشکر ظفر اثر در برابر اعدا صف کشیده میرزا الغ بیک و امیر شاه
ملک و امیر موسی [illegible] بر انغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهان ملک
ملکت در جوانغار علم جلادت بر افراختند حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفته
دو لشکر چون دو دریای اخضر از هر مرحله با داوران [illegible] اثر در تموج آمده و غبار معرکه پیکار تصاعد
نمود و شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردنکشان را بر خاک مذلت انداخت چنانکه ناظم گوید •
زمین شد ز خون یلان لاله گون • بهر سو روان گشت دریای خون • ز شمشیر خونبار هر نامدار
جفیتا و [illegible] سپر از [illegible] بیشمار • آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب و من نصر الا من عند الله بر پرچم
خاقان عالیجاه وزید و پسر پادشاه با اتباع و اشیاع [illegible] در وادی شکست
پای در وادی فرار نهادند و پسر پادشاه بخوارزم گریخت و سید خواجه و عبد الصمد راه [illegible] شیراز
پیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهرزادهٔ سید خواجه بدرگاه عالم پناه التجا
کرده عنایت یافتند تمامی خطهٔ جرجان بتصرف خاقان ملکستان در آمده سید عز الدین هزار
جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق بآستان معدلت آشیان فرستاده و خطبه بنام همایون
خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص
و طاعت [illegible] بر روی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد
را بمیرزا عمر عنایت فرمود و اسباب سلطنت او را مرتب داشته و رایت نصرت آیت
معاودت دار السلطنهٔ هرات بر افراخت و در اثنای راه حکومت مملکت طوس و کلات
و ابیورد و نسا و یازر و سبزوار و نیشابور را بمیرزا الغ بیک تفویض فرمود و در چهارم جمادی الاولی
درخشان عنایت [illegible] ایزد سبحانه و تعالی مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود
ذکر شهادت [illegible] میرزا پیر محمد جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر جوانی
بود سلیم نفس و کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت شعار و زمام امور ملک و مال را در قبضهٔ
اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی
مینمود و آواز [illegible] از اشغال سلطنتش جز [illegible] در خواب و آهنگ روح افزای
رباب مرثیهٔ او میخواندند [illegible] شراب [illegible] • چو سلطان سر اندازد [illegible]

فتنه

فتنه از سرش بجز تیغ کی • قوم [illegible] بر علی تاز سمت ارزیاد پذیرفته خیال استقلال در دل
او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه ثمان و ثمانمایه که میرزا پیر محمد در خلوت خانه
[illegible] بر افروخته و از فروغ نایره [illegible] شمع مثال میسوخت پیر علی تاز ناپاک بی باک
بر [illegible] پسر پادشاه محیط گردید و چهارم ماه مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید کرد و [illegible]
میرزا سیدی احمد میرک در شبرغان از حدوث این واقعه ترسان و هراسان گشته [illegible]
بجانب هرات شتافت و کیفیت واقعات پیر علی بمسامع حضرت خاقانی رسانیده و از آن [illegible]
[illegible] راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه
میرزا سیدی احمد گردانیده [illegible] روان ساخت و میخواست که بنفس نفیس از عقب ایشان
روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف و دیار خراسان انداخت [illegible]
در تعویق افتاد • **ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن [illegible]**
چون میرزا عمر در جرجان لوای استیلا بر افراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری و
آن حدود فرستاد تا دو هزار خانه وار مغول را که در الکای [illegible] میرزا ابابکر بودند تمام
کوچانیده بمازندران آوردند و میان [illegible] گشت میرزا عمر همت تقاعد گرفته خیال
استقلال از [illegible] سر بر زد و مقارن این حال شیخ حسن [illegible] با جمعی از [illegible] امیر شاه ملک
از خراسان گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطراند
هر گاه رایت ظفر پناه بدان جانب نهضت فرماید اکثری جنود آن حدود بملازمت
میشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده و ترک حقوق تربیت حضرت خاقان سعید را
بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان یکران بجانب اسفراین
نهاد و میرزا شاهرخ بهادر چون این سخن استماع نمود در هشتم شوال سال مذکور میرزا
عمر را استقبال نمود و روز دوشنبه [illegible] ذی قعده بر [illegible] جنود خراسان و جرجان بهم رسیده
و از هر دو طرف بتسویه صفوف پرداختند و در آن حین [illegible] که از ایشان [illegible]
دولت و اقبال گریزان شده هر یک [illegible] رفتند • آن [illegible] که [illegible] بود
میرزا عمر از دست برد قضا و قدر بجانب مروالرود گریخت [illegible] جمعی از نوکران
امیر مضراب گرفتار گشت و او را [illegible] در منزل [illegible]
رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده [illegible] عنایت فرمود و طبیب و جراح ملازم ساخت
بدار السلطنهٔ هرات روان ساخت و میرزا عمر در پنجشنبه [illegible] ذی قعده بمنزل [illegible] رباط
[illegible] روی بعالم دیگر آورد و در مقبرهٔ عمدة المجتهدین فخر الملة والدین الرازی مدفون
گشت و در [illegible] ذی حجه دار السلطنهٔ هرات از وصول موکب خاقان حمیده صفات [illegible]
جنات جاودان یافت و در منتصف همین سال پادشاه عالیجاه به ییلاق بادغیس نهضت

ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه خاقان جهانگیر سرافراز چون همت منیر آفتاب تأثیر خاقان
کشورگیر از جانب میرزا الغ [بیگ] فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت عالی نهمت گردانیده و در
نوزدهم محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمایه از ییلاق بادغیس رایات ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ
در حرکت آمد و در اوایل صفر سایه وصول بر آنجا انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده قابل
خطب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه [illegible] رسید پیر علی تاز و یاران او بعضی سردار
ناگفته روی بجانب [illegible] او باز آورد و حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر یادگار شاه ارلات
و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بیکاسی او دوان فرمود و امرا به پیر علی رسیده اجال و
اثقال او را گرفتند و او با اندک مردی بجانب یکه النگ بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب
همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام بلخ رایت حشمت و جلال
و عظمت و استقلال برافراشته بود [illegible] بر تعمیر [illegible] که از زمان ظفر قرین امیر تیمور
گورکان بر امیر حسین تا آن زمان ویران بود انداخت و باندک زمانی آن حصار استوار را در کمال
متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو و [illegible] میرزا ابو [illegible] گرفت رایت نصرت آیات
بجانب دارالسلطنه هرات معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر پای فرار کشیده [illegible] و بلخ
[illegible] سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنای گریز جمعی از کلانتران [illegible]
گفتند که تا این کل ملک [illegible] سر [illegible] خواهد بود [illegible] کثرت [illegible] و مخالفت با اصحاب
تیغ و سپر [illegible] تفرقه و تشویش [illegible] رسید الحاصل باتفاق سر آن [illegible] اهل شقاق را از جان جدا
گشته بدار السلطنه هرات [illegible] و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات داد و الحمد
لملک المنان ذکر توجه حضرت خاقانی بجانب [illegible] گرت ثانی و بیان مخالفت امیر [illegible]
[illegible] در آن [illegible] که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام
بلخ قرین نصرت و تایید بدار السلطنه هرات رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیگ آمد [illegible]
[illegible] رسانید که پیرک پادشاه [illegible] جانی قربانی و [illegible] در هم کشیده [illegible]
[illegible] است و شمس الدین علی بن جمشید [illegible] کوتوال قلعه استراباد است [illegible]
[illegible] خطر افتاده است بنابر آن خاقان [illegible] ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه
هرات بحکومت گذاشت و در [illegible] جمادی الاولی سنه [illegible] و ثمانمایه رایت ظفر آیت بجانب
جرجان برافراشت و در منزل [illegible] امیر شاه ملک [illegible] رسیده [illegible] میرزا الغ بیگ
گورکان شرف ملازمت دریافت [illegible] و چون [illegible] از سعادت وصول
[illegible] ابومسلم [illegible] آمده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] موکب ظفر [illegible] بجانب [illegible] رفت
[illegible] خاقان [illegible] استراباد [illegible]

وسید

وسید خواهد [illegible] پادشاه اقبال [illegible] بسیار یافت و خطه دامغان
سیورغال آن سید [illegible] شده ایالت مملکت استراباد تعلق بامیرزاده الغ بیگ گورکان
گرفت و خاقان جهانگیر بصوب خراسان [illegible] گشته [illegible]
در [illegible] بدار السلطنه هرات [illegible] جهان ملک [illegible] از امرای [illegible]
[illegible] شده [illegible] اعمال خویش رسیدند [illegible] این مقال آنکه در آن سال خواجه غیاث
الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده [illegible]
[illegible] ساخت و [illegible] اصحاب مناصب [illegible] گرفته بودند [illegible]
[illegible]
[illegible] جمعی از امرا [illegible]
از مواجب [illegible] ایشان [illegible]
خواهند شد و امیر جهانملک [illegible]
و [illegible] حضرت خاقان [illegible] باتفاق امیر حسن جاندار و [illegible] یوسف خلیل
[illegible] و سلطان بایزید و عثمان و [illegible]
[illegible]
و خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
پیوستند [illegible]
[illegible] حسن صوفی ترخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
حسن جاندار [illegible] یوسف خلیل [illegible]
و سلطان بایزید [illegible] ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
احمد جلایر و امیر قرا یوسف [illegible] روم [illegible]
در آن وقت [illegible] صاحب قران [illegible]
آن دو سردار را گرفته [illegible]

بایکدیگر مانع می آمدند و در آن حصار امیر قرا یوسف را پسری تولد نمود و سلطان احمد آن پسر
را در کنار گرفته بفرزندی قبول کرد و پیش خویش نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان
احمد و امیر قرا یوسف عهد و پیمان واقع شده که اگر از آن قید خلاص یابند مادام که بدولت
و اقبال رسند باهم متفق و متحد بوده بغداد و متعلق بسلطان احمد داشته باشند و امیر قرا یوسف
در تبریز حکومت نماید و بعد از آن قرا یوسف یکی دو واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتری که در
اصبع داشت نگینی را بیرون آورده بانگشت وی درآورد و جواهر را پاره پاره با سلطان احمد و میان
شاه و سلطان بکمت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران متعلق بتو خواهد گشت
القصه چون چندگاه آن دو پادشاه در محبس بسر برده خبر وفات امیر تیمور گورکان بوی رسید و
در مصر فوت الملک شیخ یافت ملک فرج ایشانرا منظور نظر ترحیب گردانید و متوجه شد که هر یک
با پانصد نوکر نگاه دارند و ما یحتاج هر دو کس از اسب و سلاح و زر نقد بدیشان تسلیم نمودند و از غلامان
سلطان احمد بگریختند که آن و شاگرد و بیگانه کسی در مصر شود لاجرم آنکه از مصر بیرون گرفت بدیشان
داد و اما از تواریخ قرا یوسف می گویند که هم کاری در آن دیار بوده و پانصد جلد مکمل ساخت
و هر روز که سوار میشد الحاجت در کمال آراستگی ملازمتش مینمودند و از کمال شکوه ترا که در خاطر
مصریان افتاده در آن اثنا روزی پادشاه مصر بخواص امرا بمیدان چوگان بازی جمع آمده
و امیر قرا یوسف با غلامان خویش در مقام معارضه ملک فرج و متوجه او شده و در مرای مصر را
مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت نیز موافق مزاج نیفتاد و نوکران امیر قرا یوسف را گفته که با ما
شوید و میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف
تمام نموده همچنان سوار نزدیک سلطان مصر رفته گفت ما مردم غریب بدین دیار
آمده‌ایم و پادشاه در باره ما عنایات و التفات دریغ نداشت اکنون برخصت آنحضرت متوجه دیار
خویشیم و عنان دیگران انعطاف داده با مجموع غلامان از میدان بیرون رفت و در ساعت
بوثاق خود شتافته و عیال و اطفال را همراه گردانیده بر روی جبیره بکرا آمده امرا این خبر بعرض ملک
فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت بدین کیفیت نقصی تمام است در امر سلطنت اگر
اشارت عالی صادر گردد ایشانرا تعاقب نمایم پادشاه جواب داد که ترکمه در کمال بیباکی
و تهورند و دست از جان شیرین شسته فدایی گشته اند مناسب نیست که کسی در عقب ایشان
شتابد بگذارید تا بوطن خویش روند و امیر قرا یوسف از مصر بکنار آب فرات در
صحرا و شتافته با کوتوالان قلاع که سر راه بر وی گرفتند مقابله و مقاتله روی نموده در
تمامی آن معارک ظفر یافت و چون جبیره بکر در آمد میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط و
تبلیس محبت و اتحاد و اتفاق افتاده ملک دختر قرا یوسف را در حباله نکاح آورد و امیر قرا یوسف
لشکر بنوای ملک شمس الدین کمبود داد و سلاح کشیده و اسب و مواشی و اموال و اثقال
آن

انوقایات را بجاروب غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترا که بوی پیوسته
قلعه اونیک را بحیطه تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رستن قرا یوسف در مصر از نظر
اعتبار ساقط شده و چون اقتدار و استعداد نداشت که مانند امیر قرا یوسف از آن مملکت
بیرون رود و کنگ پوش گشته با معدودی از مصاحبان روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته
و از دیار بکر بجانب شتافت و در گوشه نشست و مردم او باش و خفیه بوی در خدمتش آغاز تک و پوی
کرده آوازه وصول سلطان احمد در دیار عرب شیوع یافت و چندان اراجیف در دار السلام
میان خاص و عام شیوع یافت که حاکم آن موضع دولت خواجه اینانق را مجال توقف نماند لاجرم
دست از حکومت باز داشته روی باردوی میرزا عمر آورد و بعد از یک هفته از رفتن دولت خواجه
سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در او ان که نان و تغاغایه که میرزا
ابابکر بمحافظه اصفهان ناظم استقلال داشت امیر شیخ ابراهیم شیروانی به تبریز در آمده دست بر رفع
اهل ظلم و تعدی گماشت و در آن اوان سلطان احمد گروهی انبوه از اوباش کرد و اویرات
و احشام ترا که فراهم آورده متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمایه بسمع شیروان
شاه رسیده و بر سبیل مشورت با امرا و ارکان دولت خود گفت که از زمان سالهای قدیم اوان تخت
کالوا ابا و اجداد سلطان احمد بوده است و ما بنیت بدین خاندان بپیوسته طریق مودت و اتحاد
مسلوک داشته ایم و بنابر آنکه دست ظلم را از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم
و حالا خداوند مملکت که متوجه خانه خداوند خود شده است مناسب آنست که ما نیز بولایت خود
رویم و خواطر جمله برین قرار یافت امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شیروان آورد و در اواسط فرمان
ماه سلطان احمد در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را آذین بسته اظهار فرح و سرور
نمودند و پندار شدند که چون سلطان احمد مدتی کربت غربت کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده
ترک بعضی از افعال ناهنجار کرده باشد و او همچنان اصلا تغیری باطوار خویش راه نداده بود و در تبریز
بساط عیش و نشاط گسترده و اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام
مینمود و لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شده هم در آن اوان میرزا ابابکر با سلاطین
اصفهان و فارس صلح کرده بعزم تسخیر روی توجه به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته
رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد آورد و چون در آن سال نواب میرزا
به تبریز پایان رسیده بود و علت طاعون روی نموده مردم متفرق گشته میرزا ابابکر در ششم
ربیع الاول با آن جمعه در آمده مجلس مزید لاجرم اظهار عدل و احسان کرده استمالت اهالی آن
و انجا در سال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود
که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد و ولدای انتزاع نموده است و بسیاری از ترا که پیش او
جمع آمده اند و اموال فراوان جمع ساخته اند خاطر بر دفع امیر قرا یوسف قرار داده متوجه آن

جانب شده و بعد از تلاقی فئتین سه روز چون الپ‌ارسلان مقابله و مقاتله روی نموده در روز سیم
میرزا ابابکر بی‌سببی ظاهر قدم در وادی فرار نهاد و ترا کمه غنیمت بی‌نهایت گرفته میرزا ابابکر تا شهر
عنان بکران باز کشید و سپاه او هر جا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته الجانیر دست تاراج
برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تابنده از شهر گریخته بود فرمود تا آتش بسیار برافروختند
و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترا کمه بکافتن ایشان آمده‌اند بنابر آن علی الصباح
میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف به جوان آمده و خواجه بیدی
اجیچکی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از ییلاقی که در آن اوقات به تبریز پایه
رسیده بود تمکین برمن رسانیده و ورود او استمالت نامه ساخته متضمن المرام مراجعت نمود و امیر قرا
در آذربایجان در حوالی مرند قشلاق کرده و در ماه جمادی الاخری سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر نیز
بخدمت او شتافت و منصب امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران ملازمت مبادرت
نموده و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرد و وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت و
عنایت نموده خواطر ایشان را بدست آورد و مرغ شده و ساکن آن دیار شفق و مهربان بود

ذکر رفتن میرزا ابابکر کرت دیگر با قرا یوسف جنگ کردن و کشته شدن امیرزاده میرانشاه گورکان

چون امیرزاده ابابکر تبریز را گذاشته بجانب سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین لشکر
سپاه جلاوت آیین در هم کشیده بعزم انتقام و تنبیه متوجه تبریز گشت و امیر قرا یوسف با فوج
امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران ولایت آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بیست و
چهارم ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه در منزل سردرود تلاقی فئتین روی نمود و از طرفین آغاز
و جوانغار و قول آراسته دلیران و رزمکاران قدم در میدان پیکار و قتال نهاده گشت از جانب امیر
قرا یوسف امیر بسطام جاگیر بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس روانه [illegible] ساخت و میر عمر و بهرام بیگ
و جلال الدین خلیفه را زخم زده گریزانید میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود
شمشیر دلیر که روی بعید آهو و پنجه آورد بمیدان تاخت و جلال الدین و ترک را از پشت زین بر
زمین انداخت و ترا کمه که پیش آمده بودند منهزم ساخت آن دو سپاه جلادت پناه در هم آمیختند
بخیر تا دامن [illegible] رود روان گشت خون سپاهی چون رود و میرزا ابابکر امیر ترک و
[illegible] که در برابر قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان شتافت
باز کشید تا وقتی که سر ترک بر سر نیزه کرد اما در غیبت او ترا کمه قلب سپاه را که بوده میرزا میرانشاه
بود و مضبوط بود در هم شکسته غلامی ترکمانی نام زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسب
بینداخت و جامه و سلاحش را تصرف نمود و سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر
بعد از مراجعت بجای از عقب ترک بازگشته از سپاه خویش شخصی در معرکه ندید لاجرم متوجه
نواحی فرار گردانید و امیر قرا یوسف به نیروی ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را [illegible]

فرمود

فرمود و گفت اگر او را زنده پیش من می‌آوردند بمقدار امکان رعایت حال او میکردم و روی
پوشان موم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بود نزد پیش خویش فرستاده و
در کنف عزت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را به پیش رسانیده بآیین سلاطین
در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین عوزی استخوان او را به ماوراءالنهر برده در شهر
سبز مدفون ساخت

ذکر رفتن میرزا ابابکر بعد از [illegible] بکرمان و بیان مآل حال آن پادشاه جهانبان

میرزا ابابکر چون از دست برد سپاه امیر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد و عنان عزیمت
بولایت کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان امیر تیمور گورکان
مدت مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات یافته و پسرش سلطان اویس آنجا
ایالت مینمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحکم ضرورت شرط
استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان درآمده سلطان اویس را به بهانه استقلال یافت
و غیرت در سنگ در باطن او شعله زده قصد استیصال او نمود و سلطان اویس قید و حبس شاهزاده
را با خود تحمل کرده و در آن روزی طبل جنگ فرو کوفته مقر میرزا ابابکر را احاطه نمود و مسلمانان در
میان افتاده مهم بر آن قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون
رفته بی آنکه ویرانی نماید بشهر دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان به سیستان شتافت و میان
او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه الفت و یگانگی پدید آمده و ایمنی موجب آن شد که حضرت خاقان
سعید لشکر جرار کشیده و از آنجا بولایت نیمروز در آمده سیستان را مسخر گردانید و میرزا ابابکر پیش عم
بزرگوار نیامده و بار دیگر عنان عزیمت بکرمان تافت در عشر آخر جمادی الاخری سنه احدی عشر
و ثمانمائه خط بمیم او شد و سلطان اویس از این خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری
که بجانب گرمسیر فرستاده بود در رسیدند باوجود متظهر گشته در چهارم رجب بجانب بم در حرکت آمد
و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربت دست داد گاهی میرزا ابابکر بر حریفان پیکر ظفر میسر میگشت
و احیانا سلطان اویس را صورت نصرت چهره میگشود و در نوبت آخر شاهزاده تکشی [illegible]
در فتنه زخم کاری خورده از این دار فانی بسرای جاودانی رخت کشید و اتباع و اشیاع
شاهزاده مرحوم مغفور هریک بطرفی گریخته متفرق و پریشان گشتند گفتار در بیان شمه

از احوال امیرزاده پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات حضرت صاحبقران [illegible]

در حین نهضت صاحبقران ممالک فارس را به میرزا پیر محمد بن عمر شیخ برادر الملک شیراز [illegible]
و میرزا رستم که برادرش بود در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان لوای
ایالت می‌افراشت و چون این خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مراسم تعزیت
مناسبت آنکه والده‌اش ملکت آغا بنت خضر خواجه خان پادشاه مغولستان در سلک خواتین
حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه باسم میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این

بکوچ منی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج گردانیده روانه نمود
همه بنده کاینم شیخ پرست من و رستم و اسکندر و هر که هست حضرت خاقان سعید فرستاده
را نوازش فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت و در آن وقت که میرزا عمر ابا بکر جهانشاه
را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم گشته از همدان بشیراز رفت میرزا
پیر محمد عنایت نموده حکومت یزد را باو تفویض فرمود و در آن میان برادران طریق یک جهتی
و اتحاد مسلوک بوده تا در سنه تسع و ثمانمایه بواسطه افساد مفسدان یگانگی به بیگانگی بتبدیل یافت
میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بند بر پایش نهاد و مصحوب جمعی از معتمدان بصوب خراسان گسیل
فرمود و او در عبارت ره طبس بند را شکسته و از محافظان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم
مقدم جناب اسکندری را عزیز و عظیم داشته هر دو برادر عازم شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بقدم ممانعت
پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را برسم منقلای از پیش روان ساخته ایشان را
وصیت نمود که گذرهای آبی آراکه بین الجانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان
بکنارات رسیدند و محال گذرها مضبوط دیدند از آنجا مرور [illegible] نبث گذر جشم [illegible]
زیزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول بگذشت و محافظان گذرها از عبور او خبر یافته عنان
تمالک و تماسک از دست دادند و روی بصوب شیراز آوردند و میرزا پیر محمد بسته در شهر
متحصن گشت و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره چهل روز
امتداد یافت جنود اصفهان چون دانستند که تسخیر شهر متعذر است گرمسیرات فارس را
غارت کرده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد لشکرها
عدد و جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible] شده بود و در آن اوان میرزا رستم
[illegible] از شهر بیرون رفته بود و در موضع گندمان نشسته چون خبر توجه لشکر فارس [illegible]
یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب کردند جواب داد که خاطر جمع دارید که
قافله شیراز برای ما تبرکات و تنسوقات می آورند و بعد از آنکه شیرازیان نزدیک رسیدند
از جانبین تهیه لشکر پرداخته گشت میرزا رستم بر سپاه فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران
شیراز بر [illegible] مشغول گشته هر دو سپاه کینه خواه در هم آویختند و نهایت کشش و کوشش
بتقدیم رسانیدند و در آخر کار شکست بر اصفهانیان افتاد هر دو برادر روی بفرار آورده عازم
خراسان شدند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصحاب اسپاهیان متعرض
مردم اصفهان نشوند و هر کس را در ظلال امن و امان جای دهند و چون این مژده شنیدند
فوج فوج روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد آوردند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش
فرموده چند روز در مرغزار شهرک و گندمان نشست تا الاغان [illegible] فرستند [illegible]
و [illegible] قان و سایر توابع اصفهان را جهت تفرقه در آورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان

آفتاب

آفتاب بتنگ رفته بود غله اصفهان را بواسطه وبا تا آن غایت [illegible] نبوده و چون مقدم
میرزا پیر محمد [illegible] یافت [illegible] دیگر بلده اصفهان معمور و آبادان گشت و ایالت آن
ولایت تعلق بشاهزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال و دیوان بخواجه [illegible]
مرجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد شیراز را از اشغال این امور فراغت یافت قرین دولت
و اقبال بفارس رفت ذکر رفتن میرزا رستم [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه گندمان عنان بصوب خراسان انعطاف دادند میرزا
رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هرات رسید و باصناف عواطف
و مواهب [illegible] مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریه [illegible] که در میان تون
و طبس [illegible] بسر برده و چون زمانه [illegible] بگشاد و در [illegible]
[illegible] و شیر [illegible] در حدود ابرقو [illegible] جمعی بدو پیوستند و میرزا [illegible] که حاکم
بود [illegible] و میرزا اسکندر [illegible] مقاومت نیاورده بکنارات [illegible]
رفت و [illegible] در نواحی ابرقویه نزول نمود و از آنجا [illegible] و الی ابرقو [illegible]
احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال را بخاقان سعید [illegible]
[illegible] کرامت جبلی در باب [illegible] میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت
و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که [illegible] میرزا اسکندر [illegible] او را مطلق
العنان گردانید و بعد از وصول [illegible] میرزا اسکندر عازم فارس گشته در تاریخ
شام بیست و ششم ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمایه [illegible] بشیراز در آمد میرزا پیر محمد چون
از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشید و همان شب او را طلبیده [illegible]
لطف و مرحمت نمود که خاطرش از سطوت [illegible] توهم که داشت بالکلیه زایل گشت
ذکر شهادت میرزا پیر محمد [illegible] و جلوس میرزا اسکندر [illegible]
در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان کرده میرزا اسکندر را [illegible]
[illegible] گردانید و چون بموضع [illegible] رسید [illegible] شربت دار که بیمن التفات آن پادشاه
[illegible] از مرتبه [illegible] بدرجه امارت ترقی نموده از غایت شقاوت جمعی از اهل
[illegible] را با خود متفق ساخته نیم شبی [illegible] آن پادشاه را [illegible] و الجناب را
شربت شهادت چشانیدند و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو
رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم در آن روز [illegible]
امیر [illegible] که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود [illegible] کیفیت حال بازگفت [illegible]
اعیان شیراز [illegible] که آن حرکت از امیرزاده اسکندر صادر شده است [illegible]
مردم دیگر [illegible] بشهر رسیدند حقیقت حال را معلوم گردانیدند تمامی امرا و اشراف

دست بیعت بمیرزا اسکندر داده و میرزا ابا حسین سربت دار بعد از آنکه شهید نهاوند و رکاب جهان
میرزا پیر محمد رفته بود برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز با شاه قید کند و هر جهت آماده
و حالا آنکه او الوان زاده در اصفهان ... و بشیراز حقیقت بود و امیر عبد الصمد اطراف زمان برفت
برادر گرفت و بعد از آن امرا ملتزم حسین شدند و آن عهود ... از دیار و عیال بیرون نیامدند شهر
شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخت و دیگر روز از صبح تا شام جنگ انداختن پیر و سنگ
و از دو جانب از اهل حرب و جنگ پرداختند و بسیار از ظلام امرا با جوانان بجهت جناب کشته
بازی کشته شدند و روز دیگر آن جماعت عاجز طلوعت کردن گرفتند در آشنای راه باهمراهی میرزا پیر محمد
که برسم منقلای التلطف کرده رفته بودند و هر جهت موده بازگردند و امیر صدیق آن شب
را گرفته بشیراز آوردند و در سر مزار شیخ مصلح الدین شیرازی بعضی از جوانب و ریش آن ...
تراشیده در حصار ... آوردند که در عهد دولت برسرش نهاده کاوی ... گردانیدند
و با این جنایت آن خواهیت خاطر میرزا اسکندر ... نشد بجهت ... که باو
جوانمردی ... بقتل آورده و امیر ... و نیز که ... اسکندری ...
التهاب ... بدست خویش چشم را حسین سربت دار ... و ... کشید و ...
حمایت این ... اهل نفاق را ... ساختند ... اصفهان ...
را بعد از دور ... سوختند و ... شهر شیراز ... بکلی ... گشت

در آن اوقات که صاحب ... آن عالی که سلطان زین العابدین بن شاه شجاع
بن امیر محمد مظفر از فارس بجانب ... که جایند پیر ... سلطان معتصم باطرف شام گریخت
و در خلال حالات مذکوره از ... باز آنجا ... امیر قرا یوسف گشت
و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات ... باتفاق امیر بسطام جاگیر و ولات
قاضی احمد صاعدی حاکم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه
که در آن ... بوده بعد از تحقیق این خبر باستقبال ... برون رفتند و ... از آنکه قدم در
میدان ... نهند ... میرزا اسکندر نیز
و امیر قاضی ... میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده ... بودن میرزا اسکندر ...
والجناب که ... بیزد داشت ... اصفهان ... جانب آن طرف
و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر ... از ... میرزا عمر شیخ ... و آن ...
در حدود یزد ... رسیده ... و اسکندر ... غالب آمده امیر جلبان شاه
بایشان ... میرزا رستم ...
تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردد اما میرزا اسکندر چون بیزد

باصفهان

باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در موضع ... هر دو
سپاه کینه خواه بهم رسیدند آتش حرب اشتعال یافت و بعضی از اصول و اعیان فارس به
سلطان معتصم پیوسته و در آن جهت اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر رانده
اما او آن مرتبه ... و برتری بر جم علم اسکندری ... و روان ...
روی بوادی فرار آوردند و اکثر ... سپاه عراق ... امیر ... سلطان معتصم
منهزم بکنار جوی رسید و خواست که اسب را از آنجا بجهاند و چون او جوانی ضخیم الجثه بود نتوانست
نگاه داشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان بیشتر از جوی رسیده هم در کنار آب ...
را ... و ... حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی ...
ابواب اصفهان بر روی میرزا اسکندر ... تمام ...
و در آن اثنا میرزا رستم ... بشهر رسیده قاضی احمد با سایر ...
موده بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه ... گشت و ... آن حال
امرای او که بطرف یزد رفته بودند و مجادله مشغول گشته ...
جناب امیر ... جلیل را بحکومت یزد فرستاده و ... خاقان سعید
ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر که اصلاح
دانند بدین جانب فرستند تا بعد و ... یکدیگر باشیم و آنحضرت ... میرزا ... را
میرزا ... بن ... جلیل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و ...
که ... فرستادند ... را ملاحظه نموده ... که آثار نجابت و اقبال
از ناصیه حال ... مصلحت ... لایق ... ساخت ...
و موده بجای آورد ... و مهمات ...
ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او ... میرزا اسکندر و ... رسیدن میرزا رستم
بایالت اصفهان و ... امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر
بجانب ... عامت ممالک آذربایجان و اران و ...
... اظهار کرده پسر خود پیر بداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت مملکت
آذربایجان ... و اکثر ... بوی میدارد ... و ... پادشاهی
نشاندند و در جمیع ... خود سکه و خطبه بنامش موشح ساخت و ... طغرای مناشیر و
احکام را چنین نویسند که ... یوسف ...
پیر بداق ... امیر قرا یوسف ...
... و چون این خبر ملوک و حکام اطراف رسید ... و جلالت ... امیر
قرا یوسف ارسال داشتند ... باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد

سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی مشغول نموده
بود بنده آن عزیمت نزند را بر تخت سلطنت نشانیدیم و خود در مقام بندگی و رفع شر معاندان
که اجتهاد در میان است بر رای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرایوسف را نوازش
کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت چند گاهی میان سلطان احمد
و امیر قرایوسف مبانی اتحاد مشید بوده بالآخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و
سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقند
نجات یافته باز آنجا شتافت و امیر قرایوسف روزی چند او را مورد بسی عنایت کردانیده
او را اکرام اجازت داد که پیش پدرش رود و علاء الدوله بنا بر آنکه خیال فضولی در سر داشت از
راه بازگشته در وقتی که قرایوسف در ییلاق بود بتبریز در آمد و طایفه از اهل شهر را جمع آورده و امیر
قرایوسف این خبر شنیده کس فرستاد تا جای کوچک بکار دار که از قبل او در تبریز حکومت مینمود
علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل جوز محبوس کردانید و چون این خبر بسلطان احمد رسید
برج و باره بغداد را استحکام کردانیده قاصدان نزد امیر قرایوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام
داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در الکاء همدان ییلاق
کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله هیچ نگفت امیر قرایوسف از آن پیغام و ازین عدم
التفات متأثر گشته همدان تومی با ایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق الاطاغ شتافت
لیکن بلیط التوقایت اشتغال نمود و تا حدود ارجیس و عادل جوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با جلیه
وارد بغداد تمام بییلاق همدان خرامیده و کلانتران بسطام جاگیر که در التوقایت بودند توهم
نموده در قلاع متحصن شدند و سلطان احمد تابستان در همدان کذرانیده در موسم خزان متوجه
سلطانیه گشت و برادر بسطام جاگیر که موسوم بمعصوم بود و در آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر
را مضبوط ساخت و سلطان هر دو روز آن قلعه را محاصره ساخته کاری از پیش نتوانست برد آنگاه
شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از او باش بگردش در آمده
لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته طایفه از
مفسدان را بقتل رسانید و در آن زمستان امیر قرایوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنا
بر توصی امیر قراعثمان بولایت ارزنجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدان جانب توجه
نمود و پیر خود شاه محمد را در آنجا قایم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته
با سپاه انبوه و جنود گردون شکوه در ماه محرم سنه ثلاث عشر و ثمانمایه از بغداد متوجه تبریز گشت
و شاه محمد بخوی گریخت سلطان احمد در روز بیع به بجلی و حشمتی هر چه تمامتر بدار الملک تبریز در آمد
و امیر قرایوسف بعد از آنکه ارزنجان را بمصالحه مفتوح کردانید نایب خود پیر عمر را آنجا وا گذاشت
و خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد و چون سلطان

احمد

احمد خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه ششم ربیع الآخر سنه مذکوره
در نواحی شنب غازان بین الجانبین مقاتله صعب روی نموده امیر قرایوسف غالب آمد
و سلطان احمد بطرف شهر گریخته ترکمانی تعاقب او نموده او ضرب بروی زد تا از اسب در افتاد و آنگاه جامه
و سلیح او را گرفته بگذاشت و سلطان از غم قلب اسب بباغی در رفته پیری کفش دوزی او را بشناخت
و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان عالمیان این چه حالت سلطان گفت خاموش باش
و سر مرا فاش مکن که مردمان عجب مادرین شهر بسیارند چون شب شود بیرون رویم و اسب و هر چه
خواهیم از ایشان بستانیم و ترا رعایت نموده هر گاه به دار السلام رسیم ملوک یعقوب را بر سبیل
سیورغال بتو ارزانی دارم پیر کفشدوز این معنی را قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را
بود که بگوزن خان میگرفت و زن او عورت خفیه خبر میداد بر صورت واقعه را بدان جوزن در میان
نها و گفت صلاح چیست زن آغاز غال و پیدان کرد و چون از آن کار فارغ گشت با شوهر
گفت میان ما و یعقوب مسافت بعیده است و از آن هم نفعی باو نخواهد رسید و بهتر آنست که
چون شب در آید آنقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین میدانم
از ذوام بردن را و مصلحت آنست که در ساعت پیش امیر قرایوسف روی و صورت واقعه را
باز گفته از وی مژدگانی نیکستانی پیر کفشدوز این سخن بغایت معقول افتاده پیش امیر قرایوسف شتافت
و او را بسلطان نشان داد و قرایوسف جمعی از مقربان و معتمدان خود را ارسال داشت تا آن
پادشاه عالیجاه را گرفته و قبای کهنه در برش کرده و طاقیه پاره بر سرش نهاده ببارگاه در آوردند
امیر قرایوسف بتعظیم جناب سلطانی برخاست و او را به پهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت
و بر نقض پیمان عهد و جان عاطب بیار کرد آنگاه پادشاهی را که سر بگردون کردن [illegible] شده بود
می آورد از پهلوی خویش لطیف خان فرستاد و از وی بخط نیا جدا در اسم مودتا بخط
خویش در باب تفویض ایالت ولایت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی بابت زن نوشت
و منشور دیگر قلمی شده بود که حکومت دار السلام بغداد متعلق بامیرشاه محمد میدارد و شاه محمد از
همان مجلس روی بدار السلام نهاد و قرایوسف میخواست که بجان سلطان احمد آسیبی نرساند و اما
امرای بغداد در باب انهدام مقر حیات جناب سلطانی مبالغه بسیار کردند و بالآخره امیر
قرایوسف بان امر همداستان شده سقمش بیک سلطان را ببدرنه قانی بیشتغ ملی برد و واجب
جعفر بتبریزی و جمعی دیگر از شاهزادگان طریق خونریزی او را بخبه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش
سلطان حسین که بشمشیر جوزا او کشته شده بود دفن کردند و بعضی از شاهزادگان سلطان احمد که
در موکب امیر و دستگیر شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادل جوز محبوس بود از جهان رخت
چنین نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هرات بسمع شریف رسید میرزا شاهرخ خواجه
عبد القادر کوینده را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخته گفت

از برای دوست خود به گفته خواجه این رباعی را در علی وجه کرده و در مجلس پادشاه بیان فرموده

عبد الله از تو دیده هر دم خونریز [illegible] یا دولت بی مهر [illegible] جای گریز کان مهر سپهر سروری را ناگاه

تاریخ وفات گشت عقده تبریز [illegible] امیرشاه محمد ولد امیر قرایوسف چون به دار السلام بغداد رسید

اولاد و حشار سلطان احمد در شهر متحصن شدند و او [illegible] محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران

در کشاکش مستاصل گشتند امیرشاه محمد دار السلطنه بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب استیلا

یافت و سکه و خطبه بنام خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و امیر قرایوسف نیز مطلق متعرض او نگشت

ذکر نهضت [illegible] ماوراء النهر و درآمدن آن مملکت بحوزه تسخیر حضرت خاقان سعادت نصیب

در خلال احوال گذشته که آفتاب اقبال میرزا خلیل روی بمحدر زوال نهاد و میان [illegible]

و امیر خدایداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و امیر خدایداد در حدود ترکستان لشکر جمع آورده بعزیمت

بر تسخیر بلاد ماوراء النهر [illegible] و این اخبار در دار السلطنه هرات شیوع یافت و چون در محرم سنه اثنی

عشر و ثمانمایه رایات [illegible] از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد

و میرزا خلیل سلطان با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامیده در نواحی شهر کش منزل گزید

و آنجا خبر یافت که امیر خدایداد حسینی بگذر آب خجند رسیده بنابرآن امیر اله داد و ارغون شاه

را با سه هزار سوار [illegible] نامزد [illegible] و لشکر [illegible] و بیرق سپاهی یکدیگر را دیده

[illegible] در برابر هم نشستند و امرای [illegible] از امیرزاده خلیل کومک طلبیده شاهزاده [illegible]

با چهار هزار سوار جرار از آن جانب نهضت فرموده از سمرقند [illegible] فرود آمد و امیر خدایداد

از قرب وصول شاهزاده واقف [illegible] بجانب [illegible] نهضت فرمود و [illegible]

پیش میرزا خلیل رسیده فی الحال [illegible] گردید و سمرقند [illegible] یافته

میرزا خلیل سلطان [illegible] و امیر خدایداد فی الحال [illegible] گرفته [illegible]

مستولی شد و نشان [illegible] نوشته او را میفرمود که مهر کند [illegible] تا تمام بلاد ماوراء النهر

بتصرف در آید و گرفتاری خلیل سلطان بدست امیر خدایداد حسینی در بیستم ذی قعده سنه

احدی عشر و ثمانمایه روی نمود و چون حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنید در بیست

یکم ماه مذکور اعلام منصور بدان جانب نهضت فرمود و در ششم ذی حجه کنار آب [illegible] گذشته و

امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود بعواطف حضرت پادشاهی خود را [illegible] رسانید امیر خدایداد

از عقب او [illegible] و موکب شاهرخی از جیحون گذشته میرزا امیرک احمد

و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بخدمت آنحضرت شتافتند و [illegible]

[illegible] سر افراز گردید [illegible] حصار [illegible] موکب ظفر شعار [illegible] باز گشت این خبر

شیوع یافت که امیر خدایداد حسینی بطرف مغولستان گریخت و میرزا خلیل سلطان را همراه برده

و مقید و مغلول [illegible] ذی حجه سمرقند [illegible] میرزا احمد [illegible]

قائم

قایم بیگ [illegible] بشرف [illegible] و الطاف [illegible] سرافراز [illegible]

باوج سموات رسانید [illegible] خاقان [illegible] پیش امیر خدایداد

رفت [illegible] رسانید امیر خدایداد در جواب گفت که مرا معلوم شده است

که مزاج اشرف حضرت خاقانی متوجه ترحیب و عاطفت [illegible] اما ظاهر امیر شیخ نور الدین [illegible]

کرده مانع الطاف [illegible] خواهد گشت اگر آنحضرت میخواهد [illegible] القلب که اخلاص را [illegible]

[illegible] باید که او را [illegible] بجانب [illegible] فرستد پادشاه [illegible] این جواب [illegible]

در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمایه [illegible] دولت [illegible] از سمرقند بجانب [illegible] آمد

و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان [illegible] منقلای [illegible] روان فرمود [illegible]

[illegible] کیفیت واقعه آنکه امیر خدایداد [illegible]

پادشاه مغولستان محمد خان را طلب [illegible] کرده بود [illegible] شمع جهان [illegible]

[illegible] امیر خدایداد [illegible] وصول شمع جهان آگاهی یافت [illegible] دولت

امید [illegible] باستقبال شتافت و بعد از آنکه [illegible] ملاقات واقع شد شمع جهان [illegible]

[illegible] مشورت فرموده گفت که خدایداد [illegible] حق ناشناس [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] و اشفاق که از امیر تیمور گورکان [illegible] توقع [illegible] طریق [illegible]

داشته [illegible] این [illegible] آنگاه خاطر [illegible] تیغ تیز [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر

امرای [illegible] مراجعت فرموده سر خدایداد [illegible]

[illegible] رسانید [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] ترکستان [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] اجازت [illegible] مقرر فرمود که [illegible]

[illegible] مراجعت فرماید و در خلال آن احوال میرزا امیرک احمد بن عمر شیخ [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] میرزا الغ بیگ گورکان [illegible]

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت خاقان سعید و تفویض کردن ایالت [illegible] شاهزاده [illegible]

میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خدایداد [illegible] متفق گردیده بطرف [illegible]

[illegible] امیر عبد الخالق ولد امیر خدایداد که [illegible] این خبر بسمع

حضرت خاقانی رسیده امیر شاه ملک را [illegible] صوب [illegible]

[illegible] ایالت [illegible] بجانب سمرقند [illegible] و امیر شاه ملک بقصد [illegible]

[illegible] محاصره بود و میرزا خلیل [illegible] که [illegible] حصار بیرون [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی گشت

و درین اثنا خبر بوضوح پیوست که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنابر آن خاقان عالیشان
مولانا محمد شروانی و توکلی قرقره را پیش او فرستاد تا استفسار نمایند که بچه سبب از ملازمت تخلف نماید
و مشار الیهما بوی ملاقات نموده این جواب شنیدند که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و از تقصیر
که تا غایت از من صادر نگشته در خدمت آنحضرت انفعال بسیار دارم لیکن اگر مراحم علیه تخفیف خدمت
نفرمایند تا به کار رایت ظفر پناه از آب آمویه عبور فرماید مراجعت فرماید به آستان اقبال آستان تسلیم مقارن
آن حال میرزا خلیل سلطان از اوش جهت پابوس آمده با امیر شیخ نور الدین پیوست و مولانا قطب الدین
و توکلی بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند حضرت خاقان سعید از شنیدن آن کلمات
استنکاف را ایالت مخالفت نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در اقتولات نوکر قدیم
میرزا خلیل سلطان بیکی کا نام آمده در باب اخلاص و بندگی شاهزاده تمهید نمود و مقرر داشت
و مشمول الطاف بیکران گشته متعلق المرام مراجعت فرمود و میرزا خلیل بایکجی کار را فرستاده و کیفیت
خاقان سعید در حضور بیکی کا بجمیع یاد کرد که مدت الملایمت معقد جان فشانده خلیل سلطان را حکم
داده امور و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر جلیکه کوکلتاش را معتمد
بیکی کا روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک اترار که یکجن
امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده
امیر حسن صوفی و امیر جلیکه باترار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بعنایت حضرت
خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفرمآب مراجعت نمودند و در موضع ارزوان
ان شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته و لطف مجلس انس و جلیس بساط قرب گشت
آنگاه خاقان جهانبان شاهزاده را بعیوب و اصناف الطاف دلجوئی داده ولایت مملکت سمرقند
و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک کورکان تفویض فرموده و امیر شاه ملک را در خدمتش بازداشت
و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون
از جیحون عبور نموده قبة الاسلام بلخ را بابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان داد و میرزا قیدو را بجکومت
کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ دوم
شعبان سنه اثنی عشر و ثمانمایه کامیاب و کامران عتبه دولت و اقبال رسید و بعد از چند روز
اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتقو و بیک بولاد و جمعی دیگر
و صد جنس و خواجگی را با مرتب ده هزار سوار از لشکر در ملازم شاهزاده گردانیده روانه نمود
که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر آورد
و میرزا خلیل سلطان امتثال فرمان نموده بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکوره بجانب دار الملک
ری رفت ذکر طغیان و عصیان امیر شیخ نور الدین و تسلط قتل او در زمین ترکستان
و چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ کورکان ارزانی داشت و امیر شاه ملک را
شاه ملک

شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بدار السلطنه هرات برافراخت
امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان را درهم کشیده متوجه سمرقند گردید و امیر شاه ملک
از شهر بیرون رفته و بمقابله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه آق تراق که در میان
کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار گشته مقید شد جناب
امارت مآبی بخیال در آمدن شهر روز جمعه بیستم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمایه جمعی از شیخ زاده
شتافت و چون اکابر سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه عبد الاول و صلاح الدین قاضی و اولاد
شیخ زاده ساوجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند دل بر محاصره نهاد و امیر شیخ نور الدین بقدم
ایس [؟] در وفا معاودت نمود و بترمذ رفته حاکم آن حصار میرزا محمد را بعده واقعه بخویش
ملحق گردانیده و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید چون خبر طغیان امیر شیخ نور الدین
را شنود میرزا بایسنقر را بحکومت هرات بازداشته در چهارم محرم الحرام سنه ثلاث عشر و ثمانمایه
بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از طی منازل و مراحل بکنار کلف رسید میرزا الغ بیک کورکان
که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت و تقبیل مشرف گردید روز
جمعه هفدهم اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور فرموده میرزا امیرک احمد و امیر شاه ملک باردوی اعلی
ملحق شدند و امیر شیخ نور الدین پای در وادی فرار نهاده و این فتح در نوزدهم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره روی نموده دوشنبه یازدهم ماه چتر همایون فال در دار السلطنه سمرقند ظل اقبال
بگسترد و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط بلده سمرقند غایت اهتمام بجای آورده
بودند منظور نظر مراحم و عواطف گردانید و امیر شاه ملک با لشکر جرار از عقب امیر شیخ
نور الدین بترار فرستاد و بنفس نفیس عازم ستوری [؟] رحاب و حلال شده در اوایل ربیع الآخر
در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده و هم درین سال مدرسه و خانقاه که در دولت
خانه که خاوره هرات محاذی قلعه اختیار الدین و جهت بنا کرده و باندک زمانی در غایت تکلف
و زیبایی آن عمارت باتمام رسید و هم درین اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال
هرات است طرح انداخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمایه میرزا ابوالفتح شیخ بن میرزا پیر محمد از
از عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت و بعد از آن از جانب
ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاه ملک از ترکستان بازگشته ولیکن بسمرقند مراجعت فرموده اما
امیر شیخ نور الدین از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیک و امیر
شاه ملک اندک مغایرتی واقع شد و امیر مشار الیه کرت دیگر جهت دفع امیر شیخ نور الدین
متوجه ترکستان گردیده است و معلوم نیست که حال بکجا منجر خواهد شد بنابرین مقدمات
خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده بازبجانب ماوراء النهر روان شد
و پس از قطع مفاوز و مسالک در بیست یکم جمادی الاولی سنه مذکوره از آب آمویه

عبور فرموده عنان یکران بموضع قوجحار بازکشید و دران مقام میرزا الغ بیک گورکان با
اشراف و اعیان سمرقند شرف بساط‌بوس دریافته بنوازش و عواطف مفتخر و سرافراز گشته و نزول
کان کل معسکر پادشاه در یاول شد و بعد از چند روز امیر شاهملک از ترکستان بماوراءالنهر رسید و سرگذشت
امیر شیخ نورالدین را بدرگاه رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که در کرت اخیر
که امیر شاهملک بترکستان رفت نزدیک اتفاق صورت نبست که در آن زمان موضع مخصوص امیر شیخ نورالدین
بود رسید امیر شیخ نورالدین بدان واسطه مضطرب گشته به بعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان
من و امیر شاهملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاهملک سخن گفتند مقرر شد که
آن دو امیر بواسطه بایکدیگر ملاقات نمایند و روز دیگر نزدیک تقبو صوران این صورت دست داده
اما هرچند امیر شاهملک امیر شیخ نورالدین را نصیحت کرد که از مقام عناد و مخالفت درگذرد و بملازمت
درگاه عالم‌پناه شتابد بجایی نرسید و حرارت برمزاج هوا استیلا یافته امیر شاهملک میل مراجعت فرمود
امیر شاهملک با امیر شیخ نورالدین گفت از برای ما شامیانه و مقدار طعام بفرست الحمد درین نواحی
بیاسایم از قلعه دورتر رفت بایستاد و امیر شیخ نورالدین همان سوار بر در حصار ایستاده امیر شاهملک
موسی کا دولت‌خواه را گفت یکبار دیگر پیش این بی‌دولت رو و در نصیحت نمایه اگر خود
بخدمت خاقان نمی‌آید باری از فرزندان یا یکی از برادران را بفرستد تا ما بر آن مراجعت نمایم
و امرا از نزدیک امیر شیخ نورالدین رفته آغاز قیل و قال کردند و در آن حال امیر شاهملک بهرقداق را که
دوست قدیم امیر شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده کار
تمام نمایی بتقدیم رسانی امید است که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه‌گر آید و نام شجاعت و
پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی ماند بهرقداق جواب داد که بهر چه اشارت عالی نفاذ یابد جنبت
وی شده بجای آورم امیر شاهملک گفت که صلاح آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین باز گردند تو
نزدیک وی روی و هیچ شبهت نیست که او چون ترا به چند پیش خود طلبیده در آغوش مهربانی کشد
باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام مهم این کار پردازیم
بهرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول فرموده بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نورالدین
رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت پناهی آواز برآورد که بهرقداق پیشتر آی
و بهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده و امیر شیخ نورالدین از بالای اسب خم گشت و او را در بغل
گرفت و همچنین که دستهای بهرقداق به پشت امیر شیخ نورالدین رسید بهر زوری که داشت او را از اسب
فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاده خنجر از غلاف برون آورده دو نوکر امیر شیخ
نورالدین که بر در قلعه ایستاده بودند بر سر بهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرفش انداخت و بهرقداق
تیغ بپهلوی اسب او رسانید و امیر شاهملک آن حال مشاهده نموده تازیانه بر اسب زده با جمعی از
مردم کاری بدان جانب شتافته بهرقداق چون دید که کومک رسید برجست و بکبد و [illegible] شمشیر سر امیر

بشیخ

شیخ نورالدین را برخاک مذلت انداخت و این امر بدیع بقوت دولت حضرت خاقانی روی
نموده بود امیر شاهملک بهرقداق را نوازش بسیار نموده در حق او انعامات فرمود و دوست‌کام
و مقضی‌المرام بازگشته در کان کل بشرف ملازمت خاقان عادل رسید و پرتو عنایات و التفات
خسروانه بر وجنات احوالش تافت و بهرقداق را نوازش فرموده انعامات بجهة وارزانی داشت

ذکر مراجعت رایات ظفر آیات از ماوراءالنهر بدارالسلطنه هرات و پاره‌ای دیگر از حالات و حکایات

چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم امیر شیخ نورالدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراءالنهر فراغت
یافت امیر شاهملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی عزیمت بسریر دولت روزافزون آورد
و بعد از وصول بلده فاخره هرات مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت صاحب‌قران مرحوم مغفور
بحباله نکاح امیر شیخ نورالدین درآمده بود از سمرقند بدارالسلطنه هرات رسید و حضرت خاقان
سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورده قصبه کوسویه را سیورغال مهد علیا گردانید و تا غایت آثار
خیرات آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقی است و در ششم ذی‌قعده سنه مذکوره یعنی سنه اربع
عشر و ثمانمایه خاقان سعادت انتما اراده طواف آستان ملایک آشیان کرده عازم آن طرف گشت
مشهد خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر و محمد [illegible] بمقدم نیاز و اخلاص
بآن عتبه علیه اختصاص شناخت و سادات عظام و نقبای کرام و سایر مجاوران آن آستانه متبرکه مقام
را بلطایف احسان و انعام خوشدل و بهره‌ور گردانیده بجانب دارالسلطنه هرات بازگشت
و در روز [illegible] عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمایه رایات همایون بظلال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت
مقارن آن حال ایلچیان خان ختای و ایلنگ خان رسیده مکتوب آن پادشاه عالیجاه را که
بالسنه مختلفه نوشته بود و همه مشتمل بود بر اظهار سلام و محبت و ستایش و محمدت و سفارش
میرزا خلیل سلطان بنوعی رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف
خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امرای عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا والی
سیستان ملک قطب‌الدین که سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود از بیم حسام خون
آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته بود اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه
عالم‌پناه شتافت و بزبان عجز و انکسار و تمهید قواعد اعتذار و استغفار کرده قبول پیچ و توزیع
نموده پادشاه بنوازش بزرگ عنایت و التفات در روی گشته ایالت ولایت سیستان را
بدستور پیشتر بوی تفویض فرمود و مهمات ایلچیان ختای را بکفایت قرآن داده در آن هنگام
شیخ محمد بخشی مصحوب ایلچیان بجانب ختای [illegible] درگاه پادشاه ختا بود و بر آن صوب فرستاد

ذکر نمی از احوال ممالک خوارزم و [illegible] آمدن آن خطه به [illegible] تصرف حضرت خاقانی [illegible]

از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صفحات این اوراق می‌تابد که در وقت
وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان

و ثمانمایه امیر ایدکو که امیر الامرای پادشاه دشت قبچاق بود حسب الحکم شادی خان لوای توجه بصوب
خوارزم برافراشت و امیر موسی بماوراء النهر گریخت امیر ایدکو امیر انکا را حاکم آنجا ساخته بطرف دشت
بازگشت و در شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه که شادی بگ خان جهان فانی را وداع فرمود سلطنت مملکت
دشت بپولاد خان رسید امیر ایدکو امیر انکا را طلبیده بقلعه بیاورد آنجایش روان کردانید و مولانا حاجی
در سنه ثلاث عشر و ثمانمایه بعالم دیگر خرامیده و تیمور خان بن تیمور قتلغ خان پادشاه دشت گشت
داد و قصد حیات امیر ایدکو کرده او بخوارزم گریخت و در اوایل سنه اربع عشر امیر ایدکو و امیر غازان بجوانب
شهر آمده ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در گرد خوارزم نشستند خبر متواتر شد که سلطان جلال الدین
ابن توقتمیش خان تیمور خان را انگشت فاحش داده بر تخت سلطنت دشت متمکن گشت و تتار از استماع
آن اخبار تیمور خان پریشان روزگار گشته و غازان پیوست و غازان دو کنه خان را بشراب مشغول
ساخته یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمودند که تیمور خان را بقتل آورد و جلال الدین
خان از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان است باید که امرای
خوارزم او را خدمت نموده او بجای خود چنین خوانند و غازان با ایدکو صلح کرده عازم دشت گشته و
در دشت راه قوتلای بهادر در موضع ... رسیده بزبان تیغ گفت که خوارزم را بی تسخیر نکرده
براه مراجعت فرمودید جواب داد که ... امیر ایدکو را محاصره نمودیم کار
از پیش نتوانستیم برد لاجرم بازگشتیم و مصلحت آنست که تو نیز از پی گروی زیرا که با این سه هزار کس
که همراه داری آن قلعه را فتح نتوان کرد قوتلای گفت من تنها بر ایدکو غالب می آیم و بجنگ رو
بر جنگ قیام نموده و بخوارزم رفت و امیر ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین حربی صعب دست
داد و او زخم تیغ قضا قوتلای بهادر بر خاک هلاک افتاد و در سنه خمس عشر و ثمانمایه حضرت
خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی را بفتح خوارزم نامزد فرموده و
در آن زمان پسر امیر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آنجا و یار بود چون امرا نزدیک بدار الملک خوارزم
رسیده سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان سادات و مشایخ بیرون فرستادند و در آن اثنا
ملازمان امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشته و جمعی را اسیر
گرفته از این جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده و خاص و عام از شهر بیرون آمده و
بکروفر شب جنگهای مردانه کرده و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو
رسید بنابرآن امرا بعضی از اجمال و اثقال را گذاشته بسرعت گریختند و از خراسان تا درش
حضرت شاهرخی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان را با امیر شاه
ملک بتسخیر آن ولایت مامور ساخت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند ... ایدکو بنابر
علتی که کرده بود از میان در رفته و اعیان و اشراف آنجا بی متوهم گشته بکثرت سادات و علما و اکابر امیر
شاه ملک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و الحضرت بخوارزم در آمده چندی در جهت

ضبط امور و نسق مصالح جمهور و انتظام قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ
از آن مهام روی بدار السلطنه هرات آورد و هم در آن اوقات حضرت خاقان سعید ایالت الکاء
خوارزم با توابع و لواحق بآن امیر عدالت شعار تفویض نموده و او در آن جانب شتافته بسط عدالت و
رعیت پروری گسترد و در ایام حیات بارکات شاهرخی آن ملک در تصرف او و پسرش ابراهیم سلطان بود

ذکر بعضی از حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بحوار خوشات الملک الاکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط فارس فراغت یافت فرزند همت بلند نقش بر اندیشه تسخیر
ولایات عراق عجم گرفت و امیر عبد الله و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان
بوزنه رفته قلعه آنرا محصور کردانیدند و میرزا رستم بظاهر آن حصار شتافته بمحاربه مشغول شد
و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافت امیر توکل و امیر یوسف جلیل را با طایفه از لشکریان بمدد
محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه بشیراز یاد داشته عنان بالستقبال ایشان معطوف
الحالت چون طاقت مقاومت نداشتند بپاه قلعه پیوستند و در این اثنا میرزا پیر محمد که حاکم
یزد بود بمواقف رسیده میرزا رستم او را او خود ملحق گردانیده هر دو برادر باتفاق یکدیگر در
کرده بسیج داشتند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسیده میرزا رستم عنان
بطرف اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت فرمود و در سه فرسنگی شهر
ملاقی آن دو پادشاه به رسم قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز دار و گیر بسیار میرزا رستم روی گریز
آورده باصفهان در آمد و میرزا اسکندر در موضع اشتکاه خیمه و خرگاه بر افراشته میرزا رستم
از میرزا خلیل که در آن اوان بری آمده بود استمداد و معاونت نمود و الحضرت متوجه اصفهان
شده هر چند قاصدان بنزد میرزا اسکندر فرستاد که با برادر مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم
از ری نومید گشته ناگهان باصفهان در آمده و در آن اوقات میان میرزا زادگان و اصفهانیان
محاربات قوی دست داد و در اصفهان قحط و غلا در غایت قصوی یافت چنانچه میرزا رستم شهر را
بازگذاشت و علم عزیمت بجانب اردوی امیر قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان بعد از
چند روزی محصور بوده در آن اثنا طایفه از کرد و شول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز
در اهتزاز آمدند و جناب اسکندری ترک محاصره داده بدار الملک خویش بازگشت و در اصفهان
بلای جوع و عسرت برتبه رسید که میرزا خلیل از محافظت آن شهر آمده برای مراجعت نمود اما
میرزا رستم چون بحوالی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف فرستاده فرخ راه الحضرت را استقبال
کرد و طویهای پادشاهانه ترتیب داده آنچه وظیفه مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانیدند
و میرزا رستم جشنهای لایق کذرانیده و آن دو پادشاه در خلوت باهم صحبت داشته در باب
تنظیم امور ملک سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف میل بآن کرد که یکی از ولایات
آذربایجان را سیورغال میرزا رستم کرداند تا از آن ممر مایحتاج او بهم رساند مشتمل شام آن بیش

بنا و جهت سازد اما میرزا رستم این معنی را باور نکرد و بر توجه اصفهان اصرار فرمود بنا بر آن امیر
قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آنجناب
در حرکت آمده در اثنای راه ترکمانان بازگشتند و میرزا رستم با هواخواهان خویش بحدود اصفهان شتافته
خواجه احمد صاعدی موکب او را و آنجناب بشهر درآمده مدت دو ماه با هواخواهان یکجا بماند و چون
خواجه احمد بخلاف رای هواخواهان مهمات آنجا را بتعطیل میرسانید [illegible]
و ازین جهت اعیان اصفهان نقش مودت و محبت میرزا رستم را از دل محو کرده آنجناب مصلحت در
توقف ندید و بمرافقت میرزا بایقرا عازم خراسان گردیده و در [illegible] بحضرت خاقان پایه
سعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر تمامی ممالک فارس و عراق
عجم را در حیز تسخیر کشیده اصفهان را دار الملک گردانید و درین اثنا میرزا خلیل سلطان در بلده
ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد
و این خبر چون بموقف خاقان سعید رسید محزون و متالم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام
نیافته بود که والده میرزا خلیل سلطان خانزاده در مشهد معطره بریاض رضوان انتقال نمود
و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت چنانچه در وقایع گذشته بیک کره ذکر پیوست

گفتار در بیان نهضت رایات اقبال همایون بطرف ممالک عراق و رسیدن خبر مخالفت میرزا اسکندر و توجه آنحضرت بدان جانب جهت دفع آن مخالفت

از آنزمان که حضرت مغفرت پناه میرزا
معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت فایز شد حضرت خاقان
سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر شریف و صحیفه ضمیر منیر منقش و مرتسم میگردانید
اما از جهت حدوث وقایع متواتره آن عزیمت از حیز قوت بفعل نمی آمد و در شهور سنه
ست عشر و ثمانمایه که خاطر عاطر از مهم ولایات ترکستان و ماوراء النهر و خراسان بالکلیه فراغت
یافته و خبر استیلای امیر قرا یوسف ترکمان بر آذربیجان و عراق عرب و اران و توابع و لواحق
مکرر بمسامع همایون رسید توجه بآنجانب پیش نهاد همت والا نهمت چون بهرام صولت جهت اجتماع
لشکرهای ممالک محروسه باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات
امطار و اوراق اشجار همه شمشیر زن و نیزه گذار جمع گشته باجما اعلام نصرت اعلام بتاریخ شهر
رجب از دار السلطنه هرات بطرف مازندران در حرکت آمد و چون پرتو وصول بر نواحی بلده
نیشابور انداخت حضرت خاقان سعید نامه بمیرزا اسکندر بشیراز فرستاد مضمون آنکه رایات
نصرت آیات جهت دفع قرا یوسف ترکمان متوجه آن جانب است می باید که آن فرزند [illegible]
طریق اتحاد و یگانگی سلوک داشته با لشکر فارس و عراق در حدود ری [illegible] باردوی همایون بپیوندد
و ابو سعید ملک جهت رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمده و موکب
همایون آن زمستان در جرجان قشلاق کرده حکام مازندران و هزار جریب و گیلان را که

بشرف

بشرف ملازمت رسیدند بتوفیق انعام و احسان رخصت معاودت فرمود و ابو سعید چون باصفهان
رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری [illegible] آنحضرت
حقه مملکت او را داده و [illegible] جهت مصلحت وقت بر زبان می آورد بنا بر آن از مضمون
کلام ان بعض الظن اثم غافل ماند و ابو سعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او
گردانیده اجازت مراجعت داد و ابو سعید در قشلاق مازندران بملازمت [illegible]
خاقان [illegible] رسانیده جوابی که یافته بود عرضه داشت و آنحضرت بر آن [illegible]
نکرد و فرمود که اگر فرستاده اسکندر [illegible] او را آنجا نخوانده ام [illegible]
انحرافات [illegible] داشت اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه بجور ظاهر ساخته
اسم همایون شاهرخی را از قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده نشانها مصحوب
ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید
و حکام آن حدود را باطاعت خود دعوت فرموده و طغرای احکام او این عبارت بود
القایم بامر [illegible] ولی امیر المومنین السلطان اسکندر من امر المطاع و حاکم سیستان ملک
قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که [illegible] فی الاسلام نام داشت معقول و مقید ساخته با مکتوبی که باو
نوشته بود نزد میرزا بایسنغر که در هرات نایب پدر بزرگوار بود فرستاد و میرزا بایسنغر
آن تحفه را باردوی همایون فرستاد که موجب مخالفت میرزا اسکندر محقق گشت حضرت
خاقان سعید عزیمت آذربایجان فسخ فرموده در اوایل بهار میرزا بایسنغر را بجانب هرات
روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمایه روی توجه بمملکت ری آورد
و چون خوار ری معسکر نصرت اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند
و بموقف نواب کامیاب رسانیدند که میرزا اسکندر فوجی از امرا و لشکریان خود را تا نزدیکی
ساوه فرستاده بود و صورت واقعه آنکه در وقتی که موکب نصرت شعار در قشلاق مازندران
اقامت داشت لطف الله ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس داروغه نموده و این
ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی آنجا رفت و این خبر بموقف میرزا اسکندر
رسیده امیر یوسف جلیل و جلبانشاه و برلاس و سیانچ توچین و عبد الله پروانچی [illegible]
و تسخیر ساوه گردانید و چون کیفیت [illegible] از اخبار نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان
والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و سید علی ترخان و دولت خواجه اینایق و
امیر جهانشاه را با ده هزار سوار جرار بنصرت لطف الله و رعایای ساوه نامزد کرد و چند امرای میرزا
اسکندر چون بر توجه آن لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نمودند و [illegible] عهد و پیمان میرزا
اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای [illegible] خاقان عالمقدار
پیوستند و بتعاقب متوجه اردوی همایون گشتند و در نواحی [illegible] سیانچ توچین و عبد الله پروانچی [illegible]

بشرف بساط‌بوس شهریار نامدار مشرف شدند و موکب همایون ابا و شتافته در انتقام امیر حسن
صوفی و امیر سید علی و سایر امرای اسکندر بجانب خاقان سعید و باز رسیدند و آنحضرت در
باره آن زمره اصناف عواطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای صید
و شکار فرموده بعد فراغ از آن کار لوای جهانگشا بصوب اصفهان برافراشت الحمدلله تعالی

ذکر وصول موکب نصرت شعار بالکای اصفهان و [illegible] فتح [illegible] و تاریخ [illegible]

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شکار همت عالی
نهمت در هوای صید ملک پرواز داده و یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و بعد از قطع
منازل پنج میرزا رستم که در دور رسیدن آن بلده بود از پی مقدم پادشاه عالم غیرت افزای
کامران [illegible] کرده به شیخ محمد و امیر عباس و شیخ علی [illegible] بقرب سعید سوار از میرزا اسکندر
گریخته در آن منزل سعادت بساط‌بوس استسعاد یافتند و بعضی از احشام و صحرانشینان آن حدود
نیز با دوی کیهان پوی شتافته در سلک بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر
از ظهور این صورت در پای اضطراب افتاده با امرا و ارکان دولت طرح مشورت سلوک داشته خواطر
صغار و کبار را بر افروختن نایره جنگ و پیکار [illegible] سحاب عتاب بار مانند
قطرات امطار [illegible] اصفهان میدان [illegible] خوانده [illegible] واجب الاذعان
خاقان کامکار [illegible] صادر گشته لشکر [illegible] روی بجنود اصفهان
آورده و بعد از تسویه صفوف [illegible] از استعمال سیوف میرزا اسکندر شوکت و صولت حضرت
خاقان عالی گهر بعین الیقین مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت آنحضرت از حیز قدرت
او بیرون است ولاجرم بایراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت [illegible] کرده روی گریز
باصفهان آورده بود و دلاوران [illegible] ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر به تیغ تیز بگذرانیدند میرزا
اسکندر خود را بهزار حیله در شهر انداخته خاقان سعید در جمادی الاول سال مذکور در کنار
اصفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکریان را بمحاصره امر کرده و چون این خبر بشیراز رسید
روسا و کلانتران [illegible] میرزا اسکندر شیخ محمد [illegible] متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب
همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر [illegible] امیر عبدالله [illegible] یوسف
[illegible] که از جمله [illegible] اسکندر [illegible] گرفته کیفیت این [illegible]
[illegible] بپایه سریر اعلی کردند حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید [illegible]
[illegible] و لطف الله [illegible] حسن صوفی ترخان و امیر
جلبانشاه برلاس را [illegible] میرزا اسکندر [illegible] امیر عبدالله [illegible]
و بعد از چند روز [illegible] امیر لطف الله [illegible] امیر جلبانشاه
[illegible] الحضرت لطف الله [illegible]

وسید علی

وسید علی ترخان ترخان را بجانب شیراز فرستاد و فرمود که سبب قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق
نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه چاره در محاصره اصفهان گذرانید هر چند [illegible] میرزا
اسکندر بطاعت میل ننمود در دویم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت
و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در گشته از آواز نفیر و نای رویین غلغله در سپهر برین انداخت
زمین [illegible] گشت [illegible] چنان شد از خشم کوس و [illegible] که گردون [illegible] گوش
و از شهر سپاه بسیار با پیاده سلاح [illegible] بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف
[illegible] بردند [illegible] دست و گریبان رسید و سرهای سروران چون گوی در میدان [illegible]
غلطان گردید [illegible] سرهای سروران فتاده بر خاک [illegible] پهلوی دلاوران شده چاک
و آنروز از وقت طلوع جنیبه خورشید بر بام حصار فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم مواکب
زنگی سلب شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تیغ فراق
مذاق بر یکدیگر پیمودند فضای دشت و صحرا از کشته و خسته حکم کوه پشته گرفت و از خون
کشتگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت نسیم [illegible]
همایون خاقان ربع مسکون گشته [illegible] ظفر در اهتزاز آمد و [illegible] بر [illegible] علم میرزا اسکندر
و زنده سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص و اعیان بقلعه اصفهان در آمده
[illegible] بر دیوارهای شهر [illegible] و بعد از [illegible]
مشعلها [illegible] آورده [illegible] امیر عبدالله از شهر گریخته ملازمت
خاقان سعید رسید و از آنجهت میرزا اسکندر عنان [illegible] از دست داده روی [illegible]
فرار نهاد [illegible] شهرستان [illegible] موکب [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر [illegible]

چون نیر [illegible] از افق مراد طلوع نمود حفظ اصفهان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]

رستم را حاکم دارالملک عراق گردانید و ایالت ولایت همدان و قلاع درجزین و نهاوند
و لرستان را بامیرزاده بایقرا بن عمر شیخ عنایت فرمود و میرزا ایلچی بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم
روی بحکومت ری آورد و بلده قم بتوابع و لواحق بجناب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و کوشش
شاهزادگان از فر تفضلات خاقان جنت مکان صفت آرایش پذیرفت و بعد از آنکه
خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق ولایات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در عین ابتهاج
و اهتزاز بجانب دارالملک شیراز انعطاف یافت و حکومت گشت کامیاب [illegible] شده و
هم در آن ایام حسب تقدیر حضرت مفتح الابواب جناب [illegible] را عارضه دست داد که اطبا
از معالجه آن عاجز آمدند و شهباز روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح پرواز نمود
و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول نظر عنایت گردانیده زمام سلطنت
ممالک فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار خلاصه نتایج خواقین نصفت آثار ابراهیم سلطان
نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را تشیید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت
فرمود و عنان عزیمت بصوب سریر دولت و کرامت انعطاف داده از فارس [illegible]
[illegible] از آنجا براه بیابان قهستان نهضت فرمود و در بیست و دویم شهر رجب سنه مذکوره به
بلده فاخره هرات در آمد و ابواب معدلت و مکرمت بر روی متوطنان آن دیار برگشود
حکام و اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف بدارالسلطنه هرات
آمدند و دولت و اقبال آستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند
و دعاگو و ثناخوان بمواضع خویش شتافتند و امیر بسطام جاکیر که از امیر قرا یوسف روی گردان شده
و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری [illegible] سلطنت آشیان شتافته و
هم در آن ایام سید عبدالحمید برادر سید عبداللطیف از مکه مبارکه [illegible] تحفا و هدایا
تعبیه کعبه مرتبه آنحضرت رسید و مکتوب والی آن بقعه شریفه که مبنی بر اظهار محبت بود رسانید

ذکر بعضی از حالات [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] خاقان عالی [illegible]

در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان ایلچی از سمرقند نزد میرزا
میرک احمد که در اندخود حکومت می‌نمود فرستاده او را طلب داشت و میرزا میرک احمد در ادای
[illegible] پذیر نشد [illegible] جناب الغ بیکی ایلچی را که در سلک خواص و منسوبان منتظم
داشت [illegible] ایلچی [illegible] بازگشته میرزا الغ بیک عازم
اندخود شد و میرزا میرک احمد قلاع آن حدود را مستحکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک
برد و میرزا الغ بیک [illegible] را محاصره گردانیده [illegible] و از آنجا بجانب اندخود در حرکت
آمد و بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد [illegible] مستور است
[illegible] میرزا الغ بیک رایت [illegible] برافراخت و امیر موسی [illegible] و امیر محمد [illegible]

و امیر علی

و امیر علی توچین را با جمعی از سپاه [illegible] جلادت [illegible] گذاشت و میرزا میرک احمد از جوانب
[illegible] الغ بیکی [illegible] از آن کوه پایان آمد و [illegible] اندکان [illegible]
[illegible] میرزا میرک احمد [illegible] تیغ بر خاک هلاک انداخت
و بقیة السیف [illegible] اندکان رسانیده اطراف برج و باره مضبوط کرده و میرزا میرک احمد
روزی چند با محاصره پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آنکه خبر وصول
رایات [illegible] بدارالسلطنه هرات در ماوراءالنهر شیوع یافت میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان باستان سلطنت آشیان رسید
باصناف عواطف و اشفاق [illegible] و روزی چند [illegible]
رخصت معاودت یافت و هم در آن ایام پرتو انوار خاقانی بر وجنات حال شاهزاده
ستوده خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و [illegible]
و [illegible] و خبوشان و نسا و [illegible] و کبود جامه مع مضافات منسوبات
متعلق بنواب کامیابش گرفت و در سنه ثمان عشر و ثمانمایه خاطر خطیر [illegible] و رایج سکه
بر تعمیر قلعه اختیارالدین که [illegible] خراب [illegible] آبادان کرده
کرده بود [illegible] گردانید و [illegible] حصار [illegible]
[illegible] و در مطلع سعدین مذکور است که [illegible] هزار مرد در آن قلعه کار کرده‌اند
تا اتمام یافت ذکر بعضی از حوادثی که [illegible] فارس [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] دارالملک شیراز [illegible]

از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات از ولایات فارس و عراق روی نمود یکی
آنکه میرزا ایلچی که ایالت ولایت ری تعلق بدو گرفته بود [illegible] بستر ناتوانی افتاده در اوایل
محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمایه از عالم [illegible] انتقال [illegible] و چون این خبر بهرات رسید
حضرت خاقان سعید میرزا [illegible] را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر [illegible]
[illegible] و امیر [illegible] بحکومت ری و ضبط حدود آن [illegible] روان ساخت و بعد از آنکه امیر قرا یوسف
ترکمان بعزم تسخیر [illegible] سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاکیر که بحکم صاحب قران
[illegible] در آن حصار [illegible] و قاضی [illegible] و آن شاهزاده
[illegible] امیر بسطام را [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] بسطام جاکیر را موافق مزاج [illegible]
نامه فرستاد [illegible] میرزا اسعد [illegible] حکم [illegible] عالم مطاع [illegible]
[illegible] و بسطام را مصحوب [illegible] نزد امیر قرا یوسف رفت
و امیر قرا یوسف او را تعظیم و تکریم نموده [illegible] تسخیر عراق عجم طمع [illegible] و امیر بسطام را ایالت

داده بدست خود خلعت در وی پوشید و امیر اورا که انی شیخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقم
فرستاد تا قوم میرزا سعد وقاص آقابیکی جنت خیر امیرانشاه را بآورده بجای نقل نمایند و چون انی
شیخ بقم رسید آقابیکی صورت حال فهم کرده با خود گفت که سعد وقاص خلعتی کرده است که از حکم و
فرمان میرزا شاهرخ کردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن این خاندانست رفته ولیکن که قرا یو
سف را او تابع و حال ما در میان ترکمانان با میرزای الجابه انگاه ترکمانان خود را مکمل و مسلح ساخته
همه ترکمه را بگرفت و ایشان را با تیمور شیخ و تنق خواجه و شیخ علی زنده که محرک شاهزاده بجانب
امیر قرا یوسف بوده گذشته و سرهای الحاقیت را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را
شرح داد میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن پاکیزه زنان تعجب فرموده فرستاده او را در عایتها نموده
واستمالت نامها در قلم آورده بجلد و خشم داده شده بود و لو کان النساء بمثل هذا
لفضلت النساء علی الرجال ۝ و اقعه دیگر آنکه شاهزاده جلادت انتما میرزا بایقرا که در همدان
و نهاوند و دره بود حکومت مینمود بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن او
طلب عافیتش بسیر میبرد یاغی شده خیال تسخیر شیراز کرده بود و در سر میرزا بود عزم ادرده
سوی آن جانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته بعضی از سپاه اصفهان بر
راه برادران فرستاد و ان طایفه در حوالی جو با رتقابل بهزاده از تقصانی که روش جنگ
بستگی میرزا اسکندر بدست الوس بیگ و امیل گرفتار کردیده و شاه الیها او را بنزد میرزا رستم بوده
و میرزا رستم بحبس او فرمان داد و بدین سبب تیر مقصد میرزا بایقرا در جنگ توقف و تیغ بسی
در غلاف تلف ماند و روزی چند در کنده مان گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسید و
میرزا ابراهیم سلطان ترمذ از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بود بند مشکل جوخ خواهد اردوان
و مزید شد کرده مصحوب مستوفی روانه خراسان کردانید و سندیان در فارس جیش خود کل خود را
اقبل رسانید و کمینه هان بشتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافتند جهانگیری توقف ترتیب
نابرآن با دیگر میرزا بایقرا القصوب شیراز در آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه خود را
باستقبال شتافته در حوالی جنگ با لحالات رسیدند و از طرفین قلب و میمنه و میسره را مرتب
داشته آغاز کارزار کرده بر اتفاق و جوانغار میرزا ابراهیم سلطان در حمله اول دست چپ
دست راست میرزا بایقرا را از پیش برگرفتند اما امیر ابوسعید جگه که ضبط میمنه تعلق بوی میداشت
در اثنای گریز عنان بطرف قول انعطاف داد و شاهزاده یوسف میرزا بایقرا را از غایت ثقة
و بهروی باتفاق امیر مشار الیه اسب جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاختند و میرزا ابراهیم سلطان
از ترس آن حمله بازگشته روی بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک در
خویش درآمده و در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمایه کامران و سرافراز بشیراز در آمده
لوای عیش و عشرت مرتفع ساخت و جامهای ارغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشید

و میرزا

و میرزا رستم بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که فیروزه آن شده بود بقتل رسانید و چون
حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرا جهان جهان اقتضا نموده
که قبل از آنکه میرزا بایقرا یکباره دولت اختصاص به خطه فارس را از تصرفش انتزاع باید نمود
بنابرآن یاجیان لشکرها فرمان داده بتاریخ هفدهم جمادی الآخر سنه ثمان عشر و ثمانمایه تکوزکش اتفاق
افتاده رایت توجه موکب همایون در حرکت آمد که حمایت کنند چه در حمله اولی میرزا بایقرا کیفیت
وصول حضرت خاقان سعید را بوضوح میرسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت خوبان سیم اندام
اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار تا پیر حصانت قلعه و حصار بر دارد بجای تیر سیده
جواب میداد که حضرت خاقان سعید پادشاهی است در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود
بدین جانب لشکر کشیده هر کس از امرا و شاهزادگان را که بدین جانب ارسال نماید بجرد
اشتهار شدند سپاه این جانب منهزم خواهد گشت تا بپایان کار ماهیچه علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در
سیم ماه مبارک رمضان از اشتر الله اکبر طالع گشت لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تاتل
و اندیشه امیر ابوسعید جگه را پیش میرزا بایسنغر فرستاده و التماس نمود که از حضرت خاقانی در
خواست نماید که از سر جرایم و آثام او در گذرد و چون میرزا بایسنغر با این شاهزاده مرا فرمود
محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را ببارگاه عالمپناه برده در تاثیر
شفقت برگشاده و بر پدر شاه بملاحظه خاطر میرزا بایسنغر رقم عفو بر جرایم او کشید و امیر
ابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانید و حکم با هموار که چون شاهزاده بیرون آید او را بپایه ولی انعام
شفقت و مرحمت بجای آورم و امیر ابوسعید منتهی المرام از پایه سریر اعلی مراجعت نموده و تا دربارگاه
رفته بازگشت و شاهزاده را بعرض رسانید که توقع جنابست که خدام ذوی الاحترام میرزا
بایقرا در مقام انتقام نباشند گفتند و وی بیاورسانند حضرت خاقان سعید بنوبت دیگر
سخنان شفقت آمیز بر زبان آورده امیر ابوسعید را مطمین خاطر باز گردانید و جناب امارت
مآبی از مجلس همایون بیرون آمده حضرت خاقانی اشاره نمود که هر کس مثل این مردک را
نوکر باشد بر و خیال استقلال بکند القصه بایقرا میرزا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه
چهارم ماه رمضان از قلعه شیراز بیرون آمد و بمنزل میرزا بایسنغر شتافت شاهزاده او را در اردوی دیگر
بقیه جای برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض عرض و مال و جان شاهزاده نگشت
اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر
بدین عنایت چنین کار رسانند و دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفت ماه
مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول
عواطف و احسان گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و
و ایالت قم و کاشان و ری و ساوه را تا حدود گیلان با امیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا

وحکام و عمال ولایت را بحسن اعتراف ارزانی داشت و منقش نقش رایت عزیمت بصوب دار الامان
بر افراشت که تا خاطر مبارک را از محل حاکم آنجا فارغ سازد ذکر توجه حضرت خاقانی علیین مکان بجانب
[illegible] و شیراز بصوب دار الامان کرمان و مراجعت فرمودن از آنجا بمستقر [illegible]
حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام جنت مکانی خاقانی مقتضی آن بود که چون
تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یابد والی کرمان سلطان اویس بن امیرگو
برلاس بپایه سریر اعلی شتابد و جوهر ارادت و اخلاص در منظور انظار آفتاب آثار گرداند و دور
دورایا و میول و جستجوی طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او [illegible] اخلاص علم نموده
در این مدت خدمت شایسته بتقدیم نرسانیده و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفته اطاعت
فرمان واجب الاذعان بجای نیاورده و حمیت [illegible] و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را
بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق عنان [illegible] شده و سلطان اویس
از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتقی ممالک اسلام و قدوه اولاد حضرت خیر الانام سید
شمس الدین علی بی را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر آثار ارسال نمود و جناب سیادت
پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان بآستان اقبال آشیان رسیده و زبان شفاعت بگشاد و مقبول
فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هرات آید سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصیر رساند
و حضرت خاقان سعید سبحان سید ابهج رضا جای داده و الحکایب [illegible] و شکر [illegible]
بازگردانیده و روی توجه بخراسان نهاده و کامیاب و کامران بر ولایت قوهستان عبور نموده در
اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمایه در جنه هرات نزول اجلال فرمود عنایت ربانی و
محافظت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و دستور آن پادشاه معدلت آیین بود و الله ولی البرایا
ذکر [illegible] و جلوس میرزا بایسنقر [illegible] در آن اوان که حضرت
خاقان عالمگیر از یورش فارس بازگشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا امیرک احمد که سابقا
با میرزا الغ بیگ مخالفت ورزیده و در ماندگان جمعی از نوئینان همراه گشته بود اعتماد بر کرم خاقان [illegible]
[illegible] کرده بدار السلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت گشته با میرزا اینجل بن میرزا ابوبکر
آغاز مصاحبت کرد و آن دو پادشاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان
سعید قرار دادند و معنی شمه از این معنی بعرض رسانیده معاندت آن عالی ایلچی از پیش میرزا [illegible]
بدرگاه عالم پناه رسیده و دولتخواه [illegible] معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا [illegible]
متفق شده قصد این مخلص نموده بنا بر آن او را گرفته محبوس ساخته ام تا هرچه اشارت
عالی صادر شود بآن قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا بایقرا را از آب سند
بگذرانند تا هرجا خواهد برود و میرزا امیرک احمد روی توجه بکعبه معظمه آورد و میرزا اینجل در کشتی
نشسته بسوی دریا اختیار فرماید و چند مدت حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده بودند تا ایشان را

برانقیاد

بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و ایشان [illegible] رهنمون شد چنانکه ایراد آن حیثیت ذکر
اما میرزا اینجل بجهت ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که جهت میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب سند
بگذرانید و در سنه عشرین و ثمانمایه که خاقان عالمیقدار عازم قندهار گشت او را باردوی همایون
فرستاد و حضرت خاقانی شاهزاده را با [illegible] از اهل اعتماد بسمرقند فرستاد و دیگر از وی خبری
پیدا نشد و چون رای ملک آرای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فتنه و اصحاب عناد پیراسته
ساخت مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر بیاراست و اشارت
علیه صدور یافت که [illegible] پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایای مشرق و مغرب را
بر نهج عدالت بتفصیل رساند و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده
داد مظلوم را از ظالم بستاند [illegible] دل داد خواهان [illegible]
و میرزا بایسنقر بموجب فرمان پادشاه اسلام پناه عمل نموده از سحاب معدلتش ریاض
دین و دولت نضارت دیگر گرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی یافت
ریاض ملک [illegible] از فیض [illegible] ذکر رفتن سلطان اویس بن امیرگو برلاس [illegible]
افتخار و قرة الطاهره سید شمس الدین علی بی که سالک طریق مهربانی گشته تمشیت مهم کرمان را متعهد
شده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هرچند او را بر توجه بپایه سریر اعلی ترغیب
فرمود و بجای نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه هرات رفت و کیفیت تمرد
و عصیان سلطان اویس را بعرض رسانید و از استماع این خبر نایره غضب خاقانی التهاب
یافته فرمان عالی نفاذ یافت که امیر ابراهیم جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر [illegible]
شیخ باتفاق حکام و ولایت فراه و سیستان با [illegible] هزار [illegible] متوجه کرمان گردند
و امرا بموجب فرمان نموده روی براه آوردند بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن
نموده سپاه نصرت پناه آغاز محاربه و محاصره کردند بعد از انقضای هفتاد روز سلطان اویس رسولان
نزد امرا فرستاده پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشند و شما را جهت تایید
قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان شتابم و امرا کیفیت حال را عرضه داشت پایه سریر
اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در این قول صادق است باید که یکی از معتمدان
خود را بدین جانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا کرمان را بگیرند
بازگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از
جمله ارکان دولتش بود و مزید قرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر
کرمان برخاسته و عازم خراسان گشته و او را آوردند و شیخ حسن را بموقف جلوس خاقان زمین
رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نموده و التماس تاکید قواعد
عهد و میثاق کرد و حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول القرآن داده قسم یاد کرد

که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و در قم مصور حسب اراده و انکارش کشد الحکم بشیخ حسن بکرمان بازگشته
خاطر سلطان اویس را مطمئن کرده‌اند تا در اواخر جمعه کمه مرتب بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه
شد و بعد از طی منازل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده با صنوف الطاف پادشاهانه و اعطاف
خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشر حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت
و در اوایل سالی که فتح کرده بوقوع انجامید یعنی سنه تسع و ثمانمایه خاقان والانژاد میرزا ابوبکر
را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه حادی عاشر ولادت باسعادت میرزا
رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنغر اتفاق افتاد و مادر او ملک آغا از شادی بزرگوار
بدین بشارت خوش هیچ چون نهال کشاد ذکر شمه از احوال سید فخرالدین وزیر که در زمان دولت خاقان سعید بود
در وزارت خاقان صاحب سعادت در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخرالدین میداشت
و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی
که در سلک اعاظم دیوان و نویسندگان صاحب قران مغفرت نشان منتظم بود و در الفتح یزد بناکرده
حسن اهتمام او دست بداد بسیار شاهرخیه ساخته در سنه عشر و ثمانمایه بر سید فخرالدین تقدم نمود
و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و
زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد و با امرا و ارکان دولت بر نفقه و تعلیم مشغول شد
نابرآن اکثر خواص و مقربان بکون غیاث الدین سالار چون مستحق باب زلال نایل گشتند
و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت سید فخرالدین مبلغ سیصد تومان کپکی برای تقریر
نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت او کارکن نقش ثابت گشته امرای عظام تیغ انعام از نیام بیرون
آوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخرالدین از روی استقلال
بر مسند وزارت نشسته تمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه ببلاهت و تهور نسبت
اتصاف داشت و در قضای حوایج سادات و علما و اکابر بحشم لطف و احسان می‌کاشت و اما
جبلتش بر صفت ذمیمهٔ کذب و کفت و کبر و دنائت و نوشتن دوری و عدم آزادی مفطور و مجبول
بود و بعد از قتل خواجه غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب و شکنجه از
عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش ارتفاع می‌یافت تا بنهایت اختیار
و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالیشان بیان احکام قضا و قدر
نافذ گردید درگاه او امیدگاه صغار و کبار و دیار شد و آستانش مرجع اشیاد و اشرار بلدان و
امصار آمد · ز ایوان قدرش فلک منظری · بدرگاه جاهش فلک چاکری · اعیان زمان
و اشراف جهان که ملازمتش میرفتند بی شایبه اشتباه مجلس را بار میدادند و چون رخصت نیستی
بعد از آنکه مردم در زحمت در بند بگذشتی غیر از معدودی که بوده نام بردی دیگر کسی را مجال دخول نبودی
و اکثری ملاقات ناکرده بازگشتندی پس از آنکه قرب ده سال جناب سیادت مآب در نیابت

حشمت و جلال روزگار گذرانید سپهر ستیزه کار حسب عادت دست در سر او زده مواهب عطایای
خویش کو کشید و در شهور سنه تسع عشر و ثمانمایه میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او در معلوم
نموده و خواجه نظام الدین احمد بن داود را که بجودت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت بایدک
رسانی بر کاهی حالات و معاملات سید فخرالدین وقوف یافته گاهی بکید و احیانا بهزل سخنان
عجیب و کلمات عجیب در سید می‌پرداخت و دست سید از دو فوز تغلب کوتاه گشته از غصه این معنی
بی‌آرام شد مع ذلک جمله دیوان که بر معایب سید فخرالدین صاحب وقوف بودند از بیم سطوت
و سیاستش مانند برگ بید از تندباد می‌لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال می‌دانستند و اما
چون تغیر مزاج میرزا بایسنغر نزد همگنان بوضوح انجامید امیر علی شغانی در مقام معارضه آمده خط
بیرون که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنغر
آغاز پرسش این قضیه نموده امیر علی گفت بوسی رسانید که سید از وزرا عامه و مبالغ کلی تصرف
کرده است و سید برین سخن انکار کرده حکم شد که وجوه حسابات کشند و قواعد دار بعضی نوشته ارشاده
جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت آن وجوهی که از من گرفته اید بازدهید و الا همه
رسوا خواهید گشت از آن جمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد بایزید را که محرم اسرار سید بود و متمکات
بنام خویش نخواهی داده بود و مبلغها از وی ستانده و به سید تسلیم کرده متقاضی گشته زر را طلب نمود
و او هر روز عذری میگفت تا مهلت بخشونت رسید و کار از پرده بپوشی متقاعد گردید و کیفیت آن
مسموع خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید بر انکار اصرار نموده بر علی
موجب تمسکات خویش اقرار کرد میرزا شاهرخ کلمه لحن و تحکم بالظاهر منظور لطفه کیمیا اثر داشته
حکم فرمود که پیر علی آنچه از جنت‌ابی گرفته باشد بازدهد بعد از آن هرکس هرچه بر سید ثابت
سازد بستاند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند بتمام مقید و مغلول گشته
و سید فخرالدین بدین عنایت مستظهر گشته بجهان برجسته در وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی
و دیگر بندیان بسختانی که تا غایت از وهم و سایست بر خواسته نتوانستند گفت باواز بلند
در سر دیوان بر زبان می‌آوردند وقت فرصت جو فاخر نگرید دست بگریزد و سرشیشه تیز
و جمعی که رشوتها بسید داده بودند از هر طرف جوشیده و فغان آمدند و سید فخرالدین از عجب
اندیشه وزارت جان صلاح داشت که دولیست تومان کپکی در عوض یکسال بقسط قبول آورده
و آنگاه امرا او دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران بر پای سید نهاده او را بدست محصلان دادند
و کار سید فخرالدین بانتظار انجامیده و به نزد میرزا بایسنغر فرستاد در و حاجت عفو رسالت
رسالت راصلعم شفیع ساخته این بیت را در آن عرضه داشت ثبت نموده بود که
جگر در تاب و دل در موج خونست · اگر رحمی کنی بر جای الست · شاهزاده جواب داد
که هیچ شک ندارم که روح مطهر حضرت خیرالبشر صلعم باین افعال نکوهیده و کردار ناپسندیده

که از شیخ صدور یافته راضی نیست و با وی هرچه رسد تنها کرد و از ناهموار اوست سید اقبال و وزارت بهتر میداند

ظلم کردی عدل میداری طمع هست محال ❁ شربتی دادی برادر مردم از آن شربت بچش ❁ سید چون

این جواب که حکم ستم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالده او مهد

علیا گوهرشاد آغا برد و جناب عصمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم نموده نزد پسر زبان شفاعت گشود

تا جزای آن حکم برداشتن بند صادر گشت اما محصلان هر روز بدستور ملازمت عتبه سیادت و وزارت

رسیده هر مبلغی که از جلالت دولت توان معزز بود طلب میداشتند و سید آن وجوه را از علما ابسلم رسانید

با نواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و نزد ایشان می آورد و با وجود این حال شب و روز در

خیال وزارت می بود و کوشش هوش را به چند عقال [illegible] و مرغ دلش در هوای جاه پرواز مینمود و بر

زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از فلان چنین چنان حاصل میتوان کرد

چون بدین طریق گذشت ❁ بزود تا بوقت مرگ از دست ❁ و در آن اثنا از غایت اوانی امراض

مختلفه و علل متضاده بر او استیلا یافته و صاحب فراش گشته و دست اطبای ماهر از دوا و معالجه اش

قاصر آمد و سید با سینه پرکینه و دلی در کوره اسقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت

آه سرد میکشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمایه بعالم آخرت منزل گزید ایمان و اق

و اسباب که از وهم او مانند قطرات سحاب در اضطراب بود بخیالات نو پیش واثق گشته در مجلس

توزیع بر هوا اشارات اولی [illegible] فوت به میفرمود ❁ و بعد از آن عامی و عام بیداوند

گفتار در بیان [illegible] خواجه [illegible] حضرت خاقان [illegible]

در سنه عشرین و ثمانمایه از جانب گرمسیر قرمسیر بپایه سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت

که پسر سیفل قندهاری و ملک محمد که هر یک جدا حاکم ناحیه از نواحی آن مملکت بودند پیوسته

با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و در آن جهت رعیت در زحمت و محنت می افتند و بنابر آن رای ملک آرای

خاقان کشورگشای جهان آفتاب بود که آن زمستان در کنار آب هرمند قشلاق نمایند و چندی از آن

بیشتر رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف و ولایات گرمسیر قندهار بگشاید

و رایات عالیات منعطف رجب از دار السلطنه هرات نهضت نموده و چهاردهم شعبان سایه وصول

بر یورت قشلاق انداخته و در آن اثنا میرزا سیورغتمش با امرای بدخشان مرکب فرخ نشان پیوست و

حضرت خاقان سعید از آنجا بجهت مخالفتی که از احوال او در آن ولایت میرزا قیدو و توسل ظاهر شد متوجه قندهار

گشت و بیست و یکم ماه مذکور ماهچه اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده و یم ماه مبارک رمضان

اشراف و اعیان نواحی بار دوی ظفر قرین آمدند و مخفی از قبول میرزا قیدو رسیده و بعرض رسانیدند

که شاهزاده مزور برقرار اختیار کرده الحضرت عرض نمود که رسیده باشند و عکس رای کامیابی او نوشتند

و بهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نماند آنگاه خاقان عالیجاه

امیر ابراهیم جهان شاه را در دنباله او تعقیب کرده اند و فرمود که اگر قید و بعلم پیش آمد صلح کرده

نوئین را با وی گذارد و الا آن مملکت را در حیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین محمد

ابراهیم که منصب جلیل المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بجانب هزار جات شتافت تا

ایشان را منقاد ساخته و مستعد مطاوعت سازد از مقام سرکشی گذرانیده بجاده فرمان بری رسانند و چون اتفاقا

شریف جناب صدارت ایالت روسای آن قوم انقیاد اطاعت و انقیاد نموده بجانب صاحبقرانی توجه

و امرا و ارباب آن خاقان سعید از سالی داشتند و بوجه فراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از نواحی قندهار

بمنزل قشلاق معاودت فرمود و در آن یورت روزی بر سمند کوه نورد سوار گشته عزم ... می نمود

میبود که بیک ناگاه اسب بسر در آمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و دست عالیش

که بوسه گاه حکام و سلاطین ربع مسکون گشته بود راه یافت و جراحت و شکستگی کاش راه ... گم کرده

و همان لحظه اعیان برق سرعت جهت آوردن استاد میرعلی کفگیر که در فن شکسته بندی یکتای دوران بود

بجانب دار السلطنه هرات تاختند و طی مسیر الحال استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند تا بجبر آن کسر

پرداخت و چون ذات شریف حضرت خاقانی از حیثیت ذات خورشید مثال باوج صحت ترقی نمود

استاد میرعلی را بر وجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه پیرامن ضمیرش

نگذشت و در یورت قشلاق رای خاقان باستحقاق جناب اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود

وزیری آراسته کند که نکرد و تدبیرش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم

گرداند و تدبیر صایبش بدستور خواجه نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتکمیل رساند بعد از تامل

و اندیشه خلعت وزارت را بر قامت قابلیت خواجه پیر احمد خوافی چست یافت زمام حل و عقد

و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی را بکف کفایت او داد و خواجه پیر احمد خوافی

در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال دیوانی توفیر

واقع میشد و مدت سی سال بیشتری ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر رزین قلم طراوت و زینت

و لطافت نگارخانه چین داشت و آن خواجه والانژاد در ایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد

اتفاقات آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که مقتضی در بی حکایات عدل و احسان وزرای

سابق را در خواب و خیال نیدانست ❁ وزیری چنین شهریاری چنان ❁ جهان چون نگیرد قرار جنان

ذکر عزیمت تووی قشلاق و بیان ... حضرت خاقان ... چون رایات آفتاب اشراق از

حدود قندهار بمنزل قشلاق معاودت نموده بود در پانزدهم ماه مبارک رمضان سایه وصول بر کنار

آب هرمند انداخته و در او آورده همان ... امیر ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید

که میرزا قیدو منوقت بدولت بساط بوسی مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس

جهت تحصیل اموالی که مردم هزاره تقبل نموده بود بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید

که انکابت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی و امیر توبه بموجب

فرمان بر سر هزاره تاخته و مهمات ایشان را برحسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذی قعده باکرام ملازم

بازآمده بودند و این مفصل بهار خاقان رفیع مقدار مانند ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خالص
گشته برادر میرزا قیدو میرزا بایسنغر و امیر باید تکار شاه ارلات و امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروزشاه
را در آن دیار بازداشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را به هرات آورند و الا مرجوش را تاخته
دود از نهاد او پیدا ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند و در منتصف ذی حجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه
و لاله غیرت افزای بساط بهشت گردون بود رایات ظفرآیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت
ایام بکام و اختران سعادت بر افلاک نهاده بر خطه دلگشای هرات موکب همایون مهر آثار مقدم
در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم کرم رشک ارم گردانیده و در اوایل ربیع الاول
سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که قم را گذاشته پیش امیر قرا یوسف
رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار بازآمده میرزا قیدو را همراه آورده
و منظور نظر التفات شده مقارن آن حال خبر متواتر رسید که شاهان بدخشان که لوای عصیان و طغیان بر
افراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته و خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر شیخ ابراهیم
و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را نامزد فرمود که سپاه قندز و بغلان و ارهنگ و
سالی سرای جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا میرزا سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون
شاهزاده به موضع کشم منزل گزید و شاهان این خبر بشنیدند بدخشانیان رسید امیر شاه بهاء الدین که والی
آن شهر زمین بود خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالم مقدار فرستاد و اظهار اطاعت
و انقیاد نمود و خراج و باج قبول نمود و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده
رقم عفو بر جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا بازگشتند حکومت بدخشان برایشان
قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته
با جمعی از اهل فتنه بتهمتی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنغر با جمعی از شیران بیشه شوربختی
روان شد و در قصبه ... میرزا قیدو رسیده و او را گرفته و مقید گردانیده بدرگاه عالمپناه آورد
و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت الکا پادشاه عالمپناه تمامت ملک
قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و کوشش او را بعده مواعظ و نصایح گران بار گردانیده
بدان جانب فرستاد و در اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال اوهام طواف مرقد مطهر و
مشهد جنت آسای امام المتقین ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بسته بدان روضه منوره
تشریف برد و لوازم طواف بجای آورده قندیلی که از سه هزار مثقال طلا ترتیب داده بود بر
سبیل نذر از سقف مقبره آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش
نموده بعد از آن معاودت فرموده در ماه مبارک رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه ایلچیان
که در شهور سنه عشرین بختای رفته بود همراه ایلچیان و اینگک قان بی باچین و جان باچین و
غیرهما بدرگاه عالمپناه رسیده تبرکات و تنسوقات پادشاهانه گذرانیدند و حضرت خاقان

سعید

سعید ایلچیان را بعنایات الطاف نواخته در باره ایشان انعامات شاهانه فرمود و بعضی از تیغ
بیشتر از میرزا ابراهیم سلطان رفته و ذره جهت ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم
آورده و در سنه ثلاث عشرین و ثمانمائه بهم پیوسته بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیگ کورکان
ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمودند و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنغر
سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا
سیورغتمش ارغداق و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان
فرستاده بودند که عجایب رفته ادای سفارت نمایند و غرایب حالات که این جماعت در آن ملک
مشاهده نموده بودند انشاء الله در خاتمه کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال یعنی سنه ثلاث و
عشرین و ثمانمائه خاقان سعید در عید مرو قشلاق فرموده و در اوایل بهار بفضای جان فزای بادغیس
خرامیده بعد از چند روز از بادغیس به دار السلطنه هرات آمده عزم یورش آذربایجان جزم فرمود

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شیروانی و سرانجام حکام آذربایجان از حکم و نزول خورشید خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف ترکمان بر سلطان احمد جلایر غالب گشت و رشته حیات جناب سلطانی
را بشمشیر قاطع منفصل گردانید امرا و حکام عدد و عراق و آذربایجان و اران هر کس در هر جا بود سر بر خط
فرمان امیر قرا یوسف نهاده مگر امیر شیخ ابراهیم شیروانی که بر وی اعتماد نکرده سر طاعت بجای
نیاورد و سبب توهم شیروانشاه از پادشاه آذربایجان آن گشته که در وقت توجه سلطان احمد به تسخیر
تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهت مدد معسکر بغداد پایان روان ساخته بود القصه چون هوا و
بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شیروان را فراهم کشیده و از گرجیان استمداد نموده
و امیر کوستندیل با دو هزار سوار سلاح مکمل بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال محال شیروان شاه
وقوف یافت با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان
در حرکت آمد و در کنار آب کر میان آن دو سپاه آتش نزاع ملتهب گشت شکست
بر شیروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز گریز اشتیاد کرده
در اثنای فرار خواست که اسب از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین
بر روی زمین افتاده و نقش شکست و ترکمانی مجهول بوی رسیده اسب و جامه اش را بستاند
و بطرفی دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت در دست ناهلان انجامیده و خود را بر یکی از ترکمانان
ظاهر ساخته و شخص مذکور او را گرفته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی
کثیر از ایلچیان و ازنوران گرجیان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف گرجیان را
تمام طعمه تیغ انتقام گردانیده و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسیده و چون به تبریز رسیدند بواسطه
حسن معاش با پادشاه شیروان هوا خواه او بودند هر کس از ارکان دولت در مجلس امیر قرا یوسف
مجال سخن می یافت تحفه از فضایل حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ

ابراهیم را بوعده مهر ساینده بنا بر آن امیر قرا یوسف رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده و او را
در مجلس بزم طلب نموده و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را کاسه بخشند
و چون بکنار با جنگ در دفع پادشاه مسیر و رانا تا اثر ننمود چندان کلمات دلپذیر بر حسن قرا یوسف
رسانید که شیفته اختلاط وی گردید و بند از پایش برداشته او را در پهلوی خویش جا داد و هم در آن
محفل اکابر قصاب و ارباب و اعیان تبریز تاثرها آورده و مبلغ امیر قرا یوسف رسانیدند که هر مبلغ
که امیر شیخ ابراهیم از بواجب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن میشویم که در تبریز رسانده و آوریم شرط
آنکه مهمان و عوض از جنس برداریم و امیر قرا یوسف این ملتمس را بشرف اجابت اقتران
یافته امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول نمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت
شروان با و ارزانی داشت و شروانشاه داروغگان بلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن
رنگتان ولایت بزم و اینش و جمیع امیر قرا یوسف بود و دیوانیان پادشاه از آنجا برات
تقبل او را بنام اکابر قصاب و سایر ارباب تبریز که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان از روی
واهمه برات داده و از امیر شیخ ابراهیم عوض بر دل شروانات برات می ستانیدند و باندک
زمانی مبلغ هزار و دویست تومان اتمام گذشته در او این باب امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بفر
و خود شتافت و چون طنطنه کوس استقلال و دو غور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف ترکمان متواتر
و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید در خلال آن ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال
داشته و او را بانقیاد دعوت فرمود و صدیق از حاکم آذربیجان جوابهای پریشان شنوده و
آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده بود و شنیده معروض
گردانید بنا بر آن خاقان عالمیان در آن اوان رایت ظفرنشان بعزیمت تسخیر ممالک آذربیجان
و دفع شر امیر قرا یوسف ترکمان رایت نصرت آیت مرتفع گردانید و عازم آن جانب گشت

گفتار در جنبش رایت فیروزی نشان از دار الملک هرات بعزم تسخیر ممالک آذربیجان و در آن اوان

حضرت خاقانی همواره همت بلند نهمت بر سرانجام عظایم مهام گیتی ستانی مقصور بود و قوائم
از همت زبده و خلاصه دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی
مینمود و چون ارتفاع مبانی جهانبانی در طی مسالک و تسخیر ممالک از غیرت و حمیت
اسلام جز تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت امور طبقات انسانی و تمنی نداشت بهر طرف
که توجه میفرمود جنود نصرت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته بجای می آورد و
قلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر
منصه ظهور نمایان شده در نظر اوزش با جسم وجهی جلوه گر میگردید جوان زیبنده اورنگ شاهی
بگردی سپستی بر خیر خواهی ۰ بهر جا روی آوردی لوایش ۰ شدی تخت خلافت خاک پایش
بهر کشور که برافراختی سر ۰ فدایش ساختی جان صاحب افسر ۰ مصداق این سیاق حکایت

نهضت

نهضت آنحضرت بنیت محاربه امیر قرا یوسف و وفات یافتن قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربیجان
تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر ممالک آذربیجان با حزم موکد گردانید و فرمان
همایون شرف نفاذ یافت که امرای تواچی سپاه لشکر ظفر اثر باز طلبند و سپاه ممالک ماوراءالنهر
از اقصی بلاد ترکستان تا سرحد هندوستان و زابلستان و طبرستان جار رسانیده که همگی بعسکر
در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل جدال اشارت فرمود امرای عظام
عرض کردند که سی هزار دست جبا در توزخانه همایون موجود است آنحضرت فرمود که ده هزار دست
دیگر سامان نمایند و بدستور معهود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراءالنهر و میرزا سیورغتمش
بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر سید احمد ترخان بحکومت دار السلطنه هرات ممتاز
گشت و رایات جهان همایون فال در بیست و نهم شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه از باغ زاغان در
حرکت آمده بر فراز جنت آباد پل سالار نزول اجلال دست داد و جهت سکون و ارتفاع هوا
و مصلحت اجتماع لشکرها چند روز آنجا توقف افتاده و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک
با سپاه خوارزم باره وی کیهان پوی رسیده بشرف بساطبوس مشرف گشته در مرافقت امیر حسن
صوفی ترخان مقلای لشکر نصرت نشان شد و از پیش روان گشت و حضرت خاقان سعید در
چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اول میزان بود بطالع سعد آغاز طی منازل و مراحل نمود
در بستم ماه مذکور کنار بقعه ولایت نیشابور مورد شد و میرزا بایسنغر مقدمه عساکر بر توز گشت و در بیستم
هم از فر نزول موکب پادشاه والا نژاد جنت افزای فضای سبزوار شد و حضرت خاقانی
در آن مرحله بواز ایمن و سن عبد نظر بر آنگاه از آنجا در حرکت آمده چهاردهم شوال بسعادت
و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرموده و در آن مقام جهت انجام لشکرهای سیستان و فراه
و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین عزم سپاه ظفرقرین شده و همچنین امیر ایلچی خواجه
با اشراف و اعیان و کاشان آستان سلطنت آشیان شتافته و ماهچه رایت منصور
مذکور از فرسنگ عبور نموده و در امین ری رابمین مقدم خجسته جنت مرداز فلک ساخت و
در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بشرف بساطبوس والد بزرگوار
مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث الدین شیرین که بعد از عزل سلطان
اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرای تواچی چند روز احتیاط کرده
سان لشکر نصرت نشان دویست هزار سوار جرار در حیز شمار آمد ۰ لشکر بحر جوشش موج شکوه
ثابت و پایدار بسیجون کوه ۰ همه بهرام طبع و کیوان هوش ۰ همه پولاد زنگ و آهن پوش
و از آن جانب امیر قرا یوسف با سپاه بیابانه آراسته و بیشمار در مقام ثبات قدم
نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بجانب اوجان آمد و در خلال این احوال امیر
امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از نوکران سمع و ان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف

ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاهی است بغایت مرضی معدلت و حاکم مقام
صاحب قران مغفرت شعار بنابرآن مناسب چنان مینماید که ایشان زبان به تقدیم استغفار گناه
از اموری که سابقا بخلاف رای شهریار کامکار روی نموده اظهار نمایند و قافله سلطانیه را که بنده
قرا یوسف رابدیوان اعلی بازگردانند تا حضرت خاقانی از مقام انتقام درگذرانند و نشان ایالت
آذربایجان و اران و بغداد و دیار بکر و روم و شام بنام ایشان ارسال داریم امیر قرا یوسف چون
بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت اعتماد موفور بود از استماع این کلمات برآشفت
و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال بزبان آورد که ° بیت ° منم تهمتن اسفندیار
سوی [illegible] لی سوار ° و یا پاره [illegible] ° بایوان [illegible]
و چون وفور [illegible] از خاقان [illegible] رسید اسباب ظاهری را از نظر اعتبار
انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار نهاد آورد و در مقام اجابت دعوات آن
حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت مسئلت نموده جامع الحفاظ را فرمود که ده هزار و
هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آن گوش هوش آن پادشاه دین از سروش غیب مژده
فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار بطرف قزوین فرستاد و قاسم
نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود و شهر کوششه سلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه
ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آن حصار قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف
خواجه بقزوین در آمده متوطنان آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و طلایه از اشراف
و اعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاده و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول نوای
آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره کمر سعی و اهتمام بر میان
بست و بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان از دیار تبریز در رسید که امیر
قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده و داع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا
جهانشاه سراسیمه گشته و سلطانیه را بازگذاشته روی بگریز نهاد و هم در آن اوان ایلچی ازسلطانیه
باردوی همایون در حینی که در منزل [illegible] نزول بود در حرکت آمده یازدهم ذی قعده بدرگاه عالم پناه
رسیده و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم حمد
الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنقر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز
روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرمود و روی براه آورد و پانزدهم ذی حجه با لشکری
بیست و دوم ذی قعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخت و رعایای آن دیار از خوف لشکر قیامت
اثر موکب همایون خاقانی را استقبال نموده و آنحضرت رجال الغایب ترحم نموده قاصدی
بسلطانیه فرستاد که باید هیچ آفریده از شهر بیرون نیاید تا وقتی که سپاه منصور بگذرد و امیر
موسی بمحافظت سلطانیه مامور گشته خاقان کشورگشا در دو چهل تشریف برد و شرف زیارت

ختم

ختم سلطان اویس و برهان اتقیا شیخ صفی الملة والدین والدنیا قدس الله روحه العزیز دریافت
بملاقات شیخ خواجه علی فایز شده و از آنجا براه موقان بقشلاق توجه نمود و پنجم ذی حجه مذکور
از آب ارس عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت جهت
بهر مقام که اعلام او گرفت قرار ° معین و حافظ او گشت لطف سبحانی ° والحمد لله رب العالمین

ذکر انتقال امیر قرا یوسف ترکمان از عالم پرتشویر و رسیدن میرزا بایسنقر و امیر شاه ملک بتبریز

چون امیر قرا یوسف افسر غرور و پندار را بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خط اوجان را لشکر
گردانیده و سپاه از ذرات آفتاب وافر و مانند قطرات سحاب متکاثر همه جوانان نوخاسته
سراسر یکجا و یکتا آراسته جمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسیده و مرض مهلک بر ذات او طاری گردید
و مدبر طبیعت دست قدرت تدبیر از امور شهرستان بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه
ثلاث عشر و ثمانمایه ایام حیات امیر قرا یوسف باختتام انجامید ° سرطاحات بگسترده بود °
ولی هیچ وقت نداوش حیات ° چنین طرح نو منصوبه کس ندید ° ز نکبوی شیخ و کرسوی مات
و چون از داود قرا یوسف هیچکس در اردوی او نبود امرای ترکمان بعد از آن واقعه پریشان
شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را در نوکاه همچنان بگذاشته واجاد الناس دست
بغارت و تاراج برآورده گوش امیر قرا یوسف را جهت حلقه طلا بریدند و روز چند ماه مذکور سید
احمد بگجائی و باقی اعیان تبریز آنچه از شاه ملک از مجلس بیرون آورده و لوازم اعتذار و استغفار بجای
آورده جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیس فرستادند تا در مقبره پدرش دفن کردند و میرزا
بایسنقر در منتصف ذی قعده دولتخانه تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف ساخته و خلعه و یکه باسم
والد بزرگوار خویش زیب و زینت داد و رایت عدالت و رعیت پروری برافراخته و در آن اوان
امیر علی بیک بن امیر قراعثمان که در اردوی امیر قرا یوسف مقید بود از محبس خویش امیر قرا یک اجازت
گرفته بوش ملازمت شاهزاده رسید و با صناف مراحم و الطاف سرافراز گردید و بعد از چند
روزی که بلوازم ملازمت پرداخت اجازه عود و رزد پدر نمودند و چون میرزا بایسنقر از تمشیت
مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بکاروان امیر بابا حاجی را که تا
غایت بپای اخلاص ساحت اردوی همایون را نه پیموده بود و روی نیاز بدرگاه عالمپناه ننموده بدست
آورد و شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد داوقی بود بوفور جلادت و شجاعت از اشباه
و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان سلطنت میرزا عمر پدرش را امیر جهانشاه جاگوکشته و او بقصاص
پدر امیر جهانشاه را کشته بود و در زمان استیلای امیر قرا یوسف میان او و ترکمه محاربات دست
داده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و ایالت ولایت کاورود و ضایعات دیگر سرافراز
گردیده بود و بنای ملی [illegible] فیونالکه تا [illegible] اعلام خاقان کردون غلام پرتو وصول بر قشلاق قراباغ
انداخت امیر بابا حاجی وهم کرده برادر خود را بجهت لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نموده

و بنفس نفیس پای در دامن تمکین و وقار کشیده و این معنی بر خاطر خاقان سعید گران آمده
میرزا بایسنغر را بیورش کاوه‌رود مأمور ساخت و در قلب شتا که مغلوب آن مقتول بود با جنود
ظفر ورود بظاهر قلعهٔ کاوه‌رود که موضع تحصن بابا حاجی بود شتافت و ایلچی [illegible] و فرستاده
سخنان لطف‌آمیز و کلمات عتاب‌آمیز پیغام داد و در زمرهٔ عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر
بابا حاجی چارهٔ کار منحصر در موافقت دانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده دربارهٔ
او باصناف الحیه وعده کرده و بوعد احسان و عنایات مسرور نمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب
شاهزادهٔ کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه بمقصد رسیده بالطاف حضرت
خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امرای عظام و نوئینان ذوی الاحتشام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفوزان و تسخیر نمودن قلعهٔ بایزید

چون حضرت خاقان سعید بتوفیق و تایید ملک مجید در نهم ذی حجه سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه بقراباغ
اران رسید و جهت قشلاق انزل آنرا اختیار کرد و قبهٔ بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک
اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات و انواع پیشکشات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی
شتافته شرف زمین بوس دریافتند و بپرتو التفات خاقان خجسته صفات بدرجات عالیات مکانت
تا رتبهٔ سرافتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شیروانی که بعد از فوت پدر خود
امیر شیخ ابراهیم او شیروانشاه شده بود و آثار نجابت و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا
میشود در چهاردهم ماه مذکور بملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته محظوظ عنایت
گشته و سوابق اخلاص پدر را مورث خود را بلواحق اختصاص انعام داده خاقان گردون غلام صبیهٔ
میرزا الغ بیگ را که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد باوی در سلک ازدواج کشید و در چهارم
محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمایه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان
بجانب سمرقند رفته بود منقضی المرام بعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالیمقام مفتخر و مباهی
گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان و امتعهٔ فراوان برسم
پیشکش گذرانید و از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید
و چون ایام استیلای زمستان گذشته سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه گلگشت گاه بهرام شد خاقان
عالیمقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده بیست و دوم در سیقان نزول
اجلال فرمود و از آنجا نهضت همایون واقع شده در قراکوک بعرض رسید که یاراحمد [illegible]
گنجه و بردع را تاخته و لوای [illegible] برافراخته و فارس مضمار تهور میرزا بایسنغر حسب الفرمان بدان جانب
مأمور گشته یاراحمد باطراف دیار گرجستان گریخت و پناه بقلعهٔ اسفوزان برد و میرزا بایسنغر شجاعت شعار
آن شیر ربطه برآن قلعه شتافته سایهٔ نصرت بر آن قلعه انداخته و یاراحمد [illegible] روزی
بمقابله و مقاتله پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمده روی نیاز بدرگاه شاهزاده

عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنغر از سر جریمهٔ یاراحمد گذشته و او را همراه داشته باردوی
اعظم مراجعت نمود و در منزل حسن خالی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسانید پادشاه دین
پناه گفت که چون [illegible] اعتماد ساختی [illegible] بامیر چهارشنبه [illegible] موکب همایون از آن موضع
در حرکت آمده سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرموده و چون [illegible] از راه
مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت مبشران رسیدند که در نواحی حصاری است موسوم بقلعهٔ بایزید
در غایت رفعت و متانت و امیر قرا یوسف در وقت توجه رایات ظفر آیات نفایس بسیار و ذخایر
بیشمار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر اسپند آن قلعه را بتصرف درآورده و
بعضی از نوکران را در آنجا مضبوط کرده بود و حضرت خاقان سعید کمند تسخیر بر کنگرهٔ قلعهٔ بایزید انداخته
بیست و سیم جمادی الاولی در نواحی آن حصار نزول اجلال فرمود و کس فرستاده کوتوالان را
بطاعت و انقیاد دعوت فرمود و ایشان از تسلیم قلعه سر باز زده لشکر قیامت اثر آغاز جوشش
نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران اقدام محاربت و مخالفت پیش آمده
و زمان کوشش و کشش از صباح تا روز دیگر برداشت و در اوقات روز که وقت غروب آفتاب
دولت مخالفان بود چون جنود ظفر ورود رخنها در دیوار بایزید انداختند بتایید الهی پیکر فتح و ظفر
جلوه‌گر گشت و قلعهٔ بیشمار [illegible] مفتوح شده رایات آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاغ
در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید اردوی همایون را در دامن کوه [illegible] توقیف
فرموده جنیبت نفیس بیکجا و [illegible] هزار سوار نامدار با خلاط تشریف برد و در آن مقام حاکم [illegible]
امیر [illegible] و والی [illegible] و سلطان ملک محمد ولد امیر عزالدین و امیر علی بیک بن قراعثمان [illegible]
بتقبیل انامل مبارک سرافراز شده و بتاریخ شانزدهم جمادی الاخری خاقان ظفر لوا از خلاط بارجیش
خرامید و از آنجا بآق بیلاق تشریف برد و در آن ییلاق امیر قراعثمان بموکب همایون پیوسته بشرف
دستبوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام و خلع خسروانه و تیغ و کمر [illegible]
مخصوص گشت و احسان خاقانی [illegible] بهتر [illegible] از موکب همایون [illegible]

ذکر کارزار عساکر خاقانی با پسران و اتباع امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایات آفتاب
اشراق حضرت آفاق از آق بیلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه و منازل جلال رسید که پسران امیر
قرا یوسف ترکمان امیر اسکندر و امیر اسپند سپاه از وان و ارجیش و چند [illegible] گرد آورده
[illegible] آمده‌اند بنابرآن خاقان [illegible] عزم استیصال دشمنان [illegible] کرده
عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر قراعثمان و امیر [illegible] مقدمهٔ
سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه
تقارب [illegible] پرداخته و [illegible] نقاره و
کرنای [illegible] در زمین و زمان انداخته [illegible] کارزار [illegible]

و در آن روز از وقت ارتفاع رایت نگار خورشید چنانکه در زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از
عکس چون گلستان موکب بیکار گلگون گشت آن آوردگاه گیتی در درهم آویخته آمدند و باستعمال تیغ و خنجر
در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام نمودند جوشن بشکر خود بهامون کشیده دامن بیخ در نورکشید
هر طایفه بمیکر خود رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند و روز دیگر که خاقان شرقی [illegible]
آفتاب بعزم جنگ موکب کواکب بر توده خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب
نصرت انتساب آورده و جوانغار و برانغار و قول لشکر را ترتیب داده روی توجه بمخالفان نهاد و از آن جانب
امیرزاده اسکندر و برادرش و سایر لشکر متابعت او کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلیران جوشن پوش
چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش کرده مضرب شمشیر و سنان جانستان رخنها در سینها و پهلوها پهلوانان
جانبین گشودند و در اثنای آن امیرزاده رستم عمر شیخ و امیر ابراهیم جاندار کارزاری کردند که داستان شجاعت
رستم و اسفندیار بر خاطر روزگار فراموش گشت و [illegible] سعد را که در سلک شجاعان جنود ترکمان
انتظام داشت اسیر کردند و چون کشش و کوشش طرفین بسرحد افراط رسید و غلام بیابانی [illegible]
در اندرون [illegible] جوع مقهور گردیدند هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش نزول نموده شرایط پاس
بجا آوردند و [illegible] از انتظار کیان میدان استان تا وقت طلوع طلیعه صبح صادق دیده بر هم نزدند و چون
روز سیم که نوبه شجاعان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه مغول آن کهولت اجتماعی
عازم موکب قتال شدند و از آن جانب گروه جلادت نشان ترکمانان و آلات [illegible] استعداد داشتند در
برابر آمده عقاب تیر بعزم صید روح دلاوران از آشیان کمان آغاز پرواز نموده و پیکان خاره شکاف
جهت گریز جان اهل مصاف روزنها در قفس اجسام ایشان گشوده و بعد از آن که سهام اتمام داشتند
بهرام انتقام حسام چون ابن آدم در یکدیگر نهادند و در اثنای آن شجاعان ترکمان حملات متواتر کیانی آورده
خواجه محمد مشرف سمنانی را با چندی از مردم جلد خراسانی و ضرب تیغ تیز کرده اند و [illegible] بود که چشم
زخمی بملازمان موکب همایون رسد و در آن اثنا خاقان دین دار که شجاعت اسفندیار با جلادت [illegible]
و [illegible] جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان خیمه گاه و طهارت خانه برافراختند و بعزم نماز حاجت
که در مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود وضو ساخته و [illegible] و [illegible] تمام وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد
ادای فرض و [illegible] شرایط تعدیل ارکان بجای آورده جبین مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و در درگاه
پادشاهی بی نیاز تضرع و تفرع بسیار نموده چون آثار اجابت دعا بر ضمیر منیر همایون ظاهر شد از خلوتگاه
راز بیرون خرامیده بر پشت کشتی نشست و عنان گیران بجانب قلب لشکر انعطاف داده بجای
خویش بایستاد و در همین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را التفات مطلب خدمتی برای تحکیم رسیده
فرمود تا نقاره شادیانه و کوس بشارت بکوفتند و در آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در [illegible]
افتاد و امیر اسکندر از شنیدن این خبر سراسیمه و متحیر گشته ترکمانان از غایت جبن بوادی گریز گراییدند و
دو لشکر منصور مظفر دلیر تر شده بیکبار از قول جوانغار و برانغار بر مخالفان بتاختند و روزگار [illegible] و

اقدام

اقدام ثبات و قرار او و امیر قرا یوسف قزلال [illegible] موزون با مصاف لشکر قاهره منال
انهزام منقلب گردانیدند و سپاه نصرت شعار تیغ بفروزی آثار از عقب ایشان تعاقب نمودند
و غنیمت بی نهایت گرفته بمیکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بدار السلام
محاسن آتی و لشکر کذاری بی عشم که شاهی شاهنشاهی پرداخته فتحنامها باطراف ممالک محروسه روان گردانید
و از راه خوی بجانب تبریز روان شد و در منقلب شبان آن مکان را بیمن مقدم همایون [illegible] نصرت
کارگاه کرده ساخت و اهالی آنجا را لباس امن و امان پوشانید و لوای عدل برافراخت

ذکر معاودت حضرت خاقان سعید از دار الملک تبریز بصوب هرات و ایراد بعضی از حوادث و وقایع

چون خاطر خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربیجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان کرده
رایات نصرت آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر حدود
سلطانیه انداخت اکثر حکام و دوره مکان و ولایات را اجازت انصراف ارزانی داشت و ازانجا
نهضت همایون اتفاق افتاده در نواحی شهر زین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم مرخص گشته
بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب نصرت نشان بمملکت خراسان درآمد و امیر غیاث
الدین شاه ملک رخصت یافت و از راه [illegible] روی توجه بخوارزم نهاد و نوزدهم شوال هما بمستقر
همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسید و العفو از لطافت ریاض رضوان گشت و
و در همین سال میر محمد اوغلان و سارق اغلان و صدر الاسلام از منسوبان آستان سلطنت
آشیان میرزا الغ بیک گورکان آمده نوازش یافتند و بعد از چند روز میر محمد اغلان و سارق اغلان
توهم بی جایگاه بخود راه داده با گروهی از اهل جبال فرار نمودند و جناب بسالع بیکی ایشان را تعاقب
نموده هر دو را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند رستم عظیم جلسه بدو علیه
گرفتاران کشیده و میر محمد اوغلان را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت منوشان روان گردانید
و در چهارم ماه رجب سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنقر را بپسری
سعادت آثار کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده مقدم را بابر نام نهاد و
ابو القاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین و سنه سبع و عشرین ثمانمایه خاقان ظفر قرین
در مستقر سلطنت و [illegible] در غایت دولت و اقبال گذرانید و بساط عدل و انصاف را
مبسوط و حجاب جور و اعتساف مرتفع گردانیده و در سنه ثمان عشرین و ثمانمایه میر محمد اوغلان
حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابود انگاشته رایت خلاف و شقاق برافراشته
تا آن سرحد بکام آن از نو الله بزرگوار خویش اجازت طلبیده در چهاردهم ربیع الاول موافق
هشتم مرث با سپاه فراوان جهت دفع شر مفسدان متوجه مغولستان شده بعد از قطع منازل و مراحل
در موضع تقوقتو سپاهی سپاه میر محمد اغلان نمودار گشت و در بیست هم جمادی الاولی آن دو لشکر
کینه در روی یکدیگر آورده سورن انداختند و از تو بو گورکه و طنین کرنای گوش گردون

را دکر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سنان یازیده فضای میدان مردانگی [illegible]
و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده و بزخم شمشیر و خنجر سینه و پهلوی یکدیگر بشکافتند و در آن اثنا
رای شیر محمد اغلان سپاه را اقتضا کرد که دست چپ و دست راست بقول منضم ساخته یکبار بر جوانغار
لشکر سمرقند حمله نماید و امیر اسلام خواجه که در آن جانب بود چون کوه ثبات قدم نموده بمدافعت
اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک
گورکان تومانات هراول را بمدد قول ارسال داشته شکست فاحش بر لشکر جته افتاد و شیر محمد
اغلان عنان عزیمت برتافته عساکر نصرت مآثر ایشان را تعاقب نمودند و در اکثر مواضع مغولستان
رایت تسلط و اقتدار افراخته بسیاری از مغولان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال
نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته بعد از وصول ایلچی
بتقدیم بارگاه عالمپناه و شاهزاده حضرت خاقانی را از فتح و نصرت خبر داده و قاصد در اوایل ماه
شعبان بدار السلطنه هرات رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام و اقدام
نموده مبتهج و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عازم ملازمت خاقان جمشید مرتبت
گشته در یازدهم ذی حجه دیده از دیدار چهره برادر کامکار روشن ساخت و بانواع عواطف
و عنایات اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان عیش و شادمانی گذرانید آنگاه میرزا
محمد جوکی را مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض یک هفته از هرات خود را بآمویه
رسانیده و چند ماه آن برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر برده در جمادی
الاولی سنه تسع و عشرین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی از جناب الغ بیکی اجازت یافته بدار السلطنه هرات
بازگشت و در دوشنبه یازدهم ربیع الاول این سال امیر ستوده خصال غیاث الدین شاه ملک در
خوارزم وفات یافت و او بنظم شان و علو مکان و وفور عقل و کمال اقتدار از سایر امرای امیر
تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت
اهالی علم و فضیلت و انشاء خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف دیار خراسان
و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباط و حیاض تعمیر
کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید خوارزم را بوی عنایت نموده سرحد
الحاق و اشراف الجتای را ضبط و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت
و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید متکدر شده اظهار حزن
و ملال نمود و پسر ارشد او ابراهیم سلطان را نوازش فرموده حکومت مملکت خوارزم را بوی تفویض
نمود و مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان که در سلک معتبران درگاه خاقان عالی مقام
بود در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه را در آن اوان بر لوح بیان نگاشت
ای دل خسته چه حالست که انجم یکسر ○ همه در گریه و زاری اند برین [illegible] و امین [illegible]

چهره مهر و انجم پر از رنگ کرد آمد خبر تعزیت میر کبیر ○ آنکه در جنگ بجلادت چو نهنگ بود و پلنگ
شه ملک میر جوان بخت جهان بخش که بود ○ پیش جود کف او لعل بهاء چو سنگ ○ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات
بود در روضه مصاحب ... با شاهد ... نعش امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار امام علیه السلام
دفن و درین سال پادشاه گیلان و سلطان تخت کاه [illegible] امیر رضی الدین سید رضا کیا که در
مدت العمر دست عطا بخشش [illegible] بود [illegible]
و در شب [illegible] محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمایه شاهزاده [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
جاودان انتقال فرمود و در [illegible] حضرت [illegible] خاقان سعید در مصیبت
قرة العین سلطنت محزون شده و لوازم تعزیت بجای آورده [illegible]
مرحوم بود بخلف صدق میرزا سلطان مسعود عنایت نمود و نوازش نامه فرستاده [illegible]

ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دشت و ذکر حکایت براق

براق اوغلان که از نبایر اورس خان بود در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه از دشت قبچاق بسمرقند
شتافته التجا بجناب الغ بیکی نمود و شاهزاده او را منظور لطف و تربیت و رعایت گردانیده با اسباب
سلطنت و شهریاری بجانب دشت بازگردانید و براق اغلان بیمن عاطفت آنجناب بر محمد خان که
پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمایه
بحدود سغناق درآمده قاصدی بمیرزا الغ بیک ارسال داشت و پیغام داد که درین ایام بجهت
خدام [illegible] از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتیم بعنایت شهریاری مستظهر بوده
بدین حدود شتافتیم و جناب الغ بیکی شنیده که براق خان گفته بود که [illegible] سغناق [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق خان درین مملکت خرابی بسیار میکنند
و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابر آن میرزا الغ بیک گورکان
یراق جنگ براق فرموده جهت استجازه قاصدی بدار السلطنه هرات فرستاده حضرت خاقانی
از نزاع و خصومت که موجب ویرانی مملکت است منع فرموده لشکری موفور کرد و در ظل آن
میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردید و شاهزاده در هفدهم ربیع الاول از هرات روی توجه بسمرقند
آورد و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرده بود میرزا محمد جوکی از سرعت
آن واقعه خبر یافته بی شائبه توقف از عقب برادر عالی گهر خود حرکت کرده خود را بوی رسانید
و شاهزادگان عنان بیکدیگر طی مسافت کرده [illegible] رزم براق خان [illegible] کردند
او نیز بعزم مقابله و مقاتله پیش آمد و چون هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند براق
خان [illegible] ساخت و یکبار بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج [illegible]
[illegible] در تلاطم آمده کشتی حیات بسی [illegible] گرداب فنا گشت و چون

چون روز دو جوی در فضای دشت و هامون از دوران کوس و کورکه از شیهه نیکوان درگذشت چنانکه
تن از هیبت و سر از تن سرنگون شد • زمین دریا و خاک صحرا ز خون شد • و میرزا الغ بیگ کورکان
که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بطبق کلام یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم سپاه اندک و مخالف بسیار اتفاقات
منهزم بود و ادراک الحاقت را مقتضای آیت کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة الا باذن الله صورت نصرت روی
نمود و لشکرهای ماوراءالنهر بدست اضطرار عنان بوادی فرار دادند و حیرت و حسرت بر میرزا الغ بیگ
میرزا احمد جوکی غالب گشت و میسر شد که بعض نفیس خدم در آن رود که مهلک بود شدند اما بعضی از امرا و یغ
امداد تعالی جمله که توانستند از آب دریای زخار بساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند
شتافتند و براقیان در اطراف ترکستان و ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند چنین بود رسم سرای درشت
گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ در مسجد جامع هرات از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام میفرمود و اوقات خجسته
ساعات صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف میبرد و ادای
نماز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم
ربیع الاخر سنه ثلاثین و ثمانمایه در وقتی که در مسجد جامع دارالسلطنه هرات نماز گذارده بود و بعزم سوار
از مصلی برخاست در دوان شخصی نمد پوش احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرآبادی بود بصورت
دادخواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان را گفت که سخن
این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت غنیمت یافت بی اندیشه پیش دوید و کاردی بشکم
آنحضرت رسانید اما چون حمایت حافظ حقیقی همراه ذات خجسته البرکات آن پادشاه فرشته
صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکایت زخم بامعا و احشا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین
رحمت قتل آن لعین حاصل کرده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه که در آن زمان
بر در مسجد سواره ایستاده بودند و غلغله و هیجان مردم که در آن زمان معهود بود و آواز نقاره زدن
کرده که ناگاه آن خبر قیامت اثر شنیدند و دست ایشان از کار باز ماند و ازین جهت حیرت
بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه را طلب داشته او جهت سواره
بمسجد در آمد چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر حضرت منان گویا کرده و حضرت
خاقانی میل فرمود که در محفه نشیند امیر فیروزشاه پیش آمد و گفت اگر مردم حضرت را سواره
نه بینند در حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابرآن خاقان عالی
مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت سوار گشت و فی الحال نقاره شادیانه
سرور کشته نقاره و رعایت مهابت ... و کوفتند آنحضرت از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد
و اطبا و جراحان بمعالجه آن جرح پرداخته در عرض چند روز بشفای کامل بحصول پیوست و یکی از
فضلا در تاریخ آن واقعه گوید • سال تاریخ مشهد ... بود • روز جمعه پس از ادای صلوات

قضا

قضا این عجب واقع شد • در خراسان ولی بشهر هرات • بکاردی در جناب ... زد •
چون نجات یافت شهریار زنده باد • القصه بعد از وقوع این حادثه توجه میرزا بایسنغر و امرا بتفحص حال
احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و در میان رخوت آن مردک کلیدی یافتند که در حجره
و آن گشادند و هر روز بجهه کنند شخصی بیامد ... و درین خانه طاقیه یافتند و بسیاری از فضلای
شهر پیش او می آمدند از آن جمله مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف بانواع فضایل
و هنر موصوف و بحسن خط و بلطف طبع معروف و بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه
استعداد مرجع فضلای ایام بود و نمدی ملی پوشیدی و طاقیه لبنزی هم از آن جنس بر سر نهادی
و الف نمدی بر گردن آن چیدی و او در اوایل حال خدمت سلطان احمد جلایر میفرمود و در آن
ازوی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن بلده بود جناب مولوی
را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه خاصه کتابت میفرمود و مولانا معروف قبول کرد که هر روز
پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات سه روز کتابت نمود و چون تغیر در آنچه در مجلس
میرزا اسکندر مولوی تعلیل الوقوع بود حاجت مولوی را طلبیده از سبب تعطیل کتابت پرسید
جواب داد که میخواهم که دیگر روز هزار و پانصد بیت بنویسم و میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا
در موضع مناسب خرگاه و شامیانها بر افراشتند و مولانا معروف انجا نشسته آغاز کتابت کرد
و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت
بغایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را از انعام و احسان خویش بهره ور گردانید و حضرت
خاقان سعید بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهرات کوچانیده در کتابخانه همایون بکتابت
نصب فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمره برای مصاحبت بصحبت مولانا مایل شدند
و او بنابر بزرگ منشی و خویشتن دار بود که کاغذ میرزا بایسنغر را که جهت خمسه شیخ نظامی بوی
داده بود ... دو سال نگاه داشته و نانوشته باز فرستاد و بدین سبب صورت کدورت
مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنغر نقش بست و درین وقت که ... احمد لر
متهم گشت او را حکم قتل شد و چند نوبت مولانا را بپای دار بردند و ... جاه
قطب ... الدین محبوس کردند و این بیت از جمله منظومات مولانا معروف است که
ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد است • درون سینه نشست الحذر که دل یخواست • و اما
خواجه عضد الدین که دختر زاده مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول
مکه و محروق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنغر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت سیادت
مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس سره میرفته حکم فرمود که آن
حضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر سید قاسم عازم ماوراءالنهر گشته فی گفته که ...
نمیدانم چه افتاده است ... از تقدیر ما را • کز این درگاه میرانند دایم دربدر ما را •

و چون حضرت سیادت پناهی قرین تاییدات الهی ببلده سمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم
شریفش را مغتنم داشته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و احیانا بمجلس جنت زینت او تشریف میبرد

[illegible] و رفتن موکب همایون خاقانی [illegible]

چون بکفالت دستور و معهود در جنگ براق خان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیک گورکان
را شکستی فاحش روی نمود و در این فرصت که ذات فرخنده صفات حضرت خاقانی از جمیع
[illegible] دور بود صحت یافت جهت تدارک آن انتقال بجانب سمرقند نهضت نموده و در شهر
شعبان سنه ثلاثین و ثمانمایه از دار السلطنه هرات در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب
سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنغر که تا آنجا ملازم رکاب همایون بود بموجب
التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالمیان بصوب بلده فاخره هرات مراجعت نموده
و در شب یازدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین کرنکی را در اردوی شاهزاده [illegible]
و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنغر بعد از طی منازل و قطع مراحل [illegible] در مستقر دولت
نزول اجلال فرمود و خاقان [illegible] میرزا بایسنغر از آب آمویه عبور کرده
اشراف و اکابر سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون در آن بلده جنت صفت
رسید از کیفیت محاربه براق خان تفتیش نموده [illegible] بموجب یاساق [illegible]
میرزا الغ بیک چند روز از درجه اعتبار و حیثیت ساقط گشته اما [illegible] مروت ابوت در حرکت
آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک [illegible] مفتخر و مباهی
گشت و براق از وصول [illegible] آفاق بسمرقند [illegible] از حکومت سقناق برگرفته قرار
[illegible] اختیار کرده آتش فتنه او [illegible] انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون [illegible]
[illegible] ربع مسکون از تنظیم امور [illegible] فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات
عنان عزیمت بصوب هرات تافت و در [illegible] محرم الحرام سنه احدی و ثلثین و ثمانمایه بمقصد
رسید و [illegible] مقدم شریف [illegible] فضای جنان گردانید و در [illegible]
[illegible] میرزا محمد جوکی [illegible]
[illegible] دار الملک [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خاقانی [illegible]

در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین
و ثمانمایه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر قرا یوسف [illegible] دیگر [illegible]
و عراق آمده و سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالمیان باجتماع لشکرهای ممالک [illegible]
ترکستان و [illegible] و حصار شادمان و قندهار و [illegible] و بدخشان و خراسان و سیستان و [illegible]
و [illegible] و کابلستان فرمان داد و در روز یکشنبه [illegible] رجب [illegible] رایت همایون از [illegible]
بصوب آذربایجان در حرکت آمد [illegible]

و عنایت السلطنة والخلافة میرزا بایسنغر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ملکه کوکلتاش برسم
منقلای از پیش روان شدند و خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهری که میرسید بطواف مزارات
مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبه اولیا را از مائده انعام و احسان بی‌کران محظوظ و بهره
ور میساخت و چون در [illegible] اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر برافراخت و
جهت اجتماع سپاه خوزستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاد
و در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر
[illegible] از ابرقوه و امیر غیاث الدین [illegible] از کرمان [illegible] رسیدند و [illegible]
جمشید منزلت فایز گشته آنگاه [illegible] در [illegible] ماه مبارک
رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخت و [illegible] اسکندر
آن قلعه را گذاشته گریخته بود و حضرت خاقان سعید در آن مقام عید صیام بپایان رسانید و با داب
روز عید قیام نمود و از آنجا بتبریز [illegible] نزول همایون غیرت روضه رضوان
گشت و از تبریز [illegible] علم خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر
قیامت اثر [illegible] و خاقان نصرت قرین تعبیه سپاه و جلادت آیین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان
را با [illegible] فارس در جانب برانغار جای داد و میرزا بایسنغر را با دلیران خراسان و [illegible]
بجوانغار فرستاد و قول را [illegible] همایون مزین گردانیده میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر
شکار مقرر ساخت که [illegible] در هر طرف بکومک احتیاج افتد شرایط
معاونت مبذول دارد و از آنجانب اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح سپاه ترکمان را [illegible]
بیاراست [illegible] و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه مذکوره
دو جیش کینه ور [illegible] چو دریای [illegible] در جوشش شده غرق [illegible] بمیدان قتال و جدال
رسیدند و دلاوران [illegible] مقاتله و مقاتلت مشتغل گردانیدند و میرزا ابراهیم
سلطان [illegible] لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت
و برادر امیر اسکندر میرزا جهانشاه [illegible] آمده از دست [illegible] سپاه فیروزی نشان پای ثبات
و قرارش [illegible] تزلزل پذیرفت و امیر اسکندر [illegible] برادر لشکر برانگیخته خون بسیاری از
[illegible] را بر خاک هلاک [illegible] و از جانب [illegible] میرزا ابراهیم
سلطان بمیدان مردان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام [illegible]
[illegible]
سیلاب خون [illegible] چنین بود حال [illegible] چون شفق لاله گون [illegible]
[illegible]
[illegible] روز دیگر که [illegible] آفتاب را [illegible]

وقایت

و از روح خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید * بر آمد ز هر سو صدای نفیر * سلامت شد از مردمان
گوشه گیر * خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر جهت تسویه صفوف لشکر رایات
نوکوکب و سوران ... از کوه و دشت انگیخت و حمله مبارزان تهمتن تن شکاف در صف دشمن
افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نوبتی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر
اسکندر کمال مبادرت ظاهر ساخته سعی بسیار نمود * چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود *
بوقت استوا که خاقان منصور لوا از ادای نماز حاجت و عرض نیاز درگاه کریم کارساز فارغ گشت دیگر بار
بر اسب کوه پیکر سوار گشته روی بسوی اعدا آورد و نسیم فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع
نمود و ... خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد و اسکندر چون حال بر آن منوال دید
دست از ستیزه و آویز باز داشته * پای در وادی گریز نهاد * و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح
نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانید و فتحنامها با
اطراف ممالک ایران و توران فرستاد و میرزا احمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان ...
دشمنان توجه نمود و تا ارزروم و صحرای موش رفته و آثار ... ظاهر کرده مراجعت نمود و از اشرف
الفضلا و ارفع النبلا مولانا شرف الدین علی الیزدی که در آن یورش ظفر اثر ملازم رکاب عالی میرزا
سلطان بوده اند منقولست که نوبتی میفرمود که الحق از کمال مبالغت و موفور مردانگی و جلادت در
ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاد اگر عشر عشیر آن مسموع میشد البته عقل بقبول آن زبان نمیگشاد
ز آیین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ * خون شد ز حسد ... * این حال که کوههای سلماس ...
گذراند ... و تاریخ این واقعه ... این ملطفه ... انتخاب ...
می شود * اسکندر ترکمان ... * ... ازتیغ ابوالفتح
چو بگریخت بجنگ * تاریخ شد از عهد ابوالفتح بدید * و در خلال این احوال از جانب ...
میرزا الغ بیک گورکان ... رسانید مضمون آنکه ... میان سلطان محمود خان و براق
خان محاربه ... اتفاق افتاده ...
و ... گرد که شاهزادگان عالیشان میرزا منصور بن میرزا بایقرا و میرزا اسکندر بن میرزا ...
و میرزا ... بن میرزا ... از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان ... خبر فوت
در ... اظهار ... ارواح ایشان ... کلام و اطعام ...
... مبذول داشت و ... رسیده خبر رسانیدند که محمد غازی با سلطان محمود
خان یاغی شده ... * ... * ... گشته شود
... * ... * ...

[illegible]

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب مخالفت اسکندر ...

یافت در هشتم محرم الحرام سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بادپای جهان نورد
بصوب ... نهضت یافت و پس از وصول ... اسکندر که در آن حصن حصین بوده بصورت
نیاز شتافته و پیشکش فرستادند و چون آن قلعه در متانت ... اسکندر ... خاقان والاگهر
جهان قدر از ... اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ متوجه شد و ... بمنزل
رسید و ... آن حال امیر ابوسعید بن امیر قرایوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت ...
استسعاد یافته عنایات خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ
اران بپایان رسانید و حکومت ... مملکت آذربیجان را با امیر ابوسعید مفوض گردانید و در
پانزدهم ماه شعبان بیمن طالع مسعود و بخت میمون فال * نهاد روی بسوی ... جلال
در هفتم رمضان سلطانیه نزول اجلال فرموده ماه رمضان در آن مکان گذرانید و چون هلال
شوال بسعادت و اقبال جمال نمود باداء نماز روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق
مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر ... و امیر جقماق شامی رخصت انصراف ارزانی
داشت و در دهم شوال چتر ظفر ... از سلطانیه بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمد و هشتم
ماه محرم الحرام سنه اربع و ثلاثین و ثمانمایه ... از یمن مقدم همایون ...
گشت ... * ... الشرف ...
اکابر ممالک محروسه عموما و اعاظم ولایات خراسان خصوصا مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت
و استبشار بتقدیم رسانیده بزبان حال و قال مضمون این مقال مودی گردانیدند که * بیت *
خجسته باد و ... ایزد متعال * وصول رایت شاهی ... جلال * بهر مقام که ...
همیشه حافظ او باد ایزد متعال * خلایق دعاگو ... رخصت معاودت یافته ...

ذکر ... میرزا بایسنغر ... استراباد ...

رای ممالک آرای خاقان کشورگشای جهت بعضی از مصالح مملکت ... اقتضا نمود که ...
سلطنت میرزا بایسنغر ... فی سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر
علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان معتبر فرمود که در آن یورش ملازم
رکاب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف سنه مذکوره عنان بادپای جهان نورد بصوب
... معطوف ساخته بعد از قطع منازل و طی مراحل ... استراباد در آمده و اطراف
آن ممالک را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست
که اسکندر کرت دیگر لشکر با آذربایجان کشیده و برادر خویش امیر ابوسعید را بقتل رسانیده و چون
... میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدست بوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در
سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه ... امیر اسکندر ... میرزا ... امیر خلیل الله ...
... و حضرت خاقان سعید ...

نظر تربیت گردانیده و در جنب که شاهزادگان جای داده و در آن اثنا روزی آنحضرت جهت نظارهٔ کمان رعد
که استاد فرج ریخته‌گر ساخته بود و سنگ چهارمن می انداخت سوار شده بود و در شمال کوه پایلگاه
که محل سنگ انداختن بود خلقی از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند و حضرت خاقان سعید بر زبر پشته
ایستاده بود و تماشا میکرد ناگاه امیرزاده یارعلی که یکی از مردم او باتش تماشایی رسید و چون او
جوانی بود در غایت حسن و ملاحت و نهایت جمال و صباحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ
کمان رعد داده و سیه دلی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهدهٔ آن صورت متغیر گشته پس از آنکه از
تماشاگاه ببارگاه جهان پناه چتر امید اشارت فرمود تا امیرزاده یارعلی را بند کرده بجانب ... فرستند
بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمندی متولد شد و بعبدالله
موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بشرف
مصاهرت حضرت خاقان عالیمکان مشرف بود از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده و ایضا
امیر محمد درویش که بنسبت آنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغهٔ هرات بود در راه سفر آخرت پیش گرفت
و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید نسبت تعلق پذیرفت ذکر شمهٔ از صفات ... حضرت ... قرة العین السلطنة و الدین میرزا بایسنقر بهادر ... و انتقال او از عالم فانی در ایام شباب ...
میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن و شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش ...
که تاجداران روزگار در بارگاه و خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت
شانش بمثابه که گردنکشان عالیمقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیهٔ چاکری بر دوش گرفته
نوازم فرمان بری بجای آوردندی و همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان بال و پر
اقبال گشوده که کبوتر و قمری در آشیانهٔ باز و شاهین آموخته می شود و تمام دست سخاوت بروی
دستها کوه پار گشت که شعشعهٔ زمین از انشور جبیع بربی مراتب درگذشت ... ملک آرایش
اگر بیکر قرصیهٔ سرمایه نوربار ... روز تنور گوهر شید انور ... جیبی ... اصابت ...
چون ... لامع گردیدی ظلمت مصایب نوایب را بصارت حصول نوادر مارب مبدل
گردانیدی با وجود و فور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال مجالست ارباب علم و کمال رغبت
وافر می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر دقیقه از دقایق اعمال و افعال ... نمود
خوانندگان فاضل و هنرمندان کامل از اکناف و اطراف ایران و توران در آستان کرامت
آشیان او مجتمع بودند و بلغای دو فنون و فصحای صاحب کمالیت از اقطار امصار و
فارس و آذربایجان بدرگاه عالمپناه شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزاده عالیشان
در تربیت و رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده همواره بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان
میساخت و هرکس از خوشنویسان و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد بیکی همت عالی
همت کمالش میپرداخت و در شان او این صفت منظم نموده اند که عقل و عدل و احسان و شعور

بنودی کس چو سلطان بایسنقر و آن شاهزادهٔ عالیجناب بعنفوان اوان شباب بشرب شراب
ناب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات زندگانی بی راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حرام
می پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب ...
طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیاره در گردش در آمدی از دست مهرویان ماه
رویان باده و ساغر جام بادهٔ گلگون در کشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب
لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرده و اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات مجمع صفات روی
بانحراف آورد اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در معالجه سعی نمودند بجای نرسید و آن حضرت
حشمت آیین در صبح هشتم جمادی الاولی سنهٔ سبع و ثلاثین و ثمانمایه از عالم فانی بریده بجهان جاودانی
منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثه آگاهی یافت در غایت اندوه و حیرت
از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزادهٔ مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین
بباغ ... حضرت سید المرسلین هم در آن باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذاردند و حضرت خاقانی
هم آنجا توقف نموده امرای عظام و اکابر انام تابوت را برداشته بمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد
آغا بردند و شاهزادگان سپاه ... و در اثر و زمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا
لباس سیاه و کبود پوشیده بودند و از کمال اندوه و تنگدلی شورش ... اکبر و هیجان صبح محشر
ظاهر میشود تا چهل روز هر روز حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسهٔ شریفه جمع گشته بختمات کلام ملک
علام می پرداختند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام مواسی و عوام انام را از ... حلوات
محظوظ و بهره ور میساختند و بعد از آن پادشاه ... خلایق را از جامهٔ سوگواری بیرون آورده
و تغییر لباس امر فرموده دست در حبل المتین صبر و شکیبایی زدند و چون این خبر محنت اثر ببلدهٔ
سمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب کرده جهت اقامت مراسم تعزیت
بدار السلطنه هرات شتافت و سادات و مشایخ بدرجهٔ گوار در ... آن مصیبت ...
و نوبت دیگر ماند و خبر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت ... آلام ... عادت
... شکیب یافته بساط تعزیت را در نوشتند و حکام و لایت بشغل ... فرح
بعیش و عشرت مشغول گشتند این جهان همیشه بوده است چنین مدت حیات میرزا بایسنقر سی
و هفت سال بود و چهار ماه و یکی از فضلای آن زمان این رباعی در تاریخ وفاتش نظم فرموده
سلطان سعید بایسنقر بحرم گفتا که بگو باهل عالم ... من رفتم و تاریخ وفاتم اینست
باد و ایجان در ... از میرزا بایسنقر سه پسر عالی گهر ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین
علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت ولد رشید
منصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض فرموده و حیات میرزا سلطان محمد و میرزا بابر ... مرحم
... تعیین فرمود و ملاطفت ایشان را بالتفات مجدد می نواخت گفتار در بیان نهضت

لوای ظفر شعار بجانب آذربیجان بجهت دفع اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار و مصایب چرخ ستمکار

در اوایل سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه از انهای امیر خلیل اندیشه والی ابلاغ عالیه حضرت خاقانی
رسید که امیر اسکندر قرایوسف از ضبط آذربیجان خارج گردیده در تخریب قلاع و بلاد اندیشه و آزار پیش
نهاد همت گردانیده است بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم دفع او در آذربیجان نموده و
اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت بیدار اندیشه شدند و خاقان بلند مرتبت را از عزم آن ولایت
ترغیب نمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال بایسنقر میرزا
از عالم انتقال نموده است و بعضی از مردم کوته اندیشه تصور کرده اند که مدار آن جهت فتوری و
قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان را بتقدیم رسانند و این سخن در
ضمیر حضرت اقلیم گیر جای گیر شده عزم همایون بانتظام جنود و ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر فیروزشاه
شیخ بحکومت دارالسلطنه هرات متوجه گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان توانی بضبط اموال دیوان
متعین یافتند و اعلام نصرت اعلام در دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر سلطنت و
جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد
اولیا و اهل الله مبادرت نمود و مجاوران مزارات را بصلات و صدقات نواخته از زر و جامه
اکابر عباد و زهاد را مستفید میفرمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و
لوازم پیشکش و نثار بجای آورده بنوازش میرسیدند و چون مملکت ری مضرب عساکر نصرت انجام
گشت هجوم جنود زمستان از برف و باران بمرتبه انجامید که مجال حرکت از آنجا محال نموده
لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت امرا و ارکان دولت خانه ها ساختند و در آن ولایت طرح قشلاق
انداختند و چون امیر اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربیجان را گذاشته
رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه فلک اقتدار آوردند
و امیر خلیل اندیشه والی بشرف دستبوس فایز گشته بانواع الطاف اختصاص یافت و مقارن
آن حال امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف بر اهتمام سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال
شتافت و منظور نظر عنایت و التفات بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان
را در شیراز عارضه دست داد که هر چند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال
مذکور طایر روح آن شاهزاده سعید از قفس قالب بآشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان
بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت اهل سداد و اشتهار
از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور
شریعت بیضا و ترویج مهام ملت زهرا بصورت علم سعی و اهتمام می افراشت کتابت طاقات ابواب خیر
کارخانه مجلس از اهل علم و طایفه هرگز خالی نبودی تا بیتی در سلک انشا نکشیدی بیمن التفات آن حضرت فرخنده
صفات بوجه ظهور رسید و اشرف الفضلا و ارفع العلما مولانا شرف الدین علی الیزدی است بسبب

لطیف

تصنیف آن نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف آفاق مشهور
گردید و چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید را حضرت خاقان سعید شنیدند نایره اندوه
در خرمن صبر و شکیبایی آن مهر سپهر کشورگشایی را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم
سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانیدند و آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی
نهاده بالهام الهام و خدمات ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق
شاهزاده مغفور میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملکی و مالی آن ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر
تفویض فرمود و هم در آن اوقات امیر ناصرالدین خاوندشاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر
جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان متعلق بوی گذاشته بود
در ری بعالم آخرت انتقال فرمود و در این سال در بلده و بلوکات هرات بیماری وبا و طاعون
طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حالت بمرتبه بود که در یک روز
دوازده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر بصوب هر چه تمامتر متعاقب متواتر
باردوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابر آن فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که هر مکتوب که از خراسان باردو رسد کسی او را مطالعه ننماید و دوا
همچنان بسر بسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه
که در قصبه رادکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال
فرموده والحضرت بر فوت او تاسف نمود و رادکان را به پسرش سید یوسف عنایت فرمود و ذکر

نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دارالملک آذربیجان و رفتن میرزا محمد جوکی از عقب اسکندر بارزنجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شده متوجه منزل بهرام گردید
و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع نوبت هزیمت نموده نسیم فروزی روح تازه بقالب نبات بخشید
و امید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمده فارس مضمار شهور میرزا محمد جوکی بهادر
را برسم ایلغار از عقب امیرزاده اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت
ملک منان باهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان را از یمن مقدم مخیم صفات نضارت
آیین رضوان داده و در آن مقام سادات و قضاة و اشراف و اعیان تبریز لوازم استقبال
بجای آورده عواطف خسروانه همه را بنوازش و احسان ممتاز فرمود و الحضرت بالسمان و تمامت
ممالک آذربیجان بدولت و اقبال گذرانیده در اول زمستان بصوب ایلغار توجه نمود
اما میرزا محمد جوکی بهادر در عقب و بوی اسکندر تا ارزنجان عنان یکران بازکشید و چون از وی
نشان نیافت روزی چند در حدود آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرامان در آن ایام
مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانیده میرزا محمد جوکی میل مصاهرت الکاب کرد و کریمه
از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرامان آن ملتمس را اجابت نموده زهره و بهجة الله

قرین دری سپهر سلطنت گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه میرزا عقد
مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بمسامع خاقان رسید و لد رشید الحسین بسیار نموده و برافت
امر فرمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و هم در آن ایام
خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب [illegible] اتفاق یافت و بهتم ربیع الثانی یورت قشلاق از
پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت برج آسمانی یافت و از آن منزل حضرت عالی شیخ نورالدین محمد
بن شیخ مرشدالدین چند کازرانی را برسم رسالت بروم فرستاده و بپادشاه آن دیار سلطان
مراد پیغام داد که اسکندر بن قرایوسف پیوسته در حیرت موکب همایون متوهم مملکت اوزنجان
میشود و چون موکب سعفور متوجه دفع او میگردد فرار بر قرار اختیار مینماید و لاجرم لایق آنست
که اکرانی بان آستان نماید هلاک آن او را گرفته دینه کرده بدرگاه عالمپناه فرستند تا رعایای بلاد
اوزنجان از فتنه و فساد او امان یابند و در مهاد امن و امان بفراغت می غنوده باشند

گفتار در بیان معاودت رایت ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت اوزنجان بمیرزاده جهانشاه

چون باد بهار باز برخاست ✽ از سبزه و گل جهان بیاراست ✽ شد برج حمل چو صحن گلشن ✽
از پرتو آفتاب روشن ✽ خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال [illegible] و نه از
قراباغ اران بصوب اوجان در حرکت آمد و بعد از وصول بدان مقام منزل الختام زمام حکومت
مقامات اران و اوزنجان را در قبضه اقتدار میرزا جهانشاه بن امیر قرایوسف نهاد و او [illegible]
پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش از ضبط و نسق
امور مملکت اوزنجان فراغت یافت عنان سمند جهانپیمای بجانب دارالسلطنه هرات معطوف ساخت
و در دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمایه در حین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر
و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده از
غبار موکب همایون در دیده انتظار کشیده و موکب را دیدند و بلوازم نثار قیام نمودند و آن
حضرت همه را به انواع نوازش نواخته روی مجید بساط معدلت آورده و در رعایت عامه رعایا و رعایت
کافه برایا بمرتبه مبالغه نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان فرمود و هم در آن ایام شیخ نورالدین محمد
مرشدی از سفر روم بازگردیده و سخنان محبت اثر که از سلطان مراد شنیده بود معروض گردانید
و بعد ازین وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در تنزهات و [illegible] و لایات خراسان بسعادت
و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت
رایت رعیتی سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار همه سر اطاعت بر خط
فرمان شاهانه و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب امانی و امانی بر روی
روزگار [illegible] گشاده های همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر
و [illegible] طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر الحمد لله رب العالمین [illegible]

ذکر کشته شدن امیرزاده اسکندر بدست پسر خود

از ثقات رواة مرویست که اسکندر بن امیر
قرایوسف ترکمان را پسری بود قباد نام و قباد با محبوبترین منکوحات پدر که مسماة بگان سلطان
بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق می ورزید و در آن اوان که خاقان جاهمکان از جانب آذربایجان
بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه الینجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت نمود و [illegible]
[illegible] که شما [illegible] و سادری حجت مولانا حق یعنی شاهرخ میرزا فرستاده اید قباد و لیلی
هر چند معذرت خواهی و اقامت معقول زبان میگشایند مقبول طبع امیر اسکندر نمی افتاد و ایشان را
بقتل وعید و تهدید میداد بنابر آن قباد و لیلی متفق شدند که اسکندر [illegible] ایشان بر ده آید
و هر دو با یکدیگر مشورت بجای آوردند معتقد جان اسکندر کرسی و اهتمام بر [illegible] جان بسته دو ر
شبی که اسکندر شراب بسیار خورده در بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نزد بالش او [illegible]
و قباد در آن جا بالا رفته خنجری بدو رسانید و سکندر [illegible] قتل او بیکانه [illegible]
بنابر استمالت قباد را آورده او را [illegible] به سیر تیغ میرانند تا پدر را بجام دیگر فرستاده خاطرش
ساخت

ذکر آمدن ایلچی [illegible] از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام [illegible]

در وقتی که سلطنت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود امیر آقزش بسعادت تحیت [illegible]
دید که او را حضرت شاهرخی برداشته بر سریر پادشاهی نشاند و از غایت نشاط و انبساط [illegible]
و انتباه آمد چون کل از نسیم [illegible] بشکفت و بابت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار
داد که هر گاه فتح مراد او در چمن امل از پرتو عنایت ایزد [illegible] نشکفد با حضرت خاقان سعید
طریق مصادقت سلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان و اعیان حضرت از جمله
عظمای امرا جقماق بیک را قابل سلطنت و جهانبانی یافتند و با آنکه معهود بود که میر آقوز قایم مقام
گردد القصه او را بر سریر سروری نشاندند و الملک الظاهر لقب دادند و بلوازم اطاعت و چاکری
بجای آوردند و دل بر سلطنتش نهادند و چون جقماق بیک در ملک تمکن گشت بنابر مقدمه مذکوره
بیجلو قارا که در سلک خواص منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه جهت تمهید بساط
وداد و وفاق و رفع شیوه نفاق بدرگاه عالمپناه فرستاده و بیجلو قا در شهور سنه [illegible]
و اربعین و ثمانمایه بدارالسلطنه هرات رسید و بعد از سه روز بوسیله امرای عظام سعادت
تقبیل انامل خاقان گردون غلام دریافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر
ازوی پرسیده اظهار محبت و دوستی فرموده و جهت او در دست راست در جرگه نوئینان بزرگ
جای جلوس تعیین فرموده و در آن روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر طوایف و اوانی که مجلس
همایون در آورده بودند مجسم از طلای احمر بود و بعد و گوهر ترصیع داشت و بیجلو قا بعد از اکل طعام
مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام
بنوبت او را طوی دادند و [illegible] تازی نژاد و بازیچهای روزگار و خلع شاهوار جهت او فرستادند

و در آن ایام چکسوقا بموقف عرض رسانید که سلطان جقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور
طلب داشته است تأویلات و حجت اهل سنت و مؤلف شیخ ابومنصور ماتریدی و تفسیر کبیر علامهٔ
رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان و در
مذهب شافعی و با وجود این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود و حضرت خاقان سعید فرمود تا هر
پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده و تسلیم چکسوقا نمودند و در وقتی که چکسوقا اجازت
مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهت سلطان جقماق تبرکات پادشاهانه و پیشکش
خسروانه تعیین فرموده و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بابی انعام فرموده و هر یک از پنجاه نوکر او را
اسب و جامه و هزار دینار عنایت فرموده و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که پروانچی بود
برسم رسالت مصحوب ایلچی مصر رود و هم در سنه مذکوره چکسوقا مرخص گشته روی براه آورد
و چون بموجب فرمان ملک طاهر داعیه داشت که از اصفهان و یزد و کاشان عبور نماید حضرت
خاقان سعید سرحان هر آن بلدان را دستار داده پیغام داد که در وقت در آمدن ایلچی مصر را لوازم
شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آورده از محصول هر شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بدو رسانند
و در همین سال ایزد متعال میرزا علاء الدوله را در شب نیم شعبان پسری کرامت فرمود و آن مولود
عاقبت محمود را بسلطان ابراهیم موسوم ساخته جهت ضبط تاریخ ولادت شاهزاده این مصراع
تاریخ شب نیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر فیروزشاه شیخ
که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار تمام داشت رایت عزیمت بصوب سفر
آخرت برافراشت و از آثار آن در خیابان هرات مدرسه ایست که اکنون موجود است و پسر بزرگ
امیر ضیاء الدین محمود رحمه الله تعالی علیهما در آن بقعه بلوازم منصب تدریس اشتغال
دارد و در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه امیر خیر عادل امیر علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود
سال متجاوز بود از عالم فانی رحلت نموده و در گنبد مدرسه که در سر خیابان هرات است و ساخته
و پرداختهٔ اوست مدفون گشت دیگر از آثار امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هرات بجانب
شمال بنا فرموده است و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که شهور سنین
بسنه سبع و عشرین و تسعمایه رسیده اکثر عمارات آن بقعه شریفه برجاست القصه حضرت خاقان
سعید بعد از فوت امیر علیکه منصب او را بولد ارشدش امیر ابوالفضل تفویض فرموده و دیگر
از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم فرموده: میر دریا دل علیکه آنکه در سلطنت
متکفل شد در زمان شاهرخ سلطان ملک ٭ رحمت حق بر روان پاک و تدبیر ملک ٭ زان
شد تاریخ فوتش رحمت امیر علیک ٭ و هم در سنه مذکوره خبر بدار السلطنه هرات رسید
که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته بود در غزه از عالم قدس وفات
یافت و پسرش مولانا عبدالرحیم مصحوب چکسوقا نزد سلطان جقماق رفته بود و [illegible]

عنایت

عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته و مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که
بانوی فلک مکانت آغا بیگی حضرت خاقان پادشاه مغفرت نشان که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح شاهزاده عمر شیخ
بن امیر تیمور گورکان بود میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شده بودند و بعد از شهادت میرزا
عمر شیخ حضرت خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم
فانی بسرای جاودانی انتقال نمود و در زمان ملکت آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسه ایست رفیع و وسیع
و در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محتشم گنبد عالی بقعه مزبوره است و در بلدهٔ
فاخرهٔ هرات ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخته و در ده فرسخی هرات
در درهٔ زنگی رباطی جمیل و خوش آن رباط وسیع متین طرح انداخت و درین سنوات بواسطهٔ تواتر فترات
اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل به تجدید عمارت آنها نکرده است

گفتار در بیان نهضت خاقان سعید بجانب ... ملک کیومرث رستمداری و رفتن شاهزاده
... میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بولایت ... و ... ملک مملکت عراق

در سنه خمس و اربعین و ثمانمایه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت بنسبت آبای سپهر کامکار
در طریق چاکری و فرمانبرداری سلوک مینمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده در بعضی
از شبانهای رستمدار را لشکری روان ساخت تا تاخت نمایند و غبار فتنه و آشوب در آن مملکت
شیوع یافت و چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت کشور با سپاه قیامت اثر
در اول شهور سنه ست و اربعین و ثمانمایه متوجه مخالفان گشت و چون نواحی نیشابور از فر مقدم حضرت
خاقان منصور رتبت از سپهر اخضر درگذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک
کیومرث را باندراس داده و قاصدان سخن دان بآستان سعادت آشیان فرستاد و بزبان
عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مزاج دهر و ... اکه اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر
گذرانم و مقاتله فوجی از سپاه نصرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض از تعرض همایون
انقیاد و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر جمیع ولایت و مملکت بهر کس مرحمت
شود می سپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار و نیاز و شفاعت ملک کیومرث را عرض کرده
بزلال حسن مقال نایرهٔ خشم خاقان سعید را ... منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی
که ضبط مملکت عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین
فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هرات رسید
چنین فرموده که در باب الجنهٔ قزوین بر سر تربت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی بر ما چنان
ظاهر گردید که اکابر و اولیا میرزا سلطان محمد را بسلطنت برداشتند و علم دولت شاهزاده
جوان بخت را برافراشتند بنای علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین
و ری و قم با آن دری برج کشورستانی ارزانی فرمود و گوش هوش شاهزاده را به در

مفاتیح سرو حقد زینت داده سرافت حفت عنایتش شده و امیر جلال الدین فیروزشاه را در عاطفت
میرزا سلطان محمد تا ببطانم مهمات او نمود از آنمقام فرتبه اعزاز و احترام بازگردید و چون میرزا سلطان
محمد بمقصد رسیده لوای عدل و احسان مرتفع گردانید مردم بسیار از اطراف بلاد و امصار روی
بدرگاه شاهزاده آورده بند و سرداران لشکرکش و گردنکشان رسم روش در سلک بیان خدام اقبال
یافته خاک قدم همایونش را توتیای دیده بصیرت کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج او وفا نمود
و دست تصرف بجهات اهل تول دراز کرده و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده خاقان رعیت
پرور نشان داد که سالیانه و تسنه و تومن سیورغال میرزا سلطان محمد باشند و در دیگر ولایات دخل
ننمایند و خواجه شمس الدین بخاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده باز بستند متعین شد و از وقوع
این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته مهمات بدان انجامید که شعار طغیان و عصیان ظاهر کرد انشاء
چنانچه کیفیت ان داستان عنقریب که قسم بود قلم بیان خواهد کرد انشاء الله تعالی وحده

ذکر شمه از فضل امیر جلال الدین فیروزشاه [illegible] حضرت خاقان [illegible] امیر فیروز
شاه بن امیر ارغونشاه بصفات حمیده و خصال پسندیده احوال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر
ایام زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود و روز بروز مهمات او در ترقی بود و
بدرجه اعتبار و اختیار صعود مینمود تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهام ملک و مال در قبضه
اختیار و اقتدار او در آمده و بی شایبه تکلف [illegible] آن دوحه یمن سروری در ایام دولت و
اقبال همیشه سرانجام مهمات سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود
واجب و لازم می شناخت و در رعایت احوال کافه دانشمندان خیرات و مبرات خلایق توجه
پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون و بیرون بلده هرات و سایر ممالک و
ولایات بقاع خیر از مدارس و خوانق و مساجد و رباط و حیاض و بنا نهاده و بقلم رسانیده
و باوقاف نفایع و قرای بسیار انتفاع را معمور و آبادان کرده و هرکس از جهات زوده و ابنیت
زمانه ستمکار مسلوک گشته دست امید در دامان عاطفتش زد اگرچه مثال چنارکف تهی از درم و دینار
بای در دولت سرای او نهاده کل مانند جیب و دامن او از نقد عیار پر شد چنانچه ناظم گوید
در ابر اگر ز دست تو یک شاخ ست نشد دست تهی برون ننهد هرگز از چنار و بعد از فوت
امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش اعتبار و اقتدار امیر جلال الدین فیروزشاه بیشتر از بیشتر شده و
سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملکی و مالی اختیار نمانده و هر کس الا الجناب
مهمی تعیین مینمود هیچ آفریده خیال خلاف و انحراف آن مقدار نمیتوانست نمود و این معنی
بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور
مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون میساخت و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه
امیر جلال الدین فیروزشاه جناب مرتضوی سیادت پناهی امیر علاء الدین محمود جنابدی را که بفضل

فضایل

فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال ولایات بلخ مامور ساخت و سید از قبول آن
عمل استعفا جسته هرچند در آن باب مبالغه نمود بجایی نرسید و بکراهت تمام بموجب فرموده امیر
عالیمقام متوجه قبة الاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق
نماید که اموالی را که در آنولا از دیوانی براه بلخ آورده بوده چه مبلغ و چه مقدار بوده زیرا که بسمع
اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و
ایضا سید علاء الدین با محاسبات سه ساله سرکار بلخ مامور گشت و چون در آن سال [illegible]
میرزا احمد بوکی در عهده و بلخ بود و حضرت خاقان سعید میداشت که در اموال ولایات موت و فوت
گذشته بسیار واقع شده و اکثر تعلق بجوانب امیر فیروزشاه دارد و سید نمیتوانست که بی مدد آن مهم
را فیصل دهد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بحضور
و شعور میرزا احمد بوکی بتحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده در رعایت جناب امارت منقبت سر از پای
تمام بود وای بر حال کسی کش خشم کند [illegible] القصه چون سید علاء الدین محمود بمقصد رسید
باتفاق نواب میرزا محمد بوکی بتحقیق معاملات و فروع محاسبات و ضبط اموال و جهات را پیش
نهاد همت گردانیده و تصرفات و تقصیر متوجه وکلای امیر فیروزشاه شده و در آن باب دفترها
منقح مرتب کرده و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید بی شعور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه
مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال بانحراف گشته بر حد اعتلال رسید و ضعف
قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک
جهان خصوصا دیار خراسان جهان آشفته و پریشان شد که شرح آن آبدار قلم تیزتر [illegible]
و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحادم و حکمای حاذق مقدم جمع آورده در تدارک علت و
استرداد صحت ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال مینمودند و در [illegible]
کوشش ایشان دست [illegible] کار حکیم علی الاطلاق شفای ذات [illegible]
خسرو آفاق را مسالت نمود و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت
از مطلع مراد طلوع کرد و از زوایای مرض بیرون آمده [illegible] مزاج موفور الابتهاج روی بر حد
اعتدال آورد و الحمد لله رب العالمین الحکیم الخبیر و الصلوات و السلام علی النبی البشیر النذیر

ذکر [illegible] و بیان اختلال امیر جلال الدین فیروزشاه [illegible] تعالی
در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی حضرت سید محمد زرندی را بمصر فرستاده
بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانه کعبه را جامه بپوشاند و سید بآن
ولایت شتافته و آن پادشاه مصر موفق بر جواب یافته مراجعت فرمود و بنابر آنکه در حین
[illegible] ذات شریف خاقانی از شفاخانه لطف سبحانی شربت صحت چشید بغیر این عزیمت [illegible]
شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد ابهری را مامور گردانید که عازم [illegible]

شده بجوار نم آن کار بپردازند و جناب شیخ الاسلامی و مولوی جامع‌ها را که در دار العباده ترتیب
نموده بودند و برات آورده بر دارنده روی براه نهادند و چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان
بلاد آن سبب باینان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود سلطان
چقماق جمعی از نوکران و مخصوصان را باستقبال فرستاده آن بزرگان را باعزاز و احترام تمام
بشهر رسانیده و در وثاق بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و مولانا پس از آنکه سه روز آسایش
نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال حضرت خاقان سعید پرسید
و بعد از چند روز اسباب حجاز عنایت فرموده مصحوب جمعی از معتمدان بشرف جهت ارزانی داشت
و چون ایشان به مکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافتند و باهتمام شرفا و حکام
و خدام آن مطاف و طوائف ائمه خانه حضرت ملک علام را جامه پوشیده و کار چنین بزرگ مهمی
اهتمام و توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر ساخته گردید و جناب شیخ و خدمت مولوی بعد از آنکه از مناسک
داد و سعی حج و اسلام بازپرداختند حسن نیت معیوب خراسان نگشته و آن مسافت دور و دراز
طی فرموده در دار السلطنه هرات بملازمت خاقانی فرشته صفات فایز گشتند و کیفیت حال بعرض
رسانیدند و در سنه مذکوره یعنی سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام
بلخ بپایه سریر اعلی آمد و سید علاء الدین محمود جنابدی را هم او آورد تا کیفیت جمع و خرج ولایت
را مشروح مو بمو بعرض دارد و نزد حضرت خاقانی بوضوح انجامید که از مال و وجوهات آن سرکار مبلغهای کلی
سر از گریبان وکلا و اشتهای امیر فیروزشاه بر می آورد و لاجرم آن جناب را مخاطب ساخته پرسش
جواب آنها را بر جهت امیر فیروزشاه را که با خاطر میرسید که امثال این مقال با وی توان گفت
بنابر آن متغیر شده برخواست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان
حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده
که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهت
معرفت اموال ولایت بلخ وکلا و منتسبان او را بازخواستی کنم اگر توره چنین است که پادشاهزادها
در میان سخن گذشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد و الا باید که از غضب پادشاه پرهیز
امیر فیروزشاه از این پیغام استشمام رایحه انتقام نموده از آن حرکت ناخوش پشیمان گشت و غم
و الم مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و
بنده نوازی بعیادت او رفت عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و در دو سه روز امیر فیروز
شاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی رحلت فرمود مدفنش گنبدیست که
در خانه هرات نزدیک بعمارت مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید
از فوت آن امیر صاحب تایید متأسف گردید و منصب او را بولد رشیدش امیر نظام الدین احمد
مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطانشاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقانی

مهر زده در غایت اختیار در آن کار دخل کرد **ذکر فوت شاهزاده دانشمند میرزا محمد جوکی بهادر**
میرزا محمد جوکی پسر کهتر خاقان سعید فرزندی فرزانه بود و آثار نجابت و بهادری در جبین مبین او معاینه میشود
شیر شجاعتش چون از دیده شیر سپهر گردون کشادی و حسام انتقامش در تیغ حسرت بدل آب رادم
شادی و آن جناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر میبرد و حضرت خاقان سعید نسبت بولد نامدار
لوازم اشفاق بجای می آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف حضرت خاقانی را از اجمال
خود میگذاشت و پیوسته در باب تشنیع احوال شاهزاده سخنان بوجهی میرسانید لاجرم پادشاه سکندر
حشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک دخل نمی داد و حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء الدوله
و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات میگذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن
و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورده و امراض متضاده عارض ذات شریفش
گشت با وجود این حال میرزا محمد جوکی بهادر از غایت غیرت خود را امی انجمن و دایم در محفه
نشسته در اطراف خراسان میگردید تا در سنه مذکوره بنواحی سرخس مرغ روح او از قفس قالب
پرواز کرده با عندلیبان چمن قدس هم آواز شد حضرت خاقان سعید از استماع این واقعه هایله بی تاب
مضطرب گشت و از آلام دست در دامان صبر و شکیبایی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان
همایونش گذشت و نعش شاهزاده مرحوم را از سرخس بهرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا
گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرای عظام بموجب فرمان خاقان
جمشید احتشام ولایاتی را که سیورغالش بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و ابابکر قسمت نمودند
**گفتار در بیان مخالفت میرزا محمد سلطان نبیره بزرگ خاقان آفاق و نهضت رایات نصرت آیات
بصوب ولایت فارس و عراق و آنچه روی داد و در آن اوان** مورخان پسندیده اخلاق مستحضران
موجز الاستحقاق صحایف اوراق را بنقوش چنین آراسته اند که چون فارس مضمار تهور سلطان
محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بدرگاه
شاهزاده عالیجاه مجتمع آمدند و مداخل آن جانب در پای دول بخرج وفا نمیکرد و بعضی از مردم فتان
بعرضش رسانیدند که ضعف شیخوخیت بر مزاج همایون حضرت خاقانی استیلا یافته و قوی بمرتبه
ضعیف گشته که آن حضرت را مجال حرکت نمانده و فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان را با شیراز
بحیطه تصرف در می باید آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت
خاوندشاه و سید احمد داشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت
القصه میرزا سلطان محمد سخنان شیطان انگیز آن جماعت را قبول نموده بیکبار بر سر اصفهان تاخت
و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس گردانید و اموال بسیار از ولایت حاصل کرده تمام
بسپاهیان داد و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت
محاربت نداشت دروازهای شیراز را مضبوط گردانیده تا صدای همان برق و باد بدار السلطنه

هرات فرستاده کیفیت حادثه را در قلم آورد و چون این خبر بمسمع شریف خاقان عالی گهر رسید
با وجود ظهور امارات مخالفت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه
جناب سلطنت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور سنه ثمنین و ثمانمایه لوای نهضت اختیار بجانب
فارس و عراق برافراشت و میرزا رکن الدین علاء الدوله را در هرات قایم مقام گذاشته بود
ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت امیر سلطانشاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل
ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر روان گشتند
و موکب همایون متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده
روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرزند شاهزاده را معاتب نموده از کنده(?) عنان
انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از
سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد منتظم بودند مواخذه و معاتب گردانیده
بلکه در اواسط ماه رمضان آن زمره جماعت را بیاسا رسانید و ایضا جناب اشرف الفضلاء المتقی
مولانا شرف الدین علی یزدی جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنا بر آنکه حضرت
خاقانی شنیده بود که نوبتی حضرت مولوی بشاهزاده میخوانده که برخیز برو اختر برج شرف تو
نوجوان آن به که بر نوبت خود با جوان دهد و میگفته که حالا خاقان سعید متوجه این جانب
نخواهد گردید الخطاب الطیبه و پرسید که تو از کجا میگفتی که من باین جانب نخواهم آمد مولانا جواب داد
که من این سخن را از روی دلایل نجومی میگفتم بلکه بقیاس عقلی بر زبان میداشتم زیرا که شاهزاده نهایت
خجسته خلال برج های دولت و اقبال بالا کشیده و افتاب فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال
طالع گردیده ظاهر چنان بود که از غرفه عقب حضرت عالی از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان
بحر و بر از وصمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب
مولوی داشت بنابر مصلحت وقت متعرض مولانا شده بسخنان خشونت آمیز زبان راند حضرت
خاقان سعید حضرت اشرف الفضلاء را بشاهزاده سپرد و شاهزاده مولانا را خفیه بجانب هرات
گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید از لرستان در بستاوری(?) قشلاق کرده بعد از انقضای فصل شتا
فرمان همایون نفاذ یافت که امرای عظام سلطانشاه برلاس و شیخ ابوالفضل و پیرک احمد
فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه
جهانپناه آید و اگر سخن ایشان را بسمع قبول اصغا ننماید بزجر و تکلیف او را حاضر سازند و امرا
متعاقب یکدیگر بدان جانب روان شده امیر شیخ ابوالفضل پیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطان
محمد رسیده و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده الخطاب الملاطفت موکب خاقانی مایل گردانید
اما در آن اثنا صورتی دست داد که هرکس در روی همایون بود روی بطرفی دیگر نهاد کشتن و عبث(?)
انتقال حضرت خاقان سعید بگلدرین(?) و گرفتن بعضی از وقایع که روی نموده در اردوی حضرت ...

علم ذلقه(?) کل من علیها فان تقضایت بهرم و قضیه کلیه کل نفس ذایقة الموت حکمیست محکم و نشیه(?)
خورشید که سپهر چارم مسند جاه و جلال اوست ۵ از بیم زوال رخت در زمیست ۵ و سپهر بهرام که
حصار نیلگون پنجم خانه قوت و اقبال اوست ۵ ز بیم وبال بفرار لیست ۵ خنابگر زهستم که یکه(?)
خورشید که همت حفر و چرخ برین دارد همه روی بارض زیر زمین هر روز کاهش پذیرد الحقیقه(?)
پیوسته چنین بود و چنان را رواج ۵ تقریب این تشبیب آنکه در اوقاتی که یمین دولت و حسن معدلت
خاقان مغفور لوا الکثر(?) شهور ربیع الآخر سکان ۵ نصرت کارگاه گردون بود ۵ ناگاه بتقدیر ایزد سبحانه
صورت یس(?) الکمال حال بود و خدنگ بلا از شست جفا گشوده تیر و اثر جا شود و تفضیل حادثه
محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود از فرط معده
و ضعف بنیه شکایت میفرمود و در صباح یکشنبه بیست پنجم شهر ذی الحجه سنه خمس و خمسین و ثمانمایه موافق
اول روز نوروز شربت مخالف اشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده توجه
زیارت مرقد شیخ قتلغ طرک(?) نموده عنان لگران بدان صوب انعطاف داد و در اثنای سیر
استری که بر کوب آن مشهور میداند نامداری بود آغاز سرکشی کرد و قوت باسک(?) عنان
وفا ننمود بنابران آن آرزو در افتاده از مخدوش گشت و اما بن لحظه در وجود مرتبه مستولی ذات خاقانی
البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت و بر طبق آیت کریمه اذا جاء اجلهم لا
یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بپایگاه فلک اشتباه عازم سفر
آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق همای دولت آن جهانی شده در حظیره(?)
در ریاض قدس ماوی گزید ۵ و لا منیت دایم بقا و نجات ۵ که عالم ندارد بقا و ثبات ۵
درستحت و بخت از اوج کمال ۵ چو خورشید هم بنده پایه زوال ۵ بیا تا بگریم بر روز ... ۵
که جمشید کی بود و کاوس کی ۵ و در آن روز محنت اندوز شاهزادگان گیتی ستان فرزند میرزا ابوالقاسم
بابر ولد میرزا بایسنغر و میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر نبیره حضرت
خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و در امرای عظام غیر برلقا(?) ن برلاس کسی شریف محرم حضرت(?)
زیرا که سایر نوئینان نزد میرزا سلطان محمد رفته بود و بقیه آمده و واسطه حقیقت آن واقعه بر
محقق ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند معتمدی نزد میرزا عبداللطیف
فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را پروردگاری
نماند مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری کرده بگذاری که بیش فی(?) اردوی ظفرمآل راه یابد و میرزا
عبداللطیف این ملتمس مبذول داشته از برانغار بپای توق ظفر شعار شتافت و صباح روز دیگر
که از هول آن واقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهت سوگواری حضرت
شهریاری لباس نیلگون گردون در بر افکنده ۵ افغان ز جانیان برآمد ۵ صبحی(?) ... محشر در برپا(?)
روز اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت

ماهرویان لباس شب رنگ پوشیدند و روز آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آثار خراشیدند
و مناسب مینمود و در آن زمان میرزا ابوالقاسم بابر با جمعی از اصحاب که مخصوص او بودند رایت
عزیمت بصوب خراسان برافراشت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم الکای(?) شده عازمت موکب
بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده اردو بازار که بر راه گذار ... بود دست
بغارت و تاراج برآورده خیابان شدند در همان اثنا غوغای عام برخاست و میرزا عبداللطیف سوار
گشته و بر گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و بآب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین
داده مدت سه روز در غایت سعی و اهتمام بدارایی سپاه و رعیت پرداخته قاصدی جهت اعلام
این واقعه بسمرقند نزد والد بزرگوار فرستاد و در نسیم(?) نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت
قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان آورد و بعد از آنکه قطع یکه و منزل راه نمود بعضی از مردم بی‌اعتبار(?)
جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرای ترخانی اتفاق نموده است
و قصد غدری دارد چون شاهزاده از فتنه و جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت
بمیرزا علاء الدوله میدانست این سخن را باور کرده میان توار(?) ری و سمنان فی سلخ ذی الحجه
مذکوره جناب ستر علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج برداد و از هر کس این جنون بظهور رسید
از جناب مقرب الحضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع نموده که میرزا عبداللطیف در
نسبت جناب حشمت مهد عفت مآب بر رتبه مبالغه نمود که چون کوچ بوقوع شد الجناب الاغی(?)
نیافت که سوار عصایی در دست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آن حال یکی از امرای برلاس
بدانجا رسیده اسب خود پیشکش کرده تا جناب مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبداللطیف
بدامغان رسید داروغه‌ها(?) در شهر بحقیقت جسته اطوار مخالفت نمود و شاهزاده بعد از محاصره
و محاربه قهرا و قسرا شهر را گرفت و در آن بلده عادت عام بوقوع انجامید و میرزا عبداللطیف از
دامغان به بسطام رسید در انتقام شنید که میرزا بابر با سپاهی ... بجرجان شتافته و در سریر
پادشاهی تمکن یافته لاجرم ... و باز فتح عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بطرف ...
در حرکت آمد و در این اثنا خبر رسید که امیر سلطانشاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان
محمد رفته بودند بازگشته عازم ملازمت شده اند مگر شیخ ابوالفضل که همانجا توقف فرموده
و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که ... بهرات شتافت و روز دیگر امیر سلطانشاه
بموکب عالی پیوسته و میرزا عبداللطیف از سبزوار به نیشابور رفت و ... شنید که میرزا علاء الدوله
در هرات ابواب خزاین گشاده در زر و فرنگ(?) داده و از غایت غرور بآن چیز اتفاق نموده و
در نهایت منقبت سلوک میکرد و صورت گرفتاری او روی نمود و تفصیل این اجمال آنکه در آن زمان
که در ممالک ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی ...
... بهرات فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد و میرزا علاء الدوله که در آن بلده

حاکم بود چون آن خبر شنود از فوارهٔ دیده جوی خون بر چهرهٔ لاله گون روان ساخت و امرا
و ارکان دولت را در خلوتی طلبیده طرح مشورت در میان انداخت و بعد از قیل و قال ...
خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده و مبلغ کلی بسمرقند ارسال دارد و بوسیله(?)
تحف گرامی استرضای خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر
رسید که میرزا عبداللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزیده میرزا علاء الدوله
برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نموده و قلعه اختیارالدین را ... و ابواب خزاین
برگشوده صندوقهای زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نگنجید آنگاه میرزا صالح ولد
میرزا پیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان و جمعی از ... شجاعان بجنگ میرزا عبداللطیف
نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بنیشابور شتافته خبر بیباکی شاهزاده را بتواتر شنود و
لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بصوب نیشابور ایلغار فرمود و صبح شنبه سیزدهم ماه صفر ...
نخجیرگین(?) آمده و در اردوی میرزا عبداللطیف تاخته مهد علیا و امرای ترخانی را از میان اعدا بیرون
آوردند و در موضع مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و دستهٔ بیکار گشته آواز سورن باوج
این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبداللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای
نفیر و آوای سورن استماع نمود منتبه گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده جهت
قتال پای راست و بنفس خویش بر صف اعدا تاخت و حملهای پیاپی کرده و سر گردن کشان
را چون گوی در پای اسب انداخته نشان شجاعت بجای آورد و در آن اثنا شمشیر تیز کارش
بسر در آمده از پشت زین بر روی زمین افتاد و مراد مخالفان برآمد و جمعی از سپاهیان خراسان
او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار برافراخته تیول(?) شاهزاده را غارت کردند
همی تا بگردانی انگشتری ۵ جهان را دگرگون شود داوری ۵ بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در عمارت(?)
نعش مغفرت انتما و موافقت مهد علیا گوهرشاد آغا بهرات عازم گشتند و میرزا علاء الدوله
تا سعد آباد ... باستقبال آمده و در آن مقام دیده بدیدار جدهٔ عفت شعار روشن گردانیده و بر
مخلص الجناب و گرفتاری میرزا عبداللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده و بر تخت بخت
و دو دستگاه نشسته و اطراف بارگاه را بجواهر و ... آراسته احضار میرزا عبداللطیف فرمان
داده و فرمان شاهزاده را مانند ... کاردار کمر از میان گشاده و از جانب حبس در آورده و بپای
سریر سلطنت میبردند میرزا علاء الدوله بنزد من بود او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده
و جده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبداللطیف گفت که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا
وفا بینی و میرزا علاء الدوله ... جهت عم زاده را بر قسم عفو مرقوم گردانیده و ...
خاص جهت او تعیین فرموده و از برای فرستادن معتمدان مقرر داشت آنگاه بدار السلطنه
هرات شتافته شاهزاده را در قلعه اختیارالدین مقید ساخت و چون مظفر خاقان عالی گهر را

در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و چند روز تعزیت کلام والهام خاص و عام و فقرا
و ایتام بر وجنت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا
ابراهیم سلطان و میرزا بایسنغر و میرزا سیورغتمش و میرزا محمد جوکی و چهار اوغلان در باره اطفال نابوده
در صغر سن از عالم انتقال فرمودند و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد
جوکی در زمان حیات آنحضرت روی بعالم آخرت آوردند و از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود
موسوم بمیرزا عبدالله و شاهزاده در وقت فوت جد بزرگوار در شیراز حکومت مینمود و میرزا سیورغتمش
دو پسر یادگار گذاشت میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار اما میرزا بایسنغر سه پسر داشت میرزا
علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا
ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو تن بودند یکی از آنجمله در حبالهٔ ازدواج میرزا محمد جهانگیر بود
میرزا احمد سلطان ... و میرزا خلیل سلطان ازوی تولد کرد و احوال وزرای خاقان مغفرت انتما
بر موجبیست که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد **ذکر شمه از احوال وزرای حضرت خاقان مغفرت شعار**
از سیاق اوراق سابقه و شروع ابواب متشتته خاطر آگاه انتباه یافته و بر توشور برین
معروض تافته که در اوایل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید
فخرالدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی باشتراک بمنصب وزارت
سرافراز بودند و در اواخر آن ... وزارت بخواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر حضرت
خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال می پرداختند و آن دو وزیر
صایب تدبیر پیوسته ... گردانیده با یکدیگر مزاج ... و بعضی کلمات ...
آمیز ... از روی خاطر ... و چون خواجه احمد داود بعالم دیگر انتقال نمود خواجه غیاث
الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافته قریب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانید
و انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار و ربع خراسان تافت و در آن اوقات
در اطراف ولایت بقاع ... بنا نهاد و قری معمور و مستغلات موفور وقف نمود و ابواب
خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از وفات ناگزیر خاقان ... پسر ...
میرزا عبداللطیف بدار السلطنة هرات شتافته عنایت میرزا علاء الدوله را مخصوص گشت و نوبت دیگر
متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلای میرزا الغ بیگ بر میرزا علاء الدوله در کمال اختیار
و اعتبار روزگار گذرانید سایر احوال آن خواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور
خواهد شد لاجرم درین مقام خامه ... از تفصیل آن در گذشت یکی خواجه غیاث الدین سید
احمد خواجه نظام الدین ... بنیابت ذکر و علو قدر و شرف خانواده در وقت منزلت ...
از امثال و اقران امتیاز داشت والکتاب ... در ماه صفر سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در امر
وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شد و رایت نفعت بر افراشت و در ...

مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی جهت مهمی بخانهٔ مولانا فصیح خوافی که وزیر
میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی داشت و جناب مولانا چند طبق تتماج بر کشیده خواجه
سیدی احمد بخم ... در آن آش ... و روی بمولانا فصیح الدین آورده گفت مردم ... خورند
و چنین خورند و در آن اثنا دست خواجه بر طبقی خورد و مقدار شوربا بر دستار خوان ریخت و روز دیگر
مولانا در سر دیوان ... که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه
سیدی احمد بخانه ما آمده بود دستار خوان را چرب ساختند و خواجه سیدی احمد این سخن شنیده
گفت مولانا خاطر شوریده ... که در اسلی ... و ... که بر همین ... دستار خوان چرب شود
وفات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه در ... اتفاق افتاد
و فرزندان فرخنده ... خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهرات نقل کرده در جوار مزار فیض آثار ...
خواجه ابوالولید احمد قدس سره بخاک سپردند دیگری امیر علاء الدین علی شقاقی در زمان فرخنده نشان
حضرت خاقانی چند سالی در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی شریک بوده و بعضی
میان ایشان مخالفت روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن ... و تقصیر شریک بعرض می
رسانیدند صاحب تاج و سریر حکم فرموده که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ...
و امیر علی در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام نماید و حال آنکه خواجه پیر احمد ... یکی اباه ...
خوارج هرات و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت ... و بعضی الدین عبدالمومن ولد خواجه عبدالقادر
گوینده که مردی ... بوده ... مجلس آنحضرت ... امرا و ارکان دولت مطالبه مینمود
اجابت ... و امیر علی کیفیت ... شده بتحقیق محصول ... یکی ...
و در ... مذکور صفی الدین ... و ... را بخانه ... آورده ... کرده و حقه
مفرح ... و ... و ... تمام ... ساخته ... امیر علی ازو ...
... که ... صفی الدین ...
... و ... مقدار یک ... از آن ...
... خاطر امیر علی ... قریب نیم ... بکار برد و در ...
سر ... و صفی الدین ... شده و ... حضرت خاقان رسانید و ...
که وزیری را که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر ... بهتر ...
... نفرموده که اگر عضوی از اعضای ... پادشاه ...
و ... این معنی ... امیر علی ...
... امیر علی ... بازگشت و ...
... اختیاری ...
در ... که کلمهٔ ... برامیر علی ...

اعلی رسانید و امیر علی مخاطب و معاتب گشته و جبلی برسم ... بغایت بی اختیار
و بی اعتبار شد و بعد ازین واقعه در فیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
مینمود و دیگر بسلوک طریق مخالفت نپرداخت از ملمات ... این حکایت
منظر مطالعه کنندگان در می آید که در روز چهارشنبه ... سنه خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه
غیاث الدین پیر احمد خوافی و امیر علی از ربع ... ولایت جام ... بعرض خاقان عالی مقام
میرسانیدند خواجه شمس الدین علی ... که بر ضبط اموال ... آمده ...
... و خاقان سعید تمامی ... امیر ... خواجه شمس الدین علی ...
... بود بازگشت و بعد از آن ... امیر علی شقاقی ...
خاقان سعید حکم کرد که امیر جلال الدین ... بتحقیق مهمات دیوانیان پردازد و این حکم
بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده ... خواجه شمس الدین علی ... و ... انواع تقصیر
بر امیر علی شقاقی ثابت گردانید و کیفیت ... بمسامع علیه رسید حضرت خاقانی ...
احوال امیر علی شقاقی کشیده معزول شد دیگری خواجه شمس الدین علی ... امیر علی شقاقی
در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او ...
سمنان بود و ... فضایل و کمالات اتصاف داشت و ... بتربیت و رعایت
اهل علم میگماشت و چون نسبت خواجه شمس الدین علی بر آن منصب ... خواجه پیر احمد خوافی
بود بغایت متأثر گشت و سه چهار روز در خانه ... بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب
... خواجه شمس الدین علی ... خواجه پیر احمد خوافی
... رسانیدند و در جواب احکام ... خواجه پیر احمد فرستاد
و ... حالت ... کدورت خاطر ... گشت ...
... بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی ...
... وفات حضرت خاقانی بر مسند وزارت ... و چون ... آنحضرت اتفاق
افتاد ... حالش معلوم نشد **ذکر صدور حضرت خاقان مغفور**
چنانچه از کتب تواریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم
ولد مولانا کمال الدین عبدالرحیم بن مولانا قطب الدین خوافی و مولانا شمس الدین محمد امین بن
مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عادل بمنصب بلند صدارت رسیدند و در باب
تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و ... بقاع خیر ... سعی و اهتمام
بتقدیم میرسانیدند یکی مولانا جلال الدین لطف الله ... مقدم داشت ...
موقوفات و ترتیب ... رایت سعی و اهتمام می افراخت وفات مولانا لطف
الله در شهور سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد ...

که در ظاهر هرات نزدیک بمزار ... خواجه ابوالولید احمد ... دیگری مولانا
ابراهیم صدر الدین ... و ... و جلالت ... از اکابر و اعیان
سرآمد امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت گشته
رایت صدارت برافراشت ... همت عالی ... و فاضل و تربیت
اکابر و ... و در صرف حاصلات موقوفات ...
... شریعت مطهره ... لاجرم تا اواخر ایام حیات ... بکمال جاه
و جلالش ... و روز بروز پرتو عنایت پادشاه کامکار ...
المآب می تافت انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم ... در شهور سنه
... و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش ... سال بود دیگری مولانا عبدالمجید ولد مولانا
قطب الدین ... در ایام دولت صاحبقران ... منصب صدارت قیام
مینمود و مولانا عبدالمجید در زمان دولت خاقان سعید چند سال ... مولانا جلال الدین لطف الله
در ... اهتمام ...
دیگری مولانا شمس الدین محمد امین ... مولانا جلال الدین لطف الله منظور نظر خاقان
عالی ... بجای پدر بزرگوار ... مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت
و ... ایام حیات پادشاه ... در غایت اعتبار ... ابراهیم آن ...
قیام و اقدام مینمود و چون حضرت خاقانی ... بعالم جاودانی انتقال ...
... و گوشه نشینی اختیار کرده ... و دیگر ... درگاه سلاطین ...
... میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید ... تکلیف ...
منصب ... فی شهور سنه ... و ثمانین و ثمانمائه
وفات یافت مدت حیاتش ... سال بود ... سیدی است که در ...
... هرات ... باغ ...
... و ولایت هرات ... خیرات ... صدر ...
بسیار است **خاتمه در ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بوده اند با خاقان عادل**
مخفی و مستتر نماند که بنا بر امتداد ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت آن
پادشاه صاحب تأیید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران
... خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال رحمت و پناه عاطفت آنحضرت در نهایت فراغت
بنشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند و بیان حالات جمیع آن طایفه بتفصیل موجب اطناب و تطویل
لاجرم خامه ... در صحایف این اوراق ... از احوال ...
و هر کس ... از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می یابد یکی خواجه محمد پارسا

والد محمد بن مولانا محمود الحافظ البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند
انتظام داشت و در ماه محرم الحرام سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه متوجه گزاردن حج اسلام و طواف
روضه منوره حضرت خیر الانام علیه السلام گشته از راه [illegible] عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه
که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از
وصول بمکه مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرض ضعف مبتلا شده چنانکه نتوانست بی آنکه در عماری نشیند
طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینه طیبه در حرکت آمده در اثنای
راه روزی اصحاب را طلبید و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را قلمی کرد انتهی که بسم الله الرحمن
الرحیم جاء فی سید الطایفه الجنید البغدادی قدس سره فی ضحوة یوم [illegible] تاسع عشر من ذی
الحجه سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه هذا اعترافنا من مکه المبارکه زادها الله شرفا و کرما [illegible]
[illegible] الیوم و الیقظة و الحمد لله علی ذلک والکتاب و روز چهارشنبه [illegible] ماه مذکور بمدینه
رسیده و روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری که از اهل قافله بود بر وی نماز گزارده شب
جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه [illegible] و از مولفات خواجه محمد پارسا
یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن نسخه بسیاری از [illegible] و معارف [illegible] سلام الله علیهم
ما طلعت الشمس و القمر [illegible] و بعضی از فضلا لفظ فصل الخطاب را جهت تاریخ وفاتش
[illegible] و بعد از فوت خواجه محمد پارسا [۸۲۲] ذکر حافظ الدین ابو نصر که [illegible]
علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر نشسته [illegible] و قاتش
در سنه خمس و ستین و ثمانمایه روی نمود و در قبه [illegible] مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ
وفاتش نظم فرموده است که ❊ خواجه اعظم ابو نصر آنکه بود ❊ [illegible] البقا ❊
[illegible] ❊ زین سبب تاریخ [illegible] ذکر خواجه لطف الله بن خواجه
[illegible] علم و [illegible] بود و سالها [illegible] مشغولی مینمود
و فاتش در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه بوقوع پیوست [illegible] مزار [illegible]
[illegible] گشت ذکر امیر غیاث الدین محمد [illegible] طریق یقین [illegible]
[illegible] انوار معرفت آلهی [illegible] کمالات
والجناب در ایام جوانی [illegible] در خدمت اصحاب [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] و چون [illegible]
ترقی کرد [illegible] و در این محل که حالا [illegible] اقامت
[illegible] داشت [illegible] جاری گشته [illegible]
[illegible] امیر غیاث [illegible]
که حضرت [illegible] ولایت [illegible] امیر سید قاسم انوار [illegible] السلطنه هرات جهت

آن

آن سید جهت صفات بلنگر مقدسه می‌شتافتند و از روی اخلاص و اعتقاد صحبت شریفش را در
می‌یافتند و حضرت خاقان سعید نوبتی بلنگر تشریف برده و در آن جناب [illegible] و کمال ارادت
بجای آورد و به ثبوت پیوسته که در روزی که امیر غیاث الدین محمد با حضرت شاهرخی ملاقات
فرمود امیر فیروزشاه این خدمت را قبول کرده امیر غیاث او را گفت که مقاید [illegible]
را بایه گرفت [illegible] و جزئیات که در این خانهاست [illegible]
[illegible] و آنچه لایق بحال هرکس داند از [illegible] رسانید و امیر فیروزشاه
خدمت [illegible] سلطان حسین
میرزا اولاد امیر فیروزشاه [illegible] لنگر مقدسه میکردند و [illegible] امیر عبدالخالق بن
فیروزشاه [illegible] وفات امیر غیاث الدین در شهور سنه اربع و عشرین و ثمانمایه روی نمود
ذکر شیخ یحیی الدین المغربی بن محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا
در کمال [illegible] ملاقات مینمود و چند نوبت بگزاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخر
که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان المبارک سنه ثلاثین و ثمانمایه درگذشت و
یکی از فضلا درین باب گوید ❊ وفات قطب جهان شیخ یحیی طوسی ❊ [illegible] و میانه [illegible]
ذکر مولانا جلال الدین یوسف اوبهی از اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و در زمان
سلطان المحققین و برهان المدققین [illegible] مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی
تحصیل [illegible] و مهارتش در علوم منقول و معقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی اجازتی که از
برای آنجناب می‌نوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات آنجناب [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] و ثمانمایه که عمارت مدرسه شریفه و خانقاه [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
هرات [illegible] اختیار الدین [illegible] الحضرت [illegible] تدریس [illegible]
احوال مولانا یوسف [illegible] مجلس درس [illegible]
[illegible] قابلیت آنجناب [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین یوسف [illegible] مولانا نظام الدین عبد الرحیم [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] الدین لطف الله [illegible] مدرسه شریفه
تدریس [illegible] شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین چشتی تفویض
نمود و از ثقات [illegible] مولانا شمس الدین محمد
جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان شد و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد [illegible] و
از اعاظم امرا امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروزشاه [illegible] بدان بقعه شریفه تشریف آورده و مولانا
محمد از کشاف تفسیر این آیت که شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط را

درس میگفت و بعد از آن معلوم شد که بر حاشیه مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی که برین مبحث
نوشته [illegible] و چون شیخ [illegible] فارسی [illegible] اعتراضات [illegible]
بیان فرمود و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حاضران مجلس بود [illegible] که نوبت دیگر
[illegible] مذکوره [illegible] سایر حاضران [illegible] آن اطلاع یابند و مولانا
محمد جاجرمی [illegible] آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد و آنگاه
مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمد [illegible] را بر وجهی منع کرد
که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که اگر مولانا سعد الدین مسعود [illegible] حاشیه [illegible] اعتراضات
[illegible] و امیر فیروزشاه [illegible] مولانا یوسف
[illegible] مولانا سعد الدین [illegible]
جواب داد که حقوق تربیت الحضرت درباره من بمرتبه ایست که اگر صد سال [illegible] اولاد و
[illegible] مولانا جلال الدین یوسف اوبهی [illegible]
ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تام بود [illegible] هرات [illegible]
شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمایه روی نمود ذکر خواجه [illegible] الدین [illegible] و خواجه جلال
الدین محمود [illegible] حضرت قطب الانام [illegible] احمد جام [illegible] و جلال [illegible]
[illegible] وفاتش در شوال [illegible] اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات
عرب و عجم بود و در میدان [illegible] کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادت
گوی [illegible] و سلاطین زمان و حکام [illegible] ارادت [illegible]
داشتند و علمای اعلام و فضلای کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام [illegible]
[illegible] اشعار حقایق [illegible] ولایت [illegible] مشهور است و در آن
کتاب [illegible] ابیات [illegible] طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی است [illegible]
[illegible] در قریه [illegible]
ماه رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه [illegible] سکرات [illegible]
ابیات [illegible] ❊ نعمت الله جان [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
[illegible] ❊ [illegible] ❊ نعمت الله [illegible] ❊
ذکر مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و [illegible]
ارباب رسایل و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی [illegible]

وتحصیل

وتحصیل علوم نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان نسبت بآن افاضل مآب التفات بسیار
داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبید و همت عالی نهمت بر [illegible] خاطرش میگماشت و جناب
مولوی بعد از فوت الحضرت [illegible] شاهرخ [illegible] و در [illegible] شاهزاده پسندیده
صفات بایسنغر میرزا [illegible] آنجناب [illegible] و مولوی زبدة التواریخ بایسنغری [illegible]
بر وقایع عالم [illegible] تفصیل تا شهور سنه [illegible] و ثمانمایه [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ❊ تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو
[illegible] که ❊ بسال [illegible] و شوال ❊ وفات
حافظ ابرو [illegible] ذکر مولانا رکن الدین محمد الخوافی جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی
بود و سالها در دار السلطنه هرات بتدریس و افاده قیام و اقدام مینمود و علما و اشراف خراسان
آستان [illegible] را مرجع و ملاذ [illegible] و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت
آن وحید زمان [illegible] و تبرک [illegible] و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گزاردن
حج اسلام فرموده [illegible] بفارس [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
حاصل کرده بحجاز شتافت و [illegible] حج اسلام گزارده و شرف زیارت روضه منوره حضرت خیر الانام
علیه الصلوة و السلام دریافت و چون از آن سفر مبارک باز گشته بخراسان رسید [illegible]
[illegible] از سلاطین [illegible] وفات آنجناب در [illegible] شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و
[illegible] ذکر خواجه ابو الوفای خوارزمی بتحصیل علوم
ظاهری و باطنی موافق گشته بود و از مبادی ایام جوانی تا [illegible] ایام زندگانی در طریق صوفیه
سلوک مینمود [illegible] در علم تصوف چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات آنجناب
[illegible] مذکور و این رباعی از آن جمله است ❊ من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم ❊
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت [illegible]
ذکر مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک [illegible] و افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام
داشت از مجالس [illegible] امیر نظام الدین علیشیر
[illegible] که مولانا حسین در ایام دولت حضرت خاقانی [illegible]
مطلعش اینست ❊ ای در همه عالم پیدا تو و پنهان تو ❊ هم درد دل عاشق [illegible] ❊
[illegible] از ابیات [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] و حضرت مولوی

راجعت پرسش آن قضیه از خوارزم بهرات آوردند امیر چند کرسی نموده مدعای خود را به ثبوت
نتوانست رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص
گردید معتقد اهل تقوی در ترجمه مستقصی از جمله مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن
کتاب اخلاق ادب در غایت فصاحت و بلاغت نوشته شده اما بعضی از حکایات او خالی
از خللی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است
شهادت مولانا حسین در خوارزم بر حسب تیغ طایفه از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند
در شهور سنه … بوقوع پیوست … در پایان پای خواجه ابوالوفا است دیگر سید صدرالدین یونس
الحسینی از جمله اجله سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک مینمود از جامع فضایل
تفتازانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد التفتازانی جناب استماع افتاد که امیر فخرالدین وزیر بشیخ حضرت
رسالت را صلعم بخواب دید و پرسید که یا رسول الله امیر صدرالدین یونس فرزند شما هست یا نی
آنحضرت فرمود هست نه ذمت و روز دیگر در تعظیم و احترام آن زبده اولاد حضرت خیر الانام علیه السلام
اعتبار امکان مبالغه تمام نمود مادام که اختیار سرکار وزارت در قبضه اقتدار او بود نگذاشت
که هیچ یک از کارگزاران بر آن جناب تقدیم نماید و سید صدرالدین یونس در سنه مذکوره ببلده
فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دین داری سید
معین الدین مرتضی نام و سید مرتضی فی سنه … از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین
عبدالاول نام علیه الرحمه والرضوان من الله العلام دیگر خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور
فضل و کمال نفسانی اتصاف داشت و موصوف بود در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف
فرموده و شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آنجمله است وفات آنحضرت
بدارالسلطنه هرات در چهارم ذی حجه سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه بوقوع پیوست دیگر مولانا جلال
الدین عبدالقهار ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبدالرزاق
مورخ بود و در تحصیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق مینمود و فاتش
در نوزدهم ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد دیگر حضرت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار علو
شان آن سرور عالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که قلم دو زبان شمه از آن در این اوراق
بیان تواند کرد و علو شأن آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان
اندکی از بسیار آن بسا امامی خامه اوان در حیز تحریر در جان تواند آورد چنانکه ناظم گوید
عالی گهری که قدوه احرار است ∘ در نور ضمیر کاشف اسرار است ∘ خورشید جمال مشرق الانوار است
… امیر قاسم انوار است ∘ از نفحات فوایح این ابیات مشام جان سالکان طریقت
ایقان میرسد که امیر سید قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ
صدرالدین اردبیلی داده و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی رسیده و نسبت بدان جناب

در شیوه اخلاص سلوک مینمود و امیر سید قاسم بعد از تحصیل کمالات صوری و معنوی از آذربیجان که مولد
و منشاء خدام عالیمقامش بود بدارالسلطنه هرات تشریف برده بارشاد فرق عباد مشغولی مینمود
و اندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستانه هدایت آشیانش انتظام
یافتند و درگاه کعبه آستانش را ملجا و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت عالیش
میشتافتند و چون آنحضرت بمیرزا شاهرخ و اولاد عظام در غایت استغنا ملاقات میفرمود از کمال
علو شان جناب بخاطر میداشتند ایشان را تعظیم و احترام مینمود و از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر
میرزا شاهرخ نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده گرسی و اهتمام بر میان بست اما او نمیتوانست
بی تمسک بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ثلاثین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید را
احمد لر کارد زد و بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت در میامد …
امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بوجهی بعرض رسانید و رخصت اخراج امیر سید قاسم حاصل کرده
و این معنی را بخدام قبه علیه ایشان پیغام داد لاجرم امیر سید قاسم سفر ماوراءالنهر اختیار کرده در آن
ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست ∘ ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان
رخت و علم بیرون کشند بالای هفتم آسمان ∘ و مقطع اینکه قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن
شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان ∘ و چون امیر سید قاسم … منازل و مراحل
نمود و ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک گورکان … استقبال در این
اندیشه افتادند که او را از حضرت ولایت منقبت التماس نمایند که جهت ملاقات پادشاه جمجاه
صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند با آنکه میرزا الغ بیک را اعتقاد … امامت برند و چون حضرت
بشهر سمرقند رسید حسب اتفاق گذار ایشان بر در ارک افتاده داشته که میرزا الغ بیک … و بی
تکلف مقدم را … بالجناب ملاقات نمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار
آن مرجع اولاد سید ابرار فایز گردیده و از زبان گوهر بارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه
شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشیده و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکنده چند سال
امیر سید قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر
… متوجه گردانید و در شهور سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه وفات یافته در قصبه خرد
از ولایت جام مدفون گردید از آثار قلم دررنثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق
صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات
آن قدوه اولاد حضرت خیر الانام است علیه الرحمه والرضوان من الله الرحیم المنان دیگر مولانا
فصیح الدین محمد بن مولانا محمد بن محمد علاء بوفور علم و دین داری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر
اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بمراسم درس و فتوی پرداخته نقش افاده
بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول

مناصب شرعیه نمود اصلا امری از آن امور را قبول نشد و تعهد نفرمود مع ذلک حضرت شاهرخی اکثر
قضایای شرعیه باستصواب آن فاضل عالی رتبت فیصل میداد و مادام که از آن جناب رخصت نمیبود
حکمی از احکام شرعیه بر زبان نمیگذشت و مولانا فخرالدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد سال
متجاوز بود در بلده فاخره هرات در منتصف جمادی الاخر سنه خمسین و ثمانمایه وفات یافت
و در کازرگاه در پایان مرقد مطهر متبرک حضرت پیر هرات خواجه عبدالله انصاری مدفون گشت و برادر
زاده ایشان دیگر ضیاءالدین عتیق الله بن مولانا یحیی بن محمد علاء در سلک اکابر فضیلت انتظام
بود و در آن زمان فرخنده نشان چند سال در دارالسلطنه هرات بلوازم امر احتساب قیام مینمود
و در شهور سنه ثلث و ستین و ثمانمایه در حینی که بادای نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک
اجابت گفت و در حین سجده روی بجنات عدن آورد و یک شعبه از نسب مسعود او … بمولانای
موی الیه اتصال می یابد … عامه در تعریف خلاصش زیاده مبالغه مینماید دیگر شیخ
زین الدین ابوبکر الخوافی از جمله مریدان شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری بوده است و مدتی
مدید در دارالسلطنه هرات بر سجاده تقوی نشسته ارشاد مینمود و فاتش در شب یکشنبه دوم
شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه بعلت اتفاق افتاد و نعش … مدفون گشت
و او را ازالی بدرویش آباد نقل کرده و از درویش آباد بجوار عیدگاه هرات بردند و خواجه
غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخته و هنوز آثار آن عمارت باقی است
و از حضرت ابوی مرحومی مخدومی امیر خواند محمد رحمة الله علیه استماع افتاده که در سال مذکور در هرات
… وبا شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاءالدین عمر رسیدند و التماس نمودند
که دعا کرده رفع آن بلیه از حضرت مجیب الدعوات مسئلت نماید شیخ جواب داد که منتقم جبار
برتبه در قهر است که هرکس دست بدعا بر می آورد بر دستش میزند و اگر زبان شفاعت میگشاید
زبانش از کار می افتد و الحکایت از مجلس شیخ بهاءالدین عمر برخاسته نزد شیخ زین الدین ابوبکر
خوافی رفتند و همان سخن در میان آوردند و شیخ دعا کرده طاعون در زمانش … و باین
علت وفات یافت دیگر قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله الامامی بعد از
فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دارالسلطنه هرات و توابع و مضافات بلوازم امر جلیل
القدر قضا قیام و اقدام مینمود و در فیصل قضایای شرعی … طریق امانت و دیانت سلوک
داشته اصلا میل و مداهنه نفرموده و بجودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار
و غزلیات نظم کرده بر لوح بیان می نگاشت در ششم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه بعلت طاعون
درگذشت و در کازرگاه بحظیره قضاة امامی مدفون گشت دیگر مولانا ضیاءالدین نورالله الخوارزمی
عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلده فاخره هرات بامر نیابت قاضی
و خطابت قیام مینمود و مشهور است که قوت و هیبت و بلاغت الفاظ بمرتبه بود که هر جمعه

در آن مسجد جامع خطبه بر کرسی انشا کرده بسمع خلایق میرسانید و او در سنه مذکوره بمرض طاعون
مبتلا گشت و جان شیرین برافشاند قبرش در کازرگاه است در پایان پای متبرک حضرت پیر
خواجه عبدالله انصاری متصل بمرقد جناب عفت انتما مولانا فصیح الدین محمد علاء رحمهم الله تعالی دیگر
مولانا جلال الدین محمد القاینی عالمی متدین و فاضلی متشرع و چندگاه در بلده فاخره هرات
بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون
میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد و با اجتماعه علت طاعون بروی مستولی گشته روی توجه
بعالم آخرت آورد مدفنش قریه جنوقانست و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع
هرات مشهور … دیگر مولانا شمس الدین محمد او هم مدرس مدرسه میرزایان و پیشنماز
و خطیب مسجد … گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بعلت طاعون از عالم انتقال فرمود
شیخ ابوسعید بن شیخ شمس الدین بن جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قطب الدین
عبدالله بود و در سنه مذکوره بهمان علت از عالم انتقال نمود دیگر خواجه عبدالقادر گوینده در
انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی داد و در مجلسی از ابنای روزگار پای
خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت و در علم قرائت و شعر و خط بغایت ماهر بود و در …
کتابه بقاع خیر بی نظیر مینمود و در اوایل بدارالسلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد
و سلطان از وی بسیار عزیز میداشت و پیوسته القاب بسیار ظاهر میکرد و چون دست قضا و قدر
… دوران عظمت و جلال سلطان احمد را در نوشت خواجه عبدالقادر در سلک مصاحبان میرزا
میرانشاه انتظام یافت و پرتو عنایت و التفات شاهزاده کامکار بر وجنات احوالش
یافت و از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که در آنوقت که میرزا میرانشاه جهت خبط دماغ
مرتکب امور ناشایسته شد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان تادیب او را پیش نهاد همت
ساخته بتقبل ندمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبدالقادر … بگریخت و بعد از چندگاه در
لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد
آغاز خواندن قرآن کرد و از مشاهده آن حالت … منزلت … گشته این مصراع را
برزبان راند که ∘ ابدال زبیم چنگ در مصحف زد ∘ آنگاه قامت قابلیت خواجه را بخلعت عفو
و احسان آرایش داده و ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبدالقادر
بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان در ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ سلطان بسر میبرد و در سنه
ثمان و ثلاثین و ثمانمایه بواسطه عارضه طاعون از … نقل کرد دیگر سید نورالدین محمد بن الامیر
الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم
اخلاق موصوف و معروف بود و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه در خطه شیراز …
جنات عدن انتقال نمود دیگر مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی … و ورع و تقی

و تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام نمود و بنقش خیر [illegible]
بر صحیفهٔ ضمیر صغیر و کبیر می نگاشت و در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین نوبتی بعرض حضرت
خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعت است و منع مسلمانان ازان امر نامشروع [illegible]
آنحضرت و از آن باب عذری بر زبان آورد خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بسوی آسمان
کرده گفت خدایا می بینی که علم تو میرسانم و این معقول نمیشود خاقان سعید مغفور متغیر شده فی
الحال فرمان داد که صابون خانه را براندازند و جهت بخشش صابون رعیت را مواخذه [illegible]
و مولانا شمس الدین محمد در روز جمعه بیست و یکم ربیع سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه از عالم انتقال نمود
و اوقات حیاتش صد و هفت سال بود ذکر استاد قوام الدین شیرازی معمار بود و قدوهٔ مهندسان
زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنه هرات عمارات
عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست و حکایتی مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی خاقان
سعید بسبب خارقی از استاد قوام الدین برنجید و مدت یکسال او را در آن بارگاه عالم پناه
راه نداشت و چون استاد در علوم نجوم بغایت ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد ازانکه او
اجازت ملازمت یافت از آن پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر زبان راند
تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین
در ذی‌قعده (?) شعبان سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه اتفاق افتاد ذکر مولانا علاء الدین عبد العزیز ابهری
سرآمد علمای روزگار و اعلم فضلای فقاهت شعار بود و در اواخر ایام زندگانی بعزم گزاردن
حج اسلام و دریافت سعادت زیارت مرقد مطهر حضرت خیر الانام علیه الصلوات والسلام از
خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی و مراجعت از یثرب و بطحی نزدیک بولایت
شام در قریهٔ علا بتاریخ هژدهم رجب سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه رخت بعالم بقا کشید و مولانا
یحیی سیبکی در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهر نگار نقش تألیف
و تصنیف بر لوح روزگار می نگاشت منشورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزی
چنانچه در مجالس النفایس مسطور است که مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن فتاحی
مبدل ساخت و خماری و اسراری از تخلصهای الخباثت (?) [illegible] تفاحی تخلص نموده [illegible]
دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد * ای که در لاله ساغر خالی از می میکنی * وقت عمر این دم [illegible]
حسرت [illegible] میکنی * همچو بلبل [illegible] * [illegible]
تا [illegible] میکنی * و از جملهٔ [illegible] که اسیری تخلص نموده است غزلی است که در تتبع خواجه حافظ
شیرازی گفته است و این بیت ازان غزل است که * [illegible]
[illegible] * و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا یحیی یکی رسالهٔ [illegible] است
و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده است * ای [illegible] و صفت زینت [illegible] کلام * داور [illegible]

دی

داور لاینام و در مولفات نثر آن فاضل پسندیده صفات [illegible] منظور است
و بسیاری از [illegible] و فاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد
ذکر مولانا شرف الدین علی الیزدی اشرف فضلای ایران و الطف علمای دوران بود و بکمال
دانش و سخنوری آراسته و بجمال فطنت و سخندانی از امثال و اقران درگذشته عقود منثوراتش [illegible]
اللالی المکنون فرح بخش خواطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران معتبرتر از عقود جواهر
چنانکه * روشن روان و تیز زبان و بلند قدر * مجلس فروز و انجمن آرای و [illegible]
و مولانا شرف الدین علی الیزدی همواره در عراق و فارس نزد سلاطین عظام معزز و محترم می بود
و بقلم لطایف مولفات بدیع آثار بر صفحات روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر میفرمود
از انجمله یکی کتاب بلاغت [illegible] ظفرنامه است که [illegible] در فن تاریخ بلاغت
و لطافت آن در اسلوب فارسی نسخهٔ مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام
میرزا ابراهیم سلطان در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه باتمام رسید چنانچه کلام صنف فی شیراز
حساب حل ازآن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و
کنه المراد در علم وفق اعداد و از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و فاتش
در تفت یزد [illegible] مذکوره اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون گشت ذکر مولانا
شهاب الدین عبد الرحمن ولد مولانا عبد الله لسان بود و نسبش از جانب مادر [illegible]
فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدت مدید در کمال اختیار و اعتبار
ملازمت خاقان سعید مینمود و بیمن عنایت آنحضرت آنجناب را چندان مال حاصل گشت که هزار
غلام زر خریده داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد و از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین
حمامی است که در میان بازار ملک ساخته است و کاروانسرایی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته
و از ثقات استماع افتاده که در روزی که حمام باتمام رسید و مولانا بانجا درآمد یکی از مصاحبان
که همراه وی بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار هروی
آنشخص تعجب نمود و از حقیقت آن سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این
حمام را ساخته اند و سایر مصالح آنرا ترتیب نموده اند و بنابرآنکه غلام قلعی گر
نداشتم [illegible] هشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کرده اند و فات مولانا
شهاب الدین روز پنجشنبه بیست ششم جمادی الآخر سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه اتفاق افتاد
مدت عمرش شصت سه سال بود ذکر مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر برادر اعیانی مولانا
شهاب الدین بود و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله
قیام مینمود و از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و پیوسته نقش ترتیب و رعایت
افاضل و علما بر صفحهٔ ضمیر می نگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد نموده

گشته شرط ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد و در کسوت [illegible] بسر برده در غایت
تجمل بسر برده در غایت تجمل و حشمت سلوک میکرد و میرزا الغ بیگ تقریر نمود که جمال حالش بحلیهٔ
علم و دانش محلی میشد بنابرآن سلوک طریق خدمت اختیار کرده و ازین جهت نسبت بجناب
صدارت منقبت منزعج شده روزی [illegible] و صحیفه مشتمل بر بعضی از مسایل علم
ریاضی و هیأت بوی داد و گفت که مرا درین سخن عقده ایست و این فن [illegible] است لایق آنکه
مطالعه نموده و رفع آن عقده نمایی و مولانا مطالعهٔ آن صحیفه نگریسته و سخن را معلوم نموده از میرزا
الغ بیگ پرسید که تعدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل محنت یا شبهه بر ضمیر انور گذشته است
آنحضرت جواب داد که در فلان سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمایید میرزا الغ بیگ آنچه
بخاطرش رسیده بود تقریر نمود مولانا جلال الدین آن عقده را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانکه
میرزا الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید وفات مولانا جلال الدین
در شهور سنه [illegible] و دوران حیاتش مانند برادر شصت و سه سال بود ذکر سید مرتضی [illegible]
در کمال ورع و تقوی و در دار السلطنه حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی منصب
احتساب نمود و پادشاه شریعت پرور دست تعدی او را در تمشیت آن امر خطیر بغایت قوی ساخت
تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی خانها را برانداخت
و چون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی [illegible]
اندیشیده در شهور سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بعرض حضرت خاقان سعید رسانیدند که بیمن دولت
معدلت و شریعت پروری خدام آستان آنحضرت [illegible]
کرده اند [illegible] شاهزادگان سعادت انتما میرزا احمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب [illegible]
و اندیشهٔ وصول بانجا جهت ریختن شراب امر محال [illegible] پادشاه
اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بشرابخانهٔ آن دو شاهزاده تشریف
برد و سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا با محتسبان خود بانجا درون رفته تمامی شراب را
ریختند و بسیاری [illegible] از آن [illegible] بود که از شراب ناب جویی [illegible]
در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست [illegible] از دست رفته در غایت حیرت
[illegible] و بر زبان آورده نقلست که بعد ازین واقعه [illegible] میرزا سلطان محمد
بن میرزا بایسنغر [illegible] شاهزاده در باغی
[illegible] بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان [illegible]
در بیوتات شراب خانه سازند حضرت خاقان سعید [illegible] که هر کس برین اقدام
نماید [illegible] بیرون گشتند میرزا سلطان محمد که این تهدید شنید از سر آن
اندیشه درگذشت و پس از روزی چند آن شاهزاده [illegible] رفته در کنار هرات [illegible]

باده

باده خوردن مشغول گشت و در آن اثنا به ملازمان غضب نموده و دست قهر شمشیر از نیام برکشیده و آن
جماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخته قضا را در آن وقت سید مرتضی جهت
مهمی متوجه [illegible] بود بیک ناگاه چشمش بمیرزا سلطان محمد افتاد که در غایت خشم شمشیر برهنه
متوجه اوست لاجرم بهلاک خویش متیقن گشته و از مرکب فرود آمده و کلمهٔ توحید بر زبان راند [illegible]
اما میرزا سلطان محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و پیاده شده و زبان
بدعای اسلام بگشاد و گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت آنحضرت را معلوم کرده
[illegible] اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید الجناب را دعای خیر گفته گفت که [illegible]
اسب فرود آمده [illegible] و تسلیم بجای آورید و غرض از ذکر این حکایت آنکه چون در آن
زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا میکوشیده اند
[illegible] ساحت مملکت سمت وسعت میگرفت و [illegible] دولت حضرت و
نضارت می پذیرفت * سرسبزی [illegible] سعادت بباغ ملک * بی رشحهٔ [illegible]
لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان * بی یاری [illegible] ذکر مولانا کاتبی
نیشابوری الاصل بود و محمد بن عبد الله نام داشت و از جمیع شعرای حضرت خاقان سعید بلطف
طبع و حدت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظام معانی غریبه بیرون نمود و تجنیس
در قصاید و دیوان غزلیاتش مشهور است و در اکثر قصاید [illegible] مدح و ثنای میرزا بایسنغر
مبسوط ساخت و رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و محب
و محبوب و بهرام و گل اندام از جملهٔ منظومات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات
آن رسایل در غایت لطافت و انتظام و مولانا کاتبی در شهور سنه [illegible] در ولایت استرآباد بمرض
طاعون مبتلا گشته بر بستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه را نظم فرموده یادگار گذاشت
[illegible] * استرابادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک * [illegible]
باقی نماند * آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک * ذکر بابا سودایی از ولایت ابیورد بود و در
[illegible] خاوری تخلص مینمود ناگاه جذبه بوی رسید و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا میگردید و
نوبت دیگر [illegible] سودایی تخلص میکرد و پیوسته [illegible] میرزا بایسنغر قصاید غرا
نظم می آورد و گاهی بگفتن غزل میل مینمود و همواره [illegible] میگشود و
[illegible] در شهر مذکوره [illegible] درگذشت و این مطلع از منظومات اوست
عنبرت خال در حسن ورد و خطت ریحانست * دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست *
ذکر مولانا محمود عارفی از مشاهیر شعرای زمان حضرت خاقانی و ملقب بسلمان ثانی بود
و دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن اوراق مسطور * عهد کردم که نیایم بدر از میخانه
تا بدانم که مرا پیر نشود جانانه * و از جملهٔ مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظم است در کمال خوبی

واین سه بیت در تعریف اسب از آن کتابست که ثبت افتاد ○ چون گوی سپهر گرد بستی ○
میدان میدان چو گوی جستی ○ او گشته صرصر از دم او ○ بگرفته اثر آتش سم او ○ هر گاه
که در عرق شدی غرق ○ باران بودی در میان برق ○ وفاتش در سنه [illegible] بدار السلطنه هرات
اتفاق افتاد ○ ذکر امیر شاهی موسوم بآق ملک بود و چون نسبش بملوک سربداریه سبزوار می پیوست
و مذهب [illegible] داشت شاهی تخلص میشود و چون میرزا بایسنغر او را [illegible] که مناسبت که
تو این تخلص را بگذاری و تو اشعار خود را تخلص دیگر مبدل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نفرمود
بنابر آن میرزا بایسنغر با امیر شاهی کم التفاتی میفرمود گویند که روزی امیر شاهی با جمعی از ندما در مجلس
بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنغر اقداح را طلبید و امیر شاهی را [illegible] داد و امیر شاهی
در آن باب غزلی گفته نزد آنحضرت فرستاد ○ ای که در بزم طرب جام دمادم میزنی ○
خون دل ناخورده جمعی از عاشقی دم میزنی ○ حیف از آن بازی که با اهل نظر کم میکنی ○ ضایع آن تیری
که بر دلهای پرغم میزنی ○ بازکن از خواب ناز آن نرگس شهلا که عمر ○ میرود چون دور چشم برهم میزنی
میکشایی طره و دلها بغارت میبری ○ مینمایی چهره و آتش بعالم میزنی ○ میکنی محرم ازین در شاهی
در مانده را ○ [illegible] محرم میزنی ○ اتفاق افتاده که امیر شاهی در مدت حیات
دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت را که اکنون در میان فضلا مشهور است
دیوان ساخته تتمه را بآب ابطال بشست و از آن اوراق هزار بیت مطبوع طبع جمیع افاضل عالم
و مقبول خاطر [illegible] اکابر و فضلای بنی آدم افتاده است و تا غایت هر کس بطلب آن اشعار جواهر
آثار حاضر شده زبان بیان بتعریف و تحسین گشاده انتقال امیر شاهی بجوار حضرت الهی در ولایت
استراباد [illegible] بود و نعش او را بسبزوار برده در مقبره آبا و اجداد دفن کردند خواجه
اوحد سبزواری در مرثیه او [illegible]
[illegible] شاهی نمی آید بکار ○ ذکر مولانا شمس الدین
هروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود و [illegible] میرزا بایسنغر در حسن خط بمرتبه ترقی نموده بود
بسیاری از خطوط خویش را بنام پادشاهزاده تقلید کرد و [illegible] این معنی را قبول [illegible]
مولانا جعفر تبریزی در اکثر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتحقیق در نسخ و تعلیق و مولانا
شمس الدین عبدالله [illegible] و مولانا شیخ محمود که [illegible] وقت و یگانه زمان بودند و در
شاگردی مولانا جعفر بدان مرتبه ترقی نمودند [illegible] که چون تتمه از افاضل زمان
[illegible] خاقان [illegible] در سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که [illegible]
سخن را در ذکر [illegible] تواریخ ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه [illegible]
و ذکر بعضی از احوال سلاطین آن دودمان دولت قرین بیان آید و منه الاعانة والتوفیق
ذکر رکن السلطنة و الخلافة میرزا علاء الدوله [illegible] نامداری و گوهر شب افروز کامکاری

میرزا

میرزا علاء الدوله احسن اولاد میرزا بایسنغر بود و بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت
خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز و مستثنی میبود و ذات حمیده
صفاتش بعدل و انصاف بذل و وجود فایض الجود موصوف بحسن کردار و لطف گفتار
اما الجناب بجهت اساس عیش و عشرت و انبساط بساط لهو و مسرت شغف و رغبتی تمام داشت
و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بود و چنین خیال می کرد [illegible]
بر لوح ضمیر می نگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنغر او را بجای پدر
اعلی نصب کرده زمام امور ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاهزاده
بموجب کلمه الولد الحر یقتدی بآبائه [illegible] ابواب لطف و احسان بر روی طبقات
انام بگشاد و در وقتی که خاقان سعید رایت نصرت ایت جهت دفع طغیان میرزا سلطان
محمد بعراق برافراشت میرزا علاء الدوله را [illegible] منظور شفقت و تربیت گردانیده
در بلده فاخره هرات قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی
بعالم جاودانی انتقال فرمود میرزا علاء الدوله بحکم استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته
ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان گشاده [illegible] و لشکر [illegible] بدامن زر و سیم [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] مدت یکسال در کمال دولت و اقبال گذرانیده در سنه اثنی
و خمسین و ثمانمایه در منزل ترناب از دست [illegible] میرزا الغ بیگ گورکان منهزم شده باسترآباد
[illegible] و چند ماه در ظل حمایت برادر خود میرزا بابر بسر برده [illegible] مذکور که میرزا بابر
دار السلطنه هرات را مسخر نموده بود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود
و بعد از چند گاه از محبس گریخت بعراق نزد میرزا سلطان محمد رفت و در آن روز که میرزا سلطان محمد در
جنادران کشته شد میرزا بابر [illegible] که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما مشعلچی که مباشر آن فعل شنیع
بود میل آتشین بجای [illegible] چشم جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید [illegible]
لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدت مدید در اطراف عالم سرگردان بود و چند
دیگر با برادران [illegible] مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اواخر سنه
خمس و ستین و ثمانمایه در کنار دریای قلزم در خانه ملک [illegible] جهان آفرینش
تافت [illegible] نعش او را بهرات بردند و [illegible]
منصب وزارتش بخواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین [illegible]
رایت صدارت می افراشت ذکر میرزا الغ بیگ گورکان میرزا الغ بیگ که محمد طرغای نام داشت پادشاهی
بود بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید ممتاز و بوفور معدلت و
دادگستری از اقاصی امثال و اقران متفرد و دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده بود
و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود و قرآن مجید را بقراءت

سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر رعایت و تربیت اهل فضل و کمال می گماشت و حکایتی در ضمن
وقایع خاقان [illegible] ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز
یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ست و تسعین و سبعمایه در قلعه سلطانیه روی نموده و چون سن
شریفش بپانزده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال فرموده و جناب الغ بیگ
در ظل تربیت و رعایت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه اثنی عشر و ثمانمایه بایالت ولایت ماوراء النهر
سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری زوایای آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که بر تربت ارم
برین در گذشت و در سنه اربع و عشرین و ثمانمایه [illegible] در وسط بلده فاخره سمرقند
مدرسه رفیع و خانقاه منیع بنیاد نمود و باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات
فواید انتفاع بر آن بقاع منابع وقف گردانید و همچنین [illegible] در ظاهر آن
بلده [illegible] رصدی بنا نهاد و بطلیموس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع
کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا سعی و اهتمام نمودند و از نتایج طبع
پادشاه کامکار و علمای عالیمقدار زیجی مرتب گشت که اکنون او را زیج جدید گورکانی گویند و اکثر
تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیگ در زمان دولت پدر بزرگوار در کمال اقبال و اقتدار
روزگار گذرانیده [illegible] و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت باستقلال مسند [illegible] جهانبانی نشسته
لوای جهانگیری بصوب خراسان برافراشت و اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را مسخر
نمود اما [illegible] نتوانست داشت و چون ایام حیات [illegible] جناب الغ بیگی بنهایت
انجامید پسرش میرزا عبداللطیف مخالفت پدر عالی گهر پیش نهاد همت گردانیده و بر الجناب
غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیگ در سنه ثلث و خمسین و ثمانمایه [illegible]
[illegible] شربت شهادت چشید و بر ریاض جنتی شتافت خواجه [illegible] الدین لطف الله خوافی و سید
علاء الدین و [illegible] العابدین جنابدی در سلک وزرای میرزا الغ بیگ گورکان انتظام داشتند
و بعد از امکان نقش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند
[illegible] میرزا الغ بیگ گورکان [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
میرزا الغ بیگ چون در سمرقند [illegible] از وفات حضرت خاقان سعادت مند خبر یافت
روزی چند بر اسم تعزیت و سوگواری قیام نموده [illegible] و المهام [illegible]
قیام و اقدام فرمود و بنابر آنکه [illegible] خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت
جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود پنداشت لاجرم بعد از [illegible]
سپاه ماوراء النهر را با جنود ترکستان جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت فرموده و کنار جیحون را
معسکر همایون گردانیده و در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا احمد [illegible] که ولایت
[illegible] سیورغالات او بود [illegible] و بخیال استقلال

حدود

حدود بلخ و شبرغان و قندز و بقلان را تاخت نموده است بنابر آن رعایت طریقه حزم متحقق آن گشت
که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متعاقب و متواتر بنزد شاهزاده فرستاده او را بمنزل معاهدت
خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی بدرگاه عم بزرگوار آورد پس از وصول او
بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیه حالش لایح گردید میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند
فرستاد و آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت
و در آن اثنا [illegible] و گرفتاری میرزا عبداللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] با امرا و نوئینان [illegible] مشورت در میان انداخت و پس از قیل و قال رای انور
اعلی بر آن قرار یافت که با میرزا علاء الدوله [illegible] صلح و صفا در آید [illegible] پادشاهی از محبس
قلعه هرات [illegible] و مولانا پیرک محمود [illegible] منصب وزارت
مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال فرموده و در تمهید اساس وفاق و قطع
شجره نفاق [illegible] فرستاد و در اثنای آن میرزا علاء الدوله با عساکر ظفر مآب بعزم
رزم [illegible] سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله
[illegible] یافت و شاهزاده [illegible] جانب دریای [illegible] پیرک محمود را
[illegible] قبول [illegible] داد و بدار السلطنه هرات بازگشته میرزا عبداللطیف را عزیز و محترم نزد والد
بزرگوار [illegible] و در حدود بلخ بملاقات والد [illegible] سرافراز گشته میرزا الغ بیگ
فرزند [illegible] دشمن جان [illegible] در آغوش مهربانی کشید [illegible]
[illegible] سیورغال [illegible] داشت بعد از آن رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت
ذکر [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] السلطنة والدنیا [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
میرزا بابر پادشاهی بود [illegible] و حسن خلق موصوف و [illegible] بساط عیش و نشاط بغایت
مشعوف از غایت تواضع و کرم نفس در مدت سلطنت بر تخت نشست و از کمال مکارم اخلاق
و الطاف طینت هرگز [illegible] مجلس [illegible] و در میدان رزم [illegible] در
مجلس بزم ابری بود [illegible] سخاوت [illegible] و جواهر [illegible]
بود [illegible] حاصل بحر و کان [illegible] بخشش [illegible]
[illegible]
و میرزا ابوالقاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید [illegible] برادران [illegible] میرزا علاء الدوله
و میرزا سلطان محمد [illegible] اوقات
گذرانیده [illegible] ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی [illegible] تقدیر ربانی
در ولایت ری [illegible] بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر [illegible]

در حرکت آمد و چون به بسطام رسید خاصه ان هند که در آن سال بموجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق فرموده بود و بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشته او را بسلطنت جرجان تهنیت داده اند از آن جانب برونده و امیر هندو که لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرده مستحسن و مقبول افتاد از آن مملکت در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنه ثلاث و خمسین و ثمانمایه میرزا بابر جرجان را مفتوح ساخت با جمع رایت دولتش بر جانب اردوی همایون دارالسلطنه هرات تافت و در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در مونس جنابان برادر خود میرزا سلطان محمد و محبوب کرده او را بر ساخت همراه مرات را از لوح دل پاک گشته بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفت او را آیت را در تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان بازگردید و وفات میرزا بابر در حاشیه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمایه در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه روی نمود از بدایت جهانبانی تا آخر ایام زندگانی ده سال بود و در امر وزارت میرزا ابوالقاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوسی دخل داشتند و در ایام دولتش شیخ زاده پورقیام و مولانا محمد بخاری رایت می افراشتند گفتار در بیان

وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بابر و ذکر فتح شاهرخیه بدست میرزا الغ بیک و میرزا محمد بهادر

چون میرزا ابوالقاسم بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت اهتمام عنان بگردان عطف و لایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان رسید و مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنیده با میرزا الغ بیک گورکان چنانچه مذکور شد صلح کرده و بهرات آمده روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و بعد از وصول در آن مقام جهت گرد آوردن حشم خویش توقف نمود و اکثر امرا و لشکرها در الجلب برادر در سالی داشت و چون اهل سپاه رزم خواه در برابر جنود ظفر ورود میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب در میان میدان سپاه ایستاده و مهمات صلح را بر آن جمله قرار دادند که فاصله در میان مملکت هر دو برادر حد و خبوشان باشد و بر موجب عهد و پیمان شرایط ایمان تاکید یافت میرزا علاء الدوله بهرات بازگشت و میرزا ابوالقاسم بابر عنان بگردان بجانب مازندران انعطاف داده و چون باستراباد رسید جنان شنید که سید محمد که در آن ایام حاکم ولایت ساری بود گردن از حکم و اطاعت ملازم آستان سپهر پای می پیچد و سر بزنجیر اطاعت آستان برنمی آورد بنابر آن در اواخر سنه احدی و خمسین و ثمانمایه با لشکری که هر یک از ایشان چون شیر ژیان و پیر ده از جنگ و جدال بصوب جنگل مازندران روان شد و چون از آن جانب سید محمد ساری از توابع و لواحق سپاه بسیار همه مازندرانیان و بسیار درهم آورده بتقدیم مراسم موکب همایون را استقبال نمود و ونغزی که از تشابک اشجار و از تداخل اوراق و از آثار نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار

آمدند

آمد شد و عبور متعذر و روی نور آفتاب جهانتاب در مضیق آن جنگل برج و تاب محال مینمود خاقی بعضی اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داده از تائید عنایت الهی ابواب نصرت و فیروزی بر روی میرزا بابر گشاد و سید محمد بحکم صعب المسالک گریخته بعد از آن فتح موکب شهریاری در ضمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو ماهچه علم کشورگشای آن مهر سپهر کامکاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت آنگاه سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابوالقاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از جرم او درگذشت و نوبت دیگر سلطنت ساری را بر او مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حباله نکاح کشید و رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه و ماه بی کلف و مهر بی کسوف ای بنت میرزا ابوالقاسم بابر در شبستان ولی سعادت متکرم شده بود و میرزا بابر بهیچ و سرور گشته نام حبیبه فرخنده فرجام او را شاه محمود و مقرر شد بود و طریقه پادشاهانه و جشنهای جهانه از ترتیب داده و جهت روز عشرت و کامرانی بگذرانیده و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای می ارغوانی در کشیده صدای بهجت و خرمی و نوای مسرت و شادکامی بزمگاه ناهید رسانید بوستان بر دوستان افشانیدن بهجت نثار اسمان برآستان اند چنین شادی مکان

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و محبوس شدن میرزا الغ بیک در نوبت کرت ثانی

در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس خلاص داده نزد پدرش فرستاده وعده داد که زمره نوکران تراکه در واقعه پیش بود گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهیم ساخت و از فواید حاقان سعید مغفور الحق لایق باشد ترا قسم بزرگ در سال خواهیم داشت اما بدین مواعید خود وفا ننمود و هرچند میرزا عبد اللطیف قاصد روان کرده ملازمان خود را طلب داشت بجای نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال موحش بولایت اندخود و شبرغان میرزا اصلاح را با فوجی از سپاه خراسان یکبار ایستاده مرغاب فرستاد و میرزا عبد اللطیف از این جهت برآشفته بیک ناگاه بر سر میرزا اصلاح تاخت و او هزیمت یافته شمرده بیک ناگاه خود را در هرات انداخت میرزا علاء الدوله از حدوث این واقعه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بطرف بلخ و شبرغان منعطف گردانید و بعد از وصول بلخ و اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده موعود داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده صادر شد مناسب آن بود که آن فتنه زنند ما را اعلام کردی تا بتدارک آن پرداختی اکنون خلیفه الحمد مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی ملک بلخ خاطر میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داده روی بصوب هرات نهاد و امرا و لشکر را یک شب در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هر جا هرچه یافتند بیرون بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده مشعل داران ربیع فرزین بساتین را با انواع ازهار و ریاحین آراسته کرده اند

در دوستان بعد زبان صلای عیش و عشرت در داده و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته فوج نزهن نرگس برگشاده میرزا علاء الدوله جهت بهشت خیابان پیرنیک آمیز نوکش میرزا ابراهیم سلطان ترتیب اسباب طوی اشارت شده بود و شیخ زادگان که با مقتدای هوا و طراوت گلزار و تفاریق اشجار اشتهار دارد جهت آن کار تعیین شده بود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلکش قبه خیمه و خرگاه با اوج سپهر و ماه برافراختند و هنرمندان شیرین کار جابرقای سپهر آثار زمین و الکفات سپاه معد و مهیا ساختند چنانچه در آن هنرمند هر یک مناسب چه خوش نقشی در غایت و آیت بروی کار در آوردند و حکم ترغاقی صدور یافت صغیر و کبیر و برنا و پیر بمساط انبساط عیش و نشاط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس عیش و عشرت تشریف برد و در دوست ساقیان شهر و چین شراب صافی در ساغرهای زرین در کشیده و نقش غم از لوح خاطر سترده و از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از ژاله آب میشود و آن چون بوریس از لطافت باده گلگون در لطف چهره و مجسم از یاقوت مذاب بود مغنیان نغمه ساز و بانوا شده کار بخروش و آواز آواز الحان دلکشای و نغمات مشروح افزای سپهر کبود را بر رقص در آورده و در آن اوان بارگاه سلطنت پشتیبان انواع الطاف گونا گون از هر جهه در حوصله خیال گنجد آماده و مهیا آورده کرده و در آن اثنا ناگاه روزگار ناسازگار عادت دیرینه خود را ظهور رسانید و صرصر فتنه در اجزای آمده آن سور را با ماتم و سور را بغم مبدل گردانید وای که روزگار لم ینم الدهر و در روزی که موثر بود طوی عام دهند و وضیع و شریف در آن انجمن لب بر لب جام شرح انجام نشسته مهیای بیان برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیک گورکان عزم رزم ده تا می دارد که در وقت دو میشی حدود مذکوره است مجمع اقبال گردانید ترک خاک عالم برانگیز برشته اند و ترنم تیاب غم بر ناله حال الجلس نوشته اند راحت دنیای و راحت حیات و زانت سپهر خضرای مخافت کی کنج داد و گل و خار الم غم و شادی بهم اند گفتار در بیان

محاربه میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت رب الارباب

چون خبر و علایشان میرزا الغ بیک گورکان از پدر اسپاه فراوان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جرم شده بود و با لشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور فرمود و ده تا می را معسکر جنود نصرت اثر ساخته روی بصوب هرات آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی از این حال واقف گشته بساط بزم در هم پیچید و با اهتمام تمام رزم و صلاح بسیار بسپاه بخشید و متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید دار وغه الکاوت دولت هرات بگذاشت و مولانا احمد بیادل را که از جمله معتقدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت تقلد کلاه و کمر خزانه نقود و نامعدود بود و در سال قبل نموده کوتوالی حصار اختیار الدین را با یاقاجی تفویض فرمود آنگاه رایت نصرت آیت بجانب آب مرغاب برافراشت و چون از

کوچی

کوچ بجانب بگذشت این معنی در خاطرش بگذشت که نوبت دیگر با هم برادر طرح مصالحه اندازد و نایره آن فتنه را بآب تدبیر منطقی بنشاند بنابر آن جمعی از مخصوصان را بشمر با شیخ بهاء الدین عمر جغارکی التماس نماید که قدم رنجه فرموده نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا باز گشاید و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده و عزیمت نمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نموده و کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیک گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله خبر یافت بلوازم استعداد و استمالت در حرکت بود و طی منازل شتافت و مانند برق و باد و از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از آن جانب میرزا علاء الدوله بتقدیم اصلاح رخنه از هر دو طرف جنود صفوف و تهیه و استعمال اسباب حرب قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار بگشودند آنگاه قول لشکر سمرقند بنور طلعت میرزا الغ بیک گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراخت و در برانغار قبه چتر دولت میرزا عبد العزیز با اوج سپهر دوار رسید و در قلب جنود فوجی از مردان دلاور و بهادران لشکر اثر رتبت و هکل کرد که در هر طرف بعد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و چنود خراسان از هر طرف قول چشم امید بنور ماهچه میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا اصلاح مستحکم نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان میرزا خلیل سلطان آرایش داشت و در قلب جند امیر توکان بوسوی کومک علم شجاعت شعار برافراشت همه سر پر از خشم و دل پر ز کین با بر و آن مردی دراکنده جبین و چون آن دو سپاه رزم خواه بدین ترتیب و آیین بر رزمگاه رسیدند فغان کرونای و صدای نفیر کوه و شیون از زده منزل ایران در گذرانیدند چنان آمد از هر دو لشکر خروش که از آن هول دیوانه شد مرده دیو و در آن حال میرزا عبد اللطیف غازی سپاه دلیران گرده عنان باد پای تازی بجانب سمرقند لشکر انعطاف داده و از جمعی بر خاطر میرزا علاء الدوله کوه آمده چنود خراسان و لشکر شد نزع آنکه جمعی ثبات قدم نموده و بنابر حمله آتش کارزار را تیز ساختند و سر تند بای تمام شمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته و سپاه را بر خاک هلاک انداختند ز تیغ یلان جلادت اثر بسی کشته افتاد بر یکدگر و میرزا علاء الدوله در آن معرکه هولناک بعد از مجاهده بسیار صبر و تحمل مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان یکبار از هم گسیخته و چنان انهزام اختیار را از دست داده هر یک بطرفی گریخته میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف نموده و از آنجا بجانب اردوی میرزا بابر در حرکت آمد و در خبوشان با برادر ملاقات نمود و میرزا بابر آن جناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر خویش را بمواعید دلپسند تسلی داده اظهار تفقد و دلجوئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعه ترناب بدار السلطنه هرات رسید مهد علیا گوهر

شاه آغا و تغلق برادر خود و امیر محمد صوفی ترخان و خواجه برادر احمد و سلطان ابوسعید داروغه بر سبیل
تعجیل ایلغار راه وفاق ساز داده‌اند و سلطان ابوسعید در راه گرفتار شد و بگران [illegible] فرستاده
میرزا الغ بیگ چون صور فتح و ظفر در آیینهٔ مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل و غارت [illegible]
منع فرمود و لشکر به عنایت الهی بجای آورده سپاهیان اطاعت نمودند و پادشاه به سمرقند شتافت [illegible]
باطراف ممالک خراسان و ماوراءالنهر روان گردانید اما [illegible] و آنکه در آن جنگ میرزا عبداللطیف
در آن وقت غایت مردانگی و پهلوانی بجای آورده چه در فتح تمام ولد کهتر خود میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] بر خاطر شاهزاده نشست و این معنی منجر به آن شد که بالاخره مخالفت
پدر بزرگوار اظهار کرده [illegible] القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از
منزل [illegible] بجانب دارالملک خاقان [illegible] حرکت آمده و در منزل حصن دختران
بهرام [illegible] ماوراءالنهر شیخ بهاءالدین عمر که جهت تمهید اساس مصالحه متوجه گشته بود رسیده [illegible]
[illegible] و تاراج گردانید و میرزا الغ بیگ هم در آن منزل با شیخ ملاقات نموده [illegible]
بجای آورده [illegible] و چون هوای نواحی هرات از غبار موکب آن
شهریار عدالت پناه عنبربیز گشت سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم استقبال [illegible]
[illegible] و ثناخوانی اقدام نمودند و میرزا الغ بیگ [illegible] شفقت بر حال آن
طایفه [illegible] و همه را مشمول مواهب خسروانه و الطاف پادشاهانه ساخت و مقارن آن حال کوتوال
حصار [illegible] قلعه و ذخایر ارسالی داشته اظهار اطاعت و انقیاد کرد و [illegible] آغا چاپی بیگ که
در قلعهٔ اختیارالدین بود طریق متابعت بتقدیم رسانیده و میرزا الغ بیگ در ظاهر دارالسلطنه هرات میرزا
یارعلی [illegible] و امیر قراویسف را که در قلعه [illegible] می‌بود با سلطان ابوسعید [illegible] بند کرده [illegible]
[illegible] الکاء جهت رفع شوکت میرزا علاءالدوله و میرزا ابابکر که اجتماع نموده بودند عنان
عزیمت [illegible] انعطاف داده و در [illegible] نموده عازم دارالسلطنه مشهد مقدسه گردید

[illegible]

چون میرزا علاءالدوله در ولایت [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر پناه [illegible]
عنان توجه به آن طرف [illegible] در سایهٔ علم برادر [illegible] نمود و میرزا الغ بیگ این خبر شنود
[illegible] شیشه خانه [illegible] انداخت بنابر آن [illegible] جانب [illegible] شد و بعد از وصول
بمشهد مقدسه شرایط طواف روضهٔ منوره رضویه بجای آورده صلات و نذورات مجاوران آن قبلهٔ کعبه
مرتبه رسانید و از آنجا [illegible] رادکان رفته چند روز در چهارباغ آن مرغزار [illegible]
برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم پناه رسیده تحف و هدایا گذرانیدند و بتقبیل خطبه
و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت نموده
فرستاده را مشمول انعام و احسان گردانید و اجازت معاودت ارزانی داشت و [illegible]

استوایی میان [illegible] بازکشید و مدت [illegible] روز در ظاهر آن بلد [illegible] حشمت و عظمت برافراخت
میرزا عبدالله شیرازی را با جمعی کثیر [illegible] بطرف بسطام روان ساخت و [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] جمعی [illegible] مواجب منسلک گردانید و حال آنکه میرزا علاءالدوله و میرزا بابر [illegible]
[illegible] بودند که هرگاه [illegible] رایت نصرت آیت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر الکاء بسطام اندازد
دست از ملک و مال باز داشته بولایت عراق گریزند و [illegible] اضطرار [illegible] متابعت میرزا
سلطان محمد آورند القصه میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله شیرازی در سرحد بسطام [illegible]
میرزا الغ بیگ [illegible] باز گشتند و میرزا عبداللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدسه
موکب [illegible] شهرستان [illegible]
[illegible] القصه کیفیت خروج میرزا یارعلی ترکمان و سلطان ابوسعید چنان بود که [illegible]
روزی چند که در قلعه [illegible] محبوس بسر بردند [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] جمعی از متوطنان آن
قلعه را با خود متفق ساخته و بعضی از مستحفظان [illegible] گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید
از قلعه بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب خزاین و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت نمود و نقد
و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر [illegible] پیوستند و میرزا یارعلی باستظهار آن قوم عازم تسخیر
دارالسلطنه هرات گشته از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم [illegible] در هرات بحکومت
مشغول می‌بود از کیفیت حادثه آگاهی یافته [illegible] فرستاد
و چون میرزا یارعلی بولایت کرخ در آمد امیر بایزید [illegible] فرمان داد که از ساکنان
هرات هرکس الاغی داشته باشد با او همراهی نماید جمعی از روستاییان [illegible] بلکه بازاریان و سوداییان
همراه او بجانب کرخ روان گشتند [illegible] میرزا یارعلی [illegible] را
بگرفت [illegible] بشهر گریخت و میرزا یارعلی متعاقب [illegible] محاصره کرد
بعد از آنکه مدت چند روز در تفتیش و تحقیق [illegible] لوازم اهتمام بجای آورد میرزا الغ بیگ از
جانب مشهد مقدسه [illegible] هرات رسید و میرزا یارعلی هزیمت غنیمت دانسته [illegible] باز گردید
و میرزا الغ [illegible] در دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمود امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم [illegible]
با میرزا یارعلی [illegible]
آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت پادشاه حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان در
[illegible] اثنی و خمسین و ثمانمایه مدت [illegible] شبانه‌روز نهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان
بلوکات را برهنه [illegible] ساختند بلکه [illegible]
[illegible]
برهنه و گرسنه [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] پادشاه عادل فاضل [illegible]

عیدی [illegible] خدای [illegible] و در خلال این احوال آوازهٔ توجه میرزا ابوالقاسم
بابر با سپاهی [illegible] بدارالسلطنه هرات شیوع یافت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بلاد ماوراءالنهر جزم کرده
و حکومت هرات [illegible] بمیرزا عبداللطیف تفویض فرمود [illegible]
نعش حضرت خاقان سعید را [illegible] برداشته بولایت [illegible] و در دارالملک
سمرقند بمقبرهٔ صاحب‌قران مغفور [illegible]
[illegible] از ولایت خراسان [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دارالسلطنه هرات [illegible] میرزا یارعلی ترکمان و دیگر حکایات

میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] بسطام [illegible] که میرزا الغ بیگ گورکان از سر پل ابریشم عنان مراجعت
منعطف گردانیده [illegible] منعطف ساخت و
[illegible] امیر هندوکه [illegible] دارالسلطنه
هرات گردانید [illegible] امیر هندوکه [illegible]
میرزا الغ بیگ [illegible] امیر ابراهیم بن ایکوتیمور [illegible] اسیر گرفت و بطرف هرات [illegible]
و امیر خلیل [illegible] میرزا عبداللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هرات [illegible]
[illegible] و امرای میرزا بابر بهرات آمده [illegible]
[illegible] و در آن اثنا میرزا یارعلی [illegible] جهانگیری کرده [illegible]
سه روز شهر را محاصره نمود [illegible] از اکابر و اعیان که از جور [illegible] بجان آمده بودند [illegible]
از جانب دروازهٔ عراق میرزا یارعلی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار [illegible]
اختیارالدین بردند و روز دیگر [illegible]
نمودند آنگاه میرزا یارعلی [illegible] خیال کرده از کمال حمق [illegible] بساط نشاط [illegible]
و شرب [illegible] مشغول نموده اصلا باطراف [illegible]
[illegible] روز در غایت غفلت [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible] میرزا یارعلی [illegible]
[illegible] میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه [illegible] در باغ سفید نزول اجلال [illegible] حکم کرد که
میرزا یارعلی را [illegible] هرات بردند [illegible]
[illegible] مقارن آن حال امیر هندوکه
از جانب [illegible] امیر ابراهیم بن ایکوتیمور را [illegible] بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند [illegible]
[illegible] و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و
رایت [illegible] از فرق فرقدین درگذشت خطبه و سکه [illegible] ولایات خراسان باسم و القاب

شریفش

شریفش زیب و زینت گرفت [illegible] میرزا علاءالدوله [illegible] تعلق گرفت
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] در هرات توقف [illegible]
میرزا بابر [illegible] طایفه‌ای از اهل [illegible] سعایت میرزا علاءالدوله [illegible] یکی از معتمدان [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم را [illegible] هرات رسانید آنگاه پادشاه [illegible]
در بزم عیش و عشرت نشسته جامهای [illegible] از دست ساقیان لاله‌عذار [illegible] صبوح و غبوق [illegible]
[illegible] از حال رعایا [illegible] حضرت [illegible] امرای [illegible]
[illegible] امیر هندوکه [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] امیر ابراهیم بن ایکوتیمور [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] شاه حسین [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه حسین [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] دارالسلطنه
هرات [illegible] امیر هندوکه [illegible] امیر ابراهیم بن ایکوتیمور [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
سلطان ابوسعید [illegible] و شیخ [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا علاءالدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا علاءالدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

جماعت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و حضرت خاقان والی هندوستان که کیفیت این حال
از اولیای معلوم نموده بود رقعه بیرون پادشاه فرستاده و تحفه ایشان امر بلیغ در آن کتابت درج نموده
و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع وسیله داشت و توفیق تمام داشت و پیوسته از قضایای نجوم خبر
میداد در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که متوجه ملک ممالک خاقان سیمیا در حیز تسخیر
خواهم شد گفت که اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ در کارها همواره نسبت
میرزا عبد اللطیف طریق کم التفاتی مسلوک میداشت و همواره همت عالی نهمت بر ترتیب میرزا
میرزا عبد العزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینه پدر در دل گرفته در سینه جای داده و بالآخره
اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش بگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف
از خوف سپاه میرزا بابر دار السلطنه هرات را باز گذاشته روی توجه بسمرقند آورد و چون عبور از آب آمویه
قاصدی نزد پدر فرستاده و از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی در سال و احکام
الکه بلخ سیورغال او است باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی
را موجب ملال دانسته ملول شد و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن مملکت اهتمام تمام
ننمود و خاطر رعایا و چریکهای که در آن بودند و رایت مخالفت مرتفع گردانید و هنوز وقت تقاضا
نشسته و تماشای کرد که مجلس از آن جهت متوقف مردم نگردد و با وجود این خبر آن بود که
هر میرزا عبد اللطیف در باب وجوه قضا و ترکوت میان ایشان بسیار داشت القصه چون خبر مخالفت و
عقوبت میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید پدر شما متوجه گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قائم مقام
گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف در آن جانب فرود آمده و الغ بیگ
را از عبور مانع آمد و پسر و پدر در برابر یکدیگر نشستند چند نوبت از جانبین آب گذرانیدند
گذشته و باستمال نایره قتال اشتعال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب میگشتند
و در یکی از محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بامان داده و در
خلال این احوال از سمرقند بار دوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود
دست تعرض بمال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند میرزا الغ بیگ این خبر شنیده بتعجیل تمام پایتخت
و رفتار و ده یک خالصه نموده و امرا آغاز بی طاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا عبد اللطیف
را پادشاه ساخته میرزا الغ بیگ را دستگیر سازند و در این اثنا از پس پرده غیب صورتی روی نمود
که بر صحیفه خاطر اهل مجلس مسطور گشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد
بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیگ روزگار میگذرانید
ونقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منقش میکرد و اینده در آن اوقات
که میرزا و پسر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت
و رایت کشورکشایی و جهانداری بجانب سمرقند بر افراشت چون این خبر بمیرزا عبد العزیز رسید

طاقت جنگ صحرا نبود و دروازه های شهر را مضبوط ساخته تحصن نمود و میرزا الغ بیگ پس از آنکه این
خبر وحشت اثر شنود مصلحت در آن دید که با پسر خود صلح کرده متوجه سمرقند گردد
در ظاهر سمرقند بموجب وصول الخیاب الطلاع یافت ترک محاصره سمرقند کرده بجانب ایل ارغون
شتافت و میرزا عبد اللطیف از آب گذشته متوجه سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیگ روی بتوقف
بسر آورده در قریه دمشق قاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیگ بر فرار پیشه قرار گرفت آن
دو لشکر خونریز در آن دو طایفه لشکر آثار رستخیز ظاهر ساخته و تیغ و خنجر برکشیدند یکدیگر
کوفتند خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقاتله و مقابله مشغول بودند که تایید تقدیر
ملک قدیر عنان بادگیر میرزا الغ بیگ را گرفته بآن طرف پایان بشتافت و آن پادشاه عالیجاه
روی بسمرقند آورده تحسر و تاسف نموده و چون بدروازه شهر رسید میرانشاه و جمعی که از آن
الخیاب بود در دروازه را مسدود ساخته از دخول منع کردند و میرزا الغ بیگ با چشم پرخون روی بر
باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن
حصین اقامت نماید و از عقب دوران و روزگار عجب چه بر سر آید عبدالرزاق وصول کوتوال آنجا
حصار استوار ابراهیم بولاد که ملوک الخیاب بود از غایت شقاوت معتقد دولت نگشت و میرزا
الغ بیگ بر این حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش در دام صیاد رود نزد میرزا عبد اللطیف
رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود و میان پدر و پسر ملاقات واقع شد
میرزا عبد اللطیف از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بواسطه
سخنان درشت بسمع پدر رسانید و در آن ایام از آنجا که از تقلید حضرت صاحبقران
گروه مغول که از اولاد چنگیز خان بر مسند جهانبانی نشانده بود و عباس نامی را که پدر او بحکم
میرزا الغ بیگ کشته شده بود فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیگ پدر مرا بی حق کشته
خان فرمان داد که هر چه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانید و جمیع فقهای سمرقند فتوی نوشتند
که میرزا الغ بیگ را قصاص کنند قاضی سکیس رحمه الله که از اهل دهستان بود و بعد از آن میرزا
عبد اللطیف جناب الغ بیگی را با میر حاجی محمد خسرو و میرک کرنج به حضرت مخزونی مرحوم در زمره الفقرا
از امیر شاه ایشان نقل نموده اند که گفت هنگام شام در رکاب میرزا الغ بیگ از سمرقند روان شدیم
و آن جناب بیرون اسب پدر آن مرد از هر باب حکایات میگفت چون اندک مسافتی
مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسید و دست مرا کشید بازپس نگریستم یکی از قوم سلدوز را
دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم چه خبر است گفت آن حکم جنابت که میرزا الغ بیگ
از محلی که ابوالحوای باشد فرود آید و چندان توقف فرماید که برای اینها نگرد و شود میرزا الغ بیگ
چون این شنید نادانش از گفتار بازماند و آثار ملال بر بشره و حال او نیز ظاهر گشته در قریه که در آن
نزدیکی بود فرود آمدیم و بنا بر مروت همراه میرزا الغ بیگ فرمود تا از پیش او آتش افروخت آنگاه

مرا فرمود بجانب ... پادشاه گفت ...

کباب کنند و بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نمودند ناگاه شهزاده از آن آتش برای باد شاه در رسید
و اندکی از آن سوخته میرزا الغ بیگ آن آتش را بدست خویش مشتعل ساخته بر زبان راند که سرحد ملوک
یعنی تو هم دانستی که حال چیست و در آن اثنا عباس با شخصی دیگر بدان خانه در آمد و چون چشم الخیاب
بر ایشان افتاد بجوش آمد بر جست و مشت بر سینه عباس زد و آن شخص که با عباس بود رسیمان(?) پاو شاه
را بر داشت و عباس جهت او در آن ریسمان از خانه بیرون رفته بر صحن در ایستاده میرزا الغ بیگ
غسل فرمود آنگاه عباس باز گشته پادشاه را در برده و ترتیب مشعلی که میسوخت نشاند و بضرب
شمشیر آبدار رشته حیاتش را انقطاع داد و میرزا عبد اللطیف پیش از این واقعه بسه روز برادر خود
میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزاده ای عاقبت بجهت محبت سلطنت محبان پدری را که در
فضایل نفسانی نظیر و عدیل نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل فرمود
و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا و الآخره ذلک هو الخسران المبین
و یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیگ نظم نمود الغ بیگ آن شاه جم اقتدار
که دین نبی را ازو بود پشت ز عباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت
ذکر جمعی از فضلا و اکابر علمای زمان میرزا الغ بیگ گورکان چون پادشاه عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان بوفور
فضل و علم و دانش از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت
و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا میگماشت جمعی کثیر از آن طایفه در بلده
سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می غنودند
و از آن جمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر
نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیگ رصد میساخت آن جناب باتفاق مولانا معین الکاشی و صلاح
الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بتمشیت آن مهم می پرداخت دیگر مولانا علای شاسی
در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معاملات میفرمود دیگر مولانا نفیس
طبیب افضل اطبای زمان بوده در معالجه امراض مهارت آن مسیحا ظاهر میشد و از جمله مولفات
آن جناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات ذکر
و ثنای میرزا الغ بیگ مسطور دیگر مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیگ
گورکان تمام سبقی میخواند و در مجالس انفاس مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطه لطف طبع وحدت ذهن
با میرزا الغ بیگ بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب پادشاهی را بجای نمی آورد بنا بر آن میرزا
الغ بیگ الخیاب را از بلده سمرقند اخراج فرمود و او در ایام اقامت هرات آمده در آن بلده ساکن
گشت تا وقتی که در گذشت و این بیت از جمله منظومات او است که ثبت افتاد ما سیه گلیمیم و با او هم
و خرمن سوخته شمع معشوقی بدست نوکشی فروخته دیگر خواجه عصام الدین بر بنیه جاه و جلال
و علم و کمال از سایر علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی

مرا فرمود و همت بر تقویت ارکان شریعت می گماشت دیگر خواجه فضل الله ابو اللیثی از جمله دانشمندان
سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود دیگر سید عاشق بصفت زهد و پرهیزگاری و علم و پرهیز
کاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیگ
منصب احتساب سمرقند را بالخیاب تفویض نموده و سید کما ینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت
بجای آورد و از لطایف اتفاقات افتاده که در وقتی که میرزا الغ بیگ جهت ختنه سنت ختان میرزا عبد العزیز
در کان گل طوی فرموده و مردم را ترخان ساخته بود و جمیع خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته
و بعلانیه ظروف شراب بهر سو میبردند در روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته
بودند سید عاشق در غایت شکفتگی بآن مجلس در آمد و روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت که دین
محمدی را بر انداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیگی از این خطاب و عتاب بغایت
متغیر گشت و بعد از لحظه و تامل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بعمر بسی
رسیده ای ظاهرا میخواهی که بدو شهادت فایز گردی بنا بر آن امثال این سخنان درشت بوقوف میرسانی
و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز که برین جشن و قال گذشت قاضی
که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که حمام را گرم میساختند
زنان میخواستند بحمام رفته در میانه مردان نشسته و آغاز تفنی کردند و سید عاشق برین معنی
مطلع گشته نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت که ای شیخ الاسلام در کدام مذهب
جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن
برآشفت و روز دیگر نزد میرزا الغ بیگ رفت و بزبان داد آنکه سید عاشق گفته بود معروض داشت و
چون میرزا الغ بیگ بواسطه استماع سخن کلان کلان از سید آزرده دل بود دستور فرمود که فردا قضات و علما
جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب نمایم و روز دیگر آن گروه علما
و اشراف بیرون آمده خلاف شیاطین مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میبردند که ناگاه مولانا ابو الفتح
رایب که مردی ایدال و کشی و متقی و پرهیزکار بود و میرزا الغ بیگ او را اجازت داده بود که هرگاه
خواهد بمجلس همایون در آید و هر سخن که خواهد بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه در آمد و پیش از آنکه بر
نزد میرزا الغ بیگ رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که میخواهم که سید
عاشق پای از حد خود بیرون نهاده چنانکه در روز طوی کلان کلمه مراکفت که احکام شریعت نبوی را بر انداختی
و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سر آمد اشراف
ملاست شیخ الاسلام گفته است بنا بر آن قضات و علما را طلبیده ام تا مرافعه این قضیه نمایم و بجزای
عمل و تیمم شریعت متوجه او شود بجای آورم و مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک کرده است که
بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان در میان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری
سلوک مینمایید و تقویت ارکان شریعت غرا و همت بر اهتمام تمام میفرمایید و بر شیخ الاسلام

بخدمت علم و اهل انصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی را تو زده و متوجه داشت که برادرم
فوت شده و ازوی دو فرزند مانده و من میخواهم که بهای آن را بجای خود در آورم تا برادرزادهای من
ضایع نشوند اما زن میخواهد بعد از انقضای عدت بنکاح برادری در آید و ازوی نفقه میستاند میرزا
الغ بیگ سلطان ملاحظه ... که برود و آن ضعیفه را بگوی که بنکاح برادر شوهر خویش رضا دهد
و برادرزاده را ... و منع کن و مولانا ابوالفتح پس از استماع این کلم روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت
که آنچه سید عاشق فرمود نکته دور از کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهت آنکه زنی که حامله
و باردار باشد شرعا اختیار دارد که بنکاح هر کس خواهد در آید تا بکدام مذهب او را تکلیف نباید کرد
برادر نشود و ... این سوال را شاه داد آن پادشاه معدلت پناه از این سخن بغایت متاثر گشت
و سیاول را از آن کار منع آمده شده بود که اکابر و اشراف را اجازت دهد که ... خویش اوند
نیز اگر نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم الحاقت مایوس باز گشته
و سبب ... منازعت جناب ... را در نوشته ذکر مولانا محمد اردستانی ...
دوران بود و در علم و ... مهارت کامل حاصل کرده احکامش ... میشود
و در این باب از آن کتاب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علاء الدین
قوشچی روایت از مطالعه کنندگان این اوراق ... حضرت مخدومی ... در روضة الصفا
آورده اند که مولانا علی قوشچی میفرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ گورگان نشسته
بودم که مولانا محمد در آمده جناب الغ بیگی او را گفت ... و از آنجا در ... اعلام ...
و مولانا ملاحظه ... وقت نموده ... کشیده و گفت سوال ... شد پادشاه ... بود
که علی قوشچی محرم است آنچه بخاطر رسیده است بگوی ... فرمان مولانا گفت
پادشاه ... که در حباله نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خان ... معتقدات
طلاق میدهد پادشاه از تطلیق دختر خان که بعفت ... داشته بود و او را بسیار
دوست میداشت استبعاد نمود و هم در آن ... توانی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود
عالم ... و دختر خان ... از وقوع این حادثه بغایت شادمان شده چند
نشاط فرمود که میرزا الغ بیگ در ... او را طلاق داد ذکر قاضی شمس الدین محمد مسکین
بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم
منصب قضای سمرقند اقدام مینمود و از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین ... انتشار
استماع افتاده که میرزا الغ بیگ گورگان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغ ... از تجار تسلیم
نموده ... که همراه او ... در رسانند و بعد از چند گاه ... حمایت
آن تاجر ... شده جناب الغ بیگی ... وکالتش ... نمود و گفت که ...
... بیش ... بود و موافق ... آماده و مهیا ساخته تا ...

بیت

بیت دعوی اهل ... و جون ... فی الیتمر صاحب تاج و میر ... قاضی شمس الدین محمد
مسکین رسید یکی از نواب درگاه طلبیده بپادشاه پیغام فرستاد که مرافعه و گذرانیدن گواه
درین قضیه نتیجه اینکه ... نمی ... زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر جناب شما البته میخواهند که
بر طبق ... پادشاه حکم کنم در ... که ... غایت ... مراد است و ... است
چندان ... که ... اشارت ... کجات بازگان را در عوض ... و
آن نایب این ... میرزا الغ بیگ گورگان رسانیده آن پادشاه ... داد و ... نمود
در کمال دیانت جناب ... اقضی ... کرده از سر آن دعوی در گذشت و همچنین در آن وقت
که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس جانی مسلمانی را بکشد قصاص روی ...
و قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی ...
کشتن پدر است و حال آنکه اگر پادشاه جهت مصلحت ... یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بر او
قصاص نیست و هرچند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید ... خواست که جناب
اقضوی را از آن ... ... آن فتوی خط ... بجای رسید و التوفیق و التایید من الله المجید
خواجه فضل الله کتبی ابو لیثی از اولاد ... ابولیث بود که کتاب بوستان خیال ...
... و جمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و اوقات ...
را بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما مشغول میبود و این مطلع از جمله منظومات اوست
قد چون سرو و رخت همه حالت ... سویم ای ... شو که فدا ... جان
مولانا علاء الدین علی قوشچی اعلم علمای زمان و افضل فضلای دوران بود و او در صغر سن
منظور نظر شفقت و مرحمت میرزا الغ بیگ گورگان شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم
... اعلا رسید و میرزا الغ بیگ او را فرزند میخواند و جهت کمال خصوصیت گاهی ...
... ... بقوشچی اشتهار یافت و از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه
نصیر طوسی مشهور است و ... طبایع نزدیک ... مولانا علاء الدین علی قوشچی ... و میرزا ...
حیات ... روم افتاد و در آن مملکت ... ... و قضا ... خواجه
عبد المومن ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ بیگ بود و ... لطیف ...
ظرفا و فضلای سمرقند ممتاز ... اتفاق افتاده است که در زمان ... آن
آن پادشاه عالیشان قاضی ... در یکی از قضایای شرعیه ... بجای آورده بود و این ...
بر ضمیر انور میرزا الغ بیگ ... حکم فرمود که ریش قاضی را ... شد و قاضی ...
بخواجه عبد المومن کرد ... در پایه سلطنت میرزا ... ... بعد از قیل و قال
جناب ... قاضی ... تسلیم نمایند ... قاضی ...
قاضی خلاص شده ... بخواجه عبد المومن ... بعد از چند گاه ...

که ... خیانت ظاهر کرده شاید که پادشاه بروی غضب فرماید بنا بر آن روزی قاضی را گفت که ...
انگشت ... پادشاه ... نمای ... تا ... در ... بخاطر ...
عالم ... دیگر قاضی موجب ... نموده چون چشم میرزا الغ بیگ بروی افتاد خواجه عبد المومن
را طلبیده گفت که ... قاضی ... قبول نموده ... میرزا ... فرموده
داد که قاضی ... اسباب ... گشته است و حالا آمده است که ریش او را ... شده ... گشته
میرزا الغ بیگ از شنیدن این سخن در خنده افتاده ... او گذشت ذکر مولانا خیالی در سلک
شعرای بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمت الله در طریق ... سلوک میکرد و این دو بیت از اشعار اوست
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن
مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه ذکر مولانا بدخشی در زمان دولت و اقبال میرزا الغ بیگ
سرآمد شعرای دار الملک سمرقند بود و این مطلع از جمله منظومات اوست که ثبت افتاد
ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب ذکر میرزا سلطان محمد
میرزا سلطان محمد ... بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور علم و مروت موصوف ... از ...
شجاعت و تهور در معارک ... سمند ... قتال ... و هرچند ...
و ... بودی ... آن ... در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوک ... بودی
و از امساک و اسراف اجتناب ... یکی از مخصوصان ... میرزا بابر را
بوعظ او رسانید و پرسید که جوانت که شما در این امر تقلید الجناب ... میرزا سلطان محمد ... جواب
این بیت خواند میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که آن کشیده عنان باشد این گسسته عنان
و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان ... مدت چنان در مملکت عراق ...
و اقبال ... در آن وقت که ... در ولایت ری عازم سفر آخرت گشت آن پادشاهزاده
صاحب ... و ... در ... آمده از آنجا باصفهان ...
... آن ... میرزا عبد الله ... مقابله و مقاتله ...
آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته ...
... و ... ... فارس ... میرزا سلطان محمد ... شیراز
در آمد و از اشراف و اعیان آن ولایت سید نظام الدین ... میرزا عبد الله ...
... جناب ... سید ... خلوت ... میرزا سلطان محمد
... ... میرزا سلطان محمد ... نظر ... ساخته ... فرمود که ...
... ... میرزا عبد الله ... میرزا الغ بیگ
... ... میرزا علاء الدوله ...
... ...

میرزا

میرزا الغ بیگ گورگان او آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته ... کشان
اتفاق ... برخط فرمان او نهاده ... میرزا جهانشاه و بن امیر قرا یوسف ترکمان که ...
خلاف کرده سلطانیه و قزوین را بحیطه تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد ... پادشاه ترکمان
جز ... باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون ... حضرت خاقان سعید در قلم آورد
بر ... امیر جهانشاه ... پادشاهانه ... محصوص ... بود
که چنان استماع افتاده که ... از ... حکم همایون در سلطانیه ... فرود
اینصورت بی قاعده واقع شده می باید که آن ولایت را بنواب دیوان اعلی گذارد ... که
خاقان سعید مغفور جهت او ... نموده است قناعت نماید و الا ... قتال ...
تا بمقتضای قضای ایزد سبحانه و تعالی ... آن ... و ... صحبت ...
ارسال نمود ... ... و ... میرزا جهانشاه را
... آن ... افتاد و ... معلوم فرمود ... گفت این ... در کمال ... و
شجاعت است ... تمام دارد که بیش من پادشاهی این ... می نویسد و با
سپاه ... واستعداد ... روی ... آورد و چون بین الفریقین
مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از جانبین در میان افتاد و منازعت و مخالفت ...
و مصالحت تبدیل داده و میرزا سلطان محمد ... باز گشته امیر جهانشاه ... آن
عنان معطوف گردانید و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار چنان دیگر در استقلال و سلطنت
... و در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در جنگ جنداران مدت میرزا ابو القاسم بابر گرفتار
گشت و تقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب ...
خواهد یافت و پرتو اهتمام این حکایت بر تفصیل این اجمال خواهد تافت ...

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس را مضبوط گردانید ... میرزا الغ بیگ
گورگان بجهت ... از غایت عاطفت کند اندیشه بر تسخیر مملکت خراسان افکنده با لشکری
مانند ... افلاک نامعدود ... بدان جانب توجه نمود و میرزا بابر ... نامعدود ... ساخت
از دار السلطنه هرات باستقبال برادر حرکت فرمود و در نواحی جام آن دو پادشاه ... ...
بیکدیگر رسیدند گردان هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت
بظهور رسانیدند و آواز آن ... میرزا سلطان محمد ... ...
و میرزا بابر ... ... و میرزا ابو القاسم ...
با بعضی از ... ... میرزا
سلطان محمد در غایت حشمت ... دار السلطنه هرات ... رایت شوکت مرتفع گردانید

و بعد از نظم امور دولت و تشیید مبانی سلطنت روزی چند بر بساط نشاط عیش و عشرت پرداخت
و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که محبوب خویش از جانب آن
آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلده فاخره هرات قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید
چنانچه بهای یک خروار غله مبلغ صد دینار کپکی رسید و امیر حاجی محمد بن قنبار که در زمان
جهانبانی خاقان فردوس مکانی در روضه کرمان بود در آن اوان از سایر امرای میرزا سلطان محمد
بمزید اعتبار و اقتدار ممتاز و مستثنی میبود آغاز ظلم و تعدی کرده و خاطر ترک و تاجیک را بر نفرت
و مصادره بیازرد و هر چند که خواجه پیر احمد با وجود آنکه در دیوان میرزا سلطان محمد در جرگه امرای عظام
مهر میزد و خطاب امارت داشت او را از اشتغال بآن کار منع میکرد ممنوع نشد و بجای نرسید لا جرم اختلال
تمام باحوال ملک و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه گریخته عنان عزیمت بصوب
ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعه کاو پیر بود بدستور سابق آن حصار
ان حصار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باسترآباد آورد و کماشتگان میرزا سلطان
محمد از آن مملکت بیرون تاخته بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع
میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر گردانیده میرزا علاء الدوله را بحکومت کرمسیر
روان ساخت و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی محمد قنبار شیر را با سایر امرای
جلادت آیین بر رسم منقلای پیشتر فرستاد و میرزا بابر از جنگل جرجان مانند شیر ژیان بیرون خرامید
در مشهد زار بامرای عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تاخته بتیغ
خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان در آوردند و بر نیزه ایشان نشان روز تنها و سینهای
کشاده و درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا ابوالقاسم بابر گشت و سپاه عراق منهزم گشت
و دست قضا طومار حیات امیر حاجی قنبار شیر را در نوشت و غریبی از امرا باتفاق امیر خوکور براه
عدم رفتند از آن جانب چون میرزا سلطان محمد خبر فوت میرزا بابر را شنود در ولایت طوس ضبط
ارزاق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی کرده از عقب امرا ایلغار فرموده و در اثنای راه که عنایتگان
همه که مشهد را زیارت رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند آتش خشم شهریاری مشتعل شده
مانند باد صرصر در حرکت آمد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی در موکب همایون نماند و چون بار دوی
میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان بر جا پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه کاو پیر رفت و میرزا
سلطان محمد بتصور آنکه شاید مخالفان کید اندیشیده باشند عنان مراجعت بطرف طوس
منعطف گردانیدند و چند نفر نشنیدند که اوزن [؟] ویران شده مردم سر خویش گرفته اند و دو ماه گریز در
پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون
شایع شد و شورشی در میان لشکریان افتاده هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود هیچکس را
نگاه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد مبلغی بغرض اقرباء [؟] خانی دیده بعجبه کردید و یک دو

روز توقف فرموده درین اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از گرمسیرات بهرات
شتافته و کماشتگان آن خلف الخاقانیه را از شهر عذر خواسته و برخت قرمان فرموده نادمین نشسته آنگاه میرزا
سلطان محمد با خواص و مقربان مشورت کرده گفت مردم هرات بالطبع هوا خواهان میرزا علاء الدوله
اند و حالا در آن بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده است و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت
چنان مینماید که بعراق مراجعت نمایم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان نهضت
فرمایم و سخن بر آن قرار یافت میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن
این خبر متوجه بلده هرات گشته میرزا علاء الدوله قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرده
و روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هرات در آمد و همت بر استخلاص
قلعه اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده و صورت
فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر حضرت شهریاری متوجه است
که بنده از این قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر نظام الدین قریشی سوگند خورده
که بسبب و موجبی متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشه و میرزا بابر بموجب
مقدم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون آمده میرزا بابر عهد و پیمان خود وفا نمود
ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در سمرقند فردوس مانند و کشته شدن او بتقدیر ملک قدیر [؟]
میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکسب فضایل نفسانی و
کمالات انسانی معروف و بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل تمام داشت و در مجلس مشایخ و علما
هم زانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سودای مزاج و تندخوی در سرشت
گوهر بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و در بدایت ایام جوانی در ظل تربیت و شفقت حضرت
خاقان سعید دورنگار میگذرانید و الحق نیز آن شاهزاده آنقدر رحمت بود که در زمرهٔ سایر شاه
زادگان عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بروجهی که سبق ذکر یافت والد بزرگوار را بشربت
شهادت چشانیده ببریاض خلد فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال
ارتفاع یافت و تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس خویش بتوارت خطبه را بر منبر غازی پرداخت
و در رعایت رعیت شرایط اهتمام بجای می آورد و بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی
از برلاس و ترخانیان مثل امیر محمود تابتوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسماعیل
صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاری کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید
زیرا که در روز وزارت میرزا الغ بیک باتفاق امیر سلطان شاه برلاس و برادرش امیر جلال الدین محمد را
که بملازمت میرزا عبد اللطیف می آمدند گشته بودند القصه بنابر قتل امرای برلاس و ترخان
سایر نوکریان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متوهم شدند و در اواخر ایام نوکران میرزا الغ بیک
میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجهت چه

تا هشتم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در کمین گاه نشست
در وقتی که از آن شهریار دیوانه سار از باغ چنار بطرف شهر می آمد تیری بسوی او می انداخت آنفاق
یکی بر بدن مطهر خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده خواست که بر زمین رسیده آنجسم
جمعی که ملازم رکاب سلطنت انتساب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را با و رسانیده سرش از تن جدا
ساختند و از پیش مرثیه میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و از قتل پدر
بپسر این بیت را انشاد میفرمود ◦ پدرکش پادشاهی را نشاید ◦ و گر شاید بجز شش مه نپاید ◦
از نوادر اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بدرست بابا حسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل
پدرش کلک قضا تاریخ کشته شدنش را بابا حسین نوشت ◦ بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیغ
تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت ◦ چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر
و اعیان میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم علم سلطنت مجازی برافراخت و رسوم جود و انصاف برانداخت
ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بطرف بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک در قرات [؟]
سابقاً خامه شکسته رقم این خبر مشام جان ملایکشندگان رسانیده که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر
شنید دار السلطنه هرات را بازگذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراخت و بعد از وصول مقصد قلیلی
مردم در ظل رایتش مجتمع گشتند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکر جلادت اثر عازم استیصال
برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا
بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید بوجود شدت برودت هوا درگرفت ایلغار در عقب او از
عقب برادر نهضت فرمود و اسباب جمعیت او را بکلی از بیخ و بنیاد بر انداخته بلخ مراجعت نمود و
آنگاه حکومت بلخ و قندز و بغلان را بامیر پیر درویش هزار اسبی و برادرش امیر علی که بصفت لطف
و سخاوت و شجاعت ممتاز بودند ارزانی داشت و رایات نصرت آیت بصوب دار السلطنه هرات
برافراشت و چون بسعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول نمود دیگر در عیبت موکب
همایون صورتی در غایت دابت وست [؟] داد و دست قضا ابواب فساد و بیداد بر روی روزگار
هر دو یان گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابر در وقت اختیار سفر
بلخ قلعه اختیار الدین را باویس بیک سپرد و او چند روزی بر کوتوالی بر و دخته شربت حکومت
مزاج جانش را در اسیر میفرمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصار
در اعلی مرتب ساخت و دست بی شرمی علم فسق و فساد برافراخت و گاهی از قلعه پایین آمده و
بنشست تمام بر در حصار می نشست و شراب میخورد و بعضی از زر با حسن و ملاحت برتو و تکلیف از
بازار کشیده بحصار میبرد و با وجود آنکه میرزا ابوالقاسم بابر از سفر بلخ مظفر و منصور بازگشته در باغ
سفید نزول اجلال فرمود اویس بیک مجدانه در مقام عصیان و طغیان بود و اصلاً از مرتب
گذشت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با فلک همراه [؟] ... میرزا ...

وقت بذخیره بسیار و اسلحه بیشمار مشحون بود و میرزا بابر را باشتغال بمحاصره و محاربه مناسب نمود
و رای جهانگشای بر حل آن واقعه مشکل گماشت یکی از ایلچیان را نزد اویس فرستاده پیغام داد که
تو قدم از حصار بیرون منه که بدینجا خواهیم آمد آنگاه پادشاه جهان پناه بشهر تشریف آورده جمعی از
اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاده فرمود که با نیز متعاقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلادت را از عقب
روان ساخت و غلغله در شهر و حصار افتاده که حضرت میرزا رسیده و اویس بیک نیز از حصار آمده
از بهار در آن با برای شیخ منصور نامی در روی او گفت و اویس بیک یک زخم او را هلاک ساخته
و لا او را نیز دیگر خود را بویس بیک رسانیده و بضربات پی در پی روح خبیثش را بدوزخ فرستادند
و بعد از دو روز برادرش یوسفشاه نام و مراد بیک ترکمان که منصوب بودند نزد اویس بیک بپای اطمینان
از قلعه بیرون آمدند و مفاتیح حصار اختیار الدین بنواب درگاه پادشاه والا جناب رسانیدند
و ایشان هم رخت حیات از آن رکشیدند و درین اثنا رمضان صاحب میرزا علاء الدوله که پیش میرزا
بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک شهر رسیده و در دامن کوه گازرگاه از نظر منع
غایب شد و جمعی از عازمان آستان سلطنت آشیان حالی بتفحص او مشغول گشته و میرزا علاء الدوله
را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم بیغمی از اهل اعتقاد سپردند و در سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه میرزا ابوالقاسم بنابر دغدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استرآباد
رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف
ساخت و روزی چند در آن مقام چیل اقامت انداخته سایهٔ دوران عظمت و جلال برافراخت
گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم در موضع جناباد و کرت ثانی و از پی
در آمدن آن سرور بهرش کامرانی بعزم قضا و تقدیر جلال اتفاقی در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه
میرزا سلطان محمد بن بایسنغر کرت دیگر لشکر بسیار از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر
قزوین و در زمستان برادر عایشان سخن گیران منعطف گردانیده و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام
این خبر شنیده جناب شیخ الاسلامی خواجه مولانا را که در آن ولا بواسطه ایلچیگی سلطان ابوسعید میرزا
از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا سلطان محمد فرستاده و التماس صلح نمود و آن جناب به
درگاه سلطنت آشیانه شتافته و شرایط سعادت بجای آورده میرزا سلطان محمد گفت از قبول آن امر
سر باز زد و عاقبت بنابر مزید الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانیده و هم برین قرار یافت که
معموری از ولایت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمام قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام
میرزا سلطان محمد موشح و مزین باشد و میرزا ابوالقاسم بابر بعد از مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر عهد
و پیمان برادر کرده از بسطام بجانب استرآباد رفت و طرح قشلاق انداخت و در خلال آن احوال
اتفاق آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان نموده پای در ... نهاده و از بسطام
در امغان گذشته بجلگا و اسفراین در آمد و میرزا بابر از شنیدن این خبر برآشفت و مانند شیر

دیگر از [illegible] متوجه قتال گشت و میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت افواج لشکر
استوار عنان بجانب استراباد تافت و در موضع چناران مانند ابرهای جوشان و فوج
آن دو سپاه شوکت و شکوه بهم رسیدند و العرض حلیه‌ای مصاف برآراستند میرزا سلطان محمد
در آن روز تیغ جلادت آخته و حمله‌های متعاقب بر سپاه خراسان تاخته ، بهر سو که تیغ و سنان برافراخت
سر و سینه خصم را هدف ساخت ، و میرزا ابوالقاسم بابر صدای گیر و دار در معرکه کارزار انداخته
به تیر و سنان و شمشیر تیز براه آورد و دشمنان را بستوه آورد و در آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان
محمد گریخته بمیرزا بابر پیوست و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول دارد و مناسب آنکه لشکر زبده کوچ
باید [illegible] صفوف در دوید [illegible] از اطراف و جوانب در آیند و [illegible]
مقارن آن حال لشکر یار نجابت آثار بر قلب سپاه خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنغر
و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کار [illegible] آن جناب را در میان گرفته و [illegible]
[illegible] کوشش [illegible] آرام [illegible] فتح و نصرت از جانب
میرزا بابر [illegible] و میرزا سلطان محمد [illegible]
گشته [illegible] خراسان [illegible] و میرزا ابوالقاسم
بابر برادر بزرگ‌تر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت که از جانب [illegible]
[illegible] میرزا
سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می‌نموده است و
میرزا بابر [illegible] برادر جان که در شجاعت و مروت و انسانیت
مانند او فرزندی [illegible] موکلان آن جناب را سوار کرده
[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible] گذشته است آن جناب فرمود که بابر مرو
[illegible] سر تسلیم را
[illegible] میرزا بابر [illegible] آن شهریار عالیمقدار را [illegible]
[illegible]
[illegible] و چون میرزا بابر [illegible] فتح و ظفر سرافراز گشت لشکر
[illegible] باطراف ممالک محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گهر را
بدار السلطنه هرات برده [illegible] میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهمات
[illegible] عالم گرفته [illegible] حکم شد که چیان [illegible] میرزا
علاء الدوله را میل کشند [illegible]
[illegible] وجیهی [illegible]

مردمک رسید و [illegible] هر چند مناسب بمکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت
فطری میرزا ابوالقاسم آن بود که جرایم برادر را [illegible] معفو گرداند
و از ایشان عفو فرموده [illegible] بیطور رسانیدی [illegible]
رشته اختیار در قبضه قدرت کارکنان قضا و قدر است [illegible]
الملک [illegible] پرتو توفیق ازلی بر حال روزگار [illegible] امثال این افعال ناپسندیده [illegible]

گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و [illegible]

و چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک
فارس و عراق آورد و بنا برآنکه سبب جور میرزا سلطان محمد نقصان تمام بحالات مملکت ری راه یافته
بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن
ولایت از امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین
امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و ایالت دیوان اعلی میر [illegible] و همچنین خواجه
[illegible] بدرگاه عالم‌پناه رسیده و منظور نظر شفقت گردیده [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و بعد [illegible]
[illegible] سپاه ترکمان [illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible] این واقعه [illegible]
[illegible] میرزا بابر بر هر یک از ولایت فارس و عراق [illegible]
از آنجمله حکومت [illegible] امیر شیخ علی بهادر و ایالت قم را با میر درویش علی تفویض فرمود و [illegible]
[illegible]
[illegible] و چون امیر شیخ علی در [illegible]
[illegible]
علی [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] قم [illegible] امیر درویش علی [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] این اخبار [illegible] ایالت ولایت فارس را
بمیرزا معزالدین سنجر مفوض داشت و [illegible] صوب اصفهان برافراخت
و در اثنای راه [illegible] رسیده [illegible]
که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل [illegible]
میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندید و در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین

و هنگامیکه از کوتل [illegible] عنان کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هرات منعطف گردانید
[illegible] میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر
[illegible] و از آنجا [illegible] رایت [illegible] بعد از وصول بدان سرزمین امیر سلطان
حسین را [illegible] سرزمین [illegible] موکب همایون از آنجا بصوب هرات در حرکت
آمد و در [illegible] شعبان بسعادت و اقبال در [illegible] نزول اجلال فرمود و [illegible]
که میرزا علاء الدوله [illegible] امیر [illegible] درویش [illegible]
بطرف [illegible] میکرد [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] و [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] مقدسه [illegible] بعد از وصول [illegible]
ولایت امیر سلطان محمود [illegible] که [illegible] پادشاه عالی گهر میرزا
بابر [illegible] و [illegible] سلطنت آن جناب اتفاق
کرده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] امیر سلطان محمود [illegible] میرزا علاء الدوله را
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] خراسان [illegible] میرزا علاء الدوله
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله از هرات [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] و چون میرزا بابر بدار السلطنه هرات رسید [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
ولایات فارس و عراق [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] میرزا معزالدین سنجر
و میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible]

[illegible] حیات فانی را بدرود کرده روی [illegible] آن جهانی آورد
و در مدرسه [illegible] شیخ زین الدین خوافی [illegible] مدفون گردید کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

ذکر پادشاه [illegible] میرزا سلطان ابوسعید گورکان

سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید [illegible] و کمال عقل و فراست [illegible]
سرآمد سلاطین دودمان تیموری بود و در تمهید [illegible] و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت
گستری [illegible] ساحت
ملک و دولت را معمور داشت [illegible]
و در فیصل قضایا [illegible] سادات و علما و مشایخ و فضلا
[illegible] و در ایام دولتش ولایت ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان
و طبرستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری [illegible] رسید
[illegible]
جمیع متوطنان [illegible] ممالک [illegible] اواخر الحال [illegible]
[illegible] تا در [illegible] جهان [illegible]
[illegible] و میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور گورکان [illegible] میرزا الغ بیگ گورکان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطنت و اقبال [illegible] چنانچه سابقا مذکور شد در
[illegible] که میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] و میرزا عبد اللطیف
[illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] که میرزا عبد اللطیف بقتل رسید و میرزا عبد الله
[illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]

بیشتر خواهد شد در بخارا فوج فوج نموده و دار و ... بخارا را الجناب ... گرفته در حقیقت ... [illegible] باز داشت

و روز دیگر خبر قتل میرزا عبداللطیف بدان دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار و استقبال
پیش رفته آنجناب را از محبس بیرون آوردند و بر مسند سلطنت و جهانبانی نشاندند و نقد نیاز و نثار بر رسم
اخلاص بر افشاندند [illegible] برادران [illegible] رسید
و از آنجا که طلوع همت آن حضرت عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح [illegible]
شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننمود و لنگر همت بر گشاده [illegible] تسخیر ولایت سمرقند انگیخته میرزا
عبدالله شیرازی از خیال استقلال آن مرکز دایرهٔ عز و جلال آگاه شده بر رسم استقبال [illegible] نمود
و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام [illegible] بترکستان معطوف
ساخت و شهر یسی را بحیطهٔ تصرف در آورده روزی چند در آن بلده [illegible] بعد از آنکه میرزا عبدالله
چون برین حال اطلاع یافت سپاهی یراق کرده همراه جمعی از امرای شجاعت پناه بدان جانب [illegible]
و آن طایفه در قلب زمستان عازم یسی گشته سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه
کرده و در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را [illegible] از شهر بیرون فرستاد تا از دور [illegible]
[illegible] نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابر آن تزلزل [illegible]
[illegible] و قراولان لشکریان میرزا عبدالله راه [illegible] سر خویش گرفتند و طریق سمرقند در پیش نهادند
سپاه سلطان سعید دشمن را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را [illegible] و قتال [illegible]
گرفتند و چون [illegible] بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبدالله ابواب [illegible]
داد و عزم رزم جزم نموده بترتیب اسباب مقاتله اشتغال نمود و از آنجانب سلطان سعید [illegible]
نزدیک ابوالخیرخان که در آن زمان پادشاه الوس [illegible] بود [illegible] ابوالخیرخان
آن ملتمس را بقبول اقتران داده با سپاه [illegible] در نواحی یسی بمیرزا سلطان ابوسعید پیوست
و آن دو پادشاه صاحب تأیید بعنایت ملک [illegible] تعالی واثق بوده روی بدار السلطنه
سمرقند نهادند و میرزا عبدالله از توجه اعدا آگاه گشته با لشکری [illegible]
از شهر بیرون آمده و چون [illegible] آب کوهک بگذشت سپاهی [illegible] ابوالخیرخان و سلطان سعید [illegible]
پادشاه که صفوف قتال و جدال راست ساختند از طرفین مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا
قوت و جگر توانایی داشتند [illegible] از خون کشتگان [illegible] گرفت
و فضای هوا از [illegible] غبار [illegible] سلطان سعید [illegible]
سعید شده و میرزا عبدالله عنان [illegible] گردانید [illegible]
فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته [illegible] جمادی الاولی سنه [illegible]
و ثمانمایه بحکم میرزا سلطان ابوسعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و بنابر آنکه [illegible]

اوزبکان اگر بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر روی [illegible] خواهند کشود و دفع ایشان را
پیش نهاد همت ساخته چون نزدیک بشهر رسید امرای ابوالخیرخان را که مصحوب موکب عالی بودند غافل
گردانیده و یکسواره بدروازه تاخت و گفت که مستحفظان پیش آیند که منم سلطان ابوسعید و دروازه‌ها
بگشایند تا از توجه اوزبکان سالم مانند [illegible] بموجب [illegible] نموده و سلطان ابوسعید بسمرقند
در آمده [illegible] تمکن گردید [illegible] شهر را محفوظ ساخته [illegible]
لایقه نزد ابوالخیرخان و امرا و مقربان او فرستاده [illegible] حضرت خان دار السلطنه
آبا و اجداد او بحیطهٔ تصرف [illegible] بجانب منازل
خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت ننمایند که هیچ فایده بر آن مترتب نیست ابوالخیرخان
چون میدانست که چاره در قبول این التماس [illegible] مراجعت [illegible]
دشت قپچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک [illegible] و کامیابی
برفع الویهٔ عدل و انصاف و خفض [illegible] جور و اعتساف قیام نمود [illegible]
را در [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو
انوار عدالتش بر اطراف دیار ماوراءالنهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق [illegible]
[illegible] معدلت [illegible] قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود آذربیجان
در حیز تسخیر آن پادشاه [illegible] بوده [illegible] معموری [illegible] بجایی رسید که زیاده بر آن
تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین
و ثمانمایه روی بجانب عراق و آذربیجان آورده و در حدود قراباغ [illegible] در ماه رجب سنه ثلاث
و سبعین و ثمانمایه اسیر سرپنجهٔ تقدیر ملک قدیر گشت [illegible]
حسن بیک [illegible] در نوشت چنانچه تفصیل این حکایت [illegible] تحریر خواهد
یافت و [illegible] حالات آن سلطان صاحب سعادت [illegible] در ضمن داستانهای آینده [illegible]
خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد [illegible] و خواجه قطب الدین [illegible] و خواجه
[illegible] و مولانا [illegible] سمرقندی و خواجه [illegible] و خواجه [illegible] خطیب [illegible]
وزرای سلطان سعید [illegible] و در ایام دولت آن پادشاه [illegible] و مولانا شیخ [illegible]
و مولانا عبدالکریم سمرقندی و [illegible] عبدالرحیم [illegible] صدارت آن پادشاهی [illegible]

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر در [illegible] و [illegible]
آمدن سلطان سعید [illegible] و مملکت خراسان

[illegible] پادشاه بهرام [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر در اوایل سنه سبع و
خمسین و ثمانمایه [illegible] دیگر خیال تسخیر عراق و فارس کرده رایات آفتاب اشراق برافراخت
و در روز دوشنبه [illegible] رجب از دار السلطنه هرات در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل
[illegible] جنوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از نوکران میرزا خلیل بن میرزا احمد جهانگیر

بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از [illegible] اندیشان اتفاق کرده [illegible] غدری دارد و فرمان واجب
الاذعان بتحقیق آن قضیه [illegible] و بلوازم تفحص و تفتیش قیام نموده چون صدق آن معنی
بوضوح انجامید [illegible] خلیل سلطان به یاسا رسید و شاهزاده چند روزی مقید بوده در [illegible]
شهر رمضان او نیز بسوی ملک عدم گشت [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر در آن مقام باداب
عید صیام قیام و اقدام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال بعزیمت قشلاق [illegible]
و در دوازدهم ذی قعده سلطان آباد استرآباد از یمن مقدم [illegible]
گشت و [illegible] اتفاق افتاده [illegible]
[illegible] زمین [illegible] منتشر گردید پادشاه [illegible] از یورت قشلاق [illegible]
[illegible] در حرکت آمد و در آن اثنا از جانب [illegible] ایلچی رسید و بموقف [illegible] رسانید که
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بخیال تسخیر ولایت خراسان [illegible] برق و باد عبور نمود
امیر [illegible] و امیر [illegible] جلادت کرده [illegible] و بعد از مقابله و مقاتله [illegible]
[illegible]
میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفته [illegible] ولایت خراسان [illegible]
میرزا ابوالقاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع آن حادثه را از تسخیر عراق و فارس اهم و اولی
دانست و عنان [illegible] فتح بلاد ماوراءالنهر [illegible] عالی [illegible] ساخت
و در طی مسافت مسارعت نموده پس از آنکه موکب منصور از [illegible] عبور نمود از [illegible]
[illegible] که سلطان سعید [illegible] بدار الملک خود بازگشت و مملکت [illegible]
[illegible] بگذشت اما میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] در ماه رمضان
سنه ثمان و خمسین و ثمانمایه از معبر [illegible] عبور کرده روزی چند در [illegible] رحل اقامت
انداخت و امرای عظام [illegible]

ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار السلطنه سمرقند و مصالحه کردن با سلطان سعید و [illegible] مراجعت نمودن

امرای [illegible] بموجب اشارت [illegible] جمع کرده [illegible]
[illegible] امرای لشکر [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] شاه و سپاه بسلامت از آب [illegible] گذشته بولایت
حصار شادمان شتافتند و از آنجا [illegible]
و در [illegible] خواجه نظام الدین محمود [illegible] صاحب [illegible] مولانا شیخ [illegible]
برسم رسالت [illegible] سلطان [illegible] پادشاه صاحب تأیید رسید [illegible] امرا و ارکان دولت
[illegible] صلح و صفا سخنان گفته [illegible] و مولانا شیخ [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت میرزا سلطان [illegible]

ابوسعید میگوید که من این ولایت را [illegible] گرفته ام [illegible] باز نخواهم گذاشت امرا از
استماع این سخن [illegible] بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند [illegible]
[illegible] کوچ زنند و در [illegible] ماه رمضان میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] سپاه [illegible]
روز دیگر [illegible] بتقدیم رسانیدند [illegible] کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید
و در روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت و اقبال [illegible] بلدهٔ مذکوره نزول اجلال
فرموده [illegible] و از آنجانب میرزا سلطان ابوسعید با [illegible] خواجه
ناصر الدین عبیدالله و سایر اشراف و اعیان سمرقند [illegible] و رعیت [illegible]
[illegible] چون میرزا
ابوالقاسم بابر [illegible] امیر خلیل و مولانا احمد یساولی [illegible]
[illegible] محمد ملک [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خلیل و مولانا احمد یساول [illegible]
سمرقند [illegible] سلطان سعید [illegible] امیر خلیل و مولانا احمد [illegible]
[illegible] مولانا احمد یساول گفت [illegible]
[illegible] این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده [illegible]
[illegible] و روز دیگر میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] پهلوان حسین دیوانه [illegible]
[illegible] خلقی از [illegible] سمرقند [illegible] و چون سلطان [illegible]
[illegible] حصار [illegible] از طرفین [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] قتال [illegible]
[illegible] و در آن ایام
از امرای سلطان [illegible] امیر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] آن لشکر [illegible]
[illegible] سلطان آغاز
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت ماوراءالنهر قناعت نماید [illegible] خراسان [illegible]
در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و [illegible]
پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر خواجه نظام الدین محمود و مولانا شیخ [illegible]

وامرای سمرقند را با بسمهای پادشاهانه عنایت فرموده بشهر فرستاد و در رایات عزت آیات بجانب
دار السلطنه هرات در حرکت آمده در اواسط ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از نهر گذر کرده عبور نموده و
میرزا جوکی را که در نظام سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بود منظور نظر مرحمت گردانیده مناصب
ارجمند عنایت نموده و ایالت قبة الاسلام بلخ با میر حاجی محمد تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس
حکومت ولایت سالی جاریک تشرف یافت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع
یافت و ملک قندز و بقلان را با میر سعید برلاس داد بعد از آن موکب همایون روی توجه به
دار الملک خراسان نهاد و در عاشر محرم سنه و کرم بلده فاخره هرات رسید و زبان حال و قال
متوطنان ان دیار بمضمون این مقال گویا گردید ● هزار شکر که دیگر بار بعد اقبال ● رسید رایت شاهی بسنقر
جلال ● ذکر فتح ملک سیستان و خلاف ارتقندیان در قلعه ها و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان
سیاست میرزا بابر روی داده ● در سنه تسع و خمسین و ثمانمایه بعرض میرزا بابر رسید که والی سیستان شاه
حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی بجای نمی آرد و بخلاف
آباء و اجداد خود در طریق بگفتر و کوفت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر می نگارد بنا بر آن پادشاه
عالیمکان امیر خلیل بن امیر هندو که بدارالسلطنه انتساب داشت با یک فوج سپاه بجانب سیستان نامزد نموده و امیر خلیل
بعون الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدان جانب نهضت فرمود شاه حسین
معاونت با آن نهرشیه شجاعت در جنگ خویش مزید و مقاومت ملک نیمروز را پیرا پیرا گذاشته عنان
بصوب ... ادرکه دیده و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت
و خبر فتح نوشته داشت کرده رایت استقلال برافراخت و هم در آن اثنا شاه حسین لشکری فراهم آورده
عازم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبارگی از سر حکومت درگذشت و برون
یکی از نوکران نو گشته سرش را نزد امیر خلیل برد و او در دار السلطنه هرات بدستگاه بابر داد
اهتمام آورد آن کرد و هم درین سال میرزا ابوالقاسم بابر جهت نظر التفات بر حال میرزا میرزا الدین
سنجر امداد نموده ولایت مرو را که سابقا سیورغال امیر خلیل بود حاکم ساخته آنجا
روانه ساخت و در خلال این احوال جمعی از نوکران میرزا سنجر که بعضی امیر بابا حسن در قلعه ها
محبوس بودند و در دولتی که حصار ایه در اسفرایین بود یکی از نوکران او بجانب موافق ساخته فوج بوقت نمود
بانگاه برسر وارد شده دیگر که در سلک ملازمت امیر بابا حسن انتظام داشتند نشدند و مقاومت ایشان را اهل
آورده بر بعضی اعتماد نموده از حصار بیرون کرده و اطراف آن حصن حصین را مضبوط ساختند
و چون این خبر بسمع میرزا بابر رسید جیش تیز کرده اما از کمال تهور و وفور اقبال نهضت نموده و چند روز
قلعه ها در تصرف دارند ایشان ... امیر جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بجانب آن
حصار شتافت با مید آنکه هوت دولت روز افزون لطیفه ساخته و مساعدت طالع و حیله از آن قلعه فتح
قلعه ها را در جشم طاق ... شد اول ... و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن برج و بارو ...

وسایر اسباب قلعه گیری مشغول میبود باز خدایان ادم از اطاعت و انقیاد زده بعضی از ایشان
حبل التیه با بساط معاطف بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود با تفاق بعضی از نوکران امیر بابا حسن
پیش رفته و باز خدایان از نزدیک یاران خویش نزدیک ایشان آمدند و سخنان صلح آمیز در میان
آوردند آخر الامر باز خدایان دستها در زنجیر نهاده بدست جلال الدین محمود و نوکران بابا حسن
رسانیدند و قاعده عهد موکد ساختند و جلال الدین محمود در زیر قلعه و دستهای آن دو شخص محکم گرفته
پایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کرخها گذشته بقتل رسیدند و بقیه آن طایفه در اظهار
شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز ... که در قلعه مسکن داشت و از ظلم
باز خدایان بتنگ آمده بود و صدقی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج
قلعه محلی هست که بیک روز سوراخ میتوان کردن و حالا مصلحت روز است که من این کار میکنم باید
که سه روز دیگر منتظر باشند که شبی چون روشنی چراغ در آن برج بینید بی توقف بپای قلعه آیند
که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بوده چون روشنی چراغ
بنمود صبح امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبانها نهاده بالا رفتند و آن جماعت متغلب مردم بالا کردند
و آنکه و دستیاران او کمندها فرو گذاشته قریب صد کس را بدان برج در آوردند و باز خدایان را
کشته بعضی جان بیک با پرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم دیگر آوردند و امیر جلال الدین محمود
سرهای قتیلان را بهرات فرستاده و میرزا ابوالقاسم بابر بتیغ وسرور گردیده و نسبت بآن سروران نجابت
شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه مذکور بیشتر با میر بابا حسن
مفوض گشت و طنطنه آن فتح پیش بسبب آن لطیفه بعضی از ایوان کیوان درگذشت و در اوایل
سنه ستین و ثمانمایه مزاج اشرف میرزا بابر از منهج اعتدال منحرف گشته مرض صعب بروز نجسته
صفات استیلا یافت و اطبای مسیحانفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند بعد از چند
روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال دو دو ذوابه در غایت عظم و مهابت در محاذی
برج ثور متمکن گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هرات و هشتم خانه طالع میرزا بابر بود انواع
گفت و شنود در میان ارباب نجوم پیدا شد و از اعلم و قدوه تمام بر حکیم میرزا صاحب تاج
و سریر راه یافت و بعد از آن بانگ زمانی انواع طلیات متوجه هر دیار گشته نیز لاء انقلاب
کتابت بروجات روزگار رحلتان آفت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست
ذکر وفات میرزا ابوالقاسم بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن آن پادشاه عالی جاه
از جهان فانی بعالم جاودانی ● چون حکیم علی الاطلاق از دور اشعار حادثه مرضت و تنکیس مزاج اشرف
حضرت آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه بایک اعتقاد در چهارم شعبان سنه ستین و ثمانمایه
طواف مرقد مطهر امام عالی گهر ● علی بن موسی الرضا بن جعفر ● از تیغ سفیده باغ مختار تشریف برد
و ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضای حاجات و ادعیه و واجبات گذرانیده و در روز عید بعد

از ادای جشن پادشاهانه ترتیب نموده و ماه شوال را در ایام نوروز آنجا بپایان رسانیدند و در اوایل ذی
القعده الحرام عنان ابرش گردون فرسا بصوب مشهد مقدس انعطاف داده و جهارم هم ماه مذکور
جهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون عزت افزای فضای گنبد نو تاکنون گشت و در روز دیگر بحمام رفته
و غسل فرموده بلوازم زیارت روضه منوره رضویه قیام نموده و سده آن قبه گنبد مرتبه را
بصلات و نذورات نوازش فرموده و در باب انتظام مهام رعایا و عجزه و مساکین و ضعفا و فقرا شیوه لطف
سعی و اهتمام بجای آورده و در آن زمستان براق قشلاق در آن ولایت فرو نهاده رعیت اتفاق
افتاد و پادشاه جابجی و از برای جانها گشت زار امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانید
دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان دولت
صورت مخالفت دست داده و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته
گاهی بلطف گاهی بعنف ایشان را ملامت نموده بلوازم امرای عظام بصلح و مصالحه مشغول شده و از یک
طرف امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادر
او امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین سمنانی بر روضه منوره مقدره خاندان پیغمبر آخرالزمانی در
آمدند و بلوازم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر بیکدیگر بدبینی ننمایند و در مقام خلاف
و نفاق نباشند ● کرآشتی بهمه حال بهتر از جنگ ● و میرزا بابر از خصایل امرای صبوح و سرور گشته و نیز
بجهت بیان بتولیف و تحسین ایشان گشاده و هر یک از امرا را بنوازش آن وزارت جشنی ترتیب کرده
پادشاه را طوی دادند و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب نابسامان
بود اکثر ایام را با ارباب ساز و گوینده کان خوش آواز همراه داشته در تنزهات مشهد مقدس
بسر میفرمود و در آن اثنا روزی در محل دلکش و موضع روح افزا فرود آمده بود ناگاه درویشی
ژنده پوش و موی بگور روی نزدیک پادشاه بر فراز سنگی سیاه شده بی آنکه خوانندن ترجیعی آغاز نمود
و آن ترجیع بر شرح بی وفایی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود که ●
این همه طمطراق کن فیکون ● نیست پیش اهل جنون ● خواطر اکابر و اصاغر را جاملت حاضران
آن ترجیع که عدد ابیات آن خمسمائه بجا پرسید بغایت محزون گردید و درویش بعد از تمام آن شعر
بهایت نظام از نظرها غایب شد چنانچه حاضران آستان سلطنت هر چند او را در گوشه و دشت
طلبیدند نیافتند و چون اکثر مشغول ایام بعیش و نشاط ● بگذشت چنانکه یکبار در بادیه دشت
و میرزا ابوالقاسم بابر در نیم ماه ربیع الاول سنه احدی و ستین و ثمانمایه که هنوز آفتاب حالت بابر
جوان بود عازم الملک را دکان گشت و جیغه در آن مجلس ... هر ... ایشان برادر است
ناگاه ناخن آن شعار که شهریار عالمیقدار را بحال او اهتمام بسیار بود بشکست و این معنی بر ضمیر منیفی
بغایت گران آمد بمشهد مقدس مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را اکثر را میکرد که
تو به زدی میکنم آمد بهار ● ساقی تو به بشکنم از دو دست ● بر زبان حجسته بیان آورده خدام بارگاه

سلطنت را به بسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای باده در نوانی و اقداح راح ریحانی
از دست گلعذاران سرو رفتار در کشیده و در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی در حین نشا
کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشست و ساقی پیر شسته نمود که بعد از جهت بر سرعت آمده
ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغیر پذیرفت و بر بعضی امرا غضب کرده بر خاست و بحرم رفت و آه
و در حایشگاه بهار و درون حول الشمس بیرآمد ای ماه سپهر و اقبال از برج جاه و جلال بغروب
غروب نمود و نیرا سمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بحضیض زوال منتقل شده و از مشاهده
آن حال امرا و وزرا و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند سیلاب خون از غرقه دیدها چون رود جیحون
روان کرده و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان نیران عیان کرده ● در آن
روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت اشک برد فا بود ● هر آیدی از دریدی مرا ...
ز وپار یدیسیل از کوه تا کوه ● روز دیگر امرای عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفور ... برداشته
جسد مطهرش را بگنبدی که در جنب روضه رضویه و جهت مدفون ساختند اطباء و دانا احساس
بی از زهر سموم میکردند و از کیاست فراست انجا قرب جوار امام هشتم علیه السلام بدین مایل
می آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد القهار در تاریخ فوت آن پادشاه فرید الدهر گوید ●
آفتاب ملک بابر خان نماند ● کی نهان خورشید جهان در خوابست ● در ربیع الثانی و جمعیت ربیع
لاله سا ز خون دل پیداست ● بر رخ راستم جگر با چاک شد ● دیده از اشک و دامان پرخون
این چه حالت و چه تاریک گشت ● موت سلطان موجب بابر است ● و میرزا ابوالقاسم بابر را فرزند
میرزا شاه محمود فرزندی دیگر نبود و ذکر او بعد از قید او اسامی اکابر آن زمان سلطنت رفت
انشاء الله تعالی و تقدس ● ذکر شمه از حال مشایخ ... که معاصر بوده اند با آن پادشاه جلیل القدر
از جمله اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی
انتقال نموده یکی شیخ بهاء الدین عمر بود شیخ قدس سره خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی است
و شیخ محمد شاه از جانشینی درویشی خلق تمام داشته و درویشی که در ... موجود بیکه مبارکه بوده است
در منزل متوجهان نقد جان بتقابش ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در سلوک مجذوب گشته
آثار جذبه بر روی ظاهر بوده چنانکه در وقتی ادای نماز کسی از پیش صوفی شان نتو تا اورا بر عدد
رکعات صلوات تنبیه مینمود سلسله شیخ بهاء الدین عمر بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می
پیوسته و ظاهرا از روی شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجاده نشسته است و شیخ بهاء الدین
در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بعزیمت گذاردن حج اسلام
و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوات والسلام از دار السلطنه هرات
در حرکت آمده و جمعی کثیر را از اعیان آن زمان مثل مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا سعد الدین
کاشغری و مولانا زین الدین جامی و مولانا قطب الدین محمد حیدری و مولانا شرف الدین عبد القهار

و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین مشیخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت
شیخ بهاء الدین عمر بجانب حجاز روان گشته و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد مطهر سید
پیغمبر علیه السلام مشرف گشته مراجعت فرمودند و جناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در
نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده است که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه که مرضی عارض
ذات شریفش گشته و او جوان صایم الدهر بود اصحاب جهت عارضهٔ مذکوره تکلیف افطار کردند قبول
ننمود و ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب حضرت شیخ رفتند و چون بحضرت رسیدند متبرک گشتند
من از آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی و در آن وقت که بحضرت آمدند من پای
دراز کرده بودم از آن جهت روی بر نشستند و بعد از آنکه من پای خود را جمع کردم مراجعت فرموده پیش
این فقیر آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در مقدم ماه ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ثمانمایه
در قریهٔ جغاره از بلوکات دار السلطنه هرات وفات یافت و میرزا ابوالقاسم بابر حاضر روز
این خبر شنیده و بقریهٔ مذکوره رفته و لد الخطاب شیخ نور الدین محمد را پرسش نموده و بیشتر [illegible]
جنازه بازگشت و بجانب هرات شتافت و توقف ننموده تا نعش شیخ را [illegible] رسانیدند و انگاه
[illegible] و عالی [illegible] نعش را برداشت و بمحفه مبارک گرفت و در
صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق [illegible] سید [illegible]
الدین [illegible] پیش رفته بر جنازهٔ شیخ نماز گذارد و مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه
دار السلطنه هرات است و میرزا ابوالقاسم بابر بر سر آن مزار عمارات عالی طرح انداخته باتمام رسانید
و هم در ماه مذکور قاضی القضاة الاسلام یعنی حضرت علاء الانامی قطب الدین محمد الامامی بجنان جاودانی
انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده که قطعه
پناه شریعت سر قاضیان ◦ محمد که بد قوم امامی امام ◦ [illegible] وفات نبی
ز دور انقضا شد بدار السلام ◦ بجای نبی بود و تاریخ اوست ◦ وفات النبی علیه السلام ◦ ذکر حضرت
مولانا سعد الدین کاشغری در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی مینمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه
نموده و با آن آوازه سلوک طریق زهد و تقوی بر دست در سلک مریدان مولانا نظام الدین
خاموش انتظام داشت و پرتو انوار [illegible] روحانیت اوالیش یافت و در مطلع سعدین مسطور است
که در اوایل جمادی الآخر سنه ست و ستین و ثمانمایه مولانا سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت
و در غلیان مرض و شدت ضعف واقعه [illegible] گذشت [illegible] آنکه مرا [illegible] بودن [illegible]
ساختند من بنابر آنکه اطفالی صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از [illegible] این سخن
روز [illegible] یوم الاربعای السادس من شهر المذکور وفات یافت و در سر خیابان هرات مدفون شد
ذکر مولانا محمد [illegible] در مطلع السعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد [illegible] مردی درویش
پسندیده اخلاق بود و [illegible]

و چون

و چون میرزا بابر بوی التفات نمیکرد و پیوسته بجنان فرزند و نقش محبت میرزا علاء الدوله بر
صحیفه خواطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و از متابعت میرزا بابر منع
مینمود و در سنه ستین و ثمانمایه سید عبد الله نامی از جانب [illegible] در شیوهٔ سپاهیان بدار
السلطنه هرات رسید و با جناب مولوی در هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردید و مقارن
آن حال [illegible] هرات شخصی را گرفته نزد میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا
علاء الدوله آمده بود و بخط سید عبد الله و مولانا محمد [illegible] آورده بنابر آن میرزا بابر
پرسید و معلوم گردید [illegible] و جناب مولوی [illegible]
و جاسوس را بکشت و مولانا محمد هم در سیستان متوجه عالم آخرت گشت و این بیت از جمله [illegible]
اوست ◦ [illegible] ◦ [illegible] ◦ ذکر مولانا عبد الوهاب
مشهدی از اصناف فضایل و کمالات محظوظ و بهره ور بود و در انشای نظم و نثر ید بیضا مینمود
گویند بوقتی یکی از ظرفا را در صفت مطلوب شعری این عبارت بخاطر رسید که [illegible] و
[illegible] تمامی رسانید الجناب اندک تاملی کرده [illegible] و این
قطعه در [illegible] خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزرای میرزا بابر اعتبار و اختیار بیشتر داشت
از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است که ◦ وزیری که [illegible] ◦
فضای چرخ [illegible] ◦ اگر مقدار [illegible] ◦
[illegible] ◦ مدار مملکت [illegible] ◦
وجیه الملک اسمعیل بن محمود [illegible] ذکر مولانا جلال الدین ابویزید پورانی پیوسته بادای
وظایف طاعات قیام و اقدام مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت
حضرت رسالت علیه السلام والتحیت بمقامات بلند ترقی نموده و در کفایت مهام فرق
انام بلوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هرکس از اهل اختیار در آن باب رجوع بایستی کردی بنفس
نفیس با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی و همواره خوان ضیافت
گسترده بودی و بجهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب نمودی و در نفحات مسطور است
که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر مربی نبوده اما اویسی بوده است و میگفته که هرگاه
مرا مشکلی پیش می آید آنرا بی واسطه بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام عرض میکنم تا آن مشکل
آسان میشود و وفاتش در شب دوشنبه دهم ذی قعده سنه اثنی و ستین و ثمانمایه اتفاق افتاد
و در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه پاک اعتقاد مؤسس السلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان
حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارت عالی بنا فرمود اوقات حیات مولانا
ابویزید از نود سال متجاوز بود ذکر خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد قطب الانام
زنده پیل [illegible] احمد جام بود و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب نموده و اگرچه

در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار رفته نسبت بآن
جناب کمال لوازم اخلاص و ارادت بجای می آورد و در مسجد جامع دار السلطنه هرات بوعظ و نصایح
خلایق مشغولی مینمود و بر منبر به بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی
زبان میگشود و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی بمجلس وعظ وی حاضر
و الحق از وی می شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میکردند از [illegible] افتاده است که سلطان
سعید میرزا سلطان ابوسعید در جمعهٔ اول از ایام سلطنت خویش بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف
برده و در آن وقت که الجناب سخن میگفت یکی از خاصگان بی ترتیب صیحه زد و سلطان سعید از آن
بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه شمس الدین محمد روی بپادشاه آورده گفت که [illegible]
وجد و حالی [illegible] نگفته ایم ظاهرا اول این وعظ از جای دیگر [illegible] و وفات الجناب در چاشتگاه
روز [illegible] ششم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمایه روی نمود و یکی از فضلا این قطعه در تاریخ
آن واقعه نظم فرموده ◦ شیخ الکل قدوهٔ کل که بود ◦ اهل صورت را بمعنی رهنمون ◦ خواجه
شمس الدین محمد کز غمش ◦ آسمان پوشید دلق نیلگون ◦ ساخت جا در ساحت قدسش قدم ◦
خیمه زد از خطهٔ امکان برون ◦ چرخ دون پایهٔ قدرش بود ◦ سال تاریخش بپرس از چرخ دون ◦
ذکر مولانا شمس الدین محمد اسد بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام
داشت و در اوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته با آن آوازه همت بر تحصیل درجات اخروی
گماشته با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود
و در شب [illegible] رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمایه از عالم انتقال نمود و تربتش در کازرگاه در پایین
پای موقف حضرت [illegible] خواجه عبد الله انصاری واقعست ذکر شیخ آذری اصفهانی از مشاهیر شعرای
زمان خود بود و در سن کهولت سلوک طریق درویشان پیش نهاده راه سفر را بجانب حجاز
شتافت و بعد از گزاردن حج اسلام و طواف مرقد مطهر حضرت خیر الانام علیه الصلوات والسلام
عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت و سلاطین آن دیار شیخ را در غایت [illegible] میداشتند و
طریق احترام مسلوک داشتند و انعام و احسان فراوان نسبت بوی بجای آوردند [illegible]
شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان از توطن در آن ولایت ابا کرد و این بیت
در سلک نظم آورد ◦ من ترک هند [illegible] گفته ام ◦ [illegible] ◦
و از آنجا باسفراین شتافته بادای طاعات و عبادات مشغول گردید و وفاتش در سنه ست و
ستین و ثمانمایه واقع بود و لفظ [illegible] از تاریخ آن سال [illegible] فرمود و کتاب
[illegible] و عجایب و جواهر الاسرار از منشآت شیخ آذری است و دیوان اشعار بلاغت
[illegible] در میان ابنای روزگار اشتهار تمام دارد و هم در سال مذکور [illegible] ذکر مولانا طوطی
که در سلک شعرای مشهور انتظام داشت قفس [illegible] شکسته [illegible] پرواز کرد و مولانا

طوطی

طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات بسیار مینمود و این مطلع از نتایج
طبع نقاد اوست که ◦ [illegible] طاق و [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] و مولانا طوطی در اوان جوانی [illegible] انتقال نمود و [illegible] حضرت
سلطانی امیر علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده بیادگار گذاشته که قطعه
[illegible] طوطی [illegible] ◦ که بود [illegible] معانی [illegible] ◦ [illegible]
که تاریخ شد فوت [illegible] ذکر سید غیاث الدین [illegible] بوفور فضایل و محاسن
خصایل از اقران [illegible] ممتاز [illegible] بود و بلطافت طبع و ظرافت [illegible] سرآمد افاضل
دوران مینمود خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام
[illegible] و سرافرازی [illegible] و وفاتش در [illegible] سنه [illegible] و ستین و ثمانمایه
در هرات روی نمود و بگورستان [illegible] هرات در جوار امیر حسینی سادات مدفون شد ذکر
امیر اسلام غزالی [illegible] الاسلام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل
داشت گاهی بنظم اشعار مشغولی میکرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت ظاهر میکرد و در
مجالس النفایس مسطور است که [illegible] امیر اسلام [illegible] قصیده [illegible]
این قصیده [illegible]
و آن قصیده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] مطلعش اینست ◦ شاها جلال [illegible] ◦
بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس ◦ و امیر اسلام در ایام حکومت [illegible]
[illegible] از عالم انتقال فرمود [illegible] مولانا [illegible] از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط
بهره تمام داشت [illegible] دو هزار بیت نظم کرده [illegible] این بیت را [illegible]
[illegible] ◦ [illegible] ◦ [illegible] دو هزار بیت گفت و نوشت ◦
و مولانا [illegible] بود و بواسطه [illegible] این حکایت مشهور است
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] اتفاقا مولانا را [illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر
[illegible]
ابوالقاسم بابر [illegible]

و عنایت بسیار یافت . درویش مغفور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در اوقات ریاضت اوقات گذرانیدی و پیوسته بنقش فضایل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر نگاشت و در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند کاتب خطی جامی درست میشود و در علم عروض و در رسالهٔ تألیف فرمود و در جواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی شرایط اهتمام بجای می‌آورد و مطلع آن قصیده درویش اینست که . پس در دیدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنایی اصل کار . و از جملهٔ منظومات درویش این رباعی مشهور است که رباعی
موجود بجز و بجود نتوان کرد . بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد . الحاد چو این مسئول حکمی بود . آنرا که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

در عهاد روز که واقعهٔ ناگزیر میرزا ابوالقاسم بابر بوقوع پیوست امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلدهٔ هرات گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید بجهت بعضی از مصالح مملکت بولایت سرخس رفت و شیخ زاده پور توام که بعالی منصب صدارت سرافراز بود بمصلحت استدعای میرزا معزالدین سنجر را ه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد سیزده روز از فوت پدر بجانب هرات نهضت نمود و در اثنای راه شیخ زاده از مرو آمده بوعده رسانید که میرزا سنجر دو دیدهٔ سرکشی داده و سر از ربقهٔ اطاعت در پی او آمد و از هرات قاصدی امیر حسین علی آمده و عرضه داشت نمود در روزی که خبر واقعهٔ حضرت اعلی بادشاه مرحوم بشهر رسیده و میر رجب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از مجلس برون جسته و بخانهٔ احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی مذاهن کو متحارشتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بجانب ایشان مرغاب فرا رسیده و لشکر فراوان بر وی جمع کرده و القصه استماع این اخبار موجب دغدغهٔ خاطر و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرموده سادات و قضات و اصول و اعیان ملازمت شتافته مراسم پرسش را بتقدیم رسانیدند و در آن جمعیت عاملس و زر اتازه کردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و هم در آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده نایرهٔ ظلم و عدوان بر وجنات حال هر دیار تافت تبیین این مقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت و بی باکی موصوف بود و از سایر امرای بابری بزیادتی حشمت و کثرت متاز و مستثنی میبود بعد مراجعت از سرخس چون بهرات رسید جهت تحصیل وجوه مصلحت جهان دیده که برسم سر شمار مبلغ کلی از متوطنان آن دیار بستاند و شهر را بخش کرده تحصیلات و انشنید و یکی از ملازمان امیر شیخ ابوسعید و شخص دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شده در هفدهم جمادی الاولی محصلان بشهر در آمدند و زر گرفتن را در کردند و در وقت دو سه روز آنچه مقدار بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلان برکش و خواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا

شاه محمود مهر زدند و این دو وزیر شهر را آغاز کفایت کرده اولا محصولات موقوفات را ابتدا ضبط کرده متصرف شدند و ثانیا آنچه برسم سر شمار گرفته بودند هر دیناری را ده دینار جمع نموده تحصیلات در قلم آوردند و محصلان شداد غلاظ رعایای بیچاره را گرفته بشکنجه تا بحد زر طلبیدند و بحر سرانجام آنچه معتذر مردم بود و دوجان بیسوز از دوده هناز آمد و نایرهٔ جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت اینست مانند فقار روی در پرده اختفا کشیده و صفت رعایت جو محل کیمیا و رواج کار فضلا نایدید گشت و بسیاری از فضلا ترک اهل و عیال گفته متفرق و منهزم گشته و خلقی کثیر در زیر شکنجه و تعذیب گرگ شده و بسیاری در آن اوان از شرف محصلان از سر نقد جان درگذشته عورات مستورات سرها گشاده و موها بریده و داد و بیداد دیوان شتافته و زبان بجزع و ناله دادخواهی گشودند شیخ ابوسعید بی‌تایید از شنیدن و فغان بیچارگان متأثر نگردید اما حسام الدین بر طبق کلام الملک العلام ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها متصف بود و شاه نظامبخش جل جلاله طلسم سلطنت و دستگیری در ماندگان و فریادرسی بیچارگان کرده گرد از وجود میشوم امیر شیخ ابوسعید برآورد شرح واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شر شیخ ابوسعید بر اختر کمر بسته در بیست یکم جمادی الاولی میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برد و فرمود تا منادی کردند که از وجوه سر شمار هیچ افزوده یک دینار کسی نه دهد و هر چه داده باشند بازستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هر جا یابند غارت کنند و لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم بای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیر حاجی متفق شده اسباب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بموافقت برادر خود امیر حسین علی عنان کوی بطرف لب مرغاب انعطاف داد و امیر شیر حاجی با خلق بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون رفته سر در پی او نهادند و در صحرای که میان که مختار و قنقور باط واسط است بشیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ محاربه ملتهب کردید و در حین آنکه کار امیر شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان ساخته یکی از مبارزان امیر شیر حاجی سرش از بدن جدا کرد اینند و بدروازهٔ ملک برده بر چوبه للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بداختر هزیمت یافته متفرق شدند و سلک جمعیت ایشان انهزام یافت غایت ظلم اینچنین است مدام و در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که از دو جانب تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم سلطان بوقوع پیوسته شاهزاده با اتفاق امرا و توینان عالی همت عالی نهمت بر تسخیر دارالسلطنهٔ هرات بسته بنابر آن امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین پیر فیروز شاه و پهلوان حسین دیوانه و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند تا میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم سلطان موافقت و مصالحه میان آمده نوعی قرار یافت و در غایت بر ساحت احوال ممالک خراسان آید و باستصواب مهد علیا کوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عمدهٔ آن علیه انتظام داشت جهت تمشیت آن مهم بارودی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمرهٔ از مردم منتسبان به خاطرنشان امیر شیر حاجی

کردند که مخدرت مهد علیا بمیرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم سلطان چون فروغ آفتاب عالم تاب بر جهانیان روشنست و دو دولتخواهی امرای ترخانی نسبت بآن سر خیل امرای عظام معین لاجرم تدبیری باید اندیشید که سر رشتهٔ اقتدار از قبضهٔ اختیار بیرون نرود بنابر آن امیر شیر حاجی از روی بدگمانی متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانهٔ جا نقی ایشان را بکوشک باغ زاغان طلبیده و چون مجلس منعقد گشت امیر احمد بن فیروز شاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانه نمود از باغ بیرون رفت متوجه توت گشت زیرا که برادر امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه تیغ بیدریغ در ترخانیان نهادند و امیر اویس که کاردی در دست داشت و کوشت زنده میکرد بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانید و زخمی بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده هلاکش ساخت و همان لحظه اویس ترخان را با برادرش یوسف و حمزه بکشتند و پهلوان حسین دیوانه امیر محمد ترخان را با آنکه پناه باو برده بود قتل فرمود و جار و زر بطرف قرا سو شتافت که امیر محمد یادوار بود و در اثنای راه امیر احمد بن فیروز شاه دو چار خورده قبل از سلام و کلام آن دو سرور را بتیغ انتقام از پای درکشیده و درهم شکستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروز شاه که یکتای آفاق در انصاف داشت شربت شهادت چشانید و امیر محمد بن امیر غیاث الدین ترخان و مولانا احمد بیاول از آن فتنه جان بکنار کشیده و در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض کردانیدند و امیر شیر حاجی چون مرتکب امری چنین گردید که جنایت خطر میبود و میرزا شاه محمود را از شهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا کوهرشاد آغا را فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر آن قلعه است ساکن گردد و بعد از در فع حسبه که بجراحت شکم امیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دارالسلطنهٔ هرات است بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برد و هرات از وجود امرا و ارکان دولت بابری عاری مانده قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا کوهرشاد آغا شهر و قلعه را محفوظ ساخت و مستحفظان را برده دروازها محکم ساخت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهند و حساب بکنند . تا ببینیم که من بعد چه خواهد بود . نقاب ملک را زلای روی که بکشاید

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مخالفت نمودن میرزا شاه محمود

چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضای آن شد که بر طبق کلمهٔ کریمه ولقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا ابراهیم سلطان را بخلعت سلطنت و شاهی آرایش یابد و پرتو انوار غلبت و اجتبا از مطلع واتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بر موجب سخن مذکوره و فتح نموده و در کشاکش سپاه بیحساب در ظل لوای جهانگشای آن جنره صاحب

صاحب‌رای مع آمدند لاجرم بدیوان پیکر فتح و ظفر امید و ارگشته متوجه دارالسلطنهٔ هرات شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمایه نزدیک باغ مختار رسید و میرزا شاه محمود چون خبر شنید عنان اختیار از دست داد و در روی بطرف فره آورده و قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعهٔ نیره تور و ان گشت و انقضای قضای احدیت طاعت با برهان را در نوشت و در تعقب انهار حار نور میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بنگاهشتن اعدا روان فرمود و زمرهٔ از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفته بودند ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف و دولت کلدی طغایی و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی میوه را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا کوهرشاد آغا خلاص شده سایر نام بردگان بقتل رسیدند و فرقهٔ که امیر شیر حاجی را تعاقب نموده بودند باو رسیده و دست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار نره تو در آمده میرزا سلطان ابراهیم بر تیسر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر تخت سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم کشید . شاهی که بعدل دستگیر ملکست . چون دولت و بخت ناگزیر ملکست . بنشست چو بر سریر شاهنشاهی . تاریخ جلوس بر سریر ملکست . و میرزا ابراهیم سلطان همت عالی بر نظم امور دولت و تمشیت مهام مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه محمد سعد الدین عنایت فرمود و داروغگی شهر را بامیر قرابهادر که از جملهٔ مخصوصان میرزا علاءالدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص رز لشکر و مالوجهات سنه اوول بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود در مشهد مقدس جنود نامحدود در جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هرات انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم متوجه خشم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از ملاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاءالدوله و میرزا ابوالقاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود برگشته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و معبدتو موافقه گشته در ولایت توشیخ براه او آمده رفت و ایضا میر رجب که در زمان میرزا بابر داروغهٔ هرات بود و میرزا سلطان ابراهیم را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیری که در آن فرصت کرده بود علم عزیمت بجانب او افراشت القصه در میان رباط امیر شاه ملک و قنغیه کوسویه آن دو شاهزاده رزمجوی بهم رسیده و تسویهٔ صفوف پرداختند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوشش و خروش آمده باتیغ و سنان در فضای میدان تاختند و تخت میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسرهٔ مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامرا امیر احمد ترخان بابر و داغ تول متوجه دشمنان شده بکمال شجاعت و بهادری تقدیم رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده بود ظفر یافته میرزا شاه محمود با زبطرف مشهد مقدس توجه نمود میرزا سلطان ابراهیم

شکر موهبت الهی بجای آورده و غنیمت بی نهایت گرفته و شمار انگامی کرد و از غرایب آنکه روز
دوشنبه بیست پنجم شعبان حاجب شکاه جنرم دار السلطنه هرات سعید که میرزا شاه محمود بلخ و اقرت مخصوص
کرده و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا سلطان ابراهیم مدتی بکر طواحتساس یافت و میرزا
شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابوسعید خبر رسانید
آورده و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفوز و نجاح موکب همایون
در باغ شهر نزول اجلال خواهد فرمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان
بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود و خلایق را در مهاد امن و امان خواهد غنود

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حالات

سلطان سعید از بدایت جلوس بر سریر سلطنت سمرقند بواسطه همت بلند همواره نقش تسخیر ممالک
خراسان بل سایر ممالک ایران را بر لوح خاطر می نگاشت و بعد از شنیدن خبر فوت میرزا بابر
داعیه نهضت از دیار و بدرقه در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه
فرستاد و عرضه داشت کرد که حالا عرصه خراسان از وجود سلطان ناشناس خالیست اگر
رایات نصرت آیات بدین جانب عطف فرماید صورت نصرت در آیینه مراد جلوه گر آید و بنده
کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی
عنان عزیمت و تایید از آب آمویه عبور کرد و بسرعت برق و باد روی توجه بصوب دار السلطنه
هرات نهاد و در روز دوشنبه بیست پنجم شعبان بباغ قریه سلطان رسید و قبه چتر گردون سا
باوج مهر و ماه برافراخته طالب ملازمت اکابر هرات گردید اکثر بتقدیم استقبال پادشاه
ستوده خصال را استقبال نموده و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند و زبان بدعا و ثنا گشودند
کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول و وارد که هرات ابا در تمکین مستعد گشته شهر را
مضبوط کرده اند عاقبت بسبب اضطرار از سر آن کار درگذشته بعضی از قلعه معقود گشته
در روز دیگر که خورشید از دروازه افق بشهرستان آسمان درآمده قدم برادرنگ فیروزه
رنگ سپهر نهاد سلطان سعید از دروازه قبچاق بدار السلطنه هرات درآمده باغ شهر را بیمن
مقدم همایون زیب و زینت داد و برتخت سلطنت و جهانبانی برآمده بشارت امن و امان
بگوش خواص و عوام رسانید و تمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت نموده رسوم ظلم
و ستمگری مرتفع گردانید و جماعتی از میرزایان را بنزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت
دعوت و وعده نمود و مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده است
و در محافظت شرط مبالغه بجای آورده محالست که کوتوالی جایز دارم و مسالک طریق
خیانت گشته قلعه را بکسی بسپارم و اگر فی المثل آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین زوبین و شمشیر روید
هراس بخود راه نخواهم داد و ابواب حصار بروی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن

این

این سخن خشمناک گشته روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات نموده
باغ زاغان را محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین برافراخت و خواجه
شمس الدین محمد وزیر با جمعی دیگر از استادکاران پای سریر سلطنت مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده
سپاه ماوراء النهر بعد از معقد در لوازم کوشش و خونریزی بتقدیم رسانیدند اما چون الحصار از کمال
استواری عیوب سپهر دوار است و در آنزمان مردان کاری و اسباب و ادوات حصارداری
مشحون بود هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه و مقاتله درنگذشت
و درین اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که متعلقان سلطان ابراهیم
پیوسته بمهد علیه گوهرشاد آغا می آیند و اخبار تحقیق مینمایند و باز میگردند و ایلچی
که از نزد سلطان سعید بجهت اوردن امیر شیخ حاجی بقلعه نره تو رفته بود باز آمده عرض نمود که
مشار الیه میگوید با وجود قتل امرای ترخان ما دامی که گوهرشاد آغا استقلام داشته باشد بنده
بملازمت نمیتوانم رسید بنابرین دو مقدمه میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان
بقتل آن بلقیس زمان و خیر حیان فرمان داده و این واقعه شنیع حالی بود که بر وفیه و دولت
آن پادشاه دست داده حصال طهور نمود و گوهرشاد آغا بعفت لطفت و عفت اتصاف
داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر داشت و مبرات بسیار از آثار او در دار السلطنه
هرات مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدس رضویه مبرکه مسجد جامعیست
در غایت تکلف ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده
تقبل الله منها العقبه بعد از چند گاه مهد مغفرت شعار امیر شیخ حاجی قلعه نره تو را بیکی از معتمدان
خود سپرده بدار السلطنه هرات شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم در آن
ایام در آن حصار امری در غایت غرابت روی نمود کیفیت واقعه آنکه بیاتی مجهولی برکشتم
روزی تا زودیکر کوسفندی حینی چند وماوارئه قلعه برد و بامداد بیابان کشتند کرده التماس کرد که
شب الجا باشند و لمعش مینه و ال افتاده بیرون تو درآمد و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که
همراه داشت جمعی از یاران خود را بالا کشیده و باتفاق ایشان تیغ جرات آخته مانند بلای ناگهان
بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده بهزار حیله فرار کرد و بیرک قلعه را مضبوط ساخت
نام و پیلوانی برآورد و سلطان سعید بعد از آنکه این قضیه شنید و از جانب بلخ خبر خروج میرزا عبد اللطیف اولاد
رسید مصلحت در توقف ندید در نهم شوال عنان عزیمت بطرف ولایت ماوراء النهر گردانید و جمعی از
امرا و لشکریان را جهت دفع اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا
عبد اللطیف که اسب مخالفت در میدان جلادت میتاخت بازخورده از جانبین دست بقتال
الات برد برده و میرزا احمد در معرکه کشته برادرش میرزا محمد جوکی از آنمعرکه فرار نموده و میرزا سلطان
ابوسعید در عنان عنایت ملک مجید بقبه الاسلام بلخ رسید و آن زمستان در آن بلده قشلاق نمود

اما میرزا ابراهیم که در زمان اقامت سلطان سعید در هرات در ولایت [illegible] اوقات
میگذرانید چون از معاودت آن جناب خبر یافت چند شبانروز نقاره شادیانه زده امیر احمد ترخان را
بحکومت آن بلده نامزد روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال مرحمت
و معدلت بتقدیم رسانیده و وجوه امانی و آمال که از غرم حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال
لطف و احسان سمت اصلاح یافت و فرمانهای استمالت بجمیع [illegible] و در عید اضحی جهت ترویج روح مهد
علیا نجبات کلام و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام فرمود و سبب فتوحیت را ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب [illegible] جان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

ارباب قلم و خبر فضلای علام [illegible] این خبر شام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه محمود
از مشهد که میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از چند روز که در مشهد مقدس بود عنان عزیمت بجانب
جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر بابا حسن [illegible] شاهزاده خدمات پسندیده بجای آورد و اسباب
سلطنت مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت و تمشی و توقف یافته از راه [illegible] رایت
نهضت بدان طرف برافراخت و میرزا شاه محمود با تمام جنود استراباد باستقبال عم زاده توجه کرده
عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنای راه شنیدند که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان
بدان صوب آمده حاکم ساری امیر عبد الکریم که از [illegible] امیر بابا حسن بگیان آمده بود و [illegible]
بدرگاه شهریار از آنجا ارسال نموده پیغام میداد که چون در خراسان پادشاه نامدار نمانده
و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع اند اگر هوای جهان گشائی
و حصول [illegible] آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد با حسن وجهی طالع میگردد و میرزا
جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک را می پیمود سخن امیر عبد الکریم را بسمع
قبول جای داد * زری از سپاه [illegible] * شتابنده شد سوی جرجان زمین * و چون از [illegible]
صد و [illegible] بگذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر بابا حسن [illegible]
بصوب [illegible] انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم بشیوع این حکایات [illegible]
هر چه تمامتر [illegible] مسافت میفرمود تا بیکونسی استراباد رسید و هر چند امرا [illegible]
که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنود و از آنجا کوچ کرده
[illegible] از لیران [illegible] منقلای از پیش فرستاد و چون آن قوم از میان کل [illegible]
برگشته جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان [illegible]
[illegible] جنگ نموده [illegible] از جنگل خلق بسیار بر ایشان ریختند و امیر [illegible] سلک جمعیت
خراسانیان را از هم بگسیختند * [illegible] ترکمان از کمین * برآمد از ایشان زمین *
قراول از آن گرد و [illegible] رسیدند بر سایه [illegible] و در آن اثنا میرزا ابراهیم
با دولی از هم و [illegible] منقلای [illegible] در برابر اعدا بایستاده چون دانست که طاقت

مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان بیابان فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان
خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و جمعی از بهادران را اسیر گردانیدند
و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سادات
شاه از جمله مردمی بودند که در آن کیرکاه گشته شدند و امیر ابوسعید و [illegible] امیر سید خواجه را
زنده نزد میرزا جهانشاه بردند و حسب الحکم او را [illegible] در این واقعه در روز سه شنبه بیست
پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بوقوع انجامید و میرزا ابراهیم چون از آن شکست
[illegible] در وقت [illegible] منزل [illegible] و در روز یکشنبه [illegible]
[illegible] از تفقدات [illegible] افتاده که چون میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] برخاسته گفت کرای پادشاه جهانیان عزت [illegible] بورش و بازیگلی
[illegible] از عالم برافتد القصه امیر احمد ترخان که حاکم هرات بود چون از قرب وصول شاهزاده
خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود و جواهر و [illegible] و اسپان و [illegible] قطار
قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه [illegible] و فرشهای پسندیده [illegible] گرد و سایر
اشرافات و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آوردند نوبت دیگر میرزا ابراهیم سلطان
بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد [illegible] اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل
[illegible] و چون [illegible] مولانا احمد پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت
نموده و در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف
و عنایات میداشت و بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بمالش پرداخت و از غایت غفلت آن
همه جلاوت را نابود انگاشته بنابر آن مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نموده هر چند امرا
جهت عذرخواهی کسان پیش او فرستاده و خواست که بوعده و وعید [illegible] دیگر آن عهد و حشمی
را دام گرداند بجای نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست
توقع از کرسیان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین از روی اختیار با اضطرار بتصرف
مولانا احمد گذاشت و بساط عیش و نشاط را مبسوط ساخت

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام [illegible] بحضرت سلطان سعید و بیان بازآمدن میرزا علاء الدوله بهرات بعد از [illegible]

چون میرزا ابراهیم در دار السلطنه هرات روزی چند بفراغت بگذرانید سایر ارباب صواب
آراء و ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت را
موکد سازد و مصلحت نموده بنای مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعه جهت اهتمام
بنام سه بزرگوار برآمد شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم شیخ شمس الدین محمد
الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه که جد اعلی مورخ [illegible] است و امیر غیاث الدین کمنجکنه
که جد حضرت مقرب السلطانی امیر نظام الدین علیشیر است موثر ساختند که در آن سفر کفایت

کاری این سه بزرگ عالی گهر جایم و اقدام فرمود و چون این قصه تو واجب التعظیم مجلس سلطان
سعید رسیدند و جانب بایم و شایه در باب سلطنت و معاملت سخنان بعرض رسانیدند سلطان سعید
آن کلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی مصلحت
و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط با آنکه دار السلطنه هرات را با جانب
گذارد و بهر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد در موقف مقرب گرداند و در بدو [illegible]
ترکمان طریق اتفاق مسلوک دارد و سخن بر این قرار یافته مخادیم عظام مشمول نوازش و احترام
و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض رسانیدند
و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف و اکناف خراسان چند حاکم
نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه ترکمان از استراباد تا
سبزوار بقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت مینمود
و میرزا ابراهیم سلطان در دار السلطنه هرات نشسته سر بدیگری فرو نمی آورد و مولانا احمد سیاوی
قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم میشمرد و میرزا سنجر در مرو اقامت داشت
و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال میکاشت و پیرک مشول قلعه نره تو را مضبوط
ساخته بود و امیر عبد الله برلاس محافظت حصار سرخس مینمود و ملک قاسم ولد امیر اسکندر
قرایوسف باتفاق امیر خلیل ملک سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خبوشان
امیر حسن شیخ تیمور بلوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طبس در تصرف امیر اویس بیگ ولد
شاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال که در دشت قبچاق گذرانیده بود باز آمده روزی در نواحی
ابیورد خیمه اقامت برافراشته بود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین
بر این وجه مبین میگردد که در آن اوان که از دست سپاه میرزا ابابکر در ولایت بلخ بازگشته
رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت و روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده
آخر الامر بدشت قبچاق رفت و تا زمانی که استماع خبر فوت میرزا ابابکر در میان اوزبکان اوقات
گذرانید آنگاه عازم خراسان شد از راه خوارزم بولایت ابیورد در آمد و قاصدی جهت بشارت وصول
مقدم خویش پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده نشاط و ابتهاج کرده پیغامهای محبت
آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال نمود اما بحکم الملک عقیم امتنا از آمدن پدر بغایت
کلفت شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه دار السلطنه هرات گشت و چون نزدیک بمقصد رسید
میرزا ابراهیم لوازم استقبال بتقدیم نمود و در کنار آب [illegible] میرزا علاء الدوله دیده بدیدار
قرة العین روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد * الحمد لله که هر چه آرزو میکردم دادند *
شد مرا چه دیگر دیده بدیدار تو باز * و میرزا ابراهیم فرخ و سرور ظاهر ساخته بعد از وقت
ملاقات بمراجعت مشغول لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانیده و این بیت خواند که

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز * چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز * و هر روز پدر و مادر
مصالح ملک سخنان در میان آوردند و چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکرها در تخت گاه
توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهرات رفته روزی چند از تعب دوران برآساید و الحق آنجناب
بجانب هرات در حرکت آمده روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بقرین استقلال
نزول اجلال فرموده بود و سادات و قضات و موالی و اهالی باستقبال موکب همایون شتافتند و
شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و در شوکت و عوام الناس در آرزوی آنکه تا کی او را بچشم سر ببینند
رفتند که در هیچ میوه و زر [illegible] آن جمیع مجلس شاهزاده نموده بود و در آرزو از کثرت خلق جا
نبود که کسی را مجال خرام * و میرزا علاء الدوله بکوچه خیابان در آمده بدرگاه عهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برده مراسم زیارت جد بزرگوار بجای آورد و از آنجا بباغ زاغان رفت
و چتر بساط عیش و نشاط اشارت فرموده * مجلس آرایان بسبک براستند * بزم عیش و خوشی
آراسته شد * و آن پادشاه گیتی افروز مساعدت بخت فیروز چند روز مدام جام مدام و همنفسی
خوبان گل اندام بسر برده خلق تمام از آن زندگانی برداشت و هنوز از آن کار باز پرداخته بود که خبر وصول
میرزا جهانشاه شنیده و رایت هزیمت برافراشت * هر جام مرا دوران که پر ساختی * کرد و بر خرابی
حسنی در آن افتاد *

ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بجانب خراسان و [illegible]

و چون میرزا جهانشاه از ضبط ممالک جرجان فارغ گشت بعد چند از ولایات استرآباد محل [illegible] تراوقات سلطنت ساخت و
با لشکر عالیت اثر مانند سپهر اخضر جوشش در متوجه دار السلطنه هرات گردید و میرزا سلطان ابراهیم
از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان معطوف ساخت و مسرعی نزد پدر
فرستاده پیغام داد که بعد از این اقامت آنحضرت در بلده هرات مصلحت نیست لاجرم میرزا
علاء الدوله بعد از دو دو روز وداع مملکت کرده ترک سلطنت داده در نوزدهم شعبان سنه اثنی
و ستین و ثمانمایه روی بار دو بر آورد و پس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده هرات
از سادات و علما و صلحا و فقرا از هجوم سپاه ترکمان حیران سراسیمه و پریشان شدند که بنا
بیان از عهده شرح آن بیرون نمیتواند آمد و مقارن آن حال میرزا جهانشاه بعقبه کوسویه سیده
خبر تفرقه و فرار ... ساکنان هرات را شنید بنابر آن استمالت نامه بنام اشراف و اعیان
هرات فرستاد و امیر بیرزاد بخاری را به اردوی تیمیر فرستاده و [illegible] را بعدل و داد نوید داد
و بنفس نفیس در یازدهم ماه وصول بباغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش
نهاد همت بلند نهمت ساخت و مولانا احمد سیاوی روزی چند شرایط حصار داری بجای آورده و عاقبة
الامر امان بیرون خرامید و محفوظ بجمیع عنایات گشته و منظور نظر مرحمت پادشاهانه گردیده میرزا
جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و علما و اعیان و فضلا
کما ینبغی قیام نموده و بمقتضای امثله و احکام خاقان سعید مغفور رسم داده و در روزی چند الملک

کدشان را که درستی [illegible] سرادقات اقبال او گشت و هیبت و شوکت آن حضرت
صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت و هیچ دقیقه از دقایق تربیت و تهیه مواد [illegible] نامرعی نگذاشت
این امید بود [illegible] بیش آمد [illegible] و العاقبة للمتقین ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم صولت و سطوت سپاه عراق و آذربایجان
بولایت خراسان شتافتند پدر در [illegible] منزل کرده و پسر در [illegible] خیمهٔ اقامت برافراخت و
در آن اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل [illegible] بر سر [illegible]
که ملازم میرزا سلطان ابراهیم بود برد و نقد حیات او را در عرصهٔ نهب و تاراج داد و میرزا ابراهیم
قاصدان نزد پدر فرستاده و سخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت که از جانب
[illegible] غبار نفاق بر حاشیهٔ ضمیر او نشسته بود بنابر آن اسباب [illegible]
جمعیت میان پدر و پسر صورت کدورت جلوه گر گشت و محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی تبدیل
یافت و از جانبین صفوف سپاه آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امرای ترکمان
[illegible] بپدر پیوستند و میرزا ابراهیم بعدم اضطرار [illegible] گرفتار گشت مقارن
آن حال امیر [illegible] ترخان که [illegible] میرزا ابراهیم جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید
رفته بود باز آمد و از [illegible] شاهزاده [illegible] گشته و طایفهٔ از ترخانیان را با خود متفق ساخته و جمعی
[illegible] و میرزا ابراهیم را در قید [illegible] و هم توجه بجانب ساوه [illegible] برافراخت و چون
کیفیت این وقایع بسمع میرزا جهانشاه رسید [illegible] فرستاد و میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید
و میرزا [illegible] از شباب دولت و اقبال [illegible] بسرعت برق و باد روی توجه باردوی
پادشاه ترکمان نهاد و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت [illegible] ترتیب داده
امرای میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش [illegible] و [illegible] ترکمان [illegible] را تعظیم کرده در [illegible]
مناسب [illegible] بزبان لطف [illegible] داده دقیقه از دقایق الطاف نامرعی نگذاشت
و در همان [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] ولایت فارس حکومت
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] جواب میرزا
سلطان ابوسعید [illegible] طلب [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام از نزول میرزا [illegible] جهانشاه در دارالسلطنه
هرات وقوف یافت با لشکری که [illegible] وهم و خیال [illegible] اعداد [illegible] آن حضرت
و کمیت تیز رفتار قلم ازلی ساحت [illegible] بمیدان قتال گشته
روزی چند در کنار آب مرغاب [illegible] بارگاه جهان پناه [illegible] خبر [illegible]

حشمت

حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوش در میرزا جهانشاه راه داده [illegible]
و آغاز تامل کرده [illegible] جنگ میکرد و ملاحظه [illegible] صلح پیش نهاد همت ساخت و در آن اثنا در روز
عید اضحی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان ابوسعید برسالت رسیده و از زبان
آن حضرت [illegible] سخنان صلح آمیز بعرض رسانید میرزا جهانشاه [illegible] سلاطین ذوی الاقتدار
با ایلچیان ملاقات نموده جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید مبانی مصالحه مصحوب
ایشان ارسال داشت سید عاشور بعد از وصول بعسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر
حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان کلمات محبت آمیز و الفاظ
مودت آمیز بزبان راند و میل ضمیر آفتاب تاثیر بوفق و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی
المرام مراجعت نموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده و از [illegible] کوچ کرده در دامن کوه
مختار لوای [illegible] افراشته بود و در اثنای این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از ترخانیان
از میرزا ابراهیم روی گردان شده و بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بعنوانات نوازش و مواهب
پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان
قشلاق فرماید و در تختگاه پادشاه جمجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر
رسید که سلطان ابوسعید از راه لنگر میر سید غیاث بولایت هرات در آمده و میرزا جهانشاه
در بحر حیرت افتاده و آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا
پیر بداق را که ارشد اولادش بود برسم منقلای از پیش روان ساخته بود و [illegible] از عقب [illegible]
در [illegible] ابطال [illegible] و میرزا پیر بداق [illegible] لشکر سلطان ابوسعید [illegible] طایفهٔ
از سرکشان سپاه ترکمان اسیر [illegible] تقدیر شدند و شاهزاده [illegible] در وادی گریز نهاده و پریشان
حال بپایهٔ سریر پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربایجان
آمده خبر رسانید که امیرزاده حسن علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس [illegible]
و دست تعرض بخرابی دراز کرده و لشکر جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بیکی همت متوجه مصالحه
گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت فیصل آن مهم نزد سلطان ابوسعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید
فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید می یابد که [illegible] که میرزا شاهرخ
بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس را بتصرف دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت
و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه قرار یافت که میرزا جهانشاه دست
از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران باز دارد و [illegible] یعقوب
تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان در میان آوردند و میرزا جهانشاه [illegible] از جهت
بصوب آذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه صفر سنه ثلاث و ستین و ثمانمایه از جانب
جنوب بلدهٔ فاخرهٔ هرات و پایان قصبهٔ مرغاب و زیارتگاه روان شده در روز پنجشنبه

ماه مذکور امیر سید اصیل الدین ارغونی و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان ابوسعید بدار السلطنه
هرات رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام
عدل و انصاف مرتفع گردانیدند و خلایق را مطمئن خاطر ساختند گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید
بدار السلطنه هرات کرت ثانی و ذکر [illegible] ایام دولت [illegible]
چون آفتاب الطاف و عنایت ربانی از مطلع سعادات جاودانی طلوع کرده دیدهٔ اقبال میرزا
سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب [illegible]
و از آنجا [illegible] برافراخت موکب همایون از حدود هرات [illegible] در حرکت آمده
روز پنجشنبه چهاردهم [illegible] بالخیر و الظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول ساخت سادات و قضاة و علما و اکابر
و اعیان را که برسم استقبال مبادرت نموده بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش فرمود
روز دیگر [illegible] شهر از فروغ طلعت سلطان سعادت [illegible] فضای جنت گشت و قدم
برمسند عدالت و رعیت پروری نهاده صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان
کیوان در گذشت و از غایت [illegible] و کمال اهتمام بتقویت شریعت
حضرت نبوی صلعم [illegible] روز [illegible] بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای [illegible] مجلس [illegible]
شمس الدین محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خطبه از [illegible] القاب آن حضرت [illegible]
[illegible] آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرمانده [illegible] کامیاب [illegible] زینت
تا همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد ● مهر از مهر [illegible] سکه [illegible] ● منبری کز خطبه القاب
او زینت گرفت ● مشتری [illegible] میکند و چون در آن سال بواسطهٔ عبور لشکرهای
ترکمان و بعضی دیگر از حوادث و وقایع دوران نقصان [illegible] غلات و حبوبات بلاد
خراسان راه یافته بود و در زمستان [illegible] مذکور در بلدهٔ هرات و توابع و مضافات قحطی در [illegible]
صعوبت روی نمود و چنانچه خلقی بسیار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از ضعفا [illegible]
انعدام طعام روی بجانب عدم نهادند سلطان ابوسعید [illegible] دیده در غایت [illegible]
[illegible] عدالت [illegible] گردانیده [illegible] لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و [illegible] لطف و امتنان
ابواب انعام و احسان بر روی روزگار [illegible] و ضعیفان [illegible] گشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم و میرزا سنجر [illegible] سپاه سلطان [illegible] اطلاع یافتند [illegible] یکدیگر [illegible]
طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم محاربت و مخالفت سلطان ابوسعید در نواحی [illegible]
رایت [illegible] برافراختند سلطان ابوسعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از [illegible]
[illegible] در ملازمت آستان سلطنت آشیان نبودند [illegible]
[illegible] فئة کثیرة باذن الله [illegible] جهت [illegible]
[illegible] امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد تیمور تاش [illegible]

جانب

جانب سمرقند بموکب همایون سلطان سعادت مند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی بمیان
[illegible] جرس طلیعهٔ لشکر میرزا علاء الدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیهٔ صفوف پرداخته [illegible]
ملک و دولت در میدان جنگ و معرکه صفوف جلادت و بهادری ظاهر ساختند و در آن
روز جوانغار و برانغار سلطان سعادت شعار از دست مبارزان میمنه و میسرهٔ مخالفان مغلوب گشته
روی در وادی فرار نهادند چنانچه بعضی [illegible] تا ماوراء النهر عنان یکران باز نکشیدند و خبر
انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و سلطان ابوسعید بعد از فرار برانغار
و جوانغار [illegible] حسام خون آشام از نیام برکشید و [illegible]
[illegible] تیغ از شراب خون ناب سرمست
گشته آغاز بدمستی کرده [illegible] ● [illegible] ● رسم [illegible] ●
خونریزی روان [illegible] ● [illegible] ●
[illegible] ● [illegible] بود که خورشید فتح و ظفر [illegible] کشورستان
سلطان ابوسعید [illegible] و میرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار تافته میرزا سنجر
گرفتار گشت و از دست [illegible] و سلطان سعید بالطاف نامتناهی الهی
مراسم محامد پادشاهی بتقدیم رسانید و فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر و ترکستان
فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتکامشی میرزا علاء الدوله و پسر که بجانب [illegible]
گریخته بودند مامور گردانیده بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرای [illegible]
[illegible] مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم [illegible] بطرف بسطام
و دامغان عزیمت نمودند آنگاه موکب همایون [illegible] عنایت [illegible] دولت
[illegible] تشریف برد و [illegible] دار السلطنهٔ هرات [illegible] در [illegible]
[illegible] بجای آورد و از خیرات آن پادشاه [illegible] هرات [illegible]
ذکر حصار [illegible]
[illegible] حکایات سابقه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شمس الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]

ابواب آن مرام میسر پذیر نیست و به استعمال تیغ و تیر هیچ فایده مترتب نشود علم مراجعت
برافراشتند والحاقت که بمحاصره مامور بودند دیدهٔ امید بر مرصد انتظار نهاده که قوت دولت روز
افزون شیدهٔ انگیزد که دست زمانه کینه گذار خاک ادبار بر فرق پیرک غدار بریزد و هم در آن ایام
بمقتضای کلام معجز نظام نقذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک گشته اختلافی در میان ایشان
پدید آمد و پیرک بنت بنابجان بدگمان گشته طایفهٔ را بقتل رسانید و بقیة السیف ازوی متوهم گشته
سعی بتیغهای آخته بر سر آن کهنه گرگ بی دولت تاختند در ساعت سرش از تن جدا کرده بهرات فرستادند
و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث وستین وثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه
وفات میرزا ابراهیم دست داد بتبیین این مقال آنکه چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم از موکب
سلطان سعید گریخته بجوار [illegible] رسیدند پسر و پدر از یکدیگر جدا شدند و میرزا ابراهیم از آن ولایت سپاهی
بهم رسانید و عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته و هر چند اطبا
در مداوای سعی بلیغ نمودند هیچ فایده نداد و آن شاهزادهٔ جلادت نشان روی بجانب آخرت نهاد و بعضی
از ملازمان و خادمان نعش مغفرت شعارش بهرات آوردند و در شوال سال مذکور در جنب المنوره گوهرشاد آغا
بخاک سپردند و امرای سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم [illegible] کلام و الطعام
بجای آوردند و هم درین سال سلطان سعید از رقیه سلطان بنت میرزا علاءالدوله پسری در
وجود آمد و بمیرزا شاهرخ موسوم شد و هم درین سال بموجب فرمان سلطان دستور [illegible] امیر
علی فارسی متوجه قلعه عماد گشت و بعد از وصول بحوالی آن حصار دستور محمد دیوانه که از قبل امیر
بابا حسن مشهد ضبط آن بود بعدم الطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و
باروی قلعه عماد را بیشتر از پیش ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا ابوالقاسم
بابر که بعد فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل هندوکه
و حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و هم در آن مدت شیخ زاده بیرام کرد در سلک
اعاظم امرا منتظم بود شهید شد

گفتار در بیان فتح مملکت سیستان [illegible] و سلوک امیر هندوکه [illegible]

مورخ تفصیل این [illegible] آینده [illegible] که در اوایل سنه اربع و
ستین وثمانمایه فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر [illegible]
بوجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کرده و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم غارت
و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه
بوجان شد و سلطان حسین میرزا مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده به استرآباد رایت [illegible] افراشت و عنان
عزیمت بصوب [illegible] برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطهٔ بوجان بعیش و کامرانی گذرانیده
ایالت آن ولایت را [illegible] خویش سلطان محمود میرزا ارزانی [illegible] و روی توجه بدستور سوی
دارالسلطنه هرات آورد و در غیبت موکب همایون امیر خلیل هندوکه که سردار جلادت شعار بود و از اوایل

حیاتش

حیاتبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت مینمود بنابر وفاتی که از سلطان
سعید داشت خیال استقلال کرده [illegible] علم توجه بصوب هرات برافراخت و در دوازدهم
ماه مبارک رمضان [illegible] بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد بلاس که از
قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و امیر [illegible] باتفاق سادات و قضات و اکابر برج و
بارهٔ هرات را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور
رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون
تیر و سنگ مانند قطرات امطار [illegible] مردم [illegible] و در [illegible] امیر خلیل [illegible]
بر سر [illegible] و در آن اوقات مولانا [illegible] گفت و بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته
بجانب معسکر او انداخت مطلع آن ابیات امیر خلیل و حاضر [illegible] مشغول ساخت و در آن
منظومه [illegible] یاران پیام ما برسانید با خلیل کو چه اگر ترا سر ماجستن بود [illegible]
[illegible] که وقت [illegible] باختن بود القصه [illegible] از مجاهدات ماه مذکور
امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هرات آورده و جنود او کمال سعی و اهتمام بجای آورده
از خندق گذشتند و بر [illegible] برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بر شهر استیلا یابند
و [illegible] نهایت [illegible] از [illegible] شهر [illegible] و متوجه سیستانیان
شده خون بسیاری از مخالفان را با خاک برآمیختند و آوازه در انداختند که سلطان سعید رسید
بنابرآن [illegible] تنزل گشته امیر خلیل از مقام گرفتن هرات درگذشت و
عنان بصوب فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان سعید در [illegible] از بوجان
خبر [illegible] امیر خلیل [illegible] بسرعت هر چه تمامتر [illegible] ساخته [illegible] سیستانیان
در اواخر ماه مبارک رمضان [illegible] رسید و در بارهٔ جمعی که در [illegible] مردانگی
بجای آورده بودند اصناف الطاف تقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه [illegible] و [illegible]
[illegible] اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود که [illegible] امیر [illegible]
[illegible] و امیر خلیل از توجه لشکر نصرت اثر [illegible] مضطرب گشت و [illegible]
[illegible] سلطان عالی منزلت در [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] امیر خلیل در طریق [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] عفو و بخشش [illegible] امیر خلیل
روی نیاز بر خاک آستان اقبال [illegible] ساخت و [illegible] انگاه بموجب فرمان
واجب الاذعان ایالت سیستان [illegible] که از جملهٔ [illegible] بود [illegible]
[illegible] امور دولت و اقبالش [illegible] و ملک آباد کرد

ذکر بعضی دیگر از وقایع [illegible] و تفصیل رسیدن امیر خلیل بن امیر هندوکه در بلدهٔ استرآباد

در اوایل سنه خمس وستین وثمانمایه که میرزا علاءالدوله بعد از آنکه از موکب سلطان سعید [illegible]
کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت بجانب [illegible] و در کنار [illegible] گذشت
و شب جمعه [illegible] ماه [illegible] نعش او را بهرات آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا [illegible]
و جهت صبیهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود لوازم عزا و اطعام ایتام
و فقرا قیام و اقدام نمود و مقارن این حال از جانب ماوراءالنهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بمعاونت
امیر نورسعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و
تاراج در اطراف آن ولایات افروخته بنابرآن سلطان سعادت نشان در بیستم جمادی الاولی بجانب
ماوراءالنهر روان شد میرزا محمد جوکی [illegible] و شنیدن توجه [illegible] فرار اختیار کرد
و در حصار شاهرخیه تحصن جست و سلطان سعید [illegible] از [illegible] گذشته بدارالسلطنه
سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خوشی گذرانیده و از آنجا عنان [illegible] بصوب شاهرخیه تافت و
بعد از وصول بحوالی آن حصار دستور [illegible] ملازمان موکب [illegible] با فروختن آتش پیکار اشتغال
نمودند و [illegible] تا هنگام [illegible] آن شفق [illegible]
مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر [illegible] از طرف
خراسان ایلچی آمد و خبر رسانید که پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خطهٔ جرجان را [illegible]
نموده عزم تسخیر خراسان توجه فرمود سلطان سعید از استماع این حدیث [illegible] متاثر گشته امیر
[illegible] و امیر [illegible] را جهت ضبط [illegible] خراسان روان فرمود و [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] و [illegible] از تحقیق [illegible] میرزا
سلطان حسین [illegible] بجانب دارالسلطنه هرات [illegible] مردم [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] در
ظاهر بلدهٔ هرات نزول اجلال فرمود و [illegible] علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت
و نایرهٔ قتال و جدال [illegible] مردم [illegible] و چون سلطان سعید خبر
محاصرهٔ هرات شنید با میرزا محمد جوکی صلح کرده [illegible]
[illegible] و میرزا سلطان حسین [illegible] از ظاهر هرات برخاست و تا منزل [illegible]
[illegible] آن پادشاه [illegible] رفته از آنجا [illegible] استرآباد [illegible] میرزا
سلطان ابوسعید [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
منزل [illegible] که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران [illegible]
بصوب [illegible] گردانید و سلطان سعید [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] گردانید و چند روز بعیش و نشاط اوقات گذرانیده [illegible] امیر خلیل بن

هندوکه

هندوکه بجزای عمل سیه خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان
این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بود و التجا بدرگاه عالمپناه آورده [illegible]
پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت [illegible]
[illegible] وقت آن کار [illegible] چند نوبت [illegible] از حرکات و سکنات [illegible]
[illegible] و سلطان سعید بملاحظه آنکه شاید [illegible] تغافل [illegible] و وفاق آید در تربیتش [illegible]
و این معنی موجب ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر شجاعان موکب همایون از تعاقب میرزا سلطان
حسین می‌شتافتند قصد کرد که [illegible] بظهور رساند بنابرآن [illegible] سلطان سعید [illegible] مبالغه
نمود که مناسب آنست که [illegible] هرات [illegible]
آن [illegible] اطلاع یافته فرمود که [illegible] سلاطین [illegible] مخالفان را [illegible]
[illegible] القصه بنابر این [illegible] سلطان کامیاب در استرآباد امرای عظام و نوینان ذوی الاحترام
را [illegible] قتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را [illegible] و هم آنجا
بقتل آوردند و پسرانش را [illegible] گردانیدند آنگاه سلطان سعید نوبت
دیگر ایالت ولایت جرجان را بمیرزا سلطان محمود عنایت نموده و رایت نهضت بصوب
خراسان معطوف گردانید [illegible]
[illegible] گردانید و هم در آن ایام سلطان [illegible]
[illegible] اهتمام نموده [illegible] خواجه معزالدین وزیر [illegible] موکب [illegible]
[illegible] خراسان رسانیده [illegible]
[illegible] لازم الامتثال [illegible]
[illegible]
واجب الاذعان قیام و اقدام نموده پادشاه عدالت پناه [illegible]
رعایا و مزارعان را [illegible] حکم فرمود که [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] مسجد جامع هرات منسوب گردانیدند و هم در آن وقت خواجه قطب الدین طاوس سمنانی
و خواجه اسمعیل [illegible] خواجه مظفر [illegible]
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان [illegible] خواجه معزالدین [illegible] خواجه مظفر [illegible]
از سیاست سلطان [illegible] رسیده [illegible] مولانا [illegible] این بیت گفت
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] میکند

[illegible] نهضت سلطان سعید نوبت دیگر بولایت ترکستان و ذکر [illegible]

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هرات [illegible]

واقبال یکبزایند متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا الغ‌بیگ
بسته و پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابر آن رای جهانگشای استیصال شان اقبال شاهزاده را
مطمح نظر همت گردانیده در هفتم جمادی الاولی از دار السلطنهٔ هرات بصوب ماوراء النهر نهضت نمود
و چون قبة الاسلام بلخ از نزول موکب عالی زیب و آرایش یافت سوری چند اتفاق افتاده رایات
نصرت شعار در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایهٔ وصول بر قلعهٔ ترمذ انداخت و از آنجا شاهرخیه رفت
برج و بارهٔ آن قلعه در نظر بغایت مستحکم بود بنابر آن بعضی از امرا و لشکریان را بساختن مقابل کوب
مامور ساخته بسمرقند متوجه شده بود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر
تشریف داشت در بلاد خراسان خصوصا دار السلطنهٔ هرات و بلوکات علت طاعون شایع گشت
در دلهای طوایف انام را در اضطراب انداخته خلق کثیر از زن و مرد مطموره خاک را مسکن ساخت
و در اوایل سنه ستین و ثمانمایه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند نقابهر حصار شاهرخیه رفت عسکر
نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب یکسال فتح میسر نشد و بعد از آن کار اهالی آن حصار
باضطرار انجامیده و ذخیره ایشان باتمام رسید و میرزا محمد جوکی عاقبت از بیرون خواجه ناصر الدین عبید الله
درخواست که قدم در میدان معالی نهاده جرایم او را از سلطان سعادت التماس درخواست نماید و
خواجه عبید الله همت شاهزاده را امیدوار داشته بازوی سلطان تشریف برد و حیثیت توقف
آن قلعه را ... و سلطان سعید شفاعت الکتاب را بسمع قبول جای داده خواجه بشاهرخیه
رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان رسانید و آن
حضرت درباره شاهزاده لطف و مرحمت نموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه سریر
دولت و اقبال شد و در هشت و دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود
آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعه اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در الحقار روزگار میگذرانید
تا وقتی که روی بملک بقا آورد و چون مدت یورش مذکور زیاده بر یکسال در آن اوان
که سلطان سعید بسعادت معاودت نمود بنفس همایون متوجه تحقیق معاملات مردم گشته
دیوانیان و صواحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه معزالدین
دفاتری که حکم کرده بودند و عرض نمودند سلطان سعید محاسبات ایشان را بسنجید و در قم قول برده
حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشت چون نوبت پرسش بمهم خواجه عبد الله رسید
بنت خواجه شمس الدین محمد سخن تقریر آمیز بزبان آورد و الکتاب سلامه داشت کرده که من از رعایا
و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته‌ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی هیچ
تصرفی نکرده‌ام سلطان سعید گفت از هرکس هرچه ستانده بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول
کردم زیرا که گاهی وزرا بسبب ... گرفتار میگردند بسبب نیکو خدمتی که از تو صدور یافته نمیخواهم
ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده و انگشتری بیرون کرده پیش برد و بر گوشه

تخت

تخت نهاد و بازگشت و بجای خواجه ... و نظام الملک خوافی را وزیر ساخت سلطنت موافق نشده
و در سنه تسع و ستین و ثمانمایه رای همایون سلطان سعید جهان آفتاب که در بلدهٔ مرو قشلاق
نماید و خواجه ... موجب ... عمارت ... لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر
ربیع الاول بجانب مقصد نهضت نمود و شاهزاده امجد میرزا سلطان احمد در دار السلطنهٔ
هرات حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روزه در قبهٔ بلده
توقف نمود و در اوایل جمادی الاولی در ضمان عنایت حضرت ایزد تعالی بیورت قشلاق رسیده
و زمستان در غایت اقبال و کامرانی در آن حظ اوقات گذرانیده در موسم بهار و زمان
استوای لیل و نهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب دار الفرح خویش نهضت نمود
و در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در مقدم دو جمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب
عدل و احسان بر روی ایشان برگشود و در سنه سبعین و ثمانمایه روزی چند مزاج همایون از نهج
اعتدال بمیدان انحلال شتافته چون بعنایت حکیم علی الاطلاق صحت یافت اهل سرور
را در تمام مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه جمیع اهالی و اعالی خراسان
انسانی کنجره اصفهانیات و ... سرباوج ثریا کشید و هم درین
وهم درین سال از فیض سحاب عنایت و تاب متعال در چمن دولت و اقبال گلی نوشکفت
و عقد مراد پادشاه ستوده خصال از دری گران بها صفت زیب و زینت گرفت و در اوایل
شوال سلطان سعید را پسری خورشید منظر تولد نمود و بمیرزا بایسنقر موسوم گشت و نشاط و
انبساط الحضرت از وی دار آن خجسته ایین سلطنت در کمال یافت حکم همایون بیستن
چهار طاق شرف نفاذ یافت تا آن توقیب درباره سایر شاهزادگان سنت خان بتقدیم
رسانند رعایا و مزارعان بموجب الواجب الاولان در باغ زاغان آغاز برافراختن
چهار طاق کرده اوان روضه بهشت آیین رابیتهای رفیع و ایوانهای رفیع که مزین بود بجای
روم و زنیت چین آراسته زیب و آرایش دادند و هر طایفه مناسب شغل خود تمیمه ترتیب
ترتیب کردند و نقد هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال مهندسان جهان در دار الملک
خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و دقت طبع امور عجیبه ظاهر ساختند از انجمله خواجه علی
درودگر اصفهانی دو شیشه ... و دو حکایت محترم صنعت ... که در کارخانه آفرینش موجود بود
بخیز ظهور آورد چنانچه ... دو کارخانه کنج ... هر شیشه دو کرسی که مخصوص او بود مشغول میکرد
و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد و بیبافی
جنبش ایشان از مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در ... از آن زینهار ستوده
سلطان چون آن تنبیه ... بغایت متعجب گشته در بارهٔ آن ... و در آن
اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شراب نوشانید

ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی سیراب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه
از روی دل خاص و عام برگشاد و ساقیان سیمین ساق مجالس انس را از تاب عارض چون آفتاب
رشک گلزار ارم گردانیدند و بتانعی های لاله آل برای حکایت ... سرساخته لباس ایام
جوانی پوشانیدند چون سالار این حبهٔ علیه همایون الطاف گونه گون از نهر جود و مرحمت کنجه افزون
چنین نوبت ترتیب نمودند و از اوایل شوال تا روز جمعه سیم ذی حجه ایام جشن و سور امتداد
یافته پادشاه و گدا و پیر و برنا در عیش و نشاط برابر بودند و در آخر تو رطوی بزرگ بوقوع انجامیده
شاهزادگان عظام بآیین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جمجاه پرتو اهتمام بر سرانجام مهام
امور سلطنت انداخته خدام عالیمقام بساط لهو و طرب برداشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمایه
سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنهٔ هرات اوقات همایون فال بگذرانید و خواجه
دیگر بر نواختات برتدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته او را شرافت دیوان اعلی
مرجوع گشت و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه حضرت سعادت ... قشلاق مرو شتافته بساط
کامرانی گسترده و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و هنوز در یورت قشلاق بود
که خبر فوت میرزا جهانشاه بترواتر پیوسته علم عزیمت بصوب عراق برافراخت در واقعه که در باز گفته آمد
گفتار در بیان مخالفه ... میرزا جهانشاه و میرزا ابو بکر ... و ... بتقدیر ... الملک ...
ارتفاع اثار سلاطین ولایت آذربایجان و عراق ... رامنور داره که چون ...
اقبال میرزا سلطان محمد بایسنقر از وج کمال بحضیض زوال انتقال کرد و تند باد اجل دوحهٔ زندگانی آن
شهزاده گلشن کامرانی را در منزل جنازه از پای درآورد ... کشورکشای میرزا مظفر الدین جهانشاه
بیرق شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل و دریای عمان و ارمن
و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان را اطاعت کردید و جمیع سروران اطراف و گردنکشان آفاق
اطاعت حکم و فرمان او نمودند و سر ایلی فرمانبرداری و لوازم خدمتکاری بجای آوردند
و منازعت مقرر و سپاهی گردیدند مگر که ابو النصر حسن بیک بن امیر علی بیک ... که بعضی از
قلاع و دیار بکر را منضبط ساخت ... میرزا جهانشاه طریق ... سلوک ... و ...
مدعا همت ... استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر می نگاشت و ... میرزا جهانشاه
گران آمده ... و ذکر مدارک آن مهم میبود و بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع ... امیر
حسن بیک ... آن ... و ... و در خلال این احوال ... بر ... صورت
دیگر جلوه گر گشت و دست تقدیر ... بساط ... وامیت از مملکت جهانشاهی در نوشت
و تفصیل این اجمال ... مقال بر ... ثبت مینمایند که میرزا ابو بکر ... که اشجع و
ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود به نیابت پدر در ولایت فارس در غایت استقلال حکومت مینمود
و در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه در خراسان بصلح انجامید ... و ...

بیشتر از

بیشتر از بازگشت و بخیالات و تصورات حاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر در گذشت و میرزا
جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاد و ... شد و میدک ... عراق
رشد و رشاد را مامور گردانیده و از وخامت عاقبت تحذیر نموده اما میرزا ابو بکر از استماع ... نصایح
رضاجویی پدر ... ابی از طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ... آخر الامر در محرم میرزا
جهانشاه که والده میرزا ابو بکر ... بیشتر از رفته پسر عاصی را نصیحت نمود تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغبال حاصل کرده ایالت
ولایت شیراز را به پسر دیگر خود امیرزاده یوسف عنایت نمود و میرزا ابو بکر در دار السلام
طرح اساس جهانبانی انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال
عروس ملک شیراز از ... اطوار او ... بیرون نرفت و از غایت قهر و غضب پیوسته متوجه
نواحی و حوالی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا
جهانشاه تغافل پادشاهانه شعار خود میساخت و بوسیله رسل و رسایل ... ناخوشمند
می پرداخت بجایی نمیرسید و شاهزاده ... از مقام شقاق و خلاف تنگ ... بود
لاجرم میرزا جهانشاه خاطر از استقبال ... اقبال پسر فرا داده در شهور سنه سبعین و ثمانمایه با
لشکر بسیار بدار السلام بغداد شتافت و میرزا ابو بکر ... برج و باره شهر را استحکام ساخته در مقام
تحصن ثابت قدم بود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت
اتباع شاهزاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح و ظفر چهره نگشوده و دوران او قات
عراق ... و از جانب ... اهالی ... تمام ... و میرزا ابو بکر و بغداد بیان
بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده ... و جلادت بجای می آورد و
عاقبت صورت عافیت از بغداد ... روی برتافت و قحط و غلای عظیم ... بود و بلای
جوع شیوع یافت بحدی که گوشت ... نیخوردند و پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند
و طایفه که آرزوی ... دست ... قند و نبات ... نمیکردند تغذی ... گوشت
سگ و گربه ... بجای می آوردند ... بجان رسیده ... یکبار ...
فغان ... آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا
جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن گردانیده ... دار السلام ... باز گشاده
و لشکریان و محصوران ... و ... روی بر درگاه میرزا جهانشاه نهادند و میرزا
ابو بکر ... در ... بوده ... درجهٔ ... بیشتر بود ... که ...
بارهٔ او ... ایام میرزا جهانشاه ... میرزا ... را ... از
امراء ... امرا مامور گردانیده ... ایشان بیکبارگی ... شاهزاده رسیدند
دست ... تیغ گشادند و میرزا محمدی ... بقتل ... دیگران ... مهم ... امرا ...

دران وقت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از متابعتش متنفر شد و چون آن پادشاه
بهرام انتقام خاطر از مهم بسرحد ساخت بجانب … متوجه گردید امیر حسن بیگ نشسته رایت نهضت بصوب
دیار بکر برافراشت و امیر حسن بیگ از توجه دشمن آگاه شده چون استطاعت مقابله و مقاتله نداشت
در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش در ازاردوم رسیده نزدیک منزل
امیر حسن بیگ خیمه اقامت برافراشته بود و امیر حسن بیگ از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب
زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و میرزا جهانشاه این معنی را بر ضعف
الجناب حمل کرده تا بستان و … و اعلان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت
سرما لشکریان از توقف در صحرا و پایان ابا نمودند و رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را
شرف رخصت ارزانی داشته با خواص و مقربان روزی چند در آن مکان مشغولی میکرد و بعیش و طرب
میگذرانید و امیر حسن بیگ از غفلت دشمن و پریشانی سپاه و شکستن لشکر آگاه شده با دو هزار
سوار جرار بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد در جایی که ناگهان بر او وی او رسیده و طایفه از
مردم شهریار آذربایجان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع یافته مدهوش و مانند … در شب
آغاز اضطراب کردند میرزا محمدی و میرزا یوسف جلادت پیش آمده تاب یک حمله نیاورده منهزم گشتند
بعد از آن واقعه … واقف ساختند و میرزا جهانشاه چون … شده یک زانو بند بسته بود که آن
خبر شنود و پی از آنکه زانو بند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب … گرداند و امیر حسن
بیگ حالی لحظه با دو دی او در آمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و جان و حیات … از سر داد
آذربایجان را بر انداخت و در وقتی که میرزا جهانشاه بگریخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیگ اسکندر
نام بوی باز خورده بطمع اسب و جامه او را کشته بازگشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشد و امیر
حسن بیگ بتفحص حال خصم پرداخت و در آن اثنا سر تورشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی تمام داشت
نزد الحضرت آوردند که سر پادشاه است و نزد میرزا محمدی و میرزا یوسف فرستاده پرسید که این سر کیست
جواب دادند که سر قورمشی است که شبیه میرزا بود و امیر حسن بیگ باز آغاز جستجو نمود و بار
شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر دارد و یکی که از میرزا جهانشاه خبری تواند داشت
و امیر حسن بیگ اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاد گفت شخصی را
که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست امیر حسن بیگ اسکندر
امان قاصدی بدانجا فرستاد تا سر آن قتیل را از بدن جدا ساخت نظر الحضرت آوردند امیر … اشتی
گفت که این سر میرزا ست لاجرم امیر حسن بیگ بلوازم شکر الهی پرداخت و میرزا محمدی را کشته
میرزا یوسف را بمیل آتشین کور ساخت و دولت از آن خاندان درگذشت … ب
پای کشته شد دیگری کور گشت و بقا بقای خداست و ملک ملک خدا **گفتار در بیان وقایع میرزا جهانشاه**
بعرض میرزا … ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب … آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابو النصر حسن بیگ از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه
و اولاد و … که مسطور گشت از هم گذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید را بدرگاه
شاهزاده حسن علی آوردند که او اسن و ارشد اولاد جهانشاهی بود و امیرزاده حسن علی ابواب
خزاین و دفاین گشاده صد و شصت هزار سوار را خوجب و مرسوم داد و ظاهرا هرگز هیچ شاهزاده را
این معنی میسر گشته و مرزبان هیچ مورخی نا شنیده این قصه نگذشته و میرزا حسن علی با آن سپاه …
اساس مخالفت و مقاتلت طرح انداخته شرح احوال را بسلطان ابوسعید پیغام نمود و التماس کرد که رایات
نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت فرماید تا او کمر خدمتگاری بر میان جان بسته
مفاتیح … و مقالید قلاع بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم نماید و از شنیدن این خبر انواع
نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان سعید حاصل شد و حکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک
محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت
خواجه ناصر الدین عبید الله متقیل میداد و جهت ملاقات الحجناب میرک جلال الدین قاسم صدر را
بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی را بمعرض قبول داشته بمرو آمد و میرزا سلطان ابوسعید
در باب یورش عراق و آذربایجان با الحجناب شرط مشورت بتقدیم رسانید و بعد از گفت و شنید
بسیار خاطر از معنای آن عزیمت فرو نشست خواجه عبید الله بماوراءالنهر معاودت نمود و سلطان سعید
از یورش قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و رایات … حرکت داد و در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین
و ثمانمایه بجانب آذربایجان و عراق نهضت نمود و بهر شهر و ولایت که میرسید بزیارات … و
طوافات مراقد اولیا و مشایخ آرزوی نیاز بجای می آورد و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات
محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید خورشید … برج حوت انداخت و نقش
بندنامیه فضای صحرا و دشت را از شکفتن گلها و … الوان بنگار خانه چین ساخت …
توق ظفر نگار در الکاء رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار …
از آنجا بصوب کالپوش نهضت فرمود و در خلال این احوال پیوسته از ممالک فارس و عراق
عساکر علما و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه جهان پناه می آوردند و در هر منزلی فوجی
از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده نیاز و نثار عرض میکردند و در کالپوش پادشاه با
فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمدان را بضبط الوکایات نامزد فرمود بلکه هر … این مطالب
ارزانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت
و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی زده شیراز پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود
برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد ایالت …
و سلطانیه را پیش نهاد همت ساخت و همدان و درگزین و … توجیه تعلق گرفت و یزد
و ابرقوه بشیخ … صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نام بردگان بهر ولایت که نشان یافت

الطاف و عنایت خالق عباد و عباد و بعد از آن حقوق در استیصال او نمود تا اکثر ممالک عراق در قبضه
اقتدار ملازمان آستان سلطان کامکار قرار یافت و انوار آفتاب معدلت و آثار سایه مرحمت
الحضرت بر اقطار آن امصار تافت و در آن وقت که امیر حسن بیگ خاطر خاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ
گردانید … که موکب سلطانی در ییلاق کالپوش … خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کس
ایلچیان امیر حسن بیگ بدرگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله امرا
پیام اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان … در مقام هواداری ثابت قدم نخواهند بود و …
جد … مخالفت مسلوک میداشتند و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارند و سلطان سعید در
کالپوش ایلچیان را بانواع … و رعایت فرمود و جهت امیر حسن بیگ … و کمر شمشیر مرصع
ارسال نمود و سفارش نمود باید که امیر حسن بیگ با سپاه از آن طرف در حرکت آید که عساکر منصور
ازین جانب … تا بیکبار مواد فساد اهل عناد انقطاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسن
علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار باستان آسمان … اظهار بندگی و …
نمود و از زبان شاهزاده … عرض داشتند که ممالک آذربایجان و عراق و فارس و توابع آن اکنون
… در تحت تصرف بنده است و بنده … در تحت تصرف دارم ملک آن پادشاه
نصرت … است … از آن نوکریم و … داریم امید آنکه … از احوال این شکسته
بال دریغ … و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که … بدر برگشته اند گمارند و سلطان
سعید ایلچی را مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و بزبان مبارک
گذرانید که … متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد
رسید و هم در آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مسالک
مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا برسم منقلای از پیش روان
شدند و عنان عزیمت بتبریز در آوردند و مقارن آن حال امیر حسن علی ولد میرزا جهانشاه ترکمان
ویران شده سپاهیانش متفرق گشته و هر یکی طریقی رفتند والحکم لله العلی الحمید

ذکر ویران شدن امیرزاده حسن علی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان سعید

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام سلطان سعید بود امیرزاده حسن علی بن میرزا جهانشاه
در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیگ بر لوح خاطر می نگاشت
و چون خبر وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرای درگاه را
برسم قراولی ارسال نمود و الجماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابود انگاشته بملازمت امیر
حسن بیگ رفتند و خبر … امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید بتبریز در اردوی امیرزاده حسن
علی شیوع یافته مردم … بر آمدند که ضبط ایشان … متعذر گشت بعضی از لشکریان او

باردوی امیر حسن بیگ پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید آوردند لاجرم …
تسخیر آذربایجان بیشتر از پیشتر در ضمیر الحضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول
موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که بتبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه
امیر حسن بیگ سر از ربقه اطاعت پیچیده و بنام … نشانی نوشته که امرای جغتای باید
که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را بپسر خود اغورلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات
نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو وصول برین دیار اندازد تا صورت بهبود در آیینه مقصود
چهره گشاید اما امیر حسن بیگ شنید که سلطان سعید تبریز را محل نزول همایون میسازد …
آن بلده کوچ نموده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز
ارسال داشته از سلطانیه بمیانه رفت و در آن منزل امیرزاده حسن علی و ولد او سلطان علی و برادرش
امیرزاده یوسف … و جمعی کثیر از امرای تراکمه با قریب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند
و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش بسیار
نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید و درین اثنا امیر حسن بیگ برادرزاده خود یوسف
بیگ را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت
آراسته امرای عظام با آیین تمام یوسف بیگ را بپیش بردند و فرمودند که … بزانو
بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیگ بوسیله امرا از زبان عم خویش معروض داشت که
قرب صد سالست که آبا و اجداد بنده بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی
و یکجهتی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص همان طریقه را رعایت نموده ولایات فارس و عراق
را از مخالفان انتزاع کردم و تمام … آن آستان گذاشتم امید آنست که درین زمستان
… مهلت دهند که فصل شتا بپایان رسد و برف از دره برخاسته … جهت
بدیار بکر میسر گردد و امیر حسن بیگ مصحوب یوسف بیگ عرضه داشتی مبنی بر همین سخنان ارسال
داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده بخدمت سلطان سعید ارسال داشت
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان — نگاهدار سر رشته تا نگهدارد — القصه چون سلطان سعید
پیغام امیر حسن بیگ شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن دیار است بعد از آنکه وصول میسر
گردد آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسید الحضرت بارگاه پادشاهانه بمیانه است و تخت زرین
نصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بر اکتاف نشاند و خود …
بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سپهسالاران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل گشته هر یک بجای خویش
ایستادند و آنگاه میرزا محمود را بار داد و او در غایت دهشت بمجلس در آمد و چند نوبت زانو زده
بشارت امیر حسن بیگ گفت یادگار محمد میرزا را دریافت و بعد از آن بدستبوس امیر … بیگ
فایز شد سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و رخصت انصراف یافته باردوی خود …

گفتار در بیان قشلاق [illegible] پادشاه [illegible] در قراباغ [illegible]

در محمود آباد قراباغ [illegible] اقبال و ادبار مانند کمال آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال
مثال سایهٔ غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغیر دولت سلطانی متعلق گردد ثبات
آن بهیچ یاری سپاه [illegible] نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالک الملک ذو الجلال بتوزیع جنود گیتی ستانی
متعلق گیرد جمعیت او بحمایت تهور عقلای کیاست آثار بوقوع نپیوندد و از [illegible]
و آن قضاء الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمه و لا ینفع [illegible] الحکم قاطع
نظر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و زندگانی سلطان سعید متعلق بود
با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال او را در بلاد آذربایجان صورت ظفر
روی ننمود و سیمرغ فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای ابو النصر حسن بیک وزیده
دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود
شرح حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضرب خیام سلطان یگانه بود و معسکر از کثرت
لشکر نشان دشت محشر ظاهر مینمود بیکبار [illegible] در عرصهٔ عالم دست بیغما بر آورد و چتر
سیارگان بحجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نیاورد
بنابرآن سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود
و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان
بجای آن پادشاه عالمگیر آن قشلاق فرمایند و [illegible] بدین نیت [illegible] نمود
چون همت بر سمت قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر مصلحت
در آن دیدند که بطرف محمود آباد [illegible] پادشاه که دم از هواداری میزد باردوی اعلی ملحق [illegible]
و باین نیت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و هر چارپائی که از آن علف خورد
از جنگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه حوالی محمود آباد معسکر جنود عالی جناب گشت قحط و غلا
[illegible] که بهای یک من غله [illegible] دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته [illegible]
که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون [illegible] اما روزی چند [illegible]
[illegible] باردوی همایون میرسانیدند و در آن اوقات [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] و چون روزی چند حال برین منوال بگذشت [illegible]
امیر حسن بیک [illegible] و همین موجب آن شد که موکب همایون از محمود آباد بجانب اردبیل
در حرکت آمد و در اثنای راه [illegible] رسیدند و چهارپایان بسیاری [illegible]
[illegible] از آنجا بگذشتند و [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک روان شد

و در اثنای

و در اثنای راه چهار صد سوار آراسته باردو دچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود
نزدیک آمده پیش امیر سید مراد ایستاده [illegible] گفت که میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله
را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ واقع کند بکجا میرود می باید
که خود امرای بزرگ آن جانب بیایند که امیر حسن بیک جهت تمهید بساط مصالحه خواص و مقربان
خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی دیگر از امرا [illegible]
پیش رفتند و [illegible] ترکمانان که روز گذشته پیش آمده بودند [illegible] و امیر سید مزید [illegible]
مردم خود را از آن سپاه زیاده دید بیکبار بر ترکمانان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه
را پریشان ساخت هر چند امیر سلطان ارغون گفت که [illegible]
نمود امیر سید مزید سخن او را [illegible] و چند فرسخ در قفای گریختگان راند در آن اثنا امیر
حسن بیک با ده هزار سوار [illegible] از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان
جنید برلاس و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات و شیخ محمد بغدادی و پیر محمد قورچی را با
پانصد نفر از تیغ بیدریغ بقتل آورد و امیر سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان
سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی پسر میرزا حسین علی بطرف همدان [illegible]
در آن زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردو [illegible] شیوع یافت سلطان
سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین
بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین [illegible] در سلک ولاة [illegible] انتظام داشتند
جهت تمهید بساط مصالحه نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب او جناب [illegible]
والدهٔ خود را مصحوب امیر سید ابراهیم قمی بجهت همین مهم ارسال داشت و امیر حسن بیک نسبت بسادات
عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده [illegible]
و مصالحت [illegible]
برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود بازآمده [illegible]
و پریشان [illegible]
بنابرآن امیر حسن بیک مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید بازگردانید و امیر غیاث الدین
محمد را مشمول نظر رحمت ساخته [illegible]
ذکر واقعهٔ [illegible] سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد
علیا معاودت نموده و هنوز سخن تمام نکرده بودند که طلیعهٔ سپاه [illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible]
سلطان سعید [illegible]
حسن بیک [illegible]

مضبوط گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک [illegible] نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید
و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که [illegible] نشانده
سخنان شکایت آمیز بر زبان راندند و سلطان جوابی که مناسب وقت بود ادا [illegible]
نمود و امیر حسن بیک ترکمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بواسطه

بواسطه بعضی از [illegible] شده و سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان
ملازمت یادگار محمد میرزا اختیار کرده طایفه روی توجه بخراسان نهادند و [illegible]
و [illegible] عازم اوطان خود گشتند و از وزرای سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید که در اردو بود
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان
بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع این خبر [illegible] وزارت را
[illegible] و خواجه قطب الدین طاوس که در [illegible] عراق [illegible]
اجازت حاصل کرده بطرف دار الملک خراسان مراجعت نمود و از آن [illegible] نجات یافت
ذکر احوال اولاد امجاد آن سلطان ستوده خصال [illegible]
قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم کشید او را یازده پسر [illegible] بود باین ترتیب
میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ
میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و از این یازده
شاهزاده چهار تن بمرتبهٔ سلطنت و فرمانروایی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان
احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ و چون تفصیل وقایع این چهار [illegible]
و سایر اولاد سلطان سعید [illegible]
اختصار مینماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد میرزا سلطان احمد [illegible] اولاد
امجاد سلطان سعید بود و در زمان حیات [illegible] حکومت سمرقند قیام مینمود [illegible]
[illegible]
سلطان سعید [illegible]
میرزا سلطان حسین [illegible]
سلطنت سمرقند و بخارا [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وآن شاهزادهٔ صافی ضمیر در روز گرفتاری پدر در میان حمایت حضرت داور کارساز بخراسان
نهضت فرموده و قرین صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنه ثلث وسبعین وثمانمایه
به دار السلطنهٔ هرات رسید و بدارایی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و روز جمعه سیم آن ماه در مسجد جامع هرات
خطبه بنام صاحب قران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و چون آن اوان
خبر واقعهٔ سلطان ابوسعید به تحقیق پیوست و طوایف انام از خواص و عوام صدای نوبت دولتش بگوش فلک
زنگاری رسانیدند بحر و بر عالم آرایش نو یافت که آیه عجب شکلی ... و جمیع ...
کوتوال قلعهٔ اختیار الدین یاغی گشت و مردم جوق جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا اظهار کردند
و کار از حیز تدبیر درگذشت بنابر آن در وقت استوا سلطان محمود میرزا باتفاق یار علی منغول و امیر
تیزعلی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از راه دروازهٔ فوشنج روی توجه بطرف سمرقند نهادند
و بعد از وصول بدان بلده میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر گشاده و چند
گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بود اما آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی به بهانه
شکار از شهر بیرون رفت و باتفاق جمعی از امرا و خواص راه حصار شادمان پیش گرفت و در آن
ولایت بر تخت سلطنت متمکن گشته باندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندز و بغلان و
ترمذ و چغانیان را با توابع و لواحق در تحت تسخیر کشید و آن ممالک را از غایت عدالت و رعیت
پروری معمور و آبادان گردانید چندین نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان کشیده با
کفار آن دیار لوازم جهاد و غزا بجای آورد لاجرم لقب سلطان محمود غازی گشت و منشیان
زمان منشورها بنام سلطان محمود غازی نوشتند و میرزا سلطان محمود در ایام خسروی با حضرت
کشورگشایی سلطان حسین میرزا چند نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه در ذکر وقایع
آن حضرت قلم دو زبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشاد و چون در روز ... سنه تسع و تسعین و
ثمانمایه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت کوکب اقبال میرزا سلطان محمود بدرجهٔ کمال
رسیده بدان مملکت شتافت و بعد از وصول بنواحی آن بلده اکابر و اعیان شهر مراسم استقبال
بجای آوردند و مفاتیح قلعه و شهر و خزاین تسلیم کردند و میرزا سلطان محمود در دار الملک صاحب
قرانی بر مسند کامرانی نشسته ابواب معدلت و رأفت برگشاد و متوطنان آن مکان فردوس نشان را
بعدل و احسان و لطف و امتنان نوید داد اما چون دو ماه برین قضیه بگذشت در محرم سنه ... آن
پادشاه عالیجاه عازم ریاض جنت گشت وزارت سلطان محمود میرزا در اکثر اوقات برای صواب جای
والده میرزا خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی متعلق بود و بعد از وفات
آن حضرت عالیجناب افادت پناهی مولانا عصام الدین داد و موافق قیام مینمود و از میرزا سلطان
محمود شش پسر ماند بدین ترتیب میرزا سلطان مسعود میرزا بایسنغر میرزا سلطان علی میرزا سلطان اویس
که مشهور بود بخان میرزا و ذکر سلطنت این شاهزادگان عالیمکان و سایر احوال ایشان در ضمن حکایات

آینده

آینده سمت تحریر خواهد یافت و اگر توفیق رفیق گردد فروغ اهتمام بر تبیین وقایع اقبال و ادبار
ایشان خواهد تافت. **میرزا الغ بیک** در زمان حیات والد نامدار در تحت سلطنت مملکت کابل
و غزنین و توابع و لواحق آن منتظم و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال
عدالت و رعیت پروری در آن ولایت مشغولی مینمود و چون سنین تاریخ هجری از هشتصد درگذشت
آن حضرت عظمت آیین متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست
اما بسبب صغر سن و اختلاف رای امرا و ارکان دولت از عهدهٔ ضبط آن ولایت بیرون
نتوانست آمد و میرزا محمد مقیم ولد امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون از قندهار لشکر بر کابل کشیده
و شاهزاده را گریزانیده روزی چند در آن بلده مراسم کامرانی بتقدیم رسانیده و بالآخره
ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه ولد میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا بعنان اقبال و تایید
بجانب کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا محمد مقیم گرفت و بنور معدلتش بر اطراف
ولایت سلطان محمود غزنوی تافت ملک محمود غزنوی بنوی شد زمانش چو شرب بنوی
و تا غایت که تاریخ هجری بنوزده جمادی الآخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده آن خسرو
معدلت آیین در آن ممالک بر مسند دولت و اقبال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت
بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آورد و چنانچه شرح این قضایا
بعد از این در سلک بیان منتظم خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس. **میرزا عمر شیخ بهادر** بوفور
شجاعت و لطف و ... اتصاف داشت و در زمان حیات و بعد ممات پدر در اندجان
رایت سلطنت می افراشت و بیمن معدلت و حسن تدبیر آن خسرو مشتری ماهیت حدود آن
ولایت مرتبهٔ محفوظ ساخت که یونس خان و خواقین مغولستان را خیال تسخیر آن ممالک بر
خاطر خطور نمیکرد و میرزا عمر شیخ در شعبان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه از بام کبوترخانه در افتاد
و طایر روح شریفش از قفس قالب پرواز نموده روی بگلزار قدس نهاد و از آن حضرت سه پسر ماند
میرزا محمد بابر که سابقا ذکر استعلای لوای دولتش در کابلستان گذشت و میرزا ... جهانگیر
و میرزا ناصر پیوسته تبع برادر کلانتر بودند. **میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ** در روز وفات حضرت سلطان
سعید بدست امیر حسن بیک گرفتار شده بودند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده
عاقبت نجات یافتند اما بحال پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در شهور تسع و تسعین
و ثمانمایه میرزا شاهرخ عازم دار السلطنهٔ هرات گشته چون بولایت ... رسید بجوار مغفرت
منتقل گردید و نعشش را بهرات آورده با آیین سلاطین در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و در زیر
گنبد بخاک سپردند و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر هم در آن ممالک می بود تا وقتی
که از عالم پر ملال انتقال نمود. **میرزا ابابکر** از جمیع اولاد سلطان سعید بود و در زمان حیات پدر در ولایت
بدخشان حکومت مینمود و بعد از شهادت آن حضرت با میرزا سلطان حسین طریق مخالفت مسلوک داشت

و بالآخره لوای مخالفت برافراشت و چندگاه بر لوازم گریز و ستیز بتقدیم رسانیده و در اواخر رجب
سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه در حدود استراباد گرفتار گشته دست سیاست خاقان منصور نهال حیاتش
را در نوشت تفصیل این حکایت اگر به تحقیق پیوندد در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا
مرقوم کلک بیان خواهد گشت. **میرزا سلطان مراد** در زمان دولت و اقبال پدر بزرگوار در ولایت گرمسیر
و قندهار قدم بر مسند سلطنت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت
بود در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب اخلاص و عبودیت برگشاد و در آن اوان که سلطان
سعید بولایت آذربایجان در آمد حکم سلطان سعید شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد متوجه
کرمان گردد و شاهزاده بدان جانب نهضت نموده و در ... پدر شنید و آمده بر
کشید و متابعان بصوب گرمسیر باز گردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده و بعضی
از اجمال و اثقال میرزا سلطان مراد بباد غارت و تاراج برداد لاجرم شاهزاده بهرات شتافت
روزی چند بملازمت سلطان السلطنة والخلافة سلطان حسین میرزا قیام نمود و بعد از آن خاقان منصور
او را با ... برادرانش فرستاد و میرزا سلطان مراد از اخوان کم شفقتی مشاهده کرده بار دیگر
روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاهزاده را بقلعهٔ ... فرستاد و دیگر خبری از وی بر دوام نرسید
میرزا سلطان خلیل در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرموده بود در بلدهٔ هرات قایم مقام
پدر شد و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمد او را بسمرقند فرستاد و شاهزاده
در آن ولایت فوت کرد و بروایتی یکی از امرای سلطان احمد میرزا بقتل رسید. **میرزا سلطان ولد**
بموجب فرمان پدر در میان امرای ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعهٔ سلطان سعید
باندک زمانی شربت ناگوار هلاکت در کشید. **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت
سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه درگذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات
برادر آثار مخالفت تفرس نمود و با خراجش حکم فرمود و شاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی
که میرزا ابابکر در نواحی ... بود پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت
میرزا عمر ... رفت و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهرات فرستاد و میرزا
سلطان حسین شاهزاده را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و در رجب سنه ثلث و ثمانین
و ثمانمایه بقیه ... در سال ... دیگر از آن شاهزاده بی طالع ... آثار ظهور نیافت
ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید شهادت انتما در زمان فرخنده
نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از زمرهٔ علما ... در ولایت خراسان و
ماوراء النهر توطن داشتند و اعلام دین و دولت و رایات رهبرکاری می افراشتند و ذکر جمیع
ایشان موجب تطویل است لاجرم بر بیان شمه از حال زمرهٔ مشاهیر اختصار کرده و من
الله الاعانة والتوفیق. **ذکر** مولانا شیخ احمد تبریزی در صنوف علوم معقول و منقول ماهر بود

و مدتی

و مدتی مدید در خدمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و با وجود اشتغال بآن شغل
گاهی برسم درس و افاده می پرداخت و طالب علمان را از نتایج افکار خویش محظوظ و بهره ور
میساخت و در سنه ستین و ثمانمایه که سلطان سعید همت بر تسخیر شاهرخیه گماشت و علم نصرت
بدان صوب برافراشت مولانا شیخ احمد را به ... ولایت هرات دوباره داشت و مولانا
کماینبغی آن مهم را فیصل داده به دار السلطنهٔ هرات شتافت و در سیم ماه ربیع الاول سنه مذکوره وفات
یافت. **ذکر** مولانا محمد جامی برادر افضل العلمایی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و نزد بعضی از
علمای آن زمان در مطالعه علوم الکتاب فایق میشد مع ذلک در غایت تواضع و کسر نفس
اوقات گذرانید ... و گاهی بنظم اشعار ابکار مشغولی مینمود و وفاتش در سنه
مذکوره اتفاق افتاد و جناب افضل العلمایی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم
انتظام داده و دو بیت از آن مرثیه جهت گزارش افتاد ● من منظوم ● از جهان گرامی برادر
در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری ● زآنسان برادری که در اطوار علم و فضل ● چون او نزاد مادر ایام
دیگری. **ذکر** مولانا شریف الدین عبد القهار حاوی علوم معقول و منقول و مفتوی کتب شروح
و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر بلغای روزگار در میدان سخنوری قصب السبق
میربود و الکتاب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تحقیق
اسباب کیمیا میگماشت و بشرف کعبهٔ ... اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام
علیه الصلوات والسلام مشرف و منور گشته بود و در رجب سنه تسع و ستین و ثمانمایه در بلدهٔ فاخرهٔ
هرات از عالم رحلت نموده چنانچه برادرزاده ترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع
سعدین نوشته است که افسوس از شریف دین از سال تاریخش خبر داد و مدفنش در مزار بزرگوار
شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد. **ذکر** مولانا امین الدین نوایی از اکابر علمای زمان سلطان سعید
بمزید علم و دانش امتیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت
جمعی کثیر از طلبه علم در مجلس الکتاب مینمودند و از آثار طبع شریفش محظوظ و بهره ور بودند و وفاتش
در شهور سنه مذکوره واقع گشت و نعشش در مزار چهل گزی ... مدفون گشت. **ذکر** شیخ صدر الدین
رواسی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بوده و در اوایل حال چندین سال در مدینهٔ شریفه
اوقات خجسته میگذرانید و در ولایت مصر و شام ... اربعینات برآورد و چون از بلاد
عرب ... مراجعت فرمود و در ولایت اسفراین که منشاء تولدش بود ساکن گشت و بارشاد
خلایق مشغول بود و در زمان سلطان ابوسعید از اسفراین بهرات خرامیده رحل اقامت انداخت
و آن پادشاه صاحب تایید الکتاب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و وفاتش در عاشر
ماه رمضان سنه احدی و سبعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و سلطان سعید متابعت جنازه نموده
و بر وی نماز گذارده و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را اعزاز رسانیده و شیخ قطب الدین ... الله

مرحوم خواجه را بجوین برده در خانقاهی که ساخته و پرداخته او بود مدفون کردانیدند دیگر مولانا جلال الدین
لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود و وفاتش
در سیم ذی حجه سنه احدی و سبعین و ثمانمایه در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد و او والد قاضی القضات
جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین احمد فیروزشاه بمراسم
تعزیت داری اهتمام نموده و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برد و ایشانرا پرسش نموده خلع
فاخره پوشانید نعش مولانا لطف الله از هرات به بخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند
دیگر سید کمال تربتی سرآمد ظرفا و خوش طبعان و لطایف دانان بود و در فن شعر و معما وقوفی تمام داشت
و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بکعبه رفت و حج اسلام و طواف روضه منوره حضرت
خیر الانام علیه السلام فایز شد و بعد از آن سفر مراجعت فرموده بقصبه تربت که مولدش بود رسیده
وفات یافت دیگر مولانا خاوری از سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه
تصنیف فرمود دیگر سید کمال گلگوی در شعر مرتبه مهارت داشت و بقول اشهر صد هزار بیت
بر صحیفه روزگار نگاشت و او را قصیده ایست که دو صد هزار بیت مشتمل از ابیات آن استخراج
میتوان نمود امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم حقیقت رقم گردانیده که از بدایع
اشعار امیر سید کمال آنچه مشاهده و مسموع شده آنست که در مرثیه خواجه ابو نصر پارسا قصیده در سلک
نظم کشیده که چند بیت از آن قصیده چنان بود که از هر مصرع آن تاریخ وفات خواجه ظاهر میشد
و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیت دیگر آن صفت داشت که از هر بیتی چهار تاریخ
بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جمله منظومات امیر
سید کمال است ای روشنی از نور رخت دیده جانرا ✹ بر خاک نشانده قد تو سرو روانرا ✹
و سید کمال در بلخ ساکن می بود و هم در آن ولایت از عالم انتقال نموده بود دیگر خواجه مؤید دیوانه از
سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام اهل سلوک و سید سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت
و بواسطه نشأ جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفه ضمیر می نگاشت و در نزد خویشان
و مریدان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسانرا بر ایشان بخشش میکرد و در آن اوقات
که میان حضرت منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید
این بیت نظم نمود ✹ چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو ✹ که جهانرا بدهد روشنی از پرتو نو ✹
و این معانی بسمع سلطان سعید رسیده حکم شد تا خواجه را در بالا مرغ سنانی شهید کردند حضرت
خواجه مؤید بحلیه علوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر
بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی مینمود و همواره بوعظ و ارشاد و فتوی … اشتغال میکرد و
سلطان سعید نسبت بجناب شریعت مآب تعظیم و احترام بجای می آورد انتقال خواجه مؤید در
شهور سنه … اتفاق افتاد دیگر خواجه یوسف برهان در سلک اولاد عظام شیخ الاسلام

احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک مینمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و
و گاهی نقش تألیف و نظم اشعار بر لوح خاطر می نگاشت و از مخترعات او ترسلی مشتمل بر منشآت
اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور
رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب ✹ اگر گدا بمراد دلی رسید چه عجب دیگری
خواجه مولانای سمرقندی ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها در امر شیخ
الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در فیصل مهمات شرعیه نقش
امانت و دیانت بر سجل خواطر می نگاشت و چون آن جناب در هواداری سالک طریق سرافرازی
میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام مینمود در وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت
متوهم گشته جانب خراسان شتافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا
قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش بگشود و بعد از چند سال که آن جناب در بلده
فاخره هرات بود بنابر استدعای سلطان سعید علم مراجعت بصوب اصلی افراشت و در
اوقات حیات باز آن جناب بدار السلطنه هرات خرامید و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه
ست و سبعین و ثمانمایه در مدرسه امیر چقماق شامی وفات یافت دیگر سید برهان الدین خاوند شاه
نسب شریف آنحضرت بچند واسطه بخاوندشاه بن سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات
ماوراء النهر انتظام داشت اتصال می یابد و سلسله آبا و اجداد سید اجل بخاری بامام زین العابدین
علیه السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه امیر کمال الدین نام داشت و چون سید
محمود بریاض رضوان خرامید سید خاوندشاه در خردسالی بود بواسطه نوایب روزگار
از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم آورد و اکتساب فنون
محسوس و مفهوم نمود و باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته
بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر کرده بخدمت مشایخ و اولیای کرام خود را
رسانید و شیخ بهاء الدین عمر جغارکی نسبت بآنحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در حین
مرض وصیت نمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت گفت
که ای امیر خاوندشاه میخواستم که باهم باشیم و یکجا مدفون شویم اما سلطان احمد حضرویه شما
را گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هرات ببلخ حرکت
فرمود و در سنه … وفات یافته در پیش روی سلطان احمد حضرویه مدفون شد و از آنحضرت
سه پسر ماند امیر خواندمحمد که والد بزرگوار مصنف اوراقست و سید نظام الدین سلطان
احمد که سالها در خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید
نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود دیگر
شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه

بسیار مینمود وفاتش در روز جمعه سیم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه روی نمود و نعشش
شیخ جلال الدین محمود شاه بر روی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد دیگر قاضی قطب الدین
احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود امامی مرجع اکابر و اعیان و علمای اقطار
جهان بود و از اوایل دولت خاقان سعید شاهرخ میرزا تا اوان سلطنت حضرت منصور سلطان حسین
میرزا در دار السلطنه هرات بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا و دعاوی بدستور آبای
بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود و مع ذلک بدرس و فتوی و نشر
علوم همیشه می پرداخت و همواره طلبه را از ذهن وقاد و خاطر نقاد بهره ور و مستفید میساخت
وفاتش در دوم شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل طعام
خوردن بعلت فجاة درگذشت و در مزار علاء الدین … مدفون گشت دیگر مولانا قطب الدین
یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی بود و از اوایل زمان
اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال حضرت حمیده خصال سلطان حسین
میرزا بلوازم منصب شیخ الاسلامی مشغولی مینمود و از علوم دینی بهره تمام داشت و همواره
نقش افاده بر الواح خواطر طلبه می نگاشت و قضایای شرعیه را در کمال امانت و دیانت نیز
بتفیصل میرسانید و هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیرش نمیگذرانید وفاتش روز دوشنبه بیستم
ذی حجه سنه سبع و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه
عبد الله انصاری مدفون شد دیگر سید صدر الدین ابراهیم قمی از جمله اعاظم سادات صاحب
سعادت بود و همواره بسلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید مصاحبت مینمود گویند در روزی
که سلطان سعید بقصد قتل میرزا علاء الدین سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت
معجر سربرهنه کرده خون آن پادشاه زاده را طلب سلطان سعید بانگ بر آنجناب زده آن التماس
را بسمع قبول جای نداد و روز دیگر در خلوتی سید را طلبیده زبان عذرخواهی برگشاد و گفت
میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق بعضی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما بود و چون
ایزد تعالی او را در قبضه اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاق سبب فتنه و فساد میشود بنابر آن دیروز
درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که سبب
کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما میدانم که آن بزرگوار فقیر بیچاره شاه را چه گناه کرده بود
که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایه آمیز
متغیر و متأثر گشته از مجلس برخاست انتقال امیر سید ابراهیم بجنات النعیم در اوایل ایام دولت
حضرت منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا روی نمود دیگر مولانا شمس الدین علی فارسی اعلم
فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت
بسیار داشت و چون نسبتش بمؤلف کشف کشاف میرسید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در

هرات در مدرسه شریفه غیاثیه بدرس و افاده اشتغال داشت و نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن
وقاد را بر صحایف ضمایر طلبه علوم می نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت
سلطان حسین میرزا مدتی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و با آزرده از خدام بارگاه
سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و پرتو انوار عواطف سلطان محمود میرزا بر وجنات
احوالش تافت و هم در آن ولایت ساکن می بود تا وقتی که از جهان گذران انتقال نمود دیگر
مولانا عصام الدین داود خوافی در علم یگانه زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هرات بلوازم افاده
قیام مینمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت رسایل و وثیقه را بعبارتی که
ترتیب القلم بود بر صحیفه ضمیر طلبه می نگاشت و در مجلس درس آنجناب از دوام تمام بوقوع می انجامید
و همین موجب رشک و حسد علمای خراسان گردید و در آن اثنا میرزا سلطان ابو سعید از مولانا
کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست
جناب مولوی جواب داد که جهت این مهم هیچکس لایقتر از مولانا داود نیست و میرزا سلطان ابو سعید
مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد کرده هر چند که جناب افادت مآب از تکفل
آن امر ابا نمود بجای نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق خلاف خواهش نموده بعالی منصب صدارت
منسوب شد و تا اواخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می بود و وفاتش در سنه … بولایت حصار
شادمان روی نمود از مصنفاتش شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است دیگر مولانا قطب الدین الیفنی
در علم طبابت از اکثر اطبای زمان خود مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید
منتظم بوده علم تقرب می افراشت و مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام مینمود و جهت مهر کردن
نسخه دیوان … بیشتر از اکثر ارکان دولت آنحضرت … میفرمود و بعد از شهادت
آنحضرت صاحب سعادت چندگاه در مجلس امیر حسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن قید
نجات یافت بروم رفت مورد مواطن عنایت سلطان محمد رومی گردید و مدتی در آستان قیصر روم
و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد دیگر مولانا
لطفی بلطف طبع و حسن ذهن از سایر شعرای سیحون … ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی
اشعار دلفریب نظم نمود و در مجالس النفایس مذکورست که مولانا لطفی در سن نود سالگی قصیده
ردیف آفتاب در سلک نظم کشیده و شعرای زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهده جواب یک
مطلعش بیرون نتوانست آمد و این مطلع از آنست که ثبت افتاد ✹ ای زلف شبرنگت سایه پرور آفتاب
شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب ✹ و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را ✹
گر کار دل عاشق با کافر چین افتد ✹ بر زلف سیه خوی بی مهر جبین افتد ✹ منظوم ساخته نزد
جناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی برد و التماس نمود که آنرا او … ساخت
در دیوان خود درج فرمایند و آنجناب این ملتمس را مبذول داشته و مولانا لطفی در یوانی …

به تحصیل علوم قیام مینمود و بعد از آن روی بسلوک طریق درویشان آورد و در آن روش ثابت قدم می بود تا وقتی که از عالم رحلت فرمود ذکر مولانا شمس الدین محمد بخاری بمولانا محمد مثانی مشهور بود و سالها در غایت اعتبار و اختیار صدارت میرزا ابوالقاسم بابر مینمود و در ملازمت میرزا سلطان ابوسعید اعتبار تمام یافت و بهوسته الفاظ هزل آمیز و سخنان مضحک اکثر بر لوح خاطرها نگاشت و در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عالی بنیاد فرموده و یکی از ظرفا این بیت را بر دیوار آن گنبد نوشت که • اگرچه جلا و قاتل شهر غارت کرد • خدا ش خیر دهاد که این عمارت کرد و در روزی که خدمت صدارت باقی میرزا بابر را با تنزل برده ضیافتی کرده چشم با پشتها بر آن نوشته افتاد و با مولانا مطایبه بسیار نمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهت تبلیغ رسالت نزد حاکم ایشان که دم از مخالفت میزد در سال ارسال و در اثنای راه جمعی از سپاه کینه خواه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند بادشاه بنابر اشارت مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را ایمنه نگاه داشت تا زمانی که خاطر از مهم میرزا سلطان ابوسعید فارغ کرد و بعد از آن بشرف اجازت اعزاز یافت مولانا محمد بهرات آمد و با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا اظهار مصاحبت نمود و در آوان اواخر حیات مصحوب میرزا محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود بجانب میرزا استرآباد رفت و بشرف کنار دو حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت برحمت ایزدی پیوست ذکر مولانا عبدالحی منشی در خط تعلیق سرآمد خوش نویسان متقدمین و استاد مین بود و در زمان سلطان سعید مدتی صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر و مطالعه قیام مینمود و بعد از وفات آن پادشاه منظور نظر امیر حسن بیک شده تا آخر ایام حیات در ملازمت سلاطین آق قوینلو بسمت منصب انشا اشتغال داشت و همواره رایات اقتدار بکتابت می افراشت ذکر مولانا کمال الدین شیخ حسین استاد آن افتخار علمای عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار و امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و بیان ندارد و از اعتبار آن استظهار فضلای بلاغت نژاد در زمان سلطان سعید بشأنی بود که قلم و زبان از تبیین او را کمای ینبغی محال است و در آن ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام منصب احتساب و زوایای بی نسق و مجوز من حیث الاستقلال متعلق بجناب او داشت و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که مجلس از اعیان روزگار حیال از ارتکاب شراب در خواب نیز میکذاشت و سلطان سعید در سایر امور نسبت بوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر اوقات از سخن و صواب دید آن قدوه اهل کمال تجاوز نمینمود و خطاب مولوی در جنب فرمان واجب الاذعان و در ایم الاوقات همت بر استکشاف حالات ضیاع و مخترقات میگماشت و امیر تومان و ارباب دولت در استخلاص مهمات جاعات بهوا اراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده

بود که ما دامی که بروات بشرف جناب نرسد مجلس از بازیان غفلی یکی ندهد و این قاعده تا نهایت ایام حیات سلطان سعید استمرار داشت و ایضا مولانا شیخ حسین در ایام دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بوده میرزا بجهت تمذیر من الجناب می شتافت اما بدستور پیشتر اعتبار و اختیار نداشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ذکر خواجه ناصر الدین عبیدالله از نقبای مشایخ ترکستان و اکابر اولیا و اعاظم بزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی فرموده سلاطین زمان و خواقین نامدار از امرای علما و ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بجناب ارادت و اخلاص داشتند و بهر سخنی که ازو میشنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صوابنمایش را محال می پنداشتند تخصیص سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته با خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی گاهی پیاده در رکاب خواجه رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد و اولاد و امجاد آنحضرت اقتدا بپدر بزرگوار کرده از جاده متابعت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و بهوسته هم عالیه بر نظم شان و صون مکانتش میگماشتند و حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی سلطان محمود و عمر شیخ میرزا با یکدیگر اتفاق کرده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله ایشان را پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال کشیده بودند که ناگاه خبر آمد که حضرت خواجه رسید و آن سه پادشاه جهت ورود الجناب عنان بازکشیده دست باستعمال آلت قتال نبردند تا معلوم کنند که سبب آمدن خواجه چیست و هم لطف خواجه بدالجاریه زلال موعظت و نصیحت نایره قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه را صبیح و صفا راضی ساخته فرمود که در میان میدان شامیانه بر افراختند و هر سه برادر عالی گهر از صفوف لشکر جدا شده بدان جا رفتند و هر یک بر یکی زانو جلوس کرده و در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک با سپاه خویش پیوسته بولایات خود رفتند و تا اواخر ایام حیات بر جاده موافقت ثابت بودند وفات خواجه عبیدالله در سمرقند فی شهور سنه ست و تسعین و ثمانمایه دست داد و بعد از فوتش نظام جمعیت سکان ماوراءالنهر بپریشانی بتدیل یافت صنوف محنت و پریشانی روی بایشان نهاد امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبیدالله گوید • خواجه خواجه کان عبیدالله • مرشد سالکان راه یقین • شد بخلد برین که در فوتش • سال تاریخ گشت خلد برین • • چون قلم سستقدم رقم بلمعه از شمه احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و امجاد آن خسرو شهید را بیگر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن رسید

که بمشام کلمه ازهار اخبار خاقان منصور کامکار سلطان موید وزاوانتدار بجنیبه جنت فسحت شمیدن نوا سکندر رحمت کسری عدل معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا مشام مشتاقان ارباب فضل و کمال را مشکبوکرداند و از شمایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت آثار فزای راحت افزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا نیایت فردوس و نضارت سپهر اعلی رسانند کنه بکنی از کان اوراک • چو پنیر وزه بفروز و ریاچه در • و بنابر آنکه تحریر تمام نهای آن خاقان گرامی در اثنای تواتر حکایات بی التقدیر او صاف و القاب معتنی بتطویل و اطناب میشود بخاطر خاکسار چنان رسید که در اکثر محال از آن چند و ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهت تکرار او ایراد مدح و ثنای او مطالعه کنندگان را اطلال و کلال حضرت نیاید و بسبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر القاب مناسبه آنکه بدرعالی گهر آن پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بوده و ایضا در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بنصرت اختصاص یافت و استطاعت همین چون ابواب ظفر و فیروزی برروی روزگار هایون آثارش برگشود چنانچه از ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح خواهد شد والتوفیق من الله تعالی هو القادر علی ما یشاء

ذکر مجملی از احوال و او صاف خاقان منصور طفولیت معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا

سیاه رخسار ابکار سخن و پیرایه بند حکایات نو و کهن جواهر آثار خاقان منصور را بدین منوال بر منصه ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی موید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا • چو خورشید تابنده و باشد عطا • و در بوستان مهر و وفا • چو بدر درخشنده و روشن لقا • بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و فرمی احکام سلطنتش مانند احکام قوی و دوام نسیم از نفحات عام عدل و احسانش گلشن مملکت همچون بهشت از فیض سیل ناخر و بابود و از نسیم گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از نفحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر و از شمایم مکارم اخلاقش دماغ اهالی عطرسای و در نسایم محاسن ادابش ریاض کامرانی بهجت افزای و در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت تیغ خونریز دمار و حیات شجاعان اسفندیار توانا برانداختی از سهم گرز گران شکنش کیوان بر سپهر هفتم ایوان اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ نشب بریستی و از غلغله نعره شیرافگنش در دریا نهنگ وقت بگرد آن خشم در رسیده و شعله سنان خونبارش در هوای وغا همه ارجان من زندگانی اعدا را محترق میکردانید بزم عیش و نشاطش بهشت بیهشی بود و ما بی حور و غلمان آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نقش و خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت عشرت فزای ارباب دانش و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت حیات بخش جان سخن طبع و دلکش • چشم طبع پاکش آن شیرسیده • چشم ذهن تیزش آن شخ ادل در وقت تکیه بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی

را به تیغ سیاست از لوح هستی می سترد و بهنگام اقتدار تواضع و شکسته نفسی اختیار میفرمود حضرت عزت را منظور داشته بر طبق افعال انبیا بشرف تملکم خود را با سادات اشراف خلافت نشان آن سلطان گیهان نمودی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت احکام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت برانهدام مواضع بدعت و ضلالت گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار مرکز تغافل نمودی و اعمال جایزه مرعی داشتی و در ابتهاج مبرات و وصول سبیل خیرات این زمره کرد چهار را و احکام علما هیچ دقیقه فرو گذاشت نمودی و هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علما را بمجلس عالی طلبیدی و مهمی که روی نمودی تحقیقات ایشان فیصل دادی و بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ اسلام و حافظ شیرین کلام بر ذمه همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی و بعد بنای بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رباط تغایت مایل و راغب بودی و جهت آن از خالص اموال خویش خریده و تقطع سوا موقوف نمودی و در تعمیر معمور و گلشن و عمارات مزارع و اروای بسیار سعی و اهتمام نمودی و در طرح باغات و بساتین و نقشات احداث کتابه و ریاحین نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی آن را دامی نسیم بهار نمودی و مبادی احوالی نشو و نما بوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در هوس سلاطین ذوی الشوکت و خواقین صاحب حشمت را نبود و نگاشته بیازماید و از شهور سنه احدی و ستین و ثمانمایه که بدو چندین پادشاه عالیجاه که در علم و فرات اساس عالی قدر نموده بودند بلده مرو مرزبین ملک ستانی نشست و فتوح کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نموده به واسطه بیوفایی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورده و در سنه ثلاث و ستین و ثمانمایه در اوایل استرآباد را از حسین سعد لوکه از خویشی میرزا جهانشاه بود انتزاع نموده و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندید بصوب اوراق توجه فرموده و در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمایه که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید عنان ظفر و تایید بدار السلطنه هرات انعطاف داده و تسخیر آن بلده فاخره بسهل و جهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و بر شخات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در ولایت دیار خراسان اشتعال یافته بود منطفی گشت بیرون رفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمایه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله دست داده نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزید و سپاه میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست و هم در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیک مستظهر شده روی بدار السلطنه هرات نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمایه بر آن بلده استیلا یافت و خاقان منصور بطرف میمنه و فاریاب عنان تاب شده و بعد از انقضای چهل روز دیگر بار اتفاق فتح و ظفر بسپاه

دولت و اقبال افتخار فرموده و در شب سیم صفر نزدیک بوقت سحر بیلاق رزغان درآمده میرزا
بابر [illegible] محمد [illegible] جانب [illegible] سال در موضع چکمن خاقان و
شکر و سلطان محمود میرزا اتفاق مصاف صعب دست داد و رایات فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت
طالع گشته سلطان محمود میرزا منهزم شد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت [illegible] در تحت
تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه اثنی و تسعمایه در غایت دولت و اقبال و نهایت
جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط بگذرانید و در خلال آن اوقات عارضه مفاصل عام
[illegible] پادشاه گردون غلام [illegible] هر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح
خاطر نگاشت و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آنحضرت و [illegible] صاحب [illegible]
والده بزرگوارش میرزا بدیع الزمان نایره قتال و جدال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا
تاب مقاومت نیاورده و منهزم شده بجانب قندهار شتافت و بعد از آن چند نوبت دیگر میان
پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نموده و میرزا بدیع الزمان بر حکومت
بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه احدی عشر و تسعمایه
خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دارالسلطنه
هرات نهضت فرموده و بعد از وصول بمنزل بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن خسرو
سپهر پادشاهی گشته در روز [illegible] ذی حجه مذکوره بریاض جنان انتقال فرموده و آنحضرت نزدیک
[illegible] سال در دار [illegible] اقامت [illegible] و در بسیط [illegible] در خراسان و [illegible] و قندهار
و [illegible] سال بدولت و اقبال [illegible] خواجه عبدالله [illegible]
و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین صاحبی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره
و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه [illegible]
و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی [illegible]
و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه جلال الدین قاسم [illegible] و خواجه [illegible]
زین العابدین در سلک وزرای خاقان منصور منتظم بودند و سید نظام الدین احمد [illegible]
و مولانا قطب الدین محمد خوافی و خواجه کمال الدین حسین [illegible] و سید شمس الدین محمد اندجانی
و خواجه غیاث الدین [illegible] کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و قاضی برهان الدین
محمد هروی و میرک جلال الدین قاسم و مولانا محمد امین و سید غیاث الدین محمد [illegible] و مولانا
غیاث الدین محمد [illegible] جلالی و خواجه شهاب الدین اسحاق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی
و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بترتیب بدرجه منصب صدارت آنحضرت سرافراز بودند
و چون مجملی از سیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه شکسته زبان [illegible]
کلیات و جزئیات امور آنحضرت [illegible] و من الله الاعانة و التوفیق انه [illegible] رب العالمین

گفتار

گفتار در بیان شمه‌ای از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت [illegible]

از کرایم نعم و جسایم آلاء که حضرت ایزد تعالی بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده
نعمت علو انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن اوصاف است [illegible]
دودمان اعیان و رجحان محافظت [illegible] نموده اند و معظم شأن [illegible] آبا و اجداد و
مفاخر می بوده اند و بی شایبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر خلاصه دودمان سلاطین صاحب
قرانست و نقاوه [illegible] کشورستان زیرا که والد ماجد [illegible] آنحضرت کامکار سلطان
غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان است و والده
سلطان غیاث الدین منصور فیروز سلطان بیگم بود و فیروز سلطان بیگم امیرزاده علی بن میرزا
اسکندر از قوم [illegible] واسطه [illegible] و مادر [illegible] سلطان بیگم بی بی فاطمه بود
بنت امیر [illegible] بن [illegible] بن [illegible] بن [illegible] خان و والده بی بی فاطمه
[illegible] خانم بود بنت ایس تیمور خان که از اولاد [illegible] خانست و مادر [illegible] خانم [illegible] خاتون بود
که او را بی بی [illegible] دختر [illegible] شیخ شمس الدین محمد [illegible]
والجناب [illegible] شیخ عبد الواحد [illegible] شیخ عبد الله [illegible] موجب حضرت [illegible]
خواجه عبد الله [illegible] و مادر نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان
حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم [illegible] بود و امیرزاده سلطان حسین پسر [illegible]
آکا بیگم است بنت امیر تیمور کورکان و مادر [illegible] وخترسلطان بیگم [illegible] بود
بنت میرزا معز الدین [illegible] و مادر [illegible] سلطان بیگم [illegible]
خان بن [illegible] خان بن [illegible] بن [illegible] خان بن [illegible] قاآن بن چنگیز خان
کسی را بدین حیثیت نسب در عالم و ولادت باسعادت خاقان منصور در محرم الحرام
سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه در میان [illegible] و شمال در دار السلطنه هرات نزدیک [illegible]
در سرای که [illegible] اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت همایون و انوار کوکب
و طلیعه طالع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
انوار جمال جهان آرایش [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آورد [illegible] آن غنچه گلزار کام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و خاقان منصور در ایام طفولیت [illegible] در مهد [illegible] و الدین [illegible]

از خجسته ساعات میگذرانید و هر چند که بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات سعادت
و اقبال از صفحات احوالش ظاهرتر میگردید هر کس از اهل فراست [illegible] کیفیت در جبین
آن آفتاب طلعت می نگریست میدانست که عنقریب باوج کمال ترقی خواهد کرد و هر کس از اصحاب
درایت [illegible] اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده مینمود بخاطر میگذرانید که
[illegible] اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود [illegible]
[illegible] مرتب اعلی است [illegible] پیداست گفتار در بیان بعضی از حالات
خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و شرف [illegible] آنحضرت [illegible]

چون مدت هفت سال از سن شریف حضرت خاقان [illegible] در گذشت فی سنه تسع و اربعین
و ثمانمایه سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آنحضرت در آن
[illegible] سال دیگر [illegible] در [illegible] تمام جهارده منزل از منازل زندگانی
طی نمود و از زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع نمود که ای [illegible]
[illegible] علوم [illegible] وقت [illegible] و سرفرازیست
با والده [illegible] طریق [illegible] سلوک داشت [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
نقش مصاحبت آنجناب بر لوح خاطر نگاشت میرزا ابوالقاسم بابر آنحضرت را [illegible]
و اشفاق گردانیده مواجب مناسب تعیین فرمود [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر در ظاهر سمرقند [illegible] سلطان ابوسعید
مصالحه نمود خاقان منصور [illegible] سلطان سعید [illegible] و از میرزا ابوالقاسم
بابر جدا شده بسمرقند شتافت [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] مقارن آن حال سلطان اویس بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر [illegible]
خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر [illegible] شاهزادگان [illegible]
گشته خاقان منصور را [illegible] در قلعه سمرقند [illegible] محبوس ساخت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
العقصه چون این خبر [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] بیگم رسید [illegible]
[illegible] متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول [illegible] از سلطان ابوسعید
التماس نمود که [illegible] اطلاق [illegible] مبذول [illegible]
عالمتاب از عقده کسوف [illegible] جانب دار السلطنه هرات [illegible]
منت خدایرا که همایون [illegible] از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان

منصور

منصور والاجناب در غایت سرعت و شتاب قطع مراحل و منازل کرده نوبت دیگر بخدمت
میزرا ابوالقاسم بابر استسعاد یافت و تا اواخر ایام حیات آن فارس مضمار [illegible] میرزا بابر در
هرات [illegible] بعد از آن بر وشاهجان شتافت و میرزا معز الدین سنجر [illegible] بصیرت [illegible]
و اقبال [illegible] حال آن خاقان [illegible] مشاهده فرموده مقدم [illegible] را [illegible]
و نهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخت و صبیه [illegible] خود را که [illegible]
و بیگه سلطان بیگم نام داشت [illegible] در آورد و چند روز [illegible] جشن [illegible]
[illegible] و طرب [illegible] و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان [illegible]
ساقی [illegible] جون آفتاب جامهای شراب ناب [illegible] آوردند [illegible] آن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزم طرب [illegible]
[illegible] آب شراب ناب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا معز الدین سنجر [illegible] و اعیان
و امرا و [illegible] خاقان [illegible] پوشانیده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] [illegible] [illegible]
میرزا معز الدین سنجر و خاقان [illegible] [illegible]
[illegible] صورت مخالفت روی نمود [illegible]
[illegible] ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور [illegible] مخالفت [illegible] میرزا معز الدین سنجر
چون عنایت [illegible] مقتضی آن بود که خاقان منصور [illegible]
استقلال بر مسند سلطنت و اقبال بنشیند و تاج [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که در غیبت میرزا سنجر خلاف ظاهر شده بر زمین ملک [illegible] صورت حال آنکه در
شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمایه که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دولت [illegible]
میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا معز الدین سنجر خاقان منصور را [illegible]
بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدسه تافت و در غیبت میرزا سنجر

میان خاقان و فرزندان منصور حسن ارلات که از برکشیدگان دولت سلطان ابوسعید بود غبار نفار ارتفاع
یافته حسن مقید حبس آنحضرت شده بود و سنی خیال باطل آن جاهل را بر فرض رسانیده خاقانا
بر دل پانصد سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب آنحضرت موکب گردون [illegible]
جانعلی ایناول با شصت سوار از برادران جرار بآنحضرت ملحق شد و خاقان عالی گهر
پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داد و بی دغدغه بدرون درآمده و
امیر حسن را مقید گردانیده پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد [illegible] شاه جوان بخت
بر تخت [illegible] درگذشت از آستان گذشت و روز دیگر جمعی از غلامان میرزا ابوبکر مثل محمد بیگ شیر انکا و شیخ
ذو النون عراقی و امرای ایل او نیلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانور
پرانیدن از شهر بیرون رفته بود بیکبار شمشیر عدو از نیام برکشیدند و ولد شیخ علی بهادر و شیر
علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالیمکان را در سر دیوان [illegible] ساختند و علم بی دولتی
افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده و
صدای عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند و لی اهالی و اوباش [illegible] که [illegible]
از شهر بگریخت و خود را بخدمت خاقان منصور رسانیده و آنچه دیده بود معروض داشت و [illegible]
آن زبده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای فتح [illegible] برج [illegible] متوجه
مخالفان گشت [illegible] نواز [illegible] که [illegible] را [illegible] و مردم را که در آن [illegible]
متحصن بودند زخم [illegible] ساخت [illegible] آن و شهر [illegible] ارتفاع یافته
و خواص و عوام شهر کمر مخالفت پادشاه گردون [illegible] بسته جمعی از غلامان رکاب نصرت انتساب
که در پای آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردم [illegible] خاک [illegible] دولت
[illegible] روی [illegible] که [illegible] برج [illegible]
میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده [illegible] سلطان [illegible] شده بود و بعد از وصول
[illegible] حسن [illegible] و مردم [illegible] سوار [illegible]
نصرت شعار جمع گشته [illegible] میرزا سنجر [illegible] رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را
از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مرو [illegible] قتال [illegible] اشتعال یافت
خاقان منصور بضرب تیغ [illegible] غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] گروه جانعلی ایناول را [illegible] شهادت رسانیدند و سایر غلامان رکاب نصرت
انتساب [illegible] میدان کارزار را [illegible] گذاشتند چنانچه [illegible] خاقان کامگار
[illegible] آثار نجابت [illegible]
ظاهر ساخت و تیغ [illegible] لشکر
میرزا سنجر [illegible] محمد [illegible] الکمال [illegible] اخلاص [illegible]

توسن همایون بازگردانند و مبالغه تمام آنحضرت را از آن معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از [illegible]
چند [illegible] موکب عالی را تعاقب نمودند خایب و خاسر بازگشتند و خاقان باستحقاق بجانب
مرو جاق شتافته مدت پانزده روز در میان [illegible] رحل اقامت انداخت و
انگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع [illegible] از غبار رسم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت
و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از [illegible]
پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده بمنزل بابا [illegible] تشریف برد و از آنجا بجانب [illegible]
در حرکت آمد و چند [illegible] الایام [illegible] جام [illegible]
مصابرت بچشید و بامید عنایت الهی نقش [illegible] از لوح خاطر شسته و در آن اوقات چند نوبت
میرزا [illegible] سنجر [illegible] لشکر بر آنحضرت فرستاد [illegible]
[illegible] استیلا بر حضرت خاقان مظفرلوا دست نداد و خاقان منصور در فصل زمستان در بیابانی که در
میان [illegible] و مرو است اوقات گذرانیده پای در دامان شکیبایی کشیده انتظار لطیفه غیبی میکشید

گفتار در بیان توجه خاقان [illegible] بجانب [illegible] و ظفر یافتن آنحضرت بر امیر بابا حسین [illegible]

چون سلطان [illegible] ربیع که بواسطه هجوم سپاه زمستان در بادیه اختفا ناپدید بود به تخت [illegible]
[illegible] و [illegible] و سیاره از منزل [illegible] در حرکت آمده [illegible]
را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور [illegible] که اکثر [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] نموده و از آنجا [illegible]
[illegible] روان فرمود و ایشان از آن [illegible]
کامکاری [illegible] آنحضرت [illegible]
از وصول [illegible] آن موضع [illegible] که [illegible] از لشکریان از سلطان [illegible] بودند
موکب همایون پیوستند و خاقان منصور [illegible] گردانیده [illegible]
بصوب [illegible] و در اثنای راه [illegible] ترکمان که [illegible] میرزا علاء الدوله
بودند در سلک سایر غلامان موکب نصرت [illegible] منتظم شده التفات و عنایات بسیار یافتند
و چون منزل [illegible] محل نزول [illegible] گشت خبر رسید که امیر بابا حسین بواسطه هجوم
سپاه میرزا [illegible] و ترکمان از [illegible] گریخته بود و [illegible] از عقب موکب همایون
می آمد خاقان منصور مظفر بعد از شنیدن این خبر [illegible] دلاور که در [illegible]
[illegible] بودند عنان یکران بجانب [illegible] انعطاف داد و [illegible] که [illegible] سپاه
[illegible] آورده [illegible] منزل [illegible] امیر بابا حسین رسید و
آن [illegible] صف شکن [illegible] و مرکب [illegible] میدان [illegible]
[illegible] آغاز کارزار نمود و خاقان مظفرلوا [illegible]

از [illegible] ساخته و حسام [illegible] از نیام کشیده بر صفوف اعدا تاخت و [illegible] شمشیر خونریز [illegible]
[illegible] انگیز جمعی از لشکر امیر بابا حسین را مجروح و بی روح گردانیده بر خاک [illegible]
[illegible] و [illegible] گشت و [illegible] سلامت [illegible]
[illegible] از [illegible] کشتگان [illegible] گرفت و [illegible]
[illegible] نقش تیغ و خنجر [illegible] که در [illegible]
عاقبت [illegible] خاقان [illegible] پای [illegible]
و غلامان موکب نصرت [illegible] امیر بابا حسین را گرفته [illegible] انطاف
داوند و [illegible] که [illegible] و [illegible] لطف پادشاهانه [illegible]
[illegible] ساخته از [illegible]
[illegible] فتوحات خاقان [illegible] صفات [illegible] و [illegible]
و آنحضرت از [illegible] رفته [illegible] را گرفته [illegible] امرا و سپاهیان
[illegible] نمود و همه [illegible] التفات و عنایات پادشاهانه [illegible] گردانیده و سرافراز ساخت

ذکر [illegible] خاقان منصور بجانب [illegible] و مفتوح شدن [illegible]

و در آن ایام که ولایت [illegible] مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه [illegible]
[illegible] الدین و عبدالرحمن [illegible] از میرزا سنجر گریخته بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور
ملاحظه حقوق [illegible] کرده محمود [illegible] جهت [illegible]
[illegible] میرزا سنجر محمود [illegible] حبس [illegible] و حسن شیخ تیمور و شیخ ذو النون
را با لشکری گران بجانب [illegible] روان [illegible] خاقان
مشتعل شده [illegible] که جهت [illegible] انعطاف [illegible]
[illegible] سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اخلاص و دولتخواهی [illegible]
[illegible] که چون حسین سعد [illegible] امرای ترکمان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] توجه خاطر همایون
مطلوب [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] هر یک از امرای [illegible] درگاه عالم پناه را
مرجع و ملاذ خویش [illegible] خاقان [illegible]
استرآباد توجه [illegible] محمد [illegible] امرای میرزا [illegible]
[illegible] موکب همایون [illegible] پادشاهانه [illegible]
انتقال [illegible] گذشت [illegible] و سپاه [illegible]

و خوش ملازمت آنحضرت میرسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم میرسانیدند و غبار موکب
ظفر شعار را سرمه دیده بخت بیدار میگردانیدند از آنجانب حسین سعد لو چون از توجه خاقان منصور
خبر یافت از استرآباد بیرون آمده سلطان میدان اقدام میکرد ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول
ذو الحجه سنه اثنی و ستین و ثمانمایه خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنوای سلطان
میدان علم اقتدار برافراخت انگاه از جانبین تهیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نموده
مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ارباب رجال گشودند نخست جمعی از سپاه کینه
کینه خواه سعد لو حسین بانگیختن غبار جنگ [illegible] پرداخته از توره گذشتند و نزدیک [illegible] لشکر
نصرت اثر رسیده و مستعد استعمال آلت پیکار شدند و خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سر
[illegible] تیغ آبدار یکی از شجاعان ایشان را شربت هلاکت چشانیده و دیگری خود را پیش آمده [illegible]
تیغ [illegible] بعد از آن بهادران طرفین دست [illegible] حمله [illegible] آورده بر
یکدیگر تاختند و [illegible] زمین را از خون کشتگان [illegible] لعل بدخشان در سلطان میدان [illegible] ساختند
برآمد [illegible] گرد و دار [illegible] از آن روزگار [illegible] ز خون یلان خاک [illegible]
تو گفتی زمین ارغوان گشته بود [illegible] سعد لو حسین و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران
موکب نصرت [illegible] مشاهده کردند یکبار پشت [illegible] و روی بوادی [illegible]
نصرت [illegible] تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و سعد لو حسین [illegible]
از سر [illegible] اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور [illegible] لوازم
[illegible] حضرت [illegible] سلطانه بجای آورده و جمعی را که در آن [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] بودند [illegible] الطاف [illegible] نموده [illegible] و [illegible]
شکر [illegible] گردانیده و [illegible] وطن مالوف اجازت [illegible] چو از غایت لطف پروردگار
[illegible] اقتدار [illegible] اعلام فتح و ظفر [illegible] سپاه مخالف اثر
[illegible] که [illegible] عدالت [illegible]
طریق سلامت [illegible] نوای [illegible] روی [illegible]
بلطف حسینی و خلق حسن [illegible] و ستاد شان را [illegible] وطن

گفتار در بیان جلوس حضرت خاقان منصور بر سریر سلطنت [illegible] و ذکر بعضی از حوادث و وقایع که بظهور آمد بعد از آن [illegible]

چون آفتاب عنایت بیغایت از مطلع اقبال آن زبده [illegible] سریر پادشاهی طلوع نموده در منزل
سلطان میدان [illegible] رایت نصرت [illegible] آن مظهر عدل و احسان [illegible] فتح و ظفر [illegible]
کارزار [illegible] جهان از [illegible] سپاه ترکمان [illegible] گشت و [illegible] از سر [illegible]
[illegible] آن [illegible] گذشت خاقان منصور [illegible] دولت و اقبال [illegible] استرآباد را
[illegible] مقدم [illegible] ساخت و قدم [illegible] مسند سلطنت و جهانبانی نهاده

سادات و قضات و اشراف و اعیان را بمواهد انعام و اکرام بنواخت و بر شحات سحاب مکارم بساتین
شیم نوایر جور و ستم فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم ستوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید
و جینهٔ عافیتش رعایای بیچاره را از سبب خدنگ حوادث که روزگار در کمان ترکمان
نهاده نجات داد و اطفال آمال مظلومان را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب
مرحمت بر روی امید ایشان بگشاد • کف و حشمت او دست عدل بر عالم • گشید هیبت او پای ظلم
در زنجیر • و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذوالحجه که مبشر لعقد و مژده ثمر سعید بود
روی نمود امیر خدایداد و سایر امرای والا نژاد بعرض خاقان بادیه داد رسانیدند که انسب
چنان مینماید که خطبه بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقهٔ پسندیده موافقت و
اتحاد ملحوظ بوده و آنحضرت این سخن را باسمع رضا شنوده فرمود که خطبه بنام همایون فرجام خواهد
و روی زر را از نقش القاب فرخنده او ارتسام لکهٔ بتول رسانند • خورشید در زمانش بهوا نشستین باشد
تا سکه نکنیش سلطان حسین باشد • مقارن آن حال قتلق درویش الچی از نزد سلطان سعید بپایه
سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد محبت و اتحاد بعرض
رسانید و ایلچی مذکور معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آنحضرت باید که در خفض اعلام شوکت
سپاه ترکمان و در دفع اعدای این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده در سلوک طریق
موافقت و معاهدت ایجاب فرموده اهمال ندارد و مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت
استخلاص نمایند بر طلا زمان ایلچی تسلیم بوده جلیس ابواب توقف نخواهد گشود • خاقان منصور قتلق درویش
را بانعام موفور نوازش فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت و جهت سلطان سعید تبرکات
لائقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید را ایجاب استقلال در ممالک خراسان بر افراختن
و خاطرها را از مرغزار احباب شاه ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب یار
و جمند که بتصرف محمد توچین از بندگان خاقان نصرت تمکین بود ارسال نمود و محمد توچین ننگ
دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و مأسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت
بمقتضای جبلی محمد مشتاق را بانعام و احسان اسب و خلعت نوازش فرموده مصحوب امیر سید
کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرموده و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظهٔ عهد و
میثاق ننموده به ولایتی که بتصرف شیخ تیز از معاندان پیشتر شتافته بود و همواره آن اورا مشمول
لطف و عنایت بنده سوده منزلت روانه داشتیم و مشرب صدر بخشش موافقت و صفا و جانب
را بتکدر ننگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید کوکلتاش بدارالسلطنهٔ هرات رسیدند سلطان سعید
اصلا رعایت جانب خاقان منصور بجا نداشت و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و
از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید
و روز بروز بآبیاری باغبان تقدیر نشو و نما می یافت تا ثمرهٔ آن در قضای روزگار رسیدن

سیل

سیل و بنار ظاهر کردید و آنچه در پردهٔ غیب مستور بود بظهور رسید بعون حمید مجید ذکر طلوع شرف
آفتاب دولت سلطان سعید از رفیق و دار الفتح استراباد و ظهور اعالی الملک از نیل مرحمت خاقان والا
در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمایه بمسمع همایون خاقان مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا
رسید که بعضی از احشام اوزبک که در حدود بیارجمند اقامت دارند و همواره متعرض متوطنان آن ولایت
گشته دست بنهب و غارت دراز میکنند و طریق پرای بکجای می آرند بنابر آن عبدالعلی ترخان را با توجی ارسپاه
نصرت پناه بتادیب ایشان مامور ساخت و عبدالعلی بعد از سرانجام مهمات اوزبکان تا نواحی نیشابور
و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت و چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس
و حسن شیخ تیمور و امیر بوسعید و امیر سید مزید را بدان جانب روانه گردانید و امیر علی ترخان بنوعی
از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود و چون بخلاف حکم متعرض مملکت
سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر روی مغضب فرمود و امرای سلطان سعید بعد از وصول بآن ملک
راه وکالت عوض داشتی بهرات ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه بندگان
خاقان مراجعت بجانب استراباد و انتظار فرصت و بعزم سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت
حشمت و شوکت در آن مملکت بر مسند اقبال متمکن دارد و لوای استقلال افراشته بزودی در اسپرواز و
سبزوار نیشابور و سلطان سعید پس از توقف بمضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت
ساخت و باتمامی سپاه خراسان روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب روان شد اما
خاقان منصور چون خبر وصول امرای سلطان سعید بآن ملک را در کار استماع نمود با تونجی از جلادت
خنجر کذار بر سر ایشان ایلغار نمود و بعد از آنکه نزدیک بجانقان رسید و شنید که سلطان سعید
با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابر آن مراجعت نمود و باستراباد بازگشت بجنبال آنکه تهیهٔ اسباب
کارزار مشغول شد و حصار را مضبوط ساخت تا از ستر تمکن و وقار بدر رفت و محاربت عزم پردازد و
در آن اثنا امیر یار احمد و بابا توت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند
و از آن محل فوتی تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و فتوری در قواعد ثبات جنود ظفر
راه یافت لاجرم خاقان منصور صلاح در مقابله و مقاتله ندیده مملکت استراباد را بازگذاشت و از
آفتاب اشراق تصوب اوراق بر افراشت و اهالی جرجان که از نفحات موهبت خاقانی و از منفعت
محروم ماندند مانند سیل سرشک خون افشان روان ساختند و از سبزه زار آن دیار ای
قامت پادشاه کامکار عاقبت زهر گیاه ظاهر ساخته اشجار متحیر در سر هوا ابرار پاش نشسته و در
شب بموافقت بازماندگان جرجان اشک باران از دیده و غمام روان گردید و چشم زمانه بهند
مردم آن ولایت سیل سرشک از فوارهٔ سحاب باران گردانید تا مدت یک ماه روز حال
برمنوال جاری بود و در آن ایام اصلاتاب جهانتاب جمال ننمود بنابر آن لشکریان سلطان
سعید را میسر شد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب توفیق بر روی لشکریانی که متعاقب

رکاب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت فرموده بود بر لب آب اترک کنار
آب اترک رسیده بکشتی و سیل عبور فرموده و سلطان سعید بعد از آنکه هضت آنحضرت را شنید هم عنان
نصرت و تایید باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرموده عنان
مراجعت بصوب خراسان انعطاف داده • سیادت عادت فرمود • ذکر شمه از موافقت و مخالفت
خاقان منصور با برادر سلطان و مصطفی خان و بیان واقعات حضرت شاه بعد از آنکه بصوب بوبان
خسرو خاقان مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا چون بکنار آب اترک را از قدوم موکب
همایون خجسته فرای گلستان ارم ساخت مردم میر شاه و سلطان علی که در آن نواحی بودند از
قدوم همایون شادمان شده شرف بساطبوس حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان گشت وداد آنحضرت
گذشت که عبدالرحمن جاندار الشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد شده نموده از وی استمداد
نماید و مصطفی خان در آن اوان در سلک خواقین الوس اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد
خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جاندار روی بادرودی مصطفی خان آرد
ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیده خبر رسیدن یاغی رسانیدند و کس از آنجماعت گرفته
گرفته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و چون بر تو تحقیق بر استکشاف آن احوال افتاد بوضوح پیوست که برادر
سلطان برادر مصطفی خان است که در آن نواحی منزل گزیده بنابر آن خاقان منصور آنقوم را گذاشته
به بیرداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد و انعقاد یافت
و در خلال آن احوال بیرداق سلطان را در رعایه وصلت با خاقان بلند منزلت بر خاطر گذشت و اتفاق
کرد بنای مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گردانند و کریمهٔ مجد با پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف
الهی بود بحبالهٔ نکاح رسانند و چون قبل از آن مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده و از خاقان
والانژاد همین التماس کرده بود و آنحضرت جواب داده که دختر شیت حضرت تمشیت این امر
تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید بحسب التماس بیرداق سلطان را قبول ننمود اما بعد از الحاح و مبالغه
ابرام سر رضا جنبانیده و در تاریخ سلطنت با گوهر کان خاتمیت از فرزندان برج دولت
کوکب اوج سعادت اقتران نمود و زمره از امرای مصطفی خان که همراه بیرداق سلطان بودند
پس از آنکه حال بر منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت خان خود رفتند و کیفیت واقعه را معروض
گردانیدند بنابر آن مواد نزاع میان برادران در میان آمده و خاقان منصور باتفاق بیرداق
سلطان عازم آنجانب گشت و از جانبین سپاه جدال و قتال گشته چند نوبت آتش ستیز و آویز چهره
گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دارالملکش بود متحصن شده و خاقان منصور باتفاق بیرداق
سلطان آن بلده را محاصره فرموده و مدت چهل روز از سپاه و شحنه موز بر امر شهر و وزیر را بتنگ
داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت بوده و همت بر افنا و اعدام یکدیگر میگماشتند
و در آن ایام جنگ پنج نوبت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از اهل سپاه لشکر را

استدام

استدام بنای زندگانی دست داد عاقبت مصطفی خان صواب چنان دید که رسوم مذموم مخالفت
را براندازد و از در مصالحت درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده
ما فی الضمیر خویش را پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بمواجب موقوف گردانیده شرایط انسانیت
بجای آورد و قواعد عهد و پیمان را بایمان تاکید یافت و مصطفی خان شکار خانه و تور اجیت خاقان
منصور روانه فرموده و آنحضرت بتجاق بیوه نامی را که بنظر آن بارگیری در فضای میدان گوران
در شایسته بود بمصطفی خان روانه فرموده و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر وزیر فراغ
یافت بنابر استصواب آق صوفی تصوب اوراق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل
نشاط و خرمی بگذرانیدند در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمایه مبشر خبر رسید که سلطان سعید از دار السلطنه
هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و محاصرهٔ قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنا
بر آن خاقان عالیمکان فرصت غنیمت شمرده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده یکرو و امید
و امید بسیار بجانب استراباد نهضت فرموده و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن مملکت بود
با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال نمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح
و نصرت از مطلع آمال خاقان منصور طلوع نموده و از امرای میرزا سلطان محمود حاجی ولد امیر حسن
جاندار و امیر احمد بروی و جمعی دیگر از فرسان اما گشته شاهزاده و خان بوادی فرار اقدام
داده و خاقان منصور در اواسط سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت و سروری
نهاد و خطهٔ جرجان از فر طلعت آن خورشید برج کشورستانی زینت افزای بوجوع استمالت گشت
و خطبه گرم بعد از اوی باسم و لقب همایون مزین شده جهت این فتح از دور و نزدیک بنده شهرت یافت
در گذشت و آن خسرو والانژاد در منزل استراباد جاذب طرب گستر و روزی چند در غایت
فرح و انبساط وقات بسیار ساعات بگذرانید و بعد از آن ضبط آن مملکت را بعبدالرحمن ارغون باز
گذاشته عنان عزیمت بطرف دارالسلطنه هرات انعطاف داده سعادت همرکاب و بخت همراه
طرازش ایشان نصرهم الله • ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخره هرات و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات
صاحب حشمتی که وسعت هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقهٔ میم نماید بمجرد تیغ یک مملکت چگونه
قناعت نماید و عالی همتی که فضای وسعت نه سپهر در دیدهٔ بینش بصورت اتساع ننماید
بنابر ارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سروری بر روی روزگار خود چگونه بگشاید بنای
علی هذا چون خاقان مظفر لوا خاطر اشرف را از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان
نهضت فرموده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر بمسامع امرای سلطان سعید
رسیده امیر سید احمد ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور و سبزوار بودند عنان
انصراف بدارالسلطنهٔ هرات رسانیدند و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمایه مردم بلوکات
را بشهر درآورده و اسباب حصارداری بکمال وجهی مرتب گردانیدند امیر بابا علی که داروغه

آن بلده بهشت نظیر حفیظ دروازه ملک را متوجه شود و امیر عبد الله [illegible] دروازه عراق را [illegible]

و دروازه فیروزآباد را الحاکم آن بلده با جماعتی تعلق گرفت و مواجب دروازه توتچی [illegible]

سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش با میر سلطان حسین [illegible] مقرر گشت و شب [illegible]

برج و باره و فریاد و فغان [illegible] حصار [illegible] سید اسمعیل [illegible]

[illegible]

برج و دروب را باستحکام احتیاج معاونت بنمودند و خاقان منصور رخت بجانب [illegible]

[illegible]

معطوف گردانیده روز دوشنبه بیست چهارم ذی قعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمده باغ

زاغان را نشیمن همای اوج سلطنت ساخت و بتوقع آنکه شاید مردم هرات [illegible] ارتکاب جنگ

و پیکار در دروازه بگشایند چند روز باشتعال آتش قتال را در خیز تأخیر انداخت و حال آنکه [illegible]

[illegible] سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بوده [illegible] باستحکام برج و باره و [illegible]

قلعه داری و مقابله و مقاتله می‌افزودند در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص و خدم و

خیل و حشم بعزم حمام [illegible] سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و یعقوب [illegible]

نماینده این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم نهضت بصوب خوارزم برافراشت و باندک
زمانی معمار عدالت آنحضرت بوجاییه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت
آن ولایت را در قبضه اختیار سید زین الدین جنوق نهاد و جهت مصلحت یورش خراسان
بار دیگر [illegible] خراسان مقارن آن حال متوطنان جنوق بهواداری خدام آستانه خاقان عالیشان
با بقنق درویش اللهی که از قبل سلطان سعید حاکم آنجا بود اظهار مخالفت نموده [illegible]
کشتند و کیفیت حال عرضه داشت ایشان کان پایه سریر اعلی کردند موکب همایون بدانجانب
شتافته و پرتو انوار معدلت بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از
لمعات [illegible] رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اردوی همایون را [illegible]
کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراشت و چون [illegible] مرو رسید بوضوح انجامید که سید
اصیل [illegible] و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایت را مضبوط داشته
عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت و بصحت و سلامت بدار الملک رسید
گفتار در بیان توجه موکب همایون بجانب خراسان و ستیز و وقوع کارزار با امرای سلطان سعید در ولایت [illegible]
در سنه ثمان و ستین و ثمانمایه که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ما وراء النهر با سپاهی چون نجم
و تهور مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات حشمت و شوکت گردانیده بود خاقان منصور
از خطه خوارزم عزم انگیختن غبار رزم جزم فرموده عنان یکران جهان نورد بجانب خراسان انعطاف
داده و مانند قمر سریع السیر در پنج منزل [illegible] سواد [illegible] و نسا و ابیورد [illegible]
[illegible] و عساکر نصرت مآثر [illegible] ولایت که عبور نمودند [illegible] نهب و تاراج اقدام نمودند
و از مخالفان هر که دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید را استماع این خبر عنان تمالک و تماسک از
دست داده از ییلاق بادغیس بولایت [illegible] شتافت و امرای کبار [illegible] امیر احمد [illegible] را
با چند تومان از سپاه [illegible] موکب ظفر آثار نامزد نموده و امرا [illegible] استعجال [illegible] آن جانب
ایلغار کرده فوجی کثیر [illegible] نواحی [illegible] رسیدند و در آن [illegible]
تقدیر [illegible] شاه [illegible] تیغ گذار [illegible] برکاب نصرت [illegible] بوده و آنحضرت دست در عروه
وثقی توکل زده و آیت همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله را بر زبان الهام بیان
گذرانیده و با آن جماعت در برابر سه چهار هزار سوار [illegible] صف کارزار بیاراست
و چون [illegible] بهادران [illegible] مانند شیر ژیان [illegible]
[illegible]
[illegible] کمال جلادت [illegible]
موکب [illegible]
حیات اعدا را [illegible]

بس [illegible] ساخت و از طعن سنان جان ستان [illegible] طریق [illegible]
[illegible] و سرهای سران و تنهای
دلاوران [illegible] سرهای سران افتاده بر خاک [illegible] دلاوران [illegible]
[illegible] آن جمشید خورشید [illegible] فرموده [illegible]
[illegible]
موکب [illegible] موکب همایون [illegible] جلادت بتقدیم رسانیده و بساط [illegible]
[illegible] و امرای سلطان سعید چون حال [illegible] عنان [illegible]
[illegible] تیغ انتقام [illegible] بقتل رسانیده و از کثرت [illegible] صحرا
[illegible] در معاملی که [illegible]
تیغ [illegible]
و خاقان منصور پس از اختصاص فتح و ظفر [illegible] گذشته صحرای [illegible]
نزول همایون [illegible] روضه رضوان گشت و [illegible]
[illegible] منصور [illegible] معاودت [illegible] و طایفه [illegible] غارت و تاراج [illegible]
و عقبات [illegible] شدند و در آن اثنا امرای سلطان سعید که بعد از انهزام [illegible]
بودند [illegible] موکب همایون [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] قوت [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] خطور [illegible] اهالی جنوق [illegible]
حضرت خاقانی [illegible] اظهار مخالفت [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible] بتقدیم [illegible] مقارن آن حال
[illegible] خاقان [illegible] بجنوق رفت [illegible] آنحضرت [illegible]
ساخت [illegible] جنوقیان [illegible] مضبوط کرده [illegible]
[illegible] چندکس [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] تدبیر فتح و ظفر [illegible] امرای [illegible]
امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدرعلی کوکلتاش و [illegible]
ابوسعید [illegible] و میرعلی میرآخور و قلی علی [illegible] و شاه علی [illegible] و آقاجان [illegible]
و یوسف [illegible] و داود [illegible] و غیرهم [illegible] که مذکور [illegible]
را خاقان مظفر لوا [illegible] ارسال داشته [illegible] بجنوق [illegible]

خبر بآنحضرت آورد و چون [illegible] رسید دید که امرا آمده اند [illegible]
و [illegible] از شهر بیرون آمده [illegible] خاقان صاحب [illegible]
[illegible] عرض کرد که [illegible] بجنوق درآمده [illegible] آنحضرت [illegible]
شد و چون امرا [illegible] رسیدند فی الحال برادر شاه [illegible] رسانیدند و بر بالای
[illegible] و [illegible] هجوم کرده دست [illegible] تیر [illegible]
[illegible] و پس از آنکه خاقان منصور [illegible] نزدیک رسید
[illegible] و صلاح در توقف ندیده فرمود که [illegible]
[illegible] جنوق [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] فرموده که [illegible]
[illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible]
گفتار در بیان رفتن خاقان عالیمکان جهت [illegible] ابوالخیر خان
چون خاقان منصور چندگاهی دیگر با
روزگار ناسازگار در ساخته در صحاری خوارزم [illegible] خاطر اشرف اعلی بر آن قرار
یافت که نزد پادشاه دشت ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و [illegible]
بود رود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان گردد و با جمعی از خواص [illegible]
از اهل اختصاص پای مبارک در رکاب نهضت [illegible] آورده روی براه نهاد و بعد از [illegible]
وصول بدشت قبچاق ابوالخیر خان از توجه موکب [illegible] واقف گشت و جمعی از شاهزادگان
[illegible] و امرای [illegible] باستقبال خاقان [illegible]
[illegible] آن نقطه دایره حشمت [illegible] و لوازم معانقه بجای آورده جهت
نزول همایون موضع مناسب تعیین نمودند روز دیگر [illegible] بارگاه [illegible]
طلعت همایون [illegible] ابوالخیر خان شاهزادگان و [illegible]
سریر خانی طلبیده قدم [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
آورند [illegible] خان و نواب و [illegible] بود که آنحضرت [illegible] خان [illegible]
باصطلاح اوزبکان [illegible] که در برابر سریر خانی ایستاده [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] ابوالخیر خان [illegible]
[illegible] خاقان عالیشان [illegible] ابوالخیر خان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] دولت و کامکاری [illegible] استقلال ذات [illegible]

شهریاری مشاهده نموده و از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش
کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانید و بترتیب مجلس بزم اشارت
فرمود و [illegible] بموجب فرموده [illegible] جامهای شراب و [illegible] در گردش آمده و
بعد از آنکه دماغ ابوالخیر خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] قیام نمود و [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خان رسید [illegible]
ابوالخیر خان [illegible] آنحضرت را مخاطب ساخته
فرمود که [illegible] حال [illegible] دولت و اقبال ترقی خواهی نمود
امید است که [illegible] همایون [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] خاقان [illegible]
هر چند [illegible] جهت احترام [illegible] کار [illegible] حضرت خاقانی
[illegible] فی الحال [illegible] بجای آورد القصه خاقان منصور
یک هفته در اردوی ابوالخیر خان [illegible] اوقات گذرانید و ابوالخیر خان داعیه داشت که جنود
[illegible] تسخیر خراسان [illegible] مقدر [illegible]
حیات خان بانقطاع رسید [illegible] از ترتیب امور [illegible]
و الوس اوزبک [illegible] شد که خاقان [illegible] در دشت قبچاق مجال اقامت [illegible]
گفتار در بیان معاودت رایات آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن ممالک خراسان [illegible]
[illegible] سلاطین را تایید الهی [illegible]
[illegible] از عالم غیب [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] نظیر این تقریر [illegible] حال خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible] ابوالغازی میرزا سلطان حسین
[illegible] که [illegible]
خراسان [illegible] ابوالخیر خان [illegible] آنحضرت [illegible]
نصرت [illegible] اوزبک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خراسان فرموده [illegible]
متوکل علی الله [illegible] فتح و ظفر و نصرت
و فیروزی از حضرت پروردگار [illegible]

لاجرم بهر منزلی که نزول میفرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوش آنحضرت میرسانید که *
بهر جانب که روی آری مقصد پذیر * رکابت را بود دولت عنان گیر * و از هر مرحله که منتقل میشد مبشر
دولت و اقبال باستقبال موکب منصور شتافته فال مبارک جسته بزبان حال مصراع میگردانید *
بهر منزل که گردد جلوه گامت * شود سیم سای خاک راهت * طوطی شکرریز مقال قلم کیفیت
حال را بدینسان رقم میزند که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد بزم خسروانه منزل مهر
عالم گرو شد چند نوبت ایران سلطان سعید در آنجا ایلغار برانداختند و آوازه طوایف انسان جاری گشت
لاجرم خاقان منصور بی وهم به ابیورد در آمده اشراف و اعیان آن ولایت بعز زمین نیاز و نثار قیام
نمودند و باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و این
خبر بدار السلطنه هرات رسیده امیر تاج الدین حسن بلکی و امیر پیرعلی نیز که درین شهر بامر حکومت اوقات
اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را عرضه داشت کرده بمیرزا سلطان احمد
با سپاه بی پایان عدد بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نموده ابو الغازی سلطان حسین میرزا
با یکصد مرد جلادت انتما که در اوقات در سایه لوای آنحضرت جمع آمده بودند از ابیورد بجانب
سرولنگ نهضت نمود و امیر سابق الدین ولی بیک بطرف مشهد و نیشابور فرستاده میرزا سلطان
محمود که بعد گرفتاری از قید اسارت گریخته بود در مزینان بود و جام با امیر ولی بیک رسیده و میان ایشان
صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهرات شتافت و مدتی و اتفاقاً میرزا سلطان
سعید نزد هر دو بدین بجنبش آمده چنانچه سابقاً مسطور گشت اکثر خلایق شهر هواداری خاقان منصور را
ظاهر گردانیدند و فوج فوج روی امید بدرگاه آنحضرت آوردند بنابرآنکه میرزا سلطان محمود بطرف
ولایت ما وراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بعقبه چجد رسید شنید که
میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و توقف با از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد و بعضی
از امرا را نوازده رخصت طلبیدند که بعزم جلادت شیب رفته بیرون بر آن شاهزاده کینه
خاقان منصور از غایت کرم جبلی بتجویز این معنی اقدام ننموده گفت * چه کریم سر را بیم گشته
چه رشته بخت برگشته * و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در جده و اندخود بمیرزا
سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران برافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان داده و ذ
و ازان احتویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از عقبه چجد و کوچ فرموده
بعد از طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون رسیده
و بسعادت تقبیل رکاب سعادت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید
تخت منتظر و تاج است و دیهیم * آرزومند پادشاهی گشته * آنگاه خاقان ظفر پناه امیر ابو سعید
جان در میان را بدار الملک هرات ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلده خاک شد و در آن جمعی
از اهل فتنه و فساد را که متوقع و متوهم در مقام فتنه انگیزی بودند بزندان فرستاده شهر را تسخیر نموده و بساط

عدل و داد ممهد گردانید و منادی کرد که هیچ آفریده بهیچ جهت متعرض کسی نشود و همین
لطف و رافت الجناب هر دو بان از جور و طغیان ارباب فساد و مفسدان هویدا برفاهیت کامیاب شدند
و در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه موکب همایون خاقان منصور
بخت و دولت همعنان اقبال و دولت در رکاب * بپای کوه با دیگاه رسید سادات
و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند بر سم استقبال استعجال نمودند و بانواع
التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت حاجی بیک از فرنزول همایون
رشک فرسای سپهر بوقلمون شده و روز پنجشنبه نهم امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد
رسید و سعادت زمین بوسی شرف گردید و روز جمعه خاتمه در مسجد جامع دار السلطنه هرات
خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفت و زر بسیار بر سر منبر نثار پاشیدند و حضار
آن بقعه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند
خسروکامران عدل گستر داد * شاه عالمیکان سپه پرور * چون قدم زد سوی سواد هرات
گشت قلب هراة منعش برکات * روی ارزشد مزین از اکلیش * نقش سکه موافق کامش *
وقت از نام شاه دین پرور * سر منبر جو روی زر زیور * آب تیغش غبار فتنه نشاند *
آتش ظلم فتنه بوی نماند * از سحاب عدالتش عالم * گشت چون گلشن ارم خرم *
ذکر آن شهباز اوج سلطنت و شهسوار میدان دولت بحیطه تصرف آمدن و مسقط ساختن حجاج عدالت و ارتقای
فرزای برمفارق متوطنان بلاد خراسان بصوب عمارت ملک شاهی فرشتنه و نظم باد
بر وفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم * شایسته افسر کیانی * آنند که بخت جوانی
سعادتمندی نوازیده بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید و
سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایه لطف و التفات جای داده از تاب آفتاب
قهر و اعتساف رهانیده و تشنگان مسالک بیداد را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بعنایات
احسان از پرورانیده رساند کنزوز رایت و شرایط از لابد حاجت برحمت و دوستداری نظارت
ازین ستمدیدگان بر دوش او آمده و در هر جا ایت و کامکاری بنای اجلال از آن نتابد که سایه گستر
دولت داری برمفارق سرگشتگان گسترانید معاینه بیشش معمور جهانبانی با آن ضیا شده گرداند که
معمور بقواعد شریعت نبوی او آرایی راه یابد و انوار عدالتش از افق کشورستانی بر آن عیت
لامع گرد و گسترش از شر بد وجبات روزگار سالکان مسالک صلاح تابد چنانکه
بود مضمون منش از کیستانی * مراج هفت کشور نا فی * بود اعلام ایالت برفرازد *
رعیت پروری در پیشه سازد * کند تعمیر هفت عدل و احسان * پی آسایش اشراف انسان
و چون درین اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید گورکان در ششصد ارکاع ارباب بجیل الجایه
ارزو و مان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بخیر خاقان عالیمکان ابو الغازی سلطان حسین

نهاد و رخان گیتی ستانی که مصداق این مفهوم تواند بود موجود بجود پادشاهی ابا نکه کلام معجز نظام
لطایف طراز له مقالید السموات والارض مخبر از آن و نوحی ملک اوست مفاتح سلطنت و ولایت
خراسان را بر طبق و اسه یوتی ملکه من یشاء بقبضه اقتدار آنحضرت کامکار داد تا در روز جمعه عاشر
ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم
بر سریر جهانبانی نهاد و تخت گاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه و حشمت افزای
اورنگ فیروزه رنگ سپهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از ترشحات سحاب مکرمت آن
سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک سیم درگذشت و آنحضرت پشت بر مسند کامرانی
نهاده بجای قوی و امل بیم روی بتمشیت امور جهانبانی آورده و پرتو مواطف و اشفاق بر خاطر سپهر
نزدیک و دور انگنده و جناح رحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت
غرا و استحکام قواعد ملت بیضا و ازین معارف ببلغا و انجاح بیدو و در باب رعایت سادات و قضاة
و فضلا و در باب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسید * شد از انوار عدلش ملک روشن
ز فیض خشک سیستی چو گلشن * ز نشئه اهل عالم را مد داد * ببد عدلش عدل کسری را رفت از یاد *
اساس شرع از عدلش متین شد * دعاگویش همه روی زمین شد * و چون خاقان منصور ظفر لوا
پیوسته دست تولا بولای اهل بیت حضرت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت و نقش محبت و مودت عترة طاهره چهارم
اینمن صلوات الله علیهم اجمعین بسورتی بر خاطر دل می نگاشت در آن ایام که سلطنت خراسان
ملکی را یقت و ششم انوار دین پروری بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرای آن اقتضا
نمود که خطبه و سکه را بنام و القاب ائمه معصومین مزین گردانند و صیت این یک
در اطراف آفاق انتشار داده او آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان
درگذرانند اما جمعی از متعصبان اهل سنت و جماعت که در آن زمان در دار السلطنه هرات بغایت
معتبر بودند و موقر بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته و در باب ترجیح رسوم حنیفه سخنان از تغییر خطبه
منع نمودند و چون محل متفق عدم قبول التماس آنجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر
زبان بقرآت خطبه گشود و هم در آن اوقات بانی خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با
دو قالب شوق سلطنت شهابانو بیگه بنت میرزا سلطان ابو سعید از خاطر الهام پرور سر برزده و مجلس
اشرف را باحضار سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده عهد نکاح پای دار
بآئین شریعت غرا بجا آورده و محفل بهجت و شادمانی ارایش یافته بهر جانب دیده
عقود جواهر را که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز و نثار گرد و دوستی
کرد و بسیم اندام ماه قامت در حجله فیروزه فام آفتاب ازدحار نایض الانوار بر گرفت شاه
عالیجناب بطلعتی چون آفتاب بچهره مهد نعمت ایاب و زهره متقارنه بر جیس برج کامکار

بانهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت امالجب آنقضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا
صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده و بستر قند
فرستاد و خواهر حقیقی او پاینده سلطان بیگم را در حباله نکاح کشیده و بین الجانبین محبت و مودت واقع
انجامید و هم در آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عوایس ابکار مراد و
مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرای موسوم شد فرمان داده و معماران
مدقق و مهندسان حاذق چهار طرف چهار صد و چهل جریب و معرقی از قبیح و رغایت شجر و ضیاع
انداخته استاد و دین بنا و عمله تو انا آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و متانت نظاقت
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و بعد از اندک زمانی باغ جهان آرا قابلیت
جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از باغ زاغان بدانجا نقل فرموده و بلوازم الملیات در باب
تزیین و تعمیر آن کاشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد مبذول میفرمود لاجرم فضای دلگشای
چون خلد برین بر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردیبهشت فرح بخش دل
غمگین گشت از نضارت ریاض حضرت آرایش سبزه زار بهشت شرمساری برد و از لطافت آب
عذوبت آبش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد * لطیف و دلگشا آبی و هوایی *
مبارک منزلی فرخنده جایی * درختان چون تبان قد برکشیده * زیکدیگر بجای سر کشیده *
کنگره عمارات و ابنیه رفیعش زبان طعن بر غرفه وسیر زده از گرده و قصور عالی از قصور رفیعش انار
هشت گنبد سپهر ستیز گوی تفوق برده * از عمارات اوست ور تقویم * قبه بر سپهر
و قصر سدیر * و الحمد لله و الشکر المعطی الملک الکبیر ذکر و خطبی خاتم و بعد بخط و دستور و مهد اعلی عادت
ملاقات خاقان منصور و بیان ظهور کمال بعضی از عادات حمیده و خصایل پسندیده او و تمهید
هم در آن اوقات که دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون * شد زینت کارگاه گردون
امیر صاحب حشمت صایب تدبیر ملاذ و مرجع اعاظم فضلای روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر
علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و
اعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل
اجمال آنکه آبا و کرام و اجداد عظام آن امیر افتاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان
دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم
اعتبار بر لوح خاطر اولو الابصار می نگاشت و الجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان جوانی
همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد و در دوستی که آنحضرت با میرزا ابو القاسم بابر
مصاحبت مینمود امیر علیشیر ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرده و چون میرزا بابر وفات یافت
و خاقان منصور از مشهد بر گشته تافت آن امیر صافی ضمیر هم در اوقات توقف نموده
بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرموده و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات

رفته روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان بگذرانید و از خود حال رعایت و تربیت یافت
و بعد از آن از خراسان به سمرقند رفته در خانقاه خواجه فضل الله ابو اللیثی سالی گذشت و اکثر اوقات را
به مطالعه کتب مصروف داشته گاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر حاجی محمد که صاحب اختیار ماوراءالنهر
بودند اشتغال می‌نمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنا بر توجه خاقان منصور بجانب خراسان
از آب آمویه بگذشت امیر نظام الدین علیشیر همراه او روان شده بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان
سعید و استیلای خاقان منصور بر بلده فاخره هرات از امیر احمد حاجی اجازت حاصل کرده
روی بهرات آورد و قریب عید سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت و بعد
امتداد روزگار مفارقت صوری دیده به دیدار فایض الانوار حضرت خاقانی روشن ساخته
التفات و عنایت بی نهایت یافت و در روز عید از نتایج طبع وقاد قصیده غرا که هر بیت آن
رشک لؤلؤ شاهوار و غیرت جواهر آبدار بود نثار بزم همایون فرمود و آن معنی موجب ازدیاد
اعتقاد خاقان هدایت پناه گشت روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه
کامکار زیاده می‌شد تا کار بجایی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب
نمایش تفویض یافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ان شاء الله تعالی وحده
و هم درین اوایل جلوس حضرت خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان
سعید بود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب الدین الخوافی
و خواجه سیف الدین مظفر بتکچی از جانب آذربایجان و عراق بدرگاه خاقان [illegible] رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته و خواجه طاوس مشرف دیوان همایون شده و
مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گشت و مقارن
آن حال میرزا محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا الوغبیگ لقب یافته بود با والده
و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا السیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از ترشیز
[illegible] بدار السلطنه هرات رسیده و خاقان منصور ایشان را منظور مرحمت و اشفاق گردانیده
میرزا الوغبیگ را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و عنان اختیار امور ملک
و مال را بقبضه اقتدار او داده [illegible] و هم درین اوقات والی سیستان و امیر حسن
شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و مخصوص عاطفت و مرحمت گردیدند و هم درین اوقات
امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان پسندیده صفات رسیده و به تسخیر ولایت بلخ
شبرغان مأمور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه ارلات بدان جانب شتافته
میان ایشان و امیر یار علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آن حدود بود مقاتله روی نمود
و امیر یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایت را بحیطه تصرف درآورده امیر یار علی
مغول المخذول بشهر هرات فرستاد و شحنه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و هم درآن

ایام

ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاده طاری را بایالت ولایت استرآباد سرافراز ساخت و
و از آنجانب [illegible] که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از وفات
[illegible] لوای شوکت بلند گردانید امیر شیخ زاده آن خیال محال
در خاطر منوچهر میرزا انگیخت و ناگهان بر سرش تاخت و [illegible] از زیور حیات
خالی ساخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بر آن سان جریان دارد که
هر گاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و آفتاب جاه و جلال بطلعت بدر الکمال
اطراف عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب روی نماید و شب ظلمت انجام انقلاب
چهره گشاید در ان اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان
حسین میرزا اطراف و ولایت خراسان را منور ساخته و ماه چهره [illegible] اعلی حضرت [illegible]
بر مفارق مستوطنان آن بلاد انداخت والده اعلی حضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم
الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه درگذشت و در بهشت برین با نزهه حور العین همنشین گشت و
خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز [illegible] کلام و اطعام طعام اشتغال نمود
و جهت مرقد مطهر مهد عزت در کوچه خیابان حظیره در غایت لطافت و زیبایی بنا فرمود و
الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و گشت گاه جمهور مردم نزدیک و دور

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد بعزم تسخیر ممالک خراسان

در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان
با میرزا سلطان ابو سعید گورکان صلح کرده از خراسان بطرف آذربایجان معاودت نمود
میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان با سلالت
[illegible] که ملکه فاضله [illegible] و سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت برادرزاده
سعی بلیغ می‌نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاهی در ظل رایت نصرت آیتش
در غایت فراغت اوقات خجسته ساعات بگذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالی جاه
ابو النصر امیر حسن بیگ در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر
از امر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرای خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید
و او را به تسخیر مملکت موروث ترغیب و تحریض نمود و میرزا یادگار محمد با وفور علم جهانگیری
افراشته بجانب جرجان شتافت و امیر شیخ زاده طاری از صولت لشکر او انهزام یافت و چون
این خبر بموقف خاقان منصور رسید امیر مبارز الدین ولی بیگ و امیر ناصر الدین عبد الخالق و
امیر نظام الدین احمد بن فیروزشاه را بر سبیل ایلغار با فوجی از ارباب شجاعت آثار باستقبال
مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشابور بسبقان رفته روزی چند در محل اقامت انداختند
و خاقان منصور میرزا الوغبیگ را در عقب روان داشته آن شاهزاده شجاعت آثار نصرت شعار
در سبقان بامرای ایلغار پیوست [illegible] باتفاق میرزا یادگار محمد که از ناحیه استرآباد بیرون

آمده بود بخاوند و بعد از وصول بمنزل شوراب [illegible] که از [illegible] آمده بود [illegible]
میدان قتال جهد در کوه [illegible] که برف و متانت [illegible]
بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد بپای آن کوه [illegible] چون مشاهده فرمود که [illegible]
[illegible] اسفراین راند از آنجانب خاقان کواکب
مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ثمانمایه از دار السلطنه هرات رایت ظفر آیت
افراخته بمشهد مقدس رسیده محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد مطهر و روضه جنت
آستان امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن سده سنیه را بعطایا
و انعامات بسیار بنواخت و چون میرزا الوغبیگ و امرای ایلغار خبر وصول موکب نصرت شعار
شنودند از کوه بپایان خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد روان شدند و خاقان منصور از ورود
آن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرموده بر
الکای رادکان عبور نمود و از جلگای جنوشان و [illegible] کوهی که در میان جنوشان
و اسفراین واقعست درآمد و میرزا الوغبیگ و امرای ایلغار در آن منزل باردوی نصرت شعار رسیدند
و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه او از آنجا رسانیدند و خاقان منصور چون از حال دشمنان
مقهور خبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میراخور و شیخم ایل اوغلی را با هزار سوار بر سبیل منقلای
از پیش روان ساخت و آنشب بتهیه اسباب پیکار و استمالت مردان خنجرگذار پرداخت
و امرای ایلغار با امیر علی دوچار نموده کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد [illegible]
رسید و سپاهیان دیگر روی باردوی همایون آوردند و در همان منزل [illegible] باردو پیوستند

ذکر محاربه خاقان منصور با میرزا یادگار محمد در منزل چناران و ظفر یافتن [illegible]

چون صباح روز
دیگر چهره فیروزه رنگ [illegible] لوای [illegible] در فضای سپهر خضرا برافراخت
و از شعاع تیغ عالم [illegible] مواکب کواکب [illegible] در بسیط غبرا منتشر
ساخت خاقان منصور بلوازم ترتیب امور مصاف و رزم [illegible]
[illegible] حمایت الهی بپوشید و بر بادپای تایید [illegible] سوار گشته در تعبیه سپاه [illegible]
لوازم اهتمام بتقدیم رسانید میمنه را بحسن جلادت امیر مبارز الدین ولی بیگ مفوض داشت
و رایت میسره را بسرپنجه شجاعت میرزا الوغبیگ و امیر عبد الخالق بازگذاشت و امیر حسن شیخ تیمور
و امیر مغول و امیر شیخ ابو سعید حاجی در میان [illegible] مقرر فرموده و بنفس همایون در قلب لشکر قرار
[illegible] و سپاهی آراسته شد که بهرام تیز چنگ [illegible]
[illegible]
جوشن پوش گردید خدیو جهانگیر و دشمن شکن سپاهی بیاراست پولاد تن همه تند خوی
و همه تیز چنگ [illegible] گرفته بکف خنجر [illegible]

و از آن

و از آن جانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد [illegible] عزم [illegible] بزرگ کرده بمیدان ستیز [illegible]
[illegible] سپاه آورده خویشتن در قول منزل گزید و امیر علی جلایر را در برانغار جای داد و امیر
علی فارسی برلاس را با امیر سلطان حسین [illegible] بجوانغار فرستاد و امیر ایوب و شیخی جلایر و جمعی
کوکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت محاربت برافراشت
و الحق سپاه عالم سوز شاهزاده در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و بقوت از رستم
و اسفندیار گوی تفوق [illegible] همه پر خشم و همه کینه کوش همه چو دریا بجوش [illegible]
گرفته بکف تیغ [illegible] که مانند شیر ژیان [illegible] و بعد از آراستن صفوف لشکر آن دو چهره
جلادت آثار در برابر یکدیگر بایستادند و شور انداخته باشتعال آتش قتال [illegible]
خاقان کامیاب چون آفتاب جهانتاب تیغ [illegible] از نیام [illegible] برکشید و مانند بهرام خون
آشام در مقام استقامت ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] رسید
و غبار سم ستوران نقاب [illegible] بر روی آفتاب عالمتاب پوشید [illegible] آتش [illegible]
جانها افکند و تندباد حمله [illegible] و دلیران [illegible] رایت [illegible]
بقصد یکدیگر تاختند [illegible] سپاه خاقان امیر مبارز الدین ولی بیگ حمله [illegible]
مخالف را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور [illegible] در میدان [illegible]
[illegible] و میرزا یادگار محمد چون آن [illegible]
حسن شیخ تیمور را [illegible] بر آن طرف حمله آورده [illegible]
[illegible] گشت و خاقان رستم [illegible] آن حال مشاهده نموده [illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] و عقابان سهام مرغ آشام [illegible] بیت
دلیران [illegible] سوی ترکش و تیر بردند چنگ [illegible]
[illegible] ساختند [illegible]
سپاه ترکمان [illegible] رسانیدند و دست [illegible]
تیغ و سنان [illegible] خاقان [illegible]
کامل و جلادت شامل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه

شجاعت پناه و علما الغ [illegible] و ستان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی [illegible] نهادند
و میرزان تأیید الهی و کارسازان تقدیر حضرت شاهنشاهی هیبت موج افزای فتح و فیروزی [illegible]
و کشای ظفر و بهروزی درربوده اند و خاقان منصور کرجکیان را تعاقب نموده و رنوه از ایشان [illegible]
تیغ جاوران موکب نصرت نشان تقبیل رسیده بودند و امیر سرنجو [illegible] قندار کرده بودند بلول
کاشانی و شیخ سعید و محمد کوکلتاش و امیر احمد علی فارسی و سلطان ارغلی از جمله اسیران بوده و امیر
ایوب و امیر احمد و سلطان حسین شقاوت مخصوصان آستان سلطنت آشیان که ایشان [illegible]
نام بردگان را و علم پیش گرفته و خاقان منصور بعد از اختصاص [illegible] نصرت لوازم
محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را بایالت ولایت استرآباد و رستاد و بنفس
نفیس عنان عزیمت کشورگیر بجانب خراسان انعطاف داده و از آن مسافت بعیده را در کمال
استعجال و سرعت طی فرموده چنانچه از مشهد مقدس در عرض سه روز بدارالسلطنهٔ هرات رسیده
و رکنت عالی بیک نزول اجلال فرموده و منتظران [illegible] خدمت و معتکفان زوایای امید
واری دیده انتظار کشیده از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساخته و لوازم شکر و ثنای حضرت
ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده باتقیای نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان آن زمان
زمستان بباغ سفید در اق قشلاق نموده و ظلال ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان آن
بلدان مبسوط ساخت و منه الاعانة والتوفیق ذکر وصول امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان
آفاق و ارتفاع رایت دولت یادگار محمد میرزا بجدا و بادشاه زادگان و جهه [illegible] چون
در آن زمستان که خاقان و الشاهنشاه ابوالغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی همت بساط
عیش و نشاط آورده و بجمع اقداح افراح پرداخته غبار شداید سفر و متاعب خوف و خطر از
لوح دل سترده یارعلی ترکمان و بیرام بیک بیران محمد علی شکر که از عظم امرای اوزبکان بودند
با هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا احمدی بن میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک
گریخته عنان عزیمت بصوب حضرت ایشان انعطاف داده اند و بکرایش کردون اساس خاقانی رسیده
بانعام والطاف سلطانی متنوع و مباهی گشته و بتاریخ هشتم سنه اربع و سبعین و ثمانمایه حاجی
علی که از جمله موالی امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده و از زبان آن پادشاه
عالیجاه به شرف عرض خاقان عالمیان رسانید که همواره میان ابای عظام و اجداد کرام ما اساس
مودت و بنای محبت ارتباط و استحکام داشته چون بعنایت قادر مختار اجانب را از میان
میرزا جهانشاه و میرزا سلطان ابوسعید ارتضیه که ستوده اسلاف کبار نبوده و لشکر بیاور [illegible]
کشیده و هرچند ازین طرف تواضع و نیازمندی تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید هیچ فایده
بر آن مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار او را بادبار نمودند و صورتی که در پرده غیب مستور بود
ظهور رسید اکنون مدعا آنست که رابطهٔ اتحاد موروثی مرعی باشد و جانبات [illegible]

تومن قراقویلو را که پناه بآن درگاه برده اند باجانب ایشان فرستند خاقان منصور تقاضی علی را
رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت داد و فرستادن امرای جهانشاهی را
از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهت جواب انتقال قاصدی نزد امیر حسن بیک روان
ساخت و در آن زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ مرشد از گشته [illegible] شتافت
و شاه بیگی حاکم سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضهٔ اقتدار امیر شیخ زاهد مقرر
و ارزانی داشت اما یادگار محمد میرزا چون از موکب خاقان جدا شده و از استماع رسید کیفیت
واقع را بامیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در باب امداد شاهزاده
سعی بلیغ نموده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک که در سلک خویشان او انتظام داشتند
با امیر شاه منصور بن شاه جهان قراقویلو و ده هزار سوار مکمل مسلح بکومک میرزا یادگار محمد
نامزد فرمود و شاهزاده ایشان را در زمرهٔ دیگار گشته عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف
داده در ولایت خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاده و هم در آن آوان جمعی از کلانتران ولایت
قاین بدارالسلطنه ذهبی که با قربای خود داشتند بگریزان رفتند و شاهزاده زنبیل بیک بن
امیر حسن بیک را غارت کرده مشکل تسخیر قهستان گشتند و شاهزاده سوار و یکی از امیان
سردار ساخته مصحوب ایشان روان ساخت تا چهره بر سر امیر شیخ زاهد تاخته بنا و حیاتش
را بر انداختند و این اخبار بدارالسلطنه هرات رسیده بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب
و شیخی جلایر و تیمت [illegible] از خاقان معدلت کیش روی گردان شده و بطرف اردوی
میرزا یادگار محمد گریختند و آنحضرت بدان حکایات التفات ننموده امیر عبدالخالق بن فیروز شاه
و بیرام بیک ترکمان و یارعلی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکر ظفر پیکر باستقبال روان فرموده [illegible]
این طایفه بمشهد مقدسه رسیده بعضی از جنود میرزا یادگار محمد در ولایت نیشابور بظلم و بیداد آشتغال
داشته گریخته در استوای باردوی شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار بالمک را دکان رفته
خیمهٔ اقامت بر افراشتند و میرزا یادگار محمد به سبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشیده و بر تو این
خبر بر پیشگاه ضمیر انور خاقان عالی گوهر واضح گشت که بنفس نفیس متوجه اعدای دولت روز
افزون گردد و آنحضرت مراد است بوقوع که ورد نمونه پیوست تا بر آن درفرود ماه مبارک رمضان با سپاه
فراوان از بلدهٔ فاخرهٔ هرات نهضت فرمود و در المک را دکان امرای ایلغار اردوی کیهان
ملحق گردانیده عازم سبزوار شد و میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقارقی بیک
که از سایر خواص او بمزید اعتماد و اعتبار امتیاز داشت سپرده و روی توجه بطرف دامغان و بسطام آورد
و بعد از آنکه سبزوار محل نصب سرادق جهانگشای خاقان منصور گشت بکرامت تمام
آن بلده را در حیز تسخیر کشیده و قارقی بیک را با جمعی دیگر از متابعان مقید و مغلول گردانیدند
و غازی بیک زنده مانده سایر اسیران را از زندان بملازمت آورده و در باب او کتابت رسید

باضطرار رسید و مهمات بدان انجامید که عوام الناس هجوم کرده خواجه عبدالله را در دوستی
که در دار العباده میرزا شاهرخ نشسته بود و ابواب انصاف بر روی خلایق بربسته سنگساران
کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله جان از آن مهلکه بیرون برد و چون در منزل
پل خاتون این خبر بمسامع همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان
بموجب فرمان واجب الاذعان به مشهد شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون
رسانید و متعاقب آن عالی خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهت تمهید بساط
عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنهٔ هرات ارسال داشت و نشان
در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلده شتافته و
مقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مرحمت مندمل ساخت و بقدر
مقدور باستمالت مظلومان و تسدید کار و استیصال بنیان ظلم و عدوان پرداخت و چون موتان
حکم جهانمطاع عالم مطیع را روز جمعه بر سر منبر خواندند تا عموم خلایق مطیع و آسوده خاطر گشتند و زبان
بدعای دوام دولت حضرت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال موکب حضرت سلطانی گشودند
و چون امیر نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید
و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاووس کرت دیگر بمسند اشراف دیوان نشست
بعد از آن اردوی همایون از پل خاتون بصوب تخلونزه کوچ کرده خاقان منصور بطرف
دار السلطنهٔ هرات نهضت فرمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه مذکور باغ نظرگاه نزول اجلال
فرمود و در هفدهم ماه از آنجا بالنگر [illegible] که در برابر پل سالار است شتافت و از آنجانب
یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر آثار وقوف یافت بوصال و دیس مملکت
خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز نکشید و هم در آن ایام میرزا سلطان
محمود از استرآباد گذشته در حدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار
در اردوی ظفر آثار انتشار پذیرفت و طایفه که پرده شقاوت بر بصیرت ایشان کشیده
بود قدم در جادهٔ بی پایان عصیان نهادند و این معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت
خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعدا تغافل ورزد و از
النگر [illegible] نهضت سعادت نقل فرمود و درین منزل بسیاری از مردم بی عاقبت
از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و بر تلبیس [illegible] تمام با
احوال خاقان گرد و دعلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت سقبان براه
تقوزرباط متوجه نرم تو گشت بعلت آنکه روزی چند اردوی همایون را در آن حصار که
مانند سپهر دوار از گمند نوایب روزگار محروس و مصون است محفوظ سازند و بعد
همایون بهر جانب که مناسب دانند رایت توجه برافرازند و بعد از وصول بجده و آنحضرت

لفرانه کلکی و خواجه معین الدین مختار که دم از هواداری خدام حضرت شهریاری زده بودند
بانعام والطاف اختصاص یافته و موکب نصرت شعار بعد فراغ از مهم سبزوار متوجه یادگار محمد میرزا
شده و چون منضم بدامغان ولایت بحادود معسکر خاقان واقف گشت قراولان سپاه شاهزاده
یارعلی ترکمان و بیرام بیک ترکمان و شیخم ایل اوغلی که برسم ایلغار از دوی ظفر آثار بیرون رفته
بودند دو چار خورده در حوالی جاجرم [illegible] و تیر هنگامه رزم گرم کردند و شه اولان میرزا یادگار
محمد مغلوب گشته امرای عظام ایلغار خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک بانطایفه
دیگر اسیر و دستگیر ساخته و بپایهٔ سریر اعلی آوردند و از جمله اسیران مختص که نوکر خاصه امیر حسن
بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه بسیاست [illegible] اختصاص یافتند و آنگاه بایچه علم اقبال
علیه از آن منزل در حرکت آمده بیک روز وصول برفیقهٔ جاجرم اندخت و در آن موضع فلک ستیز [illegible]
ناسازگاری ظاهر ساخته و امرا رایت علاقه [illegible] صحیح کارفلک انجمن بود پیوسته
گفتار در حال تغیر یافتن همت امرا و مصادوت رایات حضرت خاقانی از جاجرم جهت رعایت حزم
در آن ایام که جاجرم از نزول خاقان منصور رشک گلستان ارم آن خرم بود زمانهٔ بی شرم
و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرده این خبر در معسکر نصرت اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد
سلک جمعیت امیر شیخ تیمور را که در دو مانه استرآباد نشسته بود به پنجهٔ مخالفت از هم گسیخت و حسین
اتقوق شاسمان گریخته و بعد از چند روز بیرون آمده بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده زد
و بمجرد انتشار این سخن فوج فوج از دلیران صف شکن از موکب خاقان تفتن قرار نموده روی
باردوی دشمن آوردند تا عموم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشته جهت رعایت
حزم روزی چند از اقبال بمیدان قتال در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع منازل
و مراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافت والتجا بعتبهٔ علیه امام واجب الاحترام افتخار آل حضرت
خیر البریه علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا نموده و آداب طواف آن قبهٔ عرش مطاف بجای
آورده و نقارت روایح دولت را از بارگاه واهب العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون
که محل نزول اردوی همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل خبر رسید که در دار السلطنهٔ
هرات غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده
تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبدالله اخطب [illegible] بخواجه قطب الدین طاووس
سمنانی سخن تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانیده و خواجه طاووس مقید و مواخذه و مبلغ
سی هزار دینار کپکی مصادره آورد و خواجه عبدالله کپکی او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل
کرد و درین اوقات که هر دو از سایهٔ چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبدالله
که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هرات بسرانجام امور دیوانی اشتغال داشت
در بعضی امور بتصاریف دوری حوالت کرده بتشدد بیداد داده و آه از سینهٔ مظلومان بر آورده کار رعایا

احمد توقی که از خاک [illegible] الحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با سه چهار نوکر تشریف
می آورند دری قلعه میکشایم والا در طریق اطاعت سلوک نمیکنیم خاقان سعادت انتما از شنیدن
این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و نوجوانان بهادر رسیده از
نزاکه یادعلی و پیرعلی و قاتیماس و از مردم [illegible] سلطان بایزید اوغلان و سلطان ارغون
و شیخ درویش توجیه سالک طریق فرار کشتند لاجرم حیرت [illegible] بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری
شد و نمیدانست که بکدام طرف توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر منظور بپایه
بارگاه گردون اساس رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمت کار و
مخلصان اختصاص آثار چون امیر محمد ارلات با جماعت زنده ارغند و جمعی کثیر از مردم دولتخواه
در نواحی قندهار [illegible] موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع رایت علم انجم [illegible] میکشند
امیدواری آنکه نیز [illegible] این مهجوران [illegible] نورفشان [illegible] صلاح دولت [illegible] عالیمقام
باشد بوقوع پیوندد و این التماس [illegible] هوای [illegible] پادشاه کامکار
مسکن آثار گشت و امیر منظور [illegible] سرافراز شده مراسم اخلاص و بندگی و شرط نیاز
و سرافکندگی بجای آورد و [illegible] عنایات خاقانی از مهب [illegible] آتش دیده
بحصول ثمره مقصود و حصول [illegible] امیدوار گشت و از [illegible] همایون [illegible]
اتفاق افتاد و امیر پیر محمد [illegible] قوایم [illegible] اتمام نموده [illegible]
الطاف [illegible] پادشاهانه [illegible] امتیاز [illegible]
یمن و سعادت کوچ بر وقوع انجامیده [illegible] کوس همایون [illegible] آوازه گشت و از اطراف [illegible]
جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت [illegible] رسیده و مکارم اخلاص خسرو آفاق [illegible]
و اشفاق [illegible] حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشته [illegible]
نصرت آیت بصوب [illegible] برافراخت و [illegible] با سهل [illegible] گشت

گفتار در بیان سبب [illegible] و معاودت رایات نصرت [illegible] خاقانی از جانب [illegible]

در آن اوان که میرزا یادگار محمد از نواحی [illegible] معاودت نموده و خاقان منصور بازگشته در
[illegible] نواحی پل [illegible] نزول کرد و بعد از چند روز از آنجا کوچ [illegible] ابوالمظفر یادگار محمد [illegible]
در نواحی [illegible] بود [illegible] شاهزاده پاینده سلطان بیگم [illegible] امیر فریدون برلاس و سلطان احمد
[illegible] از منزلی که در بیرون [illegible] بشهر درآمده [illegible]
[illegible] ضبط [illegible] و نقاره شادیانه زده [illegible] محرم الحرام سنه [illegible]
سبعین و ثمانمایه خطبه بنام یادگار محمد میرزا خواندند و در آن ایام مولانا [illegible]
پاینده سلطان بیگم در [illegible] که مطلعش اینست ❁ همان [illegible] خاتم [illegible]
[illegible] پاینده سلطان [illegible] ❁ و چون میرزا یادگار محمد [illegible] رسید [illegible]

و اشراف بلده هرات استمالت نامها روان گردانید و از شمال هرات گذشته تا کنار آب مرغاب
رفت و امیر حسن شیخ تیمور را ابنظار [illegible] آمده و [illegible] بصوب [illegible]
برافراخت و [illegible] رباط [illegible] بسواد هرات درآمده سادات و قضاة و اکابر و اعیان
برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام نموده همه را بنوازش [illegible]
سرافراز ساخت و [illegible] طریقه [illegible] منزل گزید و در روز [illegible]
سنه محرم که [illegible] باغ زاغان [illegible]
سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از [illegible] طلعت [illegible] الحضرت عاطل مانده بود
از پرتو جبین آفتاب [illegible] منور گردانید و امرای [illegible] که [illegible] امیر حسن بیک بودند و
کوکلتاش [illegible] شاهزاده در [illegible] اقامت نمودند و [illegible] باغات و بساتین
سلاطین منزل [illegible] و نهایت رعایت در باره ایشان [illegible]
تخت و خطبه [illegible] دوام دولت [illegible] بر زبان راندند [illegible] میرزا یادگار
محمد را نام بردند و میرزا یادگار محمد [illegible] منصب اشراف دیوان را بخواجه
قطب الدین طاوس [illegible] مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را [illegible]
پاینده سلطان بیگم [illegible] و چون آن شاهزاده [illegible] بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود
و اکثر اوقات را [illegible] کامرانی [illegible] و اصلا پروای
ضبط امور مملکت نمیکرد و از هر کس [illegible] شرط بازخواست بجای نمی آورد و امرای ترکمان
در اطراف و ولایات خراسان [illegible] طغیان [illegible] رعایا [illegible]
[illegible] بسیاری از خراسانیان [illegible] سلطان خلیل ولد امیر حسن بیک
در الکا [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] که در ولایت [illegible] بودند از حد اعتدال درگذشت و در خلال آن
احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب [illegible]
[illegible] ازراه سرخس بجانب [illegible] توجه [illegible]
و ظهور این امور موجب آن شد که آفتاب دولت و اقبال و نیر سلطنت و استقلال
از افق دارالسلطنه هرات طلوع نموده ممالک را [illegible]

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب [illegible] بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای [illegible]

چون در آن ایام که [illegible] معدلت [illegible] ابوالغازی سلطان حسین میرزا [illegible]
افزای [illegible] اعلی [illegible] جاه و جلال [illegible] که میرزا یادگار محمد
از [illegible] و از [illegible] شراب انگور [illegible]
و هرگز [illegible] ضبط ملک و مال [illegible] لشکر [illegible]

کشایی بروی دل نیکخواه [illegible] اعیان حضرت او صورت [illegible] در [illegible] مستور کرده
و از مقالات ارکان دولت او مبانی [illegible] و [illegible] بانهدام و انعدام نزدیک
[illegible] مظفر لوا [illegible] رای جهان کشای بر آن قرار
داد که یک ناگاه بدارالسلطنه هرات تاخته [illegible] آثار نهال اقبال مخالفان را از بیخ
و بن [illegible] و پس در منزلی که دری بارگاه جهان پناه بر روی خلق [illegible] بود با امیر نظام الدین
ابواب مشورت بازگشاد و شمه از [illegible] امیر صایب [illegible] و الکاتب
تحسین و آفرین بجای آورده و در اخفای این سر [illegible]
گفته شنیدی [illegible] خاقان منصور پرسید که [illegible] امیر عالیجناب
داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات [illegible] میرزا یادگار
محمد [illegible]
پرتو شعور شاهزاده [illegible] آفتاب [illegible] احتیاط کرده [illegible] مقصود
[illegible] بحصول [illegible] امیر [illegible] شهریاری [illegible] این خیال [illegible]
اعلام [illegible] رایت نهضت برافراخته [illegible] کوچ فرموده بکنار آب مرغاب روان شد و
پس از قطع منازل در [illegible] نزول فرمود آنگاه امرای عالیمقام و نوئینان [illegible] احتشام را در مجلس
[illegible] ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت [illegible] بجای آوردند
[illegible] مشورت [illegible] متفق اللفظ والمعنی [illegible] خاطر [illegible] قرار گرفته
[illegible] لوازم دعا و ثنا بجای آوردند [illegible]
[illegible] بوثوق تمام [illegible] الکلام [illegible] شد [illegible] همایون
[illegible] امیر پیر محمد ارلات و امیر [illegible]
واجب [illegible] حجت [illegible] و سایر امرا [illegible]
دولت در ملازمت رکاب سعادت انتساب [illegible] خراسان عزم کرده [illegible]

ذکر نهضت رایات ظفر مآل بجانب دارالسلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتقدیر مالک الملک ذو الجلال

سلاطین که کشورکشایی کنند ❁ بتوفیق حق [illegible] کنند ❁
چو تایید یابند از لطف حق ❁ [illegible] ❁ نباشند جویای [illegible] ❁
[illegible] ❁ [illegible] کینه خواه ❁ [illegible] ❁
[illegible] اعلام همت بلند ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁
[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁
[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁
آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دارالسلطنه هرات در غایت [illegible] احتشام مقام داشت

فرموده بود و چندین هزار پیاده و سوار [illegible] صبح و شام ملازمت او مینمودند [illegible]
دارالسلام [illegible] کوکب [illegible] اشتغال [illegible] دولت [illegible]
ابوالغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت شاهزادگان و امرا [illegible] ملازمان
رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار کرده عنان یکران [illegible]
[illegible] افلاک [illegible] عالی [illegible] باغ زاغان نزول کرد
میرزا یادگار محمد [illegible] روان [illegible]
که داشت رایت او [illegible] ❁ رساند [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] هزار بار از آن [illegible] ❁ که کرد دولت سلطان حسین ابوالغازی
شرح این واقعه آنکه چون [illegible] اقبال آثار حضرت خاقانی [illegible] موکب آن
[illegible] در کنار آب مرغاب [illegible]
[illegible] ارزوی [illegible]
[illegible] تیغ [illegible]
[illegible] در غایت استقبال [illegible] جاه و جلال ایلغار فرموده و بعد از طی منازل [illegible]
[illegible] رباط [illegible] بابا خاکی [illegible]
[illegible] و [illegible] در اثنای راه موجب [illegible] و وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه [illegible]
اهل [illegible] بابا خاکی که از مبادی ایام شباب [illegible]
احتراز و اجتناب کرده بود در [illegible] عبادت [illegible] وصول موکب
کشورکشای همایون [illegible] خلاف معهود [illegible] ملاقات خاقان [illegible]
نظر الحضرت [illegible] و التماس [illegible]
[illegible] قدوم [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] بابا خاکی [illegible]
[illegible] خاقان منصور داده در غایت [illegible]
[illegible] هرات [illegible] مبارک [illegible] تیغ بود و [illegible]
بازگشت و خاقان منصور [illegible] صوری و معنوی عنان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] انعطاف داد و چون شب درآمد [illegible] قراول [illegible] پیشتر فرستاد
و در صحرای [illegible] که در [illegible] گذشته [illegible] یادگار محمد میرزا [illegible]
موکب همایون رسیده [illegible] که مخالفان دولت قاهره اصلا از
توجه [illegible] خاقان [illegible] مسافت [illegible]
فرموده [illegible] قراول [illegible] رسانید [illegible]

و فرط غفلت و عدم شعور از همراهان چیزی نشنودیم و آن شب که شب سه شنبه بیست و سیم صفر بود در وقتی که
ماه طلوع نمود به جهة علم افراشتیم پرتو وصول بر جبهه خیزه [illegible] انداخت و در اثنای سپاه ظفر
پناه جبهه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر و شیخ ابوسعید
جان [illegible] و ابراهیم برلاس و درویش علی ارلات با صد جماعت از شجاعت صفات جهت
گشادن دروازه باغ زاغان پیشتر روان گشته و حاجی محمد خسرو عقیلت زبان [illegible] از عقب ایشان
ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در خواب
غفلت مانند بخت خود در خوابست و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه
کوچه خیابان میان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از وصول بر آن علاقه روز افزون میرزا الغ بیگ را
بکومک امیر مظفر برلاس ارسال فرموده دولت اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعت
اوزبکان بدروازه باغ که متصل مدرسه عهد بود که بهر شاه خاتون ساخت روانه گردانید و میرزا
سلطان احمد بوجی ارشکریان با آن طرف دروازه که بجانب مزار بزرگوار ابوالولید احداث
روان ساخت و امیر نظام الدین عبدالخالق و امیر ولی بیک را بجانب امیر فیروزشاه که منزل امیر علی
خلایق بود فرستاد و بنفس همایون با لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر متوجه شده بود و در اثنای
راه یادگار میرآخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازه باغ زاغان را
بنیان مبانی دولت دشمنان درهم شکسته و بباغ در آمده لاجرم [illegible] ماننده شاهباز
تیزپرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران باز نکشیده
و نوکاه در نواحی [illegible] آن باغ [illegible] گشته بعضی از مخصوصان اشاره فرمود که بآن نوکاه در آیند
و هرکس آنجا باشد بملازمت رسانند بموجب حضرت سلطانی امیر علیشیر قدم پیش نهاده و امیر
بابا علی را که در آن زمان نوکرش بود بدرون نوکاه فرستاد و او بعد از احتیاط بازآمده عرض
کرد که درین نوکاه مجلس بهشت آئین [illegible] خاقان منصور [illegible] خاطر کرده موکب همایون را
بصعود اشارت نمود اما از مجلس جوابی نشنود زیرا که هم بر خمار [illegible] استیلا یافته بود [illegible]
امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را با میر بابا علی سپرد و شمشیر از نیام کشیده و مانند
عصا در دست گرفته از راه زینه معهود ارتقا نمود بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر حق علی
را بالتمام مامور گردانید و مقارن این حال مهر اسمعیل فروشی از باغ بیرون تاخته و شمعی بدست
آورده روشن ساخت و بباغ در آورد و [illegible] چراغ دولت خداوندان موکب همایون
در فروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از [illegible] فقیر آمده
و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را برو ساده [illegible] و نا رخفته یافت دستگیر کرد و امیر قل علی
شاهزاده را از وی گرفته و [illegible] که امیر علیشیر صعود نموده بپایان برده [illegible] خاقان
عالیشان آورده [illegible] که در باغ عیش [illegible] می شبانه خود و [illegible]

وخاقان

و خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بران مفطور بود شاهزاده یادگار محمد میرزا را حکم
میخواست که از سر خون او درگذرد اما امرای عظام که حیات شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند
بتجویز آن راضی نشدند و لاجرم همان لحظه ● اجل خانه زین بر داشتش ● پس از آنکه بر تخته آهن نشست ●
جهان کار از این گونه بسیار کرد ● زمانه بخشش بر این کار کرد ● حالت این چرخ پیروزه فام ●
که گردید گرد سر جام و سام ● حالت این زال رعنا نقاب ● که در عقد جم بود و افراسیاب ●
مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ واقعه یادگار محمد میرزا گوید ● شد شهید [illegible] و هم شهر صفر
از سال شش هشتاد و شش بازخبر ● و چون این خبر عجیب و حادثه غریب بسامع امرای ترا که که در باغ
در باغ نو و نرگه در باغ زبیده اقامت داشتند رسید عنان اختیار و اضطرار بدست
قاید طریق فرار داده [illegible] و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت [illegible]
خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی از امرای جغتای را که از ظلال لوای خاقان کشورگشای گریخته
بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل
گردانیدند اما امیر علی جلایر که رتق و فتق مهمات شاهزاده مغفور [illegible] بود روز دیگر او را
بیاسا رسانیدند الفقه و الکبریاء لله المجید

گفتار در بیان جلوس حضرت خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از شاهزادگان طریق جاده جلال

روز دیگر کز خسرو آفتاب ● برگرفت از چهره زیبا نقاب ● پرتو اقبال بر عالم فکند ●
بر سریر سروری شد کامیاب ● خاقان والا جناب تخت سلطنت و جهانبانی را از طلعت
خورشید سیما زینت افزای سپهر خضرا گردانیدند و باستمالت خواطر اکابر و اصاغر [illegible] اجتهاد
مرعی داشته بسیط [illegible] بساط عدل و انصاف ممهد ساخت و در باب بساط عدل و انصاف [illegible]
مطالعه نفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بتوارث میگشت در انگشت اقتدار
خسرو کامکار قرار گرفت و دور روزگار ناسازگار که خار [illegible] در زمین دل صغار و کبار میکشت
سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضات اسلام و علمای روزگار و فضلای
عالیمقدار که در انتظار [illegible] لحظه گذرانیده بودند اقبال آستان درگاه سپهر [illegible]
اشتغال نمودند مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان نایره بیدادی و خاک نشینان
وادی نامرادی با خاطر خرم [illegible] عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیت
همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند
ولی شایبه تکلف [illegible] و [illegible] مردم هرات را آن روز مانند
عید سعید بود و سایر ایام نوروز خرم و خجسته و میمون ● جهانی کهنه از نو زندگی یافت ●
ز فر طلعتش فرخندگی یافت ● شد از برج شرف مه عالم افروز ● زمستان رفت و آمد روز
نوروز ● خاقان منصور هر روز متوجه تدارک اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته

در حضور قاضی قطب الدین محمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین المفتی حکم شد که رعایا
و مزارعان و محترفات و پیشه وران بلدان و بلوکات مدت دو سال از وجوه خراجی و [illegible] لشکر
معاف و مسلم باشند و عمال و [illegible] و دیوانیان جهت طلب آن [illegible] دل مجروحان [illegible]
نباشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه [illegible] ماه رجب جهت زیارت مزار [illegible] حضرت [illegible]
خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه تشریف برد و [illegible] اخلاص بران سده [illegible] سوده بشرایط
مجاوران آنجا [illegible] نوازش بجای آورده و در اثنای [illegible] مولانا کمال الدین حسین را نزدیک
سریر سلطنت مصیر طلبیده گفت که در دارالسلطنه هرات [illegible] زمان سلطان سعید [illegible]
نمود و برین قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب اصحاب [illegible] احکام [illegible]
نفاذ رسانیدند و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد [illegible] مساعی جمیله مبذول داشته بساط
شریعت بر روی [illegible] مبسوط گردانیدند و هم در آن اوقات [illegible] جلال پیوست که میرزا الغ بیگ ولد
سلطان سعید که از کابل بحدود بلخ آمده بود با اتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا [illegible] آن
بلده [illegible] و از آنجا بجانب مرو تاخته شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن [illegible] انداخته
از استماع این خبر [illegible] خاقانی [illegible] اعتلای [illegible] اقبال
اهل خلاف [illegible] و چون [illegible] از فر نزول همایون [illegible]
سپهر فیروزه [illegible] شد [illegible] که اعدای ملک و دولت [illegible] از توجه موکب
ظفر نشان [illegible] کرده اند و خاقان منصور [illegible] هر چه تمامتر [illegible] ماننده
باد [illegible] گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیگ و اتباع او تاب مقاومت نیاورده [illegible]
[illegible] خیل انجم که قبل از طلوع خورشید [illegible]
[illegible] متوجه خسرو خورشید روی نموده ● ستارگان [illegible]
[illegible] و خاقان منصور در غایت [illegible] و کامرانی [illegible] آن زمستان [illegible]
[illegible] و اکثر اوقات [illegible] امور سلطنت
و ترتیب [illegible] و رعایا و مزارعان [illegible] و متوطنان
آن بلده [illegible] محظوظ و بهره ور گشتند و دعای دولت روزافزون میکردند

ذکر [illegible] بقبه الاسلام بلخ بحکم تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از [illegible] صفحات سابقه و کلک [illegible] حکایات [illegible] این خبر [illegible] مطالعه کنندگان
میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد [illegible] امیر حسن [illegible] گشته روی به تسخیر
[illegible] آورده و [illegible] اتفاق میرزا سلطان محمود [illegible] مرور فرموده [illegible] بلخ [illegible]
[illegible] ساخت امیر مغول و سلطان [illegible] که بموجب [illegible] خاقان عالیشان در آن بلده
بودند [illegible] گردانیدند و سلطان محمود میرزا [illegible] کرده چندگاه از [illegible]

غایت

غایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند و در آن اثنا احمد مشتاق که پروانه [illegible] سلطان
محمود میرزا بود [illegible] و [illegible] طالع روزافزون از شاهزاده روی گردان شده
بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مراد [illegible] نموده [illegible]
اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان [illegible] از [illegible]
شده [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]
و دروازه [illegible] سپاه شاهزاده [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible] قبة الاسلام
میسر گشته و امیر مغول را دستگیر کرده [illegible] یادگار [illegible] که از جمله معتمدانش بود بجانب [illegible]
روان فرمود و یادگار [illegible] در اثنای راه [illegible] خاقان [illegible] گشته [illegible] حقوق
تربیت میرزا سلطان محمود را [illegible] نهاده [illegible] امیر مغول عنان عزیمت بصوب
مرو انعطاف داد ● هر که باشد [illegible] ● [illegible]
از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو مجلس بزم آراسته بود و با
جمعی از اهل اخلاص و [illegible] اختصاص از هر جانبی سخن در پیوسته و در آن اثنا صورت
حبس و گرفتاری امیر مغول در [illegible] خلوص نموده و [illegible]
امیر نظام الدین علیشیر [illegible] فاتحه قرائت نمود و همان لحظه امیر مغول و یادگار [illegible]
بدرگاه عالمپناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت [illegible] گردیدند
و در [illegible] امیر [illegible] ولی بیک [illegible] ولایت مشهد مقدس [illegible]
[illegible] یافت و [illegible] سلطان [illegible] احوال محمد معین و عبدالهادی [illegible]
[illegible] و در اوایل حوت [illegible] جلال رسید که فوجی از امرای سلطان
محمود میرزا با بسیاری از سپاه [illegible] رسم ایلغار [illegible]
و بر امیر [illegible] محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریم داد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه
کرده [illegible] امیر محمد را [illegible] شهادت [illegible] و امیر کریم داد را [illegible]
[illegible] تقدیر گردانیده اند بنابر آن آتش غضب حضرت خاقان [illegible]
[illegible] با سلطان محمود میرزا جزم کرد و [illegible] آب مرغاب [illegible]

گفتار در بیان [illegible] رایات نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چلمی

چون خسرو خاوری [illegible] از منازل حوت طی کرده [illegible] بوقوع انجامید
و جنود شتوی و ربیعی [illegible] سلطان [illegible] غالب گردید [illegible]
و فرهنگ [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ
در [illegible] آورده و در اوایل آن ماه مبارک [illegible] اقبال و دولت [illegible]
[illegible] آب مرغاب [illegible] گردد و [illegible] که هلال عید [illegible] گشت

اتی ماه فلک سر فرازی بمنزل سارق یازی رسید و در آن مقام فرخ انجام باداب عید صیام
اقدام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب
رزم را در هم نوردیده برزم اعدای دولت و جنبه جهت عالی نهضت گشت و مقارن نهضت
همایون سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار باقصای
دشت و کوهسار کشیده و چتر لعل پیکر لاله را فراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید
سلطان ربیع رایت افراخت ۞ از لاله علم ز گل سپر ساخت ۞ افواج سپاه سبزه و گل
شد عازم سیر کاه و بلبل ۞ و چون موضع بحده از فر نزول همایون نضارت مرغزار هشتم سپهر
یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه
خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا مراجعت نموده کرت دیگر شرف
ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربیجان را که مشتمل بود بر بیان محبت نشان بموقف
عرض رسانیده بالطاف و عنایات خسروانه مفتخر و مباهی گردیده رخصت معاودت حاصل
نمود و اعلام نصرت اعلام از بحده بموضع کل باغان شتافته از اینجا کجکتو فواید چند روز بجهت
اجتماع جنود عالم سوز در چکجو اتفاق اقامت افتاد و از آن مرحله چتر همایون فال بموضع المال نقل فرمود
و خاقان فی الحال در المال جیبه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و چون موضع چکمن محل نزول
سپاه دشمن شکن گشت خبر رسید که میرزا سلطان محمود که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از
حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل مواخ گذشته و بمیمنه نزول کرده خیالش آنست که
از عقب مواکب کواکب طنطنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید و بعد از تحقیق این خبر
رای اشارت حشمت نشان آن اقتضا فرمود که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود و تا سپاه مخالف
بسبب جور بوادی که او در زمیده و ابادانی دور است شکسته بنابر آن از منزل چکمن کوچ
شده بخواجه دو که معسکر ظفر اثر گشت و از آنجا بموضع پوست که میرزا سلطان محمود در آنجا نزول
فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز
توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت ساخت و از خواجه
دو که کوچ کرده نماز شامی بحوزه مستی چکمن رسیده و بنا بر قرب جوار ایشان نزد تهیه اسباب مقاتله
کرد امرای صاحب تایید مراسم احتیاط و نگهبانی بتقدیم رسانند و تهیه اسباب مقاتله کردند تا
منشور موکب رزم و پیکار گردانند صباح روز دیگر که خورشید بعلم یمین برکشید انجم حشم بلوازم رزم
جوشن رزمگاه ظفر آثار در پوشیده قدم در فضای موکب سپهر دوار نهاده و سپاه ظلمت سلب
شب را مغلوب و منهزم گردانید ۞ صباح کامیاب فتح شد آیت ۞ رسانید رایات ظلمت را
نهایت ۞ بمیدان رانده نوای مواکب ۞ بتیغ افشانده سرهای کواکب ۞ طنطنه کوس و کرنا
کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و سورنای کره مینای زمین و آسمان را ساخت سلک

و نوبدن کوس در نه پوشانید بپای تکاور آورد بفرمود ۞ و در پای خویش در آمد بجوشش
هر یک جشنه سرا از افزون شد ۞ و خاقان منصور ظفر خود و مغفر بر سر نهاده جوشن واب الهی
در پوشید و بر بارگیر فیروز سرشت متوجه قتال سپاه کشور گیر گردید و در جانب دست راست میرزاده حمزه میرزا
میرزا که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تیمور
معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بنور شوکت میرزا سلطان احمد همت
استحکام گرفت و شیخ عبدالله صاحبی و امیر عبدالخالق فیروز شاه با بسیاری از سپاه بود و
تقبیل پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و امیر شیخ ابوسعید جانی در میان و امیر قلی
و التون اشتی بهراول مؤثر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود صفهای سپاه را آراسته میمنه
و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان جنگ آور و شیران بیشه کارزار استحکام ساخت و بقتال موکب
پیکار و اینده رایت مقابله و مقاتله برافراخت ۞ دم نای روی بین در آمد باوج ۞ دو دریای لشکر
در آمد بموج ۞ یلان دست و جنگ انداختند ۞ بر وانکی تیغ کین آختند ۞ سپاه پادشاه حسین ابن ابیم
غازی لقب بتیغ خون افشان پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر سلطان غالب مانند محمود بیتاب
خدنگ خارا گذار دل هزاران بیشه پیکار میرسانیدند و شمشیر الماس گون آن رگ تار اعدا
می شکافت و تیر مرگ تاثیر این چون سفیر اجل سوی جان های شتافت و در آن اثنا قنبر علی
میرآخور بصفا فی خوبی از سالکان طریق تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش
نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مردان تیز پر واز تیر را از آشیانه کمان رم داده بر تیغه
درشته مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر رزمگاه
آفتاب را در سر کشید ۞ یلان کمانها زابروی جنگ ۞ کشیدند و بر شست تیر خدنگ
چنان گشت بار باران تیر ۞ که گفتی کمان گشته ابر مطیر ۞ و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت
ابرام خود سپرها و تورها در پیش رزمگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستقبال الست قتال
پیش و جنب و امیر عبدالصمد میرخاقان کشورگیر فیها سرکشته کمان برو کرحسن پادشاه زبان
یکی دارد و که تیغ کین از نیام انتقام بیرون می آورد بنابر آن برادران امیر نظام الدین علیشیر
امیر درویش علی کتابدار و امیر سعید و امیر محمد علی اکه و کنچیکه و شاهوی قلبجاق و دولت محمد
جده و امیر قل علی و علیکه بلش را با سیصد نفر از پیادگان رستم اثر برسم قشون تولقمه بجانب ایشان
فرستادند تا اگر او در میمنه قرار داشته باشند بر خصم بکمان آتشبار خرمن حیاتش بسوزند و چون قنبر
میرآخور و موافقان بهر تیر که در ترکش جلادت داشته انداختند واسب را بکثرت جولان مانده
ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان میدان تهور پرتوها و جبرها از سر دور انداخته شمشیر
تارک شکاف از غلاف برکشیدند و بیان شیر زبان که رو بگله آهوان آرد بر دشمنان
تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند

بیک علاء آن شیر مردم شکار ۞ برآورد از خیل دشمن دمار ۞ و چون برین قیاس از جوانغار سپاه
نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و امیر حسین بیک و سیاق سلطان
و دولت سلطان اوزبک و خواجه اوزبک و از هراول امیر مظفر برلاس با بسیار بهادران ظفر اقتباس
بر صفوف اعدا حمله آوردند آثار زور دستیحر ظاهر کرده ... مردان بیگانه قلعه کشای جلادت و مردانگی و تهکان
لوای بسالت و فرزانگی درانجا که امکان ستیز و خونریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا
پای ثبات فشرده دست مقاومت گشادند و آتش جلادت پرورده جنگی در پیوست که چشم بسیار دیده جهان
از شدت صدمات سم سوزان صفحه بسیار منشور اجزای رفت و انعکاس هوا نمود و نقاب شمال آن
مواکب انقلاب گرد و غبار الجمعت که آفتاب جهانتاب از نقاب ابر مستور گشته چهره ننمود و لمعان
سنان آتش افشان صاعقه کردار خرمن زندگانی میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار
آتش جانسوز در کانون درون می افروخت شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار نیام صحرای
پیکار می نشاند و گرز گران سنگ گردن کردان را نرم گردانیده ایشان را از پشت زین بر روی
زمین میرسانید ۞ چنان شعله زد آتش کارزار ۞ که دل سوخت بر خاک از رستخیز ۞ چنان
ریخت خون تیغ الماس گون ۞ که روی زمین گشت دریای خون ۞ عاقبت نسیم اقبال مژده
و بشارت الله اکبر اتو در بکوش هوش خاقان منصور لوا رسانید و علامات فتح و نکبت بر صفحات
احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید جنود ظفر ورود خاقانی را بتیغ خونریز اعدا را
منهزم ساختند و جمعی از ایشان کشته شدای و ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداخت و آن جنگ
در تب دولت سوار از سپاه سلطان محمود میرزا ابر وقت پاپو امیرزا که پای کسی در برابر افتاد
لشکر ... شعار ایستاده بود رسیده و میرزا بالتیرا ابرع ایشان مشغول گشته ناگاه پاکیزه سنی
بسر در آمد و الجناب ازپشت زین بر روی زمین افتاده یک انگشت پایش شکست و پیروان
سپاه سلطان محمود میرزا آن حضرت عالی نژاد را گرفته همراه گردانیدند و چون قدمی چند از
معسکر دور رسیدند ناگاه خبر گریز پادشاه و ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا باز داشته پای در
وادی فرار نهادند و الجناب خود را به نظر کامیابی رسانیده خاطر اشرف علی از آن فارغ
گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان در وادی ادبار
بعد از نزول اجلال فرموده امرای استقبال با نام و نوئینان رستم کردار را که در آن معرکه
شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عواطف خسروانه
مفتخر و مباهی گردانید و مناسب حال هر یک عنایات فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را
بفوق فرقدین رسانید از آن جمله آ... را که پای جرأت در میدان جلادت نهاده
جلد زخم خورده بود ایالت ولایت بقتاه سلام بیغ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در غایت
حمایت قادر چون از منزل چکمن بجوالی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان وصول میرزا ابابکر و سلطان ابوسعید میرزا سلطان ابوسعید بملازمت خاقان صاحب...
چنانچه در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر که شاهزاده عالی
بلند همت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت مینمود و بعد از واقعه او
قرابوغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت
و بعد از آن و اسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در الوکاتیت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام
پذیرفت و چون در موضع چکمن عنایت پادشاه ذوالمن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان
محمود ظفر و نصرت یافت و شعشعه رایات نصرت آیت بر اطراف و اکناف آن سرحد تافت
میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و
اتحاد زده گریبان آرزو در دست پادشاهی را در عقد ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان
کنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر خاقان منصور پرتو مسرت
افتاد بنهایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که موجب حضرت سلطنت
امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بنهایت عنایات خاقانی امیدوار گرداند
و نوعی سازد که بملازمت سده سدره مرتبت بیایند و امیر علیشیر رخصت یافته بدرگاه شاهزاده
عالیشان رفت چنانچه از کمال فراست و وفور کیاست آنجناب مقصود بود ادای رسالت
فرمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق آنقدر بعرض رسانید که شاه
زاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملازمت آنحضرت گشت و از آب جیحون
عبور نموده در وقت ملاقی شرف تلاقی فریقین دست داد و خاقان منصور میرزا ابابکر را
بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن و سور و عیش
و سرور پرداخت و مجلس طوی حضرت عفت و عصمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده و خطبه
شریفش را لازم و فرخنده ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت
متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را که بعد افزای بحق شانیدن خلعت
طلا دوز و بخشیدن اسبان کرده و توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر جلال الدین مزید ارغون
و سایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه و زر و اشیاء نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت
انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید امرا از امیر مزید ارغون بجز
و با هوای جمعی از اهالیان که اعتبار و اختیار رحبانیت رقاب شجاعت شعار موافق مزاج ایشان
نبود او را بدرجه شهادت رسانیدند لاجرم اختلال تمام با حوال ملک و مال راه یافت و میرزا
سلطان محمود در تسخیر بدخشان طمع کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی
چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانیده و در حین مخالفت امیر شاه قریش و ...
نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا بولایت جام در آن اوان که بواسطه استیلای
میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب خاقان معدلت کیش تخلف نموده
طریق فرار پیموده بهر طرف میگریختند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد
سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و توقی ارشه و آن در خوارزم
وی پیوسته در اربع وسبعین وثمانمایه در دشت سقلان ار اردوی همایون روی گریز بجانب ولایات
کرمسیر و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آن مملکت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای
امرای سلطان سعید بود و در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده داعیه اطاعت
و انقیاد و موافقت نمود و میرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای بر مسند سروری نهاد و در آن اوان که خاقان
منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر جهانگیر فرصت غنیمت شمرده با سپاهی
از قندهار بقهستان شتافت و آثار اعتداد ظاهر کرده سر از قلم ... برکاوین و درون مردم اوباش
بود و وقتی که خاقان منصور از آنجا مراجعت کرده امیرزاده را بکرار اجازت مراجعت بجانب بدخشان
ارزانی داشت و مظفر و منصور بجلوس اسمیده رایت اقامت برافراخت و در آن منزل خبر طغیان
میرزا محمد عمر بمواقف اعلی رسید لاجرم خاقان منصور طغرا استقبال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته
متوجه قهستان گردید و بعد از وصول بموضع اخته آخوز عنایت ملک وهاب خاقان ظفر جناب
را بسری شایسته و افسر فرمان روای و زیبنده تخت و کشور گشایی عنایت نمود ابو الغوارس شاه
غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت الجامعه نکاح سعادت انتظار اتحاد آمده بود تولد
نمود و این معنی سبب ابتهاج و انبساط خاطر همایون شده چند روز جشنی بساط نشاط و عشرت بر داشت
و چون از مراسم جشن و سور و طوی و سرور فراغت یافت و از آنجا کوچ کرده بعد از طی منازل و مراحل
بعد این موافقت را محل نصب سراپرده حاه و جلال ساخت و آوازه مرحله بموضعی رسیدند که داخل
ولایت قاین است شاهزاده جز و بر وصول اثر او لاین مخالفت حتی فرمود و فوجی از جماعتی که
میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا یکس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و الحق که
از او کیفیت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بموضع بیوست که شاهزاده و مظاهر قلعه قاین شده و آمده
بجا مره و استقلالی ورود و بنکاه مصاف هایل شجاعت پناه حیدر بهادر بهادر را در با سپاهی و نصرت شعار بر گزیده بسیل
ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار فرمود و بعضی از عساکر
نصرت مآثر از او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون در انستند که شاهزاده بقندهار رسیده
عنان مراجعت انعطاف داده در صحابی عنایت سبحانی بموکب حضرت خاقانی پیوستند و الحضرت
بدار السلطنه هرات خرامیده آن زمستان در آن بلده جنت نشان در کمال دولت و اقبال گذرانیدند
و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان آن ممالک گسترده ایشان مسرور گردانید و میرزا محمد عمر
بعد از وصول بقندهار بنابر آنچه رعایه کرد از بیم امیر نظام الدین احمد برلاس در وجود آمده بود

بقتل او فرمان داد و هم در آن اوان برسم شکار از شهر بیرون آمده امیر نظام الدین که جهت
کشتن شاهزاده دلدار شده از شاهزاده و ارزو آمده خالصه بودیم و پاره حصار قندهار را مضبوط ساخته
شعار مخالفت ظاهر گردانید و قاصدی بدرگاه خاقان منصور روان فرستاده نموده و انهار اطاعت
و انقیاد فرمود و میرزا محمد عمر در بادیه حیرت سرگردان شده بار دیگر از خواص واندکی از رسا
عقیقه فرار تاخت و چون پرتو شعور خاقان منصور بر این امور تافت امیر مظفر برلاس و دیگر
از امرای عظام اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتها بدان جانب فرستاد و چون الجاسپی مقامات
مقابله و مقاتله الجامیده و از انشای گروه تیری بر مقتل شاهزاده نمود و مملکت قندهار و توابع
و کرمسیرات جهت تصرف خاقان بدید آمده مصالحت در آمده آتش آن فتنه با تیغ انطفای فرو نشست
ذکر سرافرازی حضرت امیری بمنصب ارادتگاهی در دولت بر حضرت ... و کشته شدن امیر حسن شیخ تیمور بسبب فساد
اعتقاد و خرد چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر نظام الدین علیشیر را که در جمیع
اساس خیرات و مبرات و جودت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه
و جلال رساند و در اوایل طلوع آفتاب ... سلطنت و جهانبانی مهر بزرگ همایون را در عهده
انجناب کرده و امیر نظام الدین علیشیر بعد از چندگاهی که بلوازم امر مسطور قیام نمود بر جهت آزادی منصب
استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین احمد سهیلی مهردار باشد خاقان منصور این
ملتمس را بدرجه اجابت اقتران داده و در شعبان سنه ست وسبعین وثمانمایه آن پادشاه بنده نواز
داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد
و امیر نظام الدین علیشیر گشت از قبول این منصب ابا نمود و بعرض رسانید که من عاطل گرد گرد
آلودگان سده سدره مقام از نظام دادم و صاحب منصبی نیستم از امرای عظام پسر ... احتشام
در گوشه ای نشینم و هرگاه که مقصدی منصب امارت کرام موقوفست که حسب توره جمعی از امرای برتا
واز الات بوجه تقدیم خواهد نمود پس تکفل امر امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر
را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بمحاجت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس
هیچکس از امرای عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند لیس موجب حضرت سلطانی بر طبق مدعای
خاطر خطیر حضرت خاقانی صاحب منصب امارت و دیوان اعلی گشته بپوشیدن جبه طلا دوز
و کلاه زر دوزی مفتخر و سرافراز شده و بتصور شرف انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان
واجب الاذعان خاقانی مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد و اما چون در آن روز نشان بدست انجناب
دادند که علی الرسم ساعت نیک مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جای مهر زد که از آن
پایان تر هیچکس را جای نماند مهر و نقش بر او آنزمانه و بعد یکی حاکمه در اسبته المتصور است
و اهمی استیفان خاص و عام گشته بسبب از دیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن
موضع از نشان گرفته شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیرفته و بجای رسید که بعد از آن

هر کس را مهر داده نه تلاش نموده است عاکرد که در هم انجا مهر زند و حقیقت کلمه شرف المکان بالمکین
نزد مکینان بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا مکارا سه ارزی در تاریخ امارت امیر
نظام الدین علیشیر گوید میر فلک جناب علیشیر کز شرف صاحب نبود زو رک کمالات افزود
دیوان نشست آن شه با داد و عدل از لطف شاه غازی و الحق چنین سزد چون مهر زد بدولت
سلطان روزگار تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد و در همان روز که امیر نظام الدین علیشیر بمسند
امارت و دیوان نشست امیر حسن ارونیشر جد آن منصب افزار گشت و هم در این سال خواجه قوام الدین
نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک مولانا شهاب الدین
اسمعیل بود و الحق آب مدتی بمقتضای بعضی از تقلبات ولایت خواف قیام مینمود و در اوایل این
سال خاقان ابی المعالی خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت گردانیده
اهم گردانید و حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل علاوه متصدی منصب پروانچات
بوده بر جمیع احکام ملکی و مالی مهر زند و هرگاه که پادشاه در دیوان نشیند انجناب در پایه سریر
خلافت مصیر نشسته سوانح حالات و وقایع و سخن داد خواهان و احکامی که در باب مهمات
ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بررسی حسب این مطالعه در برابر مهر بزرگ همایون الطغرا علیه ترقیم یابد
و خواجه مجد الدین محمد در زمان دولت میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا عبد الله
منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچک ... مینمود
و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاهزاده طلبیده و
بمناصب مذکور سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه
مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی بتجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی
تازگی صفت نظام و انتظام گرفت شد از عدل آن امیر نکوسیر زمان تازه آن ملک مستور تر
زنده بر آن خواجه پاک دین اساس ایالت بغایت متین و مقارن ترتیب و رعایت
انجناب امیر حسن شیخ تیمور بجزای عمل سیئه خویش گرفتار گشته و سیاست خاقانی روز ...
زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و امیر حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر سپاهی
بود و بواسطه وفور قوت و شجاعت آن پادشاه عالمیان روز بروز در ترقیش می افزوده
و حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا انتظام
انتظام یافت و اگرچه او بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجاعان زمان امتیاز فراوان داشت
اما جبلتش بعدم حقوق اولیای نعم مفطور بود و پیوسته نقش کرده زیر بساط ... میگماشت و
در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند غاشیه خدمت کاری خاقان منصور بر دوش گرفته
و با آنکه الحضرت در تربیتش غایت شفقت و مرحمت بجای می آورد بی جهتی ... از بر قرار اختیار کرده
بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از وقوع قراجغ باز با ستان خاقان کیتی ستان بشتافت

کمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جرایم او کشیده و ایالت ولایت استر آباد را بوی مفوض گردانید
و بعد از دیگر طریق بیوفایی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از آنکه زمانی از میرزا یادگار محمد
رنجیده از کنار آب مرغاب بولایت سمنان و دامغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بفیصل انجامید
و او مشتاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده هرگاه بعد از آن بمواظبت عنایت و تربیت گردیده
و با او بود و این همه مراسم و اشفاق مشاهده کوران نعمت ... او را بپوشیده تا در خلال احوال
گذشته بخیال المخفی غبار فتنه و فساد ... بر داشته بخیال تهاجم و بو بیه انشعاب و غیره و نقل قبایل
و عشایر بسبب دخالت داده و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلده فاخره هرات قدم
در وادی فرار نهد و بدین داعیه یکی از مواضعی که منزل بود ... بجانب صحرا بود و متوجه
و شخصی از نوکرانش مرد ... مقام حقیقت این حال را بوسیله یکی از ارکان دولت بعرض
عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن را جهت اعلام اختیار الدین مقید بموجب اعتبار
در شهر با زجر اقتدار در باب مهمات آن غدار با امرای کبار شرط مشورت بجای آورده امیر نظام الدین
عبد الخالق گفت که ... رخنه کردن مملکت انگیزند و ... حسن بیوفایی که یکی از دو شاخ فتنه
بدور ساید و بوده بدخو و را بسوده داعیه داشت که بگمشد جمله از نهایی قلعه بالای کریزد بر تیغ
قاطع سیاست ریشه حیاتش بکمیت و خونش از شریان در ... آمده با خاک راه برابر ساخت
فلک کو دهد ... در دو کیس است ... دو ... سرانگار وی است یکی را بر کشد چون مرد بر افلاک
یکی را افکند چون سایه بر خاک **گفتار در بیان متابعت امیر عبد الخالق با نصیحت ... دفع فتنه و فساد احمد مشتاق**
چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چندگاهی با مرا ایالت پرداخت بکار خود ... و فوز بلخ و مایل
داده و داد و طرح اساس استقلال انداخت بجد تمام و جهد لا کلام اسباب خلاف و عناد مهیا
تا صدران سخن وال نزد سلطان احمد میرزا و سلطان احمد میرزا فرستاده بود او در سلک هوا
خواهان منتظم گردانید و چون این اخبار در دار السلطنه هرات شیوع یافت رای جهانگشای جهان
اقتضا نمود که احمد مشتاق را بجمن تدبیر از بلخ برون آورده ذمه و ارض عنان اختیار آن دیار را در
قبضه اقتدار او بگذارد و بنابر این امیر عبد الخالق را با جمعی از امرای موافق بجانب قبة الاسلام
بلخ فرستاده و ایشان را گفت که چون با آن بلده در آیید با احمد مشتاق چنان ظاهر سازید که ما را
هیبت ... و بدین سرحد روانه ساخته اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری اندک پیدا کند دفع
آن به سهولت میسر گردد تا احمد مشتاق چون با ایشان در امتیته مطمئن خاطر شده او را مقید و مجوس
ساخته بدرگاه فرستند و امیر عبد الخالق بعد از قطع منازل و مراحل بلخ در آمد و احمد مشتاق از او حکایات
و سکنات او فهم کرد که سبب آمدن او جهت لاجرم او را التکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت
که من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا در آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابرای ذمه
نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه سریر اعلی رسید آنچه از احمد مشتاق دیده بود دو شنیده بود معروض گردانید

خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از
بادیه ضلالت و نفاق بجادهٔ مستقیم وفاق آید بعد از آن اثری بر وعده که کرده بود ظهور
ننمود تادیب او را بر خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزم فتح قبة الاسلام برافراخت
و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا [illegible] را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر فرموده و امیر مغول
را در ملازمت شاهزاده بگذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقانی باستحقاق وقوف یافته برج و باره
شهر را مضبوط و مستحکم گردانیده و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قرمیر نزد سلطان احمد میرزا
و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و مدد طلبید و آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر مستوجب امداد او
مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگر چه فی الحال
نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکر را از سمرقند بآنجانب فرستاد و چون بانجه علم نصرت شیم خاقانی
حدود بلخ را منور ساخت و کیفیت کثرت و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست و خاقان ظفر قرین
چتر در حوالی [illegible] افکنده و بترتیب الآت محاصره و تهیه ادوات محاربه مشغول
اطراف شهر را [illegible] خویش نزول نمودند فرمان شد که خاقان [illegible] در برابر برج
شاه جیحون منزل گرفته و امیر نظام الدین علیشیر دروازه شتر خوار را مستحکم گردانید و سایر امرای
دولت و عساکر [illegible] آن حصار را گرد در میان گرفتند و آب خندق را از اطراف دیگر
انداخته بیاییان جهت معمور ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند
و درین اثنا بموقف عرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با سپاه بسیار از شباه جلادت شعار بکنار آب
آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند گردانیده بنا بر آن فرمان همایون نفاذ
یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس [illegible] در برابر مخالفان دولت خواه
خیمه اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند و حصار از عبور [illegible] آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت
و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار آب آمویه قوی دل شده و مستظهر گشته
قدم در وادی مخالفت و نفاق نهاده هر روز زیاده [illegible] و نوائر آتش جنگ و جدال را از جهت
نمایش شجاعت و پهلوانی بفلک اثیر رسانیدند و ازین جانب هر صباح که شهسوار [illegible] آفتاب
کمند همت بر تسخیر حصار دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه [illegible]
[illegible] پیش نهاد همت میساخت صدای نقاره و نفیر [illegible] گرد اثیر میرسید و [illegible]
ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون [illegible] در میدان
قتال و جدال می نهادند و بدست جلادت [illegible] مرگ اثر [illegible] از دروازه آمده
[illegible] و در آن اثنا روزی امیر سید [illegible] تمام [illegible]
قوت و دولت از پهلوانان رستم نشان [illegible] و با فوجی از دلیران عسکر نصرت اثر
جنگ پیش برده [illegible] که بر زبر فصیل بانداختن تیر و سنگ می پرداختند

منهزم

منهزم ساخت و از خندق اصلی گذشته پای تهور پیش نهاد و تا بکنار [illegible] که در میان خاک
ریز است رسیده خواست که از آن خندق هم بگذرد و برج شاه جیحون بکمند شجاعت برآید [illegible]
چون حال بر این منوال دید جمعی از دلیران لشکر [illegible] فرستاده تا بمحاربت امیر
سید بدر الدین و موافقان او قیام نمایند از آنجمله ترکانی [illegible] امیر سید بدر الدین
آغاز مقاتله کرد و آن سید [illegible] قدر [illegible] بنیزه او را گرفته [illegible] که اشقی
برای در افتاد و [illegible] بر زبر [illegible] نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه
دیگری پیش آمد و نیزه بر وحمله کرد و [illegible] دست دراز کرد و نیزه او را هم گرفته
بدستور سابق کشید تا از پای در آمد [illegible] و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقانی
[illegible] رسانیدند لاجرم [illegible] آن زبده آل حیدر کرار را [illegible] شاهانه
[illegible] و اعطاف [illegible] نوازش نموده و با نعام اسب و زر و جامه قیمتی و اشیای دیگر سرافراز
گردانیده و در علو قدر و منزلتش افزود العقصه چابر کمال متانت حصار شهر و قلعه بلخ و بسیاری
ذخیره [illegible] محاصره و محاربه [illegible] کشت و در اکثر اوقات از بام تا شام نایره قتال
مشتعل بوده [illegible] از ایوان کیوان در میگذشت و در آن اوان [illegible]
ترکانی که مشهور بود [illegible] بر زبر برج شاه جیحون برآمده در برابر دولت خانه [illegible]
[illegible] و زبان [illegible] خاقان منصور [illegible] ملازمان موکب نصرت نشان
را دشنام میداد و [illegible] صاحب برج [illegible] آن بد اختر [illegible]
[illegible] که در مقابل آن برج [illegible] ایستاده و سهام خون آشام
[illegible] کمان [illegible] و چون [illegible]
کشاده و این تیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن [illegible] که از پس [illegible]
رفت چنانچه از پای در آمده تا لحظه [illegible] هیچ جا قرار نگرفت و اینمعنی موجب شکستگی احمد
مشتاق شده و دیگر سایر [illegible] تمام نمودند مقارن این حال امیر مظفر برلاس را
در کنار آب مرغاب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع
آن واقعه متغیر گشته براجعت او فرمان نمود شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در
کنار آب لوای ظفر [illegible] ارتفاع داده لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد گاهی جمعی از [illegible]
[illegible] کشتی نشسته [illegible] و از آنجانب مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی
بن امیر برندق بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح [illegible] سخن
میگفتند روزی برین قرار یافت که امیر مظفر برلاس ازین طرف و از آنجانب امیر محمد و امیر جهانگیر
برلاس در کشتی نشسته بی واسطه گفت و شنید نمایند و اساس مصالحه را مؤکد سازند بر موجب
بتقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه باد تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر را

بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان
محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله فتح و انبساط باوج سماوات رسانیدند و [illegible] انداختند
امیر مظفر در بحر اضطراب مغلوب شده سر گردان و حیران چاره منحصر در آن دانست که خود را در
آب اندازد و بس جانور او را آب انداخت و شناه کنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان
[illegible] کرده هر تیر که در ترکش تیر پر داشتند انداختند و بنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضای انطفای
آتش حیات جناب مبارزی نشده بود هیچیک از پیکانهای سهام اعدا بوی نرسید و بوسیله
اسبی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکنده بود بساحل نجات رسید که گفته اند
گر از گردون ببارد جنت و تیر * نباید کارگر بی حکم تقدیر * اگر عالم سراسر آب گیرد * یکی بی حکم
یزدانی نمیرد * و امیر مظفر اگر چه بجستی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن ورطه بلا
خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار
گشتند و اختلال تمام بلوازمش راه یافته کیفیت واقعه را [illegible] پایه سریر اعلی عرض داشت نمود
و اجازت مراجعت طلبید و چون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر
گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلا
عظیم در اردوی همایون شایع گشت و [illegible] قوت [illegible] مفقود شده
بود و هر کس مجال یافت راه گریز در پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو
هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر برلاس باردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان صادر
شد که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هرات رفته و بقدر امکان از ولایت [illegible] فراهم
کشیده باردوی اعلی فرستد و آنجناب حسب الفرموده [illegible] سه هزار خروار غله و حبوبات
حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان ساخت
و در آن اوان که امیر علیشیر در شهر بود میرزا [illegible] که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت
یاغی شده از هرات بگریخت * امیر علیشیر او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه
اختیار الدین او را محبوس ساخت *

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا ابابکر از منزل قاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب نصرت نشان او را تا [illegible]

در آن اوان که امیر مظفر از کنار آب آمویه بازگشت سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود
میرزا پیوست و هر دو پادشاه [illegible] کردند که باتفاق یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان
قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام نمایند خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای
رای صواب نمای تواچیان [illegible] بدار السلطنه هرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشت
تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آن حدود را مجتمع ساخته علی العجاله بموکب ظفر
مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که در کنار آب از سپاه ظفر مآب کسی نماند [illegible]

ایوب

ایوب را که در آن اوان در بلده سمرقند گذاشته بود از بلده مذکوره طلب نمود و حکم کرد که
امیر ایوب [illegible] فرمود که از آب عبور نموده با عسکر ظفر اثر [illegible] گشته
[illegible] قرار داد که بپای جلادت از [illegible] بگذرد و باردوی همایون خاقان در آمده دست
باستعمال تیغ و تیر برآورد و حسب الاتفاق روزی بهنگام نماز دیگر خاقان عالی گهر بر باره کوه پیکر
نشسته گرد مورچلها بر می آمد در آن اثنا نظرش بر پل مشتاق افتاده بتخریب آن امر نمود
و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن جوی رسیده چون دید که پل ویران است خیالی که کرده
بود بظهور نتوانست آورد و از هم آنجا [illegible] انداخته بازگردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه
از اهل [illegible] را [illegible] فرستاد [illegible] سپاهش را یاد کرده اند و بعد از
وصول امیر ایوب بکنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکرهای بلا انتها آغاز گذشتن کردند
و خاقان منصور از [illegible] وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب
شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر [illegible] عنان [illegible] بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ
کوچ فرموده [illegible] شتافت و بعد از [illegible] روز [illegible] قاریاب [illegible] پیکر
ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر درین منزل [illegible] ترتیب [illegible] عالیشان کشیده فرار
نمود و چون خاقان کامیاب از قاریاب کوچ فرموده بکرماج رسید چنان معلوم شد که سلطان
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق
ابواب شهر بروی ایشان نگشوده و برادران از فتح آن [illegible] با یأس گشته العقصه دست برد
از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب
نصرت انتساب را جبه پوشانیده از کرماج بجکتو رفت و از آنجا متوجه [illegible] شده
در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با ده هزار سوار و پیاده از جانب هرات
رسیدند موجب استظهار شاه و سپاه گشت و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده پشته از
پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل از [illegible] و ولایات مروجاق و
بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب
خدام موکب گردون اساس بود بنهایت الغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بجمعیت
و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول همایون بکنار آب مرغاب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات
خراسان با حکام و امرا [illegible] ملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان بدعا و ثنا
میگشادند و منتظر جنگ و پیکار میگردیدند * زهر کشوری لشکر تیغ زن * یلان سر افراز و صف
شکن * پی خدمت شاه بسته میان * گشاده بمدح و ثنایش زبان * بدرگاه عالی رسیدند شاد
سپه شد ز ریگ بیابان زیاد * و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل
کرماج رسیدند و از اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و

مقارن این حال از جانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر چون از موکب نصرت شعار طریق فرار گزیده
به بدخشان رفته و الیاس سپاهی مجتمع ساخته تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت گردانیده و بنابر آن
برادران از تکامشی موکب نصرت نشان ایشان کشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراءالنهر منعطف
ساختند و حدیث مراجعت ایشان بسمع خاقان عالیمکان رسیده امیر مظفر برلاس را با سپاهی از
سپاه کواکب اساس متعاقب ایشان مأمور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر عنان
یکران بازکشید و اگرچه باولاد سلاطین ماوراءالنهر نرسید اما بعضی از لشکریان ایشان را متفرق گردانید
انگاه ایلچی بمیرزا احمد شتاق فرستاده و او را نصیحت کرد که زیاده از این راه خلاف و شقاق نه پیماید و
بجاده مستقیم وفاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد شتاق از عناد و استکبار بغایت نادم و پشیمان بود
جواب داد که مؤمن من از اعتذار این واقعات و جسارت اینست که بر ضمیر انور همایون واضح گردد که
از دست بنده کاری می آید و امیر عبدالخالق میتواند که بموجب [illegible] تدبیر امور و تهیه بلاد اقدام [illegible] وانگاه
بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد شتاق قبة الاسلام بلخ را با امیر مظفر سپرده روی توجه بجانب
اردوی اعلی آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایشان کرد و پایه سریر خلافت مصیر گردانید
و بعد در کنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر همعنان نصرت اندر رکاب
بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده و مقارن وصول موکب [illegible] هرات احمد شتاق
با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سود و گرد انفعال بر جبال [illegible] نشسته و
بعطوفت و مرحمت آنحضرت سپهر استقلال دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایات بیدریغ
حضرت خاقانی امیدوار بود پادشاه از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم
او پوشیده و از جامه خانه مرحمت و اشفاق خلعت انعام و احسان در قامت حالش پوشانید
بزودی گوهر [illegible] نجم [illegible] سپهر [illegible]

ذکر بعضی از احوال [illegible]

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از تسخیر بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار
و اقتدار فرزند ارجمند کامکار میرزا بابر [illegible] و الجناب [illegible] امیر مظفر برلاس [illegible]
استان اساس [illegible] و بعد از چند گاه بعلول [illegible] مریض گشته درگذشت و در خلال این
احوال امیر شجاع الدین محمد [illegible] برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا
روی گردان شده بدارالسلطنه هرات آمدند و ملحوظ عین عنایت گردیدند و امیر [illegible] منصب
امیرالامرائی یافته در دیوان [illegible] مقدم بر جمیع امرای عظام [illegible] و مقارن [illegible]
ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر [illegible] سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که
والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاءالدوله بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا
انتظام دهد بنابر آن [illegible] طوی [illegible] و خدام بارگاه [illegible]
احتشام بموجب [illegible] و رعایا و صنایع [illegible] را [illegible]

غیرت

عیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفات بتهیه مناسب [illegible]
خود بالظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس باسطرلاب [illegible] اختیار [illegible]
نمودند سادات و قضات و علماء مجلس اشرف اعلی [illegible] عقد بستند
انگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشستند و ساقیان
حورا عذار ساغرهای باده [illegible] در گردش در آوردند مغنیان خوش نواز [illegible]
نشاط می پرستان را تازه گردانیدند و خوان سالاران انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه [illegible]
معد و مهیا گردانیدند که [illegible] از میان [illegible] ایام [illegible] و ایام سور و لهو و سرور مدت
یک ماه امتداد یافت و بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بمعظمات مهمات ملکت آورد
و در شهور سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه خواجه افضل الدین محمد که از وزرای دیوان مملکت کرمان بود
و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت حضرت خاقانی گشته
بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شد و بایدک زمانی امر او ترقی دست داده باتفاق خواجه
قوام الدین نظام الملک [illegible] از نیابت تصرف [illegible] خواجه مجدالدین بعرض خاقان کشورگیر
رسانیدند و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجدالدین محمد مواخذه گشت و امیر [illegible] الدین [illegible]
متوارث شد و هم در آن ایام خاقان جم احتشام به پرسش آن قضیه پرداخت و خواجه نظام الملک
و خواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار [illegible] با خواجه مجدالدین محمد در مقام [illegible] آغاز جدل
و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که [illegible]
[illegible] تعلل نورزید و خواجه مجدالدین محمد بغایت مستظهر گشته [illegible]
و بعضی از متوران چون این صورت مشاهده نمودند خاموش گشتند لاجرم در آن مجلس [illegible]
بر خواجه مجدالدین محمد ثابت و لازم نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافت [illegible]
مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی [illegible]
پروانگی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید و تا سنه ثمان و سبعین
و ثمانمایه حال خواجه مجدالدین محمد بر همین منوال بود و بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته علم اختیار
و اقتدار برافراخت

ذکر [illegible] میرزا ابابکر و کشته شدن او از دست برادر [illegible]

میرزا [illegible] الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر انتساب خاقان کامیاب تخلف
جسته بکبود و حصار شادمان شتافته بود متوطنان آن ولایت گشت و بعد از
مراجعت سلطان محمود میرزا از تعقب موکب حضرت خاقانی تاب مقاومت نیاورده و پناه بکوهستان
بدخشان آورد و از آنجا لشکری فراهم آورده متوجه خراسان گردید و بنواحی [illegible]
و چون این خبر بعرض خاقان [illegible] امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر احمد [illegible]
و معزالدین [illegible] امیر احمد [illegible] را با هزار کس از مردم کارزاری بمرغ [illegible] شاهزاده مأمور ساخت

و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بطرف بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت
و از سیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت و بیک ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفت و از جانب
طرف نفیر و گرونای در دمید و بغیر سوسن بارو خاک نیکو [illegible] رسانید و داروغه کرمان [illegible]
بر فرار اختیار کرد میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانید با [illegible]
پسندیده کرد پادشاه عراق و آذربایجان بعد از اطلاع برین واقعه یکی از امرای نامدار را با بسیاری
از اهل شجاعت باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در خود نگشت
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرمود و چون یک دو ماه توقف نمودند که مرض [illegible]
بار بر حضرت خاقان استیلا داد و بنابرین باتفاق [illegible] بیک و [illegible] ترکان و سایر امرا و لشکریان
بر جناح استعجال متوجه دارالسلطنه هرات گشت چنان گمان کرد که مجال [illegible] خاقان منصور [illegible]
و [illegible] کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار گرداند و [illegible]
تسلط و اقتدار به بندریج و عنایت [illegible] گردانند و [illegible] روباه [illegible]
در نیابد و شاهباز قله معالی را از [illegible] صعوه ضعیف نهاد نگردد [illegible] چنانکه گفته اند
عنقا شکار کس نشود دام بازچین کانجا همیشه باد بدست است دام را الغصه بعنایت
مهیمن غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض
در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بوده
مستقر عز و جلال متوجه قبة الاسلام [illegible] و نواحیان باطراف ممالک محروسه فرستاده [illegible]
نصرت پناه فرمان داد و از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطایا وقوع یافت و باعث [illegible]
میرزا ابابکر و میران شد و عنان بصوب [illegible] بیتی این مقال آنکه جان احمد بولی که از خدام
بارگاه خلائق پناه بود بکیاست اختصاص داشت قبل از شیوع خبر میرزا ابابکر از نواب [illegible]
اجازت یافته جهت تکمیل علوفه بجانب [illegible] فرمود و در عدد [illegible]
میرزا ابابکر بازخورده در ساعت او را گرفته و پیش شاهزاده بردند و چون الجناب احوال حضرت
خاقانی از وی سؤال کرد بالهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت [illegible]
موکب شاهزاده خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی هرات در کمین نشسته است تا هر گاه [illegible]
شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق
تربیت خاقان سعید در ذمه این بنده بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قضیه
معروض رساند میرزا ابابکر این خبر مطابق واقع تصور کرده جان احمد بولی را بانعام اسب و جامه
نوازش نموده و عزیمت هرات را تغییر داده روی بجانب [illegible] آورد و جان احمد
اتفاق با شاهزاده همراه بوده بوقت فرصت گریخته [illegible] فرار یافت و در آن [illegible]
خاقان مظفر لوا رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم [illegible]

از عقب

از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت فرمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف
یافته از خواف در غایت خوف روی توجه باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از الجناب [illegible]
و در هر مرحله فوجی از سپاه بنزول بار دوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی منازل
بمثابه سرعت مینمود که میان شاه و شاهزاده زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب
گرگان رسیده با چند روی چندی از آب عبور فرمود و در آن طرف رود بسبب ماندگی و
کثرت بارندگی [illegible] نزول کرد و چون [illegible] خاقان منصور [illegible] از آسایش اجتناب
کرده و قلب و میمنه و میسره آراسته راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زرافشان
خورشید در بحر فلک اخضر انداختند منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده [illegible]
سیاول و پلنگ پوش بهادر و شیخ [illegible] محمد سارق چون از آب گذشتند و متعاقب
مواکب گردون مراتب از آب عبور نموده میرزا ابابکر که تا آن وقت بانخوت و نخوت در خواب بود
از آواز نفیر و کورگه بیدار شده و یکسواره مجال [illegible] نیافته جمعی از بهادران موکب نصرت نشان
مأمور گشتند که شاهزاده را [illegible] نمایند از آنجمله امیر احمد یاری بر همه سبقت نموده نزدیک میرزا
ابابکر رسید و شاهزاده چون او را تنها دید عنان بازگردانید و تیری بر حلقش زد که دیگر نفس نزد
و امیر حیدر خود را بوی رسانیده دست باستعمال سیف [illegible] برد و شاهزاده مغلوب گشته از آنجا
بجهستان شتافت و در قلعه یکی از کلانتران آنجا فرود آمد و آبی طلبید که خود را از گرد [illegible]
بلا ساحل نجات رساند الشخص الحاضر [illegible] بر وی بنهاد و الجناب را مطمئن خاطر گردانید
و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض
نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن
میرزا ابابکر مأمور ساخت و آن طایفه بجستان شتافته بیکناگاه بگرد خانه که محل نزول شاهزاده
بود محیط گشتند و در او آواز حیث سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه الجناب را گرفته رشته حیاتش را
بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهقانی را که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده بود و طریق
غدر مسلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را کاتب جلال الدین
بهرات برده خواطر اکابر و اشراف را [illegible] که دغدغه تمام داشتند از اندیشه فارغ گردانیدند و امیر
نظام الدین علیشیر که در شهر حاکم بود از وصول آن خبر بهجت و سرور گردیده نذور و صدقات
بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد فراغ خاطر از آن حطب کمر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت
منعطف ساخت و در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود علم عدل برافراخت

ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت ... [illegible]

امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری
ممتاز بود و او بصفای عقیدت و وفور سعادت از بیشتر ارباب رتبه و منزلت ممتاز و مستثنی بود

و در زمان سلطان سعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان [illegible] بهنگام گیر و دار و هنگام
رزم و پیکار او باستعمال سیف سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد بنابر آن
منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت عاطفت گشت و باصناف انعام و احسان محسود امثال و اقران
شده مرتبه او از مراتب آبا و اجداد و اخوان درگذشت و بعد از وقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات
شتافت و روزی چند در خدمت درگاه عالمپناه اوقات گذرانید اما چون طالع [illegible] تربیت
و رعایت نیافت بنابر آن خاطر [illegible] قرار داده در وقتی که رایات ظفر نشان متوجه دفع یادگار
محمد میرزا بود از [illegible] عنان یکران بصوب دیار ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند
رفت و بر ملازمت سلطان احمد میرزا [illegible] التفات نیافت و در آن دیار چند وقت
بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست دیگر آن صفدر
روی توجه بخراسان نهاد و چون بدارالسلطنه هرات رسید خاقان متوجه تربیت امیر صاحبقرانی شده
ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض فرمود و حال آنکه در آن ولا اقوام هزاره و نکودری
بر آن حدود استیلا داشتند و بکلّی اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر می نگاشتند
و امیر ذوالنون در شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته
پیوسته چهار سال چندین نوبت با مخالفان محاربات دست داده و بقوت دولت قاهره و فرط
شجاعت و پهلوانی در تمام معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تصرف
در آورد و اگرچه بروی [illegible] کار از یکسوار از هزاره هزار [illegible] پیکان خونریز [illegible]
بر آورد و از دست شان رستخیز اقوام هزاره و نکودر چون این معنی مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت
که از روی حفظ اخلاص [illegible] نهادند و دیگر پیرامن مخالفت نگشتند و [illegible] برگردن گرفته
از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافت خاقان بنده نواز
زمام رتق و فتق امور مملکت فراه و قندهار و ساوه و تولک را نیز در قبضه اقتدار او نهاد اما چند
سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت باسم حکومت بقندهار میفرستاد با آنکه امیر ذوالنون
در ایالت آن ولایت استقلال بسیار یافت و لوای ابهت و شوکت او افراشته پرتو انوار عدالتش
بر ولایات سال و مستوران و سوی و توابع و لواحق تافت و بی شائبه تکلف و غایت تسلط آن
جناب شجاعت کامل و عدالت شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات
رایت سعی و اجتهاد می افراشت و در جمیع ایام در اشاعت لطف و احسان کوشش [illegible]
و از شام تا بام باقامت نوافل و قرائت قرآن [illegible] و در میدان مصاف و قتال روئین
اسفندیار و رستم [illegible] جلادت و پهلوانی [illegible] و در محراب عبادت و نماز زاهدان
شیخ ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم [illegible] کمال اخلاص و نیازمندی [illegible] بجای آورد
بر ورش همه معدلت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود رشیش خونریز [illegible] و روز

حلف

حلف همه روی صحرا شدی لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و [illegible]
ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک موفور تصور کرده در اداء مال
مقرر شرایط تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر خود شجاع بیگ تفویض نمود
و داور و [illegible] ساغر و تولک را [illegible] ترخان عنایت نمود و [illegible] میرزا با [illegible]
درویش معلومی ساخت و خود در زمین داور ساکن شد و در آن دیار عمارات عالیه بر افراشت
و اهل [illegible] یافت چند کرت [illegible] خاقان [illegible] منزلت رسانید که امیر
ذوالنون از [illegible] و فقرو افزونی [illegible] وجود مغرور گشته است و [illegible]
و کبر و حشمت او از حد اعتدال درگذشته است لایق دولت آن باشد که قبل از آنکه اندیشه کوتاه
[illegible] و سلوک در وادی مخالفت در ضمیرش رسوخ یابد یکی از شاهزادگان بایالت آن ولایت
منسوب شده با فوجی از سپاه [illegible] متوجه گردد و بنابر آنکه امیر ذوالنون در بعضی از اسفار با
سپاه زمین داور و قندهار [illegible] آثاری [illegible] خاقان منصور [illegible] اهل غرض
التفات نمی نمود و اما [illegible] بحکم [illegible] عقد کرد که بموجب [illegible] المخالفت علینا
درین اثنا [illegible] میرزا [illegible] در مقام مخالفت آمد و امیر ذوالنون که از [illegible]
دریای عنف خاقانی [illegible] هراسان بود [illegible] موافقت [illegible] ساحل
نجات شد **ذکر ظهور مزار فیض آثار [illegible] شاه مردان [illegible]**
در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه که [illegible] السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ [illegible]
ایالت و رعیت پروری [illegible]
روی نمود شرح احوال [illegible] شمس الدین محمد نام که نسبش [illegible] سلطان
بایزید بسطامی [illegible] مذکوره از کابل [illegible] بقبة الاسلام بلخ شتافت
و شرف ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر
ماضی سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیاء و عمده اصفیا
مهبط انوار [illegible] اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب [illegible]
در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضاة و اشراف و
اعیان بلخ را جمع آورده [illegible] قریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ
مسافت است [illegible] در کتاب [illegible] بود گنبدی دیدند که
[illegible] در میان آن موجود [illegible]
[illegible] لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آن منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله
علی ولی الله [illegible] حاضران [illegible]
نیاز بر آن خاک پاک سودند [illegible] مستحقان رسانیدند ابواب نیاز و اخلاص را برگشودند

و این خبر در ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بدان آستان جنت نشان
آوردند و [illegible] زمره از مجاوران [illegible] بسیاری از آن طایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام
باوطان خویش مراجعت نمودند لاجرم ازدحام خلایق و عوام در آن سده سدره مقام بمرتبه
واقع شد که هیچ کس بر آن تصور نتوان نمود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند بدرجه
انجامید که عقل [illegible] تعجب [illegible] میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید قاصدی
عنان [illegible] بدارالسلطنه هرات فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ملازمان پایه سریر
اعلی کرده و خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه تعجب نموده
[illegible] طواف آن قبله [illegible] و آمال [illegible] نهضت فرمود و پس از
وصول غایت اخلاص و نیاز بجای آورده قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت مرتبت
بنا نهاد و در اطراف آن انواع ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل
بر دکاکین و حمام بنا نهاد و یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار روان
ساخت و امر نقابت آن آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از [illegible] سید
بزرگ بود و [illegible] و سمو رتبت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطامی
عنایت نموده جهت ضبط موقوفات و نذورات [illegible] تعیین نمود و آنگاه خاقان عالیجاه
عنان [illegible] بصوب خراسان [illegible] در ضمان صحت و سلامت بلده فاخره هرات
شتافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد و [illegible] ظهور مرقد
پرنور شاهی بواسطه [illegible] حضرت خاقان منصور و طرح عمارت و تعیین موقوفات در اطراف آفاق
اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت عزم توجه بدان جانب [illegible] و چند گاه آمد شد
خلایق بدان جانب بمرتبه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا
می آوردند و نقیب و شیخ و علمای آن [illegible] تمامی آن اموال را صرف [illegible]
[illegible] عمارت میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع
گرفته [illegible] در نواحی آن سده سعیده مرتبت دست داد که شرح آن
بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از [illegible] که در سلک [illegible] دارالسلطنه
هرات انتظام داشت [illegible] خیال نمود که [illegible] ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله مزاری
مزوّر زر و جوهر بدست آورده پای بر مدارج و معارج دولت نهد و [illegible] نزدیک
باستانه [illegible] کرد و [illegible] مردم جمع شده کیفیت حال از وی
پرسیده جواب داد که حالا چهار شبست که بصورت [illegible]
[illegible] گفت که روضه فیض بخش حضرت شاه ولایت [illegible] علیه السلم
والتحیه در فلان موضع است و اشارت [illegible] کرد که نزدیک [illegible] بود

مردم

و مردم بموافقت آن [illegible] فی الحال جمعی کثیر از قلندران بروی آمدند و صورت
[illegible] ساخته آغاز ذکر و غوغا کردند و روز دیگر که این خبر در دارالسلطنه هرات اشتهار یافت خواص
و عوام انام از رجال و نساء روی بکار [illegible] آوردند و خاک قدم [illegible] را مانند توتیا در دیده کشیده
و [illegible] آب حیوان [illegible] بر روی نثار کردند و آن مزوّر از موضع آن قبر خاک
برگرفته بهر کس میخواست اندکی عنایت مینمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ مینمود و [illegible]
در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بی نهایت [illegible] بدان موضع می آمدند
و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین می سودند و چون کوری یا لنگی [illegible] بر سیدی و [illegible]
[illegible] قلندران [illegible] پرسیدندی [illegible] حال شدی [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] و اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] خیال [illegible] و انام عوام شد و جمعی دیگر از
مردم [illegible] این هوس در سر افتاده امثال این واقعات میساختند و هر یک در محلی از محلات
درون و بیرون هرات و بعضی از ولایات صدای ظهور امام در می انداختند و [illegible] چون حال بر آن
منوال [illegible] رسید و [illegible] خاقان منصور و علما و اعیان
هرات [illegible] مولانا کمال الدین شیخ حسین [illegible] مامور شد و [illegible]
[illegible] نموده [illegible] و آشوب تسکین یافت و دیگر [illegible]
[illegible] تا غایت [illegible]
و [illegible] خلایق [illegible] والله اعلم بحقایق الامور **گفتار در بیان [illegible] احوال میرزا**
[illegible] و ذکر [illegible] آن شاهزاده [illegible]
شاهزاده محمد سلطان حسن [illegible] بود و حسن صورت و سیرت و صفای طبع و [illegible] موصوف
و بجلادت کفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف و بصحبت علما و فضلا
[illegible] معتقد و در تحقیق مسایل در تحصیل علوم اصول و فروع [illegible] و در تکمیل فنون
معقول و منقول [illegible] شرح فضایل [illegible] بکمالات [illegible]
[illegible] روشن [illegible]
[illegible] از [illegible] نقل [illegible]
با وجود حصول کامرانی و اسباب جهانبانی و وصول بمراتب [illegible] در اوقات [illegible] ایام
جوانی در درس مولانا کمال الدین حسین شرایط [illegible] بجای آورده و از باطن
[illegible] اقتباس انوار [illegible]

قراباغ مصحوب والده والده‌اش که خواهر خاقان عالی گهر بود از قراباغ به هرات آمده در
ظلال عواطف خاقان آسوده چند سال آرام و قرار یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات
احوالش تافت زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم امور سلطنت
و اقبال بحسن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر منوال بگذرانید بعقل
و فراست و فهم و کفایت مشهور شده آثار خیال استقلال از افعال و اقوالش واضح گردید و خاقان
منصور بنابر خاطر امیرزاده عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و بیقین اگر
شاید میرزا الغ بیگ بمقتضای عقل و خرد کار شده و از جاده مستقیم عبودیت انحراف نماید تلافی آن
پرداخت هر شاخ پایدار که از ... بلند مشکل بود و بیش که آنرا شکست و ...
انتظار روزی بجهتی خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده مؤمن بکار رکاب شتافت و لوازم طوف
مزار فیض آثار موهبت حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان عزیمت بصوب مستقر سریر
خلافت تافت و در آن روز شاهزاده جلالت پناه جهت دفع وارث نور دیده بدفع جبر جبارت
نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک بود در اثنای طی مسافت میرزا از مشاهده این ترک ادب
ذره غضب قیامت لهب مشتعل گشت خاقان منصور بعد از نزول همایون بافتد میرزا الغ بیگ فرمان
داده کار او را دار گذشت امرای عظام در ساعت شاهزاده را گرفته بقلعه اختیار الدین پیوند
و در یکی از بروج محبوس گردانیدند و بمحافظان هشیار سپردند چنین است رسم سپهر بلند
قرین است اقبال او را گزند گل دولت از باغ دنیا کجید که آسیب از خار محنت ندید چون
میرزا الغ بیگ چند گاهی مانند لعل در صمیم کان و در در جوف صدف کان اوقات گذرانید شفقت
شفقت اصلی و رحمت جبلی خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاهزاده
در غایت انفعال عازم درگاه جاه و جلال میگردد و از افعال و اقوال سابقه نادم و پشیمان
بوده لوازم اقتدار و استغفار بجای آورد که گر گناه بخشند شرمساری هست عاقبت الامر کعبه
رج الاسلام و ادراک شرف روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد
بمبالغه تمام و الحاح لاکلام اجازت حاصل کرده با طایفه از افاضل ایام روی بدان مقام فیض
انجام آورده و قافله توفیق پادشاه مقال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه تایید ملک الملک
لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم کاه و بیگاه
و چون هوای تبریز از غبار رسم شبیه از آن حضرت صافی ضمیر منیر گشت پادشاه مظفر لوا سلطان
یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم داشته در سال تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بیادور
فرموده و شرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات
شریف نموده میرزا الغ بیگ جواب داد که من احرام طواف بیت الله الحرام بسته ام و زبان حال و قال
بادای کلمه لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب ندانم که درین سفر بلا ضرورت بحضرت ملوک قیام نمایم و

و همین عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت میل
فرماید بوجه پسندیده موازی نماید و بمنزل این فقیر تشریف آورده بمقتضای حدیث الاقدام بزار عمل نماید
الحق طرف میپذیرد و کمال او نقصان و ظرف ظرف شرف روزگار یابد سلطان یعقوب
میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این ملتمس را متعلق بقبول نگشت و میرزا الغ بیگ پای
در دامن استغنا و فارغی چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بر آن قرار یافت
که میرزا الغ بیگ روزی بیکی از مزارات تبریز رود و یعقوب میرزا نیز بآنجا تشریف آورده در روز موعود
در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان
یعقوب میرزا میرزا الغ بیگ را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و الطاف ظاهر گردانید
و آن شاهزاده صاحب توفیق از تبریز رفیق و ثبت و احرام بیلاد شام رفت و از آنجا بمصر شتافت
و میان آنجناب و سلطان مصر ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت
و میرزا الغ بیگ از مصر بحج و مسرور متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج الاسلام و طواف روضه
طیبه حضرت خیر الانام علیه السلام عنان بازه بوشتوام معصوب خراسان انعطاف داده و چون
در شان امان حضرت واهب العطایا نزدیک دار السلطنه هرات رسید و گوش هوش میرزا
سلطان احمد و اکه بیگم خبر قدوم از چند شنیدند دوچار امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب
عنایت حضرت باری بثمره سعادت جاوید بارگ و بار در گشت و در راه شوق تمنای آن دو
مشکف زاوله فراق بنسیم مژده وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بر زبان
حال و قال ایشان گذشت باز آمد طلعت خورشید سیما میرسد چشم روشن کن که نور دیده
میرسد تا آید باد اشتر روزگار روشنش دوای که حضرت ایزد تعالی میرسد سلطان
احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در هجر
الاوان جوانان صفت و ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از نسیم مواصلت یوسف
مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام و توفیق
گذاردن حج الاسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین
سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و وزرا و ارکان دولت باستقبال پرداختند و شرایط نیاز
تقیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور میرزا الغ بیگ را خبیه فرخنده استقبال
نموده انقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن متصور نبود و میرزا الغ بیگ در غایت
فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمده بمواره در تنزهات دار السلطنه هرات
با خوبی از علمای خجسته صفات بموافقت صحبت میداشت و بهتری اوقات فرخنده و ساعات
بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل میگذرانید و همت بر اکتساب سعادات اخروی میگماشت
نشستی با ارباب دانش مدام بکسب کمالات حسی مرام نمودی خط جستن و آموزگار

بخشش را از خطر حیات رها و چون حالت کسیر قوت در مرحله ناپدید گشت باب غفران الله آورده در
قرار گرفت و در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض صعبه بطبع مبارک آن شاهزاده بهم رسید و جهت
معالجه و مداوای حکما و اطبا چند نیک و کار روز بروز بتصرف و معالجه در گذشت و دواعی دار سوی
الی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی بگوش هوش میرزا الغ بیگ رسانیدند شاهزاده
نامدار از تنگنای سرای فانی فارغ گردانیده بفیافت خانه جاودانی الانفس و تلذ الاعین خرامید و هلال
قمر بخش کلزار اقبال ابدو قرار زاویه در افتاد و ورق انقلاب در تخشش برج استقلال از اوج کمال
روی بحضیض و بال نهاد خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال ظرایف کمال
یافت نقصان از دیده دولت گشت پنهان و والده بزرگوار و والده و عفت شعار آن شاهزاده عالی
مقدار بست اضطراب لباس شکیبایی پاره پاره گردانیدند و جمهور اهل خاک راه انکنده و سلاسل
اشک بکشالثری دود و آه باوج ثریا رسانیدند بیست خشم که باران جاک کردند بدیده خاک
را نمناک کردند رخوان دل زمین گردند گلگون رخود و آه نوادا اشک ... بیره کردون و خاقان منصور
بمنزل شاهزاده مغفور تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین
جسد مطهرش اشارت فرمود و اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایه سریر آسمان نشان بآیین
سلاطین گذشته بر جنازه مقیل حشمتی کرخانه جانت روانش از نوئینان بجز مقصور امرا ... بسته
مبناگاه متوجه اندرون رسانیدند در عفو ... ساوات و قضاة و علما و اشراف اعیان
و خواص و عوام عقبات آن شاه بیشاپور رمان باشد و از کوچه خیابان بمیدان کاه شتافتند و بر تابوت
بحضرت بر هست ... تابوت ... آن گوهر کان پادشاهی و الحیاه که در کار ... بحسب تعیین
مصلحت با یافته نمودند و بطریق سنت سنیه حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیة بزیر خاک
سپردند ای چرخ جای جواب ... اگر سینه است سیه دو گری چادر ت دیر سینه است ای خاک
اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست اصحاب آن معیت فعل و تعزیت ای جناب
مصروف است جنین کاه ما طعام فقرا و مساکین و مشغله ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی
قیام میفرمودند و روح مطهر شاهزاده والا گهر را بافتات صلات و صدقات شاد کرده چند متفرقه
مفقود شده بخدمت لطافت ترتیب و زینت داده افضل الافاضل مولانا عبدالرحمن الجامی در آن ایام
برای کتابه در منزل فقیه و در سلک نظم انتظام داد مطلعش در خاطر بود ثبت افتاد رخشنده چو جرم خور
که بر این سینه‌ها لاسم است چندین کور خانه شاهان عالمست و ایضا جهت نقش سنگ قبر شاهزاده
امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی این رباعی را منظوم گردانیده بر صحیفه روزگار یادگار گذاشت
ای داشته از سلطنت عالم ننگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ ای آمده از محنت ایام بتنگ
رزم زمانه در برآورده زنگ ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از وقایع
چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد که بدیع الجمال بیگم همشیره خاقان منصور بود و از آن

سال که آنحضرت ولایت جرجان را بسلطان سعید بازگذاشت و در حفظ ادواق رایات آفتاب
اشراق بر افراخت در سلک ازدواج برادر سلطان انتظام یافت و بعد از فوت برادر
سلطان احمد خان که در خوارزم دشت قبچاق بر مسند شوکت و مکنت استیلا داشت آن دودمان
سلطنت را بحباله نکاح در آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت
آنگاه آن خان حمایتشان رخت سفر آخرت بربست و مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب
خراسان در حرکت آمد و پسر کلان ترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد خود
توقف کرده و کوچکتر با دختر سلطانم و خانزاده خانم که خواهر ایشان بود در رفقت والده
اختیار نموده و چون مخدره مذکوره از آن بلقیس عفت شعار کجاوه هرات رسید خاقان منصور جهت شناخت
حق خلافت را بشاهزادگان و امرا و ارکان دولت باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را
با فرزندان بجهت تمام مستتر و کرامت رسانیدند و لوازم ساچق و نثار بجای آوردند و ستر
عظمی دیده به دیدار برادر بزرگوار روشن ساخته چشمهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر عطوفت
و مهربانی در همشیره عزیزه و اولادش نگریسته سرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال
این احوال رای همایون خاقان مسعود چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا
در ارغ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضه درایت امیر نظام الدین
درویش علی کوکلتاش نهاد بعد از وصول بایقرا میرزا بهرات جنت سنت خاقان شاهزادگان
عالیمکان بترتیب اسباب و یراق و برافراختن چارطاق فرمان داد و بنا بر فرمان جهت
آن کار تعیین یافت و هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در کرد آن حوض آب آن
باغ کوثر مثال که از آب عذوبت مالامال بود چارطاقی در غایت زیب و زینت برافراخت
بهر سو از آن حوض کوثر اثر شده افراخته چارطاقی دگر مزین هر جایگاه روم و فرنگ
را چنانکه از زر و زیور بی حد و رنگ بهر یک نشسته بتی چون پری چو در منظری باغ جنان حوروش
زهره نوبی مه دل و دین ز رخ بخشش جانهای مگلستان و مشاطه و مجز فات است که خو
از دو باغ زاغان تا کنار حوض از ساختن چارطاقهای پر تزیین دو دکالیس و ابتای بزرگ
نگارخانه چین و رشک خانه‌های برج چرخ برین گردانیدند بهر سو دکانی شده آراسته
متاع در هر جه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای برآن منزل و کاشانه نقل
فرموده قریب دو ماه هر روز با رنگ تمام بار عام از حرمسرای بار گاه بهشت آیین در چارطاق
خاصه همایون که مطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می‌نشست و هر یک
از امرا و شاهزادگان در چارطاقهای خود قرار گرفته بحکم روح برکالی و استماع الحان
و اغانی قیام مینمودند و در آن ایام مسرور و سرور و هوا خواه جمهور نزدیک و دور سرایت کرده
مهندسان هنرپیشه و صنایع نیکو اندیشه انواع بتهای غرایب او اصناف امور عجیب بوضعه ظهور

میرسانید و هر طایفه مناسب خود صورتی نادر و پیکری بدیع آشکار و ظاهر کردانیدند خوبرویان آن اوقات اسباب
حسن و ملاحت و نوچه‌برایان صاحب‌جمال هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و طرب جمعی کثیر حاضر
بودند و بنغمات و کلکشای و ترانه‌های فسیح آوازی نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر را می‌افزودند از نوع جامهای بلورین
که از شراب ناب مالامال بود بزم می‌پرستان را نور و صفای می‌بخشید و ماه‌طلعتان ساقیان زهره‌جبین که با نور
افتاب برابری میکرد محفل مستان را چون فضای سپهر برین روشن میکردانیدند پری‌پیکران مطرب‌پرداز
که از تار و ساز دلکش کرز آواز نوای عیش و عشرت می‌سرودند نشاط باده‌نوشان می‌افزودند
و در ایام صحبت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایده‌های اطعام بیحد و کواکب بیحد
نیز وزه خاص معد و مهیا میساختند و از وفور اطعمه لذیذه و کثرت اشربه لطیفه رسم آز و حرص از خوی عالم
بری می‌انداختند چنانکه • بزم جمشید دی هردم کرم • شدی خوانهای نعمت رنج‌پرور • بهر خوانی ز
نعمتهای شاهی • مهیا بود چندانی که خواهی • و در روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که
اهل تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند شاهزادگان سلطنت‌نشان بتقدیم رسیده و از
عنایت حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده سدره‌مرتبت را
خلع فاخره پوشانیدند و بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن سرور وصول میرزا مظفر حسین بیکدو
بلوغ خاطر اعلیحضرت خاقان مغفور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیکم را با وی در سلک
ازدواج کشند و زفاف همایون بترتیب آن کار فرمان یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان
امر بستن جهاز و طاق و سایر موجبات سور و سرور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین
و ثمانمایه بساعت مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده
جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر کامیاب را با یکدیگر عقد
بسته و در آن محل شرایط نثار و لباس حضار صحبت بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید
و در آن سال میان ابو المنصور مظفر حسین کورکان و خانزاده خانم لوازم امر زفاف بوقوع انجامیده
چو جان و تن بهم پیوستند از اشتیاق • که جان از تن نشد فرق و تن از جان • و چون سنت حضرت
ایزد سبحانه و تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا صورت مقتضای آن بوده که در دار الملک بقا و ثبات
و هستی متعاقب بزوال و هر جمعی مستلزم تفرقی هر سوری مستعقب فراقی و هر سروری متصل بغمی گران
و در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا کشته بجوار رحمت
حق نقل و علاج اشتغال نموده و همین موجب ملال خاطر خجسته ماثر خاقان بی‌همال کشته چنانچه
بدستور چند روز بلوازم سوکواری و تعزیت‌داری اقدام نموده و بعد از اطعام و قرائت
و اتمام ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و احفاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و سکندر
میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آن حضرت را خلع کرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت برون آورده
و در زمستان آن سال قشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلح

وسداد

و سداد بدستور معهود اهتمام کرده خلایق در مهاد امن و فراغت غنودند و الحمد لله رب العالمین

ذکر تفویض ایالت استرآباد بوزیر حضرت سلطانی و ترتیب و فتق خواجه مجد الملک کرت ثانی

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که خاقان عالیمکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته
بود رای ملک‌آرای جهان‌آرای اقتضا نمود که بعد از فوت امیر ولی امیر معقول حاکم جرجان شده
بود و از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب بالحضرت السلطانی امیر
نظام الدین علیشیر تقلید حکومت دار الفتح استرآباد سرافراز کردد و چون کمترین این سخن را با
امیر صاحب تدبیر در میان نهاد و مرد خود میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت
شغف بسلوک طریق مرضات جناب جلال سبحانی تحنیت بقبول آن امر زبان نکشاد و
بعد از الحاح و مبالغه بسیار سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان درکاه
عالمپناه امیر نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برده و چون نزدیک باسترآباد رسید
امیر معقول شهر را بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراشت و گلشن استرآباد از عز
نزول امیر عدالت‌نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد کشته سادات و علما و امرا
و اعیان و ارباب و کلانتران و لا اقل جماعت حسب حال بمشاهده الطاف آن امیر ستوده اوصاف
مفتخر و مباهی شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف
نجات یافته در مهاد امن و امانی بفراغت غنودند حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان
چون خبر حکومت آن جناب استماع نمودند رقبه ربقه اطاعت در آورده رسل و رسایل باسترآباد
فرستادند و تحف لایقه و پیشکشات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص و ولا در طبق عرض نهادند
بلکه در آن اوقات که حاکم استرآباد مستقر مسند آن امیر والا حشمت بود پادشاه عالیجاه و سلطان
معدلت‌پناه یعقوب میرزا چند نوبت قاصدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات
بدان والاجناب روانه کردانید و در آیین عنایت آمیز و مناشیر محبت انگیز فرستاده
کمال محبت و مودت بظهور رسانیدند و مقرب حضرت سلطانی امیر با نظام نامی سالکان مسالک
جهانبانی را بانعام اسب و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند تحف نفیس جهت سلطان
یعقوب میرزا و حاکم گیلان و رستمدار و مازندران و پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در رعایت
تجمل و سپاه‌داری و نهایت معدلت و رعیت‌نوازی بر سریر ایالت آن ولایت تمکن نموده
جناب نقابت‌مآب فضایل‌پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن
امیر عدالت‌دستگاه گوید • آن میر علیشیر که دارد • اوصاف برون ز حد تقریر •
چون کرد قبول پادشاهت • تاریخ شد بخشش امارت میر • و هم در آن زمستان که خاقان مغفور
ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند
نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز باز که خواجه نظام الدین

قوام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسانی برانگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد بهتان و تزویر
بر زبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول کشته مدت سه سال بشرکت امیر محمد علی نوبتچی
پروانچی بوده در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی
متوجه ترتیب آن خواجه بلندمرتبت شد اما چون امیر نظام الدین علیشیر بتجویز آن معنی تکلیف نمود
زمام اختیار امور صاحب دیوانی در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل می‌بود و چون
از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب حضرت خاقانی دور افتاده روی باسترآباد
آورده بود خاقان بنده‌نواز خاطر بر آن قرار داده که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند
و مناصب ارجمند سرافراز کردانند و حسب اتفاق چنان افتاد که این اندیشه از قوت بفعل آمد
روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پای سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه
نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کبکی جهت مهمی که روی نموده است
سرانجام می‌باید نمود آن دو وزیر چنانکه می‌بایست این سخن را جواب نکفتند و چون از بارگاه
بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد را گفت آن پادشاه و سوید بزانو در آمده و عرضه داشت کرد که اگر
حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغها
از اموال دیوان تصرف نمایند فی الحال کفایت کنند تا به دو تومان چه رسد از شنیدن این
سخن خاقان مغفور متنبه گشته علی‌همت بر ترتیب آن مهم بکرمت مقصور کردانید
و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع کرانمایه زیب و آرایش داده فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر منصب توقیع روی نشانهای همایون و جواب عرضه داشت
و تشخیص مهمات داد و خواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچ یک از امرا و وزرا و صدور
و ایلچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی توقف و شعور آن جناب بموقف عرض می
رسانیدند و رای صوابنمای او را در فیصل تمامی مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی
عمده دانستند و متوقعند که منشیان آستان سلطنت آیات در فرامین مطاع آن خواجه والانژاد
را معتمد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه مهم خواجه مجد الدین محمد در یک لحظه از تراکم عنایت
خاقانی بشیمن صعدت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و کوکب بختش رفته صبح‌کنان بر آمد
و خواجه بزبان حال بادای مضمون این مقال لب کشاد که • شب یلدای هجرانم بسر شد صبح عید
یافت قفل غمم از فاتحه صبح کلید • دل اگر خار جفا دید غم دارم نیست • کل گلستان وفا باز
کلی چیدم • و چون خاقان مغفور فصل شتا در بلده مرو شاهجهان بپایان رسانید عنان عزیمت
مایل بصوب اشرف دیگر کشته بصوب دار السلطنه هرات ... در آن اوان خواجه افضل
الدین محمد هنوز وزارت داشت که مقرب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بتبعه مصادره
و مواخذه استقلال خواجه کردانید جهت مخلص خود تدبیری اندیشیده با آن جناب گفت که اگر مصلحت باشد

بنده

بنده به کار استرآباد رفته محاسبات سنوات سابقه را معلوم کردم و بقایای اموال دیوانی بحصول
موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجد الدین محمد بنا بر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه افضل الدین محمد
غایب باشد معایب او را اساس تر خاطرنشان خاقان عالی‌گهر سازد او را اجازت داد و خواجه
افضل الدین محمد مانند تیر از خانه کمان بجوانب جسته باسترآباد شتافت و چون اختر آن خواجه بلندمرتبت
کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال تصاعد نمود و جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان
امرا کمر بملازمتش بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه‌وران از دست اندازی عمال دیوانی
نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال مفسدان را
استحصال را در مصادره و مواخذه کشیده هر کس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه
خواجه افضل الدین محمد در امری از امور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط کشت
و هرچه دست قدرت او بآن میرسید فرو گرفت لاجرم در اندک مدتی قریب هزار تومان
کبکی از بابت وزرا و عمله دیوان اعلی و بقایای کوتلداران در خزانه عامره جمع شد و اکثر
نویسندگان بنان شب محتاج کشته کار ایشان بجان رسید و از فرط مهابتش هیچ عملداری را
یارا نبود که یک دینار و یک من بار از رعیتی بر سبیل رشوت ستاند و از کمال سیاستش هیچ جوانی زهره
نداشت که بمقدار سر موی آزاری بیازاری رساند و الحق در آن اوان • بیاس عدلش رسیده تا حدی
که بردی در شکستی جوان • نبوده از دست بکس تیار و برد • بجز از دست زرگران سوهان
و خواجه مجد الدین محمد هر روز از وقت صباح تا پیشین همت عالی‌نهمت بر فیصل مهمات سلطانی و
سرانجام امور دیوانی میگماشت بعد از آن تا نزدیک شب با طایفه از افاضل روزگار و علمای
رفیع‌مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل‌آمیز و لطایف طرب‌انگیز بسیار میگذشت
و در دولتخانه خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان کسترده بودی و آنجناب در ترتیب سفره
اطعمه گوناگون و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این
افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشتگوی بود و باندک چیزی غضب بر او غالب
استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میگشود و امرا و ارکان دولت را همیشه بکلام درشتی میرنجانید
و اثر بدزبانی او باکثر اعیان و مقربان آستان خلافت ایشان میرسید از مضمون کلام مجید
نظام ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای
و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنابرین اکثر امرا و عمال کمر
عداوتش بر میان جان بستند و در کمینگاه قصد و غدر منتهز فرصت شدند و آنجناب بعد از
سه سال که در کمال اعتبار و اختیار اوقات گذرانید مواخذه و معاقب گشته از خراسان فرار نموده
و در مکه مبارکه مریض کشته بعالم آخرت انتقال نمود چنانچه از ضمن حکایت آینده
بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی

ذکر فوت بیکه سلطان بیکم و بعضی از اعیان در آن ایام

والده سلطان بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم جهت میرزا ابو[بکر] که تند خوئی داشت که بی بود او
بواسطه علو نسب خود را بر سایر ازواج طاهرات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هر گاه که آن
پادشاه عالیجاه با بعضی از خواتین زیاده بر جنس التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده معاتبه
خشونت با خاقان والاقدر مکرمت بجای می آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ
طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش درگذشت بنابر علی هذا آن ملکه حشمت آثار در غایت حزن و ملال
روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ثمانمایه مریض شده بریاض جنت انتقال کرد سلطان بدیع
الزمان میرزا بیگه جمیع شاهزادگان در آن اکسوت در پوشیده جنازهٔ رحمت اندازه اش را بنقلی هرچه
تمامتر برداشتند و در گنبد مدرسه بدیعیه که بنا کردهٔ معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری
و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام قیام و اقدام نمودند
و هم درین سال پهلوان محمد [illegible] که داروغهٔ شهر هرات و کوتوال قلعهٔ اختیار الدین بود با شرق
رعایا و عامهٔ برایا بر نهج رافت و شفقت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک بمزار [illegible] سادات
در موضع هرات مدفون گشت و عمارتی که بر سر آن مزار فیض آثار [illegible] ساخته و پرداخته بلوای محمدات

ذکر رفتن خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و بازآمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان

خواجه افضل الدین محمد چند مدتی بولایت استراباد در ظل رعایت و عنایت
امیر نظام الدین علیشیر در غایت فرحت و رفاهیت اوقات گذرانیده خواجه مجد الدین محمد که تغیر
و تقصیر [illegible] از جانب او خاطرنشان حضرت خاقان منصور کرده بود و [illegible] در باب
طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید خواجه افضل دانست که اگر با پایهٔ سریر اعلی معاودت نماید
نایرهٔ غضب خاقانی که بجهة سعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند
لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تامل و اندیشه باستصواب امیر علیشیر بجانب عراق و آذربایجان در حرکت
آمد و چون قطع منازل و طی مراحل کرده بآستان خلافت آشیان سلطان یعقوب میرزا رسید مشمول
انعام و احسان بیکران گشته امارت قافلهٔ حاج برای صواب نمایش مفوض گشت و بآن وسیله
سعادت گذارد حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت
و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان بشتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال
در خطهٔ جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک خاقان والاقدر مکرمت بر خاطر انورش
غلبه کرد و بعد از استجازه امیر بدر الدین را در جرجان قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات شتابید
و دیدهٔ امید را از خاک قدم خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس نمود که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان
دولت مفوض گردد تا بیش ازین الجناب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس
را بسمع رضا اصغا نموده پس از روزی چند موکب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرموده والجناب
چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر را ابیت عرض بعضی از مهمات بپایه

سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را از شراب جنون بهره تمام بود در مستی که کیفیت
شراب آن شرار را مضاعف ساخت بعرض رسانید که موکب [illegible] استمالت
نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کابلی بکاول را تطمیع کرده اند که طعام مسموم بجناب [illegible] داده
لاجرم توهمی عظیم دارد و بعلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صفحهٔ ضمیر می نگارد خاقان منصور از شنیدن
این خبر مضطرب شده ایلچی همعنان برق و باد باسترآباد فرستاده فرمان همایون در باب استمالت امیر
عالی منزلت ارسال داشته در آن فرمان سوگندان یاد کرده که هرگز این نوع مقصدی در خاطر اشرف
اعلی خطور نکرده و [illegible] در آن باره سخن [illegible] اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد شرف ملازمت
امیر نظام الدین علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید موکب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاده
زیرا که از آن قضیه خبر نداشت و اوهام بارگاه عالیشان بسته در عرض ده روز از استراباد بهرات
شتافت و سعادت تقبیل بساط ملازمت مناط حاصل کرده بی واسطه عرضه داشت نمود که اگر امیر حیدر
گفته کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخنی بگوش من نرسیده است بنابر آن امیر
حیدر مواخذه و مقید گشته امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت بمبالغهٔ تمام استعفا نموده
الحاح از حد اعتدال درگذشت و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر امیر نموده ملتمس او را
بعز قبول مقرون گردانیده امیر علیشیر بطالع اقبال در وطن مالوف و مسکن معهود اقامت فرمود
و بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمت او در افزود تا کار
بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می نوشت والقاب الجناب را بموجب [illegible] قلمی
آورد که جناب هدایت مآب زبدهٔ ارباب دین و دولت و قدوهٔ اصحاب ملک و ملت
مونس الحضرات و موفق الخیرات رکن السلطنه و عمدة الملک اعتضاد الدوله الخاقانی مقرب الحضرت
السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین ضاعف الله توفیقه [illegible] امیر علیشیر از حکومت
استراباد استعفا فرمود بار دیگر امیر مغول جهت ایالت آن مملکت بآن طرف توجه فرموده بود

گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد معصوم با دختر الغ بیگ میرزا و [illegible] بشهر هرات [illegible]

در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیگ بن میرزا
سلطان ابو سعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدارش عارض آفتاب [illegible]
سپید [illegible] و در همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب
بروی کشیده سرو سهی از رشک رخسار قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشه شکیب از
غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل ٭ دو چشمش چو آهوی مردم شکار ٭ دو ابرو دو سر رشتهٔ
روزگار ٭ رخی چون مه و گیسوی عنبر فشان ٭ در او گشته زلف آفتابی و شب ٭ لعلش رشته بر جیب
جان گشته زه ٭ دهانش بر آن رشته بسته گره ٭ و خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را
بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم میرزا درآورد و بواسطهٔ آن وصلت میرزا الغ بیگ را

را انقیاد و مباهی گرداند بنابر آن قاصدان پسندیده با تحف و هدایا جهت تمشیت آن مهم بنزد میرزا الغ بیگ
فرستاد و ایشان بعد از قطع منازل و طی مراحل در کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافت
بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهرهٔ برج سلطنت و حیا بانوی ازدواج اوج خلافت و کشور ستانی
خواستگاری نمودند میرزا الغ بیگ آن ملتمس را بقرار اجابت مقرون گردانیده و براق مهد علیا انشا فرموده
و در بارهٔ ایلچیان انواع انعام و احسان بتقدیم رسانیدند و در اوایل سنهٔ خمس و تسعین و ثمانمایه مخدرهٔ کابل
آن مخدرهٔ عصمت شعار را بجنیبتی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران مانده و عقلی که بر جیب [illegible]
ضمیر جهت دفع اصحاب عین الکمال آیت وان یکاد بر زبان رانده بجانب خراسان روان ساخت
و چون خبر قرب وصول آن دختر فرخ سیر بدار السلطنه هرات رسید خاقان والاگهر بترتیب [illegible] و آذین بستن
شهر و کوی فرمان داد و امرا و ارکان دولت بمراسم اسباب جشن و سور و تهیهٔ ایام نشاط
و سرور مشغول نمودند و در [illegible] جهان آرای [illegible] آن کار کرده ابواب فسحت و نشاط ما بر روی
روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از [illegible]
تا [illegible] جهان آرای کوچه و بازارها را آذین بستند و حصار طاقها برافراختند و قبای جدار دکاکین را ببدایع
مخمل فرنگ و اطلس ختایی و [illegible] رنگ بیاراستند و انواع نقشها بصورتی بر بستند که در تقریر
چگونگی آن بیان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم و زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان
تتق خلافت و حیا بانوی نثار را ترتیب کرده و در محفلهای گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند و در ماه
ربیع الاول سنهٔ مذکوره در سر پل مالان بآن ناهید [illegible] ملاقات نموده از جانبین [illegible]
نیاز و پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و [illegible] از زر و گوهر [illegible] کردند که قافلهٔ نیاز از خطهٔ [illegible]
بر [illegible] عنایت بخشته [illegible] و کارسازی [illegible] ابواب عطا بر روی مساکین و فقرا برگشاده
و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه که زیاده بر یک [illegible] است از
دو طرف خیابان مفروش [illegible] و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود ادای
تهنیت مینمودند و در هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم میرزا
نقود موفور و اجناس نامحصور نثار [illegible] زهرهٔ اوج نامداری مینمودند و بدین ترتیب و آیین
او را بباغ جهان آرا رسانیدند قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت
غرا آن دو شاهزادهٔ عصمت قرین را با یکدیگر عقد مناکحت بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پرده از رخ دوشیزه
روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز دلبری
کرده مقارنه نمودند [illegible] شاهزاده محمد معصوم میرزا بخلوتخانهٔ خاص خرامیده و
آن قرینهٔ زهره جبین را در بر کشیده کام دل از وی حاصل گردانید ٭ [illegible] گوهری سفت
که نتواند قلم کیفیتش گفت ٭ روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب در فضای
بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جهان افروز خورشید عرصهٔ ربع مسکون منور و مزین ساختند

روز دیگر که بزمگاه سپهر ٭ گشت روشن ز نور طلعت مهر ٭ خاقان منصور در خرگاه سپهر انتساب طرب
خانه بر تخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور حضور سپهر قرین شاهزادگان ملک آیین آرایش
یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و [illegible] روح ریحانی بر صفحات رخسار [illegible]
آب آفتاب عارض ساقیان [illegible] ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشیده و نغمات [illegible]
مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانیدند ٭ چو گلگون گشت از می روی ساقی
نماند از هوش مستان هیچ باقی ٭ مغنی از نوای روح پرور ٭ برقص آورده گردون مدور ٭ طبلیان چرب
دست و خوان سالاران شیرین زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر جهت در آن محفل جلال
کشیده [illegible] و از آنجا بدایرهٔ احاطهٔ احوال در آید بیرون [illegible]
[illegible] خاص و عام انام بروجهی که [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
بود خاقان منصور در بزم چند روزه [illegible] بلوازم جشن و سور قیام مینمود و چون از آن کار
فراغت دست داد دیگر باز بمهمات ملکی و مالی اشتغال نموده ابواب تقویت شریعت [illegible] گشاد

ذکر سلوک امیر مغول در [illegible] جرجان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل [illegible]

سابقاً خامهٔ واسطی نژاد بتحریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ایالت ولایت استراباد
استعفا جست خاقان منصور بار دیگر ایالت آن مملکت با امیر مغول رجوع فرموده و در آن
زمان که امیر مغول در جرجان بامر فرمانفرمایی اشتغال داشت فی شهور سنه خمس و تسعین
و ثمانمایه حکم همایون صادر شد که جناب عالی ایاب افتخار الاعاظم والاعیان خواجه فخر
الملة والدین محمد [illegible] که مدار و ملاذ اکابر ولایت جرجان بود بپایهٔ سریر خلافت مصیر
شتابد و چون الجناب برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هرات رسید بنابر سعایت
اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین محبوس و مقید گردید [illegible] خاقان عالیجاه نفاذ
یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد [illegible] و امیر درویش محمد [illegible] باستراباد
شتافته بضبط مهمات خواجه فخر الدین محمد پردازند و اولاد و بستگان الجناب را مواخذه و مقید
سازند و امرای عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روزی با ایشان در تمشیت آن مهم
موافقت نمود و آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی
بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد [illegible] و بعضی دیگر از اتباع خواجه فخر الدین محمد
موافقت نموده [illegible] بی شرمی ابواب فتنه و فساد
برگشاد و عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین [illegible] که بعلو نسب و طهارت
ذیل اتصاف داشت و مکرر [illegible] اسلام فایز گشته و هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی
طی نموده بود بدرجهٔ علیای شهادت رسانید و خواجه شمس الدین [illegible] را که دیوان امیر علیشیر

بود و در اوقات بسیط سرکار خاصه الخاقانی استقلال داشت با بسته دوام اجل ساخت امیر محمد امین
و امرا چون این حال مشاهده نمودند از دور الفتح استراباد متوجه هرات گشتند و کیفیت حال [illegible] داشته
خاقان منصور از کوران همت امیر مغول عجب نموده زمام سلطنت استراباد را در قبضه درایت شاهزاده
کامکار بدیع الزمان میرزا نهاده و الحضرت روی توجه بیعقوب آورده امیر مغول بجانب آن آذربایجان
گرگیت و در سند [illegible] و نامایده که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و بیرون بایسنقر
میرزا بر تخت سلطنت و جهانبانی نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنقر او را منظور نظر عنایت و تربیت
گردانیده در سلک امرای معظم انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چندگاهی در ظل تربیت میرزا بایسنقر
بسر برد در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعدای دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که
قدم در طریق بیوفایی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویه صفوف و حاضت کوران همت
شامل حال آن گمراه [illegible] حمال گشته صوفی خلیل که در آن تاریخ مهمات میرزا بایسنقر بود کیفیت نیت
او را استماع نمود در ساعت آن محل بدنام را پیش خود طلبیده بضرب شمشیر فنا داد

ذکر معاودت خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و رسیدن او بار دیگر بمرتبه وزارت خاقانی کشور گیر

در آن اوقات که خواجه مجد الدین در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت اگرچه
خواجه نظام الملک را از وزارت عزل کرده او از درجه اعتبار و اختیار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک
چند روز در مسافت [illegible] روزگار گذرانیده اوقات آلام [illegible] که اضطراب [illegible] اوقات افتاده و خواجه در باب
در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد و الحضرت بنابر وفور التفات و
عنایت آن صحیفه را بجنس تسلیم مقرب السلطنه نمود و چون بر آن شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تزویر خواجه
نظام الملک اطلاع یافت بر قتل او مقصور داشت و جمعی از اشرار قال را بر آن تحریض و اغوا نمود
و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم استحقاق پادشاهانه متکفل شده و خواجه نظام الملک مع
اتباع و اولاد محبوس گشته و محصلان بیرحم صولت الحقیقت را در تعذیب و شکنجه کشیده و خواجه
راحت ترا به و اموال او داشت یکروز در سر چهارسوق بلده هرات تعیین کردند و چون ایذاء و آزار
خواجه آصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی حیات و ممتلکات او را تقرب به برات
داران کرده و خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا از پای خواجه نظام الملک بند
برداشتند و او را مطلق العنان گذاشتند و مقارن این حال بعضی از محرمان و امرای
دولت آن خسته حال را با هم اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را بتلفظ ایمان مؤکد ساختند
که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع مقرب السلطنه رسیده بخاطر
او خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطانی باز دارد و مملکت که ارکان دولت توجه اکثر
خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند خواجه که مخالفت بر میان بسته در صدد انتقام آید
بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت که همچ کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن

میکرد

میکرد و دائم در تمام نظم و نسق مهمات دیوانی را در قبضه درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان
در میان آری که من بعد مخالفت بر دوری و بر جاده صداقت و متابعت راسخ قدم و ثابت قدم
بوده با دشمنان من طرح دوستی نیندازی خواجه نظام الملک این سخن را فوزی عظیم دانسته
مطابق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم گردانیده روی توجه
بسرانجام مهمات وزارت آورد و هم در آن ایام بوضوح پیوست که امیر نظام الدین درویش علی
کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف سلوک مینماید
و بوقت مجال در مجلس همایون زبان بنقیض گشوده محاسن افعال مقرب الحضرت السلطانی را بصورت
مقابح اعمال برلوح ضمیر پادشاهی میکشد و خیال فاسد نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود
میرزا روان ساخته و بنای ملی نزد حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجد الدین محمد
چندگاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهمات بانجام رسد از روی اختیار
از اشغال ملک و مال استعفا فرماید و مهمات برین جمله قرار گرفت خاقان بنده آن خواجه سرافراز
را از منصبی که داشت معزول گردانید و در وزن مبلغ صد هزار دینار کپکی انعام فرموده و خلعت
طلادوز پوشانیده آنگاه خواجه نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل نمود
و خاقان منصور روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ آورد

ذکر تاخت و تاراج یافتن خواجه مجد الدین محمد و انار خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تایید ربانی

چون امیر نظام الدین درویش علی کتابدار بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اختیار
و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا سخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات
نمینماید بلکه در هر مهمی که مقرب الحضرت سلطانی دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف
و عناد میگشاید اندیشید که اگر چندگاهی حال برین منوال جاری باشد شاید که تنزل در قدر امیر علیشیر
راه یابد گردد و از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بر آن قرار داد که خاقان منصور را تنبیه
سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد از دامان دخل و جاه امرای معدلت پناه کوتاه نگردانند
مهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب [illegible] ابراهیم حسین میرزا که در آن ولا
در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کشیدند و نشانی در باب طلب
شاهزاده و قلم آورده با آن مهر موشح ساخت و نزد الحضرت فرستاد و میرزا ابراهیم حسین
تصور نموده که آن نشان از مکمن عنایت خاقان منصور صدور یافته بنابر آن عنان یکران
بطرف دار السلطنه هرات انعطاف داد و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش
علی رسل و رسایل اتفاق آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید کیفیت
غدر و مکر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور دانست که قبل از آنکه میان او و سلطان
محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد مهمات بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان داد که امرای

عظام و نوئینان ذوی الاحترام براق سفر فراهم آورده بلشکر استقبال نمایند و در آن اثنا روزی
از سر خلاف امیر درویش علی خوان و طعام بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت
و بزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتیست که با این همه حقوق تربیت و عنایت که ما در باره
درویش علی ثابت است طریق کوران نعمت مسلوک داشته و اینک سرکشی داده و چون بعضی از اهل فساد
بوضوح رسانیده بود و مذکور که عصیان امیر درویش علی را وقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان
منصور از مقرب الحضرت در آن مجلس اندک شکایتی کرد و در آن حین الجناب بپایه سریر اعلی رسید
و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متاثر گردید و مقارن این حال خواجه غیاث الدین
محمد چهار که بوفور ذکا و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بتسهیل کلمات فال
آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون می زدود پیش آمده گفت سلطانم شاید
بجهت بی ادبی این غلامک کتابدار این مقدار الم بخاطر مبارک راه میدهید من شرط
کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی الصباح اورا با سلاسل و اغلال بخدمت نیم خاقان منصور
از شنیدن این سخن در خنده افتاده خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرموده داد و او
علی الفور برجناح استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشت و بانگ نای رایت نصرت
آیت بیدا آن صوب در حرکت آمده و کوچ بر کوچ مرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت خاتون شدند
و خواجه غیاث الدین چون به بلخ رسید امیر درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از
و خامت کوران نعمت تخویف نموده و بعنایات بینهایت حضرت خاقانی امیدوار گردانیده و الحاح
را از اظهار خلاف مذهب یار دوست وداده در صحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب همایون
روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه قهوه در ملازمت حضرت شهریار
عالمیقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از کمک بپایه سریر اعلی آورده ام اما در این انگری که حق و
بیچگر توازش ساخت تا نام الکمان اگر حکم شود از زده و بیزار صدای بر وه او را دخل کرده بملازمت رسانم
خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه فرموده و گفت که از اقسام عفو بر سر اوید
جرایم درویش علی گذشتیم بدیگری و غدغه متوجه خدمت گردد خواجه چهار روز دیگر در تخت خاتون
امیر درویش را بباربگاه همایون در آورده تا شرف تقبیل انامل قیاض در یافت و تقاعد به جهود
در سلک اعاظم نوئینان منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و جنابه انفعالی که داشت
بزلال مراحم پادشاهانه فرو نشست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون
منور گردانیده تا باحسن وجهی و ابلغ صدقی لوازم اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده
نواز این ملتمس را بمزاج اجابت مقرون گردانیده و در آن روز امیر نظام الدین امیر درویش علی در اردوی
سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلاط سرخ بود بر افراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاه
پرزیب و زرین الحمراء را [illegible] سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور

ارزانی

ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته جهت استیفای لذات گماشت امیر درویش علی از
اسباب تجمل و تکلف آنقدر حاضر گردانید که دیده بیندگان از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه
و فاکهه ما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن مجلس چندان موجود گشت که کیفیت کمیت آن از شرح
تقریر دور و حساب امارت آبی در آخر صحبت نقود نامعدود و نفقه در آورده تمامی خیمه و خرگاه
قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد
و این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بالجناب لوازم التفات و عنایت
بجای آورد آنگاه خاقان منصور کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول حصار بلخ امیر مزید ارغون
که در ظاهر آن بلده بوده است از آن مقدم همایون حصار بلخ امیر مزید حضرت و نقارت یافت و آن
زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار در خاطر آفتاب آثار پیدا شد
لاجرم اعیان تدبیر جهت اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون و سایر امرای ارغون بولایات ارسال
گشتند و بانگ زنانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند سپه شد بدرگاه شاه انجمن
که هم با کهر بود و هم تیغ زن جهت تسخیر نمودن حصار عازم گشتند

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضای قضای ایزد سبحانه و تعالی

در اول فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و حواشی بادیها و جبال بی محل
بمشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبایی بباد فنا داد خاقان مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان
محمود میرزا جزم فرموده و امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور ولایت نامحصور نهضت
فرموده و در منزل بابا شاهو یورش سپاه نصرت دستگاه مشغول کرده و در آن روز بنابر افساد اهل فساد
امیر درویش علی مواخذ گشت و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ بازگردانید
تا در قلعه آن بلده نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و خطاب رود اردو
و طناب موکب تیز رو از ایوان کیوان درگذشت و چون سلطان محمود میرزا برین معنی وقوف
یافت با لشکری تیغ گذار بجوش در از حصار شادمان بیرون آمده بکنار جیحون نزول جست
و امیر خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبیده و برادرانش را امیر ولی و پیر ولی بمحافظت آن بلده
مقرر ساخت و چون عقبه ارهنگ از نزول جنود جمشید فرهنگ زنگ افراق او از نکسیه
فیروزه رنگ گشت سلطان اویس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب
گذشته تا وخش عنان یکران بازکشیدند و اموال متوطنان آن نواحی را بوقت نهب و تاراج گردانیده
سالماً غانماً بازگردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب جیحون گذر نماید و بعبور عسکر سلطان
محمود میرزا التوجه نموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و حسام خون آشام از نیام کشیده و
دولت قاهره را از خاطر انتقام بهره دهند اما چون الحضرت بسبب وجع مرض المفاصل و نقرس
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین

محمد برندق برلاس که از نهضت همایون شده کفت [illegible] را در عقب گذاشته و با وجود [illegible] با محاربه
با سلطان محمود میرزا ازان آستان نیندیشیدن از غایت وهم مستبعد است زیرا که هرگاه رایات ظفرپناه
بدان جانب شتابد برادران خسروشاه که در قندز متحصن گشته اند گذرهای آمویه را محافظت
خواهند نمود و در وقت مراجعت ما که [illegible] را از عبور مانع خواهند آمد بنابر آن خاقان منصور در
باب آن عزیمت انصراف مبذول گشت ناگاه امری روی داد که اصابت رای امیر محمد برندق
پیوسته حرکت رایات نصرت آیات بجانب قندز اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه امیر شجاع الدین
ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمینداور متوجه ملازمت خاقان منصور بود
بعد از نهضت همایون از بلخ با فوجی از سپاه تیزچنگ بآن بلده رسیده و از غایت غیرت و جوش آنکه
تتمه سپاه هزاره و نکودری بوی نپیوسته بود با سه صد نفر از دلیران جلادت اثر روی باهنگ نهاد
و خبر توجه و قلت سپاه امیر ذوالنون بقندز رسیده امیر ولی با هفتصد مرد مسلح مکمل بر سر راه او
را بالجناب گرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمنان نیندیشیده در
حال مستعد رزم و پیکار گردید و هرچند بعضی از هواخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت
قلت اند با این سپاه رزم جوی قدم در میدان قتال نمی باید نهاد و بطریق الغار [illegible]
کرده عنان بطرف بلخ انعطاف می باید داد آن شیربیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام
آخته و بر قلب سپاه امیر ولی تاخته در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت
اما چون اعدای دولت بسیار بودند ملازمان امیر رستم توان فرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه قندز
آنجناب را در میان گرفته [illegible] زخمی بر سر [illegible] آنجناب [illegible] زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان
هجوم نموده او را بدست آوردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خویش دیده عنان [illegible]
قندز گردانید و جراحات او را علاج [illegible] امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر [illegible]
خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی برای آن قرار یافت که بجانب قندز شتافته مهمات
برادران خسروشاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از
ارهنگ کوچ فرموده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب [illegible]
مضرب سرادقات سلطنت و استقلال گشت و عساکر نصرت مآثر قندز را در میان گرفتند در برابر
قلعه منجنیق کوب ساختند و در اکثر ایام از زمانی که نیر عالم افروز بر فراز حصار نیلگون گردون
تیغ زرنگار از نیام افق برمیکشید تا وقتی که [illegible] شام بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید
دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر
بر سر بروج و باره از سر جان که متاعیست بس گران [illegible] داشتند تیر [illegible] خدنگ [illegible]
سیه بخت و پیکان خاراگذار [illegible] در فضای هوا افروخته [illegible] رعد صدای
مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و [illegible] مانند [illegible] گرده جان را [illegible]

آغوش تن میربانند • زنارها چون تیر [illegible] • [illegible] برخاست طوفان مرگ • [illegible]
حالی و رنج • [illegible] گشت [illegible] • و چون سلطان محمود میرزا از رجعت خاقان منصور
را از اراده جنگ معلوم نمود و قضیه محاربه و محاصره قندز را استماع فرموده ده هزار سوار از دلیران نامدار
انتخاب نموده سرداری آن سپاه را بمحمد ایچی بوغا که از سایر امرای حصار بمزید جلادت و مردانگی
امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست
بردی نماید و محمد ایچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از جیحون
[illegible] عبور نمود و نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان مواکب گردون
مراتب بموجب فرموده خاقان فرخنده فر نزدیک یکدیگر نشسته بودند و خیمه ها را طناب
بطناب رسانیده محمد ایچی بوغا نتوانست که بعسکر فیروزی اثر درآید و بخیال آنکه هرگاه [illegible]
انداز [illegible] شاید که بعضی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقاتله نهند بدین جهت آشوبی در اردوی
اعظم پدید آید آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز شورش بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود
که تواچیان جار [illegible] لشکریان رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و [illegible] و فغان
معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایچی بوغا دید که هیچ فایده بران غوغا مترتب نمیشود دم درکشیده
وعنان [illegible] بصوب [illegible] انعطاف داد بعد ازان خاقان منصور شاهزادگان و امرا را
مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را [illegible]
اسب کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار [illegible]
عقب محمد ایچی بوغا نهضت نماید و ابوالمحسن میرزا برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالمپناه
متعاقب او سه چهار هزار سوار دیگر [illegible] ارسال داشت و ابوالمحسن میرزا در کنار آب [illegible]
[illegible] رسیده در ساعت دلیران موکب عالی پای جلادت [illegible] قتال [illegible] و محمد ایچی
بوغا تاب مقاومت در خود ندیده عنان بوادی فرار گردانید و [illegible]
[illegible] خود را [illegible] رسانید و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری [illegible]
[illegible] زورق حیاتش را [illegible] گردانید و [illegible]
ایزد تعالی [illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible] محمد ایچی بوغا [illegible] در کنار آب
[illegible] و جمعی دیگر [illegible] در میان [illegible]
[illegible] دریای جیحون [illegible] گرفت و [illegible]
[illegible] و شاهزاده [illegible]
[illegible] در [illegible] همایون [illegible]
[illegible] و خاقان منصور [illegible] ابواب عاطفت و انشراح بر روی
روزگارش بگشود و چون بعضی از مردم سلطان محمود میرزا که [illegible]

بوی کشید و از کنار آب یکی کوچ کرده در جوار باغ خسروشاه که در بیرون بلده قندز است نزول

چون کارکنان [illegible] محمد ایچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض
رسانیدند مجددا از آن پادشاه سعادت انتما بتحقیق انجامید که در مخالفت خاقان منصور بغیر از
هیچ فایده متصور نیست • هرکه با بولاد بازو پنجه کرد • ساعد سیمین خود را رنجه کرد •
بنابر آن طالب صلح و صفا گشته جهت بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجناب نقابت
پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی که از سایر خانزادگان بمزید جاه و جلال و [illegible]
حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان فرستاده و آن بزرگ ملک و ملت بمضمون
کلام همایون و ان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایه سریر اعلی شتافت
و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی شرط ادای رسالت بجای
رسانید و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان
منصور بنابر کمال ارادت و محبت که بخاندان سیادت داشت ملتمسات را بسمع رضا اصغا و چنان
مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه جلیله خود را که در سراپرده خلافت مستور بود در سلک
ازدواج خواهرزاده خویش محمد معصوم میرزا کشند • بدار السلطنه هرات فرستد و علاوة الوقت
امرای قندز آنچه دست قدرت ایشان بآن رسید بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع
الدین ذوالنون ارغون را از قید عقوبت نجات داده معزز و مکرم بپایگاه عالمپناه رسانند آنگاه موکب
گردون مراتب روی بجانب سریر جاه و جلال آرد و سلطنت مملکت حصار شادمان و قندز و ختلان
و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد و چون این خبر بهجت اثر
برادران امیر خسروشاه رسید طنطنه کوس بشارت بفلک [illegible] رسانیدند و فی الحال امیر
شجاع الدین ذوالنون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و برسم استغفار پیشکشها
قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب
امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند و الحضرت
امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرمود و آنجناب تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر
قیام نموده زبان نیاز بشفاعت امرای قندز بگشاد و ملتمس مبذول افتاد و امیر محمد باقر از افعال
[illegible] شرمنده و سر انفعال در پیش افکنده و زمین [illegible] دریافت و پیشکشهای لایق کشیده بانوار
عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت حضرت نوازش بر خلعت [illegible]
در قامت قابلیت امیر محمد باقر پوشانید و جهت امیر ولی و برادر خلعت طلادوز فرستاد
و امیر محمد باقر را خلعت طلادوز ارزانی داشت و رخصت مراجعت داده هم در آن ایام امیر بزرگ
[illegible] با انعام [illegible] نفایس اثواب و ترکات دیگر حبابی [illegible] ملتمس المرام روی براه

سلطان محمود میرزا آورد و بنابر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه
عالیجاه او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و چون خاطر
خطیر خاقان کشورگیر از ضبط وقایع و امور قندز فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت
و نشاط شکار از ضمیر منیر فیض آثار سر برزده امراء و لشکریان تمامی صحرای خلم و خرم و سایر [illegible] احاطه
نمودند و بجرگه دوران شده و چند شبانه روز جانوران شکاری بامداد و درنزول [illegible]
[illegible] هزار آهو و نخجیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام حسب اشارت
خاقان گردون غلام بموجب [illegible] از زخم تیغ تیز و سنان خونریز بسیاری را بر خاک هلاک
انداختند بعد ازان سایر لشکریان بآن امید پرداختند تمامی آن جانوران را [illegible] ساختند
و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته و حکومت آن بلده را بدستور سابق [illegible] حیدر محمد میرزا
ارزانی داشت و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را جهت تمشیت مهمات ایالت در ملازمت شاهزاده
گذاشت آنگاه رایات نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر خلافت شده کامیاب و
کامران از آب مرغاب عبور نمود و از نجیه و ترناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا
نزول اجلال فرمود و بعد ازان باندک زمانی از تأثیر تقدیر ایزد متعال نیل ملال بر چهره اقبال
خاقان بی همال کشید و سلطان اویس میرزا چند ماه بعلت ناتوانی بستر [illegible] متوجه ریاض بهشتی
گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت
پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از میرزا
اویس یک پسر مانده میرزا محمد سلطان نام و ما در این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا
آن شاهزاده بادولت [illegible] در قید حیات است و در ظل عنایت و رعایت حضرت پادشاهی ظهیر
محمد بابر میرزا بسر میبرد
ذکر وصول خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات قرب و تربیت خاقانی
و سوانح [illegible] امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد تبعیه جناب جلال بخشی الجهانی
چون بسبب اتفاق امرا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین محمد را از امور و حل و عقد
معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام
الدین نظام الملک گذاشت و خواجه باعلی مدارج اختیار و اعتبار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت
برتر نهاد و در روزی چند منصب اشراف دیوان اعلی شرف بود و بعد از آن در جمیع امرای عظام
مهر [illegible] و دست تعدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی
شده اکثر امرا و صدور و متوطنان و اکابر [illegible] برسم الطاعتش کجای آوردند و وزرا در حضرت
امر و نهیش بسربرده نشستند و در [illegible] امین الدوله قلمی میکردند بنابر تکلف که
خواجه نظام الملک لطیفت [illegible] و حلم موصوف بود و [illegible] و حالا [illegible] دست [illegible]
تمام داشت و هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نمیگذاشت و هرکس راهی پیش می آمد

فی الحال نیز خواجه رفته مهم خود را وضع می داشت و اولاد و احفاد خواجه نظام الملک دو نفر بودند
خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک دو جوان بودند نفیس صورت و سیرت
آراسته و جمال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات ذمیمه پیراسته بود و خواجه کمال الدین حسین
بجودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و خواجه رشید الدین عبد الملک با وجود این اوصاف
در میدان جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود و این دو برادر زمام
دار و گیر مهمات امارت و اختیار بید اقتدار در سلک الکیان دولت خاقان عالمیان منتظم بودند
و امور و حاجات فرق انام را رتق کرده مهمات خاص و عام را سرانجام میدادند و چون تقرب
و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجه کمال یافت بنابر آن آزاری که از خواجه مجد الدین محمد
در خاطر داشتند دفتر عهد و پیمان را در ابر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی گاهی زبان تفتیش
میگشادند و محاسن اعمال آن خواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت قبول
او را شرح میدادند بحکم من یسمع یخل بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالمیان جای میگرفت
و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال میپذیرفت و در آن زمستان که خاقان
منصور در بلده فاخره هرات قشلاق فرموده بود معنی ازاره وی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را
بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمود و آن جناب متوهم گشته در گوشه اختفا منزل گزیده و بعد از آنکه ماهچه
علم ستاره حشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر بستر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد
خفیة با امرای برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جسته بلطف و ترکات
نزد ایشان فرستاده برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آن جناب آمدند و چون خواجه نظام
الملک ازین معنی خبر یافت توتیات الحجة بقلم تدبیر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش
قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر برلاس با سلطان اویس میرزا بیعت کرده بودند که هر گاه احتمالی
بمبانی مقر زندگانی خاقانی راه یابد پادشاه او را بسلطنت بردارند و سایر درآری بسبب خلافت
و کامرانی والکان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت
که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و در یع قضیه مذکوره منیمه الخبث گشته
گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود محرز گردانید و چون آن دو امیر [illegible] خواجه مجد الدین محمد را بوسیله
رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی
بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اعتماد عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بجناب افضل الانامی
مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آن جناب با خاقان کامیاب ملاقات نموده و
بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری مملکت
و خشنودی سپاهی و رعیت البته البته او را ترحیب باید نمود و سخنان اصحاب غرض را در باره او
نمی باید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده و جناب مولوی آنچه گفته بود و شنوده بخواجه

پیغام فرستاده و خاطرش اطمینان تمام یافت و روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف
برده و بوسیله امرای برلاس بشرف بساط بوس سرافراز شده پیشکش هزار و پانصد تنگچه پیشکش کرد و بهمان قرار
در مجلس اول سواد مزاج حضرت خاقانی را بیتکلف فهم کرده از بیرون آمدن پشیمان گشت و اما
تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را
ملازمت نموده و هم در آن هفته در اوقاتی که حضرت خاقانی در چهار کوشک که درون بزرگ
باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد
را طلب فرمود و امرای عظام را مصادره و مواخذه ایشان امر فرمود و امیر محمد علی آنکه که
محصلی خواجه مذکور مقرر شده بود اشاره شد که او را گرفته بخانه خود برده و بعضی دیگر از اعیان
آستان خلافت نشان آن را فرمان شد که آن دو امیر را [illegible] کرده در قلعه اختیار الدین حبس
و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر بتوجهات
خاقان منصور بر وجنات حالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در محبس مانده و بعد
از آن خاقان عالمیان او را مشمول نظر عاطفت و احسان ساخت و از قلعه بیرون آورده با انعام
جامه و جیغه [illegible] و اسپ [illegible] سرافراز کرد و بدستور پیشتر منصب امیر الامرایی عنایت فرمود
اما چون خواجه مجد الدین پس از روزی چند که در خانه امیر محمد علی آنکه بود خاقان منصور به پرسش
مهمات او حکم فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر عبد الخالق فیروز شاه و امیر احمد علی فارسی
برلاس و امیر محمد ولی بیک و خواجه نظام الملک و اولاد او و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت
و اعیان در دولت خانه باغ جهان آرا گشته امیر محمد علی خواجه مجد الدین محمد را بندی کرده حاضر
ساخت و بعضی از نویسندگان [illegible] بموافقت خواجه نظام الملک در آن مجلس اتفاق کرده و
بعداوت خواجه مجد الدین محمد کردند و آن جناب بدلیل قوی [illegible] تمامی سخنان [illegible]
جوابهای نیکو گفت و هر چند اعداء سعی نمودند که یک دینار و یک من بار بر وی ثابت نتوانستند ساخت
و خواجه نظام الملک [illegible] ابو القاسم محمد عمر [illegible] که علمداری [illegible] بود اشارت فرمود
که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست و آن جناب روی بامرا آورده گفت که کسی را معارض من
ساخته که من کفوی من باشد تا اگر درشتی گوید از وی توانم تحمل کرد آن محمد عمر [illegible] بر زبان آورد
که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من [illegible] و مادر تو مملوکه خواجه
برادر خوافی بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بامرا و ارکان
دولت آورده گفت که [illegible] مرا از معارضه محمد عمر [illegible] معاف
دارید آنگاه بنابر اشارت اعداء سطری چند در قلم آورده مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من
صدور یافته [illegible] نیک واقع نشده و کتابتهای [illegible] خود [illegible] و امیر محمد علی او را باز بمحبس
برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و ارکان دولت بپایه سریر اعلی شتافت و کیفیت

خلل را که از خواجه مجد الدین محمد ستانده بود عرض نموده حکم حاصل کرد که بتفحص جهات و متعلقات
آن خواجه حمیده صفات پرداخته و نواب و خواص او را در شکنجه کشیده و نقد و زر و جواهر و کتب
نفیسه و اجناس [illegible] و [illegible] حیوانی و ظروف و اوانی چینی و گلیمهای ابریشمی و چیزهای
منقش رنگین ظاهر شد که عشر آن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و ترکات بنظر
خاقان حمیده صفات رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بمجد الدین محمد چنان بود که هر گاه تحفه
جنسی [illegible] فی الحال پیشکش ما کند و اکنون معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته است خواجه
نظام الملک چون این سخن شنید بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه
کرده ایم این مقدار ترکات و متعلقات بحصول پیوست و غالب ظن من آنست که اگر او را شکنجه
نمایم دیگر اشیای نادر ظاهر شود و خاقان [illegible] استحسان نشد و [illegible] بر طبق
مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود اما گفت که محافظت نمایند که آسیبی بجان او نرسد و چشم
داشته که هر کس در قطع رشته حیات او سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان
خواجه مجد الدین محمد از این سخن فهم کردند که رای همایون مقتضای آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین
محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه
آنست که چون دشمنان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست
که دیگر چیزی معتدبه از وی حاصل نمیشود کسی نزد او فرستاده گفتند که اگر تقبل نمایی که [illegible]
چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی [illegible] آری ما ترا مطلق العنان سازیم آنگاه در باب انجام
آن وجه طریقه امداد و معاونت مرعی داریم و چون خواجه مجد الدین محمد خلاص خود را منحصر در قبول
این سخن دید بر طبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و [illegible] نجات یافت [illegible] در آن هفته نظام
الملکیه وجه تقبل را الحتمیات نوشته در وجه جمعی از غلامان اتراک و [illegible] تنخواه نموده
و بنابر آنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود و مهم بر این نهج سرایت میکرد بار دیگر در گوشه
مختفی گشت و براق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم ترک براه بیابان کرمان پوشیده
و پنهان روان شد و هم در این سال امیر نظام الدین درویش علی رخصت حج یافته بجانب حجاز
توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد چون به [illegible] رسید فی ذی القعده سنه [illegible] و ستین و ثمانمایه
داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی بکعبه رسیده و بتوفیق [illegible] اسلام
فایز شده و قرین صحت و عافیت بهرات بازآمد و نوبت دیگر رتبه امارت یافته [illegible]

ذکر سلطنت سلطان بدیع الزمان میرزا و ملکگیری او و بیان شمه از وقایعی که در آن اوقات روی داد

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بسلطان بدیع الزمان میرزا
تعلق گرفت و شاهزاده بلند همت [illegible] باسترآباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع
پذیرفت حکام ممالک ولایات مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق بآستان

سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت
و انقیاد وعده ایشان دادند و بدیع الزمان میرزا بر بسط بساط لطف و رافت پرداخته
مبادی اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام فرموده و بدست معدلت
ابواب انعام و احسان بر روی روزگار رعایا و جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد عباسی که از
پایه سریر اعلی بلند منصب امیر الامرایی و اختیار امور ملکی و مالی جرجان و گلی را بوی داد و زمام
امر وزارت و صاحب دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین [illegible]
نهاد و صدارت و پیشوایی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین احمد بن برهان الدین
خاوند شاه مفوض گشت و چون [illegible] و سلطان آق قویونلو [illegible]
بسیاری از امرای ترکان التجا بشاهزاده آورده علم [illegible] از ایوان کیوان در گذشت و سلطان
بدیع الزمان میرزا بنابر تحریص امرای [illegible] قصد تسخیر [illegible] کرد و از استرآباد [illegible]
اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد آنکه [illegible] استماع نمود بجانب دار الملک جرجان معاودت
فرمود و از جمله عظایم اموری که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استرآباد دست داد یکی آنکه
عالیجاه معالی پناه خواجه [illegible] الدین محمد [illegible] که از محبس قلعه اختیار الدین نجات یافته و بوطن
مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاهزاده بنابر اغوای امیر محمد امین عباسی
و خواجه شمس الدین محمد بن معز الدین صدر و [illegible] مواخذه گشته شربت شهادت چشیدند و چون
خلق کثیر از مردم جرجان با آن دو خواجه عالیشان بازبسته بودند بعلت جمعیت متوطنان آن الکا
سمت اختلال پذیرفت و ولد رشید خواجه فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی و معدلت
دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر ملحوظ نظر عنایت بدیع الزمان میرزا گشته در سلک امرای
عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده
بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآب [illegible] بدیع الزمان میرزا را [illegible] کرده بسلوک
طریق مخالفت دلالت مینماید و ترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه
بر روی اهالی خراسان برگشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان باسم بدیع الزمان میرزا صادر
گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال مثال یکدو روز
اهمال نموده [illegible] بموجب صواب زمره از خواص و مقربان که [illegible] اختیار و اعتبار امیر محمد
امین عباسی موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارتمآبی فرمان داد و امیر حسین قلی
[illegible] بموجب فرموده عمل نموده بند گران برپای امیر محمد امین نهاده و او را مصحوب [illegible]
گردانیده متوجه دار السلطنه هرات گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد را [illegible]
بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از بدن جدا کرده بپایه سریر اعلی فرستد و آن نشان در [illegible]
بامیر حسین قلی رسید و حسب الحکم بتقدیم رسانیده امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر

امیر محمد امین بهرات این بیت در سلک نظم کشید که ٭ نظامی را که شد سوی شهر آورد به
الحجه اورد نه قتلش را عام تاریخ بود ٭ و چون خبر قتل امیر محمد امین باسترآباد رسید خواجه شمس الدین
محمد بن مؤید الدین نیابرادر کوچک که بجانب امارت آنجا داشت متوهم شده علم عزیمت بیکبارگی
بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب
السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن آن احوال رایات همایون خاقان
خاقان بی همال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و بدیع الزمان میرزا با داد آنحضرت متوجه آنصوب شد

گفتار در بعضی از وقایع سمرقند و حصار و سلطنت رایت نصرت شعار بجانب مجهز آن بلاد و امصار

درین نوبت کی صورت پرستی ٭ زند هرکس بنوبت کوس هستی ٭ درختان از زمین باز ار بیند
ز تأثیر بهاران گل بخندد ٭ گر از گردون بگردد روز نوروز کم ٭ بگیرد رونق بازار انجم ٭
مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بود
و در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت مینمود در غرهٔ ذی قعده سنه تسع وتسعین وثمانمایه از دار غرور
بسرای بهجت و سرور انتقال فرمود و میرزا سلطان محمود از حصار علم سلطنت برافراخته سمرقند را
در حیز تسخیر خویش کشید و در [illegible] محرم الحرام سنه تسعمایه آن پادشاه عالیجاه درگذشت و پسرانش
میرزا بایسنغر در سمرقند پادشاه و فرمان روا شد و برادر مهتر خود میرزا سلطان علی را که داعیه
مخالفت داشت گرفته میل کشید لیکن بسبب مراعات شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی بنور
باصرهٔ شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود سلطان مسعود میرزا که در حصار شادمان قائم مقام
پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف یافت در آن ولایات خطبه و سکه بنام خود کرده تمهید
اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سعید
مزید ارغون انتظام داشت و همین ترتیب سلطان محمود میرزا پایه بر معارج رفعت نهاده در اواخر ایام
سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می افراشت و بعد از فوت ولی نعمت
داعیهٔ استقلال پیدا کرده و اگر چند روزی خطبه بنام سلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت و فرمان
برداری بتقدیم رسانید اما از آنجا که بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت استقلال
مغرور گشته و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا که در حد جمیع حشمت و جبروت و عظمت و
با و پرورت او را [illegible] اعتدال درگذشت و چون این اخبار بدار السلطنهٔ هرات رسید
خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار
زیاده بودند و در صولت باشیر ژیان و ببر دمان دعوی مقاومت مینمودند بتاریخ سنه
احدی و تسعمایه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داده مسرعی همعنان برق و باد
بصوب استرآباد فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا پیغام داد که با سپاه جرار عازم آن
حدود گشته بموکب همایون بپیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره

کر

کرسی واهتمام بر میان جان بندند و چون ایلچی مذکور بدرگاه شاهزاده رسید و نشان که برده بود
بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا الحق در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل
ورزیده و افواه آنام ملاحظهٔ حقوق قیمت ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام ایالت آن
جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزاده کامکار محمد مؤمن میرزا نهاد و بجانب مشهد از استرآباد بیرون
آمده عنان یکران بطرف ابیورد انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل
فرموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده که سعادت منش حیدر محمد میرزا و امیر ضیاء الدین
محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل
انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و
چند روز آن [illegible] که در [illegible] است [illegible] اردوی کیهان پوی
از آنجا بعزیمت عبور از آب و مرور بولایت حصار [illegible] رفت و در آن [illegible]
بعرض خاقان عادل رسید که خسروشاه لشکری جلادت اثر [illegible] عزیمت [illegible] اهتمام آورده
و واهمه کرده که بعد از گذشتن شاه و سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب
و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنا بر آن خاقان عالیمکان با امرای عالی
شان مشورت نمود صلاح دولت در آن دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با فوجی
از جنود ظفرلوا جهت دفع خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و خود بنفس همایون بجهت تسخیر مملکت
حصار شادمان رایت [illegible] و درین اندیشه بود که آن خدمت را بکدام یک از اولاد امجاد
رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید و بشرف دستبوس والد بزرگوار
استسعاد یافته موجب مزید افتخار شاه و سپاه گشت خاقان منصور آن نور دیدهٔ سلطنت
و جهانبانی را با [illegible] از امرای ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهت
مقابله و مقاتلهٔ خسروشاه بجانب قندز و فتح آن قلاع روان ساخت و بنفس همایون از آب جیحون
عبور نموده در حدود [illegible] اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجا بهواداری سلطان مسعود میرزا
از ملازمت بارگاه اعلی تخلف نموده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم [illegible] نایرهٔ
غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنجا در آن حدود دست بنهب و غارت و تاراج
برآوردند و از آنجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نموده
قلعهٔ حصار را بامیر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد
و خود در نفس شهر توقف کرده بنا بر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید
و خبر [illegible] شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از بنابر جناح استعجال بجانب حصار
ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در صبحی که نوای بیضای آفتاب در فضای سپهر خضرا [illegible]
با جد رایت ظفر آیات برآن [illegible] که از آنجا تا حصار یکدو فرسخ مسافت بود وصول انجامید

سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره ورزاب گریخت و خاقان
منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا متعین و جمعی
از عساکر نصرت نشان بیلغار [illegible] روان کرد و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد بیک آخور
که قراول ایشان بود در حدود ورزاب بجهت اول جنود میرزا سلطان مسعود رسید و بین الجانبین غبار
جنگ و جوش ارتفاع یافته سلطان محمد بی [illegible] بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و
جلادت ظاهر ساخت اما حسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای در آمد و پسرانش دستگیر شد و
متعاقب آن واقعه شاهزادگان بدانمکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح
انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بر فراز جبلی که در بلندی با مقام زحل دعوی برابری
مینماید صعود نموده و چون در آن کوه برف بسیار بود از خیمه و بلباس هرچه همراه داشت بزیر برف
گسترده و از آن طرف کوه پایان شتافته و عنان عزیمت بطرف شهر [illegible] بنای علی هذا ابوالحسن
میرزا و محمد محسن میرزا اصلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه [illegible] جمادی الاولی باردوی اعلی ملحق گشتند
و خاقان منصور از قتل سلطان محمد میرآخور تاسف نموده التماس او را [illegible] پسرانش [illegible]
منقولگردانید و [illegible] امیر عمر بیک و سلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت
متوطنان آن حدود و توجه نموده خاطر دور و نزدیک و ترک و تاجیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند
و بعنایت بیغایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام حصار شادمان
و توابع عزم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و از [illegible] انتهاکرده در ظلال
لطف و احسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع به
نفاذ پیوست که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه جو و کمین کاه متوطنین آنجا هیچ
آفریده نکرد و اگر خلاف حکم بظهور رسد در موضعی هر [illegible] بجرم هر ضرری سر در [illegible]
خواهد گشت و در روز جمعه [illegible] اردوی ظفرقرین از [illegible] کوچ فرموده موضع [illegible]
محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال شد و هم در آن روز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکر [illegible] مظفر
حسین میرزا با سه هزار مرد در سایهٔ علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک
و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید ارغون از آب آمویه عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا
ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب و مظفر حسین میرزا از اینطرف توجه قندز را وجهه همت ساختند
و با طغات [illegible] مخالفت و عناد امیر خسروشاه برداختند و در روز شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر
حسین کورکان جفه نام بپایهٔ سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی
که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرات و
جلادت از قندز بیرون نهاده و خاطر بر مقابله و مقاتلهٔ سپاه نصرت دستگاه قرار داده اکنون
هرنوع حکم قضا مطاع عالم مطیع نفاذ یابد در انخفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام مرعی دارد

بوا

چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا
از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسرو
شاه روند و صورت جمعیت او را بپریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست هفتم ماه
سلطان ولد سید که سلطان [illegible] از اعاظم خوانین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاق بود
اقبال دار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته
در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مضراب برلاس ولد امیر شیخ عبدالله
که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود مهر میزد با شتر خلافت شعار آمده [illegible] تحف
لایقه پیشکش کرده در سلک اقران عزیز انتظام یافت و در روز سه شنبه [illegible] موکب
همایون از محل [illegible] نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت
و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته خسروشاه
از مقاومت عاجز گشته در وادی هزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده و شاهزادگان
و نوکران او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و مقاتله اشتغال
دارند و اما در میان برادران اندک نفاقی زیرا که چون خسروشاه [illegible] پیش برادران
بیکدیگر [illegible] بوادی فتنه [illegible] مظفر حسین میرزا بر بدیع الزمان میرزا مخالفت
مینماید میخواهد که در همین سواری نقاره زده [illegible] ابواب مساوات بر گشاید و چون
پرتو شعور خاقان منصور بر حقیقت افتاد مهم حصار را [illegible] فیصل داده روی توجه بقندز آورد
چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی دیگر از حوادث روزگار

درین اوقات [illegible] که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام ظفر نشان بود لایق و سزاوار
چنان مینمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه
حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بردوش گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابند
و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولت خواه انخراط یابند اما [illegible]
رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او [illegible] استیلا
جستند و [illegible] حصار بازداده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنای علی هذا
صباح پنجشنبه نوزدهم رجب که آفتاب جهانتاب از [illegible] تیغ کشورگیر دیدهٔ متحصنان قلعه تیره
را خیره ساخت و شعشعه برق تیغ خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت
فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرای انجم سپاه ناصرالدین عمر بیک
و محمد علی آتکه و شاه حسین جان سپار و حسین علی قزاق و یوسف و ایوب و امیر بیک ترکمان و
[illegible] و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و [illegible] با طایفهٔ بسیار از پیاده
و سوار گرد قلعهٔ حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و [illegible] کرده از روی جد و

و اهتمام با مر محاربه و محاصره پرداختند و الحق آن حصاریست در رفعت و حصانت شبیه قلعهٔ خیبر و سد اسکندر خندق عمیقش بیان ارباب همت و کرم عریض و پهناور قضا کنگرش را از برج زحل • بیالا بر آورده چنین محل • ته خندقش از زمین در مغاک • دو چندانکه از چرخ تا روی خاک
القصه سپاه نصرت دستگاه آن قلعهٔ رفعت پناه را در میان گرفته و اسباب حصارگیری را مرتب ساخته تواده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده نورِ رزم محاصره و محاربه بجای آوردند کمانهای رعد خروش آمده آتش در خرمن جمعیت دیران انداخت و عقاب تیر آهن منقار که بال بر پرواز نموده در کلخ دماغ پهلوانان آشیان ساخت
و چون چند روز بر همین منوال بگذشت و از هر طرف طایفهٔ کشته گشته و کار اهل حصار با ضطرار انجامید قاصدی نزد جناب ولایت شعار خواجه حسن عطار که از اولاد و نبیرهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در خراسان بر مسند هدایت و ارشاد تمکین داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال اهل قلعه ترحم نموده باردوی همایون خرامید و بوسیلهٔ صدور ملازم مجلس همایون خاقان کردون غلام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرفراز گردید و گناه محصوران را در خواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را الحق بقبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته و بشارت امن دادن و عفو و اجابت رسانیده متوطنان حصار مسرور و فرخناک گشته و اظهار اطاعت و انقیاد کرده الحق دست کشت ایشان بان آن رسید معول سا امیر محمود برلاس برسم پیشکش و نثار بیرون فرستادند و او بکرامی کردون اساس شتافته بتقبیل بساط بوس مستسعد گشت و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شده دست مراجعت بوثاق خانه سایر مردم حصار را خلعت بخشش و انعام بپوشانید و زلال مکارم بیکرانه غبار بیکاره غبار آن محنت زده را فرو نشانده و مواعید ملح و صفا موکد شده خواجه حسن با صاف الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمود بر لاس برخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه رفت •
مصرع اقبال در این گفته و بر • فتح و ظفر از جهت کر ما فتح خیر • و امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب نصرت شعار محمد ابراهیم معظم را که سلطان محمود میرزا نامزد ولیعهد محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنهٔ هرات فرستند و میرزا سلطان مسعود از سلوک طریق اطاعت و انقیاد و محبت و مرافقت قدم مواصلت بوقوع پیوندد و از و قایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا جسته و ستاره اختیار کرده بسته ایلچی نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را منظور نظر لطف و احسان ساخته در دیوان امارت مفرز و مواجب مناسب تعیین فرموده و دیگر آنکه عده‌ئه العدو را امام الدین مرکب جلال الدین

قایم

قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین که از اهل جد مقتدی منصب صدارت سلاطین جنت آیین بود در تاریخ بازدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال فرمود و خاقان منصور بملاحظهٔ حقوق خدمت آن جناب بر فوتش متاسف گشته اشارت علیه صدور یافت که جسد شریفش را بر تبه شهید حضرت سید المرسلین بجهیز و تکفین کرده بر روی سوار مسلح بحکم امیر نظام الدین محمد قیاد یانی با تبلیغ شده و نعش او را بقله اولیغ برده در جوار مزار خواجه ابو نصر پارسا بخاک سپرده مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده •
جو رفت روز برات از جهان رضا خواه ان • بماند سال وفاتش و جای روز برات ••
ذکر نهضت موکب نصرت نشان بولایت حصار شادمان و بقیهٔ وقایع آن حینکه سابقا کلک سخن ادا آن سلک تحریر کشید چون خسرو شاه قوت مقاومت با شاهزادگان در خود ندید پیش خود و چهار دیوار حصار قندز را پناه ساخته اسباب حصار داری مرتب گردانید شاهزادگان و نوینان با عساکر نصرت آثار تمام اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش دادند و شعلهٔ گیر و دار بفلک سپهر دوار رسانیده و دست بانداختن ناوک و لعد و کشودند و چنگال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد فراغ از مهمات حصار با تقای مخدوم زادگان و امرا و اعیان عنان عزیمت بدان جانب تافت و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بر ترتیب صادر شد و امرای نواحی کشتیها که در آبهای آمویه رایج کرده بکناره آن اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که از اوبجا بلند بود چند کشتی در انداختند و آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا بیش از بالای آب کشتی بموضع پل رسیده و بشدت هر چه تمامتر بر کشتیهای پل خورده اکثر انبار را در هم شکست چنانچه از شکست پاره پاره از هزاره کشتی سالم نماند بنابراین عزیمت اردوی همایون تعاون یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که در دست مانده بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و کرت دیگر از جزیره تا آن کنار آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جایی یافت پل ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور نموده بجزیره شتافتند بخیال آنکه از آب آن جا بوده و روز دیگر پل را بدان جانب کشیده و از آب بگذرند و اتفاقا در ان هنگام تر ز شتری در آب افتاده بسهولت بدان جانب بر دند رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیلهٔ جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالمیان با شاهزادگان از آنجا عبور فرموده شاهزادگان و امرا و نوینان با لشکریان مانند باد بر آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بغیبت آفتاب عالمیان که در جزیره درافزود گرفت و مکنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب بکمال دولت خاقان کامیاب بوده و الا هر شب اگر در جزیره مذکوره توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا فرا

در دیا از سر میگذشت و العجب • بود هر کرا لطف حق راهبر • ز طوفان دوران نیاید خطر • القصه چون دریای لشکر ظفر آیات حضرت خاقانی در ظاهر قندز تلاطم درآمد سیلاب رعب و هراس اساس عماد امیر خسرو شاه را از اندراس داده از خواب غرور و پندار بیدار شد و حی المناقب والی قاصدان سخن دان با پیشکشهای خلاف شایان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قرار بنده از آن نازلتر است که با خدام خاقان منصور در موقف مقابله و مقاتله تواند آمد و جسارتهای و ستیزهای که تا غایت بوقوع انجامید از خوف جان و بیم هلاکت بود اکر زلال الطاف خسروانه غبار زلات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرونشاند هر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده بدوام ملازمت از جان و دل خدمتکاری میکند از این جهت و چون موکب همایون از آنجا مراجعت نموده در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالمپناه شتافته روی امید بر آن خاک بارگاه سپهر انتساب جلا دهد خاقان منصور را تا غایت مراحم جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی او ترحم نموده رسولان را بانعام فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرموده انگاه خسرو شاه خطبه و سکه با سم و لقب همایون مزین و موشح ساخته نظر بهادر را که از جمله معتمدان بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیلهٔ امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاده و با نعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته • خاقان منصور جهت امیر خسرو شاه و برادران او اسب خاصه ارسال نموده و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسرو شاه عنایت فرمود و تفویض آن منصب جلیل القدر علاوهٔ بخشش جرایم و آثام او کردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام متضی المرام بقندز باز گشته در تفاخر و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان در گذشت و مهر عوارا بقطب الدین محمد بکاول سپرده تا بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسانید تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام نهضت نمود و چون از غبار موکب کردون مراتب هوای آن بلده معطر گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا غایت بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنهٔ هرات شده بر جناح استعجال رایت عزیمت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت و دولت و مقر سرادق عدالت و کرمت سلطان مسعود میرزا حسب الموعود همشیره خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود یراق نموده بجانب دار السلطنهٔ هرات کسیل فرمود و خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را بترتیب اسباب سور و تهیهٔ موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان حبار طاق قتنا ساخته شده و تقیها بو صله ظهور آمده و دو سه ماه روزکار بصفا و کامرانی بعیش و طرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت و بمقتضای شریعت غرا مقارنه کرده بمیامن طریقهٔ محبت مرعی گشت و چون برحسب تقدیر ایزد تعالی در دار نا پایدار دنیا هر سوری را ماتمی است و در عقب هر سوری را الم متعاقب هر بهاری را ربیعی در پی و هر بهاری را از بستی بفصل دی و هم در آن

سال

سال که تاریخ هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزادهٔ حمیده خصال جلالت اثاث شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با فاضل شعرا و اعاظم فضلا مصاحبت نموده همت بر تربیت آن طایفه میگماشت بعلت فجار در گذشت و موجب کلفت خاطر اکابر و اولاد او رحلت شاهزاده موجب ملال خاطر خاقان ستوده خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری مرعی داشت
گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی طغیان و عصیان و ظهور آثار انواع فتنه و فساد در اطراف بلاد و امصار خراسان
چنانچه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از انوار الملک جهانبان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داده و زمام ایالت آن دیار را در قبضهٔ اختیار ولد ارشد خود محمد مومن میرزا نهاده و چنان طمع میداشت که خاقان منصور ایالت دستور آن مملکت را بر آن نبیره سعادت مند مسلم دارد و اندیشهٔ عزل او در پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف مقصود آنحضرت در روزی که بدیع الزمان میرزا را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین گورکان را جهت تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصرهٔ قندز از مظفر حسین میرزا بغایت رنجیده بود و عزل ولد ارشد را مقصود نمیشمرد از این معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت بدرجه کوار در گذشت و بعد از آنکه خاقان از بلخ بدار السلطنهٔ هرات بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده بمحمد مومن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت را فراهم آورده و ترتیب اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را بدو بازنگذارد و اگر ضرورت شود مهمات مقاتله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی داشتند ارسال نموده ایشان را از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب تدبیر بلبت با آن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنای اطاعت و خدمتگاری طرح انداختند و حقیقت این اخبار در دار السلطنهٔ هرات شیوع یافت خاقان منصور در بحر اضطراب افتاد و چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه کردانیده شرایط نصیحت بجای آورد و لیکن بجای نرسید لاجرم بی تحمل شده قصد نمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجهد و بلخ رساند و بدیع الزمان میرزا را تادیب نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر رخصت یابم اردوی همایون نهضت ... بنده بر بلخ رفته بدیع الزمان میرزا را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخت

نوعی سازم که از ناحیه دل از آن بشایع خدمت کاری آید و اجتنبی موافق مزاج همایون افتاد
و امیر علی شیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک ببلخ رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته
مقدم شریف آن مهان وزیر را مغتنم شمرد و در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی
مراسم رافت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوک
طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضای خاطر همایون خاقان کامکار
ترغیب و تحریص نمود و التماس امیر منیر میرزا بدیع الزمان موثر افتاده میخواست که سرکار بلخ را بمیرزا
مظفر حسین گورکان گذارد و امیر علیشیر را بحصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه [illegible]
تقدیر [illegible] ظاهر گشت که یکبارگی از سر مصالحه درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر
در بلخ بود و بعضی کلمات حکمت آیات نکته نقاد از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا [illegible]
خاقان منصور [illegible] خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند امر مصالحه بسعی امیر
علیشیر متمشی شود بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال نمود که هرگاه میرزا
بدیع الزمان بر رسم شکار از شهر بیرون رود دروازه را بربسته نگذاری که دیگر بدان بلده در آید تا
بمزید عنایت و التفات اختصاص یابی و این نشان را باتفاق قضا بنظر بدیع الزمان میرزا
رسیده از شفقت پدر بزرگوار نا امید گشت و امیر علیشیر را بی حصول مقصود رخصت داده
از مقام موافقت درگذشت و امیر علیشیر در [illegible] بپایه سریر رسیده آنچه دیده بود و شنیده
معروض گردانید و در باب اطفای آتش غضب سلطانی که صفت التهاب یافته بود مساعی
جمیله بتقدیم رسانید اما صلاحی بنتیجه بر آن مترتب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین
را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استرآباد فرستاده بنفس نفیس عنان
عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از هرات
سفر قامت استقبال نهال اقبال آراسته بدان صوب توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این خبر
شنیده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان باز گشود و امیر نظام الدین شیخ علی
طغایی را بحکومت محافظت شهر و قلعه بلخ مامور ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمایه باستقبال
والد بزرگوار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه [illegible]
بالنگ بیکی شتافته در دهانه دره پل چراغ قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از جانب [illegible]
گردون مراتب خاقانی از میمنه و میسره [illegible] گذشته [illegible] دره مذکور را معسکر همایون گردانید
و از آنجانب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز و در اندیشه کارزار بودند و طلیعه های
جانبین تهییج اسباب مصاف پرداخته [illegible] خاطر یکدیگر [illegible] کشیدند و [illegible]
وحشت [illegible] **ذکر واقعه پل چراغ و وزیدن نسیم [illegible]**
صباحی که [illegible] از صرصر قضا و قدر چراغ [illegible] مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی

گردید

گردید و اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی
رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام
و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ [illegible]
و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تانی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان بتعبیه
لشکر فتنه انگیز قیام نموده شمشیر خونریز [illegible] تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام
قتال و جدال برافراخت و در میان دره پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامیده و غریو کوس
و سوران زلزله در زمین و زمان افکند علامات صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حمله یلان چراغ [illegible]
پردلان فرو نشانده و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات شجاعان بسرحد احتراق رسانید گوهر حسام
زهره فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس [illegible]
گوشه لعل بدخشان گرفت * ز خون یلان سنگ شد لعل گون * روان شد بروی زمین جوی خون *
بهر سو سری [illegible] * بمیدان در افتاده مانند گوی * در اثنای آن اهوال و خلال آن
احوال همای چتر همایون فال خاقانی [illegible] سایه بر آن معرکه انداخت [illegible]
سلطان بدیع الزمان بر [illegible] لوای کشورگشا افتاده عنان تمالک و تماسک از دست داد [illegible]
در برابری همچنان پدری از مقتضای رعایت ادب بغایت مستبعد شمرد و از راه اختیار یا اضطرار
پشت بمیدان کارزار کرده روی بوادی فرار آورد لاجرم دلاوران موکب نصرت شان
از سر اقتدار آغاز تیرافشانی کرده امیر شاهی [illegible] را با جمعی از مخصوصان شاهزاده بتیغ بیدریغ
بگذرانیدند و زمره را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را شربت هلاکت چشانیدند و چون
میرزا بدیع الزمان عنان بگریز بصوب [illegible] برتافت و بواسطه تنگی راه [illegible] خیل و سپاه
نتوانست که بر سبیل سرعت از غرقاب [illegible] بساحل نجات رساند و با طایفه از خواص و مقربان
که ملازم رکاب سعادت اختصاص بود [illegible] مسدود نموده از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت
فرموده ناگاه بر فراز کوهی [illegible] رسید که از هیچ طرف آن جاده را نزول ممکن نمیبود [illegible]
در رسید و حال آنکه ابوالمحسن میرزا [illegible] خاقان ظفر لوا [illegible] پدر بزرگوار از عقب در غایت سرعت
می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا در بحر اضطراب افتاده پیاده شد و ملازمان رکاب های چند
[illegible] و دستار بهم بستند تا شاهزاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از
پنج شش سال از [illegible] این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] رسیده
و کیفیت نزول آنحضرت را بی واسطه از لفظ گوهر افشانش شنیده القصه چون شاهزاده [illegible]
صحت و سلامت از آن مهلکه [illegible] دره پل چراغ بپایان آمد [illegible] که در سلک خدام عالی
مقامش بود [illegible] بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشید و سلطان
بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر آن

مردمی که بر زبر همان کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقب روان شدند
و با همراهی اسب و استری که از آنجا پایین انداخته بودند [illegible] راه عدم را منزل ساخت و خاقان منصور
بعد از دیدن پیکر فتح و ظفر فتحنامها باطراف بلاد و خراسان ارسال داشت و رایات همایون
فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراخت از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع الزمان میرزا در پل چراغ
بروز سه شنبه بیست نهم شعبان سنه اثنی و تسعمایه دست داد و در روز دیگر که چهارشنبه غره ماه
رمضان المبارک بود پسرش محمد مومن میرزا در میان تاش کوپروک و مهر انجن مغلوب گشته بدست
مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب ثبت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و تقدس
ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار
امیر نظام الدین شیخ علی طغایی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت بروج
و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بر تحصن قرار
داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گشت و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات
از [illegible] سایه وصول بر ظاهر آن بلده انداخت و دلیران منصور آغاز محاصره
کرده طرح محاربه انداختند و مردم شهر بانداختن تیر و تفنگ و افروختن نیران حرب و جنگ
پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند و بعد از چندروز ملک بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج جمل
مجره را بعهده او کرده نقش دولت خواهی میرزا بدیع الزمان را بآب بیوفایی از لوح دل بشست
و ملازمت خاقان منصور را پیش گرفته قاصدی بنزد امیر عبداللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده
پیغام داد که در فلان شب عساکر ظفر نسب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آورند تا من از این برج [illegible]
[illegible] بالا برم و باحسن وجهی لوازم خدمت کاری حضرت شهریاری بجای آورم و امیر عبداللطیف
کیفیت حال بموقف عرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در نماز دیگر شب موعود [illegible] بجنگ
سلطانی امر نمود و اما شامت یکی از امرا که کینه دیرینه امیر عبداللطیف در سینه داشت و او
میخواست که تسخیر بلخ بوساطت وی میسر نگردد صورت واقعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن
نوشته بنظر امیر شیخ علی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن ملک بخشی کرد و او [illegible]
خیال مقاومت نموده آخر الامر خود را از زبر برج [illegible] در خندق انداخت که باردوی همایون
شتافته صورت حال را بعرض رساند و چون بر زمین [illegible] او شکست و ملازمان امیر شیخ
علی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی بپایین فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران امیر [illegible]
اکثری کشته شده بقیة السیف خود را از بالا در خندق انداختند و باردوی همایون شتافته صورت
حادثه را معروض داشتند لاجرم امر [illegible] جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل
روز درگذشت در شهر قحط و غلای عظیم واقع شد و امیر شیخ علی از محافظت آن بلده [illegible]
و در تفکر افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار دارد و کدام

یک

یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا [illegible]
رساند در آن اثنا * از مطلع لطف ایزدی ناگاهی * [illegible] *
شد سبب در [illegible] بلخ عالم پناهی * [illegible] عالم آرا شاهی * یعنی نیر وجود فایض الجود
شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین
مبینش دیده دولت و اقبال روشن شده غلغله کوس بشارت از اوج سماوات بگذشت
و امیر شیخ علی آن در درج کامرانی را در قماط دولت و بزرگواری پیچیده برسم شفاعت بنزد جد
بزرگوارش فرستاد و خاقان منصور از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت ذوق شفقت در
حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار [illegible] برگشاد و خواجه کمال الدین حسین
ولد خواجه نظام الملک و امیر [illegible] بکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشت و بسخنان
عنایت آمیز پیغام فرستاده و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات [illegible] قوی دل گشته در اواخر
شوال سال مذکور متوجه [illegible] بارگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط خلافت
مناط مشرف گشته پرتو انوار عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخ علی
پنج شش روز در ظل عنایت [illegible] رخصت حاصل نموده [illegible] شاهزاده نورسیده
و والده او که صبیه [illegible] بیک بود و سایر مستوران حرم سرای بدیع الزمان میرزا بولایت قندز
فرمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام را با توابع و لواحق بابراهیم حسین میرزا تفویض
نموده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا چون از معرکه پل چراغ با جمعی
از مخصوصان عنان بگریز بصوب قندز انعطاف داد و بعد از وصول بدانجا [illegible] امیر خسرو
شاه تحف [illegible] و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان تازی
راهوار و استران رکابی قطار قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود بمصحوب
جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاده و خود متعاقب بملازمت شتافته شرف
تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه آن حضرت با امیر خسروشاه و سایر امرای [illegible]
پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده و چنان مقرر شد
که سلطان بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را با خود متفق گرداند و سپاه [illegible]
را فراهم آورده بجد و خراسان درآید و امیر خسروشاه با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و
بدخشان از [illegible] متوجه حدود بلخ [illegible] تا آنکه [illegible] بحصول پیوندد
و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخ علی بقندز رسیده [illegible] اوج سلطنت
را [illegible] بارگاه [illegible] رسانید و آنحضرت دیده [illegible] بدیدار شاهزاده روشن کرده چند روز
بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با [illegible]
در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراخت و پس از وصول بآن

ممالک امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و اولاد او شجاع بیک و محمد مقیم بیک بر رسم استقبال
استقبال نمودند و بعد از لوازم نیاز و نثار پرداختند و بقدر امکان در استرضای خاطر عاطر او کوشیدند
و بعد از انتظام مهام آن حضرت عالی‌مقام را بنیاد عنایت و اقبال آماده ساختند و هم در آن ایام بدیع الزمان
میرزا مخدره امیر ذو النون را که ناهید اوج عصمت و طهارت بود خواستگاری نموده بآیین شریعت مطهره
در سلک ازدواج کشید و چند روز بساط سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانیدند و بدین وصلت
مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآن حضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال
شاهزاده صفت رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهت وقوع اصابت عین الکمال
امری در غایت غرابت دست داد و دیگر واسطه امیر شیخ علی طغایی در بند گزند افتاد و صورت حال
آنکه در روزی که امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدایی طبیعتی
دو نوبت چون پیش آمده کاردی بجانب الجناب رسانید و هم در آن ساعت او را پاره پاره کرده آن
حرکت را از انگیز امیر شیخ علی دانسته امیر ذو النون و اولاد قصد قتل آن بیگناه کرده امیر شیخ علی
بسراپرده سلطان گریخت و ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپرده عالی را در میان گرفته کس
نزد آن حضرت فرستاده امیر شیخ علی را طلبیدند و هر چند بدیع الزمان میرزا در ابرای ذمه امیر شیخ علی
سخنان ملایم فرمود بسمع رضا نشنودند اما عهد و پیمان بزبان موکد گردانیدند که امیر شیخ علی را
نکشند بعد از آن سلطان مشار الیه امیر [illegible] را بامیر ذو النون تسلیم نمود و او بار دیگر از آن حضرت راضی
گشته و کمر خدمت بر میان بسته و امیر شیخ علی را چندگاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانید
و آخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد برود و آن جناب بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلک
سایر امرای عظام منتظم شد و هم در آن ایام که سلطان بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد
حادثه محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون ملکشان را
فروزان ساخت چنانکه مشروح میگردد ذکر گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابو المحسن مظفر
حسین گورکان و انتهای دولت آن نهال ریاض اقبال بحجر تقدیر ایزد سبحانه و تعالی
سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده بود آفتاب طلعت خورشید رایت بخش سریر پادشاهی و ظلال
معدلت روز افزونش از آن گلها شکفتی زینت و سیمای فرق فرقد سایش شایسته افسر
جهانبانی و ذات خجسته صفاتش زیبنده دیهیم و اورنگ در میدان [illegible] گوی [illegible]
لباس حیات دشمنان از هم بر دریدی و در ایوان بزم بیان ابر نیسان از [illegible] دست گوهر بار
کفش و آمال دوستان [illegible] و نثار [illegible] مراتب طبع لطیفش [illegible] صور خیر خواهی
و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی کلی [illegible] دولت در اوج شاهی فروزنده [illegible]
[illegible] الهی [illegible] و عدلش [illegible] بوجود [illegible] آراسته [illegible]
طبعش [illegible] منور و صورت [illegible] و چون [illegible] روزگار [illegible] مردم [illegible]

طایفه انام در ظلال معدلت آن دوحه بستان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آنکه هر
کان ملاحت و عدالت آرامش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل
از پای در افتاد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی از
اوج کمال رو بسوی حضیض زوال نهاد صورت حال این سانحه اجمال آنکه چون آن شاه
زاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم
عزم بزرگوار او را استقبال نماید و ملک و مال بوی گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه نماید
لیکن متعاقب و متواتر [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] رسید مبنی از آنکه هیچ وجه عنان
اختیار از دست ندهد و [illegible] قدم در میدان مقابله و مقاتله [illegible]
بنا بر آن محمد مومن میرزا با لشکر جرار از استراباد بیرون خرامیده عنان [illegible] که [illegible]
منعطف گردانید از آن طرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس
جنود ظفر آیات [illegible] روز چهارشنبه [illegible] ماه مبارک رمضان در میدان [illegible] و
[illegible] روی نموده [illegible] نفیر و [illegible] بلند گشته سرپنجه دلاوران [illegible]
طعن و ضرب برگشود ◦ دو لشکر [illegible] آهنگ جنگ ◦ کشیدند شمشیر الماس رنگ ◦
ز ابر سنان ریخت باران خون ◦ ز خون یلان شد زمین لاله گون ◦ در خلال آن احوال امیر
[illegible] بیک [illegible] مظفر حسین میرزا بر [illegible] محمد مومن میرزا حمله کرد و دست راست شاهزاده
را از پیش برداشته [illegible] شاهزاده در آمد محمد مومن میرزا چون حال بر آن منوال دید با وجود
[illegible] روی آورد بجانب سپاه [illegible] عالی [illegible] و علامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و یکی از لشکریان خراسان [illegible] میرزا مظفر حسین [illegible] محمد
مومن میرزا [illegible] تقدیر [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] استراباد [illegible]
روز امیر محمد برندق برلاس شاهزاده را [illegible]
در قلعه اختیار الدین [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] کیفیت حال عرض کرد [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
شاهزاده [illegible]
و اقبال [illegible] عدالت [illegible]
و [illegible] خواجه نظام الملک و اولاد او [illegible] ملک و مال بوده
بوده متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب [illegible] بود حکم بقتل آن

سیادت آن امیر عالیشان استماع نموده که میکفت واقعه محمد مومن میرزا حکم قتل [illegible]
[illegible] در ازمنه تمامی ولایت ماوراء النهر و خراسان و عراق [illegible]
چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافت و ولایات ویران گشت [illegible]
شناعت این حادثه [illegible] تخریب بلاد و تعذیب عباد [illegible]
فی الواقع پس از آن اندک زمانی سپاه [illegible] خراسان استیلا یافته [illegible]
و حلول رزایا [illegible] چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد گردید و چون خبر [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب [illegible] و عزم انتقام
[illegible] لشکرها [illegible] خاطر [illegible] قتال و جدال [illegible]
ذکر توجه موکب همایون خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت موکب منصور [illegible]
چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط ممالک قبة الاسلام بلخ فراغت یافت و مهم شاهزاده
سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور انجام پذیرفت لوای [illegible] که در اول ربیع [illegible]
الشرف خویش در آمد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت [illegible] کرامت [illegible]
داد و امیر علیشیر [illegible] سادات و قضات و اشراف و اعیان هرات [illegible]
باستقبال رفته [illegible] پرستش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور [illegible]
[illegible] خرامیده [illegible] طرب و نشاط [illegible] گردانید و در آن اثنا
[illegible] رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون لشکری زیاده از حد و [illegible]
[illegible] آورده داعیه دارد که [illegible] محمد مومن میرزا [illegible] در میدان مقابله و مقاتله [illegible]
[illegible] در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا
و امیر ذو النون چون بر [illegible] آن حضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت قندهار و زمین داور
[illegible] نمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع در آورند و مجموع [illegible]
[illegible] و امیر ذو النون [illegible] که اگر [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا در یکی از قلاع [illegible]
[illegible] و شجاع بیک در حصار قندهار [illegible] محمد مقیم بیک در قلعه زمین داور [illegible]
بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب [illegible] بدیع الزمان میرزا
بآهنگ جنگ [illegible] و اگر [illegible] بدیع الزمان میرزا
[illegible] امیر ذو النون [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] زمین داور در آمد [illegible] صورت قحط و غلا
در اردوی اعلا دست داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر
پناه متفرق و پریشان گشته [illegible] و در آن اثنا [illegible]

شاهزاده حمیده صفات حاصل کردند و یار علی بخشی و عبد الواحد یساول دو [illegible] دیگر را جهت
آن مهم معین نمودند و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته [illegible]
[illegible] ارسال داشت و نشان همایون [illegible] ثمره الفواد سلطنت و قرة
العین خلافت [illegible] اما آن جلاد [illegible]
طی مسافت نموده [illegible] در محلی که محمد مومن میرزا [illegible] کلام ایزد تعالی اشتغال داشت
پیش او در آمد و شاهزاده کیفیت حال دانسته [illegible]
[illegible] جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر و عدیل نداشت بخنجر هلاک ساختند
و جهت [illegible] مردم از برج [illegible] انداختند [illegible]
[illegible] بود بر خاک هلاک افتاده [illegible] سلطانی [illegible]
بکمال اعتدال رسیده بود [illegible] ◦ [illegible] ◦
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] توجه نمودند و در [illegible] کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] هرات [illegible]
[illegible] سیلاب خون از [illegible] روان ساخته
از غایت [illegible] در خاک و خون غلطیدند والده شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت
سلطان سعید و همشیره [illegible]
[illegible] علامت [illegible] ظاهر ساختند ◦ [illegible] بی شیون کرد ◦
لاله همه خون دیده در دامن کرد ◦ گل جیب قبای [illegible] چاک ◦ [illegible] سیاه در گردن کرد
[illegible]
جای آن بود [illegible] عالم [illegible] بر خاک [illegible]
[illegible] کفت که از [illegible]
[illegible] چنانکه ناظم گوید ◦ [illegible] ◦
[illegible] ◦ امیر [illegible]
[illegible] چند روز [illegible]
کلام [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] اضطراب افتاده
سیلاب خون از دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت [illegible] از زبان الهام

شد که در قلعه‌ست که ضبط آن بعهدهٔ عبدالرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و بجهت
آن بسهولت میسر نشود بنابر آن موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایات
یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی و رعبی عبدالرحمن ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست
بآلت رزم و پیکار برد بپای اطاعت بپایگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی
الواقع اگر شاه ایمه دو سه روز قدم در میدان مخالفت می‌نهاد و برادرسم قلعه‌داری مهم آن جهت
صعبت اشکالی تمام می‌پذیرفت اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بعلت احتیاج آذوقه غله فراگرفته
از تنگی معیشت رسیدند و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب
دارالسلطنهٔ هرات بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات خاقان اعنی خاقان
احتشام بود طغیان کرده درد دست و پای روی نمود و در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد
امیر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاص بشایع و اخلاق انصاف داشت در یمین شده علم آخرت
بعالم آخرت برافراشت و موکب همایون خاقانی در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده
عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه و مداوا کرده و در ترتیب اغذیه
و اشربه مفیده شرایط اجتهاد و اهتمام بجای آوردند و بعد از چند روز بمحض عنایت حضرت
رب العالمین از دارالشفاء فادام منت نهوی شیمین صحت کامل شامل وجود حضرت عادل گشت
و سقم بشفا تبدیل یافت روزگار ناپایدار کار از سر ابتدا و امرا اصغار و کبار در گذشت ناظم گوید
بازا اعدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم والحمد لله رب العالمین

ذکر فرار محمد حسین میرزا الجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بمزید تهور و جرأت ممتاز و مستثنی بود
قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان بی همال بپهلو بستر ناتوانی نهاده بود از بعضی
اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا الجانب عراق و آذربایجان گریخت
و مدتی در آن ولایت شکسته بال و پریشان حال اوقات گذرانیدند و در وقتی که احتشام
باحوال سلاطین آق قویونلو راه یافت و در ممالک عراق و آذربایجان نوایب متواتر تو
الحامد کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید و فوجی از ابطال رجال بظلال
اعلام همایون فال التجا کرده آن حضرت بالکلیه مستظهر گشته در وی بوطن مألوف آورد
بعد از وصول بحدود ولایت خراسان قاصدان باستان سلطنت آشیان خاقان عالمگیر
فرستاده و شمهٔ از اشتیاق خویش بادراک سعادت بساط بوس عرضه داشت نمود و آن حضرت
از توجه والد رشید بخدمت بهیج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال نمود و در اثنای بعضی از
میهمانان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بوضوح رسانیدند که محمد حسین میرزا را آرزوی عبودیت و اخلاص
نیست بلکه بخیال فتنه و بداندیشی بدین جانب توجه مینماید بنابر آن خاقان منصور امیر سلیمانشاه

محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و قادر و امیر بابا علی را با دو هزار سوار جهت استقبال شاهزاده
روان کردانیده و بدیشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید
و چون امرای عظام بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا در آن منزل متبرکه نزول اجلال نموده بود
و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم بنابر غیرتش اشتعال یافته بر هیئت
دست برد پای در رکاب آورده و امیر محمد ولی بیگ و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسه میرزا بایسنغر
احمد حو ورا مضبوط ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان میسر نشد و از رسید تا کوکب ابد
راه ولایت جرجان پیش گرفت و چون این خبر بمسامع خاقان والا گوهر رسید حکم همایون نفاذ یافت
نفاذ یافت که امرا با دو هزار سوار عازم استرآباد گشته با بو المنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند
و در ملازمت شاهزاده بسر محمد حسین میرزا روند و ایشان بحسب فرمان تقدیم رسانیده میرزا
مظفر حسین باستظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر که در حدود آن ولایت خرابی میکرد
پیش نهاد همت ساخت و از استرآباد بیرون رفته قبل از تلاقی فریقین و اشتعال نایرهٔ
جنگ و ستیز محمد حسین میرزا ویران شده بمیان ترکمانان اترک رفت و مظفر حسین
میرزا مظفر و منصور باسترآباد مراجعت نمود و امیر محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی را
مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتجدید بساط عیش و نشاط پرداخت ابواب
عدل و انصاف بر روی روزگار خلایق آن دیار بگشاد ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد
کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و منتسبان آن بانی مبانی جفا
در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و بر تو اشارات برتبیین این حکایت تافته
که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه از قشلاق مرو باسترآباد شتافت
و از آنجا بدزبجان و قتال شتافته و در دیار حجاز عمر افسرده گشته چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود
و چند سال بعزّ و اقبال در ولایت عراق و آذربایجان اقامت نمود شنود که خاقان منصور کامکار
در مجلس شریف او را یاد کرده بزبان مرحمت نوازش پرسش تقدیم میرسانند و امیر علی شیر
از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت مراتب ادعا کرده اند و خاطر الکتاب مایل
بوطن مألوف گشته بمصحف مجید تفأل نمود و در سطر اول از صفحهٔ یمنی این آیت بر آمد و اذا
عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه نهاد و بخراسان آورد
و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم رقم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام
الملک و اولاد و اتباع و دست پای او در بارگاه خاقان عالیجاه در درجهٔ کمال داشت و نقش
هر مهم که پیش نهاد همت میساخت برقم قلم توفیق برلوح مراد می‌نگاشت و خواجه افضل الدین
محمد با وجود استیلای اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی
مسافت مینمود تا در اواسط ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و تسعمایه بیک ناگاه حیاتی بنیا

مهام پرداختی و الحق قضایا و مهمات خواص و عوام را بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت
مقرون ساختی و در هفته دو شب در باغ توقف کرده و در آن لیالی با فضلا و موالی صحبت داشتی
و بساط انبساط گسترده کشتم مهر در فضای دل ملمانان کاشتی و با نشاء خیرات و ساختن عمارات
بغایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار و اعتبار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام
بنا فرموده لاجرم مفاتیح حاجات اشکوخته قمر اقبالش مانند نور آفتاب باوج ظهور رساند و در
شریعتی و رکونی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی و پایدار ماند و در خیر کوشی زانکه بر اوراق روزگار
باقی بیادگار خیر بود نام او این ذکر جلب الملک شیبانی و ظفر یافتن خاقان بمجاهده او بکنک شیبانی
بر ضمایر دانش مآثر اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندان
را از مطلع منیع و جنود بای طالع کرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار جهره مطلوب او نشود و
هر کاه در ابتدا ارادت لم یزلی بانجاح رایت صاحب سعادتی را باوج رفعت و بهروزی رساند
تراکم غبار نوایب نقاب انوار صورت مقصودش نگردد بنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم و
ان هم لجنود لهم الغالبون از عساکر ظفر مآثر عالم غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق
وانصرناه بجنود لم تروها سطوهٔ ستر آثار آفتاب عاطفت ایزدی از افق تایید ابدی بر وجنات روزگارش
تابد زلطف ازل هر کرا به بپیرو ز رستم جوادش نه چند فر ز بود پایه از فضل الهی آمده و
نیندیشد از لشکری مدد ز بوقت مروت ز اوج سپهر ز رسد بهر امداد او ماه و مهر ز
چو این بر دو هر که از چین مستره دار ز به بند و بخدمت کمر بسته وار ز حکایتی که خامهٔ سکیس عار بیین
آن زبان میکشاید بنظر این تقریرات و ظفر یافتن خاقان صف شکن در الملک شیبان بر بدیع الزمان
میرزا اشتیاق این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با سعد و دی از
سپاه ظفر قرین در الملک شیبان بدولت و اقبال نشسته بود و معتاد و خواجه نظام الملک و اولاد
و اقربا مشغول بود خبر توقف و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسامع سلطان بدیع الزمان میرزا رسید
فرصت غنیمت شمرده با شجاع بیگ و امیر ذوالنون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشت
خاطر بر آن قرار داد که با چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نماید بیک
ناگاه بوزد اسپاه نصرت دستگاه رسانیده و بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی
بگشاید و باین عزیمت رایات در حرکت آمده و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده
در عرض پنج شش روز بحوالی سبزوار رسیدند و مظفر حسین میرزا و امرای ایلغار خود را در
قلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالیجاه فرستادند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند
و حاجبان حضرت چهارم شوال این خبر بالملک شیبان رسیده بنابر قلت سپاه موتوبان بارگاه
خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتاده که آیا مقاومت با سپاه و کینه خواه سلطان بدیع
الزمان میرزا و امرای ارغون چگونه صورت بندد و اما حضرت خاقانی بر کمال کرم یزدانی که

همواره شامل حال او بود اعتماد فرموده و سه هان عنان برق رفتار بدارالسلطنهٔ هرات شتافت
که جناب امیر علیشیر بنفس شریف سوار شده در کوچه‌ها و محلات در درون و بیرون شهر برآمده عساکر نصرت
مآثر هر کس را که یافته بود دو فرستاد و امیر علیشیر هماره زود ای مازجیو ای موجب فرموده و علیفه و درآگی
بحسب اتفاق امیر مبارزالدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و قادر و امیر بابا علی از جانب استرآباد
رسیدند و بموجب البشارت الخطاب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه
نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بانجام طی سر راه التفات نموده در رباط
رباط اورسکی و امیر دراوه گذشته بسرعت برق و باد طی مسافات مینماید لاجرم اضطراب نوایب
کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع که بدیع الزمان میرزا اگر اجیان طریق رانده و اشتب
بمعسکر همایون رسیدی هم الحضرت را از مکاب تحمیل میرسانیدی اما تایید نیافت و در سر کوچهٔ
سبزوار فرود آمده مانند بخت نوایش در خواب رفت علی الصباح که جنود فتح و فیروزی از افق
و جوانب سپهر تیرین هجوم کردند و مواکب کواکب از فروغ انجم نوای بیضای آفتاب بیتاب
شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با پیاده بیدل و
مبارزان جوش کمیل سپاهی همدیگر دل و جنگ جوی چو دیوان بوقت غضب تند خوی
تیغ جلادت و بیداد اعی آخته رایت شجاعت و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند
و الحضرت بتایید ربانی و امداد سعود آسمانی و انجم جو بو جمشید ارشد بر تخت روان
برآمد سلیمان صفت بر سپاه زین نهاد برآمد بتخت سلیمان بود و عنان توجه بصوب
تهیهٔ سپاه و انتظاف داده و مانند که در اسلحه و رسیدن مقابله و مقاتله بایستاد بندگان دولتخواه
و مقربان بارگاه فلک اشتباه در بن تأمل و تفکر که آیا قوت طالع همایون جه شعبده انگیزد کر خاطر
آن اندیشه از شاهراه اقبال برخیزد و بار رب عنایت ملک چه نموده کدام کوکب مسعود
از اوج مقصود طالع کردانند که تیرگی غبار آن واقعه را بروشنی مبدل گرداند درین حین پیر
سعادت مآثر امداد و غیبی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و با حجه
رایات فیروزی آیت کوکب سعد سلطنت بر جغتای بیشتر از موکب سیم مراتب بر توالم
غلغلهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا
که بواسطهٔ عصیان امیر خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه
آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر و دشمن شکن مشغول میشود با پانصد
نفر از هزبران بیشهٔ مصاف همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیک ناگاه باردوی
همایون رسید و بمیمن مقدم آن شاهزاده مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق
گشته جوانان کار مطمئن گردید و همان لحظه امیر محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از استرآباد
و فریدون حسین میرزا و میر عبداللطیف و سایر امرای ایلغار از طرف سبزوار بموکب فیروزی آثار

جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان
صاین بعد از وصول آن وزیر صاحب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت لیکن بواسطهٔ
سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مومن میرزا از وی کدورت تمام در خاطر داشت و هم در اثنای آن ترتیب
خواجه افضل در منصب وزارت تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافت و در روز یکشنبه بیست یکم ماه مذکور فرمان
واجب الاذعان نافذ و تعید خواجه علاء الاسلام که خال رخسار حال اولاد خواجه نظام الملک بود و چند
بیست سال مسند وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در
سرکار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون آن اتک یا باخاکی از نشو وصول آن مهر سپهر خاکی
حضرت کارگاه گردون شد و در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد
از چندگاه در امور ملک و مال شریک بود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و
عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در خاطر نقش با خواجه افضل موافقت نمودند و توجه
در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش در آمده هر روز امری که متضمن تقصیر یا قصور
ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بعرض بیکمایت بموقف عرض میرسید و موجب
سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور بعد چندروز در باباخاکی بسر برده روی توجه بجانب
الملک شیر آورده و در آن نوشتن مبالغ جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا با تفاق سلطان
بیک و امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از حیز حساب جمع ساخته و رایت نخوت بطرف
معسکر همایون برافراخته بنابرآن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف کشی و خواجه مجد
الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بقلعه شوقار آورده و مقارن آن حال بعضی دیگر
از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی
در باب معاقب ایشان با امیر علیشیر مشورت فرمود و فوائد برمصادره و حوانقه الخلافت قرار یافت
سرعی همان روز بی‌دو باد در امیر عبداللطیف شتافت و نشان همایون رسانید که در قلعان امرود
خواجه مجد الملک مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه نمایند بار دوی همایون ارسال نماید و امیر علیشیر
اجازت یافته بهرات رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه
کمال الدین حسین و خواجه عبدالعزیز وقایع نویس که خواهر زادهٔ خواجه نظام الملک بود و اولاد
نظام الدین کرد کرایشا و سکینه های خواجه نظام الملک انتظام داشتند و در هرات بودند
گرفته بند کردند و در اواسط شوال در یکروز مشارالیهم در هرات و مجد الملک در اسفزار و خواجه
نظام الملک و اولاد نظام الدین کرد در الکشیر مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام
تحقیق حیات و متعلقات آن طبقه شده چندان زر و جوهر و کتب نفیسه و اقمشهٔ ظریفه و اسبان
راهوار و شتران بار بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمها و زیلوچهای ابریشمین
و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بحیطهٔ بیان

و تقوتر خانه و زبان بیشتر مذکر رفت و علی الحقیقت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شده
بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه مجد الملک نیز از حصار قرار شده و در روز دیگر صباح
بمقام ایشان برده نوبت دیگر آن دو در اوج وزارت در یک برج و ماندند که در یک
برج محبوس شدند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب
قیامت لهب سر بفلک اثیر کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان
بایسم سلطان احمد میرزا و امیر عبدالخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت و جناب سلطنت
پناهی و حضرت امارت دستگاهی در روز وصول ایشان که داخل ایام او واسط ذی القعده سنهٔ مذکوره
بود سوار بر در قلعه ایستاده جلادی را با ایشان فرستادند تا گشت خواجه کمال الدین حسین و خواجه
مجد الملک را در تلف چراکردن زدند آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند
و هم در آن روز خواجه علاء الاسلام و خواجه عبدالعزیز و خواجه نظام الدین کرد و اولاد و خواجه محمود
شاهی که بنت بدیع الزمان میرزا الحقه دولت خواهی بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت
پادشاهی مخصوص گردیدند • بود ایوان قرب شاه والا • بر آن ایوان مرو بسیار بالا •
که ترسم چون از آن ایوان درافتی • ره هر افتاده محکم تر افتی • اما خواجه افضل الدین محمد
بعد از وقوع مخاذیان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد و معموری خزانهٔ عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال جهت او گشت منصب اشراف دیوان اعلی بوی
گرفت و چون روزی چند پس الامرای والوزرا امیر روز و بیشتر از پیشتر شرایط نیکو خدمتی بجای
آورد و بر طبق کلام کرامت لئن شکرتم لازیدنکم یک مرتبه دیگر ترقی نمود و منصب امارت دیوان
اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امرای عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم
شده من حیث الاستقلال مقتدی سرانجام امور ملک و مال گشت و بپایهٔ سریر سلطنت
پناه و قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت و منشیان درگاه عالمپناه و طغرا نویسان بارگاه
فلک اشتباه در مناشیر مطاع الجناب را باین عبارت الجناب در مرتبه ارزانی ساختند که نظام
اعاظم قواعد السلطنة والملاذ معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد و خاکیش و جوابر
مذکور در اوایل ایام اعتبار واقتدار روزی چند با امیر محمد ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا
تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و اقوام الا از سبب افساد اهل خباثت
میان ایشان مخالفت و منازعت دست داده خواجه افضل جناب امارت مآبی را بی اختیار
ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آن خواجه و فرشوکت راسخ دم و ثابت
قدم بودند ولی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمینمودند و امرای
عظام قبضهٔ علیه ایشان را هیچ وقاعدتی مید اشتند و بهر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان
برداری میایستند و خواجه افضل از این تاشام در ربع جهان آرای مقام فرموده بنظام و انتظام

رسید مانند و منشرنگ و بیکار شده صف کارزار را مرتب کردانیدند • جوان زنندهٔ دیهیم و اورنگ
بمیدان دلیران گروهنگ • زهر جانب سپاهی در رسیدند • بعقد دشمنان صف برکشیدند
بمی هر که جنود ملک • کمند انداز سلطان مؤید • هزاران عقده کراخته بکارش
با ستای گشاید گره کارش • و از اتفاقات چون سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک
بالکشیر رسیدند و بکلاف معقود را در وی سایر آن از پیاده و سوار بسیار مشوش دیدند و ریاست
زهشت و حیرت دست اضطراب بدستان الفت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در حشم خاقان
نیکو ان کرد و ن انگیخته حمله کردند و اعادهٔ آن لشکر نصرت نشان با قدام مراقبت و محاربت
پیش رفته آتش پیکار جوئی برافروخت که دل بهرام چرخ که از پرتگاه ان مو کرده است بجمع انواز
بخش آفتاب از غبار سم باد پایان تیره شده و جهنمای کواکب ثوابت از شعلهٔ تیغ و سنان سیلان
جنجگر از خیره و تیره گشت • ز جوشش سواران در آن ناحیت • که هنگامه شد تنگ بر عافیت
رخون دلیران گلگون شده • الکشیر گشت چون لاله زار • بگوش جوانان بولاد ترک
زبان سنان گفت پیام مرگ • و هنوز نفیری از زنده رنگ کشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب
گشته آثار و کنار بر صفحات احوال لشکر زمین و اوده تیرها ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا
از مقابله و مقاتله بازگشته از راه پارس متوجه جبال غور گشت و فوجی از امرا و لشکریان خاقانی
سلطان لوا بکاشتی شاهزاده و عنان عزیمت انعطاف داده و تیغ خونریز جست و تیر گرفته در پی
موکب او افتادند از آنجا امیر عربیک که الخفرت نزدیک رسیده هر چند علاء الدین رکاب
سعادت ایاب بازگشته بروی حمله میکرد و قدیم نمیکرد و عاقبت بیشتر بیشه پیکار امیر یوسف اسفندیار
نیزه وراکه در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده و بی از آنکه روی تختم آورد جنان
برد با امیر عربیک زد که چند دندانش شکسته از پشت زین بسر نگون و شاهزاده از شراد
این کشته درعنان صحت و سلامت بیرون رفت و همچنین که علی میر آخور از مردم مغول خانجی
خود را اسپجاع بیک رسانید و آن لنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده
عنان مکان در منعطف ساخت تیغ بر روئیش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در
روز شنبه بیست نهم شعبان روی نمود و خاقان منصور جد پادشاه عطابخش بجای آورده نذور
و صدقات بمستحقان رسانیده و جلد وی این فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا ارتسام فرمود
ذکر شمه‌ای از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان آنکه سبب آمدن سلطان مسعود میرزا باستان چه بود
چون فارس مضمار تفاخر و مباشرت السلطنة والدین میرزا بایسنغر چندگاه در سمرقند فردوس
مانند سلطنت نمود و دست زمانه ابواب تفوق بر روی روزگار آن شاهزاده معدلت شعار
بر گشود و میرزا سلطانعلی بحول و در آنسال که خاقان عالیشان از اختصار شادمان مراجعت
فرمود از سمرقند بر کنار اکوشته لشکری فراهم آورده و بجانب تخت گاه آبا و اجداد توجه نمود

و میرزا بایسنغر بواسطهٔ عدم استطاعت مقاومت روزی چند هم در آن شهر پنهان شد و بنگام
فرصت بقندز رفته پناه با امیر خسروشاه برد و میرزا سلطان علی بر مسند سلطنت سمرقند تمکن گشته
خواجه یحیی ولد خواجه عبیدالله در غایت اختیار و اقتدار در تمشیت امور ملک و مال دخل کرده و آنچه
که میرزا بایسنغر بقندز رسید امیر خسروشاه از سلطان مسعود میرزا آمنو سم شده میرزا بایسنغر را
بپادشاهی برداشت و با لشکر بسیار و عدت و اهبت شمار علم انهضت بصوب حصار برافراشت
و میرزا سلطان مسعود از مقابله و مقاتله آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت بملک خراسان
خراسان انعطاف داده و بروجهی که مذکور شد صباح روز شنبه پنجم شعبان سنهٔ ثلاث و تسعمائه
در الکشیر بملازمت خاقان ظفر قرین رسید و الحضرت او را پرسش کرم نموده و نوازش
کرده در قلب سپاه جای داد و بعد از اختصاص فتح و نصرت ابواب عاطفت برروی روزگارش
بر گشاده و در روز دوشنبه بیست هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت تکلف و زینت آراسته شاهزاده را
بپایگاه جهانبانی و طلبید و باستخلاص ممالک موروثه خاطر خطیرش را تسلی داده و بازده‌واج کریمه
از دودمان شاهی امیدوار گردانیدند و قامت قابلیتش را بخلعت طلادوز زیب و زینت داده و
باتعام اسب وزین مرصع و زر و با محتاج دیگر افتخار داد و از پیشش ملازمانش بنهاد و در روز پنجشنبه
سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر مخدرات تتق عصمت جهت
یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیهٔ مبیلهٔ حضرت خاقانی بود و از ستر عالیه
ماماس جدا و در و جود آمده بود از اردوی همایون بدارالسلطنه هرات شده و در روز جمعه غرهٔ ذی القعده
شاهزاده نیز بآن بلده خرامیده • مجلس آرایان دولت خانه شدند • مجلس عقد و نکاح را آراستند
و در روز یکشنبه سیوم ذوالقعده سادات و قضات و اکابر و اشراف در رفع زرنگار مجتمع گشته
جناب سیف الالهی مولانا احمد التفتازانی در ساعتی که باشند تمام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت
اثر اوج سلطنت با ناهید برج خلافت عقد بست و چندروز لباط عیش و سرور و سرور و حضور
انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در حریم نشاط و کامرانی با آن مخدرهٔ سراپردهٔ خاقانی
زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار گستیح کرده در تنزهات
هرات عشرت نمود و از شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچهٔ دل شاهزاده بدیع بلاغ
می‌شگفت و مغنی خوش الحان صوت و الواز نگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال
میگفت • ساقی بنور باده برافروز جام ما • مطرب بگو که کار فلک شد بکام ما •
• ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم • ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما • و سلطان مسعود میرزا
چندماه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال اوقات گذرانید
و بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه عنان عزیمت بطرف حصار
منعطف گردانید و چون بحصار رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر کرده رسل و رسایل متعاقب

و متواتر نزد شاهزاده فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث
بشارت داد و میرزا مسعود بگفتار آن غدار بی عاقبت فریب یافته بقندز شتافت و او طریق
کوران نعمت سلوک داشته چنانچه بمن آن قرة العین سلطنت را نیشتر زد و با معدودی از غلامان
بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما میرزا [illegible]
بنابر اعتمادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبتی دیگر بخراسان تشریف آورد و در بلده فاخره هرات
اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را مسخر ساخت و چون
آن خان گیتی ستان بر استیصال اولاد امیر تیمور گورکان همت گماشت سلطان مسعود میرزا را
بباباش میرزا که داروغه سرخس بود سپرد و باباش میرزا او را شهید ساخت بیکم سلطان را [illegible]
در [illegible] در آن سال که دیده میرزا سلطان مسعود را نیشتر [illegible] از جمله [illegible] عاطل
ساخت از غایت شقاوت قلب قتل میرزا بایسنقر [illegible] و وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات
تا آن غایت در حصار حکومت مینمود [illegible] بلطایف الحیل آن شاهزاده را بند
[illegible] آورده [illegible] بشادمانی [illegible] استقلال
در ولایت قندز و بغلان و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت و مآل
حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه بیان خواهد گذشت انشاءالله تعالی و تقدس

ذکر معاودت نمودن حضرت اعلی بسلطنت بدیع الزمان میرزا در آن آوان که بدیع الزمان میرزا [illegible]
شجاع بیک ارغون و قندهار بجانب الکه [illegible] ایلغار نمود امیر ذوالنون در ییلاق ولایت غور بود
بنابر آن بدیع الزمان میرزا از [illegible] بطرف [illegible] شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف [illegible]
امیر ذوالنون تافت و آنجناب شاهزاده را باستقبال نموده [illegible] ذات مجمع صفات لوازم حمد
پادشاه استقلال بتقدیم رسانید و جهت [illegible] با اجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور [illegible]
[illegible] روان گردانید و [illegible] لشکر بسیار از ایل ارغون و [illegible] هزاره
و نکودری و چقتای و قزلک در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون جمع شدند و مستعد
رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان جان بستند و چون این خبر بعرض خاقان
فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد رشید را گوشمالی دهد عازم هرات [illegible]
در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی [illegible] بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون ارغون [illegible]
[illegible] طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]
جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین
صدر [illegible] بجانب [illegible] برسالت فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده [illegible] مخالفت
موافقت آورند و ایشان [illegible] رسیده [illegible] که سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

ایلغار لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان عزیمت بطرف دارالسلطنه
هرات انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابوسعید و امیر سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون
بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا در الکه [illegible]
با امیر ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنید نموده و
آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقان در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه
[illegible] فرماید که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من
نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته [illegible] خدمتکاری بر روش خواهم گرفت
والا فلا و شیخ اجازت یافته در روز چهارشنبه بیستم ذی قعده که هنوز خاقان ظفر قرین در الکه
بود بپایه سریر حضرت آیین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید و جهت تاکید
اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغایی که در آن وقت در ملازمت سده سدره
مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا متوجه شد و در اوایل ذوالحجه [illegible]
و خدمت امارت دستگاهی بازآمده و عرضه داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا طمع میدارد
که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق بوی تعلق گیرد تا دیگر [illegible] مخالفت نگردد آنحضرت این
ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده از الکه [illegible] کوچ فرموده بجانب هرات روی نهضت نهاد و چون
خبر بدارالسلطنه هرات رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهرات روی نهاده
و از آنجا عنان یکران بطرف غور خواهد تافت امیر علیشیر [illegible]
گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمایه بجهت تهنیت امر مصالحه عازم
اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی [illegible] بشرف ملازمت خاقان عالمیان
مشرف گشته آنحضرت را بر سر رضای خاطر بدیع الزمان میرزا ترغیب نمود و چون آن سخن [illegible] از
کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان
آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت سیستان و فراه را بنام بدیع الزمان میرزا در
قلم آورند و چون آن حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر نظام الدین شیخ علی
[illegible] را اجازت داد که منشور [illegible] ولایت را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور
سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان و فراه
راضی شده از مقام مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز [illegible] محرم
بجانب سریر سلطنت در حرکت آمد و [illegible] پرتو وصول بر باغ جهان آرای انداخت
انوار معدلت روزافزون اطراف دارالسلطنه هرات را روشن ساخت و در خلال احوال
گذشته امیر نظام الدین درویش علی که بعد از [illegible] و مصادقه بمکه مبارکه و مدینه طیبه رفته بود
[illegible] بآن شرف مشرف شده بود و [illegible] المرام بازآمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت گشته

و از خاقان والا گهر منصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصرالدین عبدالخالق نشست و
اما بدیع الزمان میرزا پس از وصول نشان اعلی از غور بجانب سیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی
آن ولایت بود عنان عزیمت بدارالسلطنه هرات انعطاف داده بپابوس پدر بزرگوار مشرف شد

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استرآباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد
در [illegible] ثلاث و تسعمایه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت
بطرف استرآباد برافراخت و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه [illegible]
باستقبال برادر [illegible] روز جمعه [illegible] سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین
دست داده و دلاوران ناموس گرو [illegible] رسانیدند و در اثنای اشتعال
آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را [illegible] عظیم روی نمود
و [illegible] برتبه انجامید که لشکریان او دست از کار باز داشته از خوف [illegible] روی بوادی
فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدارالفتح استرآباد درآمد و مظفر حسین میرزا
بدارالفتح سبزوار خرامید و چون این خبر در بلده فاخره هرات بعرض خاقان منصور رسید در
اواخر [illegible] سنه اربع و تسعمایه امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر کمال حسین علی جلایر
حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تا بموکب عالی جناب مظفری پیوسته در باب تدارک
اختلال آن حال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون بود که بنفس نفیس متوجه
آن صوب صواب گردد اما بسبب مخالفت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز
توقف افتاد و خاقان منصور از بلده فاخره هرات روی توجه بمرو نهاد و جهت تسکین فتنه و شر و فساد

گفتار در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و توجه خاقانی بصوب مرو [illegible]
در آن اوان که قتل محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرار آن [illegible]
اندوه و الم بر کانون درون دور و نزدیک [illegible] شاهزادگان
که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمودند [illegible] یکی آغاز اندیشه [illegible] گشته
در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا نمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا و
برادر اعیانی محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یگانگی انداخته
رسل و رسایل از جانبین در تردد آمد و مراسم عهد و پیمان در میان آمده خواطر بر مخالفت پدر
بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال [illegible] بدارالسلطنه هرات رسید خاقان
کامکار جناب نقابت [illegible] امیر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر
سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظت و نصیحت نایره عدوان میرزا ابوالمحسن را فرو
نشاند و شاهزاده را بر آن آورد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند
و امیر قوام الدین حسب المأمول [illegible] بتقدیم رسانیده فایده بر رسالت او مترتب گشت و ابوالمحسن

میرزا [illegible] تمسک جسته از سر عصیان و خلاف درگذشت بنابر آن خاقان منصور عازم
تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود و عساکر در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از
باغ جهان آرا نهضت نموده در [illegible] نزول اجلال نمود و از آن منزل بمقتضای [illegible]
[illegible] میرزا و امیر نظام الدین عبداللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح
استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشته و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر [illegible]
عبدالخالق و امیر حاجی برکاول در شهر توقف نموده رایات ظفر پیکر روز جمعه [illegible] ماه
از [illegible] رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه
دوازدهم رباط پریان از [illegible] خاقان عالمیان غیرت افزای روضه رضوان گشت
و آنحضرت قاصدی از پریان نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین
شیخ احمد سهیلی جنود آن حدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا [illegible]
[illegible] متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از راه [illegible] بجانب مرو
در حرکت آمد و چون ابوالمحسن میرزا از توجه موکب گردون [illegible] خبر یافت [illegible]
مرو را مرمت نموده خاطر بتحصن قرار داده [illegible]
بر ظاهر آن بلده انداخت عساکر نصرت آثار آغاز محاصره و محاربه کرده و لشکریان محمد محسن
میرزا [illegible] و ممانعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت سعی و اهتمام بجای آوردند
و از طرفین سفیر تیر آغاز آمد شد نموده و نشتر پیکان خون از شریان پردلان [illegible]
میگشاد و گاهی صدای سنگ رعد [illegible] ساخته [illegible]
و احیانا قاروره نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان را محترق گردانیدی و مدت
سه چهار ماه حال بر همین منوال جاری بود و بعد از آن چون از طول ایام جنگ ملول گشته
بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه در سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی

ذکر توجه حضرت سلطانی بزیارت [illegible] و بیان بعضی از [illegible] نموده در آن ایام
امیر صافی ضمیر امیر نظام الدین علیشیر [illegible] دین قویم و [illegible]
[illegible] صراط مستقیم [illegible] که قدم از سر ساخته [illegible]
[illegible] گذارده [illegible] اسلام و سعادت [illegible]
روضه مقدسه حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] در پایه سریر خلافت [illegible] خاقان منصور [illegible]
مصاحبت شریف [illegible] شرف رخصت ارزانی میفرمود اما در این ایام که پادشاه سپهر
احتشام [illegible] احتشام گردانیده بود و محاصره ابوالمحسن میرزا قیام
مینمود آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب [illegible]

سند که سده و انتساب بجانب مشهد مقدس رضویه علی راقدها تحف السلام والتحیه روان گشت و مولانا
عبدالی طلب زیارت کاهی را که در بارگاه حضرت پادشاهی راه سخن داشت جهت استجازه بپایه سریر
خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صاحب نمیر بمشهد رسید جهت وصول مولانا عبدالی روزی چند در آن
مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی که حسب
الحکم جهت [illegible] میرزا بپورو رفته بودند منهزم بازآمدند و جناب موجب سلطانی باستمالت
شاهزاده و امیر شیخم پرداخته اسبان رهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نموده و ابواب
ملاطفت و مهربانی بر روی خاطر ایشان گشوده و مقارن آن حال مولانا عبدالی از اردوی
همایون بازآمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه ارزو داشتی که مولانا عبدالی مطلب
نواب کامیاب رسانیده خیال توجه آن عالیجناب هدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید
طریق شرط است و چنانچه رای حقایق نمای مقتضای آنست که این ملتمس را بمزاجات موقوف دارم
اما بودن در اختیار این سفر مبارک امیستاری شرطست بر خاطر فیض آثار واضح خواهد بود که درین
اوقات بواسطه تواتر فترات فتنه و آشوب در عراق و آذربایجان بمرتبه در جان است
که مهمی بر آن تصور نتوان کرد اگر یکچندی دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف اعلی این نیت
را موقوف داشته درین جانب تشریف آورند تا قید علاقات بجهت صفات تازه کرده و هرگاه
خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد و عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاص بعید و بعید نخواهد بود و چون
این مکتوب عنایت اسلوب مطالعه امیر علیشیر رسید باستبشار رسیده و افتخار آل عبا و اوزه اصحاب
سعادت انتما طریق مودت سلوک داشته مجموع الکتابت متفق اللفظ و المعنی صلاح درین دیدند
در آن وا نستند که الجناب بصوب اردوی ظفر آیات توجه فرماید و نوعی سازد که میان حضرت
خاقان منصور و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنابر علی هذا موجب حضرت سلطانی
در اوایل فصل بهار از مشهد امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجان روان شد و بعد از وصول بجلد و
سرخس چنان معلوم شد که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت نموده متوجه آن قصبه است
صورت آن قضیه چنانست که چون مدت محاصره مرو سه چهار ماه امتداد یافت و بیکر فتح
و فیروزی در آن آستانه مراد جلوه گر نشد حضرت خاقانی ملول کشته و ابوالحسن میرزا از طول
ایام محاصره ملول واری گشته و قاصدی نزد بدیع الزمان میرزا بکوار فرستاده امیر نظام الدین درویش
علی را طلب نموده و جناب امارت مآب حسب الحکم بمرو رفته شاهزاده بدو گفت که اگر خاقان
منصور از سر ولیعهدی درگذشته عنان مراجعت بطرف هرات انعطاف دهد من ترتیب پیشکش
نموده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد امیر درویش علی بدرگاه عالی باز گشته
سخن میرزا ابوالحسن را بعرض رسانید ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب
سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرکان توجه امیر علیشیر بتقبیل بساط جلالت مثال بهرانیت اتصال یافت

باضعاف الطاف اختصاص یافت و بعد از ده سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض
الانوار خواجه عبدالله انصاری کرده رخصت انصراف بطرف هرات طلبید خاقان منصور فرمود
که ما دام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که داشته باشید بمزاجات مقرون است
آنگاه قامت قابلیت آن جناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر
صوفی صفت صافی ضمیر عملکس معهود شتافته و اعاظم سادات و مشایخ و قضات و علما و اشراف
و اعیان هرات را در سر مزار فیض آثار کارزارگاه جمع ساخته داشتی عظیم ترتیب داده بنفس خود افعال
بجاروب درویشی و کونین فشان از ایشان استمالت جست و علی الدوام بر ترویج و تعمیر بقعه که در
الغایه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام المقام فتوح الکلام را باضعاف احسان
و انعام نوازش فرموده و درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان در آسوده بود
و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه منظور نوا در هرات بحکومت
و داروغگی منسوب و امیر ناصر الدین عبدالخالق بن فیروز شاه علم و نوبت بصوب او برافراشتند
و اصحاب آن مناسب چنانچه رسمست بمراسم تهنیت و شکوری و اطعام طعام و خیرات کلام
پرداختند ذکر طغیان امیر خسروشاه مکرر و دیگر باره گشتن شهر قندز بجهت بهادر و حیدر [illegible]
در زمستانی که خاقان عالیمکان در ظاهر مرو نشسته محاصره سلطان ابوالحسن میرزا قیام مینمود
امیر خسروشاه فرصت غنیمت داشته با سپاهی بی نهایت بجانب دولتسرای اسلام بلخ توجه فرمود
و ابن حسین میرزا بنابر قالب سپاه طریقه حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب
جسارت امیر خسروشاه شده بجنود قندز و ولایات اندخود و شبرغان دست تجارت و تاراج
برآوردند و در گرد بلخ خیمه اقامت افراخته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند و چند روز از
صبح تا شام از اندرون و بیرون شهر مبارزان بمراسم فتح ابواب جنگ و جدال بر روی
یکدیگر میگشودند و باندازی تیر ترک تا تیر و سنگ رعد پرداخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی
مینمودند و احیانا بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت از قلعه بیرون می خرامیدند
و بضرب تیغ و سنان روزی بر قندزیان را بشام اجل میرسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر
خسروشاه نظر بهادر که بوفور تهور از شجعان قندز و بقلان ممتاز و مستثنی مینمود جنگ جویان آورده
بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی بسپاهی از شهر بیرون رفته
مستعد وقع و دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داده و امیر
تنگری بردی سپاهی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم گشته عنان معسکر امیر خسروشاه تافت و
امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها به نظر بهادر رسید و او بازگشته شمشیر کین از نیام
انتقام بیرون کشید و بر آن پهلوان رستم توان حمله کرد و امیر تنگری بردی تپانچه از روی تیغ
حشم را بسپر رد فرموده بیک ضربت حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت

وچشم دیگر همه او را بانجام رسانیده و دستگاه ثبات ایشان کرده و قوام بجانب قلعه معاودت
ساخت و از وقوع این حادثه لشکر خسروشاه دلشکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و توانا گشتند
و ابراهیم حسین میرزا اسبت با امیر تنگری بردی اضعاف الطاف بتقدیم رسانیده و با انعام اسب و
کمر و خلع قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید العقه در وقتی که خاقان
منصور از مرو مراجعت نموده در حدود سرخس بود خبر طغیان امیر خسروشاه و محاصره بلخ را استماع نمود
لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک ترکمان و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گزار بر سبیل ایلغار متوجه
بلخ گردانید و موکب نصرت نشان از عقب ایشان در حرکت آمده چون امیر خسروشاه بر توجه
آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت
و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از حیلت عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ
پیوست که امیر ناصر الدین عمر بیک در بلخ رفته کوکبه میرزا ابراهیم حسین باشند و محمد معصوم میرزا
بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس در آمده و منزل باباخاکی مرکز
معسکر ظفر اثر گشت و درین اثنا امیر حیدر از نزد خسروشاه بدرگاه عالیجاه رسیده و سیاست خاقانی
سیاط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید در اوایل
سرخس قتل فرموده و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن
صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در
اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک ایلچیان آستان خلافت آشیان انتظام داد
و در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استرآباد سرافراز شده او را همراه برده بحکومت که
منصب حکومت آن ولایت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانکه سابقا مسطور گشت در وقتی که
بر سالت از جانب هرات رفته بود بواسطه نشار جنون بسیحی میرزا آن بوعرض رسانید مقید
و موآخذ گشت و از آن قید چون نجات یافت از امر ملازمت استعفا نموده و بلباس قلندری
در آمده و جمعی کثیر از آن طایفه سرور بی او نهاده امیر حیدر در عادت سرخیلی با جمیع قلندران بیک
بعیدگاه هرات و اجتث منزل گزید و یکدو نوبت بزارهای آن بلده فاخره را دور آن زده
رزق و اجناس بسیار از صغار و کبار روزگار اخذ نمود و همه را صرف قلندران و مصاحبان
خود کرده آنگاه بقبه الاسلام بلخ رفت و ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست
و امیر حیدر در آستانه علیه شاهیه متوطن شده بجمیع مهمات آن بقعه را از پیش خود گرفت آن ته
اثنا روزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادتی
تمام داشت جهت طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرموده ولی را از آنکه با امیر حیدر ملاقات
فرمایند براز فایق الانوار شتافت و این معنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه
را فرمود تا درویش ولی را گرفته دولت کت پای زدند و کیفیت وقع بازداشتند تا این مکتوب

ابراهیم حسین میرزا اعتقاد ایذای امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورده و امیر خسروشاه
نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده و در وقتی که از ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت او را
برسم رسالت روانه آستان سلطنت آشیان گردانیده و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده
بودند که حیدر قلندر پیوسته در مجلس خسروشاه زبان بغیبت ملازمان درگاه عالی میگشوده و او را
بسلوک طریق مخالفت ترغیب و تحریص مینموده در بارگاه سپهر اشتباه در راه ملاقات و چند روز
مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات این خبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گشت
وکس فرستاده جسد او را از منزل باباخاکی بعقبات حجة الاسلام نقل نموده در اولاد و شاید باشد
رعایت نموده گشتاده و باز رفتن ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقانی
و در وجه و انهزام یافتن ایشان از دست بدیع الزمان سپاه ظفر لوای موکب نصرت نشان در موضع [illegible]
در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ کرده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت
بطرف ادبستان برتافت ابوالحسن میرزا که از ابتدا و ایام قلعه داری نیک بتنگ آمده بود
از بعد در ایلچی از امرای معتبر و بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال و هزبران بیشه رزم و پیکار
روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بجلد و ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر
را بانواع اعزاز و اکرام استقبال کرد و مراسم نثار و پیشکش بأحسن وجهی بجای آورد و آن
دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک مجلس و یک برج مقارنه سعید دست داده و در تمشیت
امور جهانگیری در میان آمیختند و خاطر مجال به پیدا کردند تا او با ده و پنج شش هزار سوار
جمع ساخته و این خبر در منزل باباخاکی بمسامع آن آفتاب اوج شهرنشانی رسیده
امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بایلغار بجرجان بر عایت و ترتیب رسانیده و منصب حکومت
دار السلطنه هرات سرافراز ساخته بدان جانب روانه گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان نیز
جهت انتقام میرزادگان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور بنا بر وجود
ضعف مزاج شریف بعوارض دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت می نمود
شاهزادگان چون از قرب لوای جهانگیر خبر یافتند از ابیورد بیرون رفتند عنان بادیه گیتی
نمود از ابیورد بصوب نسا تاختند و خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان استماع
نموده بنقور فرمود که دو ابیه مقاتله و مقابله هر دو رفته یکدیگر بر شمشیر اختیار کرده نقش نکرد
العقده از مالایطاق بر صحیفه خواطر می نگارند تا بدان آن ابوالمنصور مظفر حسین گورکان و حیدر
محمد میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بمقابله ایشان
روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تانی نموده آهستگی رایت عنقت می افراخت
و چون شاهزادگان نزدیک بجلو اجتماع رسیدند که ملاقات مقرر شنیدند که ابوالحسن میرزا
و محمد محسن میرزا ابیورد موتور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته اند

و در پل اشتران نایرهٔ قتال و جدال بالا داده لاجرم ایشان تمام جنیبت سپاه پرداخته با جمعی علم نصرت نشان
مظفر حسین گورکان از افق قول طالع گشته و در برانغار سید احمد میرزا توقف کرده جوانغار را بوجود
ابن حسین میرزا استحکام داد و قرقول را بجانب ابوالمحسن میرزا و در قلب سپاه جای داشت و کپک
میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و بدین ترتیب هردو
سپاه روی برزمگاه نهاده و در دشت ملواجه تقارب یلاقی اتفاق افتاده و دلیران روز پیکار و رزم
اویخته کام جان ناجی از جوانان لب بجیحون جام ناجسته و سرکشان تیغ گردیده و یلان پرتاب نیزه و دوند
چشمه چشمه خون از خود و زره روان ساخت و شعلهٔ سنان سینه سوز جان مهوشان و رخسار احراق
انداخت تیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار بوی جوی جاری گردانیده و نیزهٔ جان شکار
نخل قامت دلیران کبک رفتار از پای درآورده بر خاک هلاک انداخت تیغ خونفشان و خنجر تیز
رنگ ان خدنگ [illegible] چنان خون ریخته ... که ملواجه شده بوی از خون پر و از آن
روز جو ناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت شعار حمله کرده حیدر
محمد میرزا تاب آن حمله نیاورده عنان یکران بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه خود
برابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت و مظفر حسین میرزا که در قول جای
داشت چون حال بر آن منوال دید خواست که او اقتدار برادران نموده پشت بر معرکه گرداند و با
امیر سلطان علی قراتقی عنان باز کشیده و ... از آن و کت [illegible] و کفت اگر قضای
موکب عالی خالی کرده ... متفرق شده ...
لاجرم مظفر حسین میرزا اول بر تقاعد نهاده ثبات قدم ورزید و خاقان منصور ... منتهی الجوای
معلواجه میشود ... که در ... موکب همایون ... الدین محمد منشی ... شهاب الدین
اسحاق صدر و بعضی نویسندگان ... میرزا ... حسین میرزا آمده ... کسی بود
از کرکیجان بر انغار سپاه ... جز ... و ... حیل ... و عنایت ... مبارات
از ... حمله ... و ... امرای ... جانب جنگ ...
و مظفر ... و ... رکاب ... سوار ... و ...
و از ... جانب ... اتفاق ...
و سوران ... رایات نصرت آیات ...
جون جشم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا ... افتاد و بعضی ... که خاقان ...
خشم ... و میان همت بر زم ... بسته ...
و ... شاهزاده ... ابوالمحسن میرزا ...
... کپک میرزا ... و جون ... خاقان ... سپاه ... کیفیت
واقعه ... شاهزادگان ...

موده سالها قائم مراجعت کرده بخدمت رسیدند و خاقان منصور لوازم مراحم الهی مرعی داشته صدقات
و نذور بمستحقان رسانیدند و در بارهٔ جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری و مردانگی بظهور رسانیده
بودند انعامات و اکرامات بسیار فرموده نشانها بطرف و اکناف و ولایت خراسان ارسال نمود
ذکر مخالفت خاقان عالمیان بعد از محاربه و سعادت ... طغیان میرزای از ...
از آنجا که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بر
صواب کمون ضمیر میزبانی بود و باب اسکله طلع ... که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن امید
از خبر فوت بفعل می آمد و بعد از محاربهٔ ... که کپک میرزا باسترآباد شتافت و میان پدر و ...
بساط محبت و اتحاد مهید یافت خاقان منصور ... آن ... را بقتم داده و روی توجه باستراباد
نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را اسباب اصلاب ... متوجه کنار ...
و میان آنکه آن ... گشت و در اثنای راه کپک میرزا ... برادر را ... بطرف خراسان
ونیف ... مانند شیر خشمناک ... و ... آن ولایت ... کیفیت حال بابوالمحسن میرزا
اعلام نمود و چون این اخبار بمسامع خاقان ... رسید ... مشهد مقدسه ...
محمد محسن میرزا ... شاهزاده ... لطف و مرحمت پیغام داد که هرچند حقوق
ابوت را ... مخالفت ... موکب ... مقابله ...
... و ...
مشهد مقدسه و توابع و لواحق آن ...
... ملکت ... معدلت
برورش ... محمد محسن میرزا ...
و مشهد مقدسه ...
انتقام خاطر خاقان ...
استراباد ...
جناح ... آن ممالک ...
... هرات ...
رسانید که ...
کردانیده و ...
و ... خاقان منصور ...
استراباد ... مولانا شمس الدین علی ... محمد حسین میرزا ارسال داشت و
کتوبی ... شاهزاده روانه ساخت و ...
علم ... و بعد از ... الولایت ... اقتدار

باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلدهٔ هرات از نو سپاه و کثرت ...
واقف ... بغایت مضطرب گشت زیرا که ...
مراجعت نموده بودند و اسباب ایشان بغایت ... بود ...
کاهی ...
لاجرم خاقان منصور با امیر علیشیر مشورت کرده ... مصالحه پرداخت و مولانا ...
صاحب ... استراباد ...
حاجی ... بدیع الزمان میرزا رسیده ...
بخوبترین ... شاهزاده ... پدر بزرگوار ...
و الحضرت ... حقوق ابوت ...
که سلطنت مملکت بلخ و توابع ... بدیع
الزمان میرزا باشد و در آن ولایات ... شاهزاده ... خطبه ... همایون حضرت
خاقانی ... مخالفت و عناد ...
ابراهیم حسین میرزا ... الولایت ... خاقان منصور
... شاهزاده ...
کرده ... خواجه شهاب الدین عبدالله ...
بساط ... ابراهیم حسین میرزا ...
هرات ... پدر بزرگوار ... خواجه عبدالله ...
از وصول بدیع الزمان میرزا ... ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده
شاهزاده ...
اثنای راه ... ابراهیم حسین میرزا ...
و ... بدیع الزمان میرزا ...
... بدیع الزمان میرزا ... قبة الاسلام بلخ ...
و ... شاهزاده ... ابراهیم حسین میرزا ... خاقان منصور ...
... بدیع الزمان میرزا ... الولایت ...
کرده ...
رسل و رسایل ... شاهزاده ...
و ... قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و
بدخشان خطبه و سکه ... همایون ... بدیع الزمان میرزا ...
امیر خسرو شاه ...

واسب واستر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ولد
او شجاع بیگ ... حکومت ... برادر امیر ذوالنون
امیر سلطان علی ارغون ... قبة الاسلام بلخ و
توابع بر افراخت
گفتار در بیان سلوک ... محمد حسین میرزا ...
... خاقان ...
چون محمد حسین میرزا در ولایت استراباد ... توابع و لواحق آن الولایت ... در
او ... ولایات خراسان ...
شجاعت ... امیر بدر الدین
... امیر بدر الدین ... خاقان منصور ... شاهزاده
...
استراباد ... امیر بدر الدین ...
... محمد حسین میرزا
...
...
...
موحش ... امیر بدر الدین ...
که ... مظفر حسین میرزا ... محمد حسین میرزا
کشته شدن امیر بدر الدین ...
... امیر شجاع الدین محمد ...
... امیر محمد قاسم ... استراباد ...
درویش محمد کوکلتاش ...
... درویش محمد کوکلتاش
... مظفر حسین ...
... شاهزاده ...
و ... مظفر حسین ...
... مشهد مقدسه ...
... محمد حسین میرزا
... استراباد ... سبزوار ...

امیر جلال الدین بهادر و کوچ بر کوچ به سبزوار شتافته و حکومت آن بلده را با توابع و مضافات به میرزا
[illegible] حسین گورکان ارزانی داشت و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه به خدمت محمد حسین میرزا رسید
[illegible] مطالعه را بشاهزاده رسانید و لوازم تبلیغ رسالت بجای آورد آنحضرت دیگر باره [illegible]
بر سریر سلطنت ساخت و لشکر و جانان جمع گردانیده در دارالملک جرجان رایت کوشش بر افراخت

[illegible] نهضت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا از دار السلطنه هرات بجانب [illegible]

[illegible]

وچون ندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی شنودند بی شائبهٔ اهمال برایش وگلکشای خلد برین اشتغال یافته
بقدم همت از مضیق زحمت وتنهای ابیت رحمت بتماشای خرامیدند وبدیدهٔ بصیرت نظارهٔ عالم
ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامیدند ۞ برین سرای تناول منه که جای دگر
برای بیکس تو برکشیده اند قصور ۞ هرچند عارف خبر داده که نوعی از ترتیب این ترکیب
ومعقود از محنه این العقد واقف ناگزیر کیفیت خاتم نگین عالم کوت سوگواری پوشیده و
کیفیت این محنت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی
قاصدی قمر سیر از اردوی اعلی بدار السلطنه رسیده وبشارت رسانید که کوکب کواکب مراتب
برجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت واستقلال است وازاهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در
قلب زمستان ریاض امانی وآمال متوطنان آن دیار خضرت ونضارت پذیرفته خواص وعوام
فرق انام را فرح وانبساط تمام دست داده در روز پنجشنبه تازه چنین موکب حضرت خاقان ظفر
قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجلهٔ اصحاب واعزهٔ احباب برسم استقبال متوجه گشته شب
چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید وروز دیگر از آنجا برباط بایاب تشریف برده ودر آن مقام خبر
وصول موکب همایون را استماع نموده ودر اکثر آن شب از غایت شغف ملازمت خاقان کامکار
بیدار بود ودر وقتی که رایت [illegible] از نگارخانهٔ ثوابت وسیاره بر توسن سپهر دوار بنشست
بصحت وسلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه
فرموده وبعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده
وبتقبیل انامل فایض الخباب سرافراز میگشتند ونوازشی می یافتند ودر موضعی که مشهور است
بخواجه عباس محفهٔ محفوف بدولت واقبال خاقان [illegible] از دور بنظر در آمده عالیجناب
معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله [illegible] وموجب حضرت خاقانی آن حاوی کمالات
نفسانی را در آغوش مهربانی کشیده ومراسم پرسش بجای آورده وهنوز از سخن فارغ نگشته بود
که تغیر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته از غایت اضطراب گفت خواجه عبدالله هم [illegible]
باشی ومقارن آن سمی محفهٔ حضرت خاقانی نزدیک رسیده وموجب حضرت سلطانی از اسب فرود
آمده تا پیش رفته بمعانقهٔ پادشاه عالمپناه مستسعد گردد وچون پایهای الخباب را وقت رفتار
نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله ودست دیگر برکتف مولانا جلال الدین قاسم
خواندامیر انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانید وبتقبیل انامل فیاض قیام نموده
بواسطهٔ استیلای ضعف هم الخباب نشست هرچند خاقان سعادتمند بزبان تلطف ودلجویی آن
امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت واین معنی موجب
پریشانی خاطر حضرت خاقانی شده فرمود که الخباب را در محفهٔ خاصه که کوتل بود خوابانیده وهم آنجا
بشهر رسانند وبجان عبدالله [illegible] حال آن مهر سپهر فضل وکمال باز داشته بنفس نفیس متوجه

رباط

رباط پریان گشت الخباب علامات سکته در نبض دیده امیر علیشیر طاب ثراه [illegible] که از علم طب
وقوف داشتند فرمودند که هم اینجا مریض را فصد می باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا
عبدالحی زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت که بعد از وصول
بهرات واجتماع اطبا در علاج شروع می باید کرد تا خطایی واقع نشود وخواجه شهاب الدین عبدالله
مروارید ثانی منسوب شمرده وموجب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده داخل بهرات آوردند
وبندهٔ دولتخواه که نوعی ملازم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بوجهی خواجه عبدالله رسانید
که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تأخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت وآن جناب
در تردد افتاده مسرعی نزد خاقان منصور فرستاده وکیفیت حال [illegible] الخباب عرضه نمود که
موجب اقتضای رای این ضعیف فصد نموده رگ بگشایند اما از [illegible] قاصد [illegible]
[illegible] مسافت مطوی گشت ووقت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش
قطره خون بیرون نیامد ومرض اشتداد یافته در غیبت آن الخباب [illegible] رسانیدند
علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود هیچ
فایده نداد وهمان لحظه خاقان منصور بر بالین امیر هدایت قرین تشریف آورده ودر آن
بی شعور دیده ودل بر او افتاده نگریسته قطرات اشک از فوارهٔ دیده بر [illegible] ودر روز شنبه
صعوبت آن عارضه از پیشتر بیشتر شد وصبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب شکسته
در هیاکل جسمانی [illegible] ریاض جاودانی پرواز نمود ۞ دردا که یکبار جهان از جهان رفت
[illegible] الخباب [illegible] برفت ۞ روحش که شاهباز [illegible] بود ۞ آواز طبل شاه
شنید وروان برفت ۞ علی الصباح که خورشید خاوری [illegible]
کانون درون خواص وعوام را فرو تافت آواز ناله ونفیر امیر ووزیر وبرنا وپیر [illegible]
سپهر [illegible] وطارم [illegible] کسوت نیلگون سحاب [illegible]
بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت [illegible] اعلام [illegible]
که دیگر تربیت [illegible] وفضلای لازم الاحترام را [illegible]
[illegible] گذشتند [illegible] از [illegible]
[illegible] گرد [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] بیگی آغا [illegible]
[illegible] حضرت سلطانی تشریف آوردند وسادات وعلما ومشایخ جمع گشته
[illegible] نماز [illegible] بعد
[illegible] مسجد جامع [illegible] بود وهمین

معقد شریف ایشان [illegible] بدیع الزمان میرزا را بمزید التفات وعنایات مفتخر ومباهی گردانید
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] ذکر توجه ابن حسین
میرزا بجانب [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] امیر سلطان علی [illegible]
اگر رایت [illegible] وصول [illegible] ابن حسین [illegible]
میسر [illegible] آن خاقان [illegible] ابن حسین [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
رایت اقامت [illegible] ذوالنون ارغون رسید [illegible]
خویش شجاع بیگ [illegible] شاهزاده [illegible]
که متوجه ابن حسین میرزا [illegible] امیر ذوالنون ارغون
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
ارغونیان بود [illegible] ابن حسین میرزا [illegible]
[illegible] ذوالنون [illegible]
قوم ارغون وازجانب دیگر شجاع بیگ [illegible] قندهار [illegible] وشاه
زاده [illegible]
[illegible] ذوالنون
[illegible]
[illegible] ابن حسین میرزا [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
استقبال بجای آورده [illegible] انواع اشفاق والطاف ظاهر [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] ابن حسین
میرزا [illegible] قایم مقام برادر
خویش گشت ۞ [illegible] دیگری ۞ ذکر مبادی احوال
محمد خان شیبانی وپاره از احوال [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی ولد بوداق سلطان بن ابوالخیر خان است و
ابوالخیر خان [illegible]

تمام

تمام [illegible] ودوام الملایمت [illegible] دولت واقبال [illegible] سلطنت واستقلال می افراخت
[illegible] سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] مسند [illegible] خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible]
ابوالخیر خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible] سلطان احمد میرزا
[illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
سلطان احمد میرزا وسلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان علی میرزا [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی
[illegible] سلطان علی میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان علی میرزا
[illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible]

معلت ساخته بود رسانیدند و بمقتضای شکسته حضرت خیر البشر علیه السلام والتحیة مدفون کردند
ای خاک چه دانی که چه در بر داری و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای موکب حضرت
سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و مساهم و از مفارقت آن امیر
صایب تدبیر صاحب حشمت غمناک بود و متالم الحال و بترتیب آش هفتم اشارت نموده امرای
نوابی و خواص انعقاد طعام مرتب ساختند که در شهری چون هرات کمتر کسی آن
الحق داشته باشد یافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت و سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا
و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی خلق برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که
در شمال عیدگاه هرات واقعست جمع آمده و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه همایون که در
آنمنزل برافراخته بودند بر تخت بخت دولت و کامرانی نشسته مجلسی دست بهم داد که در ازمنه
سابقه دیده و شنیده هرگز خیمه هیچ دیده وری بر هیچ جا چنین تنقیده بود و امرای نوابی سوار
شده و بلوازم جاه دوستی پرداخته نواجیان و خواص اداره با آغاز آش کشیدن کردند و بعد از خوردن
طعام حفاظ خوش الحان بتلاوت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام
بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را بعلت کسوت تعزیت مامور گردانیده و لباسهای فاخره
پوشانیدند و آنحضرت اکثر الخایف را پایه سریر خلافت مصیر رطلبیده بزبان الطاف خسروانه ...
... نمود و بصبر و ثبات وصیت نمود و شعرا و فضلا در تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار
را بعبارات مختلفه در سلک النظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات
منظوم گردانیدند و از آنجمله امیر صدر الدین ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت
امیر دین پرور علیشیر آنکه بود • عقل در دانشش معترف • در هدایت هادی راه هدا
در ولایت والی دین آنکه • عاقبت زین تنگنای آمد بتنگ • شد بسوی فردوس با صد نوجاه
در جنان پرسید از تاریخ فوت • گفت رضوانش ولایت پناه • و از هم موقف را در تاریخ آن
مصیبت شامه این قطعه بنظر رسیده بود که • جناب امیر نوابی که ظاهر از وکشت آثار رحمت
شد از غار زه رجهان سوی باقی • که ای انشکفت کلزار جنت • چو نازل شد انوار رحمت برو پس
بجو سال فوتش ز انوار رحمت • و بنا بر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب
و تفصیل اشعار و مولفات و تعداد آثار و عمارات آن امیر خجسته صفات رساله علیحده مکارم
الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان خلق از کمال اشتهار تمام دارد در این
مقام در ذکر آن امور شروع ننموده ابواب تبیین سایر وقایع زمان حضرت خاقانی بر گشوده گفتار در بیان
آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن جمعی از شاهزادگان بکوار حضرت کیهان خدیو
شاهزاده و نصرت قرین معین الدین ابو المحسن بهادر • چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت برادر
عالیمقدارش محمد محسن میرزا کمال عاطفت و مهربانی بتقدیم رسانیده ولایت طوس و
منهه

دمشهد مقدس و نسا و ابیورد و باذغیس را در دو ان رابع توابع و لواحق بوی مفوض کرده زیاده از ما
طواف قبله اقبال و کعبه امانی و آمال ایستاد و در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت از باب
عذرخواه و دل مشحون باخلاص باوشاه بدار السلطنه هرات شتافت و خاقان منصور آن
قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت و مهربانی کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاهزاده
ده روز سه ماه در ظل عنایت و پناه عاطفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات
گذرانیده در حفظ انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه نمود و در ماه ربیع الاول
سنه سبع و تسعمائه شاهزاده سعادت آیات محمد معصوم میرزا در قاین بمرض استسقا بجوار رحمت ایزدی پیوست
و چون این خبر محنت اثر بموقف خاقانی کهف رسید بغایت ملول شده با آلاف زبان حال بر زبان
بیگانه آمد و آنانیه را جعون کشید و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که بیور غال
شاهزاده مرحوم بود برادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد و چون فراغت مصیبت شاهزاده
محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمان ستم ایین نیل ملال دیگر برجبهه احوال خاقان
پسندیده خصال کشید و شاهزاده عالیشان میرزا حیدر محمد که فی شهور سنه ثمان و تسعمائه
وقت حلول اجل طبیعی در رسیده دری نورافشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال
روی بحضیض و بال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشت و در
محاق احتراق افتاد • ای دل بجهان ثبات امید محال • پیوسته سرور او ست مقرون بملال
هر کوکب مسعود که بیوند جلال • بس زود کمال او بپذیرفت زوال • و خاقان منصور از مصیبت
مفارقت آن قرة العین عنان شکیبایی از دست داده لباس سوگواری پوشیده و والده در
مخدره اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیده خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان
ساخته فریاد و دردی باوج فلک زنگاری رسانیده • ز مژگان و دیده م خوناب میریخت
کم خوناب خون ناب میریخت • ز دست جور دوران جفا جوی • کمی بر سینه میزد گاه بر روی
الا قوا الامر کان من و دست در حبل المتین شکیبایی زده نعش شاهزاده مرحوم را با آیین سزاوار
حضرت سید المرسلین در مدرسه سلطانیه دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز لوازم
اطعام طعام و ختمات کلام حضرت ذو الجلال والاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال
سلطان اسکندر میرزا که برادرزاده دودمان خاقان منصور بود در مهستان عمر نوا اوقات انقضا
بجیدر محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت داری با تمام رسید و روح مطهرش
بختمات کلام و اطعام طعام شاد کرده و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان
بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیرانشاه گورکان که نسبش از جانب والده بجانب سلاطین
آق قویونلو می پیوست و مهراب بیک حاکم یزد که در ولایت عراق اعتبار و اقتدار داشت
از صدمات نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور

دامیان روی توجه بدهوی خان آورد • سید را چون اجل آید سوی صیاد رود • و محمد خان ...
کاران کلی با آن شاهزاده بسیار دل مافات نموده و سه روز انواع عاطفت و عنایت کرده ...
ازو آثار مروت طریق نقض عهد سلوک نمود و شمال اقبال او ره بصرصر سپید ادبار در آورد و در جبه
جبهی و اکابر سمرقند چون حال بر آنمنوال دیدند خیر اطاعت و انقیاد بر ذمه خود فرض شمردند و جناب خواجه
ابو المکارم مولانا یحیی بدرگاه سلطنت انتما با اکثر اخوان و اولاد و همه با رقه از عقب سلطان علی
میرزا روان گشت و ممالک سمرقند و بخارا و ترکستان و توابع آن در تحت تصرف خان عالیشان
قرار گرفت و آن پادشاه عالیجاه در کار کلی منزل گزیده بعضی از امرا و لشکریان بشهر در آمدند
و دست تعدی باموال رعایا دراز کرده و بلوازم جور و بیداد مشغول بودند و چون سه چهار
ماه بر منوال بگذشت ظلم اوزبکان از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه ابو المکارم که او ...
صاحب سرمایه بود و در آن زمان جز بدو اعتبار و اختیار از سایر اکابر سمرقند ممتاز و مستثنی مینمود ...
با تصدی ضعفا با برق و باد بدرگاه پادشاه عالیجاه ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر کرده و از جانب
قایم مقام پدر بزرگوار خویش میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید گشته و از شیخ ممالک
ماوراء النهر آرزو داشت ارسال فرموده پیغام کرد که مناسب دولت آنست که شاهزاده بر جناح استعجال
متوجه تخت گاه آبا و اجداد خود گردد و بر وجهی طی مسافت نماید که در خلال شب بتقابلیده
سمرقند رسند تا بنده و در دروازه های شهر را بیاران دولت اقبال بر روی ملازمان آستان
جاه و جلال بگشاییم و درد شر و خول اوزبکان را که در این مدت ظلم و تعدی استقلال دارند
مسدود گردانیم و چون این پیغام بسمع میرزا محمد بابر رسید بفتح سمرقند اندیشه در گشته قاصد را
مشمول انعام و احسان باز گردانید و متعاقب با مواکب گردون مراتب بجانب دار الملک
ماوراء النهر متوجه گردید و حال آنکه در آن اوان محمد خان شیبانی بنطق بهم مصاحبت در کاران کل نشسته
بود و خیال آنکه سمرقند یا طریق خلاف سلوک داشته محمد بابر پادشاه را بشهر در آورند بخاطر
خطور نمینمود و میرزا محمد بابر از غایت تهور و جلادت بر غم آن مسافت بعیده را طی فرموده و در شب
موعود بدروازه سمرقند رسید و خواجه ابو المکارم باتفاق بعضی اعیان و اهالی مراسم
و عهد بتقدیم رسانیده آنحضرت را بشهر در آورده و در دروازه ها را مضبوط ساختند و بکرفتن و کشتن امرا
و لشکریان محمد خان امر کرد و در اندک وقتی زمان بسیاری از ایشان کشته لشکر اوزبکان دا و آواره در
سمرقند و منازل اوزبکان را بکشتند و دست تسلط و غارت بر آوردند بعضی از خواص خان ...
طایفه از مردم و درد اندیشش بگریختند و سایر لشکریان گرفتار شده روز دیگر با سباب حضرت شاهی
اختصاص یافته در آن وقت محمد خان خلاصی یافت و بخاک هلاک افتادند و همچنین اصحاب که
حضرت شاهی بتخت گاه نزول فرمود و نقاره شادی و سرور نواخت و خبر کمال اقتدارش در میان عوام
و بسیار ارتفاع رفعت هر یک علم شهرت ابلاغی برافراخت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه قدم بر مسند
سلطنت

سلطنت و جهانبانی نهاده در رعایا و جبارکان سمرقند را در ظلال عدل و احسان جای داده و
ابواب رعیت پروری برگشاد و محمد خان شیبانی در کاران کل از کیفیت واقعه وقوف یافته
معملت در محاصره سمرقند ندید و حالت تزلزل کرده متوجه ترکستان شد و حضرت پادشاهی
محمد بابر میرزا چند ماه در آن مملکت در غایت رفاهیت و نهضت اقامت نمود و ما تقدم
ارباب استحقاق سپاهی و رعیت سعی بلیغ فرمود اما چون غلات آن ولایت را اوزبکان
ضایع کرده بودند در سمرقند قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست و محمد بابر پادشاه بملاحظه
آسایش رعایا سپاه از جانب استقراق ساخت و محمد خان شیبانی از آن صورت وقوف
یافته باز دیگر کنندمست برانگیخته تسخیر سمرقند انداخت و با سپاهی بسیار خان گیران بصوب
آن بلده تاخت و حضرت پادشاهی با بیشتری خلایق ملا مجال تحصن در شهر مجال ... نیست
و بسبب پریشانی سپاه ملکو لو اقدام بمیدان قتال نتوانست لاجرم سمرقند را بازگذاشته
عنان توجه بصوب اندجان بر افراشت و نوبت دیگر آن بلده بدست اوزبکان در خیر تسخیر محمد خان
در آمده دست بر ضبط و قتل اکابر آن مکان گماشت و از آن طایفه جمعی که مجال فرار
یافتند باطراف و جوانب ایران و توران شتافتند و از آنجمله خواجه ابو المکارم تقدیر گشته سپاه
اوزبک خون ایشان را با خاک برآمیختند و خواجه ابو المکارم مصیبت آنکه کسی ادوار انشا را ...
محاسن شریف را تراشیده روی بترکستان نهاد اما چون اجل موعود در رسیده آن وقت
نزع نیمتاده و فوجی از لشکریان محمد خان او را دیده و شناخته نزد پادشاه خود بردند و چون
چشم خان گیتی ستان بر خواجه ابو المکارم افتاد پرسید که ریشش را چه کردی الجناب در
جواب گفت که • جوانی را که ایزد بر خشد روزه • هر آنکس پف کند ریشش بسوزد •
اما این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه بقتل رسانیدند و انجام آن وقت در استاد
و در استقلال و ابتدا اراده آن خان والا نژاد در اکثر بلاد ما وراء النهر منفعت از تقاطع یافت
و سمرقند را دار الملک ساخت و ایالت ولایت بخارا و توابع را به برادر فرخنده سیرش
محمود سلطان مفوض نمود و حکومت مملکت ترکستان را به عم خویش کوچ کونجی قاآن
و سونج سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تفویض فرمود و آنگاه
خیال استیصال امیر خسروشاه و تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان
بر لوح خاطر نگاشت و علی التعاقب والتوالی سپاه بی باک اوزبک را بغارت و تاراج آن
حدود مامور گردانید و در اوقات آن ایالت بعزت آیات می فرستاد تا در ممالک ... را عرصه تاخت ساختند
گفتار در بیان بعضی امور که در شهور سنه ثمان و تسعمائه و در آن بلده کابل بعز رتبه امیر محمد مقیم از قوه بفعل
چون تحقیق کار گرییه کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون ثبات و دوام خاصه
ذات حضرت بیچون و قادر کن فیکون است و اشغال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود

همت نمود و جمیع متوطنان ربع مسکون است در شهور سنه [illegible] و استمالت میرزا الغ بیک [illegible] میرزا
سلطان ابوسعید در ممالک کابل بجوار مغفرت حق پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق
حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند فرمانروائی نشست و بسبب [illegible] شاهزاده [illegible] امرا
و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده [illegible]
و امیر یوسف محمد [illegible] و دیگر امرا از شهر بیرون رفتند و فرصت نگاه داشتند [illegible]
[illegible] در دیوانخانه سلطانی نشسته آتش جنگ [illegible] بکابل در آمده
بر سر ایشان تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده [illegible] و ازین
جهت پریشانی تمام بکابل [illegible] این خبر [illegible] امیر ذوالنون
ارغون محمد مقیم بیگ رسید [illegible]
تسخیر کابل [illegible]

[illegible]

چندی کران بر بالش نهادند و باردوی خان بردند و با وجود رعایت نوازش خانی در کمال حرمت
و کامرانی از انجا عازم [illegible] شده و امیر سلطان قلنقاق و سایر امرا و اعیان که در آن مکان
بودند خاطر بر تحصن قرار دادند و ضبط دروازه عراق متعلق به پهلوان حسن علی و جمعی از
نوکران خاصه او قرار گرفت و دروازه ملک بمهابت جلادت امیر پهلوان علی و حاجی احمد و
قلنقاق و امیر درویش محمد کتابدار رسم استحکام پذیرفت و صاحب السیف والقلم خواجه جلال
الدین پیرکی دروازه شتر خوار را ضبط نموده و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید واقی و قور حسن
[illegible] در ارک متوطن بود و امیر سلطان قلنقاق در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و
مدار کار بر محافظت برج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از جانب محمد خان شیبانی
بوقت ده هزار کس از سالکان مسالک بیدادی در برابر دروازه شتر خوار منزل گزید و جای
برادر خود را در دروازه عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد را در دروازه
ملکانه جای داد و در برابر تمامی بروج جمیع امرا و نوئینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال
داشته امیر سلطان و سایر امرای بدیع الزمان میرزا را باطاعت و انقیاد دعوت نمود
و چون آن سخن بسمع قبول بجنیان راه نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود
و بعد از یک هفته اوزبکان که توره و چپر بسیار بهم رسانیده بودند و آب خندق را بطرفی دیگر
انداخته روی توجه بکنار [illegible] گردانیدند حکم جانب سلطانی سمت نفاذ یافت و سپاه
اوزبک از جمیع جوانب شهر او آی سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس در [illegible] طاق سپهر
انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق قلعه آوردند و آثار رستخیز ظاهر ساختند محمد خان
شیبانی در آن حال جوشن [illegible] رنگ پوشیده بر اسپی کوه پیکر سوار گردید و قریب ده
هزار اوزبک [illegible] بهرام کوشش پیاده جوش جوش در روان گشتند و چپرها و تورها در پیش کشیده
بخندق دروازه شتر خوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین پیرکی آغاز اضطراب کرده دست
به تیر و سنگ بردند والحق [illegible] که اوزبکان [illegible] بالای [illegible] نزدیک بخندق
[illegible] رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود و آنگاه بگفت خود [illegible] بجانب [illegible]
انداختند و آن [illegible] بر جبرها خود [illegible] آنرا بخندق [illegible] بعد از آن بسیار [illegible]
بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک و تیر و سنگ [illegible] بکشودند و سپاه خان
مظفر در فرار داشته بسیاری از ایشان در آن خندق مجروح و قتیل گشته و بر زبر یکدیگر افتادند و جمعی
از برج شهر جاوران بهرام قهر عقاب تیر [illegible] تاثیر از آشیان کمان پرواز داده و کمانهای
رعد آواز خروش در آوردند و ابواب محاربت و مدافعت برگشودند [illegible]
خندق اوزبکان [illegible] سهام [illegible] رنگ [illegible]
و اگرچه از [illegible] اوزبکان کمال جلادت و بیدادی [illegible] رسانیدند و جمعی از لشکر [illegible] بزخم ناوک [illegible]

الحق

امکان مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل غلبه و قهر از قبیل محالات است عاقبت انهزام
یافته و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام [illegible] عدد از عالم
فانی روی بکیان جاودانی آوردند و بر این قیاس دو نوبت دیگر اوزبک در [illegible] جنگ
سلطانی در انداختند اما آنکه مهمی از پیش برند صورت نبست و بعد از آن خان از تلف شدن
لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مامور نگردانید و تا بقدر امکان در امر
محاصره سعی نموده در تضییق محصوران بکوشید و در آن اثنا امیر علیجان شبی فرصت یافته [illegible]
[illegible] بگریخت و بکنار خندق دروازه شتر خوار شتافته فریاد برکشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی
از نوکران خواجه پیرکی [illegible] او را بالا بردند و [illegible] لوازم مجاملات بجای آوردند و
و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر [illegible] نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر
پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز کشاید و [illegible] آن خطه را [illegible] در آورد
بنابر آن امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه [illegible]
[illegible] میبود و در آن اوان که رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار
سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری
بسرحد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان بنوبت دیگر [illegible] سلاطین چنگیزی [illegible]
و شما را ذخیره نمانده و مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده ابواب
لجاج و عناد [illegible] نمایند و بدست متابعت دروازهای شهر بگشایند چون امیر درویش علی با امیر
سلطان و سایر امرا و اعیان تاریخ ملاقات فرموده لوازم ادای رسالت بجای آورد خواجه
جلال الدین پیرکی متکفل جواب آن سخنان گشت و گفت که قریب بصد و پنجاه سالست که ما
ایام حیات در ظل حمایت و رعایت اولاد و احفاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات
گذرانیده ایم و حالا با وجود آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده متوهمست که بجای آن وقت با
حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله
آن پادشاهان [illegible] بوده انکار نموده و شهری را که بر سبیل امانت بما سپرده باشند
[illegible] اهل خیانت بجهت شوکت خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون خاقان مغفور
با بقای شاهزادگان و سپاه و [illegible] سایه اقبال بر [illegible] خواهد انداخت و بامداد و تاییدات
الهی و توفیقات حضرت شاهنشاهی مهم دشمنان [illegible] و دوستان [illegible] ساخت [illegible]
خان گمان برده اند که ذخیره ما باتمام رسیده درست نیست زیرا که اگر ما [illegible]
دیگر نباشیم هنوز یکساله ذخیره داریم و مقصود از این سخن آن بود که در آن ایام [illegible]
بازار بلخ افتاده بود و روی [illegible] عدم آورده و الغصه چون امیر درویش علی این سخنان
استماع نموده دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر بر روی محمد خان نخواهد گشود بازگشته

انچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و خان در اواسط [illegible] زمستان طبل مراجعت کوفته و از آب
آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر [illegible] رفاهیت بر وجنات احوال مردم بلخ
تافت اما در مدت محاصره [illegible] از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی
بر آن متصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه [illegible] سخن گفت [illegible] این قطعه در سلک نظم [illegible]
محمد خان چو از آمویه بگذشت • شراب عیش اهل بلخ شد تلخ • تمام شهر ویران گشت از جنگ • از آن
تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از احوال بدیع الزمان میرزا در آن اوان و بیان مخالفت امیر نظام الدین عمر بیک [illegible]

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران بی پایان بمحاصره قبة الاسلام قیام مینمود
سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت [illegible] و چند نوبت رسل و رسایل بپایه
سریر اعلی روانه ساخته بود و کیفیت [illegible] لشکر [illegible] اوزبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان مغفور
چون آزار بسیار از آن فرزند در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای
آورد اما امیر عبد اللطیف جان نثار و امیر ابو القاسم بلخی را رخصت فرمود که با لشکر بادغیس و مرو الرود
بسر پل تا پان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع
الزمان بعد از مراجعت محمد خان از محاصره بلخ از [illegible] بچیچکتو شتافته بقیه ایام زمستان را بانجا بپایان
رسانید و چون سلطان [illegible] سپاه سبزه [illegible] بفضای دشت و صحرا [illegible] کشیده
از انجا سلطان کوچ فرموده صحرای جوزجانان را محل نصب [illegible] گردانید [illegible] امیر خسرو شاه
فرستاده کرت دیگر [illegible] و در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه
بسیار نمود و امیر خسرو شاه [illegible] انقیاد کرده برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روان ساخت
مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد [illegible]
[illegible] خود نیز با لشکرهای حصار و قندز و بغلان و ختلان [illegible] و در مقابله و مقاتله محمد خان
تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی باردوی عالی نزول گزید قبل از آنکه [illegible] میرزا بدیع الزمان [illegible]
گردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده [illegible] شبی با امیر ولی ملاقات نمود و او را از [illegible] شاهزاده
بترسانید تا [illegible] کوچ [illegible] و عمر بیک در آن [illegible]
[illegible] توقف نمود و امیر ولی [illegible] بقندز تافت و سبب مخالفت
امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت
دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین
محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی
و مالی را بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را با اکثر امرا و ارکان دولت در دیوان امارت [illegible]
داده و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میدادند و از سایر
امرا و وزرا حسابی برنمیگرفتند و بنا بر آنکه در آن اوقات چند نوبت از اقوال و افعال

امیر عمر بیک

امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان مغفور ظهور مینمود مزاج بدیع الزمان میرزا
با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوزجانان [illegible] اقامت انداخته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر
جهانگیر برلاس را بر جمیعت تربیت سرافراز ساخت و در دیوان [illegible] مقدم بر جمیع امرا [illegible]
[illegible] و هم در آن ایام خواجه نظام الدین بن محمدی منظور نظر التفات و عنایات [illegible]
منصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت و بعد از دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار
امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان آورد و سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
بیشتر بعضی از مهمات را بی مشورت ایشان فیصل میداد بنابر آن امیر عمر بیک شعار هوا خواهی خاقان
مغفور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن شب که بسان باطن اهل نفاق تاریک بود
امیر ولی را [illegible] کرده علم [illegible] بجانب شبرغان برافراخت و [illegible] صورت روی
نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت نمود و
اکثر امرا تعاقب امیر عمر بیک را [illegible] و در روز دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر بن خواجه
عبد الملک بن خواجه عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا [illegible] حسب الحکم
امیر عمر بیک بشبرغان روان شده اما فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام
خلاف ثابت قدم ورزیده و از سر عناد در نگذشت و بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بجانب
زمین داور نزد امیر ذو النون فرستاده پیغام داد که علی الاستعجال با فوجی از ابطال رجال متوجه
موکب ظفر مآل گردد و تا رفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان [illegible] از آن منزل کوچ کرده
عنان [illegible] بطرف چیچکتو [illegible] زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه
راه یافته بود و احتمال [illegible] داشت که چون محمد خان شیبانی بر کیفیت حال شاهزاده اطلاع
یابد از آب آمویه گذشته [illegible] قتال و جدال [illegible] و اختلال تمام بممالک [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] شاهزاده شجاعت پناه [illegible]

چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو بهرات [illegible]
خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن [illegible] وحشی اندام را
باطاعت در توانند آورد و آن [illegible] را بار دیگر بطریق وفاق [illegible] کرد و بعد از قطع منازل و مراحل
[illegible] را معسکر ظفر مآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون [illegible] سقیم گشت و صحت
[illegible] روی در نقصان نهاده [illegible] حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت
اقتباس آغاز ترتیب [illegible] کردند و [illegible] در اجرای آن [illegible]
[illegible] سعی و اجتهاد بجای آوردند و خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان صاحب تمکین و امرا و نوئینان
و خواص و مقربان [illegible] بمستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات
ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسالت نموده زبان بدعا و نیاز برگشادند و پس از چند

روز مثالت اصحاب عبادت بواجب گسیل ازوار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و علمای اهل عبادت بجا آوردند. از آنجانب چون
سلطان بدیع الزمان میرزا از امان کوه الموت رسیده و انقضت مرض جد بزرگوار فرزند و بیرون خصال
الجانبه دواعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده ملازمت آستان سلطنت آشیان نماید و تقبیل اذیال
قباس [illegible] نماید بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را که از معتبران گروه اساس فرستاده و به نواب
بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی ذنوب ما را عفو فرماید و اتمام این مالک [illegible] سرگردانی را
باب [illegible] رخصت فرمایند در حضور سادات و مشایخ هرات بوازم عهد و پیمان در میان آرند
که مقتدی [illegible] حلقه اطاعت در گوش کشیده پایه سریر اعلی را می‌بوسیم و غاشیه متابعت بدوش
گرفته در ظلال عاطفت [illegible] می‌آسایم. و چون به درگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع
الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته مسرعی [illegible] که سادات و مشایخ و علما
و اکابر اردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده بشرف اجابت مقرون گردد و در آن اثنا که
بعضی اتفاق و بعضی از امرا و نواب را چنان بخاطر رسید که اگر بدیع [illegible] حضرت اعلی [illegible]
و مظفر حسین میرزا در اردو [illegible] بدیع الزمان میرزا پایه سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکریان
بسایه لوای کشورگشایش التجا برند و کم خدمت کاری بر میان بسته موافقت و متابعتش را لازم دانند
[illegible] این معنی را بشرف عرض رسانیدند آن سخنان را سمع قبول جای داده خاقان منصور امیر
سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تأخیر انداخت
آنگاه اردوی همایون بطرف دارالسلطنه هرات کوچ فرموده خاقان صاحب حشمت قرین صحت و
سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده بلوازم معدلت و مرحمت [illegible] خراسان بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از قندهار بطرف هرات و منهزم شدن امیر عمر بیک بابستان سلطان بدیع الزمان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید برلاس از درگاه خاقان سپهر احتشام باردوی بدیع الزمان
مراجعت نموده سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاهزاده دریای اندیشه فرو
رفت که رایات [illegible] مملکت را از خار طغیان معاندان [illegible] کدام یک از مخالفان پاک گرداند
و امیر عمر بیک را که شعار خلافت کرده در قلعه شبرغان متحصن گشته بود بچه طریق از طریق فساد گردانیده
بجاده اطاعت رساند مقارن آن حال خبر خجسته مآل از نزد امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون رسید و
او زبان الخطاب بشرف عرض رسانید که وجه این مخلص مخالفت امیر عمر بیک را استماع نموده سپاه
زمین [illegible] فرستاده و ساخوه [illegible] بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان
انعطاف داد لایق دولت و مقتضای [illegible] آنکه موکب همایون بطرف آن بلده نهضت نموده
مهم مخالفان منحوس سازند و دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان بادشاهی
بگشاید. سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت به میامن حسن صنع و معونت واثق گردیده

از قندهار در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان انعطاف داد و چون ماهچه علم نصرت شیم منازل و مراحل
قطع کرده پرتو وصول بر شبرغان انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده اتفاق میثاق را
باب ادب مقبل و ملثوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون
وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داده برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب جنگ و جدال
برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون
سپاه جلادت اثر را اشکال ساخته بسلاح روزی که چهارشنبه بود از ربیع [illegible] بپای حصار شبرغان فرود آمده
و صدای نقاره و نفیر و اوراق سوران و کرنای به اوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا
در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده و امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمده
و سایر امرا و لشکریان آن بلده را مرکز وار در میان گرفته و از خندق را بطرفی دیگر انداخته
و جهت برساختن آن اتفاق کشیده خاک کردند و درخت افکندن بنیاد کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون
مایل بآن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شده امیر عمر بیک باردیگر در سلک سایر امرا و مؤیدان
بدیع الزمان میرزا انتظام یابد امرا و سپاه را اجازت حرب و جنگ و انداختن تیر و سنگ نداد
و پیوسته جهت تمهید بساط مصالحه قاصدان فاسق را نزد عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد
پیغام امیر عمر بیک به امیر ذوالنون پیغام نمود که اگر الخطاب عدم رنجش فرموده با معدودی از خاندان بیرون
قلعه تشریف آورند و خاطر مرا تأکید نموده عهد و پیمان اطمینان بخشند در دروازه شبرغان ایشان
دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا میگشایم و هم بستور پیشتر ملازمت شتافته در طریق خدمت
کاری و جان‌سپاری سلوک مینمایم و امیر ذوالنون این سخن را بر اجابت مقرون گردانیده صباحی
عازم دروازه شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان بنزول الخطاب
تشریف آورده و در آن آن امیر [illegible] بخاطر چنان رسید که اگر الخطاب عنایت و بنده نوازی
نموده بقلعه تشریف آورد و بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر خطاب امیدوار گردانند در باب حصول
مقصود او خلل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانیده بدیع الزمان میرزا را مسوده داده بود و امیر ذوالنون نگذاشت
و همان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم دروازه شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید
طنطنه نقاره بشارت باوج سپهر دوار رسانید و بلی در دروازه انداخته حضرت بادشاهی و قباب
امارت پناهی بقلعه شتافته و امیر عمر بیک پیشتر بکردن وکفن در دست سعادت بساط بوسی
دریافت و زبان با اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا از قرزلات و هفوات او را
باب عفو و اغماض فرو شسته و بمزید تربیت و احسان مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن
بلده بودند بتفاهی استظهار و مطمئن خاطر ساخت و باردوی عالی معاودت نموده علیرزه روز از قلعه
شبرغان کوچ فرموده نواحی [illegible] باند معسکر ظفر اثر کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک
بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد یکبارگی درگذشت **ذکر توجه امرای عالی به جرم ملاقات**

امیر خسروشاه و بیان افتادن امیر شاه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شبرغان بر نهج مسطور در گذشت سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم مؤیدان و امرا و ارباب
دولت ممالک خراسان از قبل ابوالفتح محمد خان شرایط مشورت بتقدیم رسانیده و بنا بر استصواب
اصحاب رای و تدبیر خاطر مهر تأثیر بر آن قرار داد که امرای عظام امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر
ناصرالدین عمر بیک و امیر علیخان و اسفندیار ترکمان و امیر شاه منصور بقندز رفته و نشاء ... بر اثر ایشان
که تواند او را استمالت و مطمئن گردانیده باردوی اعلی رسانند تا با ستظهار یکدیگر ممالکی که در تصرف اوست
از دست لشکر اوزبک تیره روز [illegible] و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته میوه [illegible] بر حسب الحکم در حوالی منقبت
ایشان روان شد و هم در آن ایام سلطان بدیع الزمان میرزا سید حسین اعمودی را که در سلک
صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت حال را بعرض خاقان رسانیده حصول
رضا و طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت
بی‌اندازه بیند آنگاه موکب عالی از شبرغان بازار بجانب [illegible] در حرکت آمد اما امرای عظام که متوجه قندز بودند
چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که با امیر خسروشاه ملاقات نموده استعلام
نماید که موعد ملاقات کی خواهد بود. پس از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید و امیر خسروشاه را بر توجه
امرای عظام مطلع گردانید خسروشاه بحسب تقدیر روی از کشت و متوجه کوهستان بدخشان گردید و
از سر حکومت درگذشت. تبیین این مقال آنکه در خلال احوال مذکوره محمد خان اوزبک [illegible]
محمد [illegible] شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک بیداد عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی توجه بقندز آورد
و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیک را که در سلک ملازمانش انتظام داشت
با فوجی از سپاه بر رسم زبان گیری باستقبال یاغی فرستاد و عبدالرحمن بیک در حدود ولایت بسواد
اوزابت که ناگاه بمحمود خان رسیده و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن خورده
روی بصوب انهزام آورد و کیفیت آن را معروض داشت که امیر شاه منصور در قندز بود و خسرو شاه را آورده
بر اثر او عازم کمال قندز گردید رای او یافت و امیر خسروشاه را دون اختیار دولت و اقبال بسر حد
نکبت و زوال انتقال کرده بود به بودنخیره بسیار و قرب وصول امرای کبار عنان تمالک و
تماسک از دست داده و قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی بکوهستان بدخشان آورد و امیر
شاه منصور مراجعت نموده در منزل خلم بامرای عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید
امیر ذوالنون از کمال جرأت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن
و از مجموع رایت معاودت افراشتن سیوه مردان نامدار نیست و شیمه ایران صفت بزرگ منشی بلکه انسب
آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعاً او کرهاً
در این معنی با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن نیز شتافتند و از ما شنافت [illegible] کرده
و [illegible] بطرف بلده روی عالی باز گردانیده و [illegible] را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر

خود را بملازمت حضرت سلطانی رسانید و خبر پریشان شدن امیر خسروشاه و رفتن الخطاب را بقندز
عرض کرده و التماس نماید که موکب عالی بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بر
چهره بگشاید و این ضعیف در اردوی ظفر قرین ملازمت شرف گشته کیفیت بیرون آمدن امیر خسروشاه
و تمکین امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود. سلطان بدیع الزمان میرزا التماس نمود که هرگاه موکب همایون
امرا بقندز مجمع شود بدانجانب رفته خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود
بتحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بجایت معتبر بود بخاطر حصار و کیا را
متابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشد و از شنیدن آن مولانا
امیر ذوالنون قاصدان سخن دان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه
اوزبک تخویف نمود و پیغام داد که مناسب حال آنست که دروازه بگشایند تا من با سایر امرای
عظام شهر درآمده اطراف و جوانب را مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت
دولت پادشاهی فروغ اوزبکان کال شجاعت و حراست بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن
را بسمع قبول جای نداده و در مقام همواری محمد خان راسخ بوده دروازه‌های قندز را نگشاد و بنا
بر آن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نموده در روز دوم فیروز ملاقات سلطان
فایز شده صورت قندزیان را عرض نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا جهت کار محمود سلطان و جستن رضای خاطر
پدر بزرگوار را در نظر داشته عزم توجه بجانب هرات جزم فرمود و میرزا محمد زمان را با این عزم و جمعی از امرا
از بلخ بیرون کرده و بدستور معهود متصدی آن بلده را بمیرزای شاهیت و بهوای امیر سلطان
قلیچاق باز گذاشت و رایت افتخار ارتفاع بصوب شبرغان برافراخت و بعد از وصول به حدود
جوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف کفایت امیر علیخان و امیر عمر بیک سپرده او را
بقلعه شبرغان فرستاد و از آنجا به بادغیس [illegible] ملک شتافته و در آن امیر حسین عودی از پایه
سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطاف را که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده
بود معروض گردانید و این معنی موجب ازدیاد و تقیم فرحت آنحضرت شده قضای حسب از آن مقام
همایون بخطه سعادت روی رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد
یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بوجنات احوال مورد الاختلالش تافت

ذکر سبب وصول امیر خسروشاه به درگاه سلطان بدیع الزمان میرزا و در آن ایام کابل [illegible] بمحمد باقر خان

در کرتی ثانی که محمد خان شیبانی بر ملک ماوراءالنهر استیلا یافت ظهیرالسلطنه والخلافة
محمد بابر بادشاه بطرف اندجان شتافت چنانکه سمت بروغ [illegible] آن حضرت مذکور گشت و چند
سال بین الجانبین مواد خلاف در جانب بوده آخر الامر نایره کارزار اشتعال پذیرفت
و قرآن مرقاتی ممالک ترکستان و اندجان و ولایت فرغانه بتصرف خان قرار یافت و محمد بابر بادشاه سلطان
توجه بصوب [illegible] از جانب ترمذ توقف امیر محمد باقر که در آن زمان حاکم آن ولایت بود و از صولت سپاه

اوزبکیه بخت بر بستر استراحت می‌غنودند و وصول موکب همایون بابری را توزی نظم داشته . باساوری
و پیشکش بخدمت شتافت و آنحضرت در باب او بطرز کوشش مسلک دولت یابند داعی مسوده
فرموده و امیر صاحب قبر بوعق آنچ رنجیده بیچ وسیر رسانیده که چون محمد خان شیبانی
بر ممالک ماوراءالنهر استیلا یافت و شرایط تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی
حضرت پادشاهی تا غایت مناسب آنست که چند گاهی با روزگار ستیزه کار روزگار سایم و بکدو
کابل رخت موقت از ناحیه مملکت اوزبک دور اندازیم . هزاری اگر ما بدو روز جنگ
طریق مدارا گزین بی درنگ . زلکلش بجای نامحتمل است که بکنند این سنوی تورقتال
محمد بابر پادشاه این رای را مستصوب شمرده در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه روی توجه بطرف کابل آورد
و بحسب اتفاق عبور موکب عالی برقندی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آنجا بود لاجرم
جناب امارت پناه با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمت
کاری نموده و تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافت محمد بابر پادشاه و الطاف خسرو شاه را حکم
امیان مابس داشته امرای عظام موجب نموده پادشاه کرده غلام او را مواخذه و مصادره
نمودند و عقابی بر اقبش نگرفته در طلب مخفیات اشیا بودند امیر محمد بابر چون حال جناب
امارت مآب را برین منوال دید ملاحظه حقوق سابقه نموده او را بکرم نوازید و امیر خسرو شاه در
غنیمت شمرده بدست اضطرار عنان بدیگر سپار قاربکیانب اردوی بدیع الزمان میرزا انتقال
داد که او را دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود ... توجه نمود
ایکی ادم آنقدم که شوی از همه فارغ . آن لطفه الکرنیز نمایی حلکت دکس . و در قبله میمینه
خبر توجه و وصول امیر خسرو شاه بپادشاه عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابق
او را نابوده تصور نموده و ... سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون
و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبال او فرستاده و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته
بر زبر پشته قرار گرفته و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسرو شاه را در اثر ل بعادت ... و بوسی
رسانیدند و اتفاقی که او در خدمت محمد بابر پادشاه روی نموده بود موقوف گردانیدند
و چاکران سلطان بدیع الزمان میرزا بحسب انجام اسباب ... امیر خسرو شاه معروف
داشته خیمه و خرگاه و اسبان راهوار و شتران بار بردار و اشتران قطار و فرش و اوانی
و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه ... امیر خسرو
شاه ارسال داشت اما ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بعد از فراغ از مهمات امیر خسرو شاه راه کابل
پیش گرفته و بسرعت طی مسافت کرده بفضای ظاهر آن شهر از یمن مقدم همایون رشک
گلستان ارم ساخت امیر محمد مقیم بیگ چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت
و بعد از چند روز که موکب منصور کابل را محاصره نموده بودند متوسل بالتجای ملازمت حضرت

کشورگشایی ایمن شده کار محمد مقیم بیگ از صبر و شکیبایی درگذشت لاجرم قاصدان بدرگاه سپهر
اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب امان و مهلت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابند
و کلید شهر و قلعه سپرده عنان توجه بصوب گرمسیر و قندهار تابد و پادشاه ملتمس او را بحسن
قبول تلقی فرموده سوگندان بزبان آورد که چون محمد مقیم ابواب ... گردانیده دروازه‌ها
شهر بگشاید جانب او بپاید و شاید او را رعایت نماید و محمد مقیم بیگ بعنایات پادشاهی امیدوار گشته
از کابل بیرون جسته امید و شرف پای بوس دریافته پیشکش کشید و پادشاه برحسب وعده وفا
نموده او را بمواعید ... و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخته با تمامی ملازمان و نوکران
ایشان و اسباب و اوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بعون تفقدات
تاییدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و اضافات و ملحقات را
تحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و سپاه ... پایمال
جور و عدوان و دستخوش ظلم و طغیان گشته بودند بمیامن امن و امان رسانید چنانکه
علم عدل و داد ساخت بلند . پرتو لطف بر جهان افکند . بس که در ملک تخم احسان کشت
کشت عزم چو مزرع ... . باغ امید اهل فضل سرسبز شد ز فیض عطاهای او ابر کشاد

در ذکر شادمانی خاقان منصور بعد از کابل ... و استقبال ... سلطنت و جهانبانی
و ذکر ملاقات ... چون امیر خسرو شاه بشرف خدمت سلطان بدیع الزمان
میرزا رسید و شاهزاده واقعه ملاقات حضرت خاقانی را با وی ظاهر گردانید امیر خسرو شاه
آن نوازش را مستوجب صلاح دین و دولت شمرده و بنابر حال مضمون این مقال بیان کرد که
چو مشتاق بوصل جانان دهند و باز پس . امید هست که باشیم در مقدم باشیم . لاجرم بدیع الزمان
میرزا از میمنه پای در رکاب همت انتساب آورده ... بجانب لشکر ...
عنایت شتافت و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه بسمع عنایت
شیوع یافت خاقان منصور بغایت بهیج و مسرور گردید . ز شادی بر او فرو ریخت پیش
چو گل دیدار یار را از نگین شنید از آن . و جهت اطمینان قوام سلطنت بدیع الزمان و امرای عالیشان
جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین پورانی و سید
نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بمیر ابو الحسن و امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و نخبه ممالک
و انسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده و در حضور ایشان دست بر کلام مجید نظام ملک علام
نهاده و مواعید چند و پیمان را ... موکد ساخت که بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون
و امیر خسرو شاه و عقد و عهد بخاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان شفقت و عنایت بتقدیم
رسانم و آن پادشاه عالیجاه از آن روز که ... رخصت نمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند

و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان نمایند تا بی دغدغه نوبت ملازمت را بجا
رسانند و اکابر عظام متوجه ملاقات شاهزاده گروه غلام گشته در لشکر مقدس ...
فایز شدند و هر یک پیشکش لایق کشیده کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض
گردانیدند و بدیع الزمان میرزا البته بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده
بوثاق ایشان تشریف برده ... نوازش کرده روی بمقصد آورد
و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابو المنصور مظفر حسین گورکان با والده و خویشی
مهد علیا ... که برسم استقبال از هرات توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات کرده
و اغبار تغایر که بین الجانبین حایل بود بآب الفت و موالات فرو نشاندند و در تاکید مبانی محبت و
اتحاد سعی نمودند و در روز دیگر که داخل ایام جمادی الاولی سنه اثنی عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از باغ
جهان آرا متوجه ملاقات ... شده و صف کشیده بدیع الزمان میرزا از بادام تو در حرکت آمده و
بوقت نماز پیشین بنوای خار عباس که نیم فرسخ از ... بیرون ...
سلطنت زینت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان او چون چشم بر تخت
خاقان عالیشان افتاد خواست که شیوه ارباب ... روی مال بکرنش اعزاز و سه نوبت زانو
زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور ... آنحضرت ... بر چشم
مبارک آورد و میرزا بدیع الزمان ... حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت
و مهربانی کشیده و قطرات عبرات از فوارهای دیده اشکبار کشیده روان گردانیدند و مدتی هر دو
در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار میگریستند و حضرت خاقانی غایت عطوفت و مهربانی
و میرزا بدیع الزمان نهایت نیازمندی بظهور رسانیده و ... میگریستند . گاهی ... از کمال اشفاق
در روی ایشان نظر نمودی . گاهی لب از سر تواضع . برخساره ... سودی . و هم در آن مجلس
که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار
امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند
و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت مقبل و ملثوم ساخته لوازم
اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را بمزید پرسش و نوازش سرافراز
و مفتخر ساخت و مضمون کلام همایون لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده ...
خاطر ایشان ... حضرت خاقانی و جناب سلطانی ... بزم ...
... ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند و ... کامرانی ...
... تمام ... رایت شادمانی برافراشتند روز دیگر که ... قضا و قدر
... شب مفارقت ...
ربع مسکون را ... رسانیدند خاقان منصور ... روان گشته مانند

باد وزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام پیش پیش آنحضرت روان شده
امیر ذوالنون بجانب راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز
از اصناف و طوایف انام خلقی تمام بنشاط و سرور ... از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو
گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز مانند
آن کسی مشاهده ننموده چنانکه . در آن روز از کثرت خاص و عام . ز بسیاری ازدحام عوام .
در آن راه ... بود . ز حمل خلایق زمین خسته بود . و خاقان منصور در عین ... و
حضور باین ترتیب ... از راه خیابان بمدرسه سر پل انجیل که بنا کرده معمار آنحضرت رسیده
شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه دو پایه پس
آن تخت فیروز بخت را بر داشتند و بمدرسه شریفه در آوردند . سران عساکر پیاده شتابان
چو انجم بپیرامن ماه تابان . خلایق که در آن مقام حاضر بودند و در حال ... آنحضرت خاقان
منصور ناظر از مشاهده آنحضرت ... دعا و ثنا ... رسانیدند و جهت دفع اصابت
عین الکمال وان یکاد الذین بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت
و منزل امیر علیشیر از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا افتخار سپهر خضرا یافت و هر یک از
امرا در مقام بهجت افزا که جهت ایشان تعین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت
فراغت بسر برده از رنج راه و تعب اسفار بیاسودند و شاهزادگان و اعیان هر روز بملازمت خاقان
عالیشان مشرف میگشتند . **ذکر بعضی از وقایع که روی نموده در اوقاتی که سلطان بدیع الزمان میرزا در هرات بود**
در آن ایام که سلطان بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور
چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان
بجای آورد و امرا و صدور و وزرا و مقربان آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده و نوازشها کرد و ...
ابو المنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر و امرای ... جشن خسروانه ترتیب نموده لوازم
کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک روز
افزون نیز بزمی در غایت تکلف مرتب ساخته سلطان بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برد
و اسبان تازی راهوار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و
برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و هواخواهی و
هواداری بر طبق ... شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین
ذوالنون ارغون دغدغه داشت که مبادا محمد بابر پادشاه ... اندیشیده او را
رخصت نداد و بعد از ضبط کابلستان روی بولایت قندهار و زمین داور آورد بیش از آنکه ده
پانزده روز در دارالسلطنه هرات بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت

خویش تفویض نموده و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیهٔ صلبیهٔ
میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم [illegible] در حبالهٔ
نکاح درآورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن تلقین ایجاب و
قبول اقدام نموده و بدین بهانه چند مجلس [illegible] و حضور [illegible] و فروغ جام بادهٔ گلفام بر وجنات
حال شاهزاده و ارکان عظام و امرای عالیمقام تافت و هم در آن اوقات خواجه خجسته صفات افضل الدین
محمد کرمانی که بکمال اختیار و اعتبار او در پایهٔ سریر خاقانی سابقاً مرقوم کلک بیان گشت از روزی چند
مریض بوده درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با امرا و وزرا و ارکان
دولت و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آن خواجهٔ عالی نژاد را مشایعت کردند و بگازرگاه برده در
بقعهٔ که بجهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و هم درین ایام [illegible] سید خاقان منصور
بنابر [illegible] امیر مبارز الدین محمد ولی بیک [illegible] جهات خواجهٔ مرحوم [illegible] و تمامی اولاد و اقربا
و ملازمان و منتسبان آن جناب مواخذه گشته [illegible] اموال موفور و نفایس غیر محصور [illegible]
موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحاق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و بعد
اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که [illegible] سبب تربیت آن
جناب [illegible] وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] محصلان [illegible] ایشان را از قید نجات داده [illegible]

ذکر نهضت سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] خاقان [illegible] جانب [illegible] امیر نجم الدین خسرو شاه

چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برده [illegible]
[illegible] بسیار از منزل [illegible] سعادت [illegible] رحلت کرده روی بسوی خانهٔ بهرام شاه [illegible]
[illegible] رای عالم آرای خاقان منصور [illegible] آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین
گورکان و جمعی از امرا و نوئینان [illegible] کرده اند و اگر محمد خان شیبانی [illegible]
کشورستانی [illegible] مقابله و مقاتله او اقدام نماید بنابر آن سلطان بدیع
الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از منزل امیر [illegible] کرده در [illegible]
[illegible] کرده [illegible] اختیار نزول نمود و مقارن آن حال [illegible] دارالسلطنه و الخلافه
محمد بابر پادشاه [illegible] پایهٔ سریر خاقان [illegible] رسیده مکاتیب آنحضرت [illegible]
[illegible] موافقت [illegible] رسانیدند و مشمول انعام و احسان [illegible] باز گردیدند
و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از [illegible] چند کوچ نموده [illegible]
و از [illegible] آب [illegible] شده [illegible] منزل [illegible] قدم همایون [illegible]
[illegible] مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق [illegible] رسیده [illegible] موکب عالی [illegible]
برادران کامران [illegible] از راه [illegible] شتافتند و از آن مرحله [illegible]

سریرا علی بوصول آن جناب مظفر حسین بدار السلطنهٔ هرات باز گردید و امیر خسرو شاه عنان بصوب
قندز و بغلان منعطف گردانید و جناب امارت مآب [illegible] منازل و مراحل [illegible]
جمعی کثیر از مردم هر جایی بر وی جمع گشتند و [illegible] که در [illegible] قندز بود با فوجی از جنود امیر خسرو شاه
در استقبال نمود و میان الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از [illegible] خسرو شاه [illegible]
[illegible] بقیة السیف روی بانهزام آوردند [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] قندز [illegible] آنکاه [illegible]
که علم کامرانی می افراشت بقتل رسانیدند • مبین [illegible] • که [illegible]
هیچ [illegible] • [illegible] کسی [illegible] • که در [illegible] •
و امیر خسرو شاه امیر عادل [illegible] بود و مدت ده دوازده سال در ایام سلطنت سلطان محمود
میرزا بنیابتش در قندز حکومت میشود و پس از فوت آنحضرت چند سال در ولایت ختلان و حصار
شادمان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت
دولت و اقبال [illegible] برافراشت و آن جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی
و ملاهی محترز و مجتنب می بود و همواره بادای وظایف طاعات و روایت عبادات و تلاوت
کلام مجید ربانی و تلاوت اوقات [illegible] قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات
حمیده چون [illegible] قلب و قلت [illegible] داشت بجرم [illegible] انتقام ملک و دولت
[illegible] بیوفایی [illegible] حافظ [illegible]
[illegible] بنیاد [illegible] ساخت و اساس حیات [illegible]
لاجرم [illegible] این اعمال شامل حال او گشت و [illegible] انتقام ذو الجلال و الاکرام
بساط جاه و جلالش درنوشت • [illegible] • [illegible]
[illegible] • و در همین سال یعنی عشر و تسعمایه
شاهزاده [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible] شرب مدام [illegible] مرض [illegible]
گردید و معالجه و مداوای اطبا هیچ فایده نداد و [illegible] ایام حیاتش بنهایت رسید
و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شد و قطرات عبرات از [illegible]
[illegible] • [illegible] از رحمت [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible] شاهزادهٔ مرحوم [illegible]
میرزا [illegible] و آنحضرت [illegible]

ذکر توجه بدیع الزمان [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] هرات [illegible]
[illegible] در مقام سرکشی [illegible] شرط اطاعت [illegible]

[illegible] سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در [illegible] الاسلام بلخ بساط سلطنت [illegible]
مبسوط داشت امیر محمد [illegible] چلاوت [illegible] منوطان [illegible] استقلال
اموال آن جناب [illegible] میان امیر محمد [illegible] مقاتله اشتعال یافته جناب [illegible]
منهزم باز آمد و چون در آن وقت سلطان بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود [illegible]
از آن طایفه انتقام کشد لاجرم [illegible] معسکر ظفر مآب گشت [illegible]
در خاطر [illegible] آن جناب [illegible] و [illegible] اطراف
و جوانب آن کوهستان را فرو گرفت [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] عدل و احسان [illegible] در مقام عناد و عصیان ثبات قدم [illegible]
و [illegible] معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذو النون [illegible]
[illegible] رسیده از [illegible] حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا
با سپاه [illegible] بصوب قندهار [illegible] و نقش تسخیر این ولایت را
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بدین صوب [illegible] اعدای دولت [illegible] ساختند تا در سایهٔ
[illegible] محفوظ مانده
شاهزاده [illegible] دولت [illegible] فرستاده [illegible] امیر ذو النون [illegible]
گردانیده [illegible] جانب قندهار [illegible] نمود

گفتار در بیان وصول بدیع الزمان میرزا [illegible] مملکت قندهار و ذکر [illegible] وقوع [illegible]

چون [illegible] شاهزادهٔ کامکار سلطان بدیع الزمان میرزا به ولایت قندهار نزدیک
رسید امیر شجاع الدین ذو النون [illegible] شجاع بیک و محمد مقیم بیک [illegible] پادشاهانه و
[illegible] باستقبال شتافتند و [illegible] تقبیل انامل [illegible] مشرف گشته [illegible]
بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی بابر میرزا [illegible]
عالی رسید بدیع الزمان میرزا [illegible] گرمسیر [illegible] قلعه گاه
و [illegible] در معسکر [illegible] جمع کردند امرای عظام [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible] امیر سلطان علی ارغون با سپاه [illegible] و سایر [illegible]
[illegible] و چون محمد بابر پادشاه [illegible] وصول بدیع الزمان میرزا
[illegible] صلاح [illegible] صلح دیده [illegible]
[illegible] و بدیع الزمان میرزا [illegible] صورت
[illegible] و موکب عالی از قندهار [illegible]
پیش گرفت و در خلال این احوال [illegible] امیر ذو النون [illegible] سلطان بدیع

الزمان میرزا استظهار داشت [illegible] که صورت [illegible] از عالم [illegible]
و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون از وقوع آن [illegible] در [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فقرا و مستحقان [illegible]
کلام الهی بجای آوردند [illegible] یورت [illegible] بجای آورده [illegible]
را آن قرار یافت که زمستان در [illegible] گذرانند و بعد انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطهٔ
اعتدال ربیعی [illegible] صلاح [illegible] و بدین عزیمت بدیع الزمان میرزا و امیر
ذو النون [illegible] رای عالی اقتضا کرد که [illegible] امیر ذو النون امیر
سلطان علی ارغون [illegible] سلطنت و خلافت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] معروف [illegible] امیر سلطان علی [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] دار الملک [illegible]

ذکر [illegible] خاقانی [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] حضرت خاقانی

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت
و در ممالک بلخ و توابع حاکم صاحب وجود نبود که [illegible] سپاهی [illegible] قیام تواند نمود و محمد
خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر سرانجام امور کشورستانی مقصور بود و [illegible] متواتر
جنود [illegible] بجانب جیحون [illegible] نام [illegible] قتل و غارت [illegible]
ظاهر میکردانیدند [illegible] عالی [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] ازآن لشکر [illegible] ولایت میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج [illegible]
[illegible] و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت [illegible] برافراختند و امیر ابوالقاسم
[illegible] محمد قاسم میرزا [illegible] میرزا [illegible] مصاهرت
خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیر [illegible] و امیر بابا جان و [illegible] خواجه جلال الدین میرکی که
در آن حدود اقامت داشتند متوجه دفع [illegible] شدند و بین الجانبین [illegible]
یافته [illegible] صورت [illegible] و آن [illegible]
[illegible] متوطنان آن ولایت [illegible]
و تمامی [illegible] جلای وطن اختیار کرده [illegible] از [illegible]
چون این اخبار بدار السلطنهٔ هرات [illegible] خاقان منصور [illegible] جهان [illegible]
[illegible] اقامت [illegible] از آن [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] با امرا و ارکان دولت مشورت کرده
خاطر [illegible] بدیع الزمان میرزا را بدار السلطنهٔ هرات طلبید [illegible]

و طوی بجای آورده آنحضرت را برسم [illegible] بکشارات ارسال نماید و بنفس نفیس مصاحب در وقت
آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله درآید بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین
محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کفایت امتیاز تمام
داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده و در این ضمن [illegible] ارسال داشته و سخنان [illegible]
انگیز پیغام داده و خواجه شمس الدین محمد در [illegible] رسیده و کیفیت [illegible] خاقان
خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارت [illegible] ادای رسالت نموده [illegible] آن زیبنده تاج
و سریر را [illegible] بدیع الزمان میرزا آن کلمات را [illegible] مقبول جای
داده عازم دار السلطنه هرات گشته خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر پیشتر بهرات
فرستاده و امیر ذوالنون را باشرف رخصت ارزانی داشت که [illegible] فرستاده و تمامی سپاه
گرمسیر و غور و [illegible] و تولک را مجتمع ساخته در اوایل [illegible] بکشارات مرغاب آید
و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته و چون
برباط [illegible] رسید امرای عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند
و متواتر بشرف ملازمت [illegible] لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا
همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده [illegible] ملاقات حضرت اعلی [illegible] خاقان
منصور گشت [illegible] شاهزاده کامگار روشن ساخته غایت ملاطفت و شفقت [illegible] نمود
و بدیع الزمان میرزا [illegible] بدستور نوبت اول در [illegible] امیر [illegible] نزول اجلال نمود

گفتار در بیان [illegible] خاقان کامیاب [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] آنحضرت بکشارات مرغاب

همت عالی نهمت خاقان کامل [illegible] مصروف بوده [illegible]
آن پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد و رفع [illegible] اهل ظلم [illegible] مصروف و معطوف [illegible]
[illegible] جهانگیر عالی نژاد [illegible] کامران عدالت نهاد [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible] از عساکر [illegible] وقوع می یافت [illegible]
هرات رسید و غایت [illegible] و پریشانی [illegible] متوطنان [illegible] گرد
[illegible] خاقان منصور [illegible] ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده و امرای عظام و وزرای [illegible] و احتشام [illegible] سپاه
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] دار السلطنه
هرات نگاه [illegible] مرغاب [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]

جند

چند در جمیع دختران منزل گزید و [illegible] در آن مقام گذرانیده و چون هلال شوال روی
روی نمود [illegible] روز عید [illegible] رسانید [illegible] و قبه [illegible] علم آفتاب
اشراق برافراخت [illegible] امیر [illegible] اگر [illegible] امیر [illegible] از ملازمت تخلف [illegible] در
هرات توقف نموده بود [illegible] موقوف گردانید و [illegible] الدین
الدین احمد معوض داشت و موکب عالی سلطانی [illegible] پل [illegible] و در انتظار
وصول چتر همایون فال خاقانی روزی چند در آن مرحله [illegible] ساکن گردید اما خاقان منصور
در وقت [illegible] و داجتماع جنود [illegible] توکل بر عنایت صانع بود و کل کرده
[illegible] هزار سوار [illegible] و مواجب داده با [illegible] روی بره آورد
چون چتر [illegible] پرتو [illegible] برای [illegible] ورایج شرف
لوای شاهی رایات نصرت آیات حضرت خاقانی محفوف [illegible]
[illegible] ما وراء النهر [illegible] لاله اطراف [illegible]
[illegible] ماننده [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] قطع منازل و طی مراحل
[illegible] مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل
بابا الهی [illegible] رسید [illegible]
کل [illegible] کل من علیها فان [illegible] الملک [illegible]

ذکر انتقال حضرت خاقان منصور [illegible] از دار الغرور بدار السرور

[illegible] علمای عالم را معلوم است و طوایف [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ظاهر است که [illegible] و [illegible] این ترتیب [illegible]
[illegible] کیفیت حال [illegible] منزل بابا الهی محل نزول آن [illegible]
[illegible] گرفت و الم [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
همایون [illegible] و امرای [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
همایون [illegible]
[illegible] از خاقان منصور اجازه [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] بابا الهی [illegible]
[illegible] شاهزادگان
عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید [illegible] میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالیمقام شجاع
الدین محمد ولی بیک و امیر محمد [illegible] برلاس و ناصر الدین امیر عمر بیک [illegible] و امیر نظام الدین عبد اللطیف
[illegible] و غیرهم برسم استقبال [illegible] اقدام نمودند و بدیع الزمان
میرزا [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدین محمد [illegible]
برلاس و امیر [illegible] الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک [illegible] و امیر نظام الدین عبد اللطیف
[illegible] مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید [illegible] میرزا و عبد الباقی میرزا [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان [illegible]
و امیر شیخ علی طغایی و [illegible] دولت مظفر حسین میرزا [illegible] محمد [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible]

مخالفت

مخالفت نکردند و امرای [illegible] زبان [illegible] دولت خواهی و خدمتگاری ایشان
بقدر وقت و امکان طاقت برسم [illegible] و [illegible] و قوع این حیث خواطر
[illegible] اطمینان یافت [illegible]
[illegible] اتفاق خواطر قرار یافت [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
همایون [illegible] شاهزادگان و امرا و وزرا [illegible]
جهت ادای نماز [illegible] نام [illegible] آنحضرت [illegible]
خطیب [illegible]
ایشان سیلاب اشک [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] معدوم [illegible]
[illegible] کل من علیها فان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن سایه لطف حضرت سبحانی [illegible]
[illegible]
سلطنت [illegible]
[illegible]

[illegible] ذکر نقل نعش حضرت [illegible] صباح روز دیگر [illegible]
[illegible]
از افق مشرق [illegible] دولت نعش حضرت [illegible]
برحمت حضرت رب العالمین [illegible]
هرات انتقال [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]

العفو والکرم رایت نقل الغرف دو آورده رایت حشمت بر افراخت نیرین برج سلطنت وجهانبانی سلطان
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با جمعی از نواب و خواص بتغلیظ یزک توجه نمودند و آن حصن
آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه نموده حسن این دو خاین را الغرف نمودند و امیر زین الدین
علی ساجق و چینگیش شیده و لوازم نیکو خدمتی بجای آورده و جهان‌پایان حضرت انبساط گشته بدستور معهود
منصب کوتوالی آن قلعه بایشان تعلق گرفت و امازنمان شاهزادگان نامدار همایون مراجعت کرده
روز دیگر بر منابر استقبال متوجه مستقر سریر سلطنت استقلال شدند و بعد از وصول بالنگ کهدستان
که خواجه شهاب الدین عبدالله در آن اوان بموجب فرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلاء
سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و
افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزاده جمشید حشمت دریافتند
و لوازم پرسش بجای آوردند و بامداد روز دیگر که آفتاب جهان‌آرای شب ظلمت از ساحت سپهر
شسته شده بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود گرفته و دیگر غسل داده
بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گزارده
تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده
بود بطریقه شریفه دفن نمودند و اولاد امجاد و ارکان دولت آن پادشاه عالی نژاد یک هفته
متصل باطعام طعام و ختمات کلام حضرت ذوالجلال والاکرام قیام و اقدام نمودند و در روز هفتم
چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین بوده بود بکشیدن آش بزرگ پرداخته و خلایق را از لباس تعزیت
و سوگواری بیرون آورده و سرانجام مشکلات مهمات مملکت و سلطنت را پیش نهاد همت عنایت گردانیدند

ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور الاولاد

بخشنده بی منت و واهب مواهب بی منت خاقان
منصور مغفور را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بر موجب سلطان بدیع الزمان میرزا
از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر و سلطانم بیگم که در اوایل حال منکوحه سلطان
ویس میرزا بود و آخر در حباله عبداللطیف میرزا [illegible] از زوجی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد
نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا و آق بیگم که در سلک ازواج محمد قاسم میرزا ابن ابا بکر میرزا
انتظام داشت و بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که بسن
بحد بلوغ نرسید کیجک بیگم که زوجه میرزا ابوبکر ولد محمد قاسم میرزا بود از [illegible] سلطان بیگم
بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا و ابوالمحسن میرزا
و محمد محسن میرزا که مشهور بود بکیپک میرزا از لطیفه سلطان آغا که نسبش با امرای جغتای می پیوست
فرخ حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا و ابن حسین میرزا و محمد قاسم میرزا از شادی بخت
بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک ازواج سلطان سلطان مسعود میرزا انتظام داشت و سلطان
نژاد بیگم که زوجه میرزا [illegible] بود و [illegible] سلطان بیگم که نسبت [illegible] از نبایر میرزا [illegible] رعایت

منزلت

مشرف بود از شمع جمال مهوشت از ستر عایله با [illegible] آغا و ابو تراب میرزا و محمد حسین میرزا و ابراهیم
سلطان بیگم که صاحبه سید عبدالله میرزا بود و فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار فرخ میرزا نشانی
بود از مهد علیا منکلی بی آغا که ترکیه بود و ملک شهر بانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا و شهر بانو
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را با آنحضرت کشیده بود و عایشه سلطان
بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده آغای جلایر و از اولاد ذکور خاقان
منصور رحمت [illegible] ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست
فرخ حسین میرزا و شاه غریب میرزا و حیدر محمد میرزا و محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا و محمد
حسین میرزا و ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه جنت نعمات
نقاب تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم کیجک بیگم فاطمه سلطان بیگم
آغا بیگم و از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و لطیفه سلطان آغا و زبیده آغای جلایر و بی‌بی
بیگم در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه
آنحضرت بنیرنگ زمانی هر یک بگوشه افتاده اکثری در غربت روی بعالم آخرت آوردند
مکراق بیگم که در قید حیاتست

ذکر شمه از احوال جمعی از مشاهیر وزرای خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از جمله عادات آن پادشاه صاحب سعادات یکی آن بود که زود زود عزل و نصب وزرا
و دیوانیان می پرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت
بنا و علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت بسی کس بمنصب وزارت مشرف شدند و ذکر
بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از احوال زمره دیگر اینست

یکی خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بموجب علو نسب و علم شان و
قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از متن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان
سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید مدتی مدید بامر وزارت قیام مینمود
و پس از آنکه قرابوغ [illegible] دار السلطنه هرات شتافته بنابر التفات خاقان منصور بمنصب اشراف
وزرای عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا او چندگاه
امرای دیوان مهر زده اعتماد [illegible] بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین
طاوس بی آنکه در منصبی دخل نماید چند سال در ظل معدلت خاقانی در غایت فراغت
زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی بلیغ مینمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی
قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنابر طمع اموالی بنسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع گشاد و خواجه طاوس
را آزار [illegible] و ناموس او [illegible] مصوب [illegible] او را تاوان [illegible] کرد و [illegible]
و در آن ملک [illegible] و محترم بوده تمه اوقات حیات بپایان آورد و در سنه [illegible]
هفتاد و دو سال رسید گوش هوش [illegible] عقاب اجل شنید و مرغ روح از [illegible] قفس عناصر

را شکسته • هم انجا شکوه طاوسی میداخت • جان از تنه کالوسی بر داخت • دیگری خواجه شمس
الدین محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت
میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت بر افراشت
و در آن سال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان مینمود [illegible] بموجب فرمان واجب الاذعان
بجانب سمرقند توجه نمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بر مسند سلطنت نشست از ماوراءالنهر
بدرگاه عالم پناه آمده [illegible] و [illegible] زمانی [illegible] عنایت شده در امر
وزارت دخل کرد و در استمالت خواطر [illegible] سعی موفور [illegible] نامحصور بجای آورده و عاقبت
عافیت طلب شده از آن کار استعفا جست و بسلوک طریقت درویشی اشتغال نمود و خاقان منصور
منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فایض الانوار [illegible] حضرت [illegible] خواجه عبدالله انصاری را
[illegible] برای صواب [illegible] کردانید و [illegible] چندگاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده و در
ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و فاتش در شهر ربیع الاول در سالی که حروف
همین کلمات بحلیه جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی
مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور قبیلی از اولاد و احفاد خواجه
مغفور بر وجهت [illegible] فرزند ارشدش عالیجاه [illegible] فاضل [illegible] خواجه شهاب الدین عبدالله را
بپرسش و انعام و خلع فاخره بنواخت • دیگری خواجه علاء الدین علی الصانی در سلک اشراف
ولایات [illegible] انتظام داشت و بواسطه انتساب [illegible] همواره رایت مفاخرت
می افراشت بجودت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایجاد [illegible] موصوف و معروف
بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور نظر التفات آنحضرت گشته در امر وزارت
شروع نمود و برعیت و رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت و پیوسته [illegible]
و تزویر [illegible] میگماشت و مزاج امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از [illegible]
[illegible] روزی خواجه صانی این بیت در سلک نظم کشید • فردا که شود [illegible]
معلوم شود [illegible] • و این معنی موجب ازدیاد کدورت شده [illegible] اسباب [illegible]
گشت و خواجه صانی [illegible] که در پایه سریر اعلی [illegible] ایستاده بود یکی از [illegible]
بموجب [illegible] واجب الاذعان [illegible] بزرگ [illegible] انداخته
و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند [illegible]
القصه [illegible] خواجه صانی مواخذه و معاتب گشته [illegible] آورده و در بالا
زندان محبوس و مقید گشت در زمان حبس او [illegible] در آن ایام قولی
[illegible] منظوم کردانیده [illegible] حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن قول اینست که ثبت افتاد
انگه هرگز [illegible] گوش [illegible] بایست • وانگه هرگز [illegible] بر خاطرت بایست •

ایچ فایده بر آن مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذای او در نگذشت و خواجه صانی در مدت حبس
در اکثر اوقات حیات کتب فضایل معروف داشت و حفظ [illegible] بنظر مطالعه در آورد
و کلام الله را تمام حفظ نمود و قصیده سلمان ساوجی را کتابت نمود و تتبع کرد و اکثر آن قصاید [illegible]
بقلم [illegible] در آن قصیده درج فرمود [illegible] احوالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاءالله تعالی و تقدس
خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگ‌زادگان مملکت فارس بود و در اوایل ایام جلوس
خاقان منصور از قرایاغ بهرات آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چندگاه [illegible]
[illegible] و تقصیر متهم کردانیدند بنابر آن معتوب خاقان منصور گشته در زندان بلده محبوس گردید و
[illegible] روز در حبس بسر برده ناگاه [illegible] حضرت خاقان [illegible]
افتاده و العهدة علی الراوی در آن محل [illegible] حضرت خاقانی مشتعل گردید بکشتن خواجه مظفر
شبانکاره حکم فرمود و یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض نمود که خواجه صانی تاکی در زندان
خواهد بود خاقان منصور حکم کرد که او را هم سیاست کنند و در آن روز که [illegible] اوایل محرم الحرام
سنه احدی و تسعین و ثمانمایه بود خواجه صانی را از چهار طاق چهارسوق هرات و خواجه مظفر را در
دروازه ملک بحلق بر کشیدند و یکی از فضلا در آن باب گفته • ای دیده بحال ستمکاره نگر •
در خواجگی جهان خونخوار نگر • از حالت صانی [illegible] • وز حال مظفر شبانکاره نگر •
دیگری خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بود و او شرب شراب روح افزا
و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران
امتیاز تمام داشت و همواره خیال همنشینی اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح دل می نگاشت
و در سنه سبع و تسعین و ثمانمایه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب شش سال
در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب
عراق شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه کرت دیگر منظور خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی
در امر وزارت دخل نمود و خواجه نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مواخذه و مصادره ساخت
و خواجه امین الدین محمود پس از [illegible] سال فرصت یافته [illegible]
بگریخت و از زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهرات در گوشه مختفی بود و چون [illegible]
[illegible] سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج اختفا بیرون آمده بملازمت
مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه در سال لاحقه مرتبه بلند و [illegible] ارجمند یافت
و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمایه بجهان جاودان شتافت • دیگری
خواجه علاء الدین علی منکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط معروف و مشهور و
سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت و آخر الامر قدم از آن مرتبه بر تر نهاده
رایت وزارت برافراخت و مدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت

نفس و کوتاه دستی هرگز بمحنت مصادره و مواخذه مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق
را لبیک اجابت گفته درگذشت دیگر خواجه عبدالله [illegible] در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق
بود و در دیوان خاقان مغفور مدتی در سرانجام اعمال بزرگ باشتغال خطیر منصوب بود و خواجه
مجدالدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله
مواخذه ساخته هرچه داشت از وی بستاند آنگاه او را وزیر خاقان مغفور ساخت و خواجه
عبدالله چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت [illegible] و بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجدالدین
محمد گشاد و خواجه [illegible] خواجه نعمت الله [illegible] حال که یکی از [illegible] در حال بود
بروی تقریر نمود و حساب [illegible] ارتفاعات را بتصرف و تفحص متهم گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند
که در آن وقت که خواجه عبدالله را شکنجه میکرد [illegible] قرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس
در فلان موضع نهاده ام [illegible] و حال گفت کسی بیاید که [illegible] خواجه در آن
حالت [illegible] لطیفه [illegible] کرده [illegible] جهت حل صندوق کسی
بیاید [illegible] خواجه مجدالدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شرار نفس خواجه عبدالله
ترسان و هراسان بوده او را چندان شکنجه و تعذیب نمودند که رخت سفر آخرت بربست
بر سفله جهان ناکس مهر مبند [illegible] آتش دل و [illegible] بس زلف چو مشک [illegible] اکل
بس روی چو گل [illegible] دیگر سید زین العابدین پدرش سید زین الدین مسعود
مدتی مدید در معظمات مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دوده دومان
سعادت ارجمندی افراشت و الحق بمحامد و محاسن شیم موصوف و مشهور بود و در
اوایل حال بوزارت امیر محمد بن امیر [illegible] قیام مینمود و پس از آنکه انوار کفایت
و کاردانی او [illegible] حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت
خانه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا
کشته شدند سید نوبت دیگر وزیر خاقان مغفور گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد
از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحه مخالفت نموده او را معزول
ساخت و پس از وفات خواجه افضل خاقان بلند محل کرة بعد اولی سید زین العابدین
را تقلد منصب وزارت امر کرد و آن جناب استعفا نموده مهمات بر آن قرار یافت که
امرای عظام باستصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهام دیوانی پردازند و منشیان
مطالعه را مادامی که بتوقیع آن سید [illegible] همایون نرسانند و آنگاه سید زین العابدین
از [illegible] اعتبار [illegible] بر جمیع وزرا مقدم میگشت و بر [illegible] توقیع میکشید
و بعد از فوت خاقان مغفور سلطان بدیع الزمان میرزا آن جناب را منظور نظر التفات
ساخت و بقبول منصب وزارت تکلیف نمود و اما سید [illegible] که مانند گل اندک

بقا

بقا بود در هیچ محل دخل ننمود و چون رایات نصرت آیات محمد خان شیبانی از افق دیار
خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای گریز بقوچی از اوزبکان
برخورد [illegible] و مهمات بجنگ و جدال سرایت نمود و تیر جگر گذار بقتل سید زین العابدین رسید
مانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید چنین است کردار گردون سپهر
کمش زهر قند است و کم نوش مهر [illegible] بخاک افکند [illegible] خورد و زار
دیگر خواجه معزالدین حسین برادر خوردتر خواجه [illegible] مدتی مدید بوزارت حضرت خاقان
مغفور و تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و آن جناب بعفت و وقوف و کاردانی و درست
راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع بامر صاحب دیوانی رایت کفایت
و امر دین پروری و رعیت نوازی برافراشته تا اواخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند
وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت که [illegible] سلطنت بدیع الزمان میرزا از میان برخاست
در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی بعد از تسخیر خراسان آن جناب را وزیر ساخت
و کما ینبغی تربیت و رعایتش پرداخت [illegible] روزی که محمد خان در حوالی مرو شاهجهان بضربت تیغ
شاه ولایت پناه شاهی کشته [illegible] قضا بساط حیات خواجه معزالدین را در نوشت
بقای جاودانی [illegible] دیگر خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه علیا داشت
و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان
نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملاهی بیکبارگی درگذشت و روی بمحراب [illegible]
[illegible] و در علم سیاق و تفصیل
مهمات صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان مغفور در امر وزارت شروع نموده
[illegible] و کمال کفایت روز بروز مهمات او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده
زمام منصب اشراف دیوان را بدست آورد و مدتی [illegible] توقیع
اشتغال مینمود و از دخل مهمات ملک و مال [illegible] اشتغال خطیر [illegible]
و [illegible] از اهل [illegible] دیوان [illegible] گرفته در اثنای [illegible]
جاه و جلال بود [illegible] مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات حضرت خاقان
خجسته صفات منصب [illegible] علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و [illegible]
خاقان [illegible] و بعد از فوت آنحضرت [illegible]
صاحب سعادت [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] قبول کرد
و ایضا در ایام استیلای پادشاه [illegible] شاه اسماعیل در بلاد خراسان [illegible] هیچ مهمی [illegible]
اما در این ازمنه مختلفه و انقلابات [illegible] امرا و وزرای دار السلطنه هرات هرگز هیچ مهمی [illegible]
و وقوف و استصواب آن جناب منفصل نمیداشتند و در توجیهات و تحقیقات و قرار مهمات

مزارعان و محترفات رای صواب نمایش را عمده داشته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه
سبع و عشرین و تسعمایه که حکومت بلاد خراسان بحکم پادشاه عالیجاه تعلق بامیر خان موصلو میداشت
خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست که کار او
از دست او درگذشت [illegible] امیر خان و ارکان دولتش
را معلوم داشت تمامی حیات و متملکات خویش را مفصل کرده مقرر ساخت که از آن چه مبلغ
[illegible] پیشکش امیر خان نمایند و هر یک از امرای عظام [illegible] را چه چیز دهند [illegible]
[illegible] اسباب تکفین و تجهیز را تمام ترتیب نموده بنظر او آوردند [illegible]
آنگاه [illegible]
[illegible] و سایر مایحتاج تعزیت را ترتیب [illegible] و قرار داد که هر یک [illegible]
[illegible] را چه چیز دهند و بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و سایر جهاتش باقی مانده در میان
ورثه و وابستهای خویش تقسیم نمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی [illegible]
[illegible] و ذکر میکردند تا روز یکشنبه دوم شهر ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت و تمامی
سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان بلکه خواص و عوام طوایف انام جنازه آن جناب
را مشایعت کرده [illegible] خاقان مغفور [illegible] آن خواجه مغفور [illegible]
را در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که [illegible] بودند دفن نمودند و این قطعه که نوشته میشود
از تاریخ خواجه عطاء الله خبر میدهد خواجه سالکان عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان
جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بسوی جنان ذکر صدور زمان خاقان مغفور
چون در زمان [illegible] حضرت خاقان مغفور موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود
که یک کس از عهده ضبط او بیرون نمیتوانست آمد [illegible] آن پادشاه عالیجاه دو سه کس از اکابر
و اعاظم علما و فضلا [illegible] منصب صدارت سرافراز میساخت [illegible] و در اوان سلطنت آن
حضرت جمعی کثیر [illegible] مهام آن منصب مشغولی مینمودند و این جماعه که [illegible]
مذکور میشود از آنجمله بوده اند اول سید جلال الدین حمزه اندخوی در سلک اشراف سادات
حسینی منتظم بود [illegible] و آن جناب در مبادی
اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسیده و مقدم [illegible] صدور عظام احکام
توقیع میکشید [illegible] وقوف و کثرت [illegible]
[illegible] دیگر
جناب مولانا قطب الدین محمد خوافی است و بصفت فقاهت و فضیلت موصوف [illegible]
و کفایت موصوف و بر انشاء مکاتیب و فرامین [illegible] مهارت تمام داشت و در
[illegible] مهمات معاملات موقوفات [illegible]

[illegible]

در زمان دولت سلطان ابوسعید نایب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود و بعد از آن [illegible]
قرار [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] خاقان مغفور منصب صدارت را بوی مفوض فرموده
و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن امر پرداخت در بیست و سیم محرم الحرام سنه اربع و ثمانین
[illegible] مواخذه میگشت و در عوض [illegible] مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار [illegible]
[illegible] نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال
در کمال استقلال مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون میکرد [illegible]
[illegible] اختیار عمدة السلطنه خواجه مجدالدین محمد [illegible]
[illegible] مولانا قطب الدین محمد [illegible] عمدة السلطنه [illegible]
[illegible] قیام نمود [illegible] صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضات
و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هرات [illegible]
قرآن [illegible] خواجه مجدالدین محمد [illegible] و چون ایام [illegible]
[illegible] خاقان مغفور و شاهزادگان [illegible] خلع فاخره
پوشیده [illegible] عمدة السلطنه و سایر اصحاب [illegible] و خواطر ایشان را
[illegible] دیگر خواجه کمال الدین حسین ابن خواجه جلال الدین
[illegible]
[illegible] از سایر اعیان خراسان ممتاز [illegible] و چندگاه در غایت اختیار و اقتدار
بلوازم منصب صدارت اشتغال داشت و در آن اوقات [illegible]
[illegible] رایت نیک نامی برافراشت مع ذلک [illegible]
[illegible] متهم داشته در حضرت نواب خاقانی [illegible] و سعایت گشادند [illegible]
مزاج همایون تاثیر کرده خواجه از آن منصب معزول گشت [illegible]
بقیت اوقات حیات را [illegible]
داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت [illegible] مسجد جامع هرات ساخته [illegible]
اوست مدفون گردید دیگر حافظ معین الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان مغفور
مقرر بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذه گشته در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه
در سر خیابان کشته گشت دیگر سید شمس الدین محمد اندجانی الملقب بسر برهنه بود و سبب اطلاق
این لقب بر آن جناب بنابر آنکه در آن اوقات جوانی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سر برهنه در کوچه و بازار [illegible] صلوات [illegible]
می آورد و این رباعی از آنجمله است [illegible]

کلاه اگر هیئت که من می بینم * مو زبان و کر هلیک تسلیم کند * و میر سر برهنه بلطف گفتار و حسن
کردار و سر رشته فضل بر فضلای و ظرفای دوران امتیاز تمام داشت و همواره نکات شیرین و حکایات
رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و چون از جانب ترکستان
بدار السلطنهٔ هرات تشریف آورده منظور نظر اشفاق و مرحمت حضرت سلطانی امیر علیشیر نصیب شیخی
و تولیت مزار مذکور شیخ الشیوخ ... برده منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام
... حاصل ... هر سال قریب صد پنجاه هزار دینار کپکی را که از موقوفات
مذکوره آن مزار حاصل میشد بمصرف میرسانید و بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باتلاف
و اسراف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشاوند و این معنی سبب قول ...
شد میر سر برهنه تصور نمود که امیر علیشیر را در سعایت او دخلی بوده است بنا بر آن در جواب ...
الجناب این ابیات در سلک نظم کشید * ای که خاکستر گلخن شده ... * شاید ...
... * و امیر علیشیر از این کنایت رنجیده چند گاهی غبار ... بین الجانبین ارتفاع
داشت عاقبت بموجب حضرت سلطانی بتسکین ... در مقام لطف و مرحمت آمده
منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان الجناب و خواجه کمال الدین حسین
... در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود
... سیادت و کبر سن و انتظام در سلک این آستان عالیمقام که بنده درگاه جاهلیت
خواجه حسین ... داعیه تقدیم دارد امید آنکه بمزید التفات شما مرا تفوق بر وی میسر گردد ...
... ایر ستوده خصال ... از ایام گدایی و سوال خیابان ... یاد آمده امیر علیشیر این بیت
... البدیهه نظم فرمود * در مقامی که صدارت بگدایان بخشند * چشم دارم که بجایی رسد ...
... * و کوکب اقبال میر سر برهنه بدرجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشید و بعد از
چند گاه که بلوازم امر صدارت پرداخت از آن منصب استعفا کانسانهٔ دولت را منزل ساخت
بقیهٔ ایام حیات را بلی آنکه مقید منصبی باشد در مصاحبت امیر علیشیر بگذرانید و در شهور سنه
ثمان و تسعین و ثمانمایه مریض شده در عالم آخرت منزل ساخت * دیگری خواجه غیاث الدین
محمد ... در سلک اشراف و اعیان ولایت ... انتظام داشت و چند سال با ...
خاقان منصور قیام مینمود و بعد از نزول از منصب در ولایت نیشابور رحل اقامت انداخت
تتمهٔ ایام حیات را بزراعت معروف داشت * دیگری ... جلال الدین ...
در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه قایم مقام آبا و اجداد خویش گشته بیست چهار سال در کار ...
و اعتبار ... منصب صدارت قیام نمود و چنانچه در ضمن وقایع حکایات سابقه ...
شد فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمایه در حصار شادمان از عالم گذران انتقال فرمود
قاضی برهان الدین محمد مروی در اوایل حال منصب قضای ولایت مرو ...

ابوالمحسن میرزا تعلق بوی داشت و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که شاهزاده را نسبت بالجناب پیدا
پیدا شد از مرو بهرات شتافت و ملحوظ نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بمرتبهٔ جلیلهٔ صدارت
منصوب بود و در اواخر سنه تسع و تسعمایه میل وطن اصلی کرده و مرخص گشته بمرو شتافت
و ابوالمحسن میرزا بنا بر ذخیره که از الجناب در خاطر داشت او را مواخذه و مصادره کرده لاجرم
از او اعتقادی بمزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمایه وفات یافت * دیگری
سید غیاث الدین مشهدی از فضایل نفسانی بکمالات ... بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک
قاسم بسب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نموده و تا وقتی که خواجه
نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوای اعتبار و اختیار می افراشت سید در آن منصب
دخل تمام داشت و در سنه ثلاث و تسعمایه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسرحد زوال
رسید در خدمت شیخ ... بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون ارغون بامزد گشت
و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذه شده بقتل آمد و سید غیاث
الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود
و خیاب امارت پناهی او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرده چند گاه در ملازمت آنحضرت
بسر برد و ابا بسبب کراهت صورت ... منظور نظر التفات نگشت و بعد از چند وقت
... بمرو شد که بر سالت ... و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا المکتوبی با بوالمحسن میرزا
... که جناب سیادت پناهی را رخصت مراجعت بجانب ... او را ...
و سید قاسم نام داشته و میر مخدوم اشتهار یافته بود ...
... در گوشه انزوا منزل گزید و در سنه ثمان عشر و تسعمایه که بواسطه ... امیر نجم ثانی
سلاطین ماوراء النهر ... مشهد مقدس آمده تا امیر مخدوم از دار السلطنهٔ هرات باردوی محمد تیمور سلطان
و عبیدالله خان شتافت و ایشان را بجانب دار الملک خراسان ترغیب و تحریص نموده بنا بر ...
چون رایات ... نوای کشایی نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر بلدهٔ فاخرهٔ هرات انداخت
سید با اولاد مواخذه شده مبلغی کلی ... بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت
فرار بر قرار اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه ... وفات یافت
* دیگری مولانا غیاث الدین جمشید قاضی پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دار القضای
بلدهٔ هرات بود و در خدمت جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین محمد امامی بسر می برد
و نسب مادرش بجمشید قارن که در زمان حکومت و جهانبانی پادشاه ممالک ستان امیر تیمور گورکان
در بعضی از بلدان ماوراء النهر حکومت مینمود و مولانا غیاث الدین از ... ترسل و کتابت
صکوک و سجلات وقوف تمام داشت و در اوایل ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ...
خانهٔ آنحضرت را ... از شایبهٔ شبهه ... حلیت میرسانید بنا بر آن بکلانی منصب ...

وا فواه اکابر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه نظام الملک بسبب آنکه در مجلس
امیر علیشیر زبان بغیبت الجناب گشاده بود مواخذه گشت و تا اواخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه
انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده
بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و وفاتش در
ولایت قاین در ... ماه رجب سنه ثمان عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و در مقبرهٔ آبا و اجداد خویش
مدفون گشت * دیگری خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادرزاده مولانا قطب
الدین محمد خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می بود و در زمان وزارت و امارت
خواجه افضل الدین محمد که اوبرزادهٔ مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام ... بزرگوار
شده بصدارت خاقان منصور قیام و اقدام مینمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مقید گشته
مبلغ کلی قبول و ادا نمود و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص یافت بقیهٔ ایام حیات را در زاویهٔ عزلت
بپایان رسانید * دیگری امیر کمال الدین حسین پدرش مولانا شهاب الدین طبسی الاصل بوده است
و مادرش در سلک سادات ... انتظام داشت و الجناب از فنون علم متداوله محظوظ و بهره مند بود
و در علم جفر و اعداد و نقوش دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در مولفات
لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از دار الملک طبس باذربایجان
رفته چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه اوقات گذرانید و چون از آن مملکت بهرات آمد
خاقان منصور امر تولیت ... موقوفات مزار موهب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را
بالجناب مفوض گردانیده و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت در رسیدن مهم داد خواهان
رای او روییت مواجبش تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت
آن صدر عالی قدر این رباعی نظم فرمود * ای آنکه زتو زیاده شد فتنه فرش * بر اوج صدارتی
بر بدر قرشی * ای صدر ... لقب عالی صدر * تاریخ صدارت تو شد صدر قرشی * شرح
منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و در اشعار
الجناب خاکسش کو ... بر لوح بیان می نگارد مناسب این مقام بوقت افتاد *
از این باغ جهان آرا جهان آرام قدم بیرون * که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون *
خواجه شهاب الدین عبدالله ... ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق
و محاسن اوراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار مینمود و طبع ... از اقسام
فضایل بهره ور بود و در انشا ... و فنون علم ... منشورات مولفاتش مثال ...
سحبان بزیور جواهر بلاغت آراسته و منظومات ... مانند لآلی ...
منقبت پیراسته ... بیان ...
کلک لطایف آثارش ... جواهر ... زیب و در فن موسیقی و ادوار

تبانوی او را که ... و پرستادان ... بسیاری و غایت پروردگاری ...
بی حجازی را بدرقه * فضل را نوبت تو آیین زد * چنگ دولت ... زد *
بر اقبال نو ... علم ... بگشاد * پای اندوه ... بیرون ننهاد * و آن دوحهٔ جویبار فضل در چمن دولت
و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته و در اوان جوانی بمنصب صدارت منسوب گشت
و معظم برا ... صدور ... چند سال در غایت اعتبار و اختیار بلوازم امر صدارت
پرداخت و در اوقاتی که رایات اقتدار خواجه نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب
الدین عبدالله از وی سوء مزاجی ... کرده از آن منصب استعفا نمود و دو سه سال بی آنکه
مقید بمنصبی باشد ملازمت ... سلطنت مینمود و بعد از مصادره و مواخذهٔ خواجه نظام الملک
کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن حاوی فضایل نفسانی باوج شرف رسید و بر ... منصب ...
پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب کار سلطنت بود سر افراز گردید و پس از
روزی چند قدم از آن مرتبه برتر نهاده در جرگهٔ امرای عظام مهر زد جای امیر علیشیر بنقش خاتم عالم
این ترزین داده تا ختم ایام حیات خاقان ... صفات روز بروز قرب نیابت آن خواجه
قضیت ... در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزید و اکثر اوقات
نجسته ساعات را بکتابت آن مجید و فرقان حمید صرف مینمود و فاتش در ماه رجب سنه ثمانی
و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر سلطان ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت در سلک
نظم انتظام داده مطلع آن مرثیه اینست که ثبت افتاد * گروهی که مرا ... نقطهٔ ...
... مبتلای غم ... * و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خواجهٔ خجسته صفات
در مرثیهٔ مذکور انتظام دارد * مخدوم اهل علم ... * ... کوکب شرفش ...
... قدم ... روح قدس * در عالم مثال ولی بی مثال رفت * بر لوح دل نوشت امینی ...
تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال رفت * از نتایج طبع خواجه عبدالله قصاید و غزلیات ...
موسوم است ... الاحباب و ترسلی که بمکاتیب ... مشهور است و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات ... افواه اصحاب
... و اشباه مذکور و هو العقد العقود * دیگری امیر صدر الدین ابراهیم است و انتساب مولانا
ابراهیم ... واجب التعظیم ماوراء النهر ... صاحب ... شیخ ... الدین ابو العلا که علوشانش
در میان علما کالشمس فی وسط السماء هویداست و ثبوت پیوسته که یک شعبه از نسب صاحب
... ابو العلا و ... اتصال می یابد ... والده ... امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین
عبدالرحیم ابن مولانا عبدالله ... بود ... صدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله قیام
مینمود و نسب ... آن حسیب نسیب ... بقیهٔ اهل سلوک ... سلطان ابو سعید ابوالخیر
می پیوندد و از یکطرف با میر عبد العلی بزرگ که از نقبای موسوی مشهد مقدس رضویه بود و سید کمال الدین

خوشنامه بزرگواری در سلک اجداد و در آن دستوره انتظام داشت و جمال حال امیر سلطان ابراهیم
همچنانکه بزیور شرف آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروثه و مکتسبه پیراسته
و در حسن سیرت و ابقای سریرت دست پرورده عنایات سبحانی است و بجودت طبع و حدت ذکرت
جامع انواع فضایل نفسانی و ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده و طبع
مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران در ربوده و در شیوه نظم و نثر
بصفت مهارت موصوف و در شیمه جد و هزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال
اللؤلؤ والمکنون زیور گوش هوش سخن وران فصاحت شعار و درر غرر منظوماتش کانهن الیاقوت
والمرجان مزین رخسار ابکار عرایس افکار ای طبع تو شاه رخ چارپیس از رشحه کلک
تو حباب گلشن از نظم تو نثار فضایل ظاهر و ز نثر تو انوار بلاغت روشن و آن
جناب در اوایل ایام جوانی چندگاه بملازمت شاهزاده ستوده خصال ابوالمظفر محمد حسین میرزا
قیام مینمود و در سنه عشر و تسعمایه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان منصور ظاهر گشته منصب
صدارت خانه همایون را برای صواب نمایش تفویض شده بود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات
آن پادشاه جمشید صفات در غایت اعتبار و اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت
آنحضرت بر حسب اشارت مظفر حسین میرزا و بدیع الزمان میرزا مرتبه دیگر علم صدارت برافراخت
و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر
و امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمواخذه مولانا عبدالرحیم صدر گرفتار بوده
و بعد نجات از آن قید در گوشه انزوا اعتزال گزیده و در سنه عشر و تسعمایه که رایات علم کشورگشای شاه
پر تو معدلت بر ممالک خراسان انداخت آنجناب بنظر انظار عنایات نواب کامیاب گشته و
بسیور غالات و انعامات مفتخر و مباهی گشته و در سنه سبع و عشرین و تسعمایه از دارالسلطنه هرات متوجه
اردوی همایون گشت مجددا بانعامات الطاف اختصاص یافت و تاریخ فتوحات شاهی
برای صواب نمایش تعلق گرفت و حالا بحد تمام وجه لاکلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشای
این کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی
نمیگذارد و از جمله نتایج طبع وقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتی است که در ترجمه اشعار حضرت علی
ابن ابی طالب علیه السلام اسدالله الواهب المواهب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار را
اثار را که مانند آب حیوان در سواد حروف نهان بود به بلیغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مولفات جمیله
صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در ذکر معارضه و مکتوبات بعبارت خوب و اسلوب مرغوب
مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل
گستری برافراخته زباتکه طبع لطف تو همه را نیکوکند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم امیدواری بکمال کرمت حضرت پروردگار آنکه آنجناب را العمر بود ممکن آن حال

فضایل نفسانی مقرون بحصول امال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار را
میگذرانیده و همواره از شحات سحاب کلک گوهر بار و قطرات غمام خامه گوهر نثار ریاض فضل
و کمال و گلزار جاه و جلال را تازه و تر و ریان گردانیده بود والحمدلله رب العالمین الملک المعبود
ذکر بعضی از سادات و مشایخ و نقبای کرام که معاصر بوده اند با خواقین سلف والا و خاقان حسین میرزا
مقدم این طایفه کاملین و اشرف این فرقه عالیمکان سادات عظام و نقبای کرام روضه
مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات آن پادشاه خجسته صفات اول امیر نظام الدین عبدالحی
دیگری امیر غیاث الدین علی نیز دیگری امیر علاء الملک در آن مقام میمنت انجام بمنصب جلیل
المراتب نقابت منسوب بودند و چنانچه شرف اولاد علویه و سمو مرتبت ایشان بود بمراسم
آن امر قیام و اقدام مینمودند و این منصب واجب الترجیح از سایر نقبا و سادات موسوی
و رضوی باجتماع اسباب سعادات صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج و تعمیر
آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان بر مشاهیر اقطار
جهان محرز و مقدم در دودمان رفعت مکان و خاندان ایشان از آفتاب در وسط السما
ظاهرتر و عالیتر از نقابت آن سده سنیه و عتبه علیه متعلق باولاد و امجاد آن سه بزرگوار میبود و
هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در آن بر لوح خاطر نمی نگارد دیگری
سید غیاث الدین افضل ابن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و متمیز
بود و سالهای بسیار در آن ولایت منصب شیخ الاسلامی و فیصل قضایای شرعیه اقدام مینمود
دیگری سید کاظمی لطیف طبع و خوش صحبت انقیاد داشت و در شیوه سپاهیگری سلوک
مینمود و رایت جلادت می افراشت و در اوایل ایام دولت خاقان منصور در ملازمت درگاه
عالم پناه شاهی میسر بود و موجب شد که واجب الاذعان حسب رسالت خواجه محمود کاروان
که مشهور است بخواجه جهان روی بجانب گلبرگه آورده و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس
رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خاطر اخوان ملتح
باز پرداخت و قصیده شهرآشوب که در آن وقت جهت اشراف و اعیان هر دو قوم گفته بود و در
دارالسلطنه هرات منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده این است کرخت افتاد
شکر خدا که قاضی شهر هری منم در سلک آن منقسم خسروی منم دیگری امیر اصیل الدین عبدالله
نعمت الله اعتبار و در جلالت و رفاهت شان و قدم در دودمان موصوف و معروف
بود و در زمان دولت سلطان ابوسعید میرزا از دارالملک شیراز که وطن اصلی آنجناب است بهرات
تشریف آورده اقامت نمود و در علم تفسیر و حدیث شاید و نظیر نداشت و پیوسته همت عالی نهمت
بر تلقین کتب مفیده و تالیف رسایل شریفه میگماشت و هفته یکنوبت در مدرسه عالیه مهد علیا
گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و در سال ده ماه ربیع الاول برسیل میلاد

با سعاد حضرت خیرالعباد و خاتم مرسلان مجلس ساخته مولود ایت اتمام را مطلوب بیره و افاضت
از مولفات آن سید ستوده صفات کتاب احادیث اربعین اله را که عبارتیست بر سرنوشت سیر سید
حضرت خیرالبریه و رساله در زیارات هرات در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت
روایت و بلاغت عبارت آن نسخه آراسته و آوازه خلایق مذکور امیر سید اصیل الدین از جهان
محنت ایین بریاض بهشت برین در سنه ثلث و تسعمایه روی نمود و خاک
متبرک خاطر الجناب و اولاد و امجاد او موقوف کرده سیورغالات سید مرحوم را با ایشان عنایت نمود
دیگری مولانا شمس الدین محمد تبادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت
و همواره همت بلند پرواز بر وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و
تقوی و طالبان طریق رشد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک
مینمودند و از شروع باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده بدوام و نواهی خدام
عالمقامش مفتخر و مباهی می بودند از آثار کمال فیاض آن جناب مولوی مجلس و قصیده بردو و شرح
منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس انفاس مطبوعان
اهل ذوق خاصه سعادت گذرانند ❁ گر راست بگویی همه کوتهنظرانند ❁ و مولانا شمس الدین محمد
در سنه مذکوره وفات یافت و در خیابان هرات مدفون گشت و امیر علیشیر در جانب جنوب
مزار فیض آثارش خانقاهی ساخت و در استرضای خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا جلال الدین کوشید
و مولانای مذکور مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و
طهارت سلوک مینمود و در سنه مذکوره از عالم انتقال فرمود دیگری مولانا کمال الدین
عبدالرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحاق سمرقندی بوده ولادتش در دوازدهم شعبان سنه عشر
و ثمانمایه در دارالسلطنه هرات روی نمود و مولانا اسحاق سالها در اردوی همایون خاقان سعید
شاهرخ میرزا بمنصب قضا و امامت نمازی او قیام داشت و گاهی در مجلس
اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قراءت رسایل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبدالرزاق در سنه
احدی و اربعین و ثمانمایه رساله که قاضی عضدالدین ایجی در فن اصطلاح علم استعارت تالیف
و شرحی نوشته و دیباجه آن آثار منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بود و بسعادت
شرف دستبوس خاقان سعید دریافت و در اواخر ایام حیات بایرکات آنحضرت مولانا برسالت
پادشاه جانگیر مامور گشته بجانب هندوستان شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع عجیبه و حالات
غریبه روی نموده و در اوایل آن سفر سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید
بر سبیل نوبت بملازمت میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله و میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابراهیم سلطان
مفتخر شده و در زمان سلطان ابوسعید فی جمادی الاولی سنه ست و ستین و ثمانمایه منصب شیخی و تولیت
خانقاه و مدرسه میرزا شاهرخ منسوب گشت و در اواخر ایام حیات بآن امر اشتغال داشت فاتش

در جمادی الاخری سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه روی نمود و از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب مطلع
السعدین و مجمع البحرین در میان مردم مشهور است و در آن تاریخ شریف منظم وقایع ممتد است بسلطان
از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا وقت شهادت سلطان ابوسعید گورکان والله اعلم بحقایق الامور
دیگری امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده
موصوف و در زمان سلطنت خاقان منصور مدت مدید بمنصب نقابت منصوب بوده بلوازم
آن امر قیام نموده و نسب شریفش بسید اشرف ابن مبارکشاه که در سلک اشراف سادات
و نقبای خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسله شریف آبای کرام سید اشرف بامام
عالیمقام ابی عبدالله الحسین علیه السلام ملحق میگردد دیگری قاضی نورالدین محمد الاوانی ولد
ارشد قاضی صدرالدین محمد بن قاضی عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد
منظور نظر حضرت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام نمود و در فیصل مهمات
و قضایای شرعیه غایت امانت و دین و ورع و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت
و در کمال جاه و جلال و وفور اعتبار و استقلال بقطع و فصل مهمات دینیه پرداخت مفوض
همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی ارشش بود و در هیچ قضیه از قضایای
فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز نمینمود و بعد از مدت سیزده سال که بآن شغل
اشتغال داشت بطوع بستر ناتوانی نهاد و در بیستم جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ثمانمایه دست
قضا سجل حیاتش در نوشت و در گازرگاه بحظیره که جهت مدفن مصلی ساخته بودند مدفون
گشت و از قاضی نورالدین دو پسر عالی گهر ماند و بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر
اشفاق خاقان منصور گشته سیورغالات و معافیات قاضی بایشان تعلق گرفت و پسر
کلانتر که بمعین الانام خواجگی قاضی اشتهار یافت در منصب و فیصل قضایا اقتدا بسیره
آبای عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد خان
انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک
خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی اضاءت گرفت و قدم خاقان و ظلم دودمان
و کمال اسلام و دینداری و خودداری و پرهیزکاری خدام خواجگی بعز نواب کامیاب
شاهی ظاهر گشته منصب شیخ الاسلامی دارالسلطنه هرات و مضافات مفوض برای صواب نمایی
او شد و چون آنجناب دو سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر
بسرانجام اشتغالات دنیوی بدفوی از امر شیخ الاسلامی استعفا نموده دست از آن کار باز داشته و
مضمون این بیت را که ❁ زمنصب روی در بی منصبی نه ❁ که از صد منصبی بی منصبی به ❁
مطمح نظر خجسته اثرش ساخته در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف
و مسکن معهود یعنی دارالسلطنه هرات حیث من الآفات و البلیات تشریف دارند و طوایف

انام از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقادات
و ارادات بجای می آوردند • دیگری مولانا محمد ابن حسام الدین در میان خلق انام بابن حسام
اشتهار تمام دارد و او را در نظم اشعار قوت بسیار بوده و پیوسته در منقبت شاه ولایت و سایر
ائمه معصومین قصاید نظم میفرمود و آن ابیات بلاغت آیات حالا بغایت مشهور است
بر السنه و افواه [illegible] آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بر وزن
شاهنامه در سلک نظم کشیده • و در آن نسخه کمال شجاعت و سخاوت و کرامات شاه ولایت را
را مندرج کرده • وفات ابن حسام در تاریخ الحجه سنه اثنین و ستین و ثمانمایه در قصبه خوسف که
از مضافات قهستانست بوقوع پیوست • دیگری خواجه مسعود قمی از جمله اعیان عراق بوده
و در زمان خاقان منصور از وطن مألوف بهرات آمده • ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نموده
چون در نظم اشعار مهارت تمام داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته خود را بوی رجوع نمود
و خواجه در آن باب نزدیک به دوازده هزار بیت در سلک بیان در آورده • قصه یوسف و زلیخا
و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم از جمله منظومات اوست • و این مطلع در دیوان غزلیاتش ثبت
انتظام دارد که • بی تو بودن در گریه خوابم نمیبرد • خواب می بینم که آیم میبرد • دیگری
قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین
عبدالصمد بن قاضی جلال الدین محمد امامی بوده • و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلده هرات
بلوازم قضا قیام مینمود • و مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت • و چون
اجل موعود در رسید فی شهور سنه [illegible] علم قربت بعالم آخرت برافراخت • دیگری مولانا یوسف بدیعی
از ولایت اندجان بود • و در حین [illegible] از آنجا بخدمت [illegible] آغاز کسب فضایل نمود • و در زمان فرخنده
نشان خاقان منصور از آنجا [illegible] بهرات تشریف آورده • در ظل عاطفت امیر علیشیر آرام یافت
از علم عروض و بدایع و صنایع شعری و فن معمیات صاحب وقوف بود • و در تبیین قواعد معما
رساله مفیده تالیف فرمود • و این مطلع از جمله منظومات اوست • [illegible]
[illegible] • وفاتش در شهور سنه سبع و ستین و ثمانمایه
در سر حسن اتفاق افتاد • و در مزار فیض آثار حضرت شیخ لقمان پرنده مدفون گشت • دیگری مولانا نور
الدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور [illegible]
ربع مسکونست و ترشحات اقلام فیض انجام آن زبده شیوخ و شباب بسان قطرات سحاب
[illegible] فضای جهان بوقلمون [illegible] صحف افلاک [illegible]
[illegible] اقسام علوم [illegible] در هر تصنیف [illegible] معانی [illegible]
[illegible] ارباب دانش [illegible]
[illegible] اصحاب دانش و بینش و ایقان برکشاید

و در توصیف

و در توصیف آنجناب زبان و بیان قاصر است چنانکه • چه حاجت که کلک بلاغت مآب •
نویسد که هست فیض سحاب • چه حاجت که گوید از نور مهر • منور بود عرصه نه سپهر •
ولادت با سعادت آنجناب در شب بیست و سیم شعبان سنه سبع عشر و ثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق
افتاد • و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده • قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد • و نیز
بواسطه مناسبت اصلی و ملایمت جبلی در مبادی نسیم صبا از نفحات انفاس فضایل آنجناب
در ریاض نظم را خضرت و نضارت بخشید • و مهارتش در آن فن بمرتبه بود که دیوان اشعار متقدمین
و متأخرین را از درجه اعتبار ساقط ساخت • و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه
والاقدر حلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت • و در زمان جهانبانی سلطان ابوسعید
بترتیب دیوان اول که تالیف بعضی از رسایل تصوف است پرداخت • سایر مولفات و منظومات
لطایف آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت • و لوایح آن کتب اعجاز آثار
و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تافت • میان جناب مولوی و امیر علیشیر
قاعده مودت و ارادت ارتباط و استحکام لاکلام داشت • لاجرم در اکثر تصانیف منظوم و
منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت • مصنفات موقوف حضرت
سلطانی بتوصیف و تعریف آن حاوی کمالات انسانی اشتغال دارد • و هر کس بمطالعه آن کتاب
دو بزرگ فایز گشته راقم [illegible] را راست گوی میشمارد • وفات مولانا نورالدین
عبدالرحمن جامی در روز جمعه هیژدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود • و مدت
حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود • صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر
و سایر امرا و ارکان دولت و اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف برده
و در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر سنن حضرت سید المرسلین سعی نمودند • و نعشش را از عیدگاه [illegible]
و نماز گزارده به حظیره مولانا سعد الدین کاشغری آوردند • و در پیش روی شیخ دفن کردند • و حضرت
خاقانی و مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علمای اطراف را در عید
گاه هرات جمع کرده جهت ترویح روح مولوی باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام قیام
و اقدام نمودند • و در مرثیه مولوی امیر علیشیر ترکیب بندی در سلک نظم کشیده مطلعش ثبت افتاده
هر دم از این چرخ جفای دگر است • هر یک از انجم او داغ بلای دگر است • و تاریخ وفات
مولانا عبدالرحمن را افاضل آن زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام دادند • و از آن جمله مولانا
[illegible] که شاعر [illegible] بود و نظمی دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت که • قطعه •
جامی که بود مایل جنت مقیم گشت • فی روضة مخلدة [illegible] کلک قضا نوشت [illegible]
بهشت تاریخه و من دخله کان آمنا • دیگری خواجه قطب الدین احمد جامی مقتدای اولاد و
احفاد حضرت شیخ الاسلامی قطب الاولیاء احمد الجامی النامقی بود • و از سایر اشراف سلسله [illegible]

بر زمره علو قدر و نباهت عالی همت بوضاعت [illegible] بیکاشت • و چون آنجناب از جهان گذران
بمقتضای حیات انتقال نمود ولدش خواجه جلال الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت • و اقبال و اعتبار
او در آن ولایت از امثال و اقران درگذشت • و او بواسطه قرب گاهی با شاهزادگان عالی
مکان مصاحبت مینمود • و بحافظ طریقه آبا و اجداد و تجرع شراب ناب قیام مینمود • و در صفت
سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت • و مادام الحیات آنچه از وجه حاصل
میکرد صرف آینده و رونده میکرد • و تخم محبت و اخلاص در زمین دل [illegible] میکاشت • دیگری
خواجه عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود • و اکثر اوقات خجسته ساعات را باداء طاعات
و عبادات مصروف مینمود • و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل هدی [illegible]
حضرت شیخ الاسلام احمد جام میکرد • و همواره بر سجاده دینداری و پرهیزکاری نشسته شرایط افاده
علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد • دیگری مولانا کمال الدین عبدالواسع انظامی ولد مولانا جلال
الدین مطهر باخرزی بود • و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نموده
و در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت • و در اوایل جلوس همایون
خاقان منصور چندگاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت • [illegible] در اثنای
گزارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نموده بود • خاقان منصور تصنیف
او را نپسندید • و آن امر را برای صواب یکی از افاضل مفوض گردانید • و خواجه مجدالدین محمد را بصحبت
مولانا کمال الدین عبدالواسع میل بسیار بود • و چون جناب مولوی [illegible] مزاج [illegible]
رنجور و متغیر میشد او پیوسته با وی هزل مینمود • و آنجناب با خواجه نظام الملک و اصحاب او نیز
طریق مصاحبت مسلوک میداشت • و بنام ایشان رسالات تصنیف کرده یادگار گذاشت
و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح برادران خواجه نظام الملک
خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین ملک در سلک نظم کشیده • و الحق در آن ابیات
کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده است • دو برادر بهم از آن که زدست آمدند •
آن وزارت مآب و این امارت مآب • و آن کمال دولت و دین در همه بابی رشید •
وین رشید ملک و ملت در نهایت کمال • هم بود از رای او صبح سعادت را فروغ •
هم بود از روی این خورشید دولت را جمال • برتر از مهر و مه اند آن در علا این در علو •
برتر اند از چرخ و کمان آن در سخا این در نوال • از جناب او نخواهد کرد دولت اجتناب •
وز رکاب این نخواهد کرد اقبال انتقال • آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر •
آن بود محمود طالع این بود مسعود فال • جاه و مال و حشمت او بود فارغ از خسوف •
آفتاب دولت این باد ایمن از زوال • دیگری مولانا نظام الدین ولد ارشد مولانا جامی
محمد فراهی بوده است • و مولانا جامی محمد در سلک قضات زمان میرزا ابوالقاسم بابر انتظام داشت

اما قاضی نظام الدین احمد بزهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت
خاقان منصور فایق بود • و مدتی مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بمراسم منصب تدریس قیام
مینمود • و چون از آن منصب استعفا جست خاقان منصور آنجناب بتکلیف موفور قاضی دارالسلطنه
هرات گردانیده • و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل مهمات قضایای شرعیه طریق اجتهاد
مسلوک داشت که [illegible] قاضی منسوخ شد • وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم
سنه تسعمایه روی داد • و در آن [illegible] رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد •
آنکس که شریعت بنظام از وی شد • از حکم قضا سبیل عمرش طی شد • از فضل و [illegible] نظام
تاریخ [illegible] خالی کی شد • دیگری مولانا معین الدین فراهی برادر ارشد قاضی
نظام الدین بوده • و از پیرایه کمالات [illegible] موفور نموده و در زهد و تقوی درجه عالیا
داشت • و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر می نگاشت • و در ایام حیات بعد از
بعد از نماز جمعه در بیت مقصوره جامع هرات وعظی در کمال تاثیر میگفت • و در رموز معانی آیات
و احادیث بالماس طبع می سفت • و با اعاظم امرا و خوانین که در مجلس وعظ او می نشستند
التفات نمیکرد • و در وقت صحبت آن طایفه سخنان درشت بر زبانش میگذشت • و آنجناب
بعد از فوت برادر بتکلیف خاقان والاکرم مدت یکسال صاحب منصب قضا بود • آنگاه
ترک آن امر داده هر چند مبالغه نمودند قبول ننمود • از آثار قلم لطایف نگارش
معارج النبوه در میان مردمان مشهور است • و اکثر وقایع و حالات حضرت سید کاینات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور • و مولانا معین الدین
در شهور سنه [illegible] مریض شده درگذشت • و در مزار موقوف حضرت بابای خواجه عبدالله انصاری
پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین احمد مدفون گردید رحمة الله علیه • دیگری مولانا [illegible]
[illegible] شمس الدین محمد استرآبادی در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون [illegible] و
معلوم قیام نمود • و در میدان درس و افاده از امائل و اقران قصب السبق در ربوده و
آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت • و مدت مدید در مدرسه شریف
سلطانی و در بعضی دیگر از بقاع دارالسلطنه هرات همت بر نشر فواید علمی گماشت • و در ماه
جمادی الاخر سنه [illegible] پهلو بر بستر ناتوانی نهاد • و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد • دیگری
مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم معقول و
تمامی فنون معقول و منقول سرآمد علمای ماوراءالنهر بلکه مقتدای فضلای عصر بود
و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه [illegible] اسلام شده بدارالسلطنه
هرات رسید • و منظور نظر عنایت خاقانی شده • و ملحوظ عین عنایت امیر علیشیر گشته زینت
آن مجلس مبارک [illegible] • بعد مراجعت در دارالسلطنه هرات توطن نمود • و سالها

در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ مبارکهٔ اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی می‌نمود
و آن جناب که بمولانازادهٔ مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن در غایت زهد
و تقوی بسبب تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه ربیع الاول سنهٔ احدی و تسعمایه رایت
رحلت بعالم آخرت برافراشت ذکر مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی بوفور علم
و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلای دانشور ممتاز و مستثنی بود و طبیعت مرغوب و میل باهل
طرب و عدم تعیین بر تمامی طلبهٔ نامی مزور فایق می‌شمرد مدت مدید تدریس مدرسهٔ خاقان
سعید مغفور و خانقاه اخلاصیه متوجب الحضرت السلطانیه تعلق بآن جناب میداشت و بقلم
فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبهٔ علوم میگاشت و انتقال مولانا
برهان الدین از جهان محنت آیین بجانب خلد برین در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمایه بوقوع
انجامید و از نتایج طبع او رسالاتیست در فن معما که در زمان میرزا ابو القاسم بابر مرقوم کلک
لطافت انتما گردانیده ذکر مخدوم امجد امیر خواوند محمد از خیار اولاد عظام امیر خاوندشاه
بلخی اکثر علمای فضایل بنابر جودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی
بتحصیل کمالات نفسانی مشغولی کرده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشت
و موفور دانش و ادراک آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا برتبه بود که قلم سخن آرا از
تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال لطافت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و
تقریر روایات درجه داشت که زبان بیان از معنی تقریر آن کانیقی از جملهٔ مصنفات شیرین آثار و تالیف
کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست مبین و تلطیف عبارات
آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف را نسبت بآن
جناب علاقهٔ فرزندی ثابت است و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش می‌شمارد
سبحان الله غلط گفتم آفتاب قطره بدریا هیچ بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید
والاغایت بوالعجبیست ◦ چو نسبت ذره را با مهر انور ◦ نمیشاید خذف در عقد گوهر
اگر خواهم که یابم ذات بوم ◦ همی‌گویم که من خاک در او دم ◦ نه شاگردم غلام کمترینم
بلکه خوشه چین اوخوشه چینم ◦ ولی از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار در بیعقام
جنبش آید در ذکر مکارم اخلاق و محاسن اوصاف آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب
جوی بنابر نسبت مذکور بخودستایی حمل نمایند و گفته‌اند این بمقدار را داخل لاف و گزاف دانسته
زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم تخجیم میگرداند که حضرت
ابوی مخدومی را در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شده از اختلاط خلایق دامن
همت درچید و مدت یکسال در کارزگاه از زکار گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات
اخروی و کمالات معنوی معروف گردانیدند و در ماه رمضان سنهٔ ثلاث و تسعمایه بواسطهٔ

مرض سوداویه از آن مقام فیض انجام بشهر هرات تشریف آورده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه
صاحب فراش بوده در دوم ذی حجهٔ سنهٔ ثلاث و تسعمایه از محنت آباد دنیا بریاض دولت
فزای جنان انتقال فرمودند و وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داده و نعشش در مزار
فیض آثار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد ذکر مولانا قطب الدین آدم اعلم اطبای زمان
و افضل حکمای دوران بود و در معالجهٔ مرضی دوازده علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر میشود
اما بعفت بدخلقی اتصاف داشت و در اوایل سنهٔ سبع و تسعمایه علم عزیمت بصوب عالم
آخرت برافراخت ذکر مولانا شمس الدین محمد روجی مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اهل علم
و عرفان بود و در قریب هفتاد سال در طریق سلوک هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه
علیه السلم والتحیه سعی بلیغ نمود و جمعی کثیر از طالبان و درویشان طریقهٔ ایشان را بآستان کرامت
نشان پیوسته از باطن او اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایز میگردیدند و آن
جناب در اوایل ماه رمضان سنهٔ اربع و تسعمایه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن
اعتقادی که امیر علیشیر نسبت بآنجناب داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط
اهتمام بجای آورند و در هر موضعی که صلاح دانسته جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه دوم
ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفت امیر علیشیر پس از تکفین و تجهیز باتفاق اشراف و
اعیان هرات نعش مغفرت صفات او در الحمیدگاه برده نماز گذاردند و در پهلوی مولانا
سعد الدین کاشغری دفن کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش نیم شبی آن مقبره
رفته و آن پیر فرزانه از مقبره بیرون کشیده بجایی دیگر نقل کردند و نزدیک مزار نیم حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری دفن نمودند و کتبی ساختند و این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان
ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیدند در روز دوشنبه و سال آن حادثه را یک
مصراع اسرار جد ظهور یابند ◦ آن پیر کرنت عشق ادراک ◦ از هین شنبه بود شهور و مظهر
بروح و در حقیقت ◦ رولت هر دو کون مفقود ◦ شد سوی جنان و گشت تاریخ شنبه که ز صوم
شنبه بود ذکر مولانا میر حسین معمایی در تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سایر
رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و از کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت
در ضمیر صغیر و کبیر می‌نگاشت و چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بود و در طلب
علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه نموده مهارتش در فن
معمایی برسید که رقم نسخ بر گفتار و معماهای القدور کشیده و در سنهٔ اربع و تسعمایه بر حسب
استهال از عالم سریع الزوال رحلت نمود و در گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت و از نتایج
طبع پاک آن سید پاکیزه اعتقاد رسالهٔ ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منثور
و منظوم آن نسخه کمال دقت و بلاغت را ظاهر گردانیده مبوده اوراق را در تاریخ وفات آن

مظهر مکارم اخلاق قطعهٔ بخاطر رسیده بود ثبت افتاد ◦ مظهر خلق حسن میر حسین
سید فاضل فرخنده صفات ◦ کرد رحلت بسوی خلد برین ◦ یافت از حادثه دهر نجات
نور رحمت چو بر آن نازل شد ◦ نور رحمت بود ش سال وفات ذکر مولانا کمال الدین مسعود
شیروانی در علم کلام منطق و حکایات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر کلام معقول
و منقول کمال دقت و لطافت طبع ظاهر مینمود و سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ
اخلاصیهٔ امیر علیشیر بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام ترک تدریس
مدرسهٔ گوهرشاد آغا و در آن مدرسه علم افاده برافراخت و در روزی که او در آن مدرسه
اجلاس مینمودند امیر علیشیر و تمامی سادات و علما و فضلای دار السلطنهٔ هرات مجتمع گشتند
و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشد در آن
روز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون
را درس گفت و اقتدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین
همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیهٔ شرح حکمة العین و بعضی دیگر از رسایل که در میان
طلبه مشهور است و از اشعار لطافت شعارش این مطلع در مجالس استیناس میخوانند و مشتهر گشته
بسود سینه ام سنان برقت می تابد ◦ که هست سوز سر و سامان کار ز خوی ناب ◦ انتقال
مولانا مسعود شیروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در سنهٔ خمس و تسعمایه روی نمود و در جوار
مزار پیر سعید سالار مدفون گشت ذکر مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل پسر قاضی
بوده و در اوایل حال در ملازمت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد
از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنهٔ هرات شتافت و در تفاوت و فتوی کرده پرتو التفات
متوجب سلطانی بر وجنات احوالش تافت و مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا
و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و الحق طلبهٔ علوم را در آن ایام وجانات
از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از رسایل دانشمندان زمان تعلیقات می‌نوشت
و اما بوجودی کاهی بشرب مشغولی مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متوحش شده بنوازش حکم شد مولانا
و آن جناب از هرات به بلخ رفت روزی چند در پناه سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و هم در
آن ولایت بحرکات نالایق از وی صدور یافته روی تهیدی آورد و در ظل عنایت امیر
خسروشاه بود تا آنزمان که از عالم انتقال فرمود ذکر مولانا سیح الدین حبیب الله
برادرزادهٔ مولانا نور الدین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید
از سایر اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله در معالجهٔ
مرضی دواز آنکه علل مرضا آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان
منصور تا وقت وفات آنحضرت در ملازمت اوقات میگذرانید و با وجود حصول لقوت

بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بلطف نفس و نفیرهٔ شکفته بیمپایی
فقرا و مساکین تشریف میبرد و دوازده وی طبیح و رغبت و معالجهٔ بی تکلف در حق درویشان
و محتاجان شرایط سعی و اهتمام بجای می آورد و در سنهٔ ست و تسعمایه نفسش از قانون اعتدال انحراف
جست و مرغ روحش بچهار کسر در مغفرت ایزدی پیوست ذکر مولانا حسنشاه شاعری بود
بغایت بلیغ و شیرین کلام و از حیثیت قابلیت و مستطیع و موزونی بداییه در خیل افاضل سوای
انام صدور و امارت لطافت آیین و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می‌نگاشت و در هیچ مجلسی
از مجالس دقیقه از دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بی شایبهٔ تکلف در این
شیوه بی مثل زمان خود بود و جناب تخواه در آن باب این مطلع نظم فرموده است
در شعر و در ندیمی و در علم و در ادب ◦ بی و بجسم نظیر حسنشاه در عرب ◦ مولانا
حسنشاه در ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر میبود و از لطیفه الطف
طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیری می‌سترد و در آن اثنا روزی
سخن بمعایب ملوک رسید مولانا حسنشاه هر یک از سلاطین عیبی را منسوب گردانید
میرزا سلطان محمد در آن مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد
که کاهی و الا هیچ منقصتی در ذات شمای نیست پادشاه گفت که کاهلی مرا از چه دانستی
گفت از آنجا که میتوانی گفت که ده هزار دینار بمولانا حسنشاه دهید و نیکوی میرزا سلطان
محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاده بجز از دینار بمولانا عنایت نمود و مولانا گفت
اینک از غایت کاهلی در میان راه ماندی و مولانا حسنشاه بعد از شهادت میرزا
سلطان محمد در دار السلطنهٔ هرات متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام انام طریق
اختلاط مرعی داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت خراسان بخاقان منصور
انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر علیشیر بر وجنات احوالش تافت و مولوی پیوسته
متوجب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهت تنخواه خاطرش ابیات بسلک نظم
در می آورد و از آنجمله آنکه نوبتی و ارد و تشهیرات بموجب فرمان خاقان مغفرت صفات در بنکه مولانا
که ضعیفه بکرد ار بود از شهر اخراج فرمود و خواجه مظهر عودی بمجلس امیر علیشیر آمده منزل او را که
دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس او مبذول افتاده در همان لحظه مولانا حسنشاه بمجلس
در آمده همان التماس کرد و امیر علیشیر جواب داد که آن خانه تمت از خواجه مظهر عودی گرفت
و مولانا حسنشاه فی الحال این رباعی در سلک نظم کشید ◦ در شهر اگر مظهر عودی هست
بر خود در فسق کس نمی باید بست ◦ هر قحبه که از شهر برانش کردند ◦ این قحبه زن آمد و بجایش بنشست
دیگر آنکه بعد از فوت سلطان حسین ارغنکی امیر علیشیر جهت ترویح روح او ترتیب آشی نظیم اشارت
فرمود و فرمان داد که آن آش از سر انجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسنشاه و میر دولت خانه

الخطاب می آمد و خبر میگرفت که آتش بکجا رسیده است قضا را در روزی که آتش میکشید نخوابید و رحمی رو داد
نموده در دوستی بخدمت امیر علیشیر آمد که خطابها باتمام پیوسته بود مناسب گفته این رباعی بر زبانش
گذشت ⁕ در ماتم و در غصه و خشم خودم ⁕ وا اتم بینی که جان نخواهم بردن ⁕ یک آتش دگر
برای من خشک گیسته ⁕ کز غصه این آتش نخواهم بردن ⁕ مولانا حسن شاه در شهور سنه [illegible]
رحلت نمود و مدت عمرش نود و بر صد سال بود ⁕ دیگری میر حاج [illegible] صفت
زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت حضرت شاه ولایت علیه السلام قصاید غرا بر لوح بیان
می نگاشت تخلصش [illegible] در دیوان قصاید و غزلیات انسی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم در آورده
این بیت افتتاح نمود ⁕ ای عشق ترا جان طفیلی ⁕ مجنون تو صد هزار لیلی ⁕ دیگری مولانا
کمال الدین حسین الواعظ در علوم نجوم و انشا بی مثل زمان خویش بود و در سایر علوم با امثال و
اقران و هم برابری مینمود و بآواز خوش و صوت دلکش با بر وعظ و نصیحت خلایق میپرداخت
و بعبارات لایقه و استعارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و خواص اسرار حضرت
رسالت پناهی صلعم را بیمن نمیساخت صباح روز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر در لوازم آن کار شرایط
اهتمام بجای می آورد و در روز شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و روز چهارشنبه در سر مزار پر انوار
ابو الولید احمد و ایضا در روز [illegible] اوقات چندگاه در حظیره سلطان احمد میرزا [illegible] امر پرداخت و چون
متقاضی اجل موعود در رسید مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال
الدین حسین بسیار است و آثار خامه بلاغت نگارش بیشمار از آن جمله جواهر التفسیر و مواهب علیه
مشهور است و از اشعار فصاحت آثار این مطلع در مجالس النفایس مسطور است که بیت
سبز خط از مشک تر غالیه بر گل مزن ⁕ سنبل تاب داده را بر گل و نسترن مزن ⁕
و در این تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه که این اوراق سمت ترقیم می یابد فرزند ارجمند
مولانا کمال الدین حسین دیگری فخر الدین علی است که قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده صباح
روز جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف [illegible] و ارشاد [illegible] می پردازد
و الحق در آن امر با حسن وجهی [illegible] روایت تفوق [illegible] فضایل
بهره تمام دارد و همواره نقش [illegible] حضرت مصطفوی صلعم بر لوح خاطر [illegible] نگار
و از منظومات مولانا فخر الدین علی کتاب محمود و ایاز بر وزن لیلی و مجنون در سلک نظم کشیده
در میان مردم مشهور است و بسیاری از آن معانی دقیقه در [illegible] رسایل منشیان مذکور ⁕ دیگری
مولانا عبد الجلیل در سلک دانشمندان انتظام داشت و چندگاه در دار السیاده سلطانی بتعلیم
دانش نقش افاده بر صفحه خاطر طلبه می نگاشت و وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمایه
اتفاق افتاد و جهت ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی چنین این قطعه
زبان بگشاد ⁕ افسوس از آن [illegible] کش بود [illegible] انتقال ⁕ تاریخ عبد جلیل گشت

نامش

نامش ⁕ کاراسته شد بحسن اخلاق ⁕ تاریخ وفات او و فو گفت ⁕ علامه بی مثال آفاق ⁕ دیگری
مولانا نظام الدین عبد الحی از اکابر مفتیان دار السلطنه هرات بمزید فضایل ممتاز و مستثنی بود و
چندگاه منصب قضا برافراشته بتقبیل قضایای شرعیه قیام مینمود ⁕ دیگری مولانا سیفی در زمان
خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهرات آمده آغاز تحصیل علوم نمود
و در ظل رعایت و تربیت امیر علیشیر آرام یافت و احیانا بملازمت آن سلطنت [illegible] ایشان
اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بجانب ماوراء النهر
آورده بشرف ملازمت شاهزاده سعید بایسنغر میرزا ابن سلطان محمود میرزا مشرف گشته دو سه سال در
خدمت شاهزاده بسر برد و چون میرزا بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت
چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آنزمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آن
جناب را اشعار مرغوب و معانی خاص بسیار است از آن جمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد
ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل ⁕ قامتت فتنه و سر فتنه دوران کاکل ⁕ بیت
همه دود دلست که بر گرد سر شمع رود ⁕ حلقه حلقه بسر آن [illegible] کاکل ⁕ ایضا
در باب ارباب صناعات دیوانی اختراع نموده است و در آن منظومات معانی بدیع
درج فرموده است و از جمله آن ابیات این بیت بغایت مشهور است که بیت
تا نقد جان صرف [illegible] نمیرسد ⁕ عاشق چاره [illegible] میرسد ⁕
مولانا ریاضی از مشاهیر شعرای خراسان بوده و در نظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال
داشت و چندگاه قضای ولایت زاوه و محولات که مولد و منشاء اوست تعلق بوی میداشت
و بواسطه شکایت کلانتران آن ولایت از آن امر معاف شده همگی همت بر نظم اشعار گماشت
این مطلع از وست ⁕ ما کشته نیابت ترا گر دامان من بودی ⁕ هنوزم دست در اردوی جانان من
بودی ⁕ دیگری شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان حقایق پناه شیخ زین الدین خوافی انتظام
داشت و در زاویه ایام جمعی تا نهایت اوقات شب همواره همت عالی نهمت بر ادای وظایف
طاعات و عبادات میگماشت و جمعی کثیر از درویشان در خانقاه الخطاب ساکن می بودند
در اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده از باطنش اقتباس انوار سعادت مینمودند شیخ
صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت و در حظیره
خواجه کمال الدین علا را الله که در سر خیابانست مدفون گشت ⁕ دیگری خواجه منصور بیگی مدتی مدید
در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر برد و حسب الحکم بمهم رسیدن داد خواهان
مشغولی میکرد و در نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای مرغوب بر لوح بیان می
نگاشت و این مطلع از جمله منظومات اوست که ⁕ پرده لاله تهی دیدم و آغشته بخون ⁕
دیده ام آمد که هر لخته دل از پرده برون ⁕ دیگری مولانا نظام الدین استرابادی اسعد الله

عقیده که یگانه زمان خود بوده گاهی بطلب علم مشغولی مینمود و این بیت از منظومات اوست ⁕
بپای دل [illegible] سرای عالم فانی ⁕ نهال آرزو [illegible] که بار آرد پشیمانی ⁕ دیگری مولانا
محمد بدخشی بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بنظم معما و تحصیل
قواعد آن فن میگماشت و مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات میگذرانید
و چند رساله در علم معما منظوم کلک فصاحت انشا گردانیده و از آنجمله این معما باسم حبیب است
تراب خاک رهبهای چند از [illegible] بطرف آب حیوان ⁕ دیگری مولانا نور الدین محمد
زیارتگاهی از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین قاینی بود و از طرف مادر دخترزاده
مولانا شریف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسه اخلاصیه بتحصیل بوده بتکمیل علوم
موفق گشت و در مدرسه شریفه سلطانی بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر علیشیر
بعد چند ماه از آن منصب معزول گردید بنابر آن در سنه خمس و تسعمایه از بلده فاخره هرات
بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته [illegible]
آن بلده باغاز درس و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان در هر هفته دو نوبت بآن درس
شریف تشریف می برد و نسبت بآنجناب مراسم تعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا
مولانا نور الدین محمد بواسطه حب دخل در امور دیوانی و اشتغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا
التماس نمود که منصب دیوان صدارت بدو مفوض گرداند و میرزا این ملتمس را بانواع جانب
اقران [illegible] بسبب [illegible] در آن مهم جناب مولوی [illegible] تمام دست داد [illegible] رسید
که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و بقیه اوقات حیات را در ملازمت امیر ذو النون ارغون
بپایان رسانید و وفاتش در سنه ثلاث [illegible] و تسعمایه در قندهار وقوع یافت و هم آنجا مدفون شد
دیگری جناب مولانا معین الدین اسفزاری مدتی متوسلان زمان بود و بنظم اشعار مشغولی
مینمود و در نوشتن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن خط می
گماشت و از جمله نفایس تاریخ بلده فاخره هرات و رسایل مشتمل بر منشآت منشیانه
و مکتوبات در میان مردمان مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور ⁕
هر سر مویست اینکه می بینم بجسم آن پری پیکر ⁕ که از غوغای جنبش میکند خاک سیه بر سر ⁕
دیگری مولانا حاجی محمد ذو فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور
عجیبه بر صفحات روزگار تحریر مینمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه
همت بر ساختن چینی فغفوری گماشت و بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بسیار جسم ظروف
و اوانی که میساخت با چینی بغایت مشابه بود اما رنگ و صفایش چنان نبود از جمله
مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتست که در کتابخانه امیر علیشیر ترتیب نموده در آن
صندوق شخصی تعبیه کرده بود و چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن

پیکر

پیکر چوب را یکنوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن یک ساعت دیگر دو نوبت
و کذا میکرد علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدت مدید کتابدار امیر علیشیر بود و اکثر اوقات آن
جناب رنجیده و در شهور سنه اربع و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا بمحاصره بلده هرات اشتغال
داشت [illegible] و بشاهزاده پیوست و بمنصب [illegible] منصوب گشت و در اوایل استیلای
محمد خان شیبانی در گذشت ⁕ دیگری خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر و عدیل
نداشت و در فن کتابه نویسی رایت بی مثلی می افراشت اکثر کتابهای عمارات دار السلطنه
هرات بخط اوست و وفاتش در زمان استیلای محمد خان شیبانی در ولایت خراسان
بوقوع پیوست ⁕ دیگری مولانا بنایی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارتی کامل
داشت و از علم صوت و موسیقی وقوف تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از
امیر علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا بسر برد و عاقبت
الامر بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان بخراسان بازآمد و در بلده هرات متوطن بود
کرده بعد از فوت [illegible] غبار نقار بر خاطرش نشسته بجانب سمرقند شتافت [illegible]
در [illegible] سلطان علی میرزا [illegible] و چون آن ملک
بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک مقربان بارگاه سلطنت پناه ملازمت
میکرد و بعد از شهادت آن پادشاه عالیجاه با اولادش پیوسته در وقتی که امیر نجم ثانی
موجب فرمان مهر سپهر کشورستانی لشکر بماوراء النهر کشید و قرشی را گرفته قتل عام در
آن بلده بوقوع انجامید تیغ غازیان بنای حیات مولانا بنایی را بانهدام رسانید دیوان
اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات
انام مذکور و مولانا بنایی در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع
نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات عالی تخلص ⁕ دیگری شیخ الاسلام امجد مولانا سیف
الدین احمد [illegible] پادشاه علامه جهان و دانشمندان ⁕ علامه عصر عالم و علاء فضلای بنی آدم بود و بصفات
امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزگاری معروف و در علم حدیث
و تفسیر [illegible] و تمیز و در سایر علوم عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان و فضلای دوران اکمل
و افضل مینمود و آنجناب بعد از فوت جد خود مولانا قطب الدین یحیی ابن مولانا محمد بن مولانا
سعد الملة والدین التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سالی در حفظ قواعد
لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورده و در [illegible] سنه ست عشر و تسعمایه بواسطه سعایت
اصحاب اغراض [illegible] شاهی بمواخذه و مصادره آنجناب صدور یافت و هم در آن
ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر شهادت یافت [illegible] بسبب آنکه نزدیک
مسجد جامع هرات [illegible] از آثار جناب شیخ الاسلامی است

و بعضی از رسایل و حواشی آن جناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است
و سخنان آن رسایل بر الواح خواطر مسطور ○ و دیگر ○ امیر مرتاض در علم حکمت و ریاضی بی
شبه و نظیر بود و بر بسیاری علوم از سایر دانشمندان زمان دعوی تفوق مینمود و بصیام همه
روز کار میگذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات مرعی میگردانید و در زمان
خاقان منصور در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد
خان شیبانی در مدرسه سلطانی رایت افادت بر افراشت و در کرت ثانی که رایات علم آثار
نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایت خراسان انداخت میر مرتاض بسبب تعصب در
مذهب تسنن از هرات بطرف قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت ○ و دیگر ○
مولانا علاء الدین عبد الخالق المشهور بملا زاده ابهری عالم متبحر بود و در علم حدیث و فقه
حنفی مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر علیشیر مشکوة را شرح نوشت اما پیش
از آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسه
خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانی و خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت
و در همان سال که امیر مرتاض از بلده هرات بجانب قندهار رفت مولانا نیز راه هندوستان را
پیش گرفت و دیگر از وی خبری نیامد ○ و دیگر ○ مولانا فصیح الدین صاحب دار الحدیث طبع
وجودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استرآباد بود و در فن شطرنج
خواه صغیر و خواه کبیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات
نهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بملازمت امیر علیشیر صرف میکرد
و بعد از فوت آن جناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پیوست و داروغه کتاب
خانه همایون شده در سلک الجلسا رایت توقیر برافراخت و از جمله اشعار مولانا صاحب
قصیده ایست که در مرثیه مقرب الحضرت السلطانی در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول
تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر
از تاریخ وفات آن جناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست وفات مولانا صاحب
در سنه سبع عشر و تسعمایه بولایت استرآباد دست داد و از جمله اشعارش این رباعی بثبت افتاد
آن ترک پری پیکر خورشید لقا ○ باشد پی تاراج دلم عشوه نما ○ [illegible] دل ویران مرا کان جفا
در دانه [illegible] ○ و دیگر ○ مولانا محمد طالب علم بود و بنهایت خوش طبع و در فن
معما از امثال و اقران ممتاز بود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب عالی
صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه حضرت
پادشاهی ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا رفته علم توقیر برافراشت و در سنه ثمان عشر و تسعمایه
که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در ولایت ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا

محمد

محمد در معرکه شربت شهادت چشید و از نتایج طبع آن جناب رساله ایست در فن معما در غایت قوت
و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی که در آن رساله مندرج است ○ بیت ○
چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من ○ محبت همه اشیا بغیر وجه حسن ○ و دیگر ○ مولانا کمال
الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان جوانی از ابیورد
بهرات آمده بتحصیل علم مشغولی نمود و در آن اثنا بمجلس شریف کیچک میرزا افتاد شاهزاده
او را مصاحب خود گردانید و ابواب احسان بر روی روزگارش بگشاد و اما در وقتی که میرزا کیچک
عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت نمود و بعد از رفتن شاهزاده او از توقف پشیمان شده
از عقبش شتافت لیکن بسبب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بمکه دیگر کعبه قدمش نتوانست رسید و چون
حج اسلام کرده مراجعت فرمود در تبریز بملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند
سال در آن مملکت اوقات گذرانید و بعد از آن بوطن مالوف مراجعت نمود و بجناب
امیر علیشیر پیوسته محفوظ عین الالتفات گشت از غرایب واقعاتی که امیر حسین را در آن اوقات اتفاق
افتاد یکی آنکه در اوانی که ملازمت امیر علیشیر مینمود آن جناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا
نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی را با کتب نفیسه از کتابخانه خاص فرستاده
جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا
عبد الکریم کتابدار میستاند حضرت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات
مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت تمام داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاط
ناکرده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید
و پیشکش گذرانید پادشاه فرمود که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشید امیر حسین
جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت پیرامن خاطرم نمیگذاشت سلطان یعقوب
میرزا از حقیقت آن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی جامی که تحفه
امیر علیشیر جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر
بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا ما نیز تماشا
نماییم و امیر حسین کس فرستاده تا آن مجلد را بمجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات
مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از آن جهت منفعل گشت و دیگر از آن
سبب منظور نظر امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور بپلخ شتافته سلطان
بدیع الزمان میرزا او را در اشتغال آستانه علیه شاهی منصب کرده در سنه ثمان و تسعمایه المنصب والا
صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در هرات بود امیر حسین
از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بعزلت گذرانید و در سنه اربع عشر و تسعمایه
محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت

ملازمت آن شاهی مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مالوف و مسکن
معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمایه عالم آخرت را منزل
ساخت و از جمله معمیات آن جناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود بثبت افتاد
شهریاری که طرح عدل افکند ○ نام خود در نگین دولت کند ○ و دیگر ○ خواجه ناصر [illegible] پاک
سر سینه و چشم مرضیه و بلطف طبع و صفای ذهن و اطوار حمیده و اخلاق پسندیده موصوف و معروف
بود و در تحصیل کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از سایر اکابر و اعیان ممتاز و مستثنی بود و
آن جناب در سلک اولاد عظام خواجه موید [illegible] که قلم شکسته رقم در ذیل تاریخ ایام دولت سلطان
ابوسعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان
شاهباز [illegible] سلطان ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه و بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تفوق
می افراشت و چون آن جناب را از زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید [illegible] مشکلات
خواجه را [illegible] و معذب گردانید و در آن اثنا [illegible] آن حاوی کمالات [illegible]
غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع در خاطر بود ثبت افتاد ○
ماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیز ترم ○ از آن چون شعله بنشینم دمی صد بار و برخیزم
○ و دیگر ○ مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف و معروف
بود و در خط نسخ و تعلیق اقتدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متاخرین
را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر علیشیر
بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار زبان میگشاد و از آنجمله این مطلع ثبت افتاد ○
گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست ○ چون اشک من که از رخ گلگون نمونه ایست
و آن جناب فی سنه تسع عشر و تسعمایه در مشهد مقدسه درگذشت و هم در آن بقعه متبرکه مدفون گشت
○ و دیگر ○ امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول ابن امیر معین الدین مرتضی
ابن امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان او را قلم مکسور البیان در اثنای ذکر اکابر زمان
خاقان سعید ثبت افتاده امیر صدر الدین با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال اتصاف داشت
و سالها در مدرسه شریفه سبز بازار و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه [illegible] نقش افاده
بر صحایف خواطر طلبه می نگاشت و در زمان استیلای محمد خان بر ممالک خراسان منصب احتساب
متعلق بجناب سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخته
بالاخره بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت و بعد از آن بموجب [illegible] خان [illegible] منصب
شیخ الاسلامی آن مملکت بوی رجوع شد و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که
حکومت قبة الاسلام بلخ بنواب [illegible] سلطان انتقال کرد در کمال اختیار و اعتبار در آن دیار
روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد [illegible] سلطان زبان بنیش [illegible]

متی

متی آن سید فرزند را بایک پسرش ابوالوفا نام بباد فنا بردادند و اکنون دو پسر آن جناب
میر ابوالبقا و میر ابوالفتح در بلده فاخره هرات تشریف دارند در کمال صلاح و تقوی همگی
همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و منقول میگمارند ○ و دیگر ○ امیر صدر الدین ابراهیم
مشهدی عمده علمای زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالها
موفق در مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه بدیعیه بامر درس و افاده قیام مینمود و در شهور
سنه تسع عشر و تسعمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار
گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این هر دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی
اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسه
اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در مدرسه جالیه بافاده قیام
و دیگر برادرش امیر عبد الجلیل در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی
چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود ○ و دیگر ○ مولانا فصیح الدین محمد النظامی جامع محاسن [illegible]
و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران
مینمود و طبع سلیمش مدرک مخفیات مولفات علمای متقدمین و متاخرین بود و امیر علیشیر اکثر
متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد و از آن جناب آنچه [illegible] کرده شرایط
تعظیم و تکریمش بجای می آورد و تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه
گاه معا و گاه احیانا [illegible] اتفاق [illegible] داشت و آن جناب در سنه سبع عشر و تسعمایه
بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بیان کتابت نیست سلوک طریق مسافرت را
اختیار کرده از هرات رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت
در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد وی بود بسر برده در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه
روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه حکمت حاشیه
هدایه و حاشیه تذکره و شرح [illegible] و شرح ماة العامل و حواشی مختصر و غیرها سابقا
در میان فضلای دانشوران مشهور بود و طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود
○ و دیگر ○ امیر برهان الدین عطاء الله [illegible] وی در عنفوان اوان جوانی از بلده مشهد مقدسه
که مولد و منشا وی بود بدار السلطنه هرات آمده تحصیل علوم نمود و باندک زمانی تکمیل
اکثر فنون کرده قصب السبق از اماثل و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع در
صفت [illegible] مذکور بحمد الله که شد حاصل حبذا رونق کامل ○ [illegible]
حسن و کامل ○ شه غازی که در جا جو شد [illegible]
خایف و بیدل ○ سپهر سلطنت سلطان حسین آن [illegible] که نام رستم [illegible]
ز دست ناخوش شده باطل ○ و امیر عطاء الله [illegible] اوقات حیات [illegible] طاهری

مفاید

ارزوی ... حاصل گشت و از بلده فاخره هرات بمشهد مقدسه رفته در اواسط شهر شوال
سنه تسع و تسعمایه درگذشت دیگر شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین
ابو یزید بود و بتصفیه خاطر فاتر و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی میبود
جود و سخاوت آن جناب نهایت نداشت و همواره از غایت خوشخویی همت بر ضیافت فقرا در
وروه میگماشت و خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و
در سالی یکنوبت بپوران رفته درباره وی لوازم ... انعام و احسان بجای می آورد و امیر محمد خان
شیبانی خدمت شیخ را معاودت و موافقت نموده حضایه دیگر بدار السلطنه هرات تشریف برده بود
لاجرم بولایت ترکستان شتافته ... ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه از ایام
افاده درگذشت دیگر سید نظام الدین سلطان علی الموسوی باطهارت ذیل و تقوی و ارشاد
ورق برایا بغایت مشعوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات استخاره کرده واقعات با
تواتر میشود بنابرآن بمیر خواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بوسطه و فور التفات
الحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسر نکو سیرتش سید افضل لطیفت
منقبل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی التفاف داشت و در ملازمت خاقان منصور
اوقات میگذرانید و چندگاه همت بر پرسش پرتو میگماشت وفات سید سلطان علی
در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه دست داد و انتقال سید افضل بعد از چهار پنج ماه
اتفاق افتاد امیر سید ابراهیم امینی در تاریخ وفات سید سلطان علی این ابیات نظم نموده
سید عالی نسب سلطان علی • آنکه میگفتش خرد زاهل یقین • میرزا چون خواب بینی پیشه بود
سال فوت اوست میر خواب بین دیگر خواجه افضل ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که
چندگاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام مینمود و آن جناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع
مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای رفیع مقدار امتیاز تمام داشت و گاهی در سایه تربیت
امیر علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا میگماشت و دیوان
غزلیات آن جناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که درین مقام ثبت افتاده
ابی هو ذرا در آب دیده چون ماهی وطن دیدم • که تا قلاب لعلش را الکام خویش دیدم
وفات خواجه افضل در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و جهت
ضبط سال و ماه مذکور بدیل طبع سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد • چون افضل الخیر
و دوام در ابراجل گشت نهان چون ماه بیم • رسید دل از من که چه آمد تاریخ
گفتم ز براب آمده روز دوم دیگر شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود
و مدتی مدید در سر مزار بزرگوار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بلیافت مصادر و وارد قیام
مینمود و در سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه که سن شریفش قریب بنود بود درگذشت و بعد از اتفاق

مراسم تجهیز و تکفین هم در آن مزار فایض الانوار مدفون گشت دیگر امیر نظام الدین
عبد القادر در سلک اجله سادات و اعاظم علما و افاضل نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان
منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش علوم بر حاشیه ضمیر طلبه می نگاشت و منصب
جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان مدت مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل
این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و فاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه
اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ این واقعه زبان بدین رباعی بگشاد که
عالی نسبی که بود در دین قادر • در علم یگانه در فضیلت نادر • شد سوی ریاض خلد و آمد
تاریخ • افسوس جناب میر عبد القادر دیگر مولانا عبد الله هاتفی خواهرزاده و شاگرد
مولانا عبد الرحمن جامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرای آن زمان گوی مسابقت و تفوق
میربود و اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرده و در برابر
اسکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نمود اما توفیق
اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله موروث
که بفصاحت بیان و الطاف ... منصف است در تاریخ وفات آن جناب این ابیات نظم
نموده است از بلبغ و هر هاتفی خوش کلام رفت • سوی ریاض خلد بعیش و صد طرب
جان داد او بروضه پاک رسول گفت • روحی فداک ای صنم ابطحی لقب • حیف است آن
جان کی که بود لطف شعر او • انشای ترک و نشو بجسم نشو و طرب • تاریخ فوت او طلبیدم
زعقل گفت • از شاعر خان وحشی شاه دان طلب دیگر امیر رضی الدین عبد الاول
بن امیر معین الدین مرتضی ابن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده ماجده اش در
سلک بنات کرامت مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین
جوانی در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار
علوم و ذهن شریفش حاوی فنون منقول و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فضایل
فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از
امثال و اقران درگذشت و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب شنبه
یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود و پدر عالی گهرش
امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هشتاد متجاوز بود از شنیدن این واقعه جانسوز
حادثه محنت اندوز افغان و گریه و زاری و ناله و اشکباری باوج فلک زنگاری رسانید
و یعقوب مثال در مفارقت آن یوسف مصر فضل و کمال در گوشه بیت الاحزان فوق ملال
نشسته زبان حال و قال بمضمون این مقال و استفا علی یوسف گویا کردانید و بعد از چند
ماه حباب سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات نزایل را

مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بجوار مغفرت
حضرت رب العزت جل ذکره برافراشت و این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ
وفات امیر رضی الدین عبد الاول • سید فاضل رضی الدین که بود • زبده اولاد و امجاد رسول
رفت از دار فنا سوی بهشت • شد مقیم کوی ارباب وصول • پیر سال و ماه انتقالش عقل گفت
انتقال زبده آل رسول • واین رباعی مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین
از حکم قضای حضرت سبحانی • چون میر محمد امین شد فانی • از سال و مه واقعه پرسید کسی
گفتم که اوایل ربیع الثانی دیگر قاضی اختیار الدین ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود
و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی بود و در اوقات جوانی از زاویه و
محولات بدار السلطنه هرات آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار
کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات رایتش نهادهمت ساخت و در فن انشا و اشعار
و معانی نیز صاحب وقوف بود و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایه
قدر و شان منزلتش از امثال و اقران درگذشت و بواسطه کمال فراست و کیاست در رعایت
لوازم امانت و دیانت از تمامی قضات دار السلطنه هرات اختیار و اعتبار بیشتر یافت
و پرتو التفات و عنایات حضرت خاقانی کالکیب ... بر وجنات حالش تافت و قاضی
اختیار الدین در وقت استیلای محمد خان نیز باین امر منصوب بود و بعد از شهادت آن پادشاه
عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بر حمت
سور القیه درگذشت و در قصبه تربت بمقبره آبای خود مدفون گشت از نتایج اقلام فضایل
انجام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلای روزگار مشهور است
و در تاریخ کوارشک امیر علیشیر در مسجد جامع هرات ساخته این قطعه بر لوح روزگار مسطور
از همت بزرگی شد مسجدی مکمل • کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده • هرگز کسی ندیده و نه بسی
مرقد • تاریخ شد چنان که هرگز کسی ندیده دیگر شیخ نور الدین محمد در سلک احفاد حضرت
شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و بمزید فضل و کمال از علمای دستوره حضال ممتاز و مستثنی
میبود و از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت
یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه
علوم تافت و در اوایل سنه اثنی و عشرین و تسعمایه از وطن مهوده مسکن مالوف بمبلده فاخره
هرات سلوک طریق مسافرت اختیار نموده بصوب ولایت کرمیر و قندهار شتافته و بشرف خدمت
حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة والدین محمد بابر پادشاه رسیده و چندگاه در ظل عاطفت آن
پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانیده و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین
و تسعمایه بعالم آخرت خرامید و حالا برادر ارشدش دیگر شیخ زین الدین که از اقسام فنون

بهره مند است در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر التفات حضرت داره بوده شرایط
ملازمت بجای می آورد دیگر مولانا شمس الدین بردعی در زمان جهانبانی خاقان منصور بهرات
آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجه کمال ترقی نموده در مزار فایض الانوار معروف
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنه ست و عشرین و تسعمایه
از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شیروان بافاده و تعلیم اشتغال مینماید
دیگر مولانا اسمعیل تبریزی در علم کمال نظیر ندارد و از تلامذه مولانا شمس الدین علی
بردعی است و او هم در سنه مذکوره از هرات بجانب آذربیجان رفت دیگر مولانا جامی محمد
تبریزی در سلک علمای محقق و فضلای مدقق انتظام دارد و در سنه مذکوره از دار السلطنه هرات
بما وراء النهر رفت و منظور نظر عبید الله خان شده بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه
از تکفل آن شغل دست باز داشته حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال
مینماید دیگر مولانا عصام الدین ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیره دختری مولانا عصام
الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین بلطف طبع
وحدت ذهن و تحصیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون معلوم و منقول سرآمد علمای
عالی شانست و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده باین مرتبه ترقی نمود که
در مدرسه شریفه شاهرخ میرزا مدرس گشت و ابواب افاده بر روی روزگار طلبه گشوده و در ماه
رجب سنه ست و عشرین و تسعمایه بواسطه بعضی از حوادث و اموری که ذکر آن مناسب نباشد تاریخ
... از دار السلطنه هرات بجانب بخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام
و احسان عبید الله خان محظوظ و بهره ور میگردد دیگر امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و
ابقاه سلاله سیادت منش گلزار اکابر و اشراف انام است و عتبه علیه اش مجمع اعاظم اولاد و
امجاد حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام ضمیر منیر مهر تنویرش مطلع اشعه انوار اسرار کتاب الهی و صحیفه خاطر
عاطر انورش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله گنجینه سینه اش بجواهر زواهر علوم
مشحون و معقود درر کمالات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون و شمایل مصطفوی از صفحات
جمال حال فرخنده مآلش طالع و شعشعه آثار فضایل مرتضوی از مطالع حقایق علم و کمالش
لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف
تأویل چنانکه گوینده • زهی بنش مظهر اسرار تحقیق • ضمیرش مطلع انوار توفیق • جمال دین مزین
از کمالش • علوم شرع واضح از کلامش • ز توضیح بیانش گشته روشن • بر اهل علم هر مشکل ز
هر متن • و آنحضرت مانند پدر بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته اند
و سایر اقسام علوم دینیه و اصناف فنون یقینیه از تمام معاصرین بسبقت قصب السبق درگذشته چند سال
در مدرسه شریفه سلطانیه در گنبدی که حالا مقبره خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه

مدرس و افاده اشتغال دارد و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنه هرات بعلم ارادت ازای نقش
ارشاد و صحبت بر لوح خاطر اعاظم اشراف اکابر می نگاشتند اما حالا بسبب قولنت و گوشه نشینی بامثال
این امور التفات نمینماید و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات و باذخار
مثوبات اخروی مشغولی مینماید سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد زیارت
الحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در ترفیه و رفاهیت خدام عالیمقامش طریقه اشفاق
مبذول میدارند هر آنچه میتوانند و در شمولات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت
روضة الاحباب فی سیرة النبی صلعم و الی آل و الاصحاب در اقطار عالم اشتهار تام دارد و بی شائبه
شبهه مقبول اهل ادراک نظر آن کتاب اعانت باب [illegible] تبیان امری محال مینماید و ولد ارشد
امجد الحضرت جناب امیر نسیم الدین محمد که میرک شاه مشهور شده و ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما
علم حدیث یگانه زمانه شده اند و درین اوقات در مقبره مشهوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار گشته
مدرس و افاده مشغولی مینماید و زمره از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع الجناب مستفید
و بهره مند میگردند و دیگری خواجه عبد الرحمن ولد ماجدش قاضی خواجه کلان سالهای فراوان
در بلده فاخره هرات بنابر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایای شرعیه مبرور گشت و قاضی
نافذ الحکم بوده مهمات خلق الانام را حسب فتوی علمای اسلام بسر انجام موزون میساخت و
جناب خواجه عبد الرحمن در ایام استیلای محمد خان دو سه سال بمنصب قضا منسوب شده
قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا مدرس و افاده قیام مینمود
و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد و بواسطه کمال حلم
و تواضع و عدم فروع مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی روزگار
میگذرانند و دیگری مولانا صدر الدین محمد در سلک افاضل علمای زمان انتظام دارد و حالا در
مدرسه شیخ الاسلام و مدرسه غیاثیه همت بر افاده علوم میگمارد و دیگری مولانا شمس الدین
محمد بجنی بمتانت طبع و لطافت ذهن و بتحقیق مسایل و تدقیق در مباحث معروف و معلوم بل
مثل زمان خود بود و در کمال زهد و تقوی روزگار میگذرانید و از شعار دیانت و دین داری
دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانی متعلق بالجناب است و حالا
اکثر طلبه دار السلطنه هرات با آن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره
ور میگردند و دیگری خواجه ضیاء الدین میرم میرعلی که برادرش خواجه علاء الدین و برادر بزرگترش
خواجه امین الدین کرمانی بوده و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینموده اند و
خواجه میرم از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن
ناظم مناظم فضیلت و دونوه بینی است و در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام
مهام دیوانی میگمارد و بغزل و مزاح بغایت مشعوف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف

و اشعار آبدار آن الجناب بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت
رسالت پناه صلعم گفته شده بر السنه و افواه مذکور * تا له زلف العنبرش ماه را * مطلع خود کرده
سپهر کاه را * و دیگری مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان
جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و پایه قدر و فخر لشکش در نظم و نثر و معما از فضلای سخن
در آور گذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بالجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام
و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبه اوبه توطن
دارد و از جهت زراعت همت بر وجه معاشش میگمارد و این مطلع از جمله منظومات اوست *
سوی بستان رفتم از کوی تو ام آمد بیاد * روی گل دیدم گل روی توام آمد بیاد * و این معما
باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات الجناب است * رند و شاهد روز شاه ندی ای صنم
عاقبت از شیوه ها برجای هم * و دیگری مولانا جلال الدین محمد آگهی از جانب پدر نبیره مولانا
جلال الدین محمد قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی منتظم است
و الجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام و احسانش بهره
ور میگردید و بسی از اسبابی که بحر را و لایق بیان کتابت مثبت شاهزاده بود و از خدمت
معاف داشته جناب مولوی چند گاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان و حیران اوقات
میگذرانید و چون آن مملکت بحیز تسخیر نواب کامیاب شاهی در آمد مولانا آگهی بهرات
شتافته ساکن شد اما کمی لحالش بپرداخت بنابر آن در شهور سنه [illegible] عشرین و تسعمایه قصیده
شهر آشوب در مذمت تمامی امرا و حکام و سادات و علما و اشراف و اعیان هرات برسلک
نظم کشیده و آن ابیات بعرض امیر خان که در آن زمان والی ولایت خراسان بود رسیده
و بسی بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا آگهی حکم فرمود و از نواب اگرچه با وجود
وقوع آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان باشعار
جد و هزل میگشاید و از ابیات قصیده مذکوره مطلعی بخاطر بود ثبت افتاد * بیت
غرضم شهر هری فوق سپهر اخضر است * بر در او شمسه خورشید کلیچ در است * دیگری
حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد خوزیانیست که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت
و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منسوب بود و حافظ علی بجودت طبع
و حدت ذهن و سلاست شعر موصوفست و اکثر خطوط را نیک می نویسد و در علم عروض و صنایع
اشعار مهارت بسیار دارد که چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده
و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید مثبت که ثبت افتاد * بیت
ای وجه وصلت کوی تو جنت ابرار * شمیم نکهت بوی تو راحت احرار * و در صفت مقلوب
مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده * داد مارا در ده دار آرام داد

دارم آرامی دوی مارا مراد * و در صنعت مقطوع و موصول و منقوط و بی نقطه و حروف و چهار حرف
این رباعی را بر صحیفه بیان نگاشته است که ثبت افتاد * ای در دل زارم زده درد [illegible] ازان
خالت زخت برگل تو لاله تر خلعت [illegible] مشک ختن * هیئت جعد [illegible] شکن عنبر *
و دیگری مولانا حسن علی در سلک فضلای فصیح زبان و بلغای بدیع بیان انتظام دارد و اکثر متداولات
علوم را مطالعه نموده و اشعار لطافت شعار در کمال متانت و سلاست نظم فرموده است از آن جمله
این رباعی است که در اشعار آتش برگ [illegible] کفته است که * تا آتش عشقت بدل افتاده تمام *
چون شمع همه سوختن آموخته ام * ای آنکه دلی چو سنگ خارا داری * میکن قدر [illegible] دل سوخته ام *
و دیگری مولانا شهاب الدین احمد المیتری بلطف طبع و صفای ذهن موصوفست و مهارت در فن
شعر و معما معروف و اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه فرموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله
در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل مهارت کامل حاصل دارد و درین اوقات
موزون [illegible] و ثنای [illegible] اشعار آبدار [illegible] و این غزل از جمله اشعار
آن الجناب است * مارا غم تو همدم جان حزین بس است * دل را بتو مونس دل اندوهگین بس است *
گر با تو ام [illegible] * شد قتل من بتیغ جفا [illegible] بس است * گر بر فلک رسند
سر جاه و حشمتم * روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است * در سلک بندگان کمین [illegible]
ره داده [illegible] این بس است * ز آشوب دور [illegible] پناه تو * [illegible]
دنیا و دین بس است * در سلک بندگان کمین و سگان خویش * ره داده [illegible] شرف من همین بس است *
و این معما باسم ملک از جمله معمیات الجناب است * در حسرت تو [illegible] مطلع خوند *
صد داغ بجان عاشقان [illegible] * [illegible] زلف کلاه [illegible]
و دیگری مولانا بدر الدین هلالی زبده شعرای زمان و عمده بلغای دوران است و قصاید و
غزلیات و مثنوی را در کمال سلاست و بلاغت نظم مینماید و بر تواهتمامش بر مطالعه اکثر متداولات
[illegible] و بجودت طبع و حدت ذهن در میان خلق الانام اشتهار دارد و از نتایج افکار شاه و درویش
و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور
ای که می پرسی از من کان ماه را منزل کجاست * منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست *
و این رباعی از جمله منظومات الجناب است که ثبت افتاد * آنها که تمامت از نمک [illegible] اند *
ذرات وجود [illegible] * [illegible] * تا هجو تو صورتی برانگیخته اند *
و دیگری مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوفست
و در میان شعرای زمان بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و پیوسته از سرچشمه صافی
زلال اشعار لطافت آثار [illegible] میسازد و نظم قصیده و غزل از سایر اقسام شعر بیشتر میدارد و قصیده
بی مرجع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و سه بیت از آن قصیده ثبت

موزونی [illegible] * تا بسرا آمد زجاه یوسف کلبه ام * گرد زلیخای صبح
پیرهن صبر چاک * زار روشن گشت فاش برسر و انجمن * داد بزال سپهر طره ترکی ار سر *
طره [illegible] برکف [illegible] تیغ زن * و این مطلع از جمله منظومات اوست که صورت [illegible]
یافت * نتوانی کرد یاور خار خار سینه چاکم * مگر روزی که گریه و [illegible] خاک [illegible] ناکم *
و دیگری مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خلق و خوبی خط و
لطف طبع اتصاف داشت و مولانا بغایت درویش و فانی مشربست و اشعارش بغایت [illegible]
و همواره اتفاق می افتد و این مطلع از اوست که * [illegible] ز اول [illegible] *
حیف اوقاتی که در پای تو ضایع ساختم * و این مطلع قصیده از نتایج طبع وقاد اوست *
[illegible] و انگشتری [illegible] * روی زمین تمام بزیر نگین [illegible] * و دیگری استاد کمال الدین
بهزاد نقاشش مظهر بدایع صور است و مظهر نوادر قلم مانی ارتنگش ناسخ آثار عالم و بیان [illegible]
تصویرات هنروران بنی آدم چنانکه گفته اند * موی قلمش ز او ستادی * جان داده بصورت جمادی *
و جناب استادی بمیامن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نموده و حضرت
خاقان منصور را نیز بالجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر مانی اعتقاد منظور
نظر مرحمت و عنایت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام معمای
بی شبه [illegible] و دیگری مولانا سلطان محمد خندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست
و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده فاخره هرات توطن دارد و گاهی همت
بر کتابت نسخ شرایف میگمارد * توفیق رفیق حال او باد * و دیگری مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله
استاد نسخ و تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبده و اعیان دوران
بوده و نانکه در زمان فرخنده نشان خاقان منصور مغفور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا
و مردم دانشور در بلده فاخره هرات و سایر ولایات جمی کثیر متوطن بودند و در سایه تربیت الحضرت
بفراغت می غنودند و ذکر جمیع ایشان موجب تطویل است و اطناب و اجتناب از آن مبنی [illegible]
اولو الالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان بصوب ذکر شمه از حالات و اولاد و امجاد آن
پادشاه معدلت شعار انعطاف میدهد و کیفیت استیلا و استقلال لوای دولت محمد خان شیبانی
را بر ولایات خراسان بر طبق عرض می رساند کار بسیار است و فرصت کم گشته لیکن [illegible]
[illegible] بالطاف الهی [illegible] خامه توفیق باد آیا دارم * تا دهم این داستان را اختتام * [illegible]
ذکر حسب المرام

گفتار در بیان شاهزادگان سلطان بدیع الزمان میرزا و [illegible] حسین گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق امرا و ارکان دولت حضرت علی خاقان فردوس مکان

بر مرآت ضمیر عقلای دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که بحسب اطلاق ظل الله بر پادشاه آن
که هرچه در کارخانه الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونه از آن در [illegible] کارخانه سلطنت صورت وجود

میکیرد و بس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جنابه جلاله از وصمت مشارکت شرکت
و مبرا می باید که ذیل عصمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و مبرا باشد تا سایه وجود فایض
الجود سبحانی تواند بود و بمطالب دینی و مصالح امور جهانبانی قیام و اقدام تواند نمود
سلطان یکی بسنده بود خدای جهان یکیست و اگر بخلاف دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارای
رعیت و لشکر خواهند که شریک الاله باشند هر آینه بر طبق آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا معنی اسوء الحال مهمات ملک و مال اختلال پذیرد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال
مشرق جباه و اطراف بلاد تابد و آسایش نماند نوشته بود و ده پادشاه اندر ولایتی نگنجند تا
یطبع سلطان فی بلد واحد موید این معنی است کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
گورکان بعد از فوت خاقان آسمان آستان شاهد این دعوی است و شرح این داستان آنکه چون شاه
زادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تربت خاقان در منقبت پرداخته بمشورت
آنکه سلطان بدیع الزمان میرزا استقلالا متقلد قلاده منصب سلطنت و جهانبانی سازند و با آنکه بعضی
از امرا مظفر حسین میرزا را بآنحضرت شریک و سهیم سازند آن جماعت ساختند و بعضی از عقلا که بر نوادر
و حکایات از امثال و اشباه اعتبار داشتند تقدیم [illegible] را از تیز بر لوح خاطر همگنان نگاشته
که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که ارشد اولاد امجاد حضرت خاقان مغفور منفورا
وصیت [illegible] مرتبه اساس کرامت و احسان مغفور باستقلال پادشاه ممالک باشد و نسبت
بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک دارد و یکی از ممالک خراسان با و مسلم گرداند
تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات بحکومت اشتغال دارند بعدم الطاف [illegible] آنرا خیال
استقلال بر اطراف خاطر نگذرانند و زمره از مردم کوته نظر این رای را پسندیدند و جانب نقیض
گرفته گفتند که مناسب چنان می نماید که هر دو باتفاق یکدیگر متصدی امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه
اسم مظفر حسین میرزا داخل باشد تا بین الجانبین سحاب اهل خیانت صورت مخالفت
روی ننماید و بکارگزاران مملکت مجال مداخلت نماند که گفته اند ارای باتفاق جهان میتوان گرفت
و درین باب قال و قیل بسرحد تطویل انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین
میرزا بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا
علی بیگ اصلا باین معنی راضی نشدند که سلطان بدیع الزمان میرزا استقلالا متصدی امر پادشاهی
باشد و چون در آنوقت اکثر لشکر تابع مهد علیا و مشار الیها بودند جانب شرکت ترجیح یافت در روز
جمعه و از جهات اواخر ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمایه در مسجد جامع هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده
شد و اینها در یک سکه اسامی ایشانرا نقش کرده وجوه تنگچات بآن مزین گشت و بلوکات
و محمد خانات آن بلده فاخره الجمیع تقسیم نمود و نصفی بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا
تعلق گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت حضوریت پذیرفت و سایر ولایات که

در تحت

در تحت تصرف و کلاء ایشان بدین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه
در عهده صدور بدیع الزمان میرزا و نصف دیگر در تصرف صدور مظفر حسین میرزا قرار یافت و منصب
داروغگی دار السلطنه هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا بامیر نظام الدین شیخ علی طغایی
تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست
و محمد لکور بنیابت امیر شیخ علی و محمود مزنک بنیابت امیر یوسف علی بامر شحنگی منصوب
گشتند و امیر نظام الدین درویش بیگ ترکمان در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا
انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار نره تو بموجب فرمان مظفر حسین
میرزا بقبضه درایت امیر زین العابدین قرار یافت و برین قیاس جمعی از وزرا و امرای جانب
مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان گشتند و بعضی بجانب ابو المنصور مظفر حسین گورکان شتافتند
و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت میکردند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین توتی
در دیوان سلطان بدیع الزمان میرزا متصدی منصب اشراف شدند و خواجه کمال الدین محمود و خواجه
معز الدین حسین مفوض شد و صدارت سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
و مولانا غیاث الدین جمشید تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب
الدین یحیی و درویش احمد قابض و دخل کردند و بجهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر [illegible]
گشت و منصب صدارت آن [illegible] با میر صدر الدین بن سلطان ابراهیم الامینی و مولانا
نظام الدین شاه محمد مخصوص گشت و چند ماه بدین ترتیب [illegible] آن دو پادشاه سعادت
قرین در دار السلطنه هرات بدارایی سپاه و رعیت قیام مینمودند و براففت و موافقت
یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب عدل و انصاف بر روی خلق گشوده بودند و اما چون
این خبر بمسامع سایر شاهزادگان رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا
که از جمیع حیثیات رتبه تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از
سلوک اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر بآنحضرت شریک
و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست پس هر یک دم از استقلال زده در ملکی که متصرف
بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور تزلزل گشت
و مفاتیح بلاد و امصار از قبضه اقتدار ایشان بدر رفت چنانچه عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله

ذکر گرفتاری امیر محمد ولی بیگ در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن بعنایت [illegible]

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بوفور لطف و عنایت [illegible]
و کمال تربیت و مرحمت سرافراز ساخته هم در دیوان اعلی و هم در دیوان بواجی دخل داده بود
و حکومت و داروغگی هرات را علاوه آن منصب گردانیده منشیان آستان خلافت آشیان
بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون [illegible] مینوشتند و در

او آخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال در زمان اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال
در قبضه اقتدار آنجناب بود • بدرگاه خاقان عالی تبار • بجز وی کسی را نبود اختیار •
نایره علو آتش رشک و حسد که لازم ذات اکثر ارباب جاه و جلالت در کانون سایر ارکان
دولت خصوصا امرای برلاس اشتعال داشت و بیکبار همت موقوف آن بودند که بعد از [illegible]
بنیان کامرانی بلکه شجره زندگانی او را از بن بر ده و بی طراوت گردانند و چون بار اختیار و اعتبار
او را [illegible] سرانجام ملک و مال را بقبضه اختیار در آورده اما در زمان
خلافت و جهانبانی خاقان عالیمکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل
ایام جهانبانی شاهزادگان [illegible] زبان بتعریض گشادند و درین نوبت سخنان
ایشان موثر افتاده [illegible] تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت حضرت
خاقان منصور با هر شاهزادگان در باب قرار پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد ولی
بیگ یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام
پدر بزرگوار باشند و مظفر حسین میرزا [illegible] تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت
پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا البته بدو منحرف شده
و سعایت امرای برلاس [illegible] شاهزاده و باتفاق امرای مشار الیهم و سایر مردم که کینه
دیرینه امیر محمد ولی بیگ در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند که امیر محمد
ولی بیگ از روی اخلاص [illegible] و خاطر بدان قرار داده که بخدمت [illegible] میرزا شتابد و سلطان
بدیع الزمان میرزا هرچند بالحقیقه نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد ولی بیگ گردد اما بملاحظه رضای مادر
و امرای برلاس [illegible] رضا داد و هم در آن هفته که [illegible] پادشاهی نشسته بودند
بگرفتن او فرمان دادند و در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر محمد ولی بیگ [illegible]
[illegible] در یکی از خانهای کوشک محبوس بود و چون [illegible]
[illegible] فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان میرزا امیر محمد ولی بیگ را ازین
جهان آرا بقلعه اختیار الدین بردند و بامیر درویش بیگ سپردند و هم در آن روز امرا و دیوانیان
هر دو سرکار بواب جناب امارتمآب [illegible] و تحقیق یراق و حیات او مشغول
شدند و آنچه بحصول پیوست من الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطایی بود که
بعد از فوت خاقان منصور از شاهزادگان صدور یافت زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و [illegible]
استعداد و توافر نوکران شجاعت پناه از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و
چون گرفتار شد جمیع [illegible] هباء منثورا گرفت و [illegible]
میرسیدند تمام متفرق و پریشان گشتند العقد چون امیر محمد ولی بیگ روزی چند در حصار
اختیار الدین بسر برد [illegible] و در آن باب فکری بصواب اندیشیده

ویکی

و یکی از معتمدان خود پیغام فرستاد که طبق حلوای [illegible] در آن تعبیه کنند و بقلعه
فرستند و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلوا را با جمعی که موکل بودند فرستاده
تا ایشان تمامی حلواها را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر
عالم تیقظ و هشیاری نیامد و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در شب با یک رکابدار یوسف نام
خود را از [illegible] که بجانب بیرون شهر متصل بود [illegible] رسانیدند و بشتاب [illegible]
رفته [illegible] که بعضی از غلامان او طیار کرده بودند و از برق سرعت [illegible] استعاره کرده
روی توجه بمشهد مقدسه آورد و صباح روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب ناز
باز کرده از امیر محمد هیچ اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیگ
بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض
داشت و بعد از دو روز از کوتوالی قلعه معزول گشت امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام گشت
اما امیر محمد ولی بیگ در عرض سه روز آن مسافت بعیده را [illegible] نموده بعد از وصول بمشهد
[illegible] میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را با تمام [illegible]
فاخره و نقود وافر [illegible] گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و سایبان
و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور همت آن پادشاهزاده عالیجاه تواند بود [illegible] سرافراز ساخت
و بدستور والد مغفور خویش در سر دیوان مهر عنایت [illegible] نموده حکم کرد که امرای دیوان [illegible]
و عمال [illegible] جناب امارتمآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد [illegible] اقبال نوبت
دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و بزبان حال و قال شکر قادر ذو الجلال بجای آورد [illegible] در خدمت
شاهزاده سعادت انتساب [illegible] بموجب فرمان محمد خان شیبانی
از [illegible] و شکست یافتن از ضرب تیغ امیر شجاع الدین ذو النون ارغون [illegible]
ودرین اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار مغفرت حضرت پادشاه غفور بگوش هوش [illegible]
نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای دراز انتظار چنان روزی میکشید [illegible]
امرا با فوجی از سپاه [illegible] تاخت ولایت ایران نامزد فرمود و آن ظالم از آب
آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بیکبار به نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود ظفر ورود
[illegible] صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل شهر
محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمایه کیفیت این حال بسمع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان رسید
گمان بردند که محمد خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده عازم تسخیر دار السلطنه
هراتست بنابر آن خوف عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافته چون حقیقت واقعه ظاهر گشته همت بر آن
گماشتند که بعضی امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر [illegible] نامزد فرمایند و قبل
از آنکه یکی از ارکان دولت تکفل آن خدمت کرد شیر بیشه شجاعت امیر شجاع الدین ذو النون

ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه غور و ساقو و تولک و زمین داور در اواسط ماه مذکور
از طریق هرات روی بظاهر هرات رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان منصور
انتما قاصدی بمستان شمال و جانب زاوه آن امیر کبیر فرستاده بود و او را بتوجه بجانب مستقر سریر سلطنت
و جهانبانی ارشاد نموده و چون امیر ذوالنون ارغون شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا
و ابو المنصور مظفر حسین گورکان دریافت و کیفیت آمدن ایل امان بهادر و اوزبکان
بکنارات مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه اوزبکان چند از پنج راه بر آستانه امیر سلطان بایزید
برلاس را بکوچ ملحق گردانیده بجانب [illegible] روان شد و سپاه [illegible] از قرب
وصول آن امیر بهرام صولت وقوف یافته بجانب [illegible] علم عزیمت بلکه هزیمت برافراختند
و امیر ذوالنون با آن سپاه [illegible] خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده
[illegible] برخاک هلاک انداخت و [illegible] کس دیگر را اسیر گردانیده رایت
مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف عواطف و
عواطف اختصاص یافته و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده و مقارن
آن حال اولاد امجاد [illegible] شجاع بیک و امیر محمد مقیم بیک از قندهار روی توجه بدار السلطنت
سلطان بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساطبوس دریافته و بانواع نوازش و اصطناع
مفتخر و مباهی گردیدند و درین اثنا شخصی ختائی نام از نزد محمد خان شیبانی برسم رسالت
بدرگاه سلاطین عالیجاه رسید و در [illegible] جهان آرا تقبیل بساط جلالت مناط نموده
پیغام که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه محمد خان شیبانی میگوید که پیوسته آبا
و اجداد ما و شما در حدوث وقایع و در وقوع حوادث رجوع بخواقین و دودمان عالیشان کرده
[illegible] بجای می آورده اند مناسب آنست که شما نیز [illegible] نموده
ابواب مخالفت مسدود سازند و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزند تا ولایت
مملکت معمور و آباد ماند و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت
آثار نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جواب دادند که سبب اصلی و علت
کلی محمد خان شیبانی از فرستادن مولانا ختائی آنست که بر کیفیت حالات خراسان و کمیت
سپاه اولاد خاقان عالیمکان اطلاع یابد [illegible] جواب [illegible] ایلچی را موقوف داشته
قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ورود فرمان
دادند و به اندک زمانی شاهزادگان و سپاه خراسان در دار السلطنه هرات مجتمع گشتند گفتار
در بیان وصول پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا و ذکر [illegible]
[illegible] محاربه محمد خان شیبانی [illegible] در اوایل سنه عشر و تسعمایه که خبر وفات خاقان
فردوس مکان بسمع شریف پادشاه والا نسب ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید و بوضوح

انجامید

انجامید که محمد خان شیبانی خاطر از ضبط ممالک ترکستان و ماوراء النهر فارغ ساخته و
رایات نصرت آیات بضبط تسخیر ولایات خراسان برافراخته بر ضمیر منیر مهر تنویر [illegible] که عکس
پذیر صور خیر خواهی است [illegible] پرتو انداخت که اگر [illegible] اولاد و احفاد دودمان حضرت
صاحبقران [illegible] و الالفت [illegible] سپاه اوزبک [illegible]
و همه یکدل و یکزبان روی بمحافظت ممالک خراسان نیاورند هر اینه علی اسرع الحال محمد
خان خطه خراسان را نیز مسخر خواهد ساخت و بنیاد حیات بقیه دودمان صاحبقران گیتی ستان
را بر خواهد انداخت [illegible] علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد بعد از تقدیم لوازم استشاره
و استخاره خاطر انور بر آن قرار داد که بدار السلطنه هرات شتابد و با اولاد خاقان فردوس
مکان ملاقات نموده در باب دفع اعدا فکری بصواب آمیخته و جهت امضای آن
عزیمت [illegible] بتایید الهی گشته بهمراهی توفیق نامتناهی از کابل بصوب خراسان [illegible]
مهر منیر [illegible] نموده باقبال شاه [illegible] ز کابل روان شد بسوی هرات
ظفر زمین نصرت اندر یسار [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین گورکان چون این خبر بهجت اثر استماع نمودند طلوع آفتاب دولت و
اقبال از مطلع حصول امانی و آمال امیدوار گشته [illegible] امرای کبار و نوئینان عالی مقدار
باستقبال پادشاه عدیم المثال فرستادند و بعد از وصول حضرت پادشاهی خود باستقبال
نموده چون از جانبین مراسم تعظیم و اجلال و نیاز و نثار بوقوع پیوست در منزل امیر نظام الدین
علیشیر از یمن نزول حضرت پادشاهی [illegible] روضه رضوان گشت و سلطان بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا هر یک علیحده پادشاه عالیجاه را طوی داده سیصد تومان [illegible]
نقد و انواع تبرکات و تنسوقات بنظر انورش در آوردند و در خلال این احوال از نزد
سلطان قلیچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با
سپاه [illegible] و قطرات سحاب [illegible] بلده مذکور را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده است
بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه [illegible] را ذخیره نمانده و فقدان قوت [illegible]
سر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه آنجانب گردند تا [illegible] لشکر اوزبک
اندفاع یابد و پرتو انوار فرحت بر جنبات احوال متوطنان این ولایت تابد و سلطان
بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با حضرت پادشاهی
ظهیر الدین محمد بابر میرزا و نوئینان [illegible] طریق مشورت مسلوک داشتند خاطر شریف را
بر محاربه و مقاتله محمد خان شیبانی قرار داده مجددا قاصدان جهت اجتماع شاهزادگان باطراف
دیار خراسان فرستادند و میرزا بدیع الزمان و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و مظفر حسین گورکان
و جهانگیر میرزا که برادر حضرت پادشاهی بود و محمد قاسم میرزا با اعاظم امرا و ارکان دولت

و لشکر ستاره عدد بهرام صولت در اوایل سنه مذکوره از دار السلطنه هرات رایات نصرت
آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و [illegible] سپاه اوزبک را [illegible] ساختند
روان گشتند شاهان نیکو کیش با سپاهی بی نهایت از پس و پیش تایید الهی گشته [illegible]
ظفر در خدمت و اقبال مدام و چون بنواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب [illegible]
[illegible] گشت ابو المحسن میرزا با لشکری نصرت اثر [illegible]
از بلده فاخره مرو تشریف آورده و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان
بدیع الزمان میرزا که [illegible] از وی بزرگتر بود [illegible] آباء و اجداد خویش زانو زده [illegible]
و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک با برادر شریک و سهیم بود اما چون بحسب سن
از ابو المحسن میرزا خردتر بود [illegible] تقدیم [illegible] لوازم نیاز
[illegible] تقدیم رسانیده و از آن مرحله کوچ [illegible] نموده بعد از نزول در کنارات مرغاب ابن حسین
میرزا از ولایت قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا و لشکریان خراسان
متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند [illegible] رسیدند از هر طرف [illegible] هر یک ملازم شده
لشکری [illegible] سلاطین زمان [illegible] و فی الواقع [illegible]
و درین مدت [illegible] بوقوع نه پیوسته بود و غالبا آن سلاطین صاحب [illegible] اگر با آن سپاه [illegible]
آثار این عزیمت را [illegible] ساختند و ولایت خراسان از تعرض اوزبکان مصون و محفوظ میماند و اما
چون مقدر چنان بود که ابو الفتح محمد خان بر اولاد صاحبقران ظفر یافته چند گاهی فرمان فرمای
خراسان گردد [illegible] توفیق موافقت با برادران کامران رفیق نگشت و بخیال محال استقلال
در [illegible] مشهد مقدسه رضویه ساکن گشت و [illegible] از امرا و ارکان دولت [illegible]
ازین جهت فتوری تام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار
دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا
بود بعرض رسانید که مثل این اجتماع که [illegible] امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر
میسر گردد [illegible] می باید ساخت
و از عنایت [illegible] فتح و نصرت [illegible] مطلوب از پس پرده غیب
جلوه گر دد و اولاد امیر محمد برندق برلاس [illegible] که هر گاه بنواحی قبة الاسلام بلخ [illegible]
[illegible] تسخیر خراسان [illegible] لشکر [illegible] هرات [illegible]
و بنابر آنکه مردم شهر بلخ [illegible] حکومت امیر محمد ولی بیک [illegible] و امیر
یوسف علی [illegible] ایشان [illegible] محمد محسن میرزا از مشهد [illegible] دار الملک
خراسان [illegible] ممکن خواهد شد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان [illegible] و متعلقان
ایشان در آن بلده است [illegible] روی گردان شده بهرات خواهند رفت الغرض [illegible] آنکه

درین

درین زمستان دفع دشمنان خانگی کرده در اول فصل بهار که صحرا و بیابان علیق حیوانات بسیار
خواهد بود از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوزبک اقبال نمایم و در اثنای این گفت و گوی خبر رسید که
امیر سلطان قلیچاق لشکر بلخ را که بسبب فقدان قوت قوت محافظت شهر نمانده از محمد خان
[illegible] امان طلبیده و [illegible] داده و امیر سلطان ابواب قبة الاسلام
بلخ را گشاده است و موکب گردون مراتب خانی پیوسته است و سپاه اوزبک بجاروب غارت
و تاراج چند گاه بلخ را پاک ساخته و بعد از آنکه [illegible] محمد خان رسیده که اکثر حکام و سپاهیان بلاد
خراسان در کنارات مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت
برافراشته اند چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان شیوع یافت و فی الواقع در آن زمستان
[illegible] مقاتله با محمد خان شیبانی [illegible] طاقت انسانی بود رای امرا ترجیح یافت و در ماه
رجب سال [illegible] دار السلطنة الفاخره محمد بابر
پادشاه عزیمت بجانب کابل برافراخت و ابن حسین میرزا بطرف تون و قاین و ابو المحسن میرزا
بجانب مرو عازم گشتند و اولاد امیر ذو النون ارغون و امیر علی سلطان ارغون روی ببلاد گرمسیر
آورده و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible] سریر سلطنت خراسان [illegible] و هم
در آن چند روز [illegible] مصلحت [illegible] محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین گورکان [illegible] تشریف
برده در آن مکان طرح اقامت انداخت و اولاد امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امرای
[illegible] و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون ارغون
و سایر نوئینان در آن زمستان در دار السلطنه هرات ساکن بوده در ماه مبارک رمضان با تمامت
صیام و ادای نوافل و فرایض قیام و اقدام نموده و [illegible] خاقان منصور
[illegible] و چون هلال شوال [illegible]
[illegible] تشریف برده از روی نیاز [illegible] و در وقت مراجعت [illegible]
را [illegible] نزول همایون [illegible] ساخت و اکابر و اشراف دار السلطنه هرات
از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشتند و خوان [illegible] لذیذه [illegible]
چند [illegible] حاضر آوردند و اصناف خلایق از آن
مایده [illegible] و نصیب وافی رسیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام
طعام و ختم کلام حضرت ذو الجلال و الاکرام [illegible] سوار شده بباغ جهان آرا تشریف
برد و ببسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغول گشت چنانکه گویند
هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست گفتار
در رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا به ییلاق بادغیس و ارتفاع رایت دولت محمد خان
شیبانی [illegible] چون دوران استیلای فصل شتا باختتام رسید و سلطان بدیع الزمان [illegible]

سپاه ریاحین و ازهار بفضای جبال و تلال و کوهسار کشیده جنود سرما و برودت هوا از هجوم لشکر
نوروزی منهزم گشت و خاقان مشرق انتساب آفتاب خانهٔ بهرام را مسخر ساخته رایت توجه
از برج هفتم در گذرانید ◦ سلطان جهان بود و ایام ◦ از خیمه برون کشید بهرام ◦ از رخ سلم
لاله در دشت ◦ عالم رشک نگارستان چین گشت ◦ سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون را با امیر شیخ علی طغائی در دار السلطنهٔ هرات گذاشته رایات عالیات به ییلاق بادغیس
بر افراشت و در وقتی چند در منزل مرغاب که در نزاهت بهشت آثار است رحل اقامت انداخت و در آن
ولا مظفر حسین میرزا بمیل ملاقات برادر بزرگوار خود از ابیورد قشلاق در حرکت آمده در اواخر
ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران عالی قدر
مدتی چند در جوار یکدیگر روز گذرانیده و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته
و آینده سخنان در میان انداختند و بنابر آنکه مقرر چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی عقبد
ملکستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان جهت دعوت شاهزادگان و امرای عالی شان فرستاد
بجمعیت ایشان فرمان دادند و از آنجمله جهت طلب شجاع بیگ بن ذوالنون بجانب قندهار نامزد کردند
در اواسط وقت در سلخ ماه مذکور اجازت یافته از منزل مرغاب بهرات شتافت و تیلاق کرده
متوجه مقصد گردید و در این اثنا که هر دو حضرت عزت و جهت چون در یک جا گشته سلطان بدیع الزمان
میرزا بود در دار السلطنهٔ هرات از جیحون برافکند رخت بر بست و امیر ذوالنون ارغون و امیر
شیخ علی با آیین سلاطین عظام بتجهیز و تکفین مهد عالیه نمود و جسد مطهر او را در مدرسه شریف
بدیعیه مدفون ساختند و ترویج روح پر فتوحش را باطعام مساکین و فقرا و صدقات ابواب خیرات
و سقایای اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه از مشرق دولت و اقبال
طالع شد و بر در بای سپهر اخضر عبور نموده خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه لشکر
و خراسان متواتر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین
شیخ علی طغائی را با دو طلبیده ایشان در روز چهارشنبه ماه مذکور از بلدهٔ هرات بدرگاه عالی
پناه شتافته روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشتند و با تفاق سایر امرای عظام بساط مشورت
مبسوط گردانیده و بنده اندیشه که تقدیر ربانی است از هر نوع میتوان ساخت و سیلاب مشیت
مسبب الاسباب را بخس و خاشاک بازمیتوان داشت ◦ هیهات هیهات لما توعدون ◦
دافع تیر قضا نبود سپر ◦ چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضای آن بود که ولایات
خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان در آید و دست اولاد خاقان منصور بی آنکه بانجاح فیروزی
بالا انتها از آب آمویه عبور نموده چشم امید از ملک و مال بلا از سر گذشت و فتح صعب روی
چو تقدیر الهی بود از پیشان ◦ که گردد منتقل ملک خراسان ◦ نشاید کار را از هزار صعف در
نه از تدبیر و انایان کشور ◦ شنیدم این سخن از کودکی پیر ◦ که تقدیر الهی را چه تدبیر ◦

کیفیت

کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه
از دار الملک سمرقند بر زین ملکستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده کیده و اندخود شتافت
و امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از ورود سپاه
و شوکت دولت خانی واقف شد اقبال مثال بدرگاه سلطنت و استقلال دوانیده و غاشیهٔ
متابعت بر دوش گرفت و منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال
از اندخود بطرف آب مرغاب ایلغار فرمود و بعد از وصول بر روحانی که توال قلعهٔ آن مقید
در اطاعت و شفاعت برادرکلا اقتدا بشاه منصور کرد تا آن غایت نزد سلطان بدیع الزمان
میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب محمد خان از آب آمویه بصحت نپیوسته بود
و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرای
خواب را متزلزل ساخته فریق کج اندیشه و حیرت گشته و گرفت و بگر طریق مشورت مسلوک
داشته امیر ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق برلاس
را الحق در بلده هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی از این دو صورت قرار داده
جباح روز یکشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه آثار قرب محمد خان شیبانی بسپاه
اوزبکان از خواد و پشت لشکر ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا که سرگرده ایشان محمد
تیمور سلطان ولد محمد خان و عبید الله سلطان ابن محمود خان بودند با ایلغار و جوانغار ارادهٔ
میدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بر تعبیهٔ سپاه
پرداخته مانند کسی که در کنار محیط خواهد که بقبضهٔ خاک نمناک آن را خیابانی گردانند و سیلاب
بلا را بدست خس و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند چنانکه ◦
دو لشکر روبرو صف برکشیدند ◦ بعقد یکدیگر صف برکشیدند ◦ خروشیدن بلا و دران تمتق تن
و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و در خشیدن خود و مغفر و لمعان
برگستوان و جوشن در تفسیر آیهٔ منابر تموج بذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت که گفته اند
در گرد سپاه شعلهٔ تیغ ◦ بنمود چنان که برق در میغ ◦ عقاب تیر جهت طعمه حیات برنا و پیر دهن
باز کرده و اژدهای سنان در طعن زهرهٔ شیران و گردان زبان دراز کرده اینده ◦ بیت
در آن میدان سنان آتش انگیز ◦ زبهر طعن کرده شد زبان تیز ◦ عقاب تیر آمد سرخ
منقار ◦ زخون پردلان روز پیکار ◦ از جملهٔ امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین
ذوالنون ارغون و امیر شیخ علی طغائی با فوجی از شیران بیشهٔ رزم آزمایی در اعتقاد که پرستیز
آثار روز رستخیز ظاهر ساختند بضرب شمشیر نهنگ آهنگ و تیر مرگ تاثیر لحظه ای نمانی جمعی از سالک
مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت ماثر اوزبک باضعاف
مضاعف سپاه خراسان بودند و نیز سیلاب دریای پر موج فوج فوج از عقب بدو میرسیدند سپاه

شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان و حیران
هر یک از آن طایفه بطرفی از اطراف ولایت خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون ارغون
که زبان حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که ◦ نه بینند از من پشت دشمن به کار ◦ ◦
بجز روی شمشیر و پشت کمان ◦ مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر
خاک معرکه بخون پهلوانان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای آورد و چون آلام او دلیران از
اطراف و جوانب او در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسپ پیاده گردانیده و خواستند
که او را گرفته دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذوالنون تیغ کشیده در مدافعه و بدستور
جانسپاری قدم نهاده شهید شد اما امیر شیخ علی طغائی با جمعی دیگر از مبتلایان خراسان اسیر پنجهٔ
تقدیر گشت و سپاه قدر قدرت اوزبک تا حد و قندهار باط کرکیان را تعاقب نموده آن
مقدار غنیمت گرفتند که بیان بیان از احاطهٔ کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد آنها
از آن بنهایت قاصر ◦ عاجز است از شرح آن ایشان قلم

گفتار در بیان تفرق و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان پادشاه ممالک ستان محمد خان بکنار بدستان

چون از مهب عنایت حق جل و علا در میان رباط امیر علیشیر و منزل مرغاب نسیم فتح و ظفر بر شقه
علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا
و ارکان دولت بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لایطاق علموده هر کس بطرفی منهزم گشت سید عبد الله
میرزا مشهد مقدس رفته بکپک میرزا پیوست و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در
حدود سبزوار با ابن حسین میرزا ملحق گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بدار السلطنهٔ هرات
شتافته از شب در باغ نو منزل گزید و لحظه ای غنوده ◦ سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
متوجه حدود قندهار شد و مظفر حسین میرزا در وقت نیل بهرات در آمده ابلاغ شهر بارد امید
شیخ الاسلام مولانا سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال
الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هرات از
ایشان استفسار صحت جواب داد که نگاهداشتن هنگام میسر میشود و مجرد اهتمام ماسیح
فایدهٔ ترتب نیست مظفر حسین میرزا فرمود که مرا امروز زیاده بر این نوکر بدین بلده در یافته
رنده اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن
آن شاهزادهٔ عالیشان با چند هزار مرد و زن و اولاد ملک و مال گرده ماورد مال را گذاشته
بعلاوه میدان چهچه با جمعی از خواص و ملازمان از فرودگاه میتوان اکبر و در رفت و از راه
ترشیز روی توجه باسترآباد آورد و چاح روز دوشنبه هشتم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر
و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعهٔ مذکوره که روی نموده بود
در مشورت در میان انداختند خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت اتفاق

محمد خان شیبانی قرار یافت راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر بر این معنی در قلم آورد و آن
نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانازاده متوجه
گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان مردار از دو یک منزل از باط محمد تیمور سلطان
رسانید و کیفیت حال عرض کرد شاهزاده او را بخدمت پدر فرستاد و محمد خان بعد از اطلاع
بر مضمون عریضه مرو پایان در حال روز الملک کمکستان را مصحوب خیام دولت و اقبال ساخت
و خاطر بر سلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ایالت و کامرانی را برافراخت بیت
من الاحیای علکرا الایات آر وهو توقی من تشا و تنزع الملک ممن تشاء بیدک الخیر

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت استان محمد خان و سلوک در وادی جرپریشانی

در روز مذکور که جمیع متوطنان هرات از بیم سیاست محمد خان دروازه های شهر را مانند ابواب
سرور بر روی خود بسته و در کمال حزن و اندوه بوده لشکر قاتیات اثرا اوزبک در محلات
بیرون آن بلده قافلهٔ علم اقتدار بر افراختند و غارت و تاراج میشود نداری در غارت
نوابت دست داد و قتل طایفه از شاه را الظهر اتفاق افتاد و کیفیت حادثه آنکه خواجه موالدین
حسین شبکاره و خواجه شمس الدین محمد منشی و جمعی دیگر از ملازمان دودمان خاقان منصور وه یی
بکان که از معرکه مرال گریخته شب در باغات بیرون شهر هرات غنوده بودند در حالتیکه
از توزخیال مشتاق نمود و جهت تخلص خود حیله اندیشیدند و سلاح و بکل بر اسپان باد رفتار سوار
گشته آوازه در انداختند که دولت دولت کپک میرزا است و هر کس که در جاده بود ند گفتند که پیک
محمد محسن میرزا با سپاه بسیار رسیده و بعزم رزم و پیکار متوجه و دب پادشاه اوزبکان
گردیده اند و او باشی شهر که این خبر شنیدند ماشیتر از خانه ها از در وازه های شهر
بیرون جستند و از جنود اوزبک که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قرب
سی صد کس را بقتل رسانیدند و بعد از ظهر حقیقت کذب آن خبر بتحقیق پیوسته جهت
شدن الحکایت خواطر اکابر و اصاغر پریشان و مشوش گشته و غنای ایشان روی در زد و یا دنیا
و خلایق در بحر حیرت افتاده تو افق حزن و اندوه در فضای مجمر برنا و پیر بارگشاد و سادات
و قضاة و علما و عامهٔ رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند در جان تعکر
وحیرت بوده برای تخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنایی از
اردوی آن سالک طریق جهانبانی بدار السلطنه هرات رسید و نشانی که مشتمل بر استمالت
سلطنت شیان تمام شیخ الاسلام و اختیار الدین حسن قلمی کرده بود رسید مضمون آنکه
چون رایات نصرت آیات بجدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از وصول سپاه گیتی گشا
منهزم گردید و ذوالنون ارغون کشته گشت شیخ علی طغائی اسیر سرپنجه تقدیر شده و ما الملک
کندستان را اشرف بسر اوقات خود ساخته همت بلند بر ترفیه حال عامهٔ بلاد خراسان

گماشته ایم می باید که چون نشان فتح نشان بر سبیل مسرت ظهور و صلین خاطر بوده بدرگاه عالم پناه
شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند و اکابر هرات بعد از وقوف
بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوش دل و شادمان گردانیدند و حضرت
شیخ الاسلام و عمدة اولاد انبیاء حضرت نقیب الانام علیه السلام امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی
و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین و قاضی اختیار الدین و قاضی صدر الدین
محمد امامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام عبد الحی
صاحب عیار متوجه الکای کهدستان گشتند و چون نزدیک بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا
عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود ساوجی که آن ایام در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت
بلکه اختیار بی نهایت داشت و این یک با اشراف دیوان شرف بود آن فرقه را تا
التیمغ را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگهی دادند محمد خان حکم کرد
که تخت گیت [illegible] و پیشکش و ساوری هر دو یان [illegible] اکابر و اشراف
را بمجلس اشرف اعلی رسانند مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود و در آن باب گفت
و شنید نموده مقرر شد که [illegible] و محترفات مبلغ صد هزار تنکه کپکی که هر تنکه از آن در آن
اوان شش دینار کپکی جاری بود بر سبیل انجام نمایند و اکابر عظام و سیورغال [illegible] تمامی مبلغ
بیست هزار تنکه جهت پیشکش خانه خان فرو آورند و یازده هزار تنکه مولانا عبد الرحیم را
خدمت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام
مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و حمزه سلطان و جانو قا میرزا آراسته اکابر و اشراف را
بار داد و اکثر جماعت مذکوره میان خوف و رجا بر آن حضرت [illegible] سلاطین
و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته [illegible]
[illegible] جانو قا میرزا [illegible] داروغگی و حکومت دار السلطنه هرات سرافراز گشته همراه
اکابر متوجه شد و جهت [illegible] مهمات مولانا عبد الرحیم توجه کرد و میرزا جان وفادار نزول
امیر غیاث الدین محمد نزول [illegible] مولانا عبد الرحیم در خانهای بالای دروازه خوش
حافظ [illegible]

گفتار در بیان در آمدن دو زهای عظام بلده فاخره هرات و ذکر شمه از شدت مطالبات و صعوبت وقایع و حالات که در آن اوان دست داد

چون نیاز [illegible] حضرت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان
شیبانی طلوع نموده دار الملک بلاد خراسان [illegible] محل جلوس سلاطین عالیشان
بوده است [illegible] کلام [illegible]
را [illegible] احوال و حیات [illegible] اکابر [illegible]
گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا [illegible]

و لشکریان

و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه هرات در آمدند و بمحلات نوشته می شد و بر
مذکور از اکابر و رعایا طلب نمودند و در روز [illegible] بحصول موصول گردانیدند و حیات [illegible]
طاهری از ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین گورکان را کرفته الحاجت را با وجود ایشان [illegible] و ایشان بر ملاقات خانی
فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر
حسین گورکان بود و نظر محمد خان مستحسن نموده و جوبای امر [illegible] خانم دعوی کرد که قبل از این
تاریخ بیست سال مرا طلاق داده است و بعضی از اهل روایت برطبق مدعای او ادای شهادت
نمودند تا بآیین شریعت او در سلک ازواج خان [illegible] و مهر انگیز بیگم را که [illegible]
میرزا بود و در رشته عقد [illegible] عبید الله خان بحباله نکاح در آورد و محمد خان
بقیه جماعت شیبانی [illegible] را بار بشهر فرستاده جهت مطالبه ذخایر و نفایس اموال محصلان
تعیین کرده آنقدر از لآلی آبدار و درشاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر
و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه باستقلال [illegible] و از
جهات امرا و ارکان دولت پادشاه مغفور عالیشان نقود و [illegible] فراوان بدست آوردند
و لشکر قیامت اثر اوزبک عورات و مردان [illegible] را [illegible] در تعذیب و شکنجه کشیدند
و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند و مضمون آیت ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال
حوادث و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت و از نیان [illegible]
[illegible] اوزبکان اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جنان [illegible] از عقب اوزبکان
بر جسم اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره [illegible] در کوچه و بازار [illegible] گردان
شده ساعتی نمی آسودند و بفراغت نمی غنودند علم زد آتش ظلم از آن بوم جهان تاریک
شد از آن مظلوم بر آمد شیون ناله ز مردم نبود آن قوم را اصلا ترحم بالآخره
بسعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و ابواب امن و امان بر وجنات
روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه یازدهم محرم الحرام در مسجد جامع دار السلطنه
هرات خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجب که محمد خان حکم فرموده
بود بود لقبش را امام الزمان و خلیفة الرحمان بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان
بمقتضای علو همت فرمان داد که بنا انکه تنکجات سابقه اضافه نمایند و چون سکه همایون
زیب و زینت یافت هر یک را شش دینار کپکی جاری داشتند تنکجات کپکی سابقه را تاریخ
و دینار ستانند و در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام
خراسان بودند و از بیم ستم اوزبکان در جبال حدود هرات تحصن جسته از غایت [illegible]

دهشت ظلمی نمودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بیان امان طلبیدند و فرامین
مطاعه در باب استمالت الحاجت صادر شده همگنان بشرف بساط بوس رسیدند و اکثر منظور
نظر تربیت و عنایت گشته مناصب مناسب یافته از آنجمله خواجه معز الدین حسین بنکاره و مولانا حاجی
محمد قوهستانی بر مسند وزارت نشسته و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواندمیر
و دیوان املاک و اسباب نیابی شدند و از اولاد سید غیاث الدین محمد بافنیان و امیر جمال الدین
محمود طارمت سده سلطنت اختیار کرده و امیر سلطان محمود روی بتکفل مهمات جانو قا میرزا
بتفصیل معاملات دیوانی او پرداخت

ذکر تسخیر نمودن قلعه اختیار الدین و قلعه نیره تو

چنانچه از تفحص حکایات بوضوح می پیوندد سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی قلعه اختیار الدین
را با میر محمد عاشق کوکلتاش ولد امیر سارقان چند مفوض گردانیده و در وقت توجه برلاس قوم
محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید با رقیه آغا که عندلیب شهرت
در آن قلعه گذاشته بود و از موکه مرال امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول و بعضی از افراد
اجناد که مجال فرار نیافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضا صاحب السیف و القلم
خواجه جلال الدین میرکی با جمعی از رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از ترس و محصلان گریخته
در آن حصن حصین تحصن نمود و چون الحاجت از سطوت اوزبکان بهرام صولت مریخ
هیبت بغایت هراسان و ترسان بودند و با آنکه مهم شهر بدان مرتبه که شرح کرده شد رسیده
بود در محافظت آن قلعه تقصیر از خود روا نمی داشتند و محمد خان شیبانی بهمگی همت متوجه آن حصار
استوار شده و اعیان سخن و ان جنس امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاده تا او را از وخامت
عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت بارگاه سلطنت ایمن گردانیده و پایان آیند و چون
نتیجه بر آمد شد سوء ترتیب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که نقبان آن
جنگ بی لبث و درنگ آغاز کنند و تنگ گشته و چون سه چهار روز بر آن کار بر آمد شد قواعد
برجی که کنار شهر است مجوف گشته میل بانهدام آورد و از مشاهده آن امکان ثبات
و قرار ساکنان الحصار متزلزل گشته قاصدی بدرگاه خلافت پناه فرستاده بیان امان طلبیدند
و حسب الحکم مولانا عبد الرحیم بدر قلعه رفته هر دو سه عاشق محمد و شیخ عبد الله و خواجه میرکی
پایان آمده قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانیده و از قبل خان سوگند یاد کرد که چون
قلعه تسلیم کنند بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین
بعضی باختیار و بعضی باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هر دو عاشق و شیخ محمد مواخذه گشته
و اموال و حیات خود را فرستاده و بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در واقع
توقف نموده عاشق محمد ارغون و عبد الله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند
و خواجه جلال الدین میرکی بواسطه خواجه کمال الدین محمود که قرابتش بود بی شائبه تفتیش نجات

چه اکثر چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اتباع خود قسمت فرموده و از بقیه مقتولان بلده سمرقند مبلغ دویست
هزار دینار خون بها بستاند و زیاده از این هیچکس را متعرض و آسیب نرساند

ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه از قتل و غارت ایشان در اطراف ممالک ایران

در زمانی که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با
عدد اندک و خوف بسیار از آب جیحون گذشته بطرف خراسان رفته و نظام سلطنتش از هم گسسته
از هم گسسته بنابر آن جبه نویان و سوبدای بهادر و توقچار را با سی هزار سوار جنگجو از عقب سلطان روان
فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت مسارعت نمایید و با خصم رسید تا نهایت بازگردید و اگر طاقت
مقاومت او نداشته باشید در هر موضع که مناسب دانید توقف کرده کیفیت حال معروض داشت نمایید و امرا
بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب خراسان روان شده در اواخر ربیع الاول سنه سبع عشر و ستمایه جوق جوق
بیلان بیل متعاقب یکدیگر از آب عبور کرده بصوب هرات رفتند و چون ملک هرات پیشتر کس فرستاده
اظهار اطاعت و انقیاد نموده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقچار از عقب بهرات رسیده
متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز مجادله و محاربه کرده از شست قضا تیری بر فرمان او رسیده از آن کار
و شورش ممنوع گردید و اتباع او از عقب جبه و سوبدای شتافتند و در نواحی زاوه به ایشان پیوستند و اهالی
از دهای آن قصبه از نزول و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازه ها را بسته چیزی بدیشان ندادند و بر متوالان
بر جناح استعجال بودند متعرض الحاجت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز کوس و نای
کرده امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه روز زاوه را مسخر ساختند قتل عام نمودند چنانچه از آن
دیار دیاری نماند و احمال و اثقال کشتگان را بسوختند و بعد از آن بنیشابور رسیده مهم الحاجت
و از آنجا جبه نویان براه جوین و خمیت و مازندران کرده سوبدای بطوس رفته خلق بی نهایت بکشت از طوس
براه کان شتافته حضرت منور رضیه [illegible] اولاد اقوالات اورا و تشنی آمد بنابر آن متعرض احوال ساکنان
آن مکان نشدند اما در خبوشان و اسفراین معموره [illegible] کرد و از اسفراین بدامغان رفته بودند و پیش
آن خطه را پایمال حوادث گردانیدند و جبه در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته مونس
بی باک بمجاهده قلاعی که متعلق خوارزمشاه بود باز داشت و بجانب ری روان شده سوبدای بدو پیوست
و در آن اوقات پیوسته میان مردم ری جهت مخالفت در مذهب تعصب بود بنابر آن شافعی مذهبان چون
خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافته و جبه و سوبدای را بر قتل حنفی مذهبان که حنفی مذهب بودند
تحریص نمودند و ایشان لشکر حنفیه را بتیغ بی دریغ گذرانیدند بعد از آن بانبوه کشته که از مردی کرده متوطنان
مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه بیکوی توقع توان داشت انگاه شافعیه را از عقب حنفیان روان ساختند
و آن ری سوبدای بطبرستان رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید قتل عام مردم الجبال بافواج

میغی از پشتی مذهبان شربت شهادت چشانیدند و بعد از قرب وصول مغولان باتابک محمد بن علاء الدوله
علوی صلح کرده روی بگرزند و عزم آبه و ساوه نمودند [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

گفتار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چنگیز خان چون از مهم سمرقند فارغ گشت روزی چند در بلده قرشی توقف کرده جوجی و جغتای و اوکتای را بتسخیر
ملک خوارزم مامور گردانید و در آن حین جانب که بهترین بلاد و ولایت است و ترکان او را اورکنج گویند
دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ارباب هنر و اصحاب قلم [illegible]
و سایر طوایف بنی آدم [illegible]
بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون حوادث آسمانی [illegible]
حاکم خوارزم [illegible] سلطان محمد خوارزمشاه [illegible]
[illegible]

[illegible]

میکرفتند تا تمامی جانب [illegible]
[illegible]
مقتول رسید [illegible] شیخ نجم الدین کبری [illegible]
[illegible]

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهادت آن جناب قدس الله سره [illegible]

[illegible]

ورود

[illegible]

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ولایت ترمذ [illegible]

معروف بجعفر خواجه در زمان ... آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکریان را بجانب خوارزم و ترشیز بهاران
سال در حدود سمرقند بجهت زاینده اطفال لشکر خیال تخریب ترمذ نموده بخت بلده بخت معروف بخیام عساکر گردون
گشت و حسب مقتضای وقت تابستان را بجا برده بعد از آن روی بترمذ آورد و ساکنان آن مکان
بر پشتی دیوار شهر و حصار که میگرد چون بکوشش کوشند پای در دامن استغنا کشیده بعد از وصول لشکر
مغول دست بانداختن سنگ و تیر دراز کردند و مغولان بجهت جبر قاهر در تسخیر آن بلده کوشش بسیار نمودند
بعد روز کردند ترمذ خراب گشته بدر و دیوار ترمذ را است و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر
بکشتند گویند که در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت
مرا مکشید تا مرواریدی بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان
در حال شکم او را شکافته مروارید را بیرون آوردند و از آن پس همه کشتگان را شکم باید که بدرند
و چنگیز خان از حدود ترمذ بطالقان لشکر کشید و سامان رفته زمستان در آنجا بود و فوجی از سپاه را بجانب
بدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ لشکر
روی بجانب بلخ نهاد و آن بلده در معموری شبیه بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جامع جمعه بود
و هزار و دویست حمام در رحمت الحاکم در الحکمه و مقام موجود بود و خواجه ابونصر پارسا میفرموده اند که
در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در قبة الاسلام بلخ اقامت
داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش
باستقبال شتافتند بنابر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکر جمع کرده
جمع آورده و میدان خلاف و عناد جولان مینمود بهیچ نزاع اطفار طاعت و انقیاد هیچ فایده نداد
و هر که در آن ولایت بود به ضرب تیغ مغولان طعمه گشته از پای در افتاد مرغ زار چون کف دست
کرد عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام
تولی خان را بویرانی خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفت و اهالی طالقان در حصار گشیده بتقدیم
جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته بعد از مراجعت تولیخان
از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نمود و هر کس که در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان بجهت
دفع سلطان جلال الدین منکبرنی در حرکت آمده بهر شهری که رسید از آبادانی اثر نگذاشت و در بامیان
تیغ از سیاست زنی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بر زخم تیر اهالی آن مکان
کشته گشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و مهم او را بجهتی
که در محل وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافته بفیصل رسانید بالا نوین را با دو تومان لشکر بصوب
هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اطلال و مضافات لهاور و ملتان بقتل و غارت

اقدام

اقدام نموده و بازگشت بچنگیز خان پیوست ذکر توجه تولیخان بجانب خراسان و بیان فتح بعضی دیگر از ولایات ایران
در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ بازپرداخت پسر خود تولیخان را بطرف خراسان
روان ساخت و تولیخان با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود بخت بمروشاهجان رفت و در آن وقت مجیر
الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده بحکومت مشغول
و جمعی کثیر از ابطال رجال در ظل رایتش اسب و سلاح و آلات و ادوات حرب و قتال مهیا داشتند و چون تولیخان
بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بغرور موفور در مقام مقاومت و مقابلت آمده بروایتی در روز اول
گروهی انبوه از شهر بیرون تاختند و هم در کمیات هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی خان
از مشاهدهٔ آن حال متغیر شد و بتعقیب بهر چه تمامتر مباشر حرب شده و با طایفهٔ از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانیده
و بقیة السیف را بشهر گریزانید و مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران بیرون قتال اشتعال داشت
و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مؤلف مقدار نظر نامه است آنکه چون تولیخان بظاهر مرو نزول فرموده
آتش روز در جلب یاغی گشتن شد هر روز دوم ○ چو خورشید تابان برآمد بلند ○ بپیوستند بر جستن رخش سمند ○
سپاه مغول مجتمع گشته بدر وازه شهرستان راندند و جنگ آغاز نهادند و از مرویان مقدار دویست کس از دروازه
بیرون آمده در مقام دفع و منع ایشان ایستادند و تولیخان بنفس نفیس خویش ○ یکی بر فروشید چون پیل مست
سپر بر سر آورد و بنمود دست ○ و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او حملات در دروازه شهرستان
و در حملهٔ اول جمله را منهزم گردانیدند و چون زمانه در هیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشید مغولان تا روز
در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سپاه حبش از جیش روم انهزام یافت و زمانه تیغ زرانداز خورشید
از قرب سبیل تنگی سلب را بشکافت مجیر الملک بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندانست و عالمی جمال الدین نام را
که از اقارب دانشمندان و متقیان مرو بود بر سبیل رسالت و شفیع نزد تولی خان فرستاده امان خواست
و چون تولیخان مجیر الملک را امیدوار گردانید بجهت اظهار عظمت و طلب ساخت جشن بیتابی از شفقت معدوده وقایع
اجناس ترتیب داده بیارگاه سپهر اساس شتافت و تولیخان متقبل مغولان شهر را از حدود مطلع فی الحال
دویست کس را نام نوشت و محصلان آن معتبر را نوشته تا ایشان بشهر فرا میدند و از قوم داد گرفت مطالبه
این مؤونه آنگاه لشکرها با موجب اشارت تولیخان حاضر و متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا آورده و چهار صد
نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان داده بقیه را از نسا و رجال و پیران و اطفال بلشکرها
قسمت کردند و هر مغولی را سیصد کس یا چهارصد کس حصه رسید و هر یک رسد خود را بقتل رسانیدند گویند که
سید عز الدین نسابه با جمعی نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرده از مردم شهر هزار هزار و
سیصد هزار و کسری در شمار آمده و سید جرئت گفته زبان باد این رباعی عمر خیام گردان ساخت
ترکیب پیاله که در هم پیوست ○ بشکستن آن روا نمیدارد مست ○ چندین سر و پای نازنین از سر و دست ○

از مهر که پیوست و بکین که شکست ○ و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند تخریب مساکن ایشان
پرداختند بعد از آن تولیخان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف و اعیان مرو بود و بواسطه قرابت و
از نواحی مرو رسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و بارمس جراولی که
دیار بی دیار تمام نماید و چون تولیخان بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از پنهان جاها بیرون خرامیده
فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه بعضی از مغولان سفاک بی باک از عقب در آنجا رسیده و حصه مردم کشی خود طلبیده کشتند که
تاکی دامن ملا هر کس جهت ایشان از شهر بصحرا برده و بوسیله این حیله خون تند کانی آن بیچارگان را باز
هدر دادند پس از آن تیبی نامی که از جیب تولیخان جدا شده بود بمرو رسیده رحمی بر احوال بنادر و مقارن آن
حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه میانگیخت متوجه آنجانب شده و با کار
روی بصوب کارزار آورد و خون گرفته جمعی که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری
رسیده است که شهر را تخلیه کرده ولی تامل طبل کوفته یاغی شدند بار دیگر اگرچه جهت خوف اما از بیرون شهر
هر کس را یافت بقتل رسانید و بکار رفت و در این اثنا کوشتکین بازمرد از غلامان سلطان محمد خوارزمشاه
بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته بود بکشت و این خبر بچنگیز خان
رسیده دو سردار را با چند هزار مغول فرمود تا از عقب بمروشتافتند و در حملهٔ اول شهر را گرفته قریب
صد هزار مسلمان که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شدند و آق ملک نامی را در شهر گذاشتند تا اگر کسی
در آن خون گرفتها بپای حیات از گوشه برون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید و آق ملک بهر حیله که توانست
طایفهٔ دیگر را بکشت ... آنگاه غرض آنکه گرماگرم معدودی جمعی که در نقبها خشم دیده بودند بیرون
آورده خاک نشستند و قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بپایان سابق لاحق شدند القصه صورت
قتل درهم و برهم روی نمود که از تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس نماند که در قعقعه مرو را لا معیت
ملکه اما واقعهٔ بلده نیشابور چنان بود که در آن اوان که تولیخان داعیه کرد که بلده مرو را مرو حدود قایم ... چنگیز خان
تغاجار گورکان را که بروایتی امیر زیرک مجنونی برادر خود شوهر ... دختر چنگیز خان بود با ده هزار سوار جرار بطرف
نیشابور فرستاد و مجیر الملک کافی و ضیاء الملک ... وزرائی که در سلک وزرای سلطان و اکابر خراسان انتظام داشت
بمرمت برج و باره و فور آلات کارزار مشغول گشته ... و منجنیق در برج معقوب گردانیده خاطر از محافظت آن بلده
مطمئن گردانیده ... و تغاجار شهر را در گرفته در میان گرفت آغاز محاصره فرمود و در روز سیم از شست قضا
تیری بر تغاجار خورد و در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابور باز داشته طایفهٔ بجانب سبزوار شتافته
در سه روز شهر را بکوشش آوردند و از ضرب شمشیر ایشان در سبزوار هفتاد هزار مسلمان کشته گشت و در طوس
جمعی کثیر قتیل شدند و چون تولیخان از مهم مرو فارغ گردید و خبر قتل تغاجار شنید عنان عزیمت به آن صوب
منعطف گردانیده در مقدمه فوجی از سپاه را با منجنیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشت و با آنکه حوالی بلده

نیشابور

نیشابور سنگ لایق نبود لشکریان از چند منزلی سنگ بار کرده با خود به نیشابور آوردند چنانکه از آن سنگها پشتهها پدید آمد
و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون آن اهتمام لشکر مغول را بدین نشانه مشاهده نمودند و دانستند که این حالت مانند
جمعی که همراه تغاجار بودند نیست در ورطه اضطراب افتادند با وجود آنکه الات و ادوات قلعه داری بسیار
داشتند ترسیدند و قاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی را پیش تولیخان فرستادند تا شفاعت نموده
جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی خان سخن قاضی را نشنید و قبول جانی خود او بکرد و او را بشهر باز فرستاده
صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر الظفر سنه ثمان عشر و ستمائه آغاز حرب کرده از تیر و سنگ باران گشت و تا روز جمعه زمان مقاتله
و محاصره امتداد یافته در آن روز مغولان چند موضع از خندق بینباشتند و بجاکی در برج آمده رخنه در دیوار
شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره را مغولان بگرفتند و روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل
و غارت مشغول گشتند و مردم پناه بکوشکها و ایوانها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم بود و بیمی که کرخت
مغولان او را از آنجا بیرون کشیده و از روی تمسخر در پشت پشته بسبب ترویج قتلش آوردند و بعد از آن
زن و مرد نیشابور را بصحرا برده چهل نفر از پیشه وران جدا ساختند و بنا و حیات سایر خلایق را بر باد فنا نهادند
و دختر چنگیز خان که زوجه تغاجار بود با پیغام شوهر خویش از جنبنده و آنجا نگذاشت و هفت شبانه روز آب در شهر بسته
تمام عمارات را ویران ساخت و هموار کرده جو کاشت در تاریخ خراسان در چند جای آمده که دوازده روز
شمار کشتگان نیشابور کردند سوی عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل هفت هزار نفر در قلم آمد آنگاه
تولیخان عازم هرات گشته مغولی چند را آنجا بگذاشت تا اگر جونا که گرفته پیدا شود او را نیز بقتل رسانند و الواقع نهایت
ذکر واقعه هرات و سانحه من الحادثات جمهور مورخان آورده اند که چون خاطر تولیخان از تخریب نیشابور فراغت
یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ظاهر آن شهر نزول
فرموده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فرستاده پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر
شهر باید که باستقبال رایات ظفر آیات ما استقبال نمایند تا در ظلال افضال ما پناه یابند و از تاب آفتاب قهر ما
ایمن مانند ملک شمس الدین محمد جوزجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هرات حاکم بود و قریب
صد هزار مرد سپاهی داشت چون این سخن شنید فی الحال زنبور ایلچی را عذاب کرده بکشت و گفت آرزو نباید
کرد صلح و شفاعت کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولیخان شایع شد مغولان اسبان از نبودن خاک آلوده
در خشم رفته بموجب فرمان تولیخان باطراف و جوانب شهر در آمدند و هر کس را یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین
مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و در اول ایام
و اصحاب کوه ظلام خلق بر حالت خیم و در کارت عظیم پوشیده از آن جمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر بقتل
رسیده و دوازدهم ملک شمس الدین محمد تیر استمال الات کار زار کشته در اشتای کرده و او را تیری بجان رسیده
شهید گردید آنگاه هر دو جانب متوقف شد و تا تمام اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و اتباع ملک شمس الدین

محمد جوزجانی گفته که ما را تا رمقی از حیات باقی باشد دست از مقاتله باز نداریم و علما و اشراف و اعیان شهر هرات
بالی بیع کشته و چون تولیخان را صورت حال و لطافت آب و هوا و نزهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین
آن سرزمین موافق طبع افتاده بود میخواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران نشود بنابر آن دو سه
روز که هرویان بمصالحه میل نموده بود بنفس خود با دویست سوار نزدیک بخندق دروازه فیروزآباد ایستاد و خود
از سر برگرفته و گفت ای مردم هراتیه که من تولیخان بن چنگیزخانم اگر میخواهید که بجان امان یابید دست از محاربه
و مقاتله بازدارید و بپای متابعت پیش آیید و اطاعت آنچه هر سال از خراج و مال بکمال خوارزمشاه میداده‌اید بما
رسانید که بلطف و مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان غلیظ یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود کرده
دروازه‌ها بگشایند [illegible] ایشان در طریق عدل و احسان سلوک نمایم اهالی شهر که از زبان تولیخان این
سخنان شنیدند ترک لجاج و عناد کرده و گفتند امیر عزالدین مقدم هروی که متولی صد بافان بود با صد جامه باف
که هریک ده جامه قیمتی در دست داشتند بخدمت تولیخان مبادرت نموده بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون
آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشته و تولیخان از مردم هرات دوازده هزار کس که از اتباع سلطان جلال الدین
بوده گذشته متعرض سایر خلایق نشده و ملک ابوبکر را بحکومت و منکتانی را بشحنگی بازداشته علم عزیمت بجوانب
طالقان که معسکر چنگیز بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتانی در هرات برعیت پروری و مرحمت گستری مشغول
گشته خلایق در غایت فراغت بعمارت و زراعت پرداختند اما چون خامه تقدیر بر تخریب آن بلده نیز جاری گشته
بود در دوران امری بوقوع انجامید که هرات نیز حکم سایر بلدان دیگر گرفت و درین باب در کتب علمای
ثقات دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده فضلای کبار مولانا شرف الدین علی یزدی
است آنست که چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتانی در آن بلده و کشانی بحکومت و دارایی قیام نمودند
ناگاه خبر غلبه سلطان جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیزخانی بسمت غزنین یافت و هواخواهان خوارزمشاه در اینقور
آن شد که چنگیزخانیان را مقاومت با سلطان صورت نخواهد بست و سلطان فرار بحضرت او اختیار نموده بجانب
ترکستان خواهد رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان و اوطان مردم جسور و سامان حکام و عمال چنگیزخان را
بقتل آوردند و هرویان نیز ملک ابوبکر و منکتانی را از پای در آوردند و روایت دیگر که حضرت ابوی مخدومی در
روضة الصفا ثبت آن حکم فرموده اینست که در زمانی که تولیخان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال
داشت مغولان هرچند کوشش نمودند قلعه کالیون را که حالا تیره تو اشتهار یافته است نتوانستند که مسخر کرده و بعد از
رفتن تولیخان بطالقان ساکنان آن حصار استوار ارتفاع نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و گرفتن قلعه قیام
نمایند و میگویند که هرگاه مادر پادشاه گیتی ستان چنگیزخان بر تسخیر قلعه دست یافته باشد در حال ●
بکوشیم بر بهایت رشته بیل ● بکوشیم مانند دریای نیل ● تا بدست همت کنند استیلا بر کنگره آن قلعه نیکنم از آبا
نیکتیم و مترصدان کالیون را از استماع این سخنان درهم افتاده بهم گفتند مناسب آنست که ما هر سه تا تیم

گرموده

که سواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بنوعی در جهان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تأمل و تدبیر
صاحب نامی را که در جلادت و بهادری مثل و مانند نبود با هشتاد فدایی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر
نوع توانند ملک ابوبکر و منکتانی را از پای در آورند و صاحب با مصاحبان خود در زی تجار بشهر درآمده و
در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال نموده روزی ملک ابوبکر و منکتانی را در پای حصار سواره دیده بیکبار
بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان معتقد این مصراع گشتند ● نفاق تراهانه بس باشد ●
شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در ساعت تمامی اتباع شحنه را از عقب ایشان فرستادند
و آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و رعایت را بخواجه فخر الدین عبدالرحمن
عراقی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیزخان رسید بغایت خشمناک گردید و تولیخان را مخاطب ساخته گفت
اگر تو مردم هرات را میکشتی این فتنه وقوع نمی‌یافت آنگاه ایلچیکدای نویان را با هشتاد هزار مرد خونخوار بجانب
هرات فرستاده او را وصیت فرمود که بعد از تسخیر هرات هیچ متنفس را زنده نگذاری ایلچیکدای پس از قطع مسافت
در کنار هرات رود فرود آمده لشکریان را مدت یکماه مهلت داد تا بترتیب ادوات جنگ حصار پرداختند
و از بعضی بلاد و اوطان که در ربقه انقیاد بود بموجب فرمان واجب الاذعان چنگیزخان صد و پنجاه
هزار مرد دیگر از اطراف و جوانب در ظل رایت آن امیر خونریز جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین
با اعیان و اشراف و ارذال و اوباش عهد و پیمان درمیان آوردند که در مهم جنگ و پرخاش اصلا بتقصیر
از خود راضی نشوند و مانند کرت اول دو دلی نکنند و بعد از انقضای یکماه ایلچیکدای نویان دروازه‌های هرات را
تقسیم فرموده و بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هرکس در جنگ سستی کند بیاسا خواهد رسید
و هر که با طمع مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف شهر جنگ
درانداختند و هرویان مضمون من توکل علی الله فهو حسبه بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات
قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت و دلیری
بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه ثمان عشر و ستمایه چند روزی در پی ایلچیکدای جنگهای سخت پیش برده در هر جانب
قرب پنجاه کس از لشکر او کشته از کثرت سنگهای منجنیق چهار باره و سور سوراخ گشت و از نقبها که در
زیر قلعها میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی یکپاره از پنجاه گز دیوار افتاده و پنجاه آدم
جبابره سوار نامدار از سپاه کفار تاتار ناچیز گردیدند و بعد ازین واقعه بسه روز غبار قلت ذخیره کار هرویان
باضطرار انجامیده و اختلاف در رای ایشان پیدا آمد و صبح روز جمعه از جمادی الاخر سنه مذکوره
ایلچیکدای نویان از رخنه خاکریز که اکنون بخاکریز اشتهار یافته قهرا قسرا شهر را گرفت و خاک ادبار
بر فرق متوطنان آن دیار بیخته بخشم [illegible] رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان را گسیخت و مدت
هفت شبانروز آن لشکر عالمسوز بغیر کشتن و بردن و کندن و سوختن بکاری دیگر نپرداختند و مقدار هزار و

و شصت هزار و کسری از هرویان جرعه شهادت چشانیدند آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات روانه
چون بعقبه اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات بازگردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق
لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس دیگر که مجتمع گشته بودند
قتل نمودند و بغیر از شانزده نفر که از آنجمله یکی مولانا شرف الدین خطیب قریه جغرتان بود و در نقبی که مسجد
جامع پنهان شده بودند هیچکس در هرات زنده نماند و در تاریخ هرات آورده که چون آن بلده از وجود
مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش خوان دکان حلواگری نشست
و مدتی در اطراف و جوانب نگریسته هیچکس ندید آنگاه دست بر ریش فرود آورده گفت که الحمد لله که دی
بخواست زویم بعد از آن جهت چهل کس از دیه‌ها که دو ولایت نزدیک با آن شانزده کس پیوستند مدت
پانزده سال غیر ازین چهل نفر احدی در آن بلده نماند و تاریخ موجود نبود و ایشان در گنبد مسجد جامع
که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر میبردند و مدتی مدید بگوشت قاق کشتگان تغذی میکردند و در انبار
خانها و طویله اسپان کشته از گندم و جو آنچه در نظر ایشان می‌آمد یک یک بر میچیدند تا چندمنی غلوج ساختند
و اندک زمینی را حیله که توانستند شدیاری کرده آن غله را کاشتند تا سالی دیگر در وقت ادراک محصول هریک
را چندمشت گندم و جو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته باین نسق روزگار
میگذرانیدند تا از آنکه او کتای قاآن بن چنگیزخان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته امیر عزالدین مقدم
و بعضی دیگر از مردم ما وراءالنهر بآنجا فرستاد و بمعموری و آبادانی آن خطه مثال داد و هرویان جازم او قاآن گشتند
ذکر مراجعت چنگیزخان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با پادشاه تانکیت چون پادشاه
جهانگشای [illegible] مملکت سلطان ایران زمین را بموجبی که مرقوم خامه فصاحت آیین شد زیر و زبر گردانید
و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش استماع نمود با قراچار نویان و سایر امرای عالی مکان طریق جاسوق مسلوک
داشت و رای عالم آرای بر آن قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود کرمان و هندوستان را بیکباره بسخت
و تاراج پاک سازد و او کتای بجنیب آب سند روان گشته ممالک غزنین تازد و این دو شاهزاده آن ولایات را
بنوعی ویران کردند که اگر سلطان جلال الدین در آن نواحی شتابد اصلا وجه معاش و انتعاش نیابد و
فرمان واجب الاذعان بر این جمله نفاذ یافته جغتای و او کتای هریک با لشکری از سپاه جهانگشای روی
بصوب آن ولایات آوردند و در اول فصل بهار که [illegible] را از زمستان خانه [illegible]
نزول شرف [illegible] و جنود حضرت [illegible] روی توجه به بساتین و مرغزار نهادند چنگیزخان
عزم سلطنت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بقلان [illegible]
در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده
رحل اقامت انداخت و امیر جغتای و او کتای که تاخت ولایات کرمان و سرحد هندوستان و غزنین و کابل

رفته

رفته بودند و اکثر آن مواضع را رسم قتل و غارت بجای آورده و شهر و ولایت غزنین را خراب کرده بودند کرمسیر
برای متوجه ماوراءالنهر گشته و در آن زمان در کنار [illegible] فرموده اکثر ایام بکار بردن و شکار کردن اشتغال
مینمودند و در هفته پنجاه [illegible] چنگیزخان [illegible] فرستادند والعهدة علی الراوی و چون فصل زمستان بپایان
رسید و صحرا سبزه و لاله یار دیگر مستوجب کوه و دشت گردید ● برخاست بزم گشت لاله ● شد عازم کوه و دشت لاله ●
چنگیزخان از سمرقند بصوب [illegible] روان شد و [illegible] ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه
و موهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر بردند و با آواز بلند بگریستند ● بر ایران و سلطان و تاج و سرای
همه وقت نوحه کنند بغیر ● و ترکان [illegible] در تقای آن راه [illegible] ● [illegible] دهی کند موی ●
جهانی از آن همه دل گشت ● و در کنار آب جون جغتای و او کتای با اردوی [illegible] پیوسته و چون از آن آب
عبور کرده بصحرای [illegible] رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نقاری که با برادران در خاطر داشت
بجانب دشت قبچاق رفته بود و بموجب یرلیغی که بطلب رسیده از یورت خود در حرکت آمده قوم شکار چرگه کرد
و از جانب چنگیزخان و اولاد او [illegible] بهم رسیده چنگیزخان بتماشا [illegible] شکار
مسرور شد و درمیان [illegible] آهو و گور فراوان بینداخت و پس از آن شاهزادگان و امرا نیز بدان کام بردند
و چون از کشتن شکاری ملول گشتند [illegible] بجای خود فرستاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو
زده بشرف دستبوس پدر مشرف گشت و پیشکش بسیار کشید از آنجمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن
جمله یکرنگ بودند و چنگیزخان [illegible] قوریلتای بزرگ کرد و بعضی از امرای [illegible]
گرده سیاست فرمود آنگاه جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاده خود بجانب یورت اصلی شتافت در ماه ذیحجه
سنه احدی و عشرین و ستمایه موافق لوییل در اردو خود آمد ● حبذا ایران و توران زمین ● که داد دین چنانش
جهان آفرین ● [illegible] ●
[illegible] ● [illegible] چنگیزخان ● و در میان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سرگشته یوق سر ایستاده بود و شیدرقو با بتاقیا گریخت و ازآن با نجو لشکر کامیاب و ولایت تایقش متوجه گرا
و چنگیزخان هم از قتل و غارت تنگت فراغت یافت بطرف [illegible] شتافت و حاکم جرجه ابواب
اطاعت و انقیاد مفتوح داشته پیشکشهای لایق ارسال داشت و ازآن جمله [illegible] طبق پر
فرستاده بود و [illegible] چنگیزخان فرمود که این مرواریدها را بهر کس که گوش ایشان سوراخ داشته
باشند و خدام درگاه سلطنت بموجب فرمان بتقدیم رسانیده و بعضی از مردمان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال
[illegible] گوشهای خود را سوراخ کرده و مروارید ستانده بسیاری ازآن بر زمین افتاد آنگه مقارن این
حال شیدرقو از تاقیا مصحوب ایلچیان تحف و پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان
دهد و عهد و پیمان در میان آرد بیکباره با تحفه و پیشکش متابعت آن پادشاه نمایم و بخدمت کمر
بندم چون قلم بر خط شاه [illegible] سوگند یاد کرد [illegible] چون [illegible] زور و رشته
جوشنش تا بجان شاه بگذرد. ذکر انتقال چنگیزخان از جهان گذران چون قوت مزاج چنگیزخان بضعف تبدیل
یافت و دانست که محل رحلت نزدیک فرزندان و برادران و خویشان و سایر نویان را طلب فرموده
شرایط وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان چند
بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکتای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت کراهت نمی‌بینید
که قائم مقام من باشید و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند پدر شهریار است و ما بنده‌ایم بهر چه
سر افکنده‌ایم و چنگیزخان منصب ولایت عهد و سریر خانی را باوکتای مسلم داشته فرمان داد تا در آن
باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد و برادران را بحفظ آن نشاندند که از متابعت اوکتای قاآن گردن نپیچند
و سر بر خط فرمان نهند و چون [illegible] جغتای خان عنایت فرمود و در تربیت اولاد و
[illegible] قبل خاتون و قاجولی [illegible] جغتای [illegible] رسیده بود مجلس اوکتای [illegible]
تسلیم کرده فرمود که باید که جغتای این وثیقه [illegible] نموده [illegible]
[illegible] جغتای خان [illegible] آن وصیت گشته چون خاطر چنگیزخان ازین وصایا
فارغ گشت گفت چو مدت نماند حیات مرا نشان و اشت باید ممات مرا نباید که از کس برآید خروش
[illegible] مرده از لشکر
[illegible] چنگیزخان [illegible]
و این واقعه در چهارم [illegible] سنه اربع و عشرین و ستمایه [illegible] سال [illegible]
[illegible] سال جلوس بر تخت سلطنت بود [illegible] ایام [illegible]
[illegible] عسکر چنگیزخان رسید و شاهزادگان و امرا وصیت چنگیزخان بجای آورده و حاکم تنگت را [illegible]
[illegible] بقتل رسانیدند بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیزخان را در پای درختی که روزی در شکار

شکار

شکار جهت مقبرهٔ خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و بانک [illegible] چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد
که بیشه‌ای از آنجا محال گذار محال بود و بعد چنگیزخان از [illegible] سر جز از یک
[illegible] العلیم. ذکر طایفه از اولاد چنگیزخان که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده‌اند
[illegible] یورت چنگیزخان که عبارت از [illegible] و [illegible] بر [illegible] خانی نشسته‌اند
که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمة الله در مقدمه ظفرنامه نوشته‌اند پانزده تن بوده‌اند
و بقولی که پادشاه ایشان میرزا الغبیک گورکان انار الله برهانه در اولوس اربعه نقل نموده‌اند نوزده
نفر است و اول ایشان باتفاق جمهور مورخان اوکتای قاآن است و آخرین ایشان بروایت اول [illegible]
و بقول ثانی [illegible] و چون در تسمیه و عدد پادشاهان سلاطین چنگیزخانی اعتماد بر تاریخ
میرزا الغبیک بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در اولوس اربعه مسطور است [illegible]
الموصل الی الطریق المطلوب و المقصود. ذکر اوکتای قاآن بن چنگیزخان اوکتای قاآن که بصفت حمیده
و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و وفور عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر خانان
نامدار امتیاز و اختصاص داشت پسر سیم چنگیزخان بود و بعد از فوت پدر دو سال در مشورت و تربیت
و [illegible] موافق او اول بر تخت جهانبانی نشست و در باب انتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود
و [illegible] اسلام را بسیار [illegible] داشت [illegible] میکاشت [illegible]
انعام و عطایش شبانه بر مفارق مشرق [illegible] ختای و دیار مشرق [illegible]
رسیده و هرگز [illegible] احسان [illegible] قلم [illegible] در جواب سوال [illegible] لا و لم بر
زبانش نگذشت [illegible] و [illegible] سلطان جلال الدین منکبرنی و
[illegible] فتوحات تولی خان بن چنگیزخان در ایام دولت آن قاآن کامران بوقوع پیوست
و مدت [illegible] سال دولت و اقبال [illegible] مشهور [illegible] و ستایه [illegible]
اوکتای قاآن را چهار خاتون معتبر بود [illegible] بزرگ [illegible] خاتون اول
بوراقچین نام داشت [illegible] موکا خاتون و نام [illegible] چهارم معلوم نیست [illegible]
اوکتای قاآن را هفت پسر بود [illegible] کوچو [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
داشته [illegible] و الله اعلم بالصواب [illegible]
گفتار در بیان کیفیت جلوس اوکتای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن والی مملکت
راویان اخبار قاآنی و حاویان [illegible] معانی [illegible] جمال جهانی متعلق
بآن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت [illegible] بتبدیل یابد و [illegible] حدائق و جهانی
[illegible] عاطفت و [illegible] احوال [illegible] چنگیزخان در وقت [illegible]

موت اوکتای قاآن را ولی عهد ساخت و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نویان از لوازم تعزیت بازپرداختند
[illegible] در امر سلطنت سخن گفتند هر یک علم عزیمت بیورت خود برافراختند اما بعد از انقضای دو سال در
اوایل فصل بهار که از فیض فصل [illegible] سلطان گل [illegible] از جبال برداشته [illegible]
[illegible] و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از [illegible] سحاب [illegible]
[illegible] چنگیزخان از اطراف و جوانب [illegible] قوریلتای متوجه اردوی [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] و [illegible] و [illegible] از جانب شرق
برادران چنگیزخان اوتچکین و [illegible] و [illegible] جغتای خان [illegible]
و بعضی از اولاد [illegible] و تولی خان از یورت خویش در حرکت آمد و اوکتای قاآن [illegible] و سایر اولاد و احفاد
[illegible] چنگیزخان [illegible] شاهزادگان و نویان تقدیم مراسم جشن و سور [illegible]
[illegible] در باب وصایای چنگیزخان و نشستن اوکتای قاآن بر مسند حکم و فرمان [illegible]
[illegible] مهام سلطنت و [illegible] امور مملکت ترتیب [illegible] کرده و اوکتای [illegible]
گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگترم جغتای خانست [illegible] قابلیت این امر [illegible]
این قیل و قال امتداد یافت [illegible] چهل [illegible] برآمد مجموع شاهزادگان
[illegible] و نویان [illegible] اوکتای قاآن [illegible] که خلاف [illegible] چنگیزخان [illegible]
[illegible] خلایق آفاق [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] جغتای [illegible]
[illegible] بر تخت خانی [illegible] قاآنی [illegible]
[illegible] و تمامی شاهزادگان کامکار و امرای
[illegible] آباء و اسلاف خویش [illegible]
پیش آفتاب [illegible] موجب [illegible]
و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] نقود [illegible] و اجناس [illegible] و چون پادشاه و امرا از [illegible] این
امور [illegible] اوکتای قاآن متوجه آن شد که بتدارک اختلالی که [illegible] بود [illegible]
لشکرها باطراف و ممالک ایران و توران ارسال داشت [illegible] تومان از لشکر
[illegible] جهت [illegible] سلطان جلال الدین [illegible] عراق [illegible]
[illegible] ربیع الاول سنه [illegible] و عشرین
و ستمایه [illegible] اوکتای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان [illegible] ختای [illegible]

خاق

خان تا آن زمان در شهر [illegible] بر سریر سلطنت تمکن داشت و [illegible] سایر ممالک موروث
[illegible] و [illegible] و اوکتای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را با ده تومان
لشکر [illegible] ارسال نمود و بنفس نفیس [illegible] روان شد و تولی خان [illegible]
[illegible] رسید و بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح میسر گشت [illegible]
[illegible] قتل [illegible] آنگاه تولی خان روی به [illegible] آورده [illegible]
[illegible] تولی خان و متابعان [illegible] میان
[illegible] ختای [illegible] و تولی خان [illegible] و [illegible]
[illegible] قوم [illegible] و آنگاه [illegible]
[illegible] اوکتای قاآن [illegible] و چون [illegible] سریر سلطنت [illegible] قاآن
[illegible] امرا [illegible] را با سپاه [illegible]
[illegible] تولی خان [illegible] یورت اصلی بازگردید [illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] وفات یافت و او پسر چهارم چنگیزخان بود و [illegible] داشت [illegible] ملازمت
پدر [illegible] چنگیزخان [illegible] امور مملکت با وی مشورت میکرد و از تولی خان هشت پسر یادگار ماند
منکو قاآن و قبلای و [illegible] و [illegible] از یک مادر [illegible] دختر [illegible]
خان بود [illegible] ازخواتین دیگر بودند و اما [illegible]
[illegible] لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم ساختند [illegible] کیفیت حال [illegible]
[illegible] اوکتای قاآن [illegible] آب [illegible] در این کرت [illegible]
[illegible] ختاییان [illegible] مغولان آغاز محاصره کردند و در اثنای [illegible]
[illegible] استیلا یافته [illegible] و لشکر مغول [illegible]
[illegible] و ازآن [illegible] امرای چنگیزی [illegible] آن شهر را فرو گرفته [illegible]
[illegible] یکی [illegible] بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را در آتش افکند و بقولی [illegible]
[illegible] ممالک ختای [illegible] در آمده و اموال
فراوان و نفایس بی پایان بدست مغولان افتاده چون خبر فتح و نصرت باوکتای قاآن رسیده
[illegible] حکومت [illegible] مملکت گردانیده و استیلای چنگیزخانیان بر [illegible] خانی در [illegible]
[illegible] و [illegible] اوکتای قاآن [illegible] چین و ختای
[illegible] و نقاشان و مصوران [illegible]
و [illegible] گوناگون تزیین [illegible] هر یک از شاهزادگان و امرا در حوالی آن

قصرهای ابنیهٔ رفیعه ساخته و بعز اقبال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت برافراختند و در سنه ثلاث و ثلثین و ستمایه
اوکتای قاآن باتو بن جوچی خان و کیوک پسر خود و منکو ولد تولی خان و مونککان و بوری و بایدار اولاد جغتای
خان را با سپاه کشورگشای باستخلاص بلاد روس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان هفت سال آن
ولایات را مسخر گردانیدند و سالما غانما باز گردیدند و در سنه مذکور ارغون آقا از قبیله اویرات که بخشی گری
اموخته در سلک بتکچیان انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و
بعد از آن بنابر آنکه شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه هرات بمسامع آن پادشاه پسندیده خصال
رسید و همگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولیخان
او را با صد جامه باف از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران الجایی روی بوطن مالوف
آورده در باب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی [illegible] آن بلده قائم
[illegible] کرده مثالی باسم حکام خراسان صدور یافت که در باب تعمیر هرات از خود تقصیر روا ندارند و در سنه
ست و ثلثین و ستمایه قرلق و امیر عز الدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف ساخته در امور
عمارت سعی و اهتمام تمام نمودند و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است

ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار آن قاآن پسندیده اطوار

اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران دین حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله
ایلچی نزد اوکتای قاآن آمده گفت که دوش چنگیز خان را در خواب دیدم که گفت اوکتای قاآن را
بگوی که در قتل مسلمانان تقصیری جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با
تو گفت یا ترجمان از قبیل خانان ترا این پیغام اختصاص داد آن شخص جواب داد که خان بی واسطه این راز را
بمن در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهرا تو از جمله
دروغگویانی زیرا که چنگیز خان غیر از لغت مغولی هیچ زبان نمیدانست آنگاه اشارت کرد که آن کذاب را
بعذاب قتل مبتلا گردانیدند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح رسانیدند دیگر آنکه یاسای مغول
چنان است که در موسم بهار و فصل تابستان در روز در آب ننشینند و دست در جوی نشویند و بظروف
زر و نقره آب برندارند و جامه شسته در صحرا نپوشانند و سایر خلایق را از این امور منع آیند بزعم آن
طایفه این افعال موجب زیادتی برق و صاعقه میشود و در منازل ایشان از اول بهار تا آخر تابستان از
تقادم رعد و بریق برق بسیار است و خوف از وقوع این معنی [illegible] روزی اوکتای قاآن و جغتای خان
معا از یکدیگر از شکار بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که در آب درآمده غسل میکرد و جغتای خان
متوجه سیاست آن بیچاره گشت خواست که بشمشیر آتش مثال خونش را بر خاک هلاک ریزد [illegible]
قاآنی در آن تهور [illegible] برادر را گفت امروز بیگاه است حالا مجال پرسش او نیست [illegible]

امشب او را در خیمه حاجب نگاه دارد و تا فردا بمقتضای یاسای پادشاه ممالک ستان چنگیز خان عمل نمایم و جغتای
خان دست از آن بیچاره باز داشته بدانشمند حاجب سپرد تا او را بخانه خویش برد و قاآن در آن شب یکی از معتمدان
فرمود تا بالش نقره در موضع غسل آن مسلمان در آب انداخت و دیگری را فرمود که بدو آموخت که در
وقت پرسش بگوید که من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون [illegible]
ترسیدم که بعضی بکشند که آن را از من بستانند لاجرم با بسته در آب آمده او را پنهان ساختم و علی الصباح روز دیگر دانشمند
حاجب بموجب فرمان جغتای خان آن شخص را در بارگاه قاآن رسانیده بعد از آنکه از وی پرسیدند که چه سبب
مخالفت نموده یاسا کرده در آب درآمده بودی آنچه تعلیم نموده بودند عرض کرد قاآن بعضی از ملازمان را
فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمایید تا صدق و کذب مقال این شخص ظاهر گردد ملازمان بدان
جانب شتافته و بالش نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از
مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز دارد و این شخص از غایت عجز و احتیاج نقد حیات را فدای این مبلغ کرده
بوده است ده بالش دیگر از خزانه بدو دهند و این مسلمان را [illegible] فرمود که دیگر بر امثال این
حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت و جهانبانی قاآن مثال لازم الامتثال بدین مضمون
نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات نراند بلکه بر عادت مغولان سینه آن را بشکافد
در روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه خویش برد و درها را محکم بسته کارد بر حلقش کشید قضا را قبچاقی که در بام
کمین کرده بود کیفیت آن حال را دیده در ساعت پایان دوید و دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانید
و بوسیله بعضی از نواب [illegible] او را معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان رعایت حکم ما کرده است که پنهانی
گوسفند کشته و این ترک یاسای ما جایز داشته که بر بام خانه او برآمده است مسلمان را بگذارید و قبچاق را بیاسا
رسانید و دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر
از شیلان در بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس [illegible] و امتعه نفیسه از هر قسم پیش خود نهادی و بهر کس
خواستی از آن چیزها بخشیدی و گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی از این اشیا برگیر و بخانه خود ببر و روزی بدین اتفاق
[illegible] آنقدر که توانست متاع برگرفت و در راه یک قطعه قماش از دوشش افتاد چون
[illegible] بازآمد که آن قطعه را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک
جامه دیگر این قدر قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی برگیر و بمنزل خویش ببر و دیگر آنکه
شخصی در شکارگاه سه خربزه بخدمت قاآن برد و بنابر آنکه از جنس نقد و جامه چیزی همراه نبود که بدان مسکین دهد
قاآن بموکا خاتون اشارت فرمود که درهایی که در گوش داری بدین درویش ده بعضی از خاصان گفتند که
درویش مقدار این در شاهوار نمیداند مناسب آن است که فردا او را بدرگاه طلبند و حاضر کرده تا آنچه [illegible]
ارزانی دارند قاآن فرمود که این درویش را حوصله آن نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز [illegible]

تقاضا نمیکنند که آنچه عنایت نمایند مقارن راحت و منفعت باشد و این مرواریدها باز بدست افتد آنگاه درها را
تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آن مقدار را بهای اندک بفروخت مشتری [illegible]
گرانمایه لایق سرکار پادشاهانست روز دیگر در [illegible] قاآن برد قاآن فرمود که من گفتم که این درها عاقبت
بما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باضافت عطایای [illegible] بهره ور گردانید و دیگر آنکه
در دو فرسخی قراقرم آن پادشاه [illegible] قصری بنا کرده [illegible] نام نهاده و شخصی در حوالی آن
[illegible] و حال آنکه قبل از آن کسی در آن حوالی درخت
ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاده [illegible]
[illegible] و بالش نقره عنایت [illegible] و دیگر آنکه
در روزی که قاآن در مجلس بزم نشسته مست گشته بود شخصی جهت او [illegible] اهل خراسان بود
و قاآن فرمود که در [illegible] آن شخص [illegible] بالش نوشتند [illegible]
از [illegible] روز دیگر آن شخص [illegible] پادشاه عرض کرد
حکم فرمود که [illegible] رسانیدند [illegible]
[illegible] قاآن نویسنده [illegible] پرسید که چه چیز از شما در دنیا [illegible]
جواب دادند که هیچ چیز قاآن گفت این غلط است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر آنکه روزی قاآن در بازار [illegible] میگذشت [illegible]
[illegible] حاجب [illegible]
[illegible] قاآن آورد قاآن فرمود [illegible]
یک بالش کم است [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] دیگر آنکه [illegible] بالش [illegible]
[illegible] قاآن صد بالش [illegible]
قاآن [illegible] پرسید که این چه چیز است جواب دادند [illegible]
[illegible] صد بالش [illegible]
آنکه در قراقرم [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] پرسید که این [illegible]

کرمن [illegible] و چنان مشهور شده است که [illegible]
[illegible] پریشان حال گشته ام [illegible] قاآن فرمود
تا آن [illegible] و بعد و بهر یک [illegible] انعام فرمود دیگر آنکه شخصی [illegible] قاآن [illegible]
قاآن [illegible] و بهر یک [illegible] از آن پادشاه [illegible]
و [illegible] سلطنت و جهانبانی [illegible]
[illegible] عیش و نشاط [illegible]
[illegible] اللذات [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
صاحب [illegible] قاآن [illegible] قاآن گفت گرگ [illegible]
[illegible]
قاآن گرگ را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گرگ [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر کیوک خان بن قاآن که پادشاه دوم است از خواقین کاملان (?)

کیوک خان در زمان حیات پدر [illegible] روس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از
فوت قاآن [illegible] سنه [illegible] و اربعین و ستمایه [illegible]
[illegible] قاآن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و جهانبانی [illegible]

گفتار در بیان سلطنت که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد

مورخان سخن دان چنان آورده اند که اوکتای قاآن در اوان جهانبانی و صعود بر سریر قاآنی پسر بزرگتر خویش
کوچو را که مادرش توراکینا خاتون بود به ولایت عهد موسوم ساخت اما مدت عمر کوچو در زمان حیات پدر بسر آمد
و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شد و چون قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون
و غیبت کیوک خان توراکینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته به ضبط و ربط امور
جمهور پرداخت و برای [illegible] و در رسانیدن [illegible] و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و امرا را
به عنایت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از بلاد ایران [illegible] مشهد مقدس بود و نزد توراکینا
خاتون تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار او گردید و کارپرداز مهمات بیرونی گشت و بدین سبب در امور ملک
و مال دخل کرده [illegible] و این معنی بر خاطر بعضی از امرا و نوئینان گران آمده و بعد
از سه سال که توراکینا خاتون [illegible] الوس چنگیزخان پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت فرموده باردو
رسید و با وجود کمال اقتدار به دستور معهود زمام مهام پادشاهی را در قبضه اختیار مادر گذاشت و توراکینا خاتون
به اطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین ایران و توران به قوریلتای
حاضر گردند و از مصر و شام و روم و بغداد و تا اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و امرا
و اعیان با اندک زمانی در اردو مجتمع گشتند و [illegible] جوجی خان که به حکومت کیوک راضی نبود و جماعه
[illegible] ایل و الوس [illegible] باردو آمده کثرت خلایق به مرتبه رسیده که دو هزار
[illegible] جهت مهمانان مرتب گردانیده بودند [illegible] ماکول و مشروب [illegible] و بعد از آنکه چندی
چنین دست داد خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعه مشورت در میان
انداختند و چون کوتان پسر قاآن مریض بود و شیرامون از عهده آن امر بیرون نمیتوانست آمد توراکینا
خاتون و خاتون تولیخان سورقوقیتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند امرا و نوئینان در این امر با ایشان
متفق گشته منصب قاآنی را بر وی مسلم داشتند و در ساعتی که فالگیران اختیار نموده بودند شاهزادگان و امرا
در [illegible] جمع آمده [illegible] از سر برداشتند و کمر از میان گشادند و دست راست کیوک قاآن را
منکو قاآن بن تولیخان و دست چپش را دیگری از فرزندان چنگیزخان گرفته بر تخت نشاندند و خطبه در ذکر
جلوس او [illegible] بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند تمام حاضران اردوی معلی را
علی اختلاف مراتبهم به انعام و احسان فراوان نوازش نمود و بساط نشاط گسترده چند روز به [illegible] انواع
لهو و [illegible] و استماع الحان و [illegible] اشتغال فرمود آنگاه به تحقیق و تفتیش امورها که بعد از فوت قاآن سانح
گشته بود پرداخت و [illegible] فاطمه خاتون را که به بعضی از جرایم متهم شده بود [illegible] و تبیین این
مقال آنکه [illegible] فاطمه خاتون [illegible] تقرب که نزد توراکینا خاتون پیدا کرده بود

چندگاه

چندگاه در سرانجام ملک و مال دخل نمود و این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمده آن ضعیفه را به [illegible]
متهم داشتند و مقارن جلوس کیوک خان برادرش کوتان بیمار شد و یکی از ملازمان او نمود که این
مرض نتیجه سحر فاطمه خاتون است و کوتان [illegible] ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه به یورت خویش
به کیوک خان پیغام فرستاد که به جهت سحر فاطمه خاتون ضعف تمام بر مزاج من استیلا دارد و اگر مرا واقعه پیش
آید امید چنانست که آن برادر بزرگوار او را به قصاص رساند و متعاقب این پیغام خبر فوت کوتان شایع
گشت و چیقتای که [illegible] کیوک خان [illegible] تمام داشت در باب پرسیدن [illegible] مبالغه تمام نمود و کیوک
خان قاصدی پیش مادر فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون نخست به عذری تمسک جست بعد از مبالغه
و الحاح بسیار [illegible] فاطمه خاتون را [illegible] کیوک خان کرد و در همان ایام تورا
کینا خاتون وفات یافت و یرغوچیان در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمده و چند روز او را گرسنه
و برهنه نگاه داشتند [illegible] تشدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و به قصاص
رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیزخان اوتچگین نویان [illegible]
[illegible] به خیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود منکو قاآن و دیگری از شاهزادگان
به پرسش این [illegible] مأمور گردانیدند [illegible] متوجه گشته [illegible] بیاسا رسید
آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات رخصت انصراف ارزانی داشته [illegible] از ایلچیان و رسولان
ایران و توران [illegible] مراسم انعام و احسان به تقدیم رسانید و [illegible]
از جمله برادر پادشاه روم و حاکم حلب را [illegible] داد و خلیفه بغداد [illegible] خشم آمیز پیغام فرستاد
زیرا که شیرامون [illegible] از وی شکایت کرده بود و نسبت به ایلچی علاء الدین محمد ملحد
طریق کم التفاتی مسلوک داشته سخنان وحشت آمیز بر زبان آورده بود و [illegible] از مهمات سلطنت و جهانبانی
فراغت یافت عنان توجه به صوب مجلس عیش و نشاط [illegible] بساط عشرت [illegible] گسترد و بنابر آنکه اتابک
کیوک خان قداق و امیر الامرایش چیقتای بر ملت نصاری بودند [illegible] صورت آن ملت [illegible] در
[illegible] کیوک خان دین عیسوی را بر ملت محمدی [illegible] ترجیح [illegible] بنابر آن جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند [illegible] در آن ایام
هیچ مسلمانی [illegible] که [illegible] ترسایی [illegible] و نوبتی جمعی از ترسایان [illegible]
[illegible] حاصل کردند که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلانتران ایشان [illegible]
بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد [illegible] بسایر ترسایان [illegible] سگان [illegible] در وی افتادند
و خصیتین او را کندند و یک لقمه خام ساختند بعد از آن نصاری از اعجاز حضرت مصطفوی صلعم ترسیده دیگر نام
آن نشان نبردند و کیوک خان در اوان ایام حیات [illegible] عیش و طرب [illegible] و دولت

آمده و [illegible] ولایات [illegible] و بر هر شهر و قصبه که عبور نمود ساکنان آن را به انعام و احسان [illegible]
خوش دل و مسرور ساخت و چون رایت نصرت آیتش به حدود سمرقند پرتو انداخته ناگاه [illegible] رسید
و روح او را نیز [illegible] گردانیدند [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ذکر منکو قاآن که [illegible] یورت چنگیزخان
بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولیخان به سعی باتو خان بن جوجی خان که [illegible] خان بود در
شهور سنه [illegible] و اربعین و ستمایه بر مسند قاآنی و سریر جهانبانی صعود نمود و او به صفت عدل و انصاف اتصاف
داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت [illegible] ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا مصروف داشت و به جود
و سخاوت موصوف بود و به تهور و شجاعت معروف و در ایام دولت سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ
کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت و همیشه [illegible] دانشمندان [illegible]
[illegible] هر طایفه [illegible] هر طبقه [illegible] و [illegible] احوال اکثر
خلایق انتظام یافته ممالک محروسه روی به آبادانی نهاد و [illegible] هلاکو خان [illegible] ایران و استیصال
ملاحده [illegible] و واقعه دار السلام بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و [illegible] توجه
[illegible] چین و ماچین [illegible] مدت سلطنتش هشت سال و کسری رسید
[illegible] امیر علاء الملک [illegible] در جامع رشیدی مسطور است که
منکو قاآن را [illegible] پسر بود [illegible]
[illegible]
[illegible] والعلم عند الله الملک المعبود
گفتار در بیان انتقال سلطنت [illegible] از اولاد اوکتای قاآن به منکو قاآن بن تولیخان چون مدت
حیات کیوک خان [illegible] بنهایت رسید اختلال بسیار [illegible] چنگیزخانی راه یافت
هر یک از شاهزادگان [illegible] متوجه یورت خویش گردیدند بنابر آنکه [illegible] باتو بن جوجی خان که [illegible]
[illegible] از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان به مزید شوکت و مهابت امتیاز تمام داشت ایلچیان
به اطراف و اکناف ممالک فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوئینان به دشت قبچاق
حاضر شوند تا به اتفاق هر یک از شاهزادگان را شایسته سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم بعضی از آن
طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقرم [illegible]
[illegible] دشت قبچاق [illegible] جمعی [illegible] فرستادند و سورقوقیتی بیکی که
خاتون تولیخان بود [illegible] اوصاف [illegible]
در فضای [illegible] منکو قاآن [illegible] اکثر

انعام

انعام از فرزندان باتو آقا تخلف ورزیدند اولی و الیق چنان مینماید که تو با برادران خود به جانب اردوی وی شتافته
ملازمتش دریابی و منکو قاآن سخن مادر [illegible] نموده خود را به بارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده
پیشکش کشید و باتو آقا آثار اقبال در ناصیه احوال منکو قاآن مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان
قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت
و کمر از میان گشاده منکو را زانو زده و کاسه داشت و جهان را مسرور ساخت که در سال آینده [illegible]
سازند و منکو را بار دیگر به اتفاق آقا و اینی بر مسند قاآنی نشانند و آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت
قبچاق جمع آمده بودند [illegible] خود مراجعت فرمودند و باتو برادران خود برکه اوغول و [illegible] را با سپاه
گران در مصاحبت منکو قاآن [illegible] فرستاد تا [illegible] مبانی دولت او قیام نمایند و چون [illegible]
رسیدند جمعی از شاهزادگان و امرا و نوئینان فرمان [illegible] و بعضی از آن طبقه مانند [illegible] جغتای خان و
شیرامون بن کوچو و [illegible] اوغول ولد کیوک خان از امتثال آن [illegible] سریر خانی
کسی است که از نسل اوکتای قاآن باشد و رسولان پیش [illegible] خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو
راضی نیستیم و بنابرین مضایقه و مناقشه قریب چهار سال قوریلتای در حیز تأخیر افتاده برکه اوغول از طول [illegible]
ملول شده و کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاه
زادگان راضی شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس که خلاف ورزد سرش
از تن بری باید داشت و چون این پیغام به برکه اوغول رسید [illegible] موافق بود [illegible]
ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و تمهید بساط عیش و نشاط [illegible] موجبات
[illegible] انبساط اشتغال فرمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی حکم نمود که [illegible] طبقات
بنی آدم امروز به عیش و طرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز از [illegible] حکم کرد [illegible]
از [illegible] و قید معاف دارند [illegible]
گوشت انعام [illegible]
نمود منکو قاآن با امرا و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان مدت یک هفته بسرور و حبور گذرانیده و
در آن ایام هر روز [illegible] صحبت و [illegible] شیلان دو هزار گردون شراب و قمز [illegible] بود و سیصد [illegible]
و گاو و دو هزار گوسفند و چون طایفه از اهل اسلام در بعضی از آن مجالس تشریف حضور ارزانی داشته
حکم شده بود که هر روز چند سر گوسفند [illegible] موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن و سور
[illegible] نزدیک و دور اولاد اوکتای قاآن و شاهزادگانی که بر سلطنت منکو قاآن اتفاق نداشتند [illegible]
[illegible] کرده عذری اندیشیدند و گردونهای اسلحه همراه گردانیده به جانب اردو حرکت آمده [illegible]
[illegible] از ملازمان منکو قاآن که شتری گم کرده بود و جهت طلب به اردوی شاهزادگان رفته بر کیفیت

حال مطلع گشت و در ساعت مراجعت کرده پادشاه زاده را از آن واقعه اعلام داد و منکوقاآن منکسار نویان را
جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار جریده گرد اردوی مخالفان را
فرو گرفت و بدیشان پیغام کرد که از شما چنین سخنی نقل نموده اند اگر آن است که بی توقف و تعلل باردوی
اعلی شتابید تا از تهمت این انتساب مبرا شوید و برادران متحیر شده گفتند ما بدل راست متوجه حضرت
درگاه شده بودیم و فی الحال سوار شده همراه او باردوی اعظم شتافتند و چون بآستان منکوقاآن رسیدند
قاآن سه روز ایشانرا اطعام داده در روز چهارم مجلس خود آن پرغو را رسید و پس از تقدیم لوازم تفحص
و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته مداق که یکی از امرای بزرگ اوگتای قاآن و کیوک خان بود
با هفتاد نفر از امرا و نوئینان بیاسا رسیدند و چون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول
و بوقا تیمور را با تحفهای شایسته و تنسوقات بایسته بجانب الوس باز گردانید و حکومت ولایت مشرق را بدستور
سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بامارت ماوراء النهر فرستاد و ایالت بلاد
خراسان و عراق و اذربیجان را بامیر ارغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده او بود
در کمال عزت نفس جهت حصول اموال الوکاآیات مصاحب امیر ارغون آقا ساخت و شرف الدین در آن
ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده بر هر کس که یک دینار ازوی حاصل بوده ده دینار تحمیل نموده بود زیرا که از منکوقاآن
متقبل شده بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته بمحصول موصول گرداند و بدین واسطه در تبریز
و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد
مقدس و طوس تفرقه و تشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت و در وقتی که آن معونس در طوس
بود تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده بمرض مهلک برائت نامبارکش عارض گشته چند روزی
بستر ناتوانی افتاده بموجب کما تعیشون تموتون در آن ایام بجای تحمید و ذکر حق بر زبان سوگنش
میگذشت تا بوی بجیفه روح ناپاکش پرداخت و درک اسفل جهت او منزل معد و مهیا یافت القصه چون
امر سلطنت بر منکوقاآن قرار گرفت و مهمات ترکستان و ختای ستان و ماوراء النهر بر حسب دلخواه دوستان
سمت سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که از قاضی القضات شمس الملة والدین احمد الکافی القزوینی در باب
تسلط و استیلای ملاحده ملعون استماع نموده و شکایتی که از دور تغلب و تجبر معتصم خلیفه استماع نمود برادر خود
هلاکو خان را نامزد ضبط ایران کرد و هلاکو خان با صد و بیست هزار کس روی بایلغار کرد انگاه منکوقاآن
برادر دیگر خود قبلا قاآن را بصوب ختای فرستاد و فتح ولایت چین را پیش نهاد همت ساخته بنفس خود
روی بدان جانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم بود بجوبکان ارسال فرمود و پیغام فرستاد که
صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده سر از حکم و فرمان ما نپیچی و اگر نه در صدمت لشکر
عساکر منصوره گرفتار گردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسیده از ادای رسالت فارغ گردید

نایره غضب فغفور چین در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و اتراکین کشتن ایلچیان
جایز نبودی بعضو لیان قد سر ترا مانند گوی درین میدان گردان میساختم و تنت را بجانوران هر چه تمامتر
در پیش کلاب می انداختم اکنون ایلچی آن خود بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطه اوهام و اذهام
بیرونست و کثرت جنود فغفور درو این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت
خود میخواهی باید که پای در دامن قناعت کرده ساکن نشسته تا آنکه در خطه … و طریق … چند از
چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در شهور سنه ثمان و خمسین و ستمایه موافق توشقان ئیل با شکت
فوجی از سپاه ظفر نشان متوجه چین گردید و بعد از وصول بکنار رود قراموران فرمود تا شیرامون پسر
اوکتای قاآن و خواجه ولد توا اباتای کیوک خانرا در آب انداختند و چون باجه اعلام منکوقاآن بر
حدود ولایات چین پرتو انداخت بعضی از قری و قصبات الوکاآیات را مفتوح گردانید و آثار کمال و تسلط
و اقتدار بمنصه ظهور رسانیده در آن اثنا یکی سنگین کوه آمده پیش کرد روی ما ازین او بود در پیش
و بر فراز آن کوه قلعه منیع ساخته بود که با برج سپهر دعوی برابری کردی و با منزل ماه و مهر در مقام همسری
سر بر روی زحل میرسید و از رفعت شرفات آن متعجب و قاعده کنگره آن از رشک متانت اساس
آن مضطرب بآفات حرب و دفع … و از آفات زمانی و حوادث دوران ایمن …
مشغول در گرد آن کوه نشست آغاز محاصره کرد و مدتی مدید کمر سعی و اهتمام بر میان بسته بلوازم … بجای
آورده اند فتح میسر گشت و فصل تیرماه و تابستان بپایان آمده … و هوا گرم شده بسیاری از
مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون پدید آمده رخت بقا بباد فنا دادند و منکوقاآن بجهت الکه دفع
وبا بجهت ساغر صهبا اندفاع … بکشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی او
نیز مریض گشته مدت … روز صاحب فراش بود نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد و در معتبر ظفرنامه نیز
مسطورست که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت حاکم اویغور که سرور بت پرستان بود با بعضی کفره
از هم کیشان در پیش باریغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام بادای نماز جمعه مشغول باشند بجمیعتر عذر ایشانرا
انعام گشته … بر اقدام قیام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین
حضرت رسالت پناهی صلعم گرویده و بدرگاه پادشاه دویده و کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید
منکوقاآن فی الحال باحضار ایدی قوت و پرسش این مهم اشارت فرمود و ایدی قوت بجلوه … پیشش اقرار
نموده قاآن اشارت کرد او را روز جمعه بر در مسجد جامع بحضور مسلمانان بردار اعتبار کشیدند و از جمله
مشایخ اسلام و معتقدان خلف حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام یکی شیخ ابوالمعالی سیف الدین
سعید بن مطهر باخرزی که معتقد … شیخ الاسلام و در سلک خلفای شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکو
قاآن معاصر بود و سرقوقتنی بیکی والده منکوقاآن با آنکه متابعت ملت عیسی مینمود در ایام دولت پسر

هزار بالش نموده بجائی که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریده بر آن وقف
نمودند و تولیت آن مدرسه و موقوفات آن شیخ تفویض فرمود و در ثقات مسطورست که روزی شیخ سیف الدین
بر جنازه درویشی حاضر گشت کسی از شیخ التماس تلقین فرماید در پیش روی میت بایستاد و زبان بادای این رباعی گشاد
گر من گنه روی زمین کردستم ◦ لطف تو امید است که گیرد دستم ◦ گفتی که بروز عجز دستت گیرم ◦ عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم ◦
وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمایه بوقوع
پیوست مرقد منورش در بخارا مشهورست **ذکر قوبیلا قاآن بن تولی خان که پادشاه پنجم است از خانان قراقرم و مغول**
چون قبیلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت در سنه ثمان و خمسین و ستمایه موافق … بر تخت
پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بعقود قواعد چنگیزخانی راه یافته میان اولاد تولی مخالفت
بوقوع پیوست موید این معانی آنکه در اوقاتی که منکوقاآن بجانب چین توجه نموده برادر خود ارتق بوکا را در قراقرم
بمحافظت اردو تعیین نمود و ارتق بوکا بعد از فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر را
برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاده و دو کرت مقاتلت قوبیلا قاآن ظفر یافت
و سیم بار ارتق بوکا جبین بکر فتح و ظفر برافروخت و قوبیلا خان بصوب ختای تافت اما باز بجنگ شتافته
بار بعدم مساعدت بخت و دولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافت سلطنت قراقرم و کلوران بل
قامت مملکت چنگیز خانی بر قوبیلا قاآن مسلم گشت و ارتق بوکا بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافت
در چهار دیواری که از نیلان ترتیب داده بود محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت و چون کلوران
جایهای قوبیلا قاآن از غبار نفاق مخالفان پیراسته گشت چند نوبت لشکر قیامت اثر بچین و ماچین فرستاد
و آن بلاد را در سلک ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خان ختای که … بنا
شهری عظیم … نهاد ◦ اساسی بنزدیک … نهاد ◦ بر آن خط را نام … نهاد ◦ بر آن تخت کرد یکی قصر ساخت
زخاکش بسقف فلک بر فراخت ◦ چو فردوس گشت آن خجسته مقام ◦ ستونهانش از پشم و زر نیش رخام ◦
گویند که آن شهر را مربع بنا نهاده اند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان او را خان بالیق گویند
و ایضا قوبیلا قاآن فرمان داد که از دریای … که بدربند هندوستان جوی که طول آن چهل روز راه
بود حفر کرده اند بجانب شهر خان بالیق آوردند و تجار کار در سفینها نشسته از هندوستان بختای آمده منسوجات
و نفایس اجناس می آوردند و می بردند تا اندک زمانی خان بالیق بکمال آبادانی و معموری
رسید و قوبیلا قاآن در ایام دولت خود چند نوبت با علمای اسلام محاربات فرمود و گاهی با ایشان
در مقام عداوت و احسان در طریق عنایت سلوک فرمود وفات قوبیلا قاآن در شهور سنه ثلاث و تسعین و ستمایه
موافق ییلان ئیل دست داد و مدت عمرش هفتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و یک سال
و قوبیلا قاآن پیوسته چهار وزیر میداشت و یکی از جمله وزرایش امیر احمد بناکتی است و دیگری سنگه ایغوری

و قوبیلا قاآن را دوازده پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده بدین موجب دورجی، جکیم، منکلی، قرچه
خان از جانب خاتون … ایلچی نوین قنقرات … که از قوم … جمیعی خاتون که از قوم مرکیت بود، هوکاجی
کوکچو مادرش … دوران می پیوست قوجی که مادرش … چین خاتون میگفتند ایاجی کوکو
ایشان … جمعیت بود و اول نویان بود از قوم … که در سن بیست سالگی وفات یافت
توقان که مادرش … خاتون جنت بود … نوقاآن … خاتون جنت با پسر
کوکجی … بوده والله تعالی اعلم **گفتار در ذکر اختلاف احوال ارتق بوکا و بیان رفتن او بجانب ختای نزد قوبیلا**
در آن اوان که ارتق بوکا از قوبیلا قاآن انهزام یافت بدار الملک … شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر از
ممالک ختای طعام بجانب اردوی ارتق بوکا بقراقرم و کلوران نبرد و بدین جهت غلای عظیم در میان
ساکنان قلم رو ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو خان که در الوس جغتای خانی باهتمام
او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود آنچه میسر شود بجانب ارسال
دارد تا ملازمان درگاه را بواسطه فقدان قوت … و الغو خان نخست شرط اطاعت بجای آورده
… و بعد از آن بجانب … و ایلچیان را گشته قاصدی بدرگاه قوبیلا قاآن روان کرد
و باظهار مخالفت مبادرت جست و قوبیلا قاآن ایلچی الغو خان را بنوازش … یرلیغ و پایزه عنایت نمود
و ارتق بوکا از استماع مخالفت الغو خشمناک گشته متوجه دفع او شد و قرابوقا را که در سلک امرای معتبر
انتظام داشت منقلای لشکر گردانید و الغو نیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر
و نصرت یافت و قرابوقا در معرکه کشته گشت سایر مغولان بوادی فرار شتافتند و الغو خان بمجرد این فتح
مغرور شده باردوی خویش مراجعت نمود و بعیش و عشرت در مجلس عیش و عشرت … که ناگاه لشکر
ارتق بوکا بر سرش رسیدند و چون بسیار از … لشکر … راه بر انگیخته و الغو خان سراسیمه شده …
گریخت و از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق کرده دست بکشتن … فی الجمله
اشیاعی بقوبیلا قاآن داشتند برآورده و در فصل بهار … قحط در المالیق … اکثر چهارپایان …
ارتق بوکا تلف گشته و او در شراب افتاده بود و پروای ضبط امور مملکت … و در آن اثنا روزی
بادی تند برخاست و طنابهای خیمه هزار میخ ارتق بوکا را که … او بود بگسلانید و ستون خیمه
بشکست امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو خان بر اطلاع
احوال او مطلع گشته با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که
نزد برادر خود قوبیلا قاآن رفته بقیه ایام حیات را … بگذراند انگاه روی بصوب ختای آورد
و پیشتر از خود ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و از جرایم سابقه عذر خواست و قوبیلا قاآن ایلچی را
نوازش کرده برادر را بمواعد لطف و مراسم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختا رسید قوبیلا قاآن

درکمال دولت وحشمت بر تخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالیجاه را بر دوران جوشن پوش و پیادران کرکش
بیاراست و برادر را مانند حلقه بر در بارگاه فرمان داد که اریق بوکا را برای کرکنده کاران را او آورد
بمجلس رسانیدند و درجایی که ایلچیان می ایستند او را بپای کردند و در آن اثنا قوبیلا قاآن از اریق بوکا پرسید
که درین جنگ و جدل حق بجانب که بود ما یا شما اریق بوکا پی آلی جواب داد که آن روز سلطنت حق
ما بود و امروز نصیب شما قاآن گشت و بعد از آن تفاجار نویان را فرموده که جشن جلوس اریق بوکا حاصل شود و بساط
نشاط پرداخته آن روز برادران در بزم عشرت و انبساط بجمع اقداح می ارغوانی و استماع الحان و اغانی اشتغال
نمودند روز دیگر قوبیلا با جمعی از اشراف و اعیان لشکر نشسته و قورلتای کرده در باب پرسش ... اریق
بوکا و امرا و ارکان دولت او مراسم اهتمام بجای آورده در مقام استفسار آمده اریق بوکاست
مصدر جمیع جرایم و جنایات من و نوئینان مرا درین امر گناهی نیست این سخن مقبول شهنشاه [illegible] و بعد از تحقیق
وتفتیش اکثر امرا و معتبران اریق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکمای ختای که در پایه سریر اعلی حاضر بودند
پرسید که هرگز در دیار شما مثل این امری که این تیغ در روی آقا کشند و جمعی از ایلی گناهان را کشند واقع شده است
یکی از ایشان در جواب پادشاه گفته که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر در دولت سابقه بایکدیگر
منازعت کردند و مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و بر اسب منزل براد [illegible] کشید
و او را در آنجا مقید گردانید تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قوبیلا قاآن بر وفق تدبیر اهل ختا عمل نموده
[illegible] ترتیب دادند و اریق بوکا را با زمره از خواص و مقربان که باقی
مانده بودند و خواتین و فرزندان باآن وحشت آباد فرستاد و طایفه از غلاظ اتراک بر ایشان موکل
ساخت و اریق بوکا در آن محنت [illegible] انتها اوقات برمیبرد و مطلقا بیرون نمی آمد تا در ایام حبس
و حیرت مدت یکسال روزگار تیره بدین [illegible] رخت از آن [illegible] کشید و اریق بوکا مدت
چهار سال پادشاهی بود و او را چهار پسر بود بدین موجب یوبوقور ملک تیمور بایرابوقا ناپرتوغل

ذکر بعضی از مناظرات قوبیلا قاآن با علمای ملت بیضا و هدایت [illegible] در روضة الصفا مسطور است که
نوبتی طایفه از تجار مسلمان بحضرت قاآن [illegible] که پایا و [illegible] و معارضه
[illegible] کرده و پادشاه را آن تحفه مقبول افتاده اوشن خاصه خویش نزد ایشان فرستاد
و بازرگانان دست از آن طعام کشیده قاآن سبب ابای ایشان را که در زیر بود پرسید
[illegible] جواب دادند که در ملت ما گوسفند را اگر ذبح نکنند
خوردن گوشتش لایق نیست بنابر عداوتی که با اهل اسلام و اتباع ملت حضرت خیرالانام علیه الصلوات
والسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت میگویند که آنچه پادشاه میفرماید ما
مردار [illegible] و قوبیلا قاآن از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب

کاره

کاره برحلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان سینه شکافند و درین باب مبالغه بجایی رسید که مدت چهار سال
هیچ مسلمانی بهیچ گوسفند اقدام نتوانست نمود و پسران خود را ختنه نتوانستند نمود لاجرم بسیاری از اهل اسلام
جلای وطن اختیار کرده از خان بالیق بیرون رفتند و قوبیلا قاآن بواسطه سعایت بعضی از جهودان مولانا
برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان شیخ سیف الدین باخرزی بود از خان بالیق [illegible]
[illegible] و در آن سرزمین از تعفن هوا مریض گشته وفات یافت بعد از آن مولانا بهاء
الدین قندزی و عمر قرقوزی و ناصرالدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک شریعت روی بنزد آن
وزیر [illegible] آورده مبلغی رشوت بقبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطه منع ذبح اکثر تجار
مسلمان از آن بلاد دور مانده اند و آمد و شد از ممالک انقطاع یافته و اقمشه نفیسه مفقود و اموال تمغا نابود گشته
اگر قاآن عادل مرحوم [illegible] بسمل [illegible] دیگرباره تجار از [illegible] ولایت آیند و ابواب آمدن تحفه
و منسوجات بر روی متوطنان اینجا بگشایند قاآن گفت اگر من بخلاف یاسا [illegible] دیگر خلایق
را بر قول من اعتماد نماند اما التماس آن را با اطراف و انحاء ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی [illegible]
اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطه صدور این حکم مسلمانان شاد شدند
نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و در خلال این احوال جهودی [illegible] قاصد جان مسلمانان
گشته بعرض اباقاخان [illegible] رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا المشرکین کافة و [illegible]
متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت که در حقیقت امثال
این مقال [illegible] آن آیت را نوشته مصحوب قاصدی نزد قوبیلا قاآن
فرستاد و قوبیلا قاآن باحضار یکی از علمای اسلام فرمان داده مولانا بهاءالدین [illegible] را بپایه سریر
اعلی بردند قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را
بکشید قاآن گفت چرا بموجب فرموده عمل نمی نمایید مولانا در جواب فرمود که هنوز وقت آن کلام نیامده است
و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت و قوت آن نیست مرا هست و بقتل آن
دانشمند فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر احمد شمس و بعضی دیگر از امرا که مرتبت
ایشان [illegible] داشتند عرض گردانیدند که پادشاه را در این باب تامل باید نمود تا علمای اسلام
را جمع گردانیده از معنی آیت مذکوره استفسار نمایند روز دیگر هر کس که از علما که در خان بالیق بود
به بارگاه پادشاه حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای تعالی
هست یا نی گفتند بلی گفت بگویید که مقصود این کلام چیست جواب دادند که از فحوای آیت کریمه چنان استفاده
میکرد که تمامی مشرکان را باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق بر موجب نفاذ یافته است پس
چرا شما مخالفت میورزید و چون مشرکان را نمی رنجید قاضی علاءالدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن

عدم مواخذه را استحسان فرمود و گفت اکنون بیایید تا از جانبین سخن تعصب و عناد را یکسو نهیم و نه شما کشتنی ما را
دانید و نه ما خون و مال شما را مباح اعتقاد نماییم و جهت استفاده بایکدیگر مباحثه نماییم آنگاه پرسید که
[illegible] محمد کیست جواب دادند که خدای بزرگ گفت محمد را هدایت و درایت که داد گفتند که خداوند تبارک
و تعالی باز سوال کرد که چنگیز خان را که [illegible] جواب دادند که او نیز از جمله مخلوقات الهیست گفت پس قدرت
و دولت در قبضه اختیار اوست که بعنایت خالق بلاد و عباد قاآن گفت که قادر مختار میتوان گفت که توفیق
و هدایتی که بمحمد ارزانی داشته بچنگیز خان داده علما گفتند که این قبضه را خدای [illegible] داده قاآن گفت که این
مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری سبحانه و تعالی به بندگان خود دو نظر دارد یکی نظر لطف و دیگری نظر
قهر محمد را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت باوی مساویست پس شما چگونه
لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علما این سخن را هیچ جوابی ندادند قاآن گفت در کتاب شما مسطور است که
هر که فرمان اولوالامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت پس چون ثابت گشت که شما [illegible] چنگیز خان
که پادشاه و جبار و صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز جایز نمیدارید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه که
موافق کتاب خدا و سنت مصطفی باشد قبول داریم و هرچه مخالف بود قبول ننماییم قاآن از شنیدن این
سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات و علمای اسلام معزول باشند و دیگر خطیبان بر منبر بر نروند و موذنان
بانگ نماز نگویند و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام نمایند و بدین مضمون [illegible] نوشته که تا
[illegible] باطراف ممالک برند و علمای ختای [illegible] نزد وزیر [illegible] رفت
[illegible] و متحیر [illegible] از سبب ملال خاطر [illegible] که از آن بیم کشته دا
خون من و جمیع مسلمانان ریخته گردد مولانا صدرالدین بیهقی که فاضلی کامل بود و فصیحی نیکو خیال با وزیر [illegible]
گفت که مرا نزد قاآن بر تا جواب [illegible] که این فتنه [illegible] قولی است
که مولانا صدرالدین سابق سمرقندی [illegible] در دیگر
چاپلوسی بر سریر سلطنت [illegible] قاآن الحق را باز در میان آورد و گفت که شما کار را [illegible] آن فاضل گفت که
این خطاب بحضرت رسالت مآب و اصحاب اوست که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن [illegible]
چنگیز خان بر سر [illegible] نام خدای [illegible] می نویسند چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قوبیلا قاآن افتاد
آن فاضل عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت با او مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید [illegible] نشان ها
که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانید نقلست که قوبیلا قاآن بعد از آن هر روز از وقت آفتاب [illegible]
[illegible] مهمات سلطنت می پرداخت آنگاه علمای اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس
مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او بر حقایق مسایل عقلی و نقلی رغبت تمام مینمود و در زمان دولت
خود فرمان داد که قرآن مجید و تورات و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی

شخصیست

شخصیست که در بعضی از بلاد هندوستان دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت
ولادت او در آن [illegible] گلی پدید [illegible] که شاکمونی متولد شده هفت قدم راه رفته و در هر قدم او
گلی ظاهر گشته [illegible] علم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور ذکر بعضی از وزرای قوبیلا قاآن در [illegible] فضلا
[illegible] که قوبیلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از [illegible] نهاده و ایشان را
چنگسانک لقب داده بود و اسامی ایشان اینست هنتو نویان اوجاجار اولجای ترخان [illegible]
و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلند تر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایفه
میگفتند و جمعی را که بامارت دیوان وزارت مقرر بودند فنجان میخواندند و عادت قوبیلا قاآن آنچنان بود که
پیوسته زمام امور وزارت را در قبضه اختیار چهار کس که در کیش موافق نبودندی مینهاد تا بواسطه اختلاف در
اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله
وزرا ایشان یکی سید اجل بخاریست در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قوبیلا قاآن بموجب
فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانگ رسید پسرزاده سید اجل که حکومت آن
سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده با حسن وجهی لوازم خدمتکاری بجای آورده
بنابر آن چون قوبیلا قاآن بر مسند فرمان دهی نشست او را به پایه سریر اعلی طلبیده منصب وزارت مفوض گردانید
و پسرش ناصرالدین ابوبکر را بایالت قراجانگ فرستاده و [illegible] سید اجل که او را نیز سید اجل میگفتند
چون مدت بیست سال در کمال دولت و اقبال اوقات گذرانید و بسر انجام ملک و مال پرداخت [illegible]
عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت
و کمال کاردانی از سایر وزرای قوبیلا قاآن امتیاز داشت [illegible] بنابر آن قاآن بنظر انوار [illegible]
[illegible] و صورت مزید تربیت و رعایت او را بر [illegible] مبذول میداشت و اینمعنی موجب اشتعال نایره حسد
دیگر عظما شده [illegible] که ختایی الاصل بود و او نیز بوزارت قاآن اشتغال مینمود و باخود [illegible]
[illegible] حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قوبیلا قاآن از خان بالیق به ییلاق بیرون رفته بود
امیر احمد و وزیر ختایی را جهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشته و وزیر ختایی با اتباع خویش قصد
او کرد [illegible] بخانه امیر احمد شتافته او را بکشتند و [illegible] امیر احمد ازین کار آگهی یافته ولی نعمت
خود را [illegible] اطلاع [illegible] و امیر احمد [illegible] قاآن گرفته
[illegible] شتافت و طبقی [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] قاآن در آورد پادشاه از وی پرسید که غرض ازین ترتیب چیست وزیر جواب داد که در بدایت
حال که من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود در ملازمت آستان سلطنت آشیان
[illegible] سپید گشت و اکنون وزیر ختایی میخواهد که یکبارگی [illegible] مرا سرخ گرداند قاآن از استماع

این سخنان مفید نا گشته بحضار وزیر ختایی مثال داد و وزیر ختایی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه
که در تصرف کاشکان حاکم ماچین بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستبشر گشته و مقدم او را مستظهر شدند
و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه نموده طلب نجتی که در آن روز از بیلیک آمده
در آن فن مهارتی تمام داشت امرا برفتند و چون امرا بپای آن حصن حصین شتافتند آغاز محاربه و محاصره کردند
و وزیر ختایی در خفیه بایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم غایتش آنکه بنابر عداوتی که در میان ارباب
مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم و او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج را
با من متغیر گردانید اکنون اگر قاآن مرا ایمان دهد و ببخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید امرا در این باب
رسولی فرستاده بحضرت قاآن فرستادند و قاآن امان نامه و شمشیری جهت وزیر ختایی ارسال داشت و
وزیر بر قول [illegible] خاطر گشته هنگام رفت درخته در دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه بر آن مکیدت اطلاع یافته
[illegible] شتافت و آن قلعه بحوزه تصرف قاآن درآمد و چون وزیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسید
نوبت دیگر منصب وزارت بر گشت امیر احمد بوی مفوض گردید مقارن این حال کرت دیگر نایره حسد وزیر ختایی
در التهاب آمده با یکی از مقربان ختایی در قتل امیر احمد اتفاق نمودند و بدان واسطه رشته حیات او را بمقطع
رسانیدند بیان این مقال آنکه در آن اوان در ولایت ختای وزاقی شیدی پیدا شده بانواع مکر و شعبده و خوارق
عادات طبقات خلایق نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید و وزیر
ختایی در دفع امیر احمد از وی در خلوت استعانت جسته شیخ وزاق با وی دم از وفاق زد و در وقتی که قاآن
به ییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند که دو هزار کس از مریدان شیخ مزور بدانکه که در چهار فرسخی خان بالیق بود
رفته در کمین نشینند و هزار کس متعاقب یکدیگر شب درآمده آوازه در اندازند که شاهزاده چیم کیم پسر قوبیلا قاآن
همین زمان میرسد و چون امیر احمد بنزدیک آن دروازه رسید او را دزده گردانند بعد از آن وزیر ختایی با
دو هزار کس کوشیده و پنهان از آن دروازه [illegible] مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بنزد [illegible] فرستاد تا آوازه
وصول شاهزاده چیم کیم در اندازند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده
بحکم میرسد و ما را بنزد شما روان کرده که جهت اسباب تعزیت پروانه ها [illegible] مجلس کشاید
و امیر احمد بترتیب مایحتاج فرا مشغول گشته هر چند کسان می فرستاد که از ساعت وصول حکم آگاهی یافته باستقبال
شتابند ختاییان ایشان را میکشتند و چون زمانه لباس سوکواری پوشیده پاسی از شب گذشت شموع و مشاعل
پیدا شده مردم چنان تصور کردند که اینک چیم کیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختایی بعادت سلاطین [illegible]
در محفه نشسته می آمد و امیر احمد باستقبال اشتغال نموده چون بنزدیک ختاییان رسید او را در میان گرفت
[illegible] رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب رسیده [illegible] ایشان کردند
و [illegible] تیری بر مقتل وزیر ختایی [illegible] و چون قاآن از کیفیت واقعه وقوف یافت جمعی از نوکران

نوکران

نوکران امیر احمد را که اموال فراوان داشتند و زر بسیار از کیسه اعانت بیرون آوردند و امیر احمد را بجسم و
تفتیش کرده در موضع مناسب مدفون گردانیدند و چون چند روز برین قضیه گذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهر
بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار معروض نواب درگاه فلک اقتدار گردانیدند که پیش ازین بمدتی لعلی که
بیست مثقال وزن داشت جهت خزانه عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت که من
ازین معامله خبر ندارم و بعد از لوازم تفحص و تفتیش منکوحه امیر احمد انجو خاتون آن لعل را بنزد قاآن فرستاد
و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور اعمال مذکوره آن شد که میان زنان
امیر احمد در آن وقت نزاع بوقوع انجامید و پادشاه به تحقیق حرکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن
لعل پیدا آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده رسنی در پایش بستند و تا سر چهار
بازار کشیدند و گردن مبارک ... گوشت و استخوان او با خاک یکسان گشت و انجو خاتون را کشته و پسر
فرستاده اش را پوست کندند و چهار صد قاآن از زر و نقره و مروارید ... رقم اختصاص بر املاک
و اسباب ایشان کشیده خاصه ... نقاب ادراج گل بوزنت کنند
بس از هفته در میان جمع نقش الاملاک عزلت کند ... در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعه مذکوره
سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت روی عداوت و خصومت می ورزید بمرتبه وزارت رسید
و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قوبیلا قاآن از وی چند دانه مروارید طلبید
جواب داد که ندارم مسلمانی دامغانی که مبارکشاه نام داشت و ندیم قاآن بود عرض کرد که
قاآن رسانید که سنکه نزدیک یک خروار مروارید و طلا و آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بجلس مشغول
دارد بنده همین لحظه آن اشیای نفیسه را بپایه سریر اعلی آورم و قاآن با سنکه آغاز تکلم ... کرده و
مبارکشاه [illegible] ... مروارید ... بجایگاه پادشاه آورد
لاجرم سنکه بمطالبه مواخذه گشته به سیاست رسید و بجای او اولجای جینک سانک وزیر گردیده و قوبیلا قاآن
هم در آن اوان ناصر الدین ابوبکر را از قراجانک طلب فرموده و با اولجای جینک سانک شریک ساخت
نقلست که چون ناصر الدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت و بعرض قاآن بعضی از نوکران رسانیدند
که ناصر الدین ابوبکر از مال دیوان سخت تومان بالش فوت کرده است و قوبیلا قاآن او را مواخذه
ساخته از حقیقت آن حال سوال نمود جواب داد که چون سه سال محصولات ممالک متعاقب بواسطه
آفت سماوی نیکو نباید مبلغ مذکور را بنزد رعایا گذاشته ام تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب
موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت ناصر الدین را تحسین نمایند و ناصر الدین ... ملک
رعیت مینماید او را خلعت زردوزی پوشیده و یاسا بقیچاق [illegible] داده زمام اختیار جزئی و کلی مهام ...
... در قبضه درایت او نهاد و پایان بقیچاق آقا ... ایام حیات قوبیلا قاآن وزیر بود و در ایام دولت ...

... قاآن نیز بسر انجام امور دیوانی مشغولی مینمود و قوبیلا قاآن در ایام سلطنت و جهانبانی پسر خویش بحکم ...
گردانید و بحسب تقدیر از عالم شاهزاده چیم کیم پیش از پدر خویش از عالم انتقال فرمود و قوبیلا قاآن ولد ...
تیمور را که بصفت عدالت و شجاعت اتصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قوبیلا قاآن وفات
یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام مینمود که بجانب شاهزاده قیدو رود و چون خبر فوت
پدر شنود بجانب خان بالیق مراجعت کرده بعد از انتقال قاآن بدار الملک رسید شاهزادگان و امرا
بدستور معهود او را بر تخت پادشاهی نشاندند و نامش را اولجایتو قاآن کردانیدند و چون اولجایتو قاآن بر سریر
قاآنی برآمد بسط بساط عشرت و انبساط قیام نموده در حق ارکان دولت و اعیان حضرت انعامات
بسیار فرمود و او بصفت حلم و بذل و کرم و عدل و انصاف اتصاف داشت و بشرب مدام مشغوف
بوده پیوسته صحبت با شاهدان و احسان میگذاشت و در ایام دولت چند نوبت لشکرها بمحاربه دواخان
بن براق خان که نبیره جغتای خان بود و قیدو خان بن قاشی بن اوکتای قاآن که در بعضی از ولایات
مغولستان حکومت مینمود روان کرد و تیمور قاآن چون مدت سیزده سال در خیام صحت و عافیت بدولت
و اقبال بگذرانید بسبب ادمان شرب بمرض صرع مبتلا گردید و مدت شش سال زمان مرض
در کمون او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملک و مال را بتفصیل میرسانید

گفتار در بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام دولت و اقبال او شاهزاده قیدو که بروایت
اصح ولد قاشی بن اوکتای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت اریق بوکا مینمود و در آن اوقات
که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال اریق بوکا ظاهر گشت قیدو خان بمقتضای این مصراع که
نبی دولت گریزان باش بون تیر ... کرده روی به بعضی از بلاد مغولستان آورد و بزعم آنکه اجداد او
بقچاق بکای صاین خان پادشاه شده بود قاصدان سخن در آن ارسال داشت و التماس فرمود که او را
کار او را بمال و لشکر مدد کنند تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید که اوکتای کرم صفت عقل و فراست و فهم
و کیاست موصوف و معروف بود منکاتور علیه شده ... که برزانکه طالع قیدو نظر ... سعادت
و شقاوت او را ... معلوم نموده کیفیت و حس کینه و ... و تدبیر معروض گردانیدند که
ارزمارت ستاره ... چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در کمال قوت است ... و اسادی ... سالها بر تخت بخت تمکن خواهد داشت بنابر آن برکه خان قیدو را ... لشکر مدد کرده و قیدو باستظهار
آن سپاه ... بمحاربه الغو خان که در الوس جغتای خان پادشاه بود مبادرت نموده بروی ظفر یافت
و تمامی ... و بعضی دیگر از ولایات ترکستان و مغولستان را ... در آورد و در آن وقت که حاکم قوبیلا
قاآن از مر ... برادرش اریق بوکا فراغت یافت ... ایقش و بیستی ... رسانید ... تر و تمامی
خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده ... همه ایشان ...

شاهزاده

شاهزادگان ... و ... پسر شاهزاده قیدو و قوبیلا قاآن از کلفت قیدو و فتنه تمام ... داده ... خواست که او را
در قید بلا درآورد ... بدام ... چند نوبت قاصدان چرب زبان پیش او روان کرده پیغام فرستاد که
چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان ... بدین جانب شتابد تا دیده دیدار یکدیگر روشن
کنیم و باتفاق یکدیگر در توبه اهتمام بر انتظام مهام ملک و دولت افزاییم قیدو خان مساعدت بخت بیدار جواب داد که
امسال ... چشم ... مجال ... اگر توفیق رفیق گردد ... سال دیگر بشرف ملازمت
در ... سه سال ... بهانها ... و ... قاآن ... ایغانی از ابطال
رجال را باطراف ممالک ترکستان و مغولستان فرستاده ... و کوشمال ... میپرداخت
بنابر آن ... قوبیلا قاآن از جانب قیدو خان متزاید گشته فوجی از شاهزادگان و نوکران را با سپاه
گران بمحاربه او نامزد فرمود و ایشان در کنار آب ... ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل ربیع
بمبارزت مخالف مبادرت نمایند و در آن اثنا بعضی از امرای شاهزادگان بنابر افساد ... که از منقد ... آن بعد
قوبیلا قاآن در مقام عصیان آمده سرداران لشکر را مقید گردانیدند و جمعی را بنزد اولاد ... فرستادند
قیدو خان فرستادند و ... موجب از دیاد علو رتبه قیدو خان گشته بعد از آن هر چند قاآن سپاه
بی پایان بمحاربه قیدو خان فرستاده منهزم باز آمدند و چون قوبیلا قاآن وفات یافت و بر توالی مدت
تیمور قاآن در اطراف و اکناف ولایات ... موافق ... صد تومان لشکر مرتب ساخته
بمقابله و مقاتله قیدو خان نامزد فرمود و قیدو خان از صورت حادثه ... ایلچی بنزد دوا خان که در آن
زمان پادشاه ولایت مغولستان بود فرستاده و پیغام داد که مناسب آنست که ... باتفاق
اگر برین جانب ... تا باتفاق ... سپاه تیمور قاآن را از سر خویش بازکنیم و دوا ... قیدو خان
... معاذیر ... و پذیرفتن جنگ ... قیدو خان ... خانه خویش ... عزیمت
حرکت کرده ... مسافت ... لشکر تیمور قاآن رسیده و با آنکه جیش او صد یک
آن سپاه زیاده نبود دل بر محاربه نهاده مدت ... شبانه روز ... پرداخته ... خشم
... نزدیک بود که گرفتار ... در شب چهارم ... فرمود که هر یک از لشکریان در جنب
آتش ... قیدو خان ... شعلات نیران ... که قیدو خان ... مدد رسید
... شب کوچ کرده ... امرای ختای ... که قیدو خان حیله اندیشیده ...
ختای ... و ... گرفتار گرداند ... و مقارن آن حال دوا خان با
... الوس جغتای خان ... و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت ... بر ...
سپاه تیمور قاآن آوردند و در کنار آب ... رسیده ... کوشش نمودند ...
... و ... خشم رسیده ... در افتاد ...

خان خانب شد ختاییان منان منصوب فرار کردانیده شد و در اثنای راه آتش تهیر برافروختند و علف زارها
را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد از این فتح مادر قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشته وبعضی
از جاهلان ختایی که حوز اطبا دانا می پنداشتند بتشخیص عجب سوداوند مرض منجر باسهال گشت و دو موی
مفارقت شد قیدو خان فی سنه و سبعمایه ماه رجب میرای حیتی کشیده و در روضة الصفا مسطور است که قیدو خان
نه پسر و از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشت و هرگز شراب و قمر و بنگ و سایر مسکرات نخورد و ملت
اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علما و حکما صحبت میداشت و ایشان را بمباحثه و مناظره امر مینمود
هر شب قبل از طلوع صبح برخاسته سر بسجده تضرع فرو برده تا آفتاب بر می آمد و بلطف طبع و جودت ذهن موصوف
بوده با رعیت و زیردستان در کمال عدالت سلوک میکرد گویند که نوبتی بعضی از لشکریان او بی رخصت
ولایتی از ولایات یاغی را غارت نموده بی باز گشتند و قیدو خان ایشان را بانواع عتاب بلیغ فرموده آن اسباب
را بیابت و نموده و کمر از میان بگشاده در گردن افگنده سه نوبت آفتاب را زانو زد آنگاه مناجات کرده گفت
ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بی رضای من واقع شده است مواخذه منمای و از جمله حکایات که بمکارم
اخلاق قیدو خان دلالت دارد یکی آنکه داماد وی دست تعدی بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو خان
که حامله بود از غیرت و حمیت بانگشت مالی روی شوهر را گرفته و آغاز دوغا نمود و شوهر چنان لگدی بر شکمش زد
که زن فی الحال افتاده بمرد و پسران قیدو خان در مقام انتقام خون خواهر آمده او را برآن داشتند که داماد را
طلب داشته بسیاست رسانند و چون داماد پیر خود را دست و گردن بسته پیش خان فرستاد آنگاه قیدو
از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند میخواهیم که بقصاص خواهر خویش او را بکشیم
قیدو خان گفت که خواهر شما را از کشتن او چه فایده خواهد رسید کشته شد که هیچ فایده نیست قیدو گفت که بس
مصلحت آنست که سوختن او نکنیم چه هیر پرش سالها از کوچ داده و حالا امروز جهت طلب رضای پسر را
مقید بدرگاه فرستاده و پسران خان در مقام مناقشه آمده بالاتفاق متوسل شدند که داماد را صد چوب زنند
و بکوارند و قیدو خان چنان از او الا و علاو را گشت که ده شاخ چوب بهم بسته ده بار آهسته بر وی فرود آورد
و بعد از آنکه روزی چند بر جا قیفه بگذشت و خشم پسران کم گشت قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای فرزندان
شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند که این مصلحت را خان بهتر داند آنگاه پادشاه
دختر دیگر را به آن شخص داد و او را خوش دل و ممنون نمود بجای خویش فرستاد و از جمله افاضل آن زمان
جناب مولانا زین الدین قدسی ملازم قیدو خان بوده و نظم این رباعی را بوی اسناد میکنند رباعی
امروز منم که بنده و شاه کجاست محبوب و متوجه درگاه کجاست تا جامه تنم و وصلش چه را دیدم انگشت
برآورده که ماه کجاست ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت قیدو قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند
چنانچه در مقدمه داستان خانان مزاحم و کلوران مرحوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیک گورکان

عدد و آن سلاطین ناقد فرمان بوده نوبت و از جلیج لغزنه گورنشاند و بنابراینکه احوال جماعه نقل
دیگر را معلوم است قلم شکسته زبان بمجرد اعداد و اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن
ششم توشیلای بن خنک بن ترمه بلای بن جیحکم است که قایم مقام بعور قاان بوده ۷ توقتای بن قبشیلای
هشتم بن تولک که در زمان حکومت او را پیلکتو خواندند ۹ اونشیروان بن وی را که با جلاق حمید و اوصاف
بتود و فتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نموده ۱۰ توقتور بن بعور قاآن ۱۱ یسور ۱۲ انیک بن
یسور ۱۳ ایبک قاآن ۱۴ کیتو ۱۵ ازکتور ۱۶ ایچی تیمور قاآن که ملازمت حضرت صاحبقران امیر
تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست ۱۷ اتای قاآن
که از نسل ارتق بوکا بوده ۱۸ اوروای بن ملک تیمور ۱۹ اوای بن ازکتور و این دو کس نیز در سلک اعداد
ارتق بوکا انتظام داشته و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم میشود که قاآنی که تابستان امیر تیمور گورکان
رسید و بعد از فوت آنحضرت بتوارم رفته قاآن گردید تایزی اوغلان نام داشته است و چون قبل
از سلطنت تایزی تنقور نامی در ختای خروج کرده الملکت را بدست آورده بود بر یورت اصلی
که عبارت از قلاق و قراقرم است مومنی مستقرف تایزی اغل در ثانیه و بعد از اندک زمانی تایزی کشته
گشته امرای اویرات بر قراقرم و قلاق مستولی شدند و الله تعالی اعلم بحقیقة الحال در جامع التواریخ
رشیدی مسطور است که چون چنگیز خان دانست که توم کریت خواتونش را نزد اونگ خان برده بود تیم
سپاه جلایر را بطلب او فرستاد و اونگ خان سپاه را رعایت کرده بر ته فوجس را همراه او ساخت
و در اثنای طریق جوچی خان متولد شد و بنابراینکه مجال ترتیب گهواره نبود سپاه قدری آرد خمیر کرده طفل
را در خمیر گرفته نزد چنگیز خان رسانیدند ذکر شمه از حال جوچی خان بن چنگیز و اولاد او که در دشت قبچاق
پادشاهی نموده اند تشخصان اخبار آورده اند که نوبتی قوم کریت فرصت یافته اردوی چنگیز خان را
غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونگ خان فرستادند و اونگ خان بچشم
شفقت و رحمت در آن مینوشت بکریسته نسبت بوی در مقام حرمت نزیست تا وقتی که چنگیز خان بیورت
خود معاودت نموده آنگاه او را نزد شوهرش فرستاد و بعد از روزی چند از وی پسری متولد گشت موسوم
بجوچی شد یعنی مهمان نو رسیده و جوچی اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و صفوان او ان ترقی
نمود و چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و الان و آس و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض
نمود و پیوسته میان جوچی و جغتای و اوکتای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیه مذکوره
در نسبش طعن میکردند و جوچی پیش از چنگیز خان بشش ماه وفات یافته پسرش باتو قایم مقام
گشته و اوکتای قاآن در ایام دولت خود باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو
و الد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانیده تا فتح ولایت آس و روس و بوکس و آن

عدو در استخلاص سازد و باتو همان شاهزادگان و لشکر فراوان آن جانب شتافته باندک زمانی سواد بیار
در حیز تسخیر کشیده و شهر کس را بعد از محاصره قهرا قسرا گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت که تا قاآن گوش
راست مقتولان را ببریده بنوعی رسانیدند و آیت معاو هزار گوش ببار آورده و چون باتو از آن مهم باز پرداخت
بصوب کلار و باشغرد که متصل بلاد فرنگ بود و مسلمانان آن جا بمذهب نصاری بودند رایت عزیمت برافراخت و چون
ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند متابعت و مقاتله ایشان را پیش نهاد همت ساخته چهار صد هزار مرد
بمیدان برزد شتافتند و باتو از کثرت عدد و عده خصم خیندیشیده و از اهل اسلام هر کس که در میان لشکرش بود در خود
که بیکبارگی شوند و به عادات ادعی از حضرت باری ظفر و نصرت مسالت نمایند خودها بر زبر پشته رفته یک شبانه
بمناجات و عرض حاجات مشغول گشت آنگاه از پشته پایین آمده بتعبیه سپاه پرداخت و در شب
همی از آنجا جانب آب برگذشت کمیان او و مخالفان واسطه بود و گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت آن ناحیه
در آیند و روز دیگر هجا در آن هر دو کشور آغاز اشتعال تیر و خنجر کرده باتو بنفس خویش روی با اعدا آورد و در آن
اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری در آمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته
منهزم گردانیدند و باتو نیز آن ولایت را مسخر گردانیده بدشت قبچاق باز گشت و بر مسند خانی و سریر جهانبانی
نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا نهاده و باتمام رسانیده دار الملک
ساخت و خاتمش در سنه اربع و خمسین و ستمایه موافق توشیل ایل روی نمود و آورده اند که باتو دین و ملت نبود و غیر
خدا پرستی شیوه نمیداشت و هر چیز که داشت بمغول و مسلمانان می بخشید و باهم سلاطین روم و شام احکام و براات
می نوشت و همواره بحکم انعام و احسان در قضای خواطر طوایف انسان میکوشید و بعد از فوت باتو خان
برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثمانین و ثمانمایه رسیده
سلطنت دشت قبچاق متعلق با اولاد جوچی خانست و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور
گشته و در الوس اربع که بعد از مقدمه تألیف شده نامهای سی و نه نفر نوشته شده بر موجب کمیت ربیع
بایست پرتو تفصیل بر این اجمال می تابد اول جوچی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوچی خان که بعلی بدحال او در
حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوچی خان که مردی موحد مسلمان بود و پیوسته برادرانی که از هلاکو خان
در دار الاسلام صدور یافت اعتراضات مینمود چهارم منکاتیمور بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی منصب
سلطنت شد پنجم تدان منکار بن طوغان ششم توقتا خان بن منکوتیمور که در حین او لای خاتون بنت کلش اقا آورد
هفتم اوزبک خان بن طغرل بن منکو که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان
بن اوزبک خان که پادشاه عدالت شعار مرحمت آثار دین دار بود و در ایام دولت و جهانبانی او امیر
بن تیمور تاتش بن جوبان بر برادران و از آنجا باستیلا یافته آغاز ظلم و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف و اعیان
آن دیار از جلای وطن اختیار کردند از آنجمله قاضی محیی الدین بردعی بسرای که دار الملک جانی بیک خان بود

رفت و بوعظ و نصیحت مشغولی فرمود و در روزی که آن پادشاه عدالت شعار با امرا و ارکان دولت
در مجلس وعظ تشریف داشت حکایت ظلم اشرف را بعبارتی موثر تقریر کرد که همه اهل مجلس در گریه افتادند گفت
که چون بندگان این آستانه را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر درین باب غفلت ورزند در روز محشر
مواخذ خواهند بود و این سخن تأثیری تمام کرده جانی بیک خان با سپاهی فراوان بی نهایت و حشمتی بسیار
متوجه آذربایجان گشت و ملک اشرف از خبر وصول پادشاه عالیجاه آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه در
از عقب آن بدبخت رفته او را در خانه شیخ محمد بابلی که نزدیک بخوی بود گرفته و به تبریز برده و بقتل رسانیدند
و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت احتیاط طلب متعرض ساکنان آذربایجان نشد
و خزاین اشرف را تصرف کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب
یورت خود برافراخت و بعد از وصول او بدشت قبچاق هم در آن سال درگذشت مخفی نماند که از مؤلفات
جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال لطف
و وفور لطف و کرمت آن پادشاه عالیجاه در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان
بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست
دهم کلدی بیک خان یازدهم مورنوز که بتدبیر خود را از اولاد جانی بیک خان میشمرد دوازدهم اولس
خان که امرا و اعیان بر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم
بازاوجی خان پانزدهم توقای بن سیانچی شانزدهم تولیقتیمور خان هفدهم تنلق خواجه برادر توقای هژدهم
اوروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت بآنحضرت
لوازم مخالفت بجای می آورد نوزدهم توقتاقیا بن اوروس خان بیستم تیمور ملک خان بیست و یکم توقتمش
خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده و بر مسند او
از میراث آبا و اجداد در گذشت و بالاخره با آنحضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام
نمود چنانچه در فردوسیم ازین مجلد مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بیست و دوم تیمور قتلق بن تیمور
بیک که او نیز ملازمت امیر تیمور گورکان رسید بیست و سیم شادی بیک بیست و چهارم پولاد بن شادی بیک
بیست و پنجم تیمور بن تیمور قتلق بیست و ششم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و هفتم کریم بردی بن توقتمش خان
بیست و هشتم کبک خان بن توقتمش خان بیست و نهم جبار بردی بن توقتمش خان سی ام چکره خان سی و یکم سید
احمد خان سی و دوم درویش بن التی سی و سیم محمد خان سی و چهارم دولت بردی بن تاش تیمور سی و پنجم براق خان
بن قوجی که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربات دست داده چنانچه در جزو ثانی خواهد آمد ان شاء الله تعالی
سی و ششم غیاث الدین بن شادی بیک خان سی و هفتم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین تا
معلوم نبود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خانست

که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن صاحبقران
بود و او فتح سمرقند نمود ابوالفتح محمد خان شیبانی که در اوایل سنه ... و متعاقب بر سمرقند استیلا یافت
و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابوالغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و ولد ابوالغازی
خان بدیع الزمان میرزا پادشاه ... و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد
ابوالخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراءالنهر بر مسند جهانبانی متمکن اند در محل وقایع آینده
از مساعدت وقت و دولت ذکر سلطنت و جهانبانی جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران
جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان بود به وفور حیثیت و سیاست و اطلاع بر قواعد تورا و یاسا و توره از سایر
برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان به حکم تمت ممالک حکومت ماوراءالنهر و بعضی از ترکستان و خوارزم
و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار آب سند بوی تفویض فرموده و در وقت وفات
مقرر ساخت که قراچار نویان بن سوغوچیچن بن ایرومجی برلاس که جد پنجم پدر حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان است مدبر امور ملک او باشد و جغتای خان بعد از فوت پدر پیش بالیغ را دار الملک
ساخت و عنان اختیار رتق و فتق مهمات را به قبضه اقتدار و اختیار امیر قراچار گذاشت و خود پیشه او قات
در خدمت اوکتای قاآن بسر میبرد و با آنکه اوکتای قاآن از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت
و حکم و فرمان او شرایط مبالغه بجای می آورد و چون چنگیز خان رعایت یاسای خود و توره مذموم را به
عهده جغتای کرده بود در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار مینمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعیدی تمام
داشت نسبت بقوم اسلام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را به کل بر دوام الزام میکرد و نمیگذاشت که
در روز آب روان در آیند و گوسفند را به ذبح شرعی ذبح نمایند و در قدغن کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بود که در ایام
دولت او هیچ آفریده در قراباغات و نواحی بر علانیه کارد بر حلق گوسفند نمی توانست نهاد و همچنین حکم کرده
بود که هر که در آب بول کند یا خلاف یاسا در آب افکند او را به یاسا رسانند و خروج محمود تارابی و قتل
او در ایام دولت جغتای خان دست داده و فوتش در شهور سنه ... و نعش او بتکیه یاسا را بیس و سبتمائه
اتفاق افتاد و از اجله آفاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح است چند گاهی در مصاحبتش بسر میبرده
مهمات وزارتش را بحسن تدبیر سرانجام میکرد و در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان شش پسر داشت
بدین تفصیل اول موتوکن و مادر آن پسر کنیزکی بود خدمتکار ییسولون خاتون بنت قتیلو نویان قنقرات
و ییسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان رتبه تقدم داشت دوم موجی که از ییسولون خاتون در
وجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نموده سوم بلکی که ایضا در زمان حیات
پدر در سیزده سالگی فوت شد چهارم سارابان پنجم بیسو منکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم بیجو و چنانچه مکتوب است
قلم خواهد آمد و بعد از فوت جغتای خان نبیره او قراهولاکو که او را ولد موتوکن ... و لایت توران استقلال ...

سلطنت دست داد و او قوام ایام دولت ایشان در زمان استیلای لوای اقبال امیر تیمور گورکان آفتاب ...
گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و ذکر کشته شدن او در زمان جغتای خان در شهور سنه ست و ثلثین و ستمائه
در قریه تاراب که از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز شیوه زرق کرده تنبیه در سلک
طریق زهد و عبادت سلوک نموده و دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا از مغیبات اخبار میفرمایند
و بواسطه شیوع این خرافات جمعی کثیر از جهله عوام الناس بنای ارادت نزد تارابی آمده متشفی میشدند و
بعضی از مرضی بنفس او تبرک جستند و بحسب اتفاق در آن اوقات چند کس شفا یافتند و رایج
همین سبب از دیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی کثیر بروی گرد آمدند و شخصی از دانشمندان
بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده میورزید دست ارادت
بدامن جاهل داده گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی
موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد و معموره عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف
تو صادق می آید محمود از این سخن در تزاید افتاده هوس پادشاهی در خاطرش رسوخ یافت و زمره از
امرا مغول که در آنجا اقامت داشتند از وی متوهم شده به بیان اجتماع نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار
ارادت و اعتقاد گفتند که مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدوم
خدام بی نصیب نماند و تارابی این ملتمس را اجابت نموده متوجه شهر گشت و داروغه و اعیان بخارا با هم
قرار داده بودند که چون تارابی گرد راه بود بر سر تارابی ریزند و شیخ را قید برین بر توقف یافته
پس از وصول ببخارا رسوخ داروغه شهر را گفت که از اندیشه فاسد باز گرد و الابی آنکه دست آدمی در میان
باشد از آسمان جماعتی که جیبهای ترا از کاسه سر بیرون کشند داروغه و سایر امرا از اظهار این سر اندیشناک
شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا الخ خانه مناسب نشسته و از هر طرف از خاص و عام در اندک زمان بمرتبه رسید
که با وجود مجال عبور نماند و داروغه و امرا هر چند فرصت می جستند که شیخ زرق را از میان بردارند به سبب
کثرت آمد شد خلایق مقصود میسر نگشته در آن اثنا یکی از مریدان او در اقصای امرا آگاه ساخت و تارابی
در فرطهم از سرا بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هر چه تمامتر رو بر راه تل ابا حفص رساینده
و عوام بخارا چون شیخ را ناپدید یافتند آغاز غوغا کردند و گفتند که خواجه از خانه بیرون رفته است و بطرفه
العینی بتل ابا حفص رسیده آنگاه وضیع و شریف متابعت تارابی اراده داد و روی به تارابی نهاده
و مونث بدر آمد و تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود
روی زمین را از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کار ملی به تقویت دین بپیمایید
جهال و عوام الناس که از شیخ این حرکت یافتند آلات حرب برداشته در رکاب محمود به جانب شهر شتافتند
و داروغه و امرای مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت حشمت در بخارا متمکن گشت و در روز

جمعه خطبه بنام خود خواندند و از هر کس قومی داشت با خواجگی حکم شده بود و دست در بود و در خانه اقوی کرده ...
تا هنگام ادخال آمده و هر چه میخواستند بر هیچ نشسته ... و در آن ایام برای نیاز شش گذشت که خبر خروج تارابی باسلو
باد شاه رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار بخارا از جانب خوارزم بیلاد و از آنجا بمدد تارابی ...
سبب از دیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز سلطنت محمود داروغه و امرا که از بخارا بیرون رفته بودند
با لشکر بسیار مراجعت نموده روی به میدان قتال نهادند و تارابی اینها را استقبال کرده بود و چون مغولان
نزدیک رسیده صف لشکر بیارایت و خود و مصاحب شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنا بر آنکه
در میان خلق شهرت یافته بود که تارابی به غیر جنود ظاهری از جنیان سپاهی دارد که در میان زمین و آسمان میبینند
و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشد دستش خشک میشود مغولان ترسان و هراسان تیر و کمان و تیغ
در دستان بمیدان آمده در آن اثنا نسیم تندی وزیدن گرفت و غبار مبالغه بر خاست بنحوی که ... تیره شد
بر خاک هلاک افتاد و از اعلاب و زیدن باد چشمان کور و غبار هجر این بر آن حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای
خان آن طوفان را از کرامات شیخ حمل کرده بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب نموده و
قرب ده هزار کس بقتل آوردند و چون لشکر باز گشتند و تارابی را نیافتند دانستند که خواجه غیبی فرموده
و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت نشانده که معلوم شود در زمان ... و چون این خبر بموضعی امیر قراچار
نویان رسید دو نویان نجاحت ایلچی را با سپاه سنگین نامزد دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی
بیک هفته موکب به بخارا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی صعب اتفاق
افتاده قرب بیست هزار کس از جانبین کشته گشتند و برادران تارابی از پای در آمده مریدان ایشان بعضی
و پیشوایان کرخنه آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا در حرکت آمده بجانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل
اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس نمودند که چند روزی به حرکت از آن بلده مبادرت
نمایند که حضور بیرون تو دامن بموضع امیر قراچار رسیده و خبر نیابد و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نویس بعد از
آگاهی برین حال اطلاع یافت حکم شد که امرا و لشکریان باز گردند و متعرض بخارائیان نشوند و از سبب
توجه خاطر امیر قراچار نویان بخارائیان هم از فتنه تارابی و هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافته و شکر
بدین نعمت الهی بجای آوردند ذکر ابو یعقوب السکاکی و خروج او و بیان ابنه ایشان ابو یوسف الجاحیه عالم فاضل
ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه
و فنون عجیبه و تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و کیمیا و خاصیت اجسام ارضی
و اجسام سما وقوف تمام داشت و این معنی از تزویر جیش عمید وزیر و دیگری از مواجب پیش سریر سلطنت
مصیر جغتای خان ظاهر گشته آن جناب را طلب داشتی و مجلس خویش گردانید و سکاکی پیوسته جواب آنها
پادشاه مینمود و اتفاقی موجب افزود احترامش میکرد و از جمله آنکه روزی که جغتای خان بر مسندی نشسته بود

دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران می نمایند و دست بر تیر و کمان برده سکاکی پرسید که کدام یک ازین کلنگان را
می خواهید که بر زمین افتد جغتای خان گفت اولین و آخرین دیگری از آنها که در میان می پرند سکاکی
خطی بر زمین کشید و افسونی خواند و با انگشت اشارت کرد و فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و
جغتای خان انگشت تعجب بدندان گرفته از آنجا بر مرتبه ابو یعقوب ... که پیش او دو زانوی ادب
نشست و در ایام دولت سکاکی حبوس جغتای خان رسانیدند که در آن وقت که در بغداد بوده از وزیر خلیفه نخبه
اتشی را با دیگری چنانچه مردم سعی میکردند از وحشت نشنید و بعد از سه ماه روز تزیید از منزلش خلایق بر آمده
خلیفه داشت که این معنی از نتایج طبع مبشت ... طلبیده گفت که آتش را بگیران گفتم و وقتی میکشیم که در بغداد
منزل کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته است و وزیر نوبت بر کوه سلیم و هم چنین کرده تا آتش را بگود
القصه تقرب سکاکی نزد جغتای خان هر آینه بمرتبه رسید که آتش رشک و حسد در نهاد وزیر مشتعل گردید و همت بر
استیصال آن زبده اهل فضل و کمال بست و سکاکی بر این قضیه وقوف یافته روی بمصاحبت جست و با
جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال جیش عمید بدرجه هبوط و حدود
نحوس رسیده و از آن میترسم که شقاوت و ادبار در سعادت و اقبال تو سرایت کند جغتای خان
این سخن باور کرده فی الحال جیش را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال
در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای خان با سکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام نمی یابد
شاید که کوکب بخت جیش قوت گرفته باشد سکاکی از مخافت عاقبت خیانت اندیشید و گفت بلی چنین است
بود و خان باز دیگر منصب وزارت را بجیش تفویض فرمود و او کمر عقد ابو یعقوب بر میان بسته زبان
بتفتیش بگشاد و در آن اثنا سکاکی بحسب ... گروه لشکری آتش دشمنی که ساز و سلاح ایشان آتشین بود
در خرگاه جغتای خان ظاهر گردانیده و خان از مشاهده آن حال اندیشناک شده جیش مجال سعایت یافت
و گفت چون سکاکی بر ایجاد انتقال این امور قدرت دارد می تواند که خیال سلطنت نموده بقصد خان
لشکر آتشین کشد و این سخن مؤثر افتاده جغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان
بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد ذکر سلطنت بیسو منکا و قراهولاکو در مقدمه نموده مسطور است
که چون جغتای خان وفات یافت قراچار نویان که مدبر امور مملکت بود قرا هولاکو ولد موتوکان بن
جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه
حال قراهولاکو کشیده بیسو منکا بن جغتای را در آن الوس والی گردانید و گفت پسر تا بود چون نبیره
کلاه پسر بر مسند تا نشیند بگاه و در روزگار اقبال بیسو منکا بانک زمانی سپری شده او جهان بیوفا انتقال
کرد و قراچار نویان باز دیگر قراهولاکو را بر تخت خاقانی نشانده چنانچه اسباب اقبالش بکوی رفته باز آمده و کرا
بر سریر پادشاهی مرتبه دادند دیگر و در ایام دولت هولاکو امیر قراچار بتاریخ سنه اثنی و خمسین

و پستایه موافق توشقان ییل بدار القرار خرامید و او روی توجه و جمیل سیرت [illegible] یادگار ماند مدت
عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراجار نجیب کاه قرا هلاکو نیز از عقب رفت خاتونش ارغنه مقتدی
ایل و الوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمهٔ ظفرنامه دختر ارتق بوکای بن تولیخان بود و بقول
مولف الوس اربعه جنت مولای کورکان [illegible] و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قرا هلاکو پسری [illegible]
مبارکشاه نام و بعد از فوت شوهر تاج خانی را بر سر خویش نهاد و برعایت حال مسلمانان پرداخته ایل و الوس
را رعایت داد و کما ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام مینمود تا آنکه الغو خان بر الوس جغتای خانی استیلا
یافت و اورا بعقد ازدواج خویش در آورد ذکر الغو خان الغو خان ولد بیدار بن جغتای خان است و نامش
در اصل ایلتو بوده و بنابر کثرت استعمال آن لفظ بالغو تبدیل یافت و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف
داشت و در ایام منکو قاآن همواره در خدمت منکو قاآن بوده رایت اخلاص و هواداری او می افراخت
لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآنی از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخانی امتیاز یافت و بعد منکو قاآن
بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا اورا مصاحب خویش گردانید و در وقتی که میان قوبیلا قاآن و ارتق بوکا مخاصمت
و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان با سپاه خود بامداد قوبیلا قاآن از ماوراءالنهر و ترکستان آید الوا
ملک و اموال کشاید و درین باب با امرا اجلاس کرده برآن قرار گرفت که یکی از شاهزادگان را بسلطنت آن
ولایت فرستد تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنابرآن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو [illegible]
تفویض فرمود و الغو خان بجستی هرچه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک [illegible] رسید
ارغنه خاتون طوعا و کرها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از الملیق تا کنار جیحون بحوزهٔ تصرف در آورده و
باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن وقت که در اردوی ارتق بوکا قحط و غلا شیوع یافت
ایلچیان نزد الغو فرستاده علوفه طلبید و الغو اگر چه خیال مخالفت داشت اما بواسطهٔ آنکه هنوز اورا بکفران نعمت
منسوب نکرده اند تحصیل مال [illegible] تعیین فرموده که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات [illegible] اجناس
و نقود جمع آورده [illegible] رسانیدند و بعد از سرانجام اموال و [illegible] اردوی الغو خان طالب [illegible]
شده که دست تصرف باین [illegible] دراز کنند و در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات بفرمان
ارتق بوکا از رعایا ستانده ایم الغو [illegible] ایلچیان را بحبس [illegible]
اموال بر لشکریان [illegible] اقدام نمود و قاصدی نزد قوبیلا قاآن فرستاده [illegible] گشت و بعد از
ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافت از قراقرم بجانب قتال عازم ترکستان شده و الغو نیز باتفاق [illegible]
قراجار نویان که امیر الامرایش بود [illegible] سپاه ارتق بوکا را منهزم گردانیده
[illegible] ارتق [illegible] رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر گریخته در وقتی که ارتق بطرف [illegible]
شتافت بار دیگر بدار الملک خود بازگشت و ارغنه خاتون را در حبالهٔ نکاح کشید و بنابر استصواب او

امر وزارت

وزارت را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید و در خلال این احوال قیدو خان [illegible]
متفق گشته علم مخالفت الغو برافراشت و دو نوبت بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو خان
مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن [illegible] مدت سلطنتش
چهار سال بود ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو چون الغو خان رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه [illegible] ارغنه
خاتون [illegible] در سنه اثنین و ستین و ستمایه موافق [illegible] ییل پادشاه الوس جغتای گردید مبارکشاه
مومن موحد حلیم کم آزار بود و همواره مسلمانان را از حیف و تعدی [illegible] ازان طایفه
طالب [illegible] شده که آن شاهزادهٔ عادل را از میانه بردارند و [illegible] دیگری کارند و [illegible]
اغلان بن ییسنتوا بن [illegible] بن جغتای خان منظور نظر قوبیلا قاآن گشته منشور حکومت الوس جغتای خانی
حاصل کرد [illegible] و بدار الملک جد خود شتافت [illegible] مبارکشاه [illegible]
و چاپلوسی [illegible] امرای مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده [illegible] مبارکشاه نام نیکو
سرانجام در عالم بود [illegible]
و اسب و شتر و گله [illegible] مبارکشاه را بحیطهٔ ضبط در آورد [illegible]
ذکر براق خان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف [illegible] احوال رعایا و زیر
دستان [illegible] و بشجاعت و تهور و جلادت [illegible] در اوایل شهور سنه ثلاث و ستین و ستمایه
موافق [illegible] ییل [illegible] الوس جغتای خانی استیلا تمام داشت [illegible]
امیر الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی
میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت و محاربت اتفاق افتاد [illegible] قبچاق اغول بن
[illegible] قاآن موافقت و مصالحت دست داد و بعد از آن براق خان [illegible]
[illegible] اباقا خان که در آن
زمان قایم مقام هلاکو خان بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون به بخارا رسید مسلمان شده سلطان
غیاث الدین لقب یافت و بعد از چندروز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان و ستین
و ستمایه موافق [illegible] ییل [illegible] مدت سلطنتش
شش سال بود گفتار در بیان بعضی از احوال براق خان و بیان منهزم شدن او از لشکر اباقا خان [illegible]
در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان در الوس جغتای خان بر مسند ایالت تکیه زد [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایام دولت خود سپاهی در هم کشیده [illegible]

با پسر و لشکر برادر آمد و در [illegible] درخت اشیانهٔ سلطانی [illegible] بران
زده [illegible] از آنجا نازل گشت و در جاه متراکم که در برابر آن اشیانه بود افتاد [illegible]
[illegible] و همچنین بعضی از لشکریان براق خان [illegible] اسبان خود را بر درختی میان
تهی بسته [illegible] آن درخت پوسیده [illegible] و از میان آن شش هزار [illegible]
ظاهر شد سپاه براق از آن غنایم [illegible] این معنی را از امارات قوت و دولت [illegible]
و چون براق [illegible] بدار الملک خود بازگشت [illegible] و این خبر بسمع قیدو خان
رسید [illegible]
مقام مستعد جنگ و پیکار شد و در کنار آب [illegible] آتش قتال التهاب یافته
از بسیاری [illegible] خون جوی روان [illegible]
خاک هلاک افتاده و آخر الامر براق خان ظفر یافت با غنایم نامحصور عنان بدار الملک [illegible]
این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان این دو شاهزاده [illegible]
درین کرت قیدو خان [illegible] فتح و نصرت [illegible] و براق خان منهزم شده عنان [illegible]
بازکشیده [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وسلامت موافق [illegible] ییل مسعود بیک یلواج [illegible] برسالت نزد اباقا خان بن هلاکو خان بخراسان
[illegible]
ممالک اطلاع حاصل نماید و مسعود بیک [illegible]
[illegible] از آب آمویه گذشت [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible]

ازین

ازین معنی بغایت [illegible] اما بنابر آنکه محل تحقیق بازخواست نبود دم در کشید و چون مسعود بیک
بپایه گاه اباقا خان در آمد منظور نظر عنایت گشته [illegible] عبارت خوب و اشارت [illegible]
ادای رسالت نموده بمزید عواطف خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص یافت [illegible]
[illegible] بعد از چندروز [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] مسعود بیک بی توقف [illegible]
[illegible] براق خان [illegible]
جنگ و قتال اشتغال [illegible] رسالت مسعود بیک [illegible] اباقا خان ایلچی [illegible]
[illegible] مسعود بیک [illegible]
[illegible] هیچ [illegible]
[illegible] صاحب تاریخ وصاف [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] سمرقند و بخارا را
غارت و تاراج کند مسعود بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] براق خان [illegible]
[illegible] مسعود بیک [illegible]
[illegible] قیدو خان [illegible]
[illegible] براق خان [illegible]
اباقا [illegible] ماوراءالنهر رسیدند براق خان [illegible]
[illegible]
و ملک شمس الدین محمد کرت [illegible] براق خان [illegible]
[illegible]
[illegible] براق [illegible]
اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible] براق خان [illegible]
[illegible] براق خان [illegible]

گذاشتند پنجاه هزار اسپ و دختر ماه پیکر را اسیری گرفته بودند در پیش انداخته علم مراجعت بر افراشتند و
مدت هفت سال بخارا از وجود آدمیان خالی بود و بعد از آن مسعود بیگ بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت
و بدستور پیشتر بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت ذکر نیکبی خان بعد از فوت
براق امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت قیدو خان نیکبی خان را که پسرزاده جغتای خان
بود و بروایتی … بود و بقولی سارابان نام داشت بپادشاهی برگزیدند و چون نیکبی را روز
پیش آمد علم … بوقا تیمور خان بن … بن بوری بن ماتیکان برافراشت و پس از آنکه بوقا تیمور
خان نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوا خان و بروایتی دواچین خان نام داشت در ماوراءالنهر
و ترکستان پادشاه شد و امیر الامرا و لشکرکش دوا خان امیر ایلچیکدای بن ایلچل نویان بود و … سال پادشاهی
کرد ذکر مخالفت دوا خان بن براق با پادشاه الغ یورت … تیمور قاآن دوا خان باتفاق … خان
پادشاه کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از قبای امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در

[illegible]

تا آنزمان که اوقات حیاتش بسر رسیده متوجه عالم جاودانی گردید ذکر کبک خان بن دوا خان باتفاق امرا خان کبک
خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسنبوقا خان بر تخت سلطانی
و مسند جهانبانی صعود نمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده آثار نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت
با جمعی از خواص ملازم سوار شده در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که در مغاک
بر زبر خاک ریخته بودند شاه کشیده ملتفت در آن عظام پوسیده نگریست پس روی بملازمان آورده گفت
میدانید که این استخوانها بمن چه میگویند و ایشان سر در پیش انداخته کبک خان فرمود که مظلومی چند
بوده و میخواهند که انتقام ایشان ... فی الحال از آن اموات کاشته امیر هزاره را که در آن سرزمین تعلق بوی داشت
طلب کرد و از وی حال این استخوانها پرسید و آنشخص تیر دار صدد دست زده واو بدین حوالی تعیین بوده
بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که از آن تاریخ به سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده بوده است
و آنجماعت را ایشان کشته اند و مالهای ایشانرا برده اند و بعضی از آن اموال موجود است فرمان عدالت کبک خان
چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان داد و کس نزد والی خراسان فرستاده
حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد و چون ایلچیان بدرگاه معدلت
پناه رسیدند کبک خان خونیان را با اموال بایشان سپرد و عدل بی غایت الطاف فدا ... خوانین بر کاه ...
و او در مسند خانی و سیاسه بسبب حلول اجل طبیعی کبک خان کشته برادران ارشدش
ایلجکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امور سلطنت و جهانبانی بودند و چون ایشان نیز در ...
هلاک شدند پادشاهی الوس جغتای خان برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او پادشاهی عادل
کامکار و جهاندار مقبل معدلت شعار بود و جبهه خانی را بنگین مسلمانی برافروخت و بتوفیق
سبحانی در عالم خانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت و اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی
او بدین مسلمانی فایز گشتند و در متابعت شریعت او تندی از کان ملت حنیفی دارپوسته و رواج دین ...
شمع دین برفروخت ... امور مملکت ... الوس میل کرده ... بدین شاید ...
... و ترمشیرین خان در ایام دولت لشکر بهندوستان کشیده و جمعی و بلاد ... سالکان
خاقانی بترکستان باز گردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوییل برادرزاده ترمشیرین خان بوزان
بن دوا تیمور خان بن دوا خان که جمال حالش بحلیه اسلام تزیین نیافته بود لشکر بماوراء النهر کشید و در منزل
و در منزل توزی مصاف با ترمشیرین خان حرب کرده او را بدرجه شهادت رسانیدند و بوزان اگر چه در الوس
جغتای متمکن گشت اما چون کفر از شعار او بود امرا و اعیان را از تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعادت جبینش
می بود که ترمشیرین خان در سنه تسع و عشرین و سبعمایه در ... گشت و ... سلطنت او ... نقش ...
ایلجیکی بن ایوکان بن دوا خان بعد از رحلت بوزان بجانب ... متصدی امر ایالت شده و چون روزی چند

بدولت و اقبال بگذرانید برادرش تیمور فروج کرده او را بقتل آورد و تیمور چون چندی بپادشاهی
مشغول بود ... از تلبیس ... نمود و لیکن برادر جنکشی تولغه بود بنابر آن اشراف و
اعیان از سلطنت متنفر شده در آن اثنا علی سلطان که نسبش باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده بر الوس جغتای
استیلا یافت و چند گاه قبل خان و قاچولی بهادر که تا الیقتای تومنه خان منتسب بود و چنگیز خان وقت اجازت
نیز خطر از آن بنا نهاده بود ند ضایع ساخت و چند گاهی پادشاهی کرده او نیز مانند دیگران عالم را گذاشت
ذکر محمد خان بن بولاد خان بن کونجک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته بر مظالم
پرداخت و مدت ... دیگر جمیع معدلت الوس جغتای را معمور و آبادان ساخت و جهاندار شاهی که از نهال او
آراسته گشت دولت ... خلفای پیشین تدارک ... بنیاد ... مذهب بود ذکر قزان سلطان
قزان سلطان ولد یسور بن اورکتمور بن بوقا تیمور بن بوری بن میتوکان بن جغتای خان بود و او در
شهور سنه ثلاث و ثلثین و سبعمایه موافق توییل بر تخت سلطنت صعود نمود و لوای ظلم و بیداد
افراخته چنانکه حساب ستم کاری او از امرا و نوئینان بر آن جهت و از هر کس اندک حسابی که در وجود آمدی
مطمور خاک تعزیرش ساخت سیاستش بمرتبه بود که هر صباح اکابر و اعیان متوجه ملازمتش بودند از غایت
وهم کفن در زیر جامه پوشیده وداع اهل و عیال را و داع میکردند و معاینش مشابه که معتقد بان و الحکام هر
شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت و سلامت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکرانه بجای آورده
نذر و صدقات بمستحقان میرسانیدند او آخر امر بقیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با
امیر قزغن که در سلک اعاظم امرای برلاس انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن سالی برای
رامعسکر سپاه صف شکن گرد جنود نامعدود فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت
با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت نمود و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در دشت قیه او زکی
آن دو گروه جنگی را اتفاق ملاقات دست داده در میدان ... امیر قزغن رسیده قزان
سلطان ظفر یافت و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرده بر ارزشد ... کثرت
باری که اکثر اسبان لشکریان روی بحیات عدم آورده امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت
کرت دیگر علم عداوت افراخته بسرعتش شتافت و بار دیگر میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه روی نمود
درین جنگ قزان سلطان بقتل رسیده و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح حرمت
بر مفارق بازماندگان قزان سلطان مبسوط گردانید و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس
جغتای خان در ماوراء النهر و ترکستان تا آن زمان که کشته شدن قزان سلطان صد و نه سال بود و بعد از قتل قزان
امیر قزغن دانشمندچه خان را که نسبش باوکدای قاآن میرسید بخانی الوس جغتای اختیار نمود و
چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان بگذشت امیر قزغن او را کشته بیان قلی خان در آن

ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت او امیر قزغن بساط
عدل و کرم گسترده و بدانه انعام و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید نمود و در سنه تسع و خمسین و سبعمایه تغلق نامی
که خواهر امیر قزغن را در حباله نکاح داشت بنت امیر قزغن رایت مخالفت برافراخت و در شکارگاه
آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بدرجه شهادت رسانید و الطاف قتلغ نام یکی از متوطنان
امیر شهید بطلب خون او عقبش دوان گردید و در بلده قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره
پاره ساخت و در تسکام ... کشته علم حسن و وفا را برافراخت انگاه پسر امیر قزغن امیر زاده عبدالله قایم
مقام پدر شده سمرقند را دار الملک گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی خان داشت او را بقتل
رسانید تیمورشاه خان پس از کشته شدن بیان قلی خان بنابر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی
صعود نمود و او پسر تیمور بن ایوکان بن دوا خان بود و در ایام دولت او اقبال امیرزاده عبدالله امیر بیان
سلدوز طریق خلاف سلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد قراچار نویان بود و
لشکر درهم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمورشاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین حربی صعب
دست داده تیمورشاه و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سلدوز در دیار ماوراء النهر رایت تسخیر افراخته
لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم نفس کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت ساقیان
سیم اندام افراط مینمود اختلال بسیار باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودایی و در هر دلی ...
پدید آمد امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی
در شبرغان لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکر جمع کرده
پیوسته در و ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمیری نگاشتند ذکر تغلق تیمور خان بعد از شهادت
امیر قزغن تغلق تیمور بن ایمل خواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی
ولایات ماوراء النهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن دیار گماشت و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه بطرف
سمرقند نهضت نموده کرد و اکثر امرای سرکش بایلجبر اطاعت درآمد و در هر بلده حاکمی ... نصب کرده
بازگشت و بعد از رجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایای بیچاره
پایمال فتنه و فساد گشتند بنابر آن تغلق تیمور خان در سنه ثلث و ستین و سبعمایه نوبت دیگر سپاه بلانهایه
بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر
بازداشت و رایت معاودت برافراشت ذکر الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از رجعت پدرش
در سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنه خمس و ستین و سبعمایه امیر حسین بن امیر مسلا
بن امیر قزغن و حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بر وی خروج کردند و بین الجانبین محاربه صعب
وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمر الدین دوغلات رشته حیاتش را از

هم گسیخت عادل سلطان بن محمد بن بولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه خان باستصواب
امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روزی بر آن گذشت بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی
بر امیر حسین ظاهر شد او را گرفته در آب چکالک انداخت جتول سلطان بن دورجی بن ایلجکدای را بخانی
برداشت و جتول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین بن امیر مسلا قتل فرمود سیورغتمش خان
بن دانشمندچه خان حضرت صاحب قران در وقتی که علم مخالفت امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان
را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون آن شهریار جهاندار وفات یافت
پسرش سلطان محمود خان را قایم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم امور او را بر او ...
و سلطان محمود خان در شهور سنه ... و ثمانمایه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در متن بیان
احوال صاحب قران امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن خواهد تافت انشاء الله تعالی وحده پس
ذکر طبقه از اولاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و بمهمات امور سلطنت کما ینبغی ...
طایفه از اولاد چنگیز خان که در ولایت ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند عدد ایشان نوزده اند از آن جمله نه نفر
بکمال اختیار و اقتدار پادشاهی نموده اند و ده کس دیگر چندان اختیار و استقلال نداشته اند و بموجب
تعیین و تمشیت امرا صورت پادشاه و فرمان روایی پیدا کرده اند و اول این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن
چنگیز خانست و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوبان او را بسلطنت موسوم گردانید
و هلاکو خان در اوایل ایام دولت برادر خویش منکو قاآن در شهور ذی الحجه سنه ثلث و خمسین و ستمایه الی
اقتدار که گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان و خمسین و سبعمایه رخت
بقا و ثبات بباد فنا داد و پس زمان اقبال این طایفه نزدیک صد و نود سال امتداد یافته چنانچه بتفصیل مسطور
می شود گفتار در بیان تسلط و استیلای هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان دولت آن
شهریار ممالک ... و شهسوار مسالک ... برواری ایات این حکایات و ... مبادی
که چون منکو قاآن بن تولی خان در منزل قراقرم وکلوران بر مسند سلطنت و سریر قاآنی قرار گرفت
بایجو نویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرموده و بایجو نویان بعد از وصول بعد و عراق و آذربایجان
ایمی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و از خلیفه ستمکار ... و در آن ایام
قاضی القضات شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فداییان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن ...
بود در باب وجوب دفع ملاحده مبالغه بسیار بجای آورد بنابر آن منکو قاآن خاطر بر آن قرار داد
که یکی از شاهزادگان را با سپاهی فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و پس از لوازم مشورت
قرعه اختیار از برای آن کار بر هلاکو خان افتاده منکو قاآن او را منظور نظر عنایت و التفات گردانید
و گفت که ... از توران گذر کن بایران خرام ... برآور بگردون سر رخشنده نام ... و باید که چون جلادت

و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا کنار ولایت مصر بجهت معمور داری و ملاحظهٔ
رسوم و یاسای چنگیز خانی نموده هر که بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را رعایت فرمایی و هر کس
تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بروی او و عیال و اطفال و اقربایش بگشایی هلاکو خان انگشت قبول
بر دیده نهاده مدت یکماه منکو قاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان او را بنوبت طوی دادند
بعد از آن هلاکو خان با جمعی از لشکر چنگیز خان که مدد بیست هزار سوار همراه او بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول
سنه احدی و خمسین و ستمایه موافق اودیل ازاروی (?) قاآن بقبول خود شتافت و ترتیب اسباب لشکرکشی
و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نموده هزار خانه و از چینی ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند
بخود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث و خمسین و ستمایه
توشقان ییل در ظاهر سمرقند بر مرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیک بن محمود یلواج در آن زمان صاحب اختیار
ما وراء النهر بود بترتیب اسباب طوی قیام نموده هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام دلنواز بعیش و عشرت
گذرانیده از آنجا بشهر کش کوچ فرموده حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت و بعضی از
اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و چون نهضت
موکب گردون اساس بآهستگی طی مسافت نموده در هر منزل جمعی از متعینان ایران بکمر پای ملک التماس
می شتافتند و بعنایات و سیورغامیشی اختصاص می یافتند و هلاکو خان در ذی حجه مذکوره از جیحون
عبور کرده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار و هنگام ظهور سپاه
ریاحین و ازهار از شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت نمود و ارغون آقا بموجب فرمان از روی یورت
بجانب اردوی منکو قاآن آورد و پسر خود کرای ملک و احمد بیتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه
عطاء الملک جوینی را نزد هلاکو خان که او را و اولاد او را امورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون
ایلخان بزاوه رسید کیتوقا نویان را از فتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر
ارغون و خواجه عز الدین طاهر که نایبش بود هلاکو خان را طوی دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین
محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن خورشاه الموتی حاکم قلعهٔ سرتخت بود رفته بعد از
ادای پیغام ناصر الدین در مقام فرمان برداری آمده در مصاحبت ملک روانه اردوی هلاکو خان پیش
گرفت و چون باستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید هلاکو خان بعد از طی منازل
و قطع مراحل بحدود ولایات رودبار نزول اجلال فرموده چنانچه در ضمن قضایای ملاحده بتفصیل ذکر یافت
در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمایه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم
قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت و شوکت افراخته متوجه دار السلام بغداد گردید و در جلد
که در اواخر نوبت سیم از مجلد دویم مذکور گشت فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه بسمت تبریز در حرکت هلاکو خان

در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسین و ستمایه بدار الخلافه شتافت و امرا و اعیان و اطراف را طوی داد
و معتصم خلیفه را که هنوز مقید نبود در آن مجلس طلبیده گفت تو میزبانی و ما مهمان آنچه در دست تست تو داری
رسیده و در خور ما باشد بیاور و مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده دو هزار جامه و ده هزار دینار
سرخ و بعضی از ظروف و اوانی نقره که بجواهر مرصع بود از خزاین بیرون آورده بر طبق عرض نهاد ایلخان
بچشم التفات نظر در آنها نینداخت و جمیع را باطرافیان انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهری تو
معلوم و پیدا در تصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست دفینه اگر از مخفیات و دفاین چیزی داری بگوی
معتصم اشارت بجانب دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند حوضی مملو از تکابات (?) طلا یافتند که هر یکی
صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در ایامی که خلیفهٔ ایام در دست هولاکو
خان اسیر بود روزی چند ایلخان او را طعام نداد و معتصم از گرسنگی بی تحمل شده و از
هولاکو خان خوردنی طلبید و ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کرده حکم شد که طبقی مملو از زر احمر
و جواهر زواهر پیش خلیفه برند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر معتصم خلیفه رسید
گفت زر و جوهر را چگونه توان خورد ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نمی توان خورد
برای چه فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و بسپاه ندادی تا ملک موروثی ترا از قوم سپاه
بیگانه محفوظ دارند خلیفه جواب در این باب حرفی مقبول نداشت بدین گونه از جگر گرم آه سرد
برکشید و از بوتهٔ دیده لآلی اشک بر رخسار روان گردانید القصه در آن چند روز فوج عظیم (?) معتصم با [illegible]
عقب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اتباع و امراء و نواب او مانند سلیمان شاه که موضع (?) اثر الدین ابوبکر
و دواتدار صغیر و کبیر و شرابی عام کشته شدند بلکه حکم قتل عام صدور یافته بنای حیات هشتصد هزار کس از
دار السلام بسمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف
و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال چینی و غلامان رومی و روسی آنقدر بدست هولاکو خان
که حد حساب ارباب آن عاجز آمد و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند منادی بجهت تخریب
برج و باروی آن بلده تا شهر بعد از آن نایرهٔ غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایای رعایا که در نقبها و
سوراخها خزیده بودند ترحم فرموده حکم شد که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکاکین گشایند
و بکسب و تجارت مشغول شوند و توطن نمایند و چون مهمات دار السلام و متوطنان آن مقام تمشیت (?)
رسید ابن علقمی وزیر امید میداشت که بنابر اهتمام که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده
بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما
ایلخان او را منظور نظر عنایت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که با ولی نعمت خویش و ناکند (?) چه طمع
توان داشت و باستانی (?) دار السلام را بعلی بهادر که شحنه او بجانب بغداد بر رفته بود ارزانی فرمود

و حکومت دار الخلافه بابن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین
رقم بتحریر آن مبادرت مینماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد اناس بغداد
انتظام داشت و فی الجمله سوادی از یاسا (?) معلوم کرده بخدمت عامل یعقوبه قیام مینمود و قبل از رسیدن
ایلخان بیک سال روزی عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار ابن عمران
نهاده و او شرایط دلاکی بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت واقع
شد عامل از وی پرسید که چرا دست از پای من کشیده و اشتغال بخواب ورزیدی گفت در خواب بودم عامل گفت
در خواب چه دیدی گفت در خواب دیدم که بساط خلافت آل عباس در نوردیده شد و زمام ایالت دار السلام
را در قبضهٔ اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینهٔ ابن عمران زد
که پشتش بزمین رسید و در وقتی که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن
عمرانم از خلیفه طلب فرمایند شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بایلخان رسیده ایلچی نزد
معتصم فرستاد و ابن عمران را طلبید و خلیفه مضمون این مصراع را که ° کم گیر ز بغداد و کم از پیلی ° بخاطر
گذرانیده و ابن عمران را اجازت داده او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر [illegible] لشکر
پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم و هر چند این سخن بعید تمام داشت هلاکو شحنهٔ جهت این کار تعیین
نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام مواضع
در زیر زمین پنهان ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سرچاهها را بگشاد و مبلغ لا تحصی غله بیرون آورد و بدین
واسطه مدتی پانزده روز لشکری بآن کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته بتیر [illegible]
ابن عمران بهدف مقصود رسیده و ایلخان بعد از فتح دار السلام حاکم گردانید و حکم فرمود که ابن
علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این حبس و غصه بیمار گشته در اندک زمانی وزیر از این جهان
غم اندوز در گذشت

ذکر مراجعت نمودن هلاکو خان از دار السلام بغداد و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون خاطر ایلخان از مهم دار السلام فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان تافت بعد از وصول
بمراغه در اواخر رجب سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لولو که بسبب استیلا او بر ولایت
موصل در اثنای ذکر اوتین (?) سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنگی بن آقسنقر بودند مسطور شد
بدرگاه گیتی پناه رسید و بر آنکه نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخانی گردید
و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت
شام فرستاده حکام آن دیار را بطاعت و انقیاد دعوت فرمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت
تعلق بگماشتگان پادشاه مصر داشت و در [illegible] ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن
عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را

بر وفق مدعا بازگردانیدند بنابر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات شام جزم کرده قاصدی نزد بدر الدین
لولو فرستاده پیغام کرد که ما ترا بواسطهٔ کبر سن از یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خویش ملک صالح
را همراه لوای کشورگشای گردانی و بدر الدین لولو بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر
سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دویم شهر رمضان سنه سبع و خمسین
و ستمایه بصوب مقصد نهضت فرموده و چون بدیار بکر رسید پسر خود یشموت را با طایفهٔ از امرا و بسیاری از سپاه
شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرموده و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند
فرستاده و خود بنفس نفیس بر حران رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف [illegible] حرکت آمد
و بعد از محاربه و محاصره آن دو شهر بجنگ فتح گشت و در قتل و غارت بتقصیر از خود راضی نشد آنگاه
از آنجا بجانب رفته در باب الانطاکیه نزول فرموده و دیگر روز اطراف شهر را بر امرا و نوئینان
قسمت گردانیده و مغولان بمحاربه و محاصره مشغول گشته در اندک زمانی کفار مغول و اشرار تتار از باب
العراق بشهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداختند و بعد از آن محاصرهٔ قلعه را پیش نهاد همت ساختند
و او را نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده و صناع و محترفه را اسیر گرفته و سایر خلایق را از شمشیر گذرانیدند
و ایلخان چون از مهم قتل حلب فارغ گشت کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر حصاری دیگر که از مضافات آن
ولایت بود انداخت و در غایت محاصره و محاربه کرده کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام دادند
که اگر فخر الدین ساقی در اینجا آمده سوگند خورد که اگر لشکر بر تعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون
آمده قلعه را تسلیم نمائیم و فخر الدین ساقی مردی بود که با آن مردم سابقهٔ موافقتی داشت و او
در آن ایام بملازمت هلاکو خان قیام مینمود فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان
بقلعه رفته عهد و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان بعهد و پیمان مغولان بی ایمان اعتماد کرده
بیرون آمدند و هلاکو خان فرمان داد که جمیع ایشان را از پیران صد ساله و طفلان شیرخواره
بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگری که در آن فن ماهر بود آنگاه
ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته [illegible] اقوقایت منصوب شد اما بعد از چند روز
حلبیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو خان بقتلش فرمان داد و زمام ایالت اقوقایت را در
قبضهٔ اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعهٔ قلاع و امصار مذکوره وقوف یافتند
اصناف تحف و هدایا در صحبت طایفهٔ از اعیان باستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد نمودند و ایلخان کیتوقا نوئین را نامزد دار الملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت
باستقبال کیتوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش
اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب شرق ایلچی رسیده خبر فوت منکو قاآن رسانید و ایلخان

محمود بن کشید مدار الملک او از آنجا باز گردید و کتبوقا تا جوز اقبال در شهر دمشق بر مسند اقبال تکیه زد و کوتاه
پادشاه مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را بر انداخته چنانچه ... سپاهای از مغولان با جار خلاف
و ذکر سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر بترتیب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر گرفتار
شدن والی میافارقین و ماردین بسبب استیلای مغولان بر خشم و کین چنانچه سابقا مذکور شد که چون ایلخان بدیار
بکر رسید پسر خود یشموت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید و چون شاهزاده روی بدانجا نهاد
ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نموده او را بایلی و انقیاد دعوت
فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی
و جمعی دیگر از حکام ... بایمان ایمن گردانیدند و آخر الامر جمیع را بقتل رسانیدند لاجرم من با
شما ... که تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشم از ... بقول کفار اشرار بیرون نیایم
و چون این پیغام به یشموت رسید متوجه میافارقین گردید و ملک کامل مردم خود را استمالت داده گفت
از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه موجود است از شما دریغ نیست
و الحمد لله که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای جان و نفس خود گردانم آنچه ضرورت
در بایست باشد و در محافظت این بلده بتقصیر از خود راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان
امیدوار گشته متعرض پیکار لشکر تاتار و جهاد کفار گشتند و از جانبین ... بر کار ...
... سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجاعان بیرون آمده نایره قتال می افروختند و خرمن حیات
جمعی از مغولان را می سوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص داشتند و آن دو برادر
اکثر ایام بمیدان ... آمده بنوعی آثار جلادت ظاهر میکردند که داستان شجاعت رستم و دستان
و اسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بر چشم سنگ ...
رند کاری سپاه ایلخانی می افتاد و مغولان در رفع او چاره جوی گشته منجنیقی بدر الدین لولو که او نیز مهارت
کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیق خود را در برابر منجنیق شهر
نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشادند و هر دو سنگ در فضای هوا بهم باز خورده
ریزه ریزه شدند ... از حذاقت آن دو هنرمند حیران ماندند و متعجب گشتند القصه قلعه میافارقین
مدت دو سال امتداد یافت ... در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و سپاهیان اسبان خود را تمام
خوردند و بعضی از اقویا از گوشت ضعفا بی نوع تغذی میکردند و ... و مفلوک و ...
ملک کامل ماند کس نزد یشموت فرستاده امان طلبیدند و شاهزاده ارقتو نویان را نامزد فرمود که بجلدی
بمیافارقین رفته ملک کامل را دست و گردن بسته بیارد و سایر مردم را از تیغ کین بگذرانند و ارقتو
نویان بشهر در رفته آن دو جوان جلادت نشان چون حال نوعی دیگر دیدند بپام خانه بر آمده به تیر انداختن

مشغول گشتند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید تیرها در سر کشیدند و چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت
فایز گشتند و اهالی ... متوطنان آن مکان کشته شدند و یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون
ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل مسلمان بریده در دهانش می نهادند
تا درگذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید
و هرگز خیال ظلم و عدوان بر امن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آنرا
با سایر بلدان ویران کردند روی بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در
قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین و نهایت کار ملک
سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع
یافت و پسر ملک سعید ملک مظفر از ... پدر به تنگ آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب
شهر بازگشاد و قول ثانی آنکه چون امرای ایلخانی نزد ملک سعید فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت نمودند
... پای بیرون نهاد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشته ایلخان بقتلش فرمان داد
و پسر ملک سعید ملک مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین
و توابع گردانید **ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او بر دست مغولان کافر کیش جاهل** چون عمر
بدر الدین لولو بنود و شش سال رسید و ازین جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانیده و بقول یافعی
در شهور سنه سبع و خمسین و ستمایه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمایه بجانب
جاودان شتافت و ایلخان پسرش ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت ملک صالح
روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت بر افراخت و موصل را بیکی از معتمدان خویش سپرده
متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایات و التفات بسیار دید آنگاه باتفاق ... بجانب
خود مراجعت نمود ... موصل را معبر برد و ایلخان از وصول او وقوف یافته با امرای دیگر پیغام
فرستاد که محافظت طرق و شوارع نماید تا اگر ملک صالح با دیگر باغی در طریق مصر بند دست برد بوی نماید
و سنداقو نویان را با لشکر بیکران بموصل ارسال داشت بهر کیفیت تواند ملک صالح را بجنگ آورد و ...
که ملک صالح ... در دار الملک ... اشتغال ... بیکبار آواز کورگه و کوس ... بگوش
او رسید و از آمدن سنداقو خبر یافته در دروازها ... لشکر مغول و گروه ترکمان را
که در شهر بودند باموال ... مشغول ساخت و سنداقو آغاز محاربه و محاصره نموده روزی چند از ...
لشکر مغول ببالای سور بر آمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرهای کشتگان را
بزیر انداختند بدین جهت در مشارکت ... تر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم کفار تتار ...
و عجز موصلیان ... خبر یافت یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد ...

و ایشان به سنجار رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که ...
که سپاه شام بمدد و نصرت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرانیدند
قضا را کبوتر غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیق کبوتر را گرفته و نامه را از بال او باز کرده نزد سنداقو
برد و سنداقو این معنی را از علامات فتح و نصرت دانست علی الفور بکین آن سپاه ... نامزد نمود
و ایشان بسنجار رسیده ... بسرعت تمام شدند و در کمین کار نشستند و در وقت وصول لشکر شام
بیکبار بیرون تاخته و باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فتح و فیروزی
از جانب مغولان در اهتزاز آمده و باد صبا ... چهره های اهل شام را از خاک بر ساخت لاجرم اکثر ایشان
کشته شدند و سپاه سنداقو جامه های آن طایفه را پوشیده و بر اسبان و یراق ایشان سوار گشته روی بطرف موصل آوردند
و مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که سپاه بندقدار است که بمدد اهل اسلام می آیند لاجرم
جمعی کثیر برسم استقبال از دروازها بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند
بعد از آن ... صنف تمام باحوال ملک صالح راه یافت کس نزد سنداقو فرستاده امان طلبید و آن
... ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداقو او را ... نزد ایلخان
بردند و هلاکو چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا ... او را ... محکم
ببستند و در آفتاب انداختند و گاهی ... غذایی بوی میدادند و بعد از چند روز ...
کرمها اعضای ملک صالح را آغاز خوردن کردند و ملک ... بیکماه بدین بلا مبتلا بوده وفات یافت آنگاه
پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار دروازه موصل ... دو نیم زدند و هر نیمه او را در
یک ... دروازه بیاویختند و در آن دیار کفار اشرار مغول ... نشستند لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه
گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه خان بن جوجی خان و تلف شدن جمعی کثیر از مغولان در آن واقعه
چون برکه خان ... برادر بزرگتر خود صاین خان در باب تمشیت مهمات منکوقاآن سعی بسیار
نموده بود خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهر گونه کلمات مشوش او خاطرش بروی تفوق می
هلاکو خان ازین معنی به تنگ آمده روزی بزبان آورد که هر چند برکه خان آقاست و من اینی اما از پس
که طریق حسن سلوک ... از ... تکلیفات ناشایسته بعد ازین با وی قاعده یگانگی را به بیگانگی
تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع برکه خان رسیده بر آشفت و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام بی
جهتی کوشیده و بلاد مسلمانان را با خاک راه یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی کشت اگر
خدای جاوید مرا یاری دهد خون بیگناهان را از وی باز خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ ...
... و ستمایه هلاکو خان توتار اغول را که خویش برکه خان بود متهم گردانیده بیاسا رسانید
و این معنی ... آزار برکه خان گشته و ... هلاکو خان ... ساخت و توقای را که ...

توقای ... داشت با سی هزار سوار بر سبیل مقدمه روان ساخت و هلاکو خان بر توجه سپاه وقوف یافته
گشت در شوال ... و ستین ... در حرکت آمد و شیرامون نویان را بر سبیل منقلای پیش فرستاد
و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیکناگاه توقای بروی تاخت و ... امرا ... با بسیاری
از دلیران سپاه ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع
توقای گردانید و اباتای در ذو الحجه مذکور ... بر سپاه برکه خان زد و
توقای انهزام یافت و در اول محرم الحرام سنه احدی و ستین و ستمایه ایلخان بنفس خویش ...
گذشته عازم رزم برکه خان گشت و ... ماه ... بدر بند شیروان رسیده گروهی از
مردم ... که بر در بند دیده بودند و لشکریان ایران بضرب ... ایشان را بر انداختند و از در بند گذشته آغاز
و غارت ... دشت قبچاق افتاده ایرانیان دست بقتل عام بر آورده ... از توقای و سپاه
برکه خان در آن حدود اثر نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای سپاه ایلخان بودند ...
استقبال عازم دشت گشتند و بر آب ترک عبور نموده منازل ... برکه خان را از خیمه و خرگاه و اموال و
اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم سپاهی سیاهی ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را
گذاشته لاجرم بی تحاشی در خانهای قبچاقیان ... آمده ... گلعذاران سیمبران ماه رخسار دست
در آغوش کرده ... مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیکناگاه برکه خان با لشکری
چون مور و ملخ بی پایان ... و در آن ... گذشت و در وقت طلوع آفتاب
تا هنگام ... اباقا خان و امرا بمقابله و مقاتله مشغولی نموده برکه خان غالب آمد و ترکان ایلخانیه ترک
محاربه کرده بگریختند و در زمان عبور از آب ترک ... شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین چشم زخم
حزن تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه
و آلات حرب قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام برکه
خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو ... تافت و در ماه ربیع الاول
سنه ثلاث و ستین و ستمایه ... بحمام رفت و چون از آن مقام ... بیرون آمد مریض
گشته باتفاق اطبا مسهل خورد و آن دوا موجب ... گشته مرض منجر بسکته شد و در آن لیالی ذوذوابه مهیب
هر شب پدید می آمد و بعد از چند روز شبی که ذوذوابه غایب شد هلاکو خان نیز کلش حیات را بدرود نمود
امرا و ارکان دولت جهت مدفن ... و چند دختر ماه پیکر بانواع زیب و زیور آراسته ...
سردابه فرستادند تا ایلخان از زحمت تنهایی و مشقت جدایی ... زهی عقل ... اشراف
مغول که جهت ... امثال این افعال بی حاصل میکاشته اند و ... حسرت و حضور اموات خویش
می پنداشته اند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ وفات هلاکو خان این قطعه در سلک نظم کشیده است

چون هلاکو خان بزمستان گرم شد کرد تقدیر ازلی نوبت او را [illegible] سال بر ششصد و شصت و سه [illegible]
گوش نموده بجوز رنج الکاسته مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک به ده سال
و هلاکو خان بقول حمدالله مستوفی چهارده پسر داشت اول اباقا خان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود
۲ تمشور از کویل خاتون بنت توراچی کورکان از [illegible] ۳ یشموت که مادرش قتایی بود توقاجین
ایگچی نام ۴ تکشی که از قوتی خاتون قوم قنقرات در وجود آمده بود و در خوزستان بعلت استسقا از عالم
بر فنا انتقال نمود ۵ طراغای و مادر او نیز قتایی بود و دیرایقیی نام داشت ۶ تبشین که برادر اعیانی یشموت بود
تکودار که ایضا از قوتی خاتون تولد نموده بود ۷ اجای که مادرش اریقای ایگچی بود دختر تنکز کورکان
۸ قنقربای که مادرش کنیزک ختاییه بود نام او ارجیه ایگچی ۱۰ ییسودار که مادرش شیخین بود از قوم کورلاوت
۱۱ منگکه تیمور که مادرش اولجای خاتون بود بنت توراچی کورکان ۱۲ هولاچو که مادرش ایل ایگچی بود از
قوم قنقرات ۱۳ شیباوچی که برادر اعیانی هولاچو بود ۱۴ طغای تیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت و از
تمام این پسران اباقا و تکودار بمرتبه سلطنت و جهانبانی رسیدند و دیگران مطیع و منقاد زمان ایشان بودند

گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از حال وزرای عالیمقام در حال آن سالک مسالک جهانبانی

و چون منکو قاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز تمام داشت و گاهی خاطر بحل
برحل بعضی از اشکال اقلیدس میگماشت و بر کسب دقایق ریاضی بسیار حریص بود هوس رصد بستن در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد
بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را پایه سریر سلطنت مصیر طلبیده امر نمود که به بنای رصد پردازد و جمال الدین
محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکو قاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار میگذرانید تا آنکه
فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد طوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران میفرستاد با
وی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر را با ما جانب ما روانه گردانی تا رصد بندد
و بعد از فتح قلعه میمون دز خواجه بخدمت ایلخانی شتافته هلاکو خان مقدار حشمتش دانسته و در زمانی که
از تسخیر و تخریب دار السلام بغداد فراغت یافت بنا بر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استنباط زیج فرمان
نمود و خواجه نصیر الدین مراغه تبریز را جهت بنای رصد اختیار کرده حکم شد که هرچه محتاج الیه آن مهم باشد
دیوانیان جهت ایلخان تسلیم نمایند و خواجه هرچیز و هر کس که در باب رصد طلب نموده و بدست
آورده و در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته مرتفع به بنای رصد خانه اشتغال نمود منقل بر تماثیل اشکال افلاک
و تدویرات و حوامل و دوایر موهومه و صور بروج و درز و کاتب و آن رصد نوعی ساخته و پرداخته گشت
که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه قبه بالا بر سطح قبه می افتاد و درج و دقایق حرکت وسط آفتاب و
کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و اقالیم ربع
مسکون با اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلد و هیات بحار و کیفیت و [illegible] در آن نقش و مبرهن گردید که ربع جنوبی

مشتمل نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی و زیجات پیش در تاریخ سال تفاوت
فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد با تمام نبود که کوکب طالع هلاکو خان بنقاطع رسیده اجل موعود از کمین
تقدیر کمین گشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در ال‌اطاق مقرر جائی ساخت
و در حوالی اردبیل و [illegible] بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بغیر از پیشتر خود را بتعمیر
مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگ
خویش اباقا خان مشاهده نمود زمام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را تا کنار جیحون در کف
کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را باو ارزانی داشت و ضبط و ربط دیار اران و آذربیجان را بولد دیگر
خود یشموت مرجوع فرمود و ولایت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر توران کرد و مملکت روم را بمعین الدین
پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان در تمام اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بتکچی میداشت و در اوایل محرم
سنه احدی و ستین و ستمایه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شابران بعضی از غمازان سعایت خواجه
سیف الدین و خواجه [illegible] که حاکم گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی مختار بوقت ایلخان رسانیدند
هلاکو پرسش آن تزویر فرمان نموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت
من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب قلم و علما ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت
دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست
سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد و ذریه حاویان کمالات بهاء الملک جوینی
بود و آبا و اجداد متعهد مناصب بلند و متقلد مراتب ارجمند بودند نام ارشدش که ایضا شمس الدین محمد نام داشت و
مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی نیز بهمان کار مشغولی مینمود
و پدر بزرگوارش خواجه علاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بمنصب منسوب گشت و مشکور المسعی و
الاثر درگذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد منکو قاآن بصاحب دیوانی اشتهار
داشت تفویض نمود بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود کردانید و درهای عدل و کرم
بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام
کرد که اکر آصف برخیا زنده می بود استشراط متابعتش بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین
و تقویت شرع حضرت سید المرسلین کوشید و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل
و افضال لحظه فارغ نگشت و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقا
خان تافت در باره آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او را در تمامت مملکت ایلخانی
بنواب کافی و عمال امین تعیین فرمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات بر ارباب
استحقاق و اصحاب حاجات مامور کردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالیمقام تنفحه آمال

اهالی زهد و تقوی و مقتدیان درس و فتوی در چمن اقبال شکفته گردید امتیاز افاضل از اراذل و دانا از
جاهل در زمان وزارتش پیدا شد و ظاهر گشت و بمین اهتمام و حسن التفاتش بهره از سرایر ابداء و رزار فضلاء و فقد
حیثای علما بتمامی گذشت ه نهال باغ دولت در بر آمد ه حیثای خارمحنت بر سر آمد و برادر عالی خواجه شمس
الدین محمد خواجه عطا ملک جوینی چون بدار الملک بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن
بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری و آبادانی رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده زیاده از
صد هزار دینار از سرخ در آن جوی صرف نموده و آب فرات را در نواحی مشهد مقدسه حضرت سید
الالقاب امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع جاری ساخته بود و پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد
و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات انسانی و تکمیل فضایل
انسانی سعی و کوشش بسیار مینمودند اما خواجه شرف الدین هارون بر برادر خویش سبقت گرفته در صنوف
علوم ماهر و در فنون دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المومن تعلیم گرفت الکتاب رساله
شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقا خان در خطه اصفهان رایت حکومت را
بر افراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط میداشت و مآل
خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرانش منوب سمت تحریر خواهد یافت و بر تو اهتمام بر ارتفاع اساس
دولت و انتقاص نوای حشمت ایشان خواهد تافت انشاء الله تعالی وحده ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان
از جمله مواهب سنیه و عطایای جلیه که هلاکو خان را میسر شد یکی اکمل افضل المتقدمین و اعلم المتاخرین افتخار
الحکما العظام و استظهار العلما الکرام خواجه نصیر الدنیا و الدین محمد الطوسی در آن عصر بود و دایم مصاحبت
مینمود و کنیت آن جناب ابو جعفر است و نامش محمد بن حسن و خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما در طوس
متولد شده و نشو و نما یافت لطوسی مشهور گشت و آن جناب در تمامی اقسام حکمت بر حکماء اعصار و علما
دوران رتبه تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع وحدت ذهن نقش کمال مهارت
بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن او بقلعه میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان
مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب
ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامه عالیمقدار گشاده آن جناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری
بنام او تالیف نمود و قصیده و سپه در مدح معتصم خلیفه در سلک نظم کشیده بجهة بغداد فرستاد و این معنی او
اینصورت موافق مزاج نازک نیفتاده بر پشت همان قصیده ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین
بخلیفه روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات نموده و ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را
خود نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین نازنین رسید خواجه را حبس نموده و در وقتی که
نزد علاء الدین محمد بقلعه الموت یا میمون دز میرفت آن جناب را همراه برده بود و پسر و بنابر آن علامه

زمان چندگاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نموده و چون اساس دولت آن طایفه بعمد مستاصل
مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص
یافته در سلک خواص و مقربان منتظم شد و بنابر آنکه از غور تعصب معتقد در مذهب نزد خواجه ظاهر بود هلاکو خان را
بر آن داشت که بصوب دار السلام لشکر کشید تا مهم بغداد بدانجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله مولفات
خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و هیئه در هیات و اوصاف الاشراف
در سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامه ایلخانی مشهور است و حرکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علما و فضلا
مذکور و تاریخ وفات آن عالم پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که ه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل ه
یگانه که چو او مادر زمانه نزاد ه بسال ششصد و هفتاد و دو بذو الحجه ه بروز هیژدهم درگذشت در بغداد ه
و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت نموده بود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار
موسی الکاظم ع دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد مطهر شان حجت او را آغاز حفر کردند تا کاسه سرداب
کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خویش
ساخته بود و پسرش ظاهر بخلافت وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده و از نوادر اتفاقات آنکه آن سرداب
در روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی سنه ۹۷ تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده بود و مدت عمر
خواجه هفتاد و چند سال و هفت ماه و هفت روز بود و العلم عند الله المعبود و دیگری از افاضل آن زمان اثیر الدین
اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلای هلاکو خان
بر بغداد در مصاحبت سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود بسر میبرد و در مدح او اشعار آبدار نظم
میکرد و در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم
و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم کردانید ه مرا از آن داشت قاضی که ای مند
ناخیر ه که بر بیدا جلش می نماید بخیل ه لیک در تیه ضلالت بچنان گم گشت ه که بصد سال برون ره برش از ازل
و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نموده حیل نوبت سوره انعام خواند و بر وی نفرین
کرد و هم در آن نزدیکی اثیر بتیر قضای حسن ع اثیر درگذشت و از آنجمله دیگری خواجه عبد المومن است خواجه صفی الدین
عبد المومن در فن ادوار و موسیقی در و صه کسب شده دوربی بدل بود و مانند فیثاغورث در وقوف بر نسبات
اصول نغمات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان معتصم خلیفه در بغداد بود و در وقت قتل و غارت
آن بلده در گوشه خزیده بنوعی خود را بجوار حشمتگاه هلاکو خان رسانیده و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن
کرد و بنابر آنکه آن نوای روح افزا اصلا در مغولان بی سر و پا تاثیر نکرد تا وقت غروب پس کار بدین
بنواخت او آن آلام کمی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه رسانیدند و ایلخان آن جناب
را خوشتر از بربطش نواخت و ای خیلی از از تمغات مستغلات بغداد و موثر ساخت که هرسال بوی رسانند

وان عارف مدقق مرید خواجه صفی الدین عبدالمومن و اولادش میرسید و در زمان اباقا خان که رایت اقبال
دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان آن شتافته وزیر صافی ضمیر
ولد ارشد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف
رساله شرفیه پرداخت و از آن جمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم خلیفه فرمان
داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت که اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک گردد و علامات
قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان تقریر نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد
پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر طوسی مشورت نمود خواجه گفت زکریای پیغمبر و یحیی معصوم را سلام الله
علیهما بقتل آوردند و هیچ یک ازین حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی نماید که این احوال
بر خونریزی آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان پیش ازین کشته گشته اند و آفتاب
منکسف نشده و نه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا ستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدتی معین اگر آنچه
گفته بظهور نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب چهارشنبه ششم محرم الحرام سنه احدی
وستین وستمایه حسام الدین بتیغ مولانا پرچشم ولیس کشته شد و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران
وهو ابی الحسن علی بن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلای زمان گوی مسابقت
میربود و در وقتی که خواجه نصیر الدین طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمراغه طلب داشت تا در آن باب شرایط
امداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را
بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام نهاده بود و شرح کشف و حکمت عین و جامع الدقایق نیز
از جمله تصانیف نجم الدین است مویدالدین عرضی دمشقی و فخرالدین مراغی موصلی و محیی الدین اخلاطی نیز با هلاکو
معاصر بودند و در وقت بنای رصد خواجه نصیر الدین را امداد مینمودند و دیگری از جمله فضلای هلاکو خان پوربهای
ساوجی است و او بجودت ذهن سلیم و حسن طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض
و قافیه اتصاف داشت در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موری یک جزو کتاب را بیک خواندن
یاد میگرفت و در زمان هلاکو خان بسحر متهم گشته شربت شهادت چشید قصیده حسنا در علم عروض و قوافی از
جمله منظومات اوست و دیگری از آنجمله محیی الدین المغربی است و او در اول زمان هلاکو خان در ولایت شام مقیم بود
و در علم نجوم بر اقران و امثال در فن زایچه تفوق مینمود والعلم عند الله المعبود و بیده ازمة المراد والمقصود ذکر اباقا خان بن هلاکو خان
در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکو خان بجهان جاوید شتافت اباقا خان در قشلاق
مازندران بود و امرا و ارکان دولت مانند ایلکای نویان و سونجاق آقا و غیرهما سرعان بطلب او فرستادند
و اباقا خان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشته در نوزدهم جمادی الاولی سنه ۶۶۳ بمقصد رسید و بالتماس مراسم
تعزیت اقدام نموده و در رمضان سنه مذکوره موافق اودیل باتفاق شاهزادگان و امرا و اعیان در موضع

جغان نمود در عدد و مروان بر سریر خانی و مسند جهانبانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت
پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت در رفاهیت بوقوع پیوست و زمام منصب امیر الامرائی او را بقبضه
اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان را ببرادر خود تبشین اغول داد و مهمات وزارت
را بدستور زمان خواجه شمس الدین محمد بازگذاشت و خواجه علاء الدین عطاء الملک ببیان سوال حکومت
بر تقریر بغداد را گماشت و ولایت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض فرموده و در سایر بلاد و امصار
حکام معدلت شعار تعیین فرموده و در اوایل ایام دولت اباقا خان شاهزاده نوقای بموجب فرمان برکه خان
از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقا خان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد
گردانید و در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمایه میان ایلچیان محاربه دست داد و در اثنای داروگیر تیری بر چشم
نوقای رسید و هزیمت بر جانب سپاهش افتاد و چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار
متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقا خان نیز با سپاه بیکران بدانجانب شتافته در این طرف
آب منزل اختیار فرموده و بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفت بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و در وادی
جنگ ایلخان آورد و در اثنای راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از تدبیر مهم شهرستان
بدن کوتاه کرده درگذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه درنوشتند و سر خود گرفته بجانب استعجال متوجه دشت
گشتند و در ذی حجه سنه ثمان وستین وستمایه در پنج شش فرسخی هرات بر وجهی که سابقا مسطور شد میان اباقا خان
و براق خان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقا خان بدستور پیش تبشین را در خراسان حاکم گردانید
و در سنه ثلاث و سبعین و ستمایه موافق سیچقان ییل ارغون آقا که قریب سی سال بموجب فرمان چنگیز خان
ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم نوبت بصوب عالم آخرت برافراخت
و در سنه تسع و سبعین و ستمایه اباقا خان برادر خود منکوتیمور اغول را بتسخیر بلاد شام نامزد فرمود و منکوتیمور
با سپاه بی‌پایان رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکوره او را با سلطان مصر سیف
الدین قلاون که مشهور است بالفی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه مصر مظفر و منصور گشت و بروایتی منکوتمور
با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاده و قولی آنکه منکوتیمور از آنجا که عنان بوادی فرار منعطف ساخته ببغداد آمد
و هم آن سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت اباقا خان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته
عزم کرد که جهت انتقام بجانب ولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از دار السلام بهمدان رفته
بتاریخ ذی الحجه سنه ثمانین و ستمایه متوجه ملک باقی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش احمد
تکودار اغول پادشاهی نمود ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در دار الملک اصفهان
خواجه بهاء الدین محمد که قوت نفسی و صفت غضبی بر مزاجش استیلا داشت بموجب فرمان اباقا خان در بلده
اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبارفتنه و بنیاد

و افروختن آتش آشوب و بیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب معدلت فاحش یکبارگی بربست و پشت بر مسند
غلظت نهاده دمار اصفهانیان را بمحق بارگران بشکست و در ابواب عقوبت و انواع سیاست قاعده چند
مرعی نمود که تا تیغ حکایت شنیده اند بنا بر آن حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج خود شنیدی تا بجسر پیوسته
دیگر و صهر به پید خانواده ها برباد داده مال و جان مسلمانان را هباء منثورا گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان
و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ
بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از خنجر قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت
و نار شرار آتش بارش بروزگار که ام خاک را اراذل این دیار خواهد تافت رسوم و دابش و بعضی اقال
گرشما هیچ آفریده از ایشان در اسواق تردد نمیتوانست نمود در اندک زمانی جهانی مطیع و منقاد گشتند
که زیاده از آن متصور نتواند بود و ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته ارباب حرث و زراعت بتوکیل
سیاستش می سپردند اگر چه چیزی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از غایت مهابتش
دست بدانجا دراز نمیکردند محافظت محلات اسواق را بر وسا و سپهسالاران مفوض گردانیدی و دکان
داران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشته ایمن بمنازل خود رسیدی گویند که
شبی جنسی و رختی نانی از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و روز دیگر صاحب مال بیامد آنرا بکدام
جانب که خبازی بجای نوشتنی معاودت فرموده و صورت حال مشاهده نمود از کمال وغدغه خاطر اخفای آن
برنتوانست کرد و مضطر گشته روی بدرگاه خواجه آورد و چون کیفیت واقعه بعرض رسید احاطه نیت
عسس از در جان دکان مصلوب گردید نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت نیکبی نام که محرم
اسرارش بود و شبی او را گفت که گرد شهر برآی و تفحص احوال محافظان محلات و اسواق نموده خبری
بتحقیق نمای و نیکبی شرایط احتیاط بجای آورده چون باز آمد بعرض رسانید که فلان کس از اهل
پاسبانی در کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده حزمش از شرفات حصار و بام اطراف و جوانب
اسواق و محلات ملاحظه مینمود و فلان شحنه در مقام خواست لکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان
دماغش غلبه کرده بود خواص ظاهری او را از عمل معهود معزول میداشت و فلان عسس از
موضع احتراس غایب بود و سزاوار عتاب اجانب و اقارب و دیگر که از بیم سیاست نشنید
خورشید عیان شب تا صبح از عیون اعیان زمان پنهان بوده نحته بموجب خواجه بهاء الدین محمد
اشارت فرمود تا هر یک از آن مستحق اعتاد چوب زدند شیخ جلال الدین گوید که من در وقت
صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط
یا غفلت مستحق عقوبت شده اند این فرد که کما ینبغی بلوازم مهم خود قیام مینموده بود در زمره ارباب
جرایم انتظام دارد جواب داد که مواخذه این شخص را جهت آنست که نیکبی را که در تاریکی شب

در دیده و بستر وقتی رسید چرا نگرفت و نپرسید که در این وقت چرا از خانه بیرون آمدی القصه چون سیاست
و کشتن و عقوبت و خونریزی خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی
دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد امجد خود را از
کثرت قتل و اراقت دماء منع نمود و وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه بوی
پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین مطلقا از آن سخنان تنبیه نشد و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود درنگذشت
پند پدر نافع نشد رسوای خود را زاد ۰ افوض الامر زبر دستی روزگار در اسپرداد و مواهب خویش یکی در
پیوست و عروض امراض متضاده سورت قوت طبعی خواجه بهاء الدین را بشکست و نور شمع اوقات
حیاتش بسی رسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود ۰ فغان ز آفت این ربع سار بست بنیاد
فغان زگردش این جان شکار جور پرست ۰ که صورتی که بسی نگاشت او بشکست ۰ که گوهری که بسی سال سفت او بشکست
و در وقت الصفا مسطور است که هر چند خواجه بهاء الدین محمد در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه کلام
داشت باصناف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام میفرمود و همه کس در باب تعظیم و احترام فضلا و علما و قضات
مهیم و نام رعی میگذاشت اوقات خود را منقسم گردانیده و از صباح تا چاشتگاه در صفه بار بنشستی و آنگاه با
طایفه از صنادید و اعیان العقاب با صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از نیمروز ساعتی با افاضل و ندما
بهجت افتتاح می و عوانی منادمت بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملکی و مالی و انکشاف احوال
تغافل ننمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بسمع خواجه شمس الدین محمد رسید در فراق قرة العینین خویش
بغایت محزون شده این رباعی را در سلک نظم کشید که رباعی فرزند محمدا ای ملک هندوست ۰
بازار زمانه را بیک سو بست ۰ تو رفتی چه بودی از آن پشت پدر ۰ خم گشت چو ابروی بتان بی دوست ۰
گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد بحضیض وبال
در گلشن سپهر مهر گل دولت بهر کس که افتاد که از حب خار ناکامی در پایش نشکست و در عشرتخانه عالم بر بساط
جاه از اقبال بکام کس رسید که از دور سر خمار دوش نگشت ۰ سر نیز گشت بوستانی ۰ کاز زبانه خلافت ارغوانی ۰
سروی بچمن نخاست از جای ۰ کاو تبر نخورد زیر پای ۰ هر ناز زمانه را نیازیست ۰ هر شمع فروزانی را گذاریست ۰
در هر کاسه مجلس بگاهی ۰ کش جست زیبی سیاهی ۰ مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقا خان چند سال در کمال
استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک
یزدی نقصان تمام بجاه و جلالش راه یافت و دست تقدیر ابواب عتاب بر روی روزگار برادرش خواجه عطاملک
برگشود تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود در سلک وزیرزادگان یزد نظام
و انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت

خواجه بهاءالدین محمد اختیار کرده چون او را بنجابت و رشد خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین
محمد مبادرت نمود و جناب صاحبی شغلی از اشغال دیوانی در عهده او کرده مجدالملک کما ینبغی از عهده کفایت انجام
آن مهام بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد موعظت
شد و بعد تمادی و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت بمجدالملک مشوش گشت و بعد از الحاح مجدالملک
شفعا انگیخته و رقعه و التماسهای نیازمندانه ارسال داشت تا بار دیگر خواجه علی که او را بنظر اشفاق کرد
لیکن بجای نرسید و قرین یاس و حرمان روزگار میگذرانید و زر و امرا را مصادره نمود و اساس صحبت بمحکم میکرد
و در اثنای آن اوقات روزی مجدالدین اثیر که نایب خواجه علاءالملک بود و تتوتی ثمره از خلعت پادشاه مصر و کرت
لشکران آورد بعضی از خویشان خود میگفت و مجدالملک این سخنان را شنوده خیانت کرد و بوسیله یکی از مقربان
بعرض اباقاخان رسانید که مجدالدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر استصواب اخوین
با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید از استماع این حدیث نایره خشم
اباقاخان اشتعال یافته فرمان داد تا مجدالدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذای بسیار نمودند
تا مدعای مجدالملک الثبات نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای فاحش بود مجدالدین متوشایه و پیوندانی
او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون عناد مجدالملک را بدین مثابه مشاهده نمود او را انعام و حفظ
اموال بسیار کرده مبلغی گرامند نزد وی فرستاد و مجدالملک بنابر آنکه عنانی ابتدا گفته بود بمجرد
این انعام بر جانب صاحب اعتماد ننمود و انتظار فرصت میکشید و با دشمنان صاحب دیوان دوستی و محبت
میورزید تا در زمانی که اباقاخان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید بهر نحو که ارغون خان بسعادت ملازمت
فایز گردید مجدالملک بتوسط اباچی که در سلک نواب شاهزاده انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافت
بعرض رسانید که هر سال افزون از آنکه از جمیع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوانست
که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده و مع ذلک در کفران نعمت میکوشد و با ملوک مصر و شام مراسلات
اتحاد می نوشد و برادرش علاءالملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک دیوی استقلال
تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده اگر خان گیتی ستان مرا برتبت ترجیت سرافراز گرداند بر شمس
الدین محمد ثابت میسازم که قریب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خویش خریده است
و از نقود و جواهر و کله و رمه قریب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه دانسته که مرا بر چنین
اطلاع حاصلست ایلک منشور ضبط و حکومت اموال سیواس بنام من نوشته و مبلغی گرامند بطریق رشوه
فرستاده و ارغون خان این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید و چون
اباقاخان بر زبان آورد که حالا با ایشان این مهم مبادرت نمای تا بهنگام فرصت این ماجری بسمع پرسش بجای آوردم
و بعد از اندک زمانی از این قیل و قال در دستی که صاحب دیوان در اردو نبود مجدالملک در مجلس پادشاه

باستقلال

باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره بعرض رسانید و تقریر مجدالملک در ضمیر صاحب تاج و سریر تاثیر کرده
نسبت بخواجه شمس الدین محمد متغیر شد و مجدالملک را هم در آن مجلس کاسه داده از احوال تمامی ممالک
خرابی و آبادانی هر جا دو سه بار استفسار نمود او بعبارت روشن کیفیت آن حالات را خاطر نشان کرده برلیغ
نفاذ یافت که مجدالملک مشرف ممالک محروسه باشد و قلم روانی باشد و محاسبات چند ساله معزول سازد و وزرای
و امرا و مقربان مجلس در مهم او دخل نماید و علاوه این احکام پایزه سر شیر که پیش از این بهیچیک از سلاطین نداده
بودند عنایت شده بود و مهمات مجدالملک در یک لحظه که بر تو انوار عاطفت پادشاهی بر روی افتاد بجهت
از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و علاماتی بر سر دوش باچماقهای زرکش بر اسپان تازی و یدکان
و مجازی سوار ساخت و کوکبه جل سری و بارگاه اطلس ششتری تا زده و ایوان کیوان برافراخت
و جهت استحقار و کلای دواب صاحب دیوان که در تبریز بودند احیان نفیس هست بود و این رباعی در سلک
نظم کشیده بنزد آن جناب روان ساخت ه در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن ه یا غرقه شدن یا گهری آوردن
حتی تو بس دولت خواهم کردن ه تا رخ کنم روی بدان یا گردن ه و چون رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت
در جواب گفته روان گردانید ه بر خود بر شاه چون نشاید بردن ه پس چند روز کار باید خوردن ه این کار که
پی در میانش داری ه هم سرخ کنی روی بدان هم گردن ه الحاصل چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت
بیارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت بر میان بسته چه مایه کوچ دادی
و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزیین یافت بیشتر از پیشتر در باره تو عاطفت بظهور پیوست
ضبط اموال جمیع ممالک محروسه را برای و رویت تو منوط و مربوط کرده ایم و حالا مجدالملک تقریر میکند که اکثر
و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در موضع تضییع افتاده بشمار نمیرسد صاحب دیوان که جام جهان نمای
اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب محال داشته بتلبیس علم سعادت و
تایید مرشد عقل و هدایت فیض جبان و فصیح بیان زبان برگشاده گفت سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای
جان خان باد و در فرو نیم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید مثال
کستر را نابود که تواند انگاشت هر آینه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزندان تمتع ستیم و دادیم و بردیم
و نهادیم و خوردیم و بردیم و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است
از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و اماء و عبید نوالی از خوان انعام پادشاه و اسباب او حج
خانواده بندگان درگاه عالیجاه باشد بنده من جمیع القلب بآن سر است و آنکه امروز نی الحضرت است
خواه صلای جوهرت ده خواه بشارت امان ه هرچه مراد تو بود هست مراد ما همان ه هر کاه ... نما
شود و هر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت عالی نفاذ کرد داده تسلیم کرده و بهیچ وجه در هیچ حال توقف
و اهمال ننماید و تا روزگار حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان بخدمت بسته

زبان دعاگشاید تا جام اجل از دست ساقی عمر دست نی ده او را توان باقی عمر اباقاخان سخن از
بوساطت این سخنان دلنشان استماع نموده نیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار از خاطر دریا آثار محو
نمود و اصناف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانیده و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض
داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکرگذاری آورده بایفای نذور
و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاده از تجدید عنایت و التفات اباقاخان اعلام
نموده و در همان که درین باب برادر خود خواجه علاءالملک نوشته مصدر باین آیت ساخت که یا لیت
قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیت شریف گردانیده فرستاد
امروز بحمدلله فارغ دلم از دشمن ه کاندر دل ایشان من چون دوست نشکنید ه و در روضة الصفا مسطور است
که صاحب سعید هر چند از سخط پادشاه ایمن گشته نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت اما مجدالملک
بنابر کمال اعتبار و اختصار در عقد الجناب مجنان مجد بود و صاحب بقوه نفس و علو همت از ملازمت
اباقاخان لحظه تقاعد مینمود و روزی اباقاخان مجدالملک بروی و جناب صاحبی را احضار نموده و
گفت که بشما قسم با یکدیگر سخن کنند و جنابچه رسمست هر دو پهلوی یکدیگر زانو زده اباقاخان فرمان داد که
خواجه شمس الدین محمد بیشتر زانو زند و صاحب سعید در حضور و شرح از دوست کم مناقب پادشاه آن جام تلخ
مذاق برادر کشید و سخنان او را برنهج صواب بجواب درسته بیان مشکل گردانیده و همچنین روایت کنند
که روزی در اثنای مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان کاسه داشت و هر سه بار پادشاه
کامکار از تناول آن کاسه اعراض نمود و صاحب کرت چهارم چون آن امر اقدام نمود پادشاه از گوشه
که بعض کلام حضرت دوست و ... آگاه گشته برگاه زانو بصاحب داد و صاحب سعید آن التزام نموده
زمین عزت بوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده در کشید و با یساقیان گفت
که این تازیک عجب بواقی دارد چند نوبت از تناول کاسه او اباء کردم و او همچنان در کاسه داشتن
مبالغه نمود و در خاطر جنان بود که اگر آن التزام را رد کند و آنرا دیده او اهمیت بر این کار و از چشم خاطر برون
کشم الحاصل چون مجدالملک دید که بکلید او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیر نکرد در تشنیع
و سعایت برادرش علاءالملک سعی نمود گرفت و نایب او مجدالدین اثیر را بتوفیق تا در برابر صاحب
علاءالدین آمده آغاز تقریر کرد و فرمان اباقاخان باخذ و قید علاءالملک صادر گشته چون خواجه شمس الدین
محمد ... آن مهم را مشاهده نمود برادر خویش پیغام فرستاد که هر چه مقرران گویند جمیع گفتی و سیوجود
بر سخنان ایشان انکار کمن و بعد از گفت گوی بسیار خواجه علاءالدین عطاالملک متقبل شد که قدر دوازده
مع ذلک معاذان وشن... نگشته و مهم بجایی رسید که محصلان بیلاس و اعلال او را گرد بغداد گردانیدند
و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هر چه داشت ... جای خود ساخته بوز خیز تسلیم

نمود

نمود و ادعا الجرمه و مطالبه اکتفا کرده خواجه علاءالملک را بعباوقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانید
بیکباری آن وزیر در موازی افتاد و در اوایل ایام حیات که اباقاخان در همدان بود مجدالملک از غایت
اختیار و اعتبار بس بغداد فرستاد که جناب علاءالدین را باز دوآورند و محصلان او در بایند کرد لیکن
همراه داشته متوجه اردو گشتند اما در آن اثنا اباقاخان درگذشت ایزد سبحانه و تعالی خواجه
علاءالدین را از آن شدت رنج داد ذکر وفات اباقاخان در روضة الصفا مسطور است که در آن اوان که
شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان از دست برد لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سیجابود
و بعد از استماع آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمایه بدار السلام رسید
و روزی چند آنجا توقف نموده از آنجا متوجه همدان گردید و در چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول اجلال
فرموده ترتیب مجلس عیش و عشرت اشارت نمود و بسبب دوام شرب مدام عارضه قوی بر مزاجش طاری گشت
و ضعف قوت پذیرفته در چهارم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس نموده بود و بر صندلی نشسته ناگاه کلاغی در برابر
او آمد و بانگ کردن گرفت و ملازمان از آن آزار یافتند و در آن حین ناگاه غشی طاری شده و جان بجان آفرین
روحش قفس قالب تهی ساخته شاهزادگان و خواتین و نوئینان آئین رسم و آئین مغول چند روز عزاداری نمودند
انگاه جسد او بیناق کرده نقش اطاعت بکوه اسدن بالاکوه خان را برلوح جهان نگاشت و از اباقاخان دو پسر ماند
ارغون از قیش خاتون و کیخاتو از تودای خاتون و این هر دو پسر برتبه سلطنت و استقلال رسیدند
ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم علمای کرام الاحترام یکی مولانا جلال الدین
محمد البلخی الرومی با اباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود و در نفحات مسطور است که
پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاءالدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاءالدین محمد
از ملک بوده و پدید دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابر خوابی که دیده بود دختر خود را
به حسین ابن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاءالدین ولد در علوم ظاهری و باطنی در جه بلند و مرتبه ارجمند
داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال
الدین محمد در ششم ربیع الاول سنه اربع و ستمایه اتفاق افتاد و الجناب در خراسان بود که مولانا بهاءالدین ولد
عزیمت کعبه زاد و اداء حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلده لارنده مولانا
جلال الدین محمد را که سن شریفش به هیجده سالگی رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلاث و عشرین و ستمایه
الجناب را پسری متولد شده آن مولود عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاءالدین محمد
با اولاد و معالم از لارنده بقونیه رفته و در آن شهر وفات یافت و حالا روز ایام محقق و ترتیب سید
برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در علی ترتیب خویش
جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده ترقی تمام حاصل کرده در خامس جمادی الآخر

سنه اثنی و سبعین و ستمایه روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونوی بروی نماز گذارد و از مولانا
جلال الدین رومی نیز از سلطان ولد ولدی ماند و او نیز از شیخ برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی
تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه اثنی عشر و سبعمایه بجانب عدن شتافت و از نتایج طبع شریف مولانا
جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد را نیز بروزن حدیقه شیخ سنایی
مثنوی نظمی است مشتمل بر اسرار و مواعید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان جامع سعادات دینوی و اخروی
شیخ صدر الدین محمد بن اسحاق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون
عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث را نزد
آنجناب تحصیل نموده بود و در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین ربیب شیخ محیی الدین العربی است و
تربیت از او یافته و او را نیز مولفات است چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث
و نفحات الهیه   از مشایخ آن زمان شیخ محمد بکوجانی است و بکوجان قریه ایست در یک فرسخی تبریز
و شیخ محمد مردی متقی پرهیزکار بود و هم در آن ایام که زمان دولت اباقاخان بود از عالم انتقال فرمود و از آن
جمله دیگری شیخ اوحد الدین حامد است و او مرید شیخ صدر الدین سنجابی بوده است و بصحبت شیخ محیی الدین
عربی رسیده است و شیخ در کتاب فتوحات و رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده اند و شیخ اوحد الدین
بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابر آن در وقتی که شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسید
که در چه کاری جواب داد که آفتاب در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت که اگر بر پس گردن دنبل نداری
چرا بر آسمان نمی بینی نقلست که قونوی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد الدین شاهدباز
اما پاکباز است آنجناب فرمود که کاش کردی و بگذشتی و از جمله منظومات شیخ اوحد الدین این رباعی که نوشته میشود
دلالت بر آن دارد که بنظاره صورت بغایت مقید بوده است ○ زان می نگرم بچشم سر در صورت ○
زیرا که ز معنیست اثر در صورت ○ این عالم صورتست و ما در صوریم ○ معنی نتوان دید مگر در صورت ○ و ذکر
کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات بلاغت آیین شیخ اوحد الدین است و از آن جمله ○ ذکری ○ شیخ فخر الدین
نطنزی است که شرح یکی از قصاید ابن فارض است و از جمله علمای زمان دولت و اقبال اباقاخان ○ ذکری ○
مولانا قطب الدین علامه شیرازی است و آنجناب شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بوده و در فضل و کمال بدرجه بلند
و مراتب ارجمند ترقی فرموده بر فراز اوج نبل داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر زبان میگذرانید
نقلست که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس اباقاخان درآمد و ایلخان بنابر آنکه در
آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز ملامت و خشونت کرده و در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد را تمام نمی کنی ترا میکشم
مولانا گفت من رصد را تمام میکنم و چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته
گفت روا باشد که در پیش مغولی ناانتقادی مثل این سخنی میگویی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی

مولوی جواب داد که من هزل میکردم و ارزوی جد است نه از زبان او آوردم و از جمله مولفات علامه قطب الدین
شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب افادت انتساب بر السنه اطبا و علما مذکور
○ ذکری ○ از [illegible] علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بوده و او در سنه اربع و سبعین
و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جمله شعرای آن زمان ○ ذکری ○ قاضی نظام الدین اصفهانیست و خدمت قاضی
در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان و این دو بیت از آنست که در آن قصیده مندرج گردانیده است ○ [illegible]
ندارد هیچ [illegible] استواری ○ ز تو تو سرکشی کاری نیاید ○ [illegible] ○ ذکری ○ از آن جمله جلال الدین عتیقی
التفلیسی است [illegible] از ممالک [illegible] و جلال الدین در زمان اباقاخان که در وقتی که [illegible]
از فرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور از منظومات اوست که ○ ای زر توئی آنکه جامع لذاتی ○
محبوب خلایق بهمه اوقاتی ○ چنگ [illegible] ○ ستار عیوب و قاضی الحاجاتی ○ ذکری ○ از آن جمله
سید جلال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آثار بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب
میدان سخنرانی شیخ مصلح الدین شیرازی نظم فرموده و مطلع آن ابیات است که نوشته میشود ○ بیت ○
من مستم و رند و لاابالی ○ وین شیوه مراست لایزالی ○ و ترجیع بندش اینکه ○ برخیزم و دست یار گیرم ○
بی پایه جراحت از کرم ○ ذکری ○ از شعرای آن زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان دولت
اباقاخان چندگاه حاکم دیاربکر بود و چون از منصب معزول شد و جلال الدین نامی که [illegible]
و است تمام معاشش گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که ○ ذکری ○
شاها ستدی کدورت از [illegible] ○ [illegible] ○ زین کار چو آفتاب روشن گشتم ○ بشنو
[illegible] ○ و از آن جمله ○ ذکری ○ علاء الدین فضلوی است که مشهور بود [illegible]
سلک [illegible] و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی خواجه با وی شطرنج باختی و در آن اثنا
بطریق مطایبه میگفت ای کون زن [illegible] ○ بیت ○
هرچند [illegible] ○ ای کون
زنت [illegible] ○ ذکری ○ از فاضل [illegible]
از یزد باصفهان رفته چندگاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد مینمود نقلست که در آن زمان که مجد [illegible]
و نعمت اصفهان فرموده [illegible]
شوهر رفته در وقتی که مجد در خانه نبود [illegible]
طلبید مجد گفت که [illegible]
شوهر را [illegible]

من بلی [illegible] پیش از تو [illegible] و معماری بوده باشد و در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان اباقاخان میان
فضلای کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و مجد را حکم ساختند این قطعه را او فرستاد
ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ○ ماه [illegible] و خورشید انوری ○ جمعی ز ناقدان سخن گفته ظهیر ○
ترجیح می نهند بر اشعار انوری ○ جمعی دگر برین سخن انکار میکنند ○ فی الجمله در مقام نزاعند و داوری ○
رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست ○ زیر نگین طبع تو ملک سخنوری ○ مجد الهمگر در جواب نوشت و فرستاد
جمعی ز اهل خطه کاشان که بردهاند ○ از ارباب فضل و دانش گوی سخنوری ○ [illegible]
تا خود کراست [illegible] ○ [illegible] ○ تا مر کراست پایه برتر ز شاعری
از آب خاریاب یکی [illegible] ○ وز خاک خاوران دگری [illegible] ○ ترجیح می نهاد یکی [illegible] ○
تفضیل میشنود یکی [illegible] ○ انصاف چون نیافت گروه داوری گرد ○ من بنده را اگر نه نظر شان بداوری
در کان طبع او چو بجستم گران گران ○ [illegible] ○ شعری یکی ترا آمد چون [illegible]
نظم دگر برآمد چون مهر خاوری ○ شعر ظهیر اگرچه [illegible] ○ با طرز انوری نزند لاف همسری
بر اوج مشتری [illegible] ○ خامه که در ثناگوی و مدح گستری ○ طبع رطب اگرچه لذیذ است [illegible]
کی به بود [illegible] از قند عسکری ○ [illegible] لطیفت و ابدار ○ چون در چمن بجلوه کند [illegible]
هرچند لاله صحن چمن را دهد فروغ ○ پهلوی کی زند به بهی [illegible] ○ اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن
گر تو مقاد سخن مجد همگری ○ [illegible] ○ [illegible]
و از جمله شعرای آن زمان ○ ذکری ○ امامی هروی است و هو ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان و امامی هروی
در کرمان ساکن می بود و در مدح سلاطین آنجا اشعار آبدار نظم مینمود و این قطعه در جواب سوال مذکور
از جمله منظومات امامی هروی است که ○ ای ساکنان ملک [illegible] این سوال ○ [illegible] بحقیقت چو بنگری
تمییز را ز بهر تناسب بدین دو طرز ○ در احتیاج نیست باین شرح گستری ○ [illegible]
آن ماه و این ستاره دان [illegible] ○ ذکر تکودار اغول بن هلاکو خان ○ بعد از وفات اباقاخان و تقدیم
لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمایه باتفاق اعاظم امرا تکودار اغل
پای رفعت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان بر گشاد
و چون او معتقد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود منشی تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نمود
و نیز سلطان احمد زمام امر وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داده و مجد الملک یزدی
را بقتل رسانیده خواجه علاء الملک حکومت بغداد فرستاد و شیخ کمال الدین الرافعی را بر تربیت
سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکاشتگان آنجناب مفوض گردانید و دو طایفه
اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش از آن از اوقاف [illegible] منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان

بدیشان رسانید و در تجهیز قوافل و ترتیب [illegible] احکام تاکید تمام اصدار یافت و در باب
جمع و وصول حاصل موقوفات حرمین شریفین اهتمام نمود و بر [illegible] و بر تقویت سایر ارکان شریعت [illegible]
مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام عمارت [illegible]
پذیرفت چون وقوع این صورت موافق مزاج بعضی از امرای کافرکیش نبود با برادر سلطان احمد قنقورتای
اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان برداشته و بار دیگر در اطفای انوار ایمان و عرفان
کوشیده و عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را پیشتر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافت
امرای مفسد را بیاسا رسانید و پشت قنقورتای را شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان برهانید شهادت سلطان
احمد بر دست [illegible] قنقورتای و حکم ارغون خان بن اباقاخان فی شهور سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه روی
روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد
الملک بحکم پادشاه عدالت آیین چون سلطان احمد تاج سروری بر سر نهاد بر تخت قرار گرفت و از انوار ضمیر منیرش
اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بعدان فرستاده خواجه علاء
الدین عطاملک را [illegible] آورده و تدبیر نظام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال بر کف کفایت خواجه شمس
الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایره بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته با ارغون خان که حاکم
خراسان بود [illegible] نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوارت را زهر هلاک ساخت و چون میدانم
که من بر آن سر وقوف یافته ام قصد سر من دارد و سعد الدین برادرزاده مجد الملک بر مضمون آن [illegible] واقف
گشت و بنابر آنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری معزول کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت
حال باز نمود و اینصورت بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند
و [illegible] کشت که آنچه در زمان اباقاخان [illegible] از علاء الدین عطاملک گرفته بود باز داده و خواجه
بمسمع اشرف اعلی رسانید که هر نقدی که برادران در مدت ملازمت یافته ایم از فواضل صدقات حضرت سلطنت
و حالا من بنده [illegible] ایثار میکنم و [illegible] تا آن اموال بی قیاس را [illegible]
حصار [illegible] درگاه پادشاه [illegible] جلال حکم واجب الامتثال صدور یافت که امرای
عظام بپرسش جنایات مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان [illegible]
و اقمشه مجد الملک مقداری از پوست شیر بیرون آمد که بر [illegible] سطری چند [illegible] و در آن نوشته بود
چون اتراک [illegible] از آن نوشته خایف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر [illegible]
خان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته [illegible] آن را مجد الملک بیاشامد [illegible]
مجد الملک از قبول این امر اباء و امتناع نموده چه گمان برد که آن نوشته [illegible] صاحب دیوان
بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن [illegible] و گناه بر مجد الملک به ثبوت پیوست اما سونجاق نویان
[illegible] و معاندان آن حال سونجاق نویان [illegible] ناتوانی نماند و شیخ عبد الرحمن [illegible]
و مبالغها نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد انگاه او را [illegible] خواجه علاء الدین عطاملک سپرده و خواجه

علاء از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب [illegible]
قدرت خاصّ مجد الملک را [illegible] از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی کشته [illegible]
روشنست که آن [illegible] استظهار و اعتماد [illegible] و دقیقه از آیات [illegible]
اعتبار مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر [illegible] صورت [illegible] حالی را [illegible]
گرفتار [illegible] وقت فوت [illegible] ساخت و [illegible] حیات دشمن را [illegible] پادشاه [illegible]
بر [illegible] نه زو [illegible] ناگاه اعوان صاحبی مجد الملک را [illegible]
[illegible] ساخته هر عضوی از اعضای او را [illegible] و قلوب رعایا [illegible]
ظلم او بجان آمده بودند تسلّی داده [illegible] برده [illegible] آن شوم قدم را [illegible]
[illegible] را بعراق برده یکی از فضلا این [illegible] نظم نموده میخواست که او دست سلطنت عراق ، و [illegible]
[illegible] رسیده ، نقلست که شخصی که زبان مجد الملک را [illegible] از جلاد [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible] ، روزی [illegible] شدی ، چو [illegible]
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی ، فی الجمله [illegible] شدی ، القصه چون مجد الملک [illegible]
سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را ببغداد فرستاد [illegible]
[illegible]

قاید وغیره وزارت ترتیب میکرد ای توقف وتاخیر سلطان احمد ابا واولاد قتلغ بیگی پسر [illegible]
بیست ششم جمادی الاولی سنه ثلث وثمانین وستمایه بتیغ اورا بقصاص پدر [illegible] اهل اسلام [illegible]
بهر حال انکه [illegible] که بود [illegible] خطه ایران [illegible] بر تقضا [illegible]
نمود سال [illegible] از احمد خان [illegible] از ارمنی خاتون [illegible]
از [illegible] پسران هلاکو بسلطنت رشید نه

ذکر سلطنت وجهانبانی ارغون خان بن اباقا خان

هر چند که در وقت استخلاص ارغون خان واتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد [illegible] بود که شاهزاده [illegible]
[illegible] که از قوم [illegible] سلطنت احمد را انجام [illegible]
رفت [illegible] واعیان شاهزادگانی که در [illegible] بود [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] در [illegible] جمادی الاولی سنه [illegible] وثمانین وستمایه در [illegible]
مسند جهانبانی نشانده ابواب عیش وسرور بر روی جمهور [illegible] کشاده [illegible]
وتازیک وترک بشرب شراب [illegible] واستماع الحان [illegible] قیام نموده • کهی بربط [illegible]
کهی [illegible] • وچون ارغون خان از لوازم جشن وسور باز پرداخت [illegible]
واعیان را از عطایای خویش کران بار ساخت وزمام رتق وفتق وقبض وبسط وحل وعقد امور ملک ومال
را در قبضه اختیار بوقا که مجدد ریاض دولت کامرانی او بود نهاد [illegible]
که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان [illegible] قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد [illegible]
[illegible] خیال استقلال داشت [illegible] انعام واحسان [illegible] سایر شاهزادگان سلطنت
[illegible] و شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان وصعود سعد الدوله یهود
بر تبت ترتیب در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست وبدان واسطه تزلزل بمبانی سلطنت بوقا
راه یافته بنای حیاتش در هم شکست مدت سلطنت ارغون خان هفت سال بود وبعد از [illegible] سعد
الدوله یهود خواجه جلال الدین [illegible] سمنانی بامر خطیر وزارت ارغون خان قیام واقدام [illegible] بود

گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان وبیان مجملی از سایر وقایع ایام دولت ارغون خان

چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای
ارغون خان شنید وکشته شدن سلطان را استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بیشتر رود
واز انجا متوجه هندوستان شده [illegible] واگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن ملک
بفراغت بگذراند باز از [illegible] اندیشیده وبر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب
فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان ومتعلقان ونواب وکماشتگان را در آتش عتاب و
خطاب وبوته ایذا وعذاب سوزان که جهت مدت سی سال در کمال عظمت واستقلال گذرانیده و[illegible]
نشاط ایام شباب بتمام [illegible] انجام شیب رسانیده اگر [illegible] بموجب عادت خویش آغاز بی وفایی و
جفاکاری نماید بعیدست که از متانت تدبیر وفروغ رای منیر چه بنده وچه [illegible] آنکه [illegible]

امید

امید در درمان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم والتجا بدرگاه پادشاه برده از اندیشه [illegible]
اندوه وملال وتزلزل وارتحال بازایم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاه وزیدن گیرد وارغون
خان از سر [illegible] گذرد [illegible] والا باری چندین کس
را از محنت شکنجه وتعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمه شریفه وافوض امری الی الله بر زبان گذرانیده
وبصوب اردوی ارغون خان روان گشت ودر اثنای راه امیر علی واتابک یوسفشاه وملک امام الدین
قزوینی که ارغون خان [illegible] ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدو
رسیدند وگفتند که پادشاه جهانبان میگوید که چون [illegible] تاج خانی و[illegible]
جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیده ام ورقم عفو بر [illegible] خطایای
عاصیان کشیده ام اگر صاحب دیوان بخدمت من آید [illegible] الطاف اختصاص یابد [illegible]
مشفق بر وعده امثال این سخنان ظاهر کردانیده وخاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته
بسرعت برق وباد قطع مسافت نمود تا در روز [illegible] دهم رجب سنه ثلث وثمانین وستمایه در [illegible]
[illegible] بوقا نزول فرمود ودر روز دیگر بوقا اورا بپایه سریر برد وارغون خان صاحب سعید را [illegible]
[illegible] منصب وزارت امیدوار ساخت وصاحب زمین خدمت بوسیده ودعای دوام دولت
پادشاه رسانیده بمنزل خود بازگشت وچون چند روزی برین قضیه گذشت [illegible] اهل حسد [illegible]
که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود وفخر الدین مستوفی وحسام
الدین حاجب با بوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب ریاض حکومت تو [illegible]
واگر خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد هر گاه که تمکن کرد ترا نیز مثل سایر امرا بی اختیار
خواهد ساخت • دشمن چو بدست آمد وز دست رها کردی • زنهار که از دست [illegible] •
ور بگذاری ودست یابد بر تو • سودی نکند نوبت [illegible] • بنابرین بوقا در خلوتی زبان
بر ارغون خان کشاده گفت کسی که در [illegible] پدری پادشاه [illegible] اندیشیده [illegible]
[illegible] پسندیده توقع چگونه توان داشت [illegible] دولت صاحب [illegible]
وزیر [illegible] قرین یکدیگر است [illegible] •
[illegible] • بنابر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را [illegible]
وامرا ونوئینان جهت تحقیق آن مهمات [illegible] وجناب صاحبی را [illegible]
بسر دیوان حاضر کردانیدند [illegible] رسانیدند که ارزاق خلایق [illegible]
بسته [illegible] خواجه شمس الدین محمد در جواب [illegible]
[illegible] که تقصیرات [illegible] اعتراف می آرم [illegible]
اندیشه غدر وخیانت [illegible] • [illegible]
نه در عقیده من بنده هرگز این بوده است • [illegible] فایده [illegible]

بحکم قضا [illegible] • وحکم شد که [illegible] فضایل ومعالی [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] که [illegible]
[illegible] ومصحفی را که همراه داشت [illegible] تفال بگشاد واین آیت برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق
فارغ ساخته در مقام تسلیم گشت • [illegible] • [illegible]
چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر [illegible] شربت شهادت چشید [illegible]
[illegible] ونیز [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • وبعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت
املاک واسباب اورا که در ممالک [illegible] بود [illegible] واساس خیرات
وبنای مبرات اورا [illegible] کردانیدند [illegible] که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد
[illegible] تومان [illegible] واکثر آن وجه در امور خیرات [illegible] یکی از فضلا [illegible]
[illegible] منظوم کردانید • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] وفات آن خواجه
پسندیده صفات این قطعه [illegible] • [illegible] آفاق وصاحب دیوان • محمد بن جوینی [illegible]
[illegible] سال ششصد وهشتاد [illegible] شعبان [illegible] دوشنبه [illegible] اهر • [illegible]
[illegible] شربت قهر • [illegible] مجد الملک یزدی [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible] شهادت [illegible] صاحب دیوان محمد [illegible]
[illegible] • پس از دو سال [illegible] • [illegible] •
مقابل [illegible] • وبعد از [illegible] خواجه شمس الدین محمد بوقا در حکومت
تمامت مملکت ایلخانی استقلال تمام یافت ارغون خان [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
که در ایام حکومت او یکی از [illegible]
[illegible]
[illegible] بوقا فرمود [illegible]
را [illegible]
هم [illegible] ضبط مملکت [illegible] وچون [illegible] استقلال و بوقا [illegible]
ارغون خان [illegible] وارکان دولت [illegible]

واستعمال [illegible]

واستعمال آمد [illegible] اکثری کردند اما [illegible] لطف وعنایت ارغونی [illegible]
[illegible] بجگر میرود
[illegible] • ودر خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود [illegible]
[illegible]
[illegible] سعد الدوله ولد صفی الدین [illegible] مهذب الدوله [illegible]
[illegible] ودر زمان ارغون خان [illegible] دار السلام
بغداد [illegible]
[illegible] حال [illegible] اموال بغداد [illegible] ایشان اطلاع حاصل
فرموده [illegible] ملازمت آستان ارغون خان [illegible]
رسانیدند که سعد الدوله [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] سعد الدوله
[illegible] • هر [illegible] •
[illegible] • وحسب اتفاق [illegible] سعد الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible] سعد الدوله یهود [illegible]
[illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] •
[illegible] • [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible] ثمانین وستمایه
[illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible]
[illegible]

واستعمال

که حالا بلغار و سلطانیه و دار الملک است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شد و آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و محظوظ بمزید عنایت گردانید بر خاطرش گذشت که هر سال انقدر از مال بر ادا روی ارتفاعات دار السلام بغداد می‌بردند و بدین واسطه اعتقاد ارغون خان بر صدق دیانت و حسن کفایت سعد الدوله در جمیع اعمال یافت و آروغ و تقاجار از کمال اخلاص و کاردانی او بموقف ایلخان رسانیدند و فرمان اهتمام مهمات و انتظام امور آن ولایت و کفایت سعد الدوله از یک ولایت بعهدت ارزانی داشت و در بعضی از آن مال که حاصل بود عاید و واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی معین و مشخص ساخته آن مملکت را معمور گردانید اگر ضبط اموال جمیع ممالک محروسه در عهدهٔ او باشد کار خزانه و ملک بکمال رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی اطراف و ولایت مستقل کرده آن را تکلیف بوقاء ارزانی گرفت چون ایلخان تصدیق این معنی نموده و حکم شد که طغاجار نویان و آروغ و تقاجار و قوچان با منصب امارت معین دانند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال آن ولایت با اوامر احکام بوقت حضور سازند و او با سعد الدوله هر جا و هر وقت که خواهد اگر نهی داشته باشد و مشورت و موقوف نداشته باشد تا سعد الدوله از روی عزت و اختیار مستقل شد و ربط امور تحویل شده بدین واسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بوده در خلوات نزد ارغون خان زبان بطعن گشاده و ملوکان و امرای بوقتی بعرض رسانیدند که سلطان احمد بوقا را مشفق دولت و محرم سرایر سلطنت میشمرد و با آنکه سالک طریق خیانت گشته این نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در زمان جنداران قدرت و مکنت نداشت امروز که خزاین با محصول و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در روی او می‌نگرند هرچه میگوید بسمع رضا اصغا نمایند بباید که بر وجه تمام از روی غافلی نباشند و دست تسلط او را بنوعی از آن کوتاه سازند و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نایب طغاجار نویان بود جهت آنکه ارثوی بقایای اموال فارس طلب و در مجالس آغاز خیانت کرده بزبان میکند این که بوقا پادشاهی است در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی‌مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال ممالک ایلخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجایی رسیده است که امرای کوچک و بزرگ به تبریز میروند اگر اتفاقاً بوقا در خواب باشد مهمات بر موقوف بوقا ماند و چون عنایت بر حال بوقا مبذول شده بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون خان بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را بحدیث خشونت آمیز کشید و پادشاه آن امیر را بازخواست کرد و بوقا بدین جهت آزار ارغون خان رنجیده و متعاقب این قضیه حسام الدین قزوینی که از او نیابت بیشتر از رفته بود و در سر دیوان ایلخان صدر جاه و توان نیابت ساختند و بوقا بالکل از او رنجیده اعتماد را فتاده بهانهٔ وجع المفاصل در کنج خانهٔ خود نشست و ارغون خان متعارفی او را ودا داشته بر این وجه که حال متعلقان بوقا و قرابت او را بعد از عزل او منزول باشند و بنا و علی هذا بوقا را خاطر بمخالفت ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغار بن هلاکو خان که در کنار فرات بود ارسال داشته پیغام داد که ارغون بنابر بعض اهل حسد از من رنجیده است و هیچ مالک در سلک نوکران من انتظام داشته بر تمیت تربیت سرافراز کرده اینده و لاجرم قوی از امرا و ایمان را با خود متفق ساخته ام و در اندیشه تو را فرا خنده باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث فرارداده ای تا من کمر در سلطنت را از غدار ترین منازعان معنی کرده ام

شاهزاده جوشکاب چون این حدیث عجب بشنید انگشت حیرت بدندان گزید و ملاقات ملک داد که به اینکه ایلی را الکه سرا بر سخن تو بر زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود اسامی آن جماعت را که با بوقا متفق اند مفصل کرده بمجلس بیاور و ایلچی بازگشته و التماس جوشکاب را بعرض رسانیده آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود در سال شد و جوشکاب ایلچی را گفت من در خلاف بوده خواهم پرسید بدین که بوقا با موافقان خود مشکل باشند تا مهمات او را متمشی و هم جوشکاب خواست که صورت حادثه را بر سبیل اسرع الحال بارغون خان رساند و خاتون حقیقت حال بر او اظهار کرد و مصلحت کلام او را بر حالی که استقبال بجانب اردو روان شد و هم در شب بدو رسیده و صباح روز دیگر ملازمت ارغون خان فایز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون خان گفت آن حدیث را اسمع قبول داده بود و جوشکاب خلقی اکر نشسته بر اسامی موافقان بوقا و مجلسان ایشان بود بوی تفویض نموده ارغون خان آن را برگشت و اعلان فکند که سپاه از پی او طغاجار او طغاچار با لشکر فراوان بسوی بوقا روانه شد و بعد کرد و قبل بدیه بیار که اهل حاضر کرده اند و امرا بوجب فرموده متوجه آنجا گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و بمنزل بر قرار اختیار کرده باردوی الجای خاتون گریخت و امرا پی بدان جا برده او را گرفته بدرگاه رسانیدند و روایتی آنکه ارغون بنفس نفیس جهت اخذ و قید بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت الجای خاتون یافت بر فور سر رسید و بر هر تقدیر بعد از ثبوت گناه شاهزاده جوشکاب در آن مجلس بشمشیر خونریز چون قطرات آب بر دست گرفته بوقا را گردن زد و لشکریان اردوی او را بغارت و یغما نمودند تاراج پاک ساختند هر کس که بوی اندک تعلقی داشت بغضب ایلخانی گرفتار گشته از عقب او بارغون بقتل آمدند و حکم یاسا رسید

ذکر تمکین و رفعت و منزلت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون خان صانع بجهت خاطر از دغدغهٔ غدر و مکر بوقا فارغ ساخت لاجرم بی‌نهایت تربیت و رعایت سعد الدوله یهود پرداخت تمامی مصالح مملکت و مهمات عالیات را بحسن درایت و کاردانی او تفویض نمود و کوکب اقبال آن سر دفتر اهل ضلال به اوج استعلا و استقلال صعود نموده سر بر افراخت دامن ایلخانی بر فراز فلک ترقی فرقدین سایش و کمی اکسای قوم تا نفوذ سر حد قرب الیسر صباحی بر وادی شد که بیت چنانکه گفته‌اند بیت

حباب و وزارت او را ابلطوع دوده فنان ○ فلک سعادت او را بسخت گشته عنان ○ و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان را بخویشان خود داد و از آنجمله فخر الدوله که برادر او شده بود در جبل مرکب داشت اطلاعات و حکومت بی‌بدل میفرمود و در شستاه و برادر دیگر را حاکم دیار بکر و برادر ساخت و لبید بن ابی ربیع در بعضی از بلاد او بحاج رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام بروی حکومت ولایت فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطه دار سلطنت روم سعد الدوله الولایات را هم بکی از قرابات خود تفویض میفرمود و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله عمارت مملکت و رفاهیت جمهوری و انتظام آن بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و سران زعما در جمیع ابواب ظلم و تعدی نمی‌توانست نمود ○ بکر وی آسیب آب از باد فریاد ○ منازل کل گشتی پاره از باد ○ مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان اشتغال داشت مبلغ هزار تومان نقد در خزانهٔ عامره مخزون ساخته

است بر تفرقهٔ علمای چنین سال لحاشت لاجرم بر توقع پادشاه حشمت آیین زمان زمان بر وجنات احوالش می‌تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت و رفعت و ترقی زیادت می‌یافت تا کار بجایی رسید که روزی در خلوت با ایلخان مزاح می‌باخت و از سر توقف و لطف پادشاه کرده بی‌ادبانه کتیب می‌انداخت در این حال بقتقای در آمده بر آن حرکت او بی‌باکانه تبلیغ نموده و گفت هر چند پادشاه مواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی‌ادبی چگونه جایز تواند بود بسیار بر قرار شده شاه اگر لطف بی‌حد و را انعام شده باید که حد خود را نگاهدارد سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که بسته کتاب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل چون کمال اختیار و اعتبار سعد الدوله باین درجه انجامید پایهٔ عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طوفان کراهیت او بیشتر داشت جمیع احبا حضرت بر وضع او متفق ساختند و با نوئینان مواضعه کرده اساس انهدام او را طرح انداختند اما بر سطوت و مهابت آن سرور کینه در سینه مخفی میداشت تا از آن که فرصت یافته سر خشم حیات او را بجنبش و خاکسار آورد به پیغامبر و سعد الدوله که طاهر در باب تشریح ترغیب حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و اطهارسلمی بیسمود و در ماه مبارک رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمایه جهت رعایت و معاونت حجاج کتابتی مدار الاسلام فرستاد اما افراد هر بکمال دولت و اقبال و نهایت سلطنت و استقلال موفور گشته و نکوت و جبروت و ابهت و باد و بروت او از حد در گذشت بی‌دولتان قوم یهود و زراده همه تکیلا یابی بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت بشأن حضرت رسالت علیه السلام و ائمه گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نوبت چنگیزخان بکسب ارث و استحقاق بحضرت آفاق رسیده و بعنایت الهی جناب پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بالکل و جهی میسر گردیده و حضرت بیضا صلوات الله علیه و اصحاب و انصار او دست و بازوی نصرت شعار بر گشاده و بسیاری از مخالفان و معاندان تعلل آورده و انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالم ستان منتقضای همت عالیشان کار فرماید و لطف موفور و عطف نامحصور را بر ارباب موافقت و اصحاب دیانت باز نماید ملتی جدید در روزگار پایدار پدید آید توان ساخت و رسوم و عادات پسندیده و قواعد و اطوار و سنن و رسوم خیال را بر انداخت ارغون خان که بمحبت مال و ملک و حب جاه و سلطان مبتلا بود معیار اشتباه این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل بیگناهان اقدام مینمود و حکم کرد که جمیع مسلمانان را از دیوان کار دنیا و دین طایفه را از آنجا منع اینده و سعد الدوله با ارغون خان تقرب و در کوکبهٔ سلطنت را مبعد و اعلام ابدالدهر کرد و اهل اسلام و سایر فرق انام را از هیئت رحیم رحمان بعبادت اوثان رسانید و بابی تفرقه بارو ابیات بیوه پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب اعلام ملکیان اسلام بر افراخت و در آن اثنا بجنب کمال را که هم کیش او است بر اندیشه بود بجانب ولایت خوارزم فرستاد و رسانید که دولت توران او این جماعت را اطاعت معطل کرده جد و دو اولیای ایشان را از قضای عالم

بقاوحیات بسر حد منزل فنا و ممات رسانید و اموال و حجات و سایر تملکات ایشان را واصل دیوان ایلخانی گردانید و همچنین شمس الدوله برادر بلند همت او را که از علمای بزرگوار بیشمار از قیس شده بود و این جماعت راه تر بیهن در جهان و مدت خاندان و نوزده روز در خان اماد دیگرگنایی نبود و چون افعال ناشایست و حرکات نابایست سعد الدوله یهود از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضای وی که بلا گشاده یافته متوجه جان او گشت و ارغون خان را سبب مداومت خوردن حبوب که بعضی از اجزای آن خوردن زیبق و گوگرد بود مرضی در حادثات صعوبت روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه سایه حیله بلند و روده مرض روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب با دو ادوات یکی کرده مرض عود کرد و کار از معالجه و مداوای اطبا و حکما در گذشت ○ از قضا سکنجبین صفرا فزود ○ روغن بادام خشکی مینمود امرا و مقربان از صورت آن حالت حیران ماند صلات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از حبس دید و حبس خلاص و مطلق العنان گردانیدند سعد الدوله زیاده از دیگران بر آتش محنت میسوخت و از پیشهای خلل پشیمان شده آه جگر سوز میکشید از مشاهده صورت محنت ایلخان بجان نومید و از وخامت عاقبت اندیشناک با زور ترسان و لرزان بیان بر کسبه و هیچ چاره نداشت

سنم امروز و ولی را نده کیستی جودنم هم آنست هوزنم کی کجاست باشنو هم جهت رفاهیت رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها فرین بالتمام ببر طرف ارسال فرمود و در یک روز هفتاد و هشتاد فرمان نشان منسق بر اطناب عدل و داد و منع ظلم و بیداد بهر مملکت روان فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون محالست که حکم محکوم و قضای مبرم بسخت تغییر و تأخیر گیرد و دعای اهل وبال و ماده ما انکارشیرین الاتی ضلال شرف قبول و اجابت مقرون بر انیار رمال سرداوران و اطناب عدل و احسان هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و مرض ارغون ماشتداد کار از حد تدبیر بر ناد و پر در گذشت عزم سعد الدوله و بوشی کی را بخرگاه پادشاه راه نمیداد و ایشان بطرق نهانی ایلچیان بجهت شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که بر سبیل سرعت رایت دولت بجانب تستر برانزد و کریهت بر افرازد و مقصود الآنکه قبل از حدوث واقعه خود را بحضرت کاه رسانیده و اینجا را از قرب تیغ امرای اخلاص سارو و نوئینان برین تمیدت الملک ماحیته در خانه طغاجار احتیاج نمودند گفتند چون از انکیبان و اعوان سعد الدوله را کشتن عالم دیگر روان فرموده و چون اختر بخت سعد الدوله منحوس رجعت نموده گرفتار شده و سه روزی در خانهٔ طغاجار نویان محبوس بود و بعد از آنکه بیمار خوش بعین الیقین مشاهده افتاد و کشت در غایت ادراه و وحشت رفته با این عبارت پیش کسی فرستاد که بخدای لم یزل و لایزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایلخان دوست و با دشمنان او دشمن بوده و اکر و الله علی ما نقول وکیل نیستی اگر در عمر مهلتی یافته هم برین نمط طریقه اخلاص مسلوک خواهد بود المعلق بالتی المحال محاوره دیگر سعد الدوله منحوس طالع منکوس اختر را از ابتیح ابتشار شربت فنا دادند و مقتول و مسلمانان کلدسته صلوات طیبات بر روضهٔ فیض بخش ساکن خاک یثرب فرستادند و اولیای دین احدی از خزانهٔ لطف احدی قبای بقا پوشیدند و اعدای طت

مهدی از جام قهر انجام قضای صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن آوان بجانب صیقت و
ناتوان بود چشم باز کرده و بسبب قتل سعد الدوله و اینافان استفسار نمود و یکی از حاضران عرضی ناصحیح بعرض
رسانید ایلخان صورت حال دانسته در سیم ربیع الاول سنه تسعین وستمایه در باغچه اران متوجه عالم آخرت گردید
چنین است آیین چرخ بلند ۞ گهی با نشاط و گهی با گزند ۞ و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان
که مادرش قتلق اینکچی بود و یسو تیمور و الجایتو سلطان که اورک خاتون خواهرزاده امیر ایرنجین والده
ایشان بود و ختای اغول که مادرش را قتلق خواتون جهت قتلق بوقا میگفتند و از جمله این چهار پسر غازان
خان و اولجایتو سلطان بمرتبه سلطنت جهانبانی رسیدند ذکر بعضی از دانشمندان و فضلای زمان ارغون خان
یکی از جمله علمای دوران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم
عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین وستمایه بجهان جاودان پیوست دیگری از آنجمله اعیان علمای
اعلام واشرف فضلای کرام لازم الاحترام قاضی القضات ابوسعید ناصر الدین عبدالله البیضاوی
با ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل اصول و فروع مشغولی مینمود
و پدر قاضی بیضاوی امام عمر بن فخرالدین محمد بن صدرالدین علی الشافعی است و الکتاب نزد والد خویش
امام الدین بتحصیل علوم دین شده بود و جد او امام الدین بود و سلطان الاسلام ابوحامد انوانی [illegible]
و قاضی ناصرالدین بیضاوی را مولفات سعیده و مصنفات پسندیده بسیار است و تفسیر قرآن و غایة القصوی
و شرح مصابیح و منهاج و طوالع و مطالع و مصابیح و مرصاد و نظام التواریخ از آنجمله است ارتحال قاضی ناصرالدین
بیضاوی بجنت عالم اخروی بروایت شیخ جزائی در سنه خمس و ثمانین وستمایه اتفاق افتاد و بقول بعضی
المورخین در سنه اثنی و تسعین وستمایه بوده دیگری از آنجمله محدث امجد یوسف بن محمد الکاتب [illegible]
المجود [illegible] و او در سنه خمس و ثمانین وستمایه بجهان جاوید پیوست دیگری از آنجمله علامه کبیر قاضی القضاة
شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی الجوینی است و او در تکمیل علوم یگانه زمان خود بود و در ایام حیات
تصنیفات [illegible] ایات نظم نموده و علوم الحدیث از نتایج پسندیده و ارقام اوست و انتقالش در سنه
ثلاث و تسعین وستمایه واقع شد دیگری از آنجمله قاضی مفسر جمال الدین محمد بن سلیمان بن النقیب
المقدسی است و او را تفسیریست در صد مجلد و فوتش در سنه ثمان و تسعین وستمایه اتفاق افتاد
از آنجمله عالم عابد زاهد زین الدین علی بن الساعد است والکتاب وحقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت
خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعه سعدالدوله در ارغون خان استماع نمود قصیده بنظم فرمود که مطلعش
اینست ۞ تحدثوا رباسم الفلک ۞ هذا الیهود الیوم قد ملک ۞ و دیگری از جمله شعرای آن زمان بخشم
الدین زرکوب است و این قطعه از ابیات اوست که ۞ منم زرکوب بی محصول ضنت ۞ بجز فریاد و بانگی نباشد
همیشه در میان زر نشینم ۞ ولیکن هرگزم دانگی نباشد ذکر گیخاتو خان بن اباقا خان گیخاتو خان
بضبط اکثر مورخان [illegible] مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام [illegible] هم نوشته اند
و میرزا الغ بیگ گورکان در اولوس اربعه بایین عبارت قلمی نموده که غالبا نام گیخاتو [illegible]

جه بغیری معنی دارد و بعضی در عجب [illegible] و گیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود
و چون صورت فوت ارغون خان [illegible] امرا متفق اللفظ و المعنی لکزی گورکان را بدان سرحد روم
فرستاده از حدوث واقعه ایلخانی و وصول سلطنت نوبت آنحضرت بایلی جهانبانی اعلام کرده خواستند که
حضور شریف بودند و بعد از توجه لکزی اختلافی فاحش در اردو امرا پیدا شد و طغاجار و طوغان و جخچاق با اولاد
بایدو اتفاق که حاکم بغداد بود [illegible] و مکتوبی مبنی از این معنی مصحوب [illegible] بنزد او فرستادند و او بایدو
ملاحظه خاطر گیخاتو نموده ملتمس ایشان را اجابت نکرد و چون لکزی بروم رسید و گیخاتو از حقیقت حال اطلاع
گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از شاهزادگان و امرا و نوئینان تا الاتاق
او را استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود اخلاط ملاقات اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه
بیست و چهارم ماه رجب سنه تسعین وستمایه گیخاتو بر سریر خانی نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع
پیوست بعضی از امرا بر سبیل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهت پای در دایره متابعتش نهادند
و گیخاتو بعد از چند روز که در مجلس عیش و نشاط انبساط یافت [illegible] یرغوی امرای بداندیش را پرسیده جمعی
از امرا مثل طغاجار و قنجاق بان را بچوب یاساق زد و توقان و جخچاق را الیکو نوئین [illegible] نموده
توقان طغاجار را بدیگری از امرا بخشید و طوغان را بابولا [illegible] سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل
آوردند و مبشران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل و انصاف و احسان و رفع ظلم و طغیان امیدوار
بشارت داد و مقارن آنحال از جانب روم اخبار پریشان استماع افتاده رسم نیابت خود را بالکتو
نوئین تفویض فرموده و در روز بیست و چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت نمود و در [illegible] رایت
فتح آیت بعضی از شاهزادگان و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما
گیخاتو خان در جمادی الاخری سنه احدی و تسعین وستمایه از آن سفر مسرور و مظفر باز آمده بتجدید [illegible]
بر سر انجام امور سلطنت انداخت و بخلاف [illegible] جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و عواطف
بنواخت و منصب امیرالامرایی را با [illegible] بهادر داد و زمام مهام وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه مذکوره
در کف کفایت خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را بلقب صدرجهان گردانیده و برادری
صدرجهان قطب الدین احمد مقتدی مهمات قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک [illegible] گردید
و گیخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانکه در اندک زمانی تمام خزاین
آباء و اجداد خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا انعام نمود و چون نظرش بر جواهر نوادر که سلاطین
سابق انبار کرده و مانند گوهر دل در گنجینه سینه محفوظ میداشتند افتاد [illegible] بخشید و گفت که مثال
این امتعه نفیسه لایق بحال این جماعت است که [illegible] و الا در خزانه محبوس داشتن وجود و عدم
در یاد هم یکسان گذشتن و آن پادشاه صاحب کرم در اوایل ایام دولت در باب افاضه سحب ایادی ادرار
و انشاء بر و صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی
و تخلیص محبوسان و زندانیان حکم فرموده همگی همت بر ترفیه احوال عامه برایا گماشت و گیخاتو خان

بالطبع از [illegible] افراد انسانی متنفر بود لاجرم در ایام سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام ننموده و در ایام دولت
او بغیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روزگار سلطنتش بجز چنگ و دف هیچ ذی روحی طپانچه و گوشمال
نمیخورد و ایلخان با وجود این صفات پسندیده بلذت مباشرت شغف تام داشت و همواره رایت عیش و عشرت
می افراخت و متصل دست تصرف بر بنات و بنین خورد و بزرگ و تاجیک و ترک دراز میساخت و [illegible]
عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداخت بنابر علی هذا امرا و نوئینان
بر سلطنت بایدو اغول متفق گشتند و مسرعان ببغداد فرستاده او را بآذربایجان خواستند و بیکباره از متابعت
و هواداری گیخاتو خان در گذشتند قتل گیخاتو خان در موغان بیورت بایدو خان در ماه جمادی سنه اربع و تسعین
وستمایه روی نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاو و ابطال آن در ایام دولت گیخاتو خان
اتفاق افتاد و چنانچه خامه مشکین مشام ابواب تقریر این حکایت باز خواهد گشاد ان شاء الله تعالی و تقدس
گفتار در بیان شمه از اخبار و آثار صدرجهان و ذکر وضع چاو و ابطال آن [illegible] آن آوان در جامع التواریخ
مسطور است که خواجه صدرالدین احمد خالدی که از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چندگاه
ملازمت طغاجار نوئین مینمود و هم در عنفوان اوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخا دست قلم نسخ بر مکارم
صاحب ری و حاتم طی کشید و هر چه از هر ممر بدستش می افتاد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا نیز
مصروف گردانیده و پیوسته همت بر ادای خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرا در آن اوقات این قطعه در مدح او
بر لوح بیان نگاشت ۞ [illegible] صدر نتوان شد در آفاق ۞ که صدر نامور و همت گوهر ۞ کسی باید که تا پیش
بود پیش ۞ چو خاک راه یکسان گوهر و زر ۞ اگر صدری نمیدانید کردن ۞ بیاموزید از صدر [illegible]
سپهر مکرمت احمد که بر بود ۞ کلاه سروری از چرخ اخضر ۞ القصه چون گیخاتو بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان
در باب تعیین وزیر حرف مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان که ملازم اردوی اعلی و حضرت
خواتین بودند قلمی ساختند هر چند که در آن محفل نام صدرالدین احمد نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت
بنام نامی او تحریر نمود در هنگام عرض محفل در آیینه خاطر نورانی ایلخانی بی سابقه اندیشه این صورت
پرتو انداخت شاهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال [illegible] استحسان نمودند و گیخاتو خان
خواجه صدرالدین احمد زنجانی را بمنصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدرجهانی مخصوص فرموده و انعام
آل تمغای [illegible] و توق و کورکه و [illegible] تومان لشکر [illegible] و صاحب [illegible]
دست داد و کوکب اقبال صدرجهان در نفاذ امر و علو شأن و تزید اقتدار و کمال اعتبار روی باوج شرف
و رفعت نهاد و ابر از شرم دست گوهربارش غرق عرق خجالت بود و کوه از رشک دل گوهر بخشش خون در دل
بسته کان لعل و یاقوت ظاهر میشد ۞ هیچ سایل [illegible] بچشم ۞ [illegible] تا نیابد
زر سایلان تنگ ۞ همه پیش [illegible] ۞ و صدرجهان همه در بدایت حال دست امرا و نوئینان را
از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهام مملکت را و مصالح سپاهی و
رعیت را بتفصیل میرسانید بنابر آن [illegible] در ماه ذی قعده سنه اثنی و تسعین وستمایه جمعی از تجار

تبریز را بر آن داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده تا گوش کشیده و بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب
دیوان اموال جهانیان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردوها
مختل و مهمل میماند پادشاه فلک حشمت آفتاب طلعت آن شنوده را ناشنوده انگاشته و بتاکید
حکم و یرلیغ نفاذ یافت [illegible] بصیرت و کف کفایت صدرجهان گذاشته و
زمام اختیار رعایت دشمنان را بقبضه اقتدار او داد و صدرجهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون
آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از روزی چند که اعدا ایمنی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته
از سر جریمه ایشان در گذشت و چون بواسطه اسراف گیخاتو خان در انعام اشراف و اعیان و کثرت احسان
و الطاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزاین نماند و کسب اتفاق در آن سنوات وبا
در میان گله و رمه مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان براه عدم رسانید و پادشاه [illegible]
در صرف و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدرجهان در سرانجام واجبات ضروری ایلخانی عاجز شده
هر کس [illegible] بر لوح خاطر نگاشت در آن اثنا عزالدین مظفر محمد بن عمید که [illegible] بود بعرض صاحب
دیوان رسانید که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختای و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان
روان کرده و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر واصل خزانه عامره گردد و پادشاه را دستگاهی پیدا شود
هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آن که در آن زمان صدرجهان را [illegible] تومان قرض شده بود و مطلقا [illegible]
وجه ادای دیون حاصل نبود [illegible] دیگر رای مینمود سخن عزالدین مظفر را [illegible] راه داد و باتفاق
بولاد چینگسانگ که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانیدند و گیخاتو خان حکم نمود
که من بعد در ممالک محروسه مطلقا بر زر نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر [illegible] زر [illegible] کشیدند که حرفت
خاصه پادشاه [illegible] و زردوزان و دیگر [illegible] مشغولی نمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب
و عجم و فارس و خوزستان و دیار بکر چاو خانه بنا نهند و عمال جهت آن کار تعیین فرموده و منشور
که تجار و سوداگران و ولایات [illegible] در وقت سفر عوض چاو زر نقد دهند و در وجه علوفات جامگی [illegible]
و صرافان و زردوزان هر ساله مبلغی معین از چاو خانه مجری دارند تا دیگر پای صنعت بر زر نگذارند و در هر بلده
در مدت [illegible] چاو خانه معروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود و چند کلمه بخط ختایی بر آن نوشته و
بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ارینجی تورچی که [illegible] آن عبارت پادشاهی
[illegible] کردانیده و بود [illegible] ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنابر اختلاف
چاو رقم زده و ایضا سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلاث و تسعین وستمایه پادشاه
جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر و تبدیل کننده بازن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا و
[illegible] خواهند رسید از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی شعرا جهت میلان خاطر پادشاه
و صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آن جمله یک بیت بخاطر بود ثبت افتاد ۞ چاو اگر در جهان
روان باشد ۞ رونق ملک جاودان باشد ۞ القصه در ماه ذی القعده سنه مذکوره چاو در تبریز روان گشت

و بازار بی رونق شد و سه روزی بجهت ضرورت بیع و شرا بمعاملات چاو اشتغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از مشاهده این
زیان بی تحاشی گشته روی بصوب اوجان آوردند و زمره اگر چه ابواب دکاکین باز میکردند اما اجناس و اقمشه و اغذیه و اشربه
را پنهان میساختند بنابر آن در روز جمعه عوام الناس زبان بطعن چاو و قائلان گشاده عز الدین مظفر لعنت نمودند
و در مدت دو ماه بابش فاسد چاو آن شهر گشته بولایتی او را گشتند و آمد شد کاروان و سودا و معامله طبقات انسان
منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا
و مستوجب فقدان حاصل مملکت است و اگر چند روزی دیگر این بدعت باشد اختلال تام باحوال ملک و مال راه
یابد کیخاتو خان چون این سخنان شنود بابطال چاو حکم فرمود و هر دو که چاو کشته بود در تبریز آمده ابواب
آن بلده بکمال اصلی معاودت نمود **ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن کیخاتو خان** در آن اوان و در آن
ایام که امرا و نوئینان بواسطه شرب مدام کیخاتو خان و دست رسیدنش بنیابت و بنیین مشغول و مسلمان بر خود
می چیدند و خاطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند ناگاه در الاتاق بایدو اغول بن طراغای بن
هلاکو خان با پادشاه شراب میخوردند و بایدو آغاز بدمستی کرده پادشاه را بیت علی را فرمود تا مشتی چند بروی او
و صباح پادشاه که از خواب خمار بیدار شد از حرکت شبانه و فعل مستانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست
و بایدو را طلبیده و اینچه خاصه بر سرش نهاد و عذرها خواست و بایدو اغول هر چند عیار اخلاص را مغشوش کرده اند
مصلحت وقت در اظهار غبار نفاق ندید و از آن روز بعیش و طرب گذرانیدند و امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند
و رنجش خاطر بایدو اغول را دانسته بنای علاقه تعشق زنند و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب
اردوی کیخاتو خان نهضت نماید تا ایشان کمر مخالفتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخانی بگشایند
بعد از آن شاهزاده و کاران که در اردو بودند بیورتهای خود معاودت نمودند و در میان زمستان معنی بر آن
اتفاق اطلاع یافت از بغداد و حومه دشتی مشتمل بر اسامی هواداران و مواضعه ایشان نزد کیخاتو خان فرستاد
و امیخان ایلدای و تغچیال و طولادای را موافقه کرده مقید ساخت و طغاجار که عنهایه آن فتنه بود قاصدی
عنان برق و باد ببغداد فرستاد و بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بدین ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد
و بایدو در جنبش آمد و چون این خبر بسمع کیخاتو خان رسید الاکان به تبریز فرستاد و تیتاق را با چهار هزار سوار منقلای ساخت
اقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر از عقب روان گردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمایه
از اردو و خانه ابهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت و میان تیتاق و فوج اولاد بایدو محاربه دست داده فوجی
از سپاه بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاجار چون دو روز راه مسافت کردند سعی کردند که بسمع حادق در [illegible]
بود و طغاجار بمشورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد و اقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار متعجب گشته بر آن
در منزل نزول فرمود کس فرستاد و سبب این معنی را استفسار فرمود و طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت
قلت علف و ضیق یورت بود و آقبوقا این سخن باور کرده و مکرر طغاجار بر آقبوقا سبقت گرفت و [illegible]
گذشته بتبریز روان گشت و بدین واسطه آقبوقا در ... فاقه پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف ... در
دور و زمین ... کوچ ... طغاجار نقاب ارتیاب از چهره اندیشه بر گرفته در جواب گفت که تا امروز بحکم

کیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرایی و رتبه تقدم داشت و حالا موجب آن بایدو خان است از تعلق
بمن گرفته است و چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان نوع نوع منهزم شدند و وقت
انکسار روی بمنزل طغاجار آوردند و امیر آقبوقا بمعدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتو خان انعطاف داد و
بعد از وصول بمقصد کیفیت حال عرض کرده کیخاتو خان خواست که بطرف روم گریزد و ایمنی از قوم کوته
اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف ابهر باز گشته در آن اثنا نوکل پادری نوئین که با لشکر فراوان
بطرف گرجستان رفته بود مراجعت نموده و جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند گریخته بوی پیوسته و باتفاق
متوجه اردوی کیخاتو خان شدند و همراه نوئین بازماند بر کیسین یارشدند و ناگاه پادشاه را بگرفتند و بیاسرای
جانی سپردند و ایشان او را در نوزدهم جمادی الآخر سنه اربع و تسعین و ستمایه هلاک کردند و او را
سه پسر بود الافرنگ و ایرانشاه از دندی خاتون بنت آقبوقا جلایر چنگ توکاه از بولغان خاتون و چیکپا از
پسران بمرتبه سلطنت رسیدند و از جمله مشایخ زمان کیخاتو خان شیخ احمد خسرو شاهی است و او مرشدی ... و مبادی
درجه عالی داشت و در سنه ستین و ستمایه علم توفیت بعالم آخرت بر افراشت و از شعرای آن زمان یکی نظام الدین
عثمان قزوینی است و او اشعار رنگین دارد و این مطلع از نتایج اوست که سعدی که از زنخت بر نکنی کلاه را
چشم و رخت جلی کند نرگس مست لاله را **ذکر جهانبانی بایدو خان** چون مهم کیخاتو خان بقریب تیغ نوئینان صیقل
یافت طغاجار و بسیار امرا از صغار و کبار ببایدو خان پیوستند و در ماه جمادی الاولی سنه اربع و تسعین و ستمایه
در همدان او را بر تخت سلطنت وجهانبانی نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته
ز ... بر سر او نثار شد و بایدو خان که بعد از چند روز که بشرب می ار دوانی و استیلاء الغان و ایلخانی
قیام نمود روی بسر انجام مهام سلطنت آورد منصب امیر الامرایی را بطغاجار داد و خواجه صدر الدین محمد را
از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایالت حکومت
روم و دیار بکر را بطغاجار اندادی داشته حکم فرموده که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات
و اتخیسم را بطولادای عنایت کرده و تغچیال را حاکم شبانکاره ساخت و اوقاف ممالک محروسه را از
موقوفات دیوانی ترخان گردانید و در آن باب نشانها باطراف ولایات فرستاد و از نواب کیخاتو خان
اقبوقا و تایجو را بیاسا رسانیده جسد را بجان امان داده و ایت قلی را که در مجلس الاتاق بموجب فرمان
کیخاتو خان او را در مستی چند مشت زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت قلی جواب داد که چون در آن
زمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بر قتل و اوریا میفرمود مأمور میساختی شرایط امر
بجای می آوردم تا بمرتبه خدمتم چه رسد امروز نیز بنده و خدمت کار پادشاهم اگر گناه بنده عفو شده بهمان
دستور انقیاد احکام او را بموقف ظهور لازم گردانم بایدو خان این سخن را پسندیده ایت قلی را در سلک
مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو خان غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز رایات
رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان گردید و بایدو خان متوهم گشته از شرحی که کیخاتو خان حث نمود
بوده جای ایالت درگیرد و مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش در حدود تبریز روی نمود و نیز پادشاهی بایدو [illegible]

ذکر جهانداری احوال شاهزاده غازان خان که نشای پسر او رمن الغ سرهنگی و جهان و قاآنی کرد روی نمود و بیان اسباب
جنبات و امیر نوروز غازی خاتمه پاکیزه و تقریر وزیر ارسطو منیر خواجه رشید الدین فضل الله بن خواجه عماد الدوله در
جامع التواریخ چنین نگارش فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان بن ارغون خان در شب جمعه بیست
و هفتم ربیع الآخر سنه سبعین و ستمایه در سلطانی دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت
و شهریاری از بشره آن در اوج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب
جشن و سور فرمان داد و یکی جشن فرمود بازیب ساز که در وصف آن عقد گره و در از ... و غازان خان
تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر تربیت بود و آنگاه اباقا خان آن نبیره دولت مند را طلبیده به بولغان
خاتون سپرده و در سنه ثمان و سبعین و ستمایه که اباقا خان جهت دفع شر لشکر قراونه پس متوجه خراسان بود
و در میان دامغان و سمنان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوی را بزد و چون در آن زمان شاهزاده
هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقا خان جنانچه رسم مغولانست برای پاینده و
آن فرزند ارجمند سه روز در دامغان توقف نمود و طوی و بجرغامشی اشتغال نمود و در سنه ثمانین و ستمایه
که سن غازان خان بده سالگی رسید اباقا خان وفات یافته شاهزاده بتکدار خان پیوست و چون ارغون
سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایت خراسان را بغازان خان تفویض فرمود
و امیر نوروز را در خدمتش معتبر کرد و این امیر نوروز پسر ارغون اقا است که سالی در زمان
چنگز قاآن حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و حال امیر نوروز زیور اسلام و ایمان حالی بود
و متابعت سنت حضرت خیر البریه مینمود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تشیید اعلام ملت بیضا مساعی
جمیله مبذول میفرمود و در میدان شجاعت و مردانگی از اقران و امثال امتیاز تمام داشت و از غایت
ملازمت و فرزانگی همواره در معرکه جنگ و کارزار اعلام جد و اجتهاد می افراخت و در آن اوان که ارغون
خان اقبای بوقا را بر اقبال ترجیح کرد امیر نوروز بنابر اتحاد و صداقت بوقا متشکک گشته در ذی حجه سنه ثمان و ثمانین
و ستمایه بدره حسنه و که جای قشلاق او بود رفت و بتوهم خواهر خود شهزاده کنشو و بعضی از امرای قرا اسپان
را در خلاف غازان با خود متفق ساخته رایت عصیان بر افراخت و در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنه
ثمان و ثمانین و ستمایه که شهزاده در کشف رود نزدیک پل عین منزل گزیده بود امیر نوروز با سپاه عالم سوز ناگاه
بکنار اردوی او در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بنواکوکا رسید بالیوار که امیر
نوروز غازی دوم از اتحاد و دوری او میخواه گرفته نزد ارغون خان فرستاد و شاهزاده لشکر پراکنده را جمع ساخت
روی بنوروز نهاد و در پانزدهم ربیع الاول سنه مذکوره در نواحی رودکان بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق
افتاد و این کرت هم غازان منهزم گشت و نوروز غنایم بسیار گرفته نیت مخالفت و بیلوانی از ابواب گوران
در گذشت و شاهزاده غازان در آن انهزام بکالیوش استراباد در رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفته بعد از آن که
از نزد ارغون خان بایدو اغول و قورمیشی نوئین با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار دیگر بعزم رزم متوجه نوروز گشت
امیر نوروز بر سر ارزاده کان در حوالی آمده چون بجد و جوزجان نزول نموده ... که با آن سپاه

دست و کمر منقیاد نموده ... عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاهزاده غازان تا نواحی هرات
او را تعاقب فرموده بریک صفوف نظام موفور بدست آوردند و از صحرای هزار چوب طبل مراجعت کوفت
غازان خان آن زمستان در نیشابور قشلاق کرده و در بهار سنه تسع و ثمانین و ستمایه در فضای جانفزای رادکان
ییلاق نموده و در فصل شتا بطرف قوامید و بایدو اغول را با سپاه عراق جهت معاودت رخصت فرموده او
او آفرزمستان بقرایت مرحس که از آنجا اسبل کویند منزل گزید و هنوز در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان
بجوار شهرت کیفیت واقع نمود و اگر نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان را
در نظرش آسان نمود و قیدو خان ... از کیبتور را با سی هزار سوار بر همراه نوروز بیورش خراسان گرده و
مصحوب نوروز گردانید و ایشان در شهور سنه تسعین و ستمایه از آب آمویه گذشته این خبر در اردوی غازان
خان شایع گشت و شاهزاده و امرا مجال قتال را با آن سپاه محال دانسته تا ولایت سمنان عنان بکران باز
نکشیدند و از کیبتور و امیر نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان
لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بر هر دیار که میگذشتند پهلوانان خراسان میدویدند
بر فور و پوشیده در شب معذولان را ایمان را میکشتند بنابر آن که چون آن سپاه بباد غیس رسیدند قریب چهار هزار
سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین حیثیت از کیبتور گورکان در خشم رفته امیر نوروز را بجوب یاساق تادیب
نمود و در خلال این احوال خبر فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان خان
در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دامغان
تافت و از آنجا بسلطان دوین رفت و در آن منزل شاهزاده انباچی و طولادای و تغچیال با طایفه از ابطال
رجال برسم کومک از نزد کیخاتو خان آمدند و غازان خان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چند گاه بنوافل
اوقات گذرانید و در بهار سنه اثنین و تسعین و ستمایه بعزم ملاقات کیخاتو خان و عرض حالات و انهای
متوجه گشت و کیخاتو وصول شاهزاده را بار داد از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان ارسال داشت
تا او را بطرف خراسان باز گردانند و غازان خان نوبت دیگر بمازندران شتافت و در اواخر سنه اثنین
و تسعین و ستمایه عنان عزیمت بصوب نیشابور تافت و در آن ولایت میان الحکمرت و امیر نوروز غازی
جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون امیر نوروز در مصاحبت اوکتور
گورکان از یورش خراسان بجانب ترکستان مراجعت نمود در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک
طریق موافقت اختیار فرمود و بار نساوزوجه خویش طغان خاتون که حلیفه عاقله بود کرت دیگر میل خدمت
غازان کرده از خواص معتمد پسر خان ساتمش و اینسوقا را نزد شاهزاده فرستاد و سخن صلح در میان آمد آنگاه
مخلص سخن آنکه تا کی از جانبین طریق مخاصمت بپاییم و مقصد جان و من یکدیگر غایم اکنون وقت که
شاهزاده جرایم جرایم این کینه را باب عفو و اغماض بشوید و من بعد بقدم الطاف طریق عنایت
و اعطاف پویم عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده در پیش تا بندگاه جهانگاه عالم
پناه آمده طریق عبودیت و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان

شده اطاعت امیر نوروز از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرده و رایتهای آل ایلخان را بر [illegible]
مواطف و مراسم حضرت [illegible] داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان [illegible] ایمان تاکید یافت و انوار
مرحمت غازانی از مطلع مهربانی طلوع نموده [illegible] خان بجانب امیر نوروز تافت و بر سر [illegible]
نموده و در صدد [illegible] خان بقبول امیر نوروز رسید و او در ساعت مبادرت [illegible]
رفتار [illegible] کشیده و زبان نیاز و اخلاص بعذر جاری کرد تا غایت از وی صدور یافته بود [illegible] دست امید
در ذیل عاطفت شاهزاده زده و چون سایه در پایش افتاد و غازان خان بحکایات لطف آمیز و کلمات شفقت
انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایت او گماشته رایت عزیمت بصوب [illegible] برافراخت

ذکر سلوک شاهزاده غازان خان با بایدو خان در طریق خلاف ایشان با یکدیگر بعد از [illegible] مصاف

و اوایل سنه اربع و تسعین و ستمایه که غازان خان صحبت امیر نوروز متوجه [illegible] استراباد بود در اثنای راه
خبر قتل کیخاتو خان و جلوس بایدو خان متواتر گشت و این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و بعد از وصول [illegible]
در باب [illegible] بایدو خان و تسخیر ممالک ایران با اعاظم امرا و ارکان دولت طریق مشورت مرعی داشت
نوروز غازی گفت که امید چنانست که عنقریب شاهزاده عالمیان را بر سریر سلطنت و جهانبانی نشانیم و بایدو
را مانند حباب [illegible] برداریم و تمامی امرا و اعیان را تحت فرمان سازیم بشرطی که شاهزاده [illegible]
میامن را با انوار ایمان و عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت [illegible]
برافرازد و غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت عزیمت بصوب [illegible] برافراخت و چون
قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفر اثر ساخت بنابر استصواب امیر نوروز [illegible] مولای
[illegible] را برسم رسالت نزد بایدو خان فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرای [illegible]
الوس چنگیز خانی [illegible] لازم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده اند بحضور فرستند
تا جواب [illegible] قبضه رسیده [illegible] و الجمال
[illegible] بایدو خان سخنی که داشتند بعرض رسانیدند بر موجب جواب یافته که امرا
بموجب [illegible] کیخاتو [illegible] و حالا تمامی اقا و اینی بر سلطنت ما متفق گشته اند بنابر آن مناسب چنان
مینماید که غازان خان [illegible] و بجانب خراسان [illegible] مولای [illegible]
[illegible] در [illegible] غازان رسیده سخنان بایدو را معروض گردانید غازان خان از
جواب بغایت برآشفت و بجانب [illegible] روان گشت و بایدو خان ازین حال آگاه شده [illegible]
عزیمت باستقبال اهل عداوت [illegible] و در روز پنجشنبه [illegible] رجب سنه اربع و تسعین و ستمایه در نواحی
[illegible] نزدیک [illegible] هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و جوش از لشکر [illegible] طبل جنگ
بگوش طالبان نام و ننگ رسید امیر قتلغشاه [illegible] غازان خان بر توکل و الیدار که در جوانغار بایدو خان
بودند حمله نمودند و توکل [illegible] الیدار [illegible]
[illegible] بایدو [illegible] را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که [illegible] موافقت [illegible]

نموده میان ما صفت استحکام داشته برادر ملک و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنست که [illegible] خلاف
در [illegible] کرده بروجهی که رضای جانبین و مصلحت ایل و الوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نمایم
و بر [illegible] روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشایم و غازان بمصالحه رغبت نموده گفت که [illegible]
پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که داشته باشند بی توسط غیری گفته شنیده شود پس روز دیگر بایدو خان
و شاهزاده غازان هر یک با [illegible] سوار [illegible] از لشکرگاه پیش رانده [illegible]
یکدیگر را دریافتند شاهزاده غازان التماس اینجو فارس و کرمان و عراق عجم که تعلق بپدرش ارغون میداشت کرده
و بایدو خان این سخن را بحسن قبول تلقی نموده و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو
پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرای او بخیال آنکه [illegible] مهم غازان خان را
[illegible] روی بمنازل خویش آورده اند و ایمنی بر ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخت امیر نوروز
و توقیتو [illegible] جهت اطلاع بر [illegible] اینجو فارس و کرمان و عراق هم آنجا [illegible]
[illegible] ماه مذکور بجانب مازندران روان شد و بتعجیل هرچه تمامتر طی مسافت کرده
چون در منزل [illegible] نزول اجلال فرموده [illegible] برسالت باز فرستاد و بایدو پیغام داد که [illegible]
یکدلی داشتم لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات [illegible] مشاهده نموده بی رخصت رایت مراجعت
افراشتم و بایدو خان باید که بوعده وفا کرده مناشیر [illegible] امیر نوروز [illegible] ارسال
نماید تا [illegible] مبانی عهد و پیمان راه نیابد بایدو خان [illegible] فرموده یرلیغ داد که ملک الاسلام جلال الدین
که حاکم فارس بود اینجو [illegible] ولایت [illegible] غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز [illegible]
گذاشته او را بتکلیف ملازمت [illegible] و امیر نوروز در خفیه با طغاجار عهد و پیمان در میان آورده که [illegible]
معاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو [illegible] شاهزاده غازان [illegible]
[illegible] نزد بایدو و سوگند خورده که اگر خان مرا باز گرداند غازان را بسته [illegible] بایدو خان
بدین افسون و [illegible] فریب [illegible] در یازدهم ماه مذکور امیر نوروز و توقیتو را رخصت انصراف داد
و [illegible] در [illegible] ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزاده [illegible]
رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو خان کرده بودند مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز [illegible]
[illegible] را بسته پیش بایدو خان فرستاد [illegible] از شاهزاده این حال و این حیله در حیرت افتاده
از [illegible] امیر نوروز پشیمان گشته و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقا
با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ سعد الدین حموی کلمه توحید بر زبان راند
و از روی اخلاص دین مبین حضرت نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا [illegible]
ترک شرک و متابعت [illegible] گرفت و در آن روز قریب صد هزار [illegible] مؤمن و موحد گردیدند
و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بنور توحید [illegible] رسیدند و درین اثنا ایلچی [illegible]
فارس [illegible] بود [illegible] رسانید که حاکم فارس [illegible]

[illegible] و سلوک داشته با نقیاد فرمان شاهزاده پرداخت و اینمعنی موجب [illegible] عنایت غازان خان
شده بار دیگر خیال یورش [illegible] نمود و امرا و تومانات را بتهیه اسباب مقابله و مقاتله امر فرموده
مقارن این حال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی که [illegible] ولایات روم بود از راه
عنان بصوب ولایت گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شد و در هفتم شوال بموکب
عالی پیوسته عنایت بی نهایت یافت و [illegible] داشت که اگر [illegible]
[illegible] توکل روشن ساخته [illegible] در تقویت دین نبوی و ترویج ملت
مصطفوی باقصی الغایت سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه در ممالک [illegible]
[illegible] معمول داده و املاک [illegible] گشته اند بورثه ایشان گذارد [illegible]
امیر نوروز را [illegible] کرده از راه گیلان [illegible] بر سر بایدو خان [illegible] و غازان خان [illegible]
[illegible] در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه [illegible] گشت و امیر نوروز با صدر جهان در مقدمه [illegible]
و امیر نوروز ایلغار کرده [illegible] بسیار نموده [illegible] رسید که از [illegible]
دو روزه راه بود و این خبر [illegible] طغاجار و بعضی دیگر از امرای کبار شنیده یکبار [illegible] بایدو خان روی
برتافتند و [illegible] دولت بخدمت امیر نوروز شتافتند و بایدو خان روز [illegible] ذی قعده
[illegible] که معسکرش بود فرار [illegible] عازم گرجستان شده امیر
نوروز [illegible] رسانیدن این خبر نزد غازان خان روان ساخته [illegible]
[illegible] از عقب بایدو خان در حرکت آمده [illegible] امیر نوروز بود [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] در تبریز [illegible] امیر نوروز رسانیدند و امیر نوروز بایدو را [illegible] غازان خان
فرستاده که در آن زمان غازان خان در [illegible] نزول اجلال فرموده بود چون این خبر شنود [illegible]
[illegible] را باستقبال فرستاد تا در روز چهارشنبه [illegible] ذی قعده سنه اربع و تسعین و ستمایه [illegible]
بایدو خان را [illegible] داد — بر هیچ آدمی اجل ابقا نکند — سلطان [illegible] محابا نکند — از بایدو خان [illegible]
[illegible] و علی و محمد و [illegible] سلطنت رسیدند [illegible] سایر خلایق [illegible]

ذکر جلوس سلطان محمود غازان خان و بیان مجملی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو خان [illegible]
[illegible] امیر نوروز غازی منقطع گردید [illegible] غازانی [illegible] طریق جهانبانی
[illegible] ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه غازان خان [illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]

چنانچه [illegible] در مبدا جلوس همایون [illegible]
[illegible] از سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش [illegible]
و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] و [illegible] ادرارات و تمام
[illegible] اهل اسلام را [illegible] منصب امیر الامرایی و [illegible] سپاه را بجناب نوروز بیک
غازی تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین زنجانی را بتقلد امر وزارت [illegible] فرمود و هم در اوایل
ایام سلطنت غازانی [illegible] طغاجار و بعضی دیگر از امرای [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر جهان نیز [illegible]
[illegible] غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص [illegible] غازان خان
[illegible] و حکومت هر بلده از بلاد شام را بعهده یکی از امرا کرده [illegible]
[illegible] متوطنان قلاع شام [illegible]
غازان خان بصوب [illegible] در حرکت آمده [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] شام [illegible] در نواحی حلب بعیش و طرب [illegible]
[illegible] امیر قتلغشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] وفات غازان خان در روز یکشنبه [illegible] شوال سنه
ثلاث و سبعمایه اتفاق افتاد و او مدت هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش
سی و سه سال بود و بعد از رحلت وی برادرش سلطان محمد خدابنده بار سلطنت و جهانبانی [illegible]

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان کشته شدن امیر نوروز غازی [illegible]

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که [illegible] و براق خان [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible]
اما چون از وصول امیر نوروز غازی خبر یافتند [illegible] و امیر نوروز [illegible]
[illegible] طی مسافت کرده در حدود هرات [illegible] رسید [illegible]
[illegible] بقیة السیف [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]

بیشتر سیورغامشی یافت و مقارن آن حال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز زرسیم
بحیله حال رشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانیدند و در خلال این احوال طایفه
از شاهزادگان و نوئینان مانند سوکا و برلا و ایشیتور بن تغتقور و ارسلان که از اتباع اعلام اسلام مخالف مزاج
ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده مواعید پیمان را بالفاظ ایمان موکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را
بهر نوع توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت حضرت خیر الانام را کنایس و بیت الاصنام
گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهت بعضی از مصالح ملکی °
روی توجه بخراسان نهاد ° و غازان خان فرمان داد تا سوکا و برلا در آن سفر موافقت امیر نوروز نمایند
لاجرم مدتی ایشان با هم قرار دادند که سوکا و برلا در خراسان [illegible] خاطر از امیر نوروز فارغ گردانند
و ایشیتور و ارسلان غازان خان را در اوجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز سوکا و برلا معتمدی
پیش شاهزاده تایجو فرستادند و او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان اتفاق نموده مهم نوروز
بیک را فیصل دهند و تایجو حسب ظاهر سر رضا جنبانیده در خفیه قاصدی نزد امیر نوروز فرستاد و از باب
مواضعه مذکوره آنچه معلوم نموده بود پیغام شد و لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون
رفته در کمینگاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان نیم شب مکمل و مسلح گشته بخیمه او شتافتند و چون تمامی
خیام را از ایشان [illegible] خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند و در آن حین امیر جلادت
آئین کمین راه نجات بر آن قوم بی دین بربست و جمعی را بتیغ بی دریغ بگذرانید و [illegible] امیر ساخت و سوکا
مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر [illegible] امیر نوروز [illegible] در نوبت
[illegible] درگاه عالمپناه ارسال داشت و کیفیت مواضعه دشمنان را پیغام داد و در آن اوان ایشیتور
و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان خان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر رزم آئین بجانب
ایشان نهضت نموده در نواحی پل طغان بین الجانبین مهم باستعمال تیغ و سنان سرانجام [illegible] و ایشیتور
با چند کس از شجعان [illegible] بقیه [illegible] راه گریز پیش گرفتند و در اوقات آخر اکثر ایشان بدست
افتاده [illegible] و در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از [illegible]
این جهانی رخت باسفل السافلین کشیدند و بدین منوال [illegible] سررشته [illegible]
و صدقات [illegible] رسانیدند [illegible] آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی
خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و [illegible] بهرام
[illegible] سپرده بعد از تعذیب [illegible] بی ثبوت [illegible] حکم سیاستش حاصل نمودند اما هرقداق نوئین [illegible]
بیگناهی صدر جهان اطلاع یافت و [illegible] بر غازان خان عرض کرده [illegible]
[illegible] اطلاق او و وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت و در روضة الصفا از صدر جهان منقولست
که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود و دیدم که [illegible]
که روز جمعه مرا بیاسا گاه بردند و در میان بسته بغایت مخوف [illegible] ناگاه شخصی نورانی

ازمیان چشمه ابیضی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص کرده گفت بهر جانب که
خواهی توجه فرمای و پیش هفت کس از محرمان خود [illegible] این [illegible] روز دیگر این واقعه را با هفت نفر
از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سررشته امیدواری بدست عنایت پروردگار دادم
در دست [illegible] ارادتی [illegible] تا کرم او چه میکند و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب
[illegible] سوار کرده بسوی [illegible] بردند و بنا بر آنکه در عهد گیخاتو خان در باره ایشان اصناف الطاف [illegible]
بودم در ادای حکم تاخیر میکردند و در آن اثنا [illegible] که در واقعه [illegible] خیال ارتسام یافته بود [illegible]
آمد و از غایت دهشت [illegible] روی نمود و در آن حال هرقداق نوئین از شکارگاه مراجعت [illegible]
موضع رسید و حقیقت حکمی که در باره من صدور یافته بود معلوم [illegible]
گردانیده و چون از آن [illegible] خبر [illegible] محصلان [illegible]
مانع آمده تا صباح [illegible] بجای آوردند و روز دیگر هرقداق صورت بیگناهی مرا بعرض ایلخان رسانید
و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان بگذاشت و [illegible] که غازان خان
متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسا رسید [illegible] اختصاص یافت و در اوایل محرم سنه
[illegible] و تسعین و ستمایه نوبت دیگر پرتو انوار عنایت غازانی بر [illegible] احوال صدر جهان تافت و بکام دل
بار دیگر بمسند وزارت نشست یکی از فضلا در آن اوان این رباعی در سلک نظم کشیده °
با صدر جهان فلک چو دمساز آمد ° شهباز سعادتش بپرواز آمد ° تا تهنیت روز و سال گفت °
اقبال ز دور صلح گفت تا باز آمد ° طوایف انام با وفور ملازمت آصف جم احتشام بسته و از یمن
عدالتش رعیت بجمعیت خاطر و نهایت [illegible] در کنج فراغت نشسته و هم درین سال امیر نوروز غازی
بسبب [illegible] گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد و تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدر الدین احمد
زنجانی کرت ثانی بمسند وزارت [illegible] بنا بر آنکه سابقا امیر نوروز [illegible] در عزل او دخلی داشت
همت بر [illegible] مرتبه اش گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان به ییلاق
همدان بود بقلم تزویر بر لوح خاطر خطیر همایون نگاشته که امیر نوروز با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد
که باتفاق مصریان [illegible] از میان بردارد و [illegible] سلطان مصر و نوروز بیک [illegible]
نقلی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسه [illegible] از ملازمان امیر نوروز که بمصر آمده [illegible]
[illegible] میان حاجی بیک که برادر امیر نوروز بود نهادند و چون پادشاه [illegible] شنید [illegible]
علی الفور [illegible] و حاجی بیک را بیارگاه طلبیده [illegible]
و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که [illegible]
برادران و نواب امیر نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و [illegible] نوئین را تعیین کرد
که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را [illegible]
و امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت

حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت [illegible] مشورت در میان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان مینماید
که بهرات رفته بملک فخر الدین کرت پناه برم چرا که او داماد منست و حقوق تربیت در ذمت وی ثابت دارم
و طایفه از اهل عقل و تدبیر بر زبان آوردند که [illegible] امیر نوروز [illegible]
معتقد نکرده اند و بر جانب ملک فخر الدین اعتماد [illegible] و امیر نوروز بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکریان
از وی جدا شدند و او با چهار صد کس بهرات شتافته ملک فخر الدین [illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] اظهار بشاشت فرموده [illegible] در قلعه اختیار الدین [illegible] و بعد از چند روز قتلغشاه نوئین
با سپاه و علامات [illegible] در ظاهر آن بلده نزول [illegible] آغاز محاصره و محاربه نموده امیر نوروز [illegible]
و حصانت حصار و کثرت اعوان و انصار و مظاهرت [illegible] مغرور شده [illegible]
نوروز گفت که [illegible] قتلغشاه هر چند سعی نماید [illegible]
[illegible] رمضان گفت از جانب قتلغشاه [illegible] خطور نمیکند اما بر [illegible] اعتماد نمیتوان کردن
[illegible] که حضرت ایلخان ملک فخر الدین را مواخذه [illegible] محافظت [illegible]
[illegible] امیر نوروز گفت [illegible]
[illegible] این سخنان را شنیده
[illegible] ملک فخر الدین رسانید و ملک با نواب خویش طریق مشورت سلوک داشته خاطر بر آن قرار
داد که امیر نوروز را بدست خصم [illegible]
اتفاق نموده [illegible] دروازه بروی دشمنان بگشایند [illegible] مصلحت [illegible] جهت محافظت [illegible]
[illegible] امیر نوروز این سخن را [illegible]
[illegible] و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخر الدین تاج الدین [illegible]
و جمال الدین محمد سام و سراج الدین [illegible] امیر نوروز نامزد
فرموده و ایشان [illegible] در ملازمت نوروز بیک بوده [illegible]
قتلغشاه [illegible]
زمین زده و در آن اثنا [illegible]
فرستاده است که [illegible] مبارکش رسد امیر نوروز
گفت نیکو باشد [illegible] مشغول شد [illegible]
و دیگران آن امیر [illegible] در خانه [illegible]
ملک فخر الدین [illegible] هر یک از نوکران نوروز [illegible] محافظت [illegible]
مشغول بود [illegible] امیر نوروز را [illegible]
قتلغشاه نوئین فرستاد و امیر قتلغشاه [illegible] شوال سال مذکور [illegible]
را پاره پاره ساخت و غازان خان فرمود تا آن سر را [illegible] یکی از فضلا در آن باب گفته

با تیغش [illegible] آمیخته باد ° و ز خنجر تو خون عدو ریخته باد ° هر سر که بهمسر عداوت باشد ° همچون سر نوروز در آویخته
باد ° و چون خاطر امیر قتلغشاه از جانب امیر نوروز غازی فراغت یافت عنان مراجعت معطوف گردانیده باستان
سلطنت آشیان شتافت گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان کرت ثانی بجانب شام
در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان [illegible] بود و چون ایشان بنا بر
مقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام مینمودند پادشاه [illegible] تا از آن طایفه [illegible] که
اگر بعد از آن فعل مذموم قیام نمایند مال و جان ایشان [illegible] باشد بعد از آن هر کس در آن ولایت راه میزد
[illegible] نکودریان [illegible] که این کار [illegible] کرده اند و آن جماعت ازین سخن
به تنگ آمده [illegible] رفتند و از آنجا بهرات شتافته پناه بملک فخر الدین کرت [illegible]
و ملک آن قوم بی باک را با اسب و سلاح مستظهر گردانیده و پیوسته [illegible]
میساخت و آتش نهب و تاراج در خاندان مسلمانان می انداخت [illegible]
از خراسانیان [illegible] بدرگاه پادشاه عالمیان رفته و غازان خان چون بر [illegible] نکودریان
وقوف یافت [illegible] الجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده
[illegible] حکومت [illegible] خراسان فرمود و مکتوبی [illegible]
ارسال داشت مضمون آنکه چون [illegible] نکودریان را از ملک فخر الدین طلب [illegible]
و اگر در تسلیم [illegible] اهمال [illegible]
نکودریان [illegible] و رعایا [illegible] خراسان [illegible]
الجایتو سلطان به نیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخر الدین فرستاده [illegible]
در ارسال نکودریان اهمال نموده [illegible] مجادلات و محاربات [illegible]
شیخ الاسلام شهاب الدین جامی [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible]
شنیدن این سخن [illegible]
[illegible] امرا [illegible] و در جمادی الآخر همین سال سید قطب الدین
و معین الدین خراسانی [illegible] از امرای غازانی [illegible] خواجه صدر الدین احمد زنجانی
بعرض پادشاه رسانیدند [illegible] قتلغشاه نوئین که
جهت استخلاص احوال گرجستان رفته بود [illegible] صدر جهان [illegible]
[illegible] صاحب دیوان متهم شده [illegible] غازان خان [illegible] قتلغشاه
در گرجستان [illegible] قتلغشاه [illegible]
وزارت [illegible] سوال کرد که حکایت [illegible] بسمع حضرت اعلی رسانیده است صدر جهان جواب

داد که رشید الدین طبیب زیرا که خان را [illegible] برده بود گر سید قطب الدین و جمیع الدین بنابر آنچه بوده خواجه رشید
بر او تقریر مینمایند القصه امیر قتلغشاه و چون این سخن استماع نموده خواجه رشید الدین فضل الله را طلبیده از موجب غیبت
پرسیده و الجناب انکار بلیغ نموده و در آن کار کیفیت آن بهتان را بعرض پادشاه رسانیده و [illegible]
امیر قتلغشاه او را حاضر ساخته و فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را چنین تو که متهم ساخته گفت صدر الدین زنجانی
و پادشاه در غضب رفته روز چهارشنبه هفدهم رجب بأخذ و قید صاحب دیوان فرمان داد و روز جمعه نوزدهم ماه
در موقف سیاست احضار نموده حکم شد که بناء فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را منهدم
سراب سازند و روز یکشنبه بیست سیم در حوالی چاغدار یکدست صدر جهان را امیر سونتای و دست دیگر را پهلوان
[illegible] گرفته قتلغشاه او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بعد از شرف اخوت صاحب
سعید رشید هیچ جنایت نداشت در روز پنجشنبه بیست یکم شعبان در تبریز از عقب الکتاب روان گردید و در
اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه باستقلال بعزم قشلاق دار السلام بغداد از دار الملک تبریز بجانب
اوجان نهضت فرموده زمام نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت صاحب دیوانی بکف [illegible] و کفایت
خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی بیان فن حکمت و طبابت سرآمد حکمای عالم بود
و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در فن استیفا و سیاقت ید بیضا نمود مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب
حشمت صایب تدبیر کما ینبغی بسرانجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام نموده
بواسطه تدبیر پیر و بخت جوان ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب
و اجانب بکفایت قرآن یافت سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت اما در آن
اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالمست اتفاق افتاد و
رشحات سحاب عنایت حضرت رب العزت چند گاه انقطاع یافت چنانچه در آب دجله و جیحون خلل
تفاوت فاحش ظاهر گشته شرر قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروتافت و از غلبه حرارت بلا
و با شایع شده در مدت [illegible] زیاده از چهار [illegible] کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند
و عالمیان از فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند و در خلال احوال مذکوره و وقایع
مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر صد هزار سوار جرار بدیار بکر فرستاده است تا انتهاز
فرصت نموده اند و بیک ناگاه خود را در راس العین انداخته دست بغارت و تاراج
بر آورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند و این معنی موجب اشتعال آتش غضب
غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمایه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک از روی
[illegible] همراه داشتند از دار الملک تبریز رایت نهضت بجانب دار الملک شام برافراخت و [illegible]
حد و بنفس محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه را
[illegible] داد که مثل آن از سلاطین [illegible] معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب شام شتافته محاصره آن
شهر را از دامن [illegible] مهم معروف موقوف ساخت و در نواحی آن بعد وصول سپاه نصرت پناه پرداخت

و تمامی

و تمامی امرا و سرداران و اعیان و لشکریان سیاه پوشیده با ابهت تمام و مهابت لا کلام در فضای صحرا
صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام بر ابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط در آورد
و در وقتی که بمقام [illegible] رسید امیر چوپان که [illegible] ایشان بود از صف خویش پیش رانده دعای
دولت ابد پیوند بادا رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر مرکبهای افتد
اگر اجازت باشد مرکب با [illegible] پیشکش نمایم و این سخن گفته اسب هامون نورد کوه پیکر پیش کشید
و این معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاده سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نموده و
اسبان گردون توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از فرات نهضت نموده در نواحی
بلده حمص روز چهارشنبه بیست هفتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات دست
داد و [illegible] دلیران میدان نبرد نیران [illegible] تیزتر گشته [illegible] از میان طرفین [illegible]
و او آوازه نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان در اهتزاز آمده مولای و [illegible] بحملات متواتر قریب
بچهار هزار سوار از لشکر ملک ناصر بر خاک هلاک انداختند و سلطان مصر پای ثبات از دست داده پشت بر معرکه گردانید
و در وقت فرار بمرتبه سرعت نمود که چون بدار الملک رسید زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان
خان دو روز در حمص توقف کرده و مراسم تهنیت قیام بجای آورده علم عزیمت بصوب دمشق
برافراخت اعیان و اشراف آن بلده بعد از آنکه بر قرب وصول موکب غازانی وقوف یافتند
با تحف و هدایا باستقبال شتافتند و غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانید و متوطنان
آن بلده را شربت امن و امان چشانید و [illegible] شحنگی شهر موسوم شده بنام [illegible] نویان [illegible]
منسوب گشت و امر حکومت بقپچاق که سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود
تعلق گرفت و اهالی دمشق لشکر را از مبلغ صد تومان بیگی قبول نموده جهت تحصیل آن وجه سید
قطب الدین و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت کرده قتلغشاه نویان را
بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ولایت حمص و طرابلس و عکه و سلامیه و [illegible] که شام [illegible] عبارت
از وست بایلکی و [illegible] نامزد شد و ولایت حلب و حمی و [illegible] و جبیل السماق و [illegible] تا رحبه
الشام که آن را شام سفلی گویند ببکتمور مقرر شد و مولای روی بحکومت بلده غزه آورد
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت
غازان خان قتلغشاه نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیق دعوی کرد که حصن این
حصار را بضرب سنگ مسخر گردانم و قتلغشاه بسرانجام مایحتاج استاد اشارت فرموده کوتوال قلعه
دانست که اگر منجنیق فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود [illegible] آن کوه [illegible]
لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هر کس سر این شخص را از تنه منقطع سازد هزار دینار [illegible]
و یکی از میان مشهور آن خدمت را متقبل شده تغیر لباس کرد و از قلعه بپایین شتافته [illegible]
که استاد منجنیق از وثاق خود غایب بود بخانه در آمد و در گوشه تاریک نشست و چون استاد بخانه

معاودت فرموده پای در منازل [illegible] نهاده بود و در [illegible] و آن کوتوال سر استاد را از تن
جدا گردانید و کارد برهنه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید و بعد از
آن قپچاق و بکتمور سر افراز گردیده بنای [illegible] دمشق در توقف افتاد و قپچاق و مصریان در ساختن اهالی
قلاع [illegible] بروزه و در دیده و بسبب انواع خویش بیرون می آمدند و اسبان مغولان را در دیده هر کرا می
یافتند میکشتند لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و حکام شام با او روان شدند و در وقت
عبور از فرات جمعی کثیر بگرداب فنا فرو رفته شعله حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه چهارم رجب
امرا مقرون بشماتت خجلت در ولایت موصل بغازان خان رسیدند و از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه
ضمیر انور نشسته رایات منصوره روز جمعه [illegible] شعبان از دجله عبور فرموده بصوب اوجان نهضت نمود و در
نوزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و [illegible] مذکوره [illegible] توقف فرموده
بعد از آن روی به تبریز آورد و خیال وصال عروس مملکت شام همواره مانند کیمیا تاثیری بود تا آنکه در
[illegible] محرم سنه سبعمایه بار دیگر علم ظفر پیکر برافراخته عازم استخلاص آن دیار شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان
معلوم گشت که سلطان مصر در اثنای [illegible] حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا و
ارکان دولت در بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرموده در بیست چهارم رمضان در شهر اوجان
نزول نموده و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و جمیع الدین [illegible]
الدین [illegible] و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق نموده قصد [illegible] خواجه رشید الدین فضل الله
و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین شمه ازین معنی ظاهر ساخته غازان خان
بغایت آشفته شد و روز دیگر تمامی [illegible] مواخذه گشته در بیست دوم ذی حجه قاضی صاین و شیخ قطب
الدین بیاسا رسیدند و بقیه آن طایفه بشفاعت بعضی از خواتین بلقیس آیین خلاص گردیدند و بتجدید
عنایت غازانی شامل حال وزرا شده خواجه سعد الدین بانجام التفات امتیاز و اختصاص یافت و در [illegible] محرم
سنه اثنی و سبعمایه غازان خان از بلده اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخت
قاضی [illegible] الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاده [illegible]
پیغام آنکه اگر در آن دیار سکه و خطبه بنام غازان خان نمایند و خراج [illegible] نمایند از توجه سپاه
قیامت شکوه ایمن گردند و الا [illegible] آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم و بیابان از چنگیز خان رسید
و ایلچیان بعد از وصول مصر و ادای سفارت ملک ناصر فرمود که جواب این سخنان را [illegible]
ما نزد غازان خان خواهند برد و قاصدان را بانعام خلعت و تحف مستظهر ساخته رخصت معاودت
ارزانی داشت و ایشان در وقتی که حدود حلب معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه
دیده بودند و شنیده عرض گردانیدند و در جمادی الاولی سنه مذکوره رسولان مصر [illegible]
فایز گردیده مکتوبی را که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام
ملک ناصر بر القاب [illegible] گشته بود و نسبت بایلخان طریقه ادب رعایت نیافته و جواب [illegible]

خطبه

و خطبه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام صرف
میکرد و از آن جزوی فاضل نماند که ادای آن را التزام توان نمود اما قصه استدعای سکه چنان بخاطر
رسیده که بر نقود این دیار چنانکه ظاهر است بر یکجانب نام امیر المومنین و سلطان محمود غازان خان
نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر مرتسم کنند و چون که
غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت ایلچیان صندوقی مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند
و غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند که ما را برین امر مطلق اطلاع حاصل
نشده و غازان خان سر آن صندوق را گشوده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهده آن بغایت
غضبناک گشته بعد از آنکه ایلچیان را اطلاق داد کرت دیگر علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان
فرمود که ایلچیان را تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقیف نمایند آنگاه [illegible] غازان خان
که از متجددات ایام دولت روز افزون بود توجه فرموده و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت [illegible]
علی [illegible] کاشف [illegible] مشرف گشته نقبا و مجاوران آن مکان فردوس نشان را بانعامات
فراوان نوازش فرموده روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب [illegible] رسیده [illegible] را
بموصل ارسال داشت و خود بر رحبه الشام شتافت و بیست هشتم ماه مذکور لوای منصور پرتو وصول
بر نواحی آن قلعه انداخت بموجب فرمان واجب الاذعان خان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین
بنزدیک حصار رفتند و حاکم رحبه امیر علم الدین را بطاعت و انقیاد ترغیب نمودند امیر علم الدین
[illegible] از بلده و [illegible] کرده و در تسلیم حصار بدین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد
بلاد شام است مناسب نمینماید که قبل از آنکه پادشاه [illegible] الملکت را در تسخیر کشد این بنده [illegible]
نموده بواسطه [illegible] رحبه رخنه در ارکان [illegible] این مملکت پدید آورد هرگاه که خاطر خطیر از
مهمات ولایات شام فراغت یابد شهر و قلعه را تسلیم خدام عالیمقام خواهم نمود و جبین اخلاص
و فرمان برداری بر خاک آستان سلطنت آشیان خواهم سود و خان سکندر نشان را این عذر مقبول افتاده
بی آنکه متعرض رحبه گردد در روز سه شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرموده و چند روز در آن حدود بعیش
و عشرت گذرانید و قتلغشاه نویان و سونتای و [illegible] و امیر چوپان و قبچاق را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت
و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراشت و از آنجانب ملک ناصر با سپاه [illegible]
که در دمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلغشاه نویان چون از آب فرات بگذشت
و اثری از مصریان ظاهر نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن اثنا شنود که ملک ناصر
بدمشق نیامده بلکه [illegible] و اجناس و [illegible] و اتفاق نموده از [illegible] میخواهند که بطرف مصر
روند لاجرم [illegible] تسخیر بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد
و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بمرغزار مرج صفر [illegible] نگاه کرده
فضای صحرا را از امواج سپاه مصر و شام مانند بحر امواج دید زیرا که سلطان ملک ناصر در آن منزل

نزول اجلال فرموده بود و لشکریان با فراختن خیام و تعیین یورت و تمام قیام و اقدام نمودند
و حرم رعب و هراس اساس ثبات و قرار امیر قتلغشاه را متزلزل گردانیده عزم مراجعت نموده
امیر چوبان او را ازین [illegible] نو آمده خواطر را اشتغال بار حرب و قتال قرار گرفت و امیر قتلغشاه
و مولای با دو تومان از سپاه آهن خای [illegible] تقدم گشته امیر چوبان و قتیاق با سایر امرا و لشکریان
روی بمیدان مردان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار گشته غبار معرکه بجایی [illegible] در جهان آمد که چشم
روشنان فلک تیره گردید و خونریزی تیغ [illegible] بجایی رسید که خون کشتگان فضای دشت را
غیرت لاله زار گردانید ○ و امیر چوبان و قتیاق با جمعی دیگر از جوانان [illegible] اقتدار کارزار نمودند
که میمنه ملک ناصر منهزم گشته [illegible] از مصریان منهزم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار
بطرف [illegible] ارسال داشت درآن اثنا از لشکر غازان [illegible] و طغایجار [illegible] روی گردان
شده و سپاه بهم برآمده هرچند امیر چوبان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند میسر
نپذیرفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت و لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه پوید [illegible] مغولان
تعاقب نمودند و چوبان بیک جان بسلامت بیرون برده در [illegible] گریختگان سعی [illegible]
اما قتیاق با زمره امرا اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند و امیر قتلغشاه و امیر چوبان و سایر تومانان [illegible]
بانواع تعب در آن بیشه گذرانیدند و چون [illegible] سلب [illegible]
[illegible] حوالی بیشه فلک را احاطه نمود [illegible] بیشه درآمد و لشکر غازان
خان بیشه در مقام [illegible] ثبات قدم ورزیده ملک ناصر [illegible] ایشان را از یکطرف راه [illegible]
و سپاه مصر حرب [illegible] بتقدیم رسانیده قتلغشاه و تومین با موافقان از آنجا پایان رانده [illegible]
از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب [illegible] آنجا راه یافته بود و اکثر
گریختگان با اسب و سلاح در زیر گل منزل گزیدند و بیرون از کشتگان معرکه [illegible] ده هزار مغول با بیست
هزار اسب در قبضه تصرف مصریان درآمد و ملک ناصر [illegible] شده امیر دمشق را بتعاقب سایر منهزمان
روان گردانید و تا رحبه تاخته رخنه در بنای حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر [illegible]
اعلام فتح و سرور بسیار فرموده [illegible] باطراف [illegible] ارسال داشت بعد از آن ○
ملازمان نصرت انجام رکاب ○ رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرای مغول
منکوب و بدحال در نوزدهم ماه مبارک رمضان بموکب ایلخان پیوسته غازان [illegible] بصوب بغداد
اوجان روان شد و پنجشنبه دوم ذی قعده بمقصد رسیده بعد از دو روز [illegible] ساخت و قتلغشاه
تومین و چوبان بیک و سایر سرداران را در موقف یرغو بازداشته هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب
یاساق تادیب نمود و چند روز [illegible] و امیر چوبان با وجود آنکه در آن معرکه [illegible]
بتقدیم رسانیده بود باتفاق [illegible] موجب [illegible] گردید اما بعد از آن بالتفات [illegible]
غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در [illegible] ثلاث و سبعمایه

ارادوجان

ارادوجان بدار الملک تبریز فرمایید و یک دو ماه بنوعی اوقات گذرانیده آنگاه عازم یورت قشلاقی گردید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و کشته شدن جمعی از اهل [illegible] و نفاق غازان خان در روز

نوزدهم ربیع الاول سنه ثلاث و سبعمایه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشای ارتفاع
داده در [illegible] ربیع الآخر [illegible] سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برد و وفور باران [illegible]
عزیمت بغداد را بفسخ نموده در کنار هولان موران توقف فرمود و در آن منزل امری در غایت
غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب ضلالت در نوشت
خلاصه این مقال کیفیت آن حال را بدین منوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در
قشلاق هولان موران رحل اقامت انداخته بود پیر یعقوب باغبانی که [illegible] جمعی از تبریزیان
مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده الافرنگ را [illegible] بشارت داد و یکی از مریدان خود را که
محمود نام داشت بدو فرستاد تا بطریق خفیه بعضی از [illegible] ایلخانی را بسلطنت الافرنگ
دعوت فرماید و محمود در اردوی کیهان پوی با بعضی از مردم فتنه جوی گفت که [illegible]
قامت اوست [illegible] از جبال [illegible] شیخ یعقوب می آید و [illegible]
که اولیا الله شهزاده الافرنگ را بپادشاهی برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا برافراشته اند
و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسیده در ساعت کیفیت حال را بعرض رسانید
و [illegible] حسب الحکم جهت احضار مردم [illegible] بجانب تبریز شتافت و در عرض ده روز الافرنگ
و پیر یعقوب و ناصر الدین [illegible] شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آوردند و غازان
خان بنفس خود پرسش آن قضیه مشغول نموده [illegible] بثبوت پیوست لاجرم [illegible]
الافرنگ را [illegible] صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که [illegible] بود پایان انداختند و [illegible]
[illegible] را به تیغ تیز [illegible] و شهزاده الافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت اما بالاخره او نیز
مقتول گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی
بتربیت دوستان مصروف ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که بسبب مساعی جمیله او اسرار بداندیشان
ظاهر گشته بود باعلی مدارج اختیار و مراتب [illegible] رسانیده طبل و علم ارزانی داشته یکهزار از لشکر مغول در
تابین او مقرر گردانید و [illegible] جمع میان امارت و وزارت بدست [illegible] در وقت مراجعت
غازان خان از قشلاق [illegible] طی کرده و کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت و استقلال نهاد

ذکر انتقال پادشاه جهانبان غازان خان از جهان گذران بدار الجنان غازان خان در [illegible]

[illegible] داشت در قشلاق [illegible] مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی [illegible] اخلاط
مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی رو
بر تافت [illegible] انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و اول فصل بهار که سبزه [illegible]
از زمین برخاست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده

درآن اثنا [illegible] بجایی رسید که [illegible] گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از
وصول [illegible] وزرا و معتبران
[illegible] ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت اقتدار برادر خود سلطان محمد را بتفویض منصب ولایت
عهد برافراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلاث و سبعمایه در وقتی که زبان الهام بیان باوای کلمه
توحید گردان داشت [illegible] بازایستاد [illegible] برافراشت امرا و
ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت تلبیس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند
و در گنبدی که در شنب بنا کرده [illegible] عالی نقش بود [illegible] سپردند و کیفیت بنای آن قبه
عالی و سایر عمارات غازانی بر موجب است که [illegible] بیان [illegible] و منه الاعانه والتوفیق

تعداد عمارات و خیرات آن بانی مبانی خیرات چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلاطین

مغول را رسمی معین [illegible] بود و هر کس از ایشان فوت میشد جسد او را در موضعی که از عمارات و زراعات بعید
داشت دفن مینمودند و نواحی آنرا قرق میکردند و چون جمال حال غازان خان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت
و بشرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد
و مرقدی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه [illegible] اموات توان [illegible] هرچند که ما را
در [illegible] اما خاطر اشرف اعلی برآن قرار یافته که [illegible]
و ابواب ابری ساخته در [illegible] صدقات جاریه بگشاییم تا انواع منافع خیرات بر وجنات حال سادات و علما
و فقرا تا ابد [illegible] برکت آن رحمت بی نهایت حضرت [illegible] جلت کلمته ما را در یابد آنگاه بفرمان داد
تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهت مرقد
همایون بنا نهادند [illegible] اتفاق افتاد که بنای دیوار آن گنبد [illegible] و در تاریخ وصاف
مذکور است که [illegible]
بود [illegible] لاجورد [illegible] نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان هم در آن ادوار متصل
بآن بقعه رفیعه دیگر بقاع نفاع [illegible] مسجد جامع و مدرسه شافعیه و مدرسه حنفیه و خانقاه و دار
السیاده و رصدخانه و دار الشفا و بیت الکتب و بیت القانون خانه بود که [illegible]
امور ملک و مال را که غازان خان جهت رفاهیت [illegible] رعیت وضع کرده بود آنجا نهاده بودند و [illegible]
و حوض خانه و سقایه و حمام [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] حکم کرده [illegible]
[illegible] و دار الشفا [illegible] بیت الکتب بیت القانون [illegible]
[illegible] مذکوره [illegible]
معمور کرد و برای فرش و روشنایی آن منازل [illegible] و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر مایحتاج دار الشفا

مبلغها

مبلغها معین ساخته در باب سرانجام آن شروط مبالغه بجای آورده و درین باب وقفیه [illegible] نوشته و در آن
شروط لایقه مندرج گردانید اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در آن
بقاع صاحب منصب بوده متوطن گردند و بی [illegible] غایب نشوند دیگر آنکه در [illegible]
[illegible] و مدرسه و خانقاه و مسجد جامع حلوا [illegible] ساکنان آن بقاع را ضیافت نمایند و [illegible]
[illegible] مرتب ساخته بمجاوران و [illegible] و در خانقاه [illegible]
[illegible] فقرا و مساکین را آش دهند و [illegible] دو نوبت [illegible] و خوانندگان [illegible]
[illegible] ایشان حلوا پزند دیگر آنکه بعد از فوت واقف هر کس [illegible]
[illegible] ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آش بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان
تبریز و مجاوران بقاع مذکوره [illegible] جمع گردانند [illegible] نمایند و دیگر آنکه [illegible]
[illegible] تعلیم دهند [illegible]
[illegible] گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند [illegible]
[illegible] جهت کتب خانه هر سال صد مجلد مصحف [illegible]
[illegible] دیگر آنکه هر سال [illegible] بمستحقان رسانند دیگر آنکه
اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع و سراها [illegible] دیگر [illegible]
ایشان [illegible] و سایر مایحتاج طفل [illegible] سرانجام کنند دیگر آنکه هر [illegible] در تبریز
بمیرد [illegible] تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه [illegible]
[illegible] بقاع مذکوره [illegible] دیگر آنکه هر سال [illegible]
[illegible] دیگر آنکه [illegible] در تبریز [illegible]
[illegible] برداشته باشند [illegible]
[illegible] دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا [illegible] شوارع [illegible] پاک کنند و [illegible]
تا [illegible] بسهولت عبور توانند کرد [illegible] عمارات آن پادشاه [illegible] صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود
بلکه در اطراف ممالک [illegible] دیگر نیز [illegible] و خانقاه [illegible]
دولت آن پادشاه [illegible] قری و [illegible] و فارس و کرمان
و [illegible] عمارات و مساجد ساختند [illegible] نیز [illegible] فلک [illegible]
اکنون [illegible] که قلم [illegible] اطناب درین باب کوتاه کرده و بنای [illegible] از حالات [illegible]
آن غازان خان [illegible] **ذکر شمه از احوال جمعی از افاضل آن ایام [illegible] فرخنده [illegible]**
یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه [illegible] سعادت [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] وصاف موصوف [illegible] علم و صلاح موصوف

وبلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متفرقه و منشیخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت
و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده و نقش نصیحت و موعظت بر لوح دل ایشان می نگاشت و مولانا هبت الله
ترکستانی الاصل بود و در آن اوان که غازان خان در خراسان حکومت می نمود از بلاد توران بایران آمده بشرف ملازمت
پادشاه رسیده و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان متوجه عراق و آذربیجان
شد مولانا را بخراسان فرستاده و جناب مولوی را از راه اعزاز و احترام تمام بار دیگر طلبیده و بانعام نقد و جنس او را
شاکر گردانید و خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ چنین تحریر کرده که چون مولانا هبت الله بدرگاه
عالمپناه رسید غازان خان او را بمن سفارش نموده حکم فرمود که رعایت حالش واجب دانم و آنچه مدعای او
باشد باو رسانم و من آن اشارت را بسمع قبول شنیده و پیوسته مولانا هبت الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و ما بین
ایلخان و مولانا در باب حکمت سخنان میگذشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر وی فایق می یافتم
و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق در سخن دانی بچه سبب بصحبت وی مشعوف و مایل است تا
این معنی دانستم تا روزی که در غیبت مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانید و فرمود که این مسایل است
که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق بجز انبیا و سلاطین را نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی برند
منزل شریف برند و عوام از دور در و دیوار آن نگرند مانند شیخ هبت الله که او را آن مرتبه هست که خود را بدرون
خانه رساند لاجرم هر چه در بیرون آن خانه باشد داند من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت یافته معروض
گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر انور ایلخانی واضحست بچه سبب شیخ هبت الله را این مقدار تعظیم مینمایند
و بصحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان خان جواب داد که ما حکم مولانا داریم و امثال این مردم حکم
سنگ فسان و مولانا اگرچه از سنگ فسان صلب تر نماید اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید بر این قیاس
هر چند که مرات خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر مولانا هبت الله پرتو نیفکند لیکن
بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا از پیش بیشتر شود گویند که مولانا هبت الله هم در زمان غازان خان
از جهان گذران در گذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت پادشاه بالمبالغه طعام پرداخت
مولانا محیی الدین مدتی مدید در زمان چنگیزخانیان قاضی القضات ممالک آذربایجان بود و صفت
علم و عمل اتصاف داشته بر نهج امانت و دیانت بتفصیل قضایا اقدام مینمود شیخ صفی الدین ساوجی
در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و در بیستم رجب سنه خمس و ثلثین و ستمایه در بلده ساوه از عالم انتقال نمود
شمس الدین عبیدی در سلک اعاظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف
روزگار صغار و کبار می نگاشت از مولفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن
کتب را بانواع فوائد و فاضل بیان رضی الدین بکرانی در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت می نمود و این
رباعی از اشعار اوست با چرخ ستیزه و با فلک جنگ مکن در چشم زمانه خاک جنگ مکن
در باکوه منایع بکدورنده موقول تنگ مکن رضی الدین را پسری بود در کمال زهد و تقوی زین الدین
نام و او نیز اشعار و کتب بر اوراق روزگار می نگاشت و تا زمان سلطان ابوسعید بهادرخان گلشن حیات

نفیس داشت شمس الدین کاشی نظم تاریخ غازان خان بود و در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن
خواجه رشید قصیده مصنوع نظم نموده وفاتش در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان اتفاق افتاد اللهم اللایق ارشاد
ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان علیهم الرحمة والرضوان ولادت با سعادت
سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذی حجه سنه ثمانین و ستمایه روی نموده و چون قامت قابلیتش بر جویبار اقبال
سر کشید بموجب فرمان برادر عالی گهرش غازان خان بحکومت ولایت خراسان توجه نموده و بعد از آنکه
خبر فوت غازان خان از اطراف شنید بعضی از شاهزادگان و بهادران تولیان را که سر خلاف داشتند بجای خود رسانیده
متوجه تبریز گردید و در پانزدهم ذی حجه سنه ثلث و سبعمایه بدان بلده رسیده و در سن بیست سالگی بر تخت
بخت دولت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوات والسلام
ابواب سعی و اجتهاد گشاده در ایام علم و سداد بر مسند وزارت را بدستور زمان برادر خود بخواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت
علیه السلام والتحیه مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت و او اول پادشاهی است
از چنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید و نام نامی ائمه اثنا عشر را علیهم السلام در خطبه
و سکه مندرج گردانید ضبط اوقات ممالک محروسه را در عهده قتلق تیاد و جمال الدین یعقوب کرد و ایشان را
بر سبیل تاکید گفت که در صرف حاصل موقوفات شرایط رعایت منظور داشته هر یک بجای خود رسانند و در سال
سنه اربع و سبعمایه اولجایتو سلطان در قنقور الکه شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب متانت و زیب و زینت
آن بلده اهتمام کرده و چون تمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه سنه ست و سبعمایه اولجایتو سلطان بعزم
تسخیر بلاد گیلان توجه نموده و میان او و حکام آن دیار محاربات دست داده و در بعضی از آن معارک قتلق
شاه نویان از عالم انتقال نمود اما آخر الامر گیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه
بنام پادشاه اسلام خواندند و رسم خراج هر سال چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان
محمد خدابنده شاهزاده یسور که از اولاد اروغ چنگیزخان بود از آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نموده
و ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار متوطنان آن دیار گشوده و چنانچه در ذکر ایسنبوقا قاآن سبق ذکر یافت
امیر یساول با بعضی از امرای خراسان بجنگ او رفته با مساعدت نموده بجای گریخته و امیر یساول بجانب
الغ بیوک شتافته و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته حکم فرمود که امیر علی قوشچی که ایجاب شاهانه
شاهباز همت در هوای صید برنج روح مخالفان پرانده و هر کس از آن ثغابت در خراسان بپایه منقار متولیت
چنگال عقاب معذب و معاقب گردانند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشه کینه لی بدان طرف روان
آمده و اولجایتو سلطان نیز از عقب حرکت کرد و چون این خبر باستماع شاهزاده‌گان اولوس چغتای خان
رسید عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک بسوی بیوت تولیدش آمده هنوز خسرو خورشید روی
تنمود ستارگان بگذر زنده جای و بگریزند رفتن امیر داشمند بجانب هرات و کشته شدن در قلعه
اختیار الدین در زمان سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل آن حکایت در اثنای قضایای

ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلده سلطانیه در شب روز اول از ماه شوال سال
هفتصد و شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داده بیت
از هفتصد و شانزده چون نه ماه گذشت * از کاه و کلاه چنبری شاه گذشت * بگذشت و جهان چو خود را بگذاشت
الکاه ز حال خویشتن ناگاه گذشت * مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و وفات حیاتش سی و شش سال
گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح و وقایع ایام دولت آن پادشاه بیت
خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا زمانی که رابطه نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود آفتاب اقبالش
از منقصت زوال و زوال محروس و مصون میبود اما همکی نکبت مد کرد که از آن ... زمانه در ... سنه
احدی عشر و سبعمایه خواجه سعد الدین بواسطه وساوس شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین آوجی را می از نواب
خود را برات داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام تزویر آمده و مبلغ هفتصد تومان از توفیر اموال ممالک
قبول کردند و امرای عظام بموجب اشارت پادشاه گروهی علام مقرر را با وزرای کرام در موقف بازخواست
ساخته گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شده و حکم سلطان از کمین غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با ابن ناصر الدین
یحیی و خواجه زین الدین کیا و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل اعتبار بتاریخ دهم
شوال سال مذکور در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسیدند و حمد الله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو
بیت در سلک نظم کشید عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ عبری سال ذال و یا الف
در محول شد بفرمان خداوند جهان میر عمر خواجه سعد الدین محمد مختلف و مبلغ هفتصد تومان که متقرر آن قوم
کفایت آن شده بود هم از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج الدین که قبایح افعالش
بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد هم در آن ایام در تهیه مصادره و مواخذه افتاد و در حضور قاضی
القضات ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر زاده بر سیادت نهاده و بنا را از اموال اوقاف
مشاهد ائمه معصومین و سایر اشراف سلاطین متصرف و متملک گرفته بوده بنابر آن او را بسادات صاحب سلطان
سپردند تا حقوق خود را از وی استانده بجزای کردارش رسانند و در آن زمره واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط
برده بجزا بات متعاقب قتل کردند و چون سید تاج الدین سمنانی در آن امر بنواب خواجه سعد الدین مکاتبت
داشت جانب میرزا را میل کشیدند اما بنوز با هر دو ایشان تمام زایل نشده و پس از آنکه دو ماه اولجایتو سلطان
در گلستان مملکت از نهال وجود اهل شرارت بپرداخت جهت تعیین وزیری صاحب تدبیر
که با تفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسر انجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت نمود
و خاطر انور بدان قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گردانند
و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت شریک باشد
و در وقتی که نوبت وزارت بکمال الدین جمیل در نظر سلطان کمال جلوه گر گشته ارتفاع سکونت درهم و دنیار بیافت
بصورت نیاز نثار کرده خواجه علیشاه پادشاه و اینانق و دیوانیان را دعوت و دار السلام بغداد و طوی داده
و در آن جشن دو کاسه مرصع بجواهر نفیسه که چهار ده رطل وزن داشت و امتعه کلان که مطلوب اهل صحبت بود نثار

دو آن تعبیه کرده بود و ده غلام سیم اندام کاعذار با کمرهای زر نگار و ده اسب عربی نژاد که زین و لجام آنها
از زر بود پیشکش گردانید و بعین عنایت ملحوظ گردیده و هر دو وزیر صاحب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت
مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که بدستور غازان خان لشکر
بلاد مصر و شام کشد اما در آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت و انقیاد
نمینمایند لشکر بدیار دور دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مجلس
مراسم جانقی مرعی داشته رای جهانبانی بر آن قرار یافت که نخست ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را
باطاعت و موافقت دعوت نمایند اگر بعقدم انقیاد و پیش آیند هو المطلوب و الا جهت تادیب ایشان توجه فرمایند و در
آن ایام در گیلان حکام متعدد با مر امارت قیام مینمودند و تا آن غایت هیچیک از اولاد هلاکو خان را اطاعت
ننموده بودند و امیره دوباج از سایر ولات آن ولایات معظم تر نیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی بجانب
نزد او فرستاده امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده بار دوی همایون شتافت و بانعاف الطاف ایلخانی
اختصاص یافت اما باندک زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا بتنگ آمده بی رخصت عنان مراجعت
بطرف وطن خود تافت و سلطان محمد از این حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه منصور امیر چوپان را با اولوس
بجانب ... روان ساخته امیر قتلغشاه از طریق حلوان متوجه فومن گشت و تولم کرد و امیر توقان و امیر تومن از
راه استرآباد و کلاره دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا با یکجهت از بلده
سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوپان حدود ... را غارت کرده قبل از وصول سلطان بلاهیجان ساقی قاآن
باردوی نصرت نشان ملحق شد اما امیر قتلغشاه چون بگیلان رسید حاکم آنجا شرف الدین خلخالی بخدمت
مبادرت نموده بزبان او تواهی مردم جناب امارت پناه گردانید که در بیشهای تنگ و راههای صعب
درپیش است و هنوز مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانیان جای گیر نشده مناسب آنست که بنای عزم توانی
علی مسافت کرده شود امیر قتلغشاه چون از جوانان طبع یا سوال کوکب جیلان تیز ساخته بود حشمت و شوکت خود
مغرور شده این سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولاد قیا را استقبال گردانیده بر سبیل سرعت بطرف ایالت
و اتباع امیره دوباج در عقبه تنگ سر راه بر فولاد قیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین روز
نبرد و جنگ شده هر بار فولاد قیا غالب آمد و امیره دوباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحت نمود
و فولاد قیا این التماس را در ترحم داشت امیر قتلغشاه کرده امیر با غرور بسیار خود از قبول آن ... باز زد و پسر
پیشتر فرستاده امیرزاده کجاره نیز از بکلاخ دامغ راه داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله انهزام
یافت اکثر لشکر باز نش در گل و لای فرو رفتند و چون لقیه که از گرفتگان قتلغشاه و قوبیان رسیده از زبان
موکب او روی بگریز آوردند و امیر قتلغشاه ساعتی پای ثبات فشرده و بزخم پیکان یکی از شجاعان گیلان نقد
جان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بوطن ماوای خویش رفتند اما امیر طغان و امیر
مومن چون بکنار ولایت رسیدند امیره هندوشاه که حاکم سرحد بود بقدم اطاعت امرای پادشاه استقبال
نمود و ایشان را مصحوب خود گردانیده بار دوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات عالیات اولجایتو سلطان

برتوی وصول بر لاهجان انداخت و الی الجای نهایت خدمت کاری و فرمان برداری بر دوش گرفته بجا[illegible]
شتافت و سلطان بنا بر عادت [illegible] در آن بلده و کوزاره ناگاه خبر قتل امیر قتلقشاه شنیدند بغایت اندوهناک گشته
امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را با سه هزار سوار بی باک جهت تنبیه و انتقام ارسال نمود و متعاقب امیر حسین
و امیر سونج را نیز روانه ساخت و امرا بعد از کوشش مردانه بر گیلانیان غالب آمده بسی کثیر از ایشان کشتند
و رشت و فومن و توالم را غارت کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول نموده سلطان محمد علم مراجعت
برافراخت و پسر امیر قتلقشاه را بسبب [illegible] که گیلانیان چوب یاساق زده چوپان نویان را قایم مقام امیر
قتلقشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمایه حاکم دمشق قراسنقور و صاحب حلب جمال الدین آقوش که
اعاظم امرای مصر و شام بودند از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار بدرگاه اولجایتو سلطان شتافتند
و در [illegible] سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشتند باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایشان
سبب ترغیب و تحریص ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت مصمم نموده علم نهضت [illegible]
برافراشت و بجانب این اهتمام در ترتیب عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار باکمل وجهی ترتیب
گشت از آنجمله هزار و پانصد منجنیق و کمتر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسیده و دویست و شصت سراپرده
پیکر نامور با جلهای گوناگون از اطلس و اکسون و زربفت مرصع آراسته گردید و دو هزار و پانصد شتر
بر تحمل جهت حمل و سایر داخل موجبات تجمل شد و [illegible] و یازده هزار و کسری تیر و پیاده و صد
قاروره نفط و شش [illegible] و صد [illegible] و صد علم زربفت مرتب گردانیدند و سیصد و شصت
نقارت تیز جنگ با پیل و کلنگ همراه بوده آن پادشاه عالیجاه و امرا و سپاه باین ترتیب و آیین در
رجب سنه مذکوره از موصل براه بخار روان گشته در روز یکشنبه ماه مبارک رمضان به رحبه الشام رسیدند
و متوجه فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی در عرض سی گز در گرد آن فرو برده
بودند و اساس حد ارض را بسنگ استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال آن حصار که
عز الدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و ذخایر و اسلحه و اسباب جنگ بسیار داشتند القصه
چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر آن قلعه استحکام نشان رسیدند عز الدین موسی پای در دامان
استغنا کشیده ابواب قلعه را مضبوط ساخت و از فراز حصار تیر و سنگ میزد و از جانب تیز دلیران
آیین جنگ آغاز نموده و جنگ کرده نقابان دست بنقب زدن برآورده لشکریان به ساختن خندق
[illegible] چون نقبیان کار بجایی رسانیدند که آواز ساکنان قلعه شنیدند [illegible]
هیزم فراوان در خندق انداختند مردم قلعه از جسارت خویش نادم گردیدند و بواسطه آمد شد قاضی نجم
الدین و [illegible] خواجه رشید الدین سلطان ظفر قرین [illegible] ایل شده [illegible]
که [illegible] جانبین بود آنگاه پادشاه عالیجاه بتاریخ بیست چهارم ماه مبارک رمضان [illegible]
جزم نموده [illegible] عبور نمود و بعد از طی منازل و مراحل قرین صحت و سلامت در دارالملک سلطانیه
نزول اجلال فرمود و در سنه ثلاث عشر و سبعمایه اولجایتو سلطان پسر عالی گهر خود را سلطان ابوسعید حاکم

ولایت

ولایت خراسان ساخته بدان جانب روان فرمود و امیر سونج را باتابکی شاهزاده تعیین نموده و جمعی کثیر
از اولاد عظام امرای مذکور ملازم آن مدار سلطنت گردانید و چون خبر [illegible] شاهزاده کامکار
و وصول بر آن مملکت [illegible] امیر یساول و ملوک [illegible] و سایر اشراف و اعیان خراسان
بملازمت مبادرت نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض ملک از شعشعات
عدل و مکرمت حضرت و نضارت پذیرفت در خلال این احوال میان کبک خان و شاهزاده یسور که شمه
از احوال ایشان در اثنای قضایای اولاد جغتای خان مذکور شد غبار نقار مرتفع گشت و یسور صلاح
در آن دید که از آب آمویه گذشته در متنزهات دیار خراسان مسکن گزیند بنابر آن یکی از مخصوصان خود را
با تحف و تنسوقات بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاد و داعیه که نموده بود پیغام داد سلطان محمد
ایلچی او را بعواطف [illegible] نواخت و جهت یسور تبرکات لایقه ارسال نموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر
موضع از ولایات خراسان خواهد توطن نماید و شاهزاده یسور [illegible] در صحرای [illegible] علم اقامت
ساخت گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از کاربرمان آن پادشاه عالیشان سلطان محمد خدابنده
در اواخر ایام حیات روزی بعزم شکار سوار شده و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشته چون دو هفته
بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و مرض صعب روی نمود و اطبا در معالجه سعی
موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورده و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و [illegible]
باکل اغذیه غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده درین کرت هم از مداوای اطبا درگذشته و ارکان
و اعیان حضرت از صحت وی مأیوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده سلطان ابوسعید بهادر خان بخراسان
ارسال داشتند تا قبل از وصول [illegible] بدارالملک [illegible] رسیده [illegible] کرد اما این
مدعا بحصول نه پیوست [illegible] در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت [illegible]
امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین [illegible] حضرت سیدالمرسلین آن پادشاه [illegible]
سلطانیه گنبدی که [illegible] دفن کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح شریفش
ختمات کلام ملک علام بجای آوردند و از جمله آثار آن حضرت [illegible] اقتدار یکی بلده سلطانیه است و آن شهر
مربع وضع نموده بودند و طول هر دیوار [illegible] پانصد گز بود و [illegible] برج داشت
و دیوار قلعه از سنگ تراشیده [illegible] که بر زبر آن چهار سوار [illegible] و گنبدی که
مقبره آن پادشاه عالیجاه است در درون آن شهر ساخته شده قطر آن شصت گز [illegible]
و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مساجد و خوانق و دارالقرآن و دارالحدیث و دارالسیاده [illegible]
بتکلف ساخته [illegible] و در آن بقعه شریفه [illegible] مدرس و معید [illegible] طالب علم موظف بودند و
ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه [illegible] و شهر اولجایتو آباد در موغان برکنار دریا از مستحدثات آن
پادشاه سعادت آثار است و چون سلطان محمد صحبت علما و مباحثه مسایل شرعیه بغایت رغبت داشت
در ایام دولت خود [illegible] مدرسه [illegible] چهار ایوان [illegible] ترتیب داده [illegible]

آن مدرسه را همراه خود میگردانیدند و مولانا بدرالدین شوشتری و مولانا عضد الدین ایجی از جمله دانشمندانی اند
که در آن مدرسه گرامی مدرس بوده اند و پیوسته قرب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند و ماکول و
ملبوس [illegible] و سایر مایحتاج را [illegible] دیوان اعلی بایشان میرسانیدند و از جمله اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر
اصحاب زهد و ارشاد و مظهر فیض جلی یکی شیخ جمال الدین مطهر حلی با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه
سعادت پناه بارشاد آنجناب متابعت مذهب علیه امامیه نمود فضایل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات
شیخ جمال الدین مطهر بسیار است و تصنیفات افادت آمیزش در علوم دینیه و فنون یقینیه بسیار و کتاب نهج
الحق [illegible] و قواعد از آن جمله است و ایضا یکی از [illegible]
در سلک مولفات آن فاضل ماجد انتظام دارد رحمه الله علیه [illegible] و از زمره مشایخ آن زمان دیگری شیخ
عبدالرحمن خراسانی است [illegible] قطب و کثرت عبادات [illegible] بوده در [illegible]
در بغداد از عالم انتقال نمود و از افاضل آن عصر دیگری قدوة العلماء المتبحرین مولانا قطب الدین محمود است
که والد مولانا مسعود بن مصلح بوده [illegible] هفدهم ماه مبارک رمضان سنه عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نمود
و در [illegible] شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست
و از جمله مورخان بلاغت اثار دیگری مولانا شهاب الدین عبدالله شیرازی است صاحب تاریخ وصاف
و معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف است و در ایام دولت او آن کتاب [illegible] تالیف نموده
و از آنجمله دیگری ابوسلیمان فخرالدین داود بناکتی است و فخرالدین داود در آن ایام [illegible] تاریخی در
غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده او را روضه اولوالالباب نام نهاد و همان کتابست که بین المورخین به
تاریخ بناکتی اشتهار یافته و از آنجمله دیگری محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری است که [illegible]
از تالیفات اوست و از جمله شعرای آن زمان خجسته نشان دیگری [illegible] و این مطلع از جمله منظومات
[illegible] تا از دل برود [illegible] از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جمله خوشنویسان آن عصر
سید شرف الدین خطاط شیرازی است و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادر خان را بحکومت
خراسان میفرستاد آنجناب را معلم ولد خود تعیین نموده و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب
مبالغه مینمود [illegible]
ذکر سلطان علاء الدین ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب
چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنه اربع و سبعمایه بمقام [illegible] از بلاد آذربایجان روی نمود و چون [illegible]
روز از عمر شریفش بگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت [illegible]
سنه ثلث عشر و سبعمایه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب
توجه نمود و سه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در [illegible] سنه ست عشر و سبعمایه
که در [illegible] داشت از فوت پدر عالی گهر خبر یافت [illegible] که امیر سونج از
خراسان آمده بموکب عالی [illegible] آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوبان

نویان

نویان و سایر امرا و اعیان از آن منظر عدل و احسان استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در
قرق سلطانیه قوریلتای [illegible] ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمایه باتفاق جمهور [illegible] امیر چوبان
یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار نثار کرده
و بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی تمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را
در کف کفایت امیر چوبان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت
داد امارت دیار بکر [illegible] تعلق پذیرفت و امیر تیمورتاش بن امیر چوبان بایالت روم [illegible]
[illegible] و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه
عالیشان و کمال استیلای امیر چوبان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان
و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنه انگیختند و در آن ولایات محاربات و مکافحات دست داده دلیران میدان
کارزار خون جمعی کثیر از ابنای روزگار بر خاک هلاک ریختند و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و
شجاعت سلطان ابوسعید ظفر یافت و اقبال و نصرت [illegible] اقبال آشیان او [illegible]
لاجرم باندک زمانی تمامی فتنه و محن تسکین پذیرفته دست عنایت ایزدی ابواب فرحت و رفاهیت بر
روی عالمیان برگشود [illegible] خواجه رشید الدین طبیب وزیر و قتل شاهزاده یسور و انهدام بنای حیات
چوبان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابوسعید بوقوع پیوست و ایضا هم در آن اوقات
خواجه علیشاه جیلان وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست
بتاریخ سیزدهم ربیع الاخر سنه ست و ثلثین و سبعمایه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابوسعید بهادر خان
بوقوع انجامید و در مدفنی که در نواحی سلطانیه بنا نهاده بود مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال
بود و مدت سلطنتش نوزده سال گفتار در بیان شمه از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه
علیشاه و حکم سلطان ابوسعید جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت
افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر
می نگاشت از رشحات خامه گوهربارش ریاض فضل و فصاحت نضر و ریان بود و از قطرات خامه در
نثارش حدایق انس و بلاغت [illegible] پرشکوفه ۰ خامه او چون گهرافشان شدی ۰ کلک سخن لولو
مرجان شدی ۰ از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان
مورخان معروف و مشهور است و حکایات [illegible] و مسایل فرخنده [illegible]
انواع خواطر منقوش و مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت
نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و بکلک مشکل گشایش مراتب امور جمهور بنی آدم منتظم گشت ۰
[illegible] هراسان شد ۰ ولی زامید لطفش [illegible] کار آسان کشته ۰ [illegible]
تا اواخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برده چون اولجایتو سلطان زمام مهام گیتی
ستانی بقبضه اقتدار درآورد درباره آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته در جاه او [illegible]

جنس بلندتر گردانید و اوج وزیر رفعت نهاد و با نامل کرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و
اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانید جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و ضیاع مرغوب و مستغلات
فقاع بر آن بقاع وقف نمود و پیوسته غمام انعام و احسانش بر مفرق اصحاب رشد و رشاد می بارید و هر کس که رخ آرزو
از خوان نعمت و انعام بیکرانش ناامید و محروم نمیگردید و آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز
در ولایات عراق و دیگر جاها باقی و پایدار است و زبان ارباب قلم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و
شکرگزار ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اوائل ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه
جیلانی بعنایت مقرب شده و بعضی مهمات رایی و توقف خواجه رشید فیصل میداد و وزیر جهت [illegible]
وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر منصب وزارت بنده
بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من می باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یافته بنده را در [illegible]
مهام دیگر باید آورد و خواجه علیشاه هر یک از این سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه
متعهد سرانجام تمام امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهمی که متعلق
بوزارت باشد به بنده بازگذارد تا من بمهمات سلطانی مستقل بوده از عهده آن بیرون آیم سیم آنکه بلاد و ممالک
محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سر کار خود و عمل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بظهور رسانیم و
اولجایتو سلطان فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه در خدمت کار شایسته اند رشید مرد پیر و دانشمند است
و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح ملک و دولت در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند
و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعلم و دوست بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و در حسب
فرمان ان دو وزیر عالیشان معامله را بر آن گذاشته که گاه آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مصالحت روی به انجام
مهام آوردند اما چون سلطان محمد خدابنده رخت بعالم جاودان کشید و سلطان ابوسعید مسند سلطنت را بوجود
خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که
تفرقی بر خواجه رشید ثابت گرداند ابواب حصول این معنی بر روی او بگشاد و درین اثنا جمعی از عمله دیوان چنانچه
عادت ایشانست نزد خواجه رشید آمده بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند با خواجه علیشاه در مقام
گفت و شنید آییم تا مبلغی از تقرفات بر روی ثابت کرده خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر ایشان
دستوری نداده گفت که من خواجه علیشاه را نگویم که شما او را متهم نمایید و این حکایت را خواجه رشید [illegible]
نزد خواجه علیشاه اظهار کردند و باتفاق او وی بیشتر در نیز صاقی بغیر او آوردند و خواجه علیشاه و نواب سلطان
ابوسعید غازی را رشوت داده تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آن خواجه فاضل
پناه را معیوب منسوب ساخته در اوائل ماه رجب سنه ثمان عشر و سبعمایه از منصب وزارت معزول گردانیدند و در
اگرچه بقول صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و سلطان ابوسعید در آن زمستان
علم عزیمت بصوب بغداد بر افراشت و امیر سونج در عشرین ذی القعده سنه مذکوره در منزل محمول انعام او وقت
انتقال نمود و در وقت نقل عزیمت امیر چوپان بحکم سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نقل فرمود و امیر چوپان

دیده و او را ترا نیز بایکان بر اسم آن کار پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش
خود طلبیده گفت وجود تو در درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام پادشاهی و رعیت بی وجود تو
صورت نیابت تجارت معیوب البته نوبت دیگر ملازمت اختیار می باید کرد و روی توجه بتحصیل مهمات آورد
خواجه در جواب گفت که عمری ملازمت کرده ایم و ایام نشاط اوقات شباب را صبح ایام شیب رسانیده
روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و نهال آمال و آمانی بباد خزان
از هبوب صرصر خزان ضعف و ناتوانی سمت انکسار گرفت بیت یاران بیشت کمان گشت کنیت من از آن روی
کز تیر عمر گرانمایه در گذشت از شست جای خواستم تشکر کنید زمانه نیز کز این خانه نیست
جای نشست و الحمد مادر وزارت دست داده بود هر گز هیچ وزیری را اتفاق نیفتاده اکنون بیمار و فرزند
او را در رشید رسیده اند اولی آنست که اینها بعوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک ما فات
ایام عمر و تلافی مافات بیان بورق حال مشغول شود آنچه در سبت که ملک باکثیر روزه آزاد گشته ام بنده امیر
خواجه رشید هر چند در باب ابا مبالغه نمود امیر چوپان در تکلیف بقبول منصب وزارت افزود و الحاح
خواجه سر از رضا نپیچانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید اغاز
اضطراب کرده ابوبکر آقا را که منشی ناطق امیر چوپان بود با چهار هزار دینار بفریفتند تا مزاج امیر را بر وی
صافی غیر متغیر گردانید و چوپان پاک اگرچه با خواجه نیک بود اما لوح ساده داشت که هر کس هر صورت
مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن می نگاشت و کار بجایی رسید که اعدای خواجه رشید بعرض امیر چوپان
رسانیدند که خواجه ابراهیم که ولد خواجه رشید است شربت دار اولجایتو سلطان بود بفتوای پدر خود پادشاه
را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد بعالم مخلد شتافت و امیر چوپان این حدیث را بعرض سلطان ابوسعید
رسانیده و دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل
فرموده شد و در هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمایه در حوالی ابهر بقتل رسید و جلاد اول خواجه
ابراهیم را در نظر پدر گردن زد و آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت که با علیشاه بگوی که بی
وجه مقید جان من کردی و روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و بین الاثنین تفاوت همین قدر خواهد
بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد بود و بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را به دو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی
که متعلق بآنجناب بود تاراج نمودند و املاک خواجه و اولاد و متعلقانش را دیوانی ساختند و مولانا جلال
الدین عتیقی در تاریخ وفات خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید رشید ملت و دین چون بقتل گردید
بعقبی نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه **ذکر مخالفت شاهزاده تیمور و بیان قتل آن سپهسالار نامدار بر توقع**
شاهزاده تیمور که در اواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از ایالت قرا جبر معزول و در باد غیس علم اقامت
بر افراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرده و این راز را با امیر یکتوت و ولد
او لدو و نویان در میان نهاده بمکتوب گفت که تدبیر می باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از قوم
او درین ولایات کسی نمی ماند که با مقابله و مقاتله ما نماید و درین فکر روزی چند بسر برده در آن اثنا یساول

بهانه آنکه شاهزاده تیمور ملوی میدهم مالی خطیر در بلده خراسان متوجه گرد و از آنجمله چهار هزار دینار کپکی بر دار
و سلسله مجازات رقم فرمود و در فرستادن عشره سبعمایه چهار سوار خولگوز را آن مجمل ابعاد آورده و بطرب
لب و انگیزه در دومی دو روز و جه مذکور را اخذ نمودند و بر تقاضای در مقام بلدان محصلان پیدا شد روان
بتقدیم رسانیدند و رعایا را زبون نمودن یساول گشادند و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید شاهزاده تیمور
و یکتوت بام گفته بیتو اند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری بوده باشد مناسب آنست که قبل از آنکه او اختیار
شوم مهمات او را فیصل دهیم و امیر یساول از نوع بی که بظلم جمع کرده بود دواوی از زرین و سیمین و اسباب تا
نزاد و علاقان پری زاد و سیصد خوار از جنس ماکولات و چند جیک شراب و دو هزار اگوسفند بهم رسانیده
متوجه تیمور گشت و بخت بچیل خانه یکتوت رسید و بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد بیکناگاه
شخصی با وی گفت که کپان یکتوت جمعی از تنها بجان ترا گرفتند قصد تو دارند لاجرم پای در رکاب آورده بر
جناح استعجال مانند برق و ماه روی بطرف خراسان نهاد و تیموریم خرسنگ رفته بود که شاهزاده تیمور تمامی
حیات او را غارت نموده و چون یساول بجده رسید مبارک شاه بن بوجای که از وی کینه دیرینه در سینه
داشت با چهار سوار سر راه بر وی گرفت و در آنوقت با یساول زیاده از شش کس نبود تا چار آغاز پیکار کرده
کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید در هفتصد و هفده و دوم ماه محرم سال و تاریخ نفقتان تزاید و
شد میر خراسان یساول از پیش اجل تاز بنیاد سرا بجا که قضا بود و راه وت چرخ فلک او را که بر فراشته بنیاد
امینت مرو را صفت سیرت عادت و سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر حسین تغلق
را جهت انتظام مهام خراسان بدان صوب روان فرمود و چون امیر حسین تغلق در حدود آن مملکت نزول
نمود امیر یکتوت از جانب شاهزاده تیمور پیش او رفت و گفت یساول بی جهتی قصد شاهزاده تیمور کرده بود و
لاجرم بقتل رسید و امیر تغلق بخلاف تصور مردم یکتوت را بانواع نوازش اختصاص داد و گفت باید
که امرای خراسان مطیع و منقاد و او باشند و تیمور عهد نامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد امیر تغلق
فرستاده و آن مغل ساده بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و از آنجا ملازم سلطان ابوسعید
بهادر خان متوجه اران شده در اثنای راه بعلت فجاء در گذشت اما شاهزاده تیمور بعد از آنکه خاطر
از جانب امیر تغلق جمع کرد یکتوت را بشرا از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قات قطلغ اینچی الحاج گرا اما
بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر نموده و گفت که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف
گرمسیر آورد زیراکه پیش از این بنا بر رعایت غایت حزم اوروق خود را بدان طرف فرستاده بود
و چون بگرمسیر رسید روزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم و تخریب سیستان
خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین از اهل سیستان لاجرم مکتوبی مبنی بر وعده و وعید پیش او روان کرد
و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده مقرر نمود که چیزی برسم پیشکش ارسال نماید و در آن اثنا
که تیمور تکودری با تیمور ایلچی سرکشی داده و ملک غیاث الدین کرت سر بر ربقه اطاعت در آورد لاجرم
فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانیده باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و تیمور در حدود انو آکاشت

بغارت

بغارت و تاراج بر آورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بی دریغ بگذرانیدند و عنان مرحمت انعطاف داده بر سر
یکتوت و نیان تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود بر خاک هلاک انداخت آنگاه بکار سازی یورش خراسان
مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت از این حال آگاهی یافته قاصدی نزد امرای ابوسعیدی که در دارالملک
اقامت داشتند فرستاده و از نوبت تیمور اعلام داده امرا با هم گفتند که این آنکه میخواهد که در ایشان شاهزاده
تیمور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد
که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و تیمور بعد از جمع آوردن لشکر تهور از روی خود را بجوکی که پیر یش
بود پیوسته فی اواسط جمادی الآخری سنه ثمان عشر و سبعمایه متوجه خراسان گشت و چون بعقبه جنت رسید
یکتوت و سایر امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده مکتوبی
مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت نموده و ملک سخنان درشت
خشونت آمیز در جواب نوشت تیمور از اطاعت هر دیار نومید شده و در ماه رجب از جلگه هرات گذشته
بسرعت برق و باد بصوب رادکان که محل اقامت امرای ابوسعیدی بود و ضعف نموده بیکبارگاه بر سر ایشان
تاخته و قتالی عظیم واقع ولکه در آن خاقان از اسقرار گشت و یکتوت تا داشیان رانده تیمور تو و سطو نمودار
خان ایشان بگریخته و خوانی بسیار کرده و جمعی از سادات و اشراف طوس آیت اسیر گردانیدند و چون این
خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین کورکان ولد امیر آقبوقا جلایر را با سپاه بیشمار بصوب
خراسان فرستاده و شاهزاده تیمور از توجه امیر حسین کورکان خبر یافته در قلب زمستان عنان مراجعت انعطاف
داده و امیر حسین بسرعت تمام از عقب بحرکت آمده و چون تیمور به نیشابور رسید دو هزار کس تعین نمود که مال
فراوان از متوطنان آنجا بستانند و بدو رسانند و امرا در آن نیشابور در آمده آغاز مطالبه و مواخذه مسلمانان
کردند اما پیش از آنکه چیزی معتد به حاصل گردانند خبر وصول امیر حسین شنوده بر تلهای خود گذاشتند و علم هزیمت
بر افراشتند و چون تیمور بحوالی مشهد رسید نزول نموده استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت فوجی از
مشهوران خود بجانب بادغیس فرستاده و حیات یکتوت و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده و این
لاجرم بنیاد عداوت ایشان خاطر گشت و در آن حین سید بدرالدین نقیب با سایر سادات مشهد مقدس از کمال
سادوری ترتیب نموده بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریق سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب تیمور
مشتعل بود لب بجواب نگشود و سادات را در جهت جلوس رخصت نداد و ایشان از غایت ترس تا مدتی دیگر
بر پای ایستاده بعد از آن آن پادشاه نازنین سر بر آورد و گفت که چاره از قاضی باید و مبلغ را که سعقند فرمود
امیر عبدالدین فرمود که همت و ابرام محصلان بیش از ایشان نیاید که این اسم ساخته شود و تیمور سید محمد کی
همراه سادات کرد تا بعضی سر کوشند و سیصد نوکر را او و بعضی نوکر مردم را با سایر بالحاح تشاخه بار دور بنا
و خود متوجه جام شد و نقیب آن سیصد کس را بشهر برده هر جا متاع و زر و حلی یافته و آورده و حاشیت صد را با جمعی دیگر
از تیموریان که جهت سودا و معامله در آنجا رفته بودند بقتل رسانیدند و از زبان و اسلحه ایشان جنگ سکین
مرتب ساخته چون امیر حسین در آن حدود رسید باستقبال برد و امیر زبان بتحسین سادات گشاده ایشان را

بعواطف بیکران بنواخت و شاهزاده بعد از وصول بحوالی جام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین را بمجلس خود
حاضر ساخته از وی اعتذاری نماید اما هرچند کسان بطلب الجناب فرستاده التماس حضور نمود بجای نرسید و شیخ
در گوشگی متحصن گشته فرستادگان را بغیر از تیره دله و جزئی نداد و بنابر آنکه الاغان امیر حسین بجانب [illegible]
جهت استیلش دارالملک را وکلان توقف نمود و در آن ایام بمراعات تیمور و مکتوب نزاعی دار السلطنه هرات
را [illegible] در باب محاصره آن بلده و تیقن ملک غیاث الدین کوشیده شد و جنیدیت خواجه ابو محمد حبشی را بشهر
فرستاده طلب مردم و حیاتی که ملک در صحبت ایشان از بادغیس بهرات برده بود نمودند تا آن را [illegible]
مصالحه نمایند اما ملک استلابه آن سخنان ملتفت نشد و هیچ چیز و هیچکس باز پس نداد و تیمور و مکتوب عاجز
گشته و در آن اثنا خبر وصول امیر حسین بتواتر انجامید و شاهزاده و تاب مقاومت نیاورده باز دیگر بطرف [illegible]
خوانیده و امیر حسین در اواخر سنه تسع عشر و سبعمایه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرموده ملک غیاث الدین را
بمضاف انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب تیموریان در حرکت آمده [illegible] ایشان گرفته گشته
رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمایه کبک خان [illegible] ماوراء النهر از پریشانی حال تیمور
خبر یافت و بنابر کینه که از وی در خاطر داشت شاهزادگان عظام ایلچکدای [illegible] با چهل
هزار مرد جرار از راه [illegible] و با ایشان [illegible] نمود که تا تیمور و مکتوب را [illegible] رسانند [illegible]
و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه [illegible] بمدد لشکر ما [illegible]
تعیین نماید تا علی اسرع الحال مهم تیمور فیصل یابد و امیر حسین پنج هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان
ارسال داشت و چون این لشکر کوه شکوه رسیده شنیدند که سپاه جغتای تیمور و مکتوب را بدست آورده کشته اند
و حقیقت آن واقعه چنان بود که امرای کبک خان پس از طی منازل بحدود [illegible] اردوی تیمور رسیده [illegible]
چند کس را در آن سپاه پیش فرستادند و ایشان را بمضاف انعام و اکرام وعده دادند و آن [illegible]
کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر پیوندند و [illegible] شاهزاده تیمور از وصول اعدا خبر یافت
مردم خود را [illegible] روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر
بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای بر تیمور تاختند و اول بمکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند
و تیمور چاره منحصر در فرار دانسته ایلچکدای هزار سوار از عقب او ارسال داشت و آن سواران سه روز
طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر زده [illegible] رسانیدند و سپاه ماوراء النهر اولاد
شاهزاده تیمور [illegible] را با بسیار [illegible] اسیر گرفته و غنیمت بی نهایت بتصرف آورده
روی [illegible] و فتنه که در ممالک خراسان شیوع یافته بود آرام یافت و خواطر خلایق اطمینان گرفت

گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و [illegible] از دشمنان سلطان ابو سعید بهادر خان

در آن اوان که خبر ویرانی ولایات خراسان و وصول شاهزاده تیمور [illegible] بعرض سلطان ابو سعید
بهادر خان رسید امیر حسین حسب الحکم جهت دفع [illegible] گردید [illegible] امیر چوپان بموجب فرمان
[illegible] اعدا و امیر حسین از قراباغ اران [illegible] نموده [illegible] شتافت و در آن اثنا پادشاه [illegible] از جانب

داشت بدرجه [illegible] آمده جمعی از امرای ایران که آنجا بودند بر خشم تیغ و سنان بگریزانیدند و چون [illegible] بسلطان
عالیشان پیوستند [illegible] دو هزار سوار که در آن [illegible] در موکب همایون مانده بود متوجه دفع اعدا گشته یکباره
[illegible] و فرمود که مجموع لشکریان و شاگرد پیشگان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در [illegible]
بسیار نمایند و در آن طرف آب سپاه اوزبک [illegible] ولایات [illegible] و [illegible] چون
امیر چوپان این خبر را در [illegible] شنود دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانسته با دو تومان
لشکر جرار ایلغار کرده با اردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بر آن منوال دیدند [illegible]
[illegible] بازگردیدند و امیر چوپان از آب گذشته و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانیدند و [illegible] اسیر گرفته
[illegible] صاحب تاج و سریر آمد و سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایه قدر و [illegible] را بلند
گردانید آنگاه امیر چوپان جمعی از امرا و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک [illegible] گریخته بودند بوقت
یرغو باز داشته قورمشی پسر [illegible] را [illegible] و دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و [illegible]
کینه امیر چوپان در دل گرفته خاطر بر آن قرار دادند که بهنگام فرصت دست برد نمایند بعد از آن سلطان [illegible]
بازگشته امیر چوپان روی بگرجستان آورد و پسر خود حسن را [illegible] بجانب [illegible] توجه نموده
و امرای بد عهد فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب رمه چوپان پویان شدند و [illegible] این خبر بچوپان رسانیده
[illegible] و بنابر دفع [illegible] ابوبکر و ایسنبوقا جهت تحقیق آن قضیه بازگردانیده و آن دو کس بدست مخالفان
افتاده کشته گشتند و امیر چوپان بعد از قتل ابوبکر و ایسنبوقا [illegible] خود را خالی کرده [illegible] با پسر خویش حسن پیوست
و دشمنان [illegible] بدانجا رسیده و او را هرچند جستند نیافتند و [illegible] را غارتیده روی [illegible] حسن نهادند و چوپان
از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بجانب چوپان افتاد و او با پسر
خود حسن چون از آن ورطه بر کنار کشیده بتبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود امیر را استقبال نموده
خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر [illegible] یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امرای
مخالف [illegible] از صدور حکم سلطان بر قتل امیر چوپان [illegible] آورده بودند [illegible] و آن
حدیث را چوپان شنیده خاطرش [illegible] تمام پیدا کرد [illegible] در طی مسافت [illegible] و خواجه علیشاه [illegible]
شتافته [illegible] عنایت پادشاه [illegible] قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا [illegible] خود را بسلطانیه رساند
و امیر چوپان [illegible] خود را بدار الملک رسانیده شرف دست بوس پادشاه حاصل کرد و [illegible] از امرا
[illegible] از آنجانب امیر ایرنجین که جد یکی از [illegible] سلطان بود و قورمشی و [illegible] و
ایسنبوقا و [illegible] و جمعی از امرای مخالف سپاه [illegible]
گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابو سعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار
آوردند و در آن اثنا [illegible] سلطان [illegible] ارسال [illegible] پادشاه امیدوار [illegible]
و [illegible] ترغیب فرمود و از وخامت عاقبت مخالفت [illegible] امیر ایرنجین [illegible] فرستاد
که اگر سلطان [illegible] در تمام عنایت است باید که [illegible] بفرزند [illegible]

مخالفان رایات [illegible] دیدند و [illegible] گشته گفتند که ابو سعید [illegible] بسر [illegible]
[illegible] از این جانب [illegible] سپاه پادشاه حمله کرده و در آن اثنا سلطان [illegible] امیر [illegible]
[illegible] که [illegible] شهریار [illegible] انجام [illegible]
[illegible] امیر ایرنجین [illegible] باتفاق [illegible] شاهزاده
[illegible] مانند سیل [illegible] جوشان [illegible] میدان [illegible] موکب همایون
بر خاک [illegible] که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه [illegible]
[illegible] امرا و سران سپاه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] یکبار بر مخالفان حمله کرده [illegible] مقارن بود [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] رکاب [illegible]
[illegible] در خلال آن احوال [illegible] عنایت الهی [illegible] دولت ابو سعیدی [illegible] برخاست که
[illegible] مخالفان [illegible] برخاست [illegible]
[illegible] بقتل رسیدند و امیر ایرنجین و [illegible] و
ایسنبوقا [illegible] اسیر گردیدند و سلطان [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] امیر [illegible] که [illegible] سلطانیه
[illegible] عبد الرحمن [illegible] قورمشی [illegible] پادشاه
فرستاد [illegible] حسب الحکم [illegible] و چون سلطان در آن محاربه [illegible]
گشته بود [illegible] بهادر [illegible] القاب همایون [illegible]
که السلطان العادل ابو سعید بهادر خان [illegible] باطراف ولایات ارسال نمایند [illegible]

ذکر بعضی دیگر از وقایع زمان دولت سلطان ابو سعید بهادر خان و بیان اشتغال خواجه علیشاه جیلان [illegible]

در سنه احدی و عشرین و سبعمایه امیر چوپان خواهر سلطان ابو سعید بهادر خان شاهزاده [illegible]
[illegible] و پادشاه [illegible] شرف اشتغال نمود
و در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه امیر حسین بن امیر آقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم انتقال نمود و هم درین سال
امیر تیمورتاش بن امیر چوپان [illegible] داده [illegible]
[illegible] آوازه [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سپاه فراوان [illegible]
تیمورتاش چون [illegible] امیر تیمور [illegible]

قاضی را که چند پایه آن [illegible] بود [illegible] تیمورتاش [illegible] پادشاه عالیجاه رسانید و سلطان ابو سعید
[illegible] امیر چوپان گناه تیمورتاش [illegible] حکومت روم روان گردانید و در سنه ثلاث و
عشرین و سبعمایه [illegible] اسباب نازخاتونی در ولایات سلطانی مرتفع شده [illegible]
دولت [illegible] سلطان قاضی محمد نامی که حاکم همدان بود [illegible] نازخاتون [illegible]
[illegible] امیر چوپان برده [illegible]
[illegible] نازخاتون [illegible] اسباب و املاک نازخاتون [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] ولایات فرستاده [illegible]
[illegible] همدان [illegible]
[illegible] املاک نازخاتونی [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید بهادر خان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible] قاضی محمد [illegible]
[illegible] اسباب و املاک [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] املاک [illegible]
[illegible] نازخاتون [illegible]
[illegible] خواجه علیشاه جیلان [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] نازخاتون [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سنه اربع و عشرین و سبعمایه خواجه تاج الدین علیشاه
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
رب العالمین [illegible] سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین الطاهرین [illegible]
[illegible] خواجه
[illegible] خواجه علیشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ممالک عراق [illegible]
مانند مدارس و خوانق و رباط و مساجد [illegible]
و سلطان ابو سعید [illegible] خواجه علیشاه [illegible]

را یکی از دو پسر او و پدر آن آشنا میان برادران نزاع و خصومت دست داد و بر یکدیگر کوتوال نیز شدند و مهم بدانجا
رسید که هر چند شان در مدت المراد توجه بدیوان داده شد و مکتوب و معزول در کنج فراغت نشسته
سرانجام قوت لایموت روزگار میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه
علیشاه و جیلان متعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن محمود بود
و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بسیادی
سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان او را نوکر خود و در تربیت او
می رسید تا او را بوزارت سلطان ابوسعید بهادرخان منصوب نمود و در آن کار استقلال یافت

گفتار در بیان اسباب تغییر مزاج سلطان ابوسعید بهادرخان نسبت با امیرچوپان و ذکر نوخی جستن
مراد و وقایع آلاخش بالاخش و ختم حیات نوید خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب الایات آورده اند
که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر لطف گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و خورشید
گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن مهرپیکر را در شهور سنه ثلاث و عشرین و سبعمایه در حباله
ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر آقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن
بزرگ عبارت از وست انتظام داد و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی
بود نسبت ببغداد خاتون تعلق خاطر پیدا شده عنان صبر و قرار یکبار از دست اختیار آن شهریار کامکار
بیرون رفت ٭ چو دل در پی زلف کس بست رفت ٭ اگر شاه اگر بنده از دست رفت ٭ و این بیت گویی
ی افتد از خانه تولیت که جناب سلطانی در آن اوقات فرخنده ساعات در سلک نظم کشیده
بیا بغداد و تماشای جان بینی که از ذوق آن دلم در هوای بغداد است ٭ و چون یاسای چنگیزخانیان چنان است
که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید
از کمال اضطرار کسی نزد چوپان روان ساخته شمه از ما فی الضمیر خویش اعلام نمود امیر چوپان از
استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی نه
بر وفق مزاج پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت و شنود بربست اما از جانب امیر چوپان غباری
بر حاشیه ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در آخر تابستان در ییلاق اوجان واقع شده و چون
زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه مبادا که بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد و شاید
صورتی صورت عشق آشکارا یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد و سلطان را
طوعاً او کرهاً بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه حضرت عالیمقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون
بیشتر از پیشتر بر شهرستان ضمیرش مستولی گردید ٭ دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم ٭ که در دل مهر آن مه
خواهد افزون شد بهر منزل ٭ و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل لقب یافته بود تغییر مزاج پادشاه
را نسبت با امیر چوپان معلوم نمود بهنگام مجال شمه از افعال چوپان و اتباع او معروض گردانید و گفته بود
که اختیار داد و ستد و تمامی حاصلات ولایات در قبضه اختیار چوپانیانست و با وجود او هیچکس از امرا

دو وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست ٭ زر در دزد و در دزد خزانه ایمن ٭ خوار شده اندیشه از هیچکس ٭
و همچنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمه الم عشق بغداد خاتون گشت بنابر آن
از قولکاه کم بیرون می آمد و کسی را بار میداد ٭ جهان دار در کنج ایوان خویش ٭ نشیند چو شیر یار جانان خویش ٭
و چون امیر چوپان حال پادشاه بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اکثر اوقات در کنج سکون بسر حکم سلطان
سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست ٭ چو ابرو ترش کرده بکو سخن ٭ بگو هر چه خواهی که گوییم کمی
سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمامی ممالک را بکف کفایت تو نهاده ام باید که بر وجهی سلوک نمایی
که من بوقت توانم بود و تا اکنون باری روزی مبلغ ده تنگه از ایشان ام و از دمشق خواجه که در آن اوان نیابت
و سرانجام مهام خانه سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت کوته کرد و امیر چوپان متفکر و حیران از قولکاه سلطانی
بیرون آمده دمشق خواجه را طلبیده آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاد و گفت باید که تو در نیکو خدمتی
مبالغه مساعی جمیله مبذول داری که اگر از من حجابی از وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آزار بر روی من نیارد نه آنکه
جان را بسبب اهمال و انجار تو در معرض خطر باشد دمشق جواب داد که من روز و شب بپای خدمت در آستان
سلطنت آشیان ایستاده ام چشم و گوش باشارت و سخنان شهریاری نهاده ام و از هوای نفس تو که تام
و بکلافت رای او مرتکب امری نگشته ام اما چند گاه شد که مزاج پادشاه از ما بیشتر متغیر می یابم و سبب این
معنی را از خباثت صاین وزیر امری میدانم چوپان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دید که
روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه برده بوقت فرصت کارش را
بار بر سبک سازد بنا بر آن در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانه ضبط و ربط ولایت
خراسان از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر اکرنج و امیر محمود ایسن
قتلق و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور در درخانه گذاشت و سلطان
هم در وقت آوان از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراخت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که
ترمه شیرین خان در حدود کابل منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابر آن پسر خود امیر حسن را
با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمه شیرین خان از توجه ولد امیر چوپان خبر یافته جمعی از لشکریان
خود را باستقبال او فرستاد و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داد و از گرد سپاه اسب چشم و کین زار
در زمان و زمین افتاد و آخر الامر امیر حسن غالب آمده سپاه ترمه شیرین خان فرار کردند و جنود خراسان
شکست خورده لوازم قتل و نهب بجای آوردند و مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و در اوراق صحایف
و مصحف کتب را در زیر دست و پای انداختند و امیر حسن در اواخر شهور سنه اثنی و عشرین و سبعمایه از آن
ولایت مراجعت نموده بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه
پدر بصوب خراسان در جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال بسر انجام
مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت بجز نامی نماند و این معنی بر خاطر عاطر گران آمده
در خلوتی شمه از ما فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان در میان نهاد یکی از ایشان مجال جسارت یافته گفت که

دمشق خواجه با یکی از [illegible] اولجایتو سلطان که در قلعه سلطانیه می باشد تعلق خاطر پیدا کرده و سلطان فرمود که هر گاه
دمشق خواجه نزد محبوبه رود و باطراف قلعه مرا آگاه سازند و هم در آن ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه
بود غلبه عشق دمشق را بر آن داشت که بدانجا رفت و سلطان در وقت شنیده حکم همایون بقتل او صادر یافت
اما هیچکس را زهره آن نبود که بدین فعل اقدام نماید حسب الاتفاق در آن روز سرای چند از قطاع الطریق گریخته
او را آمده سلطان شنود که آوازه در انداختند که سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بدست امرا کشته اند
دمشق خواجه از شنیدن این خبر عنان شکیبایی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و در روی بوادی
نزول نهاد و سلطان عالیان مصر خواجه و آقانوکوز را بکاغذی او فرستاد و با آنکه در آن روز دمشق خواجه اسبی را که بهترین
اسبان اولوس بالاکوخان بود در زیر ران داشت هر چند دمشق خواجه خواست که تازیانه سیاست او را برانگیزاند
میسر نشد لاجرم خیال جنگ نمود و قبضه شمشیر را گرفت تا برکشد از نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست
که مهمش را باتمام رساند آقانوکوز گفت دمشق خواجه اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر
خواجه پیش پادشاه رفته و کیفیت حال بازگفته سلطان جهت نشان انگشتری بوی داد و مصر خاتم را باقانوکوز
نموده بضرب شمشیر مصری او دمشق را بشام اجل رسانیدند و در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست
و هفت بود قامت خوانین اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت و مغلی که تا بدان
روز نان حاجت نداشت بوقت شام از نان دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید
بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرای خراسان فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او
مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات ایلچی مطالعه ارسال نمود که از وزیرات چوپان
و چوپانیان اثر نگذارند و بعضی نقشی از سلطانیه منعقد شده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود [illegible]
احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در بادغیس هرات باردوی امیر چوپان رسیده و نشان
واجب الاذعان را پنهان با امرا رسانید ایشان از علی الفور مخالفت امیر چوپان محال نمود لاجرم باتفاق همه
پیش او رفته کیفیت حال بازگفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابرای ذمه کرده در المقدار موافقت و اتحاد مراسم
مرافقت و مواسات بجای آوردند و امیر چوپان بر فوت پسر جزع بسیار نموده و چون مجلس آراسته شد ولد بزرگش
امیر حسن بعرض رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در نگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتقاد نتوان
کردن مصلحت دولت آن است که هر کس که سلطان ابوسعید او را می شناسد او را بکشیم و از سلاطین اولوس
جغتای خان هر که طلبیده تمامی ممالک را اساس الحیط ضبط در آوریم اگر سلطان ابوسعید بدین جانب آید با وی جنگ
قیام نماییم و الا با ما هر گاه قوت و شوکت زیادت شود روی بعراق نهاده و دل خود از روی ستانیم چوپان
این سخن را از حسن مستحسن نداشت و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش مغرور شده گفت عالم ایران کیست که در برابر
من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید انگاه صاین وزیر را که ممیز مایه آن فتنه میدانست بحضور
طلبیده جلاد را گفت که باتمام مهام این ناتمام برود وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد آنقدر امان
نمود که مرا از میان دو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست گفت ملک غیاث الدین بجانب چوپان گریسته

بدو گفت زیرا که پیشتر گر آتش کند برشما افتاد و از جهان ٭ بباید بجز تیغ خوردن جام او ٭ همین است حسن سرانجام او ٭
بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت بجانب عراق و آذربایجان
برافراشت و امرا و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل طی کرده بسمنان
رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره رفته نوبت دیگر در مجلس
شریف شیخ با امرا و ایمان عهد و پیمان در میان آورده که از وی روی گردان نشوند و از آن حضرت التماس نمود
که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب سلطانی را فرو نشانند تا بار دیگر نسبت با ایشان
در مقام عنایت و رعایت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی سپارد و شیخ رکن الدین
علاء الدوله ملتمس چوپان را نوید تشریف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از
وصول سلطان عالیمقام بتعظیم و احترام شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشاندند و بعد از آنکه ادب
جنبشت شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایره نزاع و شین سخنان بر زبان آورده سعی موفور بتقدیم
رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح را سمع
رضا اشنوده نشدند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دم و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بعد از عدم بازگشته آنچه گفته
بود و شنیده بعرض امیر چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت تحذیر نموده و امیر چوپان
بعذر [illegible] موفور از سمنان روان شده و چون بمنزل [illegible] رسید میان او و اردوی سلطان یک دو روزه راه بیش
نماند امیر محمد بیک که خال سلطان بود و امیر [illegible] و غیرهما از امرا با سی هزار سوار از وی جدا شده چوپان
بر طریق [illegible] نهاده بسلطان پیوستند و امیر چوپان بر باقی امرا و لشکریان بی اعتماد شده اراده جانب
بولایت خراسان آورد و سایر امرا و متابعان او پریشان گشته چوپان در اثنای راه شاهزاده ساتیبک را
که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت داده که پیش برادر رود و خود بخیال [illegible]
عنان یکران بازکشیده و در اثنای آن از [illegible] شده عازم هرات گشت که در جوار ملک غیاث الدین
کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد [illegible] که این چه رای ناصواب [illegible]
با کرد وفا کرده که با کس [illegible] صحبت کی کند [illegible] با کرد وفا کرد که با کس [illegible]
و امیر چوپان خود را [illegible] و چون خبر چوپان بسلطان رسیده بود [illegible] آن مشفق را
نشنود و بهرات رسید ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم استقبال بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب
جای داده اظهار اخلاص و نیاز مندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را
بیاسا رساند [illegible] فارس [illegible] سرافراز گردد و ملک حقوق
تربیت و رعایت امیر چوپان نابوده انگاشته جلاد در پیش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده
درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این ملتمس مبذول نیفتاد انگاه دل بر واقعه نهاده سه
وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند اگر خواهند که نشانی بدو فرستند که یک انگشت او را
که در سر داشت ببرند و گردانند دیگر آنکه پسر او جلاوخان را که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خوی

سلطان ابوسعید دولتی جنبت اولجایتو سلطان تولد نموده بود رغبت براق ارسال نمایند شاید کربت
سلطان را چشم بروی افتد و ذوق خویشی در حرکت آمده بروی به بخشد سیم آنگه کالبد او را بمدینهٔ حضرت رسول
صلعم برده در عمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بود دفن سازند ملک غیاث الدین مومی الیه زبان بقبول این ملتمسات
بگشاد و اشارت نمود تا جلاد جواهر انجبه هلاک نمود و انگشت او را براق روانه داشته آن نشانه را در حرم
شد عنان و عرض حسیانه را بوداده رسید و حکم شد که او را در سرا در و بیرون آویختند و در زمستان همین سال ملک
غیاث الدین دوم ملاقات سلطان مظفر قرین گرده در اثنای راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه را
و اختیار و اعتبار بسیار داده لاجرم و غذنه بسیار بکار فرمانش داد ما بیشه کسی بخراسان باز گردانید تا جلاد و جلنزا
بقتل رسانید و خود باستان سلطنت اشتیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطه
اعتبار و اختیار بغداد خاتون معنی فرمش ترفت بلکه ملک مدار را موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد
که تابوت امیر چوپان و جلاد خارزاد بود جان آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار از خرج مال اوقاف
حاجیان از فرمود تا آن دو تابوت را همراه بمکه بردند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و الحافت بموجب
فرموده عمل نموده در سایر مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنایز نماز گزاردند و هر دو
مرده بمدینه طیبه برده در جوار منور فیض آثار امام عالیمقدار حسن بن علی ع دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان
در قبله مسجد حضرت رسول صلعم بود و گنبذ آن تربت از آن منتظم بود اوب شیفه و در مطلع سعدین مذکور است که امیر
چوپان مصطفا هیئت و نقار طریقت اشتقاق داشت و پیوسته همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات
میگماشت و در ایام دولت او معمور و شام عمارات جلیله که از اعاظم آثار قدیمه و کاسه در اسلام اندرست و اسباب جاری
بمکه معظمه آورده و با کواسطه آب آن بلده مکرمه را ممنوع ساخت ذکر اولاد امیر چوپان امیر چوپان نوئیان را نه پسر بود بزرگتر
از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که یکی از آنجمله موسوم بتالش و تالش در ایام دولت سلطان ابوسعید
در اصفهان و فارس و کرمان حکومت مینمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش
جا بجا دوان افتادند و از آنجا بخوارزم رفته تنلق تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حاکم بود بدو پسر
و پسر را حمایت کرده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را برتبت تربیت بر افراز ساخته سپاهی بحرب
بولکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی باز آمده در گذشت و هم در آن اوان تالش بر فرس طبیعی
عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیگ و قوچ حسین نام داشتند حاجی بیگ را امیر شیخ
شیخ حسن کوچک … و قوچ حسین را سلیمان خان بعباره جاه داماد خود ساخته بر او دیم امیر چوپان چون
بود و او هر اندر اساس حیات چید و برادران در سیواس شنود و در روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم متحصن
شد و افواج آلام و اهوال فرا او را بسر شاهنشاه اینجا بلکه نام کرد و جزع دل اعتراف و امیان آن مملکت را
در باب انعام و اکرام صید فرمود و ملک از چند روزی لبث بتیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک
نموده چون دید که مهتر اعاظم آن مملکت معتقد او شدند ترسید که مبادا او فرصت یافته خروج کند پیش از هنگام
سر تیمورتاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آن سر در شوال سال هفتصد و بیست و هشت

در ییلاق

در ییلاق اوجان باردو رسید و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشتر
و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده و از مساعدت وقت ملک است و پسر سیم امیر چوپان دمشق خواجه بود که
کیفیت گذشته او در جیزیباد آمده و دمشق خواجه چهار دختر داشت که یکی از آنجمله دلشاد خاتون است
که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان امیر محمود بود که در کرجستان حکومت مینمود
و هم در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاد و رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار پسر
بروایت امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن کوچک مسموم و مقتول گشتند و این چهار پسر امیر چوپان با بغداد
خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم جلاو خان است که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان
سیورغان بود و مادر این پسر ساتیبک است دختر اولجایتو سلطان و دو پسر دیگر امیر لجاوان کو یوک شاه
و یاغی باستی و نوروز نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان بملک کرمس بعد در جریان آید انشاء الله

ذکر خبر رفتن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ابوسعید بخان

حقیقت که شیر از زبون آید ازو ◦
از آنهمه کمان بر افشندون آید ازو ◦ که دوستی کنند که جان از شیر ام ◦ که دشمنی که بوی خون آید ازو ◦
مشاطگان عرایس اخبار چهره نگارستان را بدین گونه آراسته اند که بعد از وقوع حالات مذکوره و حکایات
مسطوره و کشته شدن امیر چوپان و اولاد او و اشتعال و انطفای نیران شر و فساد عشق و محبت بغداد خاتون
امیر چوپان لعبان دستور در هر ممیز صاحب تاج و سریر مملکت بود و خلیج وجه پادشاه روی زمین
آن آتش را چنین شکیبایی نتوانست نمود ◦ هرکی در پی کاری که من هستم یار مرا ◦ …
اقراقا مر قاضی مبارکشاه را طلبید و گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی امرا از سر بغداد خاتون را
در گذرانی قاضی برحسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته مبادی کرد است تا از میلان خاطر پادشاه
بدون مفارقت در مفتقت و من کرد شیخ حسن از ترس خان و خوف جان و نهب خان و مان انقیاد نمود
مباعدت حلایل اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شهوت منتفی گشت سلطان او را بحباله
نکاح در آورد و بغداد خاتون پای برسند دولت و فراش قربت نهاده در امور ملکی دست دخل کردن
گرفت و بار دیگر مصارعت جو بیان صنعت ساد او بیزرفت ◦ بی شفقت پراهنوان وی بزرگ ◦ کی مصلحت
کار او کی جنگ ◦ و در سلک شرایع و تمکین و بسطایه جمعی از حاسدان بمسامع اشرف سلطان رسانیدند که
میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی است و سلطان را این سخن باور آمده و از غیرت
سیاست حکم قتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون فرزند را درخواست کرده
پادشاه بخشید اما از تعلق نکاح فرستاد بغداد خاتون را از غلبه اعتبار بیفتاد و بعد از چندگاه که منتسبان
مفتریان نزد پادشاه حقایق جعلیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد و با
بسر غه خویش امیر شیخ ایلکانی بر سر شفقت و مرحمت آمده و از قلعه کماخ بیرون آورده حکومت روم را بتفویض او
گذاشت و بیان ثمرات احوال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر سایر وقایع که در زمان دولت
جهانبانی سلطان ابوسعید بهادر بظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد کرارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله

بود مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانیست باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات
انسانی صرف نموده و باندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت
و جمال حالش بحلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت بر افراشت و بطلاقت لسان و فصاحت بیان
و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب یکبار بحج بیت الله
و طواف روضه مقدسه حضرت خیر الانام علیه الصلوات و السلام مشرف گشته از ارتکاب منهیات در گذشت و
در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادرخان امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان را بعالم بقا فرستاد و عنان توجه
بجانب تزوین الطاف داد باستصواب امرا ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام
ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد نهاد و وزرای خراسان خواجه علاء الدین محمد
را در امر وزارت بالجناب شریک و سهیم گردانید اما بعد از انقضای مدتی خواجه علاء الدین محمد
بر شغل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرمان دهی
نشسته با جیاد مراسم عدل و احسان و اعلام معالم امن و امان و استمالت رعایا و تکثیر عمارت
و زراعت قیام و اقدام نموده در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیهم اجمعین جد و اجتهاد تمام مینمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما یافت
و ریاض آمال علمای ربانی از قطرات احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت ◦ و
تا ماه سپهر دولت تو در دور آورد ◦ بر عالمیان گشت در رحمت باز ◦ بر آنکه این کمین جهان گرد طمع ◦
کز کعبه جوان تو جوان گردد باز ◦ و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ارتفاع
و اقتدار بر سر فلک دوار رسید جمعی که رتبت خاندان رشیدی بر او بیجا کرده بودند متوهم شدند و آن خواجه
نیکو سیرت بخلاف حقد اولا الحفت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید و دستار …
نوکر پادشاه نظر اوری ◦ از فرزند میرزا یس بزرگ عمده فضلای آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق
مطالعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تا نقه که نارین طغای … بکتوتا در اوایل
رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید بوده و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان او را … ظلم و ضلال در تایید
احوال او نشانه و چنان ساخت که … در اردوی سلطان کامکار
مهور گشت و نارین طغای استخلاف نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت نیکنفسی دمشق را از قصد آن
کیش منع نموده و دو بار دیگر ملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت می بود تا … صاحب
تخت و تاج را … نموده انگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان
سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم برحسب مدعای او از پیش رفت و اموال و جهات … از تبرکات
امیر چوپان و اولاد او بگرفت و ولایت کرمان … و بحکم برلیغ ضبط ولایات خراسان را بعهده
نهاده همت ساخت و پس از آنکه بدان ولایت رسید بنیت ملک غیاث الدین کرت آغاز … و فساد کرده
میخواست که تومان هرات … را در تحت تصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد حامی ملک بود

ان

آن کار را نتوانست از پیش برد و در وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی مظفر قرین بهرات می رفت
نارین طغای یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر همراه فرستاده تا براق و حیات ملک را …
غارت و تاراج برقت و در ولایت خراسان دست بظلم و بیداد بر آورده اموال مسلمانان بنا حق
میستاند و در هر چند روز بطلب اخراجات بطرف ولایت دیگر میراند و چون خبر این افعال ناهموار بسمع
سلطان کامکار رسید در عقب رفته تاشیتمور را جهت کسر سورت و شوکت او بجانب خراسان روان
گردانید و نارین طغای قبل از وصول تاشیتمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده بود و جهت تدارک
متوجه گردیده و در اثنای راه آن دو امیر بیکدیگر رسیدند و با هم خلوت کرده و رسم اتحاد
و اتفاق بجای آورده خواطر نامبارک بر آن قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را
بقتل رسانند بعد از آن در مقام مخالفت کاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چون
معلوم شد که امیر علی پادشاه با ایشان در این امر موافقت خواهد نمود متعلقان فرستاده کیفیت ایشان
بر او اعلام نموده و چنان مواضع گردند که نارین طغای بسلطانیه رود و اگر توانند پادشاه را در عقد آن
دو وزیر بخویش موافق سازد هو المطلوب و الا که بانهدام بنای حیات ایشان بر شتابد و هر گاه او را اعانت
باید دیگری نزد اعلام نماید انگاه تاشیتمور در قزوین متوقف گشته نارین طغای بسلطانیه رفت و سلطان
بواسطه ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده بود او را بیارگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و اقربا
بشامت خباثت او میدانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد و لاجرم نارین طغای سراسیمه گشته و با
امیر تورین ملاقات نمود حقیقت اتفاق خود و تاشیتمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی امداد
و موافقت طمع داشت تورین او را وعده فریفته صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت
و سلطان ابوسعید نیز از … ایناقان تهمه از این حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقده مشکل را
بناخن تامل چگونه بگشاید در آن اثنا نارین طغای جمعی از ملازمان خود را مسلح و مکمل ساخته در مدرسه که متعلق
سرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت که هر گاه جناب وزارت پناه پای از خانه
بیرون نهد دست بردی نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزاره شتافت و گفت میخواهم که خواجه را در خلوت
ببینم … گفت که حکم برلیغ نفاذ یافته که هیچکس با سلاح نزد وزیر نرود و سلاح او را باز ستاندند
و نوکرانش را نیز از دخول منع آمده و نارین طغای تنها بخانه در رفته لب بگفتار آغاز تواضع و چاپلوسی
کرد و گفت نوعی می باید ساخت که نوبت دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح گرداند خواجه
این معنی را قبول فرموده گفت شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را
معروض … نارین طغای بیرون رفته و بنوکران خود پیوسته بهمان خیال بر در مدرسه منتظر ایستاد و چون
سرای خواجه غیاث الدین محمد … دیگر نیز داشت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت
معروض گردانید که چند روز شد که نارین طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت
بساط بوس میکند پادشاه از غایت سلامت نفس وزیر ملتمس گشته فرمود که … نارین طغای

در حق توجه اندیشه دارد و خواجه جمعه داشت که من بندهٔ این درگاهم و منظور نظر پادشاه هر کس بی جهتی در
بارهٔ من بد اندیشد بمقتضای و لا یحیق المکر السیء الا باهله او را جایع کرده و سلطان حسن لطف تقبل و اخذ تار
طغای فرمان داده آن خواجه نمک از آن حکم خبر یافت و بسبب ... ارتشاف بجنگ ال اگر موضع بخراسان
رسانید و دوستان و لشکریان خود را جمع گردانید و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاده خواجه یوسف شاه
رسید لاجرم المیان و بشله واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که بهر جا تاری طغای را یابند بند کرده
بپای تخت رسانند و آن بدبخت در حدود ری بکوه رود فرود آمده یکی از نوکرانش را جهت آوردن طعام
جایی ایتماس اینور که در آن حدود بود فرستاده و جایی ایتماس کیفیت واقعه دانسته با جمعی سوار شده و او را
گرفته و دست گردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان حسنت ایشان کسان بقزوین فرستاد و تا شیشتر او را
بدار الملک رسانیدند و در غرهٔ شوال السنه سبع و عشرین و سبعمایه که عید فطر سلطانان بود آن دو نامسلمان
قربان شدند و در سنه ثمان و سبعمایه امیر شیخ علی ایارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت
جهت نشان معین گردیدند و بعد از وصول بولایات جارجات طغم ویداد نارین طغای برادر سنه ل
گردانیدند و بار دیگر آن بلده را الیه محمد معموری و آبادی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه امیر محمود
شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بود و بغایت مقرب گشتاخ بود و در فارس حکومت میکرد
از آن منصب معزول گشته منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر اینانق در قلم آمد و چون امیر مسعود شاه
در شیراز و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خود
بغایت محزون گشته امیر محمود اینس قتلق و امیر سلطانشاه نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد بلتن را کرده
جانب مسافر اینانق نقار تمام در خاطر داشتند با خود متفق ساخت و جمعی کثیر سوار شده و بیک ناگاه
بدر خانهٔ مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بگرد محیط دیده بهر حیله که توانست بخانهٔ سلطان گریخت
و امرا تا درگاه پادشاه رفته تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده
نزدیک بدان رسید که پادشاه را بی شمشان بسپارد در آن اثنا امیر سیورغان بن امیر چوپان و خواجه
لولو با جمعی تمام بمدد سلطان مالیقام آمدند و امرا او اصلان صافا مراجعت انقلاب داده پادشاه بیک
از ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون الخانات را درخواست کرده امیر مسعود
اینس قتلق را بخراسان پیش امیر علی توشیجی فرستاد تا مقید نگاه دارد و سلطان بن بیکروز در قلعهٔ سر جان
محبوس شد و محمد بلتن در بم و محمد توشیجی در قلعه و محمود شاه اینجو در ترک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه
را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستاد و تمامی این طایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابو سعید
درگذشت لشکر محمود شاه که هم در آن اوان جویهٔ او میبود و انقامی متقابل و پادشاه او کرده نزشت او در گذشت
ذکر وفات پادشاه صاحب تاییه سلطان ابو سعید در تابستان سنهٔ ست و ثلثین و سبعمایه که از غایت
حرارت هوا جوش در تن مردان مفقود ... بیتاب ساز در اضطراب و در نیمان بود سلطان ابو سعید
بهادر خان خبر توجه سپاه دشت قپچاق و اجتماع نموده بجد و دار آن تنفس نمود و در آن ستو مزاج پادشاه بکرد

از نیخ استقامت الزاف یافته بسر حد سقم و ضعف شتافت و بعد از ده هفته اندک صحتی روی نموده سلطان عالیمقام
بحمام رفت و مرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور الظهور رسانیده
اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب گشت و سلطان بدرکات افتاده کار از تدبیر برنا و پیر در گذشت
بر خیز ای طبیب که بگذشت کار از آن ❊ در مقدمهٔ ظفرنامه مذکور است که سلطان ابو سعید در اواخر ایام
حیات وشاد و خواتون جنت دمشق خواجه بن امیر چوپان را در سلک خواتین خویش انتظام داد و بغداد خاتون
که اتفاق افتاد و بنابر آن بغداد خاتون بزهر داد پادشاه حیات نموده و بدان سبب طایر روح شریفش
بنزهات الجنانی پرواز نموده و طلب آنکه قتای مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت امیر چوپان و دلشاد
خاتون بنت دمشق خواجه بن امیر چوپان را مطلقاً از جملهٔ ازواج سلطان ابو سعید بهادر خان شمرده اند و حال
آنکه بمذهب شریف اجتماع هر دو برادر زاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابو سعید در سلک اهل اسلام
انتظام داشت پس باید معنی قایل می باید که سلطان ابو سعید نخست بغداد خاتون را مطلقه کرده باشد و
بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک از ازواج رشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره مه بر
طلعت سلطان ابو سعید دست آفت اجل دامن حیات کوتاه کرد و روح شریفش روی بجانب ریاض قدس
آورد و آن سر پر زیور سلطانی که سر به قیصر فرود نمی آورد روی بزیر خاک نهاد و تخت فیروز بخت جاوانی
که از وجود سکندر رفعتش رعایت نموده بود در گوشه افتاد ❊ گر بکر بعد تاج و سور تخت کی باشد جدید ❊
در زوال دولت سلطان اعظم بوسعید ❊ امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری تقاریر فرستاد
و فقان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در نزلی که در تواحی آن بده جهت
همین مصلحت بنا شده بود بخاک سپردند روانش بمینو پر از نور باد ❊ بیاد جهان شاد و فغفور یاد
ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلای کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالیمقام از جملهٔ عطیات عظمی و سعادت
کبری که شامل روزگار فرخندهٔ آثار شهریار عالیشان سلطان ابو سعید بهادر خان بود یکی آنکه زمان
فرخنده نشان بشرف وجود فایض الجود صافی طویت اقران داشت که باطن حجسته میامنش
مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی مینمود و دیدهٔ
بصیرتش مشاهدهٔ اسرار عالم بالا و دولت هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست عنایت ایزد تعالی
امامت نژاد کرام است ❊ علاء نام کرام بشد ❊ ز بطن بتول و زپشت امام ❊ ز نسل محمد علیه السلام
یعنی سلطان نقبا و معارف شعار و مقتدای اولیا و مواهب ... ارباب قبلهٔ اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب
تحقیق و ایقان مخصوص بسعادات ازلی و تاییدات لم یزلی شیخ صفی الحق و الطریقة و الدین الاردبیلی
روح الله تعالی روحه و زاد بمن العدیقین فتوحه و در آن اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک
آستان ملایک آشیان آن حضرت را کعبهٔ حاجات میدانستند و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام جنت
لازم الاحترام او بر الواح خواطر می نگاشتند طبقهٔ اتراک بوجود کمال بی باکی هر که از فرزند آن نهر پر شرف
تاکی بکنار نیکو رد و بعد مقدور در ادای خدمت آن واجب الاطاعه تا شرایط احکام بجای می آوردند و

در وقت ذکر نسب همایون فرمان فرمای ربع مسکون اعنی حضرت شاهی دین پناهی خلد الله تعالی
ملکه و سلطانه شمهٔ از احوال آن قدوهٔ اولیای مقصود ... خصال که بدر رحیم آنحضرت است مرقوم کلک بیان
خواهد گشت در مقام خانهٔ جنگیس شاه از سراطناب در آن باب در گذشت ❊ و دیگر از مشایخ آن زمان
شیخ شرف الدین طوسی قزوینی است و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اوامات
و تکالیف دیوانی از رعایای است زین صحتان ابو حسن سلطان نظر و همین میرسانید و پادشاه ملتمس او را
بسمع رضا می شنید و وفاتش در سنه ثنی و عشرین و سبعمایه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و هم آنجا مدفون
گشت و دیگر از آنجمله شیخ صدر الدین قتلق خواجه خالدی است که در سلک اصحاب شیخ نور الدین کبیر انتظام
داشت و شیخ صدر الدین عالی متبحر بود و خواجه ... مستوفی غازان خان و امرا و اعیان ارادت او
او مسلمان شدند و وفاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمایه در قزوین روی نمود مدت عمر شریفش
هشتاد و چند سال بود و دیگر از آنجمله عارف ... شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی است و حمد الله
مستوفی که معاصر ... بوده در تاریخ گزیده قلمی نموده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است
و در زمان ارغون خان ... بود و پدرش در مرتبهٔ وزارت بعد از آن ... در جهان ...
عالی یافت و در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله بن محمد البیابانکی در اصل از
ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از ... جذب
بوی رسید و در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمایه بوقت مراجعت از حجاز در دار السلام بغداد بصحبت شیخ
نور الدین عبد الرحمن کسرقی رسید و در سنه تسع و ثمانین و ستمایه باجازت ارشاد یافته و بعد از سنه عشرین
و سبعمایه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین بر آورد و گویند که در سایر اوقات
ساعات صد و سی اربعین دیگر بر آورده بود و وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم
رجب سنه ست و ثلثین و سبعمایه در برج اوار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیرهٔ قطب جهان عماد الدین
عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از جملهٔ نتایج طبع فیاض شیخ رکن
الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگر از آنجمله شیخ اوحد الدین اصفهانیست و در ملک
سمت تحریر یافته که جناب او را استماع افتاده که شیخ اوحد الدین از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی است
و این نسبت مبنی از آنست که شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت عذوبت و لطافت و در رحیمات
مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بروزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنایی جام جم نام و در آنجا بکمال
لطافت درج کرده است و در سنه ثلاث و ثلثین و سبعمایه آن کتاب را باتمام رسانیده و وفات شیخ
اوحد الدین در سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاد و در مراغهٔ تبریز مدفون شد رحمت الله و غفرانه
و از جملهٔ اعاظم علمای آن زمان دیگری قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین احمد بن الغفار الایجی است
و آن جناب سر آمد فضلای محققین و افضل علمای مدققین بوده و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول
و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته با فاده مشغولی مینمود و همواره با صاحب سعید خواجه غیاث

الدین رشید الوزیر مصاحبت سلوک میداشت و پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی بر دیباچهٔ مصنفات خود
می نگاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی
از جملهٔ مولفات آن فاضل پسندیده صفات است که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده
و الحق بکمال علم و دانش خود را در آن رسایل بر خواند با لغ عبارتی ظاهر کردانیده و وفات قاضی عضد الدین
در شهور سنه ست و خمسین و سبعمایه روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود ❊ و دیگر از آنجمله
و اوقف مواقف نکته پردازی مولانا قطب الدین الرازی است و الحق باسم خواجه غیاث الدین محمد
اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را بنام شریفش تالیف نمود ❊ و دیگر از آنجمله حافظ عبد الرزاق المشرفی
که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و وفاتش در بغداد فی سنه ثلاث و عشرین و سبعمایه
اتفاق افتاد ❊ و دیگر از شعرای آن زمان مولانا جلال الدین عتیق است و این مطلع در سلک منظومات او
انتظام دارد که ❊ از خاک کشت باید هر گرد که بر خیزد ❊ جانهاش فشانده و یاد ما مباش فشانده درد ❊ و دیگر
از آنجمله فخر الدین شیخ اسعد بن ابی بکر بن محمد اسعد بن نصر المستوفی است و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که
صد گره باز بر آن زلف مشکین زده ❊ عالمی را بسر زلف بهم بر زده ❊ و از جملهٔ مورخان آن زمان دیگری برادر فخر الدین
حمد الله مستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد
انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زاده سعید تصنیف کرد و از جملهٔ مولفات حمد الله مستوفی دیگر
نزهة القلوب است و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و نوادر
عالم و خواص اشیا ظاهر میگرداند ❊ ذکر ارپا خان ❊ نسب ارپا خان که قبل از وصول بمرتبهٔ سلطنت ارپا کاون میگفتند
بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد و بر موجب گفتار بعضی ارپا کاون بن سوسه بن ملکتمور بن ارتق
بوکا و سلطان ابو سعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایستهٔ
پادشاهی باشد نماند این کار بار پا کاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث
الدین محمد رشید قاصدی بتعجیل خانهٔ ارپا خان فرستاده او را باردو طلب نمود و چون سلطان در گذشت
امرا و اعیان حسب الحکم و رسم و آیین معهود ارپا کاون را بر تخت سلطنت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند
و امرا و وزرا در کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند از تزوز تا شب بجشن و سور گذرانیدند و نوای عیش
و عشرت به پرنگاه زهره رسانیدند و روز دیگر ارپا خان زنان با تمام لشکر ... و نویسان کشا و گفت
من مانند سلاطین سابق نیستم و تجمل و حشم بسیار نمیتوانم عوض کلاه زرنگار کلاه نمدی را بس و بجای کرفوز کار
پیراهن پشمین مرا کفایتست از لشکر متابعت و موافقت و از من رعایت و شفقت و مناصب امرا
و ارکان دولت را بدستور سلطان ابو سعید بهادر خان مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته و در خطبه لقب
او را معز الدنیا و الدین خواندند ولی شایبهٔ تکلف و غایهٔ تشقق شیوهٔ سلطانی قبایی بود بر بالای او دوخته
و شیوه جهانبانی خلق بود قامت ناقبتش را ساز نده ❊ ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو ❊
تاج شاهی را شرف از لولوی لالای تو ❊ اما چون بر ساقهٔ دولت افتاده روزگار ناسازکار آن شهریار عدالت

شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال انتقال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج
نمود و در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه میان ایشان محاربه بوقوع پیوست و اربا خان منهزم شده
و وزیر نیز بطرفی گریخت و بخت خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست
یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن نیز اربا خان نیز بچنگ افتاده در سیم شوال همان سال در مقام اوجان
از عقب وزیر روان کردید **گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت اربا خان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان**
چون اربا خان بر سریر دولت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جایی که در زمان سلطان ابو سعید معتبر بوده اند
معدوم نشوند زمام امور ملک و مال در قبضه اقتدار من قرار نگیرد بنابر آن افنای بعضی از امرا و اعیان
را پیش نهاد همت ساخت و بخت بغداد خاتون را که بنظر استحقار در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک
و زهر دادن سلطان ابو سعید متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه بقتلش رسانید و حاجی
و خواجه لولو در جام آن قسیم اندام را شهید گردانید الکاه اربا خان در میان زمستان لشکر کشید و در شیروان
زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربیجان داشت و بعد از تقارب فئتین بیش اربا خان طایفه از
سپاهیان از آب گذر نموده از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش روی در برابر ایشان بایستاد و این
معنی موجب انهزام مخالفان شده اربا خان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت نمود و شاهزاده دلشاد
خاتون حامله سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورد و در روز استفتاح همان سال
امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از اولاد اباقا خان را در خانه خود پنهان کرده داعیه خروج دارد بقتل رسانید
و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحاق بدیار بکر شتافتند با امیر علی پادشاه که خال سلطان
ابو سعید بود و از مخالفت اربا خان دم میزد ملحق گشتند و هم در اوان اوان اربا خان توکل قتلق را که منشی
پادشاه ای قاآن میرسید با دو پسر خورشید منظر بی جهتی سیاست کرد و مقارن آن حال زمره از امرا مانند
امیر محمود ایسن قتلق و سلطانشاه جن تیک روز و محمد بلبش که بحکم سلطان ابو سعید مقید بودند از بند نجات
ملازمت اربا خان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی خفیه در استقبال نیران فتنه سعی مینمودند و در آن اثنا دلشاد
خاتون که از سلطان ابو سعید بعد در خانه حامله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و در پادشاه
مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت اربا خان رضا نداشت خواجه لولو را نزد امیر علی پادشاه فرستاده بود و در راه
مخالفت اربا خان تحریض نموده بود و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم اویرات بود و از نسل منکو تیمور و نیز از
ترکان قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی اربا خان است مقابله و مقاتله مینمود لاجرم بمقتضای الطلب یتوارث
والبغض یتوارث امیر علی عداوت اربا خان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را پادشاه ساخت
ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار اربا خان و حقایق احوال ایشان
چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت همت بر دفع اربا خان مقصور
داشته علم نهضت برافراخت و این خبر باربا خان رسیده بنابر استصواب صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد
روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرای مخالف ایلچیان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده

پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه بامیر علی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه
تسکین پذیرد وزیر بدین سخن التفات نکرد و بزبان آورد که نظم جامع عده هر گز ز گر چه بر استان کند پیک
با کمند در اربا خان شیر روباه را اسیر کرد نظم و در خلال آن احوال اربا خان عقده گره که زمره از امرای قفقاز
که هوا داری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان بردارد و خواجه غیاث الدین محمد وجود و عدم الجاجت ایشان
یکسان دید با او گفت که ع جه جای عقده که اندیشه هم گره نکند در روز چهارشنبه سلخ شهر رمضان سنه ست
و ثلثین و سبعمایه در حدود جغتو تقو و آن دو لشکر با یکدیگر ملاقات افتاده حربی در غایت صعوبت دست داد و در
اثنای اشتعال نیران حرب از بو شعلها فرود محمود ایسن قتلق و سلطانشاه جن تیک روز از اربا خان روی گردانیده
بامیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان جهان بکر ظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی گریختند
و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سرکنبد از مرافه دستگیر کرده نزد امیر علی پادشاه
بردند امیر علی اگر چه از آن امیر صادق عیسی از آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که
بجان خویش امان دهد اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده در
بیست یکم ماه مذکور آن خواجه عادل فاضل عالم جواد را شهید گردانیدند و اربا خان نیز در عرض چند روز دار و
سجا پس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان بتولای امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ماه شوال سال
مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی این آیت کریمه و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر کردید
و بعد از این وقایع ذیله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافت
چندان کتب نفیسه و اوانی مرصع و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بیقیاس که شرح آن نوشتن و گفتن است
و از صعوبت آن بعضی از آن وزیر دانش منقبت علمای اعلام و ادبا کرام از سر غیرت و فضلای کرام را بهره
از خلعت و یکسای دست داد یکی از ایشان بطریق چند در مرثیه آن فرید پادشاه و در سلک بیان کشید
و چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منظوم گردید نظم جای آنست کاختران امروز بر سر از حسرت خاک کنند
در و منبر آن مهر از سپهر دو جامه در بر ز حسرت چاک کنند الغیاث الغیاث در گیرند ناله و آه دردناک کنند
که وزیری چنان بر آن طینت زیر راه بچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخا و تربیت و رعایت علما
ثقات رواة حکایات از آن وزیر فضیلت صفات نقل نموده اند از آنجمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه
سرافراز امیر شیخ ابو اسحاق در مملکت شیراز بر مسند فرمانروایی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین مجلس
شریفش تشریف برد و در اثنای محاوره امیر شیخ ابو اسحاق از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت
سلطان ابو سعید بهادر خان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در دوران دولت من قاضی عضد الدین جهت نمود
جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه
سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست مطالعش بجانب من اشارت کرد و بجهت آن التفات سه آن مقدار
اسباب و املاک بحصول پیوست که حالا هر سال بموجب دیوان شما عشر حاصلات آنرا سی هزار دینار
حساب نموده از من می ستانند امیر شیخ ابو اسحاق از تفصیل این اجمال سؤال نموده قاضی گفت که یکی از خادمات

آن وزیر خجسته صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفهای باغ
زننده و مباحثه و حکایت میکرد می‌نشست و الحکایت راوی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد
از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخن سنجیده می‌شنید او را بجود و تربیت ممتاز میگردانید و اول نوبت که من بآن انجمن
رسیدم در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جای نیافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و
قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و این معنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته
اشارت کرد که با فاضل نشین لازم بر فنای مردی که در آن صفه جای داشت مقدم نشستم و بار دیگر در میان افتاده
بار دیگر مرا انجمله دست داده وزیر اشارت نمود که نزدیکتر بنشین و من بصفه که آنجا نشسته بود رفتم و چون ایام
نوبت در بحث بر الجماعت فایق آمدم اشارت نموده مرا بی واسطه پهلوی خود نشانید و نوازش داد و ای
آن صحبت را بین الانام شهره نموده خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را
درباره من مشاهده کردند مرا اقتدا کردن نمودم رعایت نمودند امیر شیخ ابواسحق بعد از استماع این حکایت
مبلغ سی هزار دینار رواتی که دیوانیان او هر سال برسم الوجبات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه
هذا من برکات ابراکه بسبب نقل یکی از آثار وزیر کرم شعار آن فاضل اخاوت و نثار باین عطیه بهره ور گردید

ای گشته ترا سمند اقبال بکام رای تو امور ملک را داده نظام
خواهی که شوی در دو جهان نیک نام در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن بایدو خان و مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با آن خان زمان

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهمات ارپاخان باز پرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر
جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخته زمام نصب و عزل
را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شیروانی نهاد و لوای استغنا افراشته بی استصواب
امرا امور ملکی و مالی را فیصل میداد و بنابر آن نوئینان از متابعتش تنفر نموده پای در دامان انزوا کشیدند و
مخالفتش را پیشه خود ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلاء علی پادشاه و قوم اویرات در اکثر
ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم گشته بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابوسعید بود
شتافت و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریص نموده امیر شیخ حسن محمد بن یول قتلغ بن ایلتیمور
بن انبارچی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم عزیمت
بجانب اوجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجه مذکوره
در موضع نوشهر باقی آن از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیله انگیخته قاصدی
پیش امیر شیخ حسن فرستاده پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورت است که ما و تو در این
خونریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع خود بر پشته برآمده ایشان را بهم گذاریم
و هر یک از این دو خان که ظفر یابد تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول نموده با دو هزار سوار صف شکن
بر فراز پشته برآمده و آتش قتال بجادله ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان نشان بمعرض هزیمت یافت

و امیر علی

و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته چون در اغلب مظان ظفر مقرون گرده بود قبال در کنار آبی نزول
نموده و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار سوار شمشیر زن از پشته فرود آمده بزخم
تیغ تیز وجود امیر علی پادشاه را از زین سرنگون ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و
محمد خان بعد از انهزام عنان مراجعت انعطاف داده روی توجه با امیر شیخ حسن آورده بدو پیوست

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغاتیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید
و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشاندند و بضبط امور مملکت اشتغال
باز نمودند کار خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و وثوق و وفا توزا مکافات بغداد خاتون
که سلطان ابوسعید بهادر خان بعقد ازدواج خود درآورده بود بحبالهٔ نکاح درآورد و لوای عیش و عشرت افراشت
زنج و مسرت بایوان کیوان رسانید اما در آن ایام بعضی از امرا اتفاق نموده بهواخواهی جنگ
ساز داده و هر یک جنابی گرفتند و روی بطرفی نهادند از آن جمله امیر محمود ایسن قتلق بجانب شتافت و امیر
جمعز خان عزیمت بصوب خراسان شتافت و بعد از وصول با تو کایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی
و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایت خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت
عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن ایلکانی آسان آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده
طغاتیمور بن سودای بن بابا بن ابوکان بن امکان بن توری بن جوجی قسار بن یسوکا بهادر را ایلخانی
برداشتند و با لشکر عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و سبعمایه
بسلطانیه رسیده آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز جلو ریز بآن
صوب شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و
جدال شد و خراسانیان در ولایت عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز با ایشان پیوست آنگاه روی
بطرف امیر شیخ حسن آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان باستقبال نموده در ذی قعده سنه
مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داده و طغاتیمور خان پیش از اشتعال نایره قتال عنان گردان
بجانب خراسان منعطف ساخته موسی خان رایت قتال برافراخت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات
روی به امیر شیخ حسن گرگشته موسی خان میان هزاره علک گرگیت و بعضی از امرا و لشکریانش یکی از قلاع
محکم جست و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاد و در روز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن
قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بجید و بسطام نزول نموده امیر ارغونشاه بن امیر نوروز را
که در سلک امرای عظام خراسان انتظام داشت و در آن یورش تکلف نموده بود بر بوی پیوست و امیر شیخ
علی را در روز عید اضحی لب جوی بشمشیر بگذرانید و در دیگر روز دوشنبه امیر شیخ حسن بعالم آخرت شتافته و ملک
عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال مرتفع ساخت و منصب وزارت بخواجه شمس الدین زکریا که
خواهرزاده وزیر دانا و صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت نمود و در شهور سنه ثمان و ثلثین
و سبعمایه امیر محمود ایسن قتلق و امیر اکرنج را که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند در آن ایام از توهم می در

اهل تصوف سلوک می‌نمود و در قشلاق موغان بجا بسار رسیدند و خاطر خطیر خویش از مهم ایشان فارغ گردانید
ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع حرب و پرخاش امیر شیخ حسن بن
امیر تیمورتاش بن امیر چوپان که بشیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم
بسر می‌برد و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه هوس جهانگیری بر خاطرش استیلا در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشیده
و غلامی ترکی نژاد قراجاری نام را که با پدرش مشابهتی داشت و ملوک عالی همت بود زر و زیور بر وی داد و جامهای
نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده است
و قاصدم را این سخن باور آید که او را بلقب قراچوری دریشتاد و در رکاب او پیاده می‌رفت و چون این خبر در
ولایت عراق و آذربیجان اشتهار یافت امرای اویرات و بعضی دیگر از لشکریان که با امیر شیخ حسن بزرگ
صفایی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربیجان
گردید امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان و شهزاده استقبال نمود و در بیستم ذی حجه مذکوره در حدود الاتاق
لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جمعیت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مقصور بود در حین مسوده
صفوف آتش جنگ بلند بر افروخت مردم لشکر گمان کردند که جمعی با وی مواضعه کرده‌اند که در حین اشتعال نیران
قتال بجانب آن اتش آیند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن امیر چوپان از امیر شیخ حسن بزرگ
روی گردان شده بعزم آنکه خود پیوست بدین جهت امیر شیخ حسن عنان فرار معطوف بجانب تبریز انعطاف داد و محمد
محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد و در همین وقت هم بپایه فنا داده امیر شیخ حسن کوچک اتباع
و ممالک عراق و آذربیجان در دست تظلم و تعدی در آورده در آن اثنا قراچوری تیمورتاشی شده را بخاطر خطور نمود
که تا بنای زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی را منهدم نسازد او را ازدی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر
نگردد و تشیر فرصت بوده بیک ناگاه کاری بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان
گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیور غان پیوست و حال مزور را اظهار نمود و تیمورتاشی مزور شده و نوزدهم
امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد قاتل لشکر تیمورتاشی سلک جمعیت او را از هم گسیخت و باتفاق قوم اویرات
بجانب بغداد گریخت گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت باستصواب امیر شیخ حسن چوپانی
و آمدن طغای تیمور خان بطرف عراق و آذربیجان باستدعای امیر شیخ حسن ایلکانی و چون مهم امیر شیخ حسن
کوچک از مهم مزور قراچوری تمشیت پذیرفت بگرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمایه ساتی بیک را
سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در سکه و خطبه مندرج گردانیده مردم از دم امیر شیخ حسن بزرگ روی گردانیدند
و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود این خبر شنوده عازم قزوین گشت و ساتی بیک و شیخ حسن
کوچک بسلطانیه و از آنجا مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد عینانی را بوزارت
موسوم ساختند و علم توجه بطرف قزوین بر افراختند و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از قتال
میان ایشان صلح گونه مراعی شده و شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک باران و از آنجا شتافته و امیر
شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و چون بنابر آنکه بر مصالحه ایشان اعتماد نبود داشت آنکه مخفی تیموریان و دیگری از خواص

راازنو طغای تیمور خان که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان فرمان فرما بود فرستاد و التماس نمود که
بجانب تختگاه سلطان ابو سعید شتابد و طغای تیمور خان باتفاق امیر ارغون شاه و خواجه علاء الدین محمد وزیر
متوجه العقوبت شده در ماه رجب سنه مذکوره بنواحی رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده مقدمات سپاه
بظهور رسانید اما چندان فایده بران مترتب نگشت زیرا که طغای تیمور خان و امرای خراسان مانند امیر خواجه
علاء الدین محمد بوده‌اند و در ممالکی که متوجه بدیشان قرار گرفته بود آن را کفایت کرده به تقریر و قطع منازعه میخود
چنانچه بر بعضی از اعمالک امیر شیخ حسن بزرگ که از زمان دولت خاندان هلاکو خان تا آن زمان از اوال و جهات معاف بود
خراج حواله نمود لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت ولیکن غیر اطاعت چاره ندانست و امیر شیخ حسن چوپانی
بعد از تحقیق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیور غان از اران با وجان آمد و مقارن وصول
ایشان مردم اویرات قراچوری تیمورتاش شده را بند کرده بدیشان رسانیدند و جهان مطلوب ساتی بیک مقتول گردید
بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقیق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیور غان در باب
ویرانی سپاه طغای تیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشید و بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان
فرستاد و طلب مصالحه نمود و ضمنا بطغای تیمور پیغام فرستاد که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی اتفاق
نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد الحضرت در آورم و بنده وار طریق خدمت گاری مسلوک دارم آن مغرور
ساده لوح بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آن مدت شد سوای خنثه مثنی از آنکه چوپانیان در مقصد ایلکانیان
انجام نمایند تا امارت الوس بر ایشان مسلم گردد چوپانیان از تزویر کاغذی بخط خویش در قلم آورده نزد
امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او در هنگام شده و بعینه با جمعی از خواص بکنار او و امیر شیخ حسن بزرگ رفت
و یکی از خواص خویش را طلب داشته و گفت هر چند شیخ حسن آغا با ما دشمنی که در باره او این نوع جنایات بجا
دارند دم از دوستی می‌زند ما نمیخواهیم که صدقی بوی برسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن
التماس را شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او تصاعد کرده فی الحال یکی از مخصوصان خود را
فرستاده و یکی از خواص طغای تیمور خان را طلب داشت و آن مکتوب را بنظر وی رسانید آن شخص سر نجابت
در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را بازگفت طغای تیمور خان از حیله امیر شیخ حسن چوبانی
انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال جانب عنان بطرف خراسان گردانید و امیر شیخ
حسن ایلکانی با آن طاقت رفت در حدود تبریز توقف اختیار کرد ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان
جهان تیمور بن الافرنگ را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی
چون امیر شیخ حسن بزرگ و طغای تیمور خان خیانچه در حیز بیان آمد مفترق گشت امیر شیخ حسن تدبیری اندیشیده
جهان تیمور بن الافرنگ را بپادشاهی برداشت و بجانب عراق عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع قراول
و اوایل حق بحکمت العرف در آورد و در شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمایه بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود
که حکومت ایران از شخصی ضعیف تمشیت نخواهد پذیرفت بنابر آن سلیمان خان را که از احفاد یشموت بن هلاکو خان
بود بپادشاهی برگزید و ساتی بیک را عقد او گرفته در سلک ازواج او کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان

گزیده سپاهی که در ظل رایتش مجتمع آمده و مقارن آن حال امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن الافرنگ
آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بجانب تبریز آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک هم باستقبال نموده در روز
چهارشنبه [illegible] مذکوره در حوالی نقتو مقابله و مقاتله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب امیر سلیمان خان
امیر پیرحسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سوتای و ارده بوقای تونی و حاجی یعقوب شاه سولامیشی و محمود شاه
ذکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیده امیر محمود ایسن قتلغ و امیر مسافر اینانق را که در میسره سپاه جهان
تیمور بودند بزخم تیغ [illegible] و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان عزیمت بصوب
بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور بتبریز شتافته امیر پیر سور خان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف
بن تیمورتاش [illegible] یتیق نموده و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید [illegible]
بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور [illegible] ذیل بر حیز عالی کشید و خواجه جلال الدین سلمان ساوجی که در آن اوان
امیر شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن امر [illegible] قصیده نظم فرموده که حسب حال از آن ابیات
[illegible] اگر چه جنگ کرده ° بیت بر او [illegible] تو راز آن هیچ غبار ° عقل و اندک [illegible] فلک بی
استقامت نپذیرد بجوم سپاه ° این بیتی است که [illegible] ملک شطرنج ° [illegible]
دیده باشی که [illegible] بر طرف شاه نهند ° [illegible] کم [illegible] ° وقت باشد که [illegible]
[illegible] ° [illegible] آن [illegible] بود پایه [illegible] ° [illegible]
[illegible] ° [illegible] و در بهار سنه اثنی و اربعین و سبعمایه
بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده بآذربیجان در آمد و در نواحی مذکوره
سلیمان خان باتفاق امرای [illegible] جهت دفع دشمنان بآذربایجان رفته در اثنای ایام امیر [illegible]
بنابر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردان شده [illegible] ایشان را
که در [illegible] کذشته بوده در [illegible] انکه [illegible] اتفاق [illegible] افتاد که [illegible]
امیر شیخ حسن بزرگ بود و [illegible] کرده [illegible] نموده [illegible] لشکر بسیار بر سر ایشان
رسیده و منهزم شده بمنازل خود بازگردیدند و مقارن آن حال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاون [illegible]
[illegible] و از آنجا بازگشت و از این جانب ملک اشرف بن تیمورتاش باشارت برادر خویش امیر شیخ حسن
کوچک [illegible] استقبال کرده در حدود [illegible] الجانبین [illegible] و شیخ علی کاون [illegible]
[illegible] طغاتیمور خان [illegible] و [illegible] کشته شد [illegible]
کشته شد و در [illegible] و [illegible] طغاتیمور خان نیز [illegible] کشته شد چنانکه
کیفیت آن حادثه در اثنای ذکر [illegible] مشروح خواهد گردید انشاء الله تعالی و تقدس ذکر لشکر کشیدن
امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیاربکر و حدود روم و تفصیل رسیدن او بجانب [illegible] اقتضای مقام
امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مذبوره در [illegible] سلیمان خان لشکر بجانب دیاربکر کشید
و در ولایت موش خرابی بسیار کرده و آتش بیداد افروخت و خانهای مسلمانان [illegible] را

بوخت

بوخت و چون بحدود [illegible] رسید حاکم آنجا طلا زمت مبادرت نموده بسیور غامشی و التفات اختصاص یافت
و از آنجا امیر حاجی بیک بن امیر حسن بن چوبان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی
امیر علی جعفر و [illegible] را بطایفه از مردان [illegible] در برابر ارسال داشته [illegible] افتاد و چون
[illegible] رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته و در آن مرز و بوم هر موضعی که تعلق با امیر شیخ حسن
بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان اهل الروم [illegible] گرفته علم معاودت برافراخت
و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارت را باتمام رسانید
و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بحرب بعضی از علما و روم [illegible]
و ایشان از آن سفر منهزم بازآمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشته محبوس و مقید کردانید [illegible]
امیر شیخ حسن چوبانی وقت [illegible] که با یعقوب شاه [illegible] بیرون آید [illegible] برآن از با [illegible] و توقف
یافته و در آن سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و حب بر قتل امیر شیخ حسن گماشته و دست زن
را با خود متفق ساخت و در شب [illegible] مذکوره شوهر را بعنوان خفیه جام [illegible]
و خواجه جلال الدین سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک نظم کشیده الحق [illegible] °
زهی [illegible] جهل و عار ° در او فتاد اتفاق جسیم ° زنی [illegible] چیز [illegible]
جهان ° بروز بار [illegible] حقیقتی شیخ حسن ° [illegible] ° زهی [illegible] زنی [illegible]
[illegible] ° و چون از آن [illegible] نابکار این [illegible] شیخ صدور یافت صباح او را [illegible]
خود بکام رفت و بنابر آنکه [illegible] امیر شیخ حسن هیچکس را نبود که [illegible]
این قضیه [illegible] مستور ماند [illegible] بدار الاماره فرستاده تا معلوم نماید که [illegible]
سبب امیر از خانه [illegible] روز [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
محرمان حرم [illegible] باز گشته کیفیت واقعه [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] و [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] ذکر بعضی از علما و اهل فضایل که معاصر بوده اند با امیر شیخ حسن چوبانی [illegible]
[illegible] که از طبقه افاضل دانش اثر یکی خاتمة الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان
امیر شیخ حسن [illegible] از نتایج طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی
سیما علم حدیث بمرتبه بود که شیخ برزالی در وصف او نوشته که بعد از فضل او دانشمندی دیده نشده و
در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بنظیر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار فنا در سنه
اثنی و اربعین و سبعمایه دست داده و از جمله علمای آن زمان یکی دیگر قاضی القضاة عضد الدین عبد الرحمن بن احمد
الایجی الفرغانی است [illegible] صاحب منصب قضا بود و [illegible] قیام مینمود و در علوم
معقول و منقول مهارت تمام داشت [illegible] تالیف و تصنیف [illegible] شرح الغایه
شافعی و شرح [illegible] و شرح مختصر قاضی [illegible] رواست و [illegible]

ثلث و اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان یکی ابوالمکارم فخرالدین احمد بن الحسن
الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علمای تبریز بوده و پیوسته اوقات شریف را بتدریس و تالیف علوم عقلی
و نقلی مصروف میفرمود و از غرایب حکایات آنکه در روزی که منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن بود مولانا فخرالدین را
سبب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنای محاوره از آن عالم عزیز پرسید که اگر یکی از دوستان کلمه
نفی را فرو گیرد و بگذرد و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان راند و معنی او را نیز بر دل گذراند آیا حکم باسلام
او توان کرد یا نی مولانا بجواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد مقتضای کلمه لا
حال و بینات حکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و حادثه غریبه که مذکور شده امیر شیخ حسن در همان
وقت ملک مقتول گشت و در تاریخ یافعی مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بسیار است منها الحواشی علی
الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج البیضاوی فی اصول فقه الشافعیه و شرح الهدایه بحنیفه و شرح التصریف
الشریف لابن الحاجب و وفات مولانا فخرالدین بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال فی سنه ست و
اربعین و سبعمایه [illegible] و دیگری از علمای افاضل آن عصر شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد الاصفهانی
است و او در سلک اعاظم علما انتظام داشت و مدتی در اصفهان و تبریز و بلاد شام و مصر بتدریس و افاده قیام مینمود
قال الیافعی و من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح
التجرید فی اصول الدین و حواشی الشاوی و شرح منهاج البیضاوی و شرح طوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی الفقه
فی مذهب الشافعی و ابی حنیفه و کانت اقامته بدمشق تربیع سنین و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین
مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بکعبه رفت و در [illegible] اسلام [illegible] و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در گذشت
و از جمله افاضل زمان امیر شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی نظام الدین [illegible] قزوینی است و این رباعی در وفات امیر شیخ حسن
از نتایج طبع اوست ه در دولت شاه شیخ حسن چوپانی ه از حکم قضا و قدر سبحانی ه در سال نهم و در شب آدینه ماه رجب ه
بر دست زنش تباه شد پنهانی ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش ملک اشرف حاکمی بود [illegible] ظلم و بیداد
و با کمینه فساد و فتنه و عناد موصوف و دشمن [illegible] و خویش و بیگانه نزد او یکسان [illegible]
استیلا و اقتدار جوی [illegible] در ساعت تحقیق حکم او صادر گشتی و ترحم ننمودی
جور اشرف در ظلم و طغیان [illegible] تبریزی مردم [illegible] ه [illegible] ه [illegible]
بود و فساد و ملک اشرف در زمان حیات برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بروی طریق موافقت
سلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت گشته رایت منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین
و سبعمایه لشکر بطرف شیراز کشیده [illegible] بازگردید و در آن [illegible] با امیر [illegible] چوپانی یاغی باستی طرح
محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد فرستادند و باصناف الطاف اختصاص یافت
و امیر شیخ حسن چوپانی [illegible] قاصدی بدارالسلام فرستاده یکی از اعیان ایلچیان را فریب داد تا بعرض امیر
شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن کوچک ملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما را [illegible] آن جانب
ارسال نموده ایم و انتظار میکشیم که مهمی را که متقبل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر

فرصت

فرصت آن کار را بیابد اعلام نمایید تا تدبیر دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن متفکر شد [illegible] ملک اشرف
و یاغی باستی گرده [illegible] ایشان را از این حال خبر داد و آن دو امیر [illegible] از آنجا گریزان شده [illegible]
بیرون بردند و بعد از مشقت خود را به [illegible] رسانیدند و در آن وقت شنیدند که رای ملک اشرف تعلق [illegible] احشام
بسیار در آن نواحی منزل داده و [illegible] که هم او [illegible] برده او را بقتل آورده
و اموال و [illegible] را غارت کرده و غنیمت بی نهایت گرفتند و [illegible]
مال فراوان حواله نمودند و لشکر طامع ساخته علم عزیمت جانب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابواسحق بود
بر افراختند و چون یک منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی را شنیده بسرعت هر چه تمامتر [illegible]
عراق و از آنجا باز گردیدند و بعد از وصول [illegible] آن مملکت سلیمان خان [illegible] و در آن ایام میان
ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک
اشرف را روی نمود و اکثر [illegible] قرار گرفت نوشیروان نامی
از [illegible] برگزید و [illegible] سیزده سال ظلم و بیداد پرداخته [illegible] و چون خبر کثرت [illegible]
او بعرض جانی بیگ خان که در آن زمان پادشاه اوزبکان بود رسید لشکر بآذربایجان کشیده و اشرف را [illegible]
گردانید و بتیغ بی دریغ بگذرانید و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه روی نمود و وزیر آن ظالم
[illegible] ملک اشرف در اغلب احوال و اکثر اوقات خواجه عبدالحی بود که [illegible] مهمات می پرداخت
گفتار در بیان [illegible] کوکب طالع ملک اشرف [illegible] اقبال و ذکر [illegible] آن سالک
ظلم و ضلال ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان [illegible] حسین بن امیر حسن
بن امیر چوپان [illegible] گشته [illegible] گشت و حاجی حمزه مولای و [illegible] امارت رسانید
و یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه [illegible]
سلیمان خان استیلا یافته [illegible] تفوق جست و سلیمان خان [illegible] ملک [illegible] کس
ملک اشرف و یاغی باستی فرستادند و چون قاصد [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و در [illegible] سلطانیه در آمده از آنجا بتبریز رفته مقارن آن
حال امیر سیورغان که برادر امیر شیخ حسن کوچک [illegible]
نام داشت [illegible] از ذخایر حصار [illegible] رسانیده و بجانب تبریز در حرکت آمده و یاغی باستی و ملک اشرف
از مقدم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند و در [illegible] میان ایشان ملاقات واقع شده
از آنجا [illegible] که ییلاق امیر چوپان بود رفتند و [illegible] دو ماه [illegible] ایشان
جمعی تمام [illegible] و سلیمان خان که در آن زمان [illegible] بود [illegible] که امرا [illegible] اطاعت
بر دوش خواهند گرفت و چون [illegible] و حاجی حمزه مولای و غیاث
الدین محمد [illegible] و علاء الدین [illegible] مستوفی از وی جدا شده [illegible] ملک اشرف ملحق شدند
و در آن اثنا [illegible] علاء الدین [illegible] را خیال [illegible] که [illegible] بجای [illegible]

چون امیر سیورغان و یاغی باستی که یکدیگر و ترسنگ از ملک اشرف در رنجش بودند رفت و گفت ملک اشرف
مردم خود را چه پوشانیده قصد شما دارد و بنا بر آن یاغی باستی و امیر سیورغان با اتباع متکمل و مسلح شده منتظر
بایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف رسید که ایشان تمام سلاح پوشیده و خیال عذری دارند بنا بر آن آن شب
سوار گشته مردم خود را مستعد قتال و جدال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده
پیغام داد که ما هنوز تمکینی نگرفته ایم که سبب چیست این مخالفت و چه موجب این شور و شغب چیست
ایشان جواب دادند که علاء الدین سراوی را بحضور فرستند که مثل این سخن گفت ملک اشرف سوگندان
یاد کرد که من از این معنی بی خبرم و اصلا خیالی از آزار شما بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که علاء الدین سراوی
بجانب فرستند تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان علاء الدین را تسلیم نموده چون او بیقول
ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر بجانب تبریز شتافتند و بنا بر آنکه یاغی باستی و سیورغان
پسران ... بواسطه امیر چوپان بودند بیشتر این ایشان را بیشتر از ملک اشرف متهم میکردند و از این جهت امرای جیب
ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بر نشستند رفت و در آن اثنا شنیدند که یاغی باستی و امیر سیورغان در ... داده که
شبیخون بر وی زنند بنا بر آن باتفاق برادر خود ملک مصر مکمل شده متوجه شهر گشت و در اثنای راه استماع
نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بولایت ... رفتند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در
صحرای ... قاتلی ... و بعد از کوشش و کشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان
گریز پیش اختیار کرده ملک اشرف در ... نزول نمود و ... که جغتای او بود بگناهی بر داشت و
او را ... عادل ... ساخته استقلال برافراشت و یاغی باستی و امیر سیورغان
چون ... رسیدند قاضی محیی الدین بردعی و فخر الدین ... نزد برادر زاده فرستاده طالب مصالحه
شدند و ملک اشرف سخن ایشان را بقبول ملحوظ نموده که مشایخ ... که امرا تشریف آورند تا باتفاق
مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان باز گشته سیورغان بر آن سخن اعتماد کرده بدیار بکر شتافت
و در آن دیار بصحبت امیر ... امیر شیخ حسن بزرگ ... رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوست
باتفاق روی بتبریز آوردند و ملک اشرف هم در آن اوقات یاغی باستی را بر ... که
که هیچکس بر کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بفواید اموال دست بظلم و ضلال بر آورده و در سنه ... و اربعین
و سبعمایه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قلعه آلینق محبوس گردانید و یحیی ... و خواجه علی ...
بعد در را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه در تبریز و با و طاعون عظیم عارض شد ملک اشرف گشت
و ... جهت هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بجانبی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمایه
ملک اشرف با سپاه جلادت شعار ... امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی توجه ببغداد آورد و بنا بر آنکه امیر
شیخ حسن ایلکانی ... مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخت
چون حرارت هوا ... استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمیتوان برد مراجعت نموده
بیشتر قرار در آذربایجان داد ... بغلظت رعایا و فقرا قیام نموده از هر کس هر چه توانست بستد

و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمایه با پنجاه هزار مرد جرار متوجه تسخیر اصفهان گشت و امیر نجیب الدین برادر امیر
زکریا وزیر و خواجه علاء الدین محمود کرمانی که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحاق اینجو حاکم شهر بود دروازه های
آن بلده را مضبوط ساخته بحصن مشغول شدند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاربه و محاصره وی پرداخته بعد از آن
مصالحه افتاده و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خواندند و دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار
اجناس بیرون فرستادند و ملک اشرف از ایشان بهمان مقدار راضی گشته باذربایجان مراجعت نمود بعد از آن
ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر کرده فصیلی ساخت و حکم فرمود که متوطنان
تبریز از کار و اشراف تا مزارعان و محترفان در آن مکان رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهت خود عمارتی
سازد و هر کس استطاعت نداشته باشد در مقام خیمه مقیم شود و از عام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه ای جمع شدند
که زیاده بر آن نتواند بود و چون ملک اشرف از خویشان و قرابتان و امرا و علما زمان کسان کشته اموال آن
مردم را گرفته بود در آن اوقات هراس عقباس بر ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک میخفت و در ماکول
و مشروب غایت احتیاط بجای آورده خیال بخ و گوسفند در برابر او میکشند و سقا در نظر او آب آورده
در خم چینی میریخت و جهاز مردار مرسوم بیشتر داده مؤثر ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و
جزیی که ... باطراف آن بسته بود اندازه در گرد بس ... اساس خویش بنیاد گذشت و در از بکر میل کم تمام
و هر گاه کسی مراد خواهی میکرد آن زنجیر را میجنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش میپرسید و هر
سال امرا و وزرای خود را مواخذه کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرفراز میساخت و در سنه اثنی و خمسین و سبعمایه
دختر حاکم ... را خواسته بتبریز آورد و ربع رشیدی را آذین بسته طوی ... کرد و اما بعد از خاقات آن
دختر را نپسندید و زیاده از یک شب او را ندید و با مردم کم التفات شده بازمیداشت از خود و انقطاع ... بود

گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمور تاش بن امیر چوبان و بیان حالات بعضی از وزرای آن سفر
و فقرا مصحات ظلم و عصیان چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوچی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین
و سبعمایه جانی بیگ خان شرح فواجور و طغیان و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی الدین بردعی شنیده متوجه
آذربایجان گشت و چون این خبر نزد ملک اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده
در شنب غازان نزول نمود و بر چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه
بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون جانی بیگ خان نزدیک رسید مضطرب گردید و خواجه لؤلؤ
و خواجه شکر خازن را گفت که شما قوابن و خواتین را سر کرده در کریوه ... خواجه رشید توقف نمایید
تا من با اوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید بتبریز باز گردید و الا روی بجوی ... بنهید و آن دو خواجه اموال بیت المال
را بجانب ... برده ملک اشرف در کنار مهران رود لشکر آورده امر ... و امرا و لشکریان از ارزوه ... بجانب
... بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از خواص ملازمان و لشکر و دیگران بر بالای پشته بایستاد
و بعد از اجتماع امرای اشرفی در اوجان جانی بیگ خان از راه سراو رسیده و فرمود تا هیچ کس متعرض ... کرده
ایشان نزد او رسیده گفتند امرا بجان کرشت و علت آن پادشاه عالی جاه مشاهده نموده مجال توقف محال دانستند

و هر طایفه بطرفی گریختند ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن حال واقف گشت و بشنب غازان مراجعت کرده و
کیف الحال بر آنگاه در عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شدند با دو غلام کرجی در
برند بارق پیوست و مردم الجای برکیفیت شکست آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز
نمودند و خواتین نیز ساده تر توقف ورزیده و ملک اشرف بجانب خوی روان شده در خانهٔ شیخ محمد بالچی که در
سر راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما جهت اعلام آن قاصدی بعجان برق و باد
باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر یاغی بحکم پادشاه بدان منزل شتافته و اشرف را گرفته بتبریز
آورد و مردم خاک از بامها بر سر آن بداختر پاشیدند و او را دشنام داده و انواع تشکر بتقدیم رسانیدند
و امیر یاغی نسبت اشرف را در خانهٔ والده خواجه شیخ کججانی نگاه داشته روز دیگر با جانی بیک برد و چون چشم
پادشاه عدالت نهاد بر روی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که تو اگر ان من
بخلاف رضای من قوای کرده اند و جانی بیک از او جان بهشت روی و درفته و اقرنع کشی کرد ملک اشرف
گرداب فنا افتاد و سر نامبارک او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند و آنگاه جانی بیک خان با
ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و جامع در مسجد خواجه علیشاه نماز بادا و بجای
گذارده حکومت آن مملکت را به پسر خود بردی بیک خان باز گذاشته و بعدل و انصاف وصیت کرده علم مراجعت
برافراشت و پسر ملک اشرف تیمور تاش و دخترش سلطان بخت را با خزاین که آن بدبخت جمع کرده بود با خود
همراه بولایت برد ○ دیدی که چه کرد اشرف خر ○ او مظلمه برد و جانی بیک زر ○ و چون پادشاه عادل دریا دل
موسی موعد مسلمان سالها قانا از آنجا آن بدشت قپچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید
و بردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بجانب آبا و اجداد خود شتافت بود و اخی جوق بایستقلال روی
و نواحی ملک اشرف به تبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد و خواجه علاءالدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر خواجه
علیشاه جیلانی را وزیر کرد و در افروختن آتش ظلم و بیداد دستبرد ناستوده ملک اشرف را بظهور پیوسته
نفقات رواتب اوره آورد که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد ایران و آذربایجان فرمان فرما شد
خواجه عبدالحی را منصب وزارت تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو بندگی بجای آورده ملک اشرف
او را گرفته و جهانش را ستانده بقلعهٔ الموت فرستاد و با کوتوال آن حصار کیا اسمعیل را و بای حبایب
شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری
بوی داد و خواجه عبدالحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده و بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب
ملوک و حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بتوفیقات اوقات مشغول است و از
ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد شاید کیا اسمعیل دست رد بر سینه ملتمس
او نهد لاجرم بنا و حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان ساخت
بلکه ایشان را مشمول انعام و احسان گردانید تا بخواجه پیغام فرستادند که پادشاه با ما در مقام عنایت الطاف است
مراجعت می باید نمود بعد از آن ملک اشرف مصحوب یکی از خواص نوازش نامه نزد وزیر فرستاده و اکرام

حضورش

حضورش کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح
او طیران نماید لاجرم همراه یکی عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست
هم درین ولایت بفراغت اقامت فرمای بجایی نرسید و چون خواجه نزدیک تبریز منزل گزید یکی پیشتر
بخدمت اشرف رفته از صید کردن مرغ دل خواجه عبدالحی و آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را
پیش خود فرود آور و بگوی که فردا امیر ترا طلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و یکی بموجب فرموده
عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعهٔ النجق برده مقید ساز و یکی خواجه شطر الوزراء را
بر اسپی لاغر سوار ساخته بآن قلعه برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چندگاه ملک اشرف عادل آقتاچی را بحافظ
قلعه ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورد و بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی جبی بود برد
موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش گشاده و در آن اوان وزیری بتحریر
وصیت داشتی پیش ملک اشرف فرستاد مبنی از آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل می ورزد و پیش از آنکه
کردان استیلا یابند درین باب فکری باید کرد ○ چو تیره شود مرد را روزگار ○ همه آن کند کش نیاید بکار ○
و ملک اشرف پس از وقوف بر مضمون آن وثیقه موسی را طلبیده در عقوبت کشید و چون آن بیچاره اجل رسیده
خود پرسید حقیقت داشت عبدالحی را اظهار گردانید موسی بدلایل معقول خاطر نشان ملک اشرف کرد که در آن
حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان او کوتوالی را بفشار رسانیده بدانجا بازگشت و خواجه کامل عقل را در خانهٔ تنگ
تاریک مقید ساخته در آخر آن یک سنگ برآورد و سقف خانه را سوراخ کرده هر روز دو نان جهت او به
خوردن از آن سوراخ پایین می انداختند و حال عبدالحی بدین منوال جاری بود تا وقتی که از عالم انتقال نمود
خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از قتل او بوزارت ملک اشرف مشغولی مینمود
و خواجه مسعود خط خوب و انشای مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت برافراشت
ملک اشرف در اوایل سنهٔ احدی و خمسین و سبعمایه او را گرفته در قلعهٔ رویین دز مقید گردانید مآل حال خواجه
مسعود از کتب تاریخ نزد راقم حروف بوضوح نه انجامیده بود و از آن سبب بیان آن مبادرت ننموده بود

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی در دار السلام بغداد چند سال
بتمشیت مهام آن ملک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمایه مریض شده بریاض بهشت انتقال نمود
امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد
خاتون صبیهٔ تیمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان به
ثناگستری گشادند و خواجه جمال الدین سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده‌ای
در غایت خوبی بنظم آورده و مطلع طبع غرایی را تفنن کرده چنانچه اول آن قصیده اینست که نظم
منادیان سعادت بدین بلند رواق ○ همیکنند ندا در ممالک آفاق ○ که سال هفتصد و پنجاه و هشت ماه رجب
باتفاق خلایق بیاری خلاق ○ نشست خسرو روی زمین باستحقاق ○ فراز تخت سلاطین بداد ملک ...
خدایگان سلاطین جهان شیخ اویس ○ پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق ○ ولی نشاید تکلف بخوبی آن مهر

سپهر سروری پادشاهی بود در کمال لطف و رعیت پروری و نهایت مرحمت و عدالت گستری و نسبت با اهل فضل
و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال شعرا و علما میگماشت و رعایت و عنایت بسیار
بحال خلایق داشت ⊙ و رایت امن و امان در ممالک برافراشت ⊙ بر در و دیوار گیتی نقش نیکویی نگاشت
و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی ممالک موروثی را از حیطه تسخیر فرمان او گشت و پایهٔ
قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد او درگذشت مدت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم
جمادی الاول سنه ست و ستین و سبعمایه از دار السلام بغداد بفردوس برین شتافت گفتار در بیان

کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آنخسرو ظفر قرین

در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه که خبر مراجعت بردی بیک خان بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربیجان
محقق گشت سلطان اویس با سپاه بسیار از بغداد روی بتبریز نهاد و اخی جوق تا کوکستان لوای جهان
کشای را استقبال کرده میان ایشان قتال و جدال اتفاق افتاد در روز اول غالب و مغلوب متمیز نگشت
اما در روز دوم اخی جوق از معرکه گریخته روی بطرف تبریز تافت و سلطان نیز عنان عزیمت بدان صوب توجه
نموده اخی جوق چون از وصول الجناب واقف گردید بجانب نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت
رشیدی نزول اجلال فرموده امرای اشرفی بشرف بساطبوس رسیدند و بتشریفات مشرف گشته بعد از چند روز
غدری اندیشیده ملازمان سلطان در ماه مبارک رمضان چهل و هفت تن از ایشانرا بیاسا رسانیدند و بقیة السیف
باخی جوق پیوسته او از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پلنگ را بجنگ الخان نامزد
کرده خدمتش بنابر نفاقی که از سلطان در خاطر داشت در وقت محاربه تکاسل ورزید و منهزم بازگردید و سلطان
بنابر پریشانی سپاه آنجا را نزد اخی جوق بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت
دیگر آن ولایت را استیلا یافته بقصد معاودت بتبریز علم و عداوت منتقل گردانید و در بهار سنه ستین
و سبعمایه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر بتبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید و مقارن آن حال خبر توجه
سلطان اویس را شنیده بمملکت خود بازگردید و سلطان بتبریز درآمده خانه خواجه شیخ کججی را بیمن مقدم سلطانی
مشرف ساخت و اخی جوق با جوقی از اهل فساد پناه بقصبه الدین قبادی که پدرخوانده او بود برد سلطان ایلچیان
الجمان ایشان فرستاد و او را با بیورد الصفت خویش امیر و ارسال ساخته تا بملازمت سلطان درآمد نمود و چون
روزی چند در طی عنایت سلطانی آسود باتفاق علی پلنگ و جلال الدین قشتیوانی قصد غدر کرده بجانب
خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و تخته قهرمان آن سه متمرد را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی
و ستین و سبعمایه بهرامشاه ولد سلطان شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از حسینان جنگ
کرده خشم نموده ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود و سلطان
چون تحمل هجران بهرامشاه نداشت کس فرستاده او را به تبریز بازآورد و در سنه اثنی و ستین و سبعمایه
سلیمان بیک والی سلطان را که امرای عظام ایشان در جمیع مهمات باو احتیاج داشتند در حبالهٔ نکاح کشید
و بنابر آن وصلت بمنصب امارت رسید و هم در آن ایام خواجه نجم الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید

و مولانا

و مولانا الیاس حالت که باین امر او وزیر صفای خود داشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت ⊙
امارت بر سلیمان شد مقرر ⊙ وزارت بر نجیب رنگ سیران ⊙ فلک تا زو چگونه جنباند اگر انگشت اصف انگشت سلیمان
و در سنه خمس و ستین و سبعمایه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت مینمود لوای خلاف و عصیان
ارتفاع داد و سلطان متوجه آنجانب گشته خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر
افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد در روز دیگر رایت سلطنت و مرحمت پادشاهی
تشعشع ساخته ابواب دار السلام بازگشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون
فرستاد و سلطان ببغداد درآمده از سر جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لالای ابکار بنابر توجه طبع پاک
خواجه سلمان منظوم گشت ⊙ بازگشادند بر گیتی در دار السلام ⊙ در طواف آید غلامان را لکاس من مرام
زانوه منزهت گل ز آن حیثش بوی وفا ⊙ خود کسی بوی وفا شنید ز انبای لیام ⊙ لاله لالا سیه روی و زبان در کام لال
ز آن سیه روی سر اندر پیش چون اهل الزام ⊙ بر درخت ار تو برون گل لاجرم بر باد رفت ⊙ اهمش باشد چو ریحان بر دروی آید غلام
و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی تمام بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن
ولایت نصب کرد و روی بصوب موصل آورد و آفلاک از بیادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات
از نتیجه فکر خواجه سلمان بمحل اشتهار پیوست ⊙ موصل رسید و داور تو اخبار فتح موصل ⊙ باد این خبر مبارک بر
پادشاه عادل ⊙ رسید کاز قدوم تو امروز نیل و مصر شد ⊙ چون آب دجله افتد در پای شهر موصل ⊙ و سلطان
از موصل بصحرای موش رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم قرا یوسف بود محاربه نمود و جماعت ایل او را
اوراباه و غارت و تاراج داده از آنجا براه قراکلیسا بتبریز رفت و چون در عقب موکب همایون ملک
کاوس بن ملک کیقباد که آبا عن جد حکومت شیروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا غایت اولاد او در آن
ولایت بامارت اشتغال داشتند دو نوبت بقراباغ اران شتافته مردم الغ قرخ را بپیش راه کوچانیده بود
درین وقت که سلطان اویس باذربیجان رسید این خبر شنیده بیرام بیگ را با فوجی از امرا به تسخیر
شیروان و تادیب ملک کاوس نامزد نمود و امرا با سپاهی و لاو لاکی بجانب شیروان روان شدند
و ملک کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد مدت سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملک
کاوس مشاهده نمود که اگر طریق عداوت سلوک نماید ملک موروث بکلی ویران میشود مشایخ و علما را
وسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت و امیر بیرام او را بند کرده پیش سلطان برد و سلطان اویس مه ماه
پادشاهی شیروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع و ستین
و سبعمایه امیر قاسم برادر سلطان اویس برحمت حق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که مطلع
اولش اینست ⊙ دریغا که خورشید در جوانی ⊙ فرو شد چو ماه بود کم زندگانی ⊙ و هم درین سال والی بغداد
سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال بیرامشاه
که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان
در آن مصیبت نمد سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ

نهان وقوع نیافته بود و خواجه سلمان ساوجی قصیده در مرثیه بهرامشاه نظم نموده چند بیت از آن در خاطر بود ثبت
افتاد ⊙ آسمان با سینه پر آتش و پشت دوتاه ⊙ شد جدا با جامهای کریبان [illegible] بهرامشاه ⊙ و در سنه احدی و سبعین
و سبعمایه در تبریز وبای صعب واقع شد و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه اثنی و سبعین
و سبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود و نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف
نمود و سلطان متوجه دفع او گشته در حدود ری بوی رسید و حرب صعب اتفاق افتاده امیر ولی منهزم گردید و سلطان
تا سمنان او را تعاقب نموده و جمعی کثیر از لشکر ولی را بقتل رسانید و حکومت ری بقتلقشاه ارزانی داشته رایت
مراجعت معطوف داشت و بعد از انقضای دو سال قتلقشاه [illegible] باصفهان رفته المنتقب بجلال آقا تعلق گرفت
و این جلال آقا که بعضی از مورخان او را ساروق عادل گویند در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود و بعد از آن
نوکر سلیمان بیگ شاه [illegible] در ترقی بود تا در حکومت ری شروع نمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه
امیرزاده که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک [illegible] افتاده جان بداد و از مرثیه که خواجه
سلمان جهت او گفته سه بیت که محفوظ بود [illegible] ⊙ در خاک کرد باغ [illegible] جوانی ⊙ [illegible] از تندباد
خزانی ⊙ دریغ آنکه سرو بالا [illegible] ⊙ ز پا افتاد و این بالا [illegible] ⊙ [illegible] افتاده است ای زمانه ⊙
افتاده است [illegible] ⊙ و در سنه اربع و سبعین و سبعمایه امیر ولی لشکر [illegible] کشیده آن بلده را [illegible]
و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود روزی چند روی پنهان کرده آخر الامر به امیر ولی رفت و دختر خود را
که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و هم درین سال [illegible]
زندگانی ملک کاوس شروانی انصرام یافت و سلطان اویس پسرش هوشنگ را که ملازم اردو بود [illegible]
پدر نصب کرده [illegible] و در سنه خمس و سبعین و سبعمایه والی بغداد خواجه مرجان [illegible]
و بموجب [illegible] سلطان خواجه سرور [illegible] آن مملکت [illegible] و در سنه ست و سبعین و سبعمایه
آب دجله بغداد طغیان نموده عمارات عالیه بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس [illegible] وفات
یافتند خواجه ناصر [illegible] و خواجه سرور [illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] و حکومت عراق عرب [illegible] ابیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت و مآل حال او عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی

ذکر انهدام بنای زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر [illegible] سنه ست و سبعین و سبعمایه
مرض صعب بر ذات شریف سلطان اویس عارض شد و بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ [illegible]
[illegible] احوال سلطان [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] قاضی شیخ علی خواجه
شیخ [illegible] سلطان گفت [illegible]
[illegible] شیخ حسن برادر بزرگتر [illegible]
[illegible] امرا این سخن را [illegible] شیخ حسن را [illegible] در شب دوم جمادی الاولی سنه

سنه مذکوره

سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در حالت شیخ حسن شربت شهادت چشید سلطان
را در [illegible] مدفون ساختند و [illegible] لوازم تعزیت و سوگواری
بجای آوردند و خواجه سلمان ساوجی در مرثیه آن پادشاه عالیشان این ابیات در سلک نظم کشیده است
ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده ⊙ ملک ایران را [illegible] ویران کرده ⊙ آسمانی را فرود آورده
از اوج خویش ⊙ بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده ⊙ آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود ⊙
در نشیب گل [illegible] پنهان کرده ⊙ [illegible]
[illegible]
سلطان اویس [illegible] رحمت سلطان اویس ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس سلطان حسین
پادشاهی بود [illegible] ماه و مشتری از رفتار قامت
رعنایش سرو سهی [illegible] لوای کشورگشایش تا اوج
مشتری [illegible] ⊙
[illegible] سلطان حسین [illegible] که پدرش وفات
یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در
غایت بلاغت در باب تهنیت جلوس نظم کرده سه بیت از آن ثبت افتاد ⊙ ای در پناه [illegible]
پادشاهی ⊙ محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی ⊙ [illegible]
[illegible] و سلطان حسین [illegible]
بر انتظام امور ملک انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل
بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه رایت ظفر پیکر [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] امرای ترکمان [illegible]
[illegible] و سلطان بازگردید و درهمین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر [illegible] بصوب [illegible] شتافت
و سلطان حسین [illegible] استقبال نموده بعد از وقوع قتال [illegible] شاه شجاع چون چهار ماه در تبریز
بعیش و عشرت گذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید [illegible] بار دیگر سلطان حسین از بغداد [illegible]
توجه به تبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب [illegible] شهادت امیر اسمعیل بن زکریا [illegible]
در [illegible] سلطنت سلطان حسین [illegible] شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب
بر مسند حکومت نشست و میان برادران کینه و نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاده هنوز غبار ارتفاع داشت که
قتل سلطان حسین [illegible] سلطان احمد دست داد و این واقعه در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه
در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در [illegible] مدفون گردید ⊙ بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا

گفتار در بیان مخالفت زمره از امرا [illegible] عادل آقا

در بهار سنه ثمان و [illegible]
که [illegible] خانه [illegible] اشتغال کرد [illegible]

نقشهای بدیع دلبستان روی بحضرت و نفقات آورد و سلطان حسین از تبریز باوجان شتافت و عادل آقا نیز از
سلطانیه باردوی همایون رسید کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و طایفه از امرا مثل امیر
اسرائیل و امیر عبدالقادر و رمضانشاه و درویش قاصد جان عادل آقا گشته قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه
از اوجان به شام شتافته بود که مدت الوهم الجا باشد بازآوردند و روزی در سر دیوان با عادل آقا آغاز
گفت و شنید کرده بر زبان گذرانیدند که تا غایت منصب وزارت تعلق بتو میداشت دیگر ترا بقول خواریم آقا جواب
داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته متوجه منزل خود رفت و روی بسلطانیه آورد امرا از کرده پشیمان
گرک کس پشیمان گشته جهت عذرخواهی کس از عقب امارت پناهی فرستادند والتماس مراجعت نمودند عادل آقا
بالتفات وای ملتفت نشده تا ترق سلطانیه عنان یکران بازنکشید و مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر
محمد مظفر از شاه شجاع کریخته پناه بعادل آقا آورد و آقا در معاون او را حاکم گردانیده باندک زمانی با سپاهی
بسیار روی بدیشان آورد و بعد از فتح عادل آقا سلطان حسین اراده استیصال کشته بر سر او شکار سوار شد
و از اوجان بیرون تاخت عنان یزر به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرده امرا چون این حال مشاهده نمودند
خزانه و جباخانه را بر علامان خود تقسیم نموده روی بجدا و نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاد
از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور و جمهور سواران از عقب ایشان ایلغار نموده شاه منصور
در منقلای روان شد و در نواحی التون کوپروک بدشمنان رسیده جمعی از ایشان گریز پیشتر اختیار کرده
و طایفه پناه بشاه منصور برده کشته بندگان پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرای حامی را بجان امان
داده تقبیل عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بدانجا رسیدند بموجب نوشته که سلطان
حسین بخط خویش با ایشان رقمی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هرچند شاه منصور زبان بعذر خواهی
گشود سود نداشت قاضی شیخ علی را زنده که کشته از روی صدقه تا آن خون بها بستاند و شاه منصور کوفته خاطر
بعداز رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیشتر از پیشتر مواطف و انعام سرافراز گردید
ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاهزاده شیخ علی با حاجی شیخ و پیر
چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دارالسلام بغداد و نواحی ایالت بر افراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت
کرده ممیز ساخت و شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که در آن ولایت بی اعتبار و اختیار بسر میبرد آن
حالت را استقلال نموده تا در روز جمعه از جمادات سنه ثمانین و سبعمایه که امیر اسمعیل با کسی اندک بمسجد جامع میرفت
مبارکشاه نامی که ترکشی او در بر داشته بود مبغی و دیده تمشیر بر او رفیس زد چنانکه از پای در افتاد و امیر مسعود
برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل را آواز بر آورد که ای مسلم مرا در یاب و امیر مسعود بجانب برادر
زاده روان شده مبارکشاه بحسن بخشی دیگر که محمد نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد
شاهزاده شیخ علی رفته کیفیت واقعه باز گفتند خازن شاهزاده با جاقلان گفت که اگر راست میگوئید
سر اسمعیل را بیاورید و ایشان در ساعت سر او را بریده پیش شاهزاده و مادرش بردند و از عارتی که با
گروه امیر اسمعیل بوده آویختند از خوایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته و استادان کار

میکردند بکارهای خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کنند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت که
بگذارید شاید که سر کسی را از آنجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آن چوب آویختند القصه چون این خبر به تبریز رسید
امیر زکریا که در کرسی بود فوت یافت و برادر شنیده ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین منشور سلطنت بغداد را
بنام شاهزاده شیخ علی در قلم آورده نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم
اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرای بزرگ را پیش خود نگاه داری تا به پاسبانی سپاهی و رعیت قیام نماید
اکنون هر یک از نوئینان را طلب کنی بدان جانب فرستیم و شاهزاده شیخ علی فرستاده برادر را خوش دل و بیمراد
بازگردانیده بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبدالملک قنقابی تفویض نموده قاتلان امیر
اسمعیل را باوج منزلت و اقتدار رسانید و چون دید که رشته امور مملکت از ایشان پای آید قاصدی نزد پیر علی
بادک فرستاده که از غازیان قدیم آبا و اجداد او بود و در آن زمان از قتل شاه شجاع در ششتر حکومت میکرد او را
به بغداد طلبید و پیر علی بدارالسلام شتافته سرانجام تمامی مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عرب را بحیطه
تصرف در آورد و چون این خبر بسامع علیه سلطان حسین رسید بعد از اجتماع سپاه در پاییز سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه
از تبریز متوجه بغداد گشت و شاهزاده شیخ علی و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را باز گذاشتند
و علم توجه بجانب ششتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم دارالسلام شد هرچند عادل آقا گفت که
مناسب آنست که بسبب اجتماع بجانب ششتر رویم و مهم شیخ علی و پیر علی را فیصل دهیم مسموع نیفتاد و عادل
آقا کوفته خاطر با گروهی از سپاه بششتر رفت و با مخالفان مصالح کرد بر آنکه که شیخ علی بتستر قناعت نماید و دیگر در حوالی
دارالسلام دخل ننماید و از آنجا ببغداد در رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجش مذکور
پادشاه را هم آنجا گذاشته با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسرانجام امور ملک و مال مشغول گردید
و در اوان زمستان عبدالملک قنقابی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ پانصد تومان نزد شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک
فرستاده استدعای حضور نمودند و ایشان متوجه دارالسلام گشته سلطان حسین محمود و اتی و عمر قبچاق را با جمعی
مخالفان نامزد فرمود و در آن دو امیر بدست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند سلطان
حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه نهمت بصوب تبریز انعطاف داده و در راه صعب بسیار کشیده
بعد هزار حیله بمقصد رسید و توطن فرموده یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر ارتفاع جناد فتنه
و شین و کشته شدن سلطان حسین در آن اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدارالملک تبریز آمد با
نزول اجلال فرموده عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آن ولایت که امیر ولی در
تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را بجهت استمالت خاطر آقا بکمک
نامزد کرد چنانچه اندک مردی در خدمتش ماندند در خلال این احوال فی اوایل سنه اربع و ثمانین و سبعمایه
سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او بی باکی در خطه خاک بیدا نشده خیال استقلال کرده از تبریز بیرون
رفت و در راه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان از عقب برادر فرستاد
و التماس مراجعت نمود بجایی نرسید و سلطان احمد از اردبیل بایران و موقان شتافته لشکری فراهم کشیده عازم

تبریز گشت و در بازو هم منوشنه تذکره بیک ناگاه بآن بلده در آمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشه خزینه
اهام در آنشب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید تیغ نیلوفری چکند بر تن او
که علائش جدی از زر الکه نیلوفر بعضی گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغول میبود و گاهی افعال
که مناسب مرتبه سلطنت بلکه ملایم حال رجولیت نبود اقدام مینمود و امیر شمس الدین زکریا و خواجه جلال الدین مظفر
بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت دستوری شهر و ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل
می نگاشتند نقلست که خواجه جلال الدین بنفس متعهد بود و بغایت در تکلم مودب و دو پسر داشت موسوم بعبدالله
و فضل الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت طلب کاه بخدمت خواجه جلال الدین فرستاد
و چون آنشخص پیغام بگذارد و جواب جوابیکه در حبس ماهیدان تبن موجود هست که عصافیر مناقیر بر سطوح کشنده
نوکر جاه و این کلمات را نه انسته بار دیگر گفت یک سمان … در خواجه فرمود که اعاده عبارات
از عادات اولو الباب بعید است و آن ترک تیز جواب داد که هرچند می ایستد سخنی او مفهوم نمیشود بازگشت و
امیر شمس الدین زکریا را گفت که من هرچند از خواجه جلال الدین کاه میطلبیدم او فرشته آن میخواند و بزبان …

ذکر شمه از افعال و احوال سلطان احمد و رسیدن سوق کلام باختتام جزو اول ازین مجلد

سلطان احمد شهریاری
بود بغایت سفاک و خونریز و بسیاری بی باک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت
قهر و عدم حلم معروف از بعضی اقسام فضایل بهره ور و در علم موسیقی بیش از اصحاب شعر نخوت هرگز نمیداشت
بیم زجنبش دل بستیخ بودی وبیم … جای زهر و تریاق در کین و مهر … از مقدار مهر و سپهر و چون آن
پادشاه کیوان قهر بهرام صلابت در دولتخانه تبریز بتیغ تیز مهم سلطان حسین را بتعجیل رسانید برادر دیگرش سلطان
بایزید پیاده گریخته بعد از روز … در سند اسب … افتاد و … کاب …
و تا زمان وصول بسلطانیه هیچ جا نیاسود و عادل آقا او را بپادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعه کراوتو مقید
گردانید و با سپاه جنگ جوی تند خوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یاینی بستی ولد شیخ علی ایناق و ابوسعید
ولد پیر ملک از عادل آقا گریخته بسلطان احمد پیوسته واورا از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام
داد و سلطان احمد چون هنوز تمکنی پیدا نکرده بود شهر بازگذاشته بهزیمت نخجوان شتافت و عادل آقا بتبریز رسیده و
عباس آقا و مسافر ابو دابی را حاکم ساخته بر سر رفت و محمد دواتی و قرا بسطام را که … فرستاده و شیخ
پل … الملک را محکم کرده رحل اقامت انداختند و سلطان احمد در خفیه قاصدی نزد محمد دواتی و عباس
و مسافر روان گردانیده پیغام داد که شما نوکر … جهت خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان
مایل شده چون این معنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از … حمزه
و یاینی بستی و ابوسعید … سال داشت و چون ایشان نزدیک بآن بلده رسیدند از دور سیاهی سپاه
عباس و مسافر دیدند که متوجه اردوی سلطان بودند با هم گفتند که هرگاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد
رسیدند عملی که ازما … اولی آنکه هم اکنون خاطر از وسوسه ایشان فارغ گردانیم و در میدان …
پیش از تکلم … توقف … شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته شدند حمزه و یاینی بستی سرهای ایشان را

بنزد

بنزد سلطان احمد روان کردند این معنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره خواست
و بتبریز توقف ننموده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده و شیخ علی و پیر علی
بادوک بموازی عادل آقا تومان رزم جوی گروه نزدیک رسیده اند بنابر آن سلطان باستقبال ایشان روان
شد و در حوالی خوی محاربه دست داده … از جوانغار سلطان احمد صف ویران کرده شاهزاده
و شیخ علی … شکست بر جانب سلطان افتاده از راه خوی بنخجوان رفت و در …
… قرا محمد ترکمان ملحق گشته از او استمداد نمود قرا محمد گفت که این تمکن وقتی میسر است که چون
برابر مخالفان صف کشیم تو با نوکران خویش در موضعی که تعیین نمایم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از
مشاهده صورت فتح و نصرت در غنیمت طمع نکنی و سلطان احمد متقبل این دو شرط شده قرا محمد … تعبیه
داده و هر سپید را یک قشون ساخت و هر قشونی را سی وجه کرد مقرر آنکه از هر قشون ده مرد پیش …
کشند و چون خصم قصد ایشان نماید گریزان گشته ده مرد دیگر قدم پیش نهند …
قرا محمد با شاهزاده و شیخ علی و پیر علی بادوک حرب کرده شاهزاده و پیر علی در آن … بقتل رسیدند و ترکمانان
… گرفته روی بمنازل خویش نهادند و بعد از آن سلطان احمد بتبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل
استهزا نزد عادل آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته درین اثنا بین الجانبین صلح در میان افتاد و سلطان
احمد خواجه شیخ … و مولانا شمس الدین را نزد آقا روان کرد تا مبانی مواخات بایمان موکد سازند و منتظر …
ایشان می بود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابر آن متوهم شده … را براه قلعه
النجق ارسال فرمود و خود از راه نخجوان بطرف اران و موقان رفت و قاضی شیخ علی … پیشتر
که حاکم … بود فرستاده عادل آقا در اوجان نزول کرده امرای بغداد … شتافتند و بنوازش و مواهب
اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنگ واسطه شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر موجب که آذربیجان
مستقلا بسلطان احمد تعلق داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا در عراق … سلطان
احمد باشد و آقا … بسلطانیه بازگشته امرای بغداد بوی گفتند که … از قبل تو دار السلام
را ضبط کنم عادل تورپس را که سرداری صاحب وجود بود و پسر خاله او بود بحکومت و نوام الدین اینجی را
بوزارت بغداد … نمود و همراه امرا بدان … کرد و چون تورپس در دار السلام نزول آمد عبد الملک
تغاجی که صاحب اختیار آن دیار بود با طایفه که امیر اسمعیل … بدین … و …
با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ … تومان از منزل او … شد و بغداد … گشته …
عادل آقا فراهم آورده بود … غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز … سلطان احمد رسیده …
… شاه منصور از حبس قلعه کراوتو خلاص شده بموکب سلطان پیوست و
چون تورپس از قرب وصول سلطان خبر یافت از راه … بوادی فرار شتافت و بعضی از عقب او رفت
و او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان … بعد از چند روز تورپس با نوام الدین اینجی بیاسا رسانیدند و
سلطان احمد در آن ایام امیر علی و چند نوکر دیگر … که اندیشه غدری داشتند تیغ …

بگذرانید و شاه منصور را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را بدید و سلطان احمد
از شوشتر به بغداد رفت قشلاق فرموده در بهار سنه ... و ثمانین جاسوس خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دارالسلام
نصب فرمود و خود روی به تبریز آورد و امیر عادل در حوالی مراغه پیش آمد و از هر دو جانب دلیران در هم آویختند
و جمعی کثیر کشته شدند و آقا سلطانیه را ... سلطان از راه ... رفت
و از این ... جون آقا عادل بر قرب وصول سلطان عادل اطلاع یافت سلطانیه را
کاروان ... روی به ... شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه
شجاع ... و چون ... رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند
و همه ... سلطان احمد ایلکانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید
و محمد ... هرگاه ... در آن باب فرماید اطاعت نمایم اما عادل بنده
حاجی است که ... و ... اورا ... تقویت کند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع ...
اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و ... و عادل آقا را ...
... مقرر شد ... شاه شجاع حکم کرد که امرای تبریز ملازم
سلطان بایزید بوده ... عادل ... و سلطان احمد ... سلطان بایزید با امرای خود
با ... و امیر عبدالکریم که از امرای شاه شجاع بودند روی بسلطانیه آوردند و شاه شجاع ...
اختیار ملک و مال را ... فارس ... و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند
از امرای سلطان بایزید ... و محمد ... با هم گفتند ... شهر و قلعه را بدست امرای شاه شجاع
... و عبدالکریم را ... ایشان ... و خود بحصار در آمده
دیگر ... ایشان ... و عبدالکریم ... در میان ... شیراز ...
... و سلطان بایزید ... در سلطانیه حکومت ...
دیگر ... شده ... و سلطان احمد ... بسلطانیه رفت و قلعه را ... گرفته مضبوط
ساخته ... و تمام اختیار ... کفایت
شیخ محمود ... و ... قلعه ساخت و سلطان بایزید ... تبریز
برد و در این اثنا خبر توجه حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان ... و در آنجا ...
... به تبریز رسیدند و سلطان احمد ... دارالسلام ...
... خود ... سلطان ... سلطانیه ...
... آن قلعه را منضبط
ساخت ... و سلطان ... نزاع در ...
... حضرت صاحب قران ...
و کار ایشان بجائی رسید که ... سلطان ...

نبت مصاحب ... و از ... مقام خلاف و نزاع بوده ... روم ... و روزی چند در بنا
دولت ... پادشاه صاحب تایید ایلدرم بایزید روزگار میگذرانید بعد از آن بجانب مصر شتافت و سلطان
مصر او را با قرا یوسف ترکمان در ظل ... جای داده چند روزی در مقام ... بود ...
محبوس کردانید و میخواست که بند کرده نزد حضرت صاحب قران فرستد در آن اثنا خبر فوت آن حضرت ...
پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق
و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بر عراق ... امیر قرا یوسف آذربایجان را در ...
و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان احمد ... قرا یوسف ...
به تبریز وا ... و در آن ... امیر قرا یوسف از آن ...
... تبریز ... دست داده ... سلطان
... در تبریز ... امیر قرا یوسف ... بقتل رسانید ...
و قایع ... حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان ... رسید و چون
... احوال چنگیز خانیان ... بموجب وعده که در دیباچه کتاب
کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده اند معطوف ساخت

سکر ایزد را که بر وفق مرام ... جلد اول زین مجلد شد تمام
... قصه شاهان چنگیزی ... بلکه از بحر ... گشت این اوراق پر در ثمین
تا ... جا ...
سرور ... مشتری ... خورشید ... روشن ... و دیده ...
ترک ... فلک ... تیغ تیز ... کلک ... می نویسد ...
... کرم ...
...
تا کند کلک سخنور ... تا بود ... سخن ...
باد یارب ... مرجع اهل فضیلت بر دوام
خامه دایم در ثنایش نکته زای
نام او هر نامه را زینت فزای

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب ز سخن قدم اعلای بساز از فیض حدیث خود لم حالی ساز پیوسته بجوار ثبات سکه کیم در ملک سخن ...
بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بخامهٔ منشی تقدیر منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع و آتیته یوتی
الملک من یشاء موقع میگردد و جل جناب جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت بدایت ملت
مستقیمش سرکشان بادیهٔ ضلالت را بوصول بدرجهٔ بلند من یهده الله فلا مضل له حصول می پیوندد صلی الله علیه و آله
موده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت نموده‌اند حالات شش طبقه منظر این ذرهٔ احقر در آمده
بدین تفصیل ملوک مصر ° قراختاییان ° آل مظفر ° اتابکان لرستان ° ملوک شبانکاره ° سربداران
ملوک کرت ° و کلک سخن گذار شمهٔ از احوال این ملوک نامدار را درین جزو باین ترتیب در سلک بیان خواهد
کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک از پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد ساخت

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان دولت ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر بر ضمیر منیر
ضمایر مستخبران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در آخر ذکر آل ایوب گذشت
پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین ملک صالح بن ملک کامل عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب
در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمایه بر دست غلامان خود کشته گشت آنگاه ممالیک ملک صالح که زمام اختیار
در قبضهٔ اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت
تفویض نمودند و خطبه بنام والدهٔ ملک معظم که ملقبه بشجرالدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرالدر
ضعیفهٔ عاقلهٔ جلیله بود و قریب دو سال آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط نمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمایه
امر سلطنت بعز الدین متعلق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن تاریخ باز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت
و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است استمرار پذیرفت **ملک معز الترکی الصالحی** پادشاه شجاع خردمند بود
که اکثر اوقات رعایت احکام شریعت مینمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید
و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد فی سنه خمس و خمسین و ستمایه دختر حاکم موصل را بعقد خویش در آورد
و ام خلیل از غایت رشک بجمعی اشاره نمود که ملک معز را در حمام شربت شهادت چشانیدند **ملک منصور علی بن ملک معز**

بعد از

بعد از قتل پدر باستصواب امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پای قلعهٔ مصر بکلوخ بکشتند
و چون دو سال بکامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین را که اتابکش بود بر تخت سلطنت نشاندند
و او را الملک المظفر خواندند **ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیتوبوقا نویان را بضرب تیغ ظفر پیکر** نام
سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت یافعی قطز بود بالقاف والطاء المهملة والزاء و نیز
در بعضی از کتب تاریخ نام او را قدوز نوشته‌اند و بهر تقدیر چون ملک مظفر بر مسند سلطنت مصر تمکن یافت وی
استماع نمود که هلاکوخان بر بلاد شام استیلای تمام یافته و کیتوبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته و عنان معطوف
از آنجا تافته بنا بر آن دفع مغولان را مطمح نظر همت داشته رایت توجه بصوب دمشق بر افراشت و کیتوبوقا
نویان نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر رمضان سنه ثمان و خمسین و ستمایه در عین جالوت تقارب فریقین دست
داد و ملک مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمینگاه باز داشته با سایر سپاه بر زبر پشته بایستاد و کیتوبوقا بنفس خود
بر آن پشته تاخته ملک مظفر بموجب کلام الحرب خدعة پشت بجانب او گردانید و روی بوادی هزیمت آورد و
کیتوبوقا نویان بی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیکبارگی سپاه مصر از اطراف و جوانب
او را در میان گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب
تا هنگام استوا غبار معرکهٔ جهاد در هیجان بود آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش ظفر یافت و کیتوبوقا در جنگ اسیر
گرفتار گشته هم آنجا بقتل رسید و ملک مظفر اگر چه منصور و مظفر بمصر باز گردید اما در آن ایام بعضی از امرا
بر قتلش اتفاق نموده و بهادر مغربی در موضع مطبهه بزخم تیری جان گرامی او را از بدن جدا کرده و بعد از آن
غلامان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی داده او را الملک الظاهر لقب نهادند
ذکر ملک ظاهر نامش بقول یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و او در اوایل حال
در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جملهٔ ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح
آثار اقبال در ناصیهٔ حالش مشاهده کرده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت و مرحمت
گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعدهٔ سنه ثمان و خمسین و ستمایه بر سریر سلطنت
مصر صعود نمود و او بصفت شجاعت و جلادت و امانت و دیانت اتصاف داشت و در حمایت
حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همت عالی نهمت بر غزو و جهاد میگماشت و در ایام دولت
خود با احمد بن الظاهر بالله بن الناصر لدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خوانده و بعد از
قتل مستنصر الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن ابی علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشانده و چون
ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال بگذرانید در بیست و هشتم محرم الحرام سنه ست و سبعین و ستمایه
فوت شد **گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمهٔ از احوال علما و افاضل آن روزگار**
در تاریخ یافعی مسطور است که فی سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در ملک مصر لوای سلطنت بر افراخته بود احمد
بن الظاهر بالله عباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسیده صحت نسب خود را بثبوت رسانید
و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر

را بمحتج ساخت و شرط مبایعت بجای آورده و دیگران نیز متابعت کردند و احمد را لقب بالمستنصر بالله ملقب
گردانیدند و هم در آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت قابلیت ملک ظاهر پوشانید و در آن
باب منشوری در سلک تحریر کشید و ملک ظاهر قاهره منوره را آذین بست و با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر برآمد
آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استادالدار و منشی تعیین فرمود و صد سر اسب و سی سر اشتر و شصت شتر و چند غلام
جانفشان بازداشت مستنصر با این قدر جمعیت عزم انتقام خلیفهٔ اسلام تصور کرده بجانب بغداد روان شد تا آن دیار را
از دست کفار تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید حربی
از سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانب درآمده آغاز قتال نمودند طایفه از اعراب و اتراک که در موکب مستنصر آمده
بودند فرار بر قرار اختیار کرده و با قومی از خواص کشته شد و از جمله مردمی که خود را از آن نوقاب بساحل نجات رسانیدند
یکی ابوالعباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید بموجب
صواب دید بندقدار قایم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق
کردند درگذشت و در سنهٔ ثلاث و ستین و ستمایه ملک ظاهر عمارت مسجد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعهٔ متبرکه بکمال معموری رسید و در سنهٔ ست و ستین
و ستمایه ملک ظاهر قلعهٔ اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه تسع و ستین و ستمایه جمعی
ملک ظاهر بجهت تفرقش قرار گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت
خویش بازداشت و با ده کس از خواص در لباس اختفا بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط
درآورده و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقاخان فرستاد و پیغام داد که بجهت نظاره و تماشای ولایات
روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را رهن مقدار طعام کردیم مطموع آنکه پادشاه بارسال آن حکم
فرماید و اباقاخان از کمال تهور و جرات ملک ظاهر تعجب بسیار کرده قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین
پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را از آن طباخ ستانده بوی
جانب روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار و ساز و سلاح بیشمار بجانب بلاد روم نهضت فرموده روی
بتاریخ و مصاف آنکه این حرکت از روی بنا بر استدعای معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت
محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و چون اباقاخان بر کیفیت آن حادثه اطلاع یافت عنان عزیمت بصوب
روم تافت و بقول یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام بیدریغ کشیده معین الدین پروانه را با دویست هزار مسلمان
ناگذار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود بازگشت طایفه از ابطال رجال زید بار بشام ارسال
داشت و از کمال جلادت بمحاصرهٔ قلعهٔ بیره مشغول شدند و نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بقلبه و قهر مسخر گردانند
و ساکنان بیره حال تیرهٔ خود را قلمی کرده آن نامه را بر بال کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید
از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن بریده پرنده مکتوب را بقاهره رسانید
و چون بندقدار بر مضمون نامه اطلاع یافت فرمود تا بر فور در جواب نوشتند که ساکنان قلعهٔ بیره باید که
مجلس خاطر و مستظهر باشند که جمیع رایت دولت ما در روز هشتم از این تاریخ بر افق حوالی بیره طالع خواهد گشت

و اگر

و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان در تسلیم حصار مرخص اند والسلام و صباح فضای هوا اطراقی که آمده
بود بازگشت بندقدار با دوازده هزار سوار جرار بجانب بیره در حرکت آمده و بنفس نفیس با هفت غلام بر اسب
یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره در هشت موضع یام بسته بودند در چهار
شبانه روز آن مسافت دور و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بقلعه دویست سوار از لشکر موکب نصرت
و بندقدار در کشتی که حسب الامر بر قلعه حاضر ساخته بودند برآمده بر کنار آب فرات که میان او و بیره حایل بود بر زبر
رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغلهٔ فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و مغولان
اگر چه حقیقت حال را نمی‌دانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتعجیل هر چه تمامتر
در رسیدند و مانند باد و ابر از آب فرات گذشته مغولان چون آن حال مشاهده کردند روی بوادی هزیمت نهادند
و مصریان ایشان را تعاقب نموده بسیاری را بقتل رسانیدند و قلیلی جان بسلامت بردند و وفات بندقدار بروایتی که در مرآة
الصفا مسطور است در ماه ذی الحجه سنه ست و سبعین و ستمایه در دمشق اتفاق افتاد و بقول یافعی در پانزدهم
محرم الحرام سنهٔ مذکوره مریض گشت و سیزده روز در بستر ناتوانی افتاده در بیست و هشتم آن ماه درگذشت و از وی
سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام داشتند و اسامی دختران معلوم نیست و از مشایخ زمان
بندقدار یکی فخرالدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بود و در صغر سن از حفظ
قرآن فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال فرمود و باندک زمانی الحقاب العقلا مقدار ترقی دست داد که در سن
هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان
پسری خورشید منظری بود چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطهٔ غلبهٔ مشرب عشق و محبت کتابها را
بباد داد و رقعهای درس و فتوی را ○ و شیخ سر در پی قلندران نهاده همراه ایشان بهندوستان رفت و در آن
بلده بصحبت شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چند گاه در خلوت نشسته
ریاضتها کشیده بدرجهٔ کمال مشرف شد و شیخ زکریا یکی از بنات خود را بعقد شیخ عراقی درآورده و شیخ را از آن
دختر پسری در وجود آمده او را کبیرالدین لقب داد و بعد از فوت شیخ زکریا بزیارت حرمین شریفین رفت و حاجی
تقبلها و دیگر جا رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدرالدین قونیوی مشرف شده و استماع فصوص نموده کتاب
لمعات را در آن ایام تالیف کرده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن اوان حاکم بلاد
روم بود شیفتهٔ جمال حال شیخ عراقی گشته جهت آن جناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملازمت شیخ
می پرداخت روزی مبلغ زر بسبیل نذر نزد شیخ برد شیخ از وی قبول ننمود که ما را بزر تو احتیاج نیست حسن قوال را بما رسان
و حسن قوال در آن زمان در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم نمود در حال
کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با جمعی از اعیان و اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون بشیخ نزدیک
رسید پیش رفته و سلام کرده او را در آغوش محبت گرفته شربت طلبیده بوی داد و آنگاه باتفاق بخانقاه
درآمده و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلی است که مطلعش این است ○
ساز طرب عشق که داند که چه ساز است ○ کز زخمهٔ آن نه فلک اندر تک و تاز است ○ و شیخ بعد از قتل معین الدین

ارادهٔ بعمارت رفته سلطان صحبت پادر اوقی تمام پیدا کرده و شیخ بی تکلف گرد کرد چه واباد او پسر صبور بود روزی شیخ
پسری کفتگوی کرده پدرش را گفت که صحبت طلب و ذوق این پسر مصاحب جمع فرمایند گفتگو گفت ما ومرتیم
دیگر این حرف نداریم اگر جوم خواهند از این بگیریم از دست شاین شیخ رسید که هر روز این پسر چه مقدار کار میکنند جواب داد
که جلادم شیخ فرمود که من هر روز هشت درم میدهم باید که آن کار را دیگر نکند بعد از آن شیخ واقی هر روز به دکان نکر
رفتی و اشعار خواندی و اشک فشاندی چون این خبر بسلطان رسانیدند سلطان از ایشان پرسید که شیخ این
پسر را هرگز بخود بجای میبرد گفتند نی گفت در دکان پدر در خلوت می نشینند گفتند نی سلطان دوات و قلم خواست
و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفهٔ خادمان شیخ فزایند و شیخ واقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در مدرسهٔ دمشق
مسکن ساخت و پسرش کبیرالدین که در مواقت آمده بود در آن بلده بملازمت رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شد
شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی الشا کرد ؞ در سابقه چون قرار عالم دادند
بر مراد او آدم دادند ؞ زان قاعده و قسم ار کار نیفتاد ؞ یی بیش و کم وعده فکم دادند ؞ وفات شیخ واقی در شهر
ذوالقعده سنهٔ ثمان وثمانین وستمایه اتفاق افتاد و در صالحیهٔ دمشق در جوار شیخ محیی الدین المغربی مدفون شد و
مرقد پسر نیکوسیرش کبیرالدین نیز هم آنجاست رحمهم الله تعالی ؞ از علمای زمان ملک ظاهر ؞ دیگری حافظ نجم الدین علی
بن عبدالکافی است در تنقیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش ببلغ ثلاثین رسد
فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبهٔ رسیده که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید و کوکب
زندگانی حافظ نجم الدین در شهور سنهٔ ثلث و سبعین و ستمایه دست داد ؞ دیگری از آنجمله صاحب تصانیف
محمد بن عبدالله بن مالک الطایی است و او در سنهٔ اثنی و سبعین و ستمایه از عالم بر ملال انتقال نمود ؞ دیگری صاحب
تاریخ اسکندریه حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیهٔ الاسکندری در زمان بندقدار فی سنهٔ اربع و سبعین
و ستمایه از لباس حیات عاری گشت و از جملهٔ دانشمندان عالیمکان آنزمان ؞ دیگری شیخ محیی الدین النووی است و
نام شیخ محیی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن موسی بن حسن و ولادتش در غرهٔ دهه از ماه محرم الحرام
سنهٔ احدی و ثلثین و ستمایه دست داد و در سنهٔ تسع و اربعین و ستمایه جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسهٔ رواحیه
مرتب و دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و
در سنهٔ احدی و ستین و ستمایه مصحوب والد خود بمکه مبارکه رفته بگزاردن حج اسلام فایز شد و در سنهٔ ست و ستمایه
اغاز تصنیف نمود و تا سنهٔ ست و سبعین و ستمایه که وفات یافت بآن کار مشغول بود روضه و منهاج الطالبین و
تهذیب الاسماء واللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب البیان و کتاب الارشاد و کتاب التقریب
والتیسیر و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهای الشافعیه
از جملهٔ مؤلفات نووی است ؞ ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر ؞ محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر او امرا باتفاق امرا
کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و دو سال و نیم و ماه تمشیت امور مملکت پرداخت
جزوی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابرآن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید این
معنی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود برگزیدند و او را ملک عادل لقب نهاد و سیف الدین

قلاوون را که در سلک خلفاء ملک انتظام داشت اتابک وی ساخت و خویش نفیس با برادر حضر و مبنی انواع
تعلق گرگ شتافت و در سنهٔ ثمان و سبعین و ستمایه در آن دیار شهید بود بعد از آن سیف الدین قلاوون او را طرفها
او کرکها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نصب نمود ؞ ذکر سیف الدین قلاوون ؞ چون ملک سعید از مصر بکرک
رفت دولت کرنید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضای سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته
سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنهٔ ثمان و سبعین و ستمایه پادشاه مصر کردانیدند
و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر که امیرالامرای دمشق بود اظهار خلاف نمود و خطبه بنام ملک کامل
شمس الدین گشت و در سنهٔ تسع و سبعین و ستمایه سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر
مقاتله دست داد و سیف الدین ظفر یافته سنقر با اهل شام شتافت و بر بعضی از آن بلدان مستولی گشت
و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتمور بن هلاکوخان که بموجب اراده خویش اباقاخان
بحدود حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تاتار منهزم گشتند ملک منصور بطریق لقب خود نصرت یافت و
در سنهٔ ثمانین و ستمایه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح بوقوع انجامید و سیف الدین حکومت
انطاکیه و چند موضع دیگر با او بازگذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنهٔ ثمان و ثمانین و ستمایه سیف الدین قلاوون
بلدهٔ طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفت اهل اسلام خوشحال از آن محبت نصرت دل آورده و در سادس ذی
القعده سنهٔ تسع و ثمانین و ستمایه در ظاهر قاهره بموجب آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش
یازده سال و چند ماه بود ؞ ذکر بعضی از افاضل و اکابر مشهور که معاصر بودند با ملک منصور ؞ از جملهٔ فضلای زمان
سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان المورخ است و هو شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد الاربلی
در تاریخ یافعی مسطور است که ابن خلکان در سنهٔ ثمان و ستمایه تولد نمود و در موصل تحصیل علوم کرده بمصر شتافت
و چندگاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضای بلاد شام منصوب گشت و مدت ده سال بر آن امر
اشتغال نمود و در فیصل قضایا شرایط امانت و دیانت بتقدیم رسانید و چون سلطان از آن شغل او را معزول فرمود خاطر خویش
کشیده در مدرسهٔ امینیه و نجیبیه بدرس و افاده می پرداخت تا در سنهٔ احدی و ثمانین و ستمایه عالم آخرت را منزل
ساخت و از جملهٔ مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن
تاریخ تصنیف نموده اند و از جملهٔ مشایخ آنزمان ؞ دیگری شیخ ابواسحق ابراهیم بن معضاد الجعبری است و شیخ ابواسحق
در علم یافعی صاحب کرامات بوده و در سنهٔ سبع و ثمانین و ستمایه در مصر از عالم انتقال فرمود و در ماه ربیع الاول
همین سال شیخ یاسین المغربی الحجام وفات یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت و با وجود
آنکه احوال خود را در پردهٔ خفا مستور کردانید با مرحاجت اشتغال مینمود و شیخ محیی الدین نووی را انتساب بشیخ یاسین
ارادت تمام بود و پیوسته بزیارت او رفته طریق تلمذ سلوک میداشت قبر شیخ یاسین قریب بباب الجابیه است
و هم در این سال   ابن النفیس العلامه علاءالدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در دیار مصر بلکه در سایر
امصار مثل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود و از تصانیف آن جناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علما و
فضلا آن کتاب را شرح نوشته اند ؞ دیگری از فاضل علمای زمان سیف الدین قلاوون ابن النجاری المحدث است

و ابن البخاری در سنه خمس و ثلثین و ستمایه تولد نموده بود و در بغداد و دمشق تحصیل نموده از مشایخ آن بلده اجازت
روایت حدیث یافت و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیه دمشق فی
سنه تسعین و ستمایه بجهان جاودان نقل نمود و سبب شهرتش بابن البخاری آنکه پدرش چند گاهی در بخارا بسر برده بود
و هم درین سال ذکر وفات شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی التلمسانی از عالم فانی بمنازل باقی انتقال نمود و الکتاب
منازل السایرین را که مولف حضرت خواجه عبدالله انصاری است شرح نیکو نوشته است و دیوان
اشعارش نیز در غایت سلاست و عذوبت واقع شده است و آنکه بعضی از فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه
الحاد نسبت نموده اند ظاهرا بنا بر کمال حسد بوده است ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاون
بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف ولد ارشدش ملک اشرف را در روز فوت او مستقیم و ثابت و سلایه (?)
بر تخت دولت نشاندند و او پادشاه صاحب رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت و دیوان
را بشمس الدین بن سلعوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را به بیدرا الدین بیدره متعلق گردانید و در اوایل استقلال
طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ درآمده بود [illegible] و پس از وصول بظاهر آن حصار در امر محاصره و بیکار تمام
سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از [illegible] آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفره فجره را بتیغ تیز بگذرانید
و اساس قلعه را انهدام داده و متصل آن شهر نو بنا نهاده و آنرا نیز طرابلس نام نهاد بعد از آن همت عالی
نهمت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور و جنود نامحصور که از آنجمله سیزده هزار غلام زرخرید او بود متوجه
آن حصار شد و در جمادی الاولی سنه تسعین و ستمایه بعکه رسیده آغاز محاصره و کارزار نمود و مخالفان
دین مبین که در آن حصن حصین سکنی داشتند در مقام منع و دفع آمده از جانبین تیر و خدنگ و سنگ منجنیق پران
گشت و در آن اوان روزی کفار اشرار یکی از مسلمانان که باسیری گرفته بودند در موضع منجنیق نهاده
بجانب سپاه اسلام انداختند و اجزای جسد آن بیچاره در فضای هوا متلاشی گشته از مشاهده آن حالت آتش
غضب ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را با خاک راه یکسان ننماید و چشم از حیات
متوطنان آنجا را بباد قهر فنا ندهد دست از جنگ باز ندارد و نقابان تیز چنگ را فرمود تا در زیر زمین
انقاب را بر بیان (?) کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و [illegible] شب قلعه را بچوب
ساخته یکبار آتش در آن ستونها زدند لاجرم باره و باره بر مفارق کفار فرو ریخته بعضی از حصار خراب شد و در
صباح جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن
بی دینان را با خاک راه برآمیختند و بعد از وقوع این فتح مبین صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف درآمد
زیرا که حکام و لشکریان آن بلده از صولت قهر مردم عکه خبر یافته بودند فرار بر قرار اختیار نموده و حیث (?)
کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده در دروازه طلبیدند و هم در آن سال ملک اشرف
بتقدیر ایزد متعال حصار صیدا و عثلیث و طرسوس و [illegible] را نیز مفتوح ساخته کفار فرنگ را تمام از آن ولایات
اخراج نمود و ابواب فرح و سرور بر روی روزگار اهل اسلام گشود و هم درین سال ملک عادل سلامش
بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت و چون مدت هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام

تافت

تافت بیدره برو خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلث و تسعین و ستمایه نقش وجود آن سلطان مجاهد را
بنوک شمشیر تیز از لوح زندگانی بسترد و برادرش محمد بن منصور سیف الدین قلاون را پادشاه کرد و ابن سلعوس
وزیر را مواخذه گردانیده باشد آزار و شکنجه نمود که از عالم انتقال نمود و [illegible] وزیر جای حوادثات رفت
ذکر انتقال دولت از بیدره و کیبوقا و لاجین و رسیدن ملک سلطنت آن سرزمین چون بیدره بقتل ملک
اشرف جرات دست نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاون که در سلک نه سالگی بود اطلاق کرده
سرانجام تمامی مهمات را از پیش خود گرفت و ملقب بملک قاهر شد و چون یکسال حال بر منوال گذشت
در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمایه کیبوقا که در زمان غلبه ملک ظفر بر کتبوقا نویان باسیری در دست [illegible]
افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاجین و غلامان اشرفی خروج
کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت جلوس
نمود چهل ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا فی سنه ست و تسعین و ستمایه امرا اساس دولتش
را [illegible] در هم شکستند و عروس آن مملکت را حسام الدین لاجین عقد بستند و کیبوقا با چار کس از
غلامان خاصه خود بجانب دمشق گریخته لاجین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان
جانب فرستاده تا او را گرفته در قلعه صرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغت بهم رسانیدند و در سنه
ثمان و تسعین و ستمایه امیران مصر نسبت بلاجین طریق جفای پیش گرفتند بعد از آنکه [illegible] در وقتی
که لاجین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین الحنفی و امیر عبدالله [illegible]
[illegible] کسی نزد او نبود وقت کس از امرا بشمشیرهای کشیده بر سر لاجین رفتند و قفس قالبش را
شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه حقیقی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاون که
در قلعه کرک بود فرستادند و او را بمصر آورده دیگر باره پادشاه ساختند ملک ناصر لقب دادند و منصب سپهسالاری
[illegible] تفویض [illegible] و در سنه [illegible] این صورت از حیز قوت بتقضای الهی جلوه گشود
و در آن سال فوت شد و یکی حافظ تقی الدین ابوالفتح محمد بن علی بن دقیق العید القشیری است و الکتاب [illegible]
مذکوره در مصر فوت شد و در تنقیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف
کرده نشده و هم درین سال کیبوقا که بعد از خلع سلطنت مصر در صرخد بود از عالم بی مدار انتقال نمود
گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او چون ملک ناصر بر سریر سلطنت متمکن گشت
چنانکه در ضمن وقایع ایام دولت غازان گذشت چهار هزار سوار [illegible] که حکام [illegible]
که از غازان خان بودند فرستاد و اموال و حیات ساکنان آن [illegible] را بباد غارت و تاراج داد و چون
بر آن میان او و سلطان محمود غازان مودت نزاع در میان آمده غازان در اوایل سنه تسع و تسعین و ستمایه
لشکر بصوب شام کشید و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را
بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امرای [illegible] از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک [illegible]
و نیت بجانب اردوی غازان منسوب ساخت بنابرآن غازان خان ثانیا سپاه [illegible] برد و بعد از

و حصول مطلب فتح شام را در عهده قتلقشاه نوئین و چوپان بیگ کرده روی معاودت به دار الملک خویش آورد و ملک
ناصر با سپاه گرانبار در موضع مرج صفر بر سر غازانیان تاخت و جماعت ایشان را [illegible] قتل داد و غنیمت بسیار
گرفت [illegible] امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به [illegible] تفویض فرموده و منصب امارت [illegible]
فخر الدین [illegible] فرمود و قراسنقر را دمشق حاکم گردانید و جمال الدین آقوش را در حلب [illegible] امور
سپاهی و رعیت [illegible] و حسب کمال قدرت و استقامت امور مملکت در اطراف آفاق [illegible] یافت و [illegible]
و رعیت مطیع و منقاد گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت و در سنه احدی و سبعمایه الحاکم بامر الله
عباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت [illegible] شده و رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت
ملک ناصر و علما و اکابر و امرا و ارکان دولت پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و در منابر
اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند و چون مدت هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض
مملکت ملک ناصر ناضر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده [illegible] ایام روزی چند بهار
دولتش را [illegible] تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بیبرس جاشنگیر
که از اکثر امرا برتبه جاه و جلال ممتاز و مستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیدند و در سنه سبع و سبعمایه
قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از عذر و غدر ایشان [illegible] وقوف یافته با هشتاد [illegible]
و صد و هشتاد نفر از غلامان جلادت شیم از قلعه قاهره پایین آمد بجانب حصار کرک که در حصانت [illegible]
سکندری بود [illegible] فرمود و بعد از وصول بدان دیار [illegible] استحکام داده [illegible] سکون [illegible] اختیار کرد
سالار و جاشنگیر چون مملکت مصر خالی دیدند المستکفی بالله و اعیان و اشراف را جمع ساخته در باب
تعیین پادشاهی که از عهده ضبط امور اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و [illegible]
جاشنگیر را اختیار [illegible] و او را بر سریر سروری نشاندند و لقبش ملک مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند
و جاشنگیر زمام حل و عقد مهام را بکف کفایت سالار داده منصب نیابت [illegible] قبچاق تفویض نمود
و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاوون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین لولو و علاء الدین
بغداوی را [illegible] جهت محافظت حلب [illegible] ولایت [illegible]
بجمال الدین آقوش و [illegible] حلب را بقراسنقر [illegible] و طرابلس را [illegible] داد و چون از جانب ملک
ناصر خوف و خشیت بی نهایت داشت بنابر [illegible] امرا قاصدی بنزد او فرستاد و [illegible] پیغام
فرمود که [illegible] طریق [illegible] اعتزال اختیار نموده مملکت بازگذاشت [illegible] و
اعیان مسلمانان [illegible] بر تخت سلطنت نشاندند [illegible] ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغ کلی [illegible]
منصوب سلطنت [illegible] جهت تجهیز لشکر اسلام و [illegible] واجبات [illegible]
و همچنین قریب دویست نفر غلام [illegible] در ملازمت آن [illegible]
که از عهده خدمات [illegible] بیرون آیند نگاه دارد [illegible] سایر [illegible]
دیگر [illegible] ملک ناصر جواب داد که [illegible]

شده

شده و غنیمتی از [illegible] موروث و مکتسب هست که در مصر گذاشته‌ایم و [illegible] از جهت [illegible]
شده و وجه معاش [illegible] باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق ملک نموده مصحوب [illegible]
غایت ناانصافیست جواهر و زر زیاده [illegible] بهر کس زیاده از بنده و بنده‌زاده [illegible] و منصوری و
ناصری در طریق [illegible] بندگان این آستان سلوک نموده [illegible] ملک مظفر [illegible]
و ما بر سبیل اختیار یا اضطرار دل از خدمت الخلافت برداشته‌ایم و وجود و عدم ایشان نزد [illegible]
مناسب آنست که ملک مظفر و اتباع او [illegible] سلطنت و امارات [illegible]
و چون این خبر با جاشنگیر [illegible] رسید [illegible] دیگر از ملک ناصر چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک
مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم نموده [illegible] بنای [illegible] ایشان [illegible]
منکوتمور از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت [illegible] از قصد ملک
اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعه کرک رفته بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت و دیگر
غلامان که آن حال مشاهده نمودند یک یک دو دو تقلید منکوتمور نموده بملازمت ملک ناصر شتافتند و [illegible]
باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب قراسنقر نیز قاصدی نزد
ملک ناصر فرستاده [illegible] هواخواهی [illegible] و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغداوی
که در آن حدود بودند از تغیر عقیده قراسنقر [illegible] ملک مظفر [illegible] عنان [illegible]
و این خبر [illegible] ملک ناصر [illegible] فرستاد [illegible] ایشان را
بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین [illegible] ملک ناصر [illegible]
بصوب مصر [illegible] ملک ناصر [illegible] پادشاه [illegible] از کرک به دمشق
رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام شام [illegible] رایت [illegible] احتشام [illegible] ملک ناصر
ایشان را [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] بصوب مصر [illegible] و تاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه [illegible] و سبعمایه [illegible]
[illegible] و چون جاشنگیر [illegible]
[illegible] سالار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] ملک ناصر [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] الملک [illegible] جاشنگیر [illegible] ارسال [illegible]

فرموده علم نمود و چون جاشنی گیر در غایت خجالت بمجلس همایون در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی همت با وجود آنکه من در بارهٔ تو غایت رعایت و عنایت بتقدیم رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران مقابل کردی جاشنی گیر از جنبیدن جاشنی آن خطاب زهره‌اش مضطرب شده گفت سالار مرا برین معنی باعث و محرض گشت ملک ناصر با او گفت من بواسطه سوگندی که خورده‌ام این حرام نمک را نمیکشم اما دیده و شخص که بعد بصیرتش بدین عمل منتج چنانچه باشد کور تیره است و امرا کشیدن میل کردند خدمتش تیغ وزاری التماس قتل نمود و ارکان دولت این ملتمس را مبذول داشته او را چون کمان از میان برداشتند و چون نوبت بیابیت سالار رسید حکم شد که بقلعهٔ شوبک رفته بقیه عمر انجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین افرم ترک سپاهی گری کرده و دیگر بر اسب سوار نشود و اگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر قوش نشیند و در سنه احدی عشر و سبعمایه ملک ناصر قراسنقر را از حکومت دمشق عزل کرده این معنی موجب آن شد که مشارالیه باتفاق جمال الدین افرم و با چند کس از اهل جلادت باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام بسیار یافتند و اولجایتو سلطان باغوای ایشان لشکر بجانب شام کشیده و چنانچه در ضمن وقایع ان پادشاه عالیشان گذشت با اهل رحبه صلح کرده بازگردید و در سنه اثنی عشر و سبعمایه سلطان بمکه مبارکه شتافته بکمال زاد ن حج اسلام فایز گشت و در غرهٔ محرم سنه ثلاث عشر و سبعمایه از آن سفر بقاهرهٔ معزیه باز آمد و در سنه تسع عشر و سبعمایه نوبت دیگر بحج رفت و کرهٔ ثالث فی عام بدان سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال متوطنان بلاد مصر و شام تافت و پادشاهی خیرخواه

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار مشهور و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ وصاف و مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا بدین مقام مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روز آن پادشاه ذوالاقتدار و آنکه سلطنت ان دیار بعد از وی بکدام یک از خلفاء ان آرزو کار رسید بوضوح نه پیوست بنابران بر امر ذکر آن نگردید و آنچه از آن سنه و افواه مسافران آگاه استماع افتاده است که از زمان باز همواره ممالیک چرکس سلطان مصر می بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و هم در جهاد و سعی و اجتهاد مینموده اند از ملفوظات و مطلع سعدین بتحقیق می انجامد که در زمان فرخنده و خجسته حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق بر قوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود و ملک فرج را با حضرت صاحب قران در ظاهر دمشق محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان نامی علم سلطنت بر افراشت و خلعت و تاتار که در سلک امیان دارای کیاد

مسلم بود و صاحب اختیار شده برتق و فتق و حل و عقد امور آن مملکت قیام نمودند و بعد از وفات سلطان شیخ جقمق بیگ که امیر آخور بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و طریقهٔ اتحاد و وداد موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل این حکایت خواهد تافت و از جملهٔ ملوک مصر دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بوده از آن جمله دیگر ملک قنصوه است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه عالیجاه شاهی سلطنت مینمود و چون چند سال از حکومت قنصوه درگذشت ملک الامرای حلب خیربای نام یاغی گشت و پادشاه روم سلطان سلیم بنابر تحریص و ترغیب خیربای لشکر بمصر کشیده و قنصوه را شربت شهادت چشانیده خیربای را قایم مقام گردانید و ظاهراً تا غایت که تاریخ سنین هجرت بغرهٔ محرم سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده خیربای در آن مملکت پادشاه است چنانچه تفصیل این حکایت در جزو چهارم ازین مجلد مذکور خواهد

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایت مصر و شام بوده اند و بنشر و ترتیب درس و تصنیف مشغولی مینموده اند

در تنقیح المصابیح ثبت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر فی شهور سنه احدی عشر و سبعمایه یکی حافظ علاء مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود و بقضا ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم رحلت نمود و هم درین سال و دیگری جمال الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک تحریر کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه خمس عشر و سبعمایه و دیگری محدث علاء سلیمان بن حمزة المقدسی که قاضی بلاد شام بود جهان زندگانی را وداع فرمود و هم درین سال و دیگری سید فاضل و عالم کامل رکن الدین بن محمد الحسینی در موصل بجانب جاودانی شتافت والخطاب حافظ آن عهد بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه اثنین و ثلثین و سبعمایه قاضی صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری گشت و در سنه ثلاث و ثلثین و سبعمایه و دیگری قاضی القضاة عز الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصنیفات دارد درگذشت و در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه و دیگری صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد بن سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلثین و سبعمایه و دیگری مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری قطب الدین عبدالکریم بن عبدالنور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه و دیگری قاضی حماه شرف الدین هبة الله بن القاضی نجم الدین عبد الرحمن بن قاضی شمس الدین بن ابراهیم ابن البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم اهالی حدیث منتظم بوده و از جد خود و کمال فزاری و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاوی است در ده مجلد و تصنیف دیگر نیز دارد موسوم بجمل الحاوی مدت اقامت هبة الله در دنیا و یکصد و نه سال بود و در سنه تسع و ثلاثین و سبعمایه و دیگری قاضی القضاة دمشق جلال الدین محمد القزوینی است که بعالم آخرت انتقال فرمود و او پسر مولانا عبدالرحمن بود و هو ابن قاضی القضات سعد الدین بن قاضی القضات امام الدین و

و قاضی جلال الدین محمود بخت کتابت خط اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او الملیه بکلیت
منصب قضا فرموده و قاضی جلال الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایای سلطنت شرع پرداخت
و در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش را آن مرتبه میسر نشده بود و در تاریخ یافعی مسطور است
که و کان فیها حلو العبارة یعرف العربی والعجمی والترکی بلیغ الصورة وله من التصانیف المفیدة والکتب
المشهوران فی علم المعانی والبیان المسمیان بالتلخیص والایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و
هم درین سال دیگری صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الجزری الدمشقی هشتاد و کسالگی از عالم انتقال نمود
و هم درین سال دیگری حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را کتبیست و روایت تقفیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه اربعین
و سبعمایه دیگری در مصر ابوبکر بن اسمعیل بن عبد العزیز مجد الدین السنکلونی فوت شد و ابوبکر را او
که بسر حد بلوغ نزدیک بود بقاهره موسوم شافعیه و از شیخ محیی الدین عبد الرحیم المنایی الله علم تفوق نمود
و آغاز تالیف نموده منها الکفایه للکافیه السنیه فی اربع مجلدات ومنها العارفیه منها جمع الرافعی و
النووی من الحارقة فی مجلد واحد و منها شرح منهاج النووی ومنها شرح المختصر التبریزی قال الیافعی فی تلک
و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه ثمان واربعین وسبعمایه دیگری
محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را
تصانیف مفیده است و در سنه تسع واربعین وسبعمایه دیگری شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد
المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و ولادتش در سنه تسع وسبعین وسبعمایه در دمشق
اتفاق افتاده بود و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا اواخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت
نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات جلیله بر اوراق روزگار نگاشت
منها الکتاب ازالة الشبهات من الآیات والاحادیث والمتشابهات ومنها ترتیب الام
علی مسایل الروضه فی اربع مجلدات و منها مختصر الروضه و منها رسالة فی النحو و وضع شرح بین فیه
مجمله ومعضلها وله دیوان خطب مجود وله فی علم الحدیث مصنف مفید و در سنه خمسین وسبعمایه دیگری
نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الاصفونی در مکه مبارکه در اواخر ایام تشریق بعالم آخرت پیوست و
او در سنه سبع وسبعین و ستمایه متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه
اربع و ستین وسبعمایه دیگری خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که او
بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت بر افراشت و او در فن تاریخ و
علم ادب مصنفات مفیده دارد و در سنه ثمان و ستین و سبعمایه دیگری عفیف الدین عبد الله بن
اسعد الیافعی الیمنی بجهان جاودانی انتقال فرمود و کنیت آن جناب چنانچه در تصحیح المصابیح تصریح نموده
ابو محمد بوده اما در نفحات الانس ابو السعادات مکتوبست و یافعی از اصناف علوم ظاهری و باطنی
بهره تمام داشت و همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت منها کتاب روضة الریاحین

فی

فی حکایات الصالحین ومنها کتاب الدر النظیم فی فضایل القرآن العظیم ومنها تاریخ مرآت الجنان وعبرة
الیقظان فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افادت انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است
و از سال اول هجرت تا سنه خمسین وسبعمایه کلیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک
تحریر کشیده و آن جناب در مکه مبارکه ساکن می بوده و در آن بلده طیبه از عالم انتقال نموده و در سنه احدی
وسبعین وسبعمایه دیگری قاضی شام تاج الدین ابو نصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم ارتحال نمود
و او در ایام حیات مصنفات که یکی از آن جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ثلث وسبعین وسبعمایه
جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهای مصر بود از عالم انتقال فرموده و هم درین سال دیگری
شهاب الدین تمام که ملقب بامجد و مکنی بابو حامد بود در مکه شریف از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن
العلامه تقی الدین علی بن عبد الکافی ومن مولفاته شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ثمان وسبعین وسبعمایه
ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیله المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنازل جاودان شتافت و کان صالحا خیرا
اثقه حافظ للواتج ذاکر الحدیث و در سنه تسع وثمانین وسبعمایه دیگری برهان الدین بن الامجد
الشامی که در علم قراءت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت
بر افراخت و در سنه خمس وثمانمایه دیگری سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور است بابن الملقن
و تصانیف کثیره کبیره دارد وفات یافت و در سنه ست وثمانمایه دیگری در مصر زین الدین عبد
الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری هو آخر حفاظ الحدیث ومحلیه وجامع انواعه
والمولف فیه و به ختم هذا العلم فی هذه المسالک یرحمه الله الرحمن من انغفار

گفتار در ذکر حکومت قراختاییان در مملکت کرمان

نزد جمهور مورخان سخن دان بتحقیق پیوسته که بعد از انقضای ایام دولت خوارزمشاهیان
از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشسته اند و اوقات اقبال ایشان هشتاد و سال امتداد
یافت و نخستین کسی از این طبقه که افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدوز است و او آیشان قطب الدین شاه جهان
براق بن کلدوز در مبادی حال ملازمت پادشاه قراختای کورخان قیام می نمود و در زمان سلطنت تکش جانب
جهت تکمیل مال مواضعه کورخان امده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون او ملک خوارزمشاهی
بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت و ثانیا
امر رسیدن بر غو و اقامت مراسم دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود سلطان
غیاث الدین پیرشاه را علاوه آن مناصب گردانید و در آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین
را بحکومت عراق منصوب ساخت تمکین اصفهان را به براق حاجب داد و مقارن آن احوال خبر
وصول خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در معرض زوال منتشر گشته براق حاجب
اجتناب از ملازمت ایشان واجب داشت و بر راه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم
زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و یراق براق سر راه بر وی گرفت و بین الجانبین محاربه
اتفاق افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع پذیرفت و ابو القاسم کرمینه در سنه تسع عشر وستمایه

براق بکرمان رفت و آنجا تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانی که اوکتای قاآن در قراقرم و کلوران قیام مقام
پدر شد براق ایلچی نزد او فرستاده اظهار اطاعت و
انقیاد کرد و قتلق سلطان لقب یافته بتفویض ایالت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سایس بود
و قرب یازده سال باقبال گذرانید و در سنه اثنین و ثلثین و ستمایه وفات یافت و در مدرسه که خود
بنا کرده بود بمحله ترک آباد مدفون شد و از وی یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه جق
نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از
فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن خمیرتاینکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت
نشست زیرا که رکن الدین خواجه جق در آن زمان در اردوی اوکتای قاآن بود و در وزارت براق تعلق بخواجه
یمین الدین [illegible] الملک الطایی میداشت و خواجه یمین الدین در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان
سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی بر اوج روزگار پایدار نگاشت
سلطان رکن الدین خواجه جق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل
نموده روی بدان جانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی
قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه بیست و ششم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ستمایه بلده کرمان را
بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و قرب پانزده سال بدولت و اقبال بگذرانید و در آن اوقات
قطب الدین در ولایت ختای در ظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد و چون منکو قاآن بر تخت
سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان حاصل کرد و رکن الدین
[illegible] خبر یافته جهت استمداد روی ببغداد نهاد و از آنجا کاری نگشاد و لاجرم بازگشته بدرگاه منکو قاآن
رفت و قطب الدین از تفتیش [illegible] قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر
و سه دختر ماند و اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه یمین الدین بود
و در آخر ایام خواجه یمین الدین بواسطه حقد و دشمنی بعضی از اهل حسد مواخذ و مقید شده شهادت یافت و آنگاه
فخر الدین عبد الملک متصدی امر وزارت گشت و بعد از انقضای دو سال قلم قضا رقم زوال بر صحیفه عالمش کشیده
شرف الملک [illegible] الدین روزنی متصدی آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام
مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و باندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قایم
مقام گشت و او نیز در سال اول ببلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت
کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن کار معاف گشته بار دیگر فخر الدین ظهیر الملک
در آن امر شروع نمود و تا اواخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود **ذکر قطب الدین محمد سلطان بن خمیرتاینکو**
در منتصف شوال سال ستمائه و پنجاه بکرمان رسیده تاج ایالت بر سر نهاد و قتلق ترکان که از [illegible]
سلطان غیاث الدین بن محمد خوارزمشاه بود و بعد از وفات او در حرم قطب الدین محمد سلطان جای
داشت باصابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آباد ساخت و قطب الدین قرب [illegible] سال بدولت و اقبال

سلطنت کرده

سلطنت کرده در ماه رجب سنه خمس و خمسین و ستمایه مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت
و بامر وزارتش خواجه فخر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه بن حاجی زوزنی بمشارکت
یکدیگر قیام مینمودند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند خلفت که از قطب الدین دو پسر
و چهار دختر ماند پسران حجاج سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران را مورخان چنین
نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان [illegible] و قتلق [illegible] پادشاه خاتون و بی بی ترکان از قتلق
ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقا خان در حرم
خویش جای داده بدین سبب در حرمش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد **عصمة الدین قتلق ترکان**
بعد از وفات قطب الدین ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه عرضه داشت کرد هلاکو خان
فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان ما شرط نیکو بندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را به
فرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خورد سال اند باید که قتلق خاتون بضبط امور مملکت قیام
نماید بنابرآن قتلق ترکان اسم سلطنت بر **حجاج سلطان** اطلاق نموده سرانجام جزئیات و کلیات
مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید
قواعد [illegible] سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و انشاء حسنات و انعام علما و اکرام فضلا
مرتبه اهتمام فرمود که تا آن غایت [illegible] آن از هیچ پادشاهی ذو شوکت بوقوع نه پیوسته بود و در ایام
اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرده و گرد ستم و پریشانی از چهره احوال عجزه و ایتام [illegible]
بسترد و در آن اوقات که اباقا خان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان خاتون
حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور
عاطفت اباقا خان شد و بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان [illegible] آغاز نهاد و نوبتی در بزم مجلس
اراده کرد که [illegible] رقص کند و خواص و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند که شعر وحشت پیر و اختر
بخت تو نوجوان ۵ آنکه بر نوبت تو با جوان و پیر ۵ و ترکان خاتون ازین حرکت [illegible]
رنجیده متوجه اردو گشت و حجاج سلطان هراس [illegible] نموده روی بهندوستان نهاد
و مدت ده سال در خدمت [illegible] بسر برد و بعد از آن سلاطین هندوستان لشکری همراه او ساختند تا ملک
موروث را بتحت تصرف آورد و حجاج سلطان با جمعی از هندیان بصوب کرمان روان گشته و چون
بمنزل بکر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سلخ ذی حجه سنه سبعین و ستمایه وفات یافت و او را چهار
پسر بود و هفت دختر اسامی پسران اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه سلطان قطب الدین طغی شاه
شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران معلوم نیست و بعد از فوت اباقا خان
در سنه احدی و ثمانین و ستمایه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان
رفته نشان سلطنت کرمان و قول ترکان خاتون حاصل نموده [illegible] مراجعت نموده روی بملک موروث آورد
و چون بسپاه کوه رسید دید که ترکان خاتون بجانب اردو میرود و با وی ملاقات کرده [illegible]

خواند و ملکه از وقوف بر مضمون آن چنان متأثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در نهایت سرعت باده
شتافت اما مهمی نتوانست ساخت و از زمستان در بروج گذرانیده تا بستان جهان بطرف تبریز شتافت و
از غایت حسرت و اندوه مریض شده وفات یافت و بحکم الجایتو خان گشت و افواه آنکه دختر [illegible]
ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش بود دفن نمودند و بعضی از اخبار و اعتبار بر آنکه
خواتون در کرمان نزدیک بیست و شش سال امید او یافت خواجه قوام الملک نجم الدین یحیی و عمدة الملک منتخب
الدین و مجد الملک تاج الدین ابو بکر شاه و قوام الدین بهار الملک بنوبت وزارت ترکان [illegible]
مینمودند و خواجه منتخب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام ایشان [illegible] نوشته شده است
تصنیف خواجه ناصر الدین است

سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان

در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمایه بکرمان رسیده بی منازعی و مانعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات
ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت
و باستحضار سلطان سیورغتمش فرمان داد و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافت امرا
او را در موقف یرغو باز داشته اتفاق آن مینمودند که جنگ خاطر بر انجام مهمش گماشته خواهرش پادشاه
خواتون را که منکوحهٔ [illegible] بود در سلک ازواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوچین را
بسیورغتمش داد و نشان حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت جلال الدین
سیورغتمش در مرافقت [illegible] بکرمان مراجعت نموده بر مسند دولت و اقبال متمکن شد و خانزاده
کردوچین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان بود و مادرش ابش خاتون بنت اتابک سعد بن ابو بکر
و کردوچین با وجود طراوت حسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب
انشاء خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع [illegible] سعی و اهتمام
تمام مینمود القصه چون مدت ده سال از اقبال سلطنت جلال سیورغتمش درگذشت ارغون خان فوت
شد و کیخاتو از روم بآذربایجان آمده پادشاه گشت و پادشاه خاتون بواسطه انتقام برادر عزم کرده منشور سلطنت
بنام خود بستاند و [illegible] هر چه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمد و فی شهور سنه احدی و تسعین و ستمایه
بر سر سیورغتمش رانده و او را گرفته در قلعه شهر محبوس گردانید و شاهزاده کردوچین و بعضی دیگر از هواخواهان
در مقام استخلاص سیورغتمش شده طنابی در میان مشک سقایی کرده آب بقلعه میبردند چنان ساختند
تا بسیورغتمش رسانید و بآن طناب سیورغتمش از دیوار قلعه پایان آمده بگریخت اما چون رشته عمرش باتمام
پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب بیست و نهم رمضان سنه ثلاث و تسعین و ستمایه
در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان
نام داشت و دختر صفوة الدین شاه عالم و در وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه [illegible] الدین [illegible]
یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه [illegible] الدین در اوایل حال معزول
شده یمین الملک از روی استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام و اقدام مینمود و بایشان گذشت

ذکر

ذکر صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان

ملکه خاتونی زیبا صورت نیکو سیرت بود
و در ایام دولت بتمهید بساط عدالت و معدلت اقدام مینمود و بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و
همواره باشعار آبدار زیور اوراق روزگار می نگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت بر لوازم
انعام و احسان [illegible] جناب اهالی ارباب فضل و کمال تافت و در شهور سنه اربع و تسعین و ستمایه که
کیخاتو خان کشته شد بایدو اغول بر سریر فرمان دهی نشست عزت و اقبال پادشاه خاتون بزوال [illegible]
شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو خان بود و از استماع این خبر شاهزاده کردو
چین از غایت فرح و سرور [illegible] از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بعید رسید لشکر اطراف
و جوانب [illegible] بوی پیوستند و کردوچین بعقب پادشاه خاتون عزیمت کرده بمحاصره کرمان مشغول
گشت و اکثر امرا و [illegible] طریق بیوفایی سلوک داشتند از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او از [illegible]
[illegible] عاجز آمده [illegible] و در روز [illegible] کردوچین بشهر در آمده و او را [illegible]
و در شعبان سال مذکور [illegible] و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون را
از جام شربت که برادر چشانیده بود جرعه در کشید [illegible] این رباعی نتیجه فکر
افکار آن خاتون فاضله است که [illegible]
[illegible] بر لب تو ه تاریکی و آب زندگانیست ه و این قطعه از اشعار او [illegible]
[illegible] ه همیشه [illegible]
[illegible] و خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بودند تا بود

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد

در اواسط ذی الحجه سنه اربع و تسعین
و ستمایه بفرمان غازان خان حاکم ولایت کرمان گشت و در [illegible]
بود و در وزارت قاضی فخر الدین و شهادت او [illegible] محمد شاه [illegible]
و [illegible] انجام شغف تمام داشت و در ایام جوانی [illegible]
طریق جهانبانی [illegible] سنه احدی و [illegible] عالم جاودانی انتقال نمود و مدت حکومتش [illegible]
سال بود و در اوایل حال بوزارت محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در آخر خواجه نجم الدین
حسن

گفتار در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنزلهٔ اخروی

قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاوی فنون معقول و مفهوم بود و در جمیع فضایل [illegible] و کسب کمالات
انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز [illegible] سنه [illegible] منظور نظر تربیت سلطان
محمد شاه [illegible] وزارت کرمان [illegible]
[illegible] امور وزارت [illegible] سلطان محمد شاه و جناب فضیلت
مآب [illegible]
[illegible] بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزرای عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین

محمد اوجی که در آن زمان متکفل سرانجام مهام امور غازان بود مذکور است در سلک تلامذهٔ قاضی فخرالدین منخرط
و بعنایت جناب مولوی بوده احکام حکومت کرمان بنام اتابک حاصل کرد و محمد شاه بموجب اردوی
همایون بطرف شام در حرکت آمده قاضی فخرالدین در غایت حشمت و تمکن فی استقلال و التیام
بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد ظلم و طغیان سعی موفور و جهد نا محصور مبذول داشت
اما پس از انقضای اندک زمانی روزگار غدار در اسرار او مواجب تولیش کوشیده محمود شاه برادر سلطان
محمد شاه باتفاق جمعی از ترکان و مردم اوباش سرجنبی خروج نموده قصد قتل قاضی فخرالدین کرده الکتاب
برادر شده دو در خانهٔ یکی از کرمانیان پنهان شده و محمود شاه در آن شب دیگر آتش ظلم برافروخته
جمیع جهات و اموال قاضی فخرالدین را بباد غارت و تاراج برداد و چون صبح صادق نقاب اقتدار
لی فیزال جناب مولوی بر دو دار شید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون
عالم سیر از سه‌اق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق را فراهم آورده بجانب کرمان شتافت
محمود شاه در شهر متحصن گشته سه‌اق بیک آغاز محاصره نموده بود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمان کوشید
در شهر قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست و کار بجای رسید که مردم گوشت سگ و گربه میخوردند و بیا آغا و قوت از
ترکستان نماند لاجرم سه‌اق بیک را فتح میسر شده محمود شاه با اهل فتنه بیاسا رسید و چون غازان خان
سبب این واقعه را شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید و چنانکه
مسطور شد محمد شاه در شهور سنه احدی و سبعمایه متوجه ملک آخرت گردید قطب الدین شاه جهان
بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر سر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دیر جابک سوار الما از
تجربه در کارهای میشود و در دوران مال حشمت اعمال کرده اسباب ابتهاج را کابینی رعایا مبذول میبود بنابر آن
چون اولجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه
جهان بشیراز رفت در زاویه سالکی گشت و بوقت روزگار میگذرانید و نسبت قضا با طرح بیان آن عرفت
و او را یک دختر ماند مسماة بجان قتلق که او را محمد شاه میگفت و محمد شاه را امیر محمد مظفر در حبالهٔ نکاح آورده
شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشته اما حکومت کرمان بعد از زوال شاه جهان بحکم
اولجایتو سلطان متعلق بملک ناصرالدین محمد بن برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمایه آن مملکت را
بحز تنجر در آورد و مدت سی و چهار سال زمان ایالت او و پسرش قطب الدین بیک روز بروز سمت امتداد
پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه آن مملکت در حوزهٔ تصرف امیر محمد بن مظفر در آمده که
چنانچه از فحوی حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس آغاز گفتار در ذکر آل مظفر
مبارز ان موکب اخبار در میدان اخبار از نسب و احوال آل مظفر گمیت قلم را بدین منوال جولان داده‌اند
که جد اعلی امیر مبارزالدین محمد که نشیمن سلاطین مظفریه موسوم بود غیاث الدین حاجی خواسانی
و علوم اختر امیر غیاث الدین حاجی در زمان استیلای چنگیزخانیان از ولایت خراسان از متولد و نشاء
خویش بخطهٔ یزد رفت و او مرتبه عظیم خلعت بود که در یزد که موزه کفایش بایش داشته باشند چندان

وشیری

و شیری که بر میان می بست بیک بر دوسه من و نیم وزن داشت و دیده گفت امیر حاجی پدید ار سه پسر
مسرور بوده ابوبکر و محمد و منصور ابوبکر مجسمه ملازمت علاء الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت
اختیار کرد و دزد او ان که هلاکو خان عازم دارالسلام بود علاء الدوله ابوبکر را با سیصد سوار بار دوی
ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دارالسلام او را با فوجی از سپاه گینه خواه مغل بجهة
مصر فرستاده و ابوبکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده در جنگ اوایب شجاعه بقتل آمد و محمد را
وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و ازین دو برادر اصلا نسل نماند
اما منصور بن حاجی خراسانی را که جد زاده در ملازمت پدر بیایبر را امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی
فرزند داشت و امیر محمد را یک پسر بود که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از دو برادر کهتر بود
اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از ایشان می ربود و او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دید
و بحسب تعبیر آن بوصول مراتب علیه امید وار گردید و کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد
که آفتاب از خانهٔ اتابک علاء الدوله بر آمده بگریبان او فرو رفتی و او برپای خواسته آفتاب را به ترتیب
به چاه پاره شده و از و امانش فرو ریخت و امیر مظفر این خواب را بر من شیخ داده رساینده شیخ او را
چنین جواب داد که خواب ترا تعبیر است که ترا بشارت باد که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان
بخاندان تو انتقال نماید و بعدد هر قطره که دیده سالی باشد و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت
اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر گشته بود شده روز بروز مهم او در ترقی بود
و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه بویان که در پایان کوهستان یزد و هفت متحصن گشته
بقطع طریق اقدام می نمودند اتابک یوسف شاه امیر مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرده چون او نزدیک
در ودان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقلهٔ جبل گریخته امیر مظفر از باره جهان بوزد و پیاده شد
و بپای جلادت مبادرت آن وزنه کوه رفیع صعود نموده جمعی از ایشان را بزخم تیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را در سلک
اسیر مقید گردانید و اول شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه
بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت گزیده
بکرمان رفت و از کرمان بسبب شتافته از آنجا باردوی ارغون خان فرو آمده و بوسیلهٔ امیر محمد بوتشی منظور
نظر تربیت ارغون شده منصب یساولی منصوب گشت و چون منسوبانی بود و گیخاتو خان زیب
و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بار حضرت شاه و انعام
وطبل و علم منتظر مباهی شد و در اواسط جمادی الاخری سنه سبعمایه امیر مبارزالدین محمد متولد شد
و از یمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزوده و پس از وفات غازان
خان اولجایتو سلطان بیشتر از برادر در تربیت امیر مظفر پرداخت و او را بمحافظت شوارع ابرقوه و
مروست و ولایت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر گاهی در خدمت پادشاه اوقات میگذرانید
و احیانا در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری تقدیم می رسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمایه

مرتبهٔ گشته صاحب قرانش بود و چون اندک مدتی از وی بعمود بعضی استبداد سلوکنیا در نمود و آب کرده بخود داد
و او و بعد ما لا لوم مرض محکمی کرده و فات یافت و در مدینه میبد در مدرسه که از جملهٔ مستحدثاتش بوده مدفون
گشت و از امیر مظفر پسری ماند و دختری و دختر را پسر او زاده که خود امیر بدرالدین ابوبکر داده بود و شاه
سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز از او در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر مبارزالدین محمد است که نخستین سلاطین
آل مظفر بوده است و از آل مظفر هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیده اند و اکثر ایشان بصفت لطافت و فضیلت
و سمت حسن خلق و کرمت اتصاف داشتند اما چون بقطع از صلهٔ رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر اقدام
مینمودند رشتهٔ اقبال ایشان زیاده از پنجاه سال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست

ذکر امیر مبارزالدین محمد بن مظفر چنانچه سابقاً کلک سخن آرا اعلام نمود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الاولی
سنهٔ سبعمایه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلالت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را
فرح و سرور موفور دست داد و در سنهٔ ثلاث عشر و سبعمایه که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بجانب
پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته مجموع عنایت گردید و بر جمیع مناصب پدر بزرگوار سرافراز گشت
و در سنهٔ تسع عشر و سبعمایه حکومت ولایت یزد و خیمه مناصبش گشت و در سنهٔ ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان
ابوسعید بهادرخان بریاض رضوان انتقال نمود و در ممالک ایران از نسل چنگیزخان پادشاه نافذ فرمان
نماند و در هر سری سودایی و در هر دلی تمنایی پدید آمد امیر مبارزالدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ
کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملکستانی نشست و بعد تهیهٔ اسباب اقبال و اجتماع ابطال رجال در محرم
الحرام سنهٔ احدی و اربعین و سبعمایه زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در بیستم شوال
سنهٔ اربع و خمسین و سبعمایه شیراز را فتح نمود و در بهار سنهٔ سبع و خمسین و سبعمایه دست عنایت پادشاه ملک بخش
ابواب تسخیر اصفهان بر روی روزگارش گشود و کوکب اقبال آن پادشاه سعادتمند بشرف استقلال
رسیده پایهٔ روزافزون کمال جاه و جلال بنهاد و بعد آن مقدور در تقویت ارکان شریعت و اقتضاء ملت بیضا
کوشیده بجمیع رسوم بدعت و ضلالت قرار داد و لی شایبهٔ تکلف و بخوری امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال
عدالت و دین پروری از شرب شراب و ارتکاب سایر مناهی از هر باب مجتنب و اکثر مسائل فقه را
معروف و نهی منکر زبان ظرفای شیراز لقب محتسب بود و در رعایت جانب سادات و تعظیم و
علمای اعلام حتی الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع مواد ظلم و اعتساف بتقصیر
از خود راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بکو کان چستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم و دستان
میربود و در تنظیم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از فضلای زمان و مدبران دوران در پیش بود
اما بغایت غلظت داشت و درشتی خوی و قساوت قلب و قلت مرحمت و اتصاف داشت و بر سفک
دماء و ریختن خون برایا موصوف و مشغوف بوده و بسیج محرم را بخط زنانه میکشت از مولانا لطف الله ولد
مولانا صدرالدین عراقی که از جملهٔ مخصوصان امیر مبارزالدین محمد مظفر بود منقول است که گفت من بسیار
مشاهده نموده ام که در وقتی که جناب مبارزی قرآن میخواندی بعضی از عاصیان را بدرگاه آن پادشاه

عالیجاه آوردند و او ترک تلاوت کلام حضرت ملک علام کرده بدست خویش الخابث را
بکشت و باز بکار خود نشسته بتلاوت قرآن مجید مشغول گشت از علاءالدین سلطان احمد ولد امیر مبارزالدین
محمد روایت است که اعلام شاه شجاع روزی از والدم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی
ولی ظن من آنست که عدد مردمی که بر تیغ من مقتول شده اند بهشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت
خلق پیوسته اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که هر یک سپهر مملکت را خورشید انور و زینت سلطنت
را سروی سایه گستر بودند پیوسته بحبس بر زبان میر نجانید و از شاه شجاع بکرّه بمنزوی بیشتر کرده در مجالس
آن شاهزادهٔ عالم عادل را بدشنامهای مرج متناوی میکردانید تا آنکه برادران از او بتنگ آمده آزار بجانها
بجان رسیده باتفاق امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه میتقید گردانیدند و محبوس کرده در شب هفدهم
نوزدهم ماه رمضان سنهٔ ستین و سبعمایه چشمان جهان بینش را میل کشیدند یکچند شکوه بحشمش پیل کشیده
یکچند بشه زنهد تا نیل کشیده جانه دو آتش جوشنده لا ماله هم روشنی چشم خودش میل کشیده و امیر محمد
مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اوزیج الاول سنهٔ خمس و ستین
و سبعمایه درگذشت و از جمله تاج الدین عراقی و امیر ظهیرالدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزرای
امیر مبارزالدین محمد منتظم بودند و همواره بکار بهمی لوازم کفایت و کاردانی قیام و اقدام مینمودند تا در حیات بودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد مظفر بر جانیان بگودری و ذکر بعضی دیگر از حالات جلالت مبارزی

در سنهٔ تسع عشر و سبعمایه که بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان ایالت خطهٔ یزد تعلق بامیر مبارزالدین محمد مظفر گرفت
جمعی از نکودریان که در حدود آن سامان بودند بسر راه یزد در آمده دست بغارت و فساد و قطع طریق دراز
کرده اند و امیر مبارزالدین محمد مظفر این خبر شنیده با شصت نفر از دلیران شجاعت شعار عنان یکران
بجانب دزدان نکودری منعطف ساخت و در سر حوض عبدالملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز به
سال بلوغ نرسیده بود هم از گرد راه بر ایشان حمله فرموده نکودریان در مقام مقاومت و ثبات قدم نموده تیر
باران کردند و حمله دیگر نکوبش جناب مبارزی را سید اما چون در پناه حضرت آلهی بود داشت کارگر نگشت
کرارکرده ذیل بیاد هجنده و حرز نیاید کارگر حکم تقدیر و در اثنای اشتغال نیران قتال بار دیگر
امیر محمد بر چشم تیری از ناپی در آمد و میر او را از آن اسب دیگر کشیده آن اسب هم بتیر دیگر ساقط شد و در آن
اثنا جمعی از عساکر منصور از عقب جناب مبارزی بمعرکه رسیده بدوا قدام نکودریان متزلزل گشته روی بوادی
فرار آورده اند و امیر محمد از عقب ایشان اسب برانگیخته مردم زیاد که از آن قوم هر روز بزخم پهلوانی
بقتل رسانید و کریه را که یکی از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان به یزد بازگشت کریه را
در بهشت آیین کرد و سرنو را از کرده و سرش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد و سلطان
مجدداً پرتو التفات برحال مبارزی انداخت انواع الطاف و اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان بواسطه
شکسته رکاب بسته عنان در مقام خویش نزول نمودند بار دیگر جمعی ساخته عزم انتقام جزم کرده جنابی
سوار شمشیرزن نیزه گزار با نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بگرد از سمع جناب مبارزی رسید و

با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت بعد از وقوع محاربت نکبای
نکبت کردار بار بر چهره روزگار اشرار پاشیده و نسیم نصرت از مهب کامرانی و اقبال بر پرچم علم جناب
مبارزی وزیده و توکل که سرخیل نکودریان بود با فوجی از لشکر کشته گشته بقیة ایشان راه گریز پیش
اختیار نمودند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان عزیمت دولت معطوف ساخته روی بمبارک قطاع
الطریق را باردوی همایون رسانید و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم در مسند جلالت نهاد
و بعد ازین واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر با نکودریان محاربات صعب اتفاق افتاد و همواره فتح و ظفر
در مدت سیزده چهارده سال بر سبیل دفعات منقلع کرده و در سنه ثمن و عشرین و سبعمایه امیر محمد دختر
شاه جهان را در حباله نکاح کشید و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه شاه شجاع از آن مخدره متولد گردید و در سنه
اربع و ثلثین و سبعمایه جناب مبارزی شاه مظفر را بمنصب تولیت گردانید و علا حضرت سلطان ابو سعید بهادر خان
رجب و شهریار ایران [illegible] منظور نظر تربیت و عنایت ساخته که موجب رشک و حسد امرا و ارکان
دولت دوران شد آن سلطان ابو سعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آستان ملازمت موکب اعلی
اختیار نموده و از دار السلام بنجف رفته بشرف زیارت مرقد معطر امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه
مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت نمود و در سنه ست و ثلثین و سبعمایه
آفتاب حیات سلطان ابو سعید بهادر خان روی بغروب فنا آورد و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین
و سبعمایه کوکب قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد بن مظفر از کتم عدم طالع شده از افق ظهور جلوه گر آمد

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق

بعد از وفات
سلطان ابو سعید بهادر خان و فقدان پادشاه نافذ فرمان در ولایات ایران در هر بلده از بلاد عراق عجم
و فارس متغلبی رایت انا و لا غیری برافراشت و در هر گوشه گوشه نشینی سر حکومت برآورد و خیال سلطنت
با وجود عجز کرد و هر کس هوس کرد که امیری کند و هر فقیری در فکر آن شد که آیا نعمت ثروت او را [illegible]
پیوند و اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت
را ملک خود پنداشتند و امیر مسعود شاه که ارشد برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ
ابو اسحاق که از سایر برادران آفاق بمزید مکارم اخلاق استشهار داشت روی بجانب دار العباده یزد
آورد و امیر محمد مظفر با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات آثار خوف و انفعال بر ناصیه احوال
امیر شیخ ابو اسحاق ظهور نمود و بر زبان آورد که با وجود مبالغه امیر مسعود شاه بدین جانب آمدم و [illegible]
همت بر کسب فضایل معقول است و [illegible] همت بر حصول کمالات انسانی مقصور [illegible] من خصایل و فضایل
بود من از کجا سخن [illegible] مملکت [illegible] و جناب مبارزی بتعقل کلمات محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطر او
بزدود و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را اکرام نمود و امیر شیخ ابو اسحق بطرف کرمان
رفته چون آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد باز روی بملک یزد آورد بخیال آنکه بمکر و حیله و تدبیر برادر
منصوبه انگیزد که بدست مکر و فریب در دامان [illegible] آن مملکت آورد و جناب مبارزی این معنی را

داشته

داشته دروازهای یزد مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ برافراخت و بعد از تقابل مبارزان
طرفین شیخ شهاب الدین علی و دیگران که امیر محمد مظفر از [illegible] بشفاعت قدم در میدان
مصالحه نهاد و صورت و ان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما را بر لوح خاطر نگاشته بزلال نصیحت
و موعظت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ ابو اسحق بصلح راضی گشته بمملکت داشته روی بطرف
شیراز نهاد و

گفتار در بیان انبساط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوبانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان [illegible]

در سنه اربعین و سبعمایه امیر پیر حسین چوبانی عازم استخلاص
شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و
پیمان با سپاه بشیراز روان شد و در اصطخر فارس اجتماع جانبین دست داد و چون امیر مسعود
شاه بر وفور عدد و عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر استصواب
امیر پیر حسین او را تعاقب نمود و امیر مسعود شاه بنابر تفرق خیل و سپاه ببغداد خرامید و در ظل [illegible]
پناه دولت امیر شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت نمود
آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را معسکر عساکر نصرت انجام گردانیدند و در امر
محاربه و محاصره طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال
آن نداشتند که از دروازه بیرون آیند [illegible] تیر جنگ آغاز کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام
آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر زمان و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاده
و این بیت را ثبت نمود و بنظر امیر محمد مظفر رسانید که شعر مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند
ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام
یافته شهریان ابواب دروازها باز گشادند و امیر پیر حسین چوبانی در کمال اقبال و کامرانی بشیراز در آمده
ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد مظفر داده او را با عساکر ظفر مآثر بدان جانب فرستاد و جناب مبارزی
در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمایه بکرمان رفته قطب الدین نیکروز که در آن وقت
حاکم آن مملکت بود گریز پیش اختیار نمود و بجانب هرات توجه نمود و جناب مبارزی بلده کرمان را
بیمن مقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید و چون ملک
قطب الدین نیکروز چند روز در هرات اقامت نمود تسخیر کرمان را در نظر ملک حسین کرت که در آن
زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک [illegible] را با فوجی از سپاه [illegible]
نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز [illegible] و شب [illegible] بچهار فرسخی آن بلده
رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب
انار سرحد رفت و روز دیگر ملک قطب الدین نیکروز همراه ملک داود بشهر در آمده ضبط مملکت را پیش نهاد
ساخت و امیر محمد در انار سرحد سپاه جمع ساخته نوبت دیگر لوای توجه بصوب کرمان برافراخت
و با آن دو گروه چهار طاق رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب

یافته و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده مغولیان روی بوادی
فرار آوردند و امیر مبارز الدین بیگاه و هنگام کار امحل نزول زدند و دلان ساخته در محاصره شهر بغداد اهتمام
اهتمام نمود در خلال آن احوال از پیش امیر پیرحسین چوبانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی مدد
رسیده و ملک قطب الدین نیکروز خود را بدر زور دیده و دیده بخشش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن پناه
راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده تا کاه خواجه تاج الدین عراقی
که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانیده منصب وزارت یافت
و با جناب مواصلت محصوص کردیده و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک
داود روی کردان شده بامیر محمد می پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی
نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متوجه اوکرمان شده تا شهر را بکذارد و روی بصوب
وطن مألوف آرد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی کرده ملک داود از آن راه که آمده بود باز
بازگشت و امیر محمد در جادوی الاخری سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر بکرمان در آمده بدست رحمت
بساط علم و عدل را در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم
انداخت و آن حصار از دوران سلطان ابوسعید بهادر خان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود
و جناب مبارزی چند نوبت بپای آن حصن آسمان کردار لشکر کشیده و لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید
و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین تیغ دکمن [illegible] تاب نیاورد و مفاتیح قلعه بم را بتوابع را تسلیم
نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد طریق عفو و اغماض مسلوک داشته اهم را آنچه ... از روی جبال
مخالفت علم کرده و بجنب احیایش را بجای شکر ... بدنیا شد و خاطر شریف از عصیان و طغیان او ... ساخت

 در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر
پیرحسین چوبانی و امیر محمد مظفر روابط اتحاد و اتفاق متأکد شده و شرار غبار نفاق از ارتفاع یافت و جناب مبارزی
از امیر پیرحسین ملتمس گشته هر چند امیر پیرحسین محبت و وفا نمود و ترک وحشت او را بشیراز جلد اجابت مقرون داشت در این
حال امیر پیرحسین معتقد و رتبت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه انجو که در آن ایام امارت ولایت اصفهان را
در کف کفایت او نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف اوی به تسخیر روی توجه
به تسخیر ممالک عراق و فارس آورد امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیرحسین چوبانی را نابود انکاشته بملک اشرف
پیوست و امیر پیرحسین متوجه میدان مقاتله گشته در قصر زرد نزول کرد و در احشام و صحرانشینان خلقی کثیر
روی بدو آوردند آنگاه مولانا شمس الدین صاین قاضی و امیر طیشاه و امیرزاده علی بلیش از روی کرم
بملک اشرف ملحق شدند و در این هنگام احوال امیر پیرحسین را دانسته بصوب تبریز شتافت تا از آن
مملکت ... امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن کلمات منسوج او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف
... ممالک آذربایجان شده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و قبل از وصول
معتمد امیر شیخ ابو اسحق تدبیری اندیشیده بشیوه و نیرنگ صاحب السیف ... شد بیان این سخن آنکه

چون امیر شیخ ابو اسحق را مملکت شیراز اختصاص تمام بود در آن هنگام که ملک اشرف بسر حد آن ولایت رسید
بوی رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر در آمده ترتیب نزل و ساوری بپردازد و ملک اشرف
رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحاق بشیراز خرامید و معاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط
ساخته صدای مخالفت ملک اشرف را بوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت
جمعی کثیر که ثریا صفت فراهم آمده بودند بسان بنات النعش متفرق گشتند و ملک اشرف متحیر شده و بعضی
از نواحی فارس و عراق را باتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق
بر سریر حکومت فارس صعود نمود چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه
و یاغی باستی را بدان جانب گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت را ببرادر بزرگتر باز گذاشته
آستان جلالت آشیان او را مرجع و ملاذ خود دانسته و یاغی باستی از مسعود شاه این معنی در تاب شده و فرصتی جسته
و با کارد کاری بر پهلوی مسعود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشتند جمعی با امیر شیخ ابو اسحق
پیوستند و طایفه جانب یاغی باستی گرفتند و چند روز بین الجانبین غبار فتنه و شر مرتفع بوده بالاخره
یاغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ ابو اسحاق در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور
ملک و مال تافت و سکه و خطبه بنام والقاب خویش زیب و زینت داده ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار اطراف او بگشاد ◦ راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی ◦ خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه اشرفیه بکنده و تاختن و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

در ماه محرم الحرام سنه ثلث و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوبانی فوجی از لشکریان را جهت نهب و تاراج
بجانب قصبه نایین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه مظفر
و شاه سلطان را با جمعی از مردان سپاهی دفع ایشان نامزد فرمود و ایشان از راه نهر عبور و قطع مسالک نموده خود را در حصار نایین
انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بانگندن تیر و سنگ بر آورده بیک حمله چند رخنه در حصیل ظاهر ساختند
و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از پهلوانان از دروازه بیرون تاخت و در خرمن بقای بد آئینان
آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که آن قلعه را نتوانند گرفت بنابراین
در وقت وصول خورشید بر ذروه مغرب ترک حرب کرده بازگشتند و در خلال آن احوال ملک اشرف
بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده در طلب جناب مبارزی جواب داده که اگر
خاطر شریف حضرت اشرفی مایل باشد که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا
شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت ملک ان حقیقی میگشاید با ما بفرستند
فرستند و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان لشکرگاه
جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون بخدمت مولوی بدانجا رسید شفقت مظفری توقع ملاطفت
و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که امیر شیخ حسن چوبانی وفات یافته و ملک اشرف
عنان مراجعت بصوب آذربایجان تافته لاجرم جناب مبارزی جمعی ملک ... را از غبار تسلط ... یافته

وبدو فارغبال از یزد بکرمان رفت ومیان الجناب ومولانا شمس الدین قاضی عهود ومواثیق بقسم مؤکد شده مهم برین جمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعه سیرجان را که در تصرف کاشتگانش بود در حال تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید وصاحب اختیار ملک ومال بوده هر سال مبلغ صدهزار دینار کپکی بنذر علفه گیرد وبعد از آن حضرت مولوی از جناب مبارزی التماس نموده تا او را برسم رسالت نزد امیر شیخ ابو اسحاق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از خاطر شیخ فرو نشوید وابر توده وشیکاره را اعمال دیوان امیر محمد سازد وجناب جبلی نی این التماس را بقرآن اجابت اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحاق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید وحضرت مولوی دفتر عهد وپیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تعقل نموده بود تغافل کرد شعر ای امید من وعده تو بسا سر عمد باد دو وچون کیفیت بیوفایی مولانا شمس الدین بسمع امیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که حضرت مولوی بانوای متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم تقتلش صدور یافت وخواجه تاج الدین در آن حالت این بیت بزبان آورد برتاج عراقی زسر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا وجناب مبارزی بروی ترحم نموده او را بخشید وبدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از چند گاه کرت دیگر خواجه بجریمه متهم شده هر چند تفحص در میان آمد صورت نجات چهره ننمود جناب مبارزی تقتلش فرمود ان الحکم لله العلی الحمید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بمملکت عراق وذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم ومولانا شمس الدین صاین بتقدیر معین خلاق چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت عراق فراغت یافت تسخیر کرمان را پیش نهاد همت ساخته در سنه خمس واربعین وسبعمایه عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت ودر راه قرای بسیار کرده بیک ناگاه در ظاهر آن بلده نزول فرمود وپهلوان علی دارکی که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه که محکم بود امیر شیخ ابو اسحق والست که بدست امید بدامن وصال حاکم آن حصار نرسد بنابر آن آتش قتل وغارت در محلات شهر زده روی بجانب کرمان آورد وچون در قریه بهرام جرد نزول کرد وشنید که امیر محمد مظفر قاتی لشکر اوغانی وجرماغی ودواب واغنام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال وجدال است واز این جهت اندیشناک شده قاصدی بطلب ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او با جناب مبارزی مصالحه نماید وابراهیم بنابر سبق موافقتی که نسبت بامیر شیخ داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی امیر شیخ ابو اسحاق شتافت واو را از سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانید ومواضعه فرمود که من بعد از آن صوب صواب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفت بطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت رفتن شیراز طلبید ومرخص شده متوجه مقصد گردید وبعد از وصول امیر شیخ ابو اسحاق سید غیاث الدین ومولانا شمس الدین صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال بامیر ابراهیم صواب تفویض فرمود وامیر ابراهیم صواب چون از رای صواب بی بهره بود آغاز کفایت کرده

ابواب منافع امرا وارکان دولت را بربست والحاجت کمی از نقود وارد در طمع انداختند تا فرصت نگاهداشته برقم تیری جناب وزارت مآب را بقتل رسانید ونوبت دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید وچون هر گاه میان آن دو وزیر منازعتی روی مینمود سید غالب می آمد مولانا بهانه استخراج اموال هرموز بآن ولایت رفت وآتش ظلم وبیداد در سواحل زده در فصل بهار عازم سرحد گرمسیر کرمان شد وهزار گاو وغنم وچهارپای را بوعده وعید ملک گردانیده بکنار پیاده رکاب داغ راه داده وچون در اثنای تردد آثار قصور نموده ودر آن اثنا پرسش عبد الملک از شیراز مکتوبی بنظر فرستاده مضمون آنکه سید غیاث الدین نیز اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت ننماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند وجناب مولوی با هزار سوار از ملازمان امیر شیخ ابو اسحاق ودو هزار از مغولان جرماغی واوغانی وجمعی کثیر از مردم هر جایی روی توجه بجانب کرمان نهاد وجناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته باوجود عارضه درد پای با هزار یا کمتر مرد رزم از آنجا متوجه اعدا گشت وبعد از تلاقی فریقین در معرکه نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه کرده روی بوادی گریز آورد وجناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا وعظمای آن سپاه اسیر ودستگیر ساخت وبنفس نفیس بازگشته بعضی از عساکر نصرت مآثر انکامشی مولانا شمس الدین فرستاد وجناب مولوی بدست الحاقت گرفتار گشته رخت بقا بباد فنا داد وچون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابو اسحق بحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار وفیلان فلزات امطار بیشمار همه چون کوه آهن سنگدل وپولادپوش وچون سیل تند جمع ساخته رایت عزیمت بجانب کرمان برافراخت وامیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته امیر شیخ ابو اسحاق بعد از وصول آغاز محاصره ومحاربه کرده وجناب مبارزی روزی مانند شیر خشمناک وهژبری بی باک از دروازه کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابوبکر اختاجی را که پشت وپناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت واین معنی موجب شکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین بانگیختن غبار جنگ وپیش پرداختند وچون امیر شیخ ابو اسحاق دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد وترک محاصره کرد

[illegible] ودر زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمایی واوغانی که در سلک اقوام مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سورغتمش قراختایی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند ودر مواضع ومراتع آن ولایت ساکن گشته اموال وتوابع بسیار پیدا کردند وچون شعاع تیغ ظفر پیکر امیر مبارز الدین محمد مظفر پرتو تسخیر بر ولایت کرمان انداخت ایشان از شرف مواصلت وملاطفت مشرف ساخت اما آن قوم که بصورت بیگانه بود از تنظیم میقومند بواسطه عداوت جبلی وشرارت طبعی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان نهاده تسلط مینمودند وتاراج اموال مسلمانان میکشتند وجناب مبارزی در صدد غارت آن بدکیشان درآمده بر جستن تیغ آبدار بیران فنا دو ایشان را انگیختن میداد ودر سنه سبع واربعین وسبعمایه که امیر شیخ ابو اسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمایی واوغانی آغاز طغیان نموده دست

لتومن بجانب ایذه آورده بودند و در آن ساختند و با علان شعار عصیان مبادرت جسته لوای مخالفت برافراختند و چون
خبر فتنه و فساد اصحاب عناد بموقف جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع عناد ایشان باسهل وجهی میسر خواهد گردید
از بیکاران اهل اردو بار جمعی از ان جبای برنداشت و بی آنکه یراق جهاد سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت
و در هوای خاوه بر سر ایشان تاخت و در حملهٔ اول اکثر ایشان را پریشان ساخت و طاغیان بعد از هزیمت
مراجعت کردند و ببیات اجتماعی روی بجانب مبارزی آوردند و چون در آن محل سپاه [illegible] بغارت
و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار اختیار کردند و جناب مبارزی تا وقتی که آفتاب بلند گر
مهاروی بسواک کواکب آمد و تنها و جریدا با اعدا کارزار میکرد تا هفت زخم ببدن مبارکش رسیده از اسب
خطا شد و درین حال پهلوان یلشاه بی [illegible] که منایت بس کران رخاسته اسب خویش پیش کشید و نیز
امیر مبارز الدین بر آن بارگیر سوار شده جان از آن ورطه بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان یلشاه
را با قرب [illegible] بقتل رسانیدند زمانه بنیکان بد اسب [illegible] ستاره [illegible] دوست [illegible]
و این خبر [illegible] که از آن بتر نتواند بود و بعد از سه روز بکرمان رسیده و شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین
وزیر جهت تحقیق اخبار [illegible] بهر طرف دوانیده و دروازهای شهر را مضبوط گردانیدند و روز دیگر [illegible]
دولت جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر و استر و ادوات [illegible]
از خانه خویش سرانجام نموده و همچنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافتند و آن [illegible]
جتول یافت [illegible]

[illegible] و تمامی جسرایی بوساطت مرتضی سید صدرالدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک [illegible] الدین میان
امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده
بنابر آن چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم امیر شیخ ابو اسحق توقع آن میداشت که
اورا بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف متوقع سرداران [illegible] و تمامی
جسرایی را مشمول انعام و احسان گردانید و جهت استیصال نهال اقبال امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] و در همین وسیله امیر سلطانشاه جاندار را با دو هزار سوار جسرا [illegible] روانه کرد [illegible]
[illegible] بطرف یزد در حرکت آمد و سلطانشاه [illegible]
[illegible] اقامت [illegible] بامر محاربه و محاصره [illegible] شدند و امیر شیخ ابو اسحق بیزد رسید و بنابر آنکه حاکم آنجا
شاه مظفر [illegible] بود آن خطه را بحیطهٔ تصرف در آورد شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت [illegible]
[illegible] بر جناح استعجال [illegible] شتافت و [illegible] امیر شیخ ابو اسحق محمدی
[illegible] اصفهانی [illegible] گردانید و چون آن دو سردار بنزدیک [illegible] و آغاز محاصره و محاربه
نمودند شاه مظفر [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible]
هزار سوار [illegible] از غایت

غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول گشته و رایت کوشش
[illegible] تیسیر نپذیرفت لاجرم قاصدی بپیش [illegible] فرستاده سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب
پدر اجازت مصالحه نیافته بود آن ملتمس را سمع اجابت نشنود اما امیر شیخ ابو اسحق روزی یکسواره تنها بر قلعه
دروازه [illegible] شد گفت بیا که نوبت صحبت و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت
و شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفته هر یک بمنزل خود باز گشتند و بعد از آن
امیر شیخ ابو اسحق عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید و شنید که سلطانشاه جاندار
و هزاره جسرا و اوغان هم کرمان را ضبط نتوانند داد بار دیگر بتوسط سید صدرالدین مجتبی و خواجه علاءالدین
محمود که بوفور استعداد و قابلیت محمود برنا و پیر بود و در شیوه تقریر و تحریر مقتدای میر و دبیر با جناب
مبارزی صلح نموده و سلطانشاه را طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جسرا و اوغان تنها
ماندند رسولان چرب زبان با آستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاده زبان باعتذار و
استغفار بگشادند و امیر مبارزالدین برسم عفو روا ندید جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و
انبساط مسلوک داشته در یکروز هزار جامه [illegible] آن قوم بخشید اما بعد از چند روز [illegible] دیگر از
خون گرفتگان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از روسای ایشان بقتل
آورد و [illegible] و بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طایفه از بقیة السیف جسرا
و اوغان در گرمسیرات کرمان نوای بسیار میکنند بنابر آن شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود
با لشکر [illegible] بجانب جیرفت [illegible] روان فرمود و اوغانان [illegible] سلیمانی [illegible]
شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداده و آغاز محاصره آن قلعه کرد و مقارن
آن حال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق بانهدام مبانی عهد و میثاق اقدام نموده امیر سلطانشاه را با فوجی
از لشکر [illegible] ساخت که بعد از فراغ آن مهم با هزاره
جسرا و اوغان قیام نماید و امیر سلطانشاه که از کثرت [illegible] و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق تنگ
آمده بود خط بطلان بر اوراق اخلاص او کشید و بجناب مبارزی التجا نموده با وی پیوست و بعین عنایت
ملحوظ گشته در سلک امرا انتظام یافت و در آن اثنا شاه شجاع سالماً و غانماً از ظاهر قلعه سلیمانی بازگشته
بپدر پیوست و [illegible] و همین وسیله امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل [illegible] بطرف
یزد بیرون رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ داشته رایت [illegible]
و مخالفت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاربه و محاصره هر چند سعی نمودند که تسخیر کنگره آن حصار
استوار میسر نشد لاجرم [illegible] بعد از هجوم سپاه [illegible] از دور یزد برخاسته بجانب شیراز شتافتند و در
[illegible] و همین وسیله امیر شیخ ابو اسحق امیر [illegible] را که از امرای معتبر [illegible] بود و در آن اوقات [illegible]
[illegible] جوبانی [illegible] پیوسته بود با جنود [illegible] و بجنگ امیر محمد مظفر روان [illegible] و جناب مبارزی
[illegible] بتوجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد و احفاد و سپاه [illegible] از دار الامان کرمان باستقبال

دشمنان توجه فرمود و در موضع پل اگنت هر دو فریق بهم رسیدند و از جانبین جمعی غریق دریای هلاک شدند
و در آخر امر جمیع نجابت و مردانگی شاه مظفر و شاه شجاع قرین نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شده بیکبار تاتار
طریق فرار پیش گرفت و قرین شکست و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوست و امیر شیخ ابو اسحق شورش خاطر گشت

گفتار در بیان رفتن امیر مبارز الدین محمد بجانب شیراز و جوستن [illegible]

در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمایه همت بلند و نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر آن داشت که کمند اندیشه
بر کنگره متجنه مملکت شیراز اندازد و با سپاهی که از غبار سم مرکب ایشان آیینه سپهر تیره میشد و از زد و بیت اشعه
اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدان جانب برافراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود
واقف گشته بعد از تقدیم مشورت عمدة المتأخرین قاضی عضد الدین ایجی را که شمه از حال او گذشته تا دل او را
جزو اول این مجلد سمت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و محمد
مولوی در صحرای دشت بر بموکب امیر محمد مظفر پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان ابقا امکان
مبالغه نمود و مبلغ پنجهزار دینار جهت خانه الکتاب و دو هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت نموده بود
و شاه شجاع شرح مفصل ابن حاجب را پیش قاضی بنیاد فرموده بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از
چند روز که از رنج راه برآسود و تمهید قواعد صلح و صفا کرده آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بر آن مترتب
و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان امیر شیخ ابو اسحق مطلقا اعتمادی نیست زیرا که با من مکرر نوبت
مصالحه نموده و باز راه منازعت پیموده و قاضی رجعت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بود
امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر مذکور از صلح نومید شده با لشکر چون سیل برخروش همه خنجر گذار و جوشن پوش
پل فسا شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم بر او غالب گشته بشیراز در آمد
و روز دیگر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده اثر را معسکر جنود ظفر ورود گردانیده بقدر امکان در تضییق محصوران
کوشیده و از هر طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ متصاعد و متواتر گردید چنانچه هر روز از وقتی
که رایات مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از جانب غرب نیام
میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته و در خلال آن احوال مرض عارض
ذات امیر مبارز الدین محمد و الکتاب از غایت شغف بجنگ و حرب با وجود شدت آلام صبح و شام
در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاربه و محاصره اهتمام مینمود تا آنکه از شربت خانه قادر مطلق
نیشفن شربت شفا نوشید ایام در آن اوقات شاه شرف الدین مظفر مرتفع گشته در جمادی الاولی
سنه مذکوره بجهان جاوید انتقال کرد و بدو جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبت چنین حافظ آنکه مبادا
دشمنان شماتت نمایند و دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده
روی بمیدان مردانگی می آورد و نعش شاهزاده را بمرود میبد ارسال نمود و اولاد و امجاد او را ابن لی و
حافظ جوی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی و شاه منصور و شاه حسین و شاه علی
[illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible] چون مدت محاصره شیراز

امتداد

امتداد یافت در سیم شوال هفتصد و پنجاه و چهار امیر محمد مظفر بر شیراز امیر شد و امیر شیخ ابو اسحاق بوادی
فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند امر روی
داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ ابو اسحق بی سببی ظاهر جناب سیادت مآب امیر حاجی قراب را
و حاجی شمس را که با رئیس نصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان در زراعت دل شیرازیان
میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهت امیر ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی رنجیده و خاطر سایر مردم
آن دیار از وی متنفر گشته دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سروران شیراز بود از شهر بگریخت و
دست نیاز در دامن امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سربند امیر سرافراز ساخت
و مجد الدین یاغی گشته جناب مبارزی بر سر او تاخت و فتح واقع شده حصار حیاتش را انهدام داد
دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و
جناب مبارزی بکمال ادب و بنهایت اعزاز و احترام آن قدوه علمای اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه
حاجی قوام الدین حسن که جهت مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مردم زمان بود در ... شهر
ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان انتقال فرمود و او در سیر از اعتقاد را اعتبار داشت که در ایام محاصره
روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا مهم ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من
زنده باشم این قواعد مقرر جاه و جلال تو بر قرار خواهد بود و این بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین
محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است که دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
دیگر آنکه در ایام محاصره هر روز از صبح تا شام امیر محمد مظفر روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام اقدام
مینمود و امیر شیخ ابو اسحاق پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده به تجرع اقداح گلفام و مشاهده رخسار خوبان
سیم اندام مشغولی مینمود و در ادراک شرب مدام بمرتبه مبالغه کرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر
در آمد امیر شیخ ابو اسحق در غلوای مستی آواز طبل شنود پرسید که این چه غوغا و آشوب است جواب دادند
که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست دیگر آنکه امیر
شیخ ابو اسحق قصد قتل ناصر الدین عمر فرموده و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکن
بود خود را محکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هر گاه که جنگ سلطانی
در اندازند دروازه موردستان را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب ثبات دولت او بود
دست درهم داد و در سیم شوال مذکور امیر محمد بن مظفر منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت
و کلو عمر بموجب مواضعه مذکوره میان بندگی بسته دروازه را بگشاد و جناب مبارزی با سلطان
طریق جانبازی بشهر در آمد و امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعه سفید که در زمرد کبود
هزار رفته محکم شد و قاصدی بیغداد فرستاده از امیر شیخ حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار
مرد شمشیر زن بامداد او نامزد فرموده و چون آن لشکر با امیر شیخ حسن پیوست عازم شیراز شد و جناب
مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ویران گردید و هر یک

از متابعان او سلوک طریق دیگر گزید و امیر شیخ ابو اسحاق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع پیشتر از او باز
گشت و مقارن آن حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ ابو اسحاق که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت
طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل بیکار و
رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شده و هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته
امیر علی سهل را همراه برده و در منزل دوردان در شبخان آن گل نورسته را بعد جرمیه او بر خاک هلاک انداخت
و گفت که باجل طبیعی درگذشت و سایر گرفتاران نیز بحکم جناب مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون
امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه ملک اکبر در دار الملک شیراز متمکن شد سادات و علما و فضلا را او توقیر
و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت مساعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر
مبالغه کرد و که ظرفای شیراز او را محتسب لقب داده و خواجه شمس الدین محمد حافظ در آن ایام غزلی
نظم فرموده که مطلعش اینست   اگرچه باده فرحبخش و باد گلبیز است   ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

[illegible]

در سنه خمس و خمسین و سبعمایه امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت
ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدرآمده در … و در خلال
این احوال خبر باردوی معزت … رسید که آیتمور که از جمله امرای امیر شیخ ابو اسحق بود و … تهور و جلادت
اشتهار داشت بشولستان شتافته و با … امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت میشود
اتفاق کرده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرموده اما قبل از وصول
شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحاق بر آن بلده استیلا
یافتند و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان در قلعه … را اختیار نموده در آن اثنا شاه شجاع
بپیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیک ناگاه با سپاه
ظفرپناه بشهر درآمده مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهادند و در حین اشتعال نایره پیکار آیتمور
خاکسار بزخم تیر … کشته گشت و سایر دشمنان بادپا سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از
استماع خبر فتح و ظفر لشکر بر اصفهان برده بمحاصره امیر شیخ ابو اسحاق و جلال میرمیران که کلانتر اصفهان
بود اشتغال فرموده و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر مستعصمی عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد بحضرت
امیر محمد شتافته … با وی بیعت نمود و بنام معتضد خلیفه خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان
امتداد یافت و لشکر … دست به بیداد برآوردند امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص
شدند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع
بموجب فرمان پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن اثنا شنیدند
که امیر شیخ ابو اسحق در لرستان با اتابک نور الورد بن سلیمانشاه بن احمد پیوسته است و لشکری براتیان …
گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم و اولی دانسته بجانب کندمان در حرکت آمده و چنانچه

مبارزی

مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافت متوجه ایشان بود در منزل میرودان به پسر نیک اختر ملحق گشت و
امیر شیخ خبر توجه سپاه شیراز را شنیده از آنجا بشوشتر خرامید و خود را … بابا رخاست و شاه
شجاع لغایه اصفهان معاودت نموده امیر مبارز الدین محمد در نواحی علوردگان لوای اقامت برافراشت
و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره اصفهان پرداخت و جلال الدین میرمیران مبلغ فرستاد او را برسم نعل
بها بیرون فرستاد تا او از دور شهر برخاسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمایه
ملک اردشیر را … جهت حکومت ایک و شبانکاره تعلق بوی میداشت … منظوری در مقام مخالفت
آمده و شاه قطب الدین محمود باشارت جناب مبارزی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهرا قسرا آن
ولایت را بحیطه تصرف در آورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرده و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه امیر
محمد شنود که امیر شیخ ابو اسحق کرت دیگر باصفهان آمده سالک گشته است بنابر آن با سپاه فراوان عازم
آن بلده را مضرب سرادقات جاه و جلال گردانیدند و بعد از چند ماه که در تضییق اهل شهر کوشیده و برودت
برج هوا استیلا گردید این مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بجانب
لرستان برافراشت … نمود و … از آن دیار منقطع گردانید و شاه سلطان بجد هرچه تمامتر
در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میرمیران در مضیق محاصره محنت بسیار …
و چون … بمنزل … حصار … مفتوح گردید کار
محصوران اصفهان بجان رسیده فوج فوج میگریختند و … اخلاص در … دولت شاه سلطان
می آویختند و در آن اثنا پیشوای قلوتبرک قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد
و از استماع این خبر آشوب تمام در اصفهان روی نموده هر کسی بجانبی شتافت از جمله میرمیران فرزندان
و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون رفت و تا کاشان عنان گران بازنکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب
اجل راه فرار مسدود یافته در خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان
باصفهان درآمده چون دانست که امیر شیخ … جاسوسان برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا
اصیل الدین خایف … گشته در خلوت کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید و او طایفه از اهل
اعتماد بگرفتن امیر شیخ فرستاده ناگاه آن مردم بوثاق شیخ الاسلام درآمدند و امیر شیخ ابو اسحاق از
انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید و دشمنان آن پادشاه را بحقیقت … از آنجا بیرون
کشیده از وهم هجوم اصفهانیان در دروازه پنهان کردند و … و در آن ایام امیر محمد مظفر از قلعه
… فرصت یافته بشیراز رفته بود چون خبر گرفتاری امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب
نمود و شاه سلطان … با چند کس از معتمدان آن حضرت … روان ساخته ایشان او را
در روز پنجشنبه از ایام اواخر جمادی الاولی سنه ثمان و خمسین و سبعمایه از راه … بحضرت … که در
ظاهر دروازه سعادت ساخته بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات و قضات و علما و اعیان
فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که بجهت شوکت … ساخته بود رسانیدند

امیر محمد او را در غایت تذلل و انکسار دید روی بدو آورد و پرسید که امیر حاج ضراب [illegible] جواب داد
که بلی چو نمود و ما او را بقتل رسانیدیم و جناب مبارزی حکم قصاص کرده آن پادشاه عالی جاه را با ولاد
امیر حاج سپرد و پسر او امیر حاج در حال فی حال تازه زخم کاری او را از ضرب شمشیر آبدار منطفی کرد و این
و آب حیاتش را از مرتبع شعله کردار متمنی ساخت آری سر پنجه تقدیر بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای
نازل بهیچ وجه نجات نتوان یافت این دو بیتی از نتایج طبع امیر شیخ ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک
نظم کشیده است

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند — امید بهیچ خویش و بیگانه نماند — دردا و دریغا که درین مدت عمر
از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند — با چرخ ستیزه کار مستیز و برو — با گردش دهر در میاویز و برو — یک کاسه زهر است که مرگش
خوانند — خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح امیر شیخ ابو اسحاق
و اکابر آن زمان خجسته نشان گوید

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق — به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد — دگر مربی اسلام مجد دولت و دین
که قاضی به از او آسمان ندارد یاد — دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین — که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف — بنای کار مواقف بنام شاه نهاد — دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل
که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد — نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند — خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

و از جمله افاضل آن زمان دیگری [illegible] که بعضی از رسایل هزل آمیز و سخنان فحش انگیز او در میان
مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه امیر شیخ ابو اسحق از منظومات خواجه عبید زاکانی است که بشر اعتقاد

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ — کاوازه سخاوت او در جهان گرفت — شاهی چو کیقباد و جوادی چو حاتم کرد
کشور چو شاه بحر دشمان او در آن گرفت — بنگر که روزگار چه مشعوبده مینمود — بگذشت چگونه دولت او را امان گرفت
در کار دهر و کار و ثبات جهان ببین — عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت — بیچاره آدمی که هزار و هیچ حال را
فی الحال دست در آستان گرفت

و از مشاهیر شعرای آن زمان یکی خواجوی کرمانیست و او ملقب و موسوم
بکمال الدین محمود بود و خواجو از فضلای سخن آرا تخلص شعر الطیب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ و تحسین عبارات
جهد بلیغ مینموده و دیوان خواجو مشهور است و خمسه که در برابر گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت
نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمایه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم نموده است که
شد بتاریخ هفتصد و چهل و چار — کار این نقش آزری بنگار — علیه الرحمة من الله الغفار و کریم ستار

[illegible]

در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نهضت بجانب اصفهان فرمود
تا در آن بلده با محتاج سپاه مرتب سازد و اتکاء اعلام ظفر نما و نصب بیت مقصد برافرازد و بعد از آنکه بکیده و اصفهان
رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورده و چون مانند امیر شیخ ابو اسحاق دشمنی را گرفته بود و لوازم خدمتکاری
و اخلاص تقدیم رسانیده و جشن میداشت که با نواع اصطناع اختصاص یابد و پرتو عنایت خال بر رخسار حال او تابد
اما چون امیر محمد مظفر از خواجه برهان الدین فتح الله شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق تصرف

نموده بنظر شفقت در روی ننگریست و شاه سلطان پس از روزی چند طوی کرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را
بخانه برد و چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایره حسد در اشتعال آمده با خواهر زاده آغاز معاقبت نمود
و مرغوبات هر جا بهم رسانیده بود تاراج کردند و سبب این حرکت ناپسند شاه سلطان سال کینه خال در خاطر
سینه نشاندند و معارن آن حال سیصد سوار از نزد جانی بیک خان که تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بود با مثال
رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده ییلاول سازند و جناب مبارزی سخنان درشت جانب ایشان گفته اوامر ایشان
ایچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهت تشویش بسیار رسیده و چون او زبکان با وزیجان معاودت
نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن بردی بیک خان بجانب دشت قپچاق و استیلای اخی جوق
بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی بتقریم عزیمت نموده بود داروغه و هزار سوار بر آن حفظ کرد جدا کانه در آن
آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از ولیران نامدار الکتاب استقبال کرده در موضع میانه گردان هر دو کشور
و مبارزان هر دو لشکر با یکدیگر در آویختند و جنگی در غایت صعوبت روی نمود نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم جناب مبارزی وزیده و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت
پدر تا نخجوان از عقبش رفتند الکاه عنان یکران باز کشیده سه روز در آن مکان بعیش و نشاط پرداختند و بجانب
امیر مبارز الدین محمد بازگشتند والکتاب بآواز ابتهاج در شب و دشنامهای ناخوش میکشید و کمدر گردانید
جلد در فتح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر گشتند و جناب
مبارزی مدت دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آن جانبست و بنابر آنکه سخنان
با امیر محمد گفته بود که تو از جوان ترک جرأة مند بالا مالی مواجه رسید والکتاب مصداق این مفهوم سلطان
اویس را دیده است و کلان مینمود که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بوی خواهد رسید بی تبریز را بازگذاشت
روی باصفهان آورد و در اثنای راه سب از از خشم خشتره کانبنده بکنش و میل کشیدن تهدید کرد بلکه کاهی
سخنان نسبت بآن دو جوان عالیشان بر زبان می آورد که اکثر بایان از تلفظ بامثال آن شرم دارند جنانی
می خواست شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار دادند و ثمره ازین سخن با شاه سلطان در میان نهادند و
شاه سلطان چون از جناب مبارزی بنهایت آزرده خاطر بود گفت که امیر میخواهد که شما را بگیرد و سلطان
ابو یزید را ولیعهد گرداند دو جوان لشکر کش باید اتکای کس ابهم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند
جناب مبارزی را گرفته مقید سازند و بعد از وصول بآن بلده و نیم شبی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع
آمد و در حضرت قرار طلبید شاهزاده از سبب آن پرسید جواب داد که خبر شنیده ام که امیر محمد از عهد وفا
خبر یافته اگر این سخن راست است فردا مرا کشته می بینید شاه شجاع در تسکین او کوشیده موثر فرمود که
خاطر از هیچ باب فارغ گردان و روز دیگر شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان با یکدیگر اتفاق کرده بدر وثاق امیر محمد
رفتند و جناب مبارزی در آن وقت در بالا خانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران
خاصه در دروازه نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران در پای نردبان بایستاد و مسافر ایوانی را با
شش نفر بالا فرستاد امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بوده اید جواب دادند که شاه شجاع قورچی هزار دو

جناب مبارزی چون این سخن شنید خشمناک گشته دست بشمشیر برد و مسافر ایو داعی خود را بر بالایش افگنده
آنجناب از زیر او بر جست و بطلب مست مشغول گشت و شاه یحیی پسر باز پایمالش گردید تا بیفتاد و فی الحال آن
جایگاه شیر بیشهٔ شجاعت را بر هم بسته در خانهٔ مضبوط ساخته در اول شب شام کشت و تا هنگام غروب زبان به هرزه
گویی بر گشت و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جمع پوشیده گشته و جناب مبارزی را مقید
طارک بردند و در شب بیست و نهم رمضان سنه سبعین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارت شاه شجاع در آن
حصار شتافته جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر
را مقید با سید در شتاد و خواجه برهان الدین وزیر در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه اورا قید
هستی بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آنکه شش هفت روز در آن حصار بسر برد با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت
کوفت و جناب رانکه او ولا را ابجاد او از کرد او خویش نادم و پشیمان بوده در استرضای خاطر پسر کوشیده بقلعه رسالت
فرستاد و بهر اسم عذر خواهی بتقدیم رسانیده مهم را بر آن جا رستاد و نه که امیر محمد به شیراز آید و خطبه و سکه بر
دستور سابق بنام والتش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل نماید و جناب مبارزی
بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر با جوانی طایفه از مردم که جهت برادر
بگماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان ابویزید را بر تخت نشانند و شاه یحیی را لشکرکشی کرد اندر شاه شجاع از این معنی
وقوف یافته مهمی چند از او بنیابت رسانید و پدر را مقید کرده بر فرستاد و آنجناب در آن حصار گرفتار گشته مرض او
استیلا یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطه نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا اورا بقلعه بم بردند اما هیچ
فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الاول سنه خمس و ستین و سبعمایه مدت حیات جناب مبارزی بپایان آمد نعش
او را بمیبد نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و چنانچه رسمست جهت ترویح روحش ختمات کلام و اطعام فقرا
وایتام بجای آوردند از امیر محمد مظفر چهار پسر ماندند شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد و سلطان ابویزید
و از جملهٔ اعاظم فضلا و محدثان آن زمان شیخ سعد الدین محمد بن مسعود بن محمد الکازرونی است معاصر امیر محمد مظفر
بوده و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال نموده و از جملهٔ مصنفات آنجناب شرح مشارق
الانوار و سیر سید ابرار صلعم و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان اهل خیر بسیر کازرونی مشهور است وفات
شیخ سعید در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بوقوع انجامید و از شعرای آن زمان رکن الدین هروی
که در میان شعرا برکن صاین اشتهار یافته در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود
قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند پیر از رکن صاین بمجلس پیش جناب مبارزی بود و چون آن فتنه روی نمود مولانا
رکن الدین خود را از آن بالاخانه بپایان انداخت زبان بملامت و دشنام بگشاد و روی بگریز آورد و در آن
اثنا بر شاه شجاع بگذشت و از غایت خوف و حیرت شاه را نشناخته جهان ناسزا بگفت شاه شجاع
شمشیر برکشیده و خدمت مولوی از پای درآمد و احشا و امعای وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت که
از برای خدا ترحمی شاه شجاع در خنده افتاده گفت معذور دار که این امر ناخواسته واقع شد و جبر احوال
طلبید تا زخم او را دوختند و بمعالجه مشغول گشتند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع را

اختیار

اختیار کرده در آن اوان که شاه شجاع بیزد میرفت در یکی از منازل با رکن صاین آغاز مطایبه نموده
کیفیت آن واقعه را بیاد وی داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت که دو سال
دیگر و هم در آن لحظه حرکتش متغیر گشته از خوابگاه بیرون رفت و چون بخیمهٔ خود رسید جان بقابض ارواح سپرد
ذکر [illegible] شاه شجاع [illegible] طبع آفتاب شعاع شاه شجاع مرآت صور معانی بود و همای
همت آن پادشاه واجب الاتباع بر فراز آشیانهٔ سدره پرواز مینمود و طینت پاکش بلطف کرم و تواضع
موصوف و ذات خجسته اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف او و در شجاعت و سخاوت یادگار اسفندیار
و رستم و کمال سخا و تقش ناسخ اطوار معن زایده و حاتم در احیای مراسم عدل و انصاف یادگیری معادل
و در تحصیل مسایل معقول و منقول سرخیل ارباب فضایل قوت حافظه اش بمرتبه بود که هفت بیت عربی
را بیک خواندن از بر میکرد و چون افکار صایبه اش بمثابه که مراد و مختار علما را از معضلات عبارات
بمجرد ادنی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت یافت و به کسب
سایر کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بر درجهٔ مهارت در علوم دینیه و معارف یقینیه ترقی
شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل داشت ذات او کامل در ادراک علوم و ز کمال
عقل ادراک علوم طبعش لطایف حیوان مرده دل فهم تیزش کرده آتش اجل اشعار آبدارش غیرت
جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود درر آبدار خلف [illegible] در عالم علم بود
پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقا بر تواتر اشارت رفت ولادت باسعادتش در سنه
ثلاث و ثلثین و سبعمایه وقوع یافت و در سنه ستین و سبعمایه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال
پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه اربع و ستین و سبعمایه میان او
و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین و سبعمایه شاه شجاع شکست یافته فارس
بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را دست داد و شاه محمود
باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت نمود و در سنه ست و ستین و سبعمایه شاه محمود راه سفر
آخرت پیش گرفت و بلدهٔ اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع انتظام پذیرفت و در سنه ست و ثمانین
و سبعمایه شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان
سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد و اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بوده و مدت استقلال
و دو ماه سلطنت بود پرتو اهتمام خواجه قوام الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه
جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن
بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش می تافت چنانچه شمه از احوال ایشان
در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت و التوفیق من الله تعالی انه هو الفاتح و علی یسرنا
[illegible]
چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خواطر کوشیده عنان عزیمت بشیراز

انعطاف داد و زمام امارت اصفهان و ابرقوه در قبضهٔ اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان
بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت حبس شاه یحیی در قلعهٔ قهندز بوقوع پیوست و خواجه
قوام الدین صاحب عیار بر زبلوجه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بر وفق مراد گذشت بار دیگر
خبر عصیان و طغیان هرزه جویان و اوغان و جتی در قلعهٔ منوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر ایشان
را لازم دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاه بیکران منازل و مراحل قطع کرده تلها و آن قلاع را
مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بوده بالاخره
اعیان و امرا و اوغان از مقابله و مقاتله عاجز گشته و طالب مصالحه و معاودت شدند و بساط جدال و قتال
در نوشتند و جناب شیخ الاسلام مولانا عبد الله را که از اولاد شیخ شهاب الدین تورپشتی بود شفیع ایشان
بود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند
آنگاه لوای ظفر پناه بصوب شیراز توجه فرمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک
بود و در سنه اربع و ستین و سبعمایه بنا بر بعضی از مقتضیات ملکی گماشتگان شاه شجاع مال ابرقوه را
بحیطهٔ ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر
کردند تخت شاه محمود تیغ عداوت آخته خطبه را بنام خود ساخت و نام برادر بزرگ را از خطبه انداخته رایت
مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر فراوان از صوب اصفهان شتافت و شاه
محمود بعدم مقابله و مقاتله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب حصار و دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع
در حوالی آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور
می‌آورد در اثنا روزی جمعی در کمینگاه نشانده از دروازه بیرون خرامید و از جانب شاه شجاع شاه
سلطان با سلاح برخورده گروه متصدی قتال گردید و در حالت شاه محمود پشت بر جنگ کرده روی بشهر
نهاد و شاه سلطان از قرب او غافل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد و چون بر کمینگاه عبور
نمود شاه محمود بازگشته آغاز و جمعی که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک بر سر شاه سلطان
تاختند و او را بدین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عم را منظور نظر عنایت نکرد و بنید
و زندان ... که با امیر محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید و مولانا صدر الدین عراقی که از جملهٔ خادمان
امیر محمد بود در واقعهٔ شاه سلطان این رباعی انشا فرمود

کو دست قضا چشم ترا میل کشید
در دولت شریعت تو نقش دید • آنکس که بدو چشم تو آسیب رسانید • او نیز بعینه مکافاتش دید

بعد از آن میان برادران صلح گونه واقع شده و شاه محمود خطبه بنام برادر خوانده شاه شجاع عنان بصوب
شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعهٔ قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و هم آنجا
متحصن شده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره پیش کرده شاه یحیی وسیله‌ها
انگیخت و دست تضرع و نیاز در دامن الطاف عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جرم
برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بحکم ... مبادرت نموده حسب الحکم بجانب یزد روان گشت بعد از

وصول

وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاصره و محاربه بدار العباده یزد استیلا یافت و خواجه بهاء الدین را که
گماشتهٔ شاه محمود بود گریزانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید
با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصرهٔ یزد و اخوی
و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود و باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت
و بار دیگر شفعا انگیخت تا شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز
محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس جنابت که اولاد
مرا مستاصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابر آن شاه شجاع در استیصال
نهال اقبال شاه یحیی سعی نکرد و بجرم و ملامتی که از آن جانب واقع شد خواجه قوام الدین را اجازهٔ رجوع بشیراز
ارزانی فرمود و در ... همین سال یعنی سنه اربع و ستین و سبعمایه خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار
بسیار پیدا کرده نسبت با امرا و اعیان تعظیم و تکریم مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بتعقیل مهمات
اقدام مینمود مواخذ و معاقب گشت بعد از تعذیب او از دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت
آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال
مشغول گردید

در سنه خمس و ستین و سبعمایه شاه محمود
ایلچیان بحضرت ... نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد نمود و سلطان اویس طمع در تسخیر
مملکت عراق و فارس کرده اشارت نمود تا از امرای خاصه ... و ساقی و ... و ولی
و وزراء ارکان دولت امیر شیخ ابواسحاق امیر غیاث الدین منصور شول و سلوق شاه ترکمان در صحبت امیر شیخ
اینات روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز
آمد و شاه یحیی را بتسلیم ابرقوه ... شاه شجاع اظهار نموده در حضرت و بوی پیوست و
سروران لر کوچک و ... و کاشان و ... و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ کثرت
عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته منشی آستان
سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت

بمحمود بنویس کای ارجمند • رسانیده بر دودهٔ خود گزند
نه محمود بشتم بجنگ آمدی • مرا تو تیغ برسم زدی • ... ای ماه خورشید بار • گر کنی زانکه باهر دو باشیم یار
که باید کشیدن بسر ... ها • چو آگه شوی از کمانش ها • اویس ار بیار ترکتازی کند • مگر با سر خویش بازی کند
... یک دین یاد کن • نگر تا چه گوید در این سخن • که گر دو برادر بهم داد دست • تن کوه را باد ماند بدست

و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگی پادشاه لشکر باصفهان
آورده مملکت را خراب کرد و هنوز از مزاج ایشان این شیمت نیافتم بنا بر آن استعانت بسلطان اویس بردم
که شاید ایمن توان بود شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ شاه محمود جز باستعمال تیغ
آبدار انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر ... جان ... بازان میدان دلاوری ...
انقطاع نگیرد بنابر آن سپاه فراوان جمع ساخته از شیراز بجانب ... در اهتزاز آمد و این قطعه گفته ...

فرستاد ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازه
صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ گزار و چو صبح عالم گیر چو عقل راهنمای وجود
شرع نیک نهاد کمال صولتم از خیل کسان ایمن بنا نظام از تحت عنان آزاد بزده عجبه بدر کاویج
مخلوقی که بر بنای توکل نهاده ام بنیاد بهیچ کار جهان را دل نیاوردم که آسمان در دولت بر وی
من گشاد و مترسم دعوی پدر گرای برادر که شوهرت نیاید ز دختر دولت مکن مکن که پشیمان شوی
بانو کار ز نکر رو به پیر زور لشکر عقاد القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت ارس در صحرای
خو افشار و سه جاه بهم رسیده دست بآویزش آتش با صف شکن برآوردند شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس
را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان علاء الدین احمد استحکام داده و بنفس نفیس در قلب جای گرفت و
شاه محمود علی اینانق و امیر عنایت الدین منصور شول و توکم ترکمان را در میمنه بازداشت و ضبط میسره را با میر سامانی
و سلغوشاه ترکمان باز گذاشت و خود در قلب مقام فرمود آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ جنگ را
جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که تا پیره خاکدان او کره مهر را بجوش آورده شرار شعله آن
خرمن ماه را سوخت و در جوم فلک از گرده هر خدنگی که از شست پازن جنگی گشاد یافت انگشت حیرت بدندان
نمود و هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد دری در سینه امیری گشود جکاجاک عجب زهیدای گنج
نهم فلک شده رزو من مین عاقبت شاه محمود غالب آمده چون حزم و ثوابت سپار بجانب دایه موت
شتافت شاه شجاع منابع انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان علاء الدین احمد رقم بی وفایی بر چهره حال
خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و در روایتی آنکه سلطان احمد قبل از تلاقی فریقین
نزد شاه محمود رفته بود القصه چون شاه شجاع بشیراز رسید در باب حصار را مستحکم ساخته پسر خود سلطان
شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود و امرای عراق و آذربایجان متعاقب آن جد رسیده و شاه
شجاع در شهر متحصن شده و شان محاصره و تطویل انجامیده آثار عجز در اکثار بر صحایف روزگار شیراز [illegible] ظاهر
گشت و شاه شجاع جهت طلب مصالحه جمعی از اشراف و اعیان را متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاده
اما شاه محمود ایشان را بروفق مطلوب جواب نداد او آثار مولف تاریخ آل مظفر قدوة اهل فضل و هنر
مولانا معین الدین الیزدی جهت الحام آمیختم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم
نموده و گفت تا استیلای امرای سلطان اویس مرا چندان اختیاری نمانده اکنون مناسب چنانست
که اقامت شاه شجاع به ابرقوه رو نهد و آنقدر تحمل نماید که من امرای بیگانه را بوطن ایشان باز گردانم آنگاه
ممالک موروث را بسبیل راستی قسمت نمایم و چون مولانا معین الدین بازگشته این پیغام بشاه شجاع رسانید
شاه عالی گهر ازو برادر نوشته التماس نمود که بپای قلعه قهندز آید تا مشافهه گفتگو کرده شود و این بیت را در
نامه نبشته بود اگرچه دل بکسی داده ایم ما [illegible] شود بجان او که دلم بر سرو فاسد نشود و شاه
محمود ملتمس برادر مبذول داشته قرآن داده این بیت را از مان قول در جواب برادر قلمی نموده که
حکایت از طرف ما شکسته یافت و گرنه از طرف ما همان صفات نشود و روز دیگر در پای قلعه

قهندز قرآن سعدین دست داده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سرین امیر بجانب ابرقوه رود و آنجناب
در وجستی مناسب با جمعی از خواص طریق عزم مرعی داشته از طریق مجهول عنان براه قصر زرد تافت و از آنجا
بصحت و سلامت با برقوه شتافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با جوقی از مبارزان در آن جوار بکمین
شاه شجاع روی براه سرین امیر آورده بودند چون در آن طریق ازوی اثر ندیدند رفیق یأس و حرمان
بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در میمنت مقدم و تاریخ دارالملک شیراز درآمد و اخبار این فتح ظفر
را با تحف و هدایای بسیار نزد سلطان اویس فرستاد و شاه شجاع چون بر حلقه خالفشت رسید پهلوان خرم
که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب عالی بیرون شتافت و شاه شجاع نظر عاطفت
در وی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضای دو سه ماه در ماه [illegible] از
عازم دارالامان کرمان گردید ذکر [illegible] کرمان [illegible]
در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام می نمود بخاطر شاه شجاع
گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه که از جهت قتلش در سینه دارند در
محل جمعی را اضلال کرده فتنه انگیزند بنابر آن هر یک از آن جماعت را بهانه از شهر بیرون فرستاد و از آنجمله
ملک محمد و دولتشاه را بمحصلی کرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشه کرد که چون
ولایت کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال خیال استقلال
نمایند بنابر آن مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قاسم باتفاق امیر بکور اوعانی دو هزار سوار از
سالکان مسالک پهلوانی بدارالامان کرمان رفته از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه
و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان
کرده امیر غیاث الدین حاجی امیر اخوند را که در کرمان حاکم دیوان بود و خواجه بدر الدین جلال را که
با جمعی سلطان شبلی قیام می نمود بهانه بدیوان خانه طلبیده فی الحال اختر زندگانی هر دو را باحتراق هلاک
مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران خواجه غیاث الدین و امیر جلال [illegible] نمودند
امیر بهلول نیز که منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر جیرفت محبوس
گردانیده و رسولی از عقب امیر بهلول فرستاده پیغام داد که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود اکنون
بحال نجات آنست که بازگشته در کرمان بکار خود مشغول باشید و امیر بهلول این سخن را قبول کرده مراجعت
فرموده و دولتشاه ابواب خزاین را گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داده و از روی استقلال در کرمان
پایه مسند حکومت نهاد و خواجه مجد الدین و امیر بکور بظاهر آن بلده رسیدند و حال برآن منوال دیدند
امیر بکور بازگردید و خواجه مجد الدین بوسیله آنکه بشهر درآمد و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه
شجاع در شیراز می شنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل می نمود و چون
از شیراز به ابرقوه رفت و جمعی لشکر با گرگشته سلطان کل روی بدارالامان آورد و در شهور
سنه ست و ستین و سبعمائه شاه شجاع با سیصد سوار که هر یک در میدان جلادت ثانی رستم و اسفندیار بود

از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه سلطان برادر شاه سلطان با دویست سوار و بعضی از
امرای جوب بابا بهفتصد سوار بموکب حضرت شاه پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند پادشاه نصرت
نشان عنبر افشان گشت دو نشاه با جماعه از دور بخور گذار در برابر آن لشکر آمد اما تاب یک حمله نیاورده
بجهار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا بآستان خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه طلوع رایات
آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین تورانشاه
وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دو نشاه را بصحبت [illegible] نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشته حاشیه اطاعت بر دوش
گرفت و باشراف و اعیان و ارباب کرمان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه در باره او الطاف ملکانه
مبذول داشته آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین اتابک این قطعه بر بدیهه
گفته بعرض رسانید تو آن سلطانی و شیر گزیر صدق و ما گوییم بعد از بهر غارت اجل را دست کوته باد
ز لطف دامن عمر دراز [illegible] یزد وی باد در ملک سلیمان سلیمان آصف و محمود ایاز و هم در آن ایام
که شاه گردون احتشام بکرمان درآمد دو نشاه عقد غدری کرده با جمعی اتفاق نمود که شبی خود را بخوابگاه پادشاه درآید
و تیغ تیز بخون وی بیالاید امیر ورسون ازین مکر واقف گشته کیفیت حال بعرض رسانید و شاه شجاع آن
نمک حرام را با جمعی از هواخواهانش طعمه شمشیر سیاست گردانید و در آن باب این دو بیت نظم شده بود
[illegible]
شد این شمشیر خونخوار [illegible] نیکی مکافات [illegible]

[illegible]

چون خسرو عالمگیر از تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال [illegible]
جرما و اوغان را وجهه همت ساخت و در اثنای طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت میرسید و بهره کامی
کامی مشاهده میکرد و چون امیر سیورغتمش و اعیان هزاره جرما و اوغان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه
شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عساکر منصور در گرد آن منازل خیمه نشست
و امیران جرما و اوغان بهنگام مجال پای در میدان جدال و قتال می نهادند و بنابر متانت و حصانت آن
مواضع [illegible] آسان تیسر نمی پذیرفت و زمان محاصره امتداد یافت اوغانیان
از شاه محمود استمداد نمودند و او شاه یحیی را بمعاونت نامزد نمود و چون خبر توجه او بگرمسیر رسید
بزرگوار [illegible] اظهار اطاعت نموده [illegible] جواب یافت و ترک امداد اوغانیان گفته بدار
العباده یزد شتافت مقارن آن حال عارضه [illegible] بشاه شجاع مستولی گشته یکدو کوچ پس نشست و قهستان
[illegible] پیش آمدند و در آن اثنا جمعی از [illegible] پادشاه آورده [illegible]
جناب [illegible] بذیل آن رایت [illegible] مراحمت التفات داد [illegible] فرموده
[illegible] اوغانیان رسید چنانکه مجال قرار بر [illegible] جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیدند
امیر سیورغتمش با سایر روسای آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت نمود

مقارن آن حال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه را که پادشاه سلطان
نام داشت خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده را مبذول داشته جهاز و [illegible] حضرت جهانبانی
را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روانه فرموده و بعد از وقوع این امور استقامت تمام در مهام [illegible]
سپهر احتشام پیدا شد و فوج فوج از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه می آوردند و در مدت اندک
لشکر بسیار در ظل رایت حضرت شجاع جمع آمد و در آن اثنا اصول و اعیان فارس از تحکمات تبریزیان بجان
رسیده بودند و کاوجین را جهت استدعای لوای کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات [illegible]
حسین بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع [illegible] رسیدند [illegible]
غیرت فزای [illegible] شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه
چتر حضرت [illegible] در شیراز شایع گشته شاه محمود [illegible] و باستقبال برادر توجه فرموده و شاه شجاع
از قرب وصول شیراز [illegible] و توقف یافته از راه دیگر عنان نهضت معطوف داشت و شاه محمود این معنی را
دانسته او نیز روی بجانب شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در پل فسا منزل گزید
[illegible] گیتی فروز چنین تا برآمد برین چند روز الکاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو خسرو سپهر
[illegible] بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند و بیاد حمله ابطال رجال در عال آتش حرب [illegible] طعن و ضرب
زبانه زدن گرفت و از جانبین غبار [illegible] که آینه نورانی خورشید فایض الانوار تیرگی پذیرفت و شاه محمود
شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بفتح و نصرت مخصوص گشته در نزدیکی شیراز فرود آمد و
و بعد از سه چهار روز بعضی از اعیان فارس پنهانی قاصدی بآستان اقبال آشیان فرستادند و پیغام دادند
که هرگاه اعلام ظفر پناه پرتو وصول بظاهر شهر اندازد ما دروازه را باز کنیم دولت و اقبال بر روی [illegible]
همایون آغاز خواهیم کرد و شاه محمود این مواضعه را شنوده در اواخر ذی قعده سنه سبع و ستین و سبعمایه
شبی که پرده ظلام نور بامداد را از رویت [illegible] مانع بود با طایفه از خواص بصوب اصفهان عنان عزیمت فرمود و
در اثنای راه سلطان علاء الدین احمد از وی تخلف نمود و ببرادر بزرگ پیوست روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار
بر اورنگ فیروزه رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع [illegible] بدار الملک فارس درآمده تخت
سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انام رسانیده
ابواب معدلت و احسان بگشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله
علیه و آله الی یوم المحشر مبالغه نمود و در [illegible] مساجد و مدارس و [illegible] مساعی جمیله مبذول داشته ملازمت
مجالس علمای کرام اختیار فرمود منصب قضای شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه گیلویی مفوض
داشت و خواجه قطب الدین سلیمانشاه و خواجه محمود کمال رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در
سنه سبعین و سبعمایه با القاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد و شرط متابعت
بجای آورد و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب ابرقوه توجه فرمود شاه محمود ایلچیان فرستاده
بعرض رسانید که من شیراز را [illegible] پادشاه باز گذاشتم اگر آنحضرت نیز در ملک اصفهان با بنده

مضایقه ننمایند اگر هم چیزی بنو بدیع نخواهد بود و شاه شجاع این ملتمس را اجابت نموده بصوب شیراز مراجعت نمود
و بعد از انقضای فصلی عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد و شاه شجاع بشهر درآمد و چند روز
در نشاط و فرح و انبساط بگذرانید بعد از آن بطرف شیراز معاودت فرموده بمهمات سلطنت [illegible]

[illegible]

خان سلطان بنت امیر
مسعود شاه که همشیره [illegible] بود و در نکاح شاه محمود بود بجهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابواسحاق
در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیله می انگیخت که بدان واسطه در میان آن دو برادر جنگ و جدال
در میان می آمد و در سنه ثمان و ستین و سبعمایه مکتوبات مهرانگیز و مراسلات محبت آمیز مشتاقانه نزد شاه شجاع
فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بطرف اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام
نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد و شاه محمود رسولان بصوب [illegible]
روان کرده بود و [illegible] ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانیدند و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم نموده
او را طلب نمود و شاه محمود بار دوم [illegible] الجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت
و فرمانبرداری بتقدیم رسانیده قبول نمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد و آنگاه هر یک روی
بولایت خویش آوردند و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه برهان الدین وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش
غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسن را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و موقر بود بمرتبه
وزارت رسانید و هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمانشاه از زبان خان سلطان مکاتیب مشتاقانه
نزد شاه شجاع ارسال داشت و در اوایل [illegible] اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع طالب بهانه شده
قاصدی نزد شاه محمود فرستاده پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج [illegible]
و التماس آنکه آن برادر امسال از دار الاصفهان مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ممالک فارس و معظم
بلاد [illegible] در تحت تصرف آنحضرت است و بواسطه عبور لشکرها ولایت اصفهان بمرتبه رسیده است که این
برادر بخرج الیوم احتیاج دارد و چگونه مددی که لایق حضرت این عالی باشد ترتیب تواند کرد و شاه شجاع چون
جواب شنود گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان ما تجاوز ننماید
اکنون که مخالفت حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخته بآنجانب روان شد
و در آن اثنا شاه محمود از جمعی استماع نمود که مهیج این فتنه کیست و منشأ خیال برادر چیست بنابر آن خان
سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون مادهٔ وحشت و نزاع ارتفاع یافت
اگر پادشاه برسر عنایت آید شاید و بار دیگر میان ما برادران گرگ آشتی وجود گیرد شاه شجاع بشیراز بازگشت
و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان گشته شب و روز از فرمان [illegible] در کانون درون آتش حزن و الم را
می افروخت و در اشتعال نایرهٔ مهاجرتش اعضای خویش در خفای سوخت و هیچ چاره و تدبیر نداشت

[illegible]

در سنه سبعین و سبعمایه شاه شجاع باشنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد

نماید

نماید و ازین جهت اندیشناک گشته بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را بتبریز فرستاد تا محذوره
از محذورات سلطان اویس را خاطر نشان کند و شاه محمود نیز جهت [illegible] مهم خواجه تاج الدین حیدر را که مشیر و وزیرش
بود و باصابت رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر بآنجانب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایه سریر
سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود
غایت تعظیم و تکریم بجای آورده مکتوب مصدر باین دو مصراع کرده بود که العبد و ما فی یده کان لمولاه
ما زان توایم و هر چه داریم و شاه شجاع در نامه خویش سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود
مبذول افتاد و امیر اختیار الدین حسن بحرمان یأس روی بجانب شیراز بازگشت خواجه تاج الدین بحسن
تدبیر [illegible] دختر ایلکانی را در حبالهٔ نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان
رسانید و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت این قضیه قصیده گفته که چند بیت از آن اینست

آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور * که از آن سور شد اطراف ممالک معمور * [illegible] سور و سروری که اگر ذکری
خانهٔ زهره بود برجی از آن عالی سور * اجتماعیست نور قمر را با شمس * [illegible] ملکی را با حور
مهد بلقیس زمان داشته است از ازل * [illegible] دولت [illegible] * قطب الدین شاه فلک مرتبه محمود کرام
بهمه سیر محمود و محامد مذکور * ای بپیش نظرت گشته ملازم هر بکر * [illegible] از همه عالم مستور
خواجه تاج الحق والدین محمد الحق * سعیها کرد درین باب بجان مشکور * دری از بحر بزرگی که بکبارت آورد
که جهان در [illegible] یافته [illegible] * و چون این مواصلت دست بهم داد سلطان اویس لشکری گران

بامداد او فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده با سپاه جرار از شیراز بیرون خرامید و شاه محمود
نیز عازم میدان قتال گشته در صحرای جانب [illegible] غبار معرکه یکبار ارتفاع یافت [illegible] از میسره لشکر شیراز
حمله کرده میمنه شاه محمود را درهم شکست و میسره شاه محمود نیز بر میمنه شاه شجاع غالب گشت و هر دو سپاه
از ستیز و آویز ملال فرا آمده بساط مقاتله را [illegible] در هم کشیدند و هر یک از آن سپاه بطرف مملکت خود رفتند

[illegible]

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه
بدودمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم علیه التحیة والتسلیم انتساب
داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و نخوت سلوک کرده هیچکس از اشراف
و اعیان بلکه سلاطین نامدار زمان را در حساب نمیاورد و چون الجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمانشاه
روزی چند بمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه عماد الدین
محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که [illegible] و ایشان بشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت آنکه هرگاه رایات نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد باید که ما دروازه کشاده ملازمان را بشهر
درآریم و التماس نموده بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که در فلان روز موکب
همایون بحوالی شیراز خواهد رسید باید که ایشان بمحافظت ما امیدوار بوده در سرانجام مهمی که وعده کرده بودند
لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه عماد الدین را طلب نموده در وقت

خطاب و عتاب باز داشت و آن دو بی گناه روی بر خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم
شاه شجاع پرسید که این را تو بخط شناخت جواب دادند که مرتبه مشابه بخط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین
واقعه خبر نداریم پادشاه در غضب رفته گفت که چون اشتراه مینماید که خط شناخت چگونه بیخبر باشید ایشان بو حق
رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود نهاده ایم لیکن امیدواریم که پادشاه کماهی تحقیق این صورت نماید و در آن روز
شاه حسین مهلی خود و جهت در روپا در خانه نشسته بود شاه کس نزد او فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو
افتاد شاه حسین پیغام داد که مبلغ دو هزار دینار بدولت دار خواجه تورانشاه تسلیم کردم و این مکتوب را از وی گرفتم
فی الحال دولت دار را شکنجه کشیدند اما هرچند در آن امر مبالغه نمودند مقر نشد شاه شجاع دیگرباره کس نزد
شاه حسین ارسال داشت و فرمود که هر اینک مقصود بود نسبت بدولت دار از خم قوت بفعل آمد و الحال تو ازین کرده
شاه حسین در جواب گفت که خواجکان را شکنجه می باید نمود تا بجبر یک خویش اعتراف نمایند غلام را چه گناه شاه شجاع
فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرج است این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد تا در هیچ وقت
سند انگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن خزانچی بخانه شاه رکن الدین حسن رفته از وی بزجر و تکلیف اقرار کشد
که حقیقت الحکم چگونه است و امیر حسن نیست بشاه حسین در مقام تشدد آمده و چون جناب وزارت مآب سیادت پناه
معلوم گشت گفت که من خود جای هر منشی را بر آن داشتم که بر سبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد و غرض آنکه ایشان خوف
پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را دست مثل ساخته فراغبال حاصل نمایم با تقی رای عالی حالت و چون
صورت مکر و تزویر بی تدبیر بر موقف پادشاه روشن ضمیر رسید نایره غضب اشتعال یافته فرمود تا او را بر دو کمان
از میان بر داشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند و در وقت الحال مسطور است که چون این خبر مسموع پدر
شاه حسین سید معین الدین اشرف شد بنماز جنازه پسر حاضر نگشت و گفت هر کس که سخن چین شود و مستاب
چه بهتر کور نماید هر آینه بامثال این بلایا مبتلا گردد و سادات را با ظلم و غدر و فسق چه کار چه ما را جهت
رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد متوارست که بعذاب و عقاب
دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود ۰ فرزند خوش است اگر خلف زاد ۰ ور نا خلف بود تلف باد ۰ و بعد از قتل
شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه علی تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد و بقدر امکان سعی نمود

ذکر مخالفت پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بسعی شاه

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان
اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بشرف التفات مخصوص میبود و بحسب اتفاق حبی که در غایت مراد
بود پادشاه جلوه انداخته بر کنار جوی لشکر متوجه میگشت تا وضو سازد و بواسطه مشاهده این معنی اعتقاد
شاه شجاع نسبت با سعد مضاعف شد فاضلی در آن باب گوید ۰ از کرامت که هست شاه شجاع ۰ مهر این مرد در دلش
بسته است ۰ زانکه در وضوی بوقت سحر ۰ یخ شکسته است و دست شسته است ۰ و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان
بجانب شیراز در اهتزاز آمد زمام ایالت آن ولایت را در کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک
زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش افغانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی پسر برادر را خانه خود نوبت
عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و او می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق

ونم

ونم سلوک می باید نمود و از خویشتن غافل نباید بود و بنابر آن پهلوان اسد بکار خود و پندار و استکبار بنیاد
خویش را داده اما چون والده شاه شجاع محمود شاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نمیتوانست نمود
در آن اثنا بسبب منصب دو کس که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان نوکران محمود شاه و ملازمان
اسد نزاع واقع شد و محمود شاه از آن حکایت بر تنه از رده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از ما
طغیان اسد شمه بموقف عرض رسانید شاه شجاع گفت آن سخنان را حمل بر غرض نمود و پهلوان اسد بولا
کرمان را خالی یافت بدست پنج و پیاده یراق داشته مالی خطیر از متمولان و ارباب آن ستانند و جز فساد و عناد
او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت قبل از آنکه این عزیمت از قوت بفعل
رسید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر متوهم شده بیابان بهرام کرد گرفت و مکتوبی مزور از زبان
شاه شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه ملیده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان اسد
در جواب گفت که میان من و پادشاه نشانی است هرگاه آن نشان ظاهر شود بی بهانه کلید شهر تسلیم خواهم
کرد و آن خلاف سلطان با طایفه از سپاه جدا او شاه بنواحی کرمان رفت چون دید که کاری از پیش نمیتواند برد
باصفهان شتافت و شاه محمود پیوست و بدین سبب کوکب استکبار اسد یکی در هزار شده خیال استقلال او
بتحقیق انجامید بنابر آن شاه شجاع در شهور سنه اربع و ثمانین و سبعمائه بجانب کرمان آمد و پهلوان اسد روی
در حصار قوی آورده عساکر شیراز آغاز محاصره کردند و چون کار تنگ بر اهل شهر تنگ شد از شاه یحیی که بحکم
آن فتنه بوده طلب نمود شاه یحیی بجهت ظاهر قوت مردانه بید نداشت اما پهلوان خوم وا اسباب را
که در فارس قایم مقام شاه شجاع بود چندان اغوا نمود که بهانه توهم از عذر شاه یحیی بترتیب اسباب و مشغول
شد و این خبر بموقف شاه شجاع رسیده بر سبیل جزم دانست که خوم جه خیال دارد و لاجرم طریق حزم مرعی داشته
سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان تعیین فرموده و خود بجانب شیراز باز گشته
این رباعی انشا نمود ۰ من بوده صبر میکنم فرزندانه ۰ وین غصه و هر کشم مردانه ۰ خود میدانم که عاقبت تنگ
روزی بر او بر گشته جانانه ۰ و سلطان احمد در محاصره اسد بعد از لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و
اطراف کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نمیتوانست که بیمن بدر شهر برد بنابر آن قحط و غلای عظیم بحیث
محصوران شد و کار را اسد با ضطرار انجامید بنشر موده تا هر کس از او توهم داشته باشند از شهر بیرون کشند و
بدان جهت قرب صد بیست هزار کس بجنبه و قسمه از کرمان بیرون آمده طایفه باصفهان و زمره بیزد و بعضی
رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک باتمام رسانید که فیل
و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق بدیگری دهد در ضمن فرمانیه شمه از مکتوبات مرغوب خویش برادر
نوشت و شاه شجاع در جواب و صیه داشت برادر مکتوبی بدین عبارت در قلم آورد که تقیبه اطاعت و برادری
و شجاعت و فرزانگی برادر بیشتر معلوم شد همین میکن که جاودان مرد باد از توفیقت صوری که
بواسطه رتبه اسد فی جمادی جبل من بسد بوده حق کل الوجوه حق بجانب اولی است آثار سعی که از آن برادر
بوقوع آمد ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هر آینه چون از سر اهتمام امری خطیر باتمام رسانید او را دانند

به انعام و اکرام مقابل و معاملی داده و اگر تقدیر را صرف حکومت کرمان نباشد اضافی که آمده بر مواجب و بلوک
را قطاع او بر وی دارد [illegible] مردان گرفت چون برادر کو کار کرد سلطان احمد ازین جواب در تاب و جگر
بی تاب شده و در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و به شاه شجاع نوشت که بنده را ملازمت سده سلطنت
بر مقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش ازین طاقت مفارقت ندارد امید آنکه حکومت کرمان به دیگری
حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت شتابد شاه شجاع عمش برادر [illegible] واشته پهلوان علیشاه و [illegible] و
پهلوان خرم و انسانی را فرمود تا یراق یکساله برداشته بجانب کرمان روند و سلطان احمد را بدرگاه عالی طلبید و
در آن وقت که پهلوانان مذکور بکرمان رسیدند مهم اسد بنهایت اضطرار انجامیده بود و اکثر مردم شهر بنوعی
دانه و کشمش و پوست و بستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از
آمد شد پهلوان علیشاه و پهلوان خرم هم در آن ما قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان [illegible]
را بخدام بارگاه سلطنت سپارد و برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار میان مشغول
پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش پیش از وقت و سپاه علیشاه با کرمانیان آغاز [illegible]
کرده یکمن جو میدادند و یکمن روغن [illegible] دینار [illegible] سالی گشته بغایت بی اختیار روزگاری
گذرانیدند و هر لحظه اندیشه غدری که [illegible] میکرد گذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهم اسد گشته خاتون او را که [illegible]
شاهزاده شاه شجاع مرتب داده تا در دفع شوهر با او طریق موافقت سلوک داشت و مولانا جلال الاسلام
طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد بجناب حکمت مآبی [illegible] آن امر مستور [illegible]
[illegible] که اسد را زهر دهند و معتمد [illegible] جدا کرده گفته که گفت این زهر را امتحان کنیم اگر [illegible]
تأثیر نماید [illegible] آنگاه اندکی از آن در [illegible] کرده بجنس پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود
فرستادند و علی سرخ آن طعام را [illegible] شبانه روز [illegible] بنا برآنکه پهلوان اسد [illegible] بود مولانا
صدرالدین شاه این بیت [illegible] نظم فرمود [illegible] که گل سرخ [illegible] که گل [illegible] باد
و بعد از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند [illegible]
شاید [illegible] مجموع [illegible] تیغ [illegible] زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تند و
[illegible] رسیده شده بود و بجزو قوع اندکی امری که مخالف مزاجش [illegible] نزدیکان خود را [illegible]
حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبید [illegible] حلوا [illegible] از احضار حلواگر [illegible] گفت که خلاف [illegible]
[illegible] شراب خورده پهلوان گفت که او را حاضر سازند و در آن اثنا حلوائی که طلب [illegible] بود در آورده گفت که
[illegible] پهلوان گفت که [illegible] سازند و حلواگر [illegible] برهنه ساخته [illegible] چوب زدند که بیهوش گشت و
درین حال [illegible] آوردند پهلوان صورت [illegible] رسید که این چه کس است گفتند که فلان خادم [illegible]
که شراب خورده و گفت پس این چه کس بود که چوب خورده گفتند حلواگر پهلوان [illegible] کشیده و خود [illegible]
حلواگر را [illegible] آنگاه دویست دینار بحلواگر [illegible] اشارت کرد تا او را برداشته [illegible]
[illegible] پهلوان مصلحت در آن دیدند که او را زهر دهند [illegible] بر آن قرار یافت که [illegible] پهلوان اسد

تنها

تنها بحمام برفت [illegible] که در قدیم الایام از شهر بجانب حمام [illegible] بود [illegible]
و کیفیت این اندیشه را به پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان [illegible] را فرمود تا آن [illegible]
باز کرده [illegible] و [illegible] چون [illegible] بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد
از فقرا عمارت بیرون می آمد که بحمام رود بیکبار [illegible] بر سرش ریخته و جان [illegible] قلعه ساخت
از قلعه بپایان انداختند و [illegible] از [illegible] آمده بود [illegible] از گوشت او تغذی نمودند و حیا [illegible]
در [illegible] مذکور است که [illegible] در [illegible] گوشت اسد [illegible] مبلغ دویست دینار [illegible]
[illegible] و این واقعه در چهارم رمضان سنه [illegible] و سبعمایه بوقوع انجامید و روز دیگر [illegible]
که خواهرزاده اسد و کوتوال قلعه کرده بود با پهلوان علیشاه [illegible] عهد و پیمان استحکام داده [illegible]
تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را به شیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین
حسن قورچی جهت ایالت ولایت کرمان حسب الحکم پادشاه نامزد شده [illegible] آورد و [illegible]
و انصاف مهد گردانید [illegible] شاه محمود [illegible] شاه شجاع [illegible]
چون مقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال
بزوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی ناصبان رایات سلطنت و استقلال [illegible]
[illegible] و سبعین و سبعمایه دو پادشاه [illegible] از فضای عالم [illegible] راحت
افزای جنت انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دویم جمادی الاولی
مذکور تاج و تخت سلطانی وداع کرد و دوم قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر که در نهم شوال سال مذکور
روی بجوار رحمت غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسیده شاه شجاع بر فوت برادر [illegible]
اظهار حزن و ملال نموده و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی انشا نمود محمود برادرم شه شیر کمین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا برآساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین
و چون طایفه از اشراف و اعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را
بپادشاهی برداشته بودند و زمره ذیل [illegible] پرواز شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت [illegible]
بعد فراغ از لوازم عزا لوای کشورگشا بجانب اصفهان برافراشت و در هر منزل جمعی از مردم [illegible]
ملازمت رسیده و در هر مقام جوقی از اشراف انام تحف و پیشکش [illegible] میرسانیدند و چون
[illegible] وصول موکب کواکب مراتب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس [illegible] از خویشتن [illegible]
گشته و [illegible] از [illegible] و استغفار نزد والده [illegible] فرستاد و شاه شجاع در برابر [illegible]
فرمود که هر چند [illegible] از جاده [illegible] الطاف [illegible] و [illegible]
عفو بر جریمه او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بغایت [illegible] با اعیان
اصفهان رکاب نصرت [illegible] استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود [illegible] گردانیده
[illegible] سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان انتظام یافت و [illegible] در آن

ایام شربت سموم جوزه بر ریاض جنان شتافت و شاه شجاع دولت و اقبال در اصفهان تیغ استقلال
بر سر شاه و امرای احشام و صحرانشینان و حکام یزد و قم و کاشان [illegible] و یلاکات درآوردن روی
بآستان سلطنت شاه آوردند و کمر خدمت کاری بر میان جان بسته زبان به دعا و ثنا بگشادند
به بلند نام او و آن سر بسته با خلاص در پای تخت بخشش گردن کشاده بمهر و عافیت زبان شده از غایات
او کامران [faded rubric] در آن روز او که در بلده اصفهان
سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمده بود بدین خبر بواتر رسید که اشراف و اعیان آذربیجان
از شوکت [illegible] سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفر اند و وصول مواکب کواکب مراتب
را بدان جانب انتظار میبرند بنا بر آن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت کرده و یراق لشکر پرداخت و سلطان
حسین ازین داعیه و توقف واقف گشته مکتوبی بدین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت
جناب قمر جلالت بلند باد و جهان [illegible] که اوج ذروه افلاک آستان باشد رفعت دولت تا دامن قیامت
مستمر و شوکت و ملکت پرستش استقامت بروزگار آن یگانه روزگار و برگزیده [illegible]
و بختیار حلقه اعدا طوق [illegible] متواصل و متواتر باد و فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و منظور [illegible]
ملکوت [illegible] ذات ملک صفات را حاصل و دست تمنی بگردن مرادات و مرامات دو جهانی حمایل
چنین چون هست و تا باد چنین باد ورود [illegible] و دعا که مهب نسیم آن ریاض نفحات الهی
باشد مصفی از کدورات جسمانی و مواد ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میکرداند و در شرح
لواعج اشتیاق و بیان نوایر افتراق که شیوه ارباب تکلف و عادت اصحاب تصلف است شروع
نمیفرماید [illegible] هر محقق است که محققان احوال صفا و عروه [illegible] خلان الوفا
منظر بصیرت و عین عبارت ورقی [illegible] تقدیر بر ناصیه احوال کاینات کشیده بدانند و [illegible]
بیرون از عالم [illegible] بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی مقصود آنکه تاکی دیو را در
لباس ملک آرایش دادن و ماه جاه مقنع را در موقف بدر فلک آراستن و چشمه خورشید را بگل اندوده تلبیس
[illegible] و در محاضره [illegible] لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که چشم [illegible] حکمت
و انصاف بگشاید و نقد [illegible] بر محک [illegible] عقل زند و آنچه از غل و غش [illegible] مشوش [illegible] بود
در بوته معاینه گداخته شود تا عیار ماهیت آن پدید آید و اگر بر خلاف این رود و [illegible] هوس را نافذ
الحکم دارد و بر زبان قلم و زبان [illegible] راند آنچه نتیجه آن باشد والعاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز
حکم [illegible] ما مخالف و معاتب [illegible] بعذاب و عقاب ابدی مواخذه کرده و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق و طریق التفات
سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را بدین اسلوب جواب نوشت که بچون عاشقان داری دلبری
کن جانا که عاشق رسم شجاعت بنده مخلصترین بندگان و معتقد صادق ترین چاکران آنکه تا بود بنده بوده
و آنکه تا باشد چنین باشد صورتی که بینی از خلوص طویت و معنی در صفای عقیدت باشد بموقف [illegible]

و موجب

و موجب اسباب [illegible] اشتیاق بجمال طلعت [illegible] اگر همه [illegible] سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته [illegible]
است که بریدی تیز گام [illegible] بر حد بادیه آن رسد یا شاهباز بلند پرواز افکار ارباب عقول بر شرفات
قلاع قاف آن تواند نشست سعادت ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبده آمال و امانی است
میسر و مقدر باد [illegible] خوش آنکه ازین عتابات [illegible] هیچ بار غباری بر خاطر
عاطر [illegible] نشست [illegible] الحضرت [illegible] الیقین [illegible] دیو را در لباس ملک آرایش دادن و ماه
جاه مقنع در موقف بدر فلک آراستن [illegible] شاهانه انداختن و پیراهن و ازار [illegible]
پوشیدن [illegible] آیین شاهنشهی [illegible] و آیین [illegible] الحمد لله تعالی که بقوت [illegible] توفیق ابدی و
یمن عنایت [illegible] کلاه سلطنت بر تارک مبارک و درع فضیلت بر دوش هوش و تیغ [illegible] شجاعت و
حسام انتقام سیاست بر میان جلالت و همواره بجای می [illegible] کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم
و [illegible] مملکت را [illegible] رجال که قلم زن [illegible] مضطرب که مردی نباید ز زن [illegible]
مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضه اقتدار [illegible] پادشاهی
[illegible] آنچه در باب تخویف و تهویل این جهانی [illegible] از آن روز باز که
نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی [illegible] اند کس چه داند که پس پرده [illegible]
گذشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن [illegible] آیات [illegible] و علم و
شجاعت نشان ما [illegible] معارج دولت [illegible] هر طایری که [illegible] آشیان ما و آنچه در باب [illegible]
[illegible] همایون [illegible] زبان [illegible] سلطان [illegible] استحقاق و مخدوم علی الاطلاق [illegible]
[illegible] چه حاجت [illegible]
والسلام و چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر در آن صوب [illegible]
لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد [illegible] مشغول گردید و شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون
[illegible] و سیصد و [illegible] از اصفهان [illegible]
و سلطان حسین با [illegible] هزار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] کوس و بانگ نای برخاست زمین چون آسمان از جای برخاست [illegible]
قتال [illegible] عاقبت لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از جانب کرم [illegible]
نسیم فتح و ظفر بر علم همایون [illegible]
[illegible] اجمال و اثقال [illegible]
[illegible]
شدند شاه شجاع [illegible]
[illegible] نوازش فرمود و [illegible] تبریز [illegible]
آن کمینه خواجه شیخ کججانی با سادات و قضاه و موالی و اهالی و اشراف و اعیان تبریز [illegible] استقبال

یافته و پادشاه بر تخت آن جای مقام و آرام گرفت بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسفشاه که بیت حسن
صوتش زهره خنیاگر را برقص می آورد مجلس همایون را بنغمات دلگشای و الحان جانفزای زیب و زینت بخشیده
و بمیل طبع خواجه سلمان هم در آن آوان در مدح پادشاه کامران قصیده ساخته که مطلع آن قصیده اینست
زهی دولت که اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بوی که بودش رو بویرانی شاه شجاع را این مطلع چگونه
سلیم ابیات این قصیده مستحسن نیفتاد و خواجه سلمان قصیده دیگر که مطلعش گفته میشود در سلک انشا انتظام داد
سخن رو صف رخش چون زخال سم مرزد [illegible] ز مطلع سر آفتاب [illegible] برزد و بسبب این قصیده شاه شجاع را
نسبت بخواجه سلمان اعتقاد عظیم پیدا شد و بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازه بسی را از مشاهیر این ولایت
شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان از آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و دیگر شاه
خواننده مساوی و خواجه شیخ کجانی مناقض و چون مدت چهار ماه شاه عالیجاه در تبریز بدولت و کامرانی گذرانید
بسمع شریفش رسید که شاه یحیی اطوار خلاف نموده خیال استقلال شیراز در سر دارد و [illegible]
گران آمده معاودت آن حال [illegible] از خانزادان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان
شبلی داود نام داشت و دیگری بروایتی [illegible] اصفهان شاه
که در او جان بود تاختند و او را اسیر کرده آوازه وصول سلطان حسین در انداختند و چون در آن زمان لشکر
فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع در دو پادشاهی با وجود برودت هوا لوای مراجعت بر افراشت و
بعد از رفتن شاه بدو ماه سلطان حسین بتبریز رسیده ایلچی بشیراز فرستاد که والد امرا [illegible] ما در آنجا بگرفتند
اگر ایشان را ابقا [illegible] اصفهانشاه را مطلق العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی را نزد او
را خلعت داده بتبریز ارسال داشت و سلطان حسین امیر اصفهانشاه را تشریف پوشانیده اجازت [illegible] فرمود
ذکر سلوک شاه یحیی طریق خلاف [illegible] چون شاه شجاع از تبریز باز جانب
فارس رسید و تحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی استقلال نموده بوده که شیراز را [illegible]
بنابر آن شاه شجاع طایفه از ابطال رجال را بمحاصره یزد نامزد فرمود و شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافته
بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد فرود آمده آغاز انداختن سنگ و تیر کردند
و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت منمایید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا به
چه حکم شود از جانبین [illegible] بر این سخن [illegible] تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام
آرام گرفتند تا گاه شاه یحیی با لشکر آراسته از دروازه بیرون آمد [illegible] سراسیمه شده هزیمت
شدند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت متوجه
فرمود که بنفس نفیس لشکر بدر یزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاهی [illegible] همراه او کرد
و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه و محاصره کرد و شاه یحیی [illegible] که والده شاه منصور نیز بود جهت
تمهید بساط مصالحت نزد برادر فرستاد و آن ضعیفه چندان پسر را وسوسه کرد و از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور
بصلح تن در داد لاجرم جنود [illegible] و جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور معتقد شد که بیزد رفته روزی

چند

چند باید بیاساید شاه یحیی باین امر همداستان نشد و شاه منصور در غضب شده [illegible] روی بجانب سلطانیه آورد
و چنانچه در اواخر جزو اول این مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه شجاع
برین قضایا اطلاع یافت [illegible] علم [illegible] بجانب یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه
خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه او بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهت اعتذار و استغفار بیرون
فرستاد و التماس [illegible] تقصیرات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استقبال
شاه یحیی در گذرانید اما سوگندان بر زبان راند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان
در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این وقایع در شهور سنه تسع و سبعین و سبعمایه روی نمود و در سنه ثمان
و ثمانین و سبعمایه بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید جنود بسیار
جمع آورده داعیه دارد که ابواب ترکتاز بر روی متوطنان فارس بگشاید بنابر آن با سپاه فراوان متوجه
سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا [illegible] دست داد و [illegible]
بر شیرازیان افتاد و ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزید
و سارق عادل روی از معرکه برتافته در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر آن امر مهم بمصالحه انجامیده بشرف
دستبوس شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت [illegible] تافت و در
سنه اربع و ثمانین و سبعمایه سلطان احمد بن سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را
بکشت و چنانچه در اواخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان ابویزید بن سلطان اویس را بپادشاهی
برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمایه شاه شجاع
بموجب استدعای عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد و در اثنای راه بواسطه سعایت [illegible]
[illegible] سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان نازنین را بقلعه اقلید [illegible]
و بعد از سه روز در وقت بی شعوری فرمود که [illegible] اختیاری آن [illegible] شاهزاده را میل کشند و چون
از خواب مستی در آمد بنا بر التماس خواجه تورانشاه وزیر [illegible] از عقب [illegible] ارسال داشت که چشم
قرة العین سلطنت را آسیب نرسانند اما قبل از وصول ایشان قضا کار خود کرده بود چنانچه گفته اند
قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر القصه چنانچه سبق ذکر یافته شاه شجاع
در آن سفر بنواحی سلطانیه رسیده و آن بلده را بنام سلطان ابویزید از سلطان احمد ستانده روی توجه
بطرف شیراز آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم شوشتر بود [illegible] بزرگوار در مقام نیازمندی آمده
[illegible] بملازمت فرستاد و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف
شیراز انعطاف داد و بمشکوی دولت قرار گرفت
[illegible]
چون شاه شجاع از سفر شوشتر قرین فتح و ظفر بتختگاه خویش خرامیده بساط نشاط گسترده صبح و شام
از دست ساقیان گلعذار شراب لعل فام میکشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر کف گرفته [illegible]
از لب جام طرب بوس میکرد و در آن ایام [illegible] بنا بر آن حرارت باده در مزاج

ابتهاج تاثیر کرد و علل متضاده در عنصر لطیف ممتزج گشته قوت ضعیف شد و ضعف قوت گرفت و دست تصرف اطبا
از مداوات و معالجه کوتاه و قاصر آمد و فایده بر استعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت
ارتحال بکوی رحمت ایزد متعال نزدیکست تلافی را که قلم تقدیر در جریده اعمالش نگاشته بود بمقتضای فحوای
و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات تدارک نمود و از ارتکاب مناهی ایام شباب و اوان
کج ستانی را به تلافی مواظبت و نوازش فقرا اشتغال فرمود و اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داد
و وصایا را بخاصه کرامت مسرور ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت
دولتخانه اقدام نمایند و بهره وری نصیب بختم کلام حضرت عزت قیام نمایند و درین اثنا امرا و اعیان متفرق بر دو فرقه
شده بعضی به سلطان علاء الدین احمد بیعت کردند و برخی از روی متابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین آوردند
و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده و لشکر سوگند فرمود و منصب ولایت عهد بوی تفویض فرموده
و اهتمام برادر و فرزندش سلطان ابویزید عنایت نمود آنگاه سلطان علاء الدین احمد را طلب داشت و
چون چشم ایشان بر یکدیگر افتاد گریه بر ایشان غالب گشت که هیچکدام مجال تکلم نماند و سلطان احمد از
مجلس بیرون رفت تا وقتی که شاه شجاع تسکین یافت و برادر را که نوکر معتمد سلطان احمد بود طلبید گفت
که از زبان من سلطان احمد بگوی دنیا مشابه است بلقمه خام و حلم نیام تا آن سایه بر کسی استوار نکرد و
خواب مستی تشتت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیاری دیدم و مقام اصلی ما و دار الامان کرمانست باید که تمکین
سلطنت بآن ولایت روی و درین دیار توقف ننمایی و در تیغ فتنه مکش سلطان
احمد این نصیحت قبول کرده عازم کرمان آمد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و نظم ولایت نیز
فراغت یافته دو مکتوب بعبارت فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و دیگری بسلطان
احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورد و هر یک را بمکتوب
معتمدی روانه کرد و یکی از علمای متقی را جهت غسل تعیین فرموده و گفت که امیر اختیار الدین حسن قورچی را
از کرمان طلب دارند تا نعش او را بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین شریفین تحف کرانمند تعیین
فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سال که ارتحال و وفات شاه شجاع بوقوع می پیوست
۷۸۶
ازین خارستان بر او ... گلستان استراحت رحلت فرموده و جثه مطهرش را در پای کوه چهل مقام دفن
کردند و امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند از جمله علمای
اعلام و فضلای لازم الاحترام یکی شیخ سیادت پناه مولانا قوام الدین عبد الله فقیه که با شاه شجاع مصاحب
بود و آن پادشاه شرح مختصر ابن حاجب را که مصنف قدوة المتاخرین قاضی عضد الدین است قرائت
الکتاب مطالعه نمود و از شعرای زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و الکتاب شیخ و خانقاه
دار بوده است و شاه شجاع را نسبت بوی اعتقادی عظیم بوده گویند خواجه عماد هرگاه نماز گزاردی گربه وی
شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت شیخ حمل نموده و پیوسته بتقدیم اخلاص ملازمت
آن جناب میمنمود خواجه حافظ شیرازی قدس سره که از آن حرکت رشک میبرد و این غزل را نظم داده

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد • آغاز مکر با فلک حقه باز کرد • بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد • این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت • و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد
ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان • آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد • ای دل بیا که ما بپناه خدا رویم
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد • فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید • شرمنده ره روی که عمل بر مجاز کرد
صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت • عشقش بروی دل در معنی فراز کرد • ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست
غره مشو که گربه عابد نماز کرد • حافظ مکن ملامت رندان که در ازل • ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد
کلیات خواجه حافظ از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهورست و ابیات بلاغت آیاتش کتب الشعرا
را مزین و مذکور و از انجمله دیگری خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازیست که بواسطه کمال لیاقت و فصاحت
و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ندارد نظم منسلکش سحر وری ... و جنانکه
بجا و مآب چه حاجت تجلی را در لطافت مسطورست که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است
بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرجست گویند
که روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچیک از غزلیات شما
از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست و دو سه بیت در
در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه حافظ فرمود
که آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق
اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد و بنابرین کنایت شاه شجاع
در مقام ایذای خواجه حافظ شده حسب الاتفاق در آن ایام الجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش اینست
گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد • آه اگر از پی امروز بود فردایی • و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت
که از مضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قایل نیست و بعضی از فقیهان حسود و حقد
موفور که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفرست و ازین جهت التفتی متعاقب میکرده و خواجه حافظ
مضطرب گشته نزد شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت
و کیفیت قصد معاندان با وی گفت شیخ فرمود که مناسب است که در آن غزل بیت دیگر مقدم بر مقطع
درج کنی مشعر بدین معنی که فلانی چنین میگفت تا بمقتضای این مثل که نقل کفر کفر نیست ازین تهمت نجات
یابی بنابران خواجه حافظ این بیت را که پیش از مقطع در آن غزل مندرج ساخت که شعر
این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت • بر در میکده با دف و نی ترسایی • و بدین واسطه از آن ورطه
نجات یافت و خواجه حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه برایض رضوان شتافت رحمة الله علیه
ذکر دولت سلطان زین العابدین بن شاه شجاع و حالات مخلصی و سپاهیان و ... که او ... بوقوع پیوست
چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان مجاهد الدین
زین العابدین را که از جانب مادر نسب بسادات داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر ... الدین ...

اختیار تمام پیدا کرده سلطان ابویزید را از تخت اصفهان مانع آمده و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد
فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیده حاکم خود گردانیدند و امیر معز الدین اصفهانشاه سرانجام جزئیات
و کلیات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین اینانق و خواجه جلال الدین تورانشاه
را معذب و مصادر ساخته و بترتیب الات و ادوات سلطنت پرداخته [illegible] که والده سلطان [illegible]
بن شاه شجاع را در حبالهٔ نکاح کشید و سلطان مهدی را بپادشاهی برداشت و سلطان زین العابدین برین
معنی اطلاع یافته منکوحهٔ پدر و یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را [illegible] تا در ماه رمضان کشته شد و
[illegible] و سپاه او را از هم [illegible] و امیر اصفهانشاه امیر حبیب [illegible] بود و نسبت برعایا و فضلا با حسن وجهی سلوک
مینمود و اما شاه یحیی چون باصفهان در آمده روزی چند در کامرانی بگذرانید [illegible] تسخیر شیراز کرد و سپاه
عراق روی بدان جانب آورد و سلطان زین العابدین بلشکر شجاعت آیین او را استقبال نموده در اثنای راه
[illegible] سلطان ابویزید باتفاق جمعی از امرا که گریخته بشاه یحیی پیوسته و از آن جانب نیز طایفهٔ از سرداران او گرد
شده و بمحاربت زین العابدین آمدند و در نواحی پل نو تلاقی فئتین دست داده چون از آنگه غبار جنگ و
[illegible] ارتفاع یافت بموجب [illegible] های شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی افراشته
دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع گشتند شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذر خواهی
نمود و التماس نمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب ستانند و سلطان ابویزید را در آن مملکت
حاکم گردانند سلطان زین العابدین با وجود آنکه ابویزید در وقتی طلب از وی گریخته بود این ملتمس را
از وی قبول نمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در ملازمت
سلطان بایزید بابرقوه رود و آنگاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمده
سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه منصور لشکر از شوشتر بدان حدود کشیده [illegible]
میکرد و چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شد روی بوادی هزیمت آورد و سلطان
زین العابدین در خانهٔ فتح و اقبال متوجه مستقر دولت و جلال گشت در آن ایام خواجه حافظ [illegible]
فرمود که مطلعش اینست ❁ خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ❁ تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
اما سلطان ابویزید که ناظر حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مهذب او را [illegible]
راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم نومید
شده حیران باصفهان بازگشت و در [illegible] و سپاه سلطان زین العابدین خال خود
مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور [illegible] این معنی موافق مزاج [illegible]
و بهانهٔ استخلاص اموال [illegible] رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان مبالغت نمود که شاه
یحیی نقض عهد و میثاق جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان
شده هر منزلی که پیش میرفت شاه یحیی مرحله باز پس می نشست تا باصفهان درآمد و چون سلطان زین العابدین
ظاهر اصفهان را معسکر خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت

افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز در اهتزاز آمده از طلعت النهار تا وقت اصفرار بلوازم پیکار
اقدام نمودند و چند روز حال برین منوال گذرانیدند [illegible] شهر تیر نیز رفت و برودت بر هوا
استیلا یافته سلطان زین العابدین بنا بر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک شیراز شتافت و هم درین
سال اشراف و اعیان اصفهان بواسطهٔ بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمان او [illegible]
بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود آمدند و بیکباره قریب بهزار پیاده
تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب این حرکت پرسید جواب دادند
که چون شاه یحیی بالتماس ما بدین ولایت تشریف آورده بود ما امید داشتیم که حالا سخن ما را قبول نموده
ازین شهر بیرون رود که بعد ازین اصفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار بنا بر
قبول این معنی کرده هم آن شب رخت سفر بیزد بربست و مردم اصفهان جهت ایصال این مژده امیر علی
میرمیران بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز گردانید و
بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و وزرا و اکابر و اعیان آن
بلده مراسم استقبال بجای آورده پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین [illegible] پادشاهانه
و عواطف خسروانه نوازش فرموده و بعد از چند روز خال خود مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم
فارس شد زیرا که ابویزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض بمملکت فارس
بر لوح خاطر نگاشت و سلطان زین العابدین بیکباره بر سر سلطان بایزید رسیده [illegible]
[illegible] گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک که تربیت یافتهٔ پدرش بود اوقات گذرانید
و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز در دار الملک بساط عیش و نشاط و فرح و انبساط [illegible]

ذکر شمه‌ای از حال سلطان احمد و سلطان ابویزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی
بود بنور لطف و کرم موصوف و بصفای اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب علم و فضلا
و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا بر قوم قلم بلاغت ارقام گذشت شاه شجاع در مرض موت
حکومت کرمان نامزد سلطان احمد کرده بود او را بدانجانب کسیل فرموده و چون سلطان احمد قریب
بدار الامان کرمان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با وجود آنکه قوت مقاومت داشت او را بقدم
مطاوعت استقبال نموده مفاتیح قلاع و خزاین تسلیم نمود و [illegible] سلطان احمد [illegible]
او را منع آمده گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم
و اگر مهم نوعی دیگر باشد [illegible] ملک و مال هیچ خبر [illegible] و بعد از ده روز از
وصول سلطان احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسن [illegible] توقف کرد
و در اوایل سلطنت سلطان علاء الدین احمد امیر سورتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سپه دار قوم
جرماو و غان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یکدو نوبت بین الجانبین ستیز و آویز روی نمود
و در هر کرت [illegible] سورتمش نشانهٔ تیر تقدیر شد [illegible] سپاه سلطان احمد افتاده [illegible]

به پهلوان علی توازچی تعلق گرفت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه سلطان ابویزید در کردستان مغلوب جنود وهم
گشته بجد و کرمان در آمد و خواجه تاج الدین سلیمانی را پیش سلطان احمد فرستاد و از مقدم خویش اعلام داد
سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن وزیرش که در سلک ملازمان قدیم انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال
نموده بمحتاج نوکرانش مرتب دارد و چون سلطان ابویزید در شهر بابک رسید و آنجا لشکرهای او که جنود روک
برهنه گرسنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده الوکاپیت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد رسیده
از آن در خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر باید که از سرحد کرمان بیرون رود و لاجرم سلطان بایزید
متوجه اردوان و پشیمان شد و سلطان احمد نیز بدان جانب توجه نمود سلطان بایزید چون مرد بزد و جنود
از آنجا بیرون رفت و امارت شاه یحیی پیش گرفت و سلطان احمد بازگشته بدار الامان کرمان معاودت نمود

گفتار در بیان وصول رایات آفتاب اشراق حضرت صاحب قران امیر تیمور گورگان بجانب فارس و عراق و ذکر کشته شدن بعضی از اصفهانیان بواسطه عناد و شقاق بجانب آفاق

در سنه ثمان و تسعین و سبعمایه که
صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورگان همت بر استخلاص ولایت آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بجانب شیراز
فرستاده سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولت خواهی و اتحاد بود بنابرآن در وقت
وفات مکتوبی در باب سفارش تو ارسال داشت می باید که بدرگاه عالمپناه آیی تا ترا بنوعی منظور نظر تربیت
گردانیم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان
زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در توجه بآستان جاه و جلال طریق اهمال و اغفال مسلوک
داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بی و منال بخاطر گذرانید و چون این خبر بسلطان عالمگیر
رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمایه اوفق وری که ذکر گذشته [illegible] اصفهان
را فرا شت بعد از وصول بحدود آن ولایت سادات و قضاة و علما و اکابر مراسم استقبال بجای آورده
باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و
و امیر ایکو تیمور برلاس جهت تحصیل و توجه آنوقه عقب طرک دوادیه امیر ملک تیمور و لداق بوقا بهادر و [illegible]
محصلان شهر در شهر رفتند و محصلان و نوکران امرا بجابجا آغاز نشستند و گروهی از محصلان [illegible] تشویش
اهل و عیال اصفهانیان شده و چون طبیعت آن قوم بر استقلال نایره فتنه مجبول بود [illegible] در اواخر
شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا و محصلان را بجوار رحمت
تا آخر تقبیل آوردند ۰ زشمشیر خونریز آشفتگان ۰ شبیخون در آمد بخفتگان ۰ و در اول شب قریب هجوم عام
و وقوع قیام بار و دوی سپهر احتشام رسیده صاحب قران گردون غلام برابرش تیز قوام سوار گشته
و هر دروازه متوقی شتافته طلبان تنگ و تمام از اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند و در وقت
طلوع خورشید جهانگیر از طرفین باستعمال الات قتال قیام و اقدام نمودند و چون زن و مرد اصفهانیان
از شهر بیرون رفته بمیدان بیز در آمده بودند ۰ هراسنده ترکان بی باز ترک ۰ سراسیمه گشتند از ترس مرگ
بسی نامور باز و شاهین شاه ۰ ز منقار ترکان و زغن شد تباه ۰ ز ترکان جنگی آرا نامدار ۰ کشیدند [illegible]

علی الصباح

علی الصباح که خسرو کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده خفاش وار فرار بر قرار اختیار کرد اصفهانیان
رگ ستیز گرده روی بگریز نهادند و شهر مسخر شد و صاحب قران فرمان [illegible] از غایت غضب سپاه را بقتل عام
فرمان داد و فرمود که هر کس که در اردوی همایون است از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ بیدریغ آغاز
افشانی کرده و در آن روز هفتاد هزار کس در اصفهان کشته گشت گویند که بعضی از اهل علوم و تقوی که در ملازمت
صاحب قران مظفر لوا بودند و نمیخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از ترکان میخریدند و بحکام بارگاه فلک
اشتباه می سپردند و در اول روز سری به بیست دینار بود و در آخر سری بیک دینار می فروختند و [illegible] القصه
چون در اصفهان کسی غیر از تشنه [illegible] نبود و سادات و قضاة و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند نفر
[illegible] صاحب قران مظفر لوا [illegible] بیک جادونی [illegible] و یوسف شاه را بجا قلعت شهر گذاشته عازم شیراز گشت
و سلطان زین العابدین از وقوع اصفهان و توجه موکب عزت نشان خبر یافته بجانب ششتر گریخت و شاه
منصور که حاکم آن دیار بود ظاهرا او را بامداد و امیدوار ساخته ضمناً نوکرانش را بتابعت خویش و قوت بازوی
اکثر الحاجت خاک بی شرمی در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور
سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و حضرت صاحب قران بی مانعی و منازعی
بشیراز در آمده اکثر آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان علاء الدوله و سلطان ابواسحاق بن سلطان اویس
بن شاه شجاع بآستان سپهر ارتفاع شتافتند و در آن اثنا از جانب ماوراءالنهر ایلچی رسیده خبر رسانید
که توقتمش خان لشکر کشیده و سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل گردانیده بنابرآن
حضرت صاحب قران عزم مراجعت [illegible] کرده حکومت شیراز را بشاه نصرة الدین یحیی عنایت نمود و کرمان را
بدستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض نمود و ایالت جانبا بسلطان ابواسحاق متعلق ساخت
و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما سلطان ابویزید در وقتی که سلطان احمد از
اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان شتافت و در آن موضع هزاره
اوغانان بوی پیوسته چون سلطان احمد این خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاهی و رعیت
خاطر بر محاربت قرار داده و روزی بعد از ادای نماز عصر برسم تفال مصحف مجید کشاده این آیت بشارت
بر آمد و سلطان مجیبا روی بقبله مناجات آورده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بر پیغمبر واجب
التعظیم علیه التحیة والتسلیم نازل گردانیده که بایزید برادرم را بدست من گرفتار گردان که بایزید برادر مرا بدست
من گرفتار سازد تا در برابر هر بدی که در حق من اندیشیده و سیئت با نیکوئی کنم و عنان لطف با آنچه از لشکر
که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و بین الجانبین محاربه روی نموده از اجابت دعای سلطان احمد ظهور
پیوست و لشکر یزد و کرکینه سلطان ابویزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم
برادر درگذشت و او را مشمول مرحمت و کرامت گردانیده بعد از چند گاه بکرمان بمنوجان فرستاد و سلطان
ابویزید بدان جانب رفته و قلعه منوجان را [illegible] گرفت از ایشان مبلغی گرامند بستاند و [illegible] برادر [illegible]
و سلطان احمد بسط بساط عیش و نشاط اشارت نموده این ابیات نظم فرمود باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش

کردیم زافتاب قدح اقتباس عیش ٭ ساقی بیار می که در قدح خسروی است تیز ٭ بر عاشقان دلشده پا زکاس عیش ٭
بنیش بخشیده ای که برآریم بیخ غم ٭ از سبزه زار گلشن گردون هراس عیش ٭ بیدار چشم بخت کسی کو زنان گل ٭
دور و بجام باده گلرنگ پاس عیش ٭ هر کس قیاس کاری و کاری همیکند ٭ باری نمیکند دل ما جز قیاس عیش ٭
یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر ٭ خالی مدار از تن مجلس لباس عیش ٭ احمد ملک ببین و حقی ز لطف دوست ٭
دور و بقدر همت او التماس عیش ٭ ذکر در آمدن بشیراز حضرت شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت و کینه وری ممتاز بود و بشجاعت معروف و از عنفوان ایام
شباب همواره ارتکاب مقاسات و محاربات مینمود و در آن ایام که سلطان زین العابدین را محبوس و مقید
ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت
و شاه یحیی تاب مقاومت برادر قوی تر نیاورده دار الملک فارس را باز گذاشت و شاه منصور باستان تزیین و تجمیل
در آن بلده فاخره در آمده رایت عدالت برافراخت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم این غزل
در سلک نظم انتظام داد و دو بیت از آن غزل مسطور میگردد ٭ بیا که رایت منصور پادشاه رسید ٭
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید ٭ جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ٭ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ٭
و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بتمالک ممالک کار پرداخت و اصافی می پرداخت یکی از وزرای بیت همت او در باره
ارباب علم را که مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت مستوفی ساخت و بر تو شعور شاه منصور بر آن و
ناپسندیده و ورا افتاده بر روی غضب شده بود و گفت که چگونه شیوه رضای ما که آبا و اجداد ما مقرر ساخته باشند ما
ناقص گردانیم و فرمان داد تا ادرارات و وظایف را صد تومان ساخته بسویت در میان سادات و علما و فضلا تقسیم
نمودند و از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت و حضور بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر
بلبل طبع خوش پرور خواجه حافظ این نوا آغاز نهاد ٭ جوزا سحر نهاد حمایل برابرم ٭ یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ٭
ساقی بیا که از مدد بخت کارساز ٭ کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ٭ و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز
خرم و سرمست از کبیدار بینه ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید کیفیت واقعه چنان بود که چون
از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل باهم گفتند که عذار روزگار که پادشاهی با این همه
تجمل و حشمت پناه به بیرم خویش آورد و او سالک طریق عدم اشتغال گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید
و محبوس کرد اند انگاه اتفاقیت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر ساخته سلطان زین العابدین
را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین ملوک کاشی که حال جلالتش بود
و از اروی حضرت صاحب قران باتفاق سوکلان گریخته ببغداد میرفت بوی دچار شد و خال خواهرزاده
روی باصفهان آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که جانی بیگ و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور
گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر
باصفهان کشیده در روزی چند بمحاصره پرداخته باز گردید اما شاه یحیی چون از شیراز فرار نمود بنواحی ابرقو را
عازم یزد رفت و سلطان ابو اسحاق حاکم سیرجان را بخود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شده میان او

سلطان

سلطان احمد محاربتی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن که سلطان ابویزید از طرف برادر مروه کنیبا نمود
و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحاق گرفتار گشت و سلطان احمد رستم معز بولیه اکیشده بیرجا زا
باردیگر بوی داده مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه سلطان زین العابدین باهم خود
سلطان احمد اتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع حوک میان
خویشان با یران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بر میدان بمظفر
فایز گشته سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین باصفهان رسیده از آنجا بطرف ری گریخت
و موسی جوکار که متوری حدود بود او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و شاه منصور از عذاب قیامت نیندیشیده
ی شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمایه جهان بین آن خسرو معدلت آیین را میل کشیده و هم درین سال سپاه
ابرقو کینه ور دست تجارت و تاراج بر ابرقو آورده و بتوسط بعضی از خویشان با شاه یحیی صلح کرده مانند بلای ناگهان
بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما این نیستم و الا بخرابه کرمان عزیمت
خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر طریق معاونت سلوک نموده ذکر عهد و پیمان امیر تیمور
گورکان را بر طاق نسیان نهند و مرا باعانت لشکر مدد دهند تا یکبار دیگر چون رفته بکنم آنکه سپاه جغتای از ایران
بیرون نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ و اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را
ده هزار چاکرانند چون من و منصور که بعدد و عدد زیاده و از همه سپاه کشورگشای از زمین تا سرحد ختا در غایت
عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ما مفالک یکدام استطاعت با چنین پادشاه صاحب شوکت در مقام مقابله
و مقاومت توانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود نواحی کرمان را بکار و بتاراج پاک ساخت
علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در شوال این سال سلطان ابویزید بن محمد مظفر در کرمان از جهان گذران
انتقال نمود و او پادشاه زیبا طلعت پسندیده سیرت بود و مدت سی و شش سال و هشت ماه در عالم آثار
داشت و از اشعار آبدار این رباعی را بیادگار گذاشت ٭ از واقعه ترا خبر خواهم کرد ٭ و آنرا بدو حرف مختصر
خواهم کرد ٭ با عشق تو در خاک نهان خواهم رفت ٭ با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد ٭ بقا بقای خدایست
و ملک ملک خدا گفتار در بیان انقضای ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر اشتعال ایشان از اعمال عالم دیگر
قضای سمرقند بقلم صحت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته اند که در کرت ثانی که رایات
رایت حضرت صاحبقرانی پرتو وصول بر حدود ولایات عراق انداخت آنحضرت استماع نمود که درینوقت
موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل خویشان میکاشته
و در غره شهر ... سنه خمس و تسعین و سبعمایه بعساکر ظفر آثار از راه
شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط قلعه اشتغال مینمود گریخته بشیراز رفت سادات
و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق جهانداری
مواجهه سواد و سپاه داری را بهزار سوار و کاری محافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصار
حصین بر قله کوهی رفیع واقع و صیت غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی هزار

درشتک و بروج متین آن استحکام یافته و خندق در جوانب آن آب روان لب بلب و در درون آن قصور رفیع و عمارات
مرتفع ساخته بود از جبالش منبت آمده سنگ و از سپهرش بر رفعت آمده عار و پیش ازین به پنج سال شاه منصور
سعادت نام شتافته جام را که کوتوال آن حصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی
برده و چون بنوای آن قلعه معزز به سراوقات سلطنت و استقلال شد موجب آمده صاحبقران گردون
غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر حصار آورده و قریب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در
زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هوا باران تیر
و سنگ می انداختند دلاوران موکب ظفرنشان سر جلادت در کشیده دلهای دشمنان را به پیکان
دیده دوز می دوختند و سه روز بر همین منوال آتش قتال در اشتعال بوده بقهر استرداد قلعه مسخر گشت و سعادت را
با اتباع به تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین کور را بپایه سریر گردون مسیر شتافته صاحبقران
کهتر نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت الله تعالی داد تو از منصور مقهور خواهم ستاند
آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه متوکل گشته رایات ظفر پیکر از آنجا بجوانب شیراز رسید و در آن ایام هر چند
صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور می پرسید همین جواب میشنید که موقوف یک چشم بهم زدن است
کو مملکت بازگذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون
شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران مظفر لوا استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل تیغ بیلاقی گریز بیرون رفت
و در یک دو منزل گردیده در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شأن
ما چه میگویند بعرض رسانیدند که وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که [illegible]
[illegible] اکنون مانند بز که از پیش گرگ بگریزد میگریزند و قابحت شاه منصور از شنیدن
این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز بازگشته با ستعداد پیکار اشتغال
نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن با چهار هزار لشکر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسنگی شیراز از جانب
قرآن و تنگی که در رسیده از جانبین تعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان دو قول ترتیب داد و یک قول را بنظر
وجود همایون آرایش بخشیده و دیگری را با میرزاده محمد سلطان که نبیره بزرگ آنحضرت بود تفویض فرمود و امیر
زاده شاهرخ را هراول و مقدمان [illegible] اول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را لشکرکش کرده میمنه و
میسره ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفت و چون چشم بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیر خشمناک
که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد با هزار سوار مردانه که در علامت موکب نصرت شعار بودند حمله کرد
و صفوف سپاه را با آن کثرت و اهمیت درهم زده کاری و کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان
و خنجرگزاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحبقران نیک اندیش باستقبال تیغ و سنان اشتغال داشتند
گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیانه [illegible] میداد و زبان بخواندن این ابیات میگشاد
بر آنم که گردون فرازی کنم · بشمشیر با شیر بازی کنم · من امروز کاری کنم بیکران · که بر نامداران سر آید جهان
و دلیران شیراز در آن کشش و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار [illegible] ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت

صاحب

صاحبقران زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود آنحضرت رسانید و چون عنایت
الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود اگر تیغ عالم [illegible] بجای [illegible] تا بخواند بر خدای و عادل
[illegible] سپر بر سر آنحضرت گرفته خواری یساول و محمود شاه و محمد آزاد و توکل باورچی جنگهای مردانه
پیش برده و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور غالب شده عنان بطرف توانات میرزا شاهرخ تافت
و در اولاد امیر غیاث الدین ترخان که احوال آن شاهزاده ستوده خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال
الحمید و غیرهم [illegible] اعدا را [illegible] کرده از زخم پیکان فضای معرکه را از خون پردلان رنگین ساختند
و امیرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور در برابر شاه منصور چندان ثبات قدم نمود که لشکریان
ظفرنشان علم نشاط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست برد
بهادران شاهرخی با کشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا
ساخت و میرزا شاهرخ آن سر را پیش پدر برده در پایش انداخت · هر که سر بر قدم او ننهاد و جان نداد
تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد · امیر علاء الدین اینانق در تاریخ وفات شاه منصور نظم فرموده
شهریار عصر منصور آنکه او · در زمین ملک تخم داد کشت · ملک بنشست [illegible] و دنیا بون برفت · لاجرم تاریخ او شد
ملک هشت · القصه چون تیغ شاه منصور بر نهج مسطور بتفصیل انجامید بقیه آل مظفر مانند سلطان علاء الدین احمد
و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و نصرة الدین شاه یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان
محمد از یزد و سلطان ابو اسحاق از سیرجان باردوی اعلی شتافته در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام
یافتند و صاحبقران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان
آن ولایت هم در آن چند روز تمامی آن خاندان را مقید و محبوس گردانید و جهات و یراق ایشان بباد غارت
و تاراج بر داد و اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین را که آن یک بحکم پدر و این یک از جور شاه منصور
بن مظفر مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانیده و جهات ایشان وجه معاش تعیین فرمود آنگاه ایالت
مملکت فارس را با میرزاده عمر شیخ تفویض نموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از قطع دو سه منزل
در موضع قومشه [illegible] بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمایه وجود بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا
رسانیده و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال را یکباره [illegible] و نابود گردانید · بیت · [illegible] آل مظفر
شهانی که گوی [illegible] سلاطین ربودند · که در خمس و تسعین [illegible] · دهم [illegible] ماه رجب بودند [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] ولایت [illegible]
در کتب [illegible] بافت [illegible] منتقم [illegible] کوچک [illegible]
تقسیم [illegible] که در قدیم الایام دو برادر بودند بزرگ [illegible] و کوچک [illegible]
موضع از آن ولایت ایالت مینموده اند نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن [illegible]
در آن ولایت تاج ایالت بر سر نهاده و منصب وزارت را بمحمد بن [illegible] داده [illegible]
و در کرد و از جبل السماق تمام [illegible] از اسباب جلا و وطن اختیار کرده بدرستان آمدند و یکی از احفاد محمد بن [illegible]

که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله گاوی پیش ابوالحسن فضلوی که رئیس
ایشان بود نهاد و ابوالحسن باین معنی تفاؤل نموده با اتباع گفت که سروری این قوم خواهیم شد و ابوالحسن پسری
داشت علی نام و علی روزی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه با او بازخورده میان ایشان مناقشه دست
داد و در آن حالت علی را چندان زدند که بیهوش گشت و دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش کشیده در غاری
انداختند و سگ از عقب الحاقت رفت بر شب در آنجا و همه بخواب رفتند حالیه مهتر قوم را بجانیه تا بر و سگ بخانه
خویش بازگشت. چون نوکران علی و آن سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را اتفاقی پیش آمده و سگ
روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بر آن غار رسیدند که علی افتاده بود و او را بخانه برده
علاج کردند تا صحت یافت و چون علی درگذشت پسرش محمد بجهت سلغریان شتافت و بواسطه شجاعت
بنهایت مشهور گشت و بعد از فوت وی پسرش ابوطاهر که جوانی بود شجاعت آثار ملازمت اتابک سنقر
اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت مینمود ابوطاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان
فرستاد و ابوطاهر بر مخالفان ظفر یافته و بکام بفارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت که
از من چیزی طلب نمای ابوطاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود و اتابک اسب یکی بوی داده گفت دیگری چیزی
بخواه و ابوطاهر دروغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز بمحل قبول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابوطاهر گفت
اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهت اتابک مسخر گردانم و سنقر لشکری مصحوب ابوطاهر گردانیده
او را بدانجانب ارسال فرمود **ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی** چون بامداد اتابک سنقر متوجه گشته
بحدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار استیلا گردید و هوس استقلال در دماغش جای
گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش را بهمین سنت مرعی داشته و برین تقدیر ابوطاهر و
اولاد او اتابکان جعلی باشند در واقع بر اتابکان حقیقی یعنی از امرای سرحد بوده اند که ملوک سلجوق فرزندان
خود را بدیشان می سپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابک میگفتند چنانچه در مجلد ثانی مذکور
شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابوطاهر درآمد با اتابک مخالفت کرد و مدتی از روی استقلال حکومت نموده روی
بعالم آخرت آورد و از وی پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرت الدین هزاراسب بود **اتابک نصرت الدین هزاراسب**
بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نمود و بدان واسطه
شولستان نیز بحیطه تصرفش درآمد و خلیفه بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی
بجهان جاودان نهاد **اتابک تکله بن هزاراسب** که نسب مادرش بسلغریان می پیوست پس از وفات پدر بمسند
شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار
فرستاده در تمامی آن نوبت تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته اتفاق
توقان کیتوقا نوئین گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تحسر و تاسف
مینمود و هلاکو خان ازین معنی رنجیده متقله تکله شد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته از جهت عنان بلرستان تافت
و هلاکو کیتوقا نوئین را با دیگری از امرا بدان جانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغون را گرفته که متوجه اردو بود

در اثنا

در اثنای راه او را بند کردند و به آن ولایت درآمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا او چند سخن از وعد و وعید گفتند و
او را باین طریق مطمئن نمیتوانستند ساخت آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود را بنشان امان نزد او فرستاد و تکله بر آن قول اعتماد
کرده از حصار بیرون خرامید و امرا او را به تبریز برده بعد از رسیدن یرلیغ و ثبوت گناه او را بقتل رسانیدند
اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزاراسب چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان
گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم دولت
بصوب عالم آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند یوسفشاه و علاءالدین پهلوان **اتابک یوسفشاه بن الب ارغون**
بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه
ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودی و اتابک یوسفشاه در بعضی از معارک و اسفار بنیت
اباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه گیلویه
و شهر فیروز و جرباذقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان
می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسفشاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان
فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون خان
بلرستان شتافته از آنجا آهنگ کیلویه کرد و در اثنای راه خوابی هولناک دیده بازگشت و هم در آن ایام درگذشت
و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسفشاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قائم مقام پدرش
و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریق ناپسندیده ظلم و عدوان پیش گرفت و هر یک از اقوام
اسلاف خویش را بهانه مواخذه و مصادره نمود و عاقبت الحالت را بتیغ سیاست بگذرانید و طایفه از اقربا
و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند و اتابک عم زاده خود قزل را باصفهان فرستاد و هر کس از ایشان بود بدست
آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را
بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواندند و اتابک هوای پادشاهی باستقلال داشته طایفه از خواص را بحکومت بلاد
عراق نامزد نمود و پسر تکله را با چند کرده و از سال داشت لران در آن سرحد با صدهای مغول دو چار شده
دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان رفته در آمدند و بغارت مشغول گشتند
ناگاه لشکر مغول از غایت غیرت و حمیت معاودت نموده دمار از روزگار سپاه لر برآوردند و گویند که در آن جنگ یک مغول
زنده و سر از لران بکشت و چون گیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نوئین را با ده هزار
سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه اتابک را گرفته پیش ایلخان برد و گیخاتو بشفاعت بعضی خوانین
محترمه رقم عفو بر جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدان جانب شتافته
بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان بر مسند جهانبانی
افراسیاب بشرف بساطبوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان بوی مفوض گشت و در سنه ست و تسعین
و ستمایه که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بملازمت رسیده و التفات
یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نوئین که از فارس متوجه اردو بود دو چار خورده

به قدراق او را طوعا و کرها باز گردانیده و بعد از وصول بپایگاه غازان الموار نامبرده اتابک را بقتل رسانید و
داشت کرد و در آن باب المقدار مبالغه نمود که افراسیاب بیاسا رسید اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغو
بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و باب معدلت و انصاف
کرد و ظلم و اعتساف از جریده اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت
سی و هشت سال در مملکت موروث بدولت و اقبال بگذرانید و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه باجل طبیعی درگذشت
و پسرش یوسفشاه در لرستان پادشاه گشت اتابک رکن الدین یوسفشاه مدت شش سال در لرستان حکومت
نمود و عدل و داد ورزیده با رعایا بوجه احسن معاش فرمود و وفاتش در شهر فی جمادی الاولی سنه اربعین
و سبعمایه اتفاق افتاد و جنازه اش را بایج برده در مدرسه که بر کنج آباد مشهور بود مدفون گردانیدند
اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسفشاه پس از فوت پدر در لرستان رایت حکومت برافراشت و در ایام
دولت مآب رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر مجموعه جهان انداخت و لرستان را مانند سایر بلاد
ایران مسخر و مفتوح ساخت و تلک الایام نداولها بین الناس بقا بقای حضرت و ملک ملک خدا
ذکر ملوک رستمدار بر ضمایر اقتباس آثار و اقتفای اخبار علما و امصار ظاهر و آشکارا خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار
بموجبی که در مجلد ثانی بیت و ذکر یافت سالهای بسیار تعلق بولاه عظام کاوباره میداشت و لقب کاوباره [illegible]
جیل بن جیلانشاه بود که نسب [illegible] انوشیروان عادل میپیوست اما در اثنای سلطنت آن طایفه گاهی
نواب خلفای بغداد و خدام سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت علیهم
در آن ولایت بر مسند ملک نشست الثایر بالله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسن بن
علی بن عمر الاشرف بن الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المومنین علی ابن ابی طالب بود و سلطنت
الثایر بالله در ملوک رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون
بن قارن بن سهراب بن نامآور بن بادوستان بن خورزاد بن بادوستان بن کاوباره اتفاق افتاد
و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسب بن فیروز الملک و شمه از ملک
دودمانیان در مجلد دوم بیان کرده بعد از آنکه الثایر بالله چند روزی در رستمدار و مازندران حکومت نمود میان
او و ابو الفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود و الثایر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف
داد و دیگر باره اولاد کاوباره در ایالت رستمدار استقلال یافتند و بعد از فوت محمد بن شهریار ابو
حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و چهار سال رایت استقلال برافراشت آنگاه
پسرش سیف الدوله باوند مدت بیست و هفت سال پادشاه بود بعد از آن ولدش حسام الدوله اردشیر
مدت بیست و چهار سال سلطنت نمود پس از آن برادرزاده اش فخر الدوله نامآور بن شهر الدوله بن سیف الدوله
سی و دو سال حکومت باستقلال کرد آنگاه پسرش عز الدوله هزار اسب چهل سال روی تمشیت امور مملکت
آورد و بعد از فوت هزار اسب پسرش شهرنوش بر مرکب دولت سوار گشت و این شهرنوش پادشاه
عالی همت صاحب حشمت بود و با شاه غازی رستم که حکومت جبال مازندران با او تعلق بوی میداشت

در طی

در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین جهت هر دو مملکت صفت مشارکت
گرفت طبرستان بکمال معموری رسید و مظفر شاه در آن ولا قصیده بنظم آورد که مطلع آن قصیده اینست
جنت عدنست گویی کشور مازندران در حریم دولت اصفهبد اصفهبدان مدت پادشاهی شهرنوش سی و دو سال
بود و بعد از آن برادرش اسفندیار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود اسفندیار کیکاوس بن هزار اسب
چون روزی چند بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسب جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی ابن شاه
همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالآخره مصالحه اتفاق افتاده و هر یک
از آن دو سردار روی بمملکت خود آورده و در سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه شاه غازی رحلت نمود از عالم
مجازی انتقال نمود علاء الدین حسن قایم مقام شده و در زمان اقبال علاء الدین حسن بر وی پیری گشته جدا از
وی ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی
میداشت اما حسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافت و از وی پسری ماند بکیساله زرین کمر نام و کیکاوس
در سنه ستین و خمسمایه بملک جاودانی توجه فرمود مدت دولتش سی و هفت سال بود اسفندیار هزار اسب بن شهر
نوش بن هزار اسب بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی بیهمتا شمرده
اما بخلاف روش پدر و عم تقویت شریعت غرا نمیداشت و با ملاحده در دو با بهم اعدو و خذلهم الله صلح کرد
همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابران اعیان روی از وی گردان
شده بملک اردشیر پیوستند و کیفیت حال او را باز گفتند ملک اردشیر زرین قاصدی بر مستدان نزد اسفندیار فرستاد و
او را از دوستی ملاحده و ارتکاب دوام شراب ملامت کرده بسلوک طریق رشد و رشاد ترغیب نموده
و هزار اسب بجنان [illegible] در سوار بوده این نصایح سودمند قبول نفرمود بنابران ملک اردشیر لشکر برستمدار
کشید و میان او و هزار اسب جنگ و جدال بوقوع انجامید و آخر الامر هزار اسب از تیز و آویز عاجز گشته بپای اطلاع
هزار و سر رفت و اردشیر او را نوازش و احترام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزار اسب جلیل
بعلت خناق در گذشت و ملک اردشیر امرا و ارکان دولت را با پسرش هزار اسب فرستاده خود نیز بعد از فوت
سرا تشریف برد اما فرو نماید و میان سوره باز کرد و این عظیم بر خاطر هزار اسب گران آمد و خیال [illegible]
ابی العیش ابو موسی ملک اردشیر رسید و او در اول حال متقید گردانید و خواست که در خانه ولیجاه مجبوس سازد و اما
اثیر الدین خورشید که یکی از بنی اعمام او بحکم هزار اسب از زندگانی جدا شده بود در صدد انتقام آمده بکین
هزار اسب را بقتل رسانید و مدت سلطنت و حکومت هزار اسب مدت بیست و شش سال و شش ماه بود و ذکر
عصیان [illegible] سلطنت زرین کمر بن جستان در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر
بعد از قتل هزار اسب در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر سریر جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند شنود
که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیه احوال او لایح گردیده و خاطر بر آن
قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت رستمدار
در قبضه اختیار او نهد و اعیان رویان بر ابی العیش اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج ایشان

نیفتاد و بکفالت پادشاه دست بیعت بیکدیگر داده چیتون نامی را بحکومت برگزیدند و پادشاه علی را بچشم
زد و بعد از میان ما برداشتند او بسبب این کور را سر بریدند و زرین کمر بگوشه گریخت چون این خبر بسمع ملک اردشیر
رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بیدریغ گذرانید و چیتون بقلاع رودبار
گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین کمر نهاده او را آنقدر تربیت کرد که برتبهٔ آبای بزرگوار خود
رسید و زرین کمر بعد چهار سال در دولت و اقبال گذرانید و در سنه عشر و ستمایه بجهان جاودان انتقال یافت

ملک بیستون بن زرین کمر

بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر ملک
الجبال پیوست و ممالک مازندران ملکشاه خوارزمشاهیان تصرف گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف
بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت نمود و او در سنه عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش
ده سال بود

فخر الدوله نماور بن بیستون

بعد از پدر بر تخت حکومت نشست و در ایام دولت او آفتاب
اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسیده بود و چنگیزخانیان از افق ولایات ایران طالع گردیده و چون
نماور مدت بیست سال ملک تحکم نموده بعالم بقا توجه نمود و پسر بزرگترش

حسام الدوله اردشیر

در
حدود گیلان لوای حکومت افراشته و اندوزش [illegible] که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در
ناتل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات یافت

استندار شهراکیم

که برادرش بود قایم مقام گشت
و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانید و در سال پانزدهم از سلطنتش در الوس چنگیزخان
منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکو خان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر تسخیر قلاع ملاحده گماشته
استندار شهراکیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصره قلعه گردکوه رفتند اما
قبل از آنکه تسخیر حصار میسر گردد هر یک متوجه ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امرای بزرگ
را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوک و استندار شهراکیم نامزد نمود و چون غازان بهادر به
مازندران رسید شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراکیم نیز ترک خیال کرده با اقوام نزد غازان
رفت و از تقصیر خدمت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول الطاف اشفاق گردانید و
چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت و غازان از دیوان ایلخان منشور
حکومت ایشان را امضا نموده خود در آمل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شهراکیم و شمس الملوک مخالفت
وقوع یافت شمس الملوک منهزم باردوی قاآن رفت و آنجا بخدمتی بباد فنا داده حکومت مازندران تعلق
برادرش علی گرفت و وفات استندار شهراکیم در سنه احدی و سبعین و ستمایه اتفاق افتاد و پس از وی پسرش

استندار فخر الدوله نماور بن شهراکیم

که شاه غازی لقب داشت در استنداری علم ایالت برافراشت و او
پادشاه عادل نیک سیرت پرهیزکار بود و پیوسته مردم را بادای طاعات و عبادات ترغیب و تحریص مینمود
بمرتبه که اشارت نموده که در دار الملک منادی کردند و تذکر فرمودن امام بمقتضای آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع علمونه در وقت نماز جمعه بیع خرید و بیع و شری و سایر مهمات
دنیوی بترک نموده همه کس بمسجد جامع رفته بگزاردن فرض نماز قیام نمایند مبادا از ضعفا و صناع و محتاج بدرگاه

پادشاه زادهست موروث داشته کرد بجهت کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بهم خود مشغولی می باید نمود که وجه
معیشت بهم رسد و اگر حسب الحکم بمسجد حاضر نشویم از خدام آستان سلطنت آیات ما ایذا می یابیم حکم حسبت شاه
غازی فرمود که جهت مردم صنیف شهر و بازار وظیفه معین ساختند تا هر سال از دیوان اعلی بگیرند و جهت کسب
نفقهٔ عیال از ادای نماز تقاعد ننمایند و دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده بعد از آن حبشی را معلوم شد
که شخصی بی وضو نماز میگذارد و بتادیب ان مشغول گردید الشخص گفت که الحق ملک [illegible] نموده
ادا کرده ام نماز نیست و اگر شما میخواهید که وضو بسازم چیزی دیگر برای مزد آن کار مقرر نمایید و این قبیل و حال
بسمع شاه غازی رسیده فرمود تا تمشیت الحق جهت گزاردن نماز برای آن شخص حبس ساخته بودند و وظیفه
او را بسته بودند و چون شاه غازی مدت سی سال در دولت و اقبال گذرانید در سنه احدی و سبعمایه متوجه عالم
باقی گردید و از او پسری ماند اسکندر نام مولف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر هدایای ملوک [illegible]

ملک [illegible] بن شهراکیم

بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند حکم افرازی نشست و برادر
دیگرش ارغش که خدمتش بایست و شاه کیخسرو را ایزد سبحانه و تعالی قریب صد فرزند کرامت فرمود و فوتش
در سنه احدی عشر و سبعمایه روی نمود و آفتاب دولت و اقبال

شمس الملوک محمد بن کیخسرو

از افق جاه و جلال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت
مینمود و در ایام کامرانی مساجد و خوانق و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بر آن موضع
وقف ساخت او وفات ایالتش چهار سال امتداد یافت و در سنه سبع عشر و سبعمایه پسر تاج الدوله جلال
الدوله اسکندر بیک ناگاه و تینی تقبیل سم رسانیدند و او را متوجه عالم آخرت گردانیدند

ذکر تاج الدوله [illegible]

در زمان شهریاری او در کلارستاق مقیم بود بعد از قتلش مدت ده سال باستقلال حکومت نمود و وفاتش
در مرض که در فی سنه اربع و ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاد

جلال الدوله اسکندر بن [illegible]

بعد از
فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت ناتل و رستاق را برادر خود فخر الدوله بن شاه غازی عنایت
نموده و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت و امیر مسعود سربدار
در سبزوار حوالی خالی شده بی او [illegible] سنه ثلث و اربعین و سبعمایه لشکر بمازندران کشیده و چنانچه در ذکر
حکومت او مذکور گشته بقتل رسید و غنیمت بی نهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی استندار
و مازندران افتاده بحکم حشمت و شوکت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر کشیده و در ری
کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید در تاریخ سید ظهیر الدین مسطور یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان
و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستار نمی بستند اما بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال
الدوله و برادران او سر تراشیدند و دستار چیدند و جلال الدوله در صباح روز دوشنبه بیست یکم ذوالحجه
سنه ست و اربعین و سبعمایه قلعه و شهر را بکور را طرح انداخت و بنا کرد تا آن عمارت عالی اتمام یافت
و چون مدت ملکش به بیست هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضای قضای سنه احدی و ستین و سبعمایه
بزخم خنجر بیدولی متوجه ملک عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مستوره را که ستوده فی الاصل

پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب میشود و بطریق سماع بهزل آمیزش زنگ ملال از آیینه خاطر می زدود و
دران اثنا شبی یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخن درشت گفت و تیز زبانی را کمال نادانی بران داشت
که کاردی از میان کشید و برخاست که بران شخص زند و بدین جهت مردم از هم برآمده چراغ فرو نشست و نوبت
بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضارا آن جنده بی اختیار بر دستش خورده و تیز
رستمداری خنجر برآورد که ملک را بزند یعنی ملک را بزد و در آن حال ملک پای از خانه بیرون نهاده
پیاده کرد حاضر بود تصور نمود که او شخص است که جلال الدوله را کارد زده است و بسرعت هرکه بکریزد بنابران
خنجری بر پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد [illegible]
بعد از شهادت برادر نزدیک بیست سال در رستمدار بر مسند فرمانروایی نشست و در سنه ثمانین و سبعمایه
ملک قطبی بحق پیوست [illegible] قایم مقام پدر گشت و بیست سال در آن ولایت
حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت محاربه گلکور بر دست امیر سید فخرالدین بن سید قوام الدین
کشته گردید [illegible] پس از قتل در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و او بعدل
و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان بمازندران بملازمت آنحضرت مبادرت نمود و مدت مدید در رکاب همایون بسر برد
[illegible]
ملک ... گستهم بن تاج الدوله زیار بود و در سنه ... و سبعمایه در طالقان بدست ... افتاده
افتاده عالم را بدرود نمود و از او پسری ماند کیومرث نام و کیومرث در وقت استیلای امیر تیمور گورکان
بر مازندران حاضر اردو بود و در منظر نظر اشعه آثار آن پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعه نور منسوب
گشت و چند سال در ان حصار باقبال گذرانیده و در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلابی با
حضرت صاحبقرانی آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمانشاه بدفع فتنه او
مامور گشتند ملک کیومرث بنابر نزاعی که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست امیر
زاده رستم و امیر سلیمانشاه این معنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعه نور مقرر ساخته و خواهر ملک
کیومرث را بوی داده او را نگاه داشتند و نزد اسکندر شیخی که در ان آب بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک کیومرث را
گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را دریافته خود معلوم نمایی و مع هذا بدیه خلاف نیز جای اسکندر
شیخی بدین سخن و امثال التفات ننموده و ملک کیومرث را اسب و خلعت داد و گفت هر طرف میخواهی توجه
نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث پیش از شتافته مدتی که از امیرزاده رستم نسبت بود و تواریخ
بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانیدند و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده
نامه علامت امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث رخصت داده داد
اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض رسانیدند که کیومرث داعیه خروج دارد بنابران
ملک محبوس گردید و چند ماه در تبریزان بسر برده بگریخت و در وی قلعه‌داران با جمعی از آن طایفه خود را بنور

قلعه

قلعه نور رسانید و در هر چند روز یکبار بهانه دریوزه بان قلعه میرفت و گاهی نزد دربانان نشسته با او حکایات
میکرد تا بین الجانبین الفت و مؤانست پیدا شد و روزی تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که
دربان بپستن دروازه مشغول گشت مرث در گوشه خزیده و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت
در غیبت بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحه او بود کرده در
بخواب رفته و در نزدیک خود نهاده و کیومرث بعد تمام رفت بسر بالین آن دو غافل رفته خنجر برداشت
و کوتوال و همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته برجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای
متوطنان قلعه نور منم کیومرث بن بیستون که بقلعه خود درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا
هر دو سر را بدست دارم بدانید که هر کس درین حصار نوکر و نوکرزاده منید و بعد ازین تیغ انتقام از نیام
کشیده در قتل و غارت متوطنان از خرد و بزرگ راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده مسامع جمعی از
ملازمان قدیمی رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بر سر دربان
دویده او را بقتل آوردند و بعد از آن شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران
کوتوال را کشتند و جمعی را از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر بحیطه تصرف کیومرث درآمد
و بمدت زمانی بعد از رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر کرد و چندکرت تاخت کبود جامه و دماوند و
خوارزم و کوه نمود گویند که رستمداریان تا آن زمان سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس پیش از غزا کرده بود
که اگر کرت دیگر در مملکت موروث حاکم گردد بمذهب علیه امامیه درآید بنابران درین وقت
که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب الناس علی دین
ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با امیر الیاس خواجه
که از قبل شاهرخ میرزا چند گاهی حاکم ری بود محاربات روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آنوالاکا
کیومرث الیان باستان شاهرخی فرستاده از جنابات خویش عذر خواهی نمود و مقبول افتاد و فوت
کیومرث در سراه بابلو در ماه رجب سنه ج و خمسین و ثمانمایه دست داد و او را هفت پسر بود بدین
ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک گستهم و ملک اسکندر ملک حسین ملک ایرج
ملک مظفر و ازین جمله ملک اویس و ملک گستهم و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده
بودند و این تمام مجموعه از ذکر شده بود [illegible] چنانچه در تاریخ طبرستان
مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را پسر بزرگترش ملک کاوس متصرف
شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بنظم نفس و نسک دماموصوف بود بیشتر مردم مایل بسلطنت
اسکندر گشتند و همواره میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک اسکندر را
صورت نصرت روی مینمود و مآل الامر بین الجانبین مصالحه دست داده در رستمدار ... و بیستین و ثمانمایه
وفات ملک کاوس اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند با عم خویش طریق اطاعت
مسلوک داشت و در فوالاکر بواسطه امنا و اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده نایره نزاع ارتفاع یافت و در آن

سال که امیر حسن بیک از وقوع میرزا جهانشاه واقف یافته در تسمیم نزول اجلال فرمود علم و برادرزاده یار دو ولی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که امیر جهانگیر امجاد موانع که در تعرف پدر بود تعلق گرفته ثبت ملک اسکندر در مقام متابعت باشند و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف داد و چون چند سال برین احوال بگذشت باز دیگر نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مولف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان ملک اسکندر و جهانگیر مخالفت اتفاق افتاد ملک اسکندر از حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد و استعانت نمود و الحضرت مرا با هزار کس بدان جانب فرستاد و من بکجور شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را نصیحت کردم تا بایکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بماه شعبان سنهٔ احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده بنای مصالحه بین الجانبین انعقاد یافته و بدین واسطه بر توارثیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلای آفاق میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال مذکور بتحقیق پیوسته این بود که غایهٔ بلاغت شعار در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم میشود در ضمن اخبار آینده مرقوم خواهد گردانید ان شاء الله وحده

[illegible]

مورخان خوش نمط بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنهٔ خمس و ثلثین و ستمایه که ممورهٔ جهان سیما بلاد الهند و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کیوار بن شهریار بن کیوار بن رستم بن دارا بن شهریار بن کیوار بن رستم بن دارای بن قارن بن شرخاب بن شهریار بن دارا بن رستم بن شروین بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شروین بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس قباد بن فیروز الملک جم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران از تصرف امرای مغول انتزاع نمود و بعد ازوی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و یازده سال امتداد یافت فی شهر محرم سنه خمس و سبعمایه بنهایت الجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست [illegible] ابو الملوک لقب داشت و او در سنهٔ خمس و ثلثین و ستمایه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هر چند بواسطه قتل و غارت چیل مغول رواج و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشیده و چون امرای چنگیزخان در ساری که دار الملک سلاطین باوند بود بسیار زرع می نمود و تبدیل یافته آن شهر را دگرگون ساخت و در سنهٔ سبع و اربعین و ستمایه هادم اللذات او بسبب بر سرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بود و بعد ازوی پسر کلانترش [illegible] بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تخریب قلاع ملاحده گماشت شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهراکیم بمحاصره گردکوه باز داشت و ایشان بعد از فتح قلعه بولایات خود بازگشته بنابرین در شعبان سنهٔ خمس و ستین و ستمایه شمس الملوک بفرمان مغول شهید گردید و او مدت هژده سال لوای ایالت مرتفع گردانید [illegible] بعد از شهادت برادر

باتفاق امرای مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنهٔ خمس و سبعین و ستمایه دست قضا روزنامهٔ دولتش در نوشت [illegible] قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او در مازندران اقتدار تمام پیدا نموده نوبت دیگر آن مملکت معمور و آبادان ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آن نواحی قریب هفتاد مدرسه معمور گشت و در هر مدرسه [illegible] مدارس و افاده اشتغال می نمود و چون تاج الدوله مدت سی سال عنان اقبال بر سر نهاد و فاتش در سنهٔ ثمان و تسعین و ستمایه دست داد و پسرش [illegible] قایم مقام شده شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود و فوتش در سنهٔ احدی عشرین و سبعمایه روی داد و بعد ازوی برادر دیگر تاج الدوله [illegible] بر مسند حکومت نشست و بجهت تردد و آمد شد امرای ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را به رستمدار نقل داد و در آن ولایت قریهٔ از قرایه مسکن آنجاعت گردانید وفات رکن الدوله در سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمایه دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس ازوی ولد ارشدش [illegible] بیست شش سال صاحب افسر بوده در سنهٔ اربع و خمسین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد و آنگاه برادر ارشدش [illegible] که خاتم ملوک باوندست بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ امیر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و معاقران آن حال بلای وبا در مازندران شایع گشته بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله و بعضی از اولاد و صغار او از آن قوم شخصی متعین زنده نماند و در آن اثنا بسبب آنکه از مردم معتمد فخر الدوله حسن کیا جلال را که از عظمای ارکان دولت او بود بقتل رسانیدند و بدین واسطه تفرقه تمام بحال مازندران رسید و کیایان جلالی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود سرانجام امور مملکتش را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن را ابمباشرت ریبه متهم کرده از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در در شب بیست هفتم ماه محرم سنه خمسین و سبعمایه فخر الدوله بکام رسید چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان نوخاسته آوازه بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بکمال آن جوانان جنبش خوش نشانه براشان میخواند و در حمام حدود را لمبیده و شانه ها کشاده خنجر از تیش را بر بالای آن کتاب نهاده و چپ چپ ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلالیان بر مازندران تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ناحق ریخته اکثر خانواده های قدیم را برانداختند و سه زندان فخر الدوله با بسیاری از متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد و ذکور ملک فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک کاوس و کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت حادثه پدر ده سال عمر داشت و بعد از ملک فخر الدوله هیچکس از آن قوم رایت ایالت نه افراشت

[illegible]

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان

نموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن حسین المرتضی است و نسب سید حسین مرتضی بامام
زین العابدین علی بن حسین علی ابن ابی طالب ع منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتدای
اوان نشو و نما تتبع حسن سیرت آبا بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه
صلاح و رشاد مشغولی مینمود و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت آمل بود
سفر کرده در خراسان بمجلس سید عزالدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالی مقدار بود رسیده دست
ارادت بآنجناب داده و یک اربعین در حضرتش بگذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته و بآمل بازگشته چندگاهی
بطاعت و عبادت بسر برده و نوبت دیگر جاذبه سید عزالدین آن قدوه اولاد سید المرسلین را بطرف
خود کشید و سید قوام الدین باز بخراسان رفت و بشرف طواف روضه منوره رضویه مشرف گشته اربعین دیگر در
خانقاه پیر خود برآورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد و ترغیب عباد اشتغال نمود و در آن زمان نیز
افراسیاب چلابی حاکم مازندران بود و فخر الدوله حسن را بمکر و غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه
یافته در هر بلده متغلبی ظالم و متعدی مشغول میکرد و هیچیک باطاعت دیگری سر فرو نمی آورد و افراسیاب
با وجود آنکه اکثر مازندران را در حیطه تصرف داشت و هر طایفه که در حدود ولایت آتش فتنه و فساد برافروختند
تیغ انتقام بود در آن اثنا کیا حسن نامی که همشیره افراسیاب را در حباله داشت و از قبل فخر الدوله حسن
در لارجان حکومت میکرد با افراسیاب بیچاره گشته که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف
فخر الدوله حسن ملکی را کشتی و مع ذلک پیوسته مرتکب انواع مناهی میشوی بنابر آن مرا و سایر امرای ولایت
را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامان توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره
ثابت قدم بوده پیرامن مناهی نگردی تا مقتضی مخالفت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب
ظاهر قبول فرموده و بپای نیازمندی خود را بزاویه سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زد
و زبان بگفتن کلمه استغفار گویا ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد از شرب مدام و لاف وصال
و زعشق شاهدان سیم عنبب توبه ز دل هوس گناه و ز لب توبه زین توبه نادرست یارب توبه و چون جناب
سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشره افراسیاب چلابی مشاهده نمود بکلمه تلقین و تعلیم اظهار ابواب شفقت
بر رویش بگشاد و سر او را بدست مبارک خود تراشیده طاقیه درویشانه بر فرقش نهاد و مردم چون دیدند که
افراسیاب مع صمیم القلب مرید جناب سیادت قباب گشته سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نمود و جهان جهان
اولاد و اوباش مرید آن جناب شدند و از آنجا که یکی از کسانی که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقرانی امیر تیمور
گورکان بسر برده آثار مخالفت کرد الغرض چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نموده
متوطنان آن دیار هر روز فوج فوج بخدمت علیه سیادت می شتافتند و دست نیازمندی در دامن متابعت
سیادت آنجناب زده مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میدیدند گاهی بکاخ شاهانه
رفته بزبان بی ادبی ازو بی احتیاج چیزی می طلبیدند و دست گستاخی بجامه او دراز می کردند وی میپوشید و میگفتند
تو پادشاهی دیگری برای خود ترتیب نمای و افراسیاب ازین معنی بتنگ آمده بر سید که سید قوام الدین
بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت در سر پیدا شده و ابواب حرب بروی ما خواهد
گشاد و جمعی از فقها و علمای آن دیار که از آن سید شده و هشیار زشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد
آن جماعت گفتند که اگر حال سید قوام الدین بر همین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه
یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد مناسب آنست که از تتبع روش سید اجتناب و احتراز
واجب دانی و در مجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر وی ثابت سازیم که مبتدع است و اطوار
و روش مخالف مسایل شرایع است آنگاه بقتلش رای تو و ارشاد منع فرمایی و اگر قبول نکند انواع عقوبات
افراسیاب این گفتار را بسمع رضا اصغا نموده در ساعت باحضار جناب سیادت مآب فرمان داد و چون آنجناب
تشریف حضور ارزانی داشت هرچند فقها جد و جهد نمودند چیزی که مخالفت شریعت مطهره باشد بروی ثابت
نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگویی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب همین سخن را دستاویز ساخته
سید قوام الدین را بقهاسه کرد تا او بمقتضای شرع عمل نماید و آنجناب در بازار و سیاه [illegible]
ابرار جوانمردانه بر پایش نهادند و افراسیاب از مجلس مفتخر بیرون آمده بتوبه شکست و دوباره بشرب خمر
کرده در مجلس عیش و نشاط بنشست اساس توبه کرده محکم چو سنگ بود بین که جام زجاجی چگونه اش بشکست
اما بحسب اتفاق قضا چنان شد که سید سعادت انتما بزندان رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را
که ولیعهد پدر بود درد قولنج گرفته بود و مردم این معنی را بر کرامت سید حمل کرده بر وی منزلت حمل کرده خاص
و عام بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آوردند و بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند و بعد از این بر همه
مازندرانیان بیشتر از پیشتر که متابعت سید قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند
در مقام سرداری برآمدند و افراسیاب از مشاهده این حال پریشان شده در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت
ده سال از طلوع آفتاب دولتش درگذشته بود و آفتاب اقبالش بسرحد زوال اشتغال نموده با اکثر فرزندان
و جمعی کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته دست از دنیا
و مریدان خود را جمع ساخت و در حدود مدافعه آمده با سید کسی در قریه را از آنکه چوب و آلات و ادوات حرب
درخت استوار ساخته بود بایستاد و افراسیاب در نواحی آن قریه منزل ساخت و چون زمین آن قریه در غایت پستی بود
لای و گل بمرتبه رسید که سوار را عبور بر آن متعذر بود بلکه متعذر و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید
درویشان و اصحاب تعصب سید تیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست بتیر و کمان بردند و بحسب التقدیر
تیر اول بر دوش مردی بشیر افراسیاب خورده تا برگشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم
اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جانبان یکبار حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیا حسن و کیا سهراب
و کیا علی را با همراهان او که از جهت مدد رسیده بودند و دشمنان را منهزم گردانیدند و تا مدتی افکنده در عقب
گریختگان تاخته بسیاری از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و اسکندر شیخی و سایر اولاد و تبار و اقارب
و مشایخ افراسیاب چون از آن حال مشاهده نمودند بر اسبان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند
و از آن جمعی جلادت کشیده از آنجا بسمت رستمدار شتافتند و از آنجا بدرگاه دولت موکب کاوباره کوچ نمودند

در سنه [illegible] امیر تیمور [illegible] از خراسان [illegible] و تا زمان استیلای امیر تیمور گورکان بر دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible] چون از [illegible] ار محل سید مرتضی گرفتار

گشت و به ستیز و کار از انتقام رعایت جلابیان در گذشت عده از اولاد ایشان و دین سید قوام الدین با اولاد
عظام و احباب کرام سابق تشریف برده بر قواعد نظام بر احوال رعایا انداخت و رسم فسق و فساد و شیوه ظلم و [illegible]
را منسوخ کرده مبانی دین متین مشید و محکم ساخت آستان هدایت آشیانش پناه اشراف اعیان مازندران گشت
و درگاه خلایق پناهش ملاذ الاکابر و ملجا [illegible] گشت و بعد از [illegible] آل [illegible] ساری و کوهستان
مازندران را بعد از [illegible] در حیطه تسخیر آورد و قلعه [illegible] را بعد از محاصره و مجادله گرفته آبادان کرد [illegible]
سید فخرالدین با لشکر [illegible] بعد از جنگ بسیار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه [illegible] و سایر
قلاع آن دیار را تسخیر نمود و رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین [illegible] کمال
رسید و میل به زوال نهاد آن سید [illegible] در ولایت [illegible] بر بستر ناتوانی نهاد و در
محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بجانب فنا داد و بعد از وی سلطنت آن دیار [illegible]
عالی نژادش تعلق گرفت و عنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات صاحب سعادات [illegible]
[illegible] رفعت ارتفاع پذیرفت ابتدای سلطنت سید قوام الدین [illegible] و سبعمایه بود و چون هشت سال
با قبال [illegible] روی نمود [illegible] احدی و ثمانین که سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین بن سید
کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ [illegible] جمادی الاخری سنه تسع و عشرین و ثمانمایه رسیده [illegible]
از آن [illegible] روی نموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

[illegible]

چون خاندان [illegible] توتی الملک من تشاء خلعت سلطنت
ولایت آمل را بر قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانید [illegible] انا جعلناک خلیفة فی الارض بر قامت
[illegible] را در آن ملک [illegible] آورده [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible] اطاعت نمایند تا
امور مملکت نظام گیرد و مهام دین و دولت انتظام پذیرد [illegible]
و [illegible] سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید [illegible]
[illegible] محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت [illegible] شاهی و سلطنت
ترجیح داده [illegible] دیگر از برادران متعهد این امر گردد [illegible] سید قوام الدین [illegible] کمال الدین
تقدم [illegible] برادران متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه [illegible] آمل را [illegible]
تفویض [illegible] مملکت [illegible]
رستم [illegible] کیا فخرالدین جلالی که در آن زمان [illegible] ساری [illegible] حکومت [illegible] بود و کیا وشتاسف
که در قلعه توجی [illegible] و از استقلال سادات در ولایت آمل و [illegible] مملکت [illegible]

مع او آمده

مع او آمده مستعد مقابله و مقاتله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل بابل رود را معسکر ساختند و از آن جانب
سید قوام الدین با اولاد و هواداران [illegible] و سپاه ظفر آیین بود بر سر جلالیان شتافته از جانبین مردان مرد
بمیدان نبرد تاختند و چون یکدیگر را بخاک معرکه [illegible] ساختند [illegible] نصرت بر پرچم علم سادات
وزید و کیا فخرالدین جلال بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف [illegible] جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین منصور و مظفر [illegible] و در [illegible] خلق بسیار از اهل [illegible]
نصرت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف و جلال آغاز مکر و تزویر کرده [illegible] که موسوم بگبر و دولت [illegible]
بود و سه نفر از هواداران جلالی [illegible] قتل سید زاده [illegible] شدند [illegible]
در خانه [illegible] پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح [illegible] سادات [illegible]
آمده میخواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده [illegible] از خانه بیرون
آمد [illegible] بر سر آن زنده [illegible] خیر البشر زد و دیگران [illegible]
سادات [illegible] و چون مریدان سید زاده [illegible] سید از این حال خبر یافتند سلاح برداشتند
و از عقب آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند [illegible] ارواح خبیثه ایشان را
بجانب دوزخ روان ساختند و این خبر بوحشت بسید قوام رسید [illegible]
و تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخرالدین جلال و کیا وشتاسف [illegible] باستقبال
نمود و کیا فخرالدین جلال در میدان قتال [illegible] و بعضی از ابطال رجال بقتل رسید و کیا وشتاسف
منهزم گردید و در [illegible] محکم [illegible] لشکر [illegible] سید
قوام الدین در همان منزل نزول اجلال [illegible] سید فخرالدین را بجانب ساری فرستاد [illegible]
کیا فخرالدین جلال [illegible] و سید [illegible] الدین حسن [illegible] را با معدودی از لشکریان [illegible] کیا وشتاسف ارسال
داشت و سید فخرالدین [illegible] کیا وشتاسف را بقلعه توجی گریزانیده
سالما غانما مراجعت [illegible] نمود و موکب عالی [illegible] پیرامون [illegible]
بپای حصار توجی رفته آن قلعه را [illegible] کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد [illegible]
[illegible] از اهل [illegible] اطراف حصار [illegible] مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند [illegible]
متتابع [illegible] سحاب [illegible] کیا وشتاسف [illegible]
گردیدند [illegible]
[illegible]
شعار از اطراف آن حصار [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] کیا وشتاسف [illegible]
فخرالدوله [illegible] سید زاده [illegible] سلام کرد و گفت [illegible] کیایان جلالی قدم از حد
خود [illegible]

اکنون احباء کیا و تشاسف و معمت پرسی درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند گز کرباس خریده ام
امید آنکه اشارت فرمایی تا ایشان را بطریقه سنت بشویند و تکفین کرده مدفون گردانند و سید کمال الدین از کمال
بهور آن صورت تعجب نمود و جمیع متعلقات او و تمام اسباب او را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا و تشاسف را با اولاد
و دو اهل دو ده او از آنچه بایشان تعلق داشت کفن کردند و بخاک سپردند و بعد از فتح تونی از فرزندان و مستورات کیا جلال
هر کس مانده بود گریخته در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در گوشه خمول ساکن
شدند و چون خواطر سادات ستوده آثار از جانب دشمنان بر فراغت یافت حسب الامر سید کمال الدین
بساری رفت و در ستمدار و پیش و سجایه از ولایت آمل و ساری مردم طلبیده شروع نمود تا خندق عمیق
و عریض در گرد بلده ساری کندند و در درون شهر قصر عالی و حمام و دیگر عمارات طرح انداخت و استادان بنا
کار کرده در سنه تسع و سبعین و سبعمایه آن ابنیه باختتام انجامید و چون ولایت مازندران تمام در حیطه تصرف
سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال و ولایات گشت و
هر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و ادعان پیش آمدند و کلید حصار با ذخیره و اموال تسلیم سید ستوده
خصال میکردند مگر متوطنان قلعه فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال متمیر بود از استقلال میزد و چون در آن اوان
بواسطه دوری محاصره و انحصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار و
باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه شتافت و درین نوبت آنحضرت خلیل [illegible] یافت و کریم [illegible] سید قوام
الدین باتفاق اولاد سعادت نشان به پای قلعه فیروزکوه تشریف برد و آغاز محاصره کرد و کیا جلال متحیر
و مضطر گشته سید علی کیای گیلانی را که حاکم کالانچان بود و آن اوان ایمن مقدم تشریف مشرف [illegible]
شفیع خویش گردانیده طلب عهد و امان نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید و از مضیق حصار بپای خدمت سادات
بیرون آید و سید علی کیا مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت و نیکنامی
قواعد میثاق و عهد را بایمان موکد گردانیده و سید علی کیا این خبر بکیا جلال فرستاده کیا جلال بیرون آمده بشرف
ملازمت سادات در [illegible] با عیال و اطفال و اموال و حیات [illegible] متوجه ساری گشت و ایالت
و قلعه فیروزکوه و آنحدود و منتهی به دیگری گرفت و سید قوام الدین و الا و منازل خویش مراجعت نموده

ذکر تسخیر ممالک ستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت حضرت پروردگار

چون خواطر سادات رفیعت
شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید قوام الدین بن سید فخر الدین بموجب اشارت برادر
خود سید کمال و سید رضی الدین از پدر بزرگوار سید قوام الدین اجازت طلبیده با سپاه بسیار عنان عزیمت
بصوب ستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله و مقاتله اقدام نموده در منزل [illegible]
دشت قتالی سخت در میان واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد با لشکر خویش [illegible] رسید
و از آنجا بکجور نقل کرد و در فصل بهار [illegible] لشکر [illegible] سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور شد
و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار در میدان قتال ایستاده در منزل [illegible] و لشکر بهم رسیدند و جنگی
در غایت صعوبت دست داد و نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند اما در آن حین از شست قضا

تیری جانگزای بر گردن قباد خورده از اسب در افتاد و رخت بقا بباد فنا داد و آنگاه جناب سیادت پناه
بپای قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال حصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمده امان طلبید و پای
ثبات مقاومت و فرار [illegible] تسلیم کرد و برین قیاس تمامی قلاع و بلاد و دشت و کوهستان رستمدار
باندک زمانی در حیطه تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایت قواعد عدل و داد
ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید فخر الدین منزل در ناتل دار الملک خویش
ساخت و بر گرد آن منزل خندق عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع
ممکنات در عقول محالات و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات معارض آن حال که کوکب اقبال
سادات ستوده خصال بدرجه کمال رسید آفتاب حیات جناب سید قوام بحضیض وبال تحویل نموده مریض
گردید اولاد عظام و احفاد کرام آن سید عالیمقام که این خبر استماع فرموده از متوطنات خویش [illegible] نموده بآمل زود
که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشانرا منظور نظر اشفاق گردانیده وصیت و سلوک
طریق زهد و تقوی و تقویت شریعت غرا و معاونت [illegible] ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید
و سید کمال الدین را وصی ساخته [illegible] برياض رضوان خرامید و [illegible]
عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام نموده نعش
آنجناب را از بار بر دوش گرفته [illegible] و بمقتضای سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه و آله افضل التحف
السلام والتحیه بخاک سپرده و بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند

ذکر اولاد و احفاد آن سید عالی [illegible]

جمهور اولاد ذکور آن سید مرحوم مغفور چهار ده نفر بوده اند باین ترتیب سید عبدالله که [illegible] جلیلیان در قرب
علیای سعادت یافت سید کمال الدین که والی ساری بود و سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود و سید فخر الدین
که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات آمل تعلق بوی میداشت و سید ظهیر الدین که در [illegible]
ولایت رود و توابع که داخل آن است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین و سید علی و سید یحیی
که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بوی متعلق بود سید شرف الدین که [illegible] داخل سادات
[illegible] مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافته اند و اسامی آن فرزندان معلوم مورخان نبود

[illegible]

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداخته سید [illegible] سید رضی الدین در آمل توقف نموده و سید
کمال الدین بساری و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمواضع خود شتافته [illegible] توجه حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت و ولایت بر ایشان مسلم بود و در سنه اربع و ثمانین
و سبعمایه آنحضرت باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی که پدرش [illegible] سادات و اتباع
ایشان کشته شده بود بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین ازین معنی وقوف یافته پسر خود سید
غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران گیتی ستان فرستاده در باب ملاطفت و انقیاد
خود سخنان نیازمندانه پیغام داد و چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت

تا به نظر شفقت در سید غیاث الدین نگریست بلکه او را مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت نموده و از آن
زمان که سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاوباره بود و در عهد و در سند از همگنان بنابر آن جناب
سادات اندیشه نمودند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج فتنه و فساد سعی نماید
لاجرم قاصدان فرستادند پیش سعد الدوله و شاه حکومت ولایت ساری را بدو باز گذاشتند و او را سوگند
دادند که برایشان مخالفت نکند و اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله و [illegible] با طایفه سادات
[illegible] همایون [illegible] گردید و سادات [illegible] بقرآن [illegible] که حقوق ما [illegible] را که داخل ولایت است مضبوط
ساختند و تمامی اموال و ذخایر از ساری بدانجا نقل کردند و لشکر الوکایت را جمع گردانیده دل بر محاربه و مقاتله نهادند
و هر روز و شب تا هشتم ذی قعده سنه اربع و تسعین و سبعمایه بجوار قراطغان در آورده لشکر حضرت صاحبقران
و سادات عالیمکان بهم رسیده و مازندرانیان منهزم و پریشان بسادات پیوستند و ایشان با بقای جنود و [illegible]
رفته در روز متعاقب بمقابله و مقاتله پادشاه مشرق و مغرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندرانیان کشته
گشته [illegible] بقلعه ماهانه سر کشیدند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول سپاه صاحبقران مظفر قرین بود سادات
را تعاقب نموده در برابر قلعه ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون
نهادند و جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و [illegible] را که از علمای امرای
حضرت صاحبقران بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا [illegible] بظاهر ماهانه سر رسیده [illegible]
منهزم گردانیدند و قلعه را در گرداگرد در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران
مضطر شده و طالب مصالحه گشته سید کمال [illegible] و سید [illegible] که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون
فرستادند و امان طلبیدند حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث
الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داده و فرمود که همراه ایشان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایت
پادشاهانه امیدوار گردانید و بمجلس همایون رسانید و سید غیاث الدین بموجب فرموده عمل نموده در هشتم ذی الحجه
مذکوره سادات صاحب سعادت بپای اضطرار از قلعه ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا ببارگاه صاحبقران
مظفر لوا شتافتند و آن حضرت بتعظیم ایشان قیام نموده [illegible] جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین
را بسوء مذهب و فساد اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر [illegible] بر زبان آورد امیر تیمور گورکان در غضب
فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر بارگاه بنشاندند در این اثنا اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد
که [illegible] پدر مرا کشته اند بمن سپارید تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک سعد الدوله
طوس را حاضر باید شد تا از این طایفه هر کس خونی وی باشد باو سپاریم و هر کس خونی تو باشند بتو سپاریم و چون سعد الدوله
طوس بملازمت رسید و حضرت صاحبقران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچکس از این مخادیم [illegible]
ثابت نتوانیم ساخت که خون آبای ما ریخته اند تا دعوی قصاص نمایم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت
مشرف اند و هر کس در خون ایشان سعی نماید باید ملعون شود [illegible] امیر تیمور گورکان چون این سخن را بشنید
سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا از آتش دوزخ نجات دادی و لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست ما را

دستان

دستان خویش بنار جحیم رساند آنگاه سادات را بجان امان داده و از اتباع ایشان قریب هزار کس را بکشت
و بنقل اموال و خزاین فرمان داد و لشکر فیروزی اثر بقلعه ماهانه سر شتافته بیک لحظه تمامی عمارات سادات
و سپاهیان و رعایا و بازاریان را با خاک برابر ساخت و تاریخ رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود
نصیر الدین که در آن وقت ده دوازده ساله بوده اند شنیدم که فرمان شد که از اموال خانه جدم سید کمال الدین آنچه
بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت شش صد هزار تنگه سفید و دویست هزار تنگه سرخ بود و از طلا آلات سیصد
هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد هزار و سایر اشیا را بدین قیاس باید کرد و حضرت صاحبقران خاطر
خطیر از این امور جمع کرده بجانب ساری کوچ فرموده و سادات را همراه برده و از آنجا ایشان را با جمعی از متعلقان
[illegible] بماوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین سید رضی الدین و سید
نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار رحمت ملک
اکبر پیوست و سید زین العابدین در سیرام از جهان [illegible] بجوار حضرت ملک علام انتقال فرمود و هو العفو الغفور

گفتار در بیان بعضی از حوادث [illegible] ولایت آمل و سید علی [illegible]

چون امیر تیمور
گورکان [illegible] سادات مازندران بماوراء النهر کوچانید و مملکت [illegible] و ملک سعد
الدوله بایالت رستمدار سرافراز گشته اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در [illegible]
[illegible] رایت ایالت حاکم او برافراشت و حکومت ساری را به شمس الدین غوری باز گذاشت و در سنه [illegible]
که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک
نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفر لوا مذکور خواهد گشت بتقبیل انجامید
ایالت ولایت آمل بسید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق
برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان الوکایت تافت و در همان
سال آفتاب اقبال صاحبقرانی بمحل زوال رسید و از احفاد سید قوام الدین هر کس در ماوراء النهر بود
عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت
مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطه بود
سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان الوکایت بحمایت سادات هجوم نمودند و
[illegible] شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند و جهت خلاص مخادیم خود خاطر بر [illegible] استرآباد
قرار داده و کیفیت حال بسید علی بن کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روان شدند و از مردم آمل [illegible]
با اهل ساری پیوستند چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید ترسید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده خلعت
پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید و مردم ساری [illegible] حضرت باری در اثنای راه باولاد سید قوام
الدین رسیده و دست و پای ایشان بوسیده و مضمون این بیت بسمع سادات رسانیدند که

المنة لله که بر توایم و [illegible] دیدار مخادیم و معتقد رسیدیم

و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع
و ثمانمایه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن قوام الدین بآمل شتافتند و سید علی [illegible]

کمال الدین پیغام داد که در وقت حکومت ایالت موجب مواد به پدر ماند و از شما آن تعلق به پدر ما گرفته بود
و سید کمال الدین در ساری حکومت نمود اکنون انسب آنست که ما را دستور و حاکم باشد سید علی جواب داد
که مرا درین باب مضایقه نیست اما چندان صبر می باید کرد که خبر قتل شمس الدین غوری به شاهرخ میرزا رسد و معلوم شود
که آنحضرت ازین جهت که بی اجازت ایشان واقع شده در چه مقام اند و من کسی به اردوی فرستاده ام یقین که خبر بیاید
بیاید و هم در آن ایام قاصد سید علی باز آمد و نشان واجب الاذعان آورد و مضمون آنکه زمام اختیار حکومت
ساری و آمل را بقبضه اقتدار سادات بزرگوار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق
افتاده بود ببخشیدیم آنگاه سید علی به ساری رفته بعد و نشسته و برادر خود سید غیاث الدین مسلم داشت و
ریاست آمل را به سید قوام بن سید رضی الدین باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین قضیه درگذشت اعیان
از سید قوام الدین که بصفت حسد و امساک موصوف بود و از غایت کم ازآری از هر کس گناهی دریده بود می آمد
سیاست میفرمود متنفر گشته بر حکومت سید علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کرده
و شمه ازین معنی به سید علی ساری و غیره داشته بود و سید قوام الدین را از آمل عزل نمودند و سید علی را که در جنگل آمل
میگردید طلبیدند و کمر اطاعت و خدمت بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف بر گشاده با سید
رضی کیا که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد و یگانگی نمود و در سنه اثنی عشر و ثمانمایه دختر برادر او را بعقد خود درآورد
بعد از آن سید علی آملی بنا بر استمالت سید غیاث الدین بن سید کمال الدین که بر سید علی ساری در مقام مخالفت
و بیگانگی آمد و از سید فخرالدین هزارجریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید و
در موضع سر و کلا منزل گزید و اکثر دوستان سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت آیین در ظل رایت او مجتمع گشتند
سید علی ساری چون ازین معنی خبر یافت مانند شیر خشمناک با هزار سوار بی باک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه
سید علی آملی تاخت و جمعی را به تیغ بی دریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بود کاری از پیش
نتوانست برد و منهزم گشته روی به استراباد آورد و سید علی آملی و سید غیاث الدین و سید مرتضی ولد سید کمال الدین
در ساری بر مسند حکومت نشستند و هر یک بمقر خود باز گشتند اما سید علی ساری چون به استراباد رسید برادر دیگر خود سید نصیرالدین
که پدر مولف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او
ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر به ملازمت آستان سلطنت آشیان شاهرخ میرزا رسیده کیفیت واقعه معروض
گردانید و حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان بالتمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردیده دفع
مخالفان او بر سبیل سعی و اهتمام بجای آورند اما پیش از آنکه این لشکر بملازمت سید علی رسند نعش سید شرف الدین
بن سید قوام الدین از نراد و خود سید علی آملی جدا گشته به استراباد آمد و نسیج نعش را رسانید که سید علی آملی و
سید غیاث الدین به مواضع خویش رفته اند و سید مرتضی بالتنها در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال
دارد بجز استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد و آنکه سپاه بیگانه و خیل و سپه معدود و مسلول می بودند و بنا بر آنکه سید علی
بر هیچ کس از ساکنان مسالک یکدلی روی به ساری نهاد و چون نزدیک شهر رسید سید مرتضی در عالم خبر وصول او را
شنید از غایت وهم سراسیمه بیرون دوید و بسوی هزارجریب منهزم گردید و یک برادر خود سید عبدالله نام میبرد او که

رفت

رفته او را بجای پیغمبر از شاهرخ و هم در آن ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور به ساری درآمد و مهمات ملک
نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان را در ساری داشت و تمام ملوک جرجان با بر مخالفان کشیده بود اطاعت
و نور حسن خلق باز دیگر مصر را موافق کرده اند اما نسبت سید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و ثمانمایه
هر دو نار با بقایای ایشان باز دیگر میان آن دو سید علی نام مقاتله و رواج شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی
آملی فرار نمود و بر سید ... رشناقت و سید علی ساری باز آمل درآمد و باز حکومت آن ولایت را به سید قوام الدین بن سید
رضی الدین داد و جنین جنین روی توجه به ساری نهاد و در سنه ست عشر و ثمانمایه سید علی آملی عهد و ملک گیری
را بسر آورد نوبت دیگر علم نصرت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر به سید قوام الدین رسید بی شائبه
توقف فرار نمود و شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی باز آمل درآمد بنا بر آنکه سید علی ساری در ترکمان چاره بود
نتوانست که متعلقان متعرض او گردد اما جهة ازدیاد محبت رجوع داشت ... دیگر بمقام آمد و سید قوام الدین در امر تو
و اعلی نزد سید علی آملی فرستاد و التماس حج نمود و سید علی از ترس ... قبول نمود و او بجانب ... دیگر
آمل را باز گذاشته متوجه هند و گیلان گردید و سید قوام الدین با شمار سید علی ساری آمل را شناخته بر مسند حکومت
نشست و چند روز از قضای آسمان سید علی ساری ... گرفتار گشته چون این خبر به سید علی آملی رسید
با پنجاه سوار از منزل تربیت سر الحال جانب آمل ایلغار نموده و ... علم دعوی بر موضع میان رود برافراشت سید قوام الدین
از غایت پردلی و پهلوانی مردی ... و سید علی ساری بر ... مکان قرار گرفت و سید علی آملی به ...
مرد در آمده به واسطه تقدم او امور ملکت و ملت ... رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه عشرین و ثمانمایه
بتقدیر حضرت باری ... سید علی ... و ... وفات یافت ... وصیت نموده سید مرتضی
را وی عهد گردانیده و بنا بر آنکه از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر حبس و قید او قرار داد و برادر دیگر خود
سید نصیر را به نوبتی ... نگاه ... نموده ... داشته تا سید غیاث الدین را به حیل و افعال گرفته
به ساری آورده و محبوس کرده ... و سید علی بجوار مغفرت حضرت ایزدی انتقال نمود مدت سلطنتش
یازده سال بود

سید مرتضی بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر به اتفاق سید ... سید مرتضی ... ایالت ساری ... تراجع
و ... رفته از سید علی آملی و سید ... سادات ... اولی الاقتدار مقتضی المرام ... کرده ... اخلاص
در مقام ... بود و اصلا شایبه مخالفت در خاطر ... و ... سید مرتضی ... اسکندر ...
را که سابقا ... سید غیاث الدین بود ... امور مملکت را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر نیز
... که از سید غیاث الدین داشت ... خاطرنشان ... مرتضی کرد که مصلحت دولت در قتل سید
غیاث الدین است و سید نصیر را ... این امر ... باید کرد و اگر ... ایشان تعلل می باید ... رسانید
سید مرتضی سخن اسکندر ... را ... و ... آن ... وقت ... مرد و کیفیت حال را
بوالده سید نصیر پیغام نمود و ... قتل ... بر میان نهاده و سید نصیر علی العجله ...
... او بود رفت بنا بر ... سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده ... نوبت ... گروه ... کرده

و در جمیع آن محاربات سید ظهیر شکست یافت و در [illegible] موضع [illegible] که محل اشتغال بر آن [illegible] بود منهزم به بیه کیلان
شتافت و چون بولایت [illegible] رسید محمد کیا که حاکم آن حدود بود سید ظهیر را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت
و [illegible] نوازی بود به تقدیم رسانید و سید ظهیر روزی چند آنجا بسر برده و امید داشت که از سید رضی کیا که [illegible]
حکام کیلان بود [illegible] که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نقار ارتفاع یافته [illegible]
مرتضی سید علی را از آمل بیرون تاخته بود و دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه
[illegible] و در [illegible] روزی چند [illegible] بنا بر آن سید ظهیر خیال نمود که به سید علی پیوسته و باتفاق
او نوبت دیگر متوجه [illegible] گردد و عیال و اطفال و احمال و اثقال را در همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت
و در [illegible] مذکور به سید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند و چون سید قوام الدین
از این اتفاق آگاه شد [illegible] مانند برق [illegible] بساری [illegible] شتافت و قضیه توجه سید علی و سید ظهیر را [illegible] سید
مرتضی از ساری [illegible] در میان [illegible] آمد و سید علی و سید ظهیر [illegible] این خبر متوجه [illegible] شده و در آن
موضع لشکر آمل و ساری بدیشان رسیده [illegible] سید ظهیر و سید علی [illegible] و هر یک از آن دو سید
[illegible] کیلان [illegible] واقعه در سنه [illegible] و ثمانمایه [illegible] دیگر سید علی با اندک
مردی از [illegible] که مسکن او بود [illegible] برافراخت و [illegible]
[illegible] هم در آن ایام [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] سید مرتضی ساری [illegible] حکومت را
[illegible] و در شوال سنه [illegible] و ثمانمایه سید ظهیر [illegible] سید مرتضی [illegible]

[illegible]

چون از سید مرتضی غیر از سید محمد ولدی نمانده مردم ساری بر سلطنت او اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن
آداب آراسته بوده و در ایام دولت ابواب عدل بر روی خلایق بگشود [illegible] احوال رعایا [illegible]
اجتناب و احتراز میکرد [illegible]
[illegible] ایام اقبال سید محمد [illegible]
کمال الدین در مجلس وفات [illegible]
سید قوام الدین [illegible] کمال الدین [illegible] سید محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را
[illegible]
این امر [illegible] کمال الدین [illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible] سید مرتضی را [illegible]

مجوس

مجوس کرده و دیگر کس [illegible] فرستاده و التماس حضور سید کمال الدین نمود و سید کمال الدین این نوبت
[illegible] ساخته گفت [illegible] از اولاد سید رضی الدین در حمایت باشند [illegible]
که دیگری در این ولایت حاکم گردد [illegible] خیال فاسد [illegible]
[illegible] و چون این پیغام بسید محمد رسید [illegible] ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین [illegible]
انهزام یافته [illegible] شتافت و در [illegible] سید [illegible] کیا که حاکم آن حدود بود [illegible]
آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری بازگشت [illegible] سید قوام الدین
و [illegible] حافظ [illegible] طالب حکومت سید کمال الدین گشته [illegible]
اعلام این معنی [illegible] فرستاده و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ
[illegible] اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنه [illegible] سید کمال الدین [illegible] سید عبد الکریم [illegible]
[illegible] سید ظهیر [illegible] ساری [illegible]
سید محمد [illegible] سید ظهیر [illegible] سید مرتضی [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] مشهور
[illegible] سید مرتضی [illegible] بین الجانبین [illegible] قتال [illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible] سید مرتضی [illegible] تا ساری [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible] ساری [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible]
میان ایشان و سید کمال الدین جنگی [illegible] واقع شد و بسیاری از آنجا [illegible] سید کمال
الدین منهزم گشته سید ظهیر [illegible] سید کمال الدین [illegible]
آمل [illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] سید رضی الدین [illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible] سید کمال الدین [illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible] کیلان [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید محمد ساری [illegible]
سید مرتضی [illegible] اتفاق [illegible]
منهزم کردید سید کمال الدین [illegible]

و در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعای اهالی آن
جانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بر نهج آبا و اجداد بر مشروعات قیام نموده مردم را از
ملاهی و مناهی منع نمود و در سنه ست و تسعین و ثمانمایه سید محمد ساری بجوار مغفرت باری انتقال کرد و او مدت ده سال
در تمشیت مهمات سلطنت شرایط اهتمام بجای می آورد ذکر عبدالکریم بن سید محمد سید عبدالکریم در زمان وفات
پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق و باد سرعت
سیر استعاره نموده به یک ماه از توشکه سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده بضبط ملک خویش و نشاط
مشغول گردید و در اوایل ایام حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شد و پسرش سید شمس الدین قایم مقام گشت
او نیز در شرب مدام تقلید امیر عبدالکریم کرده روزنامه زهد و تقوی در نوشت لاجرم بهیچ وجه مجال مازندران را
دریافت قوانین و سلامت او از آن رو باد سفر کرده رشته زندگانی و احوال ایشان تافت و مقارن این احوال سید
شمس الدین فوت گشته سید اسدالله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل والی و حاکم
گشت و چون سید عبدالکریم نه سال بدولت و اقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران عالم انتقال گزید و پسرش
[illegible] قایم مقام گردید و در زمان دولت سید عبدالله علی بن بهرام بن اسکندر روزافزون صاحب اختیار
ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار مینمود بنابر آن سادات بابلکانی که بکثرت تبع از
امثال و اقران امتیاز داشتند هجوم کرده روزی در زیر پیشی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زده و
ریسمانی در پایش بسته تا میدان ساری جسدش را بزمین کشیده از آنجا آورده بجستند و سید عبدالله از غایت
بیخبری مدام و ارتکاب مناهی و ملاهی از نهر بی پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام را نابود
انگاشت لاجرم روز بروز پریشانی مردم مازندران از پیش بیشتر میگردید و در آن اثنا سید عبدالله از پسر عم
خود سید مرتضی متوهم شده بدست خویش میل آتش در چشم آن قرة العین سادات کشید و عم خود سید کمال الدین
بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده در گذشت بنابر آن سید زین العابدین بن سید کمال الدین
در روز پنجشنبه ربیع الاول سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبدالله در حمام
بود قدم جلادت پیش نهاده و خون او را در میان آب و آتش ریخته رخت حیاتش بباد فنا داد و مدت دولت
سید عبدالله مقتول هفت سال بود و در سال هشتاد و شش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربیجان رفت
پسر سید عبدالله سید عبدالکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون سلطان سعید سلطان ابوسعید
مینمود [illegible] چون سید زین العابدین
کار سید عبدالله را بر نهج دلخواه ساخته در مسند ایالت ساری متمکن گشته علم اقتدار برافراخت اکثر مردم
مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بارفروشی طریق مخالفت سپردند و اخبار این وقایع بسمع شرافت
کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسیده نیابت تشیع گردید و کیا جلال
شفاقول را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبدالکریم را طلبید و میرزا
سلطان ابوسعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده سیدزاده را بدانجانب ارسال فرمود

وپس

و پس از آنکه سید عبدالکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روزافزونی و سادات بارفروشی بر وی جمع گشتند
و بتوقع امداد سید عبدالله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با ایشان در ساخته و مشتر
حقوق سید عبدالله مقتول را بیکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند و در خلال این احوال
آفتاب حیات سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب نمود و ابوالنصر حسن بیک مالک عراق و
آذربیجان را بحیطه تصرف در آورد و والده سید عبدالله و اضطرار پسرش سید عبدالکریم را بموقف
عرض رسانیدند و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بگیلان و
رستمدار و فرمان واجب الاذعان عنایت نمود که ساکنان گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبدالکریم
قیام نمایند و او را باملاک موروث رسانند و بعد از وصول ایشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد
بابرساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد مدد سید عبدالکریم کرد و
ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت
و سید عبدالکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمد و اندک محاربه کرده بطرف هزار جریب
گریخت و عبدالکریم بدار الملک آبای خود رفته رستمداریان را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون
روزی چند از سلطنت امیر عبدالکریم بگذشت سید عبدالله بابلکانی از ساری فرار نموده بسید زین العابدین
پیوست و میر زین العابدین استظهاری تمام یافته در موضع [illegible] هزار جریب در میان جنگلی قلعه ساخت و
اطراف آن را بشاخهای درخت استوار کرده متحصن و مترصد گردید و اشراف و اعیان سپاهی این
خبر شنیده باتفاق سادات بارفروشی و بابرساکیای گیلانی و شبلی ترکمان بدان طرف تاختند
و بین الجانبین مقاتله روی نمود و سید زین العابدین و سید عبدالله بزخم تیر و سنان مخالفان را منهزم ساختند
و سادات بارفروشی و بابرساکیای گیلانی بساری رفته سید عبدالکریم را از آنجا بیرون فرستاده بردند و
بابرساکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بابرساکیا را پیغام فرستاد که در
حصار بگشایند تا شعار اسلامت رخصت گیلان دادهم و بابرساکیا بیرون آمده با سید ملاقات نمود
و باز بقلعه رفته روز دیگر سید عبدالله بابلکانی بحصار در آمد و لشکر گیلان را غارتید و در خدمت
بابرساکیا بگیلان روان گردید و چون بابرساکیا بر سبیل ستوار رسید بنابر قضیه مذکوره بدوستی سید
زین العابدین متهم شده بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لاهیجان مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده
سید اسدالله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خویش
یاغی شد و با سید زین العابدین موافقت کرده اسدالله را از آمل بیرون تاخت و سید اسدالله برستمدار
گریخته سادات بارفروشی نیز سیدزاده عبدالکریم را با تولایت بردند و از ملک [illegible] رستمدار ملک
جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید اسدالله آملی بساری فرستاد و میان او و زین العابدین
طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری زین العابدین نیز در حرکت آمد امیان
چون از دو جانب جنود بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت امیر ابراهیم کوتاه کرده ترد

سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل بر دیوان رشت بملک اسکندر بن ملک کیومرث پناه برد و امیر
اسد الله بآمل در آمد مصلحت با میرزین العابدین مرام دو تومان کجایی آورد و سید ابراهیم سید زاده عبد الکریم
میگشته بر رفتن یکدیگر راه گیلان پیش گرفته و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده
یراق نموده بملازمت امیر حسن بیک که در بلده محتشم اقامت داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرای
خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض مهمات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که
امیر زین العابدین هر سال صد من ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید کارکیا
سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سید زاده عبد الکریم می نویسیم والا فلا و چون
قبول انعقاد ابریشم معقود نشود مشار الیهم بگیلان بازگشتند و سید زاده عبد الکریم هم آنجا توقف نموده و سید ابراهیم
برشت شتافت
سید ظهیر الدین در تاریخ طبرستان که مرقوم کلک بلاغت نشان کرده اینده است که سید اسد الله آملی را دو پسر
بود حسن و حسین و چون اسد الله حسین را دوست میداشت او را پیشتر برادر بزرگ تقدیم میفرمود و بنابر آن حسن
از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بعد مدتی بدو مشغول شده و بحکم سید بعمل مزارع نازمین امیر
زین العابدین مر اسد الله تمکن گشت [illegible] نامه به سید به آمد و بالکائی که صاحب اختیار آمل بود فرستاده و او را
بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و سید اسد الله بموجب نموده روزی برادر سید قوام الدین رفته سید اسد الله
را بجهانه طلبید و سید اسد الله که از دو به بازی زمانه غافل بود بر کجا شتافته فی الحال نوکران سید اسد الله کرک صفت
در وی تحیته و مقید و محبس ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسیده بآمل آمد و قوانین ایمان سید اسد الله را توقف نموده
ایالت آن ولایت را بسید حسین بازگذاشت و خود ببار فروش ده رفت سید اسد الله را همراه برده و بعد از چهار
ماه این واقعه سید حسین اسد الله که در چهار هزار بود [illegible] آغاز مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استمداد
حضور سید عبد الکریم نموده لاجرم امیر زین العابدین سید اسد الله در بار فروش ده و بعهدی پیوسته تربیت سالار
کرده و وقت دو روزم بیرون شده هجوم نموده سید اسد الله از حبس بیرون آورده و در رکاب او متوجه آمل
گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم شمردند و سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف جلاو گرفت و سید
اسد الله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاده و سید عبد الکریم و امیر ابراهیم را به پیوند عام
طلبید و سید ابراهیم بی توقف بکنار سلم برکوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل
از آنکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و امیر زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته
بطرف هزار جریب رفت و سید اسد الله بیرون فرمود در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم
میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که یکباره سید زین العابدین بدرگاه
تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثنای کر و فر اسیر سرپنجه تقدیر شده و امان یافته بحکم سید
زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذو القعده سنه ثمانین و ثمانمایه دست داده سید
ابراهیم چون حال بر این منوال دید بجانب آمل بازگردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بدانجا رسید

وسید

و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم
رفتند و سید عبد الله نیز گذشت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بار فروش ده [illegible]
نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بهزار جریب شتافت و سید عبد الکریم بساری در آمده
پرتو تمش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری
بجمادی الاولی سنه اربع و ثمانمایه رسیده و سید عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم
در آمل مقام [illegible] متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و اولاد سید اسد الله سید حسین در
ساری مقام دارد و سید حسن در هزار جریب بیت با میرزین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و اکنون
نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق تحقیق پیوسته آنکه تا غایت سنین هجرت حضرت سید المرسلین
بنهصد و تسع عشر رسیده و سید عبد الکریم در قید حیات است و در بار فروش ده بر حکومت اشتغال دارد و نوبت
بکدام اعلی مقام درگاه شاهی لایزال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة [illegible] بشرایط اطاعت و دولتخواهی بجای
می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف الکتاب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون
بر ولایت ساری مستولی است و او نیز خود را در سلک بستگان شاهی میشمارد و کیفیت حال سید زین
العابدین و سبب استیلای آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر حقیقی شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید
والتوفیق من الله الحمید المجید
ذکر [illegible] چنین آورده اند
که در [illegible] که قریه‌ایست از قرای بیهق خواجه‌ای بود در غایت عفت موسوم بشهاب الدین
فضل الله و نسبش از جانب پدر منتهی بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی علیهما السلام میشد و از طرف مادر
بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین و
و امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر عز الدین امیر شمس الدین و امیر امین الدین در ملازمت سلطان
ابوسعید بهادر خان اوقات میگذرانید و منظور نظر آن پادشاه صاحب تمییز بود و در آن زمان علی [illegible]
خوافی که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل کرده بود و ملازمت
سلطان ابوسعید مینمود روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در عهد ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند
گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض نمود که بنده برادری دارد در خراسان عبد الرزاق نام
که با ابو مسلم تفاوت ندارد سلطان فی الحال مسرعی جهت آوردن امیر عبد الرزاق بخراسان
فرستاد و آن قاصد بعد از انقضای [illegible] او را بپایه سریر اعلی آورده شکل و شمایلش مطبوع پادشاه [illegible]
دل افتاد [illegible] و سه روز عبد الرزاق ببازار سلطانیه در آمده دید که کالای [illegible]
و از حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند غلامان [illegible] این کالا را [illegible] وصیت کرده که هر کس او را بکشد
هر چه زر او را باشد امیر عبد الرزاق کالا را [illegible] آورده چنانچه شرطها [illegible] بکشید و زر را [illegible] و این حکایت
بعرض سلطان ابوسعید رسیده [illegible] امیر عبد الرزاق پیشتر [illegible] با ابو مسلم [illegible]
انداخته و ایشان [illegible] در نظر پادشاه بتیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق [illegible] از تیر ابو مسلم بگذشت

ابو مسلم خجل شد و سلطان مقرر نمود که عبدالرزاق را وزرا مهمی نوع فرمایند و دیوانیان بتحصیل اموال جهات کرمان
که مبلغ صد هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهت خانه خود تصرف نماید و مبلغ
صد هزار دینار را بخزانه عامره رسانیده آورد و امیر عبدالرزاق در کرمان تمامی آن وجوه را بعیش و عشرت صرف کرد
چون از خواب غفلت دمی بیدار شد یکدینار از آن وجوه موجود نبود لاجرم در کار اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق
در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادر خان شایع گشت و امیر عبدالرزاق روی بوطن معهود آورده
چون بباشتین رسید مشاهده نمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین
فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته
ایلچی خشمگین شده و خواست که ستر حرمت ایشان را هتک کند و برادران شمشیرها کشیده و گفتند ما سر بداریم و تحمل این رسوائی
نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خانه [illegible] خراسان بود و در فریومد
فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبدالرزاق
از کرمان تشریف آورده و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را
بر وفق مرام باز گردانیدند و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهت این مهم بباشتین روان
کرده امیر عبدالرزاق در مقام خلاف آمد و چون ایلچیان مصاف واقع شد و سه کس از نوکران جناب
وزارت مآب گرفتار شدند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن امیر عبدالرزاق مردم اوباش را
جمع آورده گفت فتنه عظیم حادث [illegible] اگر ما [illegible] کشته شویم و بر سر خود را بر دار دیدن هزار
بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بموجب این سخن در قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه دولت
اقبال امیر عبدالرزاق بالا گرفت [illegible] جمعی کثیر در صدد متابعت او در آمدند و خواجه علاء الدین محمد
جهت حفظ ناموس از فریومد متوجه استراباد شد و امیر عبدالرزاق از عقب وزیر شتافته [illegible]
در دره شهرک [illegible] رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و شمشیر [illegible] بردند و خواجه علاء الدین محمد
در معرکه کشته [illegible] بطرف [illegible] کرد و امیر عبدالرزاق [illegible] بباشتین مراجعت نمود
[illegible] و در [illegible] شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بسبزوار شتافته چون
در آن ولایت کسی که با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار را بحیطه تصرف در آورد و امیر عبدالرزاق
بر مسند حکومت تکیه زده عقد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحباله نکاح در آورد و دختر چون [illegible]
که زوجی عبدالرزاق از این وصلت ابا کرد که پسرش که صاحب جمال بود [illegible] راضی نشد و [illegible]
[illegible] بجانب نیشابور توجه نمود امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را باز کرد و [illegible]
این [illegible] امیر مسعود [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] امیر مسعود [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] امیر وجیه الدین
مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود که برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و گفت

برادر باز گشته گفت هر چند اسب تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبدالرزاق زبان بدشنام
او گشاده گفت از تو بوی نامردی می آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است [illegible]
کار خود را بر فساد و زنا نهاده است و عبدالرزاق خشمناک برجست که در برادر آویزد و امیر مسعود شمشیر حواله او کرد
عبدالرزاق از بیم جان خود را از دریچه بالا خانه بپایان انداخت و امیر مسعود خویشتن را بزیر برادر افکنده
شر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی الحجه مذکوره دست داد و امیر مسعود روی بتمشیت مهمات قوم
سربداریه آورد و [illegible] امیر مسعود [illegible] سرداری شجاع مردانه و بهادری با جرأت [illegible]
از غایت تهور جوشن بی باکی پوشیده و مانند سیل تند رو از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت
سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته مریدان و سلسله قاعده دولت محکم کرد و در اوایل
ایام دولت میان او و ارغون شاه جونی قربانی که حاکم نیشابور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود مظفر شده
آن ولایت را ضبط نمود و در سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر وجیه الدین مسعود و
ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه [illegible] دست داد و شکست امیر وجیه الدین مسعود مظفر یافته
و در آن اثنا شیخ حسن جوری کشته گشته امیر مسعود عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان
شیخ علی کاون برادر طغا تیمور خان و سربداران قتال اتفاق افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر وجیه الدین
مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته شده غنیمت فراوان نصیب سربداران گردید و امیر مسعود بجرجان نمود
باستراباد در آمده طغا تیمور خان بلار قران شتافت و امیر وجیه الدین مسعود خطه جرجان را ضبط کرده عنان بجانب
مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته امیر سرنجه تقدیر گشت و در اوایل ذی الحجه مذکوره جلال الدوله
اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است چهار سال بود و بعد از وی محمد ایتمور چندی روزی حکومت
سبزوار نمود

[illegible]

ذکر [illegible] احوال شیخ حسن جوری [illegible] واتفاق احباب
نو کن و عارفان خوش [illegible] سخن آورده اند که شیخ حسن جوری از قریه جور و در عنفوان اوان شباب کتاب
فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در آن اثنا شنود که درویشی با کمال در کار شیخ خلیفه
نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار مینماید و هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیر آن سالک مستعد
از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته جای داد و قضای درس و فتوی را
و شیخ خلیفه در اوایل حال دست ارادت بشیخ بالوی آملی داده و بعد از چندگاه و رصیدی که بشیخ بالوا داشت انقطاع
پیدا شده و بسمنان رفت بخدمت موجب بارگاه سبحانی شیخ علاء الدوله سمنانی شتافته روزی چند در خانقاه بمعارف
پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین هبة الله حموی ملاقات نموده و از آنجا بسبزوار
رسیده و در مسجدی ساکن شد و با آواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنابر آن جمعی
کثیر مرید و معتقد وی گشتند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در مسجد منع میکردند و شیخ چون سخن
ایشان التفات نمینمود آخر الامر جمعی از ایشان فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و بنیاد اجتماع
عام میفرمود و مردم بسیار پیرامون او جمع میشوند اکنون کسی مستحق کشتن باشد یا نه اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با برهنه

داشتی چه گاه سلطان ابوسعید بهادر خان درگذشت و سلطان ... حکم قتل درویشان نکرد الحق مصلحت
حکام خراسان بجای آمد فقهای سبزوار بسی بسیار متوجه آزار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و منازعت
قایم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت معاملات او ترقی بسیار کرد
اما مقارن آن حال در صباح روز بیست دوم ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه مریدان شیخ خلیفه را در مسجد
از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کرده و شیخ حسن
بلاد نیشابور و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسه رضویه رحمت اهالی بلاد را بطریقه شیخ خلیفه دعوت مینمود و هر کس
مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت اختفاست و میفرمود که آلات کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت
باشید و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب بمردم میگفت در مدت اندک خلق بسیار مرید
و معتقد او گشتند که مزیدی بر آن تصور نتوان نمود بنابر آن حکام خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی
که پدر محمد بیک و علی بیک بود و نیشابور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت و در ولایت یازر در قلعه
تاک که او را الاق نیز گویند محبوس گردانید و چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت سربداران متمکن شد و او
جویای مسندی شد که بآن وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بر آن قرار داد که
شیخ حسن جوری را که اکثر مردم آن ولایت معتقد او بودند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابر آن با چند
سوار جرار از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافت و شیخ حسن را از حبس خلاص داده بمقر خود رسانیدند و در روایتی آمده
که خواجه اسمعیل نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت متفق شده بحیله که توانستند شیخ حسن را از قلعه تاک
بیرون آورده و بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنای موافقت میان لشکر شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت
خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و مساعدت نبایست ساخت ممالک ایشان صفت وسعت
میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف می پذیرفت تا
کار بجایی رسید که امیر ارغونشاه نیشابور را بازگذاشت و نزد طغاتیمور خان بطرف جرجان رفت و پسرش
محمد بیک در بعضی از ولایات خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانید

[illegible]

چون مجاری امور امیر وجیه الدین مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشابور انتظام یافت تسخیر تمامت ممالک
خراسان در نظر همت ایشان سهل و آسان نمود و ده هزار مرد شمشیرزن هر یکی کوه شکوه و آهنین تن فراهم آورده
بجانب دار السلطنه هرات که در آن زمان مستقر ایالت ملک معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک
حسین سپاه غور و ارغنون و ساغر و خیسار مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در [illegible]
زاوه تلاقی فریقین دست داده صدای نفیر و کرنای و غریو کوس رعد آوای گوش گردون کر ساخت و آواز
غلو و سورن و افغان دلیران صفشکن زلزله در زمین و زمان انداخت چنان شد بانگ کوس و نعره
و جوش که گردون پنبه محکم کرد در گوش غبار خاک زیر پای باره شده چون سرمه در چشم ستاره
سپاه دو جانب تیر جنگ بی لب و درنگ درهم آویخته و از زخم سهام و ضرب حسام خاک را با خون برآمیختند

زمین

زمین از خون مردان موج زن گشت   سپهر از خشت و جوشنها کفن گشت   تن از اسب و سر از تن سرنگون شد
زمین دریا فلک صحرای خون شد   در ابتدای حال سربداران غالب آمده بسیاری از هرویان را کشته
کشته و ملک حسین با اندک مردمی بر سر پشته رانده متحیر ماند و از غایت دهشت اشارت نمود تا علمها برپای کردند
و نقارها فرو کوفتند بعضی از لشکریان چون آن صدا شنیدند و رایت را پایدار دیدند روی بدو آوردند و سیصد
کس جمع آمده امیر مسعود و شیخ حسن را بمجابت حمله کردند و در آن اثنا شخصی هم از سربداران بیخود گواه امیر مسعود با
عشق خود زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار که تو
در معرکه توقف ننمایی و بجانب سبزوار توجه فرمایی بنابر آن امیر وجیه الدین مسعود منهزم شده شیخ حسن را
برگرفته عنان بجانب دار الملک خویش معطوف و ملک حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لوای فتح و ظفر برافراخت
و دشمنان را تعاقب نموده طایفه ای از ایشان را از تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را اسیر گردانیدند یکی از شعرا در آن باب گوید
کر جستی و کرت بر دلیران نزدی   وز تیغ بلی کرد نه شیران ازدی   از بیم سنان سربداران تا حشر   یک ترک دگر نمیدهیدان
نزدی

[illegible]

چون خبر استیلای سربداران که در
در ولایت مازندران بگوش هوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود امیر شیخ علی گاون را بجنگ
امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه ای از مردان یکدل و گردان جوشن پوش
باستقبال اعدا روان شد و چون لشکر فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسره هر دو لشکر مرتب گردیده
سنان دلیران بجای گستاخی زبان دراز کرد و ناوک بهادران روی بر جگرهای ... آورد ... بسیاری از مردان
... جگر را بریدند و گرز گردن ... صف شکن خورد کردانید امیر شیخ علی ... علمای مرو ...
اما چون سعادت بهره و کوشش بسیار چه سود در اثنای کر و فر تیری جان بر ... او خورده و از اسب در افتاد
و از ضرب آن زخم ... سپاه ... انهزام یافتند سربداران از عقب ایشان شتافتند و ...
بی نهایت گرفتند عنان بجانب جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار
خوار برافراخت و امیر وجیه الدین مسعود مظفر و منصور بسبزوار معاودت نمود ... باستمالت اعیان
و اهالی مازندران در قلم آورده و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت نمود کیا جلال الدین احمد جلال
که بر کار رسیده و گرم و سرد روزگار چشیده بود و در آن ولایت برمسند امارت تمکن داشت از خود بزرگتر
کسی را نمی پنداشت چون شوکت و عظمت امیر وجیه الدین مسعود شنود ترسید که مبادا بر ولایت مازندران
تاخته دست بیداد برآورده بنیاد حیات ... آن خطه را براندازد بنابر آن با دو برادرزاده کیا تاج الدین
و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات گشته نوازش بسیار یافت و امیر مسعود نیز
بوجود ایشان مستظهر گشته ... خاطر بمازندران توجه نمود و حاکم آن دیار جلال الدوله اسکندر که سابقا
شمه از حال او مذکور شد نوشت که ... جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه
غازی مشورت نموده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان

دلیر بسته‌دار در آمدند روی بر دوان میدان کارزار آوردند و به موجب تقدیم رسانیدند امیر وجیه الدین مسعود نیز در
هزیمت وی متفرق شد [illegible] دار بیین و سبزوار به یک نزول نمود و صحرای بود از لشکر ساخته در گرد لشکرگاه و از جوانب
دورها و دیوار [illegible] شاه و سپاه [illegible] ترکان [illegible] حوالی اردوی امیر مسعود
را تاخت میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و چون این صورت چند کرت بوقوع انجامید بنای ثبات
امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بر آنان [illegible] و سایر [illegible] ایشان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در
ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد [illegible] جلال حال خود [illegible] بیاید و در دفع سربداران بقدر
امکان سعی و کوشش نماید و از شنیدن امثال این سخنان اگر مازندرانیان [illegible] و اجتهاد در میان بسته هر شب
فوجی از ایشان بحوالی معسکر امیر وجیه الدین مسعود در آمده [illegible] فریاد [illegible] بر زبان می آوردند که ای خراسانیان
مازندران [illegible] هر کس [illegible] نتوان ساختن [illegible] خویش [illegible]
و پای در دام [illegible] بر قرار عدم خواهید [illegible] و هیچکدام ازین معرکه نجات نخواهید یافت
امیر مسعود از شنودن امثال این مقال [illegible] مضطرب گشته [illegible] نمی‌توانست کرد و از روی [illegible]
بطرفی میتوانست آورد [illegible] از روی [illegible] اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود
کوچ کرده بطرفی [illegible] توجه نمود و چون [illegible] رسید از پیش دلیران [illegible] و از پس
شیران بیشه مازندران دست [illegible] بیرون آورده [illegible] از اطراف و جوانب [illegible]
زده در کشش و کوشش اهمال و تقصیر نمیکردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را [illegible]
بقتل رسانید و [illegible] خرد و بزرگ و خواص و عوام آن ولایت آغاز قتل و غارت
کرده در هر کوی کشته افتاد و سربداران [illegible] در دست [illegible] اسیر گردید و امیر مسعود با چند نوکر معدود
[illegible] رسیدند که فوجی از سپاه شرف الدوله گستهم
بن تاج الدوله زیار در آن کوه [illegible] بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم [illegible] لاجرم عنان [illegible]
بجانب دیگر انعطاف داد [illegible] امیر مسعود در قریه [illegible] بدست ایشان افتاد و آن
جماعت او را مضبوط ساخته نزد [illegible] بردند و [illegible] نگاه داشتند [illegible] حسب الحکم بقتل
آوردند و در تاریخ [illegible] مسطور است که خواجه بهاء الدین [illegible] که مستوفی دیوان امیر وجیه
الدین مسعود بود [illegible] کلاه [illegible] نزد فخر الدوله برده
فخر الدوله [illegible] خواجه بهاء الدین [illegible] از [illegible] امیر وجیه الدین مسعود سوال کرد و جواب داد
که در مازندران [illegible] امیر مسعود [illegible] بود که هر شب [illegible]
[illegible] سپاه را [illegible] ذکر [illegible] و در آن اوان که امیر وجیه الدین
مسعود علم عزیمت [illegible] امیر شیخ علی [illegible] محمد آیتمور [illegible]
سخاوت و شجاعت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین فرمود و چون محمد آیتمور خبر قتل امیر مسعود
شنود در استمالت خواطر خلایق کوشید و از روی استقلال بسرانجام امور ملک و مال اقدام نمود و بعد

از آنکه

از آنکه مدت دو سال حال بر همین منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف
داشت متوجه قلع حیات او گشته و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس
محمد آیتمور در آمده و او را مخاطب گردانیده گفتند که عجب حالیست که درویشان [illegible] قدر و حیثیت
[illegible] با وجود آنکه [illegible] جهت و ترتیب این فرقه واجب [illegible]
پیوسته اراذل و اوباش را بر [illegible] تقدیم میفرمایی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان
آوردند محمد آیتمور حیران [illegible] و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت که من
تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام و حالا آنچه
صلاح شما باشد [illegible] ایشان گفتند [illegible] در این خانه [illegible] محمد آیتمور را [illegible]
[illegible] و خواجه شمس الدین علی را گفتند [illegible] مسند حکومت را بوجود خویش
مشرف گردان [illegible] خدمت نوکری [illegible] خواجه شمس الدین علی هر چند که طالب
ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آیتمور را حمل بر [illegible] من [illegible] گفت من درویشی و گوشه
نشینی را با سلطنت ربع مسکون برابر نکنم مناسب آنست که کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمایید و محمد
آیتمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و الحکایت در ساعت بر موجب [illegible] ذکر کلو اسفندیار
بعد از قتل محمد آیتمور در سبزوار شهریار شد و او نه اصل داشت و نه نسب و نه فضل و نه ادب بنابر آن
چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده [illegible] گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و طریقه ظلم و تعدی
بجای می آورد لاجرم سربداران از حکومتش متنفر گشته [illegible] محمد آیتمور را [illegible] او را نیز از میان برداشتند
و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادر امیر وجیه الدین مسعود بود گماشتند امیر شمس الدین فضل الله
بعیش و عشرت [illegible] در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و چون سربداران خبر [illegible] طغایتمور خان
رسید [illegible] لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر شمس الدین فضل الله شنیده
با خود گفت [illegible] خاطر [illegible] زمام امارت
را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی نهاده [illegible] بساط فرحت و انبساط مشغولی نموده
زمان حکومتش هفت ماه بود ذکر خواجه شمس الدین علی [illegible] مورخان از روی [illegible] خواجه [illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] خواجه علی [illegible] خواجه [illegible] که خواجه شمس الدین علی بصفت
نجابت و [illegible] اتصاف داشت [illegible] سیاست [illegible] امور مملکت کما ینبغی
ظاهر شریعت را [illegible] رعایت مینمود که [illegible] بنگ و شراب را بالکلیه از قلمرو خویش بر انداخت و [illegible]
[illegible] فاحشه [illegible] کشته [illegible] خاک ساخت [illegible] محلات [illegible] و اخبار جزئی
و کلی را معلوم [illegible] و چون طغایتمور خان از [illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible] و سیاست او خبر یافت
ترک [illegible] کرد و خواجه شمس الدین علی [illegible] موسوم بحیدر قصاب
[illegible] میداشت [illegible] خواجه [illegible] حیدر را [illegible] باقی شد و خواجه

محصلان تعیین کرده تا هر چه حیدر را اندوخته بود از وی بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نبود و نتوانست محصلان
کرسنه روزی فرصت یافته از عجز و اضطرار خویشتن را بر خواجه شمس الدین علی که در دیوان فراش و دشنام
داده بود و در جواب حیدر گفت زن خود را در خرابات بنشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن
این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین را با خود مقرر کرده اندیشه و در این باب سخنی
با خواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته رخصت یافت [illegible] وقتی که خواجه یحیی در مجلس
خواجه شمس الدین علی بود زبان داد خواهی برکشاد و گفت ای خواجه بر حال من رحم فرمای و پیش دویده
خنجری بر سینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را
زخمی زند خواجه یحیی او را زجر آورد که پهلوان دست نگاه دار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بنابر
استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین علی صفایی نداشت این بیت بر حیدر خواند
ای دررزبه حیدر کرار روزگار وی کرده راست حربه تو کار روزگار قتل خواجه شمس الدین علی در شهور
سنه ثلث و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی پادشاه ممالک سربدار گردید

خواجه یحیی کراوی بصفت شجاعت و اصالت و پرهیزکاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب
فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور مبذول داشته از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر محظوظ و بهره ور گشته
و از مواجب و رسوم کامل او نوکران و سپاهیان لباس احتیاج در نوشتند و در مطلع سعدین مسطور است
که چون حکومت سربداریه بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان ایلچی بسبزوار فرستاده او را باطاعت
و انقیاد دعوت فرمود خواجه بخت از قبول این معنی ابا نمود و آخر الامر بسبب ظاهر شرط اطاعت و انقیاد
خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد سپاه متوجه اردوی عالی گشت و بعد از
وصول سلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین کرابادی و یکدو ملک بسلام پیش پادشاه بودند و بر در بارگاه
غیر فراش و مجتبی و خواجه سرا کسی دیگر نبود بیارگاه در آمدند و خواجه یحیی آغاز گفتگو نموده ناگاه حافظ شغانی
تبرزین بر سر پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرده فریاد و خروش از میان مغولان
برخاست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر شد سربداران شمشیرها کشیده بر هیچکس ابقا
نکردند و با اموال بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران
باردوی طغاتیمور خان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجای آوردند در روز چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد
قدم جرات پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی کلا التقدیرین سربداران علاوه
آثار کاری ازین بیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس که نیز بر تو و مردانگی ایشان
وقوف یابد انگشت تحیر بدندان خواهد گزید و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت
و مملکتش معمور و آبادان گشت فی سنه ثمان و خمسین و سبعمایه برادرزنش علاء الدین فرصت یافته در وقتی
که خواجه سواره بخانه سرای خود در آمد برجست و در پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برد و خواجه هم
در آن گرمی دست پس برده او را بگرفت و هر دو از اسب در افتاده خواجه یحیی قاتل خود را زخمی زد

و فی الحال

و فی الحال قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهرزاده
خواجه یحیی کراوی بود و بقول تاریخ سربداران برادرش و بهر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق
حیدر قصاب و دیگر اصحاب سربدار شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال نموده و حیدر
امر انجام مهام جمهور تا ایام اشتغال داشت و بعد از انقضای چهل روز روزی حیدر خواجه را معزول کرده
خود متعهد آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه بر تق و فتق امور سربداران پرداخت غلام
پهلوان حسن دامغانی قتلق بوقا نام بنابر اشارت خویش فی ربیع الاول سنه احدی و ستین و سبعمایه بقتل
رسانیدند **امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که برادر او بود بعد از قتل حیدر قصاب
یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود و بعد از آن میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان حسن
امیر لطف الله را بگرفت و مقید و محبوس در قلعه دستاد فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله را میرزا
میگفتند و معلوم نیست که پیش از او این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه
اثنی و ستین و سبعمایه در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری
در مشهد مقدسه بطاعات و عبادات اشتغال نموده خلق کثیر بروی جمع آمدند و درویش بمعاونت ایشان
خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدانجانب کشید و طوس را گرفته
چند نوبت از پشم [illegible] درویش داد و گفت دیگر درین دیار اقامت منمای باصفهان رفته ساکن گشت و بعد از
چندگاه از این قضیه خواجه علی موید سبزواری در دامغان خروج نموده امیر لطف الله را که گماشته پهلوان حسن بود
از شهر اخراج فرمود و محمود در قضا [illegible] گفت که ترا باصفهان می باید رفت و درویش عزیز را آورد محمود گفت که این
خدمت را بتقدیم میرسانم بشرط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد و خواجه این معنی را قبول
نموده محمود باصفهان رفت و درویش بوالفضول را بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش
داده مریدان جبلیای از مردم آن حدود کرد گمشده بشدند در خلال این احوال جمعی در قلعه شقان زبان باظهار
خلاف پهلوان حسن کشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را خالی گذاشته بدانجانب
شتافت و بمحاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو شهر سبزوار بخواجه علی و درویش عزیز رسید بدان
طرف توجه نمودند و بی مشقتی بشهر در آمده و بدارایی سپاه و رعیت اشتغال نمودند و چون خواجه یونس سمنانی که
وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل رسانیدند پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر از آن
هیچ چاره ندید و بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی موید بسپاه دار السپاه
مکتوبی نوشت که لخت حسن را بکشید [illegible] رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال اکثر مردم در سبزوار بود باینامه
برگشتند و یکبار ناگاه در وقت نظاره دست در میان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساختند و سرش از تن جدا
ساختند و نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی موید**
چون بتایید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در شعار اظهار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایات
در تعظیم سادات عظام کوشیده و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح اسب کشیده لطف و کرم [illegible]

خواجه محتشم را اهانت نمود و جهت رعایت شیخ شریف هرگز بارتکاب جنگ و شراب اقدام نمی‌نمود و بعد از
سه ماه که بار حکومت بر وجهت لشکری بدرویش عزیز داد و او را بحرب ملک حسین کرت روان ساخت
و چون درویش به نیشابور رسید خواجه تغیر عقیده نموده بحکومت نزد ایمان سپاهیان روان کرد و درویش
که درویش عزیز را تنها گذاشته بتمام رجعت نمایند الحکایة این معنی را قوی عظیم داشته به سبزوار بازگشتند و درویش
را بزرگ داشته از میدان ... خواجه طایفه را از عقب ایشان فرستاد تا همه را بقتل رسانیدند و در
سبع و ستین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیر علی نیشابور را که تعلق بخواجه علی مؤید بود تسخیر کرد و اما آنکه بعد ...
سیفی ... افراسیاب جلالی داد و در سنه ثمان و ستین و سبعمایه درویش رکن الدین که از جمله درویشان
وزیر و شیخ حسن جوری بود بعد از رفتن از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر ... استمداد و فراوان بخراسان درآمده ...
... و در اتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی مؤید چون قوت مقاومت نداشت علم ...
مغلوب ... بر افراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در سنه تسع و ستین و سبعمایه خطبه بنام
... در سنه ثلاثین و سبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغایتمور خان بر استرآباد مستولی شده بود در مقام آنکه از خواجه
آمده برافتد یکدیگر را روی بسبزوار آورده ... درویش رکن الدین فرار بر کارزار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر
در سبزوار زمام امر ... بقبضه اقتدار درآورد و در سنه ثلاث و ثلثین و سبعمایه که اعلام حضرت صاحب
قران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید ... استقبال استعجال نمود و ...
... بموکب ... پیوست و ... الطاف ... گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت ...
... بگذرانید [illegible] چون امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر
طغایتمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال از ناصیه او ... می‌افتاد و در آن
روز که طغایتمور خان بغدر سربداران جهان گذران ... امیر ولی ... نوکر ... شتافت و امیر
... حاکم آن ... خواهر او را در حباله نکاح کشید و امیر ولی ...
و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدهستان رسید از هزاره امیر شیخ علی هندو قریب دویست
سوار ... که موجب ... حسن دامغانی حاکم استراباد بود ...
... سربداران امیر ولی را ... امیر ولی ... سربداران ...
... اکثر ایشان را ... امیر ولی ... سلاح و آنچه محتاج الیه بود ...
و انهزام و انعدام سربداران ... از اتباع خاندان طغایتمور خان که ...
رایت امیر ولی ... و ابوبکر شاسمانی که از قبل پهلوان حسن دامغانی در شاسمان حکومت ...
دو هزار سوار و پیاده ... امیر ولی ... پهلوان حسن ...
... امیر ولی ...
... امیر ولی ...
سربداران افتاده مردم امیر ولی ... امیر ولی ...

آورده

آورده و ابوبکر شاسمانی ... اسباب گرگان ... امیر ولی از عقب ...
سرش از تن جدا کردند و خلق کثیر از سبزواریان کشته گشته بقیة السیف راه فرار ... و امیر ولی
در استراباد ... حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه و ...
تا زمان رسیدن حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد و ...
[illegible] بروایت بعضی از مورخان
نسب آن ملوک ... بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می‌پیوندد و موید این مقال آنکه ...
قاضی ... در مدح ملک فخر الدین گفته که قاعده دولت ... و ... ملک سکندر ...
... ملک سکندر ... و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک ... الدین
حسین کرت گوید ابوالفتح سلطان سلاطین ... آل کرت ... و ملک شمس الدین
محمد کرت ... ملوک کرت است دختر زاده ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین بعز الدین عمر مرغنی
می‌پیوندد [illegible] از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد بن سام است که ذکرا و در مجلدات ... گذشت
و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات
در دار السلطنه هرات ... حکومت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات ...
... ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا برگشاد و از جمله اهل فضل و کمال ...
... مولانا شهاب الدین ... که مؤلف تاریخ قدیم هرات است بعز الدین عمر معاصر بود ...
در مدح او قصیده نظم نمود که ... بیت اول اینست ایام شد مساعد و امید ... در عهد عز دین
عمر آنشاه مرغنی ... خسروی که ... سخای او ... خورشید ...
و کردون ... باجاه او ... و ... از ... و ...
و حلم ... ای ... و ... اورا ... بزم حاتمی و رزم ... و در آن وقت
که عز الدین عمر بحکومت دار السلطنه هرات رقم اختصاص کشید ... خیسار را ... تاج
الدین عثمان مرغنی ... داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیسار و ...
ملک رکن الدین مرغنی گرفت [illegible] که جد مادری ملک شمس الدین محمد کرت است ...
اقبال ... احوال ... مشاهده فرموده ... ملک شمس الدین
در آنکه ... فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق ...
گشت و ملک رکن الدین در وقت تسلط و استیلای چنگیز خان ... حکومت خیسار و ...
را بوی مسلم داشت ... سلاطین چنگیزی ... ملک شمس الدین محمد ...
و ملک شمس الدین بواسطه ... امرا و ارکان دولت
چنگیز خانیان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین فی شهور سنه ثلاث و اربعین و ستمایه ...
شتافت و ملک شمس الدین محمد ... جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد و قلاع

وحالات روی نموده در زمان حکومت منکو قاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با مخالف
محاربه دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده محفوظ نظر عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت
هرات و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بلکن معهود مرجحش بود
و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام تمام فرمود و اولاد و احفاد ابوبکر کرت مدتی در دار
السلطنه هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن تا محرم الحرام سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه
که امیر تیمور گورکان ان بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر
کرت است و اقوال آنست که ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین ذکر ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت
چون ملک شمس الدین محمد در استحکام و مقضی المرام از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت دار السلطنه هرات را
مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام نفاق زندگانی
مینمود دست آورده بکشت و قلعه تکبر را که در رعایت حصانت و متانت بود مسخر فرمود و بعد از فوت
هلاکو خان باردوی اباقا خان شتافته در موکب آن خان بنوعی لوازم جلادت و مردانگی بتقدیم رسانید که اباقا
خان او را منظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات خاص و طبل و علم عنایت نموده اجازت مراجعت داد
و ملک بعز و دولت مراجعت نموده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه سبع و ستین و ستمایه که براق خان از آب
آمویه عبور نموده بخراسان در آمد ملک شمس الدین محمد طوعا او کرها بملازمت براق خان رفت و بیمن کاشی
و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسندیده آمد بعد از روزی چند عنان بجانب قلعه خیسار تافت و
چون براق خان از دست برد لشکر اباقا خان در حوالی منهزم گردید بعضی از اهل حسد و فتنه بعرض اباقا خان رسانیدند
که اگر هرات آبادان بنودی ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در این ولایت این قدر
اقامت ننمودی بنابران اباقا خان عقد کرد که هرات را قتل کنند و شهر هرات را خراب کنند و شهزاده تبشین اهل
و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند و بعرض رسانیدند که مناسب آنست که
شمس الدین محمد را طلبیده او را آرام بعد از آن فکر هرات فرمایم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان را شنیده جمعی
از امرا و لشکریان را بمحافظت هرات باز داشت و درایت مرحمت مصحوب او از آنجا بر او فرستاد انگاه خواجه
شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورده و این قطعه را مصدر گردانید که ثبت میشود
فروغ ملک و ملک شمس الدین محمد کرت · توئی که چو ملک بر سر بهر جهانی · مشتاق که زجور تو سید بر دل ما
بکعبه آن رسد ... امانی و جانی · بچشم من که ... و کوه ... · منار ... تو هست ...
رزای روشن ... بیک ... تو الحق · چنان ... شوق نامه بر ... · زدیدهای ...
... عنانی که ... · چه ... که رسد بر دل ... · اگر ... بربن ...
چه ... که رزی ... بربخیز · ... را بگردانی · و چون این نامه بملک شمس الدین رسید
در جواب نوشت که سالها بمجاورة و استمداد و هم و ... مجلس ... تا بلقای فرخ صاحب اعظم
دستور اعدل اکرم مبارک رای مبارک قدم شمس الملة والدین انار الله برهانه ... چند و ... بازگوید
بادشن

بادشاه من چو ... شب با دشمن · با دوست ننشینیدم دگر با دشمنت · بر هیزاران عسل که با ... صحبت
بگریز از آن مگس که بر ... نشست · و این رباعی را نیز قلمی کرده فرستاد · آن به که خردمند گنهکاری گیرد
با گوشه قلعه و حصاری گیرد · می میوزد و لب بتان می بوسد · با عالم شوریده قراری گیرد
و در شهور سنه اربع و سبعین و ستمایه اباقا خان نوبت دیگر منشور ایالت هرات نزد ملک شمس الدین
محمد فرستاد و استمالت نامه ارسال داشته در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نرساند بنابر آن
ملک شمس الدین محمد از قلعه خیسار بیرون آمده بهرات شتافت و بعد از چندگاه با بستگی امرا و ارکان دولت
اباقا خان خاطر بملازمت پادشاه نهاده از هرات باصفهان رفت و از آنجا خواجه بهاء الدین
محمد صاحب دیوان را دید و از آنجا پیش گرفت اما منظور نظر التفات اباقا خان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاه
داشته پسر و برادرش را بجانب ولایت خود فرستاد و ملک در تبریز ... روزگار میگذرانید
و در ماه شعبان سنه ست و سبعین و ستمایه بسبب شربت سموم رحلت بملک ... کرد و بعضی گفته اند که زهر
در خربزه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند از جمله فضلا · مولانا تاج الدین ... که با ملک
شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ وفات ان جناب این قطعه نظم نمود · بسال ششصد و هفتاد و شش و شعبان
... ز ضعف دوران چو ... اقبال · نظام صفدر ایرانیان محمد کرت · برآمد آیت ...
ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که بملک شمس الدین کهین ... ملک رکن الدین بعد از رحلت پدر
مدار ... باردوی اباقا خان ... و در آن اثنا ... بویرانی بلده فاخره هرات اطلاع یافت
... از آن ... بعرض ... و چندان سعی نمود که اباقا خان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمایه
ملک رکن الدین را منظور نظر شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هرات فرستاد
و فرمان داد که او را ملقب بلقب پدر گردانند بنابر آن بعد از آن ملک رکن الدین را ملک
شمس الدین کهین خواندند ... که بلده فاخره هرات را معمور و مزروع ساخته در شهور سنه ثمان
و سبعین و ستمایه بولایت خود شتافت و حصون و قلاع آن دیار ... امتناع سپرده
چند ... در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بر عمارت و زراعت ترغیب و تحریص میفرمود و در
سنه ثمانین و ستمایه لشکر نکودار ... آن مملکت را مسخر گردانیده و سالها ... الملک ...
و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار پسر خود ملک علاء الدین را در
هرات بحکومت گذاشته بقلعه خیسار شتافت و در زمان ارغون خان ... یکی از معتبران پادشاه
... پناه بملک شمس الدین برد و ملک او را ... نزد ارغون خان ارسال داشت اگرچه پادشاه را
این خدمت موافق مزاج افتاده جهت ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما ...
گفته تا یکی را ... که امیری را ... کرده ارسال دارد و چون این ... بملک
شمس الدین کهین رسید ... خاطر قرار داد که در مدت العمر از قلعه خیسار پایین نیاید و هم آنجا روزگار میگذرانید
تا در سنه ... و سبعمایه متوجه جهان جاودانی گردید از جمله فضلای آن زمان یکی · حکیم الدین ...

با ملک شمس الدین کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود ◦ روز پنجشنبه از شهر و دو و
سال چون شد بیست و هفتصد و پنج ◦ شمس الدین کرت جهانگیر و آفاق ◦ شد بود و زین سرای سپنج ◦ ذکر احوال
ملک فخرالدین بن ملک شمس الدین از زمان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخرالدین بهنر و کاردانی موصوف بود
و بشجاعت و پهلوانی معروف در انشاء و انواع نظم و نثر از ابنای ملوک عصر امتیاز داشت و پدر امور کلی را
مشغول علوفت گردانیده همت بر ترتیبش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای
در دامن انزوا کشیده بود ملک فخرالدین بزرگ اوی جسارت نموده بود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته
او را حبس نموده و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در حبس ماند و در شهور سنه ثلاث و تسعین و ستمائه
فرصت یافته و بند بود او را هم شکسته بقلعه مارفت و مخفی گشت و هرچند ملک شمس الدین قاصدان و اشتات
با نهاد فرستاده او را بپایان طلبید بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان یمین دولت غازان خان
فاتق امور مملکت ایران بود و امیجان بیش ملک شمس الدین کهین در سال داشته زبان شفاعت ملک زاده بگشاد
و نوشت که او را این جانب باید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز غازی بتقلم درآورد که از تمامی
عالم … فخرالدین … بتاید که او را نه قابلیت ملازمت آن جناب است و نه صلاحیت مصاحبت
این جانب امید که از سر رعایتش درگذرند و او را هم بر حیوال بگذارند و امیر نوروز کرت دیگر … از سال
داشته و درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخرالدین را بعهد و امان از جانب خویش
ایمن گردانید تا از قلعه بپایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید
بانواع اعزاز محفوظ گشته امیر نوروز برادر زاده خود را با وی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش
را بعرض غازان خان رسانیده او را با طبل و علم و منشور حکومت بجانب دارالسلطنه هرات روان کرد و ملک
فخرالدین بطلعت هرچه تمامتر بدان بلده فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل
و انصاف کوشیده آن مملکت را معمور ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنه سبع و
تسعین و ستمائه که امیر نوروز از غازان خان گریخته پناه بهرو برد حقوق تربیت امیر عادل مجاهد را
نابود انگاشته او را بالقتلغشاه نویین سپرد تا بقتل آورد لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان پادشاهی
اولجایتو سلطان بر دار السلطنه هرات و کشته شدن او در قلعه اختیار الدین بشمشیر جلال الدین
محمد سام در زمان ملک فخرالدین روی نمود و هم در آن ایام فی شهور سنه ست و سبعمایه ملک فخرالدین
در حصار خیسار بعالم آخرت توجه فرمود قلعه اختیار الدین و خانقاهی که در دروازه دار السلطنه هرات
بنا یافته ملک واقعست از جمله بناهای ملک فخرالدین است و … شاه و باوی معاصر بود و کرت نامه
شاهم را نظم نموده گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هرات و ذکر بعضی از حوادث آن
بلده بجهت … چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت در زمان آن
پادشاه عالیشان جماعت … از ممالک عراق … بخراسان گریخته پناه بملک
فخرالدین کرت بردند و اولجایتو سلطان بنابر فرمان پدر از جهت طلب آن طایفه لشکر بهرات

کینه

کینه و محاربات صعب دست داده بالآخره بر مبلغ صد هزار دینار کبکی صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان
از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت جلوس نمود
ملک فخرالدین در دامن استغنا کشیده … و مراسم تهنیت بتقدیم نرسانید بنابر آن اولجایتو سلطان
دانشمند بهادر را باده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هرات روان ساخت که ملک فخرالدین
و کوه پایه را مطلقا … عالیجاه رسانند و چون دانشمند بجایگاه دارالسلطنه هرات درآمده و
مهمات او و ملک فخرالدین بصلح … حکام فراه و اوق و قلعه گاه و اسفزار و سایر ولایات
نزدیک را طلبیده نظام شهرستانی و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلده هرات تعلق بوی
میداشت و قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهت مهمی … رفته بود و در آن بلده بر سبیل
اختیار یا اضطرار … بهادر پیوسته درین ایام از غایت دیانت بعرض رسانیدند که هرات را استیلای آسان
میتوان کرد مشروط بآنکه شوارع را جانبان مضبوط سازند که جنس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر
سواران هوشیار … گماشت و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود
و بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز … بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان دانشمند
بهادر و ملک فخرالدین بساط مصالحه ممتد یافت بر موجب که ملک فخرالدین بقلعه امکلچه که اثر آن
کوه نزدیک شهر رود تا مغولان در اثنای راه متعرض ملک فخرالدین نتوانند شد … دانشمند بهادر
امیر لاوی با وی همراهی نماید و طغای ببلده فاخره هرات در آید و چون ملک به آن حصار رسد لاوی
را باز فرستد و بر موجب میثاق و پیمان در میان آمده عهد نامها نوشته شد و بالفاظ ایمان تأکید یافت
آنگاه امیرزاده طغای با معدودی چند بشهر درآمد و ملک فخرالدین قلعه اختیار الدین را بجمال الدین محمد سام
که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و تهور اتصاف داشت سپرد و در محافظت آن حصار سعی او
… عنان اختیار … فرمود و … بوی داده گفت هر کس از کسان تو
… از حکم تو … سرش … جلال الدین محمد سام زمین خدمت بوسیده گفت بقدر
لوازم جانسپاری تقدیم خواهم رسانید و ملک … قلعه پیش کرده با
دولت پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاوی که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون …
از شب بگذشت بقلعه در آمد … روز دیگر لاوی را بوفور انعام و اکرام بازگردانید و به امیر دانشمند پیغام
فرستاد که بعهد خویش وفا کردیم باید که الحال نیز از متعلقان … تجاوز جایز ندارند و چون لاوی
بیدر پیوست امیر دانشمند عازم شهر گشته … درآمد و کوس … فرو کوفتند
و رایات … برافراختند و … سوار گشته روی بشهر آوردند و بعد از وصول …
… شهر بود …
معتمد خویش سپرد و روز دیگر کس نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که … از تجاوز فرمود
تجاوز جایز ندارد محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان رانده امیر دانشمند خشمگین گردد که بمحاصره

قلعه برداره و اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با ملوک بیازده ملک فخر الدین
بادن کوه روانه ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان داعیه داریم که لشکر زده لاتوی را باز دوی
جیحون بگذرانیم تا و صده ورد که ملک طاعت فرمان واجب الاذعان نموده عهد هرات را به ایشان باز گذاشت
و از آن میترسم که پادشاه بشنود که ملک فخر الدین تسلیم کرد یا نی و این سخن را لاتوی جواب نتواند گفت
اکنون صلاح چنان می‌نماید که ملک ترک محمد سام نوید که مرا طاقت بقلو راه به هر ... آنگه آن انتقام را انکار کرده و
بیرون آیم و پادشاه و صنه داشتکم که ملک شهر و قلعه را بکدام ورکاه و عالیجاه سپرد و چون این معنی برای او
سلطانی واضح کرده البته بر تیغ حایکستان نفاذ یافته بار دیگر حکومت این مملکت ملک ملک خواهد گرفت و جناب
و جناب شیخ الاسلامی و ملوک بالاین ملتمس را بعرض ملک فخر الدین رسانیدند الجناب عبارت برگشتند و گفت
من میدانستم که این مقول بر کیش عهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت گشاده و بر
ملوک بالمبالغه نموده بالآخره ملک فخر الدین مبالغه نموده ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه
هر دم امیر دانشمند بتماشای حصار خواهد آمد باید که در استرضای خاطرش سعی نماید و این نوشته را خواجه قطب الدین
بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرمان عمل خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین
پنهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را بر حیا ستم و محافظت حصار امر کرده بود و القصه چون خبر اطاعت محمد
سام با میر دانشمند رسید عزم مالقو نموده از حیله بامداد پیش لمعانی و لاتوی گفت که در حصار مترصد من باشید
و هرگاه که ان عهود را از جوانب طلب دارم محمد سام را با تباع او را بگیرید آنگاه هندوی حشم را طلبید گفت که
ریگ کش و به بین که سلاح ما در رفتن مست پایی و هم در جمل کشیده بومن رسانید که اولی آنست که امیر مقتول را
مذکور ترک اندیشه بزند زیرا که اندکسالی که متعلق بدولت اندیشه هست بوی خون می آید امیر دانشمند بها دو نور
این سخن اندیشه مند گشت بالآخره بنا بر اغوای مولانا وجیه الدین نسفی متوجه حصار اختیار الدین شد و گفت
بسر خود لاتوی را با پنجکس در آنجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین را
فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داده کاسه داشت و همچنین کنیک ... و از مقصود آن دانشمند
سابود بیگانه در می آمدند تا فقه و ایشان را بشارت رسید آنگاه جناب امارت پناه با صد هشتاد کس که جامه در زیر جبه خود
پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده بوزانو زمین بوسه تقدیم رسانید امیر دانشمند گفت که ای
تازیک بوالفضول تو کیستی که استطاعت و اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستایی مجهول درین قلعه
فرو تیری و خود را در سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط کردانیدی اگر خواهی که زنهار یابی همین لحظه سرت از تن
جدا کرده و این قلعه را با خاک یکسان سازند محمد سام گفت بر بندگان حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمت کار
شایسته آنست که با وامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و بجان بکوشد و در ایام خانش نشود و بیست تا پیر
ده دوار شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت از حصار بیرون نیایم و بیلار شب
هیچ آفریده را بدرون حصار راه ندهم اکنون محمد سام مقتول افتاده و دانشمند بهادر او را پیش طلبیده در آغوش کشید گفت ترا بو بندگی
قبول کردم و بوات و حبارت ترا بعفو و اغماض مقابل کردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند و چون

درود

فرود آمد بای بر زبان اسباء و تاج الدین یلدوز که یکی از سرهنگان مؤثر بود و از پیش رسیده دست او را ببوسید
دانشمند گفت پیش رو و راه و لیل باش تا بارگاه ملک فخر الدین رسیم یلدوز گفت راه نزدیکست و تاریک شب
امیر دانشمند گفت بدو فرو ران شد و هم آنجا یلدوز بیکدست گریبانش گرفت و اگرچه دیگر گرزی بر سرش زد
و ابوبکر سعید که در سلک خواص ملک فخر الدین انتظام داشت از جانب یلدوز رسیده و شمشیر بکردن دانشمند بهادر
زد چنانچه در صحن خاک افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال را بدین منوال دیدند بازپس جستند خواستند که از حصار بیرون
روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ بیباکی جوزجان سر افشانی کرده القصه از مغولان کشته
که صحن حصار از خون در موج آمد جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن گنجایش
خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با بهادران مؤثر از قلعه بیرون تاختند
و شمشیر انتقام آخته از جانبشت بازار پیش نقش و عمارت چیل مقفل بر دو اخته تا از آن حسام انتقام در بنام کردند
بلکه استحکام برج و باره هرات اندوختند و از حکام و ولایات خراسان و لشکرهای اولجایتو سلطان هر کس از
تیغ هر دو بان کفایت یافت مدد ورود اوی گریزنده شهر ان بجانب بورت خویشی تاخت و یکی از افاضل در
تاریخ این واقعه گوید سال هفتصد و شش در صفر به شهر هرات بحکم لم یزلی کرد و کارهای دانشمند بهادر
بر قضا ازکف محمد سام کشید جام شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید
عجب ظاهر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش گشاد و خشم تیغ و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام
نوشت مضمون آنکه باینی این حیلت از تو صادر گشتی اما حالا که معذور بود بوقوع انجامید باید که در محافظت
شهر و قلعه از خود تقصیر را مرعی نشوی والملفوظ این نشنه را ابن عراد بکنی داد اشیاوزان امان کوه صد مرد مسلح کمل
بهرات فرستاده ایشان را با نیات ملک دانشمندان بر در اوی محمد سام و نبیسته بود و چون این اخبار بوعن نکو اگاه
بارگاه اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاه استعال یافته حکم فرمود که بوجای و الدا امیر دانشمند بهادر
بار دوان از جیحون و حبند بهرات رفته از قاقان پدر خویش انتقام کشد و تمام ایالت و ولایت خراسان
را بقبضه اختیار امیر یسادل دادند و بوجای بعلاوت خراسان شتافته چون بلوچی رسید برادرش طوغان با
تبعیت سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی بابای کوه ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام داد
که اگرچه پدر او در دست تو او را باعیان لشکر او بو نموده گشته اند اعلام نمای و الا تا مردم هرات بو پیسا
کر قاقان ایشان را بمن سپارند ملک فخر الدین سوگند ان بر زبان آورد که محمد سام و هیچ از آفریده بقتل امیر دانشمند
امر نکرده ام و مردم هرات قادر نیستند که آن امر انکار کرده محمد سام را با امیرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار
مرد جوار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سرهنگان درین قضیه با او شریک هستیم چون این جواب بوجای رسید
در خشم رفته خاطر بر محاصره و محاربت او داده درون شعبان سنه ست وسبعمایه با بیست هزار کس از لشکر چغتای
و اوزبکان و خراسان بظاهر هرات شتافته در برابر برج خاکستر که حالا بکاکستر اشتهار یافته منزل کشیده
بایستادند و از شهر هزار و هفتصد مرد با سنه شیران آشفته بیرون تاخته هر دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال
دادند تا سه روز هر روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال می یافت و بسیاری از مردم بوجای کشته میشدند بنا بر آن

از دو شهر رخنه در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده را فرو [illegible] راستان مضبوط ساخت که هیچکس کمین بار را
بشهر نتوانست برد و در خلال این احوال ملک فخر الدین مریض شده روی بهلاک آورد و این خبر بوجای [illegible] رسید
مسرور گردید و بار دیگر بظاهر شهر فرود آمده آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن ایام پهلوان یار احمد که بیمن ترحیب ملک
ملک فوانیدی از مرتبه کشتی گیری بمرتبه جانداری ترقی کرده بود و قرب و دولت تو کرد اشت با محمود و [illegible]
دیگر متفق شد و اندیشه که جنس عذر کشیده روز عمر محمد سام را شام اجل رساند اما قبل از آنکه این اندیشه از قوه بفعل
بفعل رسد نیکبی دیگر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان آورد و محمد سام یار احمد و محمود و [illegible] را
گرفته بجبار سو فرستاد تا گردن زدند و قرب و دولت از نوکران مقتولان خود را زیاده داشته و بوجای پیوسته العقد
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلا عظیم روی نمود و قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند
و در شوارع افتادند و افغان و شیون از مردم بلند شد و نفیر صبر و کبر باوج فلک اثیر رسید و در روز جمعه طایفه از کرسیان
در مسجد جامع بتحقیق بیان برآمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و ضعفا رحم فرمود و در
دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بنده از پی ملک قطب الدین تولکی که در وقت قتل دانشمند بهادر
او را دستگیر کرده بود بر داشته نزد بوجای فرستاد تا بجهة بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین
پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر سیاول بهرات
میرسد میخواست که قبل از وصول او فتح میسر گردد و بصلح راضی شد و در آن باب عهدنامه نوشته بمحمد سام فرستاد
لاجرم محمد سام با ده بیست کس از خواص بقلعه رفته شهر را باز گذاشت و در روز یکشنبه بیست یکم ذو الحجه سنه ست
و سبعمایه لشکر بوجای بهرات در آمده دست بتخریب برج و باره بر آورده و خلایق را از شهر بیرون کرده
گفتند در کار و بار [illegible] اقامت نمایند و محمد سام با ده کس روز دیگر پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده
گفت از سر انتقام تو در گذشتم و بساط برایم تر امیدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشایی تا بعضی
از نوکران من در آنجا آیند و محمد سام سر قبول جنبانیده و بوجای او را خلعت فاخر پوشانید و رخصت انصراف
ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفت روز دیگر شاه اسماعیل با ده کس از سرهنگان سیستان که در خدمت
بوجای شتافت و بطلب محمد سام بازگشت و در روز پنجم تاج الدین یلدز بیمار کاهش فرا آمد و از وزیر شیرین او از
و ملازم بازگرددید و برین قیاس تا بیست و دو روز به مکان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسب و خلعت گرفته
باز میگشتند مقارن این حال امیر سیاول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد
هرات نزول نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاده گفت و عده نمود جانب تو رعایت نماید ترتیب یافته از شر بوجای
امان یابی و محمد سام بسخن سیاول اعتماد کرده با پنج کس از حصار پیش او رفت و امیر سیاول تمامی آنجماعت
را گرفته به بوجای گفت که حکم اولجایتو سلطان چنانست که نوکران پیر و خود را کشته از خلایق هرات بیرون آر
و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لغاز را با هیبت نوکر از جنابت ان خود در سر پل مالان گردن زده و محمد سام
را با بند گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف سر غاب کوچ فرموده و امیر سیاول
این خبر شنوده چون کسی فرستاده تا محمد سام را گرفته باز گردانیده تا داود را [illegible] نگاه میداشت تا وقتی که

بوجای از سر غایب بازگشت انتظار بوجای را تکلیف کرد تا آن حوض گرفته [illegible] آورد و امیر سیاول بهرات
در آمده مردم را بنواخت و عمارت ترتیب نمود و انجامی بود تا زمانی که اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را
بحکومت آن بلده تعیین فرمود [illegible] مولانا صدر الدین که ربعی
تخلص مینمود و در قصبه خواجه شیخ با بر خلاف [illegible] حال داشت بواسطه طبع و حدت فهم در سلک ندما و ملازمان
ملک فخر الدین کرت انتظام یافته بود و بنابر اشارت ملک کرت نامه را بوزن شاهنامه در ذکر ملوک
مؤلف بسلک الظم در آورد و در آن مدت که بانشای آن کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام
و احسان مفتوح داشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه میداده اند اما ربعی بغایت عیاش و بو الفضول
و هرجایی بود و هر چه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و در تمام اوقات ملک شده و دیگر جزئی می طلبید
و حال آنکه ملک فخر الدین ورق المیان مینمود و ربعی را مورد شاهد صاحب میل میکرد و بنابر مبالغت مشرب [illegible]
ملک از جهت ربعی مشوش گشته مذمتش بی رخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی
پیش گرفت و از آن آشنا زدگی در مجلس شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین گشاد و بدین جهت از شاه علی
رنجیده و دولت و نیابی بر دو دو گفت از این ولایت بیرون رو که تو لطف صحبت ما نتوانی نمود بعضی از خواص
شاه علی باوی گفتند که از کمال تو و صندلی ملک فخر الدین باید که بمثل شاه را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سبب
از او رنگ امیر آنند شاه علی جواب داد که هر چند ربعی فرشی المطبع موصوفست اما بوقاحت و حق ناشناسی چه
بعد از ده سال که مشمول انعام و احسان ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده غیبتش مینماید و هیچ شک نیست که هر گاه
از اینجا بجای دیگر رفت بغیبت من خواهد گشاد هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو پیش
دگران خواهد برد القصه ربعی از قهستان بنشابور رفت و از آنجا نیت عراق کرد و ملک فخر الدین برین
حال اطلاع یافته اندیشید که چون ربعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را بخبث نامیده
بنابر آن بربعی کتوبی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعده های جمیل فرموده ربعی از مطالعه آن نامه مسرور گشته بجهت
اعادت عزم خود جزم کرده بهرات آمد و در اثنای مصدر بقلعه که حبت اول داد و تو شی از منت که ثبت افتاده
سلامی که بر فقرا و راک او [illegible] نگذرد ملک زیرت کنند گمان [illegible] آن شهر یار جهان گر تعلو [illegible] و چو صد اره و [illegible]
نزد ملک فرستاده و پیغام داد که اگر جواب [illegible] مرحمت بخطابه ملک وصول یابد بجانب دار السلطنه هرات
می شتابم والا فلا و چون نوشته بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورد که مضمون او گفته و دیگری
را هم نفرماید ربعی بعد از مطالعه آن نوازش نامه متنفر و مطمئن خاطر بهرات رفت و ملک او را پرسشی کرم کرده او را
در سلک ندما انتظام داد اما طالب بهانه می بود که بنیاد حیاتش را از صرصر جلال الحکم ان نکات رسانند و در آن اثنا
شبی ربعی از تکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بی معنی گشاد و هر یک از حریفان او [illegible]
خود ستایی کرده [illegible] یکی گفت من ثبرل را بشکنم یک حمله کوه را از زمین بر کنم دیگر گفت من چون خروش ادام
زمین و زمان را بجوش آورم یکی گفت از شیر دارای نهنت سر آسمان زیر پای منست دیگر گفت که رستم کجایی
که چنین زکنده او را تو ای دلی و خطیب الادب سیار زده در آن گفت که اگر شما با من موافق باشید با ترک او [illegible]

ولایتی ضبط کرد و خلقی را مبلغ [illegible] کرد و از جانفزان بارپیکی [illegible] کرده او و هر یک از ایشان را [illegible] نهاد [illegible]
و سلام و پیوند و پهلوان [illegible] و همین تیغ کش از جمله [illegible] است که [illegible] برو م اطلاق نمود و روزی دیگر
یکی از شاگردان رپیکی که از وی رنجیده بود نزد ملک شمس الدین رفته کیفیت واقعه را مفصلا بازگفت و ملک شمس الدین [illegible]
تاج الدین یلدوز و اتقاز را بگرفتن مقتولان مامور کرد ایشان رپیکی با جمعی دیگر از یاران گرفتار گشته چون ملک شمس الدین
پرسید تا بر موی ایشان را چه وجهست همه انکار بلیغ نمودند که رپیکی گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان
میگذشت آنگاه ملک اشارت کرد که بعضی از آن قوم را پوست کنده و قومی را گوش و بینی بریدند و رپیکی را
به قلعه برده محبوس کردانیدند و در حبس قصیده در مدح ملک گفت که آن قصیده [illegible] اوست بیت
تو خان کبیر که این قوم مقوم از رحمت اگر نیند میان من و تو خصم حکم در پناه تو کریزم متوجه از آنکه
کوشته ام هست از تو در کشیده ام حکم و ملک ابیات را مطالعه فرموده هیچ جواب نداد و الحاصل چند بیت دیگر
در وصف ملک و سایر شمس الدین بنظم آورده ارسال داشت و بر آن هم فایده مترتب نگشت و مدت حیات
رپیکی در آن حبس بپایان رسید و هیچ از آنچه بر کیفیت اشتغال رپیکی شاعر از جانب کدام وقوف کرده
و در آن اوان که دانشمند بهادر مولانا حسن [illegible] اسلام [illegible]
ملک غیاث الدین [illegible]
متوجه دار السلطنه هرات بود و ملک غیاث الدین بنابر آن آوازه [illegible] حافظ داشت با روی الجایتو سلطان
شتافت و منظور نظر عنایت شد و در وقتی که خبر قتل محمد بن سام و سایر قتله امیر دانشمند بوقوع الجایتو سلطان رسید
موجب غضب واجب الاذعان حکومت هرات و اسفزار و فراه و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق
گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه ثمان و سبعمایه بدار السلطنه هرات شتافته پرتو انوار عدالتش
بر وجنات حال رعایا تافت و امارت ملک با طراف و اکناف گراییده و هندوستان بپایه سریر اعلی شتافت
و در آن ملاقات و عصیان متهم داشتند بنابرین الجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب نمود و او [illegible]
رفت چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و سبعمایه مرخص گشته بهرات معاودت نمود و در آن
شریف او ملکت چنانکو شیده و بتعمیر بقاع خیر اقدام نمود و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعه [illegible] را
فتح فرمود و هم در آن اوقات حصار تولک را نیز بتحت تصرف آورد و در سنه احدی و عشرین و سبعمایه
با دولت و جلالت ایمن بکعبه شریف و طیبه رفته و حالا [illegible] و کر بیاری [illegible] حج اسلام و طواف
روضه مکرمه حضرت خیر الانام صلعم سرافراز گشت و در زمان عافیت بمقر دولت مراجعت نمود و در سنه [illegible]
و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوبان پناه بملک غیاث
الدین برده از وفات عذر و بیوفایی ملک شربت شهادت چشید و در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه مرا [illegible]
درگذشت و ملک غیاث الدین در ایام دولت مسجد جامع هرات را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است
در وی بویرانی آورده بود بتجدید عمارت نمود و بنا بر آن در آن بقعه متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد
بن سام مدفون شد و ایضا مدرسه غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معارضت آن پادشاه و [illegible]
مکرمت است از جمله مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات و النقبا امیر حسینی قدس سره معاصر

ملک

ملک غیاث الدین بود و نام الجناب حسین بن عالم بن ابی الحسن است و امیر حسینی در اصل از گزیو بوده و
در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت و در مقامات مسطور است که سبب توبه امیر حسینی آن شد که روزی بشکار
بیرون رفت و بآهویی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن در آمده گفت ای حسینی تیر بر ما میزنی
خدای تعالی ترا برای معرفت و بندگی آفریده است نه بجهت شکار بنابر آن آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله ور
و تجرید شده با جامعی از جوالقیان بمولتان رفت شیخ رکن ابو الفتح بن شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین
زکریا آن طایفه را ضیافت کرده و بمعانقت رسول صلعم بجواب دید که گفت فرزند مرا از میان
این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین از ایشان پرسید که در میان شما
سید کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ رکن الدین الجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود
تا بدرجات عالیه رسیده پس بجانب هرات روان شد و چون امیر حسینی در آن بلده بخلوت بارشاد
مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از مهرویان مرید و معتقدش گشتند و الجناب را مصنفات منظوم و
منثور موجود است کنز الرموز و زاد المسافرین از جمله منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط
مستقیم از جمله منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال هفتصد و هژده درگذشت و مرقدش در بیرون
کنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضا مدفون گشت

ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هرات بمسند ایالت نشست و از نوادر
اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او خلد ملکه بود و مولانا جلال الدین حسام هروی در آن باب این قطعه نظم نموده
اضاور شمس الدین کرت ناننا واجری فی البحر المراد ات فلکه و من عجب تاریخ مبداء ملکه
یوافق مولانا بس خلد ملکه و ملک شمس الدین برادر مان شراب شعف تمام داشت چنانچه در مدت
ده ماه که زمان حکومتش بود ده روز هوشیار نبوده و فاتش در شهور سنه تسع و عشرین و سبعمایه در هرات اتفاق افتاد

ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب می نوشت
بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین حاکم هرات گشت و در زمان ایالت او غوریان بر ملک
استیلا یافته بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه در حصار
او را بقتل رسانیدند

ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هرات
و نقاوه سلاطین فرخنده صفات بود و بصفت لطف و رعیت پروری موصوف و بوفور جلادت
و سرافرازی معروف و بتقویت ارکان شریعت غایت اهتمام مبذول و همگی همتش مقصور بر تربیت
مشایخ و افاضل و اعلام دین پروری برفراخت مایحتاج دل خلق را شاد ساخت بوجود
عدلش از شاهان کسی رعیت نوازی ننمودی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ ملک
موروث گشت و با وجود صغر سن رای انور و لطف جوان مزاج عوام را که از جاده مستقیم انحراف جسته
بودند بجاده اعتدال بازآورد و در شهور سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید بهادر خان بعالم جاودان
انتقال فرمود و اختلال باحوال بلاد عراق و خراسان راه یافت اکابر و اعیان بلدان جهان باو ادعا

عدل و احسان ملک حسین روی بنهاده خاوره هرات آورده و ملک محمد را در ظل حمایت خویش جای داده و ابواب
انعام و اکرام بر روی فرق انام گشاده و بعد از آنکه امرای خراسان طغاتیمور خان را بر سریر سلطنت
نشاندند ملک حسین [illegible] از سرانجام امور و مهام هرات و مضافات مدخل داده و خطبه بنام خویش خوانده
ایالت بجای در مقام الحاق آمده دختر سلطان محمد [illegible] بنکاح درآورد و ملک حسین را [illegible] ذکر
سرداران مرقوم [illegible] گشت در شهور سنه [illegible] و اربعین و سبعمایه با امیر وجیه الدین مسعود سربدار [illegible]
مقابله روی نمود و در آن حرب غلبه و نصرت او را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام امیر قزغن [illegible]
با سپاه بیقیاس از ماوراءالنهر لشکر بهرات کشید و چهل روز هرات را محاصره کرده و مصالحه بازگردید و در سنه [illegible]
و سبعمایه میان ملک حسین و [illegible] بیک و محمد [illegible] دست داده و در آن جنگ [illegible] بیک و محمد [illegible]
کشته شدند دولت ملک حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و ستین و سبعمایه بعالم [illegible]
انتقال نمود مدت سلطنتش سی و نه سال بود خانقاه جدیدی که متصل بمسجد جامع دار السلطنه هرات و احداث
و مدرسه [illegible] و خانقاه سلطانی و خانقاه پشت خیابان از جمله آثار ملک حسین است و آن پادشاه [illegible]
در قبضه [illegible] ولایت بادغیس و دیگر ولایات و [illegible] بقاع خیر بنا نهاد و مسجد جامع هرات را مرمت نمود

گفتار در ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنه هرات و کیفیت [illegible] ملک حسین [illegible]

مستطرفان وقایع و اخبار و مستخبران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از [illegible] بر جانب
سربداران [illegible] و بنیاد [illegible] راه داده و بر [illegible] سلطنت و تمکین نوبت [illegible] نموده و چند کرت
لشکر [illegible] امرای ارلات و ایروی که در [illegible] اقامت داشتند
از حوادث [illegible] رسیده [illegible] بجانب [illegible] و ملک حسین با سپاه [illegible] جهت
المخالفت در حرکت آمده بعد از وصول [illegible] مخالفان [illegible] از ایشان [illegible] قتیلان [illegible]
در برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان سرداری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراءالنهر
بامیر قزغن [illegible] دولت و [illegible] مهام [illegible] اشتغال [illegible]
بعضی از مشایخ عظام [illegible] که با ملک حسین [illegible] موافق [illegible]
نزد امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امرای ارلات و ایروی نیز درین باب مبالغه نموده [illegible]
آوردند که [illegible] خان [illegible] که [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible] استقلال [illegible]
تعالی [illegible] آتش طغیان او را فرو نشانم [illegible]
یکسان گردانم [illegible] سی هزار [illegible] ساخته [illegible] امیر اولجایتو ایروی و امیر [illegible]
و امیر [illegible] بدخشان [illegible] موافق [illegible]
شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از
قریه [illegible] دیوار [illegible] مداخل و مخارج شرقی هرات را مسدود گردانیده

الات

الات حرب و ادوات طعن و ضرب از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار پیاده جرار متهور جنگ و
پیکار گشت و از آن جانب امیر قزغن با مردان صف شکن از راه دره [illegible] در آمده با لشکر [illegible]
نزول فرمود و روز دیگر [illegible] طایفه از سرداران سوار شده در دامن کارزارگاه بر بالای
پشته بلند برآمده معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط درآورد و فرمود که این تاجیک شیوه مقابله و مقاتله نیک [illegible]
زیرا که این موضع که جهت کارزار اختیار کرده از دو حیثیت موجب [illegible] خواهد شد اول آنکه هنگام ستیز
سپاه او را [illegible] بالا باید آمد [illegible] لشکرها دیگر آنکه صباح که وقت اشتعال آلات حرب است آفتاب از پس پشت
طالع شده [illegible] خواهد تافت چنانکه چشمهای ایشان خیره گشته چشم خود را در برابر نتوانند دید [illegible]
مراجعت فرموده در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هر دو [illegible] استمالت داده [illegible]
وصیت نمودند روز دیگر که خسرو کواکب از افق مشرق طلوع نمود روی [illegible]
آورد و امیر قزغن با مردان [illegible] سوار گشته [illegible] آتش [illegible] جانب قتال [illegible]
و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار گشته دل بر جنگ و جدال نهادند و دو لشکر بیکدیگر [illegible]
[illegible] از نیام [illegible] سیلاب [illegible] قضای [illegible] پذیرفت و از برق [illegible]
سنان [illegible] احتراق گرفت سپاه ملک [illegible] جگر
شکیبایی داشتند کوشش کردند [illegible] روی بطرف [illegible] آوردند و بواسطه آنکه [illegible]
دروازه شهر [illegible] بسیاری [illegible] تلف آمدند و ملک [illegible] سلامت [illegible] لشکر [illegible]
در سر کوچه [illegible] کردند و سپاه جغتای [illegible] دروازه ها
[illegible] هر روز [illegible] انداختن تیر و سنگ می پرداختند بدین گونه چهل روز پیکار بود
و چون امیر قزغن دانست که تسخیر هرات [illegible] میل بصلح [illegible] که اگر
مصلحت پادشاه بود امسال بماوراءالنهر مراجعت نموده سال دیگر [illegible] جهت گرفتن هرات بیایم امیر قزغن
[illegible] حاکم عادل بود گفت [illegible]
از جانبین [illegible] اگر [illegible] با ملک حسین عداوت قدیم و
خصومت [illegible] ملک معزالدین حسین [illegible]
که سال دیگر بماوراءالنهر رفته با امیر قزغن ملاقات نماید و امیر قزغن [illegible] ملک [illegible] طبل رحیل فرو کوفت
[illegible] امیر قزغن کار ملک حسین روی [illegible] نهاد [illegible]
[illegible] امور مملکت [illegible] بکار [illegible] رسید
که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را [illegible]
معنی را دریافته [illegible] اهل طغیان [illegible] روزی [illegible] که چون ملک سوار شود او را
بگیرند و ملک [illegible] سواری [illegible]
[illegible]

غارت از گرفتن ملک ... اهل و عیال گشتند و ملک ... عزیمت شهر کرده بقلعه اسکلچه گریخت و
و در سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه در رجب واقعه که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بجانب ماوراء النهر
شتافته و وقتی که امیر قزغن با سعد و ... از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته
با دو نفر پیش رفت و سلام کرد و امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش و نوازش بجای آورد و گفت که
اگر توفیق رفیق گردد ملک هرات را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قزغن
در باره ملک حسین از پیشتر بیشتر شد اما امرای الوس که بقتل ملک ... صفاوی بودند قصد قتل او نمودند
و امیر قزغن بر کید و اندیشه ایشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاده و گفت مرا گمان
میرسد که این اختیار من کرفتی بتو رسد صلاح در آنست که امشب بجانب دیار خود ایلغار نمایی و ملک
امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که ... ارشد ... عاقل ... سیاه ... همراه داشت
سوار شده روی بدار السلطنه هرات آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بقلعه رسیده ... بقلعه رفت و
در مسند سروری نشسته اشارت فرمود تا ملک باقر را که ... پادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی
از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چند گاه از حبس نجات یافته بیشتر از ... تا برد

[illegible]

چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنه هرات
بر سریر دولت متمکن گشت و بتمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته ظلم و اعتساف در نوشت نایره رشک و حسد
در کانون درون امیر ستمش بیک که حاکم ترشیز بود و محمد خواجه اپردی که در اندخود و شبرغان حکومت میفرمود
اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و در دفع ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه هرات
نهادند و در آن اوان محمود نامی که در جنابذ اقامت داشت برفق و ... ستمش بیک را مرید و معتقد ساخته
بود و امیر توجه بجانب ملک نمود آن شیخ زراق رفته در باب سعی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود گفت که
تو با ملک هرات در مقام مقابله و مقاتله آی من دوازده هزار مرد پشمینه پوش بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک
... بامیداد ... مستظهر گشته در ولایت خواف با میر محمد خواجه پیوست و برافقت یکدیگر بعضی از قلاع و ولایات
خواف و باخرز را مسخر کردند و چون ملک حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی از ابطال رجال بمیدان قتال
شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زوه با امیر ستمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویه صفوف
پیش از همه کس ستمش بیک و محمد خواجه شمشیر کشیده در میدان تاختند بزعم آنکه ... ملک را از تیغ جدا سازند
باز نگردند بقلب سپاه ملک رسیدند از شست تقدیر دو تیر بمقتل آن دو امیر بی تدبیر رسید و چنانچه در ساعت
از مرکب دولت بر خاک مذلت افتادند و هیچکس را از متعینان آسیبی نرسید ... ناکامی ... کس ... شد
... زیر پا ... ملک حسین از ... بدین ... فتح و ظفر ... گشته سالما غانما بدار الملک خویش
مراجعت نمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرموده ز هجرت هفتصد و پنجاه و شش بود
ربیع الاول آن ماه خجسته که شد روز دوشنبه نیمه ماه ستمش با محمد خواجه کشته

چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی از طوایف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین
و سبعمایه ملک حسین کرت را مرضی روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق از مداوای آن رسید
و ملک دل برامری که لازم ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولد رشید خود ملک غیاث الدین
پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خوردتر خود ملک محمد را که مشهور بامیر خرد بود در آن زمان بموجب
فرمان پدر در سرخس حکومت مینمود ... و کوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بلالی
نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گرانبار گردانیده ... و گفت ملکی چنین ... از ملوک جهان یادگار
... در انگشت تو چو انگشتری ... تو نیز ... بجای آر تا دیر مانی بجای
و در سیم ذی قعده سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبره سلطان غیاث الدین محمد
بن سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد ... تو گفتی که آتش ... از نژاد ... در هم ...
[illegible] از علمای تقوی شعار زبدة المتورعین
مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عهد ملک حسین در دار السلطنه هرات اقامت داشت و پیوسته بامر معروف
و نهی منکر می پرداخت و سالها که در سلک امرای کبار منتظم بود در تقویت و تمشیت امور و معاملات مولوی اهتمام
مینمود و ملک حسین نیز آنجناب را ... میداشت بلکه فرموده بود ... می پذیرفت و مولانا نظام الدین
اعیان را که علمای ... کرده اند ... هرات ...
کوشیده و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر ... مباحثات بوقوع پیوست مولانا نظام الدین
... در سنه ثلاث و ... و سبعمایه ... و سبعین و ...
... اتفاق افتاده که در اوایل سلطنت ملک حسین کرت جمعی کثیر از اتراک ...
اقامت داشتند و ... از ارتکاب ظلم و ضلال بر لوح خاطر
می نگاشتند بنابرآن مولانا نظام الدین ... فتوی نوشت و سرداران جماعت بدین صورت
مطلع گشته ... لشکر بدار السلطنه هرات کشیدند و چون ملک طاقت
مقاومت آن سپاه نداشت ... و مخالفان پیغام بدو فرستادند که ... آتش
قتال و خلاف ... کرده اکنون اگر مردم هرات میخواهند که مال و جان ایشان در
... نیفتد باید که ... را بیرون فرستند و چون کار بدین مقام انجامید ... علما فتوی نوشتند
که ... برای نفع عام جایز است و در محلی که ... آتش
... و مولانا بصورت حال ... علی العموم ... کرده و جامه پاک پوشیده از شهر بیرون
رفت و دشمنان او بیرون در ... ملک او را ... کشتند و در خیابان دفن کردند و ترکان ... روی
بمسکن خویش آوردند و از آنجمله دیگری خواجه قطب الدین یحیی بود و آنجناب عالی الاصل و نیشابوری المولد
و ابو الفضل کنیت داشت و ... حالش بعلوم ظاهر و باطن آراسته بود و بشرف صحبت افتخار الکبار اولیا و عمدة
الاعاظم الاماجد شیخ صفی الدین اردبیلی قدس الله سره الانور مشرف گشته معتقد و تابع اسلام ...

بود و فاتش در شب چهارشنبه بیست یکم جمادی الاول سنه اربعین و سبعمایه در بلده فاخره هرات تحیت من الله فات در
الجنات روی نمود و در پیرون در ب فیروزآباد مدفون گشت **و دیگر** از اکابر قاضی القضاة ممالک هرات
قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و الجناب را بواسطه علو شان و عظم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت
تعظیم بسیار مینمود هر چند ملک حسین را بجناب اعتقادی تمام نوشتی بخط خود بر حاشیه نوشتی بنده
مخلص و الت خواه حسین کرت و فات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه بوقوع پیوست
و در کازرگاه مدفون گشت **و دیگر** از اکابر متوجه دیار کاه سجانی امیر قوام الدین العزه سجانی بود و آن
جناب در بدایت حال در سلک شعر کاه بر تبه سجانی که داخل ولایت خواف است انتظام داشت و بیگاه
داشتی متفرج و رفع و توجه و تحقیق آن قریه اشتغال مینمود ناگاه جذبه بوی رسیده بسلوک مشغول کردید
و در نفحات مسطور است که امیر قوام الدین دست وزرا و تصدیق سلطان کرده بود هرکس کاغذ آوردی و
اورا کتابتی شد بودی خواه صحف و خواه قرآن تمام الحمد را بر آن کاغذ نوشتی و میان طالبان ترتیب نگاه
داشتی و هر کس پیشتر کاغذ آورده بودی اول مطلوب او را تحریر نمودی و در روضة الصفا مسطور است که در آن
زمان که امیر سنقلش بیگ مولای متوجه حرب ملک حسین کرت بود بوی که خبر رسید جهت در یوزه همت
ملازمت امیر بغراسه رفت و در مجلس الخبایث زبان بلاف وگزاف گشاد و این بیت را در آن وقت خواند که
هری را تباه زیم و تالان کنیم • ملک را بگیریم و پالان کنیم • امیر قوام الدین را این و هیه ناخوش آمده فرموده
که آن موزی کا نوکش را بگوی و این بیت را بر زبان مبارک راند که • شهری که در وحشت سنقلش باشد
وای که در آن شهر چه قوتش باشد • و سنقلش بیگ ازین حدیث بهم بر آمده خواست که متوحش الجناب گرده
بیبی رنج آمد و او از مجلس بیرون رفته گفت که این مرد راتی است که خلق را گمراه میسازد و این سخن بر دی
مبارک نساید و در آن جنگ چنانکه نوشته شد بقتل رسید و امیر قوام الدین بعضی از تعلیات مولانا جلال الدین
رومی را جواب گفته و کتابی تصنیف فرموده جنون المجانین نام و در آن اشعار سخنان خوب درج فرموده
تاریخ ولادت و وفات امیر قوام الدین سجانی ازین قطعه که مولانا بیشی هشانی بوضوح می پیوندد بیت
امیر تارک سالک مقام ستدل بین • که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود • بسال هفتصد و سی و چهار میلادش
بیلخ روزه و آغاز عید عالم بود • شب عقایقش برشه و هفتصد و بیست • با تقضای قضا نیخ شب مقدم بود •
و از جمله شعرای آن زمان **دیگری** امیر فخرالدین محمود مستوفی بود که یابن یمین مشهور است و مقطعات ملیات
فلامت آیاتش را بمروح خاطر اکابر و اصاغر مسطور و ابن یمین در وقتی که امیر وجیه الدین مسعود سربدار
و شیخ حسن جوری بحرب ملک حسین با ایشان مرافقت نمود و بر دست لشکر هرات گرفتار گشته چون او را
پیش ملک برده منظور نظر تربیت گردانید و بنابر آنکه دیوان ابن یمین در المعرکه تلف گشته بود قطعه
در آن باب گفته بذیل ذکر ملک حسین کرت گردانید که تنخ بیت از آن قطعه اینست که بیت افتاد
گر ندبستان جدا از دستم ملک ایوان من • شکر ایزد آنکه او مستغنی است دیوان ماست • در ربوده از من زمانه
سلکت شاهوار • زان چه غم دارم چو طبع گوهرافشان باشد • در رشاخ مجلس فضلم کلی بربود باد •

گلشن پر لاله و نسرین و ریحان باشد • ور تهی شد یک صدف از لولوی لالای من • پر ز گوهر خاطری بحر کیسه
عمان باشد • بی عنایت گر بود گردون دون بابس چباک • چون عنایتهای شاهنشاه ایران باشد

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و بنا بر غایت و کفایت او با ملک محمد و خواجه علی مؤید
سربداری و انتهای نهایت کار ملوک کرت و اختتام سلطنت ایشان بعد بیرون شدن ملک

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک حسین در بلده فاخره هرات بر سریر حکومت نشسته منطقه
سرخس را بموجب وصیت پدر برادر خود ملک محمد مسلم داشت و چند گاه مشرب مذهب موافقت و
اتحاد میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بوده او آخر ملک محمد بنا بر اغوا اهل فساد نسبت
بملک غیاث الدین در مقام عناد آمده و نام او را از خطبه بینداخت و چون این خبر بهرات رسید ملک غیاث
الدین با سپاه و علامات آیین بصوب سرخس نهضت نمود و ملک محمد اسباب حصار داری مرتب داشته
در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصره برادر مشغول گردیده بیکبار لشکر بر دست بپیداو برادر آورد
و شدت مرتبه رسید که آفتاب آیین تیرگید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت نموده و
مصلحان در میان آمده و بین الجانبین کرگ آشتی واقع شد و ملک محمد از سرخس بیرون رفته و
پیش برادر بزرگتر بر خدمت شتافته و هر یک بمقام خویش بازگشتند و چون در زمان دولت ملک
غیاث الدین پیر علی خواجه علی مؤید در سبزوار متولی حال گشته شعار مذهب علیه امامیه ظاهر گردانید و
بر سر منبر و روی زر اسامی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پیدا است و بعضی از فقهای حنفی مذهب فتوا
نوشته بعرض ملک غیاث الدین پیر علی رسانیدند که دفع شیعه بر ملک اسلام واجبست و از آن بواسطه چند سال
ملک متعاقب لشکر به نیشابور که در تصرف گماشتگان خواجه علی مؤید بود کشیده و از مراسم قتل و غارت و
تخریب شهر و ولایت دقیقه نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی چندان مبالغه نموده قلاع سیلابها را جوانید
و ما جات را با زمین هموار کرده و درختان صد ساله را از بیخ برکنده و کاریزها بینبارست عجب آنکه این حرکات نزد
فقهای از آن که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان مومن و لایت خواجه علی مؤید بود بدو نامشروع نموده
در مطلع سعدین مذکور است در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشابور نشسته با مثال این افعال ناهنجار
حکم مینمود روزی از اهالی رستاق نیشابور شخصی بنظرش در آمده و او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنای مسلمانان
را چند جرات آن شخص بی تامل جواب داد که بمذهب تو اند ملک را بر چه علامت مسلمانان جوانیدن و کاریزها
انباشتن و درخت انداختن و ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود اما در
شهور سنه ثمان و ستین و سبعمایه نوبت دیگر ملک غیاث الدین لشکر به آنجانب کشیده و دیگر کرت او را
فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت آن خطه را در قبضه کفایت امیر اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و
در سنه ثمانین و سبعمایه ایلچی از نزد حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بهرات رسیده از زبان
آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بوده حالا مناسب چنانست
که مودت زیادت کرده و یگانگی به یگانگی پیوندد و ملک غیاث الدین پیغام داد که من در جواب آنحضرت



گفت که من در مقام اخلاص الحضرت بسوخ قایم دارم امید آنکه پسند ترند بر محمد را ابقای بتوان شد باید تا موجب
سرافرازی شود و چون این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسید خواهرزاده خود سونج قتلق آغا دختر شیرحاجی
بیکساغا را نامزد ملک شاه کرد و در سنه تسع وتسعین وسبعمایه ملک پیر محمد با ماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان
او را منظور نظر مواطفت در احسام پیناحت و چند گاه در اردو نگاه داشته بانعام اسباب راهوار و اسب
رزنکار و کمر مرصع و خلعت طلادوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی داشته بود و سونج قتلق آغا
با تجمل و زینتی که وصف آن کردن بیرون از حد آن دیده بود مصاحب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیرعلی
از کنار جوی نو تا چهارسوق درون شهر هرات چارطاقها برافراخته چند روز جشن ساخته ... و سور و عیش
... پرداخت و امیر داود و امیر موید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند حدمات شایسته کرد
خوش دل و مسرور اجازت فرمود که با وطان خویش رفتند و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه که صاحبقران
گیتی ستان همت بر فتح خراسان گماشت ... اساس اخلاص ملک غیاث الدین
را انداس داده به ملازمت مبادرت ننمود و حضرت صاحبقران با سپاه بیقیاس ظاهر بلده فاخره هرات
را مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بجدال پرداخت و چون دانست که سپاه
نصرت پناه از آن بیشتر و انبوه‌ترند استغفار نموده در محرم الحرام سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه بپای تخت
و نیاز از شهر بیرون خرامید و در ربیع الآخر آن بوسیله ... عنایت پادشاهانه اختصاص یافت
و چند روز ملازم درگاه جهانپناه بوده در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت فرمود نوبت دیگر
ایالت هرات بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که باز صاحبقران سرافراز ...
بایران شتافت بشرف ... رسید که در حبت موکب همایون ... از ملک غیاث الدین پیرعلی
صدور یافت ... در وقت معاودت امیرزاده پیر محمد ... هرات ... کرده ملک غیاث
الدین پیرعلی را با اولاد و اتباع مقید ساخته همراه خویش بماوراءالنهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه
بار دیگر در ضمن وقایع حضرت صاحبقران سمت گزارش ... قضا روزنامه حیات ملک غیاث
الدین پیرعلی و سایر اولاد او را که در سمرقند در بند بودند در نوشت ... سلطنت ابد و ملک مخلد
خاصه ملک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقا ... جاودانی
مخصوص بجناب کبریای سبحانی است و بس کاینده ... قضا هر روز لوای اقبال بر در بارگاه پادشاهی میگرداند
و خطبای ... هر هفته بر منبر ... خطبه استقلال بنام کشورگیری میخوانند ○ صدای خطبه
درین گنبد است همچنانست ○ بنام شاه اگر کوش کن چو داری هوش ○ والله الحمد والمنة که بتایید احدی و
توفیق سرمدی جزو ثالث از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس و اصل ... و ... بیان معیوب وقایع ایام
دولت حضرت قطب السلاطین صاحبقران ظفر قرین امیر تیمور گورکان ... معطوف گردید
چون قلم خوش ... رقم ... ○ گشت درین حسن و خطابت ... ○ گر و با قدام بصیرت پوک ○
در ره تیمن حدیث ملوک ○ قصه ایشان چو بپایان رساند ○ رخش سوی دگر ... دواند ○

